

«پشت در، کوچه بنی هاشم»

اسناد هجوم به خانه ی وحی و شهادت حضرت فاطمه سلام الله علیها

(با استناد به کتب برادران اهل سنت)



ای پیامبر خدا صبر من با از دست دادن فاطمه کم شده و توان خویشتن داری ندارم  
اما برای من که سختی جدایی شما را دیده و سنگینی مصیبت شما را کشیدم شکیبایی ممکن است  
این من بودم که با دست خویش شما را در میان قبر نهادم و هنگام رحلت، جان گرامیتان میان سینه و گردنم  
پرواز کرد؛ ای پیامبر امانتی که به من سپرده بودید برگردانده شد و به صاحبش رسید، اندوهم همیشگی است و  
شبهایم همراه بیداری سرگذشت وی (اتفاقات پیش آمده) را از او بی پرده بپرس و چگونگی آن را از وی خبر گیر

«نهج البلاغه خطبه ۲۰۲»

## پیشگفتار

بخشهایی از بیانات آیت الله سیستانی در جمع علمای شرکت کننده در کنفرانس وحدت اسلامی در نجف به شما خوشامد می گویم که به نجف آمدید و... پس از تعرض به مرقد عسکریین (علیهما السلام) همه شیعیان را به آرامش دعوت کردم و از آنها خواستم که واکنشی نشان ندهند و گفتم که این اقدام از طرف برادران اهل سنت نبوده است. من اطمینان دارم که ریشه تفرقه افکنی در خارج است. من (در زمان طلبگی) نزد شیخ احمد الراوی که از علمای اهل سنت در سامرا بودند درس خواندم و به ذهنم خطور نکرد که ایشان پیرو مذهب دیگری باشند. همچنین به برخی از پزشکان که از برادران اهل سنت بودند مراجعه می کردیم و چون از طلاب علوم دینی بودیم از ما پول ویزیت دریافت نکرده و اصلاً فکر نمی کردند که ما شیعه هستیم یا سنی... باید بر مشترکات تمرکز کنیم و دلیلی ندارد به مسائل اختلافی بپردازیم. مشارکت کردن در ایجاد تفرقه حتی به اندازه يك کلمه یا نصف کلمه جایز نیست و واجب است که از ادبیات تشنج آفرین پرهیز شود.

### این کتاب بر مبنای چه طرز تفکری نگارش شده است؟

امام رضا علیه السلام به ابن رامین (فقیه اهل سنت) فرمود:  
ابن رامین آن هنگام که پیامبر صلی الله علیه و آله از مدینه خارج شد کسی را جای خود نگذاشت؟  
ابن رامین: چرا علی را به جای خود گذاشت.  
امام: پس چرا به اهل مدینه نفرمود خودتان کسی را انتخاب کنید چون انتخاب شما خطا نمی شود؟  
ابن رامین: پیامبر چون نگران بود اختلاف و درگیری در میان مردم به راه بیفتد.  
امام: خب چه عیبی داشت اگر هم اختلافی رخ می داد هنگامی که به مدینه باز می گشت آن را اصلاح می نمود.  
ابن رامین: البته عمل آن حضرت که خود جانشین تعیین فرمود برای محکم کاری مناسب تر و منطقی تر بود.  
امام: بنابراین برای پس از مرگ خود نیز حتما کسی را جای خود قرار داده است؟  
ابن رامین: نه!  
امام: آیا مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله از مسافرتش مهم تر نبود؟  
سفر دنیا کوتاه است و سفر مرگ طولانی و ابدی پس چگونه شد که هنگام مرگ از اتحاد امت خاطر جمع بوده و جانشین تعیین نکردند ولی در مسافرت چند روزه دنیا خاطر جمع نبوده و جانشین تعیین کردند با این که خود ایشان زنده بود و می توانست اختلافات را اصلاح نماید؟  
ابن رامین در مقابل سخنان منطقی امام رضا علیه السلام نتوانست سخنی بگوید و ساکت شد.

### هدف از نگارش کتاب:

همه ساله در ایام فاطمیه در استانهای سنی نشین اقدام به پخش شب نامه و القای شبهه می کنند؛ در یکی از این موارد آمده: تقلید کور کورانه را کنار بگذارید و به تبلیغات بازار تاجران مذاهب و تعصب توجه نکنید. خودتان به میدان تحقیق در آید و حق را از باطل تشخیص دهید؛ ما هم در راستای درخواست نویسندگان این شب نامه ها خود به میدان تحقیق آمدیم و نتیجه مطالعه ۳۵۴ کتاب (اهل سنت – وهابیون) در طی ۲ سال را در اختیار شما عزیزان قرار می دهیم. باشد با خواندن این کتاب بتوانید با سرعت بیشتری حق را از باطل تشخیص داده و خود به منبعی برای گسترش حق بدل شوید.

## فهرست

### فصل اول

پیش‌گویی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نکاتی الزامی برای ورود به بحث ..... ۱۰

### جایگاه حضرت فاطمه سلام الله علیها از منظر قرآن و روایات

سوره کوثر ..... ۱۲

آیه تطهیر ..... ۱۴

آیه عطا ..... ۱۸

آیه ایثار ..... ۱۹

آیه ذالتربی ..... ۲۰

آیه خمس ..... ۲۲

آیه مودت ..... ۲۳

آیه مباحله ..... ۲۶

آیاتی که تاویل آنها حضرت فاطمه سلام الله علیها است ..... ۲۸

روایات پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد حضرت فاطمه سلام الله علیها ..... ۳۲

### اسناد هتک حرمت و هجوم

ارزش خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها و وعده شهادت ایشان توسط پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۵۹

تهدید عمر به آتش زدن خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها ..... ۶۲

تذکر به عمر و بی‌اعتنایی او و آتش زدن خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها ..... ۶۷

آمدن عمر با آتش به سوی خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها ..... ۶۹

**فاطمه شعبه ای از نفاق است!!** ..... ۷۲

اثبات هجوم از زبان ابن تیمیه و هابی ..... ۷۴

لگد عمر بر حضرت فاطمه سلام الله علیها و شهادت محسن علیه السلام ..... ۷۵

گریه حضرت فاطمه سلام الله علیها و به زور بیرون کشیدن امیرالمومنین از خانه و تهدید او به قتل ..... ۸۱

اولین فحاشی به حضرت فاطمه سلام الله علیها ..... ۸۳

نفرین ابوبکر و عمر توسط حضرت فاطمه سلام الله علیها ..... ۸۵

- حضرت فاطمه سلام الله عليها عمر و ابوبکر را مسلمان نمی دانستند ..... ۸۷
- غضب حضرت فاطمه سلام الله عليها بر ابوبکر ..... ۸۸
- غضب حضرت فاطمه سلام الله عليها بر ابوبکر و عمر و اجازه ندادن به آن ها برای شرکت در تشییع جنازه ..... ۹۲
- اعتراف ابوبکر به این جنایت عظیم ..... ۹۶
- بررسی هجوم از زبان عبدالفتاح عبدالمقصود ..... ۱۱۰

## فصل دوم

### رجالی (اثبات صحت روایات)

- بررسی روایت فرائد السمطین جوینی ..... ۱۱۲
- بررسی روایت تاریخ طبری ..... ۱۲۸
- بررسی روایت انساب الاشراف بلاذری ..... ۱۴۳
- بررسی روایت الملل و النحل شهرستانی به همراه امامت امیرالمومنین، شک عمر به پیامبر صلی الله علیه و آله، نماز تراویح و نهی عمر از متعه ..... ۱۵۹
- بررسی روایت ابن ابی دارم در کتب ذهبی و عسقلانی ..... ۱۷۳

## فصل سوم

### پاسخ به شبهات

- جناب عمر فقط تهدید به سوزاندن خانه فاطمه رضی الله کرد ولی نیت خود را عملی نکرد ..... ۲۰۰
- چون تعیین خلیفه از طرفی و ترس از ایجاد تفرقه برای عمر رضی الله بسیار مهم بود اقدام به تهدید خانه فاطمه رضی الله عنها کردند ..... ۲۰۷
- اگر هجوم صحت دارد چرا بنی هاشم و انصار از دختر پیامبر صلی الله علیه و سلم دفاع نکردند؟ ..... ۲۱۹
- مگر منازل مدینه و مکه در زمان صدر اسلام دری نظیر درهای امروزی داشتند؟ مردم برای پوشاندن منزل از دید اغیار تنها از پرده استفاده می کردند بنابراین ماجرای سوزاندن در خانه اصلاً صحیح نیست ..... ۲۲۴
- چگونه می توان باور داشت که با وجود علی رضی الله در درون منزل همسر او برای باز کردن در خانه برود؟ در صورت صحت اصلاً چرا خود ایشان برای بازکردن در نرفت؟ ..... ۲۳۴
- چرا علی در آن صحنه (هجوم به خانه) هیچ واکنشی از خود نشان نداد؟ ..... ۲۴۳
- راضی شدن حضرت فاطمه سلام الله عليها از شیخین ..... ۲۵۲
- فاطمه رضی الله عنها را شبانه دفن کردند زیرا ایشان به اسما بنت عمیس خانم ابوبکر وصیت کردند که نمی خواهند اندازه جسدش را نامحرم ببیند ..... ۲۶۲
- در صورت غصب حق چرا علی با ابوبکر رضی الله تعالی عنهما بیعت کرد؟ ..... ۲۶۳

- اگر خلفا حق علی رضی الله را غصب و همسرش را به شهادت رسانده بودند چرا با آنها همکاری می کرد؟ ..... ۲۶۶
- در صورت حقیقت داشتن هجوم و شهادت همسر چرا علی رضی الله از خلفا تمجید کرده است؟ ..... ۲۷۵
- اگر عمر و ابوبکر قاتل و غصب کننده هستند چرا علی با آنان میانه خوبی داشت؟ ..... ۲۸۷
- چرا علی سه تن از فرزندان خویش را ابوبکر، عمر و عثمان نامگذاری کرد؟ ..... ۲۹۰
- چرا علی بعد از شهادت فاطمه رضی الله عنها انتقام او را نگرفت؟ ..... ۲۹۱
- چرا علی در زمان حکومت خود هیچ گاه از شهادت همسر خود توسط عمر یاد نکرد؟ ..... ۲۹۱
- اگر علی رضی الله عنه خلافت خود را از جانب خدا و پیامبر صلی الله علیه و سلم می دانست پس چرا در شورایی ۶ نفره شرکت کرد؟ آیا این عمل نشانه تایید شورا و عدم اعتقاد به خلافت خویش از جانب خدا نیست؟ ..... ۲۹۲
- آیا شهادت محسن با این سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم که خطاب به فاطمه رضی الله عنها فرمودند تو نخستین نفر از اهل بیت هستی که به من ملحق می شوی در تعارض نیست؟ یا شاید محسنی در کار نبوده؟ ..... ۲۹۳
- مرحوم کاشف الغطا (ره) و آیت الله خوینی (ره) منکر شهادت فاطمه رضی الله عنها بودند ..... ۲۹۵
- افسانه مرتضی رادمهر، حجت الاسلامی که وهابی ها ساختند و خود او را کشتند! ..... ۲۹۹

## فصل چهارم

### بررسی های تاریخی

- مخالفت مردم با انتخاب عمر ..... ۳۲۰
- تازیانه عمر و رعب و وحشت مردم ..... ۳۲۴
- زنایی که از ترس عمر سقط جنین کردند ..... ۳۲۹
- عمر و کتک زدن اهل و عیال رسول خدا صلی الله علیه و آله ..... ۳۳۱
- مشخصات همسران پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۳۳۴
- سن عایشه هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۳۳۸
- ماجرای ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با زینب بنت جحش ..... ۳۴۵
- آیا این صفت شایسته پیامبر است؟؟ ..... ۳۴۶
- خواستگاران حضرت فاطمه سلام الله علیها و امر خدا به رسولش ..... ۳۴۹
- اسناد وجود محسن علیه السلام ..... ۳۵۶
- ملک غصب شده (بررسی فدک) ..... ۳۶۰
- آیا امیرالمومنین در جنگ با ایرانیان شرکت کرد؟ ..... ۳۸۵

## فصل پنجم

### ویژه ها

- ۳۸۷ ..... خدا در اهل سنت
- ۳۸۹ ..... ساق عریان خدا در قیامت!
- ۳۹۱ ..... اسناد تلاش خلفای سه گانه برای کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۹۵ ..... حذف نام پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۹۶ ..... پیامبر صلی الله علیه و آله و شک در نمازها!
- ۴۰۴ ..... خود کشی پیامبر صلی الله علیه و آله!
- ۴۰۵ ..... پیامبر صلی الله علیه و آله و نامحرم!
- ۴۰۶ ..... جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۴۰۸ ..... ولی هر مومن پس از او
- ۴۱۰ ..... ملاک پیامبر صلی الله علیه و آله برای شناخت مومن از منافق
- ۴۱۲ ..... انکار حدیث علی مع الحق!
- ۴۱۶ ..... تقسیم کننده بهشت و جهنم
- ۴۱۸ ..... نظر امیرالمومنین و ابن عباس درباره ابوبکر و عمر
- ۴۲۱ ..... ۷ سوالی که امیرالمومنین از عایشه پرسید
- ۴۲۲ ..... چرا به ابوتراب دشنام نمی دهی؟
- ۴۲۴ ..... جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۴۲۸ ..... کشتن کودکان هم نام امیرالمومنین
- ۴۳۰ ..... سب امیرالمومنین تا زمان عمر بن عبد العزیز
- ۴۳۸ ..... لکنت زبان هنگام لعن امیرالمومنین
- ۴۳۹ ..... ابوبکر از فراریان جنگ خیبر
- ۴۴۲ ..... اثبات نفاق ابوبکر
- ۴۵۰ ..... أَشِدَّاءَ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ!

- نظر ابوبکر و عمر در مورد خود ..... ۴۵۱
- ابوبکر اولین آدم سوز اسلام ..... ۴۵۹
- مسئول و بانی اختلاف امت ..... ۴۶۳
- نافرمانی عمر از دستور قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۴۶۸
- بررسی شورای شش نفره ..... ۴۷۸
- فرار عمر از جنگ حنین ..... ۴۸۷
- آب نیست؟ نماز نخوان! ..... ۴۹۳
- امروز در نبوت شک کردم ..... ۴۹۹
- ضرب و شتم به خاطر یک سوال! ..... ۵۰۱
- ازدواج عمر با ام کلثوم دختر امیرالمومنین؟! ..... ۵۰۴
- ازدواج اجباری عاتکه با عمر ..... ۵۰۷
- جاهلیت عمر پس از اسلام ..... ۵۰۹
- رابطه نماز عمر با آلت تناسلی اش ..... ۵۱۰
- عمر و مقعد شتر ..... ۵۱۱
- شراب خواری عمر ..... ۵۱۲
- مرگ عمر و ماجرای ابولولو ..... ۵۱۶
- فراریان جنگ احد ..... ۵۱۹
- بانو نسبیبه شجاع تر از شیخین ..... ۵۳۲
- کفر عثمان از زبان خودش ..... ۵۳۴
- ناسزا گویی عثمان به عایشه ..... ۵۳۶
- نقش عایشه در قتل عثمان ..... ۵۳۷
- عاقبت جنازه عثمان ..... ۵۴۱
- خشم پیامبر صلی الله علیه و آله بر عایشه و حفصه ..... ۵۴۳
- آرزوی مرگ عایشه توسط پیامبر صلی الله علیه و آله ..... ۵۴۴

- ۵۴۷ ..... طلاق عایشه و حفصه
- ۵۴۸ ..... فریاد ناهنجار عایشه بر پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۵۵۰ ..... اتهام عایشه به خداوند
- ۵۵۲ ..... **کفر عایشه از زبان خودش**
- ۵۵۴ ..... دوزخی بودن عایشه از زبان خودش
- ۵۵۵ ..... حق با کیست؟
- ۵۵۷ ..... عایشه و نفرین معاویه
- ۵۵۸ ..... **خوشحالی و سجده شکر عایشه از شهادت امیرالمومنین**
- ۵۶۳ ..... حسد عایشه به حضرت خدیجه کبری سلام الله علیها
- ۵۶۴ ..... آموزش وضو و غسل به نامحرم توسط عایشه
- ۵۶۷ ..... محرمیت به روش ام المومنین عایشه
- ۵۶۹ ..... عایشه و شکار جوانان قریش
- ۵۷۰ ..... **عایشه و کتک زدن یتیمان**
- ۵۷۷ ..... همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و ناسزاگویی به عایشه
- ۵۸۰ ..... همسر عایشه پیش از ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۵۸۱ ..... نسب معاویه
- ۵۸۲ ..... **دستور سنگسار و قتل معاویه توسط پیامبر صلی الله علیه و آله**
- ۵۸۵ ..... رسوایی های معاویه
- ۵۹۱ ..... اثبات کفر معاویه
- ۵۹۲ ..... دیدگاه نوه معاویه در مورد او
- ۵۹۳ ..... اصحاب جهنمی!
- ۶۰۶ ..... توهین صحابه به پیامبر صلی الله علیه و آله در حج الوداع
- ۶۰۹ ..... ارتداد ام المومنین قتیلہ
- ۶۱۱ ..... نسب امام شافعی و مالکی



- کشتن نسایی به خاطر نقل فضائل امیرالمومنین ..... ۶۱۳
- شکستن منبر حاکم نیشابوری ..... ۶۱۹
- تحریف صحیح بخاری ..... ۶۲۰
- تحریف صحیح مسلم ..... ۶۲۲
- تحریف تاریخ الخلفا ..... ۶۲۳
- تحریف تفسیر طبری ..... ۶۲۵
- تحریف مسند طیالسی ..... ۶۲۷

### فصل ششم

- چرا به جای علی علیه السلام از لقب امیرالمومنین استفاده کرده ایم ..... ۶۳۱
- استفتائات مراجع شیعه در رابطه با عیدالزهر (عمر کشان) ..... ۶۳۳
- کنیه های حضرت فاطمه سلام الله علیها ..... ۶۳۴
- نگاهی اجمالی به منابع (سنی و شیعه) ..... ۶۳۸

### فصل هفتم

- مناظره سنی و شیعه ..... ۶۴۹
- حدیث شریف کسا ..... ۷۳۰
- آخرین استدلال، سبیده نساءِ أهل الجنة در جهنم!! ..... ۷۳۶
- سخن پایانی ..... ۷۴۲

پیش‌گویی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نکاتی الزامی برای ورود به بحث  
علی به خداوند سوگند یاد می‌کرد و می‌گفت پیامبر صلی الله علیه و سلم مرا فرمودند: پس از من به تو خیانت و پیمان  
شکني خواهند کرد.

---

**پی‌نوشت:**

- (۱) مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۹، ص ۱۳۷
- (۲) البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۴۴
- (۳) مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۸، ص ۴۴ و ۴۵
- (۴) کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۱، ص ۲۹۷ و ۶۱۷
- (۵) مستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۰ و ۱۴۲
- (۶) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۷ / ج ۶، ص ۴۵

علی رضی الله بیمار شد و به بستر افتاد. ابابکر و عمر رضی الله عنهما از کسانی بودند که از او عیادت نمودند. هنگامی  
که پیامبر صلی الله علیه و سلم حال علی را از آن دو جویا شدند در جواب گفتند بیم آن می‌رود که او از این بیماری بر  
نخیزد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: هرگز او از دنیا نمی‌رود تا آنکه خیانتی بزرگ بر او روا و بر او ستم شود.

---

**پی‌نوشت:**

- (۱) الخصائص، سیوطی، ج ۲، ص ۱۲۴
- (۲) مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۸، ص ۳۳
- (۳) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۶
- (۴) مستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۳۹

پیامبر صلی الله علیه و سلم به اهل بیت خود می‌فرمودند: پس از من شما مغلوب شده و شما را ضعیف و خوار می‌شمارند.

---

**پی‌نوشت:**

- (۱) مسند احمد، ج ۶، ص ۳۳۹
- (۲) طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۲۷۸
- (۳) مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۹، ص ۳۴
- (۴) الخصائص، السیوطی، ج ۲، ص ۱۳۵
- (۵) انساب الاشراف، بلاذری، ج ۲، ص ۲۲۴
- (۶) کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۱، ص ۱۷۷
- (۷) شواهد التنزیل، حسکانی، ج ۱، ص ۵۵۱ و ۵۵۵ و ۵۵۹

روزي پیامبر صلی الله علیه و سلم در بین راه رفتن سر مبارک خود را بر شانه علي نهاده و گریستند. علي گفت چه چیز شما را به گریه آورده است؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: گروهی از تو کینه ها در دل دارند و آشکار نخواهند کرد تا آن هنگام که من از دنیا بروم.

#### پی نوشت:

- (۱) الرياض النضرة، ص ۶۵۱
- (۲) ینابیع الموده، ج ۱، ص ۱۳۴
- (۳) مجمع الزوائد، هبثمی، ج ۹، ص ۱۱۸
- (۴) کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۳، ص ۱۷۶
- (۵) مناقب علی بن ابی طالب، خوارزمی، ص ۶۵
- (۶) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۰۷

#### معرفی برخی از کتب و شخصیت های اهل سنت

صاح سته معتبر ترین کتب حدیث نزد اهل سنت بوده و آنها پس از قرآن کریم مهم ترین منابع دینی اهل سنت می باشند. این کتب عبارت اند از: صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ابوداود، سنن ترمذی، سنن نسایی و سنن ابن ماجه. همان طور که از نام آنها نیز مشخص است صحیح بخاری و مسلم از جایگاه ویژه ای برخوردار هستند.

همچنین کتاب مستدرک علی صحیحین حاکم نیشابوری به علت نوشتن مستدرک(جبران کردن کمبود و نقصان کتابی) بر صحیح بخاری و مسلم از ارزش بسیاری برخوردار است.

علامه ذهبی از استوانه های علمی اهل سنت به شمار می رود و اهل سنت بدون ذهبی عملاً هیچ چیز ندارند و تقریباً ۷۵٪ از علوم اهل سنت بستگی مستقیم به ذهبی دارد. برخی از کتب او عبارتند از: سیر اعلام النبلاء، تاریخ الإسلام، میزان الاعتدال و تذکرة الحفاظ.

البته کتب و بزرگان اهل سنت به این اشخاص محدود نمی شوند و ما در قبال بررسی رجالی و سایر بخش های کتاب به برخی دیگر از آنان خواهیم پرداخت.

از طرفی پس از مطالعه منابع احادیث متوجه خواهید شد که برخی از آنان دارای منابع متعددی از یک کتاب هستند که این موضوع به علت چندین بار تکرار شدن یا تغییر صفحات در چاپ های مختلف می باشد.

همچنین می توانید برای دیدن صفحات اسکن شده در اندازه اصلی بر روی آنها کلیک نمایید.

در انتها و پیش از ورود به بحث جا دارد به این موضوع نیز اشاره کنیم که ما به احترام برادران اهل سنت و حفظ حقوق نویسنده کتاب، متون را همان گونه که بوده ترجمه کردیم هر چند بر مبنای اهل سنت اثبات می شود بسیاری از آنان فاقد هر گونه احترام و اعتبار هستند.

همچنین از تمام خوانندگان خواهش می کنیم کتاب را از ابتدا مورد مطالعه قرار دهند زیرا در جای جای کتاب به سند هایی که پیش تر قرار گرفته استناد شده لذا برای بررسی و نتیجه گیری رعایت ترتیب مطالب الزامی است.

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ إِنَّ شَأْنَيْكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

طبق نقل بسیاری از دانشمندان اسلامی این سوره در جواب شتمات دشمنان اسلام همچون عاص بن وائل و همراهنش نازل شده است. چون پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله، قاسم و عبدالله از دنیا رفتند عاص بن وائل گفت نسل او قطع شد و او ابتز است و خداوند متعال در پاسخش این آیه را (إِنَّ شَأْنَيْكَ هُوَ الْأَبْتَرُ) نازل کرد که خود او ابتز (بدون وارث) است.

فخر رازی که از بزرگترین علمای اهل سنت است می نویسد:

معنای سوره این است که خداوند به او نسلی می دهد که در طول زمان باقی می ماند. بنگر چه تعداد از اهل بیت او کشته شدند در حالی که عالم از فرزندان ایشان مملو و آکنده است و هیچ کس از خاندان بنی امیه در دنیا نمی تواند با ایشان در این زمینه برابری نماید و نیز دقت کن که چگونه از ایشان علمای بزرگواری مانند باقر، صادق، کاظم، رضا علیهم السلام و نفس زکیه و مانند آنها پدیدار شدند.

قروله تعالی : إنا أعطيناك الكوثر سورة الكوثر .

۱۲۴

خصلت ابرو وهو الإيتاء ، فهذا ما يحظر بالبال في تخدير قوله تعالى ( إنا أعطيناك ) أما الكوثر فهو في اللغة فوعل من الكثرة وهو المفرط في الكثرة ، قيل لأعرابية رجعت إليها من السفر ، بم آب ابنك ؟ قالت آب بكوثر ، أي بالعدد الكثير ، ويقال للرجل الكثير المطا. كوثر ، قال الكهيت :

وأنت كثير يا ابن مروان طيب وكان أبوك ابن الفضائل كوثراً

وقال لغبار إذا سطع وكثر كوثر هذا معنى الكوثر في اللغة ، واختاف المفسرون فيه على وجوه ( الأول ) وهو المشهور والمستفيض عند السلف والخلف أنه نهر في الجنة ، روى أنس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال و رأيت نهرأ في الجنة حائاه قباب التوازي المحرف فضربت يدي إلى بحري المساء فإذا أنا بمسك أذفر ، فقلت ماهذا ؟ قيل الكوثر الذي أعطاك الله ، وفي رواية أنس وأشد ياحنا من اللبن وأحل من العسل ، فيه طيور تحضرها أعناق كأعناق البخت من أكل من ذلك الطير وشرب من ذلك المساء فاز بالرضوان ، ولعله إنما سمى ذلك الله كوثرأ إما لأنه أكثر أنهار الجنة مله وخيرأ أو لأنه أنضهر منه أنهار الجنة ، كما روى أنه ما في الجنة بستان إلا وفيه من الكوثر نهر جار ، أو لكثرة الذين يشربون منها ، أو لكثرة ما فيها من المنافع على ما قال عليه السلام ( إنه نهر وعدتيه ربي فيه خير كثير ) ( القول الثاني ) أنه حوض والإخبار فيه مشهورة ووجه التوفيق بين هذا القول ، والقول الأول أن يقال لما التمس تنصب في الحوض أو لعل الأنهار إنما تسيل من ذلك الحوض فيكون ذلك الحوض كالنبع ( والقول الثالث ) الكوثر أولاده قالوا لأن هذه السورة إنما نزلت رداً على من عابه عليه السلام بدم الأولاد ، قالهني أنه يعليه نسلا يقون على مر الزمان ، فانظر كم قتل من أهل البيت ، ثم العالم بمثلهم منهم ، ولم يبق من بني أمية في الدنيا أحد يعبأ به ، ثم انظر كم كان فيهم من الأكابر من العلماء كالباقر والصادق والكاظم والرضا عليهم السلام والنفس الزكية وأمثالهم ( القول الرابع ) الكوثر علماء أمته وهو لعمرى الخير الكثير لأنهم كانوا بني إسرائيل ، وهم يحجون ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم ويشربون آثار دينه وأعلام شرعه ، ووجه التشبيه أن الأنبياء كانوا متففين على أصول معرفة الله مختلفين في الشريعة رحمة على الخلق ليصل كل أحد إلى ما هو صلاحه ، كذا علماء أمته متفقون بأسرهم على أصول شرعه ، لكنهم مختلفون في فروع الشريعة رحمة على الخلق ، ثم الفضيلة من وجهين ( أحدهما ) أنه بروى أنه يجاد يوم القيامة بكل نبي وبقية أمته فرمسا يحجوه الرسول ومعه الرجل والرجلان ، ويجاد بكل عالم من علماء أمته ومعه الألوف الكثيرة فيجتمعون عند الرسول فرمسا يزيد عدد متبني بعض العلماء على عدد متبني ألف من الأنبياء ( الوجه الثاني ) أنهم كانوا مصيبين لاتباعهم النصوص المأخوذة من الوحي ، وعلماء هذه الأمة يكونون مصيبين مع كد الإستهناط والإجتهد ، أو على قول البعض إن كان بعضهم مخطئاً لكن المخطئ يكون أيضاً أجوراً ( القول الخامس ) الكوثر هو النبوة ، ولا شك أنها الخير الكثير لأنها المادلة التي هي غاية الربوبية



پی نوشت:

(۱) تفسیر الفخر الرازی، أبو عبدالله محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين التیمی الرازی الملقب بفخر الدین الرازی خطیب الری (المتوفی ۶۰۶هـ) ج ۳۲، ص ۱۲۴ یا ۳۱۳، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة: الثالثة - ۱۴۲۰ هـ

ابن ابی الحديد معتزلی می نویسد:

عمرو بن عاص نامه ای فرستاد که در آن مواردی را عیب گرفته بود، از جمله آن که (امرا المومنین) حسن و حسین را دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله می داند. پس به فرستاده اش گفت به شانی بن شانی بگو اگر آنها نبودند ایشان ابتر می بودند؛ همان گونه که پدربت ادعا می کرد!

— ۳۳۴ —

۸۲۷- لیسَ یذبحی أن یتعَ التصدیقُ إلا بما یصحُّ، ولا العملُ إلا بما یجیلُ،  
ولا الابتداءُ إلا بما حسنُ فیهِ العاقبةُ .

۸۲۸- الوحدةُ خیرٌ من رفیقِ السوءِ .

۸۲۹- لكل شیءٍ صناعةٌ، وحسنُ الاختیارِ صناعةُ العقلِ .

۸۳۰- من حدّك لم یشكرک علی إحسانک إلیه .

۸۳۱- البهیُّ آخرُ مدّةٍ للوکی .

۸۳۲- لأنّ یكونَ الحرُّ عبداً لمبیده خیرٌ من أن یكونَ عبداً لشهوآنه .

۸۳۳- من أمضى یومه فی غیر حقّ قضاءه، أو فرضِ أدائه، أو مجیدِ بناءه،  
أو تحذیرِ حصّته، أو خیرِ أسسه، أو علمِ اقتبسه، قد عتقَ یومه .

۸۳۴- أرسلَ إلی عمرو بن العاصِ یعیبه بأشیاء، منها أنه یسئُ حسناً وحسیناً؛  
ولدی رسولِ الله صلی الله علیه وآله فقالَ رَسولُه: قل للشّانی ابن الشّانی؛ لو لم  
یکونا ولذیته لکانَ ابترٌ؛ كما زعمه أبوک!

۸۳۵- قالَ معاویة لما قُتِلَ عمارٌ واضطربَ أهلُ الشامِ لروایة عمرو بن العاصِ  
كانت لهم: «تقتله التّنة الباغیة»: إمّا قتله من أخرجیه إلى الحربِ وعرضه للقتل؛ فقال  
أمیرُ المؤمنین علیه السلام: فرسولُ الله صلی الله علیه وآله إذنٌ قاتلُ حرّة!

۸۳۶- هذا یدى - یعنی محمد بن الحنفیة - وهذان عینائی - یعنی حسناً  
وحسیناً - وما زالَ الإنسانُ یذبُّ بیده عن عینیه؛ فالها لمن قال له: إنک تعرّضُ  
محمداً للقتل، وتقدّف به فی نحورِ الأعداءِ دونَ أخویه .

۸۳۷- شكّرتَ الواهبَ، وبوركَ لك فی اللهبِ، ورزقتَ خیره وبرّه،  
خذُ إلیك أبا الأملاك؛ قالها لعبد الله بن العباس لما ولدَ ابنه علی بن عبد الله .

# شرح نهج البلاغة

لابن ابی الحديد

بتحقیق

محمد ابوالفضل ابراهیم

جزء العشرون

Sonnat.net

دار الجیل  
بیروت

پی نوشت:

(۲) شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحديد المدائنی المعتزلی، أبو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵هـ) ج ۲۰، ص ۳۳۴، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، ناشر: دار الجبیل - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۶هـ - ۱۹۹۶م



يَسْعَى . حَتَّى افْتَتَحَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهَا صَاحِبَهُ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : اللَّهُمَّ ! إِنْ أُحِبُّهُ . فَأُحِبُّهُ وَأُحِبُّبَ مَنْ يَحِبُّهُ .

٥٨ - (٢٤٢٢) حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعَدَةَ . حَدَّثَنَا أَبِي . حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَبْدِ (وَهُوَ ابْنُ ثَابِتٍ) . حَدَّثَنَا الزُّهْرِيُّ قَالَ : رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَى عَائِشَةَ النَّبِيِّ ﷺ . وَهُوَ يَقُولُ : اللَّهُمَّ ! إِنْ أُحِبُّهُ فَأُحِبُّهُ .

٥٩ - (...) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ وَأَبُو بَكْرِ بْنُ نَافِعٍ . قَالَ ابْنُ نَافِعٍ : حَدَّثَنَا عُثْمَانُ . حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَبْدِ (وَهُوَ ابْنُ ثَابِتٍ) ، مِنَ الزُّهْرِيِّ قَالَ : رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَإِنْسَانَ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَى عَائِشَةَ (وَهُوَ يَقُولُ : اللَّهُمَّ ! إِنْ أُحِبُّهُ فَأُحِبُّهُ .

٦٠ - (٢٤٢٣) حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الرَّبِيعِ ، الْأَيْبِيُّ وَعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْعَظِيمِ الْمَدَنِيُّ . قَالَ : حَدَّثَنَا الشُّصْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ . حَدَّثَنَا عِكْرِمَةُ (وَهُوَ ابْنُ عَمَّارٍ) . حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ عَنْ أَبِيهِ . قَالَ : لَقَدْ قَدِّمْتُ بَنِيَّ اللَّهُ ﷺ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ ، بِذَلِكَ الشَّهَابِ . حَتَّى أَذْخَلْتُهُمْ حُجْرَةَ النَّبِيِّ ﷺ . هُنَا قَدَّمَهُ وَهُنَا خَلَفَهُ .

باب فضائل أهل بيت النبي صلى الله عليه وسلم (٩)

٦١ - (٢٤٢٤) حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَحَمَّادُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو (وَاللَّفْظُ لِأَبِي بَكْرٍ) . قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ عَنْ زَكَرِيَّا ، عَنْ مُسْتَمْبِ بْنِ شَيْبَةَ ، عَنْ صَوْبَةَ بِنْتِ شَيْبَةَ . قَالَتْ : قَالَتْ عَائِشَةُ : خَرَجَ النَّبِيُّ ﷺ قَدَاةً وَعَلَيْهِ مِرْطٌ مَرْمَلٌ (١) ، مِنْ شَمْرِ أَسْوَدَ . فَجَاءَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَدْخَلَهُ . ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَدَخَلَ مَعَهُ ، ثُمَّ جَاءَتْ قَابِلَةُ فَأَدْخَلَهَا . ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ فَأَدْخَلَهُ . ثُمَّ قَالَ : إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (٢) . (٢٤/الأحزاب/٢٢) .

(١) (عائته) الماتق ما بين النكاح والسنق .  
 (٢) (مرط مرمحل) المرط كساء . جمه مروط . المرحل هو الرمي القروش عليه صور رجال الإبل .  
 (٣) (الرجس) قبل هو النكاح . وقيل المذاب . وقيل الإثم . قال الأزهرى : الرجس اسم لشكل مستغفر من عمل .

صحيح مسلم  
 للإمام أبي الحسين مسلم بن الحجاج  
 القشيري النيشابوري  
 (٢٠٦ - ٢٦١ هـ)  
 (وهو ثلث كتابين ، ما أحسن الكتب المصنفة)

رأى أهل الحديث كبريت ، على سبيل الحديث ، فدارم في حفا السند .  
 • صحت مع السند الصحيح من ثلاثة ألف حديث مسوية .  
 • سائر بز الحجاج .

Sonnat.net

الجزء الرابع

رأى أهل الحديث كبريت ، على سبيل الحديث ، فدارم في حفا السند .  
 • صحت مع السند الصحيح من ثلاثة ألف حديث مسوية .  
 • سائر بز الحجاج .

محمد فؤاد عبد الباقي

دار الحديث  
 القاهرة

بي نوشت:

(٢) صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيشابوري (المتوفى ٢٦١ هـ) ج ٤ ، ص ١٨٨٣ ، محقق: محمد فؤاد عبد الباقي، الناشر: دار الحديث - قاهره

## همسران پیامبر صلی الله علیه و آله جزو اهل بیت نیستند

عایشه می گوید بامداد یکی از روزها پیامبر صلی الله علیه و سلم بالاپوش خود را که از پشم سیاه بافته شده بود بر دوش گذاشت و عازم بیرون از منزل بود. پس حسن بن علی، حسین، فاطمه و علی آمدند؛ آنگاه که همه جمع شدند آیه خداوند اراده کرده از شما اهل بیت هر گونه ناپاکی را دور سازد و شما را کاملاً پاک گرداند را تلاوت کردند در این بین ام سلمه یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و سلم گوشه ردا را بالا زد خواست خود را به آنان ملحق سازد؛ پیامبر صلی الله علیه و سلم عبا را از دست او گرفت و فرمودند: تو آدم خوب هستی و لکن جز اینها نیستی.

### پی نوشت:

(۱) صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۸ و ۲۰۹

(۲) صحیح مسلم، کتاب فضائل صحابه، باب فضائل اهل بیت نبی و باب فضائل علی

این حدیث علاوه بر اینکه مقصود از اهل بیت در قرآن را مشخص می کند عصمت حضرت فاطمه سلام الله علیها را نیز ثابت می کند. همچنین در صورتی که همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز شامل آیه تطهیر می شدند باید آیه تطهیر به صورت زیر نازل می گشت زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله تنها یک همسر نداشتند.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً

اسنادی که **أَهْلَ الْبَيْتِ** در آیه تطهیر را همسران پیامبر دانسته اند:

### پی نوشت:

(۱) جامع البیان، طبری، ج ۲۲، ص ۸

(۲) فتح القدیر، شوکانی، ج ۴، ص ۲۷۹

(۳) تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۱۵

اسنادی که نشان می دهد این احادیث جعلی و راویان آنان از دشمنان امیرالمومنین بوده اند:

### پی نوشت:

(۱) سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۵، ص ۹

(۲) تهذیب الکمال، مزی، ج ۲۰، ص ۲۶۴

(۳) الطبقات الکبیر، ابن سعد، ج ۵، ص ۲۸۷

(۴) تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج ۷، ص ۲۶۳

(۵) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۴، ص ۶۳ و ۱۳۲



اسنادی که نشان می دهد راویان این حدیث ثقه (مورد اطمینان از نظر راست گویی) نبوده اند:

#### پی نوشت:

- (۱) الضعفاء و المتروکین، نسائی، ج ۲، ص ۴۰
- (۲) میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۲، ص ۲۶۹ و ۵۷۲
- (۳) سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۷، ص ۶۳ و ۲۰۱
- (۴) الجرح و التعديل، ابن ابی حاتم رازی، ج ۵، ص ۲۵۴
- (۵) تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلانی، ج ۶، ص ۱۲۰ و ۱۸۷
- (۶) تقريب التهذيب، ابن حجر عسقلانی، ج ۱، ص ۴۶۹ / ج ۳، ص ۱۴۳ / ج ۴، ص ۲۹۶

#### سایر منابع:

- (۳) مسند احمد، ج ۱، ص ۳۳۰
- (۴) المناقب، الخوارزمی، ص ۲۳
- (۵) ذخائر العقبی، الطبري، ص ۲۱
- (۶) صحيح ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸
- (۷) المناقب، ابن المغازلی، ص ۳۰۱
- (۸) ینابیع الموده، القندوزي، ص ۱۰۷
- (۹) اسد الغابة، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۲
- (۱۰) اسباب النزول، الواحدي، ص ۲۰۳
- (۱۱) جامع البيان، الطبري، ج ۲۲، ص ۶
- (۱۲) الکشاف، زمخشري، ج ۱، ص ۱۹۳
- (۱۳) كفاية الطالب، گنجی شافعی، ص ۵۴
- (۱۴) فتح القدير، الشوكانی، ج ۴، ص ۲۷۹
- (۱۵) در المنثور، السيوطی، ج ۵، ص ۱۹۸
- (۱۶) خصائص امير المومنين، النسائی، ص ۴
- (۱۷) فصول المهمة، ابن صباغ مالکی، ص ۸
- (۱۸) المعجم الصغير، الطبرانی، ج ۱، ص ۶۵
- (۱۹) احكام القرآن، الجصاص، ج ۵، ص ۲۳۰ / (۲۴) شواهد التنزيل، الحسکانی، ج ۲، ص ۱۱ و ۹۲
- (۲۰) الصواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص ۸۵ / (۲۵) تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۸۵
- (۲۱) تذكرة الخواص، سبط ابن الجوزي، ص ۲۳۳ / (۲۶) الجامع الأحكام القرآن، قرطبي، ج ۱۴، ص ۱۸۲
- (۲۲) تفسير قرآن عظیم، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۸۳ / (۲۷) ابن عبدالبر، الاستيعاب در حاشیه اصابه، ج ۳، ص ۳۷
- (۲۳) الإصابه، ابن حجر عسقلانی، ج ۲، ص ۵۰۲ / (۲۸) المستدرک علی الصحیحین، حاکم النیشابوری، ج ۳، ص ۱۳۳

## آیه عطاء

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى الضحى ٥

و پروردگارت به زودی آنقدر به تو عطا می کند که راضی شوی

و خارج شده از عسکری در مواظ از... از جابر بن عبدالله که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم به (حضرت) فاطمه (سلام الله علیها) داخل شد و او را مشغول آرد کردن گندم دید که لباسی از جنس شتر بر خود افکنده بود. فرمودند: یا فاطمه بشتاب و تلخی دنیا را به خاطر نعمتهای آخرت بچش. پس خداوند آیه {وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى} را نازل کرد.

سورة الضحی : الآيات ٤ ، ٥

٤٨٦

﴿يَعْبَادِي الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ لَا تَسْطَلُوْا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يَغْفِرُ الذُّنُوْبَ جَمِيْعًا﴾ [الزمر: ٥٣]. قلت: انا لتقول ذلك. قال: فكُنَّا اهل البيت نقول: ان ارجى آية في كتاب الله: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾. وهي الشفاعة<sup>(١)</sup>.

وأخرج ابن أبي حاتم عن الحسن، أنه سُئِلَ عن قوله: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾. قال: هي الشفاعة.

وأخرج ابن أبي شيبة عن ابن مسعود قال: قال رسول الله ﷺ: «إنا أهل البيت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾»<sup>(٢)</sup>.

وأخرج العسكري في «المواعظ»، وابن لال، وابن مردويه، وابن النجار، عن جابر بن عبد الله قال: دخل رسول الله ﷺ على فاطمة وهي تطحن بالرحى وعليها كساء من جلد<sup>(٣)</sup> الإبل، فلما نظر إليها قال: «يا فاطمة، تعجلى<sup>(٤)</sup> مرارة الدنيا لنعيم<sup>(٥)</sup> الآخرة غدا». فأنزل الله: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾.

وأخرج ابن مردويه عن عكرمة قال: لما نزلت<sup>(٦)</sup> هذه الآية: ﴿وَلَا آخِرَةَ حَيَّرْ لَكَ مِنْ أَوْلَادِكَ﴾. قال العباس بن عبد المطلب: لا يدع الله نبيه فيكم إلا قليلاً لما

(١) أبو نعيم ١٧٩/٣. ضعيف (ضعيف الترغيب والترهيب - ٢١١٨).

(٢) ابن أبي شيبة ٢٣٥/١٥، ٢٣٦.

(٣) في ص: «حلة»، وفي ح ١ م: «حملة»، وفي ح ٣: «حلة»، وفي ن: «جلدة».

(٤) بعده في ح ١: «لتجرعى»، وبعده في م: «فجرعى».

(٥) في الأصل، ص، ف ١، ح ٣، ن: «بنعيم».

(٦) سقط من: م.

# الدر المنثور في التفسير بالمأثور

لجلال الدين السيوطي

(٥٨٤٩ - ٩١١ هـ)

تحقيق  
الدكتور عبد الرحمن التركي

بالتعاون مع

مركز هجر للبحوث والدراسات العربية والإسلامية

الدكتور عبد الحسن يامنة

Sonnat.net

الجزء الخامس عشر

پی نوشت:

(١) الدر المنثور، عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطي (المتوفى ٩١١ هـ) ج ٨، ص ٥٤٣، الناشر: دار الفكر - بيروت، عدد الأجزاء: ٨ / ج ١٥، ص ٤٨٦، الناشر: مركز هجر للبحوث والدراسات العربية والإسلامية



## آیه ذالقربی

وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ اسراء ٢٦

و حق نزدیکان را بپرداز و ...

و ابو یعلی گفت... ابی سعید (خدری) رضی الله عنه گفت هنگامی که {وَأَتِذَا الْقُرْبَىٰ} نازل گردید رسول خدا صلی الله علیه و سلم فاطمه رضی الله عنها را دعوت نمودند و فدک را به او بخشید.

٣٧٠٥ - وقال أبو يعلى<sup>(١)</sup>: قرأت<sup>(٢)</sup> علي الحسين بن يزيد الطحان<sup>(٣)</sup> قال: هو ما قرأت علي سعيد بن خثيم، عن فضيل بن مرزوق<sup>(٤)</sup> الكوفي، عن عطية، عن أبي سعيد رضي الله عنه قال: لما نزلت: ﴿وَمَا تَذَا الْقُرْبَىٰ﴾<sup>(٥)</sup> دعا<sup>(٦)</sup> رسول الله ﷺ فاطمة رضي الله عنها وأعطاهما<sup>(٧)</sup> فدك<sup>(٨)</sup>.

## المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية

للحافظ أحمد بن علي بن حجر العسقلاني  
٧٧٣ - ٨٥٢ هـ

تحقيق  
محمد بن ظافر بن عبد الله الشثري

تنسيق  
د. سعد بن ناصر بن عبد العزيز الشثري

المجلد الخامس عشر

٣٠ - ٢٩

آخر كتاب التفسير - أول كتاب المناقب

٣٦٥٠ - ٣٩٠٣

Sonnat.net

دار الغيث  
للنشر والتوزيع

دار الغيث  
للنشر والتوزيع

- (١) المسند (٢/٢٥: ١٠٧٠)، مسند أبي سعيد، المقصد العلي (ق ٨٧ ب).
- (٢) القراءة وتسمى العرض، وهي أن يقرأ الطالب بنفسه، أو يقرأ غيره على الشيخ، وهو يسمع، سواء كانت القراءة من كتاب، أو حفظ، وسواء حفظ الشيخ أم لا، إذا أسك أصله. هو أوثقه غيره. والرواية بها صحيحة على الراجح. انظر: التدریب (٢/١٢).
- (٣) في (عم): «القطان».
- (٤) في (عم) و (سد) عن فضيل، عن عطية.
- (٥) سورة الإسراء: الآية ٢٦. وهذا وهم حيث جعل الحديث المتعلق بها في تفسير سورة الشورى.
- (٦) في (مع): «دعا»، والصحيح ما أثبت من (عم) و (سد).
- (٧) في (عم) و (سد): «فأعطاهما».
- (٨) فدك: بالتحريك. وآخره كاف. قرية بالحجاز، بينها وبين المدينة يومان. وقيل ثلاثة. أفادها الله على رسوله ﷺ في سنة سبع صلحاً، وذكر قصتها الحافظ في الفتح (٦/١٥٠) عن أصحاب المغازي، وكذا باقوت في معجمه (٤/٢٧٠).

٣٧٠٥ - درجته:

الأثر فيه ثلاث علل:

- ١ - فيه الطحان، وعطية، ضعيفان، وإن كان أبو سعيد هو الكلبي فهو كذاب.
- ٢ - فيه ثلاثة من الشيعة روى بعضهم عن بعض، والحديث في أهل البيت فهو مردود.
- ٣ - عطية مدلس من الرابعة، وقد عتن.

## پی نوشت:

- (١) شواهد التنزيل، حاكم حسكاني، ج ١، ص ٤٣٨ تا ٤٤٣ و ص ٥٧٠
- (٢) در المنثور، ذيل آیه و آت ذال قربي حقه، ج ٤، ص ١٧٧، ناشر: دار الفكر / ج ٥، ص ٢٧٣، ناشر: دار الفكر - بيروت - ١٩٩٣
- (٣) المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية، أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى ٨٥٢هـ) ج ١٥، ص ١٩٢، المحقق: رسالة، علمية قدمت لجامعة الإمام محمد بن سعود، تنسيق: د. سعد بن ناصر بن عبد العزيز الشثري، الناشر: دار العاصمة، دار الغيث - السعودية، الطبعة: الأولى، ١٤١٩هـ، عدد الأجزاء: ١٩

ابو سعید در جمع الفوائد گفت هنگامی که ﴿وَأْتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ نازل شد پیامبر صلی الله علیه و سلم فاطمه (سلام الله علیها) را دعوت کرد و فدک را به او بخشید. در کبیرش.

و در عیون الاخبار از امام علی الرضا آمده هنگامی که ﴿وَأْتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ نازل شد پیامبر صلی الله علیه و سلم به فاطمه علیه السلام فرمودند: این فدک است و آن را برای تو قرار دادم.

# مَنَابِجُ الْمَوَدَّةِ

سجلٌ عظیمٌ للأحادیث النبویة فی مناقب الإمام علی  
وأهل البیت علیهم السَّلَام

للعلمة الفاضل الشيخ الأجد والسید السند شیخ سلیمان ابن شیخ إبراهیم  
المعروف بخواجه کلان ابن شیخ محمد معروف المشتهر به بابا  
خواجه الحسینی البلخی القندوزی الحنفی رحمه الله آمین

صححه وعلق علیه

عَمَّا دَیْنِ الْأَعْمَلِیِّ

الحُرَّزِيُّ الرَّوَّاسِيُّ

Sonnat.net

منشورات

مؤسسه الأعلیٰ للطبوعات

بیترون - بیستان

ص.ب ۷۱۲۰

وفي تفسیر : ﴿وَأْتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ (۱)

أخرج الثعلبی فی تفسیره : قال علی بن الحسین رضي الله عنهما لرجل من أهل الشام : أنا ذو القرابة الذي أمر الله أن يؤتی حقه .

وفي جمع الفوائد أبو سعید قال : لما نزلت : ﴿وَأْتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ ، دعا النبي ﷺ فاطمة فأعطاهما فدكاً . للكبير .

وفي عیون الأخبار قال الإمام علی الرضا : فلما نزلت : ﴿وَأْتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ ، قال النبي ﷺ ، لفاطمة ؑ : هذه فدك قد جعلتها لك .

وتفسیر : ﴿ها ایما الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك﴾ (۲) .

أخرج الثعلبی عن أبي صالح عن ابن عباس وعن محمد الباقر رضي الله عنهما قالوا : نزلت هذه الآية فی علي !

أيضاً الحموي فی فرائد السمطين أخرجه عن أبي هريرة .

أيضاً المالکی أخرج فی فصول المهمة عن أبي سعید الخدری قال : نزلت هذه الآية فی علي فی غدیر خم . هكذا ذكره الشيخ محي النوري .

وتفسیر : ﴿وتعبيها أذن واعية﴾ (۳) .

أخرج موفق الخوارزمي عن ذر بن حبیش عن علي كرم الله وجهه قال : ضمني رسول الله ﷺ وقال : أمرني ربي أن أذنبك ولا أقصيك ، وأعلمك وأذتك تسمع وتعي ، فنزلت هذه الآية .

أيضاً الثعلبی أخرجه عن صالح بن هشام عن بريدة الأسلمي قال : سمعت النبي ﷺ يقول لعلي : أمرني ربي أن أذنبك ولا أقصيك ، وأعلمك وأذتك تسمع وتعي ، فنزلت هذه الآية .

أيضاً أبو نعیم الحافظ أخرجه عن عمر بن علي بن أبي طالب عن أبيه .

أيضاً أبو نعیم والمالکی أخرجاه عن مكحول عن علي كرم الله وجهه .

أخرج موفق الخوارزمي عن ميمون بن مرهان عن ابن عباس ، عن النبي ﷺ قال :

(۱) سورة الإسراء، الآية: ۲۶ .

(۲) سورة المائدة، الآية: ۶۷ .

(۳) سورة الحاقة، الآية: ۱۲ .

پی نوشت:

(۴) كنز العمال، كتاب الأخلاق باب الأول الفصل الثاني، ج ۳، ص ۷۶۷

(۵) منابیع الموده، قندوزی، ج ۱، ص ۱۴۲، ناشر: موسسه الاعلمی المطبوعات

(۶) مسند أبي يعلى، أبو يعلى أحمد بن علي بن المثنى بن يحيى بن عيسى بن هلال التميمي، الموصلي (المتوفى ۳۰۷هـ) ج ۲، ص ۳۳۴ و ۵۳۴، المحقق: حسين سليم أسد، الناشر: دار المأمون للتراث - دمشق، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۴ - ۱۹۸۴، عدد الأجزاء: ۱۳

هر چند برخی از علمای اهل سنت با وارد کردن اشکالات متعدد سعی در مردود نشان دادن این روایات داشته اند در آخر کتاب مشخص می شود که این روایات کاملاً صحیح هستند.

## آيه خمس

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ لِیَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ انفال ٤١  
و بدانید هر چه به شما غنیمت رسد یک پنجم آن سهم خدا و پیامبر و خویشاوندان او و یتام و مساکین و ... .

روزی خمس غنیمت را نزد ایشان آوردند، آن را برداشته و بر شش بخش تقسیم نمودند: یک سهم برای خدا، یک سهم برای رسول خدا و سومین سهم برای ذوی القربی و سه سهم باقی مانده برای یتام و مساکین و ابن سبیل.

قوله تعالى «واعلموا انما غنمتم من شيء فان لله خمسة» الآية سورة الأنفال ١٧١

واعلم ان ظاهر الآية مطابق لقول الشافعي رحمه الله وصرح فيه ، فلا يجوز العدول عنه إلا لدليل منفصل أقوى منها ، وكيف وقد قال في آخر الآية ( إن كنتم آمنتم بالله ) يعني : إن كنتم آمنتم بالله فاحكموا بهذه القسمة . وهو يدل على أنه متى لم يحصل الحكم بهذه القسمة ، لم يحصل الإيمان بالله .

﴿ والقول الثاني ﴾ وهو قول أبي العالية : إن خمس الغنيمة يقسم على ستة أقسام ، فواحد منها لله ، وواحد لرسول الله ، والثالث لذوی القربى ، والثلاثة الباقية لليتامى والمساکين وابن السبيل قالوا : والدليل عليه أنه تعالى جعل خمس الغنيمة لله ، ثم للطوائف الخمسة ، ثم القائلون بهذا القول منهم من قال : يصرف سهم الله الى الرسول ، ومنهم من قال : يصرف الى عبارة الكعبة . وقال بعضهم : إنه عليه السلام كان يضرب يده في هذا الخمس ، فما قبض عليه من شيء جعله للكعبة ، وهو الذي سمي لله تعالى .

والقائلون بالقول الأول أجابوا عنه : بأن قوله ( لله ) ليس المقصود منه إثبات نصيب الله . فان الأشياء كلها ملك لله وملكه ، وإنما المقصود منه افتتاح الكلام بذكر الله على سبيل التعظيم ، كما في قوله ( قل الأنفال لله والرسول ) واحتج القفال على صحة هذا القول بما روى عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال لهم في غنائم خيبر « ما لي مما أفاء الله عليكم إلا الخمس والخمس مردود فيكم » فقله ما لي إلا الخمس يدل على ان سهم الله وسهم الرسول واحد ، وعلى الأضمان سهمه السدس لا الخمس ، وإن قلنا : إن السهمين يكونان للرسول . صار سهمه أزيد من الخمس ، وكلا القولين يناقيا ظاهر قوله « ما لي إلا الخمس » هذا هو الكلام في قسمة خمس الغنيمة ، وأما الباقي وهو أربعة أخماس الغنيمة فهي للغنائم . لأهم الذين حازوه واكتسبوه كما يكتسب الكلال بالاحتشاش ، والظير بالاصطياد ، والفقهاء استنبطوا من هذه الآية مسائل كثيرة مذكورة في كتب الفقه .

﴿ المسألة الرابعة ﴾ دلت الآية على انه يجوز قسمة الغنائم في دار الحرب ، كما هو قول الشافعي رحمه الله ، والدليل عليه : أن قوله ( فان لله خمسة وللرسول ولذی القربى والیتامى والمساکين وابن السبيل ) يقتضي ثبوت الملك هؤلاء في الغنيمة ، وإذا حصل الملك لهم فيه ، وجب جواز القسمة لأنه لا معنى للقسمة على هذا التقدير إلا صرف الملك الى المالك ، وذلك جائز بالاتفاق .

﴿ المسألة الخامسة ﴾ اختلفوا في ذوی القربى . قيل : هم بنو هاشم . وقال الشافعي رحمه الله : هم بنو هاشم وبنو المطلب ، واحتج بالخبر الذي روينا . وقيل : آل علي ، وجعفر ، وعقيل ، وآل عباس ، وولد الحرث بن عبد المطلب ، وهو قول أبي حنيفة .



پی نوشت:

(١) تفسیر فخر الرازی، أبو عبدالله محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين التيمي الرازي الملقب بفخر الدين الرازي خطيب الري (المتوفى ٦٠٦هـ) ج ١٥، ص ٤٨٥، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة: الثالثة - ١٤٢٠ هـ / ص ١٧١، ناشر: دار الفكر

## آیه مودت

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ شوری ۲۳  
بگو من هیچ پاداشی در ازای رسالتم نمی خواهم جز دوست داشتن نزدیکیانم.

ابن عباس گفت هنگامی که آیه {قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ} نازل شد گفتند ای رسول خدا نزدیکان شما چه کسانی هستند که دوستی آنها بر ما واجب گردیده است؟ فرمودند: علی و فاطمه و فرزندان آنها علیهم السلام.

مکتوب علی باب الجنة محمد رسول الله، علی اخو رسول الله (۱۲۲/ب)  
قبل ان تخلق السماوات بالفی سنة.

من تراث الإسلام  
الکتاب الثامن والعشرون



جایزه امام العسکری  
مرکز اجتهاد علمی واجب التراث اسلامی  
کتابخانه تخصصی و دیجیتال آیت الله العظمی  
مطهری

(۱۱۴۱) وفيما كتب الينا محمد بن عبدالله بن سلمان الحضرمي يذكر ان  
حرب<sup>(۱)</sup> بن الحسن الطحان حدثهم قال نا حسين الأشقر عن قيس عن الاعمش  
عن سعيد بن جبیر عن ابن عباس قال لما نزلت ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا  
الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾<sup>(۲)</sup> قالوا يا رسول الله من قرابتنا هؤلاء الذين وجبت علينا  
مودتهم؟ قال علي وفاطمة وابناهما عليهم السلام.

بأفكون، قال ابن حجر: ابن خراش يعرج بنفسه وقول ابن مطين للمعاصرة والبلدية قاله  
ابن عدي.

تاريخ بغداد (۴۳: ۳)، الميزان (۶۴۲: ۳)، اللسان (۲۷۰: ۵).

ويحي بن سالم الكوفي ضعيف ضعفه الدارقطني.

الميزان (۳۷۷: ۴)، اللسان (۲۵۷: ۶).

وأشعث ابن عم الحسن بن صالح بن حسي، ضعيف أيضاً، قال العقيلي ليس من يضبط  
الحديث وقال الذهبي شيعي جلد تكلم فيه.

العقيلي (ل ۹)، الميزان (۳۶۹: ۱).

وأخرجه العقيلي في الضعفاء (ل ۹) وأبو نعيم في الحلية (۲۵۶: ۷) وابن الجوزي في  
العلل المتناهية (۲۳۵: ۱) والخطيب في تاريخه (۳۷۸: ۷) والدارقطني في العلل (ل  
۶۰، أ، ب) كلهم من طريق محمد بن عثمان مثله.

وقال أبو نعيم نفرد به أشعث وكادح بن رحة عن مسعر، ومضت رواية كادح برقم  
۱۱۳۴ و ۱۱۳۵، وذكره المحب الطبري في ذخائر العقبى ونسبه لأحد في المناقب.

(۱۱۴۱) إسناده ضعيف فيه حسين الأشقر وقيس بن الربيع وكلاهما ضعيفان.

وأما حرب بن الحسن الطحان فحسن الحديث ذكره ابن حبان في الثقات وقال الأزدي  
ليس حديثه بذلك.

الميزان (۴۶۹: ۱)، اللسان (۱۸۴: ۳).

وذكره في مجمع الزوائد (۱۶۸: ۹) وقال رواد الطبراني وفيه جماعة ضعفاء وقد وثقوا،  
وقال السيوطي في الدر المنثور (۷: ۶) وأخرج ابن المنذر وابن أبي حاتم والطبراني وابن  
مردويه بسند ضعيف من طريق سعيد بن جبیر عن ابن عباس فذكره.

(ي): الحارث وهو خطأ.

(۲): شوری: ۲۳.

کتاب  
فضائل الصحابة  
Sonnat.net

للإمام  
أبي عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل  
(۱۶۴ - ۲۴۱ هـ)

تحققه وخرجه الحديث  
وصلى الله بن محمد عبده

الجزء الثاني

## پی نوشت:

(۱) فضائل الصحابة، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشيباني (المتوفى ۲۴۱ هـ) ج ۲، ص ۶۶۹، المحقق: د. وصي  
الله محمد عباس، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳

حديث كرد ما را محمد بن بشار و حديث كرد ما را محمد بن جعفر و حديث كرد ما را شعبه از عبدالمك بن ميسره و عبدالمك گفته است شنيدم از طاووس و او از ابن عباس رضی الله عنهما از قول «الا المودة في القربى» سوال كردم، سعيد بن جبیر گفت قریب آل محمد صلی الله عليه و سلم هستند...

عليكم سمعكم ولا ابصاركم ولا جلودكم في الآية . وكان سفیان يُحدثنا بهذا فيقول : حدثنا منصور ، أو ابن أبي نجیح أو حميد ، أحدهم أو اثنان منهم ، ثم نبت على منصور ، وترك ذلك مراراً غير واحدة .  
حدثنا عمرو بن علي حدثنا يحيى حدثنا سفیان الثوري قال حدثني منصور عن مجاهد عن أبي معمر عن عبد الله .. بنحوه

٤٢ - سورة حم عسق

ويذكر عن ابن عباس : ﴿ غثيماً ﴾ لا تليد . ﴿ روحاً من أمرنا ﴾ : القرآن . وقال مجاهد : ﴿ يلوكم فيه ﴾ نسل بعد نسل . ﴿ لا حجة بيننا ﴾ : لا خصومة بيننا وبينكم . ﴿ من طرف سفينة ﴾ : ذليل . وقال غيره : فظنن رواكيد على ظهوره يتحركن ولا تحركن في البحر . ﴿ شترعوا ﴾ : ابتدعوا .

١- باب ﴿ إلا المودة في القربى ﴾

٤٨١٨ - حدثني محمد بن بشار حدثنا محمد بن جعفر حدثنا شعبه عن عبد الملك بن ميسرة قال سمعت طلوساً عن ابن عباس رضي الله عنهما أنه سئل عن قوله ﴿ إلا المودة في القربى ﴾ فقال سعيد بن جبیر : قريبي آل محمد صلى الله عليه وسلم ، فقال ابن عباس : عجلت ، إن النبي صلى الله عليه وسلم لم يكن ينظر من قريش إلا كان له فيهم قرابة ، فقال إلا أن تصلوا ما بيني وبينكم من القرابة .

٤٣ - سورة حم الزخرف

وقال مجاهد ﴿ على أمة ﴾ : على إمام : ﴿ وقيلته يارب ﴾ تفسيره : أبحيون أنا لا نسمع سيرتهم ونحوهم ولا نسمع قيلهم . وقال ابن عباس ﴿ ولولا أن يكون الناس أمة واحدة ﴾ : لولا أن جعل الناس كلهم كفاراً لجهلت البيوت الكفار سقفاً من فضة وتعلج من فضة وهي قزح - وسرر فضة : ﴿ مقترين ﴾ : مطبقين . ﴿ أسفونا ﴾ أسخطونا . ﴿ يهين ﴾ يهين . وقال مجاهد ﴿ اقتضرب عنكم الذكر ﴾ أي تكذبون بالقرآن ثم لا تعاقبون عليه ؟ ﴿ ومضى مثل الأولين ﴾ سنة الأولين : ﴿ مقترين ﴾ يعني الإبل والحيل والبعال والحمير ﴿ ينشأ في الحلبه ﴾ الجوارى جعلتموهن للرحم وكذا ﴿ فكيف تحمكون ﴾ . ﴿ لو شاء الرحمن ما عبدناهم ﴾ يعنون الأوثان ، يقول الله تعالى ﴿ ما لهم بذلك من علم ﴾ الأوثان ، إنهم لا يعلمون . ﴿ في عتبه ﴾ : ولده . ﴿ مقترين ﴾ : يمشون معاً ﴿ سلفا ﴾ قوم فرعون سلفاً لكفار أمة محمد صلى الله عليه وسلم . ﴿ ومثلاً ﴾ غيره ﴿ إنني ترأه مما تعبدون ﴾ العرب تقول : نحن منك التراء والخلاء ، والواحد والإثنان والجميع من الذكر والمؤنث يقال فيه براء لأنه مصدر ، ولو قال « برئ » لقليل في الإثنان بريهان وفي الجميع بريهان . وقرأ عبد الله « إنني برئ » بالياء . ﴿ والزخرف ﴾ : الذهب . ملائكة يخلفون : يخلف بعضهم بعضا

# الجامع الصحيح

المستعمل حديث رسول الله ﷺ وسنته وأيامه

## في عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري

(٢٩٤ - ٢٥٦ هـ)

تم بخرجه وتصحيحه بخاره  
والتفقيه  
عبد الله بن الخطيب  
وقم كتبه وأوابه وأساتذته  
وانتفعي لمرافقه  
عبد الرحمن بن أبي داود  
وقم لخرجه ، وأتلف على طبعه  
عبد الله بن الخطيب

الجزء الثالث

Sonnat.net

المكتبة السلفية  
القاهرة

### بني نوشت:

- (٢) ديوان امام شافعي، ص ٧٢
- (٣) مسند احمد، ج ١، ص ١٩٩
- (٤) ذخاير العقبي، طبري، ص ٢٥
- (٥) نور الابصار، شبليجي، ص ١٠١
- (٦) در المنثور، سيوطي، ج ٦، ص ٧
- (٧) تفسير طبري، ج ٢٥، ص ١٦ و ٢٥
- (٨) جامع البيان، طبري، ج ٢٥، ص ١٤ و ١٥

(٩) صحيح البخاري، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، ج ٦، ص ١٢٩، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، ناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فواد عبد الباقي)، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢ هـ، عدد الأجزاء: ٩ / ج ٣، ص ٢٨٨، ناشر: مكتبة السلفية



رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: هر کس با محبت آل محمد بمیرد شهید است، هر کس با محبت آل محمد از دنیا برود بخشوده است، هر کس با محبت آل محمد از دنیا برود با توبه از دنیا رفته و... هر کس با بغض آل محمد از دنیا برود کافر است و هر کس با بغض آل محمد از دنیا برود بوی بهشت را استشمام نمی کند و ...

الموءة تناولاً لولا كان سائر الحسنات لها تواب. وقرئ: يرد أي يرد الله وزيادته حسناتها من جهة الله مضاعفتها كقوله تعالى: فمن ذا الذي يقرض الله قرضاً حسناً فيضاعفه له أضعافاً كثيرة<sup>(5)</sup> وقرئ: حسنى وهي مصدر كالغشري، الشكوري في حقه الله مجاز للاعتناء بالطاعة وتوفية ثوابها والتفضل على العتاق.

أَمْ يَقُولُونَ لَوْلَا نُنزِّلُ آيَاتٍ كَمَا نُنزِّلُ آيَاتَ الَّذِينَ آمَنُوا مِن قَبْلِكَ وَنُنزِّلُ آيَاتٍ لِّكُلِّ قَوْمٍ نَبَأَاتٍ مُّشْتَبِهَاتٍ<sup>(6)</sup>

﴿ام﴾ منقطعة ومعنى الهزئة فيه فتوبيخ كانه قول: يتماكون ان ينسبوا مثله إلى الاقتراب، ثم إلى الاقتراب على الله الذي هو اعظم القربى والحشها ﴿فإن يشأ الله يختم على قلبك﴾ فإن يشأ الله يجعله من المختوم على قلوبهم حتى نفترى عليه الكتب فإنه لا يجترئ على اقتراب الكتب على الله إلا من كان في مثل حالهم، وهذا الأسلوب مؤداه استبعاد الاقتراب من ملته وإته في البعد مثل الشرك بالله، والخطول في جملة المختوم على قلوبهم ومثال هذا ان يخون بعض الأمتاء فيقول لعل الله خللني لعل الله اعصى قلبى وهو لا يريد إثبات الخذلان وعسى القلب، وإنما يريد استبعاد ان يخون ملته والتنبية على انه ركب من شؤنيه أمر عظيم، ثم قال: ومن عاذا بالله ان يحو الباطل ويثبت الحق ﴿وبكلماته﴾ بوجهه او بغضائه كقوله تعالى: ﴿ويل نقف بالحق على الباطل فيمسه﴾<sup>(7)</sup> يعني: لو كان مغترباً كما تزعمون لكشف الله اقترابه وحقه وقنف بالحق على باطله فدمغه ويجوز ان يكون عدة لرسول الله ﷺ بله يحو الباطل الذي هم عليه من البهت والتكذيب ويثبت الحق الذي اتت عليه بالقرآن وبفضله الذي لا مرد له من تصدرك عليهم إن الله عليهم بما في صدره، وصودهم فيجري الأمر على حسب ذلك، ومن قتادة يختم على قلبك ينسك القرآن ويقطع عنك الوحي يعني: لو افترى على الله الكتاب لفعل به ذلك، وقيل: يختم على قلبك يربط عليه بالصبر حتى لا يشق عليك انهم.

فإن قلت: إن كان قوله: ﴿ويوح الله الباطل﴾ كلاماً مبتدأ غير محطوف على يختم فما بطل الواو ساقطة في الخط فقلت: كما سقطت في قوله تعالى: ﴿ويدع الإنسان بالشرك﴾<sup>(8)</sup> وقوله تعالى: ﴿سنودع الزبانية﴾<sup>(9)</sup> على انها مثبتة في بعض المصاحف يقال قلت منه الشيء وقيلته عنه، فمعنى قبلته منه: اخفته منه وجعلته ميذا قبولي ومنشأه ومعنى قبلته عنه: عزلته عنه وأبنته عنه.

بيتي وأنتي في عترتي ومن اسطبخ صنيعته إلى لحد من ولد عبد المطلب، ولم يجازيه عليها فناً اجازيه عليها غداً إذا لقيني يوم القيامة<sup>(10)</sup> وروى ان الانصار قالوا فعلنا وقعلنا كأنهم افتخروا فقال عباس او ابن عباس رضي الله عنهما: لنا الفضل عليكم فبلغ ذلك رسول الله ﷺ فأتاهم في مجالسهم فقال: يا معشر الانصار ألم تكونوا آتة فاعزكم الله بي قالوا: بلى يا رسول الله قال: ألم تكونوا ضللاً فهداكم الله بي قالوا: بلى يا رسول الله قال: أفلا تجيبونني قالوا: ما تقول يا رسول الله قال: ان تقولون ألم يخرجك قومك فأيديك أو لم يكتبوك فصدقتك أو لم يخلوك فتنصرك قال: فما زال يقول حتى جثوا على الركب وقالوا: لو أننا وما في أيدينا له ولرسوله<sup>(11)</sup> فنزلت الآية وقال رسول الله ﷺ من مات على حب آل محمد مات شهيداً ألا ومن مات على حب آل محمد مات ثلاثاً ألا ومن مات على حب آل محمد مات مؤمناً مستكمل الإيمان ألا ومن مات على حب آل محمد بشرة ملك الموت بالجنة، ثم منكر وتكبر ألا ومن مات على حب آل محمد يرفق إلى الجنة كما ترفق العروس إلى بيت زوجها ألا ومن مات على حب آل محمد فتح له في قبره بابان إلى الجنة ألا ومن مات على حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة ألا ومن مات على حب آل محمد مات على السنة والجماعة، ألا ومن مات على حب آل محمد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه آيس من رحمة الله ألا ومن مات على حب آل محمد مات كافراً ألا ومن مات على حب آل محمد لم يشم رائحة الجنة، وقيل: لم يكن يطن من بطون قبره، ألا وبين رسول الله ﷺ وبينهم قربة، فلما كذبوه وأبوا ان يبايعوه نزلت<sup>(12)</sup> والمعنى: إلا ان توبوني في القربى أي في حق القربى ومن أجلها كما تقول الحب في الله واليخس في الله بمعنى: في حقه ومن أجله يعني انكم تومى وأحق من اجابتي والطامني فإذا قد أبيت ذلك فاحفظوا حق القربى، ولا تؤنوني ولا تهيجوا عليّ وقيل: اتت الانصار رسول الله ﷺ بمال جمعه وقالوا يا رسول الله: قد هدانا الله بك واتت ابن لحننا وتعمروك نولب وحقوق وملك سعة فاستمن بهذا على ما ينوبك فنزلت<sup>(13)</sup> ورواه وقيل: القربى التقرب إلى الله تعالى أي: إلا ان تحبوا الله ورسوله في تقربكم إليه بالطاعة والعمل الصالح، وقرئ: إلا الموءة في القربى ﴿ومن يقترف حسنة﴾ من السدي أنها الموءة في آل رسول الله ﷺ نزلت في أبي بكر الصديق رضي الله عنه وموئته فيهم والظاهر العموم في أي حسنة كانت إلا انها لما تكرت عقب نكر الموءة في القربى دل ذلك على انها ثلاث

# تفسير الكشاف

عمره حقاؤه التنزيل وحيوه للفقاه في جوهه النذوب

تأليف  
أبو القاسم جابر الله محمد بن عمر الزمخشري الجوزي  
٤٦٧ - ٥٣٨ هـ

اعتنى به ورعج أهائيه وعلمه عليه  
عبدالله بن محمد بن شيبان

Sonnat.net

وعليه تعليقات كتاب "الاستصاف" فيما تضمنه الكشاف من الاعتزال لهوام ناصر الدين ابن منير المالكيت

دار المعرفة  
بيروت، لبنان

(1) نكرة تشبهي في تفسيره.  
(2) رواه الخطري في تفسيره، ورواه الطبراني في معجمه الأوسط، وابن أبي حاتم في تفسيره، الزبلي 3/237.  
(3) نكرة تشبهي في تفسيره، الزبلي 3/238.  
(4) قال الزبلي في غرب 3/239، ونكرة الواحدي في أسباب النزول ص 210.  
(5) سورة بقرة، الآية: 245.  
(6) سورة الانبياء، الآية: 18.  
(7) سورة الاسراء، الآية: 11.  
(8) سورة العلق، الآية: 18.

پی نوشت:

- (10) الصواعق المحرقة، هيثمي، ص 11 و 102
- (11) شواهد التنزيل، ج 2، ص 130 و 135 و 141
- (12) مفاتيح الغيب، فخرالدين رازي، ج 27، ص 595
- (13) مناقب علي بن ابي طالب، ابن مغزالي، ص 309
- (14) مجمع الزوائد و منبع الفوائد، هيثمي، ج 7، ص 103، ج 9، ص 168
- (15) المستدرک على الصحيحين، حاكم النيشابوري، ج 2، ص 444، ج 3، ص 172
- (16) تفسير الكشاف عن حقائق التنزيل، أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد، الزمخشري جار الله (المتوفى 538 هـ) ج 4، ص 220، ناشر: دار الكتاب العربي - بيروت، الطبعة: الثالثة - 1407 هـ، عدد الأجزاء: 4 / ج 25، ص 978، ناشر: دار المعرفة / ج 3، ص 402

آیه مباهله

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلِ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ آل عمران ٦١

پس هر که با تو پس از آن دانشی که به تو رسید درباره او (عیسی) ستیزه کند بگو: بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و نزدیکانمان و نزدیکانتان را فرا خوانیم، آن گاه بر یکدیگر نفرین کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

هنگامی که این آیه نازل شد {فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ} رسول خدا صلی الله علیه و سلم علی، فاطمه، حسن و حسین را خواستند سپس فرمودند: خداوند اینان اهل من اند.

٤٤ - کتاب فضائل السحابة (٤) باب (٣١-٣٣) حدیث

عَنْ سَمُرَةَ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ . قَالَ : خَلَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ، فِي غَزْوَةِ بَنِي نَدِيمٍ . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! تَخَلَّفْتَنِي فِي النَّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ ؟ قَالَ : « أَمَا تَرَى أَنِّي تَسْكُونُ بَيْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ بْنِ مُوسَى ؟ فَغَيْرَ أَنَّهُ لَا يَنْبِي بَعْدِي . »

(...) حَدَّثَنَا عُبيدُ اللَّهِ بْنُ مُمَاذٍ . حَدَّثَنَا أَبِي . حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، فِي هَذَا الْإِسْنَادِ .

٣٢ - (...) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَبَّادٍ (وَتَعَارَى فِي الْفُطْرِ) . قَالَ : حَدَّثَنَا حَاتِمٌ (وَمَوْلَى ابْنِ إِسْمَاعِيلَ) عَنْ بَكْرِ بْنِ شَيْخَانَ ، عَنْ طَالِبِ بْنِ سَمُرَةَ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، قَالَ : أَمَرَ مُمَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ سَمَدًا فَقَالَ : مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسُبَّ أَبَا الْغُرَابِ ؟ فَقَالَ : أَمَا مَاذَا كَرِهْتَ تَلَامَا مَا كَرِهْتَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ، فَلَنْ أُسَبِّهُ . لَأَنْ تَسْكُونَ لِي وَاجِدَةٌ وَبَيْنَ أُسْبٍ إِلَيَّ مِنْ مَوْلَى النَّبِيِّ . سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لَهُ ، خَلْفَهُ فِي بَعْضِ مَنَازِلِهِ ، قَالَ لَهُ عَلِيٌّ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! خَلَفْتَنِي مَعَ النَّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ ؟ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « أَمَا تَرَى أَنِّي تَسْكُونُ بَيْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ بْنِ مُوسَى . إِنْ لَمْ يَنْبُو بَعْدِي . » وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ يَوْمَ خَيْبَرَ « لِأَطْفَالِ الرِّيَاءِ وَجِلَاءِ حُبِّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، وَحُبِّهِ اللَّهِ وَرَسُولَهُ » قَالَ فَخَطَّوْنَا لَهَا فَقَالَ « ادْعُوا لِي عَلِيًّا » فَأَتَى بِهِ أَرْمَدٌ . فَبَصَّنَ فِي عَيْنَيْهِ وَدَفَعَ الرِّيَاءَ إِلَيْهِ . فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ . وَلَمَّا تَرَكْتَ هَذِهِ الْآيَةَ : فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ [٣١/٣٢] وَمَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيًّا وَقَالِيهَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَقَالَ « اللَّهُمَّ اهْزُلَاهُ أَهْلِي » .

(...) حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ . حَدَّثَنَا عُذْرَةُ عَنْ شُعْبَةَ . حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى وَابْنُ بَشَّارٍ . قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ . حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ . سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ سَعْدٍ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ، أَنَّهُ قَالَ لِعَلِيٍّ : « أَمَا تَرَى أَنِّي تَسْكُونُ بَيْنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ بْنِ مُوسَى . »

٣٣ - (٢٤٠٥) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ . حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ (بَنِي ابْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقَارِي) عَنْ سُهَيْلِ بْنِ أَبِيهِ ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ، يَوْمَ خَيْبَرَ « لِأَطْفَالِ الرِّيَاءِ وَجِلَاءِ حُبِّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، وَحُبِّهِ اللَّهِ وَرَسُولَهُ »

صحيح مسلم  
الإمام أبي الحسين مسلم بن الحجاج  
القشيري النيسابوري  
٣٠٦ - ٢٦١ هـ  
(وهو ثاني كتابين ، هما أصح الكتب المصنفة)

لأن أهل الحديث يكبرون ، ما في سنة الحديث ، فدرجتم على هذا السند .  
• سنت هذا السند الصحيح من الأمانة ألف حديث مجموعة •  
• مسلم بن الحجاج •

Sonnat.net

الجزء الرابع

رقب على قلبه ، وتلقين نبوسه ، والصبغة وترقيه ،  
وعند كتبه وأبوابه وأبوابه ، وعلى قلبه بخص  
شرح الإمام النووي ، مع زيادات عن أئمة الهدى

(خادم الكتاب ٦٠٦)

محمد فؤاد عبد الباقي

دار الحديث  
القاهرة

پی نوشت:

(١) مسند احمد، ج ١، ص ١٨٥

(٢) صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري (المتوفى ٢٦١هـ) ج ٤، ص ١٨٧١، المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، عدد الأجزاء: ٥

جابر مى گويد {وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ} رسول خدا صلى الله عليه و سلم و على بن ابى طالب و {وَأَبْنَاءَنَا} حسن و حسين و {وَنِسَاءَنَا} (حضرت) فاطمه (سلام الله عليها) مى باشند.

همچنين زمخشرى مى گويد آوردن اين افراد دليل است كه ايشان واقعا قصد مبايله داشت نه آنكه فقط صرف تهديد باشد، زيرا عزيزترين و محبوبترين افراد را در معرض خطر احتمالى قرار داد.

الجزء الثاني - سورة آل عمران: الآية (٦٤) - ٥٥

مهران، اخبرنا محمد بن دينار، عن داود بن أبى هند، عن الشعبي، عن جابر قال: قدم على النبي ﷺ العاقب والطيب، فدعاهما إلى الملاعة فواعداه على أن يلاعناه<sup>(١)</sup> الغداة. قال: فغدا رسول الله ﷺ، فأخذ بيد على وفاطمة والحسن والحسين، ثم أرسل إليهما قَائِلًا أَن يَجِئَا<sup>(٢)</sup>، وَأَقْرَأَ بِالْخُرَاجِ، قَالَ: فقال رسول الله ﷺ: «وَأَلَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَوْ قَالَا: لَا، لَأَمَطَرْتُ عَلَيْهِمُ الْوَادِي<sup>(٣)</sup>» نَارًا، قَالَ جَابِرٌ: فِيهِمْ نَزَلَتْ «لِنُدُخِ وَأَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ». قَالَ جَابِرٌ: «أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ»: رسول الله ﷺ وعلى بن أبى طالب «وَأَبْنَاءَنَا»<sup>(٤)</sup>: الحسن والحسين «وَنِسَاءَنَا»: فاطمة.

وهكذا رواه الحاكم فى مستدرکه، عن على بن عيسى، عن أحمد بن محمد الأزهرى<sup>(٥)</sup>، عن على بن شجر، عن على بن مسهر، عن داود بن أبى هند، به بمعناه، ثم قال: صحيح على شرط مسلم، ولم يخرجاه<sup>(٦)</sup>.

هكذا قال: وقد رواه أبو داود الطيالسي، عن شعبة، عن المغيرة<sup>(٧)</sup>، عن الشعبي مرسلًا، وهذا أصح<sup>(٨)</sup>، وقد روى عن ابن عباس والبراء نحو ذلك.

ثم قال الله تعالى: «إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفُصْحُ الْحَقُّ» أى: هذا الذى قصصناه عليك يا محمد فى شأن عيسى هو الحق الذى لا تعدل عنه ولا محيد «وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ». فإن تَوَلَّوْا<sup>(٩)</sup> أى: عن هذا إلى غيره «فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ» أى: من عدل عن الحق إلى الباطل فهو المفسد والله عليم به، وسيجزيه على ذلك شر الجزاء، وهو القادر، الذى لا يفوته شئ [سبحانه ويحمده وتعوذ به من حلول تقمه]<sup>(١٠)</sup>.

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ (٦٤)

هذا الخطاب بعم أهل الكتاب من اليهود والنصارى، ومن جرى مجراهم ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ﴾ والكلمة تطلق على الجملة المفيدة كما قال هاجنا. ثم وصفها بقوله: ﴿سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ﴾ أى: عدل ونصف، نستوى نحن وأنتم فيها. ثم فسرها بقوله: ﴿أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ

(١) فى جب، أ، و: «واعداه» وفى ر: «واعاهه».  
(٢) فى أ: «جئيا».  
(٣) فى ر: «الزهرى» وفى أ، و: «الأزهرى».  
(٤) المستدرک (١/٤٩٣، ٤٩٤) ورواه أبو نعيم فى دلائل النبوة (٢/٥٩٣) عن طريق داود بن أبى هند عن الشعبي عن جابر به.  
(٥) فى جب، ر، أ، و: «المغيرة».  
(٦) رواه ابن أبى حاتم فى تفسيره (٢/٣١٠) عن طريق شعبة به، ورواه ابن أبى شيبة فى القصف (١٤/٥٤٩)، والطبري فى تفسيره (١٤٨/٧) عن طريق جنيد بن جابر عن المغيرة عن الشعبي به مرسلًا، ورواه سعيد بن منصور فى السنن برقم (٥٠٠) عن طريق هشيم عن المغيرة عن الشعبي به مرسلًا.  
(٧) زيادة من و.

محققه عن نسخة خطية كاملة، وعن مطبوعة الشعب والكرمين عشر نسخ خطية أخرى يستوعب مجموعها التفسير كله.

# تفسير القرآن العظيم

للمعاني

أبي الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي الدمشقي  
(٧٠٠ - ٧٧٤ هـ)

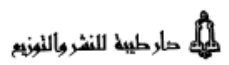
تحقيق

سامي بن محمد السلامة

Sonnat.net

الجزء الثالث

آل عمران - النساء



## پى نوشت:

- (٣) احكام القرآن، ج ٢، ص ١٦
- (٤) صحيح مسلم، ج ٧، ص ١٢٠
- (٥) شرح مواقف، ج ٨، ص ٣٦٧
- (٦) تفسير كشاف، زمخشرى، ذيل آيه مبايله
- (٧) الكامل فى التاريخ، ابن اثير، ج ٢، ص ٢٩٣
- (٦) سنن ترمذي، ج ٢، ص ١٦٦ / ج ٥، ص ٥٩٦
- (٨) المستدرک على الصحيحين، حاكم النيشابورى، ج ٣، ص ١٥٠
- (٩) تفسير القرآن العظيم، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي البصري ثم الدمشقي (المتوفى ٧٧٤ هـ) ج ٢، ص ٥٥ المحقق: سامي بن محمد سلامة، ناشر: دار طيبة للنشر والتوزيع، الطبعة: الثانية ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م، عدد الأجزاء: ٨

آیاتی که تاویل آنها حضرت فاطمه سلام الله علیها است

حضرت فاطمه سلام الله علیها راستگوترین افراد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ توبه ۱۱۹

ای کسانی که ایمان آورده اید از (مخالف با خدا) بپرهیزید و با صادقان باشید.

جابر از ابی جعفر (امام باقر علیه السلام) درباره قول خداوند که {بپرهیزید و با صادقان باشید} پرسید؛ گفتند با آل محمد باشید (صلی الله علیه و سلم).

۱۰۹

سورة التوبة، الآيات: ۱۱۲ - ۱۲۱

ابن صالح. علي بن جعفر بن موسى. جندل بن والي. محمد بن عمر المازني. الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس في هذه الآية ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ قال: مع علي بن أبي طالب وأصحابه<sup>(۱)</sup>.

وأخبرني عبد الله محمد بن عثمان. محمد بن الحسن. علي بن العباس المغانمي. جعفر ابن محمد ابن الحسين. أحمد بن سبيع الأسدي. مفضل بن صالح. عن جابر عن أبي جعفر في قوله تعالى ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ قال: مع آل محمد (صلى الله عليه وسلم).

يمان بن رباب: أصدقوا كما صدق الثلاثة الذين خلفوا.

ابن عباس: مع الذين صدقت نياتهم فاستقامت قلوبهم وأعمالهم وخرجوا مع رسول الله ﷺ إلى توك. بإخلاص ونية.

قناة: يعني الصدق في النية وقال: أو الصدق في الليل والنهار والسر والعلانية، وكان ابن مسعود يقول: ﴿كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ وكذا كان يقرأها، وابن عباس (ورضي عنه) عن النبي (صلى الله عليه وسلم).

أخبرنا عبد الله بن حامد. عبد الله بن محمد بن الحسين. محمد بن يحيى، وهب بن جرير عن شعيب بن عمرو بن زيد عن أبي عبيدة عن عبد الله قال: إن الكذب لا يصلح منه جد ولا هزل ولا أن يعد أحدكم صبيته شيئاً ثم لا يتجز شيئاً أقرأوا إن شئتم الآية ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ هل ترون في الكذب [رخصة] ﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ﴾ ظاهره خبر معناه نهي كقوله تعالى: ﴿مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ﴾<sup>(۲)</sup> ﴿وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ﴾ سكان البوادي مزينة وجهينة وأسجح وأسلم وغفار ﴿أَنْ يَتَخَلَفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ﴾ إذا غزا ﴿وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ﴾ في مصاحبتهم ومعاونته والجهاد معه.

قال الحسن: يعني لا يرغبون بأنفسهم أن تصيبهم من الشدائد مثل ما يصيب رسول الله ﷺ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ﴾ في سفرهم ﴿ظُلماً﴾ عطش، وقرأ عبد بن عمير ظمأ بالمدّ وهما لغتان مثل خطأ وخطأ ﴿وَلَا نَصَبٌ﴾ ولا تعب ﴿وَلَا مَخْمَصَةٌ﴾ مجاعة ﴿فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْنُونَ مَوْطِئاً﴾ أرضاً ﴿يَغِيظُ الْكُفَّارَ﴾ وطيبهم إياها ﴿وَلَا يَنْالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيلاً﴾ ولا يصيبون من عدوهم شيئاً قتلاً أو أسراً أو غنيمَةً أو عزيمة يقال: نلت الشيء فهو نيل ﴿إِلَّا كُنْتُمْ لَهُمْ بِعَمَلٍ صَالِحٍ﴾ قال ابن عباس: بكل روعة تنالهم في سبيل الله سبعين ألف حسنة ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ فإن أصابهم ظمأ سقاهاهم الله من نهر الحيوان ولا يصيبهم ظمأ بعد، وإن أصابهم

(۱) انظر: نظم در السمطين، ۹۱، وشواهد التنزيل للحسكاني: ۱ / ۳۴۲.

(۲) سورة الأحزاب: ۵۳.

الكشِفُ وَالْبَيَانُ  
المَعْرُوفُ  
تَفْسِيرُ التَّعْلِيْبِيِّ  
لِلْإِمَامِ الرَّبِّانِيِّ أَبِي إِسْحَاقَ أَحْمَدَ الْمَعْرُوفِ بِالْإِيمَانِ التَّعْلِيْبِيِّ  
ت ٤٢٧ هـ

دلالة وتحقيق  
الإمام أبي محمد بن عاشر  
مراجعة وتدقيق  
الأستاذ نظير الساعدي  
Sonnat.net  
الجزء الخامس

دار إحياء التراث العربي  
بيروت - لبنان

پی نوشت:

(۱) الكشِفُ وَالْبَيَانُ عن تفسیر القرآن، أحمد بن محمد بن إبراهيم التعلبي، أبو إسحاق (المتوفى ٤٢٧هـ) ج ٥، ص ١٠٩، تحقيق: الإمام أبي محمد بن عاشر، مراجعة وتدقيق: الأستاذ نظير الساعدي، الناشر: دار إحياء التراث العربي، بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى ١٤٢٢، هـ - ٢٠٠٢ م، عدد الأجزاء: ١٠

## وسيله بين خدا و مردم

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا

آنها کسانی هستند که خودشان وسیله ای (برای تقرب) به سوی خدا می طلبند و... اسراء ۵۷

از عکرمه درباره قول خداوند که {آنها کسانی هستند که خودشان وسیله ای (برای تقرب) به سوی خدا می طلبند} پرسیدند؛ گفت آنان پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین عليهم السلام هستند.

۴۴۶ ..... شواهد التنزیل ج ۱

# شواهد التنزیل

لقواعل التنزیل

في الآيات النازلة في أهل البيت صلوات الله وسلامه عليهم

لجندب الكلابي

تأليف

المناظر الكبير عبيد بن عبد الله بن عبد الرحمن المعروف بالملك الحسكاني  
المنار اليمني النيسابوري من أعلام القرن الثاني الهجري

تيسر بن

إسحاق بن محمد باقر المودري

Sonnat.net

مؤسسة الطبع والنشر

التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي

مجمع

إحياء الثقافة الإسلامية

[۸۴] ومنها [نزل أيضاً] قوله سبحانه:

﴿ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ ﴾ [أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا] [۵۷ / الإسرائ: ۱۷] (۱)

۴۷۴ - أخبرنا محمد بن عبد الله بن أحمد (۲)، [قال: أخبرنا] محمد بن أحمد بن محمد قال: حدثنا عبد العزيز بن يحيى بن أحمد، قال: حدثني أحمد بن عمار قال: حدثنا الحماني قال: حدثنا علي بن مسهر، قال: حدثنا علي بن بزيمة:

عن عكرمة في قوله: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ﴾ قال: هم النبي وعلي وفاطمة والحسن / ۸۳ / والحسين عليهم السلام.

(۱) ما بين المعرفين تفصيل لما أجمله المصنف، وكان في الأصل بعد قوله: «الوسيلة» هكذا: «الآية».

(۳) كذا في النسخة الكرمانية، وهذه الجملة غير موجودة في النسخة اليمنية، وفيها هكذا: أخبرنا محمد بن أحمد بن محمد، قال: حدثنا عبد العزيز بن يحيى بن أحمد [قال: حدثني أحمد بن عمار، قال: حدثنا الحماني...]

پی نوشت:

(۱) شواهد التنزیل، حسکانی، عبيد الله بن عبد الله، ج ۱، ص ۴۴۶، محقق: محمد باقر محمودی، ناشر: التابعه لوزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه

حضرت فاطمه سلام الله عليها رستگار و پیروز

إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ مومنون ۱۱۱

امروز به خاطر صبوری که پیشه کرده بوده پاداششان می دهم و آنها پیروز و رستگارند.

از عبدالله بن مسعود درباره قول خداوند تعالی که {امروز به خاطر صبوری که پیشه کرده بوده پاداششان می دهم} پرسیدند؛ گفت یعنی پاداش می دهم آنها را به بهشت به خاطر صبوری که علی بن ابی طالب، (حضرت) فاطمه (سلام الله علیها)، حسن و حسین در دنیا بر طاعات و بر گرسنگی و تنگدستی و صبر بر معصیت و صبر بر بلا برای خدا در دنیا کردند و {انها رستگارند} یعنی از حساب نجات یافته اند.

تألیف الحافظ الحاكم الحسكاني ..... ۵۳۱

[۱۰۸] وفيها [نزل أيضاً] قوله تعالى:

﴿إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾

[۱۱۱/المؤمنون: ۲۳]

۶۶۵ - أخبرنا عقيل / ۹۸/ ۱/ قال: أخبرنا علي قال: حدثنا محمد قال: حدثنا عمر بن محمد الجمحي قال: حدثنا يعقوب بن سفيان قال: حدثنا عبيد الله بن موسى عن سفيان الثوري عن منصور عن إبراهيم عن علقمة:

عن عبد الله بن مسعود في قول الله تعالى: ﴿إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا﴾<sup>(۱)</sup> يعني جزيتهم بالجنة اليوم بصبر علي بن أبي طالب وفاطمة والحسن والحسين في الدنيا على الطاعات وعلى الجوع والفقر، و[بما] صبروا على المعاصي وصبروا على البلاء الله في الدنيا ﴿أنهم هم الفائزون﴾ والناجون من الحساب.

شَوَاهِدُ التَّنْزِيلِ

لِقَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى

فِي آيَاتِ النَّازِلَةِ فِي أَهْلِ الْبَيْتِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ

لِلْجَنَّةِ الْأَعْرَافِ

تَأْلِيفُ

الحافظ الكبير عبيد بن عبد الله بن أحمد المعروف بالحاكم الحسكاني  
المراد المنقح النيسابوري من أعلام القرن الخامس الهجري

Sonnat.net

تعمیر و نشر

استاذ محمد باقر محمودی

مؤسسة الطبع والنشر

التابعة لوزارة الثقافة والارشاد الاسلامي

مجمع

إحياء الثقافة الإسلامية

(۱) إلى هنا ذكره الكاتب الكلام في أصلي أولاً بلا ذيل بهذا السند، ثم ذكره أيضاً بالسند المذكور بحذف كلمة: «وبما صبروا» مع ذكر الذيل إلى قوله: «ومن الحساب» وبما أن الظاهر وحدة الحديث وأن صدره كتب مرتين سهواً اكتفينا بالثاني التام وحذفنا الأول الناقص.

پی نوشت:

(۱) شواهد التنزيل، حسكاني، عبيد الله بن عبدالله، ج ۱، ص ۵۳۱، محقق: محمد باقر محمودی، ناشر: التابعه لوزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، مجمع احياء الثقافه الاسلاميه

حضرت فاطمه سلام الله عليها صراط مستقيم است

اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ فَاتِحَهُ ٦

از ابی بریده درباره قول خداوند تعالی که {اهدنا الصِّرَاطَ مستقیم} پرسیدند؛ گفت یعنی راه محمد و آل او.

٧٤ ..... شواهد التنزیل ج ١

# شَوَاهِدُ التَّنْزِيلِ

لِقَوْلِ عَدِ التَّقْضِيَّتِ

فِي آيَاتِ النَّازِلَةِ فِي أَهْلِ الْبَيْتِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ

[١]

فمن سورة الفاتحة [نزل فيهم عليهم السلام] قوله عز اسمه:

﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾

٨٦ - أخبرنا الحاكم الوالد أبو محمد عبد الله بن أحمد قال: حدثنا أبو حفص عمر بن أحمد بن عثمان الواعظ ببغداد، قال: حدثني أبي، قال: حدثني حامد بن سهل، قال: حدثني عبد الله بن محمد العجلي، قال: حدثنا إبراهيم قال: حدثنا أبو جابر، عن مسلم بن حنان<sup>(١)</sup>:  
عن أبي بريدة في قول الله تعالى: ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾  
قال: صراط محمد وآله.

لِلْمَجْلَدِ الْأَوَّلِ

تَأليف

الحافظ الكبير عبيد بن عبد الله بن أحمد المعروف بالحاكم النيسابوري  
المتوفى سنة ٤٠٥ هـ من أعلام القرن الخامس الهجري

تمت

استيعاب محمد باقر محمودي

Sonnat.net

مؤسسة الطبع والنشر

التابعة لوزارة الثقافة والارشاد الاسلامي

مجمع

إحياء الثقافة الإسلامية

(١) ورواه الحافظ ابن شهر آشوب في عنوان: «أهـ السبيل والصرط المستقيم» من مناقب آل أبي طالب: ج ٢ ص ٢٧١ عن تفسير العجلي وعن كتاب ابن شاهين عن رجاله عن مسلم بن حيان عن بريدة . . .

ورواه أيضاً عن العجلي ابن البطريق في الفصل السابع من كتاب خصائص الوحي المبين ص ١٠٤ .

ورواه عن ابن شهر آشوب البحراني كما في البرهان: ج ١ ص ٥٢١ ط ٣ .

وليلاحظ الباب: (٢٢) وهو «باب معنى الصراط» من كتاب معاني الأخبار، ص ٣٦ .

پی نوشت:

(١) شواهد التنزیل، حسکائی، عبید الله بن عبدالله، ج ١، ص ٧٤، محقق: محمد باقر محمودی، ناشر: التابعه لوزارة الثقافة و الارشاد الاسلامی، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیه

## روایات پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد حضرت فاطمه سلام الله علیها

### حدیث ثقلین

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا؛ **كِتَابَ اللَّهِ** وَعِترَتِي **أَهْلَ بَيْتِي**؛ فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ مِنْ (پس از خود) دو چیز گران بها در میان شما بر جا می گذارم و بدانید که اگر به آن دو چنگ زنید گم راه نمی شوید؛ **كِتَابَ خِدا** و عترتم **اهل بیتم**؛ این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) بر من وارد شوند.

مسلم به سند خود از زید بن ارقم نقل می کند:

رسول خدا صلی الله علیه و سلم در میان ما برخاست و خطبه خواند در محل آبی که (غدیر) خم نامیده می شد و در میان مکه و مدینه قرار داشت؛ پس حمد خدا را بجا آورد و بر او ثنا گفت و پند و اندرز داد؛ سپس فرمودند: اما بعد ای مردم من بشری هستم و نزدیک است فرستاده پروردگار و دعوت او را اجابت کنم و من در میان شما دو چیز گران بها به یادگار می گذارم؛ نخست **كِتَابَ خِدا** که در آن هدایت و نور است پس کتاب خدا را گرفته به آن تمسك جوید و درباره کتاب خدا بحث کرده و به آن شوق داشته باشید و بار دیگر فرمودند: و **اهل بیتم**، خدا را درباره **اهل بیتم** فراموش نکنید، خدا را درباره **اهل بیتم** فراموش نکنید، خدا را درباره **اهل بیتم** فراموش نکنید.

احمد بن حنبل به سند خود از زید بن ثابت نقل می کند:

رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: همانا من در میان شما دو جانشین قرار می دهم؛ **كِتَابَ خِدا** (که) ریسمان کشیده شده مابین آسمان و زمین (است) و عترتم **اهل بیتم** و این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

ترمذی به سند خود از جابر بن عبدالله نقل می کند:

در حجة الوداع روز عرفة رسول خدا صلی الله علیه و سلم را دیدم که بر شتر سوار بوده و خطبه می خواندند و فرمودند: ای مردم من چیزی نزد شما باقی می گذارم که اگر به آن چنگ زنید گم راه نمی شوید؛ **كِتَابَ خِدا** و عترتم **اهل بیتم**.

حاکم نیشابوری به سند خود از ابوالطفیل از زید بن ارقم نقل می کند:

رسول خدا صلی الله علیه و سلم مابین مکه و مدینه کنار پنج درخت توقف کرده و مردم زیر درختان را جاروب نمودند. سپس پیامبر صلی الله علیه و سلم ایستاده و به ایراد خطبه پرداختند و پس از حمد و ثنای الهی و تذکر و بیان خواسته الهی فرمودند: ای مردم من دو امر را بین شما باقی می گذارم که اگر از آن دو پیروی کنید هرگز گمراه نمی شوید؛ **كِتَابَ خِدا** و **اهل بیتم**. سپس فرمودند: آیا می دانید که من بر مومنان از جانهای خودشان اولی ترم؟ (سه بار) گفتند آری؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: هر کس من ولی و سرپرست اویم (پس از من) علی ولی و سرپرست اوست.



## پی نوشت:

- (۱) سنن نسائی، ص ۲۱
- (۲) صحیح ابن خزیمه، ص ۳۴۰
- (۳) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳
- (۴) نوادر الأصول، ترمذی، ص ۶۸
- (۵) تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۲
- (۶) تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۲
- (۷) مختصر التحفه، آلوسی، ص ۵۲
- (۸) سنن الدارمی، ج ۲، ص ۳۱۰ و ۴۳۲
- (۹) منهاج السنه، ابن تیمیہ، ج ۴، ص ۸۵
- (۱۰) التاریخ الصغیر، بخاری، ج ۳، ص ۹۶
- (۱۱) المعجم الکبیر، الطبرانی، ج ۳، ص ۶۳
- (۱۲) انساب الأشراف، بلاذری، ج ۱، ص ۳۵
- (۱۳) العقد الفرید، ابن عبد ربہ، ج ۲، ص ۱۵۸
- (۱۴) البدایہ و النہایہ، ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۲۸
- (۱۵) المنمق فی الاخبار قریش، البغدادی، ص ۹
- (۱۶) مسند ابی یعلی، الموصلی، ص ۲، ج ۲، ص ۱۰۲
- (۱۷) المعجم الصغیر، الطبرانی، ج ۱، ص ۱۳۱
- (۱۸) المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۴، ص ۳۳ و ۳۴
- (۱۹) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۶۲، ج ۲۴۰۸ / ج ۷، ص ۱۲۲
- (۲۰) صحیح الجامع الصغیر، الالبانی، ج ۱، ص ۸۴۲، ج ۲۴۵۷
- (۲۱) مدینہ دمشق، ج ۱۹، ص ۶۹، ص ۲۴۰ و ۲۴۱ / ج ۴۱، ص ۱۹
- (۲۲) المصنف، ابی بکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبہ، ج ۱۰، ص ۵۰۶، ج ۱۰۱۳۰
- (۲۳) مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ہیثمی، ج ۱، ص ۱۷۰ / ج ۹، ص ۲۵۶ یا ۱۶۳
- (۲۴) المستدرک علی الصحیحین، حاکم النیشابوری، ج ۳، ص ۱۱۰ و ۱۱۸، ج ۴۵۷۶
- (۲۵) الطبقات الکبری (کبیر)، ابن سعد، ج ۲، ص ۱۹۴ / ج ۵، ص ۱۵۴ و ۱۶۶، ج ۴۹۲۳
- (۲۶) مسند احمد، ج ۱، ص ۹۶ / ج ۳، ص ۱۴، ۱۷، ۲۶، ۵۹ / ج ۵، ص ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۹ و ۱۹۰
- (۲۷) سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۷ / ج ۳، ص ۵۴۳، ج ۳۷۸۸ / ج ۵، ص ۳۲۸ یا ۶۲۱، ج ۳۸۷۶

جهت کسب اطلاعات بیشتر:

بررسی غدیر خم به همراه اسناد تصویری

## اهل بيت سفينه نجات

قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: **إنما مثلُ أهلِ بيتي** فيكمُ كمثلِ سفينةِ نُوحٍ؛ مَنْ ركبها نجا، و مَنْ تخلف عنها هلك  
رسول خدا صلى الله عليه و سلم فرمودند: **مثل اهل بيت** من در میان شما مثل کشتی نوح است؛ هر که بر آن سوار شود نجات یابد و هر که از آنها تخلف کند هلاک می شود.

### پی نوشت:

- (۱) الشرف المويد، علامه نهباني، ص ۲۸ (۲) تفسير آلوسی، ج ۲۴، ص ۳۲
- (۳) تفسير فخر رازی، ج ۲۷، ص ۱۶۷ (۴) تفسير ابن عربي، ج ۱، ص ۳۲۲
- (۵) نور الابصار، شبليجي، ص ۱۲۶ (۶) اسعاف الراغبين، شبليجي، ص ۱۲۰
- (۷) ذخاير العقبي، الطبري، ص ۲۰ (۸) المطالب العاليه، فخر رازی، ج ۴، ص ۷۵
- (۹) تاريخ بغداد، خطيب بغدادی، ج ۱۲، ص ۹۰ (۱۰) المعارف، ابن قتيبه، ص ۲۵۲
- (۱۱) تفسير نيشابوري، ج ۲۵، ص ۲۸ (۱۲) نظم در السمطين، زرندي حنفي، ص ۲۳۵
- (۱۳) فيض القدير، المناوي، ج ۲، ص ۶۵۸ (۱۴) در المنثور، السيوطي، ج ۳، ص ۳۳۴
- (۱۵) تفسير ابن كثير، ج ۴، ص ۱۲۳ (۱۶) المناقب، ابن مغزلي، ص ۱۳۳، حديث ۱۷۵
- (۱۷) مفتاح النجا، بدخشي، ص ۹، مخطوط (۱۸) الفتح الكبير، علامه نهباني، ج ۳، ص ۱۳۳
- (۱۹) ثمار القلوب، ثعالبی، ص ۲۹ (۲۰) العدل الشاهد، علامه عثمان مدوخ، ص ۱۲۳ و ۱۴۲
- (۲۱) الكامل ابن عدی، عثمان علی نور، ج ۲، ص ۳۰۶ (۲۲) النهايه، ابن اثير، ج ۲، ص ۲۹۸
- (۲۳) مشکاة المصابيح، شافعي، ج ۴، ص ۱۷۴۲ (۲۴) عيون الاخبار، ابن قتيبه، ج ۱، ص ۲۱۱
- (۲۵) لسان العرب، ابن منظور، ج ۳، ص ۲۰ (۲۶) تاريخ الخلفاء، السيوطي، ص ۵۷۳، ط الميميه
- (۲۷) الانباه على قبائل الرواة، ابن عبدالبر، ص ۴۱ (۲۸) شواهد التنزيل، الحسكاني، ج ۱، ص ۳۶۲
- (۲۹) مناقب على عليه السلام، ابن مردويه، ص ۲۱۴ (۳۰) امتاع الاسماع، المقريزي، ج ۱۱، ص ۱۷۸
- (۳۱) ينيابيع الموده، القندوزي، ج ۱، ص ۹۳ و ۹۴ / ج ۲، ص ۹۰ و ۱۰۱ و ۱۱۸ و ۳۲۷ و ۴۴۳ و ۴۷۲
- (۳۲) حليه الاولياء، ابي نعيم اصفهاني، ج ۴، ص ۳۰۶ (۳۳) مسند الشهاب، القضاعي، ج ۲، ص ۲۷۳ و ۲۷۵
- (۳۴) فضائل اميرالمومنين (ع)، ابن عقده كوفي، ص ۴۴ (۳۵) الفصول المهمه، ابن صباغ، ج ۱، ص ۱۴۱ و ۱۴۲
- (۳۶) الكنى و الاسماء، دولابي، ج ۱، ص ۷۶ (۳۷) التمثيل و المحاضره، الثعالبی، ص ۳۳، ط عيسى الحلبي قاهره
- (۳۸) كنوز الحقايق، المناوي، ص ۱۴۱، ط بولاق مصر (۳۹) نزاهه المجالس، عبدالرحمن الصفوري، ج ۲، ص ۲۲۲
- (۴۰) المعجم الصغير، الطبراني، ج ۱، ص ۱۳۹ و ۱۴۰ / ج ۲، ص ۲۲ (۴۱) المعجم الكبير، الطبراني، ج ۳، ص ۴۶
- (۴۲) كنز العمال، متقى الهندي، ج ۱۲، ص ۹۴ (حديث ۳۴۱۴۴) و ص ۹۵ (حديث ۳۴۱۵۱) و ص ۹۸ (حديث ۳۴۱۶۹)
- (۴۳) شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد ج ۱، ص ۲۱۸ (۴۴) الجامع الصغير، السيوطي ج ۱، ص ۳۷۳ / ج ۲، ص ۵۳۳
- (۴۵) الخصايص الكبرى، السيوطي ج ۲، ص ۲۶۶، ط حيدر آباد (۴۶) احياء الميت، السيوطي، ص ۱۱۳، ط المصطفى حلبي
- (۴۷) مجمع الزوائد، الهيتمي، ج ۹، ص ۱۶۸ (۴۸) المعجم الاوسط، الطبراني، ج ۴، ص ۱۰ / ج ۵، ص ۳۵۵ / ج ۶، ص ۸۵
- (۴۹) ارجح المطالب، عبيدالله حنفي، ص ۳۲۹ (۵۰) السيف اليماني المسلول، علامه محمد بن يونس تونسلي، ص ۹، ط الترقى شام
- (۵۱) رشفه الصادي، امام شافعي، ص ۲۴ (۵۲) المستدرک على الصحيحين، الحاكم النيشابوري، ج ۲، ص ۳۴۳ و ج ۳، ص ۱۵۱

یک نکته بسیار زیبا و قابل تأمل:

ابن حجر در کتاب خود که در رد شیعه نوشته است می نویسد:

و جاء من طرق عديدة يقوى بعضها بعضا إنما مثلُ أهلِ بيتي فيكم كمثلِ سفينةِ نُوحٍ؛ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا و فِي رِوَايَةِ مُسْلِمٍ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ

و از طرق بسیار زیاد که هر یک دیگری را تایید می کند آمده است که مثل اهل بیت من در میان شما مثل کشتی نوح است؛ هر که بر آن سوار شود نجات یابد و در روایتی که مسلم نقل کرده آمده است و هر که از آنها تخلف کند غرق می شود.

---

پی نوشت:

(۱) صواعق المحرقة، ابن حجر، الآيات الواردة فيهم، ص ۲۱۲، آیه ۷ (شأن اهل بیت)، ناشر: الحقیقه – ترکیه، ۱۳۸۲ شمسی

حال این سوال مطرح است که:

چگونه در زمان ابن حجر، این روایت در صحیح مسلم موجود ولی در حال حاضر اثری از این حدیث در صحیح مسلم نیست؟!

### اهمیت اهل بیت

رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند:

هر که می خواهد مانند من زندگی کند و مانند من از دنیا برود و در همان بهشت جاویدانی که پروردگارم برای من مهیا ساخته ساکن شود باید ولایت علی را پس از من برگزیند و دستداران علی را دوست بدارد و پس از من به اهل بیتم بپیوندد و از آنها پیروی و تبعیت نماید چرا که آنان عترت من بوده و از طینت من آفریده شده اند و دانش و فهم من به آنها داده شده است. پس وای بر کسانی از امتم که فضیلت آنان را نادیده و رجم مرا به جای وصل قطع کنند؛ خداوند آنان را هرگز از شفاعتم بهره مند نخواهد ساخت.

---

پی نوشت:

(۱) مناقب خوارزمی، ص ۳۴

(۲) تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۲، ص ۹۵

(۳) معجم الکبری، الطبرانی، ج ۵، ص ۲۲۰، ح ۵۰۶۷

(۴) کنز العمال، متقی الهندی، ج ۱۲، ص ۱۰۳، ح ۳۴۱۹۸

(۵) حلیة الأولیاء و طبقات الاصفیاء، اصفهانی، ج ۱، ص ۸۶

(۶) المستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیشابوری، ج ۳، ص ۱۲۸

هیچ گاه راضی نشدم تا فاطمه (سلام الله علیها) راضی می شد.

---

**پی نوشت:**

(۱) مناقب الإمام علي، ابن مغزلي، ص ۳۴۲

هرگاه به بوي بهشت اشتیاق پیدا می کردم فاطمه (سلام الله علیها) را می بوییدم.

---

**پی نوشت:**

(۱) نور الابصار، شبلیجی، ص ۵۱

(۲) منتخب کنز العمل، ج ۵، ص ۹۷

(۳) مناقب الإمام علي، ابن مغزلي، ص ۳۶۰

اولین کسانی که وارد بهشت می شوند علي و فاطمه هستند.

---

**پی نوشت:**

(۱) نور الأبصار، شبلیجی، ص ۵۲

(۲) کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۳، ص ۹۵

(۳) ینابیع المودة، ج ۲، ص ۳۲۲، باب ۵۶ (تنها نام حضرت فاطمه سلام الله علیها ذکر شده است)

ابن داود از ثوبان آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و سلم نقل می کند ایشان هر گاه عازم سفر می شد آخرین کسی را که وداع می کرد فاطمه (س) بود و در مراجعت از سفر اولین شخصی را که به دیدارش می شتافت نیز فاطمه (س) بود.

---

**پی نوشت:**

(۱) صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق

(۲) مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۲۷۵

(۳) صحیح ابی داود، ج ۲۶، باب الاستفاده من العاج

مهدی از عترت من و از فرزندان فاطمه (سلام الله علیها) می باشد.

---

**پی نوشت:**

(۱) الصواعق المحرقة، هیثمی، ص ۲۳۷

عایشه رضی الله عنه می گوید زمانی که همه همسران رسول خدا صلی الله علیه و سلم نزدشان بودند فاطمه که مانند ایشان گام بر می داشت وارد شد. همه با ورود او دیدند که پدر با محبت تمام به وی خوش آمد گفت و او را در کنار خود نشاند. همچنین عایشه رضی الله عنه نقل می کند هیچ زنی را از جهت حرکات، نشست و برخاست و رفتار مانند فاطمه نسبت به پیامبر صلی الله علیه و سلم ندیدم.

---

#### پی نوشت:

- (۱) سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۱۹
- (۲) الادب المفرد، بخاری، ص ۱۳۶
- (۳) مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۲۸۲
- (۴) سنن ابی داود، باب ما جاء فی القیام
- (۵) سنن ابن ماجه، باب ما جاء فی ذکر مرض رسول الله
- (۶) صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل فاطمه زهرا
- (۷) مستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۴، ص ۲۷۲، باب الادب المفرد

روز قیامت صدایی بلند می شود که ای مردم نگاهتان را به زیر افکنید که فاطمه (سلام الله علیها) می خواهد عبور کند.

---

#### پی نوشت:

- (۱) ذخائر العقبی، ص ۴۸
- (۲) تذکره الخواص، ص ۲۷۹
- (۳) أسد الغابه، ج ۵، ص ۵۲۳
- (۴) نور الأبصار، ص ۵۱ و ۵۲
- (۵) الصواعق المحرقة، ص ۱۹۰
- (۶) کنز العمال، ج ۱۳، ص ۹۱ و ۹۳
- (۷) ینابیع الموده، ج ۲، ص ۱۳۶، باب ۵۶
- (۸) مناقب الإمام علی، ابن مغزلی، ص ۳۵۶
- (۹) منتخب کنز العمال، بهامش المسند، ج ۵، ص ۹۶

جبرئیل نزد من آمد و گفت یا محمد خدا فاطمه را دوست دارد پس سجد کن؛ سجد کردم. سپس گفت خدا حسن و حسین را نیز دوست دارد، پس سجد کردم؛ سپس گفت خدا دوست دارد هر کس که آن دو را دوست بدارد.

---

#### پی نوشت:

- (۱) لسان المیزان، ذهبی، ج ۳، ص ۲۷۵





پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: فاطمه سرور زنان اهل بهشت است.

عَنْ إِبْنِ كَثَانَ أَخْرَجَ إِلَيْنَا الْعَمْرَةَ (۱) الَّتِي تَمَسُّ فِيهَا شَيْءٌ ، فَيَقْبُحُهَا فَلَمَّا مَسَّ مَا فِيهَا ،  
[الحدیث ۳۷۰۸ - طریقہ فی : ۵۱۲۲ ]

۳۷۰۹ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ هَارُونَ أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي خَالِدٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ « أَنَّ  
ابْنَ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا كَانَ إِذَا سَلَّمَ عَلَى ابْنِ جَعْفَرٍ قَالَ : السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ ذِي الْخَنَائِصِ (۲) »  
قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ : الْخَنَاحِيُّ كُلُّ نَاحِيَتَيْنِ .  
[الحدیث ۳۷۰۹ - طریقہ فی : ۱۲۶۱ ]

۱۱ - سَابِ وَكَمَّرَ الْعَاسِمُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

۳۷۱۰ - حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُثَنَّى  
عَنْ ثَمَانَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَنَسٍ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ « أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْمُطَّلِبِ كَانَ إِذَا قَامَ لِيَسْتَسْقِئَ بِالْعَاسِمِ  
بِابْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَقَالَ : اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نُرْسِلُ إِلَيْكَ بَنِيهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَتَسْتَبِئُ ، وَإِنَّا نُرْسِلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ  
بَنِيهَا فَاسْتَبِئْنَا ، قَالَ فَيَسْتَقُونَ »  
[الحدیث ۳۷۱۰ - طریقہ فی : ۱۰۱۰ ]

۱۲ - سَابِ مَنَاقِبَ قَرَابَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
وَمَنْقَبَةَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِتِ الشُّيْءِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . وَقَالَ الشُّيْءُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ « فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ  
بَيْتِ أَهْلِ الْبَيْتِ »

۳۷۱۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الْيَمَانِ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ بْنُ الرَّبِيعِ قَالَ حَدَّثَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ عَنْ عَائِشَةَ « أَنَّ  
فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أُرْسِلَتْ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَسَأَلَهُ بِرَأْفَتِهَا مِنَ الشُّيْءِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمَا أَقَامَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَطَلَبَ صَدَقَةَ الشُّيْءِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الَّتِي بِالْمَدِينَةِ وَفَدَكَ ، وَمَا بَقِيَ مِنْ خُمْسِ خَيْبَرَ »

۳۷۱۲ - « فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا تُورَثُ ، مَا تَرَكَنَا فَهُوَ صَدَقَةٌ ،  
إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذَا الْمَالِ - يَعْنِي مَالَ اللَّهِ - لَيْسَ لَهُمْ أَنْ يُرِيدُوا عَلَى الْمَأْكُلِ : وَإِنِّي وَاللَّهِ لَا أُعْطِي  
شَيْئًا مِنْ صَدَقَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهَا فِي عَهْدِ الشُّيْءِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ،  
وَأَعْمَلُنَّ فِيهَا بِمَا عَمِلَ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . فَتَشْهَدُ عَلَيَّ لَمْ قَالَ : إِنَّا قَدْ عَرَفْنَا بِأَنَّهَا تَكْرَمُ

(۱) رواه من جلد مستدرک بحفظ فيه السنن كرم السبل ، وهو بالنسب آمن .  
(۲) الحدیث عند الله بن جعفر عند الطبرانی « قال رسول الله صلى الله عليه وسلم هيأ لك أبوك بطير مع الملايكة في السماء » .

# الجامع الصحیح

للمستعملين حديث رسول الله ﷺ وسنته وأيامه

## لابي عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري

( ۱۹۴ - ۲۵۶ هـ )

رقم الكتاب والجزء وأماهله  
واسم المطبع والطباعة  
مكتبة دار الحديث  
بمكة المكرمة

رقم كتابه والجزء وأماهله  
واسم المطبع والطباعة  
مكتبة دار الحديث  
بمكة المكرمة

رقم الكتاب والجزء وأماهله  
واسم المطبع والطباعة  
مكتبة دار الحديث  
بمكة المكرمة

الجزء الثالث

Sonnat.net

المكتبة السلفية  
القاهرة

### پی نوشت:

- (۶) بیابیع المودة، ج ۲، ص ۷۹
- (۷) سنن الترمذی، ج ۳، ص ۲۲۶
- (۸) منتخب کنز العمال، ج ۵، ص ۹۷
- (۹) کنز العمال، ج ۱۳، ص ۹۳ و ۹۴
- (۱۰) سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۳
- (۱۱) البداية والنهاية، ج ۲، ص ۶۰ و ۶۱
- (۱۲) الصواعق المحرقة، ص ۱۸۷ و ۱۹۱
- (۱۳) خصائص الإمام علي، نسائي، ص ۱۱۸
- (۱۴) الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۵۴، ح ۵۷۶۰
- (۱۵) مستدرک علی الصحیحین، نیشابوری، ج ۳، ص ۱۵۳ یا ۱۶۴، باب مناقب فاطمة
- (۱۶) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۹، ح قبل ۳۷۶۷، کتاب فضائل الصحابة، ب ۲۹، باب مناقب فاطمة عليها السلام / ج ۴، ص ۲۰۹، ح ۳۷۱۱، کتاب فضائل الصحابة، ب ۱۲، باب مناقب قرابة رسول الله صلى الله عليه وسلم



پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: آیا خشنود نیستی که تو سیده زنان دنیا و آخرت هستی! فرمودند: ای پدر پس مریم دختر عمران چه شد؟ فرمودند: او سید زنان دوران خودش بود و تو سید دوران خویش هستی. اما به خدا قسم تو را سید دنیا و آخرت قرار داد.

- ۱۸۹۵ -

وذكر ابن السراج ، قال : حدثنا محمد بن الصباح ، قال : حدثنا علي بن  
حاتم ، عن كثير النواء ، عن عمران بن حصين - أن النبي صلى الله عليه وسلم  
عاد فاطمة وهي مريضة ، فقال لها : كيف تجدنيك يا بنية ؟ قالت : إني لوجعة ،  
وإنه ليزيدني أي مال طعام آكله . قال : يا بنية ، أما ترضين أنك سيدة نساء  
العالين ؟ قالت : يا أبت ، فأين مرهم بنت عمران ؟ قال : تلك سيدة نساء  
عالمها ، وأنت سيدة نساء عالمك ، أما والله لقد زوجتكَ سيداتِ الدنيا والآخرة .

قال : وأخبرنا إبراهيم بن سعيد الجوهري ، قال : حدثنا يحيى بن سعيد ، عن  
يزيد بن سنان أبي فروة ، عن عتبة بن يريم ، عن أبي ثعلبة الخشني ، قال : كان  
رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا قدم من غزوة أو سفر بدأ بالمسجد فصلى فيه  
ركعتين ، ثم يأتي فاطمة ، ثم يأتي أزواجه - وذكر تمام الحديث .

وذكر الدرلوزدي ، عن موسى بن عتبة ، عن كريب ، عن ابن عباس ،  
قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : سيدة نساء أهل الجنة مرهم ، ثم فاطمة  
بنت محمد ، ثم آسية امرأة فرعون .

أخبرنا قاسم بن محمد ، قال : حدثنا مخلد<sup>(۱)</sup> بن سعد ، قال : حدثنا أحمد بن  
عمرو ، قال : حدثنا ابن سنجر ، قال : حدثنا عارم ، قال : حدثنا داود بن  
أبي القرات ، عن علياء بن أحر ، عن عكرمة ، عن ابن عباس ، قال : خطب  
رسول الله صلى الله عليه وسلم في الأرض أربعة خطوط ، ثم قال : أتدرون  
ما هذا ؟ قالوا : الله ورسوله أعلم . فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم : أفضل  
نساء أهل الجنة خديجة بنت خويلد ، وفاطمة بنت محمد ، ومرهم بنت عمران ،  
وآسية بنت مزاحم امرأة فرعون .

(۱) : خالد .

# الاستيعاب

## في معرفة الأصحاب

لأبي عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر

المجلد الرابع

Sonnat.net

تحقيق

عائى محمد الجبوري

دار الحديث

بيروت

پی نوشت:

- (۱۷) الإصابة، ج ۸، ص ۱۰۲  
(۱۸) الاستيعاب، ج ۴، ص ۱۸۹۵  
(۱۹) سير أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۶  
(۲۰) تاريخ مدينة دمشق، ج ۴۲، ص ۱۳۴  
(۲۱) نظم درر السمطين زرندي حنفي، ص ۱۷۹

۱۵۴ عمده القاری

الفضل بن دكين وز كراهه هو ابن زائدة وهو قرأ بكسر القاء وتحقيف الاء وبعد الالف سين مهمة ابن يحيى المكتوب  
 مرفق الزكاة وطهر هو الشعبي وفي بعض النسخ لفظ النبي مذكور ومسروق بن الأجدع والحديث . أخرجه  
 البخاري أيضا في الاستبذان عن موسى بن إسحاق وفي فضائل القرآن وأخرجه مسلم في الفضائل عن أبي كامل  
 الجعدي وعن أبي بكر بن أبي شيبة وعن محمد بن عبد الله بن عمرو وأخرجه السائي في الوفاة عن محمد بن مسمر وفي  
 الشاقب عن علي بن حجر وفي أوله زيادة قوله كان مشيها بكسر الهمزة لأن القلة بالكسر للحالة والفتح المرة قوله معنى  
 التي بالرفع لأنه خير كان بالتعدي وكان **قوله** إذا مضى كانه يندمر من سب ابي من موضع منحدر قوله  
 أو شياله شك من الراوي قوله يمارضني القرآن من الممارسة وهي المقابلة ومنه عارضت الكتاب بالكتاب أي قابلته  
**قوله** وماريت كاليوم فرسا اقرب من حزن أي كان القرح قريب الحزن **قوله** لا في من الانعام هو الاظهار **قوله** حتى  
 قبض يتعلق بصحوف أي لم يبل حتى قبض **قوله** ولا اراء الاحضار اجل يضم الجرزة أي ولا لانه الان موتى قروب وكاؤها  
 في هذه الرواية كان من اجل **قوله** صل الله تعالى عليه وسلم ماراه الاحضر اجل وشحها كان لاجل اخباره  
 لما انا سيده فناء اهل الجنة او سيده فناء المسلمين واما بكائها في الرواية التي تأتي الآن لان لاجل قوله انه  
 يقبض في وجهه التي توفي فيه وشحها كان لاجل انه قال لا خير في اني اول اهل بيته ابيه وماتت فاطمة بعد ما يبسة  
 اشهر قالت عائشة ذلك في رمضان عن خمس وعشرين سنة وقول ماتت بعده بثلاثة اشهر وفيه ان المراد بالبقاء بعد  
 محبة قال ابن عمر في طبره \*

قلت انما كن خلفن عابا \* فممن جينا اودعنا باعنا  
 وقيل ان فاطمة سيدة نساء اهل الجنة قال الكرمانى فهو افضل من خديجة نواله في نفي الله تعالى عند ما قلت السادة  
 مختلف فيها ولكن للازم من الحديث ذلك لان الرواية بالفتح والتقدير الى القوم من لفظ المؤمنين غير التي **قوله**  
 عرو ودر خول الشكابي عموم بلامه مختلف فيه عند الاسوارين \*

١٢٧ - **قوله** حدثنا ابراهيم بن سنان عن ابيه عن عروة عن ابيه  
 رضى الله عنها انها قالت دعائى **قوله** فاطمة ابنته في شكراها الذي قبض في قسارها بشوه فيسكت  
 ثم دعاها قسارها فضحككت قالت فسالتهما عن ذلك فقلت سارنى النبي **قوله** فأخبرني أنه يقبض  
 في وجهه الذي توفي في قبضت ثم سارنى فأخبرني أني أول اهل بيتي اقبته فضحككت  
 هذا طريق آخر من وجه آخر في حديث عائشة المذكور أخرجه عن يحيى بن قزعة بالقاف والزاوي واليه  
 الهملة القوافي وساحات الحجازى وهو من أفرادى يروى عن ابراهيم بن سعد بن ابراهيم بن عبد الرحمن بن عوف و ابراهيم  
 يروى عن ابيه سعد للذكور عن عروة بن الربيع عن عائشة ثم المؤمن رضى الله عنها وأخرجه البخارى ايضا في النازى  
 عن يسرة بنت صفوان عن ابراهيم بن سعد وأخرجه مسلم في فضائل فاطمة رضى الله تعالى عنها عن معمر بن ابي مزاحم  
 عن ابراهيم بن سعد للذكور عن زهير بن حرب بن يعقوب بن ابراهيم بن سعد عن ابيه وأخرجه السائي في الشاقب عن  
 محمد بن رافع عن سليمان بن داود الهاشمى عن ابراهيم بن سعد به قوله في شكواه اى في مرضه وبقيته الكلام مرت  
 في الحديث السابق \*

١٢٨ - **قوله** حدثنا شعبة عن ابي بشر عن سيد بن جبيرة عن  
 ابن عباس قال كان عمر بن الخطاب رضى الله عنه يذني ابن عباس فقال له عبد الرحمن بن صوف  
 ان لنا ابنة بينة فقال إنه من حيث تعلم فقال عمر بن عباس عن ابي بكر إذا جاء

عمدة القارى

شرح  
 صحيح البخارى

الجزء العاشر عشر

Sonnat.net

قوله على عمدة نسخ خطية

دار الفكر

پى نوشت:

(٢٢) عمده القارى شرح صحيح بخارى، عینی، ج ١٦، ص ١٥٤، ناشر: دار الفكر

رسول خدا صلی الله علیه و سلم خطاب به خدیفه فرمودند: فرشته ای که تاکنون به زمین نیامده بود از خداوند اجازه گرفت و به زمین آمد تا به من سلام کند و مژده دهد که فاطمه سرور زنان بهشت است و حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند.

---

**پی نوشت:**

(۱) سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۶، باب مناقب حسن و حسین علیه السلام

بهترین زنان عالم چهار نفر هستند: مریم، آسیه، خدیجه و فاطمه.

---

**پی نوشت:**

(۱) ذخائر العقبی، ص ۴۴

(۲) سیر أعلام النبلاء، ج ۲، ص ۱۲۶

(۳) البداية والنهاية، ج ۲، ص ۵۹ و ۶۰

(۴) الجامع الصغير، ج ۱، ص ۴۶۹، ح ۴۱۱۲

(۵) مناقب الإمام علي، لابن المغازلي، ص ۳۶۳

(۶) الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۴، ص ۳۷۸

(۷) مستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۷۱، باب مناقب فاطمة / ج ۲، ص ۴۷۹

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: فاطمه فاطمه نامیده شد زیرا خداوند محبان او را از آتش دور گردانیده است.

---

**پی نوشت:**

(۱) کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۹

(۲) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱

فاطمه محبوب ترین اهل در نزد من است.

---

**پی نوشت:**

(۱) کنز العمال، ج ۱۳، ص ۹۳

(۲) الصواعق المحرقة، ص ۱۹۱

(۳) ینابیع المودة، ج ۲، ص ۴۷۹، باب ۵۹

(۴) الجامع الصغير، ج ۱، ص ۳۷، ح ۲۰۳

إليك مني ومن ابني مرتين أو ثلاثاً قاستأذن أبو بكر فأهوى إليها فقال يا بنت فلانة لا أسمكك ترفعين صوتك على رسول الله ﷺ - قلت رواء أبو داود وغيره ذكر علي وفاطمة - رواء أحمد ورجال الصريح . وعن ابن عباس قال دخل رسول الله ﷺ على علي وفاطمة وهما يضحكان فلما رأيا النبي ﷺ سكتا فقال لهما النبي ﷺ ما لكما كنتما تضحكان فلما رأيا النبي ﷺ فبادرت فاطمة فقالت بأبي أنت يا رسول الله قال هذا أنا أحب إلى رسول الله ﷺ منك فقالت بل أنا أحب إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم منك فتبسم رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال يا بنة لك رقة الولد وعلي أعز علي منك . رواء الطبراني ورجال الصريح . وعن أبي هريرة قال قال علي يا رسول الله إنما أحب إليك أنا أم فاطمة قال فاطمة أحب إلى منك وأنت أعز علي منها ، قلت فذكره وقد تقدم . رواء الطبراني في الأوسط . وعن عائشة قالت كنت أرى رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبل فاطمة فقالت يا رسول الله إني كنت أراك تفعل شيئاً ما كنت أراك تفعله من قبل قال لي يا حيراء انه لما كان ليلة أسرى بني إلى السماء أدخلت الجنة فوفقت على شجرة من شجر الجنة لم أر في الجنة شجرة هي أحسن منها ولا أبيض منها ورقه ولا أطيب منها ثمرة فتناولت ثمرة من ثمرتها فأكلتها فصارت نطفة في صلبى فلما حبطت إلى الأرض واتمت خديجة فحملت ففاطمة فإذا أنا انتفتت إلى راحة الجنة شممت ريح فاطمة يا حيراء ان فاطمة ليست كسواء الأدميين ولا تمتل كما يمتلون (١) . رواء الطبراني وفيه أبو تادة الحراني وثقه أحمد وقال كان يتحرى الصدق وأنكر على من نسيه إلى الكذب وضعفه البخاري وغيره وقال بعضهم متروك ، وفيه من لم أعرفه أيضاً وقد ذكر هذا الحديث في ترجمته في المنزلة . وعن ابن عباس قال قال رسول الله ﷺ لفاطمة رضي الله عنها ان الله غير معذبك ولا ولدك . رواء الطبراني ورجال ثقات . وعن عبد الله بن ابن مسعود قال قال رسول الله ﷺ ان فاطمة حصنت فرجها وان الله عز وجل أدخلها بإحصان فرجها وذريتها الجنة . رواء الطبراني والبراز بنحوه وفيه عمرو بن عتاب وقيل بن غياث وهو ضعيف . وعن علي أنه كان عند رسول الله ﷺ فقال أي شيء خير للنساء قالت لا يراهن (١) هذا مستحيل فان فاطمة ولدت قبل الاسراء بلا خلاف - ابن حجر .

## مجمع الزوائد ومنبع الفوائد

المخاطف نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي الشافعي المصنف في سنة ٨٠٤ هـ  
بجهد الناشر الشيخين: العلامة ابن حجر

Sonnat.net

دار الكتاب العربي  
مكة - جدة - الرياض

پی نوشت:

- (٥) مسند احمد، ج ٤، ص ٢٧٥  
 (٦) مجمع الزوائد، الهيثمي، ج ٩، ص ٢٠٢ (پس از نقل حدیث می گوید روایت صحیح است)  
 (٧) الإصابة، ابن حجر، ج ٨، ص ٢٦٤ (پس از نقل حدیث می گوید روایت سندش به شرط شیخین صحیح است)

روزی پیامبر صلی الله علیه و سلم در مسجد الحرام و در کنار کعبه مشغول نماز بودند. ابوجهل با عده‌ای دیگر در گوشه‌ای به هرزه‌گری سرگرم بودند، تا چشمش به پیامبر صلی الله علیه و سلم افتاد رو به آنان کرد و گفت کدام يك از شما حاضر است برود بچه دان شتری را که دیروز در این نزدیکی قربانی شده بیاورد و در حالی که محمد در سجده است آن را بر روی شانه اش قرار دهد؟ بدیخت‌ترین آنها گفت من این کار را انجام می‌دهم. او در حالی که پیامبر صلی الله علیه و سلم در برابر عظمت خدا سر بر سجده داشت آن را بر روی شانه مبارک ایشان انداخت. ابوجهل و همدستانش که این منظره را دیدند شروع به تمسخر پیامبر صلی الله علیه و سلم کردند.

ابن مسعود می‌گوید من در این وقت در مسجد الحرام بودم و این منظره را می‌دیدم اما جرات نداشتم جلو بروم و آن بچه دان شتر را از روی شانه ایشان بردارم از این جهت در گوشه‌ای منتظر ماندم تا ببینم جریان به کجا ختم می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و سلم همچنان در سجده بود تا اینکه کسی جریان را به اطلاع فاطمه رساند. او وارد مسجد الحرام شد و در حالی که از شنیدن این خبر بسیار نگران شده بود جلو آمد و بچه دان شتر را از شانه ایشان برداشت و سپس رو به عاملان این اهانت کرد و با زبان رسا آنان را مورد ملامت و سرزنش قرار داد.

رسم پیامبر صلی الله علیه و سلم بر این بود که در هنگام نفرین یا دعا، سه مرتبه جمله را بیان می‌فرمودند در این مورد نیز پس از سلام نماز سه مرتبه با صدای بلند فرمودند: خدایا این قریشیان را نابود کن.

(ابن مسعود) می‌گوید ایشان هفت نفر را به نام نفرین کرد و همگی آنان در روز جنگ بدر به هلاکت رسیدند و بدنهای آلوده آنان در چاه بدر انداخته شد.

---

#### پی نوشت:

- (۱) صحیح بخاری، کتاب بدء الخلق، باب ما لقی النبی و اصحابه من المشرکین
- (۲) صحیح مسلم، کتاب الجهاد و السیر، باب مالقی النبی و اصحابه من المشرکین

این ماجرا نشان دهنده توجه بسیار زیاد ایشان به حضرت فاطمه سلام الله علیها است، زیرا می‌بینیم پیامبری که همیشه در اوج مهربانی بودند در اینجا به نام نفرین کردند.

عایشه نقل می کند به مقام (فضیلت) فاطمه جز پدرش کسی نمی رسد.

۲۰۱

الجزء التاسع

وین بعض الناس فقیل له اجلس فقال قد قامت الصلاة . رواه ابو یعلی ورجاله رجال الصحیح . وعن مصعب بن عبد الله قال حج الحسين حماً وعشرين حجة ماشياً . رواه الطبرانی باسناد منقطع . وعن يزيد بن ابی زیاد قال خرج النبی صلی الله علیه وسلم من بیت عائشة فرأى علی بن ابی طالب فسمع حسیناً یبکی فقال أم تملی أن یبکاء یؤذینی . رواه الطبرانی وأسناده منقطع، وقد تقدم فی حدیث ابی أمامة الطویل فی الاخبار بقتله النهی عن بکائه رضی الله عنه، وقد تقدم حدیث یس فی البیعة.

**باب** مناقب فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم رضی الله عنها

عن ابی سعید الحدادی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة وفاطمة سيدة نساءهم إلا ما كان لمریم بنت عمران - قلت رواه الترمذی غیر ذکر فاطمة ومریم - رواه أحمد وأبو یعلی ورجاله رجال الصحیح . وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سیدات نساء أهل الجنة بعد مریم بنت عمران فاطمة وخدیجة ثم آسیة بنت مزاحم امرأة فرعون . رواه الطبرانی فی الاوسط والکبیر بنحوه الا انه قال وآسیة، ورجال الکبیر رجال الصحیح غیر محمد بن مروان الذهل وثقه ابن حبان . وعن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان ملکاً من السماء لم یکن زارنی فاستأذن الله فی زیارتي فیشرنی أو اخبرنی أن فاطمة سيدة نساء امی . رواه الطبرانی ورجاله رجال الصحیح غیر محمد بن مروان الذهل وثقه ابن حبان . وعن علی بن ابی طالب أن النبی صلی الله علیه وسلم قال لفاطمة ألا ترضین أن تكونی سيدة نساء أهل الجنة وابنائک<sup>(۱)</sup> سیداً شباب أهل الجنة . رواه الطبرانی وفيه جابر الجعفی وهو ضعیف . وعن عائشة قالت ما رأیت أفضل من فاطمة غیر أیها قالت وكان بينهما شیء . فقالت یا رسول الله سلها فانها لا تکذب . رواه الطبرانی فی الاوسط وأبو یعلی إلا أنها قالت ما رأیت أحداً نطق بأصدق من فاطمة، ورجاله رجال الصحیح . وعن النعمان بن بشیر قال استأذن أبو بکر علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فسمع صوتاً (۲) عائشة عالياً وهي تقول والله لقد عرفت ان علیاً وفاطمة أحب

(۱) فی الاصل «أبنیک» . (۲) «صوت» غیر موجوده فی الاصل .

(۲۳ - تاسع جمع الزوائد)

## مجمع الزوائد ومنبع الفوائد

للمعتمد فوراً الترمذی علی بن ابی بکر الهیثمی الشافعی مشیخته  
بیته وکتابه فی المنیرین، العراق، دار المعرفه

Sonnat.net

دار الکتب العربیة  
مکتبته - لبنان

پی نوشت:

(۱) مجمع الزوائد، الهیثمی، ج ۹، ص ۲۰۱

عایشه رضی الله عنه گفت: هرگز احدی را ندیدم که از فاطمه (سلام الله علیها) راست گوتر باشد جز پدرش.

پی نوشت:

(۱) حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۴۱

(۲) الاستیعاب، مطبوع در حاشیه الإصابة، ج ۴، ص ۳۷۷

يحي بن عباد از پدرش (عباد) نقل کرده است که وقتی نزد عایشه رضی الله عنه از فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و سلم سخن به میان می آمد می گفت هیچ کسی را راستگو تر از او ندیدم جز آن کسی که او را به دنیا آورده است (منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله است).

در ادامه روایت می نویسد این حدیث طبق شرط مسلم صحیح است؛ اما وی آن را نیاورده است.

۳۱ - کتاب معرفة الصحابة / ح- ۴۷۵۶ ، ۴۷۵۷ ..... ۱۷۵

عبد الرحمن بن عوف قال: خذوا عني قبل أن تشاب الأحاديث بالأباطيل سمعت رسول الله ﷺ يقول: «أنا الشجرة وفاطمة فرعها وعلي لقاحها والحسن والحسين ثمرتها وشيعتنا ورقها وأصل الشجرة في جنة عدن وسائر ذلك في سائر الجنة».

هذا متن شاذ وإن كان كذلك فإن إسحاق الديبري صدوق وعبد الرزاق وأبو وجده ثقات ومناه مولد عبد الرحمن بن عوف قد أدرك النبي ﷺ وسمع منه والله أعلم.

۳۵۴/۴۷۵۶ - حدثنا أبو الحسن محمد بن أحمد بن شويه الرئيس الفقيه بمرو، ثنا جعفر بن محمد بن الخارث النيسابوري بمرو، ثنا علي بن مهرا ن الرازي، ثنا سلمة بن الفضل الأبرش، ثنا محمد بن إسحاق، عن يحيى بن عباد بن عبد الله بن الزبير، عن أبيه، عن عائشة رضي الله عنها أنها كانت إذا ذكرت فاطمة بنت النبي ﷺ قالت: ما رأيت أحداً / كان أصدق لهجة منها إلا أن يكون الذي ولدها.

هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه.

۳۵۵/۴۷۵۷ - حدثنا أبو الفضل الحسن بن يعقوب العدل، وأبو بكر محمد بن عبد الله بن عتاب، وأبو بكر بن أبي دارم الخافظ قالوا: ثنا إبراهيم بن عبد الله العبيسي، ثنا العباس بن الوليد بن بكار الضبي، ثنا خالد الواسطي.

وأخبرني أبو بكر أحمد بن جعفر بن حمدان، ثنا إبراهيم بن عبد الله بن مسلم البصري، ثنا عبد الحميد بن بحر، ثنا خالد بن عبد الله، عن بيان، عن الشعبي، عن أبي جحيفة، عن علي رضي الله عنه قال: قال النبي ﷺ: «إذا كان يوم القيامة قيل يا أهل الجمع غصوا أبصاركم لتعمر فاطمة بنت رسول الله ﷺ تمر وعليها ريطان خضراوان» قال أبو مسلم: قال لي أبو قلابة وكان معنا عبد الحميد أنه قال: «حراوان».

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

\*\*\*

۴۷۵۶ - قال في التلخيص: على شرط مسلم.

۴۷۵۷ - حذفه الذهبي من التلخيص لضعفه.

قلت: قد سبق برقم (۴۷۲۸)، وقال في التلخيص: عبد الحميد [بن بحر] قال ابن حبان: كان يسرق الحديث.

# المستدرک علی الصحیحین

الإمام الحافظ أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري

مع تصحيحات الإمام الذهبي في التلخيص والمبطلان والعراقي في تاليه والناوي في فضيلة وغيرهم من العلماء الأئمة

أول طبعة في دار الأحياء التراث العربي - القاهرة سنة ١٣٤٠ هـ

دراسة وتحقيق

مصطفى عبد القادر عطا

كتاب الهجرة، كتاب المغازي والسرايا، كتاب معرفة الصحابة

الجزء الثالث

Sonnat.net

مستورات

محمد بن عبد الله بن محمد بن

للكاتب مصطفى عبد القادر عطا

دار الكتب العلمية

بيروت - لبنان

پی نوشت:

(۳) المستدرک علی الصحیحین، حاکم النیسابوری، ابو عبدالله محمد بن عبدالله (متوفای ۴۰۵ هـ) ج ۳، ص ۱۶۰ یا ۱۷۵، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى، ۱۴۱۱ هـ - ۱۹۹۰

رسول خدا صلى الله عليه و سلم به فاطمه فرمودند: خدا با غضب تو غضبناك و با رضای تو راضی می شود.  
اسناد روایت صحیح است ولی نقل نکرده اند (بخاری و مسلم).

۳۱ - کتاب معرفة الصحابة / ح ۴۷۳۰ - ۴۷۳۲ ..... ۱۶۷

یدها فقال رسول الله ﷺ: «يا فاطمة أيسرك أن يقول الناس فاطمة بنت محمد وفي يدك سلسلة من ناره» ثم خرج رسول الله ﷺ ولم يقعد فعمدت فاطمة إلى السلسلة فاشترت بها غلاماً فأعتقته فبلغ ذلك النبي ﷺ فقال: «الحمد لله الذي نجى فاطمة من النار».

هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه.

۴۷۳۰ / ۳۲۸ - حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، ثنا الحسن بن علي بن عفان العامري.

وأخبرنا محمد بن علي بن دحيم بالكوفة، ثنا أحمد بن حاتم بن أبي غرزة قال: ثنا

عبدالله محمد بن سالم، ثنا حسين بن زيد بن علي، عن عمر بن / علي، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن علي بن الحسين، عن أبيه عن علي رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ لفاطمة: «إن الله بغضب لغضبك ويرضى لرضائك».

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

۴۷۳۱ / ۳۲۹ - حدثنا أبو بكر محمد بن علي الفقيه الشاشي، ثنا أبو طالب أحمد بن نصر الحافظ، ثنا علي بن سعيد بن بشر، عن عباد بن يعقوب، ثنا محمد بن إسماعيل بن رجاء الزبيدي، عن أبي إسحاق الشيباني، عن جميع بن عمير قال: دخلت مع أمي علي عائشة فسمعتها من وراء الحجاب وهي تسألها عن علي فقالت تسألني عن رجل والله ما أعلم رجلاً كان أحب إلى رسول الله ﷺ من علي ولا في الأرض امرأة كانت أحب إلى رسول الله ﷺ من امرأته.

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

۴۷۳۲ / ۳۳۰ - حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب بن إسحاق الصغاني، ثنا عثمان بن عمير، ثنا إسرائيل، عن ميسرة بن حبيب، عن المنهال بن عمرو، عن عائشة بنت طلحة، عن أم المؤمنين عائشة رضي الله عنها أنها قالت: ما رأيت أحداً كان أشبه كلاماً وحديثاً من فاطمة برسول الله ﷺ وكانت إذا دخلت عليه رحب بها وقام إليها فأخذ بيدها فقبلها وأجلسها في مجلسه.

۴۷۳۰ - قال في التلخيص: بل حسين [بن زيد]: منكر الحديث، لا يحل أن يحتج به.

۴۷۳۱ - قال في التلخيص: جميع [بن عمير] منهم، ولم نقل عائشة هذا أصلاً.

۴۷۳۲ - قال في التلخيص: بل صحيح.

# المُسْتَدْرَكُ عَلَى الصَّحِيحَيْنِ

لِإِمَامِ الْحَافِظِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَاكِمِ لِتَيْسَابُورِيِّ

مَعَ تَضَمُّنَاتِ الْإِمَامِ النَّصِيِّ فِي التَّخْلِيسِ وَالْمِزَانِ وَالْعَرَاءِ فِي  
فِي نَمَائِهِ وَالنَّارِيِّ فِي رِضِّ الْقَدِيرِ وَغَيْرِهِمْ مِنَ الْعُلَمَاءِ الْأَجْمَلَةِ

أَوَّلُ طَبْعٍ لِرَقْمَةِ الْأَحَادِيثِ وَمَقَابِلَهُ كَلِمَةُ بَيِّنَةٍ تَجَلُّوْغَاتٍ

دَرَسَتْهُ وَتَحَقَّقَتْ

مُطَهَّرٌ فِي عَمَلِ الْفَارِغِيِّ

كتاب الهجرة، كتاب المغازي والسرائيا، كتاب معرفة الصحابة

الجزء الثالث

Sonnat.net

مستورات  
مؤرخة كبرى  
لشخصيات الشريعة والحكمة  
دار الكتب العلمية  
مطبعة - بيروت

پی نوشت:

- (۱) الصواعق المحرقة، ص ۱۷۵
- (۲) مجمع الزوائد، هيثمی، ج ۹، ص ۲۰۳
- (۳) الأحاد والمثاني، ضحاک، ج ۵، ص ۳۶۳
- (۴) الذرية الطاهرة النبوية، دولابي، ص ۱۱۹
- (۵) نظم در السمطين، زرندي الحنفي، ص ۱۷۸
- (۶) مناقب الإمام علي، لابن المغازلي، ص ۳۵۱
- (۷) المعجم الكبير، طبراني، ج ۱، ص ۱۰۸ / ج ۲۲، ص ۴۰۱



- (۸) ينابيع المودة، ص ۱۷۳
- (۹) أسد الغابة، ج ۵، ص ۵۲۲
- (۱۰) كنوز الدقائق، مناوي، ص ۳۲
- (۱۱) ذخائر العقبي، ابن سعد، ص ۳۹
- (۱۲) ميزان الاعتدال، ذهبی، ج ۲، ص ۴۹۲
- (۱۳) الكامل، عبدالله بن عدي، ج ۲، ص ۳۵۱
- (۱۴) ذيل تاريخ بغداد، ج ۲، ص ۱۴۰ و ۱۴۱
- (۱۵) تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج ۳، ص ۱۵۶
- (۱۶) الإصابة، ج ۸، ص ۲۶۵ و ۲۶۶، ج ۴، ص ۳۷۸
- (۱۷) تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۳۹۲، ج ۱۲، ص ۴۴۲
- (۱۸) سبل الهدى والرشاد، صالحى الشامي، ج ۴۴، ص ۱۱
- (۱۹) اسعاف الراغبين، مطبوع در حاشیه نور الابصار، ص ۱۵۳
- (۲۰) المستدرک على الصحيحين، الحاكم النيشابورى، ج ۳، ص ۱۶۷ يا ۱۵۳

پیامبر صلی الله علیه و سلم خارج شدند در حالی که دست فاطمه (سلام الله علیها) را گرفته بودند سپس فرمودند: هر کس او را می شناسد شناخته و هر کس که او را نمی شناسد بداند او فاطمه دختر محمد است و او قلب و روح من است. هر که او را بیازارد مرا آزرد و هر که مرا بیازارد خدا را آزرد است.

#### پی نوشت:

- (۱) كنوز الحقائق، ص ۱۰۳
- (۲) نور الأبصار، ۴۳ یا ۵۳
- (۳) ينابيع المودة، ص ۱۷۱ و ۲۶۰
- (۴) ارشاد الساري، ج ۶، ص ۱۴۴
- (۵) سنن الكبرى، بیهقي، ج ۱۰، ص ۲۰۱
- (۶) الفصول المهمة، ابن صباغ المالكي، ۱۴۶ یا ۲۱۳
- (۷) منتخب كنز العمال، مطبوع در حاشیه مسند، ج ۵، ص ۹۶



نقل می کند ابو الوليد از ... مسور بن مخزومه رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمودند:  
فاطمه پاره تن من است، هر چه او را غضبناک کند مرا غضبناک کرده.

الله علیه وسلم

[الحدیث ۳۷۶۴ - طرفه فی: ۳۷۶۵]

۳۷۶۵ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ عَمْرٍو حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ قَالَ لَابْنِ عَبَّاسٍ : هَلْ لَكَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَعَاوِيَةَ فَإِنَّهُ مَا أَوْزَرَ إِلَّا بِوَأَحَدَةٍ ، قَالَ : إِنَّهُ قَبِيهٌ

۳۷۶۶ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ أَبِي النَّيَّاحِ قَالَ : سَمِعْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَبِيَانَ عَنْ مَعَاوِيَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ « إِنَّكُمْ لَتَصَلُّونَ صَلَاةً لَقَدْ صَنَعْنَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَا رَأَيْنَاهُ يُصَلِّيُهَا ، وَلَقَدْ نَهَى عَنْهَا ، بِعَنَى الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ »

۲۹ - باب . مناقب فاطمة عليها السلام  
وقال النبي صلى الله عليه وسلم « فاطمة سيدة نساء أهل الجنة »

۳۷۶۷ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ حَدَّثَنَا ابْنُ عُثَيْمَةَ عَنْ عَمْرٍو بْنِ دِينَارٍ عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ عَنِ الْمَسُورِ بْنِ مَخْزُومَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ « فَاطِمَةُ نَضَعُ يَدِي فِي مَنْ أَحْضَنَهَا أَحْضَنِي »

۳۰ - باب فضل عائشة رضي الله عنها

۳۷۶۸ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ حَدَّثَنَا اللَّيْثُ عَنْ يُوسُفَ بْنِ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ أَبُو سَلَمَةَ : إِنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا : يَا عَائِشُ هَذَا جِبْرِيْلُ يُعْرِّفُكَ السَّلَامَ . فَقُلْتُ : وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ، تَرَى مَا لَا أَرَى . تُرِيدُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ »

۳۷۶۹ - حَدَّثَنَا آدَمُ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ . وَحَدَّثَنَا عَمْرُو أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَمْرٍو بْنِ مُرَّةٍ عَنْ مُرَّةٍ عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ « كَمَلُ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ ، وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَآسِيَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ . وَفَضَّلْتُ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضَّلْتُ الثَّرِيدَ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ »

۳۷۷۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ « فَضَّلْتُ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضَّلْتُ الثَّرِيدَ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ »

[الحدیث ۳۷۷۰ - طرفه فی: ۵۲۸۰ ۵۲۸۱]

# الجامع الصحيح

للمستعملين حديث رسول الله ﷺ وسننه وأيامه

لابي عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري

(۹۴ - ۲۵۶ هـ)

Sonnat.net

مقدمه و تصحيح بخاري  
و تحليف  
عبد الله بن الخطيب

مقدمه و تصحيح بخاري  
و تحليف  
عبد الله بن الخطيب

مقدمه و تصحيح بخاري  
و تحليف  
عبد الله بن الخطيب

الجزء الثالث

المكتبة السلفية  
القاهرة

پی نوشت:

- (۱) ذخائر العقبی، ص ۳۷
- (۲) إسعاف الراغبین، ص ۱۸۸
- (۳) مصابیح السنّة، ج ۴، ص ۱۸۵
- (۴) كنز العمال، ج ۳، ص ۹۳ و ۹۷
- (۵) ینابیع المودّة، ج ۲، ص ۵۲ و ۷۹
- (۶) منتخب بهامش المسند، ج ۵، ص ۹۶
- (۷) خصائص، الإمام علی نسانی، ص ۱۲۲
- (۸) الجامع الصغير، ج ۲، ص ۶۵۳، ح ۵۸۵۸
- (۹) صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۱۹ (باب فضیلت فاطمه(س))

فَقَبِّلْتَكُ - وَذَكَرَ قَرَأْتَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَخَفُّهُمْ... فَتَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي  
بِيَدِهِ لَقَرَأْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أُصِلَّ مِنْ قَرَأْتِي»

٣٧١٣ - أَخْبَرَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي حَسْبٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ أُمَّ سَلَمَةَ  
عَنْ أَبِي بَكْرٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: لَوْ بَدَأْتُ بِمَنْ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي،  
[الحديث ٣٧١٣ - طره ١: ٣٧٥١]

٣٧١٤ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ حَدَّثَنَا أَبُو حُسَيْنٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ دِينَارٍ عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ عَنِ الْمُسَوِّبِ بْنِ  
نُجَيْمَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: فَاطِمَةُ بَعْضَتِي وَبَنِي، فَمَنْ أَغْضَبَهَا أَغْضَبَنِي»

٣٧١٥ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ قَزَعَةَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا  
قَالَتْ: دَعَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاطِمَةَ الْبُنْتَةَ فِي شُكْرَاهُ الَّذِي قَبِضَ فِيهَا، فَسَأَلَهَا بِحَسْبِي وَفَيْتُكَ، ثُمَّ  
دَعَاهَا فَسَأَلَهَا فَضَجَّكَتْ قَالَتْ: فَسَأَلْتَهَا عَنْ ذَلِكَ»

٣٧١٦ - وَقَالَتْ: سَأَلْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُدْبِئُ فِي وَجْهِهِ الَّذِي تُؤْفِقُ فِيهِ  
فَيْتُكَتْ، ثُمَّ سَأَلْتُ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ أَوَّلَ أَهْلِ بَيْتِي الْبَعْضَةُ فَضَجَّكَتْ»

#### ١٣ - باب مناقب الأنبياء من العوالم

وقال ابن عباس: هو خوارق النبي صلى الله عليه وسلم. وسُمي الخوارق ليأخس ثيابهم

٣٧١٧ - حَدَّثَنَا حَالِدُ بْنُ مَخْلَدٍ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ عَنْ جِنَادِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ أَخْبَرَنِي مَرْوَانَ  
بْنَ الْحَكَمِ قَالَ: أَصَابَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ رَمْعٌ شَدِيدٌ سَنَةَ الرِّعَافِ حَتَّى حَسَمَ عَنِ الْحَجِّ  
وَأَوْصَى، فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ قَالَ: اسْتَخْلِفْ. قَالَ وَقَالَ: قَالَتْ: نَعَمْ. قَالَ: وَمَنْ؟ فَسَكَتَ.  
فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ آخَرَ - أَحْسَبُهُ الْحَارِثَ - فَقَالَ: اسْتَخْلِفْ. فَقَالَ: عُثْمَانُ وَقَالَ: فَقَالَ: نَعَمْ. قَالَ:  
وَمَنْ هُوَ؟ فَسَكَتَ. قَالَ فَلَمَّلَهُمْ قَالُوا: إِنَّهُ الرِّبِيزُ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ تَقَسَّى بِيَدِهِ إِنَّهُ لَخَيْرُهُمْ  
مَا عَلِمْتُ، وَإِنْ كَانَ لَأَخْبَهُمْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»  
[الحديث ٣٧١٧ - طره ١: ٣٧١٨]

٣٧١٨ - حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا أَبُو أُسَامَةَ عَنْ هِشَامِ بْنِ أَخْبَرَنِي أَنِّي سَمِعْتُ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ

(٥٤٥٠ ج ٥٣ الجامع الصحيح)

# الجامع الصحيح

للمسلمين حديث رسول الله ﷺ وسننه وأيامه

## لابي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري

(١٩٤ - ٢٥٦ هـ)

رقم كتيبه واكرهه واعلمه  
واسمعي المرافه  
وقام ليعراده ، واكرهه عمل طبعه  
مجلد الدين المنطوق  
مجلد الدين المنطوق  
مجلد الدين المنطوق

### المخزناوات

Sonnat.net

للكتب السلفية  
القاهرة

### بى نوشت:

- (١٠) سنن ابى داود، ج ١٢، باب مكروهات جمع ميان زنان
- (١١) فتح البارى در شرح صحيح بخارى، عيني، ج ٧، ص ٨٤
- (١٢) صحيح مسلم، كتاب فضائل الصحابه (باب فضائل زهرا عليه السلام) / ج ٧، ص ١٤١
- (١٣) صحيح البخاري، ج ٣، ص ٢٥ يا ٣٥ (باب مناقب فاطمه عليه السلام) / ج ٤، ص ٢١٠ / ج ٦، ص ٤٩١ / ج ٨، ص ١١٠



مناوي می گوید سهیلی (از علمای بزرگ اهل سنت متوفای ۵۸۱) به همین روایت استدلال نموده که هر کس ایشان (فاطمه سلام الله علیها) را غضبناک کند کافر خواهد شد و از شیخین (خلفای اربعه) افضل بوده است.

قَرْنٌ أَهْلُ صَبْرٍ ، وَأَهْلُهُ لِأَخْرِ الدَّهْرِ هُمْ أَحِبَابُكُمْ مَا دَامَ فِي الْعَيْشِ خَيْرٌ - الحرث عن ابن عمر - (ص)  
 ۵۸۳۳ - فاطمة بضعة مني ، فمن غضبها غضبني - (خ) عن المسور - (ح)  
 ۵۸۳۴ - فاطمة بضعة مني ، يقبضني ما يقبضها ، ويديسطني ما يديسها ، وإن أنساب تنقطع يوم القيامة  
 غير نسي وسبى وصبري - (حم ك) عنه - (ح)  
 ۵۸۳۵ - فاطمة سيدة نساء أهل الجنة ، إلا مريم بنت عمران - (ك) عن أبي سعيد - (ح)

ويزول لحذف الفعل لبيان معناه (والزم ذات القرون) جمع قرن (كلا ملك قرن خلفه قرن أهل صبر وأهل لآخر الدهر هم أحبابكم مادام في العيش خيرا - الحارث) بن أبي أسامة (عن عبد الله بن عمر) بمهمة ورثه وآخره زای مصفرا هو ابن جنادة بن وهب الجني المكي ثقة نایب من الطبقة الثالثة

(فاطمه) ابنة (بضعة) بفتح أوله وحكى عنه وكسره وسكون المعجمة والأشهر التفتح أي جزء (من) كقطعة لحم مني (فمن غضبها) يقبل ما لا يريد منها (فمن غضبني) استعمل به السب على أن من سبها كفر لانه ينضبه وأنها افضل من الشيخين قال ابن حجر وفيه نظر قال الشريف السهوي ومعلوم أن اولادها بضعة منها فيكونون بواسطتها بضعة منه ومن ثم لما رأيت أم الفضل في الترمذ أن بضعة منه وضعت في حجرها أولها رسول الله صلى الله عليه وسلم بأن تلك فاطمة غلاماً فوضع في حجرها فوالت الحسن فوضع في حجرها فبطل من يشاهد الآن من ذريته بضعة من تلك البضعة وإن تعدت الوسائط ومن تأمل ذلك أدركت من قلبه داعي الإجلال لهم وتجنب ينضمهم على أي حال كانوا عليه اه - قال ابن حجر وفيه تحريم أدى من يأذى المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم تأذيه فكل من وقع منه في حق فاطمة شوه فتأذت به قالت صلى الله عليه وعلى آله وسلم تأذى به يشاهد هذا الخبر ولا يخفى أعظم من إدخال الأذى عليها من قبل ولدها ولهذا عرف بالاستبراء معاملة من تعاملت ذلك بالعقوبة في الدنيا وللعذاب الآخرة أشده اه - (خ) في المناقب (عن المسور) بن عمار

(فاطمه بضعة) بفتح الباء على المشهور وفي رواية مضطمة بضم مضطمة وبفتح معجمة ذكره ابن حجر (من) يقبضني ما يقبضها أي اكروه ما تكرهه وانجمع مما تنجم منه (ويديسطني ما يديسها) أي يبرئني ما يبرئها (وإن أنساب) كلها (تنقطع يوم القيامة) فلا أنساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون (غير نسي وسبى) النسب بالولادة والسبب بالزواج أصله من السبب وهو الجدل الذي يتوصل به إلى المساء ثم استبرئ لكل ما يوصل لأي شيء (وصبري) الفرق بينه وبين (نسيه) قال المحب الطبري في كتاب ذخائر المفاتيح في مناقب ذوى القربى في هذه الأخبار تحريم نكاح علي بن فاطمة في حياته حتى تأذن ويبدل على ذلك قوله تعالى وما كان لکم أن تؤذوا رسول الله به وقال غيره أخذ من هذه الأخبار حرمة التزوج على بناته ومن جزم به الشيخ أبو علي السعدي في شرح التلخيص فقال يحرم التزوج على بنات النبي صلى الله عليه وسلم قال المؤلف ولعله يريد من ينسب إليه بالنسبة ويكون هذا دليله وقال ابن حجر في التفتح لا يبعد أن يعد من خصائص المصطفى صلى الله عليه وسلم أن لا يتزوج على بناته ويحتمل أن يكون ذلك خاصا بماطله لأنها كانت أصيبت بأهها ثم بأخواتها واحدة فواحدة فلم يبق عن ناس به من يخفف عنها أمر الغيرة أحد (حم ك) عنه (أي عن المسور)

(فاطمه سيدة نساء أهل الجنة إلا مريم) وفي رواية لأحمد والطيبراني إلا ما كان من مريم (بنت عمران) فلم أنها افضل من عائشة لكونها بضعة منه وخالف فيه بعضهم قال السبكي الذي تخذروا من ابن الله به أن فاطمة افضل من خديجة ثم عائشة ويخفف عنها الخلاف في ذلك ولكن إذا جاء نهر الله بطل نهر منقل إلى هنا كلامه قال الشيخ شهاب الدين بن

# فیض القدر

## شرح الجامع الصغير

### للمعتمد المناوي

وشرح نفیس للامامة المحدث

محمد المدعو بعبد الرؤف المناوي  
 على كتاب و الجامع الصغير من احاديث الشير النذير :  
 للمافظ جلال الدين عبد الرحمن السيوطي  
 تمنا الله بعلومها

Sonnat.net

صحة هذه الطبعة وتقريلت على عدة نسخ من امها نسخة قديمة مطبوعة في سنة ۱۹۸۳ هـ  
 وعلق عليها تعليقات قيمة نغية من علماء الأعلام

جميع حقوق التعليق والتقل محفوظة

تنويه : قد جعلنا متن الجامع الصغير بأعلى الصفحات ، والشرح بأسفلها  
 مفصلاً بينهما بجدول  
 ولتقام القائمة قد حطبتا الأحاديث بالشكل الكامل

۱۳۹۱ هـ - ۱۹۷۲ م

الطبعة الثانية

دار المعرفة

للطباعة والنشر

بيروت - لبنان

پی نوشت:

(۲۴) تفسیر الالوسی، ج ۳، ص ۱۵۶

(۲۵) جواهر المطالب، ابن دمشقی شافعی، ج ۱، ص ۱۵۳

(۲۶) فیض القدر شرح الجامع الصغير، المناوی، ج ۴، ص ۴۲۱ یا ۵۵۴ یا ۵۵۶

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: هر کس مرا درباره عترتم بیازارد لعنت خدا بر او باد.

پی نوشت:

(۲۷) ینابیع المودة، ص ۳۹۷ (نقل از جواهر العقدين سمهوي)

ابن حجر گفته: وتوجيهه: إنها تغضب ممن سبها وقد سوى بين غضبها وغضبه ، ومن أغضبه -صلى الله عليه وسلم - يكفر

---

**پی نوشت:**

(۲۸) فتح الباري، ج ۷، ص ۸۲

(۲۹) شرح المواهب، زرقاني مالكي، ج ۳، ص ۲۰۵

فاطمه بخشی از من است، پس کسی که بخشی از من را بیازارد مرا آزرده است و کسی که مرا بیازارد خدا را آزرده است و کسی خدا را بیازارد خدا او را به اندازه زمین و آسمان لعنت می کند. همچنین أبو نعیم و دیلمی آورده اند که هر کس فاطمه را اذیت کند به اندازه تمام آسمان و زمین لعنت خدا بر او باد.

---

**پی نوشت:**

(۳۰) حلیة الأولیاء، ج ۲، ص ۴۰

(۳۱) فیض الغدیر شرح جام صغیر، مناوی، ج ۶، ص ۲۴، ح ۶۲۸۷

از ابن عباس آمده پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: هنگامی که به آسمان عروج کردم دیدم در درب بهشت نوشته معبودی جز الله نیست، محمد رسول خدا، علی حبیب خدا، حسن و حسین برگزیدگان خدا و فاطمه کنیز خدا است و بر هر که بغض آنان را داشته باشد لعنت خدا باد.

---

**پی نوشت:**

(۳۲) کفایة الطالب، ص ۲۳

(۳۳) مناقب خوارزمی، ص ۲۴۰

(۳۴) تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۲۵۹

(۳۵) تاریخ ابن عساکر، ص ۴، ص ۳۱۹

(۳۶) لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۹۴ / ج ۵، ص ۷۰

فاطمه پاره تن من است؛ هر چه او را خوش حال کند مرا خوشحال کرده.

---

**پی نوشت:**

(۱) الصواعق المرققة، ص ۱۸۰ و ۲۳۲

(۲) ینابیع المودة، ج ۲، باب ۵۹، ص ۴۶۸

(۳) معرفة ما یخب لال النبیت النبوی من الحق علی من عداهم، ص ۷۳

پیامبر صلی الله علیه و سلم به سلمان فرمودند: ای سلمان کسی که دخترم را دوست بدارد در بهشت با من است و کسی که او را دشمن بدارد در جهنم است. ای سلمان محبت فاطمه در صد موضع نفع می بخشد که آسان ترین آنها عبارتند از: مرگ، قبر، میزان اعمال، حشر، پل صراط و محاسبه اعمال. پس کسی که دخترم فاطمه از او راضی باشد من از او راضی هستم و کسی که من از او راضی باشم خدا از او راضی است و کسی که دخترم فاطمه بر او غضب کند من بر او غضبناک می شوم و کسی که من بر او غضب کنم خداوند بر او غضب می کند. ای سلمان، وای بر کسی که به فاطمه و همسرش علی و فرزندان و شیعیانش\* ظلم کند.

#### پی نوشت:

(۴) کشف الغم، ج ۱، ص ۶۷

(۵) مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۶۰

(۶) فرائد السمطين، ج ۲، باب ۱۱، ح ۲۱۹

\* میان شیعه بودن و محب بودن فرق بسیار است؛ طبق حدیث شریف کسا نیز تنها شیعیان نجات پیدا می کنند.

#### خلاصه روایات و طرح چند سوال

- ۱- مشخص شد ایشان راستگوترین افراد و الصراط مستقیم هستند.
- ۲- مشخص شد ایشان سرور زنان بهشت و سرور زنان مومن هستند.
- ۳- مشخص شد بر اساس آیه ذالقربی فدک را پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان بخشیدند.
- ۴- آیه تطهیر در حق ایشان نازل شده و این یعنی از هر گناهی مانند: دروغ، ضایع کردن حق و... مبرا هستند.
- ۵- مشخص شد ایشان و همسر و فرزندانشان جزو ثقلین بوده و همچنین پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله هستند.
- ۶- مشخص شد بر طبق آیه عطا پروردگار در مقابل سختی های دنیا آنقدر به ایشان عطا خواهد کرد تا راضی شوند.

سوال ما این است چرا عمر پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله را تهدید کرد؟؟

سوال ما این است چرا برخی مانند عایشه در جنگی مانند جمل در مقابل امیرالمومنین قرار گرفتند؟

سوال ما این است چرا هنگامی که ایشان فدک را از ابوبکر طلب کردند او کلامشان را نپذیرفت و یک شاهد(امیرالمومنین) را کافی ندانست؟؟ اصلا مگر چنین شخصی دروغ می گوید که از ایشان شاهد خواستند؟

اما آخرین سوال این قسمت؛ اگر منظور در آیه عطا فقر، ناراحتی و سختی دنیا و امثال آن بوده همه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله درگیر آن بوده اند پس این چه سختی و رنجی بوده است که چنین پاداش عظیمی دارد؟

و پروردگارت به زودی آنقدر به تو عطا می کند که راضی شوی؛ با ما باشید تا از کتب برادران و خواهران اهل سنت نه تنها به این سوال، بلکه برای بسیاری دیگر از سوالات خویش پاسخی غیر قابل تکذیب پیدا کنیم.





همچنین سمعاني نقل مي کند که ابوالمعالی:  
 امام الاثمه علي الاطلاق، مجمعا على إمامته شرقا و غربا، لم تر العيون مثله  
 پیشوای پیشوایان بوده، تمام (علمای اهل سنت) در شرق و غرب بر امامت و پیشوایی او که چشم مانند او را ندیده است  
 اجماع دارند.

وسمع من أبيه ، وأبي سعد التصروي ، وأبي حسان محمد بن أحمد  
 المُرَكي ، ومنصور بن رامش ، وعدة . وقيل : إنه سمع حضوراً من صاحب  
 الأصم علي بن محمد الطرازي .  
 وله أربعون حديثاً سمعناها .

روى عنه : أبو عبد الله القُرَوي ، وزاهر السحامي ، وأحمد بن سهل  
 المسجدي ، وآخرون .

وفي «فتون» ابن عقيل : قال عميد الملک : قَدِمَ أبو المعالي ، فكَلَّمَ أبا  
 القاسم بن برهان في العباد ، هل لهم أفعال ؟ فقال أبو المعالي : إن وجدت آية  
 تقتضي ذاك فالحجة لك ، فلا : ﴿ وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَابِدُونَ ﴾  
 [ المؤمنون : ٦٣ ] . ومدَّ بها صوته ، وكرَّر ﴿ هُمْ لَهَا عَابِدُونَ ﴾ وقوله : ﴿ لَوْ  
 اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴾ [ التوبة :  
 ٤٢ ] أي كانوا مُستطيعين . فأخذ أبو المعالي يستروحُ إلى التأويل ، فقال :  
 والله إنك بارد<sup>(١)</sup> ؛ تتأولُ صريحَ كلامِ الله تُصَحِّحُ بتأويلك كلامَ الأشعري .  
 وأكَّله ابنُ برهان بالحجة ، فبهت<sup>(٢)</sup> .

قال أبو سعد السمعاني : كان أبو المعالي ، إمام الأئمة على الإطلاق ،  
 مُجمَعاً على إماميته شرقاً وغرباً ، لم تر العيون مثله . تفقه على والده ، وتوفي  
 أبوه ولأبي المعالي عشرون سنة ، فدرَّس مكانه ، وكان يتردُّ إلى مدرسة  
 البيهقي ، وأحكَمَ الأصولَ على أبي القاسم الإسفراييني الإسكافي . وكان  
 يتفقُ من ميراثه ومن معلومٍ له ، إلى أن ظهر التعصُّب بين الفريقين ، واضطربت

# سِيرَةُ اَعْلَامِ التَّبَلَاةِ

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المتوفى

٥٧٤هـ - ١٣٧٤م

الجزء الثامن عشر

معتقته وفتح أمارتيه وعلته عليه

محمد زعيم العرسوسي

شعيب الأرنؤوط

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

(١) في « ذيل تاريخ بغداد » : إنك يأر وتناول ...

(٢) الخبر بنحوه في « ذيل تاريخ بغداد » لابن النجار : ٨٩ - ٩١ ، وأكله : أعيان .

پی نوشت:

(٢) سير اعلام النبلاء، ذهبي، ج ١٨، ص ٤٦٩

## اسناد هتک حرمت و هجوم

### ارزش خانه حضرت فاطمه سلام الله عليها و وعده شهادت ایشان توسط پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- خانه انبیا احترام ویژه ای دارد که کسی حق ورود بدون اجازه را ندارد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ الأحزاب ۵۳

ای افرادی که ایمان آورده اید در خانه های پیامبر داخل نشوید مگر به شما اجازه داده شود.

۲- شکی نیست که خانه فاطمه سلام الله خانه پیامبر محسوب می شود، همانطوری که در تفاسیر اهل سنت ذیل آیه شریفه:

فِي بُيُوتِ الَّذِينَ أَنَّى اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَيُسَبَّحَ لَهُ وَفِيهَا بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ النور ۳۶

در خانه هایی خدا رخصت داده که آنجا رفعت یابند و در آن ذکر نام خدا شود و صبح و شام تسبیح ذات پاک او کنند.

خانه امیرالمومنین علی علیه السلام و فاطمه سلام الله عليها برترین این خانه ها بیان شده است.

۳- یکی از دلایل شیعیان برای اثبات مصیبت های وارده بر حضرت فاطمه سلام الله عليها و شهادت آن بانوی گرامی روایتی است که صدر الدین ابوالمجامع جوینی در کتاب معتبر فرائد السمطين آورده است. وی در این کتاب می نویسد:

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود. حسن بن علی بر او وارد شد، دیدگان پیامبر که بر او افتاد اشک آلود گردید. سپس حسین بن علی بر او وارد شد، پیامبر مجددا گریست. در پی آن دو فاطمه (سلام الله عليها) بر پدر وارد شد؛ اشک پیامبر با دیدن فاطمه (سلام الله عليها) جاری شد. سپس علی بر پیامبر وارد شد؛ پیامبر تا چشمانش به او افتاد بر او گریه کرد. وقتی از پیامبر علت گریه بر فاطمه را پرسیدند فرمودند:

... زمانی که فاطمه را دیدم به یاد صحنه ای افتادم که پس از من برای او رخ خواهد داد. گویا می بینم ذلت وارد خانه او شده، حرمتش پایمال، حقش غصب و از ارث خود ممنوع گشته است. پهلوی او شکسته و فرزندی که در رحم دارد سقط گردیده؛ در حالی که پیوسته فریاد می زند و محمدا، ولی کسی به او پاسخ نمی دهد؛ کمک می خواهد اما کسی به فریادش نمی رسد... او اولین کسی از اهل بیت من است که به من ملحق می شود و در حالی که پریشان، نگران، غمگین، حقش غصب شده و کشته شده است و رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلم] در اینجا می گویند: خدایا لعنت کن هر که به او ظلم کرده، کیفر ده هر که حقش را غصب کرده، خوار کن هر که خوارش کرده و در دوزخ مخلد کن هر که به پهلویش زده تا فرزندش را سقط کند و ملانکه در این هنگام آمین می گویند.

رسول خدا صلى الله عليه و سلم آيه (فى بيوت) را تلاوت فرمودند؛ شخصى پرسيد اين خانه ها كدام هستنند؟ فرمودند (صلى الله عليه و سلم) خانه هاى پیامبران. ابوبكر رضى الله تعالى عنه پرسيد اى رسول خدا آيا خانه علي و فاطمه رضى الله تعالى عنهما هم از همان خانه ها است؟ فرمودند بلى، از برترين آنان است.

متعلق قوله تعالى (فى بيوت) يسبح وفيه التكرير لذلك جيء به لتأكيد التذكير بما بعد فى الجملة وللإيذان بأثر التقديم للاهتمام دون المحصر، ومثل ما ذكر فى التكرير لتأكيد قوله تعالى (فى رحمة الله فمهما خال دون) وقولك مررت يزيد به وببعض النحاة أعرب نحو ذلك بدلا كما فى شرح التسهيل، وفى المفسر من تركب الحرف بإعادة ما دخل عليه ضمرا وليس الجار والمجرور مؤكدا للجار والمجرور لأن الظاهر لكونه أقوى لا يؤكد بالضمير، وليس المجرور بدلا بإعادة الجار لأنه لا يدل مصدر من مظهر وإنما جوزه بعض النحاة قياسا، وأنت تعلم أن ما ذكر غير وارد لأن الجموع بدل أو تأكيد، وأقوى بالظاهر هربا من التكرار، (ورجال) فاعل (يسبح) وتأخيرها عن الظروف لأن فى وصفه نوع طول فيدخل تقديمه بحسن الانتظام وقال الرماني فى بيوت) متعلق بوقد، وقال الحوفي: متعلق بمحذوف وقع صفة لمشكاة، وقيل هو صفة لمصباح، وقيل صفة لرجاحة، وهو على هذه الأفعال الأربعة تقييد للدلالة بالمبالغة فيه، والتونين فى الموصوف للتوعية لا للقرينة لينا فى ذلك جمع البيوت، وأورد على ما ذكر أن شيئا منه لا يلبق بشأن التنزيل الجليل كيف لا وأن ما بعد قوله تعالى (ولولم تمسه نار) على ما هو الحق أو بعد قوله سبحانه (نور على نور) على ما قيل إلى قوله تعالى (بكل شئ عليهم) كلام متعلق بالممثل قطعا، وسيطه بين أجزاء التخييل مع كونه من قبيل الفصل بين الشجر وخصاه بالاجتناب، يردى إلى كونه ذكر حال المنتفعين بالتخييل المهديين لنوره تعالى بطريق الاستيعاب والاستطراد مع كون بيان حال انحدارهم مقصودا بالذات ومثل هذا مما لا عهد به فى كلام الناس فضلا أن يعمل عليه الكلام المعجز، وتتميمه الحفاجى بأنه زخرف من القول إذ لا فصل فيه وما قبله إلى هنا من المثل، والظاهر عندي أن التمثيل قد تم عند قوله تعالى (ولولم تمسه نار) وقيل هو متعلق بسبحوا أو نحو محذوفها، وتلك الجملة على ما قيل مترتبة على ما قبلها وترك الفاء للعلم به فى نحو قم يدعوك، ومنه واتفقه يذكر لأنه من صلته أن فلا يعمل فيما قبله، والمراد بالبيوت المساجد كلها كما روى عن ابن عباس رضى الله تعالى عنهما، وقادة، ومجاهد وأخرج ابن أبى حاتم عن ابن زيد أنه قال: إنما أربع مساجد يبينن لإبى، الكعبة بناها إبراهيم وأسماعيل عليهما السلام، وبيت المقدس بناه داود وسليمان عليهما السلام، ومسجد المدينة ومسجد قباء بناهما رسول الله ﷺ، وعن الحسن أن المراد بها بيت المقدس والجمع من حيث أن فيه مواضع تميز بعضها عن بعض وهو خلاف الظاهر جدا.

وأخرج ابن مردويه عن أنس بن مالك، ويريد يقال: «قرأ رسول الله ﷺ»: هذه الآية (فى بيوت) الخ قيام إليه عليه الصلاة والسلام رجل فقال أى بيوت هذه يا رسول الله؟ فقال ﷺ: بيوت الأنبياء، عليهم السلام قيام إليه أبو بكر رضى الله تعالى عنه فقال: يا رسول الله هذا البيت منها لبيت على وفاطمة رضى الله تعالى عنهما قال: نعم، من أفأهلها، وهذا إن صح لا يبنى المدلول عنه.

وقال أبو حيان: الظاهر أنها متصلة على المساجد والبيوت التى تقع فيها الصلاة والعلم، ووجود أن يراد بها صلاة المؤمنين أو أديانهم بأن تشبه صلاتهم الجامعة للعبادات القولية والفعلية أو أديانهم المحيطة بالأنوار والبيوت المذكورة. أعنى المساجد يتم استعمار اسمها لذلك. وتعقب بأنه لا حسن فيما ذكر وأظنك لا تدقق، هذا المقدار من المرح والمعادن الأمر وبالرفع الكعظم أى أمر سبحانه بتعظيم قدرها وروى هذا عن الحسن والضحاك ولا يخفى أنه إذا أريد بها المساجد فتعظيم قدرها يكون بأشياء شتى كصياتها عن

# رُوحُ الْمَعَانِي

ن

## تَفْسِيرُ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَالسَّبْعِ الْمُبِينِ

لخاتمة المحققين وعمدة المدققين مرجع أهل العراق  
ومفتى بتعداد العلامة أبي الفضل  
شهاب الدين السيد محمود الألوسى البغدادى  
المتوفى سنة ١٢٧٠ هـ سقى الله نراه  
صيب الرحمة وافاض عليه سجال  
الإحسان والنعمة آمين



### الجزء الثاني

عنيت بشره وتصحيحه والتعليق عليه للمرة الثانية بإذن من ورثة المؤلف بخط وإمضاء علامة العراق

المرحوم السيد محمود شكرى الألوسى البغدادى

### إِدَارَةُ الْمَطْبَعَةِ الْمَدِينِيَّةِ

وَأَز

رَبِيعِ التَّرْتِيبِ الثَّانِي

سجدهت - دمشق

مصر: دروب الاترك رقم ١

Sonnat.net

### پى نوشت:

- (١) الدر المنثور، السيوطي، عبد الرحمن بن الكمال جلال الدين، ج ٦، ص ٢٠٣، ناشر: دار الفكر - بيروت - ١٩٩٣
- (٢) الجواهر الحسان فى تفسير القرآن، الثعالبي، عبد الرحمن بن محمد بن مخلوف (متوفى ٨٧٥هـ) ج ٧، ص ١٠٧ يا ١٧٤، ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت
- (٣) روح المعاني فى تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، الألوسى البغدادى، العلامة أبى الفضل شهاب الدين السيد محمود، ج ١٨، ص ١٧٤، ناشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت
- (٤) الكشف و البيان، الثعلبي النيسابوري أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم (متوفى ٤٢٧ هـ - ١٠٣٥م) ج ٧، ص ١٠٧، تحقيق: الإمام أبى محمد بن عاشور، ناشر: دار إحياء التراث العربى - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢ هـ

وإمام كل مؤمن وقائد كل تقي وهو وصيبي وخليفتي على أهل وأمتي في حياتي وبعد موتي ومحبي محبتي ومبغضه مبغضتي وبولايته صارت أمتي مرحومة ، وبعداوته صارت المخالفة له ملعونة ، وإني بكيت حين أقبل لأني ذكرت عند الأئمة به بعدي حتى إنه يزال عن مقعدي وقد جعله الله له بعدي ثم لا يزال الأمر به حتى يضرب على قرنه ضربة تخضب منها لحيته في أفضل الشهور شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن .

وأما ابنتي فاطمة فإنها سيدة نساء العالمين من الأولين والآخرين وهي بضعة مني وهي نور عيني وهي ثمرة فؤادي وهي روعي التي بين جنبي وهي الحوراء الأنسية مني قامت في محرابها بين يدي ربا جل جلاله زهر نورها مسلاكة السماء كما يزهو نور الكواكب لأهل الأرض ويقول الله عز وجل ملائكته يا ملائكتي انظروا إلى أمتي فاطمة سيدة إمامي قائمة بين يدي ترعد فرائصها من خيفتي وقد أقبلت بقلبها على عبادتي أشهدكم أني قد أمنت شيعتها من النار. وإني لما رأيتها ذكرت ما يصعب [بها] بعدي كأني بها وقد دخل الدل بيتها واتهكت حرمتها وغضب حقها ومعت إربها وكسر جنبها وأسفطت جنبها وهي تنادي يا محمداه فلا تجاب وتستهيب فلا تعاث ، فلا تزال بعدي محزونة مكروبة باكية فظكر القطاع الوصي من بيتها مرة وتذكر فراق أخري وتستوحش إذا جئها الليل لفقد صوتي التي كانت تستمع إليه إذا تهجدت بالقرآن، ثم ترى نفسها ذليلة بعد أن كان في أيام أبيها عزوبة وعند ذلك يؤنسها الله تعالى فيتأدبها بما نأدى به مريم ابنة عمران فيقول : يا فاطمة إن الله اصطفاك وطهرك واصطفاك على نساء العالمين ، يا فاطمة اغتني لرَبِّك واسجدي واركعي مع الرَّاكعين ، ثم يبتدئ بها الوجد فتمرض فيموت الله عز وجل إليها مريم ابنة عمران تمرضها وتؤنسها في علمها فتقول عند ذلك : يارب إني قد سئمت الحياة وتبرمت بأهل الدنيا فألحقني بأبي فإلحقها الله عز وجل في فتكون أول من يلحقني من أهل بيتي ، فتقدم علي محزونة مكروبة معمومة معصوبة مقتولة ، يقول رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] عند ذلك : ألمم العن من ظلمها وعاقب من غلبها ودل من أدلها ونشد في نارك من ضرب جنبها حتى ألتقت ولدها فتقول الملائكة عند ذلك آمين .

وأما الحسن عليه السلام فإنه إبنني وولدي ومني وقره عيني وضياء قلبي وثمره فؤادي وهو سيد شباب أهل الجنة وحجة الله على الأئمة أمره أمري وقوله قولي ، من تبعه فإنه مني ومن عصاه فإنه ليس مني وإني إذا نظرت إليه تذكرت ما يجري عليه من الدل بعدي ولا يزال الأمر به حتى يقتل بالسب ظلماً وعدواناً فعند ذلك تبكي الملائكة والسج الشداد لموته وبكيه كل شيء حتى الظفر في جوف السماء والحياتان في

## فرائد السمطين

في مناقب آل المرتضى والبول والرسول والائمة  
من ذريتهم عليهم السلام

تأليف شيخ الأئمة الحديث الكبير  
إبراهيم بن محمد بن المؤيد بن عبد الله  
ابن علي بن محمد الجويني الخراساني

من أعادتم القرآن السابع والثامن -  
للسنة عام ١٠٤٤هـ والتوفي سنة ٧٢٠هـ الجويني

حقيقه وعلق عليه وتصدى لشره  
الشيخ محمد باقر الموسوي

Sonnat.net

مؤسسة الخيرية الإسلامية العالمية  
بيروت - لبنان

### پی نوشت:

(١) فرائد السمطين، الجويني، ابراهيم بن محمد بن مؤيد(متوفاي ٧٢٢هـ) ج ٢، ص ٣٤ و ٣٥، ناشر: مؤسسة المحمودي - بيروت، ١٤٠٠هـ

شبهه وارده به جوينی و صحت روایت فوق در بخش رجالی بررسی گردیده است.

## تهدید عمر به آتش زدن خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها

عمر بن خطاب به خانه علی آمد و در آن طلحه و زبیر و گروه از مهاجرین بودند. گفت به خدا سوگند خانه را به آتش می کشم مگر برای بیعت بیرون بیاید. زبیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیر کشیده بود ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دستش افتاد؛ در این موقع دیگران هجوم آوردند و (شمشیر را) از دستش گرفتند.

۱۱ سة

۲۰۲

فقالوا : منّا أميرٌ ومنكم أميرٌ ، فقال أبو بكر : منّا الأمراء ومنكم الوزراء . ثم قال أبو بكر : إني قد رضيت لكم أحدَ هذين الرجلين : عمر أو أبا عبيدة ، إن النبي صلى الله عليه وسلم جاءه قومٌ فقالوا : ابعت معنا أميناً فقال : لأبعثنَّ معكم أميناً حتى آمنين ، فبعث معهم أبا عبيدة بن الجراح ، وأنا أَرْضَى لكم أبا عبيدة . فقام عمر ، فقال : أَيْكُمْ تطيب نفسه أن يخلفَ قَدَمَيْنِ قَدَمَيْهِمَا النبي صلى الله عليه وسلم ! فباعه عمر وباعه الناس ، فقالت الأنصار - أو بعض الأنصار ؛ لا نبايع إلاّ عليّاً .

ذخائر العرب

۳۰

# تاریخ الطبرک

تاریخ الرسل والملوک

لأبي جعفر محمد بن جریر الطبری

۲۲۴ - ۳۲۱

الجزء الثالث

تحقیق

محمد أبو الفضل إبراهيم

الطبعة الثانية

Sonnat.net



دارالمعارف بمصر

حدثنا ابن حميد ، قال : حدثنا جرير ، عن معيرة ، عن زياد بن كليب ، قال : أتى عمرُ بن الخطاب منزلَ عليّ وفيه طلحة والزبير ورجالٌ من المهاجرين ، فقال : والله لأحرقنَّ عليكم أولئخرُجنَّ إلى البيعة . فخرج عليه الزبيرُ مُصلِّياً بالسيف ، ففتر فسقط السيفُ من يده ، فوثبوا عليه فأخذوه .

حدثنا زكرياء بن يحيى الضرير ، قال : حدثنا أبو عروانة ، قال : حدثنا داود بن عبد الله الأودي ، عن حميد بن عبد الرحمن الحميري ، قال : توفّي رسولُ الله صلى الله عليه وسلم وأبو بكر في طائفة من المدينة ، فجاء فكشف الثوب عن وجهه فقبّله ، وقال : فإدراك أبي وأمي ! ما أطيبَ بك حياً وميتاً ! مات محمدٌ وربّ الكعبة ! قال : ثم انطلق إلى المنبر ، فوجد عمر ابن الخطاب قائماً يُوعِدُ الناس ، ويقول : إن رسولَ الله صلى الله عليه وسلم حتى لم يمضِ ، وإنه خارج إلى من أُرْجِفَ به ، وقاطع أَيْدِيهِمْ ، وضارب أعناقهم ، وصالبهم . قال : فتكلّم أبو بكر ، وقال : أنصت . قال : فأبى عمر أن ينصت ، فتكلّم أبو بكر ، وقال : إن الله قال لنبيّه صلى الله عليه وسلم ﴿ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَلَهُمْ مَيِّتُونَ • ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴾ <sup>(۱)</sup> . ﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ • • • ﴾ <sup>(۲)</sup> ؛ حتى ختم الآية ، فن

(۲) سورة آل عمران ۱۴۴ .

(۱) سورة الزمر ۳۰-۳۱ .

شبهه وارده به رجالی روایت طبری و صحت آن در بخش رجالی بررسی گردیده است.

پی نوشت:

(۱) تاریخ الطبري، محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب الأملي، أبو جعفر الطبري(المتوفى: ۳۱۰هـ) ج ۲، ص ۲۳۳ یا ۴۴۳، چاپ بیروت / ج ۳، ص ۱۹۸ یا ۲۰۲ چاپ مصر

زبیر و مقداد و کسانی از مردم که از بیعت با ابی بکر سر باز زده بودند در خانه جمع و با هم در مورد امورشان مشورت می کردند. پس عمر بیرون آمد و به فاطمه علیه السلام وارد شد و گفت ای دختر رسول خدا محبوب ترین فرد نزد ما پدر تو است و پس از پدرت تو هستی ولی سوگند به خدا این مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند دستور دهم که خانه را با آنها به آتش کشند هنگامی که عمر خارج شد، گفتند: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود خانه را بر شما بسوزاند؛ به خدا سوگند آنچه را که قسم خورده است انجام می دهد سپس آنها به خانه باز نگشتند تا آنکه با ابی بکر بیعت کردند.

— ۴۵ —

قال أحمد بن عبد العزيز : وحدثني المغيرة بن محمد المهلب قال : ذكرت إسماعيل ابن إسحاق القاضي بهذا الحديث ، وأن أبا سفيان قال لعثمان : بأبي أنت ! ألق ولا تكن كأبي حجر ، وتداولوها يا بني أمية تداول الولدان الكفرة ، فوالله ما من جنة ولا نار - وكان الزبير حاضرا ، فقال عثمان لأبي سفيان : أعزُّب ، فقال : يا بني أهاهنا أحد ! قال الزبير : نعم والله لا كتمتها عليك - قال : فقال إسماعيل : هذا باطل ، قلت : وكيف ذلك ؟ قال : ما أنكر هذا من أبي سفيان ، ولكن أنكر أن يكون تبعه عثمان ، ولم يضرب عنقه . وروى أحمد بن عبد العزيز ، قال : جاء أبو سفيان إلى عليّ عليه السلام ، فقال : ولتيم على هذا الأمر أذلّ بيت في قريش ، أما والله لئن شئت لأملائها على أبي فضيل خيلا ورجلا ، فقال عليّ عليه السلام : طالما غششت الإسلام وأهله فما ضررتهم شيئا ! لا حاجة لنا إلى خيلك ورجلك ، لولا أننا أبا بكر لها أهلا ، لما تركناه .

وروى أحمد بن عبد العزيز ، قال : لما بويع لأبي بكر كان الزبير والمقداد يختلفان في جماعة من الناس إلى عليّ وهو في بيت فاطمة ، فيمشاورون ويتراجعون أمورهم ، فخرج عمر حتى دخل على فاطمة عليها السلام ، وقال : يا بنت رسول الله ، ما من أحد من الخلق أحب إلينا من أبيك ، وما من أحد أحب إلينا منك بعد أبيك ، وإيم الله ما ذاك بمانع إن اجتمع هؤلاء الثفر عندك أن أمر بتحريق البيت عليهم . فلما خرج عمر جاءوها ، فقالت : قدّمون أن عمر جاءني ، وحلف لي بالله إن عدتم ليحرقن عليكم البيت ، وإيم الله لمبضين لما حلف له ، فأنصرفوا عنا راشدين . فلم يرجعوا إلى بيتها ، وذهبوا فبايعوا لأبي بكر .

\*\*\*

وروى أحمد - وروى المبرّد في " السكامل " صدر هذا الخبر<sup>(۱)</sup> - عن عبد الرحمن

(۱) والمبرّ أيضاً في تاريخ الطبري : ( ۳ : ۲۳۴ ) وما بعدها .

## شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد

بمقتضى  
مجدد أبو الفضل برهانی

الجزء الثاني

Sonnat.net

دار الحديث  
بيروت

پی نوشت:

(۲) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۵ / ص ۵۶، به نقل از جوهری صاحب کتاب السقیفه و فدک (چاپ بیروت)







عمر به خانه علي آمد تا آن را با کسانی که در آن بودند به آتش بکشند، پس فاطمه - رضی الله عنها - او را دید. به او گفت در آن چیزی که همه امت در آن وارد شدند وارد شوید. ابن واصل گفت: علی برای بیعت با ابی بکر خارج شود.

جماعة من بني هاشم، والزيبر، وعتبة بن أبي لهب، وخالد بن سعيد بن العاص، والمقداد بن عمرو، وسلمان الفارسي، وأبي ذر، وعمار بن ياسر، والبراء بن عازب، وأبي بن كعب، ومالوا مع علي بن أبي طالب، وكذلك تخلف عن بيعة أبي بكر أبو سفيان بن حرب.

ثم إن عمر جاء بيت علي ليحرقه علي من فيه، فلقبته فاطمة - رضی الله عنها - فقال: ادخلوا فيما دخلت فيه الأمة.

قال ابن واصل: فخرج علي على أبي بكر وباعه.

وقالت عائشة: لم يبايع علي أباً بكر حتى ماتت فاطمة، فطلب علي أباً بكر في منزله وباعه.

وفي أيام أبي بكر ادعت سجاح بنت الحارث بن سويد التميمية النبوة، وأطاعها بنو تميم، وأخوالها من تغلب، وقصدت مسيلمة الكلاب، وباتت عنده ثلاث ليال يزنى بها، وهذا مسيلمة كان قدم على رسول الله ﷺ، ثم ارتد، وادعى النبوة باليمامة استقلالاً، ثم مشاركة مع النبي ﷺ، وجهز إليه أبو بكر جيشاً وأمر عليهم خالد بن الوليد، وجرى بينهم قتال شديد، ثم قتل مسيلمة وحشى قاتل حمزة بالحرية.

وأما سجاح فلم تزل في أخوالها بنى تغلب حتى أتت معاوية عام بوقع فيه، فأسلمت سجاح وحسن إسلامها.

وفي أيام أبي بكر جمع القرآن من الجلود والجريد، ووضع في مكتوب عند حفصة، فلما ولي عثمان كتب بها نسخاً وفرقها في الأمصار.

وفي أيام أبي بكر منعت بنو بريسوع الزكاة، وكان كبيرهم مالك بن نويرة، وكان فارساً مطبقاً، شاعراً، قدم على رسول الله ﷺ فولأ صدقة قومه، فأرسل إليه أبو بكر خالد بن الوليد فقال مالك: أنا أتى الصلاة دون الزكاة، فقال خالد: أما علمت أن الصلاة والزكاة معاً، لا تقبل أحدهما إلا بالآخر، فقال مالك: لو كان صاحبكم يقول ذلك، ثم أعاد عليه هذه الكلمة مرة أخرى، فقال خالد: أو ما تراه لك صاحباً؟ والتفت إلى ضرار بن الأزور، وأمره بضرب عنقه، فالتفت مالك إلى زوجته وقال خالد: هذه التي قتلتنى، وكسنت في غابة الجمال، فقال خالد: بل قتلك رجوعك عن الإسلام، فقال مالك: أنا مسلم، فقال خالد: يا ضرار اضرب عنقه، فضرب عنقه، وجعل رأسه

# روض المناظر

## في عظيم الأوائل والأواخر

تأليف

الشيخ محمد بن أبي المولى محمد بن محمد بن الشحنة  
المتوفى ٨١٥ هـ

تحت إشراف

سيد محمد مهدي

Sonnat.net

مكتبات

مركز ابن بري  
دار الكتب العلمية  
بيروت - لبنان

پی نوشت:

(۵) عقد الفريد، ابن عبدربة المالك، ج ۲ (فصل سقيفه)

(۶) كنز العمال، الهندي، ج ۳، ص ۱۴۰ / ج ۵، ص ۲۵۹ یا ۲۵۱

(۷) روضة المناظر، ابن شحنة، ج ۱، ص ۱۰۱، ناشر: دارالكتب العلمية

(۸) سيوطي، مسند فاطمه، ص ۳۶ (۹) الاستيعاب، ابن عبد البر، ج ۳، ص ۹۷۵

(۱۰) ازالة الخلفا، دهلوي هندي، ج ۲، ص ۳۶۲ (۱۱) تاريخ ابن اثير، ج ۲، ص ۳۳۵

(۱۲) نهاية الارب، نويزي، ج ۱۲، ص ۴۰ (۱۳) المغني، قاضي عبد الجبار، ج ۲، ص ۳۳۵

## تذکر به عمر و بی اعتنایی او و آتش زدن خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها

أبا بکر رضی الله عنه در مورد کسانی که همراه علی کرم الله وجهه بودند و از بیعت با او خودداری کرده بودند پرسش کرد سپس عمر را به دنبال آنها فرستاد. عمر به درب خانه علی آمد و آنها را صدا زد تا بیرون بیایند (چون خودداری نمودند) عمر هیزم طلب کرد و گفت قسم به خدایی که جان عمر در دست اوست یا از خانه خارج شوید و یا اینکه (خانه را) با تمامی ساکنین آن به آتش می کشم؛ به او گفتند ای ابا حفص در آن فاطمه است؟ گفت در آن باشد. همگی خارج شدند و بیعت کردند. جز علی این چنین گمان می شود که گفت: سوگند یاد کرده ام که (از خانه بیرون نیاید و) عبا بر دوش نیندازم تا وقتی که قرآن را گرد آوری کنم. فاطمه رضی الله عنها جلوی درب ایستاد و فرمودند: برای من دیدار هیچ مردمی همچون شما بد و نفرت انگیز نیست. جنازه رسول خدا صلی الله علیه و سلم را بر روی دستان ما تنها گذاشتید و کار خلافت را میان خود قطعه قطعه کردید و در این خصوص از ما جویا نشدید و حق را به ما بازنگردانیدید... .

عدلنا به، فيقول علي كرم الله وجهه: أفكنت أدع رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيته لم أدفعه، وأخرج أنازع الناس سلطانه؟ فقالت فاطمة: ما صنع أبو الحسن إلا ما كان ينبغي له، ولقد صنعوا ما الله حسيهم وطالهم.

كيف كانت بيعة علي بن أبي طالب كرم الله وجهه

قال: وإن أبا بكر رضي الله عنه تفقد قوماً تخلفوا عن بيعة عند علي كرم الله وجهه، فبعث إليهم عمر<sup>(١)</sup>، فجاء فناداهم وهم في دار علي، فأبوا أن يخرجوا فدعا بالحطب وقال: والذي نفس عمر بيده. لتخرجن أو لأحرقن علياً من فيها، فقيل له: يا أبا حفص، إن فيها فاطمة؟ فقال: وإن، فخرجوا فبايعوا إلا علياً فإنه زعم أنه قال: حلفت أن لا أخرج ولا أضع ثوبي علي عاتقي حتى أجمع القرآن، فوقفت فاطمة رضي الله عنها على بابها، فقالت: لا عهد لي بقوم حضروا أمواً محضراً منكم، تركتم رسول الله صلى الله عليه وسلم جنازة بين أيدينا، وقطعتم أمركم بينكم، لم تستأمرونا، ولم تردوا لنا حقاً. فأتى عمر أبا بكر، فقال له: ألا تأخذ هذا المتخلف عنك بالبيعة؟ فقال أبو بكر لعنقد وهو مولى له: اذهب فادع لي علياً، قال: فذهب إلى علي فقال له: ما حاجتك؟ فقال: يدعوك خليفة رسول الله، فقال علي: لسريع ما كذبت علي رسول الله. فرجع فأبلغ الرسالة، قال: فبكي أبو بكر طويلاً. فقال عمر الثانية: لا تمهل هذا المتخلف عنك بالبيعة، فقال أبو بكر رضي الله عنه لعنقد: عد إليه، فضل له: خليفة رسول الله<sup>(٢)</sup> يدعوك لتبايع، فجاء فنقد، فأدى ما أمر به، فرجع علي صوته فقال: سبحان الله؟ لقد ادعى ما ليس له، فرجع فنقد، فأبلغ الرسالة، فبكي أبو بكر طويلاً، ثم قام عمر، فمشى معه جماعة، حتى أتوا باب فاطمة، فدقوا الباب، فلما سمعت أصواتهم نادى بأعلى صوتها: يا أبت يا رسول الله، ماذا لفتنا بعدك من ابن الخطاب وابن أبي حنيفة، فلما سمع القوم صوتها وبكاءها، انصرفوا باكين، وكادت قلوبهم تنصدع، وأكبادهم تنفطر، وبقي عمر ومعه قوم فأخرجوا علياً، فمضوا به إلى أبي بكر، فقالوا له: بايع، فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟ قالوا: إذا والله الذي لا إله إلا هو نضرب عنقك، فقال: إذا نقتلون عبد

(١) في رواية أن عمر جاء إلى بيت فاطمة في رجال من الأنصار ونفر قليل من المهاجرين  
(٢) في نسخة: أمير المؤمنين.

# الإمامة والسياسة

## المعروف بتاريخ الخلفاء

٢-١

الإمامة والسياسة  
ابن قتيبة الدينوري  
المرور سنة ٢١٣هـ والشرق سنة ٢٧٦هـ رحمه الله

تحقيق  
الأستاذ علي شيري  
ماجستير في التاريخ الإسلامي

الجزء الأول  
Sonnat.net



پی نوشت:

(١) الامامه و السياسة، ابن قتيبة الدينوري، ج ١، ص ١٢ يا ١٦ / تحقيق شيري، ص ٣٠ يا ٣٧ / تحقيق الزيني، ص ١٩ يا ٢٤

کسانی که از بیعت با ابو بکر سرباز زده بودند مانند عباس و زبیر و سعد بن عبادہ نزد علی بن ابی طالب در خانہ فاطمہ جمع شدہ بودند. ابوبکر عمر بن خطاب را بہ سوی آنها فرستاد. هنگامی کہ عمر آمد آنها را کہ در خانہ فاطمہ بودند را ندا کرد و آنها حاضر نشدند کہ خارج شوند. پس ہیزم طلبید و گفت قسم بہ آنکہ جان عمر در دست اوست یا خارج شوید یا (خانہ) را بہ آتش می کشم. بہ او گفتند ای ابا حفص در آن فاطمہ است گفت در آن باشد ہمگی خارج شدند و بیعت کردند. جز علی این چنین گمان می شود کہ گفت: سوگند یاد کردہ ام کہ ...

وقالت علی قبرہ رضی اللہ عنہ :

إنا فقدناك فقد الأرض وابلها وغاب مذغبت عنا الوحي والكتب  
فليت قبلك كان الموت صادفنا لما نعت وحالت دونك الكتب  
ولما يبيع أبو بكر الصديق بالخلافة خرج علي بن أبي طالب يحمل فاطمة بنت  
رسول صلی اللہ علیہ وسلم على دابة ليلاً في مجالس الأنصار تسألهم النصرة . فكانوا يقولون :  
يا بنت رسول الله قد مضت يبعثنا لهذا الرجل ولو أن زوجك وإن عمك سبق  
إلينا قبل أبي بكر ما عدلنا به . فيقول علي : أفكنت أدع رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم في  
بيته لم أدفنه وأخرج أنازع الناس سلطانه . فقالت فاطمة : ما صنع أبو الحسن إلا  
ما كان ينبغي له ولقد صنعوا ما الله حسيهم وطالبهم .

وتفقد أبو بكر قوماً تخلفوا عن بيعته عند علي بن أبي طالب كالعباس والزبير  
وسعد بن عبادة فقعدهوا في بيت فاطمة . فبعث أبو بكر إليهم عمر بن الخطاب  
فجاءهم عمر فناداهم وهم في دار فاطمة فأبوا أن يخرجوا . فدعا بالخطب وقال  
والذي نفس عمر بيده لتخرجن أو لأحرقنها علي من فيها . فتليل له : يا أبا حفص  
إن فيها فاطمة فقال : وإن . فخرجوا فابعوا إلا علياً فقد اعتذر فقال إنه قد  
حلف أن لا يخرج ولا يضع ثوبه على عاتقه حتى يجمع القرآن . ثم وقفت فاطمة  
على بابها فقالت : لا عهد لي بقوم حضروا أسوأ محضر منكم تركتم رسول  
الله صلی اللہ علیہ وسلم جنازة بين أيدينا وقطعتم أمركم بينكم لم تستأمرونا ولم تردوا لنا حقاً .  
فأتى عمر أبا بكر فقال له ألا تأخذ هذا المتخلف عنك بالبيعة ؟ فقال أبو بكر  
لتنفذ : عد إليه فقل له أمير المؤمنين يدعوك لتبايع . فجاءت فاذى ما أمره به .

# أعلام النساء

في عالمي العرب والإسلام

تأليف

عمر رضا كحالة

طبعة مزيدة وفيها مستدرک

الجزء الرابع

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

پی نوشت:

- (۲) اثبات الوصیه، المسعودی، ص ۱۲۳
- (۳) الامه و الخلافه، مقاتل ابن عطیه، ص ۱۶۰
- (۴) تاریخ الخمیس، دیار بکری، ج ۱، ص ۱۷۸
- (۵) الریاض النضره محب، طبری، ج ۱، ص ۱۶۷ و ۳۴۱
- (۶) أعلام النساء، عمر رضا کحالة، ج ۴، ص ۱۱۴، ناشر: مؤسسه الرساله

## آمدن عمر با آتش به سوی خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها

ابوبکر به علی پیام فرستاد تا با وی بیعت کند، اما نپذیرفت. پس عمر آمد، فاطمه عمر را با مشعلی درب خانه اش یافت. پس فاطمه گفت: ای پسر خطاب آمده ای خانه ام را به آتش بکشی؟ عمر گفت: بلی، این کار آنچه را که پدرت آورده محکم تر می سازد. علی آمد و بیعت کرد و گفت: به عظمت او (خدا) سوگند یاد کرده ام که از خانه خارج نشوم تا قرآن را جمع آوری کنم!

ذخائر العرب

۲۷

۵۸۶

۱۱۸۴ - المدائنی ، عن مسلمة بن عمار ، عن سليمان التيمي ، عن ابن عون  
أن أبا بكر أرسل إلى عليّ يريد البيعة ، فلم يبايع . فجاء عمر ، ومعه فتيلة<sup>(۱)</sup> .  
فتلقته فاطمة على الباب ، فقالت فاطمة : يا ابن الخطاب ، أتراك محرقاً عليّ ؟  
بأي ؟ قال : نعم ، وذلك أقوى فيما جاء به أبوك . وجاء علي ، فبايع وقال :  
كنتُ عزمتُ أن لا أخرج من منزلي حتى أجمع القرآن .

۱۱۸۵ - وقال أبو مخنف : لما استخلف عثمان ، دخل العباس على عليّ ، فقال :  
ما قدمتك قط إلا تأخرت . قلتُ لك وقد احتضرت النبي صلى الله عليه وسلم :  
تعال ، فأسأله عن هذا الأمر لمن هو بعده ، فقلت : أكره أن لا يقول لكم ،  
فلا نستخلف أبداً . ثم توفي ، فقلتُ : أبايعك ، فلا يختلف عليك اثنان .  
فأبيت . ثم توفي عمر ، فقلتُ : قد أطلق الله يدك ، وأيس عليك تبعه  
فلا تدخل في الشورى . فأبيت ، فما الحيلة ؟

۱۱۸۶ - المدائنی ، عن أبي جری (۲) ، عن معمر ، عن الزهري ، عن عروة ، عن عائشة قالت :  
لم يبايع عليّ أبا بكر حتى ماتت فاطمة بعد ستة أشهر . فلما  
ماتت ، ضرع إلى صلح أبي بكر ، فأرسل إليه أن يأتيه . فقال له عمر :  
لا تأته وحدك . فقال : وماذا يصنعون في ؟ فأتاه أبو بكر . فقال علي : والله  
ما نفسنا عليك ما ساق الله إليك من فضل وخير ، ولكننا نرى أن لنا في الأمر  
نصيبة استبدت به علينا . فقال أبو بكر : والله لقرابة رسول الله أحبّ إلى من  
قرابتي . فلم يزل عليّ يذكر حقه وقرابته ، حتى بكى أبو بكر . فقال معاذك العشي .  
فلما صلى أبو بكر الظهر ، خطب فذكر عليا وبعته . فقال علي : [في لم يحسن  
عن بيعة أبي بكر ألا أكون عارفاً بحقه ، ولكننا كنا نرى أن لنا في الأمر نصيباً  
استبدت به علينا . ثم يابح أبا بكر . فقال المسلمون : أصهبت وأحسنت .

المدائنی ، عن أبي جری (۳) ، عن البربري ، عن أبي نضرة  
أن علياً قعد عن بيعة أبي بكر [ فقال : ] ما يمنعك من بيعة وأنا كنتُ في  
هذا الأمر قبلك ؟

(۱) غ : قلین . (لمه كما أئتمناه) .  
(۲) خ : جزی (ولكن وابع فورة الأسماء والأعلام لتأريخ الطبري) .

## أنساب الأشراف

تصنيف

أحمد بن يحيى المعروف بالبلاذري

الجزء الأول

تحقيق

الدكتور محمد حميد الله

Sonnat.net

مخرجه

معهد المخطوطات بجامعة الدول العربية

بالاشتراك مع

دار المعارف بمصر

شبهه وارده به رجالی روایت بلاذری و صحت آن در بخش رجالی بررسی گردیده است.

پی نوشت:

(۱) انساب الاشراف، احمد بن يحيى، البلاذري، ج ۱، ص ۵۸۶، حديث ۱۱۸۴، ناشر: دار معارف، قاهره

۱- در زمان عثمان و به دستور وی تمام قرآن ها جمع و فقط قرآن امیر المومنین باقی ماند، پس قرآنی که امروزه ما می خوانیم حاصل دست رنج ایشان می باشد.

سپس ابابکر عمر بن خطاب را به سوی علی و آنان که با او بودند فرستاد تا آنان را از خانه فاطمه رضی الله عنها بیرون کند و گفت اگر از دستور تو سر باز زدند با آنان به جنگ؛ پس عمر مقداری آتش آورد تا خانه را آتش زند. پس فاطمه (رضی الله عنها) بر سر راهش آمد و فرمود: کجا ای پسر خطاب؟ آمده‌ای تا خانه ما را به آتش کنی؟ گفت بلی، یا در آنچه امت وارد شده اند وارد شوند.

حق یخرج ثلاثون دجالا کل منهم یزعم انہ نبی وكان قتل الاسود المذكور قبل وفاة رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم وليلة وكان من اول خروج الاسود الى ان قتل أربعة أشهر (وأما صاحب الإمامة) فهو مسيلة الكذاب وسند كبره ومقتله في خلافة أبي بكر رضی الله عنه ذکر اخبار أبي بكر الصديق وخلافته رضی الله عنه

ما قبض الله تيبه قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه من قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مات علوت رأسه بسيفي هذا وأنا ارفع الى السماء فقرأ أبو بكر ؑ وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات أو قتل انقلبتم على اعقابكم ؑ فارجع القوم الى قوله وبادروا سبقه بنی ساعدة فبايع عمر أبو بكر رضی الله عنهما واتت الناس عليه ببايعونه في الشهر الاوسط من ربيع الاول سنة احدى عشرة خلا جماعة من بني هاشم والزبير وعتبة بن أبي لهب وخالد بن سعيد بن العاص والمقداد بن عمرو وسلمان الفارسي وأبي ذر وعمار بن ياسر والبراء بن عازب وأبي بن كعب ومالوا مع علي بن أبي طالب وقال في ذلك عتبة بن أبي لهب

ما كنت أحسبان الامم منصرف	عن هاشم تم منهم عن أبي حسن
عن أول الناس ايمانا وسابغة	وأعلم الناس بالقرآن والسنة
وأخر الناس عهدا بالنبي ومن	جبريل عون له في الفسل والكفن
من قبسه ما فهم لا يفترون به	واليس في القوم ماوه من الحسن

وكذلك خلف عن بيعة أبي بكر أبو سفيان من بني أمية ثم ان أبو بكر بعث عمر بن الخطاب الى علي ومن معه ايجز جهنم من بيت فاطمة رضی الله عنها وقال ان أبو عليك قاتلهم فاقبل عمر بشي من نار علي ان يذرم الدار فاقترته فاطمة رضی الله عنها وقالت الى أين يا ابن الخطاب أجيئت لتحرق دارنا قال نعم أوتدخولوا فيما دخل فيه الامة تخرج علي حتى اني ابا بكر فبايعه كذا نقله القاضي جمال الدين بن واصل واسنده الى ابن عبد ربه المقرئ (وروي) الزهري عن عائشة قالت لم يبايع علي أبو بكر حتى ماتت فاطمة وذلك بعد ستة أشهر لموت أبيها صلی الله علیه وسلم فأرسل علي الى أبي بكر رضی الله عنهما فأثاء في منزله فبايعه وقال علي ما نضنا عليك ما ساقه الله اليك من فضل وخير ولكننا نرى ان لنا في هذا الامر شيئا فاستبددت به دوننا وما نكفر فضلك ولما تولى أبو بكر كان اسامة ابن زيد ميرا وكان عمر بن الخطاب من جملة جيش اسامة على ما عينه رسول الله صلی الله عليه وسلم فقال عمر لاني بكر ان الانصار تطلب رجلا أقدم سنا من اسامة فوثب أبو بكر وكان جالسا وأخذ بلحمة عمر وقال تكلمك أمك يا ابن الخطاب استمعه رسول الله وتأمري ان أعزله ثم خرج أبو بكر الى مسكر اسامة وأشخصهم وشيهم وهو ماش واسامة راكب

فقال

الجزء الأول

من كتاب المختصر في اخبار البشر  
وهو ذلك التاريخ الذي سرت بذكره الركبان  
وأنتى عليه أرباب هذا الفن في كل زمان حتى كان  
عمدتهم الذي يرجعون في إحقاق الحق اليه ويعولون  
في مهمات منقولاتهم عليه تأليف الملك المؤيد  
عماد الدين اسماعيل أبي الفداء صاحب حماة  
المتوفى سنة اثنتين وثلاثين وسبعمائة  
هجريه رحمه الله  
تملى آمين

Sonnat.net

الطبعة الاولى

بالمطبعة الحسينية المصرية  
على نفقة السيد محمد عبد اللطيف الخطيب وشركاه

پی نوشت:

- (۲) عقد الفريد، ابن عديريه، ج ۳، ص ۶۴ (چاپ مصر)
- (۳) كنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۴۰ (همين موضوع را تايبید می کند)
- (۴) المختصر في اخبار البشر، أبو الفداء عماد الدين إسماعيل بن علي بن محمود بن محمد ابن عمر بن شاهنشاه بن أيوب، الملك المؤيد، صاحب حماة (المتوفى: ۷۳۲هـ) ج ۱، ص ۱۶۴ یا ۱۵۶، الناشر: المطبعة الحسينية المصرية الطبعة: الأولى عدد الأجزاء: ۴

کسانی که از بیعت با ابی بکر سر باز زدند

علی و عباس و زبیر و سعد بن عباد، اما علی و عباس و زبیر در خانه فاطمه نشستند. ابوبکر عمر بن خطاب را فرستاد تا آنها را از خانه فاطمه خارج کند و به او گفت اگر قبول نکردند آنان را بکش، اگر مقاومت کردند خانه آنان را به آتش بکش، پس فاطمه به او گفت: ای پسر خطاب آمده ای خانه ما را به آتش بکشی؟ گفت بلی، یا در آنچه امت وارد شده اند وارد شوند! پس علی خارج شد و به پیش ابوبکر رفت و بیعت کرد، ابوبکر به او گفت از این امر کراهت داری؟ گفت نه اما من می دانم و بر من پوشیده نیست که بعد مرگ رسول خدا صلی الله علیه و سلم باید از قرآن نگهداری کنم و به خاطر آن خودم را (در برابر جنگیدن با شما) نگه دارم.

حتی آخفظ القرآن، فعلیه حبست نفسي.

ومن حدیث الزهري عن عروة عن عائشة قالت: لم یباع علی أباً بکر حتی ماتت فاطمة، وذلك لسنة أشهر من موت أبيها عليه السلام، فأرسل علي إلى أبي بكر، فأتاه في منزله فبايعه، وقال: والله ما نفسنا عليك ما ساق الله إليك من فضل وخير، ولكننا كنا نرى أن لنا في هذا الأمر شيئاً فاستبدت به دوننا، وما ننتكر فضلك.

وأما سعد بن عباد فإنه رحل إلى الشام.

أبو المنذر هشام بن محمد الكلبي قال: «بعث عمر رجلاً إلى الشام، فقال: أدمه إلى البيعة واحمل له بكل ما قدرت عليه، فإن أبي فاستن الله عليه، فقدم الرجل الشام، فلقبه بجوران في حائط، فدعاه إلى البيعة، فقال: لا أباع قرشياً أبداً! قال فإني أقاتلك! قال وإن قاتلني! قال: أفخارج أنت مما دخلت فيه الأمة؟ قال: أما من البيعة فأتانا خارج. فرماه بسهم فقتله.

ميبون بن مهران عن أبيه قال: رُمي سعد بن عباد في حَتَم بالشام فقتل. سعيد ابن أبي عروبة عن ابن سيرين قال: رُمي سعد بن عباد بسهم فوجد دفيناً في جسده فمات، فبكته الجن، فقالت:

وقتلنا سيّد الخُرُوج سعد بن عبادة  
وربنا سيّد بهيميين فلم نطفيء نؤادَه

فضائل أبي بكر رضي الله عنه

محمد بن المنكدر قال: نازع عمر أباً بکر، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: «هل أنت تاركون لي صاحبي؟ إن الله يعني بالهدى ودين الحق إلى الناس كافة فقالوا: جميعاً كذبت. وقال أبو بكر صدقت!»

وهو صاحب رسول الله صلى الله عليه وآله، وجلسه في الغار، وأول من صلى معه وأمن به وأتبعه.

۱۴

أقبل على أبي فقال: هذا ما قلت لك قال: فأوص بنا. فخرج يحيط برجله حتى صار على المنبر ثم قال:

يا معشر المهاجرين إنكم أصبحتم تزيدون، وأصبحت الأنصار كما هي لا تزيد، ألا وإن الناس يكثرون وتقل الأنصار حتى يكونوا كالمخ في الطعام فمن ولي من أمرهم شيئاً فليلب من محبينه ويعف عن مسيئهم.

ثم دخل، فلما توفي، قيل لي: هايتك الأنصار مع سعد بن عباد يقولون: نحن أولي بالأمر. والمهاجرون يقولون: لنا الأمر دونكم! فأنبت ألباً ففرعت بابه، فخرج إليّ ملتحفاً، فقلت: ألا أراك قاعداً بينك مُلقفاً عليك بابه، وهؤلاء قومك في بني ساعدة يتنازعون المهاجرين، فأخرج إلي قومك فخرج، فقال:

إنكم والله ما أنتم من هذا الأمر في شيء، وإنه لم دونكم؛ يليها من المهاجرين رجلاً، ثم يقتل الثالث، وينزع الأمر فيكون ههنا - وأشار إلى الشام - وإن هذا الكلام لميلول يريق رسول الله صلى الله عليه وآله. ثم أغلق بابه ودخل.

ومن حديث حذيفة قال: كنا جلوساً عند رسول الله صلى الله عليه وآله، فقال: «إني لا أدري ما بقائي فيكم؛ فافقدوا باللذنين من بعدي - وأشار إلى أبي بكر وعمر - واهتدوا بهدي عمار، وما حدثكم ابن مسعود فصدقوه.»

الذين تخلفوا عن بيعة أبي بكر

علي، والعباس، والزبير، وسعد بن عباد، فأما علي والعباس والزبير فقمعدوا في بيت فاطمة حتى بعث إليهم أبو بكر عمر بن الخطاب ليخرجوا من بيت فاطمة، وقال له: إن أبوا فقاتلهم. فأقبل بقبس من نار على أن يضرم عليهم الدار، فلقبته فاطمة فقالت: يا ابن الخطاب، أجيئت لتُحرق دارنا؟ قال: نعم، أو تدخلوا فيها دخلت فيه الأمة! فخرج علي حتى دخل على أبي بكر فبايعه، فقال له أبو بكر: أكرهت إمارتي؟ فقال: لا، ولكني آليت أن لا أرتدي بعد موت رسول الله صلى الله عليه وآله.

۱۳

## العقد الفريد

تأليف

القييّم أحمد بن محمد بن عبد ربه الأندلسي  
المتوفى سنة ٥٢٨ هـ

بتحقيق

دكتور

عبد الجواد الحبيبي

Sonnat.net

الجزء الخامس

دار الكتب العلمية  
طبعات لبنان

پی نوشت:

- (۵) اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۲۰۷
- (۶) تاریخ ابن شحنة، ج ۷، ص ۱۶۴
- (۷) اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۲۳
- (۸) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۳۴ / ج ۲، ص ۱۹
- (۹) العقد الفريد، ج ۳، ص ۱۶۳ (مصر ۱۳۵۳ هـ) / ج ۴، ص ۹۳، ناشر: مكتبة هلال / ج ۵، صفحه ۱۳ و ۱۴ (بیروت ۱۴۰۴ هـ)

هنگامی که ابا بکر از مردم با تهدید زور و شمشیر بیعت می گرفت عمر و قنفذ و جماعتی را به سوی خانه فاطمه فرستاد، عمر هیزم در خانه فاطمه جمع کرد و در خانه را آتش زد.

پی نوشت:

- (۱۰) الامامة و الخلافة، مقاتل بن عطیه، ص ۱۶۰ و ۱۶۱، با مقدمه ای از دکتر حامد داود استاد دانشگاه عين الشمس قاهره، چاپ بیروت، ناشر: مؤسسه البلاغ

## فاطمه شعبه ای از نفاق است!!

ابن تیمیه حضرت فاطمه سلام الله علیها را شعبه ای از نفاق می داند! استاد حسن سقاف از دانشمندان معاصر اردنی در کتاب خود «التنبيه والرد على معتقد قديم العالم والحد» می نویسد: ابن تیمیه که بسیاری از مردم به کلام او استدلال می کنند و برخی به او «شیخ الاسلام» می گویند، او ناصبی است، دشمن علی علیه السلام است و به فاطمه علیها السلام اتهام زده که در او شعبه ای از نفاق وجود دارد.

### پی نوشت:

(۱) التنبيه والرد، ص ۷

(۲) منهاج السنة، ابن تیمیه، ج ۴، ص ۲۴۵ (رجوع شود)

ما در بخش اول به گوشه ای از فضائل حضرت فاطمه سلام الله علیها پرداختیم و در اینجا تنها به یک سند اشاره می کنیم. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: فاطمه سرور زنان اهل بهشت است. رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: فاطمه پاره تن من است، هر چه او را غضبناک کند مرا غضبناک کرده.

الحديث ۳۷۶۵ - ۳۷۷۰ ۳۵

الله عليه وسلم

[الحديث ۳۷۶۴ - طرقة ق: ۳۷۶۵]

۳۷۶۵ - حَدَّثَنَا أَبُو أَبِي مَرْيَمَ حَدَّثَنَا نَائِعٌ بْنُ عَمْرِو حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ « قِيلَ لَأَبِي عَاسِمٍ : هَلْ لَكَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَعَاوِيَةَ فَإِنَّهُ مَا أُوْرَّ إِلَّا بِوَحْدَةٍ ، قَالَ : إِنَّهُ قَبِيهٌ »

۳۷۶۶ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ أَبِي الْيَاقُوحِ قَالَ : سَمِعْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَبِيَانَ عَنْ مَعَاوِيَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ « إِنَّكُمْ لَتَصَلُّونَ صَلَاةً لَقَدْ صَجَّحْنَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَا رَأَيْتُمْ يُصَلُّونَهَا ، وَلَقَدْ نَبِيٌّ عَنْهَا ، يَعْنِي الرَّكَعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ »

باب ۲۹ - مناقب فاطمة عليها السلام

وقال النبي صلى الله عليه وسلم « فاطمة سيدة نساء أهل الجنة »

۳۷۶۷ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ حَدَّثَنَا ابْنُ عُثَيْبَةَ عَنْ عَمْرُو بْنِ دِينَارٍ عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ عَنِ الْمَسُورِيِّ بْنِ مَخْرَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ « فاطمة بضعة مني ، فمن أغضبها أغضبني »

باب ۳۰ - مناقب عائشة رضي الله عنها

۳۷۶۸ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ حَدَّثَنَا اللَّيْثُ عَنْ يُونُسَ عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ أَبُو سَلَمَةَ : إِنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا : يَا عَائِشُ هَذَا جِرْبُولُ يُعْرَفُكَ السَّلَامُ . فَقُلْتُ : وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ، تَرَى مَا لَا أَرَى . تُرِيدُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ »

۳۷۶۹ - حَدَّثَنَا آدَمُ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ . وَحَدَّثَنَا عَمْرُو أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَمْرُو بْنِ مُرَّةَ عَنْ مُرَّةَ عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ « كَمَلُ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرٌ ، وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَآسِيَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ . وَفَضْلُ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ »

۳۷۷۰ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ « فَضْلُ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضْلِ الثَّرِيدِ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ »

[الحديث ۳۷۷۰ - طرقة ق: ۵۱۶، ۵۱۷]

الجامع الصحيح

للمستعملين حديث رسول الله ﷺ وسنته وأيامه

أبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبُخَارِيُّ

( ۱۹۴ - ۲۵۶ هـ )

Sonnat.net

رقم كتيب وألوه وألوانه  
وقم بإسراجه ، وألوه على طيه  
فَصُوِّفَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ

رقم كتيب وألوه وألوانه  
واسمعه أقرانه  
فَصُوِّفَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ

قام بشرحه وتصحیح عبارته  
وتعليقه  
عَلِيٌّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الطَّنَبِيُّ

الجزء الثالث

المكتبة السلفية  
القاهرة



حال بر اساس گفته ابن تیمیه و صحیح بخاری تنها یک نتیجه می توان گرفت:  
پیامبر صلی الله علیه و آله نعوذ بالله منافق است! زیرا حضرت فاطمه سلام الله علیه پاره تن و جزیی از پیامبر صلی الله علیه و آله است و اگر نعوذ بالله تعالی بر ایشان چنین تهمتی وارد شود مانند آن است که به پدرشان بزرگوارشان وارد شده.

هر چند پرداختن به چنین موضوعات بی ارزشی تلف کردن وقت شما خوانندگان گرامی می باشد ولی این موضوع را مطرح کردیم تا نظر ابن تیمیه در مورد حضرت فاطمه سلام الله علیها را مشخص و ارزش یکی دیگر از روایات صحیح در باب هجوم مشخص شود.

همچنین جا دارد در مورد روایتی که در صفحه بعدی خواهد آمد چند جمله بگوییم.

- ۱- واقعه ای هجوم چقدر روشن و غیر قابل انکار است که ابن تیمیه جز این، استدلال دلیل دیگری به فکرش نرسیده است.
- ۲- تهمت دزدی به کسانی که خداوند در فضیلت آنان آیه تطهیر، عطا، ایثار و... را نازل کرده و پیامبر صلی الله علیه و آله در فضیلت آنان روایاتی بسیاری نقل فرموده اند؟؟!

**اثبات هجوم از زبان ابن تیمیه وهابی**

کبس البیت (عمر بن خطاب) به خانه هجوم برد تا ببیند آیا در آن جا چیزی از بیت المال هست تا آن را بردارد و در میان مستحقین قسمت کرده و به آنان برسانند.

أظهر من أن يشك فيها الكثرة النصوص فيها عن النبي صلى الله عليه وسلم وهذا يدل على بطلان هذا النقل وان قدر صحت فيه فضيلة للصدوق لأنه لم يكن يعرف النص واجتهد فوافق اجتهاده النص ثم من اجتهاده وورعه حتى أن يكون معه نص بعينه على الاجتهاد فهذا يدل على كمال علمه حيث وافق اجتهاده النص وبدل على ورعه حيث حاف أن يكون مخالفا للنص فأى قدح في هذا

**فصل** قال الرافضي (الثامن) قوله في مرض موته ليني كنت تركت بيت فاطمة لم أكسبه ونيتي كنت في ظلة بنى ساعدة ضربت على بدأ أحد الرجلين وكنان هو الأمير وشت الوزير وهذا يدل على اقدامه على بيت فاطمة عند اجتماع أمير المؤمنين والوزير وغيرهما فيه

(والجواب) أن القدر لا يقبل حتى يثبت اللفظ باستدلاله ويكون دالا دلالة ظاهرة على الضد فإذا انتفت احداهما انتفى الضد فكيف إذا انتفى كل منهما ونحن نعلم يقينا أن أبا بكر لم يقدم على علي والوزير من الأذى بل ولا على سعد بن عبادة المتخلف عن بيعته أولا وأخرا وعامة ما يقال أنه كبس البيت لينظر هل فيه شيء من مال الله الذي يقسمه وإن يعطيه المستحقه ثم رأى أنه نذر كه لهم لحاز فانه يجوز أن يعطيه من مال النبي وأما قدمه عليهم أنفسهم بأذى فهذا ما وقع فيه فقط باتفاق أهل العلم والدين وأما ينقل مثل هذا جهال الكذابين ويسدقه حتى العالمين الذين يقولون ان العجابه هدموا بيت فاطمة وشر بواطنها حتى استقطت وهذا كله دعوى مخنلقة وافتخري بانفاق أهل الاسلام ولا روج الاعلى من هومن جنس الأنعام وأما قوله بنى كنت ضربت على بدأ أحد الرجلين فهذا مذكور اسنادا ولم يبين حسنه فان كان قائله فهو يدل على زهده وورعه وخوفه من الله تعالى

**فصل** قال الرافضي (التاسع) أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال جهزوا جيش أسامة وكر الامة وكان فيهم أبو بكر وعمر وعثمان ولم ينفذ أمير المؤمنين لأنه أراد منهم من الوثب على الخلافة بعده فلم يقبلوا منه

(والجواب) من وجوه أحدها المطالبة بحجة لنقل فان هذا لا يروى باستدلاله روف ولا صحه أحد من علماء النقل ومعلوم أن الاحتجاج بالمنقول لا يسوغ إلا بعد قيام الحجة بثبوتها والافئكن أن يقول كل أحد ما شاء (الثاني) أن هذا كذب باجماع علماء النقل فلم يكن في جيش أسامة لا أبو بكر ولا عثمان وإنما قد قيل أنه كان عمر وقد توارع النبي صلى الله عليه وسلم أنه استخلف أبا بكر على الصلاة حتى مات وصلى أبو بكر رضي الله عنه الصبح يوم موته وقد كسب صيف الحجر فقرأهم صفا وخلف أبي بكر فسر بذلك فكيف يكون مع هذا أقدمه أن عمر في جيش أسامة (الثالث) أن النبي صلى الله عليه وسلم لو أراد تولية علي لكان هؤلاء أعجز أن يدفوعوا أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم وكان جمهور المسلمين أطوع لله ورسوله من أن يدعوا هؤلاء فيقالون أمره لا سيما وقد قاتل ثلث المسلمين أو أكثر مع علي معاوية وهم لا يعلمون أن معه نصا فلو كان معه نص لقاتل معه جمهور المسلمين (الرابع) أنه أمر أبا بكر أن يصلي بالناس ولم يأمر عليا فلو كان على هو الخليفة لكان يأمر بالصلاة بالمسلمين فكيف ولم يؤمر عليا على أبي بكر فقط بل في الحصين أنه لما ذهب يصلح بين بني عمرو بن عوف قال لسلال إذا حضرت الصلاة قرأ أبا بكر أن يصلي بالناس وكذلك في مرضه ولما أراد إقامة الحج أمر أبا بكر أن

كل منهما متميز في الخارج عن الآخر من كل وجه فهما لم يشتركا في أمر يختص بأحدهما بل وجود هذا يختص بوجود هذا اختصه وانما اشتركا في مطلق الوجود والوجود المطلق المشترك الكلي لا يكون كليا في هذا ولا في هذا بل هو كلي في الأذهان مختص في الاعيان واذا قبل الكلي انفسى موجود فغناه أن ما كان كليا في الذهن يوجد في الخارج لكن لا يتصور راذا وجد أن يكون كليا كما يقال العام موجود في الخارج وهو لا يوجد ما ماقوله اما أن يختص من كل وجه أو يتفقا من كل وجه قلنا لا أريد بالاختلاف ضد الأشباه فقد يقال ليسا مختلفين من كل وجه وان أريد بالامتيار فهما مختلفان من كل وجه وقوله اذا كانا متعقبن من كل وجه زال الامتياز يصح اذا أريد بالاختلاف ضد الامتياز فانهما اذا لم يميز أحدهما عن الآخر بوجه بطل الامتياز واما اذا أريد بالانفصاق التشابه واتسائل فقد يكديتان متمثلين

حج

پی نوشت:

## لغد عمر بر حضرت فاطمه سلام الله عليها و شهادت محسن عليه السلام

... در روز بیعت عمر به شکم فاطمه زد و در اثر آن جنین از شکمش سقط شد و دائماً فریاد می زد خانه را با هر کسی در آن است آتش بزنیید و در خانه کسی جز علی، فاطمه، حسن و حسین نبود....

جبراً وتعجيزاً، حتى لو خلاهم لكانوا قادرين على أن يأتوا بسورة من مثله بلاغة وفصاحة ونظماً<sup>(١)</sup>.

العاشرة: قوله في الإجماع إنه ليس بحجة في الشرع، وكذلك القياس في الأحكام الشرعية لا يجوز أن يكون حجة، وإنما الحجة في قول الإمام المعصوم.

الحادية عشرة: ميله إلى الرفض، ووقيعته في كبار الصحابة. قال: أولاً: لا إمامة إلا بالنص والتعيين ظاهراً مكشوفاً. وقد نص النبي ﷺ على علي رضي الله عنه في مواضع، وأظهره إظهاراً لم يشتهه علي الجماعة. إلا أن عمر كتم ذلك، وهو الذي تولى بيعة أبي بكر يوم السقيفة، ونسبه إلى الشك يوم الحديبية في سؤاله الرسول عليه الصلاة والسلام حين قال: ألسنا على الحق؟ أليسوا على الباطل؟ قال: نعم. قال عمر: فلم تعطني الدنية في ديننا؟ قال هذا شك وتردد في الدين، ووجدان حرج في النفس مما قضى وحكم وزاد في القرية فقال: إن عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى ألقت الجنين من بطنها. وكان يصيح: احرقوا دارها بمن فيها، وما كان في الدار غير علي وفاطمة والحسن والحسين. وقال: تغريبه نكسر بين الحجاج من المدينة إلى البصرة، وإبداعه التراويح، ونهيه عن متعة الحج، ومصادرته العمال، كل ذلك أحداث.

ثم وقع في أمير المؤمنين عثمان وذكر أحداثه من رده الخكم بن أمية إلى المدينة وهو طريد رسول الله عليه الصلاة والسلام، ونفيه أباً ذر إلى الريلة، وهو صديق رسول الله. وتقليده الوليد بن عقبة الكوفة وهو من أفسد الناس، ومعاوية الشام، وعبد الله بن عامر البصرة. وتزويجه مروان بن الحكم ابنته، وهم أفسدوا عليه أمره. وضربه عبد الله بن مسعود على إحضار المصحف، وعلى القول الذي شاقه به كل ذلك أحداثه.

(١) هذا حداد منه لقوله تعالى: «ولكن اجتمع الأنس والجن على أن يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيراً»، وما حرضه إلا إنكار نبوة النبي محمد ﷺ الذي تحدى العرب بأن يعارضوه بمثله.

# الملل والنحل

تأليف  
آية الفتح محمد بن عبد الكريم بن أبي بكر الجمال الشيرازي  
١٤٧٩-١٤٥٤ هـ

تمتاز هذه الترجمة بالتميز والاعتماد

تحقيق  
أمير علي مرينا  
عائلي مهن فاعور

الجزء الأول  
Sonnat.net

دار المعرفة  
بيروت، لبنان

شبهات وارده به نظام و صحت روایت در بخش رجالی بررسی گردیده است.

پی نوشت:

(١) الملل والنحل، الشهرستاني، ج ١، ص ٧١، ناشر: دارالمعرفة، بيروت / ص ٨٣، نقلا عن النظام، طبع مصر تحت إشراف محمد فتح الله بدران / ساير چاپ ها ص ٥٧ و ١٣٩

(٢) در ترجمه نظام به کتاب «بحوث في الملل والنحل»، ج ٣، ص ٢٤٨ و ٢٥٥ مراجعه شود.

پس راه خانه امیرالمومنین را در پیش گرفتند و به او یورش برده و درب خانه اش را آتش زدند و او را به زور بیرون کشیدند و چنان سیده النسا را میان در و دیوار فشار دادند که محسن را سقط کرد و او را برای بیعت بردند و گفتند بیعت کن گفت این کار را نمی کنم. گفتند تو را می کشیم. گفت در این صورت بنده خدا و برادر رسولش را کشته آید...  
... علی را کشتان کشتان نزد ابوبکر بردند و گفتند باید بیعت کنی. در آن هنگام دست علی مشت بود، تمام آنها جمع شدند تا مشت او را باز کنند و در درون دست ابوبکر قرار دهند ولی نتوانستند. در آخر ابوبکر جلو آمد و دست خود را بر روی دست بسته علی به عنوان بیعت کشید... .

من سیدنا محمد (ص) ان ولادة المهدي (ع) ..... اثبات الوصية

وقال له: هل لك ان أجمع بينك وبين رسول الله ﷺ حتى بأمرك وبنيهاك؟

فقال له: نعم.

فخرجوا إلى مسجد (قبا) فأراه رسول الله ﷺ قائماً فيه فقال له: يا (فلان) علي هذا عاهدتوني به في (تسليم الأمر إلى علي وهو أمير المؤمنين).

فرجع وقد همّ بتسليم الأمر إليه، فمنعه صاحبه من ذلك، فقال: هذا سحرٌ مسين معروف من سحر بني هاشم، أوماً تذكر يوم تكلم مع أبي كسرة فأمر شجر بن القنفا

فقتضى حاجته خلفها. ثم أمرها فتزوّقت. وعادتا إلى حالهما؟

فقال له: أما ان ذكرتني هنا فقد كنت سمه في الكهف فمسح يده علي وجسهي ثم

أهوى رجلاه فأراني البحر ثم أراني جعفراً وأصحابه في سفينته تقوم في البحر.

فرجع عما كان عازم عليه. وهشوا بقتل أمير المؤمنين ﷺ وترأسوا وتراعدها بذلك

وان يقول قتلته خالد بن الوليد فعنت (اسماء بنت عميس) إلى أمير المؤمنين ﷺ بجارية لها فأخذت بعضادي الباب وبادت: ان السأيا بأخرون بك، ليقولك فادخرج اني لك من

التاسحين.

فخرج ﷺ مشتتاً سبفاً وكان الوعاة في قلعة: ينتهي امامهم من صلواته بالتسليم

فيقوم خالد إليه يسقيه.

فأحسوا بأسه فقال الإمام قبل أن يسلم: لا يغفلن خالد ما أمرته به.

ثم كان من أقاصيصهم ما رواه الناس.

وفي سنتين وثلاثة أشهر وعشراً أيام من إمامة أمير المؤمنين ﷺ مات (ابن أبي

صفاة) وهو عتيق بن عثمان وأوصى بالأمر بعده إلى عمر بن الخطاب لهدد كان بينهما.

واعترضه أمير المؤمنين ﷺ كاعتزله لصاحبه فبعله لا يأمر إلا بما لم يجد من الأمر به بدأ.

ولا ينهي إلا مما لم يجد من النهي عنه بدأ. وهم في خلال ذلك يسألونه ويستغفرونه في

حلالهم وحرامهم وفي تأويل الكتاب وفضل الضلّاب.

وبعد اثنتي عشرة سنة وثلاثة أشهر وأيام من إمامة أمير المؤمنين تمل أبو لؤلؤة مولى

المغيرة بن شعبة عمر بن الخطاب بخنجر جرحه به. وكان الخنجر مسموماً فسكت ثلاثة

..... اثبات الوصية

مثل سلمان وأبي ذر والمقداد وعطار وحذيفة وأبي بن كعب وجماعة نحو أربعين رجلاً

فقال غضيباً فحمد الله وأثنى عليه ثم قال:

«ان كانت الإمامة في فريش فأنا أحق فريش بها وان لا تكن في فريش فالأنصار

علي دعواهم».

ثم اعتزلهم ودخل بيته فأقام فيه ومن اتبته من المسلمين وقال:

ان لي في خمسة من لبيس أسوة: نوح إذ قال اني مغلوب فانتصر، وإبراهيم إذ قال:

واعترلكم وما تدعون من دون الله. ولو لمّا إذ قال: لو ان لي بكم قوة أو آوي إلى ركن

شديد، وموسى إذ قال: ففرت منكم لما خفتكم، وعارون إذ قال: ان القوم استضعفوني

وكادوا يقتلونني.

ثم اثنى القرآن وشرح إلى الناس وقد جملة في ازار معه وهو بنط من تحته فقال

لهم: هذا كتاب الله قد انقذ كما أمرني وأوصاني رسول الله ﷺ كما انزل.

فقال له بعضهم: اتركه وامض.

فقال لهم: ان رسول الله ﷺ قال لكم: اني مخلص فيكم القتلين، كتاب الله وعترتي ان

ينفرا حتى يراد عليّ الحوض فان قتلتموه فاقتلوني معه، أحكم بينكم بما فيه من

أحكام الله.

فقالوا: لا حاجة لنا فيه ولا فيك، فانصرف به معك لا عارته ولا يقرئك.

فانصرف عنهم فأقام أمير المؤمنين ﷺ ومن معه من شيعته في منزله بما عهد اليه

رسول الله ﷺ فوجهوا إلى منزله فهجروا عليه، وأحرفوا بابه، واستخرجوه منه كرهأ،

وشغفوا سيدة النساء بالبالب حتى اسفلت (محمساً) وأخذوه، وبالبيعة فاستمتع وقال: لا

أعلم.

فقالوا: تتأذى.

فقال: ان تفلونني فاني عبد الله وأخو رسوله.

وبسطوا يده فقبضها، وعسر عنقه فتحها، فمسحوا عنها وهي مضمومة.

ثم لقي أمير المؤمنين ﷺ بعد هذا الفعل بأيام أحد القوم فاشهد الله وذكره بأيام الله



**پی نوشت:**

- (۳) علم اليقين، ج ۲، ص ۳۸۶ و ۳۸۸
- (۴) بیت الأحزان، محدث القمي، ص ۱۱۸
- (۵) الأسرار الفاطمية، شيخ محمد فاضل المسعودي، ص ۱۲۲
- (۶) الهجوم على بيت فاطمة (ع) لعبد الزهراء مهدي، ص ۱۳۶ و ۳۴۳
- (۷) اثبات الوصية، مسعودی، ص ۱۴۶ / ساير چاپ ها ۱۲۳ يا ۱۴۳ (تحت عنوان حكاية السقيفة)
- (۸) الطبقات الشافعية، ج ۳، ص ۴۵۶ و ۴۵۷، رقم ۲۲۵، ناشر: دار احياء الكتب العربية، ساير چاپ ها ص ۲۴۴

تقي الدين سُبكي در كتاب طبقات الشافعية مي گويد مسعودي از علماي شافعي است.

... عمر لگدی بر فاطمه زد که محسن سقط گردید... .

مات أبو بكر في المحرم سنة اثنتين وخمسين وثلاث مئة ، وقيل : سنة إحدى .

قال الحاكم : هو رافضي ، غير يُقْبَلُ .

وقال محمد بن حمّاد الحافظ ، كان مستقيم الأمر عامةً ذمّه ، ثم في آخر أيامه كان أكثر ما يُقرأ عليه المَنَالِبُ ، حَضْرَتُهُ ورجل يُقرأ عليه أنُ عُمَرُ رَفْسُ فاطمة حتى أسقطت محسناً .

وفي خيرٍ آخر قوله تعالى (٢) : (وجاء فرعون) : عُمَرُ ، (ومن قبله) أبو بكر ، (والمؤتفكات) : عائشة ، وحَفْصَةُ . فوافقتُهُ ، وتركتُ حَدِيثَهُ (٣) .

قلت : شيخٌ ضالٌّ مُعْتَرٍ .

٣٥٠ - ابنُ يونسُ \*

الإمامُ الحافظُ المتينُ ، أبو سعيد ، عبدُ الرحمن بنُ أحمدَ بنِ الإمامِ يونس بن عبد الأعلى ، الصدفي (٤) البصري ، صاحبُ «تاريخِ عُلَمَاءِ بصرى» .

- (١) «ميزان الاعتدال» : ١ / ١٣٩ .  
(٢) الآية : (وجاء فرعون ، ومن قبله ، والمؤتفكات بالخاطئة) . الحاققة : ٩ .  
(٣) «ميزان الاعتدال» : ١ / ١٣٩ ، وانظر تمام الكلام فيه .  
• الأنساب : ٨ / ٤٥ - ٤٦ ، وفيات الأعيان : ٣ / ١٣٧ - ١٣٨ ، تذكرة الحفاظ : ٣ / ٨٩٨ - ٨٩٩ ، العبر : ٢ / ٢٧٦ - ٢٧٧ ، مرآة الجنان : ٢ / ٣٤٠ - ٣٤١ ، البداية والنهاية : ١١ / ٢٣٣ ، حسن المحاضرة : ١ / ١٩٨ ، شذرات الذهب : ٢ / ٣٧٥ .  
(٤) هذه النسبة إلى «الصدف» - بكسر الدال ، وتفتح بالنسب - وهي قبيلة من حمير نزلت مصر .  
انظر «الأنساب» : ٨ / ٤٣ ، و«وفيات الأعيان» : ٣ / ١٣٨ .

٥٧٨

## سِيرَةُ أَعْلَامِ النَّبَلَاءِ

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المتوفى

٥٧٤٨ - ١٣٧٤هـ

الجزء الخامس عشر

حَقَّقَ هَذِهِ الْجُزْءَ  
إِبْرَاهِيمُ الزَّيْبِقُ

أَشْرَفَ عَلَى تَحْقِيقِ الْكِتَابِ وَخَرَّجَ أَحَادِيثَهُ  
شُعَيْبُ الْأَرْنَؤُوطُ

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

پی نوشت:

(٩) سير أعلام النبلاء، الذهبي شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٥٧٤٨هـ) ج ١٥، ص ٥٧٨، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ١٤١٣هـ

... عمر لگدی بر فاطمه زد که محسن سقط گردید... .

— ۱۳۹ —

وحدّث بها عن عبيدة بن حميد .  
قال الدارقطني : لا يحتجّ به . وقال الخطيب . روى عنه محمد بن مخلد ، وما  
رأيت أحاديثه إلا مستقيمة .  
۵۵۲ — أحمد بن محمد<sup>(۱)</sup> بن السري بن يحيى بن أبي دارم المحدث . أبو بكر  
الكوفي الرافضي الكذاب .

مات في أول سنة سبع وخمسين وثلاثمائة .

وقيل : إنه لحق إبراهيم القصار .

حدث عن أحمد بن موسى والحمار وموسى بن هارون وعدة .

روى عنه الحاكم ، وقال : رافضي ، غير ثقة .

وقال محمد بن أحمد بن حاد الكوفي الحافظ - بعد أن أُرِخ موته : كان مستقيم  
الأمر عامّةً دهره ، ثم في آخر أيامه كان أكثر ما يقرأ عليه الثالب ، حضرته ورجل  
يقرأ عليه : إنّ عمر رفس فاطمة حتى أسقطت بحسن . وفي خبر آخر في قوله تعالى :  
وجاء فرعون عمر وقبلة أبو بكر والمؤنفسكات عائشة وحفصة ، فوافقتة على ذلك ؛ ثم  
إنه حين أذن الناس بهذا الأذان المحدث وضع حديثاً مثنّه : تخرج نار من قعر عدن  
تلتقط مِبْنُضِي آل محمد ، ووافقتة عليه .

وجاءني ابن سميد في أمر هذا الحديث ، فسألني ، فكبرُ عليه ، وأكثرت الدُّسُكْرَ  
له بكل قبيح ، وتركت حديثه ، وأخرجت عن يدي ما كتبته عنه . ويحتجون به  
في الأذان . زعم أنه سمع موسى بن هارون ، عن الحماني ، عن أبي بكر بن عياش ،  
عن عبد العزيز بن رفيع ، عن أبي مخدومة ، قال : كنتُ غلاماً ، فقال النبي صلى  
الله عليه وسلم : اجعل في آخر أذانك حَيَّ على خير العمل . وهذا حديثنا به جماعة عن  
الحضرمي ، عن يحيى الحماني . وإنما هو اجمَلُ في آخر أذانك : الصلاة خير من النوم .  
تركته ولم أحضر جنازته .

(۱) هذه الترجمة لم ترد في خ :

## مِيزَانُ الْإِعْتِدَالِ فِي نَقْدِ الرِّجَالِ

تأليف

أبي عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي  
المتوفى سنة ٧٤٨ هجرية

تحمين

على محمد الجبّاي

Sonnat.net

دار المعرفة

بيروت - لبنان

ص.ب : ٧٨٧٦

پی نوشت:

(۱۰) میزان الاعتدال في نقد الرجال، الذهبي شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨هـ) ج ١، ص ١٣٩، تحقيق: الشيخ علي محمد معوض والشيخ عادل أحمد عبدالموجود، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٩٩٥م/ ساير چاپ ها ص ٢٨٣

... عمر لگدی بر فاطمه زد که محسن سقط گردید... .

۶۱۰

قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ بْنُ الْمَدِينِيِّ،  
مَعْرِفَةَ الرِّجَالِ يَصِفُ الْبِرَّ

روى عنه الحاكم وقال: رافضي غير ثقة.

وقال محمد بن أحمد بن حماد الكوفي الحافظ بعد أن أَرخَ موته: كان  
مستقيم الأمر عاثةً دهره، ثم في آخر أيامه كان أكثر ما يقرأ عليه المثالب،  
حَضْرَتُهُ وَرَجُلٌ يقرأ عليه: أَنْ عُمَرُ رَفَسَ فَاطِمَةَ حَتَّى اسْقَطَتْ بِمُحْسِنٍ.

وفي خبر آخر في قوله: «وجاء فرعون» عُمَرُ «ومَن قَبْلَهُ» أبو بكر،  
«والمؤنكَات» عائشة وحفصة وواقفته<sup>(۱)</sup> على ذلك.

ثم إنه حين أذن الناس بهذا الأذان المُحدَثِ، وضع حديثاً منه: «تَخْرُجُ  
نَارٌ مِنْ قَعْرِ عَدَنَ تَلْقَطُ مُبْعِضِي آلِ مُحَمَّدٍ» وواقفته عليه.

وجاءني ابنُ سعيد في أمر هذا الحديث فسألني، وكبَّرَ عليه وأكثر الذكْرَ له  
بكل قبيح، تركت حديثه، وأخرجت عن يدي ما كتبه عنه.

ويحتجُّون به في الأذان، زعم أنه سمع موسى بن هارون، عن الجِمْفاني،  
عن أبي بكر بن عَيَّاش، عن عبد العزيز بن رُفيع، عن أبي مَخْدُورَةَ رضي الله  
عنه قال: كنتُ غلاماً، فقال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «اجعل في آخر  
أذانك: حيَّ على خير العَمَلِ». وهذا حدثنا به جماعة عن الحَضْرَمِيِّ، عن  
يحيى الجِمْفاني، وإنما هو: «اجعل في آخر أذانك: الصلاةُ خيرٌ من السُّومِ»،  
تركته ولم أحضُرْ جنازته.

۷۶۰ - ز - أحمد بن محمد البُشَني الخازنُنجي اللغوي<sup>(۲)</sup>، نسبة

(۱) واقفته - بتقديم الفاف - سألك التوقف عنه. مثل: استوقفه.

۷۶۰ - تهذيب اللغة ۱: ۱۵ - ۱۹، الأنساب ۵: ۷، إنباه الرواة ۱: ۱۴۲، معجم الأدباء

۱: ۴۶۱، معجم البلدان ۲: ۳۸۵، تاريخ الإسلام ۳۹۴ سنة ۳۴۸، الوافي بالوفيات

۸: ۷، توضيح المشبه ۱: ۴۹۹، بغية الوعاة ۱: ۳۸۸.

(۲) (الخازنُنجي): بسكون الراء المهملة ثم زاي مفتوحة. كذا ضبطه السمعاني وياقوت =

لسان الميزان

للإمام الحافظ أحمد بن علي بن حجر العسقلاني

وُلِدَ سَنَةَ ۷۷۳، وَتُوفِيَ سَنَةَ ۸۵۲  
رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى

اعتنى به الشيخ العلامة

عبد الفتح أبو غدة

وُلِدَ سَنَةَ ۱۲۲۶ وَتُوفِيَ سَنَةَ ۱۴۱۷  
رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى

Sonnat.net

اعتنى بإخراجه وطباعته

سلمان عبد الفتح أبو غدة

الحزب الأول

مكتبة المطبوعات الإسلامية

شبهات وارده به ابن ابی دارم و صحت روایتی که گذشت در بخش رجالی بررسی گردیده است.

پی نوشت:

(۱) لسان الميزان، العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل (متوفاي ۸۵۲ هـ) ج ۱، ص ۲۶۸ یا ۶۱۰ یا ۸۱۰، تحقيق:  
دائرة المعارف النظامية - الهند، ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۶ هـ - ۱۹۸۶ م

... عمر به شکمض ضربه زد، در روز بيعت محسن در شکم فاطمه بود... .

ومنها مبله إلى الرفض ووروعه في أكابر الصحابة رضي الله عنهم وقال: نض النبي ﷺ على أن الإمام علي وعينه<sup>(١)</sup> وعرفت الصحابة ذلك ولكن كتبه عمر لأجل أبي بكر رضي الله عنهما، وقال: إن عمر ضرب بطن<sup>(٢)</sup> فاطمة يوم البيعة حتى ألت المحسن من بطنها، ووقع في جميع الصحابة فيما حكموا فيه بالاجتهاد، فقال: لا يخلو إنا أن جهلوا فلا يحل لهم أو أنهم أرادوا أن يكونوا أرباب مذاهب فهو تفاق، وعنده الجاهل بأحكام الدين كافر والمناق فاسق أو كافر وكلاهما يوجب الخلود في النار.

ومنها آه قال: من سرق مائة درهم وتسعة وتسعين درهماً أو ظلمها لم يفسق حتى يبلغ النصاب في الزكاة وهو مائتان. نعود بالله من هوى مُضِلّ وعقل يؤذي إلى التدين بهذه المعانذ الفاسدة.

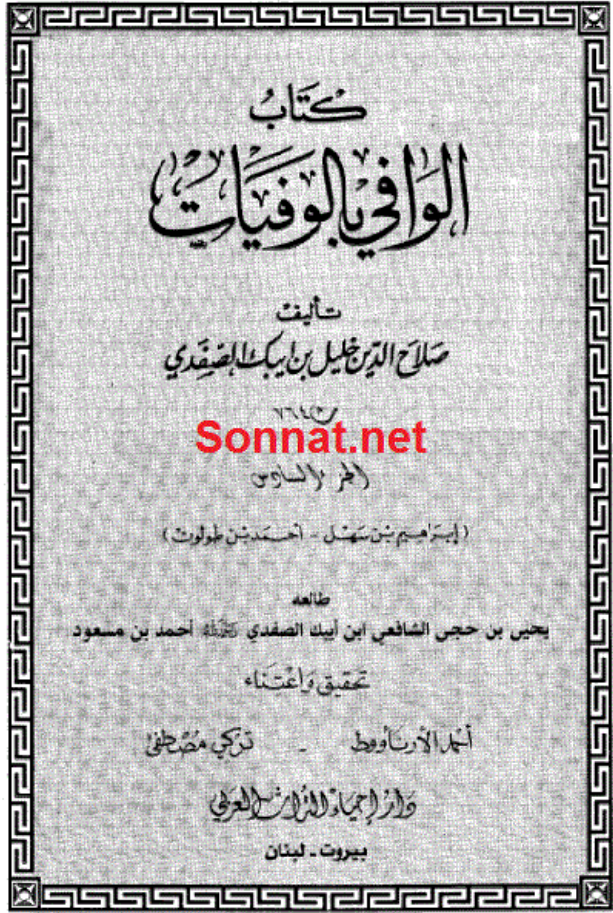
وقد ذهب جماعة من العلماء إلى أن التلقام كان في الباطن على مذهب البراهمة<sup>(٣)</sup> الذين يتكرون النبوة وآه لم يظهر ذلك خوفاً من السيف، فكفره معظم العلماء وكفره جماعة من المعتزلة حتى أبو الهذيل والإسكافي وجعفر بن حرب كل منهم صنف كتاباً في تكفيره، وكان مع ذلك فاسقاً مدعياً على الخمر وكان آخر كلامه أن القحح كان في يده وهو سكران، فقال وهو في علية له يشرب فيها [من الكامل]:

اشرب علسي طرب وقُلِّ لمهذب هزُّن عليك يكون ما هو كائن  
فلما فرغ من كلامه سقط من العلية فمات من ساعته في سنة ثلاثين ومائتين تقريباً. وشعره في غاية الجودة لكنه يباليغ في مقاصده حتى يُخرج كلامه إلى المحال، من ذلك قوله [من الطويل]:

توعمه طرسفي فالكَم خدّه فصار مكان الوهم من نظري إنز  
وصافحه كفي فالكَم كفه فمن صَفح قلبي في أنامله عَفز  
ومز بذكري خاطراً فجرحته ولم أر خلقاً قط يجرحه الفكر  
يقال: إن الجاحظ فيما أظن لما بلغه ذلك قال: هذا ينبغي أن لا يُنك إلا بأمر من الوهم أيضاً. [ومن قوله في نصراتي] [من الكامل]:

ومز لرسم الإله مثاله بضغين من عُصن ومن رَمَل  
فإذا تامل في الزجاجة ظلّه جرحته لحظة مقلّة الظل

(١) هذا كلام مردود على قائله، فقد أجمعت الأمة على أن النبي ﷺ ما نض على أحد يكون من بعده راجع بتاريخ دمشق لابن عساکر (١٦٦/٤) حديث فضيل بن مرزوق عن الحسن المثنى الذي أخرجه الحافظ البيهقي.  
(٢) هو كذب وزور وبهتان.  
(٣) نسبة لرجل يقال له براهم، الذي زعم تقي النبوات.  
انظر: «العلل والنحل» للشهرستاني (٢/٦٠١ - ٦٠٣).



### پی نوشت:

- (١٢) تهذيب الكمال، المزی، ج ٢٠، ص ٤٧٩
- (١٣) الفرق بين الفرق، الاسفرائيني التميمي، ص ١٠٧
- (١٤) فرائد السمطين، الحموي الجويني الشافعي، ج ٢، ص ٣٥
- (١٥) المناقب، ج ٣، ص ١٣٢ (به نقل از كتاب المعارف ابن قتيبه دینوری)
- (١٦) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد معتزلی، ج ٩، ص ١٩٨ / ج ٢٠، ص ١٤٧ (بیروت)
- (١٧) الوافي بالوفيات، صلاح الدين خليل بن أيبك بن عبد الله الصفدي (المتوفى: ٧٦٤هـ) ج ٦، ص ١٥ یا ١٧ ش ٢٤٤٤، عدد الأجزاء: ٢٩، المحقق: أحمد الأرنؤوط وتركي مصطفى الناشر: دار إحياء التراث - بيروت عام النشر: ١٤٢٠هـ - ٢٠٠٠م / ساير چاپ ها ج ٥، ص ٣٤٧



## گریه حضرت فاطمه سلام الله عليها و به زور بیرون کشیدن امیرالمومنین از خانه و تهدید او به قتل

هنگامی که فاطمه صدای آنان را شنید گفت: ای پدر، ای رسول خدا پس از تو چه مصیبتیابی به ما از فرزند خطاب و فرزند ابی قحافه رسید، برخی از افرادی که صدای ناله و گریه او را شنیدند منصرف شده و با گریه برگشتند در حالی که قلبشان گرفته و جگرشان سوخته بود ولی عمر با گروهی باقی ماند و علی را از خانه بیرون آوردند و نزد ابی بکر برده و گفتند: بیعت کن، گفت: اگر نکنم چه می شود؟ گفتند: به خدایی که جز او خدایی نیست، گردن تو را می زنیم، گفت: در این هنگام بنده خدا و برادر رسولش را کشته اید، عمر گفت: بنده خدا بله ولی برادر رسولش نه و ابوبکر ساکت بود و صحبتی نمی کرد.

الله و ائمه رسوله، قال عمر: أما عبد الله فنعيم، وأما أخورسوله فلا، وأبو بكر ساكت لا يتكلم، فقال له عمر: ألا تامر فيه بامرِك؟ فقال: لا أكثره على شيء ما كانت فاطمة إلى جنبه، فلحق علي بغير رسول الله صلى الله عليه وسلم يصيح ويبيكي، ويتأذي: يبين أم إن القوم استضعفوني وكادوا يقتلوني. فقال عمر لأبي بكر، رضي الله عنهما: انطلق بنا إلى فاطمة، فإننا قد أغضبناها، فانطلقا جميعاً، فاستأذنا على فاطمة، فلم تاذن لهما، فأتينا عليها فكلما، فدخلهما عليهما، فلما قعدا عندهما، حولت وجهها إلى الحائط، فلما عليهما، فلم ترد عليهما السلام، فنكلم أبو بكر فقال: يا حبيبة رسول الله! والله إن قرابة رسول الله أحب إلي من قرابتي، وإنك لأحب إلي من عائشة ابنتي، ولوددت يوم مات أبو بكر أي مت، ولا أبغي بعده، أفتراني أعرفك وأعرف فضلك وشرفك وأمنك حثك وميراثك من رسول الله، إلا أنني سمعت أباك رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: لا نورث، ما تركنا فهو صدقة، فقالت: أرايتكما إن حدثتكما حديثاً عن رسول الله صلى الله عليه وسلم تعرفانه وتفعلان به؟ قال: نعم. فقالت: نشدتكما ألم تسمعما رسول الله يقول: رضا فاطمة من رضاي، وسخط فاطمة من سخطي، فمن أحب فاطمة ابنتي فقد أحبني، ومن أرضى فاطمة فقد أرضاني، ومن أسخط فاطمة فقد أسخطني؟ قال: نعم سمعناه من رسول الله صلى الله عليه وسلم: فسالت: فإني أشهد الله وملائكته أنكما أسخطتماني وما أرضيتماني، وإن لقيت النبي لأشكوكما إليه، فقال أبو بكر: أنا عائذ بالله تعالى من سخطه وسخطك يا فاطمة؛ ثم انتحب أبو بكر يبكي، حتى كادت نفسه أن تزحف، وهي تقول: والله لأدعون الله عليك في كل صلاة أصليها، ثم خرج يائساً فاجتمع إليه الناس، فقال لهم: بيت كل رجل منكم معانقاً حليلته، مسروراً بأهلها، وتركمتوني وما أنا فيه، لا حاجة لي في بيعتكم، أقبلوني بيعتي. قالوا: يا خليفة رسول الله، إن هذا الأمر لا يستقيم، وأنت أعلمنا بذلك، إنه إن كان هذا لم يبق لله دين، فقال: والله لولا ذلك وما أخافه من رجاوة هذه العروة ما يت ليلة ولي في عتق مسلم بيعة، بعدما سمعت ورأيت من فاطمة. قال: فلم يبايع علي كرم الله وجهه حتى ماتت فاطمة رضي الله عنهما، ولم تمكث بعد أبيها إلا خمساً وسبعين ليلة<sup>(١)</sup>. قال: فلما توفيت أرسل

(١) اختلفوا في وقتها عليها السلام وتم عايشة بعد النبي صلى الله عليه وسلم، قال الواقدي: -

عدلتا به، فيقول علي كرم الله وجهه: أنكنت أوع رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيته لم أدفنه، وأخرج أناس سلطانه؟ فقالت فاطمة: ما صنع أبو الحسن إلا ما كان ينبغي له، ولقد صنعوا ما الله حسيهم وطالبهم.

كيف كانت بيعة علي بن أبي طالب كرم الله وجهه

قال: وإن أبا بكر رضي الله عنه تنفد قوماً تخلفوا عن بيعة عند علي كرم الله وجهه، فيمت إليهم عمر<sup>(٢)</sup>، فجاء فناداهم وهم في دار علي، فسأبوا أن يخرجوا فدعا بالحطب وقال: والذي نفس عمر بيده. لئخرجن أو لأحرقنها على من فيها، فقبل له: يا أبا حنيفة، إن فيها فاطمة؟ فقال: وإن، فخرجوا فبايعوا إلا علياً فإنه زعم أنه قال: حلفت أن لا أخرج ولا أضع ثوبي على عاتقي حتى أجمع القرآن، فوفقت فاطمة رضي الله عنها على بابها، فقالت: لا عهد لي بقوم حضروا أمسوا محضرمكم، تركتم رسول الله صلى الله عليه وسلم جنازة بين أيدينا، وقطعتم أرواحكم بينكم، لم تستأرونا، ولم تردوا لنا حقاً. فأتى عمر أبا بكر، فقال له: ألا تأخذ هذا المتخلف عنك بالبيعة؟ فقال أبو بكر لفتقد وهو مولى له: اذهب فادع لي علياً، قال: فذهب إلى علي فقال له: ما حاجتك؟ فقال: يدعوك خليفة رسول الله، فقال علي: لسريع ما كذبتم علي رسول الله. فرجع فأبلغ الرسالة، قال: فيكي أبو بكر طويلاً. فقال عمر الثانية: لا تمهل هذا المتخلف عنك بالبيعة، فقال أبو بكر رضي الله عنه لفتقد: عد إليه، فقبل له: خليفة رسول الله<sup>(٣)</sup> يدعوك لتبايع، فجاهه فتقد، فأدى ما أمر به، فرجع علي صوته فقال: سبحان الله! لقد ادعى ما ليس له، فرجع فتقد، فأبلغ الرسالة، فيكي أبو بكر طويلاً، ثم قام عمر، فمشى معه جماعة، حتى أتوا باب فاطمة، فدقوا الباب، فلما سمعت أصواتهم نادى بأعلى صوتها: يا أبت يا رسول الله، ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب وابن أبي قحافة، فلما سمع القوم صوتها وبكاءها، انصرفوا باكين، وكادت قلوبهم تنصدح، وأكادهم تنطر، وبقي عمر ومعه قوم، فأخرجوا علياً، فمضوا به إلى أبي بكر، فقالوا له: يا بيم، إن أنا لم أفعل قمنه؟ قالوا: إذا والله الذي لا إله إلا هو نضرب عنك، فقال: إذا تقتلون عبد

(١) في رواية أن عمر جاء إلى بيت فاطمة في رجال من الأنصار ونفر قليل من المهاجرين  
(٢) في نسخة: أمير المؤمنين.

## الإمامة والسياسة المعروف بتاريخ الخلفاء ٢-١

الإمامة والسياسة  
ابن قتيبة الدينوري  
المرور سنة ٢١٣هـ والشمسة سنة ٢٧٢هـ

تحقيق  
الأستاذ علي شيري  
مأهستير التاريخ الإسلامي

الجزء الأول  
Sonnat.net



### پی نوشت:

- (١) اثبات الوصية، مسعودی، ص ١٤٢
- (٢) السيرة النبوية، ابن كثير، ج ٤، ص ٤٩٥
- (٣) الامامة والسياسة، ابن قتيبة، ج ١، ص ١٣
- (٤) السقيفة والخلافه، عبدالفتاح عبدالمقصود، ص ١٥
- (٥) الامامة والسياسة ابن قتيبة، ج ١، ص ١٣، تحقيق زيني، ناشر: مكتبة تجارية كبرى، مصر / ص ٣٠، تحقيق شيري، ناشر: دار الاضواء

برخی در صدد بر آمده اند تا در نسبت این کتاب به ابن قتیبہ تردید وارد کنند در حالی که ابن ابی الحدید استاد فن تاریخ این کتاب را از آثار او دانسته و پیوسته از آن مطالب نقل کرده است. متأسفانه این کتاب نیز به سرنوشت تحریف دچار شده و بخشی از مطالب آن به هنگام چاپ حذف شده در حالی که همان مطالب در شرح نهج البلاغه آمده است.

همچنین زرکلی این کتاب را از آثار ابن قتیبہ می داند و می افزاید برخی از علما در این نسبت نظری دارند؛ یعنی شك و تردید را به دیگران نسبت می دهد نه به خویش. الیاس سرکیس نیز این کتاب را از آثار ابن قتیبہ می شمارد.

---

#### پی نوشت:

(۱) معجم المطبوعات العربیة، ج ۱، ص ۲۱۲

(۲) الاعلام زرکلی، ج ۴، ص ۱۳۷، ناشر: دارالعلم للملایین، بیروت

همچنین جا دارد به قسمتی از کتاب آلوسی نویسنده معاصر و هابی که از کتاب ابان بن عیاش این روایت را می آورد و سند آن را نیز رد نمی کند اشاره کنیم:

زمانی که مردم با ابوبکر بیعت کردند علی بیعت نکرد. ابوبکر قنقذ را پیش او فرستاد و گفت به دنبال علی برو و به او بگو خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و سلم را اجابت کن. قنقذ پیش علی رفت و پیغام ابوبکر را به او رسانید. گفت چقدر زود به پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم دروغ بستید و مرتد شدید. به خدا قسم پیامبر صلی الله علیه و سلم غیر از من کسی را به خلافت منسوب نکرد و ... .

---

#### پی نوشت:

(۱) تفسیر الروح و المعانی، آلوسی، ج ۳، ص ۱۲۴

## اولین فحاشی به حضرت فاطمه سلام الله علیها

ابوهلال عسکری در کتاب جمهرة الأمثال و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه نقل می کنند که وقتی حضرت فاطمه سلام الله علیها به مسجد آمد و آن خطبه غرا را خواند و سپس برای اثبات این که فدک مال شخصی خود بوده است، امیرالمومنین را به عنوان شاهد معرفی کرد ابوبکر بر بالای منبر رفت و سخنان بسیار زشت و توهین آمیزی را نسبت به ایشان و امیرالمومنین بر زبان جاری کرد که پیش از آن سابقه نداشته است.

ای مردم، گوش دادن به سخن هر زن سخنگو چه معنی دارد؟! این ادعا ها در زمان رسول خدا صل الله علیه و سلم کجا بود؟ هر کس که می شنود باید بگوید و هر کس که حاضر است باید مطرح کند که او روباهی است که شاهدش دم اوست!! پرورش دهنده تمام فتنه ها اوست؛ اوست که می گوید شتر ما بعد از پیری دوباره جوان شده! از ضعیفان کمک می خواهد و از زنان یاری می طلبد! مانند ام طحال (از معروف ترین زنان فاحشه زمان جاهلیت) که محبوب ترین نزدیکان او، شایسته ترین فرد برای زنا بود.

هر چند که ابوهلال با توجه به تعصب سنی گریش مشخص نکرده است که منظور ابوبکر چه کسی بوده است اما واضح است که غیر از حضرت فاطمه سلام الله علیها و امیرالمومنین کس دیگری نمی تواند مقصود ابوبکر باشد؛ چرا که از اصحاب تنها امیرالمومنین بود که زنی نیز او را پشتیبانی کرد و با ابوبکر درگیر شد.

ومنه ما أنشده أبو تمام لقیس:

فإن أن قد برذت بهم غلیلی فلم أقطع بهم إلا بنایمی

وقول الآخر:

وتبکی حين تقفلکم علیکم وتقلکم کألا لا نبایمی

\*\*\*

۱۰۱۸ - قولهم: شولان البروق

یضرب مثلاً للرجل یوهم أنه صادق، ولیس به. والبروق والمترق: الناقة التي تشول بذنبها، وتقطع تولها، وتوهم أنها لاقح ولیست بلاقح؛ فشبه الرجل المتصنع الكذب بها. والمثل لنهشل بن دارم، وذلك أنه حضر مع أخيه مجاشع بن دارم مجلس بعض الملوك، فأعجب الملك جماله وهيبته، وأحب أن يسمع كلامه، فقال له أخوه مجاشع: كالم الملك، فقال: إني والله لست من تكذابك وتأنامك، وإنك لتشول شولان البروق، فذهبت مثلاً

\*\*\*

۱۰۱۹ - قولهم: شاهد الثعلب ذنبه

وهو مثل مبتذل في العامة، وقد جاء في الكلام لأبي بكر رضي الله عنه، خطب فقال: أيها الناس، ما هذه الرعة مع كل قالة! أين كانت هذه الأمان في عهد رسول الله ﷺ! ألا من سمع فليقل، ومن شوه فليتكلم، إننا هو ثعلب، شاهد ذنبه، مرب لكل فتنه، وهو الذي يقول: كروها جذعة بعد أن حرمت، يستعينون بالضعفة، ويستنصرون النساء، كأم طحال أخوط أهلها إليها التبغي الأوتق، إن شئت أن أقول لقلت، ولو قلت لبحت، وإني ساكت ما تركت.

\*\*\*

۱۰۱۸ - لسان العرب مادة: «برق».

۱۰۱۹ - تم تجدها فيما ترجع إليه من كتب الأمثال والمعاجم.

## کتاب جمهرة الأمثال

لأبي هلال الحسن بن عبد الله بن سهل العسكري

خرّج أحاديثه  
أبو جهم محمد سعيد بن يسير بن زغلول

صنعه وكتبه هو أميته وفتته  
الدكتور أحمد عبد السلام

Sonnat.net

الجزء الأول

دار الكتب العلمية  
مبروت - لبنان

ابن ابی الحديد معتزلی همين مطلب را نقل و سپس به روشنی می گوید که مراد ابوبکر از روباه و دم او اميرالمومنين و حضرت فاطمه سلام الله عليها بوده است:

زمانی که ابوبکر خطبه فاطمه را شنید سخنان فاطمه بر او سنگین آمده بر منبر رفت و گفت: ای مردم، گوش دادن به سخن هر زن سخنگو چه معنی دارد؟! این ادعا ها در... سپس از منبر پایین آمده و فاطمه به منزلش رفت.

این روایت را برای نقیب ابی یحیی جعفر بن یحیی خواندم و پرسیدم به چه کسی کنایه می زد؟ گفت: کنایه نمی زد صریح صحبت می کرد! گفتیم اگر صریح گفته بود از تو نمی پرسیدم. خندید و گفت: به علی بن ابی طالب علیه السلام. به او گفتیم: تمام این سخنان به علی بود! در پاسخ گفت آری ای فرزندم، بحث در مورد حکومت است!

لا یكذب الله ، وقد قلت فأبنت ، وأغلظت فأهترت ، ففتر الله لنا وك . أما بعد ، فقد دفعت آفة رسول الله ودأبته وحذاه إلى علي عليه السلام ، وأما ما سوى ذلك فإني سمعت رسول الله صل الله عليه وآله يقول : « إنا معاشر الأنبياء لا نؤوبت نعبا ولا فنة ولا رما ولا عتارا ولا ذرا ، ولكننا نؤوب الإيمان والحسنة والبر والنسنة » ، وقد علمت بما أمرني ، ونصحت له ، وما توفني إلا بالله عليه توكلت وإليه أئيب .

قال أبو بكر : ودوي هشام بن محمد ، عن أبيه قال : قلت فاطمة لأبي بكر : إن أمّ أئيب تشهد لي أن رسول الله صل الله عليه وآله أعتاق فذالك ، فقال لها : يا ابنة رسول الله ، والله ما خلق الله خائفا أحب إلي من رسول الله صل الله عليه وآله أئيبك ، ولو وددت أن الساء وقت على الأرض يوم مات أئيبك ، والله لأن تعطر عائشة أحب إلي من أن تعترني ، أتراني أعتق الأعر والأبيض حقه وأهدك حقه ، وأنت بنت رسول الله صل الله عليه وسلم ! إن هذا السال لم يكن لئيب صل الله عليه وسلم ، وإنما كان مالا من أموال المسلمين يحمل النبي به الرجال ، ويتفقه في سبيل الله ، فلما توفى رسول الله صل الله عليه وسلم وليته كما كان يليه . قلت : والله لا أكلمك أبدا ! قال : والله لا هرتك أبدا ! قلت : والله لأدعون الله عليك ، قال : والله لأدعون الله لك ، فلما حضرتها الوفاة أوصت ألا يمسلي عليها ، فدفنت ليلا ، وعلى عليها عباس بن عبد المطلب ، وكان بين واتها ووفاة أئيبها اثنتان وسبعون ليلة .

قلت : فقرأت هذا الكلام على أئيب أبي يحيى جعفر بن يحيى بن أبي زيد البصرى وقلت له : ابن يرضى ! فقال : بل يمرض . قلت : لو سرح لم أسألك . فضحك وقال : بئلى بن أبي طالب عليه السلام ، قلت : هذا الكلام كله لئيب بقوله ! قال : نعم ، إنه اللئى يا بئى ، قلت : فما مقالة الأنصار ؟ قال : هتوا بذكر عليّ خلف من اضطراب الأمر عليهم ، فهاهم فسانه عن غريبه ، فقال : أما الرقة بالتخفيف ، أى الاستماع والإمناة ؛ والفالة : القول ، وأئيبه : اسم التلب عطر غير معروف ، ومثل ذؤابة اللذب ، وشبهه ذئبه ، أى لا شاهد له على ما يذمى إلا يهتبه وجزء منه ، وأصله مثل : قلوا : إن التلب أراد أن يئرب الأسد بالذب ، فقال : إيه قد أكل الشاة التي كنت قد أمعدتها لفصك ، وكنت حاضرًا ، قال : فن يشهد لك بذلك ؟ فرغ ذئبه وعليه دم ، وكان الأسد قد أفتد الشاة . فقبل شهادته ، وقل اللذب ، ومرب : ملازم ، أربى بالمكان . وكروها جندة : أعيدها إلى الحال الأولى ، يعنى الفتنة والمرج . وأم طحال : امرأة يئرب في الجاهلية ، ويضرب بها لئيل فيعال : أئرب من أم طحال .

لا يكذب الله ، وقد قلت فأبنت ، وأغلظت فأهترت ، ففتر الله لنا وك . أما بعد ، فقد دفعت آفة رسول الله ودأبته وحذاه إلى علي عليه السلام ، وأما ما سوى ذلك فإني سمعت رسول الله صل الله عليه وآله يقول : « إنا معاشر الأنبياء لا نؤوبت نعبا ولا فنة ولا رما ولا عتارا ولا ذرا ، ولكننا نؤوب الإيمان والحسنة والبر والنسنة » ، وقد علمت بما أمرني ، ونصحت له ، وما توفني إلا بالله عليه توكلت وإليه أئيب .

قال أبو بكر : ودوي هشام بن محمد ، عن أبيه قال : قلت فاطمة لأبي بكر : إن أمّ أئيب تشهد لي أن رسول الله صل الله عليه وآله أعتاق فذالك ، فقال لها : يا ابنة رسول الله ، والله ما خلق الله خائفا أحب إلي من رسول الله صل الله عليه وآله أئيبك ، ولو وددت أن الساء وقت على الأرض يوم مات أئيبك ، والله لأن تعطر عائشة أحب إلي من أن تعترني ، أتراني أعتق الأعر والأبيض حقه وأهدك حقه ، وأنت بنت رسول الله صل الله عليه وسلم ! إن هذا السال لم يكن لئيب صل الله عليه وسلم ، وإنما كان مالا من أموال المسلمين يحمل النبي به الرجال ، ويتفقه في سبيل الله ، فلما توفى رسول الله صل الله عليه وسلم وليته كما كان يليه . قلت : والله لا أكلمك أبدا ! قال : والله لا هرتك أبدا ! قلت : والله لأدعون الله عليك ، قال : والله لأدعون الله لك ، فلما حضرتها الوفاة أوصت ألا يمسلي عليها ، فدفنت ليلا ، وعلى عليها عباس بن عبد المطلب ، وكان بين واتها ووفاة أئيبها اثنتان وسبعون ليلة .

قلت : فقرأت هذا الكلام على أئيب أبي يحيى جعفر بن يحيى بن أبي زيد البصرى وقلت له : ابن يرضى ! فقال : بل يمرض . قلت : لو سرح لم أسألك . فضحك وقال : بئلى بن أبي طالب عليه السلام ، قلت : هذا الكلام كله لئيب بقوله ! قال : نعم ، إنه اللئى يا بئى ، قلت : فما مقالة الأنصار ؟ قال : هتوا بذكر عليّ خلف من اضطراب الأمر عليهم ، فهاهم فسانه عن غريبه ، فقال : أما الرقة بالتخفيف ، أى الاستماع والإمناة ؛ والفالة : القول ، وأئيبه : اسم التلب عطر غير معروف ، ومثل ذؤابة اللذب ، وشبهه ذئبه ، أى لا شاهد له على ما يذمى إلا يهتبه وجزء منه ، وأصله مثل : قلوا : إن التلب أراد أن يئرب الأسد بالذب ، فقال : إيه قد أكل الشاة التي كنت قد أمعدتها لفصك ، وكنت حاضرًا ، قال : فن يشهد لك بذلك ؟ فرغ ذئبه وعليه دم ، وكان الأسد قد أفتد الشاة . فقبل شهادته ، وقل اللذب ، ومرب : ملازم ، أربى بالمكان . وكروها جندة : أعيدها إلى الحال الأولى ، يعنى الفتنة والمرج . وأم طحال : امرأة يئرب في الجاهلية ، ويضرب بها لئيل فيعال : أئرب من أم طحال .

## شرح نهج البلاغة

لابن أبي الحديد

مجتهد  
محمد باقر المجلسي

ابن السكيت

Sonnat.net

دار الحديث  
بيروت

### پی نوشت:

- (۱) دلایل الإمامة، طبري، ص ۱۲۳
- (۲) لسقيفة و فذك، جوهری، ص ۱۰۴
- (۳) جمهرة الأمثال، العسكري، أبو هلال الحسن بن عبد الله بن سهل بن سعيد بن یحیی بن مهران (متوفای ۳۹۵هـ) ج ۱، ص ۵۵۳ و ۵۵۴، ناشر: دار الفكر - بيروت (۱۴۰۸هـ - ۱۹۸۸م) / سایر چاپ ها ج ۱، ۲۱۴ و ۲۱۵
- (۴) شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحديد المدائنی المعتزلی، ابوحامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵هـ) ج ۱۶، ص ۱۲۶، تحقیق محمد عبد الكريم النمري. ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى (۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م) / یا ص ۲۱۵

نتیجه گیری با خود شما.

## نفرین ابوبکر و عمر توسط حضرت فاطمه سلام الله علیها

... شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا شما دو نفر از رسول خدا نشنیدید که فرمود: خوشنودی فاطمه خوشنودی من و نارضایتی فاطمه نارضایتی من است؟ هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را راضی کند مرا راضی کرده است و هر کس فاطمه را ناراضی کند مرا ناراضی کرده است؟ گفتند آری ما از رسول خدا صلی الله علیه و سلم اینگونه شنیدیم. فرمودند: پس من خدا و فرشتگان را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا ناراضی کردید و رضایت مرا جلب نکردید در ملاقات با پیامبر از شما دو نفر شکایت خواهم کرد. ابوبکر گفت من پناه می‌برم به خدای تعالی از نارضایتی او و نارضایتی شما... در جواب گفتند: به خدا سوگند پس از هر نماز شما را نفرین خواهم کرد... .

۲۳

أحب اليّ من قرآبي . وانك لأحب اليّ من عائشة ابنتي  
ولوددت يوم مات أبوك اني متّ ولا أبقي بمده . أفتراني  
أعرفك وأعرف فضلك وشرفك وأمنك حثك ويرانك من  
رسول الله إلا أني سمعت أباك رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول:  
لأنور ما تركنا فهو صدقة . فقالت أرايتكما ان حدثتكما حديثاً  
عن رسول الله صلى الله عليه وسلم تعرفانه وتفعلان به قالا نعم  
فقال نشدتكما الله ألم تسمعا رسول الله يقول : رضا فاطمة  
من رضاي وسخط فاطمة من سخطي فمن أحب فاطمة ابنتي  
فقد أحبني ومن أرضى فاطمة فقد أرضاني ومن أسخط فاطمة  
فقد أسخطني . قالا : نعم سمعناه من رسول الله صلى الله عليه  
وسلم قالت : فأتني أشهد الله وملائكته انكما أسخطتاني وما  
أرضيتاني ولئن لقيت النبي لاشكونكما اليه . فقال ابو بكر :  
أنا عائد بالله تعالى من سخطه وسخطك يا فاطمة ثم أتجأ ابو  
بكر بيكي حتى كادت نفسه ان تزهرق وهي تقول : والله  
لأدعون الله عليك في كل صلاة أصليها ثم خرج با كيا فاجتمع  
اليه الناس فقال لهم : بيت كل رجل منكم معانقا حليلته  
مسروراً بأهله وتركتموني وما أنا فيه لأحاجة لي في بيتكم



پی نوشت:

- (۱) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲
- (۲) سنن کبری، بیهقی، ج ۶، ص ۳۰۰
- (۳) الإمامة والسیاسة، الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبة (متوفای ۲۷۶هـ) ج ۱، ص ۲۳، چاپ سال ۱۳۲۲هـ - ۱۹۰۴م

# الإمامة والسياسة

المعروف بتاريخ الخلفاء

٢-١

الإمام الفقيه أبو محمد عبد الله بن مسلم

ابن قتيبة الدينوري

المولود سنة ٢١٣هـ والمتوفى سنة ٢٧٦هـ رحمه الله

تحقيق

الأستاذ علي شيري

مأهول في التاريخ الحديث

الجزء الأول

Sonnat.net



الله وأخا رسوله، قال عمر: أما عبد الله فنعمة، وأما أخو رسوله فلا، وأبو بكر ساكت لا يتكلم، فقال له عمر: ألا تأمر فيه بأسرك؟ فقال: لا أكرهه على شيء ما كانت فاطمة إلى جنبه، فلحق علي بقبر رسول الله صلى الله عليه وسلم يصيح ويبيكي، وينادي: يا ابن أم إن القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني. فقال عمر لأبي بكر، رضي الله عنهما: انطلق بنا إلى فاطمة، فإننا قد أغضبناها، فانطلقا جميعاً، فاستأذنا علي فاطمة، فلم تأذن لهما، فأتينا علياً فكلما، فدخلهما عليها، فلما قعدا عندها، حولت وجهها إلى الحائط، فلمسا عليها، فلم ترد عليهما السلام، فتكلم أبو بكر فقال: يا حبيبة رسول الله! والله إن قرابة رسول الله أحب إلي من قرابتي، وإنك لأحب إلي من عائشة ابنتي، ولوددت يوم مات أبو بكر أي مت، ولا أبقي بعده، أفتراني أعرفك وأعرف فضلك وشرفك وأمنعك حقلك وميراثك من رسول الله، إلا أنني سمعت أباك رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «لا نورث، ما تركنا فهو صدقة»، فقالت: رأيكما إن حدثكما حديثاً عن رسول الله صلى الله عليه وسلم نعرفانه وتفعلان به؟

فألا: نعم. فقالت: نشدتكما الله ألم تسمعا رسول الله يقول: رضا فاطمة من رضاي، وسخط فاطمة من سخطي، فمن أحب فاطمة ابنتي فقد أحبني، ومن أرضى فاطمة فقد أرضاني، ومن أسخط فاطمة فقد أسخطني؟ قال: نعم سمعناه من رسول الله صلى الله عليه وسلم؛ قالت: فإني أشهد الله وملائكته أنكما أسخطتماني وما أرضيتماني، ولئن لقيت النبي لأشكونكما إليه، فقال أبو بكر: أنا عائد بالله تعالى من سخطه وسخطك يا فاطمة؛ ثم انتحب أبو بكر يبكي، حتى كادت نفسه أن تزهد، وهي تقول: والله لأدعون الله عليك في كل صلاة أصلها، ثم خرج باكياً فاجتمع إليه الناس، فقال لهم: بيت كل رجل منكم معانقاً لحليلته، مسروراً بأهله، وتركتموني وما أنا فيه، لا حاجة لي في بيعتكم، أقبولوني بيعتي. قالوا: يا خليفة رسول الله، إن هذا الأمر لا يستقيم، وأنت أعلمنا بذلك، إنه إن كان هذا لم يقم لله دين، فقال: والله لولا ذلك وما أخافه من رخاوة هذه العروة ما بت ليلة ولي في عنق مسلم بيعة، بعدما سمعت ورأيت من فاطمة. قال: فلم يبائع علي كرم الله وجهه حتى ماتت فاطمة رضي الله عنهما، ولم تمكث بعد أبيها إلا خمساً وسبعين ليلة<sup>(١)</sup>. قال: فلما توفيت أرسل

(١) اختلفوا في وفاتها عليها السلام وهم عاشت بعد النبي صلى الله عليه وسلم، قال الواقدي.

در بخش پاسخ به شبهات به عدم رضایت حضرت فاطمه سلام الله عليها از شیخین تا لحظه مرگشان پرداخته ایم.

پی نوشت:

- (٤) رسائل جاحظ، ص ٣٠٠
- (٥) صحیح مسلم، ج ٢، ص ٧٢
- (٦) اعلام النساء، ج ٣، ص ١٢١٤
- (٧) مسند احمد بن حنبل، ج ١، ص ٦
- (٨) كفايه الطالب، گنجی شافعی، باب ٩٩

از دیگر مطالبی که گواه خشم و غضب حضرت فاطمه سلام الله علیها بر ابوبکر و عمر و اصحابشان می باشد خطبه ایشان در مسجد است که فرمودند: ای پسر ابوقحافه (ابوبکر) آیا در کتاب خداست که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم؟! عجب، این چه افتزای بزرگی و چه بدعتی است که در دین می گذارید؟!... به زودی خواهید دید که هر خبری را جایگاهی و هر مظلومی را پناهی خواهد بود.

---

#### پی نوشت:

- (۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۷۸
- (۲) المناقب، احمد ابن موسی (سند آن منتهی به عایشه می شود)
- (۳) بلاغات النساء، ابوالفضل احمد ابن ابی طاهر، ص ۲۳ و ۲۴، چاپ بیروت
- (۴) السقیفه، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری به اسناد مختلف این خطبه را نقل کرده است

### حضرت فاطمه سلام الله علیها عمر و ابوبکر را مسلمان نمی دانستند

آنها برای معذرت خواهی از علی خواستند تا نزد فاطمه برسند و هنگامی که وارد شدند سلام کردند و فاطمه پاسخ سلام آنان را ندادند... .

---

#### پی نوشت:

- (۱) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰، چاپ مصر
- (۲) بخاری ج ۳، ص ۳۶ / ج ۵، ص ۹ / ج ۷ ص ۸۷

و در برخی دیگر از روایات چنین آمده است:  
فاطمه جواب سلام ابوبکر و عمر را ندادند.

---

#### پی نوشت:

- (۳) الامامة و سياسة، ج ۱، ص ۲۰ و ۳۱
- (۴) اعلام النساء، عمر رضا کھاله، ج ۴، ص ۱۲۲ و ۱۲۴
- (۵) الامام علی بن ابیطالب، عبدالفتاح عبدالمقصود، ج ۱، ص ۱۹۴

خداوند در قرآن درباره پاسخ سلام می فرماید:

وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها إِنَّ اللهَ كَانَ عَلَى شَيْءٍ حَسِيباً النساء ۸۶

هر گاه شما را سلامی گفتند شما نیز باید به سلامی بهتر از آن یا مانند آن پاسخ دهید، که خدا به حساب هر چیزی کاملاً خواهد رسید.

## غضب حضرت فاطمه سلام الله عليها بر ابوبكر

فاطمه دختر رسول خدا صلى الله عليه و سلم از دست او غضبناك شد و تا لحظه مرگ با ابا بكر سخن نگفت ...

قَالَ حَمْرَةَ: هَلْ أَنْتُمْ إِلَّا عَبِيدٌ لِأَبِي؟ فَعَرَفَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَدْ تَوَلَّى، فَكَرَّصَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى عَجَبِيَّةِ الْقَهْقَرِيِّ، وَخَرَجْنَا مَعَهُ.

٣٠٩٢ - حَرِشًا عَبْدُ الرَّزِيِّزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ ضَالِحِ بْنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ أَنَّ عَائِشَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَبَاتَلَتْ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ بَعْدَ وَقَاوِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ يَتَّقِمَ لَهَا مِيرَاثَهَا مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِمَّا آفَاهُ اللَّهُ عَلَيْهِ.

[ الحديث ٣٠٩٢ - المراهق: ٣٧١١، ٤٠٣٥، ٤٠٦٧، ٤١٧٢ ]

٣٠٩٣ - فَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: لَا تُورَثُ، مَا تَرَكَهَا صَدَقَةٌ. فَغَضِبَتْ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ، فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوَلِّيَتْ، وَعَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ. قَالَتْ: وَكَانَتْ فَاطِمَةَ تَسْأَلُ أَبَا بَكْرٍ نَصِيحَتَهَا مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ خَيْرٍ وَقَدْكَ، وَصَدَقَتَهُ بِالْمَدِينَةِ، فَجَاسَ أَبُو بَكْرٍ عَلَيْهَا ذَلِكَ وَقَالَ: لَسْتُ تَارِكًا شَيْئًا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُتَمَلُّ بِهِ إِلَّا غَلَبْتُ بِهِ، فَجَاسَ أَحَدِي إِنْ تَرَكَتُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِهِ أَنْ أُرِيعَ، فَأَمَّا صَدَقَتُهُ بِالْمَدِينَةِ فَلَمَكَمَا عَمْرٌ إِلَى عَلِّ وَعَبَّاسٍ، وَأَمَّا خَيْرٌ وَقَدْكَ فَامْسِكِيهَا عَمْرٌ وَقَالَ: هُمَا صَدَقَةٌ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، كَانَتْ لِيُحْفَرِقِيَ الَّتِي تَمْرُوهُ وَتَوَالِيهِ، وَأَمْرُهَا لِي وَبِئْسَ الْأَمْرُ، قَالَ: فَهَمَا عَلَى ذَلِكَ إِلَى الْيَوْمِ.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: { أَخْرَجْتُ }، افْتَعَلْتُ<sup>(١)</sup>، مِنْ عُرْوَةَ فَاصْبِيهِ، وَمِنْهُ: يَعْرُوهُ، وَأَخْرَجَنِي.

[ الحديث ٣٠٩٣ - المراهق: ٣٧١٢، ٤٠٣٦، ٤١٧٣ ]

٣٠٩٤ - حَرِشًا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ التَّمْرِيُّ حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ عَنْ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ أُوَيْسٍ بْنِ الْحَدَّادِ - وَكَانَ مُحَمَّدٌ بْنُ جُبَيْرٍ ذَكَرَ لِي ذِكْرًا مِنْ حَدِيثِهِ ذَلِكَ، فَانطَلَقْتُ حَتَّى أَدْخَلْتُ عَلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ الْحَدِيثِ فَقَالَ مَالِكٌ -: بَيْنَمَا أَنَا جَالِسٌ فِي الْمَلَى جِئْتُ بِتَمِّعِ النَّهَارِ، إِذَا رَسُولُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ يَأْتِينِي فَقَالَ: أَجِيبِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَانطَلَقْتُ مَعَهُ حَتَّى أَدْخَلْتُ عَلَى عُمَرَ، فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى وَمَالٍ سَرِيرٍ كَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ فَرَأَيْتُ، مُتَّكِيًا عَلَى وَسَادَةٍ مِنْ أَدَمٍ. فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسْتُ، فَقَالَ: يَا مَالِ، إِنَّهُ قَدِمَ عَلَيْنَا مِنْ قَوْمِكَ أَهْلُ آبِيَاتٍ، وَقَدْ أَمَرْتُ فِيهِمْ بِرَضِيخٍ، فَاقْبِضِيهِ، فَاقْبِضِيهِمْ بَيْنَهُمْ. فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَدْ أَمَرْتُ كَهْ خَيْرِي.

(١) قَالَ الْمَظَلُّ: لَبَّهْ، وَالتَّعَلُّكُ وَكَذَا وَقَعَ فِي الْمَجَازِ لِأَنَّ صِدْقَةَ.

# الجامع الصحيح

المستند من حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم وأيامه

## لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري

(١٩٤ - ٢٥٦ هـ)

تتمه وراجعه  
وقام بإخراجه، وأخرف على طبعه  
فصوح للإمامين

رقم كتبه وأبوابه وأماجه  
واستقصى المراته  
محمد بن إسماعيل البخاري

قام بترجمه وتصحيح تجاربه  
وتحقيقه  
محمد بن إسماعيل البخاري

## المجلد الثاني

Sonnat.net

المطبعة الميمنية - مكة المكرمة

٢١ شارع التبع بالروسة • القاهرة • تليفون ٤٤٠٣٢٤

### پی نوشت:

- (١) مسند احمد، ج ١، ص ٦
- (٢) سنن كبرى، بيهقي، ج ٦، ص ٣٠٠
- (٣) فتح الباري، ابن حجر، ج ٦، ص ١٣٩
- (٤) السيرة النبوية، ابن كثير، ج ٤، ص ٥٦٧
- (٥) البداية و النهاية، ابن كثير، ج ٥، ص ٣٠٦
- (٦) سير اعلام النبلاء، الذهبي، ج ٢، پاورقى ص ١٢١
- (٧) صحيح البخاري، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، الناشر: دار طوق النجاة الطبعة: الأولى، ١٤٢٢ هـ عدد الأجزاء: ٩ - ج ٤، ص ٤٢ يا ٧٩ / ج ٢، ص ٥٠٤، ١٢٦٥، كتاب الخمس يا ص ٣٨٦، ح ٣٠٩٣ / ج ٣، ص ٢٥٢، ح ٧٠٤، كتاب المغازي، باب ١٥٥ غزوه خيبر / ج ٥، ص ١٧٧، ناشر: احياء التراث / ج ٦، ص ٢٤٧٤، ح ٦٣٤٦





عَنْ حَالِهَا الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهَا فِي عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَا تَعْمَلَنَّ فِيهَا بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّ أَبِي بَكْرًا أَنْ يَدْفَعَ إِلَى فَاطِمَةَ شَيْئًا فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ قَالَ فَهَجَرْتَهُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُوُفِّتَ وَعَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَلَمَّا تُوُفِّتَ دَفَنَهَا زَوْجُهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَيْلًا وَلَمْ يُؤَدِّنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا عَلِيُّ وَكَانَ لَعْلَى مِنَ النَّاسِ وَجْهَةَ حَيَاةِ فَاطِمَةَ فَلَمَّا تُوُفِّتَ اسْتَكْرَى عَلِيُّ وَجْوهَ النَّاسِ فَالْتَمَسَ مُصَالَحَةَ أَبِي بَكْرٍ وَمَبَايَعَتَهُ وَلَمْ يَكُنْ بِأَبَعِ تِلْكَ الْأَشْهُرِ

أظهر لاستشهاد عمر على هذا بالآية . قوله ﴿فهجرته فلم تكلمه حتى توفيت وعاشت بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ستة أشهر﴾ أما هجرانها فسبق تأويله وأما كونها عاشت بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ستة أشهر فهو الصحيح المشهور وقيل ثمانية أشهر وقيل ثلاثة وقيل شهرين وقيل سبعين يوما فعلى الصحيح قالوا توفيت ثلاث ماضين من شهر رمضان سنة إحدى عشرة قوله ﴿إن عليا دفن فاطمة رضي الله عنها ليلًا﴾ فيه جواز الدفن ليلًا وهو مجمع عليه لكن النهار أفضل إذا لم يكن عذر . قوله ﴿وكان لعلى من الناس وجهه حياة فاطمة رضي الله عنها فلما توفيت استكر على وجوه الناس فالتمس مصالحة أبي بكر ومبايعة رضي الله عنهما ولم يكن بأبع تلك الأشهر﴾ أما تأخر على رضي الله عنه عن البيعة فقد ذكره على في هذا الحديث واعتذر أبو بكر رضي الله عنه ومع هذا فتأخره ليس بقادح في البيعة ولا فيه أما البيعة فقد اتفق العلماء على أنه لا يشترط لصحتها مبايعة كل الناس ولا كل أهل الحل والعقد وإنما يشترط مبايعة من تيسر إجماعهم من العلماء والرؤساء ووجوه الناس وأما عدم القدح فيه فلا أنه لا يجب على كل واحد أن يأتي إلى الامام فيضع يده في يده وبيايعة وإنما يلزمه إذا عقد أهل الحل والعقد للامام الاتقياء له وأن لا يظهر خلافا ولا يشق لمصا وهكذا كان شأن على رضي الله عنه في تلك المدة التي قبل بيعته فانه لم يظهر على أبي بكر خلافا ولا شق لمصا ولكنه تأخر عن الحضور عنده للعذر

# صحيح مسلم

## بشرح النووي

الجزء الثاني عشر

الطبعة الأولى

١٣٤٩ هجرية - ١٩٣٠ ميلادية

Sonnat.net

الطبعة الثانية بإذن  
إدارة محرمات دار الحديث

پی نوشت:

- (١٥) كفايه الطالب، گنجی شافعی، ص ٢٢٥
- (١٦) تاریخ الرسل و الملوك، ج ٢، ص ٤٤٨
- (١٧) الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، ج ٢، ص ٣١٥
- (١٨) صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري (المتوفى: ٢٦١هـ) ج ٣، ص ١٣٨٠، المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، عدد الأجزاء: ٥
- (١٩) شرح صحيح مسلم، أبو زكريا محيي الدين يحيى بن شرف النووي (المتوفى: ٦٧٦هـ) ج ١٢، ص ٧٧، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت الطبعة: الثانية، ١٣٩٢ عدد الأجزاء: ١٨

# عمدة القاري

شرح

صحيح البخاري

للشيخ الامام العلامة بدر الدين أبي محمد محمود بن أحمد العيني

التوفي سنة ٨٥٥ هـ

الجزء السابع عشر

Sonnat.net

المشهور باسم العيني على البخاري

قول على عمدة نسخ خطبة

دار الفكر

في هذا المثل ولائي والله لا أعير شيتاً من صدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم من حالها التي كان عليها في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا ضمن فيها بما عدل به رسول الله ﷺ فإني أبو بكر أن يدغم إلى فاطمة بنتها شيتاً فوجت فاطمة على أبي بكر في ذلك فحجرت فلم تسكنه حتى توفيت وهاشت به النبي ﷺ سنة اشهر فلما توفيت دفنها زوجها علي ليلاً ولم يؤذن بها أباً بكر وصلى عليها وكان ليكي من الناس وجه حيلة فاطمة فلما توفيت استنكر على وجهه الناس فالتمس مخالفة أبي بكر ومبايعة ولم يكن يباع تلك الاخير فإرسال لي أبي بكر أن اثنتا ولا اثنتا احد منك كراهية لمحقر عمر فقال عمر لا والله لا تدخل عليهم وحكك قال أبو بكر وما عيبهم أن يملوا بي والله لا يتيمهم فدخل عليهم أبو بكر فقتله على فقال إنا قد عرفنا فضلك وما أمطاك الله ولم تنس هاتيك خيراً ساقه الله إليك ولسكنك استبدت علينا بالامر وكنا نرى إقرارنا من رسول الله ﷺ نصيباً حتى فلتت عينا أبي بكر فلما تسكنتم أبو بكر قال والذي نفسي بيده أقرأة رسول الله ﷺ أحب إلي أن أصل من قرأني وأما الذي شجر بيني وبينكم من هذه الاموال فلم آل فيها عن الظير ولم أترك أمراً رأيت رسول الله ﷺ يصنعه فيها الا صنعتته فقال علي لاني بكر مرعوبك المشية لا يبيته فلما صلى أبو بكر الظهر رمى على المنبر فقتله ودكر شان علي وتخلقه عن البيته وعذرة بالذي اعتذر اليه ثم استنقر وتنهت على نعمم حق أبي بكر وحذت أنه لم يحيله على الذي صنع فاسم على أبي بكر ولا إنكاراً الذي فضله الله به وكنا كنا نرى ساق هذا الامر نصيباً فاستبدت علينا فوجدت في أنفسنا فشر بذلك المسلمون وقالوا أصبت وكان المسلمون لي على قريباً حين رأهم الامر بالمؤرف

معاينة لدرجة لا بعد ان تؤخذ من قوله (من حسن خير) بوجهه فدكروا غير مرة وعقل بضم العين ابن خالد الايل والحديث مضي قريب فرض الخس ولكن بينهما تفاوت في الزيادة ونقصان قوله «عاقلة الله عليه» اي بما اعطاه الله من اموال الكفار من غير حرب ولا جهاد واصله من النبي وهو الرجوع بقال فابرق فيستوفوه كانه كان في الاسلح لم فرج اليهوداء ثلاثي مزيد فيه قوله «بالدينة» وفكتم من حوارض بن الضبير حين اجلام ربحا صالح اهل فدك على نصف ارضها وكان التصفه وما كان له ايضاً من ارض خير ليكنه ما استأثر بها بل كان ينتقها على اهلها والمسلمين نصارت بعده صدقة حرم الفلانة فيها قوله «فأبي بكر» اي امتع قوله «فوجدت» اي غضت من الوجدة وهو الغضب وكان ذلك امراً حصل على مفضى البشرية ثم سكن بسد ذلك والحديث كان مؤولاً عندها بما فضل عن ضرورات معاش الورثة قوله «فحجرت» اي هجرت فاطمة ابا بكر رضي الله تعالى عنها ومعنى هجرتها التنازها عن لقاءه وعدم الانسباط لا الهجران الحرم من ترك السلام ونحوه قوله «وعاشت» اي فاطمة بعد النبي صلى الله تعالى عليه وسلم ستاشهر هذا هو الصحيح وقبل عاشت بعده سبعين يوماً وثقل ثلاثة اشهر وقيل شهرين وقيل ثمانية اشهر وقال البيهقي قوله «وعاشت» الى اخره مدرج وذلك ان توقع عند مسلم من طريق اخرى عن الزهري

## بني نوشت:

- (٢٠) تنبيه و الاشراف، ص ٢٥٠
- (٢١) الاستيعاب، ابن عبد البر، ج ٢، ص ١٤٤
- (٢٢) إمتاع الأسماع، المقريزي، ج ١٣، ص ١٥٩
- (٢٣) الكامل في التاريخ، ابن اثير، ج ٢، ص ١٢٦
- (٢٤) تاريخ الخميس، الديار البكري، ج ١، ص ١٩٣
- (٢٥) شرح نهج البلاغة، ابن ابي الحديد، ج ١، ص ١٢٢
- (٢٦) شرح نهج البلاغة، ابن ابي الحديد، ج ١٦، ص ٢١٨
- (٢٧) تاريخ المدينة، ابن شبة النميري، ج ١، ص ١٩٦ و ١٩٧
- (٢٨) عمدة القاري شرح صحيح البخاري، أبو محمد محمود بن أحمد بن موسى بن أحمد بن حسين الغيتابي الحنفي بدر الدين العيني (المتوفى: ٨٥٥هـ) ج ١٧، ص ٢٥٨، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت





از حسن بن محمد خیر رسیده است که فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و سلم شبانه به خاک سپرده شد تا ابوبکر بر وی نماز نخواند؛ چون بین آن دو اتفاقاتی افتاده بود.

از حسن بن محمد مانند آن است مگر اینکه او گفت وصییت کرد به آن (دفن شبانه).

از عایشه آمده علی فاطمه را شبانه دفن کرد، و ابابکر را با خبر نساخت.

أبيه أن أبا بكر دُفن ليلاً وصُلي عليه في المسجد<sup>(۱)</sup> .

۶۵۵۳ - عبد الرزاق عن ابن جريج قال : أخبرني إسماعيل بن [محمد بن] سعد عن عبيد بن السباق أن عمر دفن أبا بكر بعد العشاء الآخرة بعدما صلاها<sup>(۲)</sup> .

۶۵۵۴ - عبد الرزاق عن ابن جريج وعمرو بن دينار أن حسن ابن محمد أخبره أن فاطمة بنت النبي ﷺ دفنت بالليل<sup>(۳)</sup> قال : فر بها<sup>(۴)</sup> علي من أبي بكر أن يصلي عليها ، كان بينهما شيء .

۶۵۵۵ - عبد الرزاق عن ابن عيينة عن عمرو بن دينار عن حسن ابن محمد مثله إلا أنه قال : أوصته بذلك .

۶۵۵۶ - عبد الرزاق عن معمر عن عروة عن عائشة أن علياً دفن فاطمة ليلاً<sup>(۵)</sup> ، ولم يؤذن بها أبا بكر .

۶۵۵۷ - عبد الرزاق عن الثوري عن داود عن الشعبي قال : كان

- (۱) أخرج الشطر الأخير منه «ش» عن حفص عن هشام عن أبيه ۴: ۱۵۱ والأول من وجوه أخر ۴: ۱۴۱ .
- (۲) كذا في ص بعلمها صلاها وأخرجه «ش» عن أبي معاوية عن ابن جريج عن إسماعيل بن محمد عن ابن السباق ولقظه أن عمر دفن أبا بكر ليلة ثم دخل المسجد فأوتر بثلاث ۴: ۱۴۱ . وابن سعد أيضاً بهذا الإسناد والمن ۳: ۲۰۶ .
- (۳) أخرجه «ش» عن ابن عيينة عن عمر وعن حسن بن محمد ۲: ۱۴۱ . وانتهى حديثه إلى هنا وليس عنده ما زاده المصنف بهذا الإسناد .
- (۴) هذا هو الظاهر من رسم الكلمتين في ص و في ز «قرَّبها» .
- (۵) أخرجه ابن سعد من طريق سفيان عن معمر إلى هنا وليس عنده «ولم يؤذن بها» أبا بكر ۸: ۲۹ .

## الاصناف

لِلْحَافِظِ الْكَبِيرِ أَبِي بَكْرٍ عَبْدِ الرَّزَّاقِ بْنِ هَكَّامِ الصَّنْعَانِيِّ  
وُلِدَ سَنَةَ ۱۲۶ هـ. وَتَوَفَّى سَنَةَ ۲۱۱ هـ. رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى

وَمَعَهُ  
«كِتَابُ الْجَمَاعِعِ» لِلْإِمَامِ مَعْمَرِ بْنِ رَاشِدٍ الْأَزْدِيِّ  
رَوَايَةُ الْإِمَامِ عَبْدِ الرَّزَّاقِ الصَّنْعَانِيِّ

Sonnat.net

المجلة السنوية

من الحديث ۴۰۶۷ إلى الحديث ۶۷۹۱

عني بتحقيق نصوصه - وتحرير أحاديثه والتعليق عليه  
الشيخ محمد

جديد التحرير

توزيع

المكتب الإسلامي

پی نوشت:

(۱۲) مجمع الزوائد، هينمى، ص ۲۱۱

(۱۳) تهذيب الأسماء، حافظ النورى، ج ۲، ص ۳۵۳

(۱۴) مسلم، ج ۳، ص ۱۳۸۰، چاپ مصر / ۵، ص ۱۵۳

(۱۵) المصنف، الصنعاني، أبو بكر عبد الرزاق بن همام (متوفى ۲۱۱ هـ) ج ۳، ص ۵۲۱، ح ۶۵۵۴ و ح ۶۵۵۵، تحقيق حبيب الرحمن الأعظمي، ناشر: المكتب الإسلامي - بيروت، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۳ هـ

این وقایع در شرایطی است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند:  
ای فاطمه خدا با غضب تو غضبناک و با رضای تو راضی می شود.

#### پی نوشت:

- (۱) ینابیع المودة، ص ۱۷۳
- (۲) أسد الغابة، ج ۵، ص ۵۲۲
- (۳) الصواعق المحرقة، ص ۱۷۵
- (۴) كنوز الدقائق، مناوي، ص ۳۲
- (۵) ذخائر العقبي، ابن سعد، ص ۳۹
- (۶) مجمع الزوائد، هيثمى، ج ۹، ص ۲۰۳
- (۷) ميزان الاعتدال، ذهبي، ج ۲، ص ۴۹۲
- (۸) الكامل، عبدالله بن عدي، ج ۲، ص ۳۵۱
- (۹) ذيل تاريخ بغداد، ج ۲، ص ۱۴۰ و ۱۴۱
- (۱۰) الأحاد والمثاني، ضحاك، ج ۵، ص ۳۶۳
- (۱۱) الذرية الطاهرة النبوية، دولابي، ص ۱۱۹
- (۱۲) نظم در السمطين، زرندي الحنفي، ص ۱۷۸
- (۱۳) مناقب الإمام علي، لابن المغازلي، ص ۳۵۱
- (۱۴) تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج ۳، ص ۱۵۶
- (۱۵) الإصابة، ج ۸، ص ۲۶۵ و ۲۶۶، ج ۴، ص ۳۷۸
- (۱۶) تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۳۹۲، ج ۱۲، ص ۴۴۲
- (۱۷) سبل الهدى والرشاد، صالحى الشامى، ج ۴۴، ص ۱۱
- (۱۸) اسعاف الراغبين، مطبوع درحاشه نور الابصار، ص ۱۵۳
- (۱۹) المعجم الكبير، طبراني، ج ۱، ص ۱۰۸ / ج ۲۲، ص ۴۰۱
- (۲۰) المستدرک على الصحيحين، الحاكم النيشابورى، ج ۳، ص ۱۶۷ يا ۱۵۳

این موضوع که حضرت فاطمه سلام الله عليها از دست آن دو نفر غضبناک بوده امری است اثبات شده و آزردهن ایشان آزردهن پیامبر صلی الله علیه و آله است و خداوند در قرآن در این باره می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا احزاب ۵۷  
کسانی که خدا و رسولش را آزار می رسانند خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برایشان عذاب خوار کننده ای مهیا ساخته است.

## اعتراف ابوبكر به اين جنائت عظيم

سپس ابوبكر دو سال و چند ماه حكومت كرد و مريض شد و در همان مريضى كه منجر به مرگش شد گفت: همانا درد شديد بر من غلبه کرده است. به خدا قسم بر هيچ چيز دنيا تاسف نمى خورم مگر بر سه چيز كه انجام دادم و اى كاش آن سه را انجام نداده بودم. اما يكي از آن سه چيز؛ اى كاش خانه على را به حال خود وا مى گذاشتم اگر چه با من اعلان جنگ مى كردند....

# الإمامة في السنة للعرف بتاريخ الخلفاء ٢٠١

الامام الفقيه ابن محمد عبد الله بن مسعود  
ابن قتيبة الدينوري  
المرور سنة ٢١٣هـ والشرف سنة ١٧٦هـ رحمه الله

تحقيق  
الأستاذ علي شيري  
مدير مركز الأبحاث والبحوث

الجزء الأول

Sonnat.net



امرکم خيرکم في نفسي، فكلکم ورم أنفسه إرادة أن يكون هذا الأمر له. وذلك لما رأيتم الدنيا قد أقبلت<sup>(١)</sup>. أما والله لتتخذن نضائد<sup>(٢)</sup> الديباج، وستور الحرير، ولتألمن النوم<sup>(٣)</sup> على الصنوف الأذري<sup>(٤)</sup>، كما يتألم أحدكم النوم على حسك السعدان<sup>(٥)</sup>، والله لأن يقدم أحدكم فضرب عنقه في غير حدث خير له من أن يخوض غمرات الدنيا<sup>(٦)</sup>. فقال له عبدالرحمن بن عوف: خفض عليك من هذا يرحمك الله، فإن هذا يهيضك<sup>(٧)</sup> على ما بك، وإنما الناس رجلان: رجل رضي ما صنعت، فأراه كرايبك، ورجل كره ما صنعت، فأثار عليك براهيه، ما رأينا من صاحبك الذي وليت إلا خيراً، وما زلت صالحاً مصلحاً، ولا أراك تأسى على شيء من الدنيا فإفك<sup>(٨)</sup>. قال: أجل، والله ما أسي إلا على ثلاث فعلتكم، ليبتني كنت تركتكم، وثلاث تركتكم ليبتني فعلتكم، وثلاث ليبتني سألت رسول الله عنهن، فأما اللاتي فعلتكم وليتني لم أفعلن، فليبتني تركت بيت علي وإن كان أعلن علي الحرب، وليتني يوم سقيفة بني ساعدة كنت ضريت على يد أحد الرجلين أبي عبيدة أو عمر فكان هو الأمير وكتت أنا الوزير، وليتني حين أتيت بني الفجاءة السلمي<sup>(٩)</sup> أسيراً أتيت قتلته ذبيحاً أو أطلتته نجيحاً، ولم أكن أحرقتة بالنار. وأما اللاتي تركتكم وليتني كنت فعلتكم، ليبتني حين أتيت بالأشعث بن قيس أسيراً أتيت قتلته ولم أستحيه، فإني سمعت منه، وأراه لا يرى غيباً ولا شراً إلا أعان عليه، وليتني حين بعثت خالد بن الوليد إلى الشام، أتيت كنت بعثت

- (١) العبرة في الطري: ورايتم الدنيا قد أقبلت ولما قبل، وهي مقبلة حتى تتخذوا ستور الحرير... ٤٩٩/٣.
- (٢) قال المبرد في الكامل: نضائد الديباج، واحدها نضيدة، وهي الوسادة وما يتخذ من النعاج في الطري؛ وثالثها الاضطجاع.
- (٣) كذا بالأصل والكامل للمبرد، وفي الطري: الأذري نسبة إلى أنزيجان من بلاد العمم.
- (٤) السعدان: نبت كثير الحسك تآكله الإبل فحسنت عليه.
- (٥) زيد عند المبرد والطري: يا هادي الطريق جرت، إنما هو والله الفجر أو البحر.
- (٦) قال المبرد: قوله يهيضك مأخوذة من قولهم: هيض العظم إذا جبر ثم أصابه شيء بعثه فذاه، كسره ثلثة أو لم يكسره، وأكثر ما يستعمل في كسره ثانية.
- (٧) الخبر إلى هنا في الكامل للمبرد ١١٧/١ وانظر العنقد الفرسي ٢٦٨/٤ واحجاز القرآن (ص ١١٦).
- (٨) وكان النجادة قد أتى أبا بكر وادعى أمامه الإسلام وطلب إليه جهاد المرتدين، فحمله وأعطاه سلاحاً فخذل يثن غارته على المسلمين أينما توجه. ولما أمكنت أبا بكر الفرصة منه وأمسك به أحرقه بالنار مقطوعاً.

يقولوا لا إله إلا الله، فإذا قالوها عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها، وحسابهم على الله<sup>(١٠)</sup> فقال أبو بكر: هذا من حقها، لا بد من القتال. فقال الناس لعمر: اخل به فكلمه لعله يرجع عن رأي هذا، فيقبل منهم الصلاة، ويعفيهم من الزكاة؛ فخلا به عمر نهاره أجمع، فقال: والله لو منعوني عقلاً<sup>(١١)</sup> كانوا يؤدونه إلى رسول الله لقاتلتهم عليه، ولو لم أجِدْ أحداً أقاتلهم به لقاتلتهم وحدي، حتى يحكم الله بيني وبينهم، وهو خير الحاكمين، وقد سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: وأمرت أن أقاتل الناس على ثلاث: شهادة أن لا إله إلا الله، وإقام الصلاة، وإيتاء الزكاة<sup>(١٢)</sup> فوالله الذي لا إله إلا هو لا أقصر دونهم، ففرض منهم من أدبر بمن أقبل، حتى دخل الناس في الإسلام طوعاً وكرهاً. وحمدوا رأيي، وعرفوا فضله.

قال أبو رجاء العطاردي: رأيت الناس مجتمعين وعمر يقبل رأس أبي بكر ويقول: أنا فداؤك، لولا أنت لهلكنا. فحمد له رأيي في قتال أهل الردة.

### مرض أبي بكر واستخلافه عمر رضي الله عنهما

قال: ثم إن أبا بكر عمل سنتين وشهوراً<sup>(١٣)</sup>، ثم مرض مرضه الذي مات فيه، فدخل عليه أناس من أصحاب النبي عليه الصلاة والسلام، فهم عبدالرحمن بن عوف، فقال له: كيف أصبحت يا خليفة رسول الله، فإني أرجو أن تكون بارئاً؟ قال: أتري ذلك؟ قال: نعم؛ قال أبو بكر: والله إني لشديد الوجع، ولما ألقى منكم يا معشر المهاجرين أشد علي من وجعي، إني وليت

- (١) الحديث أخرجه البخاري في الإيمان (١٧) ومسلم في الإيمان (٣٤ و٣٥) والترمذي في الإيمان (١) وتفسير سورة (٨٨) والنسائي في الجهاد (١) وابن ماجه في السنن (١) وأحمد في مسنده من عدة طرق في ج ١ و ٢.
- (٢) قال أبو عبيد في غريبه: «يروي عنه» وفي الفائق للزمخشري: وفيه روي: «لو منعوني عقلاً» فلو منعوني عقلاً.
- (٣) قال الكسائي: المغال صدقة عام. يقال: قد أخذ منهم عقال هذا العام إذا أخذت منهم صدقة. وقال الأصمعي: يقال: بعث فلان على عقاب بني فلان؛ إذا بعث على صدقتهم. (وانظر النهاية لابن الأثير ١١٨/٣، وغريب الفهردي ٣/٢ - ٤).
- (٤) منق عن أخرجه البخاري وابن ماجه وأحمد في مسنده.
- (٥) كانت خلافته سنتين وأربعة أشهر إلا أربع ليالٍ، قاله في الطري.

## پى نوشت:

(١) الامامه و السياسه، ابن قتيبه دينوري، ج ١، ص ٣٥ و ٣٦، تحقيق الشيرى / ج ١، ص ٢٤، تحقيق زيني



ابوالقاسم سليمان بن احمد طبرانی که ذهبی در میزان الاعتدال وی را معتبر می داند نقل کرده است:

ابوبکر به هنگام مرگ، اموری را تمنا کرد و گفت: ای کاش سه چیز را انجام نمی دادم و سه چیز را انجام می دادم و سه چیز را از رسول خدا سوال می کردم... آن سه چیزی که آرزو می کنم که ای کاش انجام نمی دادم، ای کاش خانه فاطمه را نمی گشودم، هر چند آن را برای جنگ با من بسته بودند... .

### وما أسند أبو بكر الصديق رضي الله عنه

عن رسول الله صلى الله عليه وسلم

٤٣- حدثنا أبو الزبياع روح بن الفرج المصري ثنا سعيد ابن عفير  
كشفتني علوان بن داود البجلي عن حميد بن عبد الرحمن بن حميد بن  
عبد الرحمن بن عوف عن صالح بن كيسان عن حميد بن عبد الرحمن بن  
عوف عن أبيه قال: دخلت على أبي بكر رضي الله عنه أعوده في مرضه  
الذي توفي فيه فسلمت عليه وسألته كيف أصبحت؟ فاستوى جالسا  
فقلت: أصبحت بحمد الله بارئاً، فقال: أما إني على ما ترى وجع  
ويجعلتم لي شغلا مع وجعي، جعلت لكم عهداً من بعدي واخترت لكم  
خيركم في نفسي فكلكم يوم لذلك أنه رجاء أن يكون الأمر له، ورأيت  
الدنيا قد أقبلت ولما تقبل وهي جائية وستجدون بيوتكم يسور الحرير  
وتضائد الديباج، وتألون ضجائع الصوف الأذري، كأن أحدكم على  
حسك السعدان، والله لأن يقدم أحدكم فيضرب عنقه في غير حد خير  
له من أن يسبح في غمرة الدنيا، ثم قال: أما إني لا آسي على شيء إلا  
على ثلاث فعلتهن وددت أني لم أفعلن، وثلاث لم أفعلن وددت أني  
فعلتهن، وثلاث وددت أني سألت رسول الله ﷺ عنهن، فأما الثلاث  
اللاتي وددت أني لم أفعلن، فوددت أني لم أكن كشفت بيت فاطمة وتركته  
وأن أغلق علي الحرب، ووددت أني يوم سقيفة بني ساعدة كنت قدذفت  
الأمر في عنق أحد الرجلين أبي عبيدة أو عمر، فكان أمير المؤمنين وكنت  
وزيراً، ووددت أني حيث كنت وجهت خالد بن الوليد إلى أهل الردة  
أقمت يذي القصة فان ظفر المسلمون ظفروا وإلا كنت رده أومعدداً. وأما  
اللاتي وددت أني فعلتهن فوددت أني يوم أتيت بالأشعث أسيراً ضريت

٤٣- في مجمع الزوائد (٢٠٣/٥) وفيه علوان بن داود البجلي وهو ضعيف ومعهما الاثر بما انكر  
عليه. وعن طريقه رواه أبو نعيم في الحلية (١/٣٤).

المعجم الكبير  
للحاظ أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني

٢٦٠ - ٢٦٠ هـ

Sonnat.net

حقيقه وخرج احاديثه

تجريد سيرة النبي ﷺ

الجزء الأول

الناشر  
مكتبة ابن تيمية  
القاهرة، ٨١٤٤٠

پی نوشت:

(٢) المعجم الكبير، طبرانی، ج ١، ص ٦٢، دار احیاء التراث العربی

عبد الرحمن بن عوف به هنگام بیماری ابوبکر به دیدارش رفت و پس از سلام و احوال پرسى با او گفت و گوى کوتاهى كرد. ابوبكر به او گفت من در دوران زندگى بر سه چيزى كه انجام داده ام تاسف مى خورم و دوست داشتم كه آنها را انجام نداده بودم... اى كاش خانه فاطمه را نمى گشودم، هر چند آن را براى جنگ با من بسته بودند... .

على أبى بكر - رضي الله عنه - أعوذ في مرضه الذي تُوفي فيه، فسَلَّمْتُ عليه، وسألته: كيف أصبحت؟ فاستوى جالساً. فقلت: أصبحت بحمد الله بارئاً. فقال: أما إني على ما تُرى وجمع، وجعلتم لي شغلاً مع وجمي، جعلت لكم عهداً من بعدي، واخترت لكم خيركم في نفسي، فجلتكم<sup>(۱)</sup> ورم لذلك أظن رجاء أن يكون الأمر له. ورأيت الدنيا قد أقبلت ولما تُقبل وهي جانية، وستجدون بيوتكم سُوز الحرير ونضائد الديباغ، وتألّمون ضجاع الصوف الأذري، كأن أحدكم على حسن البغدان، والله لأن يُقدّم أحدكم فتضرب عنقه في غير خد، خير له من أن يسبح في عُفرة الدنيا. ثم قال: أما إني لا أسي على شيء إلا على ثلاث فعلتهن ووددت أني لم أفعلهن، وثلاث لم أفعلهن ووددت أني فعلتهن، وثلاث ووددت أني سألت رسول الله ﷺ عنهن. فاما الثلاث اللاتي ووددت أني لم أفعلهن: فوددت أني لم أكن كشفت بيت فاطمة أو تركته<sup>(۲)</sup>، وإن أعلق على الحرب. ووددت أني يوم سقيفة بني ساعدة كنت قدفدت الأمر في عُق أحد الرجلين: أبو عبيدة أو عمر، فكان أمير المؤمنين وكنيت وزيراً. ووددت أني حيث كنت وجهت خالد بن الوليد إلى أهل الردة أتمت بذئ القصة<sup>(۳)</sup>، فإن ظفر المسلمون ظفروا، وإلا كنت ردهاً وصدداً. وأما السلاتي ووددت أني فعلتها: فوددت أني يوم أُتيت بالأشعث<sup>(۴)</sup> أسيراً ضربت عنقه، فإنه

(۱) في الطبراني (مكلمكم).  
 (۲) ذو القصة: موضع على بُرْد من المدينة، تلقاه لُحْد، خرج إليه أبو بكر - رضي الله عنه - فقطع فيه الجود، وعقد فيه الألوثة. معجم البلدان ۳/۳۶۶.  
 (۳) الأشعث، هو: ابن قيس الكندي، سيد كتفة في الجاهلية والإسلام، صحابي، وقد عل =

رواية عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه  
 عن أبي بكر رضي الله عنه

۱۲ - أخبرنا أبو الفخر أسعد بن سعيد بن محمود الأصبهاني - قراءة ونحن نسمع بأصبهان - قيل له: أخبرناكم فاطمة بنت عبد الله الجوزدانية - قراءة عليها وأنت تسمع - أنا محمد بن عبد الله بن زيد، أنا أبو القاسم سليمان بن أحمد الطبراني، ثنا أبو الزيناع، رُوِّع بن الفرج المصري، ثنا سعيد بن عُفَيْر، حدثني عُلوّان بن داود البجلي، عن حميد بن عبد الرحمن بن حميد بن عبد الرحمن بن عوف، عن صالح بن كيسان، عن حميد بن عبد الرحمن، عن أبيه، قال: دخلت

۱۲ - استاده ضعیف.  
 قال الهيثم: فيه عُلوّان بن داود البجلي، وهو ضعيف، وهذا الأثر مما أنكر عليه أحمد مجمع الزوائد ۵/۲۰۳.  
 والحديث عند الطبراني ۶۲/۱ برقم (۴۳). ومن طريق الطبراني رواه أبو نعيم في حلية الأولياء ۱/۳۴.  
 والجوزدانية - بضم الجيم، وسكون الواو والراءي - نسبة إلى (جوزدان) وهي قرية على باب أصفهان كثيرة كثيرة الحير. انساب السمعاتي ۳/۳۶۲ - ۳۶۳.

# الأحاديث المختارة

Sonnat.net

أُفُ  
 أُمسَخَرَجَ مِنْ الْأَحَادِيثِ الْمُخْتَارَةِ  
 مَالِكَةَ يُخْرِجُهُ الْبُخَارِيُّ وَمُسَامٌ فِي صِحِّهَا

تصنيف  
 الشيخ الامام العلامة  
 ضياء الدين أبي عيسى محمد بن عبد الواحد بن محمد بن  
 عبد الرحمن الحنبلي المقدسي  
 ۵۶۷-۶۴۳ هـ

الجزء الأول

دراسة و تصحيح  
 أ. ع. عبد الله بن عبد الله بن عبد الله

پی نوشت:

(۳) الاحاديث المختاره، ابى عبد الله الحنبلي، المقدسى، ج ۱، ص ۸۸، رقم ۱۲ ساير چاپ ها ص ۹۰

وي راجع به اين روايت مي گويد و هذا حديث حسن عن ابى بكر ... يعني حديث فوق از قول ابى بكر درست است.







... ای کاش خانه فاطمه را نمی گشودم، هر چند آن را برای جنگ با من بسته بودند...

۴۶۰ الضعفاء الكبير / ج ۳  
على ما ترى ، في وجع ، وجعلت لي معشر المهاجرين شغلا مع وجعي ،  
وجعلت لكم عهداً من بعدي وأخبرت لكم خيراً في نفسي فكلكم ورم  
من ذلك أنه رجاء أن يكون الأمر له ، ورأيت الدنيا قد أقبلت ولما تقبل وهي  
جائفة فتدخلون ستور الخبر وتقايد الدنياج وتألون من ضجائع الصوف الأذنين  
حتى كان أحدكم على حسك السعدان والله لأن يقدم أحدكم فضرب عنقه في غير  
حد خير له من أن يسبح في غمرة الدنيا وأنتم أول ضلّ الناس تصفون بهم  
عن الطريق بيننا وشمالاً يا هادي الطريق ، إنما هو الفجر أو البحر .  
قال : فقال له عبد الرحمن : لا تكبر على مايلك فوالله ما أردت إلا الخير  
وإن صاحبك على الخير ، ومَا الناس إلا رجلا : إنما رجل رأى ما رأيت  
فلا خلاف عليك منه ، وإما رجل رأى غير ذلك فإنما يُشهر عليك برأيه .  
فسكت وسكت هنيئاً ، فقال له عبد الرحمن بن عوف : ما أرى بك  
بأساً والحمد لله فلا تأمر على الدنيا ، فوالله إن علمتلك إلا كنت صالحاً مصلحاً ،  
فقال : إني لا أسي على شيء إلا ثلاث فعلتهن وودت أني لم أفعلن ، وثلاث لم  
أفعلن وودت أني فعلتهن ، وثلاث وودت أني سألت رسول الله  
- ﷺ - عني ، فأما اللاتي فعلتها وودت أني لم أفعلها وودت أني لم أكن  
كشفت بيت فاطمة وتركته وأن أعلق على الحرب ، وودت أني يوم سقيفة بني  
ساعدة كنت قذفت الأمر في عنق أحد الرجلين أي عبيدة ، أو عُمر ، فكان أميراً  
وكنت وزيراً ، وودت أني كنت حيث وجهت خالد بن الوليد إلى أهل الردة  
أقمت بذئ القصة فإن ظفر المسلمون ظفروا وإلا كنت بصدد اللقاء أو مُتدأ .  
وأما الثلاث التي تركتها وودت أني فعلتها : فوددت أني يوم أتيت بالأشعث  
أسيراً ضربت عنقه فإنه قد خيل إليّ أنه لا يرى ثراً إلا أعان عليه ، وودت أني  
يوم أتيت بالفجاعة لم أكن حرفه وقتله سريعاً ، أو أطلفته نجيحاً ، وودت أني  
حيث وشجت خالداً إلى الشام كنت وجهت عُمر إلى العراق ، فأكون قد  
بسطت يدي يميني وشمالاً في سبيل الله - عز وجل

٤٦٠

(عائد - علوان)

١٤٦٠ - عائد الله الجاشعي (٨٣٠) :

عن أبي داود لا يعرف إلا به .  
حدثني آدم بن موسى ، قال : سمعت البخاري ، قال : عائد الله الجاشعي ،  
عن أبي داود ، روى عنه سلام بن مسكين ، لا يصح حديثه (٨٣٠) .  
وهذا الحديث حدثناه محمد بن إسماعيل ، حدثنا عاصم بن علي ، حدثنا  
سلام بن مسكين ، عن عائد الله الجاشعي ، عن أبي داود ، عن زيد بن أرقم ،  
قالوا : يا رسول الله هذا الأضحى ما هو ؟ قال : سنة أبيكم إبراهيم ، قالوا : فما  
لنا فيه ؟ قال : بكل شعرة حسنة ، قالوا : فالصوف ، قال : بكل شعرة  
من الصوف .

١٤٦١ - علوان بن داود البجلي (٨٣٢) :

ويقال : علوان بن صالح ، ولا يتابع على حديثه ولا يعرف إلا به .  
حدثني آدم بن موسى ، قال : سمعت البخاري ، قال : علوان بن داود  
البجلي ، ويقال : علوان بن صالح ، مكر الحديث .

وهذا الحديث حدثناه يحيى بن أيوب العلاف ، حدثنا سعيد بن كثير  
ابن عُفير ، قال : حدثنا علوان بن داود ، عن حميد بن عبد الرحمن بن حميد ،  
عن عبد الرحمن بن عوف ، عن صالح بن كيسان ، عن حميد بن عبد الرحمن ،  
عن أبيه ، قال : دخلت على أبي بكر أعوده في مرضه الذي توفّي فيه فسلمت ،  
وسألت عنه ، فاستوى جالساً ، فقلت : أصبحت بمحمد الله بارئاً ، فقال : أما إني

(٨٣٠) مكر الحديث . البرهان (٢ : ٣٦٤) .

(٨٣١) الفرج الكبير (٤ : ١ : ٨٢) .

## كِتَابُ الضَعْفَاءِ الْكَبِيرِ

تصنيف المحافظ

أبي جعفر محمد بن عمرو بن موسى بن حماد العقيلي المكي

السفر الثالث

Sonnat.net

حَقِّقْهُ وَوَقِّفْهُ

الدكتور عبدالمعطي بن قاسم

دار الكتب العلمية  
مطبعة لبنان

پی نوشت:

(٧) الضعفاء الكبير، العقيلي، ج ٣، ص ٤٢٠

... ای کاش خانه فاطمه را نمی گشودم، هر چند آن را برای جنگ با من بسته بودند... .

الأذبي<sup>(۱)</sup> كان أحذكم على حسك السعدان، والله لأن يقدم أحذكم فيضرب عنقه في غير حد خير له من أن يبيح في غمرة الدنيا.  
ثم قال: أما إني لا أسي على شيء إلا على ثلاث فعلتهد ووددت أني لم أفعلهن، وثلاث لم أفعلهن ووددت أني فعلتهد، وثلاث ووددت أني سألت رسول الله ﷺ عنهن.

فأما الثلاث التي ووددت أني لم أفعلهن: فوددت أني لم أكن كُشفت بيت فاطمة وتركتها، وأن أعلق عليّ الحرب، ووددت أني بوم سقيفة بني ساعدة قدذت الأمر في عنق أحد الرجلين أبي عبيدة أو عمر، وكان أمير المؤمنين وكتت وزيراً، ووددت أني حين وجهت خالد بن الوليد إلى أهل الردة أقمت بدني القصة<sup>(۲)</sup>، فإن ظفر المسلمون ظفروا، وإلا كنت ردهاً وودداً، وأما الثلاث اللاتي ووددت أني فعلتها: فوددت أني يوم أتيت بالأشعث أسيراً ضربت عنقه، فإنه يخيل إلي أنه لا يكون شر إلا طار إليه، ووددت أني يوم أتيت بالهجة السلمي، لم أكن أحرقتة، وقتلتة سربحاً أو أطلقته<sup>(۳)</sup> نجيحاً، ووددت أني حين وجهت خالد بن الوليد إلى الشام وجهت عمر إلى العراق، فأكون قد بسطت يميني وشمالي في سبيل الله - عز وجل -.

وأما الثلاث اللاتي ووددت أني سألت رسول الله ﷺ عنهن، فوددت أني سألته فيمن هذا الأمر؟ فلا ينازع أهله، ووددت أني كنت سألته: هل للأصناف في هذا الأمر سبب؟ ووددت أني سألته عن العمة وبنات الأخ، فإن في نفسي منهما حاجة.  
رواه الطبراني، وفيه: علوان بن داود البجلي، وهو ضعيف، وهذا الأثر مما أنكر عليه.

۹۰۳۱ - وعن زيادة بن الحارث الضدائي قال: أتيت النبي ﷺ فبايعته، فبايعني:

- ۳ - نسبة إلى أدريجان، وفي الكبير: الأذبي.
  - ۴ - ذو القصة: موضع قرب المدينة.
  - ۵ - في الأصل: أطلعت. والتصحيح من الكبير.
- ۹۰۳۱ - رواه الطبراني في الكبير رقم (۵۲۸۵) وأحمد (۱۶۹/۴) مختصراً... وانظر الصغيفة رقم (۳۵).

قلت: نعم، قال: أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له<sup>(۴)</sup>، وأن محمداً عبده ورسوله، وتقيم الصلاة<sup>(۵)</sup>، وتؤتي الزكاة إن كان لك مال<sup>(۶)</sup>، وتصح البيت، وتصوم رمضان. حفظت؟ قلت: نعم، وأخرى: لا تأمرن على اثنين، وهل تكون الإمرة إلا فيكم أهل بدر؟ قال: يوشك أن تفشحو حتى تبلغن من هو دونك، إن الله - عز وجل - لما بعث نبيه ﷺ دخل الناس في الإسلام، فممن من دخل فهداه الله، وممن من أكرهه السيف، فهم عواد الله - عز وجل -، وجيران الله، في خفارة الله. إن الرجل إذا كان أميراً فنظالم الناس بينهم، فلم يأخذ لبعضهم من بعض، انتقم الله منه. إن الرجل منكم لتؤخذ شاة تجاره فيظلم ناتيء عضلته غضباً لجاره، والله من وراء جاره، قال رافع: فمكثت سنة، ثم إن أبا بكر استخلف، فركت إليه قلت: أنا رافع كنت لقيت<sup>(۷)</sup> بمكان كذا وكذا، قال: عرفت، قال: كنت تهتبي عن الإمارة، ثم ركبت أعظم من ذلك، أمة محمد ﷺ؟ قال: نعم، فمن لم يقم فيهم كتاب الله فعليه بئله الله - يعني: لعنة الله -.

رواه الطبراني ورجاله ثقات.

۹۰۳۰ - وعن عبد الرحمن بن عوف قال: دخلت على أبي بكر أعوده في مرضه الذي توفي فيه فسلمت عليه، وسألته: كيف أصبحت؟ فاستوى جالساً، فقال: أصبحت بحمد الله بارئاً، فقال: أما إني على ما ترى ورج، وجعلتم لي شغلأ عن ورجعي، جعلت لكم عهداً من بعدي، واخترت لكم خيركم في نفسي، فكلكم يوم لذلك أنفه، رجاء أن يكون الأمر له، وروايت الدنيا أقبلت، ولما تقبل، وهي جائية<sup>(۸)</sup>، وستجدون<sup>(۹)</sup> بيوتكم يشور الحريرة، ونضالده الديباج، وتالمون ضجابع الصوف

- ۴ - ليس في الكبير: وحده لا شريك له.
- ۵ - في الكبير: الصلوات الخمس.
- ۶ - ليس في الكبير: مال.
- ۷ - في الأصل: تبيك. والتصحيح من الكبير.
- ۸ - ۹۰۳۰ - في الأصل: خائفة. والتصحيح من الكبير رقم (۴۳).
- ۹ - في: تستجدون. وفي المطبوع: ستجدون. والمثبت من الكبير.

## بُعثت في يومئذ في يومئذ مجمع الزوائد ومجمع الفوائد

للفاضل نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي  
(توفي ۸۰۷ هـ)

تحقيق  
عبدالله محمد الدزويش

Sonnat.net

الجزء الخامس

الأطعمة - الأشربة - الطب - اللباس - الخلافة - الجهاد

دار الكفر  
للطباعة والنشر والتوزيع

پی نوشت:

(۸) مجمع الزوائد، الهيثمي، ج ۵، ص ۳۶۶ یا ۲۰۲

... ای کاش خانه فاطمه را نمی گشودم، هر چند آن را برای جنگ با من بسته بودند...

# جامع الاحادیث

الجامع الصغير و تراجمه

والجامع الكبير

للمحقق جلال الدين عبد الرحمن السيوطي  
المتوفى سنة ٩١١ هـ

المسند والمرسل

مجموع وترويض

بمراجعة الشيخ محمد صالح المنجد

إشراف

مكتب البحوث والدراسات في دار الفكر

Sonnat.net

الجزء الأول

دار الفكر

طبع في دار الفكر

٣٤٩ - عن موسى بن إبراهيم عن رجل من آل ربيعة أنه بلغه أن أبا بكر رضي الله عنه حين استخلف فقد في بيته حزينا ، فدخل عليه عمر فأقبل عليه بلومه وقال : أنت كلقتي هذا الأمر وشكك إلي الحكم بين الناس ، فقال له عمر : أو ما علمت أن رسول الله ﷺ قال : إن الوالي إذا اجتهد فأصاب الحق فله أجران ، وإن اجتهد فأخطأ الحق فله أجر واحد ، فكأنه سهل على أبي بكر ( ابن راهويه وعيشمة في فضائل الصحابة هـ ) .

٣٥٠ - عن عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنه قال : « كتب أبو بكر إلى عمرو بن العاص : سلام عليك أما بعد ، فقد جاءني كتابك تذكر ما جمعت الروم من الجوع ، وأن الله لم ينصرنا مع نبيه ﷺ بكرة جنود ، وقد كنا نغزو مع رسول الله ﷺ وما معنا إلا فرسان ، وإن نحن إلا تمنعنا الإبل ، وكنا يوم أحد مع رسول الله ﷺ وما معنا إلا فرس واحد كان رسول الله ﷺ يركبه ، ولقد كان يظهورنا ويغيثنا على من خالفنا ، وأعلم يا عمرو أن أطوع الناس لله أشدهم بغضا للمعاصي ، فأطع الله ومرض أصحابك بطاغية » ( طس ) وقال : قرأه به الواقدي .

٣٥١ - عن عيسى بن عطية قال : « قام أبو بكر رضي الله عنه الغد حين يبيع فخطب الناس فقال : يا أيها الناس ! إني قد أقتلكم وأبكم ، إني لست بخيركم قبايعا خيركم ، فقاموا إليه فقالوا : يا خليفة رسول الله ﷺ أنت والله خيرنا ، فقال : يا أيها الناس ، إن الناس قد دخلوا في الإسلام طوعا وكرها ، فهم عواد الله وخيران الله فإن استغفتم أن لا يظلمكم الله بشيء من دمي فاعلموا ، إن لي شيطانا يحضري ، فإذا رأيتوني قد غضبت فاجتنبوني لا أمل بأشعاركم وأبشاركم ، يا أيها الناس تفقدوا ضرائب علمائكم ، إنه لا ينبغي للبحر نبت من سحت أن يدخل الجنة ، الأوزاعوني بأبصاركم فإن استغفتم فأعيبوني وإن زغت فقوموني ، وإن أظعت الله فأطيعوني ، وإن غضبت الله فأغضوبني » ( طس ) .

٣٥٢ - عن عبد الرحمن بن عوف أن أبا بكر الصديق رضي الله عنه قال له في مرضه مؤبدا : « إني لا أبيع على شيء إلا على ثلاث فعملتكم ووددت أني لم أعملكم ، ( الديبوري ) .

٣٥٣ - عن عبد الله بن محمّد قال : « لما يبيع أبو بكر رضي الله عنه صعد المنبر فقرأ مرقاة من مفيد النبي ﷺ فحمد الله وأثنى عليه ، ثم قال : اعلموا أيها الناس أن أخص الكيس العفي ، وأن أخص العفو المشور ، وأن أقواكم عندي الضعيف حتى أخذ له بحقه ، وأن أضعفكم عندي القوي حتى أخذ الحق منه ، إنما أنا متبع ولست بمبتدع ، فإن أحسنت فأعيبوني وإن زغت فقوموني ، وحاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا ، ولا يدع قوم الجهاد في سبيل الله إلا ضربهم الله بال فقر ، ولا ظهرت الفاحشة في قوم إلا عمهم الله بالبلاء ، فأطيعوني ما أطعت الله ، فإذا عصيت الله ورسوله فلا طاعة لي عليكم ، أقول قولي هذا وأستغفر الله لي ولكم » ( الديبوري ) .

پی نوشت:

(٩) جامع الاحادیث، السيوطي، ج ١، ص ١٠٠ و ١٠١





... ای کاش خانه فاطمه را نمی گشودم، هر چند آن را برای جنگ با من بسته بودند...

# کنز العمال

## في بيان الإفغان

لعمارة علي بن ابي طالب بن جاسم الدين الهندي  
البرهان فوري التوثيق ١٤٧٥

Sonnat.net

الجزء الخامس

ضبطه وفسره غريبه صححه ووضع فهارسه ومقتاحه  
اشيخ كبري جيباني اشيخ مسؤله

مؤسسة الرسالة

١٤١٢ - عن عيسى بن عطية قال : قام أبو بكر العَدَدُ حين رُوي غلب الناس فقال : يا أيها الناس إني قد أنفستكم رأيكم إني لست بخيركم فابعوا خيركم قدموا اليه فقالوا : يا خليفة رسول الله ﷺ أنت والله خيرنا فقال : يا أيها الناس ؛ إن الناس قد دخلوا في الإسلام طوعا وكرها فم عواد الله وجيران الله فان استطعتم أن لا يطغى عليكم الله بشيء من ذمته فافعلوا ، إن لي شيطاناً مجرّباً ، فإذا رأيتموني قد غضبت فاجتنبوني لا أميلُ بأشراكم وأبشاركم ، يا أيها الناس تفعلوا ضرائب غفاريكم إنه لا ينبي لحم نبت من سُحبت أن يدخل الجنة ، ألا وراعوني بأبصاركم فان استقمتم فأعينوني ، وإن زغت فتوبوني وإن أظمت الله فأطيعوني وإن عصيت الله فأعصوني . ( طس )<sup>(١)</sup>

١٤١٣ - عن عبد الرحمن بن عوف أن أبابكر الصديق قال له في مرض موته : إني لآسي<sup>(٢)</sup> على شيء إلا على ثلاث فعلتم ووددت أني لم أفعلن ثلاث لم أفعلن ووددت أني فعلت ثلاث ووددت أني سألت رسول الله ﷺ عنهن ، فأما الآتي ففعلتها ووددت أني لم أفعلها فوددت<sup>(٣)</sup> (١) وأخرجه ابن سعد في الطبقات الكبرى ( ١٨٢/٣ ) ص . (٢) آسى : أي لا أحرز ، والآسى منوع مقصور : للداراة والسلاج ، وهو أيضاً الحزب . الحار من صحاح اللغة ( ١٢ ) . ب .

إني لم أكن أكشف بيت فاطمة وتركتهم وإن كانوا قد غلبوه<sup>(٤)</sup> على الحرب ووددت أني يوم سقيفة بني ساعدة كنت فذفت الأمر في عنق أحد الجبلين أي عبدة بن الجراح أو عمر فكان أميراً وكنت وزيراً ، ووددت حيث وجهت خلفاً إلى أهل الردة أفت بذي القصة فان ظهر المسلمون ظهروا وإلا كنت بصدد لقاء أو مدد ، وأما الثلاث الآتي تركت ووددت أني فعلت ووددت أني يوم أبيت أسيراً حضرت عنقه فانه يجيل إلى أنه لا يرى شراً إلا أعان عليه ووددت أني يوم أبيت بالفجاة<sup>(٥)</sup> لم أكن أحرقتُه وقتلته سريعاً أو أطلتته نجحاً ووددت أني حيث وجهت خلفاً إلى أهل الشام كنت وجهت عمر إلى العراق فأكون قد بسطت يدي بيناً وشمالاً في سبيل الله ، وأما الثلاث الآتي ووددت أني سألت عنهن رسول الله ﷺ فوددت أني سألته فيهن هذا الأمر فلا ينازعه أهله ووددت أني كنت سألته هل للأنصار في

(١) غلبوه : غلب الب . فهو سلق . والاسم اللق . وغلن الأوب ، شدد ففكرة ، وربما قلوا : غلن الأوب . اد الحار من صحاح اللغة ( ٣٧٧ ) ب . (٢) بالجناد : فجاء الأمر مفاجأة وجاهة ، وكذلك لغة الأمر وجاه الأمر بالكر والصب ، لغة بلد والقم . ومنه نظري في الجناد اللزني . الصحاح للجوهري ( ٦٢/١ ) ب .

هذا الأمر شيء ؛ ووددت أني كنت سألته عن ميراث العممة وابنة الأخت فان في نفسي منها حاجة . ( أبو عبيد في كتاب الأموال عن وخيمة بن سليمان الأعرابي<sup>(٦)</sup> في فضائل الصحابة طلب كرم ص ) وقال أنه حديث حسن إلا أنه ليس فيه شيء عن النبي ﷺ وقد أخرج (خ) كتابه غير شيء من كلام الصحابة .

١٤١٤ - عن عبد الله بن عكيم قال : لما يوع أبو بكر سعد المير فقول مرقة<sup>(٧)</sup> من مقدم النبي ﷺ غميد الله وأني عليه ، ثم قال : اعلموا أيها الناس أن أكيس الكيس النبي وأن أعق الحق العجور وأن أفواكم عندي الضيف حتى أخذ له بقفه ، وأن أضغفك عندي التوي حتى أخذ الحق منه ، إنما أنا متبوع ولست بمبتدع ، فان أحسنت فأعينوني وإن زغت فتوبوني وحاسبوا أنفسكم قبل أن تحاسبوا ولا يدع قوم الجهاد في سبيل الله إلا ضرهم الله بالفقر ، ولا ظهرت الفاحشة في

(١) وخيمة بن سليمان بن حيدرة ، محدث الشام أبو الحسن القرشي الطرابلسي أحد الفقهاء ولد سنة ٢٥٠ وقال الخطيب : ثقة ، جمع فضائل الصحابة رضي الله عنهم وفي سنة ٣٤٣ . تذكرة الحفاظ للذهبي ( ١٥٩/٣ ) ص . (٢) مرقة : الرقة بالفتح : البرجة ، ومن كسرهما شيها بالة التي يعمل بها ، ومن فتح قال : هذا موضع يقبل فيه ، لعله فتح اليم مخالفاً . عن يعقوب . الصحاح للجوهري ( ٢٣١/٦ ) ب .

پی نوشت:

(١) كنز العمال، المتقي الهندي، ج ٣ ص ٣٥ / ج ٥، ص ٦٣١ و ٦٣٢

... ای کاش خانه فاطمه را نمی گشودم، هر چند آن را برای جنگ با من بسته بودند...

# العقد الفريد

تأليف

الفقيه أحمد بن محمد بن عبد ربه الأندلسي  
المتوفى سنة ٥٢٨ هـ

بتحقيق

وكتور

عبد الحميد الخديوي

Sonnat.net

الجزء الخامس

دار الكتب العلمية  
بيروت لبنان

قال: ودخل عليه عمر فقال: يا خليفة رسول الله لقد كلفت القوم بعدك تعباً، ووليتهم نصيباً، فبهيات من شق غبارك فكيف للحاق بك.

## استخلاف أبي بكر لعمر

عبد الله بن محمد التيمي عن محمد بن العزيز، أن أبا بكر الصديق حين حضرته الوفاة كتب عهده وبعث به مع عثمان بن عفان ورجل من الأنصار ليقرأه على الناس فلما اجتمع الناس قاما فقالا: « هذا عهد أبي بكر فإن تفرّوا به نقرأه، وإن تنكروه نرجعه » فقال:

بسم الله الرحمن الرحيم: هذا عهد أبي بكر بن أبي قحافة عند آخر عهده بالدنيا خارجاً منها، وأول عهده بالآخرة داخلاً فيها، حيث يؤمن الكافر، ويتقي الفاجر، ويصدق الكاذب، أمرت عليكم عمر بن الخطاب، فإن عدل وانقى فذاك ظني به ورجائي فيه، وإن بدّل وعيّر، فالخير أردت، ولا يعلم الغيب إلا الله.

قال أبو صالح: أخبر محمد بن وضاح، قال: حدثني محمد بن رُمح بن مهاجر التميمي، قال: حدثني الليث بن سعد عن علوان عن صالح بن كيسان عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف عن أبيه، أنه دخل على أبي بكر رضي الله عنه في مرضه الذي توفي فيه، فأصابه مفتحاً، فقال: أصبحت بمحمد الله بارئاً.

قال أبو بكر: أترأه؟

قال: نعم.

قال: أما إني على ذلك لشديد الوجع، ولما لقيت منكم يا معشر المهاجرين أشدّ عليّ من وجعي؛ إني ولّيت أمركم خيركم في نفسي، فكلكم ودم من ذلك أنفء، يريد أن يكون له الأمر من دونه، ورأيت الدنيا مقبلة ولن تقبل، وهي مقبلة حتى تتخذوا ستور الحرير ونضالذ الدباج، وتألّم الاضطجاع على الصوف الأقربي<sup>(١)</sup>.

(١) نسبة إلى أذربيجان.

كما يألم أحدكم الاضطجاع على شوك السعدان، والله لأن يقدم أحدكم فيضرب عنقه في غير حدّ، خير له من أن يخوض في غمرة الدنيا، ألا وإنكم أول ضال بالناس غداً فنصدونهم عن الطريق يميناً وشمالاً، يا هادي الطريق جرّت، إنما هو الفجر أو البحر.

قال: فقلت له: خفّض عليك يرحمك الله، فإن هذا يبضك على ما بك؛ إنما الناس في أمرك بين رجلين: إما رجل رأى ما رأيت فهو معك، وإما رجل خالفك فهو يُشير عليك برأيه، وصاحبك كما تحب، ولا تعلمك أردت إلا الخير، ولم تزل صالحاً مصلحاً، مع أنك لا تأسى على شيء من الدنيا.

فقال: أجل، إني لا آسى على شيء من الدنيا إلا على ثلاث فعلت، وودت أني تركت، وثلاث تركت، وودت أني فعلت، وثلاث وودت أني سألت رسول الله ﷺ عنهن:

فأما الثلاث التي فعلت وودت أني تركت: فودت أني لم أكشف بيت فاطمة عن شيء؛ وإن كانوا أغلقوه على الحرب، وودت أني لم أكن حرّقت الفجأة السلمي، وأني قتلته سريعاً أو خليلته نجياً<sup>(٢)</sup>، وودت أني يوم سقفة بني ساعدة قدفت الأمر في عنق أحد الرجلين، فكان أحدهما أميراً وكتّ له وزيراً. يعني بالرجلين: عمر بن الخطاب، وأبا عبيدة بن الجراح.

وأما الثلاث التي تركت وودت أني فعلت: فودت أني يوم أنبت بالأشعث بن قيس أسيراً ضربت عنقه، فإنه يخيل لي أنه لا يرى شرّاً إلا أعان عليه؛ وودت أني يوم سيّرت خالد بن الوليد إلى أهل الردة أقمت بذي القصة<sup>(٣)</sup>؛ فإن ظفّر المسلمون ظفّروا، وإن انهزموا كنت بصدد لقاء أو مدد؛ وودت أني وجهت خالد بن الوليد

(١) يبضك: يبضك.

(٢) نجياً: وشيكا.

(٣) ذي القصة: اسم موضع.

پی نوشت:

(١٢) عقد الفريد، ابن عبد ربه، ج ٣، ص ٦٩ / ج ٤، ص ٩٠ یا ٩٣ یا ٢٥٠ یا ٢٦٨ (القاهرة) / ج ٥، ص ٢٠ و ٢١ (بيروت)

... ای کاش خانه فاطمه را نمی گشودم، هر چند آن را برای جنگ با من بسته بودند... .

در اصل کتاب هنگامی که ابو عبید به اینجا می رسد به جای جمله: «لم أكتشف بيت فاطمة و تركته...» می نویسد: «كذا و كذا» و اضافه می کند که من مایل به ذکر آن نیستم!

ابو عبید هر چند از روی تعصب مذهبی یا علت دیگر از نقل حقیقت سرباز زده ولی محققان کتاب الأموال در پاورقی می گویند: جمله های حذف شده در کتاب میزان الاعتدال - به نحوی که بیان گردید - وارد شده است.

## کتاب الأموال

«لحميد بن زنجويه» ٢٥١ هـ

تحقيق الدكتور  
شاکر زيب فياض  
الاستاذ المساعد - جامعة الملك سعود

Sonnat.net

الجزء الأول



پی نوشت:

(١٢) الأموال، حافظ ابو عبید، ج ١، ص ١٩٤ یا ١٢٤، ناشر: دار الفکر للطباعة و النشر یا ٣٠٣ / ٤، ص ١٤٤، ناشر: کلیات ازهریه چاپ بیروت

حفص عليك - رحك الله فان هذا يبيضك على ما بك، انما الناس في امرك بين رجلين اما رجل رأى ما رأيت فهو معك. واما رجل خالفك فهو يشير عليك برأيه. وصاحبك كما تحب. ولا نعلمك اردت الا الخير، وان كنت لصالحا مسلحا، فسكت ثم قال: مع انك - والحمد لله - ما تأسى على شيء من الدنيا. فقال: اجل اني لا آسى من الدنيا الا على ثلاث فعلتني، وددت اني تركتني، وثلاث تركتني وددت اني فعلتني. وثلاث وددت اني سألت عنهن رسول الله - ﷺ -، اما اللاتي وددت اني تركتني، فوددت اني لم اكن كسفت بيت فاطمة<sup>(١)</sup> عن شيء، وان كانوا قد اغلقوا على الحرب<sup>(٢)</sup>. ووددت اني لم اكن حرقت الفجاءة السلمي، ليشني قتلته سريحا، او خليتني نجحا، ولم احرقه بالنار. (٤١/١) ووددت اني يوم سقيفة بني ساعدة/ كنت قدفت الامر في عنق احد الرجلين، عمر بن الخطاب او ابي عبيدة بن الجراح، فكان احدهما اميرا، وكنت انا وزيرا.

واما اللاتي تركتني، فوددت اني يوم اتيت بالاشعث بن قيس الكندي اسيرا، كنت ضربت عنقه. فانه يجيل الى انه لن يرى شرا الا اعان عليه. (ووددت)<sup>(٣)</sup> اني حين سيرت خالد بن الوليد الى اهل الردة

(٤٦٧) انا حميد انا عثمان بن صالح حدثني الليث بن سعد بن عبد الرحمن الفهمي حدثني علوان بن صالح بن كيسان عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف ان ابا عبد الرحمن بن عوف، دخل على ابي بكر الصديق - رحمة الله عليه - في مرضه الذي قبض فيه، فرأه مفيفا فقال عبد الرحمن: اصبحت - والحمد لله - بارثا. فقال له ابو بكر: اتراه؟ قال عبد الرحمن: نعم. قال: اني على ذلك لشديد الوجع، ولما لتبت منك يا معشر المهاجرين اشد علي من وجعي، لاني وليت امركم خير في نفسي، وكلكم ورم من ذلك انفة، يريد ان يكون الامر دونه، ثم رأيت الدنيا مقبلة، ولما تقبل وهي مقبلة، حتى تتخذوا شور الحرير ونضائد الدياج وتألون الاضطجاع على الصوف الأزري<sup>(١)</sup> كما بأمر احدكم اليوم ان ينام على شوك السعدان<sup>(٢)</sup>. والله لان يقدم احدكم فتضرب عنقه في غير حد خير له من ان يوض غمرة الدنيا، وانتم اول ضال بالناس غدا، تصفونهم<sup>(٣)</sup> عن الطريق يمينا وشمالا، يا هادي الطريق. انما هو (الفجر) او البحر<sup>(٤)</sup>. قال عبد الرحمن: فقلت له:

= ت ١٧٨:١. وفيه شريك وابراهيم بن مهاجر وتقدم بيان ضعفها. واشعث بن قيس الكندي: كان من ملوك كندة اسلم سنة ١٠ ثم ارتد مع من ارتد من الكنديين. ثم عاد الى الاسلام وشهد اليرموك والقادسية. ومات سنة ٤٠ وقيل بعدها. انظر الاصابة ١: ٦٦.

(١) الأزري: نسبة الى ازربجان. كما في الفاموس ١: ٦٨.

(٢) السعدان: (نبت من افضل مراعي الابل، له شوك) كذا في الفاموس ١: ٣٠٢.

وانظر النهاية ٢: ٣٦٧.

(٣) كذا هنا (تصفونهم) وفي ميزان الاعتدال (تصفونهم بهم...) وفي الطبري (فصفونهم عن...).

(٤) في الميزان (انما هو الفجر او البحر) وفي الطبري (الفجر او البحر) وفي لسان العرب ٤: ٤١ (وفي حديث ابي بكر - رضي الله عنه - انما هو الفجر او البحر او البحر، البحر بالفتح والضم - الداهية والامر العظيم. اي ان انتظرت حتى يضيء =

= الفجر ابصر الطريق وان خطبت الطلاب، افست بك الى الكروه. ويروي البحر - بالخاء - يريد غمرات الدنيا، شبهها بالبحر لتغير اهلها فيها). وكان في الاصل (العم) والتصويب من هؤلاء. جيعا.

(١) فاطمة هي الزهراء بنت سيد البشر - ﷺ - ورضي عنها - تزوجها علي بن ابي طالب اوائل الهمرم سنة اثنين. وانقطع نسل رسول الله - ﷺ - الا منها. وهي احب بناته اليه. ساقها كثيرة جدا وماتت بعده - ﷺ - بسنة اشهر وقيل غير ذلك. انظر طبقات ابن سعد ٨: ١٩ - ٣٠. الاصابة ٤: ٣٦٥ - ٣٦٨.

(٢) عند الطبري (... قد غلقوه على الحرب...).

(٣) في الاصل (ووددت). وعند الاخرين كما اتت.

... ای کاش خانه فاطمه را نمی گشودم، هر چند آن را برای جنگ با من بسته بودند...

# تاریخ میلین در دمشق

وذكر فضلها وتسمية من مهاجر من الأمراء أو أمهات  
بنواهم ما ورد بها وأهلها

تصنيف

الإمام العالم الحافظ أبو القاسم علي بن الحسن  
ابن هبة الله بن محمد الله الشافعي

المؤلف بارع عاصم

٤٩٩ هـ - ٥٧١ هـ

ثلاثة وثمانيه

مكتبة دار التراث

سنة النشر ١٤٢٥ هـ

أبو بكر الصديق

خليفة رسول الله ﷺ

دار الفكر

طبع في بيروت - لبنان

وما لقيت منكم أيها المهاجرين أشد من وجعي هذا، إني رأيت أمركم خيركم في نفسي  
وكلكم ورم من ذلك أنه يريد أن يكون الأمر له، وكانت الدنيا قد أقبلت ولما تقبل،  
وهي مقبلة حتى تتخذوا سنور الحبر، ونضائد الدباج، وحتى بالم أحدكم على  
الصوف الآدمي<sup>(١)</sup> كما بالم أحدكم على حسك الشندان<sup>(٢)</sup> فولذي نفسي بيده لأن يقدم  
أحدكم، فيضرب عنقه من غير حد خير له من أن يخوض غمرة الدنيا، ثم أتم غداً أول  
ضال بالناس، وبيناً وشمالاً لا تصفونهم على الطريق، يا هادي الطريق جرت إنسا هو  
الفرج أو البحر.

قال: فقال له عبد الرحمن: خفف عليك برحمتك الله، فإن هذا يهيبك<sup>(٣)</sup> لما  
بك، إنما الناس في أمرك رجلان: إما رجل رأى ما رأيت فهو معك، وأما رجل رأى ما  
لم تر فهو يشير عليك بما تعلم، وصاحك كما تحب، أو كما يحب، ولا نعلمك أردت  
إلا الخير، ولم تزل صالحاً مصلحاً مع أنك لا تأسي من الدنيا قال: أجل، والله ما  
أصبحت آسي من الدنيا على شيء إلا على ثلاث فعلت، وثلاث ألا أكون سألت  
رسول الله ﷺ عنهن.

فأما الثلاث التي فعلت: فوعدت أنني تركت أني يوم سقفة بني ساعدة ألتفت  
هذا الأمر في عنق هذين الرجلين - يعني عمر وأبا سبيدة - فكان أحدهما أميراً وكنت  
وزيراً، وودت أنني لم أكن كشفت بيت فاطمة عن شيء مع أنهم ألقوه على الحرب،  
ووددت أنني لم أكن حرقت الفجاءة المسلمي وأني كنت قتله سريماً، أو خليته نجيحاً.

وأما الثلاث التي تركت ووددت أنني كنت فعلت: ووددت أنني يوم وجهت  
خالد بن الوليد إلى أهل الشام وجهت عمر بن الخطاب إلى أهل العراق، فكنت قد  
بسطت كلتا يدي في سبيل الله، ووددت أنني حين أتيت بالأشعث بن قيس أسيراً ضربت  
عنقه، فإنه يخجل إلي أنه لا يرى شراً إلا أعان عليه، ووددت أنني سألت رسول الله ﷺ  
لمن هذا الأمر بعده؟ فلا ينازعه أحد، ووددت أنني سألت رسول الله ﷺ هل للأشعث فيه  
شيء؟ ووددت أنني سألت رسول الله ﷺ عن ميراث بنت الأخ والعمة، فإن في نفسي منها  
شيء.

والكاتب بتقرظه والدعاء له، والوجه الثاني: أن يكون أبو بكر استجاز هذا لأنه<sup>(١)</sup> قد  
اشتهر به واستفاض الحاقه بنسبته ألا ترى قول الشاعر بعينه:

سميت صديقاً وكل مهاجر سواك يُسمى باسمه غير منكرو  
وقوله في الخبر: ما نمت فحلمت؛ فإنه يقال: حلم في نومه، كما قال الشاعر:

حلمت بكم في نومتي فقصيت<sup>(٢)</sup> ولا ذنب لي أن كنت في النوم أحلم  
أوحلم عن خصمه كما قال الآخر<sup>(٣)</sup>:

حلمت<sup>(٤)</sup> على السفيه يظن أنني عيبت عن الجواب وما عيبت  
أوحلم الأديم: إذا فسد، كما قال الآخر: [٥]

وإنك والكتاب إلى علس كدابنة وقد حُلم الأديم<sup>(٦)</sup>

أخبرنا أبو البركات عبد الله بن محمد بن الفضل القزويني<sup>(٧)</sup>، وأم المؤيد نازين  
المعروفة بجمعة بنت أبي حرب محمد بن الفضل بن أبي حرب، قال: أنا أبو القاسم  
الفضل بن أبي حرب الجرجاني، أتيت أبو بكر أحمد بن الحسن، نا أبو العباس أحمد بن  
يعقوب، نا الحسن بن مكرم بن حسان الزبارة أبو علي بغداد، حدثني أبو الهيثم خالد بن  
القاسم قال: حدثنا ليث بن سعد، عن صالح بن كيسان، عن حميد بن عبد الرحمن بن  
عوف، عن أبيه.

أنه دخل على أبي بكر الصديق يومه في مرضه الذي مات فيه فوجده مقتنياً<sup>(٨)</sup>،  
فقال: أصبحت بحمد الله بارئاً فقال، أتري ذلك؟ قال: نعم، قال: أما إنني شديد الرجوع،

(١) بالأصل: استخار هذه الآية والبيت من المجلس الصالح.

(٢) في م المجلس الصالح: فضيت.

(٣) ما بين معكوفين كان موثقه بعد الشعر، فقدمنا إلى هنا بما وافق م المجلس الصالح.

(٤) عن م المجلس الصالح والأصل: حكمت.

(٥) ما بين معكوفين بالأصل جاء بعد الشعر، فقدمنا بما وافق م المجلس الصالح.

(٦) البيت للوليد بن عتبة بن أبي معيط قاله بعض معاصريه بن أبي سفيان على قتال علي بن أبي طالب، انظر  
الجماعة البصرية ١١٦/١ والمسان (ط).

(٧) نسخة ابن عساکر م/٣٢ ب.

(٨) كذا بالأصل م، وفي مختصر ابن منظور ١٢٢/٣ مفيقة وهو التيه، يعني أنه خف من مرضه.

(١) كذا بالأصل م، وفي مختصر ابن منظور: الأديم.

(٢) السعدان: نبت له شوك كبير.

(٣) يهيبك، هامة الأمر يهيبه جفأً، والهيب: الكسر بعد الجهر، وهو أشد ما يكون من الكسر.

## پی نوشت:

- (١٤) تاریخ یعقوبی، الیعقوبی، ج ٢، ص ١٣٧
- (١٥) ازاله الخلفاء، دهلوی هندی، ج ٢، ص ٢٩
- (١٦) السقیفة و فذک، الجوهری، ص ٤٣ و ص ٧٥
- (١٧) منتخب کنز، حسام الدین منقی، ج ٢، ص ١٧١
- (١٨) تاریخ الامم و الملوک، ابن جریر طبری، ج ٢، ص ٦١٩
- (١٩) تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ٣٠، ص ٤١٧ تا ٤٢٣ (شرح حال ابوبکر)
- (٢٠) سیوطی، مسند فاطمه، ص ٣٤ و ٣٥، ناشر: مؤسسة الکتب الثقافیة، بیروت، الطبعة الأولى
- (٢١) لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، ج ٤، ص ٢١٩ / ج ٤، ص ١٨٩، ناشر: مؤسسة الأعلمی للطبوعات
- (٢٢) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ٢، ص ٤٧ / ج ٦، ص ٥١ / ج ٢٠، ص ٢٤، ناشر: مؤسسة إسماعیلیان

## بررسی هجوم از زبان عبدالفتاح عبدالمقصود

عبدالفتاح عبدالمقصود از دانشمندان سنی مذهب و نویسندگان برجسته مصر به حساب می آید که به هر دو لغت فصیح عربی و زبان عامیانه شعر سروده است. در سال ۱۹۱۲ میلادی در اسکندریه مصر متولد شد. او تحصیلات دانشگاهی اش را در رشته تاریخ اسلامی در مصر انجام داد. مدتی رییس دفتر معاون رییس جمهوری (حسن ابراهیم) و مدیر کتابخانه نخست وزیری مصر بود و همچنین موسس و عضو هیأت تحریریه مجله «الحدیث» در اسکندریه شد و در نهایت رییس دفتر نخست وزیر مصر (محمد صدقی سلیمان) گردید.

همچنین وی از جمله مولفین کتابهای درسی رشته تاریخ و جغرافیا و علوم اجتماعی در مصر بوده است. علاوه بر اینها وی دارای تالیفات متعددی است که از جمله می توان کتابهای «ابناءنا مع الرسول»، «یوم کیوم عثمان»، «صلیبیه الی الأبد»، «الزهران ام ابیها»، «الامام علی بن ابی طالب»، «السقیفة و الخلافة» و... نام برد.

بزرگترین و مهمترین اثر وی همان کتاب «الامام علی بن ابیطالب» در ۹ جلد می باشد که آن را در مدت سی سال نگاشته است. در این کتاب وی با بصیرت و ژرف نگری خاص درهای نوینی از تحقیق را در تاریخ تحلیلی اسلام گشوده و بسیاری از پرده های ابهام را از میان برداشته است. او با شهامتی بزرگ و ستودنی که شایسته هر محقق آزاد اندیش است تاریخ و شخصیت های آن را از درون هاله تقدیس و تنزیه که جز به بهای حق پوشی فراهم نشده بیرون آورد و در معرض نقد و تحلیل و استنتاج قرار داد و در عین پایبندی به مذهب اهل سنت توانست با غلبه بر تعصبات و تعلقات گمراه کننده رایج در طی تحقیق و پژوهش سی ساله اش صادقانه جانب انصاف را رعایت کرده به تحلیل علمی تاریخ نیم قرن نخستین اسلامی بپردازد.

او داستان هجوم به خانه وحی را در دو مورد از کتب خود آورده است که ما به آن ها اشاره می کنیم:

عمر گفت قسم به کسی که جان عمر در دست او است بیرون بیاوید و الا خانه را بر سر ساکنانش به آتش می کشم. گروهی که از خدا می ترسیدند و حرمت پیامبر را در نسل او نگه می داشتند گفتند ای ابا حفص در آن فاطمه است، بی پروا فریاد زد باشد... نزدیک آمد و در زد سپس با مشت و لگد... تا به زور وارد شد و علی پیدا شد. صدای ناله زهرا در آستانه در بلند شد. آن صدا طنین استغاثه ای بود که سر داده و می گفت: پدر ای رسول خدا... .

می خواست از دست ظلم یکی از اصحابش او را که در نزدیکی وی در رضوان پروردگارش خفته بود برگرداند تا که سرکش گردن فراز بی پروا را به جای خود نشاند و جبروتش را زایل سازد و شدت عمل و سختگیری را نابود کند و آرزو می کرد قبل از این که چشمش به وی بیفتد صاعقه ای نازل شده او را در یابد.

وقتی جمعیت برگشت و عمر می خواست همچون آهوان رمیده از برابر صیحه زهرا فرار کند علی از شدت تاثیر و حسرت با گلوئی بغض گرفته و اندوهی گران چشمش را در میان آنان می گردانید و انگشتان خود را بر قبضه شمشیر فشار می داد و می خواست از شدت خشم در آن فرو رود.

پی نوشت:

(۱) الإمام علی بن ابی طالب، عبد الفتاح عبدالمقصود، ج ۴، ص ۲۷۴-۲۷۷

و در جای دیگر می نویسد:

مگر دهان مردم بسته و بر زبانها قفل است که داستان هیزم را بازگو نکنند؟ قصه هیزمی که زاده خطاب دستور داده بود که در درب خانه فاطمه جمع کنند. آری زاده خطاب دور خانه را که علی و اصحابش در آن بودند محاصره کرد تا بدینوسیله آنان را قانع سازد یا بی محابا بتازد. همه این داستانها با نقشه ای از پیش طرح شده یا ناگهانی پیش آمد. مانند کفی روی موج ظاهر شد و اندکی نپایید که همراه جوش و خروش عمر از میان رفت... این مرد خشمگین و خروشان به سوی خانه علی روی آورد و همه همدستانش دنبال او به راه افتادند و به خانه هجوم آوردند یا نزدیک بود هجوم آورند ناگهان چهره ای چون چهره رسول خدا میان در آشکار شد. چهره ای که پرده اندوه آن را گرفته آثار رنج و مصیبت بر آن آشکار است در چشمهایش قطرات اشک می درخشد و بر پیشانی اش گرفتگی غضب هویدا بود... عمر به جای خود خشک شد و آن جوش و خروشش چون موج از میان رفت همراهانش که دنبالش به راه افتاده بودند پشت سرش در مقابل در بُهت زده ایستادند زیرا روی رسول خدا را از خلال روی حبیبیه اش زهرا دیدند، سرها از شرمندگی و حیا به زیر آمد و چشمها پوشیده شد؛ دیگر تاب از دلها رفت همین که دیدند فاطمه مانند سایه ای حرکت کرد و با قدمهای حزن زده لرزان اندک اندک به سوی قیر پدر نزدیک شد... چشمها و گوشها متوجه او گردید، ناله اش بلند شد باران اشک می ریخت و با سوز جگر پی در پی پدرش را صدا می زد «پدر ای رسول خدا... پدر ای رسول خدا...»

گویا از تکان این صدا زمین زیر پای آن گروه ستم پیشه به لرزه در آمد... باز زهرا نزدیک تر رفت و به آن تربت پاک روی آورد و به آن غایب حاضر استغاثه می کرد:  
پدر ای رسول خدا... پس از تو از دست زاده خطاب و زاده ابی قحافة چه بر سر ما آمد؛ دیگر دلی نماند که نلرزد و چشمی نماند که اشک نریزد آن مردم آرزو می کردند که زمین شکافته شود و در میان خود پنهانشان سازد.

---

**پی نوشت:**

(۱) المجموعة الكاملة الامام علی بن ابیطالب، تاریخ تحلیلی نیم قرن اول اسلام، عبدالفتاح عبدالقصد، ترجمه سید محمود طالقانی، ج ۱، ص ۱۹۰ تا ۱۹۲ یا ۳۲۶ تا ۳۲۸ چاپ سوم، چاپخانه افسر حیدری

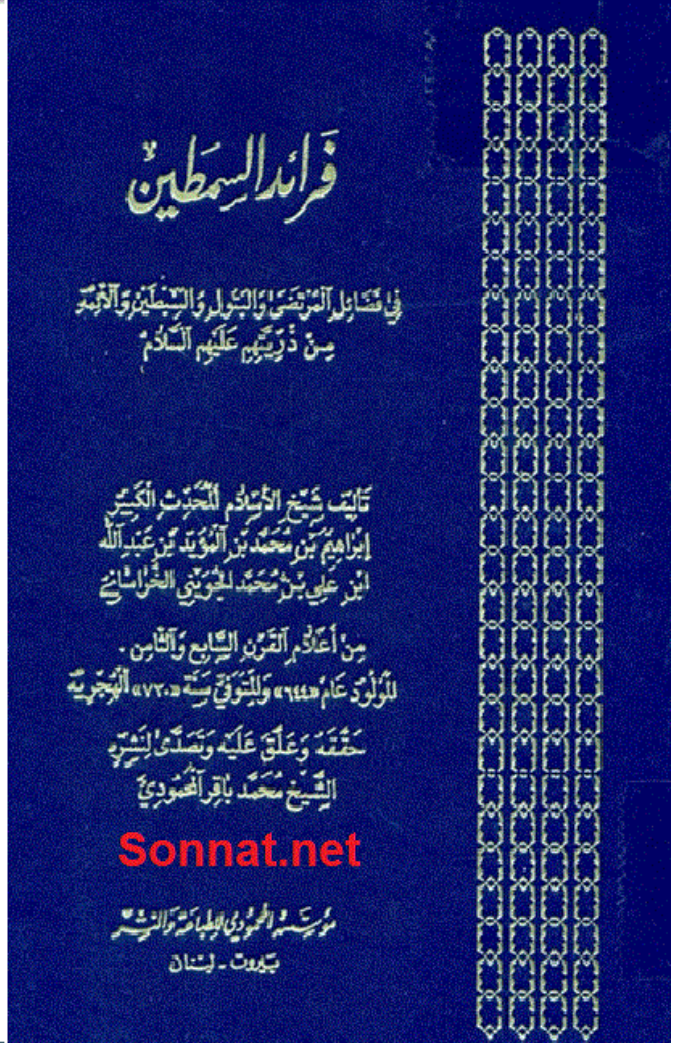
بررسی روایت فراند السمطين جوينی

شيعيان برای اثبات مصیبت ها و شهادت فاطمه رضی الله عنها به روایتی از صدرالدين ابوالمجامع جوينی در کتاب فراند السمطين استناد می کنند در حالی که به روایت جوينی نمی توان اعتماد کرد زیرا ذهبی گفته که وی «حاطب لیل» بوده است.

وإمام كل مؤمن وقائد كل نقي وهو وصيبي وخليفتي على أهلي وأمتي في حياتي وبعد موتي ومحبي محبتي ومبغضه مبغضتي وبولايته صارت أمتي مرحومة ، وبعداوتها صارت المخالفة له ملعونة ، وإني بكيت حين أقبل لأني ذكرت عند الأمة به بعدي حتى إنه يزال عن مقعدي وقد جعله الله له بعدي ثم لا يزال الأمر به حتى يضرب على قرنه ضربه تحضّب منها لحيته في أفضل الشهور شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن .

وأنا ابنتي فاطمة فإني سيدة نساء العالمين من الأولين والآخرين وهي بضعة مني وهي نور عيني وهي ثمرة فؤادي وهي روعي التي بين جنبي وهي الحوراء الأنسية متى قامت في محرابها بين يدي ربا جل جلاله زهر نورها لملائكة السماء كما يزهو نور الكواكب لأهل الأرض ويقول الله عز وجل لملائكته يا ملائكتي انظروا إلى أمتي فاطمة سيدة إمامي قائمة بين يدي ترعد فرائصها من خيفتي وقد أقبلت بقلبي على عبادتي أشهدكم أنني قد أمنت شيعتها من النار. وإني لما رأيتها ذكرت ما يصنع [بها] بعدي كإني بها وقد دخل الدل بيتها واتهكت حرمتها وغضب حقها ومنعت إبتها وكسر جنبها وأسفطت جنبها وهي تنادي يا محمداه فلا تجاب وتستهيب فلا تعاث ، فلا تزال بعدي محرونة مكروبة باكية فظكر القطاع الوحي من بيتها مرة وتذكر فراخي أخرى وتستوحش إذا جئها الليل لفقد صوتي التي كانت تستمع إليه إذا تهجدت بالقرآن، لم ترى نفسها ذليلة بعد أن كان في أيام أبيها حروية وعند ذلك يؤنسها الله تعالى فيتادبها بما نادى به مريم ابنة عمران فيقول : يا فاطمة إن الله اصطفاك وطهرك واصطفاك على نساء العالمين ، يا فاطمة اغتني لربك واسجدي واركعي مع الراكعين ، ثم يبتدئ بها الوجد فتمرض فيبعث الله عز وجل إليها مريم ابنة عمران ترضها وتؤنسها في علمها فيقول عند ذلك : يا رب إني قد سئمت الحياة وتبرمت بأهل الدنيا فألحقني بأبي فإلحقها الله عز وجل في فتكون أول من يلحقني من أهل بيتي ، فتقدم علي محرونة مكروبة مغمومة مغمومة مقتولة ؛ يقول رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] عند ذلك : ألمم العن من ظلمها وعاقب من غلبها ودل من أدلها وحلّد في نارك من ضرب جنبها حتى ألتقت ولدها فتقول الملائكة عند ذلك آمين .

وأما الحسن عليه السلام فإنه إبنني وولدي ومني وقرّة عيني وضياء قلبي وثمره فؤادي وهو سيد شباب أهل الجنة وحجة الله على الأمة أمره أمري وقوله قولي ، من تبعه فإنه مني ومن عصاه فإنه ليس مني وإني إذا نظرت إليه تذكرت ما يجري عليه من الدل بعدي ولا يزال الأمر به حتى يقتل بالسّم ظلماً وعدواناً فعند ذلك تبكي الملائكة والسبع الشداد لموته وبكيه كل شيء حتى الظفر في جوف السماء والحيتان في



پی نوشت:

(۱) فراند السمطين، الجويني، ابراهيم بن محمد بن مؤيد(متوفاي ۷۲۲هـ) ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵، ناشر: مؤسسة المحمودي - بيروت، ۱۴۰۰هـ.



## بررسی صحت روایت و پاسخ به شبهه ذکر شده

ابراهیم بن محمد بن موید بن حمویه جوینی... سفرهای علمی زیادی داشت و به آن اهمیت می داد و آثاری هم نوشت؛ آدمی متدین، باوقار و خوش صورت بود و غازان (پادشاه تاتارها) به دست وی مسلمان شد.

ذهبی درباره وی می گوید او حاطب لیل بود و احادیثی را که دو، سه و چهار موضوع در آن آمده جمع می کرد که همه اباطیل و دروغ بودند و در کتاب معجم المختص می گوید شیخ خراسان و خوش مجلس بود که به دست وی غازان مسلمان شد و در سال ۷۲۲ هـ ق در عراق مرده است و به بعضی از بزرگان ما اجازه نقل حدیث داده است؛ از جمله به ابوهریره پسر ذهبی.

الدرر الكامنة ج ۱ - ص ۶۸  
اسکندر بن سعد الطائوس اجازوا له من قزوين ولها اجازة من عقیقة الفار قانية قال وشافني بجبى الكرخي بهذان عن القاضى نجم الدين احمد بن ابى سالم احمد بن زبد (۱) بن نهان الاسدي عن ابى علي الحداد قال الذهبي كان حاطب ليل جمع احاديث ثنائيات وثلاثيات ورباعيات من الاباطيل المكذوبة وقال في المدجم المختص شيخ خراسان وكان ذا اختاه بهذا الشأن وعلى يده اسلم غازان ومات سنة ۷۲۲ (۲) بال عراق قلت اجاز لبعض شيوخنا منهم ابوهريرة ابن الذهبي \*

۱۸۲ - ابراهيم بن محمد بن ناهض بن سالم بن نصرالله تقي الدين ابن الضرير (۳) ولد اول سنة ۶۹۵ هـ حلب وسمع من ابيه ومحمود بن ابى بكر الارموى وجماعة و اجاز له التقي سابقان وغيره واخذ عن ابن الوكيل بحلب كثيرا (من نظمه وتادب به وسمع ديوان الصق الحلي منه وكان يحفظ كثيرا) (۴) من الاشار حتى التزم (۵) سره انه ينشد عشرة آلا في بيت من حفظه على روى واحد ونسخ بخطه كثيرا من المصاحف وغيره او كان حسن المشرة جبل الصخرة ابى النفس وكانت له منظره (۶) باعلا مشهد الفردوس (۷) لا يزال يدعو الاكابر اليها فلا يتصور ان احدا من اكابر البلاد ماصدق اليها لم يسمع عنه والى هذه الطبقة اشار ابن تباة بقوله فيما كتب اليه سابعية \*

(۱) ز - مزبد (۲) ز - في خامس المحرم (۳) هامض ا - صغير ضرير (۴) سقط من ا - وي ماين الكفيع (۵) ز - زم (۶) ز - مناظر (۷) في ا - وي - الفراديس وفي الحاشية بخط المؤلف سوابه الفردوس \*

اولها

الدرر الكامنة ج ۱ - ص ۶۷  
ولم يعرف من امره بشي، بل قال ولد بعد السبعائة ومات بعد الستين كذا قال \*

۱۸۱ - ابراهيم بن محمد بن المؤيد بن حمويه الجوهري صدرالدين ابوالجامع ابن سعدالدين الشافعي الصوفي ولد سنة ۴۴ وسمع من عثمان بن الوفيق صاحب المؤيد الطوسي وسمع على بن ابي انجب (۱) وعبدالصمد بن ابى الخيرواين ابى الدية واكثر عن جماعة بال عراق والشام والحجاز وخرج لنفسه تساعيات وسمع بالحلة وببغداد ويا مل طبرستان والشريك (۲) والقدس وكر بلا وقزوين ومشهد على وبنداد وله رحلة (۳) واسمه وسمى بهذا الشأن وكتب وحصل وكان ديناً وقوراً مليح الشكل جيد القراءة وعلى يده (۴) اسلم غازان وكان قدم دمشق وسمع الحديث بها في سنة ۶۵ هـ حج سنة ۲۶ واجتمع به الملائي قال الظهير الكازروني في تاريخه تزوج صدرالدين ابوالجامع بنت علاء الدين صاحب الديوان في سنة ۶۱ وكان الصداق خمسة آلاف دينار ذهباً وكان يذكر ان له اجازة من صاحب الخاوى الصغير والخراساني واين ابى عمر وعبدالله بن داود بن الفاخر وبنو الدين محمد بن عبدالرزاق بن ابى بكر بن حيدر وامام الدين بجبى (۵) بن حسين بن عبدالكريم وبنو الدين

(۱) ز - الحب (۲) ز - الشوك (۳) ز - حلقمة (۴) ز - يديه (۵)

الحسن \*

السفر الأول

# الدرر الكامنة

في أعيان المائة الثامنة

Sonnat.net

تأليف  
شيخ الإسلام حافظ العصر شيخنا العلامة  
بن عكابي بن محمد بن محمد بن عكابي بن  
احمد الشهير بابن حجر العسقلاني  
المتوفى سنة (۸۵۲) تقسّمه الله برحمته  
واسكنه فسيح جنّته  
أمير

## پی نوشت:

(۱) الدرر الكامنة في أعيان المائة الثامنة، العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل (متوفى ۸۵۲ هـ) ج ۱، ص ۷۵ تا ۷۷، تحقيق: مراقبة محمد عبد المعيد ضان، ناشر: مجلس دائرة المعارف العثمانية، حيدر اباد/ الهند، الطبعة: الثانية، ۱۳۹۲ هـ / ۱۹۷۲ م

## معناي حاطب ليل

كسی كه حديث را بدون سند نقل می كند می گویند او مانند حاطب لیل است.

The screenshot shows a PDF viewer window with the following text on the page:

وَكَذَا قَالَ ابْنُ الْمُبَارَكِ: (الْإِسْنَادُ مِنَ الدِّينِ، لَوْلَا الْإِسْنَادُ لَقَالَ مَنْ شَاءَ مَا شَاءَ) .  
وَفِي رِوَايَةٍ: مَثَلُ الَّذِي يَطْلُبُ أَمْرَ دِينِهِ بِلَا إِسْنَادٍ كَمَثَلِ الَّذِي يَرْتَهِي السَّطْحَ بِلَا سُلْمٍ .  
وَفِي رِوَايَةٍ عَنْهُ كَمَا فِي مُقَدِّمَةِ مُسْلِمٍ: (بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْقَوَائِمُ) يَعْنِي الْإِسْنَادُ .  
وَقَالَ أَيْضًا لِمَنْ سَأَلَهُ عَنْ حَدِيثٍ عَنِ الْحِجَّاجِ بْنِ دِينَارٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَقَاوِرَ تَنْقَطِعُ فِيهَا أَعْنَاقُ الْمَطِيِّ ) .  
وَعَنِ الشَّافِعِيِّ قَالَ: (مَثَلُ الَّذِي يَطْلُبُ الْحَدِيثَ بِلَا إِسْنَادٍ كَمَثَلِ حَاطِبِ لَيْلٍ) .  
وَعَنِ النَّوْزِيِّ قَالَ: (الْإِسْنَادُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ، فَإِذَا لَمْ يَكُنْ مَعَهُ سِلَاحٌ فَبِأَيِّ شَيْءٍ يُقَاتِلُ؟) .  
وَقَالَ بَقِيَّةً: (ذَا كُرْتُ حَمَادٌ بِنَ زَيْدٍ بِأَحَادِيثٍ، فَقَالَ: مَا أَجُودُهَا لَوْ كَانَ لَهَا أُجْحُحَةٌ؟ يَعْنِي الْأَسَانِيدَ) .

Below the text is a table with the following columns: مسلسل (Serial), فصل (Chapter), الجزء (Part), الصفحة (Page). The table contains one row with the following data:

مسلسل	فصل	الجزء	الصفحة
1	عنه انه غاية وسلام وقار تنقطع فيها أ أعناق المطوي وعن الشافعي قال مثل الذي يطلب الحديث بلا إسناد كمثل حاطب ليل وعن النوري قال	3	331

## پی نوشت:

(1) فتح المغیث شرح ألفیة الحديث، السخاوي، شمس الدين محمد بن عبد الرحمن(متوفاي ۹۰۲هـ)، ج ۳، ص ۴ یا ۳۳۱، ناشر: دار الكتب العلمية - لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۳هـ

شعیب الأرنؤوط محقق کتاب سیر اعلام النبلاء «حاطب لیل» را این گونه معنا کرده است:  
حاطب لیل یعنی کسی که خوب و بد را در هم می آمیزد؛ همانند کسی که شب هیزم جمع می کند که در نتیجه خوب و بد را با هم می چیند. شخص مزبور در میان راویان حدیث کسی است که حدیث صحیح را از ضعیف تشخیص نمی دهد.

حدَّث عن : عُبيد الله بن عُمر ، وجعفر بن بُرقان ، وهشام بن حُسان ، وابن أبي ذئب ، وأيمن بن نابل ، وأشعث بن عبد الملك الحُمَرائي ، ومعاوية بن سَلام وعِدَّة .

وعنه : بُغَيَّةُ بنُ الوليد ، وهو أكبر منه ، وأبو جعفر النُّفيليُّ ، وقُتَيْبَةُ ، وأبو كُرَيْب ، وعليُّ بنُ ميمون الرُّقي ، وأبو شُعب السُّوسي ، وأحمدُ بنُ سُلَيمان الرُّهاوي ، وعددٌ كثير .

وكان أبيض الرأس واللحية ، لا يُغيَّرُ شيبه .  
قال يحيى بنُ معين : صدوق .

وقال أبو غرُوبة : شيخٌ متعبَّدٌ لا بأسَ به ، يُحدِّثُ عن قومٍ مجهولين بالمناكير<sup>(١)</sup>

وقال ابنُ عدي : كنيته أبو عبد الرحمن . وقيل : هو في الجزيرين كَبَيْتَةُ في الشاميين حاطب ليل<sup>(٢)</sup> .

وقال ابنُ أبي حاتم : أنكر أبي علي البخاري إدخاله في كتاب «الضعفاء» له<sup>(٣)</sup> .

قال محمد بنُ يحيى بن كثير الحراني : مات سنة ثلاثٍ ومئتين .  
وقيل : بل مات سنة اثنتين ومئتين .

أما :

(١) «تهذيب الكمال» : لوحة ٩١٦ .

(٢) «الكامل» لابن عدي : لوحة ٥٨٥ ، ويقال : فلان حاطب ليل ، أي : يتكلم بالفت والسمن كمن يحطب ليلاً ، فيحطب الجيد والردي ، وهو في المحدثين من لا يميز صحيح الحديث من ضعيفه .

(٣) «الجرح والتعديل» : ١٥٧/٦ .

# سِيرَ اَعْلَامِ النَّبِلاءِ

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المتوفى

١٣٧٤ - ٥٧٤٨ هـ

الجزء التاسع

حَقَّقَ هَذِهِ الْجُزْءَ  
كامل الخراط

أَشْرَفَ عَلَى تَحْقِيقِ الْكُتُبِ وَخَرَّجَ أَحَادِيثَهُ  
شعیب الأرنؤوط

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

پی نوشت:

(٢) سیر اعلام النبلاء، الذهبي شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (متوفاي ٥٧٤٨ هـ) ج ٩، ص ٤٢٧ پاروقی، تحقیق: إشراف و تخريج شعیب الأرنؤوط، تحقیق: كامل الخراط، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - لبنان، الطبعة: التاسعة، ١٤١٣ هـ - ١٩٩٣ م

به کسی که در کلام و یا کارش خوب و بد را در هم آمیخته باشد حاطب لیل می گویند. یعنی همانند کسی که در شب هیزم جمع می کند و نمی تواند بفهمد که چه چیزی جمع می کند؛ خوب و بد را در هم می آمیزد.

---

#### پی نوشت:

(۳) لسان العرب، الأفريقي المصري، محمد بن مكرم بن منظور(متوفاي ۷۱۱هـ) ج ۱، ص ۳۲۲، ناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الأولى

(۴) تاج العروس من جواهر القاموس، الحسيني الزبيدي، محمد مرتضى(متوفاي ۱۲۰۵هـ) ج ۲، ص ۲۹۱، تحقيق: مجموعة من المحققين، ناشر: دار الهداية

(۵) تهذيب اللغة، الأزهرى، أبو منصور محمد بن أحمد(متوفاي ۳۷۰هـ) ج ۴، ص ۲۲۸، تحقيق: محمد عوض مرعب، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة: الأولى، ۲۰۰۱م

(۶) المخصص، الأندلسي، أبي الحسن علي بن إسماعيل النحوي اللغوي(متوفاي ۴۵۸هـ) ج ۳، ص ۱۶۲، تحقيق: خليل إبراهيم جفال، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۷هـ ۱۹۹۶م

ذهبی درباره معنای حاطب لیل می نویسد:

عبدالکریم جوزی به من گفت ای ابا محمد می دانی معنای حاطب لیل چیست؟  
گفتم نه، گفت او کسی است که شب برای درو کردن و جمع نمودن علف و غیر آن از خانه خارج می شود و دست روی مار می گذارد و با نیش ماری می میرد و این در حقیقت ضرب المثلی است برای امثل تو که در طلب علم و دانش هستند که اگر آن را به درستی فرا نگیرند و به آن عمل نکنند باعث مرگ و نابودی آنان خواهد شد.

---

#### پی نوشت:

(۷) سیر أعلام النبلاء، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان(متوفاي ۷۴۸هـ) ج ۵، ص ۲۷۲، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ۱۴۱۳هـ

حاطب لیل در عرف محدثین به راوی گفته می شود که هر زمان روایت و سخنی را بدون دقت در سلامت و بیماری آن سخن نقل نماید و همچنین مولف، نویسنده، مفسیر و واعظی که هر مطلبی را بدون واری و تحقیق در آن نوشته و یا بازگو کند.

---

#### پی نوشت:

(۸) لسان المحدثين، محمد خلف سلامة(معجم مصطلحات المحدثين) ج ۳، ص ۶۹، طبق برنامه المكتبة الشاملة

## رد انتساب این مطلب به ذهبی

اگر چه ابن حجر این مطلب را از ذهبی نقل می کند اما با بررسی کتب ذهبی از جمله سیر اعلام النبلاء، تاریخ الإسلام، میزان الاعتدال، تذکرة الحفاظ، تنقیح التحقيق، الکاشف فی معرفة من له الروایة فی کتب السنة، المختصر من تاریخ ابن الدبیثی، معجم الشیوخ، المعجم المختص، المغنی فی الضعفاء و... این جمله یافت نمی شود؛ بنابراین اصل وجود چنین جمله ای از ذهبی درباره جوینی جای تردید دارد.

## ابوالمعالی جوینی از دیدگاه ذهبی

افزون بر این گفتن چنین مطلبی با تعریف و تمجیدات فراوانی که ذهبی از جوینی در کتاب های گوناگونش کرده سازگاری ندارد. او در تذکرة الحفاظ می نویسد:

از امام روایت کننده، حدیث گوی یگانه کامل، فخر اسلام، صدرالدین ابراهیم بن محمد بن المویذ بن حمویه خراسانی جوینی صوفی روایت شنیدم (درس گرفتم)... او بسیار به روایات و به دست آوردن کتب (حدیثی) اهمیت می داد، خوش صدا و خوش سیما بود و شخص با هیبت و دین دار و صالحی بود که غازان پادشاه به دست او مسلمان شد... .

تذکرة الحفاظ	شیوخ صاحب التذکرة	ج ۴ - ط ۲۱
و كان صاحب معرفة حسنة و أجزاء و أصول ، خرجت له معجا في مجلد ، مات في سنة أربع و عشرين و سبع مائة عن سبعين سنة مرض بالفالج سنين ١ رحمه الله .	[طالب ١] حديث [و ١] روى لنا عن رجلين من اصحاب المؤيد الطوسي ، و كان شديد الاعتناء بالرواية و تحصيل الاجزاء [حسن القراءة ملح الشكل مهيا دينا صالحا] ، و على يده اسلم غازان الملك ، مات سنة اثنين و عشرين و سبع مائة و له ثمان و سبعون سنة رحمه الله تعالى .	ج ۴ - ط ۲۱
(٢٠) و سمعت من الفقيه البارخ المحدث الأديب نعم الدين موسى بن ابراهيم الشعراوى الخليل الشاهد ، و كان قد قرأ الكتب الكبار و دار على الشيوخ و نسخ القوائد ، و سمع من الحفاظ الضياء و اسماعيل بن ظفر و قرأ على [ابن ١] عبد الدائم و ابن ابي عمر و كان صاحب نوادر و دعابة و فضائل الا أنه كان يدجج الإسناد و يهينه ، مات سنة اثنين و سبع مائة و له ثمان و سبعون سنة .	(٢٥) و سمعت من الشيخ العالم المحدث الصادق المرتضى شمس الدين محمد ابن محمد بن حسن بن نائة المصرى ، و له عناية تامة بهذا الشأن و معرفة ، كتب الاجزاء و حصل ، و روى عن غازى و العز الحراتى و ابن خطيب [الجز ١] و الطليقة ، و محاسنه كثيرة و تواضعه حسن و ديانته متينة ، [ولد سنة ست و ستين ١] (٢١) .	ج ۴ - ط ۲۱
(٢١) و سمعت من المحدث العالم العدل المفيد كاتب الحكم شرف الدين يعقوب بن احمد [ابن ٢] الصابري روى عن [احمد بن على ١] الدمشقي و النجيب و ابن علائق و ابن ابي الخير و خلق ، و نسخ الاجزاء و ساد في الشروط ، مات بمصر في سنة عشرين و سبع مائة عن ست و سبعين سنة رحمه الله تعالى .	(٢٦) و سمعت من الإمام المحدث الصادق مفيد الجماعة محب الدين عبدالله بن احمد ابن العجب المقدسى الخليل ، ولد سنة اثنين و ثمانين و ست مائة ، و سمع من ابن البخارى و طبقته ثم طلب بنفسه و كتب الكثير و قرأ العالی و النازل و أفاد الخاصة و العامة و قد أتى له الحجة في النفوس لغيره و إخلاصه و صلاحه و فضله ، توفي في ربيع الأول سنة سبع و ثلاثين و سبع مائة رحمه الله تعالى .	ج ۴ - ط ۲۱
(٢٢) و سمعت من القاضي الفاضل الإمام القدوة الزاهد المحدث شمس الدين محمد بن مسلم [بن مالك ١] و سمعت بقراءة جماعة أجزاء و كان إماما في الفقه و النحو من قضاء العدل ، توفي في سنة ست و عشرين و سبع مائة عن خمس و ستين سنة بالمدينة النبوية شرفها الله تعالى .	(٢٧) و سمعت من الشيخ المحدث العالم الرئيس زين الدين عمر بن حسن ابن عمر بن [حبيب الدمشقي زبيل حلب و محسبها ، ولد سنة ثلاث و ستين و ست مائة و سمع من ابن بليان و ابن شيبان و ابن البخارى ، و في الرحلة من ابن حمدان و الأرقوهي و كان ذكيا كتب و تعب ، خرجت له معجا عن ازبند من خمس مائة نفس ، مات غريبا بمرافعة في سنة ست و عشرين و سبع مائة رحمه الله .	ج ۴ - ط ۲۱
(٢٣) و سمعت من الفقيه المحدث الزاهد البركة ابى الحسن [على ١] بن محمد التبركي الختلى [الشافعي و قد ٢] تفقه و سمع الكثير و كتب الاجزاء ، سمع من الفخر على و طبقته ، و مات كهلا سنة سبع عشرة و سبع مائة رحمه الله تعالى .	(٢٧) من الكنية (٢) و مات سنة ٧٥٠ كافي الدرر الكامنة .	ج ۴ - ط ۲۱
(٢٤) و سمعت من الإمام المحدث الأواحد الأكمل نثر الإسلام صدر الدين ابراهيم بن محمد بن المؤيد بن حمويه الخراسانى الجوينى شيخ الصوفية قدم علينا	(١) من الكنية « ستين » (٢) من الكنية .	ج ۴ - ط ۲۱

# کتاب تذکرة الحفاظ

لِلإمامِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ شَمْسِ الدِّينِ مُحَمَّدِ الدَّهَبِيِّ  
المتوفى ٧٤٨هـ - ١٣٤٨م

الجزء الرابع

صحيح

عَنْ النسخة القديمة المحفوظة في مكتبة المجمع العلمي  
تحت إشراف وزارة المعارف للحكومة العالمة الهندية

Sonnat.net

دار الكتب العلمية  
بيروت - لبنان

## پی نوشت:

(١) تذکرة الحفاظ، الذهبی شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان (متوفی ٧٤٨هـ) ج ٤، ص ١٥٠٥، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى

در معجم الشيوخ درباره جوینی می نویسد:  
ابراهیم بن موید محمد بن حمویه جوینی خراسانی صوفی و راوی حدیث بود. تولدش در سال ۶۴۴ هـ است و در سال ۶۶۴ هـ نزد عثمان بن موفق و دیگران حدیث شنید و شاگردی کرد. سپس خودش ناقل و راوی حدیث شده و به آن اهمیت می داد. پس از آن که غازان پادشاه تاتار به وسیله وی و به واسطه نوروز جانشینش مسلمان شد، نزد ما آمد و از درس ابوحفص بن قواس و گروهی دیگر استفاده کردیم. سپس در سال ۷۲۰ هـ به حج رفت و آغاز به نقل حدیث نمود که در حدود ۲۴۰ جز در موضوعات چهل گانه از وی باقی مانده است. صدرالدین، هیکلی زیبا و صورتی نمکین و با هیبت، خطی زیبا و درکی خوب داشت و در بین صوفیان از جایگاه خوبی برخوردار بود که البته این همه را از برکت موقعیت و جایگاه پدرش سعدالدین بن حمویه به دست آورده بود و سرانجام وی در روز پنجم محرم سال ۷۲۲ هـ در خراسان از دنیا رفت.

---

#### پی نوشت:

(۲) معجم شیوخ الذهبی، الذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸ هـ) ص ۱۲۵، تحقیق و تعلیق: د. روحیة عبد الرحمن السیوفی، ناشر: دار الکتب العلمیة، بیروت، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰ هـ، ۱۹۹۰ م

در معجم المختص می نویسد:  
ابراهیم بن محمد الموید... پیشوای بزرگ، راوی حدیث و استاد استادان، صدرالدین ابوالمجامع خراسانی الأصل و اهل جوین و صوفی است. در سال ۶۴۴ هـ به دنیا آمد و در خراسان، بغداد، شام و حجاز روایت شنید و به آن اهمیت زیادی می داد، غازان پادشاه تاتار به دست او مسلمان شد و در سال ۷۲۲ هـ از دنیا رفت. او در سال ۶۹۵ هـ این روایت را برای من خواند که ابوهریره از رسول خدا (ص) نقل کرده که فرمودند: خطاها و لغزش های بین دو عمره بخشیده می شود و حج قبول شده پاداشی جز بهشت ندارد.

این روایت مورد اتفاق علما است و ابن ماجه نیز آن را از ابومعصب زهری نقل کرده و من به خاطر این که سندش صحیح اعلائی است آن را قبول دارم.

---

#### پی نوشت:

(۳) المعجم المختص بالمحدثین، الذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸ هـ) ج ۱، ص ۶۵ - ۶۶، تحقیق: د. محمد الحیب الهیلة، ناشر: مكتبة الصدیق - الطائف، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۸ هـ

با این تفصیل چگونه می توان باور داشت که ذهبی استاد خودش را که این همه از او تعریف و تمجید می کند حاطب لیل معرفی کرده باشد؟

آیا کلماتی همچون الامام المحدث، الإمام الكبير، الإمام الزاهد، الاوحد، الاكمل، فخر الاسلام، شديد الاعتناء بالرواية و تحصيل الاجزاء، الشيخ القدوة، صاحب حدیث و اعنتی بالرواية، المحدث، شیخ المشایخ، و... با کلمه «حاطب لیل» قابل جمع است؟

آیا امکان دارد که ذهبی تا این حد متناقض سخن گفته باشد؟

## جوینی از دیدگاه دیگر علمای اهل سنت

افزون بر ذہبی برخی دیگر از بزرگان اهل سنت نیز تعریف و تمجید فراوانی از جوینی کرده اند؛ از جمله عبد الرحیم الأسنوی (جمال الدین) متوفای ۷۷۲ هـ در کتاب طبقات الشافعیة می نویسد:

حموی نسبت این شخص است به حماة و به این دلیل است که جدش از فرزندان پادشاهان این منطقه بوده است. ابراهیم امام در علوم حدیث و فقه بود، برای تحصیل دانش سفرهای فراوانی کرد، بازگشتش طولانی می شد، او و پدرش در ولایت مشهور بودند، در یکی از روستاهای نیشابور ساکن شد و در حدود سال ۷۰۰ هـ از دنیا رفت.

و صفدی در الوافی بالوفیات نیز با اندکی اختلاف چنین می نویسد:

صدر الدین جوینی شافعی امام زاهد محدث و شیخ خراسان ..... از ابن موفق و گروهی از مردم شام، عراق و حجاز حدیث شنید و عنایت ویژه ای به کسب و نوشتن آن داشت؛ وی صورتی نمکین و قرآنتی زیبا داشت، متدین و بزرگوار بود و قازان به دست او مسلمان شد.

---

### پی نوشت:

(۱) الوافی بالوفیات، الصفدی، صلاح الدین خلیل بن أبیک (متوفای ۷۶۴ هـ)، ج ۶، ص ۹۱ - ۹۲، تحقیق أحمد الأرنؤوط و ترکی مصطفی، ناشر: دار إحياء التراث - بیروت - ۱۴۲۰ هـ - ۲۰۰۰ م

## بسیاری از بزرگان اهل سنت حاطب لیل بوده اند

حتی اگر فرض را بر این بگیریم که ذہبی چنین نسبتی را به استادش داده باشد باز هم نمی توانیم روایت او را به این بهانه کنار بگذاریم؛ چرا که بسیاری از بزرگان اهل سنت که در وثاقت و اعتبار آن ها تردیدی وجود ندارد نیز «حاطب الیل» لقب گرفته اند. به نام چند تن از آن ها اشاره می کنیم:

### ۱- عبد الملك بن جریج

عبد الملك بن جریج از بزرگان، راویان و فقیهان اهل سنت است که تمام ائمه جرح و تعدیل در وثاقت وی اجماع دارند.

ذہبی به نقل از یحیی بن معین می نویسد:

یکی از بزرگان مورد اعتماد بود که اشتباهات سند احادیث را مخفی می کرد؛ در عین حال همگان بر وثاقت او اجماع دارند.

---

### پی نوشت:

(۱) میزان الاعتدال فی نقد الرجال، الذہبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸ هـ) ج ۴، ص ۴۰۴، تحقیق: الشیخ علی محمد معوض والشیخ عادل أحمد عبدالموجود، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۹۹۵ م

و در سیر اعلام النبلاء می نویسد:

احمد بن سعد از یحیی بن معین نقل کرده که ابن جریر در تمام آن چه در کتاب نقل کرده است مورد اعتماد است.

«سمعتُ أو سألتُ، جاء بشيء ليس في النفس منه شيء. كان من أوعية العلم.

قال عبد الرزاق: قدم أبو جعفر - يعني الخليفة - مكة، فقال: اعرضوا عليّ حديث ابن جرير، فعرضوا فقال: ما أحسنها لولا هذا الحشو. يعني قوله: «بلغني»، و«حدثت». قال أحمد بن سعد بن أبي مريم، عن يحيى بن معين: ابن جرير ثقة في كل ما روي عنه من الكتاب. وروى إسماعيل بن داود البخاري، عن مالك بن أنس قال: كان ابن جرير حاطب ليل. وقال محمد ابن مهثال الضرير، عن يزيد بن زريع قال: كان ابن جرير صاحب غشاء. وقال محمد بن إبراهيم بن أبي سكينه الحلبي، عن إبراهيم بن أبي يحيى قال: حكّم الله بيني وبين مالك، هو سماني قديراً، وأما ابن جرير فإني حدثته عن موسى بن وردان، عن أبي هريرة: أن النبي ﷺ قال: «مَنْ مَاتَ مَرِيضاً مَاتَ شَهِيداً» فنسبني إلى جدي من قبل أبي، وروى عني: «مَنْ مَاتَ مَرِيضاً مَاتَ شَهِيداً»<sup>(١)</sup> وما هكذا حدثته.

(١) أخرجه ابن ماجه (١٦١٥) في الجنائز، باب: ما جاء فيمن مات مريضاً. قال السندي: قال السيوطي: هذا الحديث أورده ابن الجوزي في الموضوعات، وأعله به إبراهيم بن محمد بن أبي يحيى الأسلمي، فإنه متروك. قال: وقال أحمد بن حنبل: إنما هو «من مات مريضاً». قال الدار قطني بإسناده عن إبراهيم بن أبي يحيى يقول: حدثت ابن جرير هذا الحديث «من مات مريضاً فروى عني» من مات مريضاً وما هكذا حدثته. وفي «مصباح الزجاجة» ١٨٠٥ عن الدار قطني، بإسناده إلى ابن أبي سكينه الحلبي، يعني محمد بن إبراهيم، سمعت إبراهيم بن أبي يحيى يقول: حكّم الله بيني وبين مالك هو سماني قديراً، وأما ابن جرير فإني حدثته عن موسى بن وردان، عن أبي هريرة، عن النبي ﷺ، قال: من مات مريضاً مات شهيداً. فنسبني إلى جدي من قبل أبي وروى عني: من مات مريضاً مات شهيداً وما هكذا حدثته. ثم قال في الزوائد: هذا إسناد ضعيف، إبراهيم بن محمد كذبه مالك، ويحيى القطان، وابن معين، وقال الإمام أحمد: قديري، معتزلي، جهمي، كل بلاه فيه. وقال البخاري: جهمي تركه ابن المبارك، والناس.

٣٢٩

# سِيرُ أَعْلَامِ النَّبِلَاءِ

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المتوفى

٨٧٤٨ - ١٣٧٤هـ

## الجزء السادس

حَقَّقَ هَذَا الْجُزْءَ  
حَسِينُ الْأَسَدِ

أَشْرَفَ عَلَى تَحْقِيقِ الْكُتُبِ وَخَرَّجَ أَمَّا يَنْتَه  
شُعَيْبُ الْأَرْنَؤُوطِ

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

پی نوشت:

(٢) سیر اعلام النبلاء، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨هـ) ج ٦، ص ٣٢٩، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ١٤١٣هـ



اما در عين حال می بینیم که همین شخص متصف به «حاطب لیل» شده است؛ چنانچه ذهبی تصریح می کند: مالک بن انس می گوید ابن جریج حاطب لیل بوده است.

«سمعتُ أو سألتُ»، جاء بشيء ليس في النفس منه شيء. كان من أوعية العلم.

قال عبد الرزاق: قدم أبو جعفر - يعني الخليفة - مكة، فقال: اعرضوا عليّ حديث ابن جريج، فعرضوا فقال: ما أحسنها لولا هذا الحشو. يعني قوله: «بلغني»، و«حدثت». قال أحمد بن سعد بن أبي مرجم، عن يحيى بن معين: ابن جريج ثقة في كل ما روي عنه من الكتاب. وروي إسماعيل بن داود المخرقي، عن مالك بن انس قال: كان ابن جريج حاطب ليل. وقال محمد ابن منهل الضريبر، عن يزيد بن زريع قال: كان ابن جريج صاحب غناء. وقال محمد بن إبراهيم بن أبي سكينه الحلبي، عن إبراهيم بن أبي يحيى قال: حكم الله بيني وبين مالك، هو سماني قدرياً، وأما ابن جريج فإني حدثته عن موسى بن وردان، عن أبي هريرة: أن النبي ﷺ قال: «مَنْ مَاتَ مَرِيضاً مَاتَ شَهِيداً» فنسبني إلى جدي من قبل أبي، وروي عني: «مَنْ مَاتَ مَرِيضاً مَاتَ شَهِيداً»<sup>(١)</sup> وما هكذا حدثته.

(١) أخرجه ابن ماجه (١٦١٥) في الجائز، باب: ما جاء فيمن مات مريضاً. قال السندي: قال السيوطي: هذا الحديث أورده ابن الجوزي في الموضوعات، وأعله به إبراهيم بن محمد بن أبي يحيى الأسلمي، فإنه متروك. قال: وقال أحمد بن حنبل: إنما هو «من مات مريضاً». قال الدارقطني بإسناده عن إبراهيم بن أبي يحيى يقول: حدثت ابن جريج هذا الحديث «من مات مريضاً فمات مريضاً» وما هكذا حدثته. وفي «مصباح الزجاجة» ٧١٥ عن الدارقطني، بإسناده إلى ابن أبي سكينه الحلبي، يعني محمد بن إبراهيم، سمعت إبراهيم بن أبي يحيى يقول: حكم الله بيني وبين مالك هو سماني قدرياً، وأما ابن جريج فإني حدثته عن موسى بن وردان، عن أبي هريرة، عن النبي ﷺ، قال: من مات مريضاً مات شهيداً فنسبني إلى جدي من قبل أبي وروي عني: من مات مريضاً مات شهيداً وما هكذا حدثته. ثم قال في الزوائد: هذا إسناد ضعيف، إبراهيم بن محمد كلبه مالك، ويحيى القطان، وابن معين، وقال الإمام أحمد: قدرني، معتزلي، جهمي، كل بلاء فيه. وقال البخاري: جهمي تركه ابن المبارك، والناس.

٣٢٩

## سِيرَةُ أَعْلَامِ النَّبَلَاءِ

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المتوفى

١٣٧٤هـ - ٧٤٨هـ

### الجزء السادس

حَقَّقَ هَذَا الْجُزْءَ  
حَسِينُ الْأَسَدِ

أَشْرَفَ عَلَى تَحْقِيقِ الْكِتَابِ وَخَرَّجَ أَحَادِيثَهُ  
شُعَيْبُ الْأَرْنَؤُوطُ

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

پی نوشت:

(٣) سير أعلام النبلاء، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨هـ) ج ٦، ص ٣٢٩، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ١٤١٣هـ

## ٢- قتادة بن دعامة

وی از حفاظ معروف و از رجال صحیح بخاری است؛ چنانچه مزی در تهذیب الکمال و ابن حجر عسقلانی در ابتدای ترجمه وی در تهذیب التهذیب به این مطلب تصریح کرده و در توثیق او می نویسد:  
یحیی بن معین او را ثقه (راستگو) دانسته و ابوزرعه او را از دانشمند ترین شاگردان حسن معرفی کرده است... و ابن سعد او را ثقه و مورد اعتماد در حدیث می داند.

### پی نوشت:

(١) تهذیب التهذیب، العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای ٨٥٢ هـ) ج ٨، ص ٣١٨، ناشر: دار الفکر - بیروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م

(٢) تهذیب الکمال، المزی، یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفای ٧٤٢هـ) ج ٢٣، ص ٥١٦، تحقیق: د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م

با این حال ذهبی و ابن حجر به نقل از شعبی او را حاطب لیل می نامند:

أن ينظر إلى أحفظ من أدركنا، فليُنظر إلى قتادة.  
جرير، عن مغيرة، قال الشعبي: قتادة حاطب ليل. قال يحيى بن يوسف الرّمي: حدثنا ابن عيينة، قال لي عبد الكريم الجوزي: يا أبا محمد، تدري ما حاطب ليل؟ قلت: لا، قال: هو الرجل يخرج في الليل فيحتطب، فيضع يده على أفعى فتقتله، هذا مثل ضربته لك لطالب العلم، أنه إذا حمل من العلم ما لا يُعطيه، قتله علمه، كما قتلت الأفعى حاطب الليل.

قال الصّنع بن حزن: حدثنا زيد أبو عبد الواحد، سمعت سعيد بن المسيّب، يقول: ما أتاني عراقي أحفظ من قتادة.

ابن عُلية، عن روح بن القاسم، عن مطر، قال: كان قتادة إذا سمع الحديث يخطفه اختطافاً يأخذه العويل والزّويل<sup>(١)</sup>، حتى يحفظه.

قال عفان: أهدى حسام بن مصكّ إلى قتادة نعلًا، فجعل قتادة يحركها وهي تتثنى من رقتها وقال: إنك لتعرف سُخف الرجل في هديته.

وقال عفان: قال لنا قيس بن الربيع: قدم علينا قتادة الكوفة، فأردنا أن نأتيه فقيل لنا: إنه يُبغض علينا رضي الله عنه فلم نأته، ثم قيل لنا بعد: إنه أبعد الناس من هذا، فأخذنا عن رجل عنه.

البيهقي في ترجمة قتادة له: حدثنا إبراهيم بن هاني، حدثنا أحمد بن حنبل، حدثنا عبد الرزاق، عن معمر، قال: قال قتادة لسعيد بن المسيّب: يا أبا النضر: خذ المصحف، قال: فأعرض<sup>(٢)</sup> عليه سورة البقرة فلم يُخط فيها حرفاً قال: فقال: يا أبا النضر أحكمت؟ قال: نعم، قال: لانا لصحيفة جابر ابن عبد الله أحفظ مني لسورة البقرة، قال: وكانت قرئت عليه الصحيفة التي

(١) أي الفلق والانزعاج.

(٢) في التهذیب: فعرض.

## سيرة اعلام النبلاء

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المتوفى

٥٧٤هـ - ١٣٧٤م

### الجزء الخامس

أشرف على تحقيق الكتاب و حقق هذا الجزء

شعيب الأرنؤوط

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

---

### پی نوشت:

(۳) تهذیب التهذیب، العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای ۸۵۲ هـ) ج ۸، ص ۳۱۷، ناشر: دار الفکر - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۴ هـ - ۱۹۸۴ م

(۴) سیر أعلام النبلاء، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸ هـ) ج ۵، ص ۲۷۲، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: التاسعة، ۱۴۱۳ هـ

### ۳- جلال الدين سيوطي

حافظ جلال الدين سيوطي اديب، محدث، مورخ و مفسر مشهور اهل سنت صاحب كتب الدرالمثور، الجامع الصغير، تاريخ الخلفاء، الديباج على مسلم، الإتقان في علوم القرآن، تنوير الحوالك و... و کسی است که نمی توان در اعتبار او شك كرد؛ ولی با این حال درباره او نیز گفته اند که حاطب لیل بوده است.

محمد ابوریة از بزرگان معاصر اهل سنت در باره او می نویسد:  
خدا رحمت کند کسی را که درباره سیوطی گفت او حاطب لیل است.

---

### پی نوشت:

(۱) أضواء على السنة المحمدية، أبو رية، محمود (متوفای ۱۳۸۵ هـ) ص ۲۳۵، با مقدمه دکتر طه حسین، ناشر: نشر البطحاء، الطبعة: الخامسة

### ۴- ابواسحاق ثعلبي صاحب تفسير

ابواسحاق ثعلبي از بزرگان اهل سنت و صاحب تفسير معروف الكشف و البيان یکی از کسانی است که حاطب لیل لقب گرفته است.

ابن تیمیه حرانی در منهاج السنة درباره او می گوید:

تمام دانشمندان اتفاق نظر دارند که ثعلبی و امثال او هم روایات صحیح نقل کرده اند و هم ضعیف و نیز پذیرش هر روایتی را که ثعلبی نقل کرده لازم نمی دانند؛ از این رو به ثعلبی و افرادی همانند او حاطب لیل گفته اند چون هر چه یافته و دیده اند، چه صحیح و یا غیر صحیح نقل و روایت کرده اند اگر چه بیشتر روایاتشان صحیح است؛ ولی در بین آن به اتفاق علما اخبار دروغ هم وجود دارد.

---

### پی نوشت:

(۱) منهاج السنة النبوية، الحراني، أحمد بن عبد الحلیم بن تیمية أبو العباس (متوفای ۷۲۸ هـ) ج ۷، ص ۹۰، تحقیق د. محمد رشاد سالم، ناشر: مؤسسة قرطبة، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶ هـ

در مجموع الفتاوی می نویسد:  
شخص (ثعلبی) انسانی خوب و دیندار است؛ ولی در نقل اخبار حاطب لیل بود. یعنی آنچه می یافت چه صحیح یا ضعیف همه را در تفسیر جمع آوری می کرده است.

---

#### پی نوشت:

(۲) مجموع الفتاوی، الحرائی، أحمد بن عبد الحلیم بن تیمیة أبو العباس (متوفای ۷۲۸هـ) ج ۱۳، ص ۳۵۴، تحقیق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمی النجدی، ناشر: مكتبة ابن تیمیة، الطبعة: الثانية

در حالی که ذهبی از او تجلیل فراوان کرده و می نویسد:  
احمد بن محمد بن ابراهیم ابو اسحاق النیشابوری الثعلبی، صاحب تفسیر، یگانه دورانش در علوم قرآن... واعظ، دانشمند و سرآمد (در دانش) عربی و مورد اعتماد بود. از او اخذ می کرد ابو الحسن واحدی (حدیث نقل می کرد).  
از ابوالقاسم قشیری نقل است که گفت خداوند بزرگ مرتبه را در خواب دیدم که با من سخن می گفت و من با او سخن می گفتم در این بین خداوند فرمودند: این مرد صالح را دریاب، نگاه کردم دیدم احمد ثعلبی است.

---

#### پی نوشت:

(۳) تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸هـ) ج ۲۹، ص ۱۸۶، تحقیق د. عمر عبد السلام تدمری، ناشر: دار الكتاب العربي - لبنان/ بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۷هـ - ۱۹۸۷م

در تذکرة الحفاظ به او لقب «علامه» داده و می نویسد:  
... و در ۴۲۷ هـ مرد علامه ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم نیشابوری ثعلبی مفسر (قرآن) در محرم.

---

#### پی نوشت:

(۴) تذکرة الحفاظ، الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸هـ) ج ۳، ص ۱۰۹۰، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى

ابن خلکان می نویسد:  
ثعلبی ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی النیشابوری مفسر مشهور، در دانش تفسیر یگانه زمانش بود، او تفسیر کبیرش را نوشت که بر تمام تفاسیر برتری یافت.

---

**پی نوشت:**

(۵) وفيات الأعيان و انباء أبناء الزمان، ابن خلکان، أبو العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن أبي بكر (متوفاي ۶۸۱ هـ) ج ۱، ص ۷۹، تحقيق احسان عباس، ناشر: دار الثقافة - لبنان

(۶) شبیه همین سخن را صفدی نیز گفته است؛ الوافی بالوفیات، ج ۷، ص ۲۰۱

جلال الدين سيوطي در طبقات المفسرين می نویسد:  
احمد ابن محمد بن ابراهیم ابواسحاق النیشابوری ثعلبی صاحب تفسیر مشهور و کتاب عرائس پیرامون داستانهای پیامبران، در دانش قرآن یگانه زمان، دانشمندی عمیق در (دانش) عربی و حافظ و مورد اعتماد بود.

---

**پی نوشت:**

(۷) طبقات المفسرين، السيوطي، عبد الرحمن بن أبي بكر (متوفاي ۹۱۱ هـ)، ج ۱، ص ۲۸، تحقيق: علي محمد عمر، ناشر: مكتبة وهبة - القاهرة - ۱۳۹۶، الطبعة: الأولى

**۵- ابوالفرج ابن جوزي**

ابن حجر عسقلانی در ترجمه ثمامة بن اشرس، پس از ذکر داستانی که ابن جوزی درباره ثمامه نقل کرده است می گوید:  
ابن جوزی در حوادث سال ۱۸۶ هـ می نویسد هارون الرشید ثمامة بن اشرس را به علت دروغگوي هایش زندانی کرد. سپس می نویسد وی در داستان ولایتعهدی (امام رضا علیه سلام) در خراسان همراه مامون بود؛ این قصه را ابن جوزی در حوادث سال ۱۱۳ هجری نقل می کند سپس ثمامه را از کسانی که در همان سال مرده است نام می برد و این تناقضی است آشکار. زیرا چگونه می شود که مقتول در سال بیست و بلکه پس از آن کشته شده باشد ولی قاتل او در سال ۱۳ از بین رفته باشد؟ این قصه ثابت می کند که ابن جوزی «حاطب لیل» بوده است؛ یعنی در آن چه می نوشته دقت نمی کرده است.

---

**پی نوشت:**

(۱) لسان الميزان، العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل (متوفاي ۸۵۲ هـ) ج ۲، ص ۸۳، تحقيق: دائرة المعارف النظامية - الهند، ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۶ هـ - ۱۹۸۶ م

ابن جوزی این مطلب را در کتاب المنتظم به این صورت نقل می کند:  
سپس سال ۱۸۶ فرا رسید. از حوادث در آن... و در آن زندانی شدن ثمامه بن اشرس به وسیله هارون الرشید به علت دروغگویی های او درباره احمد بن عیسی بن زید بوده در بغداد زمین لرزه شدید بین مغرب و عشا در رمضان و... .

---

#### پی نوشت:

(۲) المنتظم في تاريخ الملوك والأمم، ابن الجوزي، أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن محمد (متوفاي ۵۹۷ هـ) ج ۹، ص ۱۱۰، ناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۳۵۸

در حالی که ذهبی در سیر اعلام النبلاء از ابن جوزی این گونه تجلیل می کند:  
ابوالفرج ابن جوزی. استاد، پیشوا، علامه، حافظ، مفسر، شیخ الإسلام، افتخار مردم عراق... کسی که بدون رقیب بود، شاعری توانا و نویسنده ای هنرمند بود. پرچم و عطر را به دوش می کشید، صورتی زیبا و صوتی دلنشین و نافذ داشت و خوش مشرب بود. در تفسیر همانند دریا بود و در دانش تاریخ و سیره علامه زمان بود. به اجماع دانشمندان حدیثش نیکو و فقیهی دانشمند بود. در دانش طب و دیگر فنون و اخلاق پسندیده نزد عام و خاص شناخته شده بود و ندیدم کسی مانند او بنویسد.

---

#### پی نوشت:

(۳) سیر اعلام النبلاء، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (متوفاي ۷۴۸ هـ) ج ۲۱، ص ۳۶۵ - ۳۶۶، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ۱۴۱۳ هـ.

#### ۶- عبد الحليم ابن تيميه

ابن تیمیه حرانی موسس و تئورسین فکری وهابیت نیز از کسانی است که «حاطب لیل» لقب گرفته و این افتخار نصیب ایشان نیز شده است.

تقی الدین حصنی دمشقی در دفع شبه من شبه می نویسد:

به ما خبر رسید از ابوالحسن علی دمشقی که در صحن مسجد جامع اموی از پدرش نقل کرد و گفت ما در مجلس ابن تیمیه بودیم که سخن از نشستن خدا بر عرش به میان آمد. گفت خداوند همان گونه که من این جا نشسته ام، نشسته است. مردم به وی حمله ور شدند و او را از منبر به زیر آوردند و با مشت و لگد به جانش افتادند و نزد قاضی بردند. دانشمندان گرد آمدند و از وی پرسیدند که به چه دلیل این سخن را گفته ای؟ گفت به دلیل سخن خداوند «الرحمن علی العرش استوي» همه خندیدند و فهمیدند که فردی نادان است؛ بعضی گفتند که او «حاطب لیل» است.

---

#### پی نوشت:

(۱) دفع شبه من شبه وتمرد، الحصني دمشقي، تقى الدين أبي بكر (متوفاي: ۸۲۹ هـ) ج ۱، ص ۴۱، ناشر: المكتبة الأزهرية للتراث - مصر

عزیزان لطفا به سطح اطلاعات قرآنی پیشوای وهابیون دقت کرده و حال پیروانش را در سوریه و عراق را نظاره کنید؛ نتیجه با شما.

## ۷ - ۸ زمخشری و غزالی

مقبل الوداعی از عالمان معاصر اهل سنت و شاگرد محمد ناصر البانی است. او به نقل از ابن حجر عسقلانی می نویسد که حتی زمخشری و غزالی نیز «حاطب لیل» لقب گرفته اند. وی در کتاب المقترح می نویسد:

حافظ عراقی در کتابش تخریج الإحیاء و همچنین حافظ هیثمی در الزوائد گفته اند: در سند فلان بن فلان (روایت) افرادی هستند که شرح حال آنان را ندیده و نشنیده ام و در تخریج الکشاف گاهی گفته شده است حدیث را نیافتم؛ زیرا زمخشری حاطب لیل و همچنین غزالی حاطب لیل بوده اند.

---

### پی نوشت:

(۱) المقترح في أجوبة أسئلة المصطلح، أبو عبدالرحمن مقبل بن هادي الوداعي (متوفى ۱۴۲۲هـ)، ج ۱ ص ۸۹، ناشر: دار الآثار - صنعاء، الطبعة الثانية

البته اطلاق «حاطب لیل» فقط به این افراد منحصر نمی شود؛ بلکه بسیاری از بزرگان اهل سنت را حاطب لیل گفته اند که ما به جهت اختصار فقط به برجسته ترین آن ها اشاره کردیم.

حال پرسش ما این است که آیا می توان باور داشت که ابن جریج، قتادة، سیوطی، ثعلبی، ابن جوزی، ابن تیمیه، زمخشری و غزالی با آن همه جلالت و عظمتی که در نزد اهل سنت دارند فقط به خاطر این که گفته شده که آن ها «حاطب لیل» بوده اند در وثاقتشان شك و روایات شان را رد کرد؟

### نتیجه

۱- آن چه درباره جوینی از زبان ذهبی نقل شده است صحت ندارد زیرا با سایر گفته هایش که در مدح جوینی بوده در تناقض است.

۲- بر فرض این که قبول کنیم ذهبی چنین جمله ای را درباره استادش گفته باشد باز هم به وثاقت جوینی ضرری نمی رساند؛ چرا که بسیاری از بزرگان اهل سنت نیز «حاطب لیل» بوده و این موضوع روایات را از درجه اعتبار ساقط نمی کند.

**بنابراین اسناد و خود روایت کاملا صحیح هستند.**

## بررسی روایت تاریخ طبری

عبد الرحمن دمشقیه نویسنده معاصر وهابی در مقاله اش با عنوان (قصه حرق عمر رضی الله عنه لیبیت فاطمة رضی الله عنها) که در سایت «فیصل نور» آمده درباره روایت محمد بن جریر طبری و تهدید عمر برای آتش زدن خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها می نویسد:

سنة ۱۱

۲۰۲

فقالوا : منّا أميرٌ ومنكم أمير ، فقال أبو بكر : منّا الأمراء ومنكم الوزراء . ثم قال أبو بكر : إني قد رضيتُ لكم أحدَ هذين الرجلين : عمر أو أبا عبيدة ، إن النبي صلى الله عليه وسلم جاءه قومٌ فقالوا : ابعث معنا أميناً فقال : لأبعثنَّ معكم أميناً حتى آمنين ؛ فبعث معهم أبا عبيدة بن الجراح ؛ وأنا أرضى لكم أبا عبيدة . فقام عمر ، فقال : أبتكم تطيب نفسه أن يخلفَ قَدَمَتَيْنِ قَدَمَهُما النبي صلى الله عليه وسلم ! فبايعه عمر وبايعه الناس ، فقالت الأنصار - أو بعض الأنصار ؛ لا نبايع إلاّ عليّاً .

حدثنا ابن حميد ، قال : حدثنا جرير ، عن مغيرة ، عن زياد بن كليب ، قال : أتى عمرُ بن الخطاب منزلَ عليّ وفيه طلحة والزبير ورجالٌ من المهاجرين ، فقال : والله لأحرقنَّ عليكم أو لتخرجنَّ إلى البيعة . فخرج عليه الزبير مُصَلِّياً بالسيف ، فعثر فسقط السيف من يده ، فوثبوا عليه فأخذوه .

حدثنا زكرياء بن يحيى الضرير ، قال : حدثنا أبو عوانة ، قال : حدثنا داود بن عبد الله الأودي ، عن حميد بن عبد الرحمن الحميري ، قال : توفّي رسولُ الله صلى الله عليه وسلم وأبو بكر في طائفة من المدينة ، فجاء فكشف الثوب عن وجهه فقُبِّلَه ، وقال : فإدراك أبي وأمي ! ما أطيبَ نيك حياً وميتاً ! مات محمدٌ ورب الكعبة ! قال : ثم انطلق إلى المنبر ، فوجد عمر ابن الخطاب قائماً يُوعِدُ الناس ، ويقول : إن رسولَ الله صلى الله عليه وسلم حيٌّ لم يمُتْ ، وإنه خارج إلى من أُرْجِفَ به ، وقاطع أيديهم ، وضارب أعناقهم ، وصالبهم . قال : فتكلم أبو بكر ، وقال : أنصت . قال : فأبى عمر أن ينصت ، فتكلم أبو بكر ، وقال : إن الله قال لنبيه صلى الله عليه وسلم : ﴿ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ • ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴾ <sup>(۱)</sup> . ﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَلَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ أُنْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ •... ﴾ <sup>(۲)</sup> ؛ حتى ختم الآية ، فن

(۲) سورة آل عمران ۱۴۴ .

(۱) سورة الزمر ۳۰ ، ۳۱ .

ذخائر العرب

۳۰

# تاريخ الطبري

تاريخ الرسل والملوك

لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري

۲۲۴ - ۳۲۱

الجزء الثالث

تحقيق

محمد أبو الفضل إبراهيم

الطبعة الثانية

Sonnat.net



دار المعارف بمصر

پی نوشت:

(۱) تاریخ الطبري، محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب الأملي، أبو جعفر الطبري (المتوفى: ۳۱۰هـ)، صلة تاریخ الطبري لعريب بن سعد القرطبي (المتوفى: ۳۶۹هـ) عدد الأجزاء: ۱۱، ج ۳، ص ۱۹۸ یا ۲۰۲ / دار التراث - بيروت الطبعة: الثانية - ۱۳۸۷ هـ / ج ۲، ص ۲۳۳ یا ۴۴۳، چاپ بيروت



در این روایت آفت ها و دلایلی است:

(اولی) جریر بن حازم است و اگر چه وی راستگو است ولی گاهی در هم می آمیخت(درست و نادرست را) چنانکه ابو داود و بخاری در تاریخ کبیر تصریح کرده اند.(۲/۲۲۳۴)

(دومی) مغیره و او پسر مقسم است. ثقه(مورد اطمینان) است ولی احادیث او مرسل است و ابراهیم را ندیده. حافظ ابن حجر در مرتبه سوم از مدلسین که در این مرتبه حدیث راوی پذیرفته نیست (او را) ذکر کرده مگر هنگامی که تصریح به شنیدن کرده باشد.

اشکالات دیگری نیز مطرح شده است؛ از جمله گفته اند:

سند روایت «تاریخ طبری» در ابتدا و انتها دو اشکال دارد؛ زیرا نخستین راوی آن یعنی ابن حمید، متهم به دروغ پردازی است و آخرین راوی نیز خود شاهد آن ماجرا نبوده و با واسطه روایت می کند؛ لذا روایت هم ساختگی است و هم منقطع.

### بررسی صحت روایت و پاسخ به شبهات ذکر شده

**محمد بن حمید**

ذهبی درباره او می نویسد:

محمد بن حمید. ابن حیان علامه و حافظ بزرگ ابو عبدالله الرازی که ولادتش در حدود سال ۱۶۰ هـ بود.

ابوزرعه درباره محمد بن حمید گفته نیازمند آن است که ده هزار حدیث بر او نازل شود(کسی که او را درک نکرده باشد). عبد الله بن احمد(بن حنبل) می گوید از پدرم شنیدم که می گفت دانش در ری از بین نمی رفت تا زمانی که محمد بن حمید زنده بود.

ابو قریش(محمد بن جمعه بن خلف) حافظ می گوید به محمد بن یحیی گفتم درباره محمد بن حمید چه می گویی؟ گفت مگر نمی بینی از او حدیث نقل می کنم؟

ابو قریش گفت در مجلس محمد بن اسحاق صاغانی بودم (و) شنیدم از ابن حمید حدیث نقل می کند؛ گفتم از او حدیث نقل می کنی؟ گفت چرا از او حدیث نقل نکنم در حالی که احمد(حنبل) و یحیی بن معین حدیث روایت کرده اند.

# سِيرَةُ أَعْلَامِ النَّبَلَاءِ

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المتوفى

١٢٧٤ - ٦٧٤هـ

الجزء الحادي عشر

حقق هذا المجلد  
صالح أسمر

أثير على تحقيق الكتاب وتصحيح لغته  
شعيب الأرنؤوط

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

١٣٧ - محمد بن حميد\* (د، ت، ق)

ابن حبان العلامة الحافظ الكبير، أبو عبد الله الرازي.  
مولده في حدود الستين ومئة.

وحدث عن: يعقوب القمي، وهو أكبر شيخ له، وابن المبارك، وجريير  
ابن عبد الحميد، والفضل بن موسى، وحجاج بن مسلم، وزاهر بن سليمان،  
ونعيم بن ميسرة، وسلمة بن الفضل الأبرش، وخلق كثير من طبقتهم.

وهو مع إمامته مُكْرَمُ الحديث، صاحب عجائب.

حدث عنه: أبو داود، والترمذي، والقزويني في كتبهم، وأحمد بن  
حنبل، وأبو زرعة، وأبو بكر بن أبي الدنيا، وصالح بن محمد جزرة،  
والحسن بن علي المَعْمَرِي، وعبد الله بن أحمد بن حنبل، ومحمد بن جرير  
الطبري، وأبو القاسم البَغَوِيُّ، وأبو بكر محمد بن محمد الباغندي،  
ومحمد بن هارون الروياني، وخلق كثير.

قال عبد الملك: أنت سمعنا تقول ذلك؟ قال: نعم. قال: فتك سامة بعضاه، ثم قال:  
ووددت أني تركته أيضاً وما تحمل. وفي مسلم أيضاً من طريق أبي فرقة أن عبد الملك بن مروان بينما هو  
يطوف بالبيت إذ قال: قاتل الله ابن الزبير حيث يكذب على أم المؤمنين، يقول: سمعنا تقول:  
قال رسول الله ﷺ: «يا عائشة، لولا جثتان قوما بالكفر، لفضت البيت حتى أزيد فيه من  
الحجر، فإن قوما قسروا في البناء، فقال الحارث بن عبد الله بن أبي ربيعة: لا تقل هذا يا أمير  
المؤمنين، فأنا سمعت أم المؤمنين تحدث بهذا. قال: لو كنت سمعته قبل أن أهدمه، لتركته  
على ما بين ابن الزبير.

• التاريخ الكبير ١/٦٩، ٧٠، التاريخ الصغير ٢/٣٨٦، الضعفاء، ورقة: ٣٧٧، الجرح  
والتعديل ٣٣٢/٧، ٣٣٤، تاريخ بغداد ٢/٢٥٩، ٢٦٤، تهذيب الكمال، ورقة: ١١٨٩،  
١١٩٠، تذكرة الحفاظ ٢/٤٩٠، ٤٩١، المعبر ١/٤٥٢، ميزان الاعتدال ٣/٥٣، ٥٣١،  
تهذيب التهذيب ٣/١٩٩، الوافي بالوفيات ٣/٢٨٣، تهذيب التهذيب ١/١٢٧، ١٣١،  
طبقات الحفاظ: ٢١٢، خلاصة تهذيب الكمال: ٣٣٣، شذرات الذهب ٢/١١٨.

قال أبو زرعة: من فاته محمد بن حميد، يحتاج أن ينزل في عشرة  
آلاف حديث.

وقال عبد الله بن أحمد: سمعت أبي، يقول: لا يزال بالري علم ما  
دام محمد بن حميد حياً.

وقال أبو قريش الحافظ: قلت لمحمد بن يحيى: ما تقول في  
محمد بن حميد؟ فقال: ألا تراني أحدث عنه.

وقال أبو قريش: وكنت في مجلس محمد بن إسحاق الصاغاني،  
فقال: حدثنا ابن حميد فقلت: تحدث عنه؟ فقال ومالي لا أحدث عنه، وقد  
حدثت عنه أحمد، ويحيى بن معين؟

وأما البخاري، فقال: في حديثه نظر.

وقال صالح بن محمد: كنا نتهم ابن حميد.

قال أبو علي النيسابوري: قلت لابن خزيمة: لو حدث الأستاذ عن  
محمد بن حميد، فإن أحمد بن حنبل قد أحسن الشاء عليه. قال: إنه لم  
يعرفه، ولو عرفه كما عرفناه، لما أثنى عليه أصلاً.

قال أبو أحمد السَّال: سمعت فضلك، يقول: دخلت على ابن حميد،  
وهو يُرَكَّبُ الأسياد على العتوت.

قلت: آفة هذا الفعل، وإلا فما اعتقد فيه أنه يضح متناً. وهذا معنى  
قولهم: فلان سرق الحديث.

قال يعقوب بن إسحاق الفقيه: سمعت صالح بن محمد الأسدي،  
يقول: ما رأيت أحق بالكذب من سليمان الشاذكوني، ومحمد بن حميد

پی نوشت:

(١) سير أعلام النبلاء، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، (متوفى ٥٧٤هـ) ج ١١، ص ٥٠٣، تحقيق: شعيب الأرنؤوط،  
محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ١٤١٣هـ.

مزی در تهذیب الکمال در ترجمه وی می نویسد:

ابوبکر بن خيثمه گفت از يحيى بن معين درباره محمد بن حميد رازی سوال شد؛ گفت: مورد اطمینان است و ایرادی در او  
نیست، رازی باهوش است.

علي بن الحسين جنيد رازی گفت از يحيى بن معين شنيدم که می گفت ابن حميد مورد اعتماد است.

و علي بن حسين بن جنيد رازی گفته است: احاديثی که ابن حميد نقل کرده است، از خود او نیست؛ بلکه از استادان نقل کرده  
است.

ابو العباس بن سعيد می گوید از جعفر بن عثمان طرابلسی شنيدم که می گفت ابن حميد مورد اطمینان است؛ يحيى از او روايت  
نقل کرده و از کسی که می گوید(نقل روايت می کند) او از همه آنها بزرگتر است(احمد بن حنبل).

# تَهْذِيبُ الْكَمَالِ فِي أَسْمَاءِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

للحافظ الميرزا جمال الدين أبي الحاج يوسف المزي  
٦٥٤ - ٧٤٢ هـ

المجلد الخامس والعشرون

Sonnat.net

حَقَّقَهُ، وَصَبَّطَ نَصَبَهُ، وَعَلَّقَ عَلَيْهِ  
الدكتور بشار عواد معروف

مؤسسة الرسالة

فقلت: تحدث عن ابن حُميد؟ فقال: ومالي لا أحدث عنه وقد حدث عنه أحمد بن حنبل ويحيى بن مَعِين.

وقال أبو بكر<sup>(١)</sup> بن أبي خَيْثَمَةَ: سُئِلَ يَحْيَى بن مَعِين عن محمد بن حُميد الرَّازِي فقال: ثقة. ليس به بأس، رازي كَيَس. وقال علي بن الحُسَيْن بن الجُنَيْد<sup>(٢)</sup> الرَّازِي: سمعت يحيى ابن مَعِين يقول: ابن حُميد ثقة، وهذه الأحاديث التي يُحَدِّثُ بها ليس هو من قبله، إنما هو من قبل الشيوخ الذين يُحَدِّثُ عنهم. وقال أبو العباس<sup>(٣)</sup> بن سعيد: سمعت جعفر بن أبي عُثْمَانَ الطيالسي يقول: ابن حُميد ثقة، كتب عنه يحيى وروى عنه من يقول فيه هو أكبر منهم.

وقال أبو حاتم الرَّازِي<sup>(٤)</sup>: سألت يحيى بن مَعِين عن ابن حُميد من قبل<sup>(٥)</sup> أن يظهر منه ما ظَهَرَ، فقال: أي شيء تَنَقِّمُونَ عليه؟ فقلت: يكون في كتابه شيء منقول: ليس هذا هكذا إنما هو كذا وكذا، فيأخذ القلم فيغيره على ما نَقُول. فقال: بسَّسْ هذه الخصلة، قَدِمَ علينا بغداد، فأخذنا منه كتاب يعقوب القُمِّي ففرقنا الأوراق بيننا ومعنا أحمد بن حنبل فسمعناه ولم نَرِ إلا خَيْرًا.

(١) الجرح والتعديل: ٧/ الترجمة ١٢٧٥، وتاريخ الخطيب: ٢/ ٢٦٠.

(٢) نفسه.

(٣) تاريخ الخطيب: ٢/ ٢٦٠.

(٤) الجرح والتعديل: ٧/ الترجمة ١٢٧٥.

(٥) قوله: «قبل» سقط من نسخة ابن المهندس.

بى نوشت:

(٢) تهذيب الكمال، المزي، يوسف بن الزكي عبدالرحمن أبو الحاج (متوفى ٧٤٢ هـ) ج ٢٥، ص ١٠٠، تحقيق د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠ هـ - ١٩٨٠ م

الباني روايت نقل شده از محمد بن حميد را تايبيد مى كند

محمد ناصر الباني نويسنده معاصر وهابى در كتاب صحيح و ضعيف سنن الترمزى و سلسله احاديث الصحيحه، احاديثى را تصحيح کرده است که در اسناد آن محمد بن حميد قرار دارد. به چند مورد اشاره مى كنيم:

و قد روى الحديث بزيادة فيه بلفظ: " و كرهت لأمتي ما كره لها ابن أم عبد ". قال في " المجمع " ( ٩ / ٢٩٠ ): " رواه البزار و الطبراني في " الأوسط " باختصار الكراهة، و رواه في " الكبير " منقطع الإسناد، و في إسناد البزار محمد بن حميد الرازي و هو ثقة و فيه خلاف و بقية رجاله وثقوا. "

---

**پی نوشت:**

(۳) سلسله احادیث الصحیحة، البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ) ج ۳، ص ۲۲۵، ح ۱۲۲۵، ناشر: مکتبه المعارف، نشر و التوزیع، طبعه جدیدة منقحة ومزیدة، ۱۴۱۵ هـ \_ ۱۹۹۵ م

حدثنا محمد بن حمید الرازی حدثنا الحکم بن بشیر بن سلمان حدثنا خلاد الصفار عن الحکم بن عبد الله النصري عن أبي إسحق عن أبي جحيفة عن علي ابن أبي طالب رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ستر ما بين أعين الجن وعورات بني آدم إذا دخل أحدهم الخلاء أن يقول بسم الله قال أبو عيسى هذا حديث غريب لا نعرفه إلا من هذا الوجه وإسناده ليس بذاك القوي وقد روي عن أنس عن النبي صلى الله عليه وسلم أشياء في هذا.

---

**پی نوشت:**

(۴) صحیح وضعیف سنن الترمذی، البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ) ج ۲، ص ۱۰۶، طبق برنامہ المکتبه الشاملة، اصدار الثاني

حدثنا محمد بن حمید الرازی حدثنا أبو تميلة والفضل بن موسى وزید بن حباب عن عبد المؤمن بن خالد عن عبد الله بن بريدة عن أم سلمة قالت كان أحب الثياب إلى النبي صلى الله عليه وسلم القميص قال أبو عيسى هذا حديث حسن غريب إنما نعرفه من حديث عبد المؤمن بن خالد تفرد به وهو مروزي وروى بعضهم هذا الحديث عن أبي تميلة عن عبد المؤمن بن خالد عن عبد الله بن بريدة عن أمه عن أم سلمة.

---

**پی نوشت:**

(۵) صحیح و ضعیف سنن الترمذی، البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ) ج ۲، ص ۲۶۲

حدثنا محمد بن حمید الرازی حدثنا عبد العزيز بن عبد الله القرشي حدثنا يحيى البكاء عن ابن عمر قال تجشأ رجل عند النبي صلى الله عليه وسلم فقال كف عنا جشاءك فإن أكثرهم شبعاً في الدنيا أطولهم جوعاً يوم القيامة قال أبو عيسى هذا حديث حسن غريب من هذا الوجه وفي الباب عن أبي جحيفة.

---

**پی نوشت:**

(۶) صحیح و ضعیف سنن الترمذی، البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰هـ) ج ۵، ص ۴۷۸

حدثنا محمد بن حميد الرازي حدثنا نعيم بن ميسرة النحوي عن فضيل بن مرزوق عن عطية العوفي عن ابن عمر أنه قرأ على النبي صلى الله عليه وسلم (خلقكم من ضعف) فقال (من ضعف) حدثنا عبد بن حميد حدثنا يزيد بن هارون عن فضيل بن مرزوق عن عطية عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم نحوه قال أبو عيسى هذا حديث حسن غريب لا نعرفه إلا من حديث فضيل بن مرزوق.

---

پی نوشت:

(۷) صحيح و ضعيف سنن الترمذي، الباني، محمد ناصر(متوفاي ۱۴۲۰هـ) ج ۶، ص ۴۰۶

حدثنا محمد بن حميد الرازي حدثنا الفضل بن موسى عن الأعمش عن أنس أن رسول الله صلى الله عليه وسلم مر بشجرة يابسة الورق فضربها بعصاه فتناثر الورق فقال إن الحمد لله وسبحان الله ولا إله إلا الله والله أكبر لتساقط من ذنوب العبد كما تساقط ورق هذه الشجرة قال أبو عيسى هذا حديث غريب ولا نعرف للأعمش سماعا من أنس إلا أنه قد رآه ونظر إليه.

---

پی نوشت:

(۸) صحيح و ضعيف سنن الترمذي، الباني، محمد ناصر(متوفاي ۱۴۲۰هـ) ج ۸، ص ۳۳

با توجه به جایگاهی که البانی در میان عالمان وهابی دارد برای اثبات وثاقت محمد بن حمید، توثیق و تصحیح او کفایت می کند.

بي اعتباري تضعيف نسايي و جوزجاني

برخی از عالمان جرح و تعدیل همانند نسایی و جوزجانی محمد بن حمید را تضعیف کرده اند؛ مزى می نویسد:  
نسایی گفته است محمد بن حمید ثقه نیست و ابراهیم بن یعقوب جوزجانی گفته دارای مذهب پست و غیر ثقیه است.

---

پی نوشت:

(۱) تهذيب الكمال، المزي، يوسف بن الزكي عبدالرحمن أبو الحجاج(متوفاي ۷۴۲هـ) ج ۲۵، ص ۱۰۵، تحقيق د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م

### نسایبی ابو حنیفه را نیز تضعیف کرده است؛ حال آیا تضعیف این دو نفر ارزش و اعتباری دارد؟

تضعیف نسایی و جوزجانی اعتبار ندارد و غیر قابل قبول است؛ زیرا نسایی از افراد سختگیر در توثیق است تا جایی که رئیس احناف یعنی ابوحنیفه را نیز تضعیف کرده است.

لکنوی در الرفع و التکمیل در این باره می نویسد:

آنچه که نسایی درباره وارد کردن عیب بر ابی حنیفه گفته است مورد قبول نیست؛ زیرا وی در کتاب میزان الاعتدال در وارد کردن عیب بر افراد سختگیری کرده است.

---

#### پی نوشت:

(۱) الرفع والتکمیل فی الجرح والتعدیل، الکنوی الهندی، أبو الحسنات محمد عبد الحی (متوفای ۱۳۰۴هـ) ج ۱، ص ۱۲۱، تحقیق: عبد الفتاح أبو غده، ناشر: مکتب المطبوعات الإسلامیة - حلب، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷هـ.

بنابراین تضعیف نسایی با معیار سختگیری در توثیق مردود خواهد بود. اما جوزجانی او کسی است که در دشمنی با امیرالمومنین مشهور و معروف است.

ذهبی و ابن حجر درباره وی می نویسند:

او از حافظان، نویسندگان و بزرگان (راویان و) ثقات بود؛ ولی از علی انحراف داشت (دشمنان او بود).

---

#### پی نوشت:

(۱) لسان المیزان، العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای ۸۵۲هـ) ج ۶، ص ۳۰۱، تحقیق: دائرة المعارف النظامیة - الهند، ناشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۶هـ - ۱۹۸۶م

(۲) میزان الاعتدال فی نقد الرجال، الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸هـ) ج ۷، ص ۲۷۲، تحقیق: الشیخ علی محمد معوض والشیخ عادل أحمد عبدالموجود، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۹۹۵م

همان طور که در بخش ویژه ها به شناخت مومن از منافق پرداختیم مشخص شد دشمن امیرالمومنین بر اساس گفته پیامبر صلی الله علیه و آله در صحیح مسلم منافق است؛ پس کلام او ارزشی ندارد.

#### حدیث راوی «مختلف فیه» «حسن» می شود

حتی اگر فرض کنیم که تضعیفات نسایی و جوزجانی ارزش داشته باشد باز هم سبب نخواهد شد که از روایت محمد بن حمید دست برداریم؛ زیرا:

۱- کسانی همچون یحیی بن معین، احمد بن حنبل و طیالسی وی را توثیق کرده اند که از ائمه جرح و تعدیل محسوب می شوند و تضعیفات نسایی که از متشدین و سختگیران است و یا جوزجانی که از دشمنان امیرالمومنین بوده است نمی تواند در برابر کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و توثیق یحیی بن معین مقاومت نماید.

۲- با چشم پوشی از همه این موارد می‌گوییم که اگر عده‌ای وی را تضعیف و عده‌ای او را توثیق کرده باشند بازهم روایت وی مورد قبول است؛ زیرا طبق قواعد رجال اهل سنت روایت چنین شخصی در مرتبه «حسن» قرار می‌گیرد و روایت حسن نزد عالمان اهل سنت حجت است که در این مورد می‌توان به نمونه‌هایی بعنوان مثال اشاره کرد.

ابن حجر عسقلانی درباره قزعة بن سوید می‌نویسد:  
سخنان اهل دانش درباره او متفاوت است. برخی او را تضعیف کرده و گروهی او را راستگو و یا ثقه دانسته و گفته‌اند حدیثش نوشته می‌شود ولی احتجاج و استدلال به آن نمی‌شود؛ و عده‌ای حدیث او را پذیرفته اگر چه قوی نیست.

ولی ابن حجر خودش سرانجام چنین نتیجه‌گیری می‌کند:  
از سخنان پیشوایان رجال و حدیث چنین استفاده می‌شود که روایت و حدیث قزعة بن سوید در مرتبه حسن است والله اعلم.

---

#### پی‌نوشت:

(۱) القول المسدد في الذب عن المسند للإمام أحمد، العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل (متوفاي ۸۵۲هـ) ج ۱، ص ۳۰، تحقيق: مكتبة ابن تيمية، ناشر: مكتبة ابن تيمية - القاهرة، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۱هـ

در تهذيب التهذيب در ترجمه عبد الله بن صالح می‌نویسد:  
ابن قطان (عبد الله بن صالح) را راستگو دانسته و می‌گوید چیزی که ثابت کند حدیثش از اعتبار ساقط است مگر اینکه درباره او اختلاف وجود دارد، پس حدیثش حسن است.

---

#### پی‌نوشت:

(۱) تهذيب التهذيب، العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل (متوفاي ۸۵۲هـ) ج ۵، ص ۲۲۸، ناشر: دار الفكر - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۴م

زرکشی در اللالی المنثوره می‌نویسد:  
ابن ماجه در سننش حدیث عبد الله بن صالح را از طریق کثیر بن شنطیر از محمد بن سیرین آورده است؛ اگر چه درباره کثیر بن شنطیر اختلاف است؛ ولی حدیثش حسن است.

---

#### پی‌نوشت:

(۲) اللالی المنثوره في الأحاديث المشهورة المعروف به (التذكرة في الأحاديث المشتهرة)، الزركشي، بدر الدين (متوفاي ۷۹۴هـ) ج ۱، ص ۴۲، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶هـ، ۱۹۸۶م

حافظ هيثمي در مجمع الزوائد می نویسد:

راوی (مسند) احمد عبدالله بن محمد بن عقيل حافظه خوبی نداشت، ترمزی می گفت راستگو است و برخی از اهل علم در باب قدرت حافظه اش سخنانی گفته اند. محمد بن اسماعیل یعنی بخاری می گفت احمد حنبل و اسحاق بن ابراهیم و حمیدی با حدیث ابن عقيل دليل می آورند. می گوید پس حدیثش حسن است و الله اعلم.

کتاب الطهارة ۳۶۳

خفافنا ثلاثاً، فإذا شهدنا فيوم وليلة<sup>(۱)</sup>.

رواه الطبرانی فی الكبير، وفيه عمر بن عبد الله بن يعلى، وهو مجمع على ضعفه.

۱۴۰۲ - وعن ابن مسعود، قال: للمسافر ثلاثة أيام ولياليهن، وللمقيم يوم وليلة، وسافر مع عبد الله بن مسعود، فكان يمسح على خفيه ثلاثاً<sup>(۲)</sup>.

رواه الطبرانی فی الكبير، وهو موقوف كما ترى، وقد تقدم حديثه المرفوع، وله أسانيد بعضها رجاله رجال الصحيح.

۱۴۰۳ - وعن الحكم بن عتيبة، عن علي وابن مسعود: للمسافر ثلاثة أيام ولياليهن، وللمقيم يوم وليلة.

والحكم لم يسمع من علي ولا من ابن مسعود، ومع ذلك فيه الحجاج بن أرطاة.

۷۱ - باب في التيمم

۱۴۰۴ - عن ابن مسعود، قال: لو أجنبت ولم أجد الماء شهراً ما صليت<sup>(۳)</sup>.

رواه الطبرانی فی الكبير، وأبو عبيدة لم يسمع من ابن مسعود، قال سفيان: لا يؤخذ به.

۱۴۰۵ - وعن علقمة أن رجلاً كان به جذري، فأمر ابن مسعود، فقرب تراب في طست أو تور، فمسح بالتراب. وفيه أبان بن أبي عياض، وهو ضعيف.

۱۴۰۶ - وعن علي بن أبي طالب، قال: قال رسول الله ﷺ: «أُعْطِيَتْ مَا لَمْ يُعْطَ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ»، قلت: يا رسول الله، ما هو؟ قال: «نُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، وَأُعْطِيَتْ مَفَاتِيحُ الْأَرْضِ، وَسُمِّيَتْ أَحْمَدَ، وَجُعِلَ التُّرَابُ لِي طَهُورًا، وَجُعِلَتْ أُمَّتِي خَيْرَ الْأُمَّةِ»<sup>(۴)</sup>.

رواه أحمد، وفيه عبد الله بن محمد بن عقيل، وهو سيبه الخفقط، قال الترمذی: صدوق، وقد تكلم فيه بعض أهل العلم من قبل حفظه، وسمعت محمد بن إسماعيل، يعني البخاري، يقول: كان أحمد بن حنبل، وإسحاق بن إبراهيم، والحميدي، يحتجون بحديث ابن عقيل. قلت: فالحديث حسن، والله أعلم.

(۱) أخرجه الطبرانی فی الكبير (۲۶۲/۲۲).

(۲) أخرجه الطبرانی فی الكبير برقم (۹۲۴۰، ۹۲۴۱، ۹۲۴۲، ۹۲۴۳).

(۳) أخرجه الطبرانی فی الكبير برقم (۹۵۷۱، ۹۲۴۹).

(۴) أخرجه الإمام أحمد فی المسند (۹۸/۱)، وأورده المصنف فی زوائد المسند برقم (۳۹۶).

# مجمع الزوائد ومنبع القوائد

تأليف

الحافظ نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان  
الهيثمي المصري  
المتوفى سنة ۵۸۷

تحقيق

محمد عبدالقادر أحمد طه

الجزء الأول

بشرجه صادر مكتبة التراث

الرياض - العام - الطهارة

Sonnat.net

مشتورات

دار الكتب العلمية

بيروت - لبنان

پی نوشت:

(۱) مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، الهيثمي، علي بن ابي بكر (متوفاي ۸۰۷ هـ) ج ۱، ص ۲۶۰، ناشر: دار الريان للتراث / ص ۳۶۳، ناشر: دار الكتاب العلمي - بيروت - ۱۴۰۷ هـ



حافظ ابن قطن در بیان الوهم والإيهام در موارد متعددی به همین قاعده استناد می کند که ما به دو مورد اشاره می کنیم:  
در نقل روایت از اسامه بن زید اختلاف شده است؛ ولی حدیث از او حسن است و درباره اسامه بن زید لیثی نیز به همین شیوه سخن گفته و سرانجام حدیثش را در رتبه حسن قرار داده است.

---

**پی نوشت:**

(۱) بیان الوهم والإيهام في كتاب الأحكام، ابن القطن الفاسي، أبو الحسن علي بن محمد بن عبد الملك (متوفاي ۶۲۸هـ) ج ۴، ص ۴۲۰، تحقيق: د. الحسين آيت سعيد، ناشر: دار طيبة - الرياض، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ، ۱۹۹۷م

درباره سلام بن سلمان قاری اختلاف وجود دارد؛ ولی حدیثش «حسن» است.

---

**پی نوشت:**

(۱) بیان الوهم والإيهام في كتاب الأحكام، ابن القطن الفاسي، أبو الحسن علي بن محمد بن عبد الملك (متوفاي ۶۲۸هـ) ج ۴، ص ۴۶۲ - ۴۶۳، تحقيق: د. الحسين آيت سعيد، ناشر: دار طيبة - الرياض، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ، ۱۹۹۷م

ملا علي قاری پس از نقل يك حدیث که در اسناد آن ابوالمنیب قرار دارد می نویسد:  
حاکم این روایت را نقل و آن را تصحیح کرده و گفته ابوالمنیب ثقه است و ابن معین هم او را توثیق کرده است و ابن ابی حاتم می گوید از پدرم شنیدم می گفت حدیثش صحیح است و به بخاری که نام او را در ردیف افراد ضعیف آورده است اعتراض می کرد و نسایی هم درباره او تردید کرده و ابن حبان و ابن عدی گفته اند که اشکالی در او نیست؛ پس حدیث حسن است.

---

**پی نوشت:**

(۱) مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، القاري، علي بن سلطان محمد (متوفاي ۱۰۱۴هـ) ج ۳، ص ۳۰۵، تحقيق: جمال عيتاني، ناشر: دار الكتب العلمية - لبنان/ بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲هـ - ۲۰۰۱م

مناوی می نویسد:

احمد بن بدیل را نسایی توثیق و ابوحاتم تضعیف کرده است پس حدیثش حسن است.

---

**پی نوشت:**

(۱) فیض القدير شرح الجامع الصغير، المناوي، عبد الرؤوف (متوفاي ۱۰۳۱هـ) ج ۱، ص ۳۶۹، ناشر: المكتبة التجارية الكبرى - مصر، الطبعة: الأولى، ۱۳۵۶هـ

محبی الدین نووی، شوکانی و مبارکفوری پس از نقل روایتی می نویسند:  
در سندش عبد الرحمن بن حبیب بن ازدک (اردک) قرار دارد که وضعیتهش مورد اختلاف است؛ نسایی می گوید منکر الحدیث است و سایرین ثقیه است و حافظ گفت پس او حسن است.

---

**پی نوشت:**

(۱) المجموع، النووی، ابي زكريا محبي الدين (متوفاي ۶۷۶ هـ) ج ۱۷، ص ۶۸، ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، التكملة الثانية

(۲) نيل الأوطار من أحاديث سيد الأخيار شرح منتقى الأخبار، الشوکانی، محمد بن علي بن محمد (متوفاي ۱۲۵۵ هـ) ج ۷، ص ۲۰، ناشر: دار الجیل، بیروت - ۱۹۷۳

(۳) تحفة الأحوذی بشرح جامع الترمذی، المبارکفوری، محمد عبد الرحمن بن عبد الرحيم أبو العلاء (متوفاي ۱۳۵۳ هـ) ج ۴، ص ۳۰۴، ناشر: دار الكتب العلمية - بیروت

و زیلعی در نصب الرایة پس از آوردن حدیثی می نویسد:  
حدیث آخری که از ترمذی خارج شد... و گفت غریب است و روایت کرده احمد در مسندش که قال بن قطان در کتابش و ابو معشر (که در سند روایت است) در موردش اختلاف است؛ برخی ضعیف و برخی توثیق کرده اند بنابراین به جهت وجود او رتبه حدیث می شود حسن.

---

**پی نوشت:**

(۱) نصب الرایة لأحاديث الهدایة، الزیلعی الحنفی، عبدالله بن یوسف أبو محمد الحنفی (متوفاي ۷۶۲ هـ) ج ۴، ص ۱۲۱، تحقیق: محمد یوسف البنوری، ناشر: دار الحدیث - مصر - ۱۳۵۷ هـ

اکنون و با توجه به آنچه گذشت اختلاف علما در توثیق و تضعیف راوی سبب اسقاط حدیث از درجه اعتبار نمی شود بلکه روایت در رتبه «حسن» قرار می گیرد و روایت حسن نیز همانند روایت صحیح حجت و مورد قبول عالمان اهل سنت است. عمل به این قاعده اختصاص به دانشمندان قدیم ندارد؛ بلکه عالمان معاصر اهل سنت نیز صحت آن را پذیرفته و به آن پایبند هستند.

محمد ناصر البانی که جایگاه ویژه ای در میان وهابی ها دارد فقط در کتاب سلسله احادیث الصحیحة، بیش از پنجاه مورد با استفاده از همین قاعده روایات را تصحیح کرده است که به ۴ مورد از کتاب های گوناگون وی اشاره می کنیم.

۱- سند آن حسن است؛ چون رجال این حدیث همگی از رجال بخاری و همگی ثقه هستند غیر از ابن ثویان واسمه عبد الرحمن بن ثابت که درباره او اختلاف شده است.

---

**پی نوشت:**

(۱) سلسله احادیث الصحیحة، البانی، محمد ناصر (متوفاي ۱۴۲۰ هـ) ح ۱۱۵، طبق برنامه مکتبه الشاملة

۲- صالح بن رستم و او ابوعامر خزار بصری است که بخاری از وی حدیثی نقل نکرده؛ مگر به نحو تعلیق، درباره او اختلاف شده است. ذهبی در قسمت راویان ضعیف می نویسد ابوداود خزّار بصری را توثیق کرده و ابن معین گفته است ضعیف است و احمد بن حنبل وی را صالح الحدیث نامیده است و در کتاب المیزان به همین سخن اعتماد شده و ...

البانی سپس می گوید حدیث ابوعامر در رتبه حسن قرار می گیرد؛ چون ابن عدی گفته است از نظر من ابوعامر اشکالی ندارد و حدیث منکری از وی نقل نشده است. ابن حجر در کتاب التقریب گفته است ابوعامر راستگو است؛ ولی خطایش بسیار است که گویا میل به تضعیف داشته است و الله اعلم.

---

**پی نوشت:**

(۱) سلسلة احادیث الصحیحة، البانی، محمد ناصر(متوفای ۱۴۲۰هـ) ص ۲۱۶

۳- گفت سند حدیث حسن است چون رجال آن شناخته شده و مورد اعتماد هستند غیر از سلیمان بن عتبه دمشقی دارانی که درباره او اختلاف شده است. احمد گفته است او را نمی شناسم. ابن معین می گوید جایگاهی ندارد. دحیم او را مورد اعتماد دانسته و ابومسهر و هیثم بن خارجه و هشام بن عمار و ابن حبان نیز او را مورد اعتماد دانسته اند و چون توثیق کنندگانش بیشتر هستند و از طرفی همه آنان دمشقی می باشند پس باید نتیجه بگیریم که آنان آگاه تر از دیگران نسبت به راویان ناشناس هستند و الله اعلم.

---

**پی نوشت:**

(۱) سلسلة احادیث الصحیحة، البانی، محمد ناصر(متوفای ۱۴۲۰هـ) ح ۵۱۴

۴- سند احمد «حسن» است چون رجال او ثقه و از رجال صحیح مسلم می باشند؛ غیر از محمد بن عبد الله بن عمر و او سبط الحسن الملقب به (الدیباج) است که درباره او اختلاف شده است.

---

**پی نوشت:**

(۱) سلسلة احادیث الصحیحة، البانی، محمد ناصر(متوفای ۱۴۲۰هـ) ح ۵۴۶

از آنچه گذشت این نکته به وضوح به اثبات می رسد که عالمان جرح و تعدیل روایتی که درباره یکی از راویان آن به اختلاف سخن گفته شده و برخی او را تأیید و بعضی تصدیق کرده باشند، آن روایت را «حسن» می نامند.

در نتیجه حتی اگر فرض کنیم که جرح نسایی و جوزجانی و برخی دیگر از عالمان سنی درباره محمد بن حمید مورد قبول باشد باز هم ضروری به اعتبار روایت نمی زند زیرا حداکثر محمد بن حمید می شود «مختلف فیه» و روایت راوی مختلف فیه طبق قاعده‌ای که گذشت می شود «حسن» و روایت حسن نیز همانند روایت صحیح نزد اهل سنت معتبر و قابل قبول است.

## حال بررسی سند روایت

### جریر بن عبد الحمید بن قُرط الضَّبِّي

وی از راویان صحیح بخاری و مسلم است و مزی در تهذیب الکمال در ترجمه وی می نویسد: محمد بن سعد می گوید مورد اطمینان و دارای علم زیادی بود، به او مراجعه می کردند. محمد بن عبد الله موصلی می گوید او حجت بود و همه کتاب هایش صحیح.

---

### پی نوشت:

(۱) تهذیب التهذیب، العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای ۸۵۲هـ) ج ۲، ص ۶۵، ناشر: دار الفکر - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۴م

(۲) تهذیب الکمال، المزی، یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفای ۷۴۲هـ) ج ۴، ص ۵۴۴، تحقیق د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م

(۳) سیر أعلام النبلاء، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸هـ) ج ۹، ص ۱۱، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: التاسعة، ۱۴۱۳هـ

بنابراین اشکال عبد الرحمن دمشقیه که گفته است:

جریر بن حازم است و اگر چه وی راستگو است ولی گاهی در هم می آمیخت (درست و نادرست را) چنانکه أبو داود و بخاری در تاریخ کبیر تصریح کرده اند (۲/۲۲۳۴)

بی اساس است و دو ایراد مهم دارد:

۱- محمد بن حمید رازی، روایت را از جریر بن عبد الحمید نقل کرده است نه جریر بن حازم و این نشان دهنده عدم دقت دمشقیه در سند روایت است.

۲- حتی اگر فرض کنیم که جریر بن حازم نیز باشد در توثیق او نمی توان تردید کرد چرا که او نیز از راویان بخاری، مسلم و بقیه صحاح سته است؛ بنابراین اشکال دمشقیه کاملاً بی اساس است.

### مغیره بن مِقْسَمِ ضَبِّي

وی نیز از راویان بخاری، مسلم و بقیه صحاح سته است.

ابوبکر عیاش می گوید کسی را فقیه تر از مغیره ندیدم که همراهش شوم.

و می گوید احمد بن سعد بن ابی مریم از یحیی بن معین او مورد اطمینان و امین است.

عبدالرحمن ابن ابی حاتم می گوید از پدرم سوال کردم که آیا روایت مغیره از شعبی برای تو دوست داشتنی تر است یا روایت شیرمه از شعبی؟ گفت: هر دو مورد اطمینانند.

نسایبی می گوید مغیره مورد اطمینان است.

---

### پی نوشت:

(۱) تهذیب الکمال، المزی، یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفای ۷۴۲هـ) ج ۲۸، ص ۳۹۹، تحقیق د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م

از این رو اشکال دمشقیه که گفته بود:  
مغیره و او پسر مقسم است. ثقه(مورد اطمینان) است ولی احادیث او مرسل است و ابراهیم را ندیده. حافظ ابن حجر در مرتبه سوم از مدلسین که در این مرتبه حدیث راوی پذیرفته نیست (او را) ذکر کرده مگر هنگامی که تصریح به شنیدن کرده باشد.

ارزش علمی ندارد زیرا اگر او مدلس بوده چرا بخاری، مسلم و... از او روایت نقل کرده اند؟

### زیاد بن کلب

وی نیز از روایان صحیح مسلم، ترمذی و... است.

مزی در تهذیب الکمال در ترجمه وی می گوید:

حمد بن عبد الله عجلی گفته است او در روایت مورد اطمینان بود.

نسایب گفته است او مورد اطمینان است.

ابن حبان گفته است او از حافظان ثابت قدم و در سال ۱۰۹ از دنیا رفت.

---

### پی نوشت:

(۱) تهذیب الکمال، المزی، یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج(متوفای ۷۴۲هـ) ج ۹، ص ۵۰۵، تحقیق د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م

### شبهه انقطاع سند

۱- همان طور که در روایت بلاذری اشاره شد همین که شخصی از بزرگان اهل تسنن در قرن اول هجری به چنین مطلبی اعتراف کرده باشد برای اثبات مطلب کفایت می کند؛ حتی اگر خودش شاهد ماجرا نیز نبوده باشد.

۲- تمام روایاتی که زیاد بن کلب نقل می کند از افرادی است که همه آن ها از نظر بزرگان اهل سنت به طور قطع ثقه هستند. استادان وی از این قراراند:

۱- ابراهیم نخعی:

او فردی فقیه و دانشمند و ورعش باعث تعجب همگان و اهل خیر بود، از شهرت گریزان و در علم سرشناس بود.

---

### پی نوشت:

(۱) الکاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان(متوفای ۷۴۸هـ) ج ۱ ص ۲۲۷، تحقیق محمد عوامة، ناشر: دار القبلة للثقافة الإسلامية، مؤسسة علو - جدة، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۳هـ - ۱۹۹۲م

۲- سعید بن جبیر:  
مورد اعتماد در نقل فقیه بود.

---

پی نوشت:

(۲) تقریب التهذیب، العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای ۸۵۲هـ) ج ۱، ص ۲۳۴، رقم: ۲۲۷۸، تحقیق: محمد عوامة، ناشر: دار الرشید - سوریا، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶هـ - ۱۹۸۶م

۳- عامر شعبي:  
مورد اعتماد، بلند آوازه و فقیهی برجسته بود.

---

پی نوشت:

(۳) تقریب التهذیب، ج ۱ ص ۲۸۷، ح ۳۰۹۲

۴- فضیل بن عمرو فقیمی:  
مورد اعتماد است.

---

پی نوشت:

(۴) تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۴۴۸، ح ۵۴۳۰

پس اشکالات عبدالرحمن دمشقیه همگی بی اساس و نشان دهنده عدم توجه و دقت او است؛ همچنین انقطاع سند نیز ضرری به حجیت آن نمی زند.

بنابراین اسناد و خود روایت کاملاً صحیح هستند.

## بررسی روایت انساب الاشراف بلاذری

عبد الرحمن دمشقیه، نویسنده معاصر وهابی در مقاله اش با عنوان (قصه حرق عمر رضی الله عنه لبيت فاطمة رضی الله عنها) که در سایت «فیصل نور» آمده درباره روایت احمد بن یحیی بلاذری می نویسد:

ذخائر العرب

۲۷

۵۸۶

۱۱۸۴ - المدائنی ، عن مسلمة بن عمار ، عن سليمان التيمي ، عن ابن هون  
أن أبا بكر أرسل إلى عليّ يريد البيعة ، فلم يبايع . فجاء عمر ، ومعه فتيلة<sup>(۱)</sup> .  
فتلقته فاطمة على الباب ، فقالت فاطمة : يا ابن الخطاب ، أتراك محرراً على  
باني ؟ قال : نعم ، وذلك أقوى فيما جاء به أبوك . وجاء علي ، فبايع وقال :  
كنتُ عزمتُ أن لا أخرج من منزلي حتى أجمع القرآن .

۱۱۸۵ - وقال أبو مخنف : لما استخلف عثمان ، دخل العباس على عليّ ، فقال :  
ما قد متك قط إلا تأخرت . قلتُ لك وقد احتضر النبي صلى الله عليه وسلم :  
تعال ، فاسأله عن هذا الأمر لمن هو بعده ، فقلت : أكره أن لا يقول لكم ،  
فلا نستخلف أبداً . ثم توفي ، فقلتُ : أبايعك ، فلا يختلف عليك اثنان .  
فأبيت . ثم توفي عمر ، فقلتُ : قد أطلق الله يدك ، وليس عليك تبعه  
فلا تدخل في الشورى . فأبيت . فما الحليلة ؟

۱۱۸۶ - المدائنی ، عن أبي جری (۲) ، عن معمر ، عن الزهري ، عن عروة ، عن عائشة قالت :  
لم يبايع عليّ أبا بكر حتى ماتت فاطمة بعد ستة أشهر . فلما  
ماتت ، ضرع إلى صلح أبي بكر ، فأرسل إليه أن يأتيه . فقال له عمر :  
لا تأته وحدك . فقال : وماذا يصنعون في ؟ فأناؤه أبو بكر . فقال علي : والله  
ما نفسنا عليك ما ساق الله إليك من فضل وخير ، ولكننا نرى أن لنا في الأمر  
نصيباً استبد به علينا . فقال أبو بكر : والله لقرابة رسول الله أحب إلى من  
قرابتي . فلم يزل عليّ يذكر حقه وقرابته ، حتى بكى أبو بكر . فقال ميعادك العشية .  
فلما صلى أبو بكر الظهر ، خطب فذكر علياً وبيعته . فقال علي : إني لم يحسني  
عن بيعة أبي بكر ألا أكون عارفاً بحقه ، ولكننا كنا نرى أن لنا في الأمر نصيباً  
استبد به علينا . ثم بايع أبا بكر . فقال المسلمون : أصبت وأحسن .

المدائنی ، عن أبي جری (۳) ، عن البربري ، عن أبي نصره  
أن علياً قعد عن بيعة أبي بكر [ فقال : ] ما يمنعك من بيعة وأنا كنتُ في  
هذا الأمر قبلك ؟

(۱) غ : فليل . ( لعله كما أثبتناه ) .

(۲) غ : جزى ( ولكن راجع فهرسة الأسماء والأعلام لتأريخ الطبري ) .

# انساب الاشراف

تصنيف

أحمد بن يحيى المعروف بالبلاذري

الجزء الأول

تحقيق

الدكتور محمد حميد الله

Sonnat.net

مترجمه

معهد المخطوطات بجامعة الدول العربية

بالاشتراك مع

دار المعارف بمصر

پی نوشت:

(۱) انساب الاشراف، احمد بن یحیی، البلاذری، ج ۱، ص ۵۸۶، ح ۱۱۸۴، ناشر: چاپ دار المعارف، قاهره

احمد بن یحیی بغدادی مشهور به بلاذری از بزرگان محدث شما، متوفای ۲۷۹ در کتاب انساب الأشراف ۵۸۶/۱ نقل کرده است از سلیمان تیمی از ابن عون (که) ابا بکر کسی را نزد علی علیه السلام فرستاد تا بیاید و بیعت کند ولی نپذیرفت. عمر با شعله ای از آتش به طرف خانه فاطمه آمد (حضرت) فاطمه (سلام الله علیها) گفت: ای پسر خطاب! آیا می خواهی خانه مرا به آتش بکشی؟ گفت آری و این کار آنچه را که پدرت آورده محکم تر می سازد.

سند آن از طرف اول و از طرف آخر منقطع است. سلیمان تیمی تابعی است و بلاذری با وی فاصله زیادی دارد چگونه بدون واسطه از وی نقل می کند؟ و اما ابن عون از آخر افراد تابعی است و بین او و ابی بکر فاصله است.

دو دلیل (نقض روایت):

۱- مسلمة بن محارب ناشناخته است؛ زیرا ابن ابی حاتم در کتاب جرح و تعدیل ۲۶۶/۸ نه او را از مذمومین آورده و نه در بخش ممدوحین و من ندیده ام کسی او را مورد اعتماد بدانند و یا تضعیف کرده باشد.

۲- فاصله زیادی است از بن عون و او عبدالله بن عون متوفای ۱۵۲ هجری است که از انس چیزی شنیده است؛ تا چه رسد به صدیق (ابوبکر) چون این حادثه در سال یازدهم از هجری اتفاق افتاده است.

همچنین سلیمان تیمی نیز صدیق را درک نکرده است؛ چون او در سال ۱۴۳ هـ از دنیا رفته است.

### چکیده شبهه

۱- مسلمة بن محارب مجهول است.

۲- ابن عون و سلیمان تیمی تابعی هستند و خودشان شاهد ماجرا نبوده اند.

### بررسی صحت روایت و پاسخ به شبهات ذکر شده

#### المدائنی

ذهبی درباره وی می نویسد:

مدائنی\* علامه، حافظ، صادق ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الله بن ابی سیف المدائنی الاخباری. در بغداد ساکن شد و کتاب هایی نوشت؛ او در سیره شناسی و تاریخ جنگ ها، حوادثی که بر اعراب گذشته بود و همچنین در آشنایی با قبایل بسیار توانا و شگفت آور بود و آنچه نقل می کرد و می شنوید با سند عالی و خوب می نوشت.

در ادامه از قول یحیی بن معین می نویسد:

یحیی گفت مورد اعتماد است، مورد اعتماد است، مورد اعتماد است. (احمد بن ابو خثیمة) می گوید از پدرم پرسیدم او کیست؟ گفت او مدائنی است.

#### پی نوشت:

(۱) سیر أعلام النبلاء، الذهبي، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸ هـ) ج ۱۰، ص ۴۰۰، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ۱۴۱۳ هـ



# سيرة اعلام النبلاء

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المتوفى  
٨٧٤هـ - ١٣٧٤م

Sonnat.net

الجزء العاشر

حقق هذا المشرف  
محمد نعيم العرسوي

أشرف على تحقيق الكليات وترجع أحاديثه  
شعيب الأرنؤوط

مؤسسة الرسالة

سعيد الدارمي، وعلي بن عبد العزيز البغوي، وإسماعيل ستمويه، وخلق كثير.

قال أحمد بن عبد الله العجلي: ثقة صالح متعب، كان يبيع البواري<sup>(١)</sup>.

وقال أبو حاتم الرازي: كان من أوثق أصحاب عبد الله بن إدريس<sup>(٢)</sup>.

وقال ابن سعد: من أصحاب عبد الله بن المبارك. مات في رمضان سنة إحدى وعشرين ومئتين<sup>(٣)</sup>.

وقال بعضهم: كان يبيع الخشب والقصب<sup>(٤)</sup>.

وكان من العلماء العاملين، رحمه الله، وهو من كبار مشيخة مسلم.

## ١١٣ - المدائني \*

العلامة الحافظ الصادق أبو الحسن علي بن محمد بن عبد الله بن أبي سيف المدائني الأخباري. نزل بغداد، وصنف التصانيف، وكان عجباً

- (١) تلهيب الكمال، لوحة ٢٦٤.
- (٢) الجرح والتعديل، ١٤/٣.
- (٣) طبقات ابن سعد، ٤٠٩/٦.
- (٤) تلهيب الكمال، لوحة ٢٦٤.

\* فهرست: ١١٣، تاريخ بغداد ١٢/٥٤-٥٦، معجم الأبياء ١٤/١٢٤-١٢٩، الكتل لابن الأثير، ٥١٦/٦، اللباب ٣/١٨٢، ميزان الاعتدال ٣/١٥٣، المغني في الضعفاء ٢/٤٥٤، مرآة الجنان، ٨٣/٢، لسان الميزان ٤/٢٥٣، ٢٥٤، النجوم الزاهرة ٢/٢٥٩، روضات الجنات ٤٧٢، ٤٧٣، شذرات الذهب ٢/٥٤.

في معرفة السير والمعاري والأساب وأيام العرب، مُصَدَّقاً فيما يتفقه، عالي الإسناد.

ولد سنة اثنتين وثلاثين ومئة.

وسمع قُرَّة بن خالد وهو أكبرُ شيخ له، وشعبة، وجويرية بن أسماء، وعَوَّانة بن الحكم، وابن أبي ذئب، ومُبَارَك بن فضالة، وحماذ بن سلمة، وسَلَام بن مسكين، وطبقتهم، وكان نشأ بالبصرة.

حدث عنه: خليفة بن خياط، والرُّبَيْر بن بكار، والحارث بن أبي أسامة، وأحمد بن أبي خيثمة، والحسن بن علي بن المتوكل، وآخرون.

قال أحمد بن أبي خيثمة: كان أبي، ومُصعب الزبيرى، ويحيى بن تميم يجلسون بالعشبات على باب مُصعب، فمر رجل ليلة على حمارٍ فارو، ويزو حسنة، فسلم، وخص بمسالته يحيى بن تميم، فقال له يحيى: يا أبا الحسن، إلى أين؟ قال: إلى هذا الكرم الذي يملأكمي دنائير ودراهم، إسحاق بن إبراهيم الموصلي. فلما ولى، قال يحيى: ثقة ثقة ثقة. فسألت أبي: من هذا؟ قال: هذا المدائني<sup>(١)</sup>.

قال الحارث بن أبي أسامة: سرَّ المدائني الصوم قبل موته بثلاثين سنة، وقارب المئة، وقيل له في مرضه: ما تشتهي؟ قال: أشتهي أن أعيش<sup>(٢)</sup>. قال: ومات في سنة أربع وعشرين ومئتين.

وكان عالماً بالفتوح والمعاري والشعر، صدوقاً في ذلك.

وقال غير الحارث: مات سنة خمس وعشرين، ومات في دار

- (١) معجم الأبياء، ١٤/١٢٦.
- (٢) معجم الأبياء، ١٤/١٢٥.

سير ٢٦/١٠

٤٠١

٤٠٠

ابن حجر مي نويسد:

ابو قلابة مي گوید حدیث را برای ابا عاصم النبیل خواندم، گفت این حدیث را از چه کسی شنیده ای؟ گفتم سندش نزد من نیست و لكن ابو الحسن مدائنی برایم حدیث کرد؛ گفت سبحان الله، ابو الحسن مدائنی استاد است (در علم حدیث).

يعضی نسخه ها به جای کلمه استاد، إسناد آمده است در این صورت معنای عبارت اینگونه می شود: گفت سبحان الله ابو الحسن مدائنی خودش سند است (همین که او این روایت را نقل نموده کافی است).

پی نوشت:

(٢) لسان الميزان، العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل (متوفاي ٨٥٢ هـ) ج ٤، ص ٢٥٣، تحقيق: دائرة المعارف النظامية - الهند، ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت، الطبعة: الثالثة، ١٤٠٦ - ١٩٨٦

ابن حبان او را در كتاب الثقات توثيق نموده است؛ از اين رو اشكال مجهول بودن اين شخص مردود است.

تقات ابن حبان (مسلة بن عبد الملك - معن بن نضلة) ج - ٧

(مسلة<sup>١</sup>) بن عبد الملك بن مروان بن الحكم الأموي، يروي عن الحجازيين وعمر بن عبد العزيز، يروي عنه مولاة وأهل الشام.

(مسلة<sup>٢</sup>) بن محارب الزبدي، يروي عن أبيه عن معاوية، يروي عنه إسماعيل بن علي.

٥ (مسلة<sup>٣</sup>) بن عبد الله الجهني، يروي عن الحجازيين وعمر بن عبد العزيز. يروي عنه عبد الكريم أبو أمية.

(مسلة<sup>٤</sup>) بن قنبل القنبي، من أهل المدينة، يروي عن هشام ابن عروة، يروي عنه ابناه إسماعيل وعبد الله ابنا مسلة القنبيان، مستقيم الحديث.

١٠ (معن<sup>٥</sup>) بن ثور السلي، يروي عن عطية بن قيس، يروي عنه عبد الله بن العلاء بن زبر.

(معن<sup>٦</sup>) بن محمد الغفاري، من أهل المدينة، يروي عن سعيد المقبري، يروي عنه عمر بن علي المقدسي وابنه محمد بن معن.

(معن<sup>٧</sup>) بن نضلة بن عمرو الغفاري، يروي عن أبيه، يروي عنه ابنه محمد بن معن.

(١) له ترجمة في التاريخ الكبير ٣٨٧/١/٤ (٢) له ترجمة في التاريخ الكبير ٣٨٨/١/٤ (٣-٢) من س، و وقع في الأصل: يروي عن - خطأ (٤) هكذا في الأصل و س، وفي التاريخ الكبير: يروي عنه عبد الشعبي وابن ثلاثة، ومثله في الطرح والتعديل (٥) له ترجمة في الطرح والتعديل ٢٩٩/١/٤ (٦) من س، و وقع في الأصل: فعن - مصحفا (٧) له ترجمة في التاريخ الكبير ٣٨٩/١/٤ (٨) له ترجمة في التاريخ الكبير ٣٩٠/١/٤ (٩) من التاريخ الكبير، و وقع في الأصل و س: عبد الله - خطأ.

معن

٤٩٠

السلسلة الجديدة من مطبوعات دائرة المعارف العثمانية ١/١٦/٤



كتاب الثقات

للامام الحافظ محمد بن حبان بن أحمد أبي حاتم

التميمي البستي

(المتوفى سنة ٢٥٤هـ = ٨٦٥م)

Sonnat.net



طبع

بإعانة وزارة المعارف للحكومة العالمة الهندية

تحت مراقبة

الدكتور محمد عبد المعبود مدير دائرة المعارف العثمانية

الطبعة الأولى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

١٣٩٣هـ - ١٩٧٣م

پي نوشت:

(١) الثقات، التميمي البستي، محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم (متوفى ٣٥٤ هـ) ج ٧، ص ٤٩٠، رقم ١١١٠٨، تحقيق السيد شرف الدين أحمد، ناشر: دار الفكر، الطبعة: الأولى، ١٣٩٥هـ - ١٩٧٥م

## سليمان التيمي

مزی در تهذيب الكمال می نویسد:

ربيع بن يحيى از شعبة بن حجاج نقل می کند که گفت احدی را راستگو تر از سليمان تيمى ندیدم، هر زمان که حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل می نمود رنگش (صورت) تغییر می کرد.

ابو بحر بکراوی از شعبة بن حجاج نقل می کند که گفت شک سليمان تيمى و ابن عون با يقين یکی است.

عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش نقل می کند که گفت مورد اعتماد است.

يحيى بن معين و نسايى گفتند او مورد اعتماد است.

عجلی(از عالمان رجالی اهل سنت) می گوید از تابعین، مورد اعتماد و از بهترین اهل بصره است.

قال البخاري، عن علي بن المديني: له نحو مئتي حديث.

وقال الربيع بن يحيى<sup>(١)</sup>، عن شعبة: ما رأيت أحداً أصدق من سليمان التيمي، كان إذا حدث عن النبي صلى الله عليه وسلم تغير لونه.

وقال أبو بكر البكري، عن شعبة: شك ابن عون، وسليمان التيمي يقين<sup>(٢)</sup>.

وقال عبدالله بن أحمد بن حنبل<sup>(٣)</sup>، عن أبيه: ثقة، وهو في أبي عثمان أحب إلي من عاصم الأخول.

وقال إسحاق بن منصور<sup>(٤)</sup> عن يحيى بن معين، والنسائي: ثقة.

وقال أحمد بن عبدالله العجلي<sup>(٥)</sup>: تابعي ثقة، وكان من خيار أهل البصرة.

وقال محمد بن سعد<sup>(٦)</sup>: كان ثقة، كثير الحديث، وكان من العباد المجتهدين، وكان يصلي الليل كله بوضوء عشائه الآخرة، وكان هو وابنه يدوران بالليل في المساجد فيصليان في هذا المسجد مرة وفي هذا

(١) الجرح والتعديل: ٤ / الترجمة ٥٣٩.

(٢) وقال عبدالله بن أحمد بن حنبل: حدثني أبي، قال: حدثنا حجاج، قال: قال شعبة: حدثني سليمان - وكان سليمان أحب إلي حديثاً من عاصم - يعني أن أهدنا ليحدث نفسه بالشيء ما يجب أن يتكلم به، قال: ذلك صريح الإيمان - قلت لشعبة: لم يذكر سليمان أبا هريرة. قال: لا، وما تبالي (العلل: ١٧٢/١).

(٣) الجرح والتعديل: ٤ / الترجمة ٥٣٩.

(٤) نفسه.

(٥) الثقات، الورقة ٢١.

(٦) الطبقات: ٧٠٢/٧ - ٢٥٣.

تهذيب الكمال في أسماء الرجال

للمحقق جمال الدين أبي الحجاج يوسف المزي  
٦٥٤ - ٧٤٢ هـ

المجلد الثاني عشر

حَقَّقَهُ، وَصَبَّطَ نَصَّهُ، وَعَلَّقَ عَلَيْهِ  
الدكتور بشار عواد معروف

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

پی نوشت:

(١) تهذيب الكمال، المزي، يوسف بن الزكي عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفى ٧٤٢ هـ) ج ١٢، ص ٨، تحقيق د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠ هـ - ١٩٨٠ م

محمد بن سعد درباره سلیمان التیمی می گوید:  
(سلیمان تیمی) احادیث فراوانی نقل کرده و ثقہ است. در عبادت پر تلاش بود، تمام شب را به نماز خواندن می گذراند و نماز صبح را با وضوی نماز عشا شب پیشینش می خواند.

---

**پی نوشت:**

(۲) الطبقات الكبرى، الزهري، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري(متوفاي ۲۳۰هـ) ج ۷، ص ۲۵۲، ناشر: دار صادر - بيروت

**پاسخ به انقطاع در سند**

سند آن از طرف اول و از طرف آخر منقطع است. سلیمان تیمی تابعی است و بلاذری با وی فاصله زیادی دارد چگونه بدون واسطه از وی نقل می کند؟ و اما ابن عون از آخر افراد تابعی است و بین او و ابی بکر فاصله است.

**پاسخ**

این که دمشقیه می گوید «سلیمان تیمی تابعی است و بلاذری نمی تواند از او روایت نقل کند» سخنی است که به مزاح بیشتر شباهت دارد تا به اشکال! چرا که بلاذری بدون واسطه روایت از سلیمان تیمی نقل نمی کند بلکه با دو واسطه از تیمی نقل می کند. گویا جناب عبد الرحمن دمشقیه اصل کتاب را ملاحظه نکرده باشد و گرنه چنین اشکالی از يك عالم بعید است.

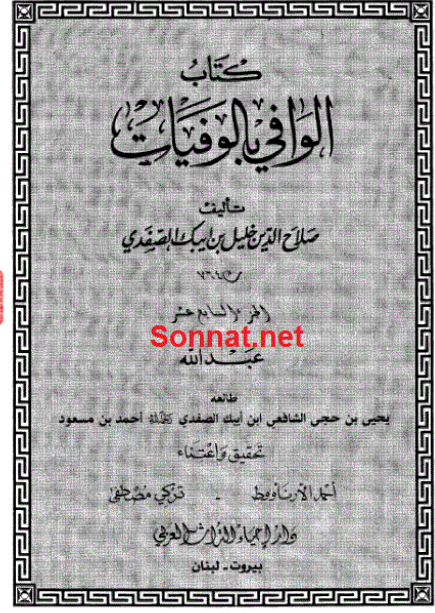
اما اشکال دوم که ابن عون و تیمی شاهد ماجرا نبوده اند و حتی از صحابه نمی توانند روایتی نقل کنند:

۱- این که وی نمی توانسته از هیچ يك از صحابه روایت نقل کند سخنی است بی اساس؛ چرا که صفدي از عالمان بزرگ اهل سنت درباره ابن عون می گوید:  
... برای وی امکان داشت که از برخی صحابه حدیث بشنود و نقل نماید.

---

**پی نوشت:**

(۱) الوافي بالوفيات، الصفدي، صلاح الدين خليل بن أيبك(متوفاي ۷۶۴هـ) ج ۱۷، ص ۲۱۱، تحقیق أحمد الأرناؤوط وتركي مصطفى، ناشر: دار إحياء التراث - بيروت - ۱۴۲۰هـ - ۲۰۰۰م



**عبد الله بن عمرو**

٦٢٨٠ - «العابد المحكي» عبد الله بن عمران، العابد المخزومي المحكي. روى عنه الترمذي. وقال أبو حاتم: صدوق. وتوفي سنة خمس وأربعين ومائتين. ٦٢٨١ - «أبو الكنود الأدي» عبد الله بن عمران، أبو الكنود الأدي. سمع ابن مسعود وخباب بن الأرت، وتوفي في حدود الثمانين للهجرة.

**عبد الله بن عون**

٦٢٨٢ - «الخرزاز البغدادي» عبد الله بن عون ابن أمير مصر، الهلالي البغدادي، أبو محمد الأحمي الخرزاز. روى عنه مسلم، وروى النسائي عن رجل عنه، وأبو زرعة وغيرهم. وتوفي سنة الثنتين وثلاثين ومائتين.

٦٢٨٣ - «الحافظ الشامي» عبد الله بن عون بن أرتبان أبو عون المدني، مولاهم البصري الحافظ أحد الأئمة الأعلام. قال خالد بن قرظ: كنا نحب من ورج ابن سيرين فأنساناه ابن عون. وقال شعبة: شك ابن عون أحب إلي من يقين غيره. وروى حماد بن زيد

عن محمد بن فضالة قال: رأيت النبي ﷺ في النوم فقال: زوروا ابن عون فإنه يحب الله ورسوله. وكانت بعض أسنانه مشدودة بالذهب، وكان يشك السماع من طائفة من الصحابة، وكان ثقة كثير الحديث عسائياً. وقيل إن أمه تادته فغلا صوتها فغاف فأعق رقبين. وترجمته في «تاريخ دمشق» عشرين ورقة. ومولده سنة ست وستين، وتوفي سنة إحدى وخمسين ومائة.

٦٢٨٤ - «الدمشقي القاري» عبد الله بن عوف الكناشي الدمشقي القاري. رأى عثماناً وروى عن أبي جمة الأضاري ويشير بن عفرية. قال بعضهم: استعمله عمر بن عبد العزيز في شيء، ففكروا وفاته تأخرت إلى خلافة عمر بن عبد العزيز. ٦٢٨٥ - «أبو زهير الدمشقي» عبد الله بن علاء بن زهير الرزيمي، أبو زهير الدمشقي. وثقه ابن معين. وقال نخع: ثقة. من شراف أهل دمشق. وثقه عنه، وقال أحمد: مقارب الحديث. توفي سنة أربع وستين ومائة، وروى له مسلم والأربعة.

**عبد الله بن عياش**

٦٢٨٦ - عبد الله بن عياش بن ربيعة بن الحارث بن عبد المطلب. توفي في حدود الثمانين للهجرة.

٦٢٨٧ - «المخزومي» عبد الله بن عياش بن أبي ربيعة، عمرو بن المغيرة بن

٦٢٨٤ - «التاريخ الكبير» للبخاري (١٥٦/٥) رقم (٤٩٧)، و«المعرفة والتاريخ» للنسوي (٤٠٢/١) (٦١٧) و(٢٩٨/١) و(٣٦٦)، و«الرحم والتعديل» للرازي (١٢٥/٥) رقم (٥٧٧)، و«تاريخ الإسلام» للذهبي (١٠١ - ١٢٠) ص (١٣٨) رقم (١٢١)، و«الشمس المصنعة» لابن حجر (٢٣١). ٦٢٨٥ - «طبقات ابن سدة» (٤٣٨/٨)، و«التاريخ الكبير» للبخاري (١٢٦/٥) رقم (٥٠٩)، و«الرحم والتعديل» للرازي (١٢٨/٥)، و«الشمس المصنعة» لابن حجر (٢٣١) رقم (١٢١)، و«الشمس المصنعة» لابن حجر (٢٣١) رقم (١٢١)، و«الشمس المصنعة» لابن حجر (٢٣١) رقم (١٢١). ٦٢٨٦ - «طبقات ابن سدة» (٤٣٨/٨)، و«التاريخ الكبير» للبخاري (١٢٦/٥) رقم (٥٠٩)، و«الرحم والتعديل» للرازي (١٢٨/٥)، و«الشمس المصنعة» لابن حجر (٢٣١) رقم (١٢١)، و«الشمس المصنعة» لابن حجر (٢٣١) رقم (١٢١). ٦٢٨٧ - «طبقات ابن سدة» (٤٣٨/٨)، و«التاريخ الكبير» للبخاري (١٢٦/٥) رقم (٥٠٩)، و«الرحم والتعديل» للرازي (١٢٥/٥) رقم (٥٧٧)، و«الشمس المصنعة» لابن حجر (٢٣١) رقم (١٢١)، و«الشمس المصنعة» لابن حجر (٢٣١) رقم (١٢١)، و«الشمس المصنعة» لابن حجر (٢٣١) رقم (١٢١). ٦٢٨٨ - «طبقات ابن سدة» (٤٣٨/٨)، و«التاريخ الكبير» للبخاري (١٢٦/٥) رقم (٥٠٩)، و«الرحم والتعديل» للرازي (١٢٨/٥)، و«الشمس المصنعة» لابن حجر (٢٣١) رقم (١٢١)، و«الشمس المصنعة» لابن حجر (٢٣١) رقم (١٢١). ٦٢٨٩ - «طبقات ابن سدة» (٤٣٨/٨)، و«التاريخ الكبير» للبخاري (١٢٦/٥) رقم (٥٠٩)، و«الرحم والتعديل» للرازي (١٢٥/٥) رقم (٥٧٧)، و«الشمس المصنعة» لابن حجر (٢٣١) رقم (١٢١)، و«الشمس المصنعة» لابن حجر (٢٣١) رقم (١٢١).

**مرسل تابعي نزد جمهور علمای اهل سنت حجت است**

٣- طبق گفته صفدی او تابعی است. از طرف دیگر بسیاری از عالمان اهل سنت اعتقاد دارند که مرسل تابعی حجت است و حتی مرسلات آن ها از مسندانشان قوی تر است به ویژه اگر آن شخص از کسانی همچون ابن عون باشد که شك وی در نزد اهل سنت از یقین دیگران بالاتر و با ارزش تر است.

ابن حجر عسقلانی درباره تابعی(افرادى که پیامبر را ملاقات نکرده و آنچه نقل می کنند از اصحاب آن حضرت شنیده اند) که شنیده هایی را بدون نسبت دادن به افراد مشخص نقل می کند می گوید: و اما آنچه تابعی به صورت مرسل نقل می کند باید بگویم به منزله این است که یا شنیده است و یا خودش حضور داشته است؛ ولی با این شرط که آن فرد از دست بردن و کم و زیاد کردن(تلیس) در آن سالم باشد و الله اعلم.

**پی نوشت:**

(١) فتح الباري شرح صحيح البخاري، العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل(متوفاي ٨٥٢هـ) ج ٨، ص ٧١٦، تحقيق: محب الدين الخطيب، ناشر: دار المعرفة - بيروت

# فتح الباری

## بشرح صحیح البخاری

للإمام الحافظ أحمد بن علي بن حجر العسقلاني

٧٧٣-٨٥٢ هـ

طبعة مزينة بفرس أبي بصير، بأستاد كتب صحيح البخاري

رأسه تصديقه وصديقه  
 زكي القدر شيخنا  
 شيخنا العلامة  
 الأستاذ الكبير الشيخ العلامة

تمام باغرابه وشرح وشرح وشرح  
 بحسب الدين الخطيب

تم كتابه وأبوابه وأبوابه  
 محمد فؤاد عبد الباقي

الخزنة الثامنة  
**Sonnat.net**  
 دار المعرفة  
 بيروت، لبنان

قوله (باب حديثنا يحيى بن بكير حديثنا علي بن عتيق عن ابن شهاب . وحديثنا سعيد بن مروان ) الأستاذ الأول قد ساق البخاري المتن به في أول الكتاب ؛ وساق في هذا الباب المتن بالأستاذ الثاني ؛ وسعيد بن مروان هذا هو أبو عثمان البغدادي تزيل نيسابور من طبقة البخاري ؛ شاركه في الرواية عن أبي نعيم وسليمان بن حرب ومجروحهما ؛ وليس له في البخاري سوى هذا الموضع ، ومات قبل البخاري بأربع سنين . ولعم شيوخ آخر يقال له أبو عثمان سعيد بن مروان الزعزعي ، حدث عنه أبو حاتم وابن أبي ذرمة وغيرهما ، ولفق البخاري في التاريخ ، بينه وبين البغدادي ، وهو من زعم أنها واحد وأخرم الكرماني . ويحدث عن عبد العزيم بن أبي ذرمة بكسر الراء وسكون الزاي . واسم أبي ذرمة زيروان ، وهو مروزي من طبقة أحمد بن حنبل ، فغير من الطبقة الوسطى من شيوخ البخاري ، ومع ذلك حدث عنه بواسطة ، وليس له غيره سوى هذا الموضع . وقد حدث عنه أبو داود بلا واسطة . وشيخه أبو صالح سلويه اسمه سليمان بن صالح البجلي المروزي يلقب سلويه ، ويقال اسم أبيه داود ، وهو من طبقة الزواي عنه من حيث الرواية إلا أنه تقدمت وقته ، وكان من أخصاء عبد الله بن المبارك والمكثريين عنه . وقد أدركه البخاري بالنسب لأنه مات سنة عشر ومائتين ، وما له أيضا في البخاري سوى هذا الحديث . ويحدث الله هو ابن المبارك الإمام المشهور ، وقد تزل البخاري في حديثه في هذا الأستاذ درجتيين ، وفي حديث الزهري ثلاث درجات ، وقد تقدم شرح هذا الحديث مستوفى في أوائل هذا الكتاب ، وسأذكر هنا ما لم يتقدم ذكره ، ما اشتمل عليه من سياق هذه الطريق وغيرها من النوادر . قوله ( أن عاتقة زوج النبي ﷺ قالت : كان أول ما بدى به رسول الله ﷺ الرويا الصادقة ) قال النووي : هذا من مراسيل الصحابة ، لأن عاتقة لم تذكر هذه القصة فتسكون سميتها من النبي ﷺ أو من صحابي . وتذهب من لم يفهم مراده فقال : إذا كان يجوز أنها سميتها من النبي ﷺ فكيف يجوز بأنها من المراسيل ؟ والجواب أن مرسل الصحابي ما يرويه من الأمور التي لم يدرك زمانها ، بخلاف الأمور التي يدرك زمانها فانها لا يقال إنها مرسلة ، بل يجعل على أنه سمها أو حضرها ولو لم يصرح بذلك ، ولا يتخص هذا يرسل الصحابي بل مرسل التابعي إذا ذكر قصة لم يحضرها سميت مرسلة ، ولو جاز في نفس الأمر أن يكون سمها من الصحابي الذي وقعت له تلك القصة . وأما الأمور التي يدركها فيجعل على أنه سمها أو حضرها ، لكن بشرط أن يكون سالما من التدليس والله اعلم . ويؤيد أنها سمعت ذلك من النبي ﷺ قولها في أثناء هذا الحديث : لجاءه الملك فقال : اقرأ . فقال رسول الله ﷺ : ما أتاني شيء . قال فأخذني ، ال آخره . قوله قال فأخذني فغطاني ظهر في أن النبي ﷺ أخبرها بذلك فتحمل بيده الحديث عليه . قوله ( أول ما بدى به رسول الله ﷺ الرويا الصادقة ) زاد في رواية عتيق كما تقدم في منه الوحي ، ومن الوحي ، أي في أول المبتدئات من إجماد الوحي الرويا ، وأما مطلق ما يدل على نبوته فتضمنت له أشياء مثل تسليم الحجر كما ثبت في صحيح مسلم وغير ذلك ، وهذا في الحديث فكرة موسولة ، أي أول شيء . ووقع صرحها في حديث ابن عباس عند ابن عاتق . ووقع في مراسيل عبد الله بن أبي بكر بن حزم عند الدولابن ما يدل على أن الذي كان يراه ﷺ هو جبريل ولفظه : أنه قال لحديصة بعد أن أقرأه جبريل ( اقرأ باسم ربك : أرأيتك الذي كنت أحدثك أني رأيت في المنام فانه جبريل استعلن ، قوله ( من الوحي ) يعني آية ، وهو إخبار عما رأه من دلائل نبوته من غير أن يوحى بذلك إليه وهو أول ذلك مطلقا ما سمعه من جبريل الراسب ، وهو عند الرمزي بأستاذ قوي عن أبي موسى ، ثم ما سمعه عنه بناء للكعبة حيث قيل له : أشهد عليك إذ أدرك .

از طرفی در میان تمام راویان تاریخ اهل سنت فقط دو نفر هستند که دست به عمل تدلیس نزده اند که یکی از آن ها ابن عون است.

شعبه می گوید از راویان حدیث کسی را ندیدم که (در نقل روایات) تدلیس (کم و زیاد کردن یا مخفی نمودن عیب در سند) نکرده باشد مگر عروه بن مره و ابن عون.

وقال الحسن<sup>(۱)</sup> بن محمد الطنابسي عن حفص بن غياث: ما سمعت الأعمش يُثني على أحد إلا على عمرو بن مرة، فإنه كان يقول: كان مأموناً على ما عنده.  
وقال حيوة بن شريح<sup>(۲)</sup> عن بَقِيَّة: قلت لشعبة: عمرو بن مرة؟ قال: كان أكثرهم علماً.

وقال معاذ بن معاذ عن شعبة: ما رأيت أحداً من أصحاب الحديث إلا يُدلس إلا عبدالله بن عون، وعمرو بن مرة<sup>(۳)</sup>.

وقال قراد<sup>(۴)</sup> أبو نوح، عن شعبة: ما رأيت عمرو بن مرة في صلاة قط إلا ظننت أنه لا يُنْقَلُ حتى يُستجاب له.

وقال أحمد بن بشير<sup>(۵)</sup> عن مسعر: سمعتُ عبد الملك بن ميسرة ونحن في جنازة عمرو بن مرة يقول: إني لأحسبه خير أهل الأرض.

وقال أبو سعيد الأشج: حدثنا عبدالعزيز القرشي، عن مسعر، قال: لم يكن بالكوفة أحداً أحب إلي ولا أفضل من عمرو ابن مرة.

تَهْذِيبُ الكَمالِ فِي أَسْماءِ الرِجالِ

للحافظ المقرئ جمال الدين أبي الحجاج يوسف المزي

٦٥٤ - ٧٤٤ هـ

المجلد الثاني والعشرون

حَقَّقَهُ، وَضَبَّ نَصَبَهُ، وَعَلَّقَ عَلَيْهِ  
الدكتور بشار عواد معروف

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

(۱) الجرح والتعديل: ٦/الترجمة ١٤٢١.

(۲) نفسه.

(۳) هذه مبالغة شديدة، فإن عشرات المعحدثين لا يدلون.

(۴) المعرفة والتاريخ: ٦١٥/٢ - ٦١٦، وانظر تاريخ الدوري: ٤٥٢/٢.

(۵) تاريخ البخاري الصغير: ٢٧٩/٢، وليس في المطبوع منه قوله: «إني لأحسبه خير أهل الأرض». لعله سقط.

پی نوشت:

- (۱) ذکر المدلسین، النسائی، أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي الخراساني (متوفای ۳۰۳هـ) ج ۱، ص ۵۹
- (۲) مسند ابن الجعد، الجوهری البغدادي، علي بن الجعد بن عبيد أبو الحسن (متوفای ۲۳۰هـ) ج ۱، ص ۲۴، تحقيق: عامر أحمد حيدر، ناشر: مؤسسة نادر - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۰هـ - ۱۹۹۰م
- (۳) تهذيب الكمال، المزي، يوسف بن الزكي عبد الرحمن أبو الحجاج (متوفای ۷۴۲هـ) ج ۲۲، ص ۲۳۵، تحقيق د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م

الجملي الكوفي ، أحد الأئمة الأعلام .

حدث عن عبد الله بن أبي أوفى ، وأرسل عن ابن عباس وغيره ، وروى عن أبي وائل ، وسعيد بن المسيب ، وابن أبي ليلى ، وعمرو بن ميمون الأودي ، ومرة الطيب ، ويخيمة بن عبد الرحمن ، وسعيد بن جبير ، وهلال بن يساف ، وأبي عبيدة بن عبد الله بن مسعود ، ويوسف بن ماهك ، وأبي البخري الطائي ، وإبراهيم النخعي ، وأبي عمر زاذان ، وسالم بن أبي الجعد ، وعبد الله بن سلمة ، وأبي الضحى ، ومُصعب بن سعد ، وأبي بردة ، وخلق كثير .

حدث عنه أبو إسحاق الشيباني وهو من طبقته ، والأعمش ، وإدريس بن يزيد ، والعموم بن حوشب ، ومنصور بن المعتمر ، وأبو خالد الدالاني ، وحُصين بن عبد الرحمن وهو من أقرانه ، وزيد بن أبي أنيسة ، وشعبة ، والثوري ، وقيس بن الربيع ، ومُسعر ، وخلق سواهم .

قال علي بن المديني : له نحو مئتي حديث ، وقال سعيد بن أبي سعيد الرازي : سُئل أحمد بن حنبل عنه فزكاه ، وروى الكوسج عن ابن معين : ثقة ، وقال أبو حاتم : ثقة يرى الإرجاء<sup>(١)</sup> . قال الحسن بن محمد الطائفي ، عن حفص بن غياث : ما سمعت الأعمش يُثني على أحد إلا على عمرو بن مرة فإنه كان يقول : كان مأموناً على ما عنده . قال بقره : قلت لشعبة : عمرو بن مرة؟ قال : كان أكثرهم علماً . وروى معاذ بن معاذ عن شعبة قال : ما رأيت أحداً من أصحاب الحديث إلا يدلُّس<sup>(٢)</sup> إلا عمرو بن مرة ، وابن عون .

(١) الإرجاء الذي يُعدُّ بدعة هو قول من يقول : لا تنضم مع الإيمان معصية ، وأما من يقول : نرجم أمر المؤمنين ولو كانوا فساقاً إلى الله ، لا نترجم جنّة ولا ناراً ، ولا نبرأ منهم ، وتولاهم في الدين فهو من الإرجاء المحمود الذي يقول به جمهور الأئمة من المسلمين ، والذي يغلب على الظن أن المترجم يقول بالإرجاء الثاني لا بالأول .

(٢) هذا من مبالغات شعبة فإن كثيراً من المحدثين غيرهما لا يوصفون بالدليس كما يعلم من مراجعة كتب التراجم .

# سِيرَ أَعْلَامِ النَّبَلَاءِ

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المتوفى

٥٧٤٨ هـ - ١٣٧٤ م

## الجزء الخامس

إشرف على تحقيق الكتاب و حقق هذا الجزء

شعيب الأرنؤوط

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

پی نوشت:

- (٤) مغاني الأخيار، العيني، بدر الدين محمود بن أحمد (متوفى ٨٥٥ هـ) ج ٣، ص ٤٦٨
- (٥) تهذيب التهذيب، ج ٨، ص ٨٩، ناشر: دار الفكر - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٤ هـ - ١٩٨٤ م
- (٦) سير أعلام النبلاء، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨ هـ) ج ٥، ص ١٩٧، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ١٤١٣ هـ
- (٧) طبقات المدلسين، العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل (متوفى ٨٥٢ هـ) ج ١، ص ٥٨، تحقيق: د. عاصم بن عبدالله القريوتي، ناشر: مكتبة المنار - عمان، الطبعة: الأولى، ١٤٠٣ هـ - ١٩٨٣ م



ملا علي قارى در رد اين سخن كه مرسل صحابى مورد قبول نيست مى نويسد:  
مرسل تابعي، نزد تمام دانشمندان حجت است؛ چه رسد به مرسل كسى كه در صحت صحابى (پيامبر صلى الله عليه و آله را درك کرده باشد) بودن او اختلاف است.

٤٣٤ كتاب الرقاق / باب فضل الفقراء وما كان من عيش النبي ﷺ  
تصرون - بضعفائكم. رواه أبو داود.  
٥٢٤٧ - (١٧) وعن أمية بن خالد بن عبد الله بن أسيد، عن النبي ﷺ أنه كان يستفتح بصعاليك المهاجرين. رواه في «شرح السنة».  
تصرون) أي على الأعداء الظاهرة والباطنة، وأو للتتويج. ويؤيده رواية الواو. ويحتمل أن تكون أو للشك من الراوي. (بضعفائكم) أي ببركة وجودهم وإحسانهم، إذ منهم الأقطاب والأوتاد وبهم نظام البلاد والعباد. قال ابن الملك: يعني اطلبوا إلي حفظ حقوقهم وجبر قلوبهم فإني معهم بالصورة في بعض الأوقات وبالقلب في جميعها لا أعلم من شرفهم وعظيم منزلتهم عند الله، فمن أكرمهم فقد أكرمني ومن آذاهم فقد آذاني. انتهى. ويؤيده الحديث القدسي: «من عادى لي ولياً فقد بارزني بالحرب»<sup>(١)</sup>. قال الطيبي (رحمه الله): قوله: ابغوني. بهزمة القطع والوصل يقال: بغى يبغى بغاء إذا طلب. وهذا نهى عن مخالطة الأغنياء وتعليم منه. انتهى. ويؤيده حديث: اتقوا مجالسة الموتى. قيل: ومن الموتى. قال: الأغنياء. وفي مختصر النهاية: ابغني<sup>(٢)</sup>، كذا بهزمة الوصل، أي اطلبه لي<sup>(٣)</sup>، وبهزمة القطع أعني على الطلب. وفي القاموس: بغيته طلبه وأبغاه الشيء طلبه له كبغاه إياه كرماء أو أعانه على طلبه. (رواه أبو داود) وكذا الترمذي والنسائي، وقال الترمذي: حسن صحيح. نقله ميرك عن التصحيح. وفي الجامع بلفظ: ابغوني الضعفاء فإنما ترزقون وتصرون بضعفائكم<sup>(٤)</sup>. رواه أحمد والثلاثة (والحاكم) [أبو حيان عنه].  
٥٢٤٧ - (وعن أمية) بالتصغير (ابن خالد بن عبد الله بن أسيد) بفتح فكسر، لم يذكره المؤلف في أسمائه. ونقل ميرك عن التصحيح أنه قال: ابن عبد البر أمية بن خالد، روى عن النبي ﷺ وذكر هذا الحديث وقال: ولا يصح عندي صحبته، والحديث مرسل. قلت: مرسل التابعي حجة عند الجمهور، فكيف مرسل من اختلف في صحة صحبته. (عن النبي ﷺ أنه كان يستفتح) أي يطلب الفتح والنصرة على الكفار من الله تعالى. (بصعاليك المهاجرين) أي بقرائهم وبركة دعائهم. وفي النهاية: أي يستنصر بهم. ومنه قوله (تعالى): [وإن تستفتحوا فقد جاءكم الفتح] [الأنفال - ١٩]. وقال ابن الملك: بأن يقول: اللهم انصرننا على الأعداء بحق عبادك الفقراء المهاجرين. وفيه تعظيم الفقراء والرغبة إلى دعائهم والتبرك بوجوههم. أقول: ولعل وجه التقييد بالمهاجرين لأنهم فقراء غرباء مظلومون مجتهدون مجاهدون، فيرجى تأثير دعائهم أكثر من عوام المؤمنين وأغنيائهم. والصعاليك جمع صعலوك كعصفور الفقير على ما في القاموس. (رواه) أي البغوي (في شرح السنة) بإسناده وحيث أطلقه وما بين إرساله دل على أنه قال بصحبة الراوي واتصال سنده مع أنه معترض في المعنى بما سبق من حديث: إنما

(١) البخاري في صحيحه ٣٤٠/١١ حديث رقم ٢٥٠٢. ولفظه: «فقد آذنته بالحرب».  
(٢) في المخطوطة «ابغني».  
(٣) في المخطوطة «ولي».  
(٤) الجامع الصغير ١٠/١ حديث رقم ٥٨. والحديث أخرجه الحاكم في المستدرک ١٠٦/٢. الحديث رقم ٥٢٤٧: أخرجه البغوي في شرح السنة ٢٦٤/١٤ حديث رقم ٤٠٦٢.

# مِرْقَاةُ الْمِفَاتِيحِ

لِلْعَلَمَةِ الشَّيْخِ عَلِيِّ بْنِ سُلْطَانَ مُحَمَّدٍ الْقَارِيِّ الْمُتَوَفَّيَّةَ سَنَةَ ١٤١١ هـ

## شرح مشكاة المصابيح

لِلإمام العلامة محمد بن عبد الله الطيبي التبريزي المتوفى سنة ٥٧٤١ هـ

تحقيق  
الشيخ جمال عيتاني

تمت

وضعنا متن المشكاة في أعلى الصفحات، ووضعنا أسفله منازع من قراءة المفايح، وأفتنا في آخرها لولد الحادي عشر كتابة الإكمال في أسفار الصلاة وهو تراجم رجال الأئمة للعلامة التبريزي

Sonnat.net

الجزء التاسع

للتحقيق

تسعة حجاب الآداب - كتاب التوقان

مكتبة

دار الكتب العلمية

بيروت - لبنان

بيروت - لبنان

پی نوشت:

(١) مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح، القاري، علي بن سلطان محمد (متوفى ١٠١٤ هـ) ج ٩، ص ٤٣٤، تحقيق: جمال عيتاني، ناشر: دار الكتب العلمية - لبنان/ بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢ هـ - ٢٠٠١ م

شمس الدین سخاوی در فتح المغیث می نویسد:

حاکم در علومش تصریح می کند که بزرگان حدیث اختلافی در اعتبار روایاتی که محدث با سند متصل تا تابعی نقل می کند سپس تابعی می گوید رسول خدا فرمود ندارند. در این عدم اختلاف دیگران نیز او را همراهی کرده اند.

امام مالک بر اساس نقل مشهور از وی و همچنین ابوحنیفه (النعمان) بن ثابت و پیروان و مقلدان این دو و گروهی از محدثان و امام احمد حنبل بنا بر نقلی که نووی و ابن قیم و ابن کثیر و دیگران دارند، به خبر مرسل تابعی اعتقاد داشته و در باب احکام و غیر آن به آن استناد جسته اند.

ابو داوود در رساله اش گفته است اکثر علما همچون سفیان ثوری، امام مالک و اوزاعی به روایات مرسل احتجاج می کنند تا زمان شافعی که او این مطلب را رد کرد و احمد بن حنبل و دیگران نیز از شافعی پیروی کردند.

---

#### پی نوشت:

(۲) فتح المغیث شرح ألفیه الحدیث، السخاوی، شمس الدین محمد بن عبد الرحمن (متوفای ۹۰۲هـ) ج ۱، ص ۱۳۹، ناشر: دار الکتب العلمیة - لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۳هـ

سراج الدین انصاری می نویسد:

آمدی پذیرفته شدن اخبار مرسل تابعی را از طرف احمد (حنبل) نقل کرده و می نویسد بعضی مبالغه نموده و حتی آن را از مسند قوی تر دانسته اند؛ زیرا هنگامی که خبر با سند نقل شد صحت و سقم آن به خواننده واگذار می شود و ناقل به صحت آن کاری ندارد؛ ولی ابن حاجب پذیرش مرسلات تابعی را به دانشمندان حدیث محدود می کند و عیسی بن ابان فراتر از او و دیگران سخن گفته و معتقد است که اخبار مرسل تابعی و کسی که از تابعی نقل می کند (اتباع التابعین) و تمام پیشوایان و بزرگان ناقل حدیث پذیرفته و مورد قبول است.

---

#### پی نوشت:

(۳) المقنع فی علوم الحدیث، الأنصاری، سراج الدین عمر بن علی بن أحمد (متوفای ۸۰۴هـ) ج ۱، ص ۱۳۹ - ۱۴۰، تحقیق: عبد الله بن یوسف الجدیع، ناشر: دار فواز للنشر - السعودیة، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۳هـ

جمال الدین قاسمی به نقل از قرافی می‌نویسد:

دلیل حجیت خبر مرسل سکوت راویان و ناقلان درباره راوی خبر مرسل است که این سکوت با توجه به عدالت شخص ساکت نشانه عدالت راوی و مقبول بودن اخبار اوست و چون شخص ساکت می‌داند که رواج چنین خبری مبنای احکام شرعی خواهد شد بنابراین سکوت او باید بر اساس جزم و قطع به عدالت شخص راوی خبر مرسل باشد. اگر این شخص راوی را توثیق می‌کرد توثیق او در نزد ما حجت بود و روایتش را قبول می‌کردیم؛ سکوت او نیز چنین حالتی را دارد. حتی برخی گفته‌اند که مرسل از مسند قوی‌تر است؛ زیرا کسی که روایت را مرسل نقل می‌کند راوی را ضمانت کرده و وثاقت او را در نزد خدا به گردن گرفته است و این اقتضا می‌کند که راوی موثق باشد بر خلاف زمانی که نام راوی را نقل می‌کند که در این صورت وثاقت راوی را به عهده شنونده گذاشته است تا درباره او تحقیق کند و ضمانت او را نکرده است؛ پس این حالت (اسناد) از ارسال ضعیف‌تر است.

---

**پی‌نوشت:**

(۴) قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث، القاسمی، محمد جمال الدین (متوفای ۱۳۳۲ هـ) ج ۱، ص ۱۳۴، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۳۹۹ هـ - ۱۹۷۹ م

**اعتراف ابن عون و سلیمان تیمی برای اثبات مطلب کفایت می‌کند**

۲- حتی اگر فرض کنیم که سند در این جا مقطوع باشد باز هم ضرری به صحت استدلال به این روایت نمی‌زند؛ زیرا همین اندازه که شخصی از بزرگان اهل تسنن در قرن اول هجری آن هم شخصی همانند ابن عون و سلیمان تیمی به چنین مطلبی اعتراف کرده باشند برای اثبات مطلب و روایت کفایت می‌کند حتی اگر خودشان شاهد ماجرا نبوده باشند زیرا امکان ندارد که چنین اشخاصی به دروغ بگویند و یا از افراد دروغگو روایت نقل کرده باشند زیرا طبق اعتقاد بزرگان اهل سنت شک ابن عون از یقین دیگران برتر است.

ابن مبارک گفته شخصی برتر از ابن عون ندیدم و شعبه گفته شک ابن عون برای من از یقین دیگران بهتر و قابل قبول‌تر است.

---

**پی‌نوشت:**

(۱) سیر اعلام النبلاء، الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸ هـ) ج ۶، ص ۳۶۵، تحقیق: شعیب الأرنؤوط، محمد نعیم العرقسوسی، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: التاسعة، ۱۴۱۳ هـ

# سيرة الإمام النبلاء

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الدهبي

المتوفى

١٣٧٤ - ١٧٤٨ هـ

## الجزء السادس

حَقَّقَ هَذَا الْجُزْءَ  
حَسِينُ الْأَسَدِ

أَشْرَفَ عَلَى تَحْقِيقِ الْكِتَابِ وَخَرَّجَ أَحَادِيثَهُ  
شُعَيْبُ الْأَرْنَؤُوطُ

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

أنس، ومحمد بن عبد الله الأنصاري، وعثمان بن عمر بن فارس، والأصمعي  
ويكار بن محمد السيريني، ومسلم بن إبراهيم، وخلق سواهم. وكان من أئمة  
العلم والعمل.

قال هشام بن حسان: لم تر عينا مثل ابن عون. قال مثل هذا القول، وقد  
رأى الحسن البصري. وقال ابن المبارك ما رأيت أحدا أفضل من ابن عون.  
وقال شعبة: شك ابن عون أحب إلي من يقين غيره.

معاذ بن معاذ، عن ابن عون قال: رأيت غيلان القدري مصلوبا على باب  
دمشق. قال ابن سعد: كان ابن عون ثقة، كثير الحديث، ورعا، عثمانيا.  
قال: وأبانا يكار بن محمد، سمعت ابن عون يقول: رأيت أنس بن مالك تُقاد  
به دابته.

محمد بن سليمان المُنْقَرِي: سمعت علي بن المدني يقول: كنا عند  
يحيى القطان، فتذاكروا الأعمش، وابن عون. فقالوا: الأعمش رأى غير  
واحد من أصحاب رسول الله ﷺ، فقال يحيى بن سعيد: سمع ابن عون من  
فقهائ أهل الأرض، سمع بالبصرة من الحسن، ومحمد، وبالكوفة من إبراهيم  
والشعبي، وبمكة من سعيد بن جبير ومجاهد، وبالشام من مكحول ورجاء بن  
حيوة.

محمود بن غيلان، حدثنا النضر بن شميل قال: كان رجل يلازم ابن عون،  
ف قيل له: بلغ حديث ابن عون أربعة آلاف؟ قال: أضعف. قيل: ستة؟ فسكت  
الرجل. قال النضر: وسمعت شعبة يقول: شك ابن عون أحب إلي من يقين  
غيره. ورواها المقرئ عن شعبة.

وسئل ابن عُلَيْة: مَنْ حَفَظَ البَصْرَةَ؟ فذكر ابن عون وجماعة.

محمد بن سلام الجُمحي، سمعت وهيباً يقول: دار أمر البصرة على

٣٦٥

مزي نيز در تهذيب الكمال مي نويسد:

عمر بن حبيب مي گويد از عثمان بن شنيديم كه گفت چشمانم (در فضيلت و برتري) فردي مثل ابن عون نديده است.

پي نوشت:

(٢) تهذيب الكمال، المزي، يوسف بن الزكي عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفاي ٧٤٢هـ) ج ١٥، ص ٣٩٩، تحقيق د. بشار عواد معروف،  
ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م

# تَهْدِيَةُ الْكَلْبِ فِي أَسْمَاءِ الرِّجَالِ

للحافظ الملقب جمال الدين أبي العجاج يوسف المزي  
٦٥٤ - ٧٤٢ هـ

المجلد الخامس عشر

Sonnat.net

حَقَّقَهُ، وَصَبَّطَ نَصَّهُ، وَعَلَّقَ عَلَيْهِ  
الدكتور بشارة عواد معروف

وقال أبو داود الطيالسي<sup>(١)</sup>، عن شعبة: ما رأيت مثل أيوب ويونس  
وابن عون<sup>(٢)</sup>.

وقال معاذ بن معاذ: سمعت ابن عون يقول: ما بقي أحد أبطن  
بالحسن منا، والله لقد أتيت منزله في يوم حار وليس هو في منزله،  
فتمت على سريره فلقد انتبهت وأنه كبروخي.

وقال حماد بن زيد، عن ابن عون: قلت عند الحسن ومحمد،  
فكلاهما لم يزالا قائمين على أرجلهما حتى فرش لي.

وقال معاذ بن معاذ<sup>(٣)</sup>: قال يونس بن عبيد: إني لأعرف رجلاً  
يطلب منذ عشرين سنة أن يسلم له يوم كأيام ابن عون فلم يسلم له،  
وما ذاك بماتيه أن يطلبه فيما بقي، فكانوا يزورون أنه يعني نفسه.

وقال حفص بن عمرو الربالي<sup>(٤)</sup>، عن معاذ بن معاذ: سمعت  
هشام بن حسان يقول: حدثني من لم تر عيناي مثله - فقلت في نفسي:  
اليوم يستبين فضل الحسن وابن سيرين - قال: فأشار بيده إلى ابن عون  
وهو جالس.

قال الربالي: فذكرته للخليل بن شيبان، فقال: سمعت عمر بن  
حبيب يقول: سمعت عثمان البتي يقول: ما رأيت عينا مثل ابن عون.

(١) مقدمة الجرح والتعديل: ١٤٥. حلية الأولياء: ٣٩/٣.

(٢) قال شعبة: شك ابن عون أحب إلي من يقين غيره (مقدمة الجرح والتعديل: ١٤٥).

(٣) انظر حلية الأولياء: ٣٨/٣.

(٤) نفسه.

بخاری در تاریخ کبیر خود می نویسد:

(عبدالله) بن مبارک می گوید احدی را افضل از ابن عون ندیدم.

پی نوشت:

(٣) التاريخ الكبير، البخاري الجعفي، محمد بن اسماعيل أبو عبدالله (متوفى ٢٥٦هـ) ج ٥، ص ٥١٢، تحقيق: السيد هاشم الندوي، ناشر:

دار الفكر / ج ٣، ص ١٦٣

# کتاب التلخیص الکبیر

تالیف

الحافظ النقاد شیخ الاسلام جلیل الحفظ وإمام الدین  
أبی عبد الله اسماعیل بن ابراهیم الجعفی البخاری  
التوفی سنة ۲۵۶ هجرية - ۸۶۹ میلادی

**Sonnat.net**

القسم الأول من الجزء الثالث

عبد الله - عبید بن علی

التاریخ الكبير (عبد الله) ق ۱ - ج ۳

صلى الله عليه وسلم مذهبا مستقبلا القبله، وقال ابو جعفر حدثنا ابو عامر  
قال ح فليح قال حدثني عبد الله بن عكرمة: عن رافع بن حنين ان ابن  
عمر رضي الله عنهما اخبره عن النبي صلى الله عليه وسلم، روى عنه ابن اسحاق .

۵۱۲ - عبد الله بن عون بن اربطبان مولى مزينة ابو عون

البصرى، سمع القاسم والحسن و ابن سيرين، قال عبد الله بن ابي الأسود

عن سعيد بن عامر: مات سنة احدى وخمسين و مائة، قال المقرئ سمعت

ابن المبارك يقول: ما رأيت احدا افضل من ابن عون، وقال المقرئ:

مات ابن عون و ابن جريج سنة خمسين، و يقال سنة احدى وخمسين

و هو ابن سبع وثمانين، قال يحيى بن بكير: مات سنة احدى وخمسين و مائة.

۵۱۳ - عبد الله بن عروة بن الزبير بن العوام القرشي الأسدي .

۵۱۴ - عبد الله بن عيسى بن بجير بن ريسان، سمع ابن طاوس،

(۱) وفي الجرح والتعديل: اخو هشام بن عروة روى عن ابيه روى عنه

الضحاك بن عثمان الخزازي (۲-۲) قال ابن ابي حاتم: عبد الله بن عيسى بن

بجير بن ريسان الجندي روى عن طاوس و محمد بن ابي محمد عن ابي هريرة

روى عنه عبد الرزاق، قلت وهنا في الاصل: ابن طاوس، والصواب: طاوس،

لان ابن طاوس لم يرو عن ابي هريرة انما روى عنه ابوه، و لفظ "الجندي"

صرح به البخاري في تاريخه هذا في ترجمة محمد بن ابي محمد ج ۱ ق ۱ ص ۲۲۵

قلت و "بجير" بالياء الموحدة التحذرية بعدها جاء مهملة .

۱۶۳

**نتیجه**

بر فرض اینکه روایت منقطع و از گفته های خود ابن عون باشد باز هم برای اثبات ادعای ما کفایت می کند.

مسلمة بن محارب مجهول نیست چرا که ابن حبان او را توثیق کرده است.

ارسال ابن عون و سلیمان تیمی ضرری به حجیت روایت نمی زنند چرا که:

۱- مرسل تابعی در نزد عالمان اهل سنت و ائمه اربعه آن ها حجت است.

۲- اعتراف بزرگانی از اهل سنت در قرن اول هجری همچون ابن عون که شك او از یقین بالاتر است و سلیمان تیمی، برای اثبات نظر شیعه کفایت می کند.

بنابراین اسناد و خود روایت کاملا صحیح هستند.

**بررسی روایت الممل و النحل شهرستانی به همراه امامت امیرالمومنین، شک عمر به پیامبر صلی الله علیه و آله، نماز تراویح و نهی عمر از متعه**

عبد الرحمن دمشقیه نویسنده معاصر وهابی، در مقاله اش با عنوان (قصه حرق عمر رضی الله عنه لبیت فاطمة رضی الله عنها) که در سایت «فیصل نور» آمده درباره روایت نظام معتزلی و اعتراف او به شهادت محسن علیه السلام و آتش زدن خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها می نویسد:

جبراً وتعجيزاً، حتى لو خلاهم لكانوا قادرين على أن يأتوا بسورة من مثله بلاغة وفصاحة ونظماً<sup>(١)</sup>.

العاشر: قوله في الإجماع إنه ليس بحجة في الشرع، وكذلك القياس في الأحكام الشرعية لا يجوز أن يكون حجة، وإنما الحجة في قول الإمام المعصوم.

الحادية عشرة: ميله إلى الرفض، ووقفته في كبار الصحابة. قال: أولاً: لا إمامة إلا بالنص والتعيين ظاهراً مكشوفاً. وقد نص النبي ﷺ على علي رضي الله عنه في مواضع، وأظهره إظهاراً لم يشتهه على الجماعة. إلا أن عمر كتم ذلك، وهو الذي تولى بيعة أبي بكر يوم السقيفة، ونسبه إلى الشك يوم الحديبية في سؤاله الرسول عليه الصلاة والسلام حين قال: ألسنا على الحق؟ أليسوا على الباطل؟ قال: نعم. قال عمر: فلم تعطني الدنية في ديننا؟ قال هذا شك وتردد في الدين، ووجدان حرج في النفس مما قضى وحكم وزاد في القرية فقال: إن عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى ألقت الجنين من بطنها. وكان يصيح: احرقوا دارها بمن فيها، وما كان في الدار غير علي وفاطمة والحسن والحسين. وقال: تخريبه نصر بن الحجاج من المدينة إلى البصرة، وإبداعه التراويح، ونهيه عن متعة الحج، ومصادرته العمال، كل ذلك أحداث.

ثم وقع في أمير المؤمنين عثمان وذكر أحداثه من رده الخكم بن أمية إلى المدينة وهو طريد رسول الله عليه الصلاة والسلام، ونفيه أبا ذر إلى الريشة، وهو صديق رسول الله. وتقليده الوليد بن عقبة الكوفة وهو من أفسد الناس، ومعاوية الشام، وعبد الله بن عامر البصرة. وتزويجه مروان بن الحكم ابنته، وهم أفسدوا عليه أمره. وضربه عبد الله بن مسعود على إحضار المصحف، وعلى القول الذي شاقه به كل ذلك أحداثه.

(١) هذا عتاد منه لقوله تعالى: «ولكن اجتمع الأمس والبن عل أن يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون بمثله ولو كان بعضهم لبعض ظهيراً»، وما عرضه إلا إنكار نبوة النبي محمد ﷺ الذي تحدى العرب بأن يعارضوه بمثله.

# الممل والنحل

تأليف  
أبي الفتح محمد بن عبد الكريم بن بكر الجمال الشيرازي  
٤٧٩-٥٥٤ هـ

تمتاز هذه الطبعة بالتميز والاعتناء

تحقيق  
أبي علي مرزا  
عائلي مهسن فاعور

الجزء الأول  
**Sonnat.net**

دار المعرفة  
بيروت، لبنان

ومنها مية إلى الرفض ووقوعه في أكابر الصحابة رضي الله عنهم وقال: نص النبي ﷺ على أن الإمام علي وعنه<sup>(۱)</sup> وعرفت الصحابة ذلك ولكن كتبه عمر لأجل أبي بكر رضي الله عنهما، وقال: إن عمر ضرب بطن<sup>(۲)</sup> فاطمة يوم البيعة حتى ألفت المحسن من بطنها، ووقع في جمع الصحابة فيما حكموا فيه بالاجتهاد، فقال: لا يدخلوا إننا أن جهلوا فلا يحل لهم أو أنهم أرادوا أن يكونوا أرباب مذاهب فهو نفاق، وعنده الجاهل بأحكام الدين كافر والمنافق فاسق أو كافر وكلاهما يوجب الخلود في النار.

ومنها أنه قال: من سرق مائة درهم وتسعة وتسعين درهماً أو ظلمها لم يفسق حتى يبلغ النصاب في الزكاة وهو مائتان. نعوذ بالله من هوى مُضِلِّ وعقل يُوَدِّي إلى التدين بهذه العقائد الفاسدة.

وقد ذهب جماعة من العلماء إلى أن النظام كان في الباطن على مذهب البراهمة<sup>(۳)</sup> الذين يتكرون النبوة وأنه لم يظهر ذلك خوفاً من السيف، فكفره معظم العلماء وكفره جماعة من المعتزلة حتى أبو الهذيل والإسكافي وجمعه بن حرب كل منهم صنف كتاباً في تكفيره، وكان مع ذلك فاسقاً مدمناً على الخمر وكان آخر كلامه أن القدر كان في يده وهو سكران، فقال وهو في علية له يشرب فيها [من الكامل]:

اشرب علسي طربٍ وقُلِّ لمهتدٍ هون عليك يكون ما هو كائن

فلما فرغ من كلامه سقط من العلية فمات من ساعته في سنة ثلاثين ومائتين تقريباً. وشعره في غاية الجودة لكنه يبلغ في مقاصده حتى يخرج كلامه إلى المحال، من ذلك قوله [من الطويل]:

توقمه طرفي فآلم خذّه فصار مكان الوهم من نظري إثر

وصافحه كفي فآلم كفه فمن ضحك قلبي في أنامله عغر

ومرّ بذكرى خاطراً فجرحه ولم أر خلقاً قط يجرحه الفكر

يقال: إن الجاحظ فيما أظن لما بلغه ذلك قال: هذا ينبغي أن لا يُنك إلا بأمر من الوهم أيضاً. [ومن قوله في نصرانيّ [من الكامل]:

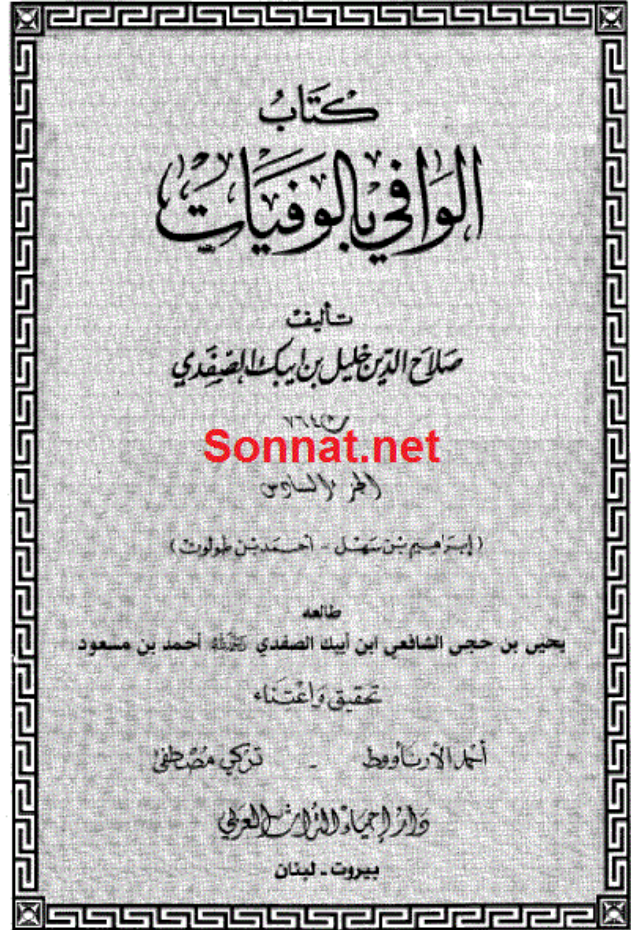
ومزّسر قسم الإله مثاله بضفتين من عُصن ومن زمل

فإذا تاملت في الزجاجاة ظلّه جرحته لحظّة مقلّة الظل

(۱) هذا كلام مردود على قائله، فقد أجمعت الأمة على أن النبي ﷺ ما نص على أحد يكون من بعده راجع تاريخ دمشق لابن عساکر (۱۶۶/۴) حديث فضل بن مرزوق عن الحسن المشي الذي أخرجه الحافظ البيهقي.

(۲) هو كذب وزور وبهتان.

(۳) نسبة لرجل يقال له براهم، الذي زعم نهي النبوات. انظر: الملل والنحل للشهرستاني (۲/ ۶۰۱ - ۶۰۳).



ابراهيم بن سيار بن هانيء، نظام، بسيارى از كتب فلاسفه را مورد مطالعه قرار داد و سخن آنان را با سخنان معتزله در آميخت و در برخى از مسايل تفرد داشت؛ يازدهمين مورد از تفردات وي گرايش به مذهب تشيع و توهين به بزرگان صحابه بود؛ وي مى گفت پيامبر صلى الله عليه و سلم بر امامت علي تصريح کرده و او را جانشين خويش تعيين نموده است و صحابه ي پيامبر صلى الله عليه و سلم نيز به اين مطلب آگاه بودند؛ اما عمر به نفع ابوبکر اين مساله را پنهان داشت و او بود که برای ابوبکر بيعت گرفت.

در روز حديبيه دچار شک شد و سوال کرد از رسول عليه صلاه و سلام که مگر ما به حق نيستيم و آنان به باطل؟ فرمودند: بلى، عمر گفت پس چرا بايد با ذلت بازگرديم؟ اين شک و ترديد در دين و وجدان در درستی فرمانی که (پيامبر) صادر کرده بود است.

وي داستانی دروغين جعل کرده و گفته عمر در روز بيعت شکم فاطمه رضی الله عنها را زد و او سقط جنين کرد؛ در حالیکه فریاد می زد خانه فاطمه را با ساکنان آن بسوزانيد و حال آنکه جز علي، فاطمه، حسن و حسين کسی ديگر در خانه نبود.

همچنين عمر بود که نصر بن حجاج را از مدينه به بصره تبعيد کرد، نماز تراويح را ابداع کرد، از متعه حج بازداشت و...



صفدي نیز پس از نقل کلام شهرستانی درباره نظام می نویسد:

در برخی از مسائل با معتزله هم نظر بود و در برخی دیگر تفرد داشت از آن جمله گرایش وی به رفض و توهین به بزرگان صحابه پیامبر (ص) بود؛ وی می‌گفت پیامبر صلی الله علیه وسلم بر امامت علی تصریح کرده و او را جانشین خویش تعیین نموده است و صحابه ی پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز به این مطلب آگاه بودند؛ اما عمر به نفع ابوبکر این مساله را پنهان داشت و می گفت عمر در روز بیعت با ابوبکر شکم (حضرت) فاطمه (سلام الله علیها) را زد چنانکه وی محسن را سقط کرد.

برخی از علما معتقدند که نظام در حقیقت مذهب برهمایی داشت یعنی کسانی که منکر نبوت اند و او به خاطر بیم از شمشیر عقیده اش را پنهان نمود. اکثر علما وی را کافر می دانند و گروهی از پیشوایان معتزله همچون ابو هذیل، اسکافی و جعفر بن حرب نیز او را کافر دانسته اند و در این باره کتاب هایی نوشته اند.

### بررسی صحت روایت و پاسخ به شبهات ذکر شده

ابراهیم بن سيار بن هاني، مشهور به نظام (متوفای ۲۳۰هـ) فیلسوف و متکلم مشهور اهل سنت، مؤسس فرقه نظامیه و از بزرگان معتزله بوده و از کسانی است که به هتک حرمت حضرت فاطمه سلام الله علیها توسط خلیفه دوم و نیز برخی دیگر از حقایق و وقایعی که در صدر اسلام اتفاق افتاده اعتراف کرده است؛ اما متأسفانه دانشمندان اهل سنت بدون تدبیر در سخنان او و فقط به خاطر اعتراف به حقایقی از این دست او را مورد بی مهری شدید قرار داده و بدون این که مدرکی ارائه دهند تهمت های ناروایی متوجه او کرده و حتی گفته اند که او «برهمایی» بوده نه مسلمان!!!

### آیا نظام مذهب برهمایی داشت؟

صلاح الدین صفدي بدون این که مدرکی ارائه دهد نظام را دارای مذهب «برهمایی» معرفی کرده و می گوید:

وقال ابن ابي الدم قاضي حماة وغيره في كتب الملل والنحل ان النظام...

در جواب صفدي مي گوییم:

۱- صفدي مشخص نکرده که این قضیه در کدامیک از کتاب های ملل و نحل آمده است که این خود نشان دهنده تردید او در صحت مطلب است.

۲- ادعای برهمایی بودن نظام با اعتقاد وی به نصب جانشین توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان امام سازگاری ندارد و تناقضی آشکار در کلام صفدي است؛ زیرا چگونه ممکن است کسی منکر نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد ولی در عین حال بحث خلافت او را پیش کشیده و اعتقادش این باشد که امیرالمومنین را به جانشینی خود برگزیده است؟

آیا ممکن است کسی منکر نبوت فردی باشد ولی برای فعل او (انتصاب جانشینش) ارزشی قائل بوده و برخی از اصحاب او را به خاطر کتمان این مطلب منفع طلب وصف کند!!!

بنابراین اتهام برهمایی بودن وی سخنی است به گزاف که به نظر می رسد تنها به خاطر پرده برداری از برخی حقایق به او نسبت داده شده است و ارزش توضیحات بیشتر را ندارد.

## بررسی اشکالات شهرستانی بر نظام

مهمترین اشکالاتی که شهرستانی به نظام می‌گیرد چهار مطلب است و به همین دلایل روایات وی را رد می‌کند که آنان را ذکر و بررسی خواهیم کرد.

### ۱- تصریح به امامت امیرالمومنین توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله

نخستین اشکال شهرستانی بر نظام این است که وی معتقد به وجود امام پس از پیامبر صلی الله علیه آله بوده و گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و سلم علی رضی الله عنه را به عنوان امام پس از خودش نصب کرده است؛ ولی عمر آن را انکار کرده است و صحابه ی پیامبر (صلی الله علیه و سلم) نیز به این مطلب آگاه بودند؛ اما عمر به نفع ابوبکر این مسأله را پنهان داشت و او بود که برای ابوبکر در روز سقیفه بیعت گرفت.

در پاسخ باید بگوییم این عبارت اختصاص به نظام ندارد؛ بلکه برخی دیگر از بزرگان اهل سنت از جمله امام الحرمین غزالی نیز به آن تصریح کرده است.

به اجماع دانشمندان متن حدیثی که خطاب کردند در روز عید (غدیر) به اتفاق همه (مسلمانان) که فرمودند: هر کس من مولا و سرپرست اویم (پس از من) علی مولا و سرپرست اوست. عمر گفت افتخار، افتخار ای ابا الحسن تو اکنون مولا و رهبر من و هر مولای دیگری هستی. پس این تسلیم، رضایت و و تحکیم (به گفته پیامبر) است.

اما بعد بر او هوا و حب ریاست غالب شد و ستون خلافت را از مکان اصلی تغییر داد و با لشکر کثیفی ها، برافراشتن پرچم ها و گشودن سرزمین های دیگر راه امت را به اختلاف اول (جاهلیت هموار کرد و مصداق این آیه شد):

پس آن [عهد] را پشت سر خود انداختند و در برابر آن بهایی ناچیز به دست آوردند و چه بد معامله ای کردند.

و زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم از دنیا رفت پیش از وفاتشان فرمودند: کاغذ و دواتی برای من بیاورید تا مشکل شما را در امر (خلافت) حل و برای شما آن کسی را که پس از من استحقاق آن را دارد مشخص کنم.

عمر رضی الله عنه گفت به سخنان این مرد توجه نکنید او هذیان می‌گوید.

مثل داود وسليمان وزكريا ويحيى: قالوا لأزواجه لمن الخلافة  
 فيها تعلقوا وهذا باطل. ولو كان ميراثاً لكان العباس لكن  
 أسفرت الحجة وجهها وأجمع الجماهير على متن الحديث من  
 خطبته في يوم عيد يزحم باتفاق الجميع وهو يقول: <sup>(١)</sup> «من كنت  
 مولاه فعلي مولاه» فقال عمر بن الخطاب يا أبا الحسن لقد أصبحت  
 مولاي ومولى كل مولى فهذا تسليم ورضى وتحكيم ثم بعد هذا  
 غلب الهوى لحب الرياسة وحمل عمود الخلافة وعقود النبوة  
 وخفقان الهوى في قمعة الرايات واشتباك ازدحام الخيول وفتح  
 الأمصار وسقام كأس الهوى فعادوا إلى الخلاف الأول: فنذوه  
 وراء ظهورهم واشتروا به ثمناً قليلاً. ولما مات رسول الله ﷺ قال  
 قبل وفاته اتوا بدواة وبيضاء لأزبل لكم إشكال الأمر وأذكر لكم  
 من المستحق لها بعدي.

قال عمر رضي الله عنه دعوا الرجل فإنه ليهجر وقيل يهدر فإذا  
 بطل تعلقكم بتأويل النصوص فعدتم إلى الإجماع، وهذا منصوص  
 أيضاً فإن العباس وأولاده وعلياً وزوجته وأولاده لم يحضروا حلقة  
 البيعة وخالفكم أصحاب السقيفة في متابعة الخزرجي ودخل  
 محمد بن أبي بكر علي أبيه في مرض موته فقال يا بني أنت بعك  
 لأرصى له بالخلافة فقال يا أبت أكتب علي حق أو باطل فقال  
 علي حق فقال توصى بها لأولادك إن كان حقاً. أولاً فقد مكنتها  
 بك لسواك ثم خرج إلى علي. فجرى قوله على منبر رسول الله  
 ﷺ قوموني لست خيركم أفعال هزلاً أو جذاً أو امتحاناً فإن كان

(١) رواه أحمد في المسند وابن ماجه والترمذي والنسائي

## سرّ العالمين

وكشف ما في الدارين

للإمام أبي حامد الغزالي

ضبطه وعلق عليه

موفق فوزي البجر

الحكمة

پی نوشت:

(١) سر العالمين وكشف ما في الدارين، الغزالي، أبو حامد محمد بن محمد، ج ١، ص ١٨، باب في ترتيب الخلافة والمملكة، تحقيق: محمد حسن محمد حسن إسماعيل وأحمد فريد المزيدي، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤٢٤ هـ / ٢٠٠٣ م / ص ٢٣ چاپ دار الحكمة

# سیر اعلام النبلاء

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المتوفى

١٣٧٤ - ٥٧٤٨ هـ

Sonnat.net

الجزء التاسع عشر

مقتة وضع إصداريه رعته عليه

شعيب الأرنؤوط

مؤسسة الرسالة

ولأبي المظفر يوسف سبط ابن الجوزي في كتاب «رياض الأفهام» في مناقب أهل البيت قال: ذكر أبو حامد في كتابه «سير العالمين» وكشف ما في الدارين «فقال في حديث: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلِيَ مَوْلَاهُ» (١) أن عمر قال لعلي: يخ، يخ، أصبحت مولى كل مؤمن ومؤمنة. قال أبو حامد: وهذا تسليم ورضى، ثم بعد هذا غلب عليه الهوى حباً للرياسة، وعقد البنود، وأمر الخلافة ونهياها، فحملهم على الخلاف، فبذوه وراء ظهورهم، واشتروا به ثمناً قليلاً، فبش ما يشترون، وسرد كثيراً من هذا الكلام الفسلى الذي تزعمه الإمامية، وما أدري ما عُذْرُهُ في هذا؟ والظاهر أنه رجع عنه، وتبع الحق، فإن الرجل من بحور العلم، والله أعلم.

هذا إن لم يكن هذا وضع هذا وما ذاك بعيد، ففي هذا التأليف بلايالا تنطيط، وقال في أوله: إنه قرأه عليه عمده بن تومرت المغربي سراً بالنظامية، قال: وتوسمت فيه الملك.

قلت: قد ألف الرجل في ذم الفلاسفة كتاب «التهافت»، وكشف عوارهم، ووافقهم في مواضع ظناً منه أن ذلك حق، أو موافق للملة، ولم يكن له علم بالأثار ولا خبرة بالسنة النبوية القاضية على العقل، وحبب إليه إدمان النظر في كتاب «رسائل إخوان الصفا» وهو داء عضال، وجرب مرء، وسُم قتال، ولولا أن أبا حامد من كبار الأذكياء، وخيار المخلصين، لتلف. فالجذاز الجذاز من هذه الكتب، واهربوا بدينكم من شبه الأوائيل، وإلا

(١) حديث صحيح رواه عن النبي ﷺ زيد بن أرقم، والبراء بن عازب، وبريدة، وسعد بن أبي وقاص، وعلي، وأبو أيوب، وابن عباس. انظر «المستد» ١/ ٨٤ و ١١٨ و ١٥٢ و ٣٣٠، و ٤/ ٢٨١ و ٣٦٨ و ٣٧٢ و ٥/ ٣٤٧ و ٣٥٠ و ٣٥٨ و ٣٦١ و ٣٧٠، والترمذي (٣٧١٣) وابن ماجه (١١٦) و (١٢١) وابن حبان (٢٢٠٤) و (٢٢٠٥) والحاكم ٣/ ١٠٩ و ١١٠ و ١٣٢ - ١٣٤.

پی نوشت:

(٢) سیر اعلام النبلاء، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (متوفاي ٧٤٨ هـ) ج ١٩، ص ٣٢٨، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ١٤١٣ هـ.

حال پرسش ما از اهل سنت این است که آیا شما می توانید به خاطر این سخن امام الحرمین غزالی این شخصیت برجسته اهل تسنن را تضعیف کنید؟ همچنین از کسانی که می گویند در حدیث غدیر معنای (مولى) دوست داشتن است نه جانشینی، می پرسیم اگر سخن شما درست است چرا پس از نقل گفته عمر می گوید هوا و حب ریاست بر او غلبه کرد؟؟؟

۲- شك عمر در نبوت رسول خدا

اشكال دوم شهرستانی به نظام این است که وی معتقد بوده عمر در صلح حدیبیه در نبوت پیامبر(ص) شك کرده است: در روز حدیبیه دچار شك شد و سوال کرد از رسول علیه صلاه و سلام که مگر ما به حق نیستیم و آنان به باطل؟ فرمودند: بلی، عمر گفت پس چرا باید با ذلت بازگردیم؟ گفت این شك و تردید در دین و وجدان در درستی فرمانی که (پیامبر) صادر کرده بود است.

اعتراض عمر به پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیبیه، قضیه ای است که در صحیح بخاری و مسلم آمده و از قول سهل بن حنیف نقل شده و آن را با اعتراض خوارج به امیرالمومنین در صفین مقایسه کرده است:

ابی وائل می گوید در صفین بودیم که سهل بن حنیف برخاست و گفت ای مردم مواظب خودتان باشید ما در روز حدیبیه با رسول خدا صلی الله علیه و سلم بودیم اگر جنگی پیش می آمد می جنگیدیم عمر بن خطاب آمد و گفت ای رسول خدا مگر نه این است که ما بر حقیق و آنان بر باطل؟ فرمودند: آری، گفت مگر نه این است که کشته های ما در بهشت و کشته های آنان در جهنم هستند؟ فرمودند: آری، گفت پس چرا باید با ذلت بازگردیم و نباید خدا بین ما و آنان حکم نماید؟ رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: ای پسر خطاب من فرستاده خدا هستم پس خداوند هرگز مرا خوار و کوچک نمی کند... .

المحدث ۳۱۸۰ - ۳۱۸۲  
 ۴۱۵  
 حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُبَارَكِ وَالنَّاسِ الْجَمْعِيُّ، لَا يُعْتَلُ مِنْهُ عَدْلٌ وَلَا صِرْفٌ. وَدَعَا الْمُسْلِمِينَ وَاحِدَةً يَسْتَمِعُ بِهَا أَصْوَابَهُمْ، فَمَنْ أَخْفَرَ مُسْلِمًا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يُعْتَلُ مِنْهُ صِرْفٌ وَلَا عَدْلٌ. وَمَنْ وَابَى قَوْمًا يَهْتَمُّ إِذْنِ مَوَالِيهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ، لَا يُعْتَلُ مِنْهُ صِرْفٌ وَلَا عَدْلٌ .  
 ۳۱۸۰ - قَالَ أَبُو مُوسَى حَضِينًا عَائِمٌ بَيْنَ الْقَاسِمِ حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ أَنْتُمْ إِذَا لَمْ تَجِبُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا؟ فَقِيلَ لَهُ: وَكَيْفَ هَرَى ذَلِكَ كَاتِبًا يَا أَبَا هُرَيْرَةَ؟ قَالَ: إِي وَالَّذِي نَفْسِي أَيْ هُرَيْرَةَ بِيَدِهِ، عَنْ قَوْلِ السَّادِقِ الْمُضَلَّوقِ، قَالُوا: عَمَّ ذَاكَ؟ قَالَ: نَسَيْتُكَ ذِمَّةَ اللَّهِ وَدَعَا رَسُولُوهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَيُحَدِّثُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قُلُوبَ أَهْلِ الذِّمَّةِ فَيَسْمَعُونَ مَا فِي أَلْسِنِهِمْ .

المستند من حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه

الجامع الصحيح

لأبي عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري

( ۱۹۴ - ۲۵۶ هـ )

قام بشرحه وتصحيح تخريجه وتحقيقه  
 عبد الله بن الخطيب

رقم كتبه وأبوابه وأمازيجه واستقصى أحواله  
 محمد بن عبد الرحمن الباقلي

نشره وراجعه وقام بإخراجه، وأشرف على طبعه  
 فهدى بن عبد الرحمن الخطيب

۱۸ - باب  
 ۳۱۸۱ - حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ أَبِي تَابِتٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو وَائِلٍ قَالَ: كُنَّا وَصَفِينَ، فَقَامَ سَهْلُ بْنُ حَنِيْفٍ يُقْرَأُ: أَنَّهُمْوَا رَأَيْكُمْ، رَأَيْتُمْ يَوْمَ أَبِي جَنْدَلٍ وَكَوْ سَطِيعٍ أَنَّ أَرْدَ أَمْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَرُدِّدْتُهُ، وَمَا وَجَدْنَا أَسْبَاقَنَا عَلَى عَوَاقِبِنَا لِأَمْرِ يُعْطَسْنَا إِلَّا سَهْلًا بِنَا إِلَى أَمْرِ نَعْرِفُهُ غَيْرَ أَثَرْنَا حَلَا .  
 [المحدث ۳۱۸۱ - أخرجه في: ۳۱۸۲، ۳۱۸۳، ۳۱۸۴، ۳۱۸۵، ۳۱۸۶، ۳۱۸۷، ۳۱۸۸، ۳۱۸۹، ۳۱۹۰، ۳۱۹۱، ۳۱۹۲، ۳۱۹۳، ۳۱۹۴، ۳۱۹۵، ۳۱۹۶، ۳۱۹۷، ۳۱۹۸، ۳۱۹۹، ۳۲۰۰، ۳۲۰۱، ۳۲۰۲، ۳۲۰۳، ۳۲۰۴، ۳۲۰۵، ۳۲۰۶، ۳۲۰۷، ۳۲۰۸، ۳۲۰۹، ۳۲۱۰، ۳۲۱۱، ۳۲۱۲، ۳۲۱۳، ۳۲۱۴، ۳۲۱۵، ۳۲۱۶، ۳۲۱۷، ۳۲۱۸، ۳۲۱۹، ۳۲۲۰، ۳۲۲۱، ۳۲۲۲، ۳۲۲۳، ۳۲۲۴، ۳۲۲۵، ۳۲۲۶، ۳۲۲۷، ۳۲۲۸، ۳۲۲۹، ۳۲۳۰، ۳۲۳۱، ۳۲۳۲، ۳۲۳۳، ۳۲۳۴، ۳۲۳۵، ۳۲۳۶، ۳۲۳۷، ۳۲۳۸، ۳۲۳۹، ۳۲۴۰، ۳۲۴۱، ۳۲۴۲، ۳۲۴۳، ۳۲۴۴، ۳۲۴۵، ۳۲۴۶، ۳۲۴۷، ۳۲۴۸، ۳۲۴۹، ۳۲۵۰، ۳۲۵۱، ۳۲۵۲، ۳۲۵۳، ۳۲۵۴، ۳۲۵۵، ۳۲۵۶، ۳۲۵۷، ۳۲۵۸، ۳۲۵۹، ۳۲۶۰، ۳۲۶۱، ۳۲۶۲، ۳۲۶۳، ۳۲۶۴، ۳۲۶۵، ۳۲۶۶، ۳۲۶۷، ۳۲۶۸، ۳۲۶۹، ۳۲۷۰، ۳۲۷۱، ۳۲۷۲، ۳۲۷۳، ۳۲۷۴، ۳۲۷۵، ۳۲۷۶، ۳۲۷۷، ۳۲۷۸، ۳۲۷۹، ۳۲۸۰، ۳۲۸۱، ۳۲۸۲، ۳۲۸۳، ۳۲۸۴، ۳۲۸۵، ۳۲۸۶، ۳۲۸۷، ۳۲۸۸، ۳۲۸۹، ۳۲۹۰، ۳۲۹۱، ۳۲۹۲، ۳۲۹۳، ۳۲۹۴، ۳۲۹۵، ۳۲۹۶، ۳۲۹۷، ۳۲۹۸، ۳۲۹۹، ۳۳۰۰، ۳۳۰۱، ۳۳۰۲، ۳۳۰۳، ۳۳۰۴، ۳۳۰۵، ۳۳۰۶، ۳۳۰۷، ۳۳۰۸، ۳۳۰۹، ۳۳۱۰، ۳۳۱۱، ۳۳۱۲، ۳۳۱۳، ۳۳۱۴، ۳۳۱۵، ۳۳۱۶، ۳۳۱۷، ۳۳۱۸، ۳۳۱۹، ۳۳۲۰، ۳۳۲۱، ۳۳۲۲، ۳۳۲۳، ۳۳۲۴، ۳۳۲۵، ۳۳۲۶، ۳۳۲۷، ۳۳۲۸، ۳۳۲۹، ۳۳۳۰، ۳۳۳۱، ۳۳۳۲، ۳۳۳۳، ۳۳۳۴، ۳۳۳۵، ۳۳۳۶، ۳۳۳۷، ۳۳۳۸، ۳۳۳۹، ۳۳۴۰، ۳۳۴۱، ۳۳۴۲، ۳۳۴۳، ۳۳۴۴، ۳۳۴۵، ۳۳۴۶، ۳۳۴۷، ۳۳۴۸، ۳۳۴۹، ۳۳۵۰، ۳۳۵۱، ۳۳۵۲، ۳۳۵۳، ۳۳۵۴، ۳۳۵۵، ۳۳۵۶، ۳۳۵۷، ۳۳۵۸، ۳۳۵۹، ۳۳۶۰، ۳۳۶۱، ۳۳۶۲، ۳۳۶۳، ۳۳۶۴، ۳۳۶۵، ۳۳۶۶، ۳۳۶۷، ۳۳۶۸، ۳۳۶۹، ۳۳۷۰، ۳۳۷۱، ۳۳۷۲، ۳۳۷۳، ۳۳۷۴، ۳۳۷۵، ۳۳۷۶، ۳۳۷۷، ۳۳۷۸، ۳۳۷۹، ۳۳۸۰، ۳۳۸۱، ۳۳۸۲، ۳۳۸۳، ۳۳۸۴، ۳۳۸۵، ۳۳۸۶، ۳۳۸۷، ۳۳۸۸، ۳۳۸۹، ۳۳۹۰، ۳۳۹۱، ۳۳۹۲، ۳۳۹۳، ۳۳۹۴، ۳۳۹۵، ۳۳۹۶، ۳۳۹۷، ۳۳۹۸، ۳۳۹۹، ۳۴۰۰، ۳۴۰۱، ۳۴۰۲، ۳۴۰۳، ۳۴۰۴، ۳۴۰۵، ۳۴۰۶، ۳۴۰۷، ۳۴۰۸، ۳۴۰۹، ۳۴۱۰، ۳۴۱۱، ۳۴۱۲، ۳۴۱۳، ۳۴۱۴، ۳۴۱۵، ۳۴۱۶، ۳۴۱۷، ۳۴۱۸، ۳۴۱۹، ۳۴۲۰، ۳۴۲۱، ۳۴۲۲، ۳۴۲۳، ۳۴۲۴، ۳۴۲۵، ۳۴۲۶، ۳۴۲۷، ۳۴۲۸، ۳۴۲۹، ۳۴۳۰، ۳۴۳۱، ۳۴۳۲، ۳۴۳۳، ۳۴۳۴، ۳۴۳۵، ۳۴۳۶، ۳۴۳۷، ۳۴۳۸، ۳۴۳۹، ۳۴۴۰، ۳۴۴۱، ۳۴۴۲، ۳۴۴۳، ۳۴۴۴، ۳۴۴۵، ۳۴۴۶، ۳۴۴۷، ۳۴۴۸، ۳۴۴۹، ۳۴۵۰، ۳۴۵۱، ۳۴۵۲، ۳۴۵۳، ۳۴۵۴، ۳۴۵۵، ۳۴۵۶، ۳۴۵۷، ۳۴۵۸، ۳۴۵۹، ۳۴۶۰، ۳۴۶۱، ۳۴۶۲، ۳۴۶۳، ۳۴۶۴، ۳۴۶۵، ۳۴۶۶، ۳۴۶۷، ۳۴۶۸، ۳۴۶۹، ۳۴۷۰، ۳۴۷۱، ۳۴۷۲، ۳۴۷۳، ۳۴۷۴، ۳۴۷۵، ۳۴۷۶، ۳۴۷۷، ۳۴۷۸، ۳۴۷۹، ۳۴۸۰، ۳۴۸۱، ۳۴۸۲، ۳۴۸۳، ۳۴۸۴، ۳۴۸۵، ۳۴۸۶، ۳۴۸۷، ۳۴۸۸، ۳۴۸۹، ۳۴۹۰، ۳۴۹۱، ۳۴۹۲، ۳۴۹۳، ۳۴۹۴، ۳۴۹۵، ۳۴۹۶، ۳۴۹۷، ۳۴۹۸، ۳۴۹۹، ۳۵۰۰، ۳۵۰۱، ۳۵۰۲، ۳۵۰۳، ۳۵۰۴، ۳۵۰۵، ۳۵۰۶، ۳۵۰۷، ۳۵۰۸، ۳۵۰۹، ۳۵۱۰، ۳۵۱۱، ۳۵۱۲، ۳۵۱۳، ۳۵۱۴، ۳۵۱۵، ۳۵۱۶، ۳۵۱۷، ۳۵۱۸، ۳۵۱۹، ۳۵۲۰، ۳۵۲۱، ۳۵۲۲، ۳۵۲۳، ۳۵۲۴، ۳۵۲۵، ۳۵۲۶، ۳۵۲۷، ۳۵۲۸، ۳۵۲۹، ۳۵۳۰، ۳۵۳۱، ۳۵۳۲، ۳۵۳۳، ۳۵۳۴، ۳۵۳۵، ۳۵۳۶، ۳۵۳۷، ۳۵۳۸، ۳۵۳۹، ۳۵۴۰، ۳۵۴۱، ۳۵۴۲، ۳۵۴۳، ۳۵۴۴، ۳۵۴۵، ۳۵۴۶، ۳۵۴۷، ۳۵۴۸، ۳۵۴۹، ۳۵۵۰، ۳۵۵۱، ۳۵۵۲، ۳۵۵۳، ۳۵۵۴، ۳۵۵۵، ۳۵۵۶، ۳۵۵۷، ۳۵۵۸، ۳۵۵۹، ۳۵۶۰، ۳۵۶۱، ۳۵۶۲، ۳۵۶۳، ۳۵۶۴، ۳۵۶۵، ۳۵۶۶، ۳۵۶۷، ۳۵۶۸، ۳۵۶۹، ۳۵۷۰، ۳۵۷۱، ۳۵۷۲، ۳۵۷۳، ۳۵۷۴، ۳۵۷۵، ۳۵۷۶، ۳۵۷۷، ۳۵۷۸، ۳۵۷۹، ۳۵۸۰، ۳۵۸۱، ۳۵۸۲، ۳۵۸۳، ۳۵۸۴، ۳۵۸۵، ۳۵۸۶، ۳۵۸۷، ۳۵۸۸، ۳۵۸۹، ۳۵۹۰، ۳۵۹۱، ۳۵۹۲، ۳۵۹۳، ۳۵۹۴، ۳۵۹۵، ۳۵۹۶، ۳۵۹۷، ۳۵۹۸، ۳۵۹۹، ۳۶۰۰، ۳۶۰۱، ۳۶۰۲، ۳۶۰۳، ۳۶۰۴، ۳۶۰۵، ۳۶۰۶، ۳۶۰۷، ۳۶۰۸، ۳۶۰۹، ۳۶۱۰، ۳۶۱۱، ۳۶۱۲، ۳۶۱۳، ۳۶۱۴، ۳۶۱۵، ۳۶۱۶، ۳۶۱۷، ۳۶۱۸، ۳۶۱۹، ۳۶۲۰، ۳۶۲۱، ۳۶۲۲، ۳۶۲۳، ۳۶۲۴، ۳۶۲۵، ۳۶۲۶، ۳۶۲۷، ۳۶۲۸، ۳۶۲۹، ۳۶۳۰، ۳۶۳۱، ۳۶۳۲، ۳۶۳۳، ۳۶۳۴، ۳۶۳۵، ۳۶۳۶، ۳۶۳۷، ۳۶۳۸، ۳۶۳۹، ۳۶۴۰، ۳۶۴۱، ۳۶۴۲، ۳۶۴۳، ۳۶۴۴، ۳۶۴۵، ۳۶۴۶، ۳۶۴۷، ۳۶۴۸، ۳۶۴۹، ۳۶۵۰، ۳۶۵۱، ۳۶۵۲، ۳۶۵۳، ۳۶۵۴، ۳۶۵۵، ۳۶۵۶، ۳۶۵۷، ۳۶۵۸، ۳۶۵۹، ۳۶۶۰، ۳۶۶۱، ۳۶۶۲، ۳۶۶۳، ۳۶۶۴، ۳۶۶۵، ۳۶۶۶، ۳۶۶۷، ۳۶۶۸، ۳۶۶۹، ۳۶۷۰، ۳۶۷۱، ۳۶۷۲، ۳۶۷۳، ۳۶۷۴، ۳۶۷۵، ۳۶۷۶، ۳۶۷۷، ۳۶۷۸، ۳۶۷۹، ۳۶۸۰، ۳۶۸۱، ۳۶۸۲، ۳۶۸۳، ۳۶۸۴، ۳۶۸۵، ۳۶۸۶، ۳۶۸۷، ۳۶۸۸، ۳۶۸۹، ۳۶۹۰، ۳۶۹۱، ۳۶۹۲، ۳۶۹۳، ۳۶۹۴، ۳۶۹۵، ۳۶۹۶، ۳۶۹۷، ۳۶۹۸، ۳۶۹۹، ۳۷۰۰، ۳۷۰۱، ۳۷۰۲، ۳۷۰۳، ۳۷۰۴، ۳۷۰۵، ۳۷۰۶، ۳۷۰۷، ۳۷۰۸، ۳۷۰۹، ۳۷۱۰، ۳۷۱۱، ۳۷۱۲، ۳۷۱۳، ۳۷۱۴، ۳۷۱۵، ۳۷۱۶، ۳۷۱۷، ۳۷۱۸، ۳۷۱۹، ۳۷۲۰، ۳۷۲۱، ۳۷۲۲، ۳۷۲۳، ۳۷۲۴، ۳۷۲۵، ۳۷۲۶، ۳۷۲۷، ۳۷۲۸، ۳۷۲۹، ۳۷۳۰، ۳۷۳۱، ۳۷۳۲، ۳۷۳۳، ۳۷۳۴، ۳۷۳۵، ۳۷۳۶، ۳۷۳۷، ۳۷۳۸، ۳۷۳۹، ۳۷۴۰، ۳۷۴۱، ۳۷۴۲، ۳۷۴۳، ۳۷۴۴، ۳۷۴۵، ۳۷۴۶، ۳۷۴۷، ۳۷۴۸، ۳۷۴۹، ۳۷۵۰، ۳۷۵۱، ۳۷۵۲، ۳۷۵۳، ۳۷۵۴، ۳۷۵۵، ۳۷۵۶، ۳۷۵۷، ۳۷۵۸، ۳۷۵۹، ۳۷۶۰، ۳۷۶۱، ۳۷۶۲، ۳۷۶۳، ۳۷۶۴، ۳۷۶۵، ۳۷۶۶، ۳۷۶۷، ۳۷۶۸، ۳۷۶۹، ۳۷۷۰، ۳۷۷۱، ۳۷۷۲، ۳۷۷۳، ۳۷۷۴، ۳۷۷۵، ۳۷۷۶، ۳۷۷۷، ۳۷۷۸، ۳۷۷۹، ۳۷۸۰، ۳۷۸۱، ۳۷۸۲، ۳۷۸۳، ۳۷۸۴، ۳۷۸۵، ۳۷۸۶، ۳۷۸۷، ۳۷۸۸، ۳۷۸۹، ۳۷۹۰، ۳۷۹۱، ۳۷۹۲، ۳۷۹۳، ۳۷۹۴، ۳۷۹۵، ۳۷۹۶، ۳۷۹۷، ۳۷۹۸، ۳۷۹۹، ۳۸۰۰، ۳۸۰۱، ۳۸۰۲، ۳۸۰۳، ۳۸۰۴، ۳۸۰۵، ۳۸۰۶، ۳۸۰۷، ۳۸۰۸، ۳۸۰۹، ۳۸۱۰، ۳۸۱۱، ۳۸۱۲، ۳۸۱۳، ۳۸۱۴، ۳۸۱۵، ۳۸۱۶، ۳۸۱۷، ۳۸۱۸، ۳۸۱۹، ۳۸۲۰، ۳۸۲۱، ۳۸۲۲، ۳۸۲۳، ۳۸۲۴، ۳۸۲۵، ۳۸۲۶، ۳۸۲۷، ۳۸۲۸، ۳۸۲۹، ۳۸۳۰، ۳۸۳۱، ۳۸۳۲، ۳۸۳۳، ۳۸۳۴، ۳۸۳۵، ۳۸۳۶، ۳۸۳۷، ۳۸۳۸، ۳۸۳۹، ۳۸۴۰، ۳۸۴۱، ۳۸۴۲، ۳۸۴۳، ۳۸۴۴، ۳۸۴۵، ۳۸۴۶، ۳۸۴۷، ۳۸۴۸، ۳۸۴۹، ۳۸۵۰، ۳۸۵۱، ۳۸۵۲، ۳۸۵۳، ۳۸۵۴، ۳۸۵۵، ۳۸۵۶، ۳۸۵۷، ۳۸۵۸، ۳۸۵۹، ۳۸۶۰، ۳۸۶۱، ۳۸۶۲، ۳۸۶۳، ۳۸۶۴، ۳۸۶۵، ۳۸۶۶، ۳۸۶۷، ۳۸۶۸، ۳۸۶۹، ۳۸۷۰، ۳۸۷۱، ۳۸۷۲، ۳۸۷۳، ۳۸۷۴، ۳۸۷۵، ۳۸۷۶، ۳۸۷۷، ۳۸۷۸، ۳۸۷۹، ۳۸۸۰، ۳۸۸۱، ۳۸۸۲، ۳۸۸۳، ۳۸۸۴، ۳۸۸۵، ۳۸۸۶، ۳۸۸۷، ۳۸۸۸، ۳۸۸۹، ۳۸۹۰، ۳۸۹۱، ۳۸۹۲، ۳۸۹۳، ۳۸۹۴، ۳۸۹۵، ۳۸۹۶، ۳۸۹۷، ۳۸۹۸، ۳۸۹۹، ۳۹۰۰، ۳۹۰۱، ۳۹۰۲، ۳۹۰۳، ۳۹۰۴، ۳۹۰۵، ۳۹۰۶، ۳۹۰۷، ۳۹۰۸، ۳۹۰۹، ۳۹۱۰، ۳۹۱۱، ۳۹۱۲، ۳۹۱۳، ۳۹۱۴، ۳۹۱۵، ۳۹۱۶، ۳۹۱۷، ۳۹۱۸، ۳۹۱۹، ۳۹۲۰، ۳۹۲۱، ۳۹۲۲، ۳۹۲۳، ۳۹۲۴، ۳۹۲۵، ۳۹۲۶، ۳۹۲۷، ۳۹۲۸، ۳۹۲۹، ۳۹۳۰، ۳۹۳۱، ۳۹۳۲، ۳۹۳۳، ۳۹۳۴، ۳۹۳۵، ۳۹۳۶، ۳۹۳۷، ۳۹۳۸، ۳۹۳۹، ۳۹۴۰، ۳۹۴۱، ۳۹۴۲، ۳۹۴۳، ۳۹۴۴، ۳۹۴۵، ۳۹۴۶، ۳۹۴۷، ۳۹۴۸، ۳۹۴۹، ۳۹۵۰، ۳۹۵۱، ۳۹۵۲، ۳۹۵۳، ۳۹۵۴، ۳۹۵۵، ۳۹۵۶، ۳۹۵۷، ۳۹۵۸، ۳۹۵۹، ۳۹۶۰، ۳۹۶۱، ۳۹۶۲، ۳۹۶۳، ۳۹۶۴، ۳۹۶۵، ۳۹۶۶، ۳۹۶۷، ۳۹۶۸، ۳۹۶۹، ۳۹۷۰، ۳۹۷۱، ۳۹۷۲، ۳۹۷۳، ۳۹۷۴، ۳۹۷۵، ۳۹۷۶، ۳۹۷۷، ۳۹۷۸، ۳۹۷۹، ۳۹۸۰، ۳۹۸۱، ۳۹۸۲، ۳۹۸۳، ۳۹۸۴، ۳۹۸۵، ۳۹۸۶، ۳۹۸۷، ۳۹۸۸، ۳۹۸۹، ۳۹۹۰، ۳۹۹۱، ۳۹۹۲، ۳۹۹۳، ۳۹۹۴، ۳۹۹۵، ۳۹۹۶، ۳۹۹۷، ۳۹۹۸، ۳۹۹۹، ۴۰۰۰، ۴۰۰۱، ۴۰۰۲، ۴۰۰۳، ۴۰۰۴، ۴۰۰۵، ۴۰۰۶، ۴۰۰۷، ۴۰۰۸، ۴۰۰۹، ۴۰۱۰، ۴۰۱۱، ۴۰۱۲، ۴۰۱۳، ۴۰۱۴، ۴۰۱۵، ۴۰۱۶، ۴۰۱۷، ۴۰۱۸، ۴۰۱۹، ۴۰۲۰، ۴۰۲۱، ۴۰۲۲، ۴۰۲۳، ۴۰۲۴، ۴۰۲۵، ۴۰۲۶، ۴۰۲۷، ۴۰۲۸، ۴۰۲۹، ۴۰۳۰، ۴۰۳۱، ۴۰۳۲، ۴۰۳۳، ۴۰۳۴، ۴۰۳۵، ۴۰۳۶، ۴۰۳۷، ۴۰۳۸، ۴۰۳۹، ۴۰۴۰، ۴۰۴۱، ۴۰۴۲، ۴۰۴۳، ۴۰۴۴، ۴۰۴۵، ۴۰۴۶، ۴۰۴۷، ۴۰۴۸، ۴۰۴۹، ۴۰۵۰، ۴۰۵۱، ۴۰۵۲، ۴۰۵۳، ۴۰۵۴، ۴۰۵۵، ۴۰۵۶، ۴۰۵۷، ۴۰۵۸، ۴۰۵۹، ۴۰۶۰، ۴۰۶۱، ۴۰۶۲، ۴۰۶۳، ۴۰۶۴، ۴۰۶۵، ۴۰۶۶، ۴۰۶۷، ۴۰۶۸، ۴۰۶۹، ۴۰۷۰، ۴۰۷۱، ۴۰۷۲، ۴۰۷۳، ۴۰۷۴، ۴۰۷۵، ۴۰۷۶، ۴۰۷۷، ۴۰۷۸، ۴۰۷۹، ۴۰۸۰، ۴۰۸۱، ۴۰۸۲، ۴۰۸۳، ۴۰۸۴، ۴۰۸۵، ۴۰۸۶، ۴۰۸۷، ۴۰۸۸، ۴۰۸۹، ۴۰۹۰، ۴۰۹۱، ۴۰۹۲، ۴۰۹۳، ۴۰۹۴، ۴۰۹۵، ۴۰۹۶، ۴۰۹۷، ۴۰۹۸، ۴۰۹۹، ۴۱۰۰، ۴۱۰۱، ۴۱۰۲، ۴۱۰۳، ۴۱۰۴، ۴۱۰۵، ۴۱۰۶، ۴۱۰۷، ۴۱۰۸، ۴۱۰۹، ۴۱۱۰، ۴۱۱۱، ۴۱۱۲، ۴۱۱۳، ۴۱۱۴، ۴۱۱۵، ۴۱۱۶، ۴۱۱۷، ۴۱۱۸، ۴۱۱۹، ۴۱۲۰، ۴۱۲۱، ۴۱۲۲، ۴۱۲۳، ۴۱۲۴، ۴۱۲۵، ۴۱۲۶، ۴۱۲۷، ۴۱۲۸، ۴۱۲۹، ۴۱۳۰، ۴۱۳۱، ۴۱۳۲، ۴۱۳۳، ۴۱۳۴، ۴۱۳۵، ۴۱۳۶، ۴۱۳۷، ۴۱۳۸، ۴۱۳۹، ۴۱۴۰، ۴۱۴۱، ۴۱۴۲، ۴۱۴۳، ۴۱۴۴، ۴۱۴۵، ۴۱۴۶، ۴۱۴۷، ۴۱۴۸، ۴۱۴۹، ۴۱۵۰، ۴۱۵۱، ۴۱۵۲، ۴۱۵۳، ۴۱۵۴، ۴۱۵۵، ۴۱۵۶، ۴۱۵۷، ۴۱۵۸، ۴۱۵۹، ۴۱۶۰، ۴۱۶۱، ۴۱۶۲، ۴۱۶۳، ۴۱۶۴، ۴۱۶۵، ۴۱۶۶، ۴۱۶۷، ۴۱۶۸، ۴۱۶۹، ۴۱۷۰، ۴۱۷۱، ۴۱۷۲، ۴۱۷۳، ۴۱۷۴، ۴۱۷۵، ۴۱۷۶، ۴۱۷۷، ۴۱۷۸، ۴۱۷۹، ۴۱۸۰، ۴۱۸۱، ۴۱۸۲، ۴۱۸۳، ۴۱۸۴، ۴۱۸۵، ۴۱۸۶، ۴۱۸۷، ۴۱۸۸، ۴۱۸۹، ۴۱۹۰، ۴۱۹۱، ۴۱۹۲، ۴۱۹۳، ۴۱۹۴، ۴۱۹۵، ۴۱۹۶، ۴۱۹۷، ۴۱۹۸، ۴۱۹۹، ۴۲۰۰، ۴۲۰۱، ۴۲۰۲، ۴۲۰۳، ۴۲۰۴، ۴۲۰۵، ۴۲۰۶، ۴۲۰۷، ۴۲۰۸، ۴۲۰۹، ۴۲۱۰، ۴۲۱۱، ۴۲۱۲، ۴۲۱۳، ۴۲۱۴، ۴۲۱۵، ۴۲۱۶، ۴۲۱۷، ۴۲۱۸، ۴۲۱۹، ۴۲۲۰، ۴۲۲۱، ۴۲۲۲، ۴۲۲۳، ۴۲۲۴، ۴۲۲۵، ۴۲۲۶، ۴۲۲۷، ۴۲۲۸، ۴۲۲۹، ۴۲۳۰، ۴۲۳۱، ۴۲۳۲، ۴۲۳۳، ۴۲۳۴، ۴۲۳۵، ۴۲۳۶، ۴۲۳۷، ۴۲۳۸، ۴۲۳۹، ۴۲۴۰، ۴۲۴۱، ۴۲۴۲، ۴۲۴۳، ۴۲۴۴، ۴۲۴۵، ۴۲۴۶، ۴۲۴۷، ۴۲۴۸، ۴۲۴۹، ۴۲۵۰، ۴۲۵۱، ۴۲۵۲، ۴۲۵۳، ۴۲۵۴، ۴۲۵۵، ۴۲۵۶، ۴۲۵۷، ۴۲۵۸، ۴۲۵۹، ۴۲۶۰، ۴۲۶۱، ۴۲۶۲، ۴۲۶۳، ۴۲۶۴، ۴۲۶۵، ۴۲۶۶، ۴۲۶۷، ۴۲۶۸، ۴۲۶۹، ۴۲۷۰، ۴۲۷۱، ۴۲۷۲، ۴۲۷۳،

شك عمر در نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله از مسلمات نزد اهل سنت می باشد که احمد بن حنبل، عبد الرزاق صنعانی، شمس الدین ذهبی، ابن حبان، جلال الدین سیوطی و دیگران این قضیه را مفصل نقل کرده و حتی تصریح کرده اند که عمر بن خطاب به خاطر شك خود و جسارت به پیامبر صلی الله علیه و آله بارها صدقه و کارهای نیکی انجام داد تا کفار عمل او باشد.

بنابراین نقل این مطلب اختصاص به نظام ندارد؛ بلکه بسیاری از بزرگان اهل تسنن آن را نقل کرده اند. حال با توجه به این نکته آیا می توان افرادی همچون بخاری، مسلم، ذهبی، ابن حبان، عبد الرزاق صنعانی، طبرانی، سیوطی و... را به خاطر نقل این مطلب تضعیف کرد؟

از آن جایی که این مطلب به بحث اصلی ما ربطی ندارد بیش از این به آن نمی پردازیم.

### ۳- نماز تراویح از بدعت های عمر

سومین اشکال شهرستانی بر نظام این است که وی گفته نماز تراویح از بدعت های عمر است!

نقل این مطلب نیز اختصاص به نظام ندارد؛ بلکه این مطلب از قطعیات تاریخ است که حتی محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح ترین کتاب اهل سنت آن را نقل کرده است. بخاری می نویسد:

عمر گفت نظر من این است که اگر برای این نماز گزاران امام جماعتی قرار دهم بهتر است؛ سپس تصمیمش را عملی کرد و ابی بن کعب را مامور اقامه جماعت کرد. شبی همراه عمر بیرون آمدم مردم را دیدم که پشت سر یک شخص نماز می خوانند. عمر گفت این کار عجب بدعت خوبی است... .

## الجامع الصحیح

المستند من حدیث رسول الله صل الله علیه وسلم وسننه وأيامه

لأبي عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري

(١٩٤ - ٢٥٦ هـ)

## كتاب صلاة التراويح<sup>(١)</sup>

١ - باب فضل من قام رمضان

٢٠٠٨ - عُرِّثَ بِحَبِيبِ بْنِ بُكَيْرٍ حَدَّثَنَا اللَّيْثُ عَنْ عُثَيْبٍ عَنْ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو سَلَمَةَ أَنَّ أبا هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ « سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لِرَمَضَانَ : مَنْ قَامَهُ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا<sup>(٢)</sup> غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ . »

٢٠٠٩ - عُرِّثَ عَبْدُ اللهِ بْنُ يُوسُفَ أَخْبَرَنَا مَالِكٌ عَنْ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ شُعْبَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ « مَنْ قَامَ رَمَضَانَ إِيمَانًا وَاحْتِسَابًا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ . »

قال ابن شِهَابٍ : « فَتَوَقَّفَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالنَّاسُ عَلَى ذَلِكَ ، ثُمَّ كَانَ الْأَمْرُ عَلَى ذَلِكَ فِي عِلَاقَةِ أَبِي بَكْرٍ وَمَنْدَرًا مِنْ عِلَاقَةِ عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا . »

٢٠١٠ - وعن ابن شِهَابٍ عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ الْقَارِيِّ أَنَّهُ قَالَ « خَرَجْتُ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ لَيْلَةَ فِي رَمَضَانَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَإِذَا النَّاسُ أَرْدَأَ مُتَفَرِّقُونَ<sup>(٣)</sup> يُصَلُّوا الرَّجُلُ لِنَفْسِهِ ، وَيُصَلُّوا الرَّجُلُ قِيَامًا وَيُصَلُّونَ الرَّجُلُ . فَقَالَ عُمَرُ : إِيَّيْ أَرَى لَوْ جُمِعَتْ هَذِهِ عَلَى قَائِمٍ وَاحِدٍ لَكَانَ أَتَمًّا . ثُمَّ هَرَمَ فَجَمَعْتُهُمْ عَلَى أَبِي بَنِي كَعْبٍ . ثُمَّ خَرَجْتُ مَعَهُ لَيْلَةَ أُخْرَى وَالنَّاسُ يُصَلُّونَ بِصَلَاةِ قَائِمِهِمْ . قَالَ عُمَرُ : نَشِمُوا الْبَيْعَةَ حُلِيًّا ، وَالَّتِي يَشَاهُرُونَ عَنْهَا أَفْضَلُ مِنْ أَلَّتِي يَقْتُونُونَ - يُرِيدُ أَخْرَجَ اللَّيْلَ - وَكَانَ النَّاسُ يَقْتُونُونَ لَيْلَةَ<sup>(٤)</sup> . »

٢٠١١ - عُرِّثَ إِسْمَاعِيلُ قَالَ حَدَّثَنِي مَالِكٌ عَنْ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنْ عَائِشَةَ

(١) التراويح : جمع ترويح من اراحة . قال الخلفاء : سميت الصلاة في الجامعة في ليلتي رمضان ، التراويح : لإيمهم كانوا يستريحون بين كل تسليتين .  
 (٢) إيمانًا بما وعد الله من الثواب عليه ، واحتسابًا لرضا الله دون أي غرض آخر .  
 (٣) أَرْدَأَ : متفرقون يعني واحد ، واجتمع بينهم تأكيد لفظي .  
 (٤) إلا أن قوامهم للتراويح في أول الليل يبتعد عن صلاة الجماعة .

قام بشرحه وتصحيح تخارجه وتحقيقه  
 رقم كتيبه وأبوابه وأساده واستقصى إمراته  
 نشره وراجعه وقام بإخراجه ، وأشراف على طبعه  
 عبد الله بن المطهر بن  
 محمد بن عبد الله بن محمد بن  
 محمد بن عبد الله بن محمد بن

Sonnat.net

الجزء الثاني

المطبعة العلمية

٢١ شارع الفصح بالروسة • القاهرة • تليفون ٨٥٥٣١٤

## پی نوشت:

(۱) صحیح البخاری، البخاری الجعفی، محمد بن اسماعیل أبو عبد الله (متوفای ۲۵۶هـ) ج ۲، ص ۷۰۷، ح ۱۹۰۶، کتاب صلاة التراویح، باب فُضِّلَ مَنْ قَامَ رَمَضَانَ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷ / ج ۲، ص ۶۰، کتاب صلاة التراویح، چاپ المطعه السلفیه، چاپ قاهره

آیا می توان محمد بن اسماعیل بخاری را به خاطر نقل این روایت تضعیف و کتاب او را از اعتبار ساقط کرد؟

## ۴- نهي عمر از متعه حج و موقت

چهارمین اشکالی که شهرستانی به نظام دارد این است که وی معتقد بوده که عمر بر خلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم به تحریم متعه حج کرده است.

اتفاقاً این مطلب نیز از قطعیات تاریخ است و تنها نظام آن را نقل نکرده است؛ بلکه بسیاری از بزرگان اهل تسنن از جمله محمد بن اسماعیلی بخاری و مسلم نیشابوری در صحیحشان بر این مطلب تصریح کرده اند.

نازل شد آیه متعه در کتاب خدا و ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم به آن عمل می کردیم و آیه ای در قرآن هم بر حرمت آن نازل نگردید و (رسول خدا) تا دم مرگ ما را از آن منع نکرد، مردی با رای و میلش هر چه خواست گفت.

الجامع الصحیح

۲۰۰

۳۱ - باب ﴿ وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ ، وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴾  
التَّهْلُكَةُ وَالْمَلَائِكَةُ وَاحِدٌ<sup>(۱)</sup>

۴۵۱۶ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ أَخْبَرَنَا الثَّعْلَبِيُّ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ سُلَيْمَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا وائِلَ ؓ عَنْ خَدِيجَةَ  
﴿ وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ ﴾ قَالَ : نَزَلَتْ فِي النَّفَقَةِ .

۳۲ - باب ﴿ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أذىٌ مِنْ رَأْسِهِ ﴾

۴۵۱۷ - حَدَّثَنَا آدَمُ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَسْبَهَائِيِّ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَعْقِلٍ قَالَ  
وَ قَدِمْتُ إِلَى كَعْبِ بْنِ عَجْرَةَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ - يَحْيَى مَسْجِدَ الْكُوفَةِ - فَسَأَلْتُهُ عَنْ قَدِيحَةٍ مِنْ صِيَامٍ فَقَالَ :  
حُلِّسْتُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْقَمَلُ يَنْتَابِرُ عَلَى وَجْهِهِ ، فَقَالَ : مَا كُنْتُ أَرَى أَنْ الْجَهْدُ قَدْ بَلَغَ بِكَ  
هَذَا ، أَمَا تَجِدُ شَاةً ؟ قُلْتُ لَا . قَالَ : سُمِّ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ، أَوْ أَعْلَمُ سِتَّةَ مَسَاكِينَ لِكُلِّ مَسْكِينٍ نَصْفَ صَاعٍ مِنْ  
طَعَامٍ ، وَاحْتَلَقَ رَأْسُكَ . فَتَرَأَتْ فِيَّ خَاصِمَةً ، وَهِيَ لَكُمْ عَائِلَةٌ .

۳۳ - باب ﴿ فَمَنْ تَمَعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ ﴾

۴۵۱۸ - حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ حَرْبٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ أَبِي بَكْرٍ حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاءٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنِ بْنِ  
رَضِيٍّ أَنَّ اللَّهَ عِنَّمَا قَالَ ؓ أَنْزَلَتْ آيَةُ التَّمَعِ فِي كِتَابِ اللَّهِ<sup>(۲)</sup> ، فَفَعَلْنَاهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، وَلَمْ يَنْزَلْ  
قُرْآنٌ يُحَرِّمُهُ ، وَلَمْ يُنَبِّئْهُ عَنَّا حَتَّى مَاتَ ، قَالَ رَجُلٌ بَرَأَيْهِ مَا شَاءَ .

۳۴ - باب ﴿ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْبَلُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ ﴾<sup>(۳)</sup>

۴۵۱۹ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَرَ بْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ عَمْرِو بْنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ ؓ كَانَتْ  
عُكَاظٌ وَتَجَتْهُ وَذُو الْمَجَازِ أَسْوَاقًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، فَتَأْتَمُّوْنَ أَنْ يَتَّجِرُوا فِي الْمَوَاسِمِ ، فَتَرَأَتْ ﴿ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ  
أَنْ تَقْبَلُوا فَضْلاً مِنْ رَبِّكُمْ ﴾ فِي مَوَاسِمِ الْحَجِّ .

۳۵ - باب ﴿ ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ ﴾

۴۵۲۰ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَزَّانٍ حَدَّثَنَا هِشَامٌ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا  
ؓ كَانَتْ فَرِيضٌ وَمِنْ دَأْبِ وَهْنِيَّا يَقْبَعُونَ بِالْمَرْقَلَةِ ، وَكَانُوا يَسْتَوُونَ الْحَمْسَةَ ، وَكَانَ سَائِرُ الْعَرَبِ يَقْبَعُونَ بِمَرْقَاتِ .  
فَلَمَّا جَاءَ الْإِسْلَامَ أَمَرَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَأْتِيَ عَرَفَاتَ ثُمَّ يَقِفَ بِهَا ثُمَّ يَفِضُ مِنْهَا ، فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى  
﴿ ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ ﴾ .

۴۵۲۱ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ حَدَّثَنَا فَضِيلُ بْنُ سُلَيْمَانَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ أَخْبَرَنِي كُرَيْبٌ عَنْ

(۱) قيل : التَّهْلُكَةُ مَا يُسَكَّنُ النَّصْرَ مِنْهُ ، وَالْمَلَائِكَةُ مَلَائِكَةٌ .

(۲) آيَةُ تَمَعِ الْحَجِّ ﴿ فَمَنْ تَمَعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ ﴾ .

(۳) بِالْحَجَّةِ فِي مَوَاسِمِ الْحَجِّ ، وَهُوَ ذَاكَ يَوْمَ نَزَلَتْ آيَةُ التَّمَعِ بِسَبْعِ مَوَاسِمٍ مِنْ طَعَامٍ وَكَسْوَةٍ .

# الجامع الصحیح

للمستعملين حديث رسول الله ﷺ وسننه وأيامه

لأبي عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري

( ۱۹۴ - ۲۵۶ هـ )

وقم بإمراده ، وأعرف على طمعه  
فرضي الله العزيم

وقم كونه وأمره وأمره  
واسمعي الطرفة

قام بشرحه وتصحيح تجاره  
وتفصيله

فرضي الله العزيم

فرضي الله العزيم

فرضي الله العزيم

الجزء الثالث

Sonnat.net

المكتبة السلفية  
القاهرة

پی نوشت:

(۱) صحیح البخاری، البخاری الجعفی، محمد بن اسماعیل أبو عبدالله (متوفای ۲۵۶هـ) ج ۴، ص ۱۳۳، ح ۴۲۴۶، کتَاب التفسیر، بَاب فَمَنْ تَمَنَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷ / ج ۳، ص ۲۰۰، ح ۴۵۱۸، چاپ مکتبه السلفیه، قاهره

ابونضره می گوید در خدمت جابر بن عبدالله انصاری بودیم شخصی آمد و گفت ابن عباس و ابن زبیر درباره متعه ها (ازدواج موقت و حج) اختلاف نظر دارند، جابر گفت هر دو متعه را در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم انجام دادیم سپس عمر ما را از آن نهی کرد.

۱۵ - کتاب الحج (۳۳-۳۴) باب (۲۱۱-۲۱۳) حدیث

۲۱۱ - (۱۲۴۷) حَدَّثَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ الْقَوَارِيرِيُّ . حَدَّثَنَا عَبْدُ الْأَعْلَى بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى . حَدَّثَنَا دَاوُدُ عَنْ أَبِي نَضْرَةَ ، عَنْ أَبِي سَيِّدٍ ، قَالَ : خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ نَصْرُحُ بِالْبَعْجِ شِرَاعًا . فَلَمَّا قَدِمْنَا مَكَّةَ أَمَرْنَا أَنْ نَجْعَلَهَا عُمْرَةً إِلَّا مَنْ سَأَلَ الْهَدْيَ . فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ التَّوْبَةِ ، وَرَخْنَا إِلَى بَيْتِ اللَّهِ أَهَلْنَا بِالْبَعْجِ .

۲۱۲ - (۱۲۴۸) وَحَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ الشَّاعِرِ . حَدَّثَنَا مُتَّى بْنُ أَبِي أُسَيْبٍ . حَدَّثَنَا وَعَيْبُ بْنُ خَالِدٍ عَنْ دَاوُدَ ، عَنْ أَبِي نَضْرَةَ ، عَنْ جَابِرٍ . وَعَنْ أَبِي سَيِّدِ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ . قَالَ : قَدِمْنَا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَنَحْنُ نَصْرُحُ بِالْبَعْجِ شِرَاعًا .

(۱۲۴۹) حَدَّثَنِي حَامِدُ بْنُ عُمَرَ الْبَيْهَقِيُّ . حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ عَنْ عاصِمٍ ، عَنْ أَبِي نَضْرَةَ . قَالَ : كُنْتُ عِنْدَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ . فَأَتَاهُ آتٍ فَقَالَ : إِنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ وَابْنَ الزُّبَيْرِ اخْتَلَفَا فِي التَّمَنُّعِ (۳) فَقَالَ جَابِرٌ : قَدِمْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ . ثُمَّ تَهَأَأْنَا عَنْهُمَا حُمْرًا . فَلَمْ نَمُدَّ لَهَا .

(۳۴) باب (الهدول النبي صلى الله عليه وسلم وهديه

۲۱۳ - (۱۲۵۰) حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَامِرٍ . حَدَّثَنَا ابْنُ مَهْدِيٍّ . حَدَّثَنِي سَلِيمُ بْنُ حَيَّانَ عَنْ مَرْوَانَ الْأَسَدِيِّ (الْأَسَدِيِّ) ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : أَنَّ عَلِيًّا قَدِمَ مِنَ الْيَمَنِ . فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ « يَا أَهْلَتُ ؟ » فَقَالَ : أَهَلْتُ بِالْعَلَالِ النَّبِيِّ ﷺ . قَالَ « لَوْلَا أَنْ سَمِعَ الْهَدْيَ ، لَأَهَلْتُ » .

(...) وَحَدَّثَنِي حَجَّاجُ بْنُ الشَّاعِرِ . حَدَّثَنَا عَبْدُ الصَّمَدِ . ح وَحَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ هَاشِمٍ . حَدَّثَنَا بَهْزٌ . قَالَ : حَدَّثَنَا سَلِيمُ بْنُ حَيَّانَ ، بِهَذَا الْإِسْنَادِ ، مِثْلَهُ . فَبَيَّرَ أَنَّ فِي رِوَايَةِ بَهْزٍ « لَهَلْتُ » .

- (۱) (نصرخ بالمعج مراخا) أي نرفع أسواننا بالتلبية للحج .
- (۲) (ورحنا إلى منى) منناه أردنا الرواح ، فإن الإحلال قبل الرواح .
- (۳) (التمتعين) أي تمتة الحج و تمتة النساء . وأراد بتمتة الحج تمتة فسح الحج إلى العمرة .

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِسَابَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَنْ يَكْفُرُوا بِهِ . [ ۳ / آل عمران / ۱۶۴-۱۶۵ ]

**صَحِيحُ مُسْلِمٍ**  
لِلإِمَامِ أَبِي الْحَسَنِ مُسْلِمِ بْنِ الْحَجَّاجِ  
الْقَشِيرِيِّ النَّيْسَابُورِيِّ  
٢٠٦ - ٢٦١ هـ  
(وهو ثاني كتابين ، هما أصح الكتب المصنفة)

دوران اعل الحديث بکثرت، مانی سنه، الحديث، لغتار هم حل هذا المسله وصفت هذا السنه الصحیح من لاجلایه الف حدیث مسوده وسلم بن الحجاج

الجزء الثاني

وقف على طبعه ، وحقوق تصويبه ، وتصحيحه وترجمه ، وهدائه والارايه والهدايه . وعلق عليه ما نصحت شرح الإمام الشري ، مع عبارات عمده عن اللغة (تهدیه کتاب دانش)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

Sonnat.net

توزيع دار الكتب العلميه سيبروت - لبنان

دار الكتب العلميه سيبروت - لبنان

پی نوشت:

(۲) صحیح مسلم، النیسابوری، مسلم بن الحجاج أبو الحسین القشیری (متوفای ۲۶۱هـ) ج ۲، ص ۹۱۴، ح ۱۲۴۹، کتَاب الْحَجِّ، بَاب التَّفْصِيرِ فِي الْعُمْرَةِ، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بیروت



سرخسی فقیه مشهور حنفی در کتاب المبسوط تصریح کرده و می نویسد:

در خبر صحیح از عمر رضی الله عنه آمده که مردم را متعه منع کرد و گفت دو متعه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود ولی من مردم را از آن نهی می کنم، یکی ازدواج موقت و دوم متعه حج.

(۲۷)

من كل واحدة قطعة فتطبخ له فاكل من لحمها وحسا من مرقها وقد صح عندنا أنه صلى الله عليه وسلم كان قارناً فدل أن دم القران يباح تناول منه واذا ثبت أنه دم نسك فما يكون فيه زيادة نسك فهو أفضل ولهذا جعل المنع أفضل من الأفراد في ظاهر الرواية لأن فيه زيادة نسك إلا أن القران أفضل منه لما فيه من زيادة التعجيل بالأحرام بالحج واستدامة احرامها من الميقات إلى أن يفرغ منها وفي حق المنع العمرة ميقانية والحج مكبة وعلى رواية ابن شجاع رحمه الله تعالى الأفراد أفضل من المنع لهذا المعنى أن حجة المنع مكبة يحرم بها من الحرم والفرد يحرم بكل واحد منهما من الحل ولهذا جعل حمد رحمه الله تعالى الأفراد بكل واحد منهما من الكوفة أفضل لأنه يشئ سفرًا مقصودًا لكل واحد منهما وقد صح أن عمر رضی الله عنه نهى الناس عن التمتع فقال تمتان كانتا على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وأنا أنهى الناس عنهما منعة النساء ومنعة الحج وأوله أنه كره أن يخلو البيت عن الزوار في غير أشهر الحج فأمرهم أن يمتروا بسفر مقصود في غير أشهر الحج كيلا يخلو البيت من الزوار في شيء من الاوقات لأن يكون المنع مكرها عنده بدليل حديث الصبي بن معبد قال كنت امرأ نصرانيا فاسلمت فوجدت الحج والعمرة واجبتين على فقررت بينهما فاقبت نقرأ من الصحابة فيهم زيد بن صوحان وسلمان ابن ربيعة رضی الله عنهما فقال احدهما لصاحبه هو أفضل من بيمه فقلت عمر بن الخطاب رضی الله عنه فاخبرته بذلك فقال ما قال ليس بشيء هديت لسنة نبيك صلى الله عليه وسلم اذا عرفنا هذا فنقول من اراد القران فأنه للاحرام كتأهب المفرد على ما بينا الا أنه في دعائه بسد الفراغ من الركعتين يقول اللهم اني أريد العمرة والحج وكذلك يلي بهما ويقول ليك بعمره وحجة معا وانما يقدم ذكر العمرة لأن الله تعالى قدمها في قوله تعالى فمن تمتع بالعمرة الى الحج ولأنه في اداء الافعال يبدأ بالعمرة فكذلك في الاحرام يبدأ في التلبية بذكر العمرة وان اكنتي بالتية ولم يذكرها في التبية اجزاء على قياس الصلاة اذا نوى بقية الصلاة وكبر ﴿ قال ﴾ ثم يبدأ اذا دخل مكة بطواف العمرة بالبيت وسمى بين الصفا والمروة على نحو ما وصفنا في الحج ثم يطوف للحج بالبيت ويسمي له بين الصفا والمروة وهذا عندنا ان القارن يطوف طوافين ويسمي سمين وعند الشافعي رحمه الله تعالى يطوف طوافا واحداً ويسمي سميًا واحداً واحتج بحديث عائشة رضی الله عنها أن النبي

الجزء الرابع من

# كتاب المبسوط في فقه الحنفية

تأليف الشيخ محمد الشيباني

وكتب ظاهر الرواية أنت • ستا وبالأصول أيضا سميت  
صنفها محمد الشيباني • حرر فيها المذهب النعماني  
الجامع الصغير والكبير • والسير الكبير والصغير  
ثم الزادات مع المبسوط • توارثت بالسند المبسوط  
ويجمع الست كتاب الكافي • للحاكم الشهيد فهو الكافي  
أقوى شروحه الذي كالتيسر • مبسوط شمس الامة السرخسي

﴿ تبيته ﴾ قد بانرجع من حضرات أفاضل العلماء تصحيح هذا الكتاب بمساعدة  
جامعة من ذوي الدقة من أهل العلم والافتقار المستعان وعليه الشكران

**Sonnat.net**

پی نوشت:

(۳) المبسوط، السرخسي، شمس الدين (متوفى ۴۸۳ هـ) ج ۴، ص ۲۷، ناشر: دار المعرفة - بيروت

حال آیا می توان محمد بن اسماعیل بخاری را به خاطر اعتراف به این حقیقت که خلیفه دوم متعه را تحریم کرده تضعیف کرد؟ در نتیجه تمام اشکالات شهرستانی بر نظام مردود و غیر قابل قبول است.

همچنین سوالی که در اینجا باید پرسید این است که عمر به چه حقی سنت های رسول خدا صلی الله علیه و آله را تغییر داد؟ چرا در حال حاضر علمای اهل سنت می گویند پیامبر صلی الله علیه و آله متعه را تحریم کردند؟

از همه این ها که بگذریم نظام فرد ضعیفی نیست بلکه برخی از عالمان اهل سنت ستایش هایی از وی نموده اند. از جمله خود صفدی که در ابتدای شرح حال و ترجمه نظام می گوید:  
ابراهیم (بن سیار) از هوش بسیار بالایی برخوردار بود.

كتب إلى صديق له يفترض منه شيئاً فكتب إليه يعتذر ويحلف أنه ليس عنده ما سأله، فكتب إليه: إن كنت كاذباً فجعلك الله صادقاً وإن كنت ملوماً فجعلك الله معذوراً. وكان بين جماعة بنشدهم من شعره ويتحدثون فتحرك ففصرط ففصرط بیده علی استه غیر مکتوب ثم قال: إنما أن تسكني حتى أتكلم وإما أن تتكلمي حتى أسكت. وجاء إلى بشار بن برد فقال له: ما رأيت أعمى قط إلا وقد عوضه الله من بصره إما الحفظ أو الذكاء أو حسن الصوت فأني شيء عوضت؟ قال: آني لا أرى مثلك، ثم قال: من أنت ويحك؟ قال: ابن سيابة، فقال: لو نكح الأسد في استه ذئ، وكان ابن سيابة يرمي بذلك، ثم قال بشار [من المنسرح]:

لو نكح الليث في استه خضعا ومات جوعاً ولم يكل طيباً<sup>(۱)</sup>  
كذلك السيف عند هزته لو يصبق الناس فيه ما قطعاً

وقيل: إنه أتى إلى ابن سوار بن عبد الله القاضي وهو أمرد فعاثقه وقبّله وكان إبراهيم سكران وكانت مع [ابن] القاضي دابة يقال لها رخاص فقيل لها: لم يقبله تقبيل السلام وإنما قبّله شهوة، فلحقته الدابة وشتمته وأسمته كل ما يكره وهجره الغلام، فقال [من المجتث]:

إن لشمثك سرّاً فأبصرتني رخاص  
وقال فسي ذك قوم على انتقاصي جراض  
هجرتني وأنتني شيمت وانتقاص  
فهاك فاقتم مني إن الجروح قصاص<sup>(۲)</sup>

۹۱ - «النظام المعتزلي» إبراهيم بن سيار بن هانيء البصري المعروف بالنظام بالظاء المعجمة المشددة، قالت المعتزلة: إنما نُقِبَ بذلك لحسن كلامه نظماً ونثراً، وقال غيرهم: إنما سُنِيَ بذلك لأنه كان ينظم الخرز بسوق البصرة ويبيعها. وكان ابن أخت أبي الهذيل العلاف شيخ المعتزلة. وكان إبراهيم هذا شديد الذكاء، سُكِّيَ آتَهُ أَبِي الهذيل العلاف إلى صالح بن عبد القدوس وقد مات له ولد وهو شديد التحرق عليه ومع النظام وهو حَدَثُ فقال له أبو الهذيل: لا أعرف لتحزرك وجهاً إذا كان الناس عندك كالزروع، فقال: إنما أجزع عليه لأنه لم يقرأ كتاب «الشكوك»، فقال: وما هو؟ قال: كتاب وضعته من قرأه شك فيما كان حتى يتوهم فيما كان أنه لم يكن وفيما لم يكن حتى يظن أنه كان، فقال النظام: فثُكُّ أنت في موت ابنك وأعمل على أنه لم يمت أو أنه عاش وقرأ هذا الكتاب ولم يمت إلا بعد ذلك، فهبت صالح وحصر. ويُحكى عنه أيضاً أنه أتى به إلى الخليل بن أحمد فيما أُظنَّ ليعلم البلاغة فقال له: دُمَّ هذه النخلة! فدشها

(۱) المعنى: لو أنَّ الشَّيْخَ نَكَحَ فِي مَوَازِنِهِ لَمَاتَ دُلًّا وَخِضْلًا وَحَيَاةً لِهَذَا الْعَمَلِ الْقَبِيحِ.

(۲) المعنى: أَي تَعَالَى قَبْلِي كَمَا قُلْتُمْ.

۹۱ - «الفهرست» لابن النديم (۱۷۳/۱)، و«تاريخ بغداد» للخطيب البغدادي (۹۷/۱)، و«الميل والنهل» للشهرستاني (۶۷/۱ - ۷۴)، و«لسان الميزان» لابن حجر (۱۷/۱)، و«الأعلام» للزركلي (۳۶/۱).



پی نوشت:

(۱) الوافي بالوفيات، الصفدي، صلاح الدين خليل بن ابيك (متوفاي ۷۶۴هـ) ج ۶، ص ۱۲، تحقيق أحمد الأرنؤوط وتركي مصطفى، ناشر: دار إحياء التراث - بيروت - ۱۴۲۰هـ - ۲۰۰۰م

خطیب بغدادی از عالمان بزرگ اهل سنت درباره او می گوید:

ابراهیم بن سیار، ابو اسحاق النظام وارد بغداد شد. او از یکه تازان و صاحب نظران در علم کلام بر طبق مذهب معتزله بود و در علم کلام (بر طبق آرای مذهب معتزله) کتاب های زیادی به رشته تحریر در آورده است. او فردی ادیب بود و اشعار بسیار دقیق و پرمعنایی در زمینه علم کلام سروده است. ابو عثمان جاحظ (شاگرد او) مطالب بسیاری از او نقل کرده است.

# تاریخ بغداد و مؤلفان

تألیف

الإمام الخليل بن أحمد بن محمد بن يحيى  
الخطيب البغدادي  
المتوفى ٤٦٣ هـ

دراسة وتحقيق

مصطفى عبد القادر عطا

الجزء السادس

Sonnat.net

دار الكتب العلمية

بيروت - لبنان

ابراهیم بن سیار

۹۵  
أخبرني الصميري قال: قال لنا أبو عبيد الله المرزباني: كان لإبراهيم مذهب في ترفيق الشعر وتديق المعاني لم يسبق إليه، ذهب فيه مذاهب أصحاب الكلام اللدنيين، ومنه ما أشدنيه عبد الله بن يحيى العسكري:

وَسَادُونَ يُطَيِّقُونَ بِالطَّرْفِ يَقْمَعُونَ عَنْهُ مَتَهَى الزَّمَانِ  
رَقًا تَقَسُّوْا بَرَزَتْ سَرَائِلُهُ عَقَبَهُ الْخَوْ مِنْ اللُّطْفِ  
يَحْرُسُهُ اللَّحْظُ بِتَكَرَّرِهِ وَيَشْكِي الْإِنْسَاءَ بِالطَّرْفِ  
أَلْدِيهِ مِنْ مُسْرَى بِمَا سَأَنِي كَأَنَّهُ بَلَّغَ نَا أُنْخَسِي  
حَدَّثَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ أَبِي الْفَتْحِ أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حُسَيْنِ الصُّوْلِيِّ، حَدَّثَنَا  
مَغْرِبَةَ بْنِ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنِي أَبِي قَالَ: حَضَرْتُ بَعْثًا فِيهِ النَّظَامُ وَأَبُو الْهَدَيْلِ فَأَنْشَدَ  
النَّظَامُ:

رَقًا تَقَسُّوْا بَرَزَتْ سَرَائِلُهُ عَقَبَهُ الْخَوْ مِنْ اللُّطْفِ  
يَحْرُسُهُ اللَّحْظُ بِتَكَرَّرِهِ وَيَشْكِي الْإِنْسَاءَ بِالطَّرْفِ  
أخبرني الصميري، حَدَّثَنَا المرزباني، حَدَّثَنِي أَبُو الْحَسَنِ عَبْدُ الرَّحِيمِ بْنِ مُحَمَّدٍ  
الْحِصْبِيِّ، حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَرُوسِ الشَّاعِرِ. قَالَ: قَالَ الْجَاهِلِيُّ: - وَأَحْسِبُهُ قَالَ:  
حَدَّثَنِي الْجَاهِلِيُّ - قَالَ: اجْتَمَعَ أَبُو شَمْرٍ وَنَامَةُ وَعَلِيٌّ بْنُ هَيْبَمٍ وَإِبْرَاهِيمُ النَّظَامُ  
وَعَرَجُوا إِلَى بَابِ الشَّمَّاسِيَّةِ، فَظَفَرُوا إِلَى مَوْضِعِ اسْتِظَابِهِ فَاجْتَمَعُوا فِيهِ وَوَجَّهُوا بِي  
لَأَخْبِرَنِي لَهُمْ مِنَ السُّوقِ يَبْغَادُ مَا يَجْتَاجُونَ إِلَيْهِ، وَسَاقَ خَيْرًا، لَهُ مَوْضِعٌ غَيْرُ هَذَا، وَإِنَّمَا  
كَانَ مَقْصُودَ مَا ذَكَرَ، وَرُودَ النَّظَامِ بِبَغْدَادِ.

۳۱۳۲ - إبراهيم بن سيار، أبو إسحاق الصولي:  
سكن المصيبة وحدت بدمشق عن محمد بن الحسن بن أبي يزيد الهمداني،  
ومحمد بن زينة الكلابي، وإسماعيل بن علقمة، وأبي معاوية الطبري، وشعيبان بن  
عبيدة، وحجاج بن محمد الأعور، ومحمد بن عبيد الطائفي. روى عنه محمد بن  
يزيد بن عبد الصمد التمشقي.

أخبرني أبو يعلى أحمد بن عبد الواحد الوكيل، أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْحَافِظِ،  
حَدَّثَنَا أَبُو أَحْمَدَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّاصِحِ الْفَقِيهِ - بِمَعْرِ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ  
عَبْدِ الصَّمَدِ التَّمَشَقِيِّ، حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَيَّارٍ أَبِي زَيْدٍ - بِبَغْدَادِ - سَكَنَ الْمَصِيبَةَ -  
حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْهَمْدَانِيُّ الْكُوفِيُّ، عَنِ الْأَعْمَشِ، عَنِ أَبِي سَالِحٍ، عَنِ أَبِي

ابراهیم بن سیار

۹۴  
۳۱۳۰ - إبراهيم بن سعيد بن إبراهيم، أبو محمد البصري:  
نزل بغداد وحدت بها عن يحيى بن محمد بن ساعد، وأحمد بن إسحاق بن  
البهلول. حَدَّثَنَا عَنْهُ أَبُو الْقَاسِمِ الْأَزْهَرِيُّ، وَأَبُو مُحَمَّدٍ الْخَلَّالُ.

أخبرني الحسن بن محمد الخلال قال: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعِيدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ - أَبُو  
مُحَمَّدَ الْبَصْرِيُّ - قَالَ الْخَلَّالُ: وَلَيْسَ بَوْلَادُ أَبِي طَلِّبِ بْنِ حَمَامَةَ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ  
سَاعِدٍ، حَدَّثَنَا أَبُو حَافِظٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يُونُسَ، حَدَّثَنَا عَيْرٌ، حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ،  
عَنِ الْمَسْبُوبِ، عَنِ مَيْمِ بْنِ طَرَفَةَ، عَنِ خَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ. قَالَ: دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ  
وَمَعَهُ رَافِعُ أَبِي دِينَارٍ - يَعْنِي فِي الصَّلَاةِ - فَقَالَ: « كَانَهَا أَذْنَابُ الْخَيْلِ الشَّمْسِ - اسْكَبُوا  
فِي الصَّلَاةِ. قَالَ: وَدَخَلَ عَلَيْنَا وَمَعَهُ مَتَفَرِقُونَ، فَقَالَ: « مَا لَكُمْ عَزِينَ (١).  
قَالَ لِي الْحَسَنُ: سَمِعْتُ مِنْ هَذَا الشَّيْخِ فِي سِتَّةِ حَمْسٍ وَسَبْعِينَ وَثَلَاثِمِائَةً، وَمَاتَ فِي  
سِتَّةِ سِتِّ وَسَبْعِينَ وَثَلَاثِمِائَةً.

۳۱۳۱ - إبراهيم بن سيار، أبو إسحاق النظام:

ورد بغداد وكان أحد فرسان أهل النظر والكلام على مذهب المعتزلة، وله في ذلك  
تصانيف عدة، وكان أيضًا متأديبا، وله شعر دقيق المعاني على طريقة المتكلمين، وأبو  
عثمان الجاحظ كثير الحكايات عنه.

أخبرني الأزهرى، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْمُقْرِي، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ  
يَحْيَى التَّدِيمِ.

وأخبرني الحسن بن علي الصميري، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍوَانَ الْمَرْزَبَانِي، أَخْبَرَنِي  
مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، حَدَّثَنَا الْمُرْدُ، حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ عَمْرِ الْجَاهِلِيُّ قَالَ: سَمِعْتُ النَّظَامَ  
يَقُولُ: الْعِلْمُ شَيْءٌ لَا يَعْطِيكَ بَعْضُهُ حَتَّى تَعْطِيَهُ كَلْكُ، فَإِذَا أَعْطَيْتَهُ كَلْكُكَ فَانْتَ مِنْ  
إَعْطَاكَ لِكَ الْبَعْضِ عَلَى خَطَرٍ. هَذَا آخِرُ حَدِيثِ الْأَزْهَرِيِّ،

وزاد المرزباني قال مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى: فَأَمَّا هَذَا اللَّغْزُ مَفْهُومُ النَّسْرِيِّ، فَقَلْبُهُ إِلَى  
الْجُودِ فَقَالَ يَدْخُلُ آلُ زَائِلَةً:

الْجُودُ أَحْسَنُ سَمًا يَا بَنِي مَطَرٍ مِنْ أَنْ تَسْرُكُمُوهُ كَفَّ شَمْسُ عَلِيٍّ  
مَا أَظْمَرَ الْبَاسُ أَنْ يَبْدُلَ نَكْسِنِيَةً لِلْحَمْدِ لِكَيْتُ يَا عَلِيُّ النَّصْبِ

٣١٣٠ - (١) لفظ الحديث في: للمعم الكبير للطبراني ٢٢٢/٢.  
٣١٣١ - لفظ: النظم، لابن الطبري ١١/١١٦.

پی نوشت:

(٢) تاریخ بغداد، البغدادي، أحمد بن علي أبو بكر الخطيب (متوفای ٤٦٣ هـ) ج ٦، ص ٩٥، رقم ٣١٣١، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت

ابن ماکولا درباره او می گوید:  
منظور از نظام ابراهیم بن سيار ابواسحاق النظام است... او (در زمان خودش) از يکة تازان و صاحب نظران در علم کلام بود، وی اشعار زیبا و روانی سروده است.

---

#### پی نوشت:

(۳) الإكمال في رفع الاریاب عن المؤلف والمختلف في الأسماء والکن، ابن ماکولا، علي بن هبة الله بن أبي نصر (متوفاي ۴۷۵هـ) ج ۷، ص ۲۷۴، ناشر: دار الکتب العلمية - بیروت، الطبعة: الأولى ۱۴۱۱هـ

نظام معتزلي از بزرگان اهل سنت است و تضعيفات که برای او نقل کرده اند فقط و فقط به خاطر اعتراف به حقایق است که برملا شدن آن ها اصل مشروعیت خلافت خلفا را زیر سوال برده است؛ بنابراین اشکالات برخی از عالمان اهل سنت همچون شهرستانی و صفدی بر او وارد نیست زیرا بسیاری از بزرگان اهل سنت نیز همان اعتقادات را داشته اند.

**بنابراین اسناد و خود روایت کاملا صحیح هستند.**

## بررسی روایت ابن ابی دارم در کتب ذهبی و عسقلانی

ابن ابی دارم یکی از روایانی است که علامه شمس الدین ذهبی در کتاب «میزان الاعتدال» وی را رافضی و دروغگو می داند؛ هر چند که در تمام دروان زندگی اش مسقیم الامر (ثابت قدم در اعتقادات) بوده اما در اواخر عمرش درباره مثالب شیخین زیاد سخن گفته و آن دو را شتم کرده است؛ بنابراین روایت او برای ما حجت نیست

مات أبو بكر في المحرم سنة اثنتين وخمسين وثلاث مئة ، وقيل : سنة إحدى .

قال الحاكم : هو رافضي ، غير يُقَعَّر .

وقال محمد بن حمّاد الحافظ ، كان مستقيم الأمر عامةً ذمّه ، ثم في آخر أيامه كان أكثر ما يُقرأ عليه المثالب ، حَضَرْتُهُ ورجل يُقرأ عليه أن عمر رفس فاطمة حتى أسقطت محسناً .

وفي خير آخر قوله تعالى (٢) : (وجاء فرعون) : عمر، (ومن قبله) أبو بكر، (والمؤتفكات) : عائشة ، وحفصة . فوافقت ، وتركت حديثه (٣) .

قلت : شيخ ضال مُعْتَر .

۳۵۰ - ابن يونس \*

الإمام الحافظ المتين ، أبو سعيد ، عبد الرحمن بن أحمد بن الإمام يونس بن عبد الأعلى ، الصدفي (٤) البصري ، صاحب «تاريخ علماء مصر» .

سِيرَةُ أَعْلَامِ النَّبَلَاءِ

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المتوفى

٥٧٤٨ - ١٣٧٤

الجزء الخامس عشر

حَقَّقَ هَذَا الْجُزْءَ  
إِبْرَاهِيمُ الرَّيِّقُ

أَشْرَفَ عَلَى تَحْقِيقِ الْكِتَابِ وَخَرَّجَ أَحَادِيثَهُ  
شُعَيْبُ الْأَرْنَؤُوطُ

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

(١) «میزان الاعتدال» : ١ / ١٣٩ .  
(٢) الآية : (وجاء فرعون ، ومن قبله ، والمؤتفكات بالخاطفة) . الحاققة : ٩ .  
(٣) «میزان الاعتدال» : ١ / ١٣٩ ، وانظر تمام الكلام فيه .  
\* الأنساب : ٨ / ٤٥ - ٤٦ ، وفيات الأعيان : ٣ / ١٣٧ - ١٣٨ ، تذكرة الحفاظ : ٣ / ٨٩٨ - ٨٩٩ ، العبر : ٢ / ٢٧٦ - ٢٧٧ ، مرآة الجنان : ٢ / ٣٤٠ - ٣٤١ ، البداية والنهاية : ١١ / ٢٣٣ ، حسن المحاضرة : ١ / ١٩٨ ، شذرات الذهب : ٢ / ٣٧٥ .  
(٤) هذه النسبة إلى «الصدق» - بكسر الدال ، وتفتح بالنسب - وهي قبيلة من حمير نزلت مصر .  
انظر «الأنساب» : ٨ / ٤٣ ، و«وفيات الأعيان» : ٣ / ١٣٨ .

پی نوشت:

(١) سیر أعلام النبلاء، الذهبي شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (متوفاي ٧٤٨هـ) ج ١٥، ص ٥٧٨، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ١٤١٣هـ

وحدث بها عن عبيدة بن حميد .  
قال الدارقطني : لا يحتج به . وقال الخطيب . روى عنه محمد بن مخلد ، وما  
رأيت أحاديثه إلا مستقيمة .  
٥٥٢ — أحمد بن محمد<sup>(١)</sup> بن السري بن يحيى بن أبي دارم المحدث . أبو بكر  
الكوفي الرافضي الكذاب .

مات في أول سنة سبع وخمسين وثلاثمائة .  
وقيل : إنه لحق إبراهيم القصار .  
حدث عن أحمد بن موسى والحمار وموسى بن هارون وعدة .  
روى عنه الحاكم ، وقال : رافضي ، غير ثقة .

وقال محمد بن أحمد بن حاد الكوفي الحافظ - بعد أن أُرِّخ موته : كان مستقيم  
الأمر عامَّةً دهره ، ثم في آخر أيامه كان أكثر ما يقرأ عليه الثالث ، حضرته ورجل  
يقرأ عليه : بأن عمر رفس فاطمة حتى أسقمت بمحسن . وفي خبر آخر في قوله تعالى :  
وجاء فرعون عمر وقبلة أبو بكر والزئفكات عائشة وحفصة ، فوافقتة على ذلك ؛ ثم  
إنه حين أذن الناس بهذا الأذان المحدث وضع حديثاً مثله : تخرج نار من قعر عدن  
تالتقط مَبْضِي آل محمد ، ووافقتة عليه .

وجاءني ابن سعيد في أمر هذا الحديث ، فسألني ، فسكبت عليه ، وأكثرت الله كُزْرَ  
له بكل قبيح ، وتركت حديثه ، وأخرجت عن يدي ما كتبتُه عنه . ويحتجون به  
في الأذان . زعم أنه سمع موسى بن هارون ، عن الحنَّاني ، عن أبي بكر بن عياش ،  
عن عبد العزيز بن رفيع ، عن أبي مخذومة ، قال : كنتُ غلاماً ، فقال النبي سلى  
الله عليه وسلم : اجعل في آخر أذانك حَيَّ على خير العمل . وهذا حدثنا به جماعة عن  
الحفصري ، عن يحيى الحنَّاني . وإنما هو اجْمَلٌ في آخر أذانك : الصلاة خير من النوم .  
تركته ولم أحضر جنازته .

(١) هذه الترجمة لم ترد في ن .

## مِيزَانُ الْإِعْتِدَالِ فِي نَقْدِ الرِّجَالِ

تأليف

أبي عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي  
المتوفى سنة ٧١٨ هجرية

تحتوي

على محيِّد البجاوي

**Sonnat.net**

دار المعرفة

بيروت - لبنان

ص.ب : ٧٨٧٦

بي نوشت:

(٢) ميزان الاعتدال في نقد الرجال، الذهبي شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨هـ) ج ١، ص ١٣٩، تحقيق: الشيخ علي محمد معوض والشيخ عادل أحمد عبدالموجود، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٩٩٥م/ساير چاپ ها ص ٢٨٣

روى عنه الحاكم وقال: رافضي غير ثقة.

وقال محمد بن أحمد بن حماد الكوفي الحافظ بعد أن أُرِّخ موته: كان مستقيم الأمر عاثةً دهره، ثم في آخر أيامه كان أكثر ما يقرأ عليه المثالب، حَضْرَتُهُ وَرَجُلٌ يقرأ عليه: أَنَّ عُمَرَ رَفَسَ فَاطِمَةَ حَتَّى اسْقَطَتْ بِمُحَسِّنٍ.

وفي خبر آخر في قوله: «وجاء فرعون» عَمَرَ «وَمَنْ قَبْلَهُ» أبو بكر، «والمؤنكاث» عائشة وحفصة فواقفته<sup>(١)</sup> على ذلك.

ثم إنه حين أذن الناس بهذا الأذان المُحدِّث، وضع حديثاً منه: «تخرج نارٌ من فَعْرَ عَدَنَ تَلْتَلِقُ مُبْغِضِي آلِ مُحَمَّدٍ» وواقفته عليه.

وجاءني ابن سعيد في أمر هذا الحديث فسألني، وكبر عليه وأكثر الذكر له بكل قبيح، تركت حديثه، وأخرجت عن يدي ما كتبه عنه.

ويحتجون به في الأذان، زعم أنه سمع موسى بن هارون، عن الحماني، عن أبي بكر بن عباس، عن عبد العزيز بن رفيع، عن أبي مخذومة رضي الله عنه قال: كنتُ غلاماً، فقال النبي صلى الله عليه وسلم: «اجعل في آخر أذانك: حيّ على خير العمل». وهذا حدثنا به جماعة عن الحضرمي، عن يحيى الحماني، وإنما هو: «اجعل في آخر أذانك: الصلاة خير من النوم»، تركته ولم أحضُر جنازته.

٧٦٠ - ز - أحمد بن محمد البُشَني الخازننجي اللغوي<sup>(٢)</sup>، نسبة

(١) واقفته - بتقديم القاف - : سأله التوقف عنه. مثل: استوقفه.

٧٦٠ - تهذيب اللغة ١: ١٥ - ١٩، الأنساب ٥: ٧، إنباء الرواة ١: ١٤٢، معجم الأدياب

١: ٤٦١، معجم البلدان ٢: ٣٨٥، تاريخ الإسلام ٣٩٤ سنة ٣٤٨، الوافي بالوفيات

٨: ٧، توضيح المشبه ١: ٤٩٩، بغية الوعاة ١: ٣٨٨.

(٢) (الخازننجي): يسكون الراء المهملة ثم زاي مفتوحة. كذا ضبطه السمعاني وياقوت =

# لسان الميزان

للإمام الحافظ أحمد بن علي بن حجر العسقلاني

وُلِدَ سَنَةَ ٧٧٣، وَتُوفِيَ سَنَةَ ٨٥٢  
رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى

اعتنى به الشيخ العلامة

عبد الفتح أبو غدة

وُلِدَ سَنَةَ ٧٧٦ وَتُوفِيَ سَنَةَ ١٤١٧  
رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى

**Sonnat.net**

اعتنى بإخراجها وطباعتها

سلمان عبد الفتح أبو غدة

الجزء الأول

مكتب المطبوعات الإسلامية

پی نوشت:

(٣) لسان الميزان، العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل (متوفى ٨٥٢ هـ) ج ١، ص ٢٦٨ يا ٦١٠ يا ٨١٠، تحقيق: دائرة المعارف النظامية - الهند، ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت، الطبعة: الثالثة، ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م

**بررسی صحت روایت و پاسخ به شبهه ذکر شده**

علامه شمس الدین ذهبی در سیر اعلام النبلاء و میزان الاعتدال و حافظ ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان که پیش تر گذشت به نقل از ابن ابی دارم می نویسند:  
 إنّ عمر رفس فاطمة حتى أسقطت بمحسن؛ عمر به فاطمه لگد زد که سبب سقط محسن گردید.

البته همان گونه که در متن شبهه آمده است ذهبی و ابن حجر این روایت را به دلیل وجود ابن ابی دارم در سند آن و به بهانه رافضی بودن وی رد کرده و می نویسند:

احمد بن محمد بن السری بن یحیی بن ابی دارم محدث ابوبکر کوفی رافضی دروغگو... در واپسین روزهای عمرش آنچه که بیشتر برای وی خوانده می شد مثالب حضرات بود؛ (و من دیدم) مردی برایش گفت عمر به پهلوی فاطمه لگد زد که باعث سقط محسن شد.

با بررسی دقیق شخصیت ابن ابی دارم و اعتبار و وثاقتی که او در طول زندگی اش نزد اهل سنت داشته به این واقعیت می رسیم که سبب تضعیف او در اواخر عمرش تنها و تنها نقل همین روایت است و ایراد دیگری در او دیده نشده است؛ چرا که به اعتراف بزرگان اهل سنت او در تمام عمرش بر مذهب اهل سنت استوار بوده و از پیشوایان، حافظان و دانشمندان اهل سنت به شمار می آمده است؛ اما نقل برخی از حقایق تاریخی سبب شده است که نیش تند قلم عالمان اهل سنت متوجه او شده و سبب تضعیفش شود.

شمس الدین ذهبی در سیر اعلام النبلاء وی را «امام و پیشوا، حافظ و دانشمند» معرفی می کند:  
 ابن ابی دارم. الامام الحافظ الفاضل، ابوبکر احمد بن محمد السري بن يحيى بن السري بن ابی دارم....

و در ادامه می نویسد:

ابن ابی دارم به حفظ و معرفت متصف بود ولی گرایش به شیعه داشت.

و نیز می نویسد:

محمد بن حماد می گوید در دوران عمرش در عقیده و مذهبش استوار بود.

مات ابوبکر في المحرم سنة اثنين وخمسين وثلاث مئة ، وقيل : سنة إحدى .

قال الحاكم : هو رافضي ، غير يقوّ .

وقال محمد بن عسّاد الحافظ ، كان مستقيم الامر علمه نغره ، ثم في آخر أيامه كان أكثر ما يقرأ عليه الكتاب ، حضرتّه ورجل يقرأ عليه أنّ عمر رفض فاطمة حتى أسقطت محسناً .

وفي خبر آخر قوله تعالى (١) : (وجاء برفعون) : عمر، (ومن قبله) أبو بكر، (والمؤتفكات) : عائشة ، وتخصّصه . فوافقه ، وتركه خديه (٢) .

قلت : شيخ شاذل مُتْر .

٣٥٠ - ابن يونس •

الإمام الحافظ الطين ، أبو سعيد ، عبد الرحمن بن أحمد بن الإمام يونس بن عبد الأعلى ، الشافعي (١) البصري ، صاحب و تاريخ علماء بصره .

(١) : میزان الاعتدال ، ١ / ١٢٩ .

(٢) الآية : (وجاء برفعون) ، ومن قبله ، والمؤتفكات بالخلفاء . : المجلد : ٩ .

(٣) : میزان الاعتدال ، ١ / ١٣٩ ، وانظر تمام الكلام فيه .

• الأنساب : ١٤ / ٤٦٠ ، وفیات الأعيان : ١٣٧ / ٣ - ١٣٨ ، تذكرة الحفاظ : ٣ / ٨٨٨ - ٨٨٩ ، السير : ٢ / ٣٧٧ - ٣٧٨ ، مرآة الجنان : ٣٤١ - ٣٤٢ ، البداية والنهاية : ١١ / ١١٢٢ ، حسن الخطط : ١ / ١٩٨ ، شذرات الذهب : ٣ / ٣٧٥ .

(٤) : حله للنسبة إلى الصفاء ، وبكره الفراء ، وفتح الجلب . وهي قبيلة من حمير تزكيت مصر .

انظر و الأنساب : ٨ / ٤٢ ، وفیات الأعيان : ٣ / ١٢٨ .

السري بن ابی دارم ، الشَّيْبِيُّ الكوفي الشَّيْبِيُّ ، محدث الكوفة .

سمع إبراهيم بن عبد الله النخعي القنصاري ، وأحمد بن موسى الحنظلي ، وموسى بن هارون ، ومحمد بن عبد الله طغتيًا ، ومحمد بن عثمان بن أبي شيبة ، وعبد .

حدث عنه : الحاكم ، وأبو بكر بن مزويه ، ويحيى بن إبراهيم المزني ، وأبو الحسن بن الحنظلي ، والفاصم أبو بكر الجبزي ، وأخرون .

كان موضوعًا بالحفظ والمعركة إلا أنه يترفض ، قد ألف في الحط على بعض الصحابة ، وهو مع ذلك ليس ينفق في النقل . ومن عالي ما وقع في منه :

قال الدارقطني : فرجع عنه حين قلّت له (١) . هو موضوع .

قال الخطيب : قد رواه أبو علي الكوفي ، عن أبي غالب (٢) .

وقال الدارقطني : قال القائل : كسرى أبو بيزران - جعلها كنية ، وكان يدعو : لا ريمحمت يذّ صعدتكم صفراء من سطاك . وإنما هي ميرفأ .

قال الخطيب : شبهت ابن الفضل القائل يقول : حضرتّ القائل وهو يهود يفتني في ثلاث شُرال سنة إحدى وخمسين وثلاث مئة ، فنادى بأعلى صوته (إيئلت هذا قَلْبِي لِلنَّبِيِّينَ) (الصفات) [٦١] يُرَدُّعُا ثلاثًا . ثم عزجت نفسه (٣) رحمه الله .

قلت : قد اعتدلت الداعي في و التَّيْبِيرُ على رواياته للقراءات . فقلّة اعلم ، فإن قلبي لا يشكّن إليه ، وهو عندني منهم ، غفأ الله عنه .

٣٤٩ - ابن أبي دارم •

الإمام الحافظ الفاضل ، أبو بكر أحمد بن محمد السري بن يحيى بن

(١) أي لا يكر القائل ، وانظر كلام الدارقطني فيما نقله عن الخطيب ٢ / ٢٠٣ بعد بيان ساق الحديث بسند ، فذكرت عليه هذا الحديث وقتله : أي معارفة بن عمروة ، وذلك من الأبيات الأمامية ، وهذا حديث كاذب موضوع يُرَدُّعُا ، فرجع عنه وقال : هو في كتابي ولم اسمع من أبي غالب ، وإنما كتابه فيه هذا الحديث ، على طوره : أبو غالب ، قال : رأيته جدي ، قال أبو الحسن . يحيى الدارقطني ، وأصيب أنه نقله من كتاب عبد نومه أنه صحيح ، وكان هذا الحديث تركبًا في هذا الكتاب على أبي غالب ، فوهم أبو بكر أنه من حديث أبي غالب ، فاشتره وكتمه ، فلما وقفت عليه رجع عنه .

(٢) انظر و تاريخ بغداد ، ٢ / ٢٠٣ .

(٣) و تاريخ بغداد ، ٢ / ٢٠٥ .

• تذكرة الحفاظ : ٣ / ٨٨٤ - ٨٨٥ ، میزان الاعتدال : ١ / ١٢٩ ، لسان السوان : ١ / ٣٢٢ ، طبقات الحفاظ : ٣٢٢ .

سِيرَةُ أَعْلَامِ النَّبِيَاءِ

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المتوفى

١٣٧٤ - ٨٧٨

الجُزْءُ الثَّامِنُ الرَّابِعُ عَشَرَ

عَقْدَةُ الْمَشْرِقَةِ

إبراهيم الرقيق

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

**پی نوشت:**

(١) سیر اعلام النبلاء، الذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان (متوفی ٧٤٨هـ) ج ١٥، ص ٥٧٧ - ٥٧٩، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعیم العرقسوسی، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: التاسعة، ١٤١٣هـ



همچنین در روایتی که ابن ابی دارم در سند آن قرار دارد پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده اند: مرز حلال و حرام مشخص است ولی بین این دو مشتبّهاتی است که بیشتر مردم آن را نمی دانند. کسی که شبهات را ترک کند دین و آبرویش را حفظ کرده است و کسی که گرفتار شبهات شود مرتکب حرام شده است و مانند کسی که همنشین بیمار است.

ذهبی پس از نقل این روایت می‌گوید:  
این حدیث مورد اتفاق پذیرش همه است.

السُّرِّي بن أبي دارم ، التَّمِيمِيُّ الكُوفِيُّ الشُّعْبِيُّ ، محدث الكوفة .  
سمع إبراهيم بن عبد الله العنسي القصار ، وأحمد بن موسى الحمار ،  
وموسى بن هارون ، ومحمد بن عبد الله مطيناً ، ومحمد بن عثمان بن أبي  
شيبه ، وعدة .

حدث عنه : الحاكم ، وأبو بكر بن مزويه ، ويحيى بن إبراهيم  
المزكي ، وأبو الحسن بن الحمّامي ، والقاضي أبو بكر الجبيري ،  
وآخرون .

كان موصوفاً بالحفظ والمعرفة إلا أنه يترفض ، قد ألف في الخط على  
بعض الصحابة ، وهو مع ذلك ليس بثقة في النقل . ومن عالي ما وقع لي  
منه :

أخبرنا الحسن بن علي ، أخبرنا جعفر بن منير ، أخبرنا أبو طاهر  
السلفي ، أخبرنا القاسم بن الفضل ، أخبرنا أبو زكريا المزكي ، أخبرنا أبو  
بكر بن أبي دارم - بالكوفة - حدثنا أحمد بن موسى بن إسحاق ، حدثنا أبو  
نعيم ، عن زكريا ، عن الشعبي ، سمعت النعمان بن بشير . يقول : قال  
رسول الله ﷺ : « الحلال بين ، والحرام بين ، وبين ذلك مشبهات لا يعلمها  
كثير من الناس . من ترك المشبهات استبرأ لدينه وعرضه ، ومن وقع في  
المشبهات ، وقع في الحرام كالراعي إلى جنب الحمى ، يوشك أن  
يواقعها » (١) . الحديث . متفق عليه .

(١) أخرجه البخاري (٥٢) في الإيمان : باب فضل من استبرأ لدينه ، من طريق أبي نعيم  
بهذا الإسناد ، وأخرجه مسلم (١٥٩٩) في المساقاة : باب أخذ الحلال وترك الشبهات ، من  
طريق محمد بن عبد الله بن نمير الهمداني ، عن أبيه ، عن زكريا . . به .

## سِيرَةُ أَعْلَامِ النِّبَلَاءِ

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المتوفى

٥٧٤٨ - ١٣٧٤هـ

الجزء الخامس عشر

Sonnat.net

حَقَّقَ هَذِهِ الْجُزْءَ  
إِبْرَاهِيمُ الزَّيْبِقُ

أَشْرَفَ عَلَى تَحْقِيقِ الْكِتَابِ وَخَرَّجَ أَحَادِيثَهُ  
شُعَيْبُ الأَرْنَؤُوطُ

مؤسسة الرسالة

پی نوشت:

(٢) سیر أعلام النبلاء، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ٧٤٨هـ) ج ١٥، ص ٥٧٧، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، محمد  
نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ١٤١٣هـ

اما نکته شگفت آور این که ذهبی در ادامه به وی این چنین فحاشی می کند:

شیخ ضال معثر.

پیرمردی گمراه و خطا کار.

مات ابوبکر فی المحرم سنة اثنتین وخمسين وثلاث مئة ، وقيل : سنة

إحدى .

قال الحاكم : هو رافضي ، غير ثقة .

وقال محمد بن حُماد الحافظ ، كان مستقيمَ الأمر عامةً ذُهره ، ثم في آخر أيامه كان أكثرَ ما يُقرأ عليه المَثالب ، حَضْرته ورجل يُقرأ عليه أنْ عُمر رَفَس فاطمة حتى أسقطت محسناً .

وفي خيرٍ آخر قوله تعالى<sup>(٢)</sup> : ( وجاء فرعون ) : عُمر ، ( ومن قبله ) أبو بكر ، ( والمؤتفكات ) : عائشة ، وحَفْصَة . فوافقتُه ، وتركْتُ حَدِيثَه<sup>(٣)</sup> .

قلت : شيخ ضال معثر .

• ۳۵۰ - ابن یونس •

الإمام الحافظ المتين ، أبو سعيد ، عبد الرحمن بن أحمد بن الإمام يونس بن عبد الأعلى ، الصدفي<sup>(٤)</sup> البصري ، صاحب « تاريخ علماء مصر » .

سيرة اعلام النبلاء

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المتوفى

٥٧٤هـ - ١٣٧٤م

الجزء الخامس عشر

حَقَّقَ هَذِهِ الْجُزْءَ

إِبْرَاهِيمُ الرَّبِيعُ

أَشْرَفَ عَلَى تَحْقِيقِ الْكِتَابِ وَخَرَّجَ أَحَادِيثَهُ

شُعَيْبُ الْأَرْنَؤُوطُ

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

(١) « ميزان الاعتدال » : ١ / ١٣٩ .  
(٢) الآية : ( وجاء فرعون ، ومن قبله ، والمؤتفكات بالخاطئة ) . الحاقه : ٩ .  
(٣) « ميزان الاعتدال » : ١ / ١٣٩ ، وانظر تمام الكلام فيه .  
• الأنساب : ٨ / ٤٥ - ٤٦ ، وفيات الأعيان : ٣ / ١٣٧ - ١٣٨ ، تذكرة الحفاظ : ٣ / ٨٩٨ - ٨٩٩ ، العبر : ٢ / ٢٧٦ - ٢٧٧ ، مرآة الجنان : ٢ / ٣٤٠ - ٣٤١ ، البداية والنهاية : ١١ / ٢٢٣ ، حسن المحاضرة : ١ / ١٩٨ ، شذرات الذهب : ٢ / ٣٧٥ .  
(٤) هذه النسبة إلى « الصدف » - بكسر الدال ، وتفتح بالنسب - وهي قبيلة من حمير نزلت مصر .  
انظر « الأنساب » : ٨ / ٤٣ ، و « وفيات الأعيان » : ٣ / ١٣٨ .

چگونه می توان باور داشت که شخصی امام، حافظ و فاضل لقب بگیرد و در تمام عمرش ثابت قدم باشد از طرفی دارای حافظه قوی و معرفت دینی و روایتش در مرتبه ای باشد که تمام علما بر آن اتفاق دارند ولی در عین حال به همین شخص گمراه و خطا کار نیز گفته شود؟!

آیا تعریف هایی هم چون: امام، حافظ، فاضل، موصوفا بالحفظ والمعرفة، با کلماتی همانند: «شیخ ضال معثر» قابل جمع است؟

آری تعصب بیش از حد و دفاع نامعقول از مکتب خلفا و تلاش برای حفظ آبروی آن ها شخصیت عظیمی همچون ذهبی را که به جرات می توان او را از اعجوبه های تاریخ اسلام نامید را به جایی رسانده است که دچار چنین دو گانه گویی می شود.

بنابراین جا دارد که بپرسیم:

**آیا رافضی بودن دلیل عدم وثاقت می شود؟**

کدام عقل و منطقی به ما اجازه می دهد که به جرم رافضی بودن روایت فردی را کنار زده و آن را باطل قلمداد نماییم؟ اگر این گونه باشد باید اهل سنت بر تعداد زیادی از روایات صحاح سته خط بطلان بکشند؛ زیرا مولفین صحاح سته در موارد بسیاری از رافضه حدیث نقل نموده اند که به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می کنیم:

**۱- عبید الله بن موسی**

ذهبی درباره این فرد می گوید:

ابن منده گفته احمد بن حنبل مردم را به سوی عبیدالله راهنمایی می کرد، به رافضی بودن معروف بود و اجازه نمی داد کسی که نامش معاویه بود وارد خانه اش شود... .

**پی نوشت:**

(۱) سیر أعلام النبلاء، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸هـ) ج ۹، ص ۵۵۶، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ۱۴۱۳هـ

و در ادامه می گوید:

احادیث او در کتب (صحاح) سته موجود است.

**سیر أعلام النبلاء**

تصنيف الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان البغدادي المتوفى ١٣٧٤ - ٨٧٤

الجزء التاسع  
**Sonnat.net**

إحدى طبعات الكتاب وتحت إشرافه  
شعيب الأرنؤوط  
كاميل الحارث

وعلي بن محمد الطائفي، وسجاج بن الشاعر، ومحمود بن عجلان، ومحمد بن يحيى، ومحمد بن عوف الطائي، وعبد الله بن عبد الرحمن الدارمي، ومحمد بن عثمان بن كرامة، وأبو حاتم، وأبو بكر الشافعي، ومحمد بن سليمان البغدادي، وعائس الدوري، وأحمد بن حازم البغدادي، وأحمد بن عبد الله العجلي، والحارث بن أبي أسامة، وعائق كثير. وروى عنه البخاري في «صحيحه»، ويعقوب القسوي في «مشيخته».

وَقَدْ أَيْدَى نَعِيمَ وَجَمَاعَةَ. وَحَدِيثُهُ فِي كِتَابِ السُّنَّةِ.

قال أبو حاتم: ثقة صدوق حسن الحديث. قال: وأبو نعيم أنفق ماله وعبيد الله أنبئهم في إسرائيل، كان إسرائيل ياتيه، فيقرأ عليه القرآن<sup>(۱)</sup>.

وقال أحمد بن عبد الله العجلي: ثقة، راسخ في القرآن، عالم به، ما رأيته رافعاً رأسه، وما رأيته ضاحكاً قط<sup>(۲)</sup>.

وروى أبو عبد الله الأجرى عن أبي داود قال: كان شجاعاً متخرفاً، جازاً حديثه<sup>(۳)</sup>.

قلت: كان صاحب عباد وليل، صاحب خربة، وتخلق بأدابه، إلا في الشُّعْبِ الشُّؤْمِ، فإنه أخذَه عن أهل بلده المؤمن على البعد.

قال أحمد بن حنبل: حدثنا بأحد سوه، وأخرج تلك البلايا، فحدثت بها<sup>(۱)</sup>.

قال أبو حاتم: سمعتُ منه في سنة ثلاث عشرة ومئتين<sup>(۲)</sup>.

وقال ابن سعد: مات في ذي القعدة سنة ثلاث عشرة<sup>(۳)</sup>، ووافقه على السُّنَّةِ خليفة<sup>(۴)</sup> والبخاري<sup>(۵)</sup> وجماعة. وقيل: مات في شوالها. وقال القسوي: سنة أربع عشرة<sup>(۶)</sup>.

أخبرنا عبد الرحمن بن محمد، ويحيى بن أبي منصور، قالا: أخبرنا عمر بن محمد، أخبرنا هبة الله بن الحسين، أخبرنا محمد بن محمد، أخبرنا أبو بكر الشافعي، حدثنا محمد بن سليمان الواسطي، حدثنا عبد الله بن موسى، حدثنا مالك بن معول، عن عوف بن أبي شحبة، عن أبيه، قال: قال علي رضي الله عنه: شُخْرُنا بعد نَبِيِّنا أبو بكر وعمر رضي الله عنهما.

ورواية عُبيد الله مثل هذا دال على تفهمه للشُّعْبِ، ولكنه كان يتألم من خُصُومِ علي.

قال ابن مندة: كان أحمد بن حنبل يدل الناس على عبید الله وكان معروفاً بالرفض، لم يدع أحداً اسمه معاوية يدخل داره. فقول:

دخل عليه معاوية بن صالح الأشعري، فقال: ما أسئتُ؟ قال: معاوية. قال: والله لأحذثك، ولا أحدثك قوماً أنت فيهم.

٢١٦ - عُثْمَانُ بْنُ عُمَرَ بْنِ قَارِسٍ \* (ع)

ابن لقيط، بن قيس، أبو محمد، المديني البصري الحافظ، وقيل: يكنى أبا غدي. وقيل: أبا عبد الله. وقيل: أصله من بخارى. مولده بعد العشرين ومئة.

سمع ابن عوف، وهشام بن حسان، وكهش بن الحسن، ويونس ابن يزيد، وقرفة بن خالد، وعلي بن المبارك الهنائي، وشعبة، وإسحاق، وقرفة بن ثابت، وإسماعيل بن مسلم المديني، وأبا عامر الحرّاز، وداود بن قيس، وابن أبي ذئب، وقليح بن سليمان، ومعاذ بن الغلاء، وغيره.

روى عنه: أحمد، وإسحاق، وأبو خزيمة، والفلاس، وبتدائر، وابن شاذان، والريثاني، وسليمان بن سيف الحرّاني، وأبو إسحاق الخوزجاني، ومحمد بن عبد الله المخزومي، ويونس بن مينا البصري، ومحمد بن يحيى، والشمعاني، والكشي، والحارث بن أبي أسامة، وعبد الله بن زهير المدائني، ومحمد بن مينا القزاز، وخلق كثير.

(1)، تهذيب الكمال:، لومة ٨٩٢.  
(2)، المعجم والمعدل:، لومة ٣٣٤/٥.  
(3) في المعجم من: طبقات ابن سعد، ٤٠٠/٩، وتوفي بالكوفة في آخر ثلث سنة ثلاث عشرة ومئتين.  
(4) في: طبقاته:، ١٧١.  
(5) في: تاريخه الكبير:، ٤٠١/٥.  
(6) المعجمه والتاريخ:، ١٨٨/١.

\* طبقات ابن سعد ٢٩٦/٧، تاريخ خليفة: ٤٧٣، طبقات خليفة: ت ١٩٢٤، التاريخ الكبير ٢٤٠/٦، المعجم والمعدل ١٤٩/٨، تاريخ بغداد ٢٨٠/١١، تهذيب الكمال: لومة ٩١٨، تهذيب التهذيب ٢/٣٣٣، المعجم ٣٨٧/١، ميزان الاعتدال ٤٩/٣، تلذذ المغلف ٣٧٨/١، التنقيح ٢٥٤/٢، دول الإسلام ١١٩/١، تهذيب التهذيب ١٤٢/٧، طبقات الحفاظ: ١٦٠، خلاصة تهذيب الكمال: ٢٦١، ٢٦٢، شذرات العقب ٢/٢٢.

همچنین مزى می گوید تمام صحاح سته از این شخص روایت نقل کرده اند.

عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ مُوسَى بْنِ أَبِي الْمُخْتَارِ، وَاسْمُهُ بِإِذَامِ الْعَبَّاسِيِّ، مَوْلَاهُمْ أَبُو مُحَمَّدٍ الْكُوفِيِّ. رَوَى عَنْ: إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَجْمَعٍ (ق)، وَأَسَامَةَ بْنِ زَيْدِ اللَّيْثِيِّ (م)، وَأَسْرَائِيلَ بْنِ يُونُسَ (خ م ت س)، وَإِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ (خ)....

# تَهْذِيبُ الْكَمَالِ فِي أَسْمَاءِ الرِّجَالِ

للحافظ لهما جمال الدين أبي العجاج يوسف المزي

٦٥٤ - ٧٤٢ هـ

المجلد التاسع عشر

Sonnat.net

حَقَّقَهُ، وَضَبَّطَ نَصَّهُ، وَعَلَّقَ عَلَيْهِ  
الدكتور بشار عواد معروف

مؤسسة الرسالة

وذكره ابن جبان في كتاب «الثقات»<sup>(١)</sup>.

روى له الجماعة سوى الترمذي.

٣٦٨٩ - ع: عبيد الله<sup>(٢)</sup> بن موسى بن أبي المختار، واسمه باذام

العنبي، مولاهم، أبو محمد الكوفي.

روى عن: إبراهيم بن إسماعيل بن مجمع (ق)، وأسامه بن زيد

الثبي (م)، وإسرائيل بن يونس (خ م ت س)، وإسماعيل بن أبي

خالد (خ)، وإسماعيل بن سلمان الأزرق، وإسماعيل بن عبد الملك بن

أبي الصفياء (ق)، وأيمن بن نابل المكي، وبشير بن ربيعة (عس)،

(١) ٧٣/٥. وقال يعقوب بن سفيان: ثقة (المعرفة والتاريخ: ٤٧٢/٢). وقال ابن حجر في  
التقريب: ثقة مشهور.

(٢) طبقات ابن سعد: ٤٠٠/٦، وتاريخ الدوري: ٣٨٤/٢، وتاريخ الدارمي، الترجمة

٩٩، وابن الجنيد، الورقة ٤٦، وتاريخ خليفة: ٤٧٤، وطبقاته: ١٧١، وعلل ابن

المديني: ٦٨، وعلل أحمد: ١١٤/١، ٢٠١، ٣٠٥، ٣٧٨، ٤١٠، وتاريخ البخاري

الكبير: ٥/الترجمة ١٢٩٣، وتاريخه الصغير: ٣٢٦/٢، وأحوال الرجال للجوزجاني،

الترجمة ١٠٧، وثقات العجل، الورقة ٣٦، وسؤالات الأجرى لأبي داود: ١٥٢/٣.

والمعرفة ليعقوب: ١٩٨/١، وتاريخ واسط: ١٦٠، وضعفاء العقيلي، الورقة ١٣٦،

والجرح والتعديل: ٥/الترجمة ١٥٨٢، وثقات ابن جبان: ١٥٢/٧، وثقات ابن شاهين،

٩٥٧، ورجال صحيح مسلم لابن منجويه، الورقة ١١٥، والسابق واللاحق: ١٤٦،

والجمع بن القيسرائي: ٣٠٤/١، والمعجم المشتمل، الترجمة ٥٩٠، وسير أعلام النبلاء:

٥٥٣/٩، وتذكرة الحفاظ: ٣٥٣/١، والكاشف: ٢/الترجمة ٣٦٤١، وديوان الضعفاء،

الترجمة ٢٧١١، والمغني: ٢/الترجمة ٣٩٥٢، ومن تكلم فيه وهو موثق، الورقة ٢٣،

وتذهيب التهذيب: ٣/الورقة ٢٢، وميزان الاعتدال: ٢/الترجمة ٥٤٠٠، وتاريخ

الإسلام، الورقة ١٣٦ (أيا صوفيا: ٣٠٠٧)، وجامع التحصيل، الترجمة ٤٩٤، ونهاية

السؤل، الورقة ٢٣١، وشرح علل الترمذي لابن رجب: ٥٣، ٧١، ٣٨٠، وغاية

النهاية: ٤٩٣/١، وتهذيب التهذيب: ٥٠٠/٧ - ٥٣، والتقريب: ٥٣٩/١، وخلاصة

الخزرجي: ٢/الترجمة ٤٦٥، وشذرات الذهب: ٢٩/٢، ومعجم رجال الحديث  
للخولي: ٩٢/١١ - ٩٤.

بي نوشت:

(٢) تهذيب الكمال، المزي، يوسف بن الزكي عبدالرحمن أبو العجاج (متوفى ٧٤٢ هـ) ج ١٩، ص ١٦٤، تحقيق د. بشار عواد معروف،

ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠ هـ - ١٩٨٠ م

كلماتی که در بین پرانتز ها گذاشته شده هر کدام مخفف اسم یکی از نویسندگان صحاح سته است. (خ) = بخاري؛ (م) = مسلم؛ (ق) =

ابن ماجه قزويني؛ (ت) = ترمذي (س) = نسائي

۲- جعفر بن سلیمان الضبعی

عالمان اهل سنت ایشان را رافضی و از شیعیان غالی می دانند. خطیب بغدادی از یزید بن زریع نقل می کند که می گفت:

- ۱۶۴ -

زریع، فاقبل علينا فقال: بلنفي أن جماعة منكم يأتون جعفر بن سليمان الضبعي وعبد الوارث، فن كتب عنهما فلا يقربن مجلسي، فان جعفر بن سليمان رافضی وعبد الوارث [التنوري] مستزلي، وما رأيت التنوري أتى الجمعة قط. قال أبو الأشعث: وكنت مع معلى في جنازة أبي عوانة فما أدري أصليت عليه أم لا؟ ومات جرير بن حازم أول سنة تسع وسبعين ومائة، ومات حماد بن زيد في آخرها: رأيت حماد بن زيد لا يخضب بالحناء، ورأيت جعفر بن سليمان الضبعي أبيض الرأس والحية لا يخضب، ورأيت نوح بن قيس يخضب بالحناء، وأظن بشر بن الفضل كان كذلك، ورأيت يزيد بن زريع، وشعيب، وبجعي بن سعيد، بيض اللحي، وخالد بن الحارث، ومحمد بن عبد الرحمن، بيض اللحي، ورأيت عيينة أبيض الرأس والحية، ورأيت عمر بن علي المقدي يخضب بسواد، ورأيت عبد الوارث التنوري لا يخضب. أخبرني محمد بن عمر بن بكير القرني أخبرنا أبو دلف عبد العزيز بن محمد بن أحمد بن عبد العزيز حدثنا إبراهيم بن محمد بن إبراهيم البزار حدثنا أبو الأشعث. قال: كتب إلى قوم من أهل العسكروا لوني أكتب لهم أحاديث فكتبت بها اليهم، ثم كتبت اليهم: هذا كتابي فافهموه فإنه كتابي إليكم والكتاب رسول هذا سمعني من رجال قريتهم لهم ورع في دينهم وعقول فان شقتم فارووه عني، فانكم تقولون ما قد قلته وأقول ألافحذروا التصحيف فيه فرجما يغير من تصحيفه المقول هكذا روى الشعر مفسودا. وقد حدثني علي بن أحمد بن علي المؤدب حدثنا أحمد بن اسحاق النهدي حدثنا الحسن بن عبد الرحمن بن خلاد الزمهرزي حدثنا يوسف مسطاح<sup>(۱)</sup>. قال سمعت أحمد بن المقدم أبا الأشعث العجلي يقول:

(۱) دق الصبغاطية مشطاح. بالشين المعجمة ولم تقف على ترجمته.

المجلد الخامس  
**ديوان جعفر بن سليمان الضبعي**  
 أوقدسية التكملة  
 للمؤلف أبي بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي  
 وصحبه في أزهر مصر للإسلام منذ تأسيسها إلى وفاته عام ٤١٢ هـ

يشتمل على وصفها وتخليطها وما كانت تليق من الحضارة والمدنية « ويترجم فيه »  
 الخلفاء والملوك والأمراء والوزراء والأشراف « مرغبات الناصر سائر طبقات حمله العلم »  
 الفناء والقرفيين والبياتيين واللغويين والقراء والمنسرين والمخبرين والمكلمين من الأهل  
 والمنطقين والأصوليين والمجتهدين والفقهاء والقضاة والقضائيين من الأهل  
 والرحماء والتسائك والمنصوفة والقصاص والوقايف والزراعيين الحساب والمهندسين  
 والفلكيين والمنجمين والموسيقين والأطباء والصيادلة والجراحين والكتاب والخطاطين  
 والتأديبين والأخباريين والنسائين والمؤرخين والعروضيين وشعراء والمغنين والرواة  
 والفرسان وحقائق الصناع. من غير هذا أو ذكره على ما هو عليه من غير أهلها. وما أتى عليه من تأليفهم والقيام بأعمالهم  
 وشؤونهم وآخرهم وشمس أخبارهم وتاريخ وقبائحهم من تأليفهم وذكرهم في أخبار النساء والأماة وشيوخ الأئمة  
 يأتي في ٤٨٠٠٠ صفحتين على ١٢٠ مجلدا مع العناية بصحيفة وتصنيف ما انتهى  
 التصحيف. ووضع الفهارس الواظفة على الفهارس الحديث منتقاة على شكل

طبع للمرة الأولى بنفقة مكتبة الخانجي بالقاهرة والكتبة العربية ببغداد  
 ومطبعة السعادة بجوار محافظة مصر  
 ١٣٤٩ هـ الموافق ١٩٣١ م  
**Somat.net**

پی نوشت:

(۱) تاریخ بغداد، البغدادي، احمد بن علي أبو بكر الخطيب (متوفای ۴۶۳ هـ) ج ۵، ص ۱۶۴، ذیل ترجمه أحمد بن المقدم بن سلیمان، رقم ۲۹۲۵، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت

همچنین مزى می نویسد بخاری در کتاب الأدب المفرد و بقیه نویسندگان صحاح یعنی مسلم، ابو داوود، ترمذی، نسایی و ابن ماجه در کتب صحاحشان از این شخص روایت نقل کرده اند.

پی نوشت:

(۲) تهذیب الكمال، المزی، یوسف بن الزکی عبدالرحمن ابو الحجاج (متوفای ۷۴۲ هـ) ج ۵، ص ۵۰، تحقیق د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۰ هـ - ۱۹۸۰ م

۳- عبد الملك بن اعين الكوفي:

وی نیز در تمام صحاح سته اهل سنت روایت دارد.

مزی به نقل از سفیان می گوید:

عبد الملك بن اعين شيعی و رافضی بود.

و در ادامه می گوید:

سفیان برای ما نقل کرد که آنان سه برادر بودند؛ عبدالمك بن اعين، و زرارة بن اعين و حمران بن اعين که همه آنها رافضی بودند.

---

**پی نوشت:**

(۱) تهذيب الكمال، المزي، يوسف بن الزكي عبدالرحمن أبو الحجاج(متوفاي ۷۴۲هـ) ج ۱۸، ص ۲۸۳، تحقيق د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م

تعداد افرادی که هم به رافضی بودن متهم شده و هم در صحاح سته اهل سنت روایت دارند به حدی است که برخی از دانشمندان سنی با توجه به این مطلب اعتراف کرده اند که اگر بخواهیم روایت آن ها را کنار بگذاریم باید کتاب هایمان را نابود کنیم.

خطیب بغدادی می نویسد:

علي بن المديني می گوید اگر بصریان را به خاطر قدری بودن و کوفیان را به خاطر نظرشان(شیعه بودن) رها کنیم همه کتاب ها را نابود کرده ایم.

سپس در توضیح سخن علي بن مدینی می گوید:

کتاب ها را نابود کرده ایم یعنی همه احادیث از بین می رود.

---

**پی نوشت:**

(۱) الكفاية في علم الرواية، البغدادي، أحمد بن علي أبو بكر الخطيب(متوفاي ۴۶۳هـ) ج ۱، ص ۱۲۹، تحقيق: أبو عبدالله السورقي، إبراهيم حمدي المدني، ناشر: المكتبة العلمية - المدينة المنورة

و نیز در جای دیگر می نویسد:

از او درباره فضل بن محمد شعرانی سؤال شد؛ گفت در روایت راستگوست، اما اشکالی که دارد این است که درباره تشیع زیاد روی می کند؛ به او گفتند در صحیح از وی روایت کرده اید. گفت کتاب استادم پر از روایات شیعه است یعنی مسلم بن حجاج (صحیح مسلم).

## کتاب الکفایة ۱۳۱ فی علم الروایة

کدینة و یعقوب القمی .

اخبرنا محمد بن احمد بن یعقوب اخبرنا محمد بن نعيم الضبي قال سمعت ابا عبد الله ابن الأحرم الحافظ (وسئل لم ترك البخاري حديث ابي الطفيل عامر بن وائلة؟ قال لأنه كان يفرط في التشيع .

اخبرنا محمد بن احمد بن يعقوب انا محمد بن نعيم الضبي قال سمعت ابا عبد الله محمد ابن يعقوب - ١ ) وسئل عن الفضل بن محمد الشعراني فقال صدوق في الرواية الا انه كان من الغالين في التشيع ، قيل له فقد حدثت عنه في الصحيح ؟ فقال لأن كتاب استاذي ملآن من حديث الشيعة - يعني مسلم بن الحجاج .

اخبرنا ابن يعقوب قال انا محمد بن نعيم قال سمعت ابا علي الحافظ يقول كان ابو بكر محمد بن اسحاق يعني ابن خزيمة اذا حدث عن عباد بن يعقوب قال الصدوق في روايته ، المتهم في دينه قلت (٢) قد ترك ابن خزيمة في آخر أمره الرواية عن عباد وهو أهل لأن لا يروى عنه .

حدثنا ابو نعيم الحافظ في المذاكرة قال حدثني محمد بن المظفر قال سمعت قاسم بن زكريا المطرز يقول وردت الكوفة وكتبت (٣) عن شيوخها كلهم غير عباد بن يعقوب فلما فرغت من سواه دخلت عليه وكان يمتحن من يسمع منه فقال لي من حفر البحر؟ قلت الله خالق البحر فقال هو كذلك، ولكن من حفره؟ قلت بذكر الشيخ فقال حفره علي بن ابي طالب رضي الله عنه ثم قال من اجراه؟ قلت الله مجرى الانهار ومنع العيون، فقال هو كذلك ولكن من اجرى البحر؟ قلت فيقيدني الشيخ فقال اجراه الحسين بن علي، قال وكان عباد مكفورا ورأيت في داره سيفا معلقا وحجفة، قلت ايها الشيخ لمن هذا السيف؟ فقال هذا الى اعدته لأقاتل به مع المهدي، قال فلما فرغت من سماع ما اردت ان اسمعه منه وعزمت على الخروج من (٤) البلد دخلت عليه فسألني كما كان يسألني وقال من حفر البحر؟ قلت حفره معاوية وأجراه عمرو بن العاص ثم وليت (٥) من بين يديه وجعلت

(١) من قط (٢) قط - قال الخطيب - (٣) قط - فكتبت (٤) قط - عن

(٥) قط - وثبت -

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشِ اللَّهَ وَيَتَّقِهِ  
فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ

## کتاب الکفایة

فی علم الروایة

تصنيف

الامام الحافظ المحدث أبي بكر احمد بن علي بن ثابت

المعروف بالخطيب البغدادي المتوفى سنة ثلاث

وستين واربعائة رحمه الله تعالى

**Sonnat.net**

پی نوشت:

(٢) الکفایة فی علم الروایة، البغدادي، أحمد بن علي أبو بكر الخطيب (متوفای ٤٦٣ هـ) ج ١، ص ١٣١، تحقیق: أبو عبدالله السورقي، إبراهيم حمدي المدني، ناشر: المكتبة العلمية - المدينة المنورة

**آیا غلو در رفض سبب ضعف می شود؟**

ممکن است به ما اشکال کنند که رافضی بودن سبب جرح نیست؛ بلکه آنچه سبب جرح است غلو در رفض است. غلو در رفض یعنی دوست داشتن امیرالمومنین و مقدم دانستن ایشان بر ابوبکر و عمر و سب (لعن) آن دو.

همان گونه که ابن حجر عسقلانی این مطلب را در مقدمه فتح الباری ذکر می کند:

تشیع دوست داشتن علی و مقدم دانستن وی بر همه صحابه است؛ پس اگر کسی علی را بر ابی بکر و عمر مقدم بداند او غلو در تشیع کرده و به او رافضی می گویند در غیر این صورت (فقط دوست داشتن) او شیعه است و اگر افزون بر آنچه آمد به صحابه فحش بدهد و دشمنی اش را آشکار نماید شیعه غالی است و اگر به رجعت (بازگشت) او به دنیا معتقد باشد غلو او شدید تر و سخت تر است.

- ۱۱۳ -

**فصل**

فی تیزو اصیاب الطغر فی المکتورین و فی بضع من یصلح منهم للاحجاج به و من لا یصلح و هو

عل لسین

(الأول) من صحته بسبب الاعتقاد ، و غدا فدلنا حجة وینا فی ترجحنا کل منهم أنه ما لم یکن داعية لو كان یجاب آر اعتضدت روایه جماع ، و هذا بیان ما رموا به ، فالإجماع یعنی التأخیر به هر علمم علی نسبتی منهم من أراد به تأخیر القول فی الملکم فی مصوب إحدى الطائفتین اللتین تناظرا بسبب شأن و منهم من أراد تأخیر القول فی الملکم علی من أتى الکبائر و ترک الفرائض بالذکر لأن إیمان حنهم الإقرار والاعتقاد ولا یضر العمل مع ذلك ، و التشیع عن علی و تقدیمه عن الصحابة فمن قدمه علی ابی بکر و عمر فهو حال فی تشیعه ، و یطلق علیها الرضی و إلا لفتیبه فإن انفضاض إلى ذلك سبب لو انصریح بینهما فغال فی الرضی وإن اعتقد لرجحة إلى الدنیا فأند فی العیو . و القدریه من یرحم أنه الشر فی العید و حده . و الجمیة من ینی صفات الله تعالى التي أتیها الکتاب والسنة و یقول إن القرآن مخلوق . و تنصب بعض علی و تقدم علیه ، و التمزج الذین أنكروا عن علی بالصمیم و یرجوا منه و من عیان و ذویه و قائلوهم فإن انقلوا تکفیرهم فهم المذمومة منهم ، و الإیاضیه منهم أبوح عبد الله بن أبیض ، و القعدیه الذین یریدون الخروج علی الأئمة و لا یأثرونه ذلك و الوافق فی القرآن من لا یقول عیو و لا یسب یحذرون و منه أصحابهم . (خ م) ابراهیم بن طهمان ری بالإرجله . (خ م) إسماعیل بن سوبید العدری ری بالنصب ، (خ م) إسماعیل بن ایان ری بالتشیع . (خ م) أبوی بن خالد الطائی ری بالإرجله . (خ م) بشر بن أسری ری برأی جهم ، یحیی بن أسد ری بالنصب ، (خ م) ثور بن زید السلی المنلی ری بالقادر . (خ م) ثور بن زید الخمصری ری بالقدر . (خ م) جریر بن عبد الحمید ری بالقشیر . (خ م) جریر بن عیان الخمصری ری بالنصب ، (خ م) حسان بن علیة الحضرمی ری بالقدر . (خ م) الحسن بن ذکوان ری بالقدر . (خ م) حسین بن یحیی الزاسطی ری بالنصب ، (خ م) خالد بن خالد القطوفی ری بالتشیع . (خ م) خالد بن الحسین ری بالقدر ، (خ م) یحیی بن عبد الله انصاری ری بالإرجله ، (خ م) یحیی بن إسماعیل ، سالم بن عجلان ری بالقدر ، حمید بن فریوخ البختری ری بالتشیع . سعید بن عمرو بن أشوع ری بالتشیع . سعید بن کثیر بن غیر ری بالتشیع . (خ م) سلام بن مسکن الأزدی أبو روح البصری ری بالقادر . (خ م) سیف بن سلیمان المنکی ری ، بالقدر . (خ م) شهابه بن سوار ری بالإرجله . (خ م) شبل بن عباد المنکی ری بالقدر . (خ م) شریک بن عبد الله بن أبی عمردی بالقدر . (خ م) عباد بن العوام ری بالتشیع . (خ م) عباد بن یعقوب ری بالقدر . (خ م) عبد الله بن سالم الأنصری ری بالنصب . (خ م) عبد الله بن عمرو أبو معمر ری بالقدر . (خ م) عبد الله بن عبید بن عبد الرحمن بن أبی لیل ری بالتشیع . (خ م) عبد الله بن أبی لیل المنلی ری بالقدر . (خ م) عبد الله بن أبی نجیح المنکی ری بالقدر ، عبد الأعلى بن عبد الأعلى البصری ری بالقدر . عبد الحمید بن عبد الرحمن بن إسحاق الخدنی ری بالإرجله . عبد الرزاق بن همام السعستانی ری

**هدی الساری**

مقدمه

**فتح الباری**

شرح صحیح الإمام ابی عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری

بإجازة القادر

أحمد بن علی بن حجر

العسقلانی  
(۲۷۲ - ۸۵۴ هـ)

تحقیق و تصحیح

عبد القادر شمیمیة احمد

عضو هیئة التدیس بقسم الدراسات العلیا

بجامعة اسلامیة علیا

والمدرسة بالمسجد النبوی نشریف

**Sonnat.net**

طبع علی نفقة

صاحب التتمه الکتب الامیر سلطان بن عبد العزیز آل سعود

الناشر: دار المعرفه - بیروت - ۱۳۷۹ - ، تحقیق: محمد فواد عبد الباقي، محب الدين الخطيب  
حفظه الله في سائر احواله و حسناته و كونه بمرته

پی نوشت:

(۱) هدی الساری مقدمه فتح الباری شرح صحیح البخاری، العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفی ۸۵۲ هـ) ج ۱، ص ۴۵۹، ناشر: دار المعرفه - بیروت - ۱۳۷۹ - ، تحقیق: محمد فواد عبد الباقي، محب الدين الخطيب



محمد بن اسماعیل الامیر الصنعانی به نقل از ابن حجر عسقلانی می گوید:  
تشیع دوستی علی علیه السلام و مقدم دانستن وی بر صحابه است و کسی که او را بر ابی بکر و عمر رضی الله عنهما مقدم بداند در شیعه بودن غلو کرده و به وی رافضی گفته می شود و اگر بر آن سب اضافه کند و دشمنی را آشکار نماید رافضی به تمام معنا می باشد.

محمد بن اسماعیل الامیر الصنعانی در ادامه می گوید:  
ناسزا به مومنین سبب فسق می شود چه به صحابی باشد و یا غیر او؛ ولی فحش به صحابه جرمش بیشتر است؛ زیرا بی ادبی به کسانی است که همنشین پیامبر صلی الله علیه و سلم بوده و سابقه آنان در اسلام و مسلمانی از دیگران بیشتر است.  
فحش و ناسزا به صحابه را از گناهان بزرگ دانسته اند...  
وقد عدوا سب الصحابة من الكبائر كما يأتي عن الفریقین الزیدیة ومن یخالف مذهبهم.

---

#### پی نوشت:

(۱) ثمرات النظر في علم الأثر، الصنعاني، محمد بن إسماعيل الأمير الحسنی(متوفای ۱۱۸۲هـ) ج ۱، ص ۳۹ - ۴۰، تحقیق: راند بن صبري بن أبي علفة، ناشر: دار العاصمة للنشر والتوزيع - الرياض - السعودية، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۷هـ - ۱۹۹۶م

اما با بررسی صحاح سته اهل سنت به این حقیقت می رسیم که در سلسله اسناد آن ها افرادی به چشم می خورند که به اعتراف عالمان اهل سنت غلو در رفض دارند؛ ولی با این وجود نویسندگان صحاح از آن ها روایت نقل کرده اند.

#### ۱- عدي بن ثابت

مزی می گوید بخاری، مسلم، ترمذی، نسایی، ابوداود و ابن ماجه از او روایت نقل کرده اند:  
رَوَى عَنْ: البراء بن عازب (ع)، وابیه ثابت (د ت ق)، وزر بن حبیبش الأَسدي (م ۴)، وزید بن وهب الجهني (س)، وسَعِيد بن جبیر (ع)، وأبي حازم سلمان الأشجعي (ع)، وسُلَيْمان بن صرد (خ م د سي)

---

#### پی نوشت:

(۱) تهذيب الكمال، المزي، يوسف بن الزكي عبدالرحمن أبو الحجاج(متوفای ۷۴۲هـ)، ج ۱۹، ص ۱۶۴، تحقیق د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م

ابن حجر عسقلانی در باره او می نویسد:  
ابن معین گفته او شیعی افراطی است... سلمی گفته از دار قطنی درباره او پرسیدم گفت مورد اعتماد است؛ مگر این که او غلو می کند یعنی در تشیع.

ج (۷) تهذیب التهذیب ۱۶۶ العین - عدی

الطبری عدی بن ثابت من یحب الثبیت فی آله و قال ابن معین شیعی مفرط  
وقال الجوزجانی مائل عن الصدوق قال عفان قال شعبة كان من الرفاهین  
وقال ابن ابی داود حدیث عدی بن ثابت عن ابيه عن جده معول وقال  
السلمی قلت للدارقطنی فعدی بن ثابت قال ثقة الا انه كان غالباً یسنی  
فی التشیع وقال ابن شاهین فی الثقات قال احمد ثقة الا انه كان یشیع •

ع - عدی بن حاتم بن عبد الله بن سعد بن الحارث بن امرئ القیس  
ابن عدی بن اخرجم بن ابی اخرجم بن ربيعة بن جرول بن ثعل بن عمرو بن  
الغوث بن طیب الطائی ابوطریف و یقال ابو هب قدم علی النبی صلی الله  
علیه وآله وسلم فی شعبان سنة (۷) روى عن النبي صلی الله علیه وآله وسلم  
وعن عمر رضی الله عنه روى عنه عمرو بن حرث وعبد الله بن معقل بن  
مقرن و قیس بن طرفة و خیسمة بن عبد الرحمن و مغل بن خلیفة الطائی و مری  
ابن قطری و عامر الشعبي و عبد الله بن عمرو و مولى الحسن و بلال بن  
المنذر و سعید بن جبیر و القاسم بن عبد الرحمن و عباد بن حبیش  
و اخرون • قال مغل بن خلیفة عن عدی بن حاتم اقيمت الصلاة  
منذ اسلمت الا و انا على وضوء • وقال الشعبي عن عدی بن حاتم اتيت  
عمر بن الخطاب في اناس من قومي فجعل يفرض للرجل من طي في الفين  
و يعرض عنى فاستقبلته فقالت يا امير المؤمنين اتعرفني قال فضحك حتى  
استنقى لعفاه و قال نعم والله اني لا اعرفك انت اذ كفروا و عرفت اذ انكروا  
ووفيت اذ غدروا و اقيمت اذ ادبروا و ات اول صدقة بيضت وجهه

رسول الله



پی نوشت:

(۲) تهذیب التهذیب، العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای ۸۵۲هـ) ج ۷، ص ۱۶۹، ناشر: دار الفکر - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۴م

## ۲- عباد بن يعقوب الرواجني

مزی می گوید بخاری، ترمذی و ابن ماجه از او روایت نقل کرده اند.

احمد بن عدی می گوید از عبدان شنیدم و او از ابی بکر بن ابوشیبه یا هناد بن سری نقل می کرد که این دو نفر یا یکی از آنان او را منم به فسق کرده و به وی بدگویی به اصحاب را نسبت داده اند... او روایاتی در فضائل اهل بیت و بدیهای دیگران نقل کرده است که مورد تایید واقع نشده است.

علی بن محمد مروزی می گوید از صالح بن محمد درباره عباد بن یعقوب رواجی سوال شد، گفت او از عثمان بدگویی می کرد و نیز می گوید از صالح شنیدم که می گفت عباد بن یعقوب می گفت خداوند عادل تر از آن است که طلحه و زبیر را به بهشت ببرد؛ گفتم وای بر تو چرا؟ گفت چون آن دو نفر پس از بیعت با علی بن ابی طالب با وی جنگیدند.

وقال أبو أحمد بن عدي<sup>(۱)</sup>: سمعت عبّاد بن يذكر عن أبي بكر بن أبي شيبة أو هناد بن السري، أنهما أو أحدهما فسقه ونسبه إلى أنه يشتم السلف، قال ابن عدي: وعباد بن يعقوب، معروف في أهل الكوفة، وفيه غلو في التشيع، وروى أحاديث أنكرت عليه في فضائل أهل البيت، وفي مثالب غيرهم.

وقال علي بن محمد المرّوزي: سئل صالح بن محمد، عن عبّاد بن يعقوب الرواجبي، فقال: كان يشتم عثمان.

قال: وسمعت صالحاً يقول: سمعت عبّاد بن يعقوب يقول: اللّهُ أعدلُ من أن يُدخِلَ طلحةَ والزبيرَ الجنّة، قلت: وبلك، ولم؟ قال: لأنهما قاتلا عليّ بن أبي طالب، بعد أن بايعاه.

وقال أبو الحسين بن المظفر الحافظ، عن القاسم بن زكريا المظفر: ورَدْتُ الكوفة فكتبت عن شيوخها كلهم غير عبّاد بن يعقوب. فلما فرغت دخلتُ إليه، وكان يمتحنُ مَنْ يسمع منه. فقال لي: مَنْ حَفَرَ البحر؟ فقلت: اللّهُ خلق البحر. قال: هو كذلك، ولكن من حَفَره؟ قلت: يذكر الشيخ، فقال: حفره علي بن أبي طالب، ثم قال: مَنْ أجراه؟ قلت: اللّهُ مُجري الأنهار، ومُنْبِعُ العيون، فقال: هو كذلك، ولكن من أجرى البحر؟ فقلت: يفيدني الشيخ. فقال: أجراه الحسين بن عليّ. قال: وكان عبّاد مكفوفاً ورأيت في داره سيفاً معلّقاً وحِجْفَةً<sup>(۲)</sup>. فقلت: أيها الشيخ لمن هذا السيف؟ فقال لي: أددته لأقاتل به مع

تَهذِيبُ الكَمالِ فِي أَسْماءِ الرِّجالِ

لِلْحافظِ المُرّزِ جَمالِ الدِّينِ أبي الحِجاجِ يوسفِ المِزِّي  
٦٥٤ - ٧٤٢ هـ

المجلد الرابع عشر

حَقَّقَهُ، وَصَبَّطَ نَصَّهُ، وَعَلَّقَ عَلَيْهِ  
الدكتور بشار عواد معروف

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

(۱) الكامل: ۲/ الورقة ۱۸۸.

(۲) يقال للترس إذا كان من جلد ليس فيه خشب ولا عقب: حجفة.

پی نوشت:

(۱) تهذيب الكمال، المزي، يوسف بن الزكي عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفاي ۷۴۲هـ) ج ۱۴، ص ۱۷۸، تحقيق د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م

### ۳- اسماعیل بن خلیفه:

مزی در تهذیب الکمال در باره او می نویسد:

رَوَى عَنْ: إبراهيم بن حسن بن علي بن أبي طالب... والحكم بن عتيبة (ت ق)، والسري بن إسماعيل... وفضيل بن عمرو الفقيمي (ق) / منظور از (ق) ابن ماجه و (ت) ترمذی است.

و در ادامه می نویسد:

عمرو بن علي می گوید از عبد الرحمن از روایات ابی اسرائیل پرسیدم تا برایم نقل نماید به سختم توجهی نکرد و گفت او از عثمان رضی الله عنه بدگویی می کرد.

و بخاری می گفت ابن مهدی را رها کرده بود زیرا از عثمان بدگویی می کرد.



لجدرنا

حَقَّقَهُ ، وَصَيَّرَ نَصَبَهُ ، وَصَلَّى عَلَيْهِ  
الدكتور بشار عواد معروف

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

۴۴۰- ت ق : إسماعيل بن خليفة العيسوي ، أبو إسرائيل بن أبي إسحاق الملائكي الكوفي ، مولد سعد بن حذيفة ، وقيل : اسمه عبد العزيز .

روى عن : إبراهيم بن حسن بن علي بن أبي طالب ، وإسماعيل بن أبي خالد ، وإسماعيل بن عبد الرحمان السدي ، وإسماعيل بن مسلم المكي ، والحارث بن حصيرة ، والحكم بن عتيبة (١) (ت ق) ، والسري بن إسماعيل ، ومولاه سعد بن حذيفة ، وطلحة بن مضرّف ، وعبد الله بن سعيد بن أبي سعيد المقبري ، وعبد الرحمان بن الأسود بن يزيد ، وعطية بن سعيد العوفي ، وعلي بن يزيد (٢) ، وفضيل بن عمرو الفقيمي (ق) ، ومجاهد بن رومي ، وميمون بن مهران (٣) ، وأبي بكر بن حفص القرظي ، وأبي عمر البهراني (ق) .

روى عنه : أحمد بن عبد الله بن يونس ، وإسماعيل بن أبان الوراق ، وإسماعيل بن صبيح الشكري (ق) ، وإسماعيل بن

باين لي كثير . وهو من طبقة الأمامي . (تلات ابن حبان : ١ / الورقة : ٣٧ ، وتهذيب ابن حجر : ١ / ٣٩٢) .

(١) قال يعقوب بن سفيان : «حدثني سلمة ، عن أحمد بن حنبل ، قال : حدثنا حجاج (لمه ابن سعد المصمبي ، انظر هذا الكتاب : ١ / ٤٣٧) ، قال : سمعت أبا إسرائيل ، قال : أول يوم حرفت فيه للحكم يوم مات النبي ، قال : جاء إنسان يسأل عن سائلكم فقالوا : عليك بالحكم بن عتيبة» (اللمعة : ٢ / ٨٢١) .

(٢) يفتح الياء الموحدة وكسر الهمزة وسكون الياء آخر الحروف .  
(٣) دروي عن الوليد بن المغيرة عن عمرو بن ميمون ، عن علي بن إمامة : «ما كنا نكثر ونحن متوافرون أصحاب رسول الله ﷺ أن السكونية تنطق على لسان عمر» (اللمعة ليعقوب : ١ / ٤٢٢ والبدلية لابن كثير : ٦ / ٢٠١) .

وقال معاوية بن صالح ، عن يحيى (١) : ضعيف .  
وقال في موضع آخر : أصحاب الحديث لا يكتبون حديثه (٢) .

وقال محمد بن المشي (٣) : ما سمعت عبد الرحمان حدث عنه شيئاً قط .

وقال عمرو بن علي (٤) : ليس من أهل الكذب .

وقال أيضاً (٥) : سألت عبد الرحمان عن حديث أبي إسرائيل ، فأبى أن يحدثني به ، وقال : كان يشتم عثمان رضي الله عنه .

وقال البخاري (٦) : تركه ابن مهدي ، وكان يشتم عثمان .

وقال في موضع آخر (٧) : يُصَمِّمُهُ أبو الوليد ، قال : سأله عن حديث ابن أبي ليلى ، عن بلال (ت ق) ، وكان يرويه (٨)

(١) رواد العجلي في الضعفاء عن محمد بن أحمد ، عن معاوية (الورقة : ٢٨) ، وابن عدي (٢ / الورقة : ٩٤)

(٢) ولكن قال النعاس بن محمد الدوري ، عن يحيى : لغة (تاريخه : ٣٣ / ٢) ، وهو كذلك أيضاً فيما رواه ابن شاذان في ثقافته (الورقة : ٤) ، وابن عدي (٢ / الورقة : ٩٤)

(٣) رواد العجلي في الضعفاء (الورقة : ٢٨) .

(٤) رواد ابن أبي حاتم ، عن محمد بن إبراهيم ، عن عمرو بن علي (١ / ١ / ١٦٦) ، وابن عدي في الكامل (٢ / الورقة : ٩٤) .

(٥) رواد ابن عدي في الكامل (٢ / الورقة : ٩٤)

(٦) تاريخه الكبير : ١ / ١ / ٣٤٦

(٧) نفسه

(٨) في تاريخ البخاري الكبير : وكان يروي عن الحكم في الأمان ؟ ، وما جاء في الأصل يؤيده ما نقله العجلي عن البخاري (الورقة : ٢٨) .

### پی نوشت:

(١) تهذیب الکمال، المزی، یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفای ٧٤٢هـ) ج ٣، ص ٧٧ - ٧٩، تحقیق د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م

اگر غلو در رفض سبب تضعیف راوی می شود چرا بزرگان در صحیح ترین کتاب های اهل سنت از آن ها روایت نقل کرده اند؟

## آیا شتم شیخین سبب تضعیف راوی می شود؟

تا اینجا مشخص شد نه تنها شیعه بودن بلکه غلو در رفض نیز باعث بی اعتباری راوی نمی شود، حال استدلال می کنند که چون ابن ابی دارم در اواخر عمرش مثالب شیخین را بیان و آن ها را شتم (ناسزا) می کرده روایتش مردود و غیر قابل قبول است و این در حالی است که می بینیم کسانی در سلسله راویان صحاح سته اهل سنت وجود دارند که شیخین را شتم و مثالب آن ها را بیان کرده اند و در عین حال توثیق شده اند که به نام چند نفر اشاره می کنیم:

### ۱- تلید بن سلیمان المحاربی، ابو سلیمان

وی از رجال سنن ترمذی است که ابوبکر و عمر را شتم کرده است. مزی درباره وی می نویسد:  
ابوداود گفته او رافضی پست و مرد بدی است و به ابوبکر و عمر فحش می داده است.

و در ادامه می گوید عباس دوری در جای دیگر درباره تلید بن سلیمان گفته است وی بسیار دروغگو است و عثمان را فحش می داده است و هر کس عثمان یا طلحه و یا هر يك از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم را فحش دهد او دجال است (حدیث وی) نوشته نمی شود و لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر او باد.

وقال أبو بكر الأثرم ، عن أحمد : كتبتُ عنه حديثاً كثيراً ، عن أبي الجحاف .

وقال عباس الدوري ، عن يحيى بن معين : كان ببغداد ، وقد سمعت منه ، وليس بشيء<sup>(۱)</sup> .

وقال في موضع آخر : كذاب ، كان يشتم عثمان ، وكل من شتم عثمان ، أو طلحة ، أو أحداً من أصحاب رسول الله ﷺ ، دجال ، لا يكتبُ عنه ، وعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين .

وقال في موضع آخر : قعد فوق سطح مع مولى لعثمان بن عفان ، فذكروا عثمان ، فتناوله تلید ، فقام إليه مولى عثمان ، فأخذه فرمى به من فوق السطح ، فكسر رجله ، وكان يمشی على عصا .

وقال البخاري : تكلم فيه يحيى بن معين ، ورماه .  
وقال أحمد بن عبد الله العجلي : لا بأس به ، كان يتشيع ، ويدلس .

وقال محمد بن عبد الله بن عمار الموصلي : زعموا أنه لا بأس به .

وقال أبو داود : رافضي خبيث ، رجل سوء ، يشتم أبا بكر وعمر .

وقال النسائي : ضعيف .

وقال يعقوب بن سفيان : رافضي خبيث ، سمعت عبيد الله بن

(۱) ومثل هذا قال ابن أبي عثيمة عن يحيى ، كما روى ابن أبي حاتم في «الجرح والتعديل» .

تهذيب الكمال في أسماء الرجال

للإمام أبي حنيفة محمد بن عيسى بن الفضل بن عبد الرحمن بن يوسف المزي  
٦٥٤ - ٧٤٢ هـ

المجلد الرابع

مخرج الحديثه واشرف على طبعه

شيب الأرنؤوط

حققه ، وصنط نصه ، وعلق عليه

الدكتور بشار عواد معروف

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

پی نوشت:

(۱) تهذيب الكمال، المزي، يوسف بن الزكي عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفاي ۷۴۲هـ) ج ۴، ص ۳۲۱، تحقيق د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م

ابن حجر عسقلانی می نویسد:  
دروغ گویی که به عثمان فحش می داد.

و نیز می نویسد:  
ابن حبان گفته است او رافضی بود که به صحابه فحش می داد.

---

#### پی نوشت:

(۲) تهذیب التهذیب، العسقلانی الشافعی، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل (متوفای ۸۵۲هـ) ج ۱، ص ۴۴۷، ناشر: دار الفکر - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۴م

در عین حال می بینیم که همین شخص توسط بسیاری از بزرگان اهل سنت توثیق و روایاتی که به نفع اهل سنت نقل کرده تصحیح شده است! ابن حجر در ترجمه وی به نقل از مروزی می نویسد:  
از احمد بن حنبل نقل شده است که او شیعه بود ولی عیبی در او نمی بینیم. همچنین گفته است که من روایات زیادی را از ابوالجحاف که از او نقل شده بود نوشته ام.  
بخاری می گوید یحیی بن معین در مذمت وی سخن گفته و عجلی گفته است اشکالی در او نیست، اظهار تشیع می کرد و در نقل ها دست می برد.

---

#### پی نوشت:

(۳) تهذیب التهذیب، العسقلانی الشافعی، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل (متوفای ۸۵۲هـ) ج ۱، ص ۴۴۷، ناشر: دار الفکر - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۴م

مزی در تهذیب الکمال می نویسد:  
ترمذی روایت می کند که حدیث ابی الجحاف عن عطیة عن ابی سعید که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: هیچ پیامبری نبود جز آنکه وزیرانی داشت.....  
گفت (سندش) حسن نزدیک است.

---

#### پی نوشت:

(۴) تهذیب الکمال، المزی، يوسف بن الزکي عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفای ۷۴۲هـ) ج ۴، ص ۳۲۱، تحقیق د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م

البته واضح است که چون این روایت به نفع اهل سنت بوده و تلید بن سلیمان آن را در فضائل خلیفه اول و دوم نقل کرده «حسن» نامیده شده؛ اما روایاتی که به ضرر اهل سنت و علیه شیخین نقل کرده به دلیل رافضی بودن ضعیف شمرده می شود.

## ٢- عبد الرزاق بن همام

شمس الدين ذهبى دربارہ او می گوید:

او چیزهایی نقل کرده است که در آن تنها است و به جهت شیعه بودنش سرزنش شده است. در آن (شیعه بودن) غلو می کرد علی رضی الله عنه را دوست داشت و از قاتلش بغض داشت.

تذكرة الحفاظ عبد الرزاق - حبان بن هلال ج ١ - ط ٧

مات كهلا . حدث عنه رفيقه معاوية بن عمرو الازدي ، ولوطال عمره  
لكان له نبأ . مات سنة ثلاث ومائين رحمه الله تعالى

٣٥٧ ٤٥ ع - عبد الرزاق

ابن همام بن نافع الحافظ الكبير ابو بكر الحيمري مولاهم الصنعاني  
صاحب التصانيف . روى عن عبيد الله بن عمر قليلا وعن ابن جريج  
وثور بن يزيد ومعمر والاوزاعي والثوري وخلق كثير . رحل في  
تجارة الى الشام ولقي الكبار . وعنه احمد واصلحاق وابن معين والذهبي  
واحمد بن صالح والرمادي واصلحاق بن ابراهيم الدبري وامم سواهم .  
وكان يقول : جالست معمرا سبع سنين . قال احمد : كان عبد الرزاق  
يحفظ حديث معمرا . قلت : وثقه غير واحد ، وحديثه مخرج في الصحاح  
وله ما يفرد به ، ونعموا عليه التشيع ، وما كان يفأوفيه بل كان يجب  
عليه رضی الله عنه وینقض من قائله ، وقد قال سلمة بن شبيب : سمعت  
عبد الرزاق يقول : والله ما انشرح صدرى قط ان افضل عليا علي ابى  
بكر وعمر . وكان رحمه الله من اوعية العلم ، ولكنه ما هو في حفظ  
وكيع وابن مهدي . قال ابن سعد : مات في نصف شوال سنة احدى  
عشرة ومائين . قلت : عاش خمسا ومائين سنة ، ولو ذهبتا نستقصى اخباره  
لطال الكتاب جدا .

٣٥٨ ٤٦ ع - حبان بن هلال

البحري الحافظ ابو حبيب . سمع شعبة وابان بن يزيد وحماد بن

٣٦٤ (٩١) سلمة

# کتاب تذكرة الحفاظ

للإمام أبو عبد الله شمس الدين محمد الذهبي  
المتوفى ٧٤٨هـ - ٨٣٤٨م

الجزء الأول

صحیح

عن النسخة القديمة المحفوظة في مكتبة المرعشي  
تحت إعاونة وزارة المعارف للحكومة العالية الهندية

Sonnat.net

دار الكتب العلمية

بيروت - لبنان

پی نوشت:

(١) تذكرة الحفاظ، الذهبی، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ٧٤٨هـ) ج ١، ص ٣٦٤، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى

در میزان الاعتدال و سیر اعلام النبلاء می نویسد:

از مخلص شعیری شنیدم که می گفت نزد عبد الرزاق بودم و سخن از معاویه به میان آمد. عبد الرزاق گفت مجلس ما را با یاد پسر ابوسفیان کثیف نکنید!

قال عبد الله بن أحمد : سألت أبي : أكان عبد الرزاق يفرط في التثني ؟ قال : أما أنا ، فلم أسمع منه في هذا شيئاً ، ولكن كان رجلاً يعجبه أخبار الناس أو الأخبار<sup>(١)</sup> .

محمد بن أيوب بن الضريس : سألت محمد بن أبي بكر المقدمي عن حديث لجعفر بن سليمان ، فقلت : روى عنه عبد الرزاق ، فقال : فقدت عبد الرزاق ، ما أفسد جعفرأ غيره - يعني في التثني<sup>(٢)</sup> . قلت أنا : بل ما أفسد عبد الرزاق سوى جعفر بن سليمان .

قال أبو جعفر العقيلي : حدثنا أحمد بن بكر الحضرمي ، حدثنا محمد بن إسحاق بن يزيد البصري ، سمعت مخلصاً الشيعري ، يقول : كنت عند عبد الرزاق ، فذكر رجل معاوية ، فقال : لا تقدر مجلسنا بذكر ولد أبي سفيان<sup>(٣)</sup> !

عبد الله بن أحمد ، قلت لابن معين : تخشى السن على عبد الرزاق ؟ فقال : أما حيث رأيتاه ، فما كان بلغ الثمانين ، نحو من سبعين ، ثم قال يحيى : ذكر أبو جعفر السويدي أن قسوماً من الخراسانية ، من أصحاب الحديث ، جاؤوا إلى عبد الرزاق بأحاديث للقاضي هشام بن يوسف ، تلفظوها عن معمر ، من حديث هشام ، وابن ثور ، وكان ابن ثور ثقة ، فجاؤوا بها إلى عبد الرزاق ، فنظر فيها ، فقال : بعضها سمعتها ، وبعضها لا أعرفها ، ولم اسمعها ، قال : فلم

(١) تهذيب الكمال : : لوحة ٨٢٢ .

(٢) تهذيب الكمال : : لوحة ٨٢٢ .

(٣) الضعفاء : : لوحة ٢٦٥ .

## سِيرَ أَعْلَامِ النَّبِيَاءِ

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المتوفى

٥٧٤٨ - ١٢٧٤ هـ

الجزء التاسع

حَقَّقَ هَذَا الْجُزْءَ

كامل الخراط

الشيخ علي تحقيق الكتاب وشرح أحاديثه

شعيب الأرنؤوط

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

پی نوشت:

(١) سیر اعلام النبلاء، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان(متوفاي٧٤٨هـ) ج ٩، ص ٥٧٠، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ١٤١٣هـ

(٢) میزان الاعتدال في نقد الرجال، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان(متوفاي٧٤٨هـ) ج ٤، ص ٣٤٣، تحقيق: الشيخ علي محمد معوض والشيخ عادل أحمد عبدالموجود، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٩٩٥م



ذهبی در میزان الاعتدال می نویسد:

از علی بن عبد الله بن مبارك صنعانی شنیدم که می گفت زید بن مبارك همنشین عبد الرزاق بود و از وی شنیدنیهای زیادی داشت؛ ولی سر انجام کتاب هایش را پاره کرد و همنشین محمد بن ثور شد. در این باره از وی پرسیدند گفت نزد عبد الرزاق بودم که سخن از حدیث ابن حدثان پیش آمد؛ هنگامی که به این بخش از سخن عمر رضی الله عنه رسیدم که به علی و عباس رضی الله عنهما گفت تو آمده ای تا سهم ارث پسر برادرت را بگیری و علی آمده است تا سهم ارث زنتش از پدرش را بگیرد عبد الرزاق گفت ببین که انوک(احمق عاجز) می گوید ارث پسر برادرت از پدرش! نمی گوید رسول خدا صلی الله علیه و سلم. پس زید بن مبارك گفت به همین جهت از نزد وی خارج شدم و بازنگشتم و روایت هم از وی نقل نکردم. .

عبد الرزاق فحدثنا بحدیث ابن الحدثان، فلما قرأ قول عمر رضي الله عنه لعلي والعباس رضي الله عنهما فنجت انت طلب ميراثك من ابن أخيك، وجاء هذا بطلب ميراث امرأتك من أختك.

قال عبد الرزاق: انظر إلى هذا الأثر يقول: من ابن أخيك، من أختك، من أختك لا يقول: رسول الله ﷺ. قال زید بن المبارک: ففتت فلم أخذ إليه، ولا أروي عنه.

قلت: في هذه الحكاية إرسال، والله أعلم بصحتها، ولا اعتراض على الفاروق رضي الله عنه فيها فإنه تكلم بلسان قسمة التركات.

جمع أبو أيوب عثمان العجلي، سمع ابن معين يقول: سمعت من عبد الرزاق كلاماً يوماً فاستدللت به على تشييعه، فقلت: إن أساذيك الذين أخذت عنهم كلهم أصحاب سنة: معمر، ومالك، وابن جريج، وسفيان، والأوزاعي - فممن أخذت هذا المذهب؟ قال: قدم علينا جعفر بن سليمان السهمي، فرأيتُه فاضلاً حسن الهدي؛ فأخذت هذا عنه.

وقال أحمد بن أبي حنيفة: سمعت ابن شبيب - وقيل له: إن أحمد يقول: إن عبد الله بن موسى يروى حديثه للشيعة. فقال: كان والله الذي لا إله إلا هو عبد الرزاق أئق في ذلك من عبد الله. [مائة ضعف. ولقد سمعت من عبد الرزاق أضعاف ما سمعت من عبد الله].<sup>(۱)</sup>

وقال سنان بن أبي سنيب: سمعت عبد الرزاق يقول: والله ما أنشرح صدري قط أن أفضل علياً على أبي بكر وعمر.

وقال أحمد بن أبي حنيفة: سمعت عبد الرزاق يقول: أفضل الشيخين بتفضيل علي إياهما على نفسه، ولو لم يفضلهما لم أفضلهما؛ كفى بي إزاء أن أحب علياً، ثم أختلف قوله.

وقال محمد بن أبي الشريح: قلت لعبد الرزاق: ما رأيك في التفضيل؟ فلم يخبرني ثم قال: كان سفيان بن يونس - أبو بكر وعمر وسكت،<sup>(۲)</sup> لا وكان مالك يقول: أبو بكر وعمر وسكت.<sup>(۳)</sup>

وقال أبو صالح، محمد بن إسماعيل الصرازي: بلغنا ونحن بصنعاء عند عبد الرزاق أن أحمد، وابن معين وغيرهما تركوا حديث عبد الرزاق أو<sup>(۴)</sup> كرهوه، فدخلنا من ذلك غم شديداً، وقلنا: قد أتقنا ورجلنا وتعبنا، ثم خرجت مع الحجيج<sup>(۵)</sup> إلى مكة، فلقيت بها يحيى، فسأته، فقال: يا أبا صالح، لو ارتد عبد الرزاق عن الإسلام ما تركنا حديثه.

(۱) في: أ، وكروم. (۲) في: أ، السجاق.

(۱) سقط في أ. (۲) سقط في أ.

من يحدث به عن عبد الرزاق؟ قلت: حدثني أحمد بن شيبوة. قال: هولاء سمعوا منه بعد ما عمى. كان يلقن فلقته، وليس هو في كتبه. وقد استندوا عنه أحاديث ليست في كتبه كان يلقنها بعد ما عمى.

وقال الشافعي: فيه نظر لمن كتب عنه بأخرة. روي عنه أحاديث منكرية. وقال ابن عثيمين: حدث بأحاديث في الفضائل لم يوافق عليها أحد، ومثالب لغيرهم منكرية، ونسبوا إلى التشيع.

وقال المازني: ثقة، لكنه يخطئ على من عثر في أحاديث. وقال عبد الله بن أحمد: سمعت يحيى يقول: رأيت عبد الرزاق بمكة بحدوث؛ فقلت له: هذه الأحاديث سمعتها؟ قال: بعضها سمعتها، وبعضها عرضاً، وبعضها ذكره؛ وكل سماع - ثم قال يحيى: ما كتبت عنه من غير كتابه سوى حديث واحد.

وقال البخاري: ما حدثت عنه عبد الرزاق من كتابه فهو أصح. وقال محمد بن أبي بكر المصممي: فقدت عبد الرزاق، ما أجد جعفر بن سليمان غيره.

أبو زرعة عبيد الله، حدثنا عبد الله الشافعي، قال: ودعت ابن عيينة قلت: أريد<sup>(۱)</sup> عبد الرزاق؟ قال: أخاف أن يكون من الذين فصل عنهم في الحياة الدنيا.

عبد الله بن أحمد، سألت أبي: عبد الرزاق يفرط في التشيع؟ قال: أثنأ أنا فلم أسمع منه في هذا شيئاً، ولكن كان رجلاً يمجبه أحياناً الناس.

المعالي، حدثني أحمد بن زهير الحضرمي، حدثنا محمد بن إسحاق بن يزيد البصري، سمعت مخلداً الشعبي يقول: كنت عند عبد الرزاق فذكر رجل معاوية، فقال: لا تقدر مجلسنا يذكر ولد أبي سفيان.

محمد بن عثمان الثقفي البصري، قال: لما قدم العباس بن عبد العظيم من صنعاء من عند عبد الرزاق أتياه، فقال لنا - ونحن جماعة - أئتت قد تجسست الخروج إلى عبد الرزاق ووصلت<sup>(۲)</sup>، إليه، وأقمت عنده؛ والله الذي لا إله إلا هو إن عبد الرزاق كذاب، والواقفي أصدق منه.

قلت: هذا ما وافق العباس عليه مسلم، بل سائر الحفاظ وأئمة العلم يحتجون به إلا في تلك المنابر المجدودة في سعة ما ذكر.

المعالي، سمعت علي بن عبد الله بن المبارک الصنعاني يقول: كان زید بن المبارک لزم عبد الرزاق فآثر عنه، ثم تحرق كتبه، ولزم محمد بن ثور، فقبل له في ذلك؛ فقال: كتبا عند (۱) في: أ، تريد. (۲) في: أ، دخلت إليه.

# مِيزَانُ الْإِعْتِدَالِ

في نقد الرجال

www.Somnat.net  
الإمام الحافظ شيخنا أبو عبد الله محمد بن أحمد بن حنبل

ترجمه: ۷۷۸ هـ

ذیل میزان الاعتدال

الإمام أبو الفضل بن عبد السلام بن محمد بن الرزاق

ترجمه: ۶-۸ هـ

در استر و تحویق و تعلیق

ارشیخ علی محمد معوض

ارشیخ عادل احمد عبد الموجود

شکرک فی تحقیق

الاستاذ الدكتور عبد السلام أبو برسة

مختبر التحقیق بنیح الموسیسات العلمیة

وعضو المجلس الاعلى للدراسات والبحوث العلمیة

المجلة السابع

المحتوی

عاصم - عبد

دار الکتب العلمیة

بیروت - لبنان

## پی نوشت:

(۳) میزان الاعتدال في نقد الرجال، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ۷۴۸هـ) ج ۴، ص ۳۴۳، تحقيق: الشيخ علي محمد معوض والشيخ عادل أحمد عبدالموجود، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۹۹۵م

## توثیقات عبد الرزاق

ذهبی دربارہ او می گوید:

از او در صحاح روایت نقل شده و دارای دانش فراوانی بود.

### پی نوشت:

(۱) تذکرة الحفاظ، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ۷۴۸هـ) ج ۱، ص ۳۶۴، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى

### دفاع جانانه يحيى بن معين از عبد الرزاق

حاکم نیشابوری، شمس الدین ذهبی و ابن حجر به نقل از یحیی بن معین می نویسند:  
اگر عبد الرزاق از اسلام نیز برگردد من حدیث او را ترک نمی کنم.

معرفة علوم الحديث

۱۴۰

عبد الرزاق أن أصحابنا يحيى بن معين وأحمد بن حنبل وغيرهما تركوا حديث عبد الرزاق وكهوه، فدخلنا من ذلك غم شديداً وقتلنا قد أنفقنا ورحلنا وتعبنا وآخر ذلك سقط حديثه، فلم أزل في غم من ذلك إلى وقت الحج فخرجت من صنعاء إلى مكة فوافقت بها يحيى بن معين وقلت له: يا أبا زكريا، ما الذي بلغنا عنكم في عبد الرزاق؟ فقال: ما هو؟ فقلنا: بلغنا أنك تركتم حديثه ورغبتم عنه، فقال: يا أبا صالح، لو ارتد عبد الرزاق عن الإسلام ما تركنا حديثه.

قال أبو عبد الله: قد ذكرت ما أدى إليه الاجتهاد في الوقت من مذاهب المتقدمين ولم يحتمل الاختصاص أكثر منه وفي القلب أن أذكر بشيئة الله في غير هذا الكتاب مذاهب المتقدمين بعد هذه الطبقة من شيوخ شيوخي والله الموفق لذلك بمته.

### ذكر النوع الثالث والثلاثين من علوم الحديث

هذا النوع من هذه العلوم مذاكرة الحديث والتمييز بها والمعرفة عند المناكرة بين الصدوق وغيره فإن المجازف في المذاكرة يجازف في التحديث. ولقد كتبت على جماعة من أصحابنا في المذاكرة أحاديث لم يخرجوا من عهدتها قط وهي مثبته عندي، وكذلك أخبرني أبو علي الحافظ وغيره من مشايخنا أنهم حفظوا على قسوم في المذاكرة ما احتجوا بذلك على جرحهم، ونسأل الله حسن العواقب والسلامة مما نحن فيه بمته وطوله.

سمعت أبا العباس محمد بن يعقوب يقول يقول حدثنا الحسن بن علي بن عفان العامري قال حدثنا أبو يحيى الجماني عن الأعمش عن جعفر بن إياس عن أبي نضرة عن أبي سعيد قال: تذاكروا الحديث فإن الحديث يهيج الحديث.

- (۱) ط، خ، ش: «قال الحاكم» . (۲) في خ، ش مصدر بالعبارة: «قال الحاكم» .  
(۳) خ، ش، صف: «في التمييز» .

## كِتَابُ مَعْرِفَةِ عُلُومِ الْحَدِيثِ

### تصنيف

الإمام الحاكم أبي عبد الله محمد بن عبد الله الحافظ النيسابوري  
رحمه الله

اعتنى بنشره وتصحيحه والتعليق عليه مع ترجمة المصنف

الأستاذ الدكتور

السيد معظم حسين، ام-ا-س، دى-فل (أكسن)

رئيس الشعبة العربية والإسلامية بجامعة دكة بنفاله

وطبع

تحت إدارة جمعية دائرة المعارف الميمنية الكائنة في عاصمة حيدرآباد الهك  
صانها الله عن الشرور والفتن

Sonnat.net

منشورات

المكتبة العامية بالمدينة المنورة

لصاحبها محمد سلطان المنكافى

ص.ب. ۵۷

---

### پی نوشت:

- (۱) تهذیب التهذیب، العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای ۸۵۲هـ) ج ۶، ص ۲۸۰، ناشر: دار الفکر - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۴م
- (۲) معرفة علوم الحديث، النيسابوري، محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم (متوفای ۴۰۵هـ) ج ۱، ص ۱۳۹، تحقیق: السيد معظم حسين، ناشر: دار الكتب العلمية - بیروت، الطبعة: الثانية، ۱۳۹۷هـ - ۱۹۷۷م
- (۳) سير أعلام النبلاء، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸هـ) ج ۹، ص ۵۷۳، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: التاسعة، ۱۴۱۳هـ

### دفاع ذهبي از تکذيب عبد الرزاق

ذهبی به نقل از عباس بن عبدالعظیم می نویسد:

قسم به خدایی که جز او خدایی نیست همانا عبد الرزاق دروغ گو است و واقدی از او راستگوتر است.

و سپس در پاسخ او می گوید:

گفتم به خدا سوگند عباس با این سوگندش کار خوبی نکرده است و چه بد سخنی گفته. از طرفی (برای استفاده علمی) به شیخ الإسلام و محدث زمان و کسی که صاحبان صحاح به احادیث و سخنان وی استناد و احتجاج می کنند پناه می برد و از سوی دیگر او را به دروغگویی متهم می کند.

---

### پی نوشت:

- (۱) سير أعلام النبلاء، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸هـ) ج ۹، ص ۵۷۳، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: التاسعة، ۱۴۱۳هـ

### توثيق نواصب

از همه این ها که بگذریم عالمان جرح و تعدیل اهل سنت کسانی را توثیق کرده اند که امیرالمومنین را سب می کرده اند. حال پرسش ما این است که اگر شتم صحابه سبب تضعیف راوی می شود چرا نواصب را توثیق کرده اید؟

آیا کسی که ابوبکر و عمر را شتم کند ضعیف، ولی کسی که امیرالمومنین را شتم کند ثقه (مورد اطمینان) است؟ آیا این برخورد دو گانه قابل توجیه است؟

در زیر تعدادی از نواصب را ذکر می کنیم که توسط عالمان جرح و تعدیل توثیق شده اند.

## ١- حريز بن عثمان الحمصي

مزي، ذهبي، ابن حجر و بدر الدين عيني مي نويسند:  
حريز علي رضي الله عن را بر روي منابر شتم مي كرد.

احمد بن سليمان مروزي از اسماعيل بن عياش نقل مي كند كه گفت از مصر تا مكه حريز بن عثمان را همراهي كردم(در اين مدت) به علي ناسزا مي گفت و او را لعن مي كرد.

كتاب، إنما كان يحفظ<sup>(١)</sup>.  
مولده سنة ثمانين.

وقال الوليد بن مسلم: ثنا حريز قال: رأيت ابن بسر<sup>(٢)</sup> وأنا غلام.

وقال أبو بكر بن أبي داود: ثنا معاوية بن عبد الرحمن الرخمي، سمعت حريز بن عثمان يقول: لا تُعاد أحداً حتى تعلم ما بينه وبين الله، فإن يكن محسناً فإن الله لا يسلمه لعداوتك، وإن يكن مُسيئاً [فاوشك]<sup>(٣)</sup> بعمله أن يكفبه.

قال علي بن عياش: جمَعنا حديث حريز في دفتر وأثبتناه به نحو مائتي حديث، فتعجب وقال: هذا كله عني<sup>(٤)</sup>!

وقال أحمد بن حنبل: ليس بالشام أثبت من حريز إلا أن يكون بجير بن سعد<sup>(٥)</sup>.

وقال يحيى بن المغيرة: قال جرير: إن حريزاً كان شتم علياً رضي الله عن المنبر<sup>(٦)</sup>.  
وقال أحمد بن سعيد الدارمي: ثنا أحمد بن سليمان، ثنا إسماعيل بن عياش. قال: عادلث حريز بن عثمان من مصر إلى مكة، فحمل يسب علياً ويلعنه<sup>(٧)</sup>.

وقال ربيعة بن الحارث الحمصي: ثنا عبد الله بن عبد الرحمن الخبائري، ثنا إسماعيل بن عياش قال: زاملت حريز بن عثمان، فسمعته يقع

- (١) تاريخ بغداد ٢٦٦/٨.
- (٢) أي: عبد الله بن بسر المازني.
- (٣) زيادة على الأصل من تهذيب تاريخ دمشق ١١٧/٤، وتهذيب الكمال ٥٧٨/٥، ٥٧٩.
- (٤) تاريخ بغداد ٢٦٦/٨، تهذيب تاريخ دمشق ١١٧/٤.
- (٥) الجرح والتعديل ٣/٢٨٩.
- (٦) الضعفاء الكبير ١/٣٢١.
- (٧) تهذيب تاريخ دمشق ١١٧/٤.

# تاريخ الإسلام

## وفيات المشاهير والأعلام

لإياد المؤرخ شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان النقيب  
المتوفى سنة ٧٤٨ هـ

جمهورية العراق  
١٦١ - ١٧٠ هـ

تحقيق  
الدكتور عمر عبد السلام تدمري  
أستاذ التاريخ الإسلامي والتاريخ العربي  
مستشار الهيئة الاستشارية للدراسات والبحوث  
والتاريخ في جامعة بغداد

Sonnat.net

الناشر  
دار الكتاب العربي

## پي نوشت:

- (١) مغاني الأخيار، العيني، بدر الدين محمود بن أحمد(متوفاي ٨٥٥هـ) ج ١، ص ١٨٧
- (٢) تهذيب التهذيب، العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل(متوفاي ٨٥٢هـ) ج ٢، ص ٢٠٩، ناشر: دار الفكر - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م
- (٣) تهذيب الكمال، المزي، يوسف بن الزكي عبد الرحمن أبو الحجاج(متوفاي ٧٤٢هـ) ج ٥، ص ٥٧٦، تحقيق د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م
- (٤) تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان(متوفاي ٧٤٨هـ) ج ١٠، ص ١٢٣، تحقيق د. عمر عبد السلام تدمري، ناشر: دار الكتاب العربي - لبنان/ بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م

ابن حجر عسقلانی می‌نویسد:  
ابن حبان می‌گوید علی را هر صبح و شام هفتاد مرتبه لعن می‌کرد؛ علتش را از وی جویا شدند گفت او سر پدران و اجدادم را قطع کرده است.

---

**پی‌نوشت:**

(۵) تهذیب التهذیب، العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای ۸۵۲هـ) ج ۲، ص ۲۰۹، ناشر: دار الفکر - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۴م

و شکفت آور این است که این شخص از کسانی است که بیشترین توثیقات در حق او نقل شده است.

مزی و ابن حجر عسقلانی در توثیقات او می‌نویسند:

از احمد بن حنبل درباره وی پرسیدند. دو مرتبه گفت تقه است (بسیار مورد اعتماد است) و گفت در شام از حریر مطمئن تر در نقل حدیث و آثار نبود... معاذ بن معاذ می‌گوید هنگامی در نزد احمد بن حنبل از حریر، ابوبکر بن مریم و صفوان یاد شد شنیدیم که می‌گفت در میان آن‌ها همانند حریر (در اعتبار) و مطمئن تر نبود و بار دیگر از احمد شنیدیم که گفت حریر مورد اعتماد است، مورد اعتماد است.

---

**پی‌نوشت:**

(۶) تهذیب التهذیب، العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای ۸۵۲هـ) ج ۲، ص ۲۰۹، ناشر: دار الفکر - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۴م

(۷) تهذیب الکمال، المزی، یوسف بن الزکی عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفای ۷۴۲هـ) ج ۵، ص ۵۷۲، تحقیق د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م

ابن حجر در اول ترجمه او می‌نویسد:

[من رجال] البخاری والأربعة.

وی از راویان بخاری و چهار صحیح دیگر (غیر از مسلم) است.

و بدر الدین عینی می‌نویسد:

روی له الجماعة سوی مسلم، وأبو جعفر الطحاوی. وفي التهذیب: روی له البخاری حدیثین.

---

**پی‌نوشت:**

(۸) مغانی الأخبار، العینی، بدر الدین محمود بن أحمد (متوفای ۸۵۵هـ) ج ۱، ص ۱۸۷

اگر شتم خلفا سبب تضعیف می‌شود چرا بخاری از او روایت نقل کرده است؟ چرا احمد بن حنبل او را این گونه توثیق کرده است؟ مگر پیامبر نفرمودند بغض علی را کسی ندارد جز منافق؟ در بخش ویژه به چند حدیث این چینی پرداختیم؟

## ٢- عمر بن سعد بن أبي وقاص، قاتل امام حسين عليه السلام

مزی و ابن حجر درباره عمر بن سعد بن ابوقاص فرمانده مشهور یزیدیان در کربلا می نویسند:  
عجلی می گوید عمر بن سعد از پدرش روایاتی نقل کرده و دیگران نیز از او نقل کرده اند. او تابعی و مورد اعتماد است؛  
او همان کسی است که حسین را کشته است.

سوال کرد یحیی بن معین درباره عمر بن سعد که او ثقیه است؟ پس گفت چگونه قاتل حسین ثقیه است؟

ابن الحارث من کِنْدَة، وقال بعضهم: مارية بالراء.  
وقال ابن البرقي: أمه رَمَلَة بنت أبي الأنياب من كِنْدَة.  
وذكره محمد بن سعد في الطبقة الثانية من أهل الكوفة<sup>(١)</sup>.

وقال أحمد بن عبدالله العجلي<sup>(٢)</sup>: كان يروي عن أبيه  
أحاديث، وروى الناس عنه. وهو الذي قَتَلَ الحُسَيْن، وهو تابعي  
ثقة.

وقال أبو بكر بن أبي خيثمة<sup>(٣)</sup>: سألت يحيى بن معين عن  
عمر بن سعد أئمة هو؟ فقال: كيف يكون من قَتَلَ الحُسَيْن ثقة؟

وقال الحاكم أبو أحمد: سمعت أبا الحسين الغازي يقول:  
سمعت أبا حفص عمرو بن علي يقول: سمعت يحيى بن سعيد  
يقول: حدثنا إسماعيل بن أبي خالد، قال: حدثنا العيزار بن  
حريث عن عمر بن سعد، فقال له رجل من بني ضبيعة يقال له  
موسى: يا أبا سعيد هذا قاتل الحسين. فسكت، فقال: عن قاتل  
الحسين تحدثنا. فسكت.

وقال عبدالرحمان بن يوسف بن خراش: حدثنا أبو حفص  
هو الفلاس، قال: سمعت يحيى بن سعيد القطان، وحدثنا عن  
شعبة وسفيان عن أبي إسحاق عن العيزار بن حريث عن عمر بن  
سعد فقام إليه رجل، فقال: أما تخاف الله تروي عن عمر بن

(١) طبقاته: ١٦٥/٥.

(٢) ثقته: الورقة ٤١. وليس فيه: تابعي ثقة.

(٣) الجرح والتعديل: ٦/ الترجمة ٥٩٢.

تَهْذِيبُ التَّهْذِيبِ فِي سَمَاءِ الرِّجَالِ

للحافظ المحدث جمال الدين أبي العجاج يوسف المزي  
٦٥٤ - ٧٢٤ هـ

المجلد الحادي والعشرون

Sonnat.net

حَقَّقَهُ، وَصَبَّطَ نَصَبَهُ، وَطَلَّقَ عَلَيْهِ  
الدكتور بشار عواد معروف

مؤسسة الرسالة

پی نوشت:

(١) تهذيب التهذيب، العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل (متوفاي ٨٥٢هـ) ج ٧، ص ٣٩٦، ناشر: دار الفكر - بيروت،  
الطبعة: الأولى، ١٤٠٤هـ - ١٩٨٤م

(٢) تهذيب الكمال، المزي، يوسف بن الزكي عبدالرحمن أبو العجاج (متوفاي ٧٤٢هـ) ج ٢١، ص ٣٥٧، تحقيق د. بشار عواد معروف،  
ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م

چگونه است کسی که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را با آن وضعیت فجیع به شهادت می رساند، دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را به اسارت می برد می تواند مورد اعتماد و روایاتش برای اهل سنت حجت باشد اما اگر کسی امیرالمومنین را دوست داشته باشد یا او را از خلفای سه گانه برتر و یا احیانا به یکی از خلفای سه گانه توهین کند روایاتش ضعیف و غیر قابل قبول باشد؟

### نتیجه

روایت ابن ابی دارم هیچ ایرادی ندارد و اتهاماتی که به او زده اند از جمله رافضی بودن و یا غلو در رفض ضرری به صحت روایت نمی زند؛ چرا که عین همان مطالب درباره روایان بخاری، مسلم و دیگر صحاح سته اهل سنت نیز نقل شده است.

**بنابراین اسناد و خود روایت کاملا صحیح هستند.**

## پاسخ به شبهات

جناب عمر فقط تهدید به سوزاندن خانه فاطمه رضی الله کرد ولی نیت خود را عملی نکرد

ما در فصل اول به طور کامل به حوادث پس از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته ایم و عزیزانی که آن را مطالعه کرده باشند خود قادر به پاسخ گویی به این شبهه هستند با این حال باید بگوییم:

مگر قصد بد نسبت به اهل مدینه گناه نابخشودنی نیست؟ مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله قسم نخورده است که خداوند چنین کسی را در آتش ذوب خواهد کرد همان طور که نمک در آب ذوب می شود؟

ابوالقاسم صلی الله علیه و سلم فرمودند: هر کس قصد بدی نسبت به مردم مدینه داشته باشد خداوند او را (در آتش) ذوب می کند همان گونه که نمک در آب حل می شود.

۱۵ - کتاب الحج (۸۸-۸۹) باب (۴۹۰-۴۹۳) حدیث

(وَمَنْ ابْتَدَأَ بِشَيْءٍ عَصَىٰ عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ فَاعٍ) قَالَ «إِنَّمَا عَلِيَّةٌ (بِئْسَى الْمَدِينَةَ) وَإِنَّمَا بَشِيءٌ الْغَلْبَتِ كَمَا تَذِي النَّارُ حَتَّىٰ الْفَيْضِ» .

۴۹۱- (۱۳۸۵) وَحَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ . قَالَ «إِنَّمَا عَلِيَّةٌ (بِئْسَى الْمَدِينَةَ) وَإِنَّمَا بَشِيءٌ الْغَلْبَتِ كَمَا تَذِي النَّارُ حَتَّىٰ الْفَيْضِ» . قَالَ «إِنَّمَا عَلِيَّةٌ (بِئْسَى الْمَدِينَةَ) وَإِنَّمَا بَشِيءٌ الْغَلْبَتِ كَمَا تَذِي النَّارُ حَتَّىٰ الْفَيْضِ» .

(۸۹) باب من أراد أهل المدينة بسوء أذاهم الله

۴۹۲- (۱۳۸۶) وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ وَابْنُ أَبِي عُمَرَ . قَالَ : حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ . قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ وَابْنُ أَبِي عُمَرَ . قَالَ : حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ . قَالَ : حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ . قَالَ : حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ .

۴۹۳- (...) وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ وَابْنُ أَبِي عُمَرَ . قَالَ : حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ . قَالَ : حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ . قَالَ : حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ .

(...) وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حَاتِمٍ وَابْنُ أَبِي عُمَرَ . قَالَ : حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ . قَالَ : حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ .

(۱) (طابة) هذا فيه استحباب تسميتها طابة ، وليس فيه أنها لا تسمى بغيره . قد سماها الله تعالى المدينة في مواضع من القرآن . وسماها النبي ﷺ طابة .  
(۲) (بسوء) قيل يحتمل أن المراد من أرادها غزاه متبراً عنها ، ويحتمل غير ذلك .

۱۰۰۷

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ وَأَنْتُمْ كَانُمْرًا  
وَيُؤْتِيهِمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَئِي سَفَّالِينَ . [ ۲ / مراء / ۱۶۱ ]

صحيح مسلم

للإمام أبي الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري

۲۰۶ - ۲۶۱ هـ

(وهو ثاني كتابي ، صراع الصحاح للشيخ الفاضل)

دوران عمل الحديث بکتون ، ساتی سنة ،  
الحدیث ، لمدارهم حل هذا المسئلة  
وصفت هذا السند الصحیح من ثلاثة آلاف  
حدیث مسبوقة ،  
مسلم بن الحجاج ،

الجزء الثاني

دقق على طبعه ، وحقق في نصوصه ، وتصحيحه وترقيته ،  
وهذا كتابه الثاني في هذا الفن . وطبع في مطبعته الخاصة  
بشعب الإمام الشافعي ، مع زيادة من ألفي الفقه  
(خادم الكتاب والرسالة)

مسلم بن الحجاج

Sonnat.net

توزيع  
دار الكتب العلمية  
بيروت - لبنان

دار الكتب العلمية  
بيروت - لبنان

پی نوشت:

(۱) صحيح مسلم، النيسابوري، مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري (متوفى ۲۶۱ هـ) ج ۲، ص ۱۰۰۷، ح ۴۹۲، كتاب الحج، باب من أراد أهل المدينة بسوء أذابه الله، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت



همجنين ذهبي مي نويسد:

گفت يزيد بن الهاد از عن أبي بكر بن المنكدر و او از عطاء بن يسار و او از سائب بن خلاد كه گفت شنيدم از رسول خدا صلى الله عليه و سلم كه فرمودند: هر كس مردم مدينه را بترساند خدا او را بترساند و بر چنين كسى لعنت خدا و ملائكه و تمام مردم باد.

بسط يده، وأما هذا فقعد في بيته، فدخل عليه فقتل، فإنا أرجو به.

وقال جرير بن عبد الحميد، عن مغيرة قال: نهب مُشرفاً<sup>(١)</sup> بن عُقبَةَ المدينة ثلاثاً، واقتصرَ فيها ألفَ عذراء.

قال يزيد بن الهاد، عن أبي بكر بن المنكدر، عن عطاء بن يسار، عن السائب بن خلاد، أنه سمع رسول الله ﷺ يقول: «مَنْ أخافَ أهلَ المدينة أخافَ الله، وعليه لعنةُ الله والملائكة والناس أجمعين»<sup>(٢)</sup>. رواه مسلم بن أبي مريم، وعبد الله بن عبد الرحمن بن أبي صعصعة، عن عطاء عن السائب، وخالفهم موسى بن عُقبَةَ، عن عطاء فقال: عن عبادة بن الصامت، والأول أصح.

وقال جُوَيْرِيَةُ بن أسماء: سمعتُ أشياخنا من أهل المدينة يتحدثون قالوا: خرج أهل المدينة يوم الحَرَّةِ بجموع كبيرة، وهيشة لم يُر مثلها، فلما رأهم أهل الشام كرهوا قتالهم، فأمر مسلم بن عقبة بسريه، فوُضِعَ بين الصَّفِينِ، ثم أمر مناديه: قاتلوا عتي، أوذعوا، فشدَّ الناس في قتالهم، فسمعوا التكبير خلفهم من المدينة، وأقجم عليهم بنو حارثة وهم على الحرَّة، فانهزم الناس، وعبد الله بن حنظلة متساند إلى بعض بنيه يغطُّ نوماً، فنبهه ابنه، فلما رأى ما جرى أمر أكبر بنيه، فقاتل حتى قُتِل، ثم لم يزل يقدمهم واحداً بعد واحد، حتى أتى على آخرهم، ثم كسر جفر سيفه، فقاتل حتى قُتِل<sup>(٣)</sup>.

وقال وَهَيْبُ بن خالد: ثنا عمرو بن يحيى، عن أبيه قال: قيل لعبد الله ابن زيد يوم الحرَّة: ها ذاك ابن حنظلة يبايع الناس على الموت، فقال: لا أبايع عليه أحداً بعد رسول الله ﷺ<sup>(٤)</sup>. إسناده صحيح.

(١) هو مسلم بن عقبة، وقد سُمِّيَ ومُشرفاً بعد وقعة الحرَّة.

(٢) أخرجه أحمد في المسند ٥٥/٤.

(٣) أنظر تاريخ الطبري ٤٨٩/٥، والخبر في تاريخ خليفة ٢٣٨.

(٤) أخرجه البخاري في الجهاد ٨/٤ باب البيعة في الحرب أن لا يقرؤا... وفي المغازي ٦٥/٥ باب غزوة الحديبية، ومسلم في الإمامة (١٨٦١/٨١)، وأحمد في المسند ٤١/٤ و٤٢.

# سنة الإسلام

ووفيات المشاهير والأعلام

لإيضا المورخ شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المستوفى سنة ٧٤٨ هـ

جمهورية سوريا

٦١ - ٨٠

Sonnat.net

تحقيق

الدكتور عمر عبد السلام تدمري

أساتذة التاريخ الإيماني والجامعي الثانية  
مجلس العلماء الإيمانيون والباحثون في التاريخ  
والتراث المؤرخين والكتّاب

الناشر

دار الكتاب العربي

بي نوشت:

(٢) تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨ هـ) ج ٥، ص ٢٦، تحقيق د. عمر عبد السلام تدمري، ناشر: دار الكتاب العربي - لبنان/ بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧ م

از راویان بخاری است و این حجر او را ثقة دانسته و از کسانی معرفی می کند که حدیث زیاد نقل کرده است.

٦٠٢

- ٧٧٢٧ - یزید بن سنان بن یزید التمیمی، أبو قرة الرهاوي، ضعيف، من كبار السابعة، مات سنة خمس وخمسين، وله ست وسبعون. ت. ق.
- ش • یزید بن الشَّخیر، هو: ابن عبدالله، يأتي. بخ. [٧٧٤٠].
- ٧٧٢٨ - یزید بن شُرَیح الحضرمي، الحمصي، مقبول، من الثالثة، وروايته عن نعيم بن حُمار مرسله. بخ و ت. ق.
- ٧٧٢٩ - یزید بن شريك بن طارق التيمي، الكوفي، ثقة، يقال إنه أدرك الجاهلية، من الثانية، مات في خلافة عبد الملك. ع.
- ٧٧٣٠ - یزید بن شيبان الأزدي، صحابي، له حديث. ٤.
- ص ٧٧٣١ - یزید بن صالح، ويقال صُلَیح، بالتصغير، وهو أكثر، الرحيبي الحمصي، مقبول، من الثالثة. د.
- ٧٧٣٢ - یزید بن صُحَّح، بضم المهملة وسكون الموحدة، الأصحبي، المصري، مقبول، من الثالثة. د.
- ٧٧٣٣ - یزید بن صُهيب الكوفي، أبو عثمان، المعروف بالفقيه، يفتح الفاء بعدها قاف، قيل له ذلك لأنه كان يشكو فقار ظهره، ثقة، من الرابعة. خ م د س ق.
- ض • یزید بن ضَبَّة، في: ابن مَقْسَم. [٧٧٨٢].
- ط ٧٧٣٤ - یزید بن طَلْح، مجهول، من السادسة. س. ق.
- ٧٧٣٥ - یزید بن طَهْمَان الرُقاشي، أبو المعتمر البصري، نزيل الجيرة، بالمهمله، ثقة، من السادسة. د. ق.
- ع ٧٧٣٦ - یزید بن عمر بن الأسود العامري، ثم الشَّوَّاش، بضم المهملة، صحابي، له حديث. د.
- ٧٧٣٧ - یزید بن عبدالله بن أسامة بن الهاد الليثي، أبو عبدالله المدني، ثقة مكتر، من الخامسة، مات سنة تسع وثلاثين. ع.
- ٧٧٣٨ - یزید بن عبدالله بن خصيفة، بمعجمة ثم مهمله، ابن عبدالله بن يزيد الكندي، المدني، وقد ينسب لجدّه، ثقة، من الخامسة. ع.
- ٧٧٣٩ - یزید بن عبدالله بن زُرَيْق، بتقديم الراء، مصغر، الشامي، أبو عبدالله القرشي، مقبول، من العاشرة. س.
- ٧٧٤٠ - یزید بن عبدالله بن الشَّخِير، بكسر المعجمة وتشديد المعجمة، العامري، أبو العلاء البصري، ثقة، من الثانية، مات سنة إحدى عشرة ومائة، أو قبلها، وكان مولده في خلافة عمر، فوهم من زعم أن له رؤية. ع.
- ٧٧٤١ - یزید بن عبدالله بن قُسَيْط، بقال ومهملتين، مصغر، ابن أسامة الليثي، أبو عبدالله المدني، الأعرج، ثقة، من الرابعة، مات سنة الثنتين وعشرين، وله تسعون سنة. ع.

٧٧٣١ - «الرحبي»: لعله يسكون الحاء المهملة كما تقدم برقم ٧٠٧٩.

## تَقْرِيبُ التَّهْذِيبِ

للإمام الحافظ شهاب الدين أحمد بن علي بن حجر

العسقلاني الشافعي

المولود سنة ٧٧٢ - المتوفى سنة ٨٥٢  
رحمه الله تعالى

قَدَّمَ لَهُ دَرَسَةَ زَائِنَةَ

وَرَفَّاهُ بِأَصْلِ مَوْلَانِهِ مُقَابَلَةَ رَقِيقَةَ

مُحَمَّدَ عَوَّازِيَةَ

Sonnat.net

دار الرشيد

سوريا - حلب

پی نوشت:

(١) تقریب التهذیب، العسقلانی الشافعی، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل (متوفای ٨٥٢هـ) ج ١، ص ٦٠٢، رقم: ٧٧٣٧، تحقیق: محمد عوامة، ناشر: دار الرشید - سوريا، الطبعة: الأولى، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م

- ٧٩٨٢ - أبو بكر بن علي بن عطاه بن مقدم، بوزن محمد، المقدمي، البصري، مقبول، من السابعة، مات سنة سبع وستين - م.
- ٧٩٨٣ - أبو بكر بن عمارة بن زويبة، براء وموحدة، مصغر، الثقي، الكوفي، مقبول، من الثالثة. م د س.
- ٧٩٨٤ - أبو بكر بن عمر بن عبدالرحمن بن عبدالله بن عمر القرشي العدوي، المدني، ثقة، من كبار السابعة، وروايته عن جد أبيه منقطعة. م م ت م ق.
- ٧٩٨٥ - أبو بكر بن عياش، يتحانية ومعجمة، ابن سالم الأسدي، الكوفي المقرئ، الحنابلة، بمهمله ونون، مشهور بكنيته، والأصح أنها اسمه، وقيل اسمه محمد، أو عبدالله، أو سالم، أو شعبة، أو رؤبة، أو مسلم، أو جدهاش، أو مطرف، أو حماد، أو حبيب، عشرة أقوال، ثقة عابد إلا أنه لما كبر ساء حفظه وكتابه صحح، من السابعة، مات سنة أربع وتسعين، وقيل قبل ذلك بسنة أو ستين، وقد قارب المائة، وروايته في مقدمة مسلم - ع.
- ٧٩٨٦ - أبو بكر بن عياش السلمي، فاضل، له كتاب في غريب الحديث، مقبول، من السابعة أيضاً. تمييز.
- - أبو بكر بن مبشر، هو: الفضل، تقدم. [٥٤١٦].
- ٧٩٨٧ - أبو بكر بن محمد بن زيد بن عبدالله بن عمر العدوي، المدني، ثقة، من كبار السابعة، مات سنة خمسين. س.
- ٧٩٨٨ - أبو بكر بن محمد بن عمرو بن حزم الأنصاري النجاري، بالنون والجيم، المدني القاضي، اسمه وكنيته واحد، وقيل إنه يكنى أبا محمد، ثقة عابد من الخامسة، مات سنة عشرين ومائة، وقيل غير ذلك. ع.
- - أبو بكر بن أبي مریم، هو: ابن عبدالله. [٧٩٧٤].
- - أبو بكر بن أبي مليكة، هو: ابن عبدالله. [٧٩٨٠].
- - أبو بكر بن موسى، هو: ابن أبي شيخ، تقدموا. [٧٩٦٩].
- ٧٩٨٩ - أبو بكر بن المنكدر بن عبدالله التيمي، المدني، ثقة، وكان أسن من أخيه محمد، من الرابعة. م م د م س.
- ٧٩٩٠ - أبو بكر بن أبي موسى الأشعري، اسمه عمرو، أو عامر، ثقة، من الثالثة، مات سنة ست ومائة، وكان أسن من أخيه أبي بردة. ع.
- ٧٩٩١ - أبو بكر بن نافع العدوي، مولى ابن عمر، مدني، صدوق، يقال اسمه عمر، من كبار السابعة، وروايته عن صفية بنت أبي عبيد مرسلة. م د ت م س.
- ٧٩٩٢ - أبو بكر بن نافع العدوي مولاهم، المدني، قاضي بغداد، ضعيف، من الثامنة. م م.
- - أبو بكر بن نافع العدي، اسمه: محمد بن أحمد، تقدم. [٥٧١٦].
- ٧٩٩٣ - أبو بكر بن النضر بن أنس بن مالك الأنصاري، البصري، مستور، من الخامسة. م س.

# تَقْرِيبُ التَّهْذِيبِ

للإمام الحافظ شهاب الدين أحمد بن علي بن حجر

العسقلاني الشافعي

المولود سنة ٧٧٣ - المتوفى سنة ٨٥٢  
رحمه الله تعالى

Sonnat.net

تَمَّمَ لَهُ رِيسَالَةً وَاقِيَةً

تَوَابَهُ بِأَهْلٍ مُؤَلَّفَةٍ مُقَابِلَةً دَقِيقَةً

مُحَمَّدُ دَعْوَانِي

دار الرشيد  
سوريا - حلب

پی نوشت:

(١) تقریب التهذیب، العسقلانی الشافعی، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل (متوفای ٨٥٢هـ) ج ١، ص ٦٢٤، رقم: ٧٩٨٩، تحقیق: محمد عوامة، ناشر: دار الرشید - سوريا، الطبعة: الأولى، ١٤٠٦هـ - ١٩٨٦م

از راویان بخاری است و ابن حجر او را ثقة و دارای فضل، اهل موعظه و عبادت معرفی کرده است.

۳۹۲

- ۴۵۹۶ - عطاء بن قُروخ، بفتح الفاء وتشديد الراء المضمومة وآخره معجمة، المدني، نزيل البصرة، مقبول، من الثالثة. س ق.
- ۴۵۹۷ - عطاء بن قرّة السُّلُوي، بفتح المهملة وضم اللام الخفيفة، صدوق، من السادسة، مات سنة اثنتين وثلاثين. ت ق.
- ۴۵۹۸ - عطاء بن ابي مروان الاسلمي، أبو مصعب المدني، نزيل الكوفة، واسم أبيه سعيد، وقيل عبدالرحمن، ثقة، من السادسة، مات بعد الثلاثين. س.
- ۴۵۹۹ - عطاء بن مسلم الخُفّاف، أبو سُخْلَد الكوفي، نزيل حلب، صدوق يخطئ كثيراً، من الثامنة، مات سنة تسعين. تم س ق.
- ۴۶۰۰ - عطاء بن ابي مسلم، أبو عثمان الخراساني، واسم أبيه ميسرة، وقيل عبدالله، صدوق بهم كثيراً ویرسل ویدلس، من الخامسة، مات سنة خمس وثلاثين، لم يصح أن البخاري أخرج له. م.
- ۴۶۰۱ - عطاء بن ابي ميمونة البصري، أبو معاذ، واسم ابي ميمونة مَنِيح، ثقة رمي بالقدر، من الرابعة، مات سنة إحدى وثلاثين. م د س ق.
- ۴۶۰۲ - عطاء بن مينا، بكسر الميم وسكون التحتانية ثم نون، المدني، أبو البصري، أبو معاذ، صدوق، من الثالثة. ع.
- ۴۶۰۳ - عطاء بن نافع الكُيخاراني، بفتح الكاف وسكون التحتانية بعدها معجمة، ثقة، من الرابعة، وقيل هو عطاء بن يعقوب الآتي. بخ د ت. [=۴۶۰۶].
- ۴۶۰۴ - عطاء بن يزيد الليثي، المدني، نزيل الشام، ثقة، من الثالثة، مات سنة خمس - أوسبع - ومائة، وقد جاز الثمانين. ع.
- ۴۶۰۵ - عطاء بن يسار الهلالي، أبو محمد المدني، مولى ميمونة، ثقة فاضل صاحب مواعظ وعبادة، من صغار الثانية، مات سنة أربع وتسعين، وقيل بعد ذلك. ع.
- ۴۶۰۶ - عطاء بن يعقوب المدني، مولى ابن سبيّاح، يكسر المهملة وتخفيف الموحدة، ثقة، من الثالثة، وقد قيل إن له رؤية. م.
- ۴۶۰۷ - عطاء، مولى ابي أحمد بن جحش، مقبول، من الثالثة. ت س ق.
- ۴۶۰۸ - عطاء، أبو الحسن السُّوَّاثي، بضم المهملة، مقبول، من الرابعة. خ د س.
- ۴۶۰۹ - عطاء العامري، الطائفي، مقبول، من الثالثة. بخ د ت س.
- ۴۶۱۰ - عطاء الشامي، أنصاري، سكن الساحل، مقبول، من الرابعة. ت س.
- ۴۶۱۱ - عطاء المدني، مولى أم صُبَيْة، بمهمللة وموحدة، مصغر، مقبول، من الثالثة. س.
- عطاء الزيات، عن ابي هريرة، صوابه: عطاء، وهو ابن ابي رياح، عن ابي صالح الزيات، عن ابي هريرة. س. [=۴۵۹۱، ۱۸۴۱، ۸۴۲۶].

## تَقْرِيبُ التَّهْذِيبِ

لِلْإِمَامِ الْحَافِظِ شَهَابِ الدِّينِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ حَجْرٍ

العسقلاني الشافعي

المولود سنة ۷۷۳ - المتوفى سنة ۸۵۲  
رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى

قَدَّمَ لَهُ دَرَاةَ دَافِيَةَ

وَقَابَلَهُ بِأَصْلِ مَوْلَانِهِ مُقَابَلَةً وَثِيقَةً

مُحَمَّدَ عَوَامِرَةَ

Sonnat.net

دار الرشيد

سوريا - حلب

پی نوشت:

(۱) تقریب التهذیب، العسقلانی الشافعی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل (متوفای ۸۵۲هـ) ج ۱، ص ۳۹۲، رقم: ۴۶۰۵، تحقیق: محمد عوامه، ناشر: دار الرشید - سوريا، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶هـ - ۱۹۸۶م

سائب بن خالد

او صحابی است و صحابه از دیدگاه اهل سنت عدالتشان قطعی است.

محمد ناصر البانی در السلسلة الصحيحة می نویسد:

این روایت که اگر کسی مردم مدینه را بترساند خدا او را می ترساند سندش صحیح است و از جابر نیز نقل شده است. البته در نقل او جمله اخافه الله نیست اگر چه جمله پس بر او لعنت و خشم خدا باد وجود دارد و سندش نیز صحیح است.

همچنین با سند صحیح از جابر آمده است که گفت هر کس مردم مدینه را بترساند قلب مرا ترسانده است.

**پی نوشت:**

(۱) السلسلة الصحيحة (مختصره)، البانی، محمد ناصر (متوفای ۱۴۲۰ هـ) ج ۵، ص ۳۸۲، رقم ۲۳۰۴، ناشر: مكتبة المعارف - الرياض

شکی نیست که خانه فاطمه سلام الله خانه پیامبر محسوب می شود، همان طوری که در تفاسیر اهل سنت ذیل آیه شریفه:

فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَيُسَبَّحَ لَهُ وَفِيهَا بِالْعُدْوَةِ وَالْأَصَالِ النور ۳۶

در خانه هایی خدا رخصت داده که آنجا رفعت یابند و در آن ذکر نام خدا شود و صبح و شام تسبیح ذات پاک او کنند.

خانه امیرالمومنین و فاطمه سلام الله علیها برترین این خانه ها بیان شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و سلم آیه (فی بیوت) را تلاوت فرمودند؛ شخصی پرسید این خانه ها کدام هستند؟ فرمودند (صلی الله علیه و سلم) خانه های پیامبران علیهم السلام. ابوبکر رضی الله تعالی عنه پرسید ای رسول خدا آیا خانه علی و فاطمه رضی الله تعالی عنهما هم از همان خانه ها است؟ فرمودند بلی، از برترین آنان است.

**پی نوشت:**

(۱) الدر المنثور، السیوطی، عبد الرحمن بن الکرمال جلال الدین، ج ۶، ص ۲۰۳، ناشر: دار الفکر - بیروت - ۱۹۹۳

(۲) الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن، الثعالبی، عبد الرحمن بن محمد بن مخلوف (متوفای ۸۷۵ هـ) ج ۷، ص ۱۰۷، ناشر: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات - بیروت

(۳) روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، الألوسی البغدادی، العلامة أبی الفضل شهاب الدین السید محمود، ج ۱۸، ص ۱۷۴، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بیروت

(۴) الکشف و البیان، الثعلبی النیسابوری أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهیم (متوفای ۴۲۷ هـ - ۱۰۳۵ م) ج ۷، ص ۱۰۷، تحقیق: الإمام أبی محمد بن عاشور، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲ هـ

متعلق قوله تعالى (في بيوت) يسبح وفيه التكرير لذلك جيء به لتأكيد التذكير بما بهد في الجملة وللإيذان بأول التقديم للاهتمام دون المحصر، ومثل ما ذكر في التكرير لتأكيد قوله تعالى (ففي رحمة الله هم فيها خالدون) وقولك مررت يزيد به وببعض النجاة أعرب نحو ذلك بدلا كما في شرح التسهيل، وفي المعنى هو من توكيد الحرف بإعادة ما دخل عليه مضمرا وليس الجار والمجرور توكيدا للجار والمجرور لأن الظاهر لكونه أقوى لا يؤكد بالضمير، وليس المجرور بدلا بإعادة الجار لأنه لا يدل مضمرا من مظهر وإنما جوزه بعض النجاة قياسا، وأنت تعلم أن ما ذكر غير وارد لأن الجموع بدل أو توكيد، وأي الظاهر هربا من التكرار، (رجال) فاعل (يسبح) وتأخير عن الظروف لأن في وصفه نوع طول فيدخل تقديمه بحسن الانظام وقال الرماني في بيوت) متعلق بيوت، وقال الحوفي: متعلق بمحذوف وقع صفة لمشكاة، وقيل هو صفة لصباح، وقيل صفة لرجاحة، وهو على هذه الأفعال الأربعة تقييد للمثل به بالمبالغة فيه، والتبوين في الموصوف للتوسعة لا للقرينة لينافي ذلك جمع البيوت، وأورد على ما ذكر أن شيئا منه لا يلبق بشأن التنزيل الجليل كيف لا وأن ما بعد قوله تعالى (ولولم تحسه نار) على ما هو الحق أو بعد قوله سبحانه (نور على نور) على ما قيل إلى قوله تعالى (بكل شيء علم) كلام متعلق بالممثل قطعا، وسيطه بين أجزاء التثنية مع كونه من قبيل الفصل بين الشجر ولحائه بالأجنبي يؤدي إلى كون ذكر حال المنتفعين بالتثنية المهددين لنوره تعالى بطريق الاستيعاب والاستطراد مع كون بيان حال انحدادهم مقصودا بالذات ومثل هذا ما لا عهد به في كلام الناس فضلا أن يعمل عليه الكلام المعجز، وتوجه الحفاجي بأنه زخرف من القول إذ لا فصل فيه وما قبله إلى هنا من المثل والظاهر عندى أن التمثيل قد تم عند قوله تعالى (ولولم تحسه نار) وقيل هو متعلق بسبحوا أو نحو محذوفها، وتلك الجملة على ما قيل مترتبة على ما قبلها وترك الفاء للعلم به كما في نحو قم يدعوك، ومنه واتلوه يذكرك لأنه من صلة أن فلا يعمل فيما قبله والمراد بالبيوت المساجد كلها كما روى عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما، وقادة ومجاهد وأخرج ابن أبي حاتم عن ابن زيد أنه قال: إنما أربع مساجد لم يبنهن إلا نبي، الكعبة بناها إبراهيم وأسماعيل عليهما السلام وبيت المقدس بناه داود وسليمان عليهما السلام ومسجد المدينة ومسجد قباء بناهما رسول الله ﷺ، وعن الحسن أن المراد بها بيت المقدس والجمع من حيث أن فيه مواضع تميز بعضها عن بعض وهو خلاف الظاهر جدا.

وأخرج ابن مردويه عن أنس بن مالك، ويريد يقال: «قرأ رسول الله ﷺ هذه الآية (في بيوت) الخ فقام إليه عليه الصلاة والسلام رجل فقال أي بيوت هذه يا رسول الله؟ فقال ﷺ بيوت الأنبياء، عليهم السلام فقام إليه أبو بكر رضي الله تعالى عنه فقال: يا رسول الله هذا البيت منها لبيت علي وفاطمة رضي الله تعالى عنهما قال: نعم من أفاضلها، وهذا إن صح لا يثبت المدلول عنه.

وقال أبو حيان: الظاهر أنها متعلقة بصفى على المساجد والبيوت التي تقع فيها الصلاة والعلم، ويجوز أن يراد بها صلاة المؤمنين أو أديانهم بأن تشبه صلاحهم للجامعة للعبادات القولية والفعلية أو أديانهم المحيطة بالأنوار والبيوت المذكورة. أعني المساجد، ثم يستعار اسمها لذلك. وتعقب بأنه لا حسن فيما ذكر وأظنك لا تتكفي بهذا المقدار من المخرج هو المراد بالأذن الأمر وبالرفع المظلم أي أمر سبحانه بتعظيم قدرها، ويرى هذا من الحسن والضحاك، ولا يخفى أنه إذا أريد بها المساجد فتعظيم قدرها يكون بأشياء شتى كصياتها عن

# رُوحُ الْمَعَانِي

ن

## تَفْسِيرُ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَالسَّبْعِ الْمُبِينِ

لخاتمة المحققين وعمدة المدققين مرجع أهل العراق  
ومفتي بنسداد العلامة أبي الفضل  
شهاب الدين السيد محمود الألوسي البغدادي  
المتوفى سنة ١٢٧٠ هـ سقى الله نراه  
صيب الرحمة وافاض عليه مجال  
الاحسان والنعمة آمين



الجزء الثاني من

عنيت بنشره وتصحيحه والتعليق عليه للمرة الثانية بإذن من ورثة المؤلف بخط وإمضاء علامة العراق

المرحوم السيد محمود شكري الألوسي البغدادي

إدارة الطباعة الكنتونية

و

وهي التراث للبري

بغداد - لبنان

مصر: دار التراث رقم ١

Sonnat.net

### نتيجه:

١- اصلا آيا كسى حق دارد كه تنها يادگار رسول خدا و سيده زنان اهل بهشت را تهديد كند كه خانه ات را آتش خواهم زد؟

٢- عمر بر طبق آيه (في بيوت) قصد بد به ساكنان برترين خانه را داشته و آنان را تهديد کرده است از اين رو ١٠٠% شامل روايت پيامبر صلى الله عليه و آله مى باشد و خداوند او را در جهنم نوب مى كند همان گونه كه نمك در آب حل مى شود.

چون تعیین خلیفه از طرفی و ترس از ایجاد تفرقه برای عمر رضی الله بسیار مهم بود اقدام به تهدید خانه فاطمه رضی الله عنها کردند

۱- بیعت با اجبار مگر ممکن است؟ حال پرسش اصلی این است که بیعت با خدا و فرستادگانش مهم تر است یا بیعت با خلیفه؟ پاسخ این پرسش بر همگان مشخص است بیعت با خدا و فرستادگانش؛ خداوند در قرآن اکراه و اجبار در بیعت را ممنوع کرده:

لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ بقره ۲۰۶  
در قبول دین هیچ اجباری نیست.

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ شعراء ۳

گویی می خواهی جان خودت را از شدت اندوه از دست دهی بخاطر اینکه آن ها ایمان نمی آورند.

از طرفی دیگر به پیامبرش دستور می دهد که با اکراه و اجبار کسی را به اسلام دعوت نکند؛ بلکه می فرماید:

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ النور ۵۴

بگو فرمان خدا و رسول را اطاعت کنید و اگر اطاعت نکردید بر آنها بار تکلیف خود و بر شما بار تکلیف خویش است و باز بگو اگر خدا را اطاعت کنید هدایت خواهید یافت و بر رسول جز ابلاغ رسالت تکلیفی نخواهد بود.

حال يك مورد سراغ دارید که پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را با تهدید و اجبار وادار به پذیرش اسلام کرده باشد؟

۲- اگر موضوع امتناع از بیعت برای خلیفه آن قدر مهم و ارزشمند بود که حاضر بود خانه فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را به آتش بکشد پس چرا با دیگر افرادی که از بیعت تخلف کردند این گونه رفتار نکرد؟ در حالی که خیلی از صحابه از بیعت با ابوبکر امتناع کردند؟

بخاری به نقل از عمر بن خطاب می نویسد:

... هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و سلم از دنیا رفت انصار با ما مخالفت کردند و همه آن ها در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند؛ همچنین علی و زبیر و افرادی که با آن ها بودند...

الحديث ٦٨٢٤ - ٦٨٢٣

٢٤٩

٢٤٩ - باب رجم الحُبَلَى مِنَ الزَّنا إِذَا أَحْصَيْتَ

٦٨٢٤ - ٦٨٢٣

٢٤٩

٦٨٢٤ - ٦٨٢٣

٢٤٩

الحديث ٦٨٢٤ - ٦٨٢٣

٢٤٩

## المناجحة الصحيح

للمستحسن حديث رسول الله ﷺ وسنة وآيامه

### لِابْنِ عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْبَخَارِيِّ

(٢٥٦ - ٢٥٦)

٢٤٩

٦٨٢٤ - ٦٨٢٣

٢٤٩

٢٤٩

٦٨٢٤ - ٦٨٢٣

٢٤٩

٢٤٩

٦٨٢٤ - ٦٨٢٣

٢٤٩

٢٤٩

٦٨٢٤ - ٦٨٢٣

٢٤٩

### پی نوشت:

(١) صحیح البخاری، البخاری الجعفی محمد بن اسماعیل أبو عبدالله (متوفای ۲۵۶هـ) ج ٦، ص ٢٥٠٣، ح ٦٤٤٢، کتاب الحدود، باب ٣١، رَجْمُ الْحُبَلَى مِنَ الزَّنا إِذَا أَحْصَيْتَ، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، ١٤٠٧ - ١٩٨٧ / ج ٤، ص ٢٥٨، باب ٣١، رَجْمُ الْحُبَلَى مِنَ الزَّنا إِذَا أَحْصَيْتَ، ناشر: مکتب سلفیه، چاپ قاهره



أبو الفداء در تاریخ خود می نویسد:

عمر با ابابکر رضی الله عنهما بیعت کرد؛ مردم در ده روز میانی ماه ربیع الأول سال یازدهم برای بیعت هجوم آوردند؛ ولی گروهی از بنی هاشم، زبیر و عتبه بن ابی لهب، خالد بن سعید بن عاص، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، ابی ذر، عمار بن یاسر، براء بن عازب، ابی بن کعب به طرف علی بن ابی طالب رفتند و به او گرایش یافتند.

أخبار أبي بكر الصديق وخلافته  
رضي الله عنه  
لما قبض الله نبيه، قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه: من قال: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم مات علوت رأسه بسيفي هذا، وإنما ارتفع إلى السماء، فقرأ أبو بكر " وما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفإن مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم " " آل عمران: ١٤٤ " فرجع القوم إلى قوله وبادروا سقيفة بني ساعدة، فباع عمر أبا بكر رضي الله عنهما، وانفال الناس عليه يبايعونه، في العشر الأوسط من ربيع الأول سنة إحدى عشرة، خلا جماعة من بني هاشم والزبير وعتبة بن أبي لهب وخالد بن سعيد ابن العاص والمقداد بن عمرو وسلمان الفارسي وأبي ذر وعمار بن ياسر والبر بن عازب وأبي بن كعب ومالوا مع علي بن أبي طالب، وقال في ذلك عتبة بن أبي لهب: ما كنت أحسب أن الأمر منصرف ... عن هاشم ثم منهم عن أبي حسن

موضوع	نص	مكتاب	أبواب	الجزء	الصفحة
عمر أبا بكر رضي الله عنهما	عمر أبا بكر رضي الله عنهما	المختصر في أخبار البشر	أخبار أبي بكر الصديق وخلافته		

پی نوشت:

(۲) المختصر في أخبار البشر، أبو الفداء عماد الدين إسماعيل بن علي (متوفى ۷۳۲هـ) ج ۱، ص ۱۰۷

همچنین ابوجعفر طبری از عالمان مشهور قرن ششم هجری می نویسد:  
و کسانی که از بیعت با ابی بکر تخلف کردند شامل سعد بن عبادہ و گروهی از خزرجیان، علی بن ابی طالب و دو فرزندش، عباس عموی رسول خدا صلی الله علیه و سلم و فرزندانش از بنی هاشم، زبیر، طلحه، سلمان، عمار، ابوزر، مقداد و غیر آن از مهاجرین و خالد بن سعید بن عاص.

# الریاض النضرۃ فی مناقب العشرۃ

أبیت سکر الصدف  
عمر بن الخطاب  
عمر بن الخطاب  
عمر بن الخطاب  
عمر بن الخطاب  
عمر بن الخطاب  
عمر بن الخطاب  
عمر بن الخطاب  
عمر بن الخطاب  
عمر بن الخطاب

تألیف

الإمام الشیخ أحمد مدبر بن عبد الله  
الشهید بالمحبت الطبرعی  
المتوفی سنة ۶۹۴هـ

۴-۱  
Sonnat.net

مستشارات  
مکتبہ دارالکتاب العلمیۃ  
للمطبعة والنشر  
دارالکتاب العلمیۃ  
بیروت - لبنان

تکررت أو كان قد بقي من لا يبايع في يوم الوفاة فجلس لهم صبيحة اليوم الثاني فبايعوه من غير أن يكون بينها نضاد .

قال ابن شهاب : وغضب رجال من المهاجرين في بيعة أبي بكر منهم علي بن أبي طالب والزبير فدخلا بيت فاطمة معها السلاح فجاءها عمر ابن الخطاب في عصابة من المسلمين منهم أسيد بن حضير وسلمة بن سلامة ابن وقش وهما من بني عبد الأشهل ويقال منهم ثابت بن قيس بن شماس من بني الخزرج فأخذ أحدهم سيف الزبير فضرب به الحجر حتى كسره ويقال إنه كان فيهم عبد الرحمن بن عوف ومحمد بن مسلمة وإن محمد بن مسلمة هو الذي كسر سيف الزبير والله أعلم . خروجه موسى بن عقبة ، وهذا محمول على تقدير صحته على تسكين نار الفتنة واغماذ سيفها لا على قصد إهانة الزبير ، وتختلف عن بيعة أبي بكر يومئذ سعد بن عبادة في طائفة من الخزرج وعلي بن أبي طالب وابناه والعباس عم رسول الله ﷺ وبنوه في بني هاشم والزبير وطلحة وسلمان وعمار وأبو ذر والمقداد وغيرهم من المهاجرين وخالد بن سعید بن العاص ، ثم إنهم بايعوا كلهم فممنهم من أسرع ببيعتهم ومنهم من تأخر حيناً إلا ما روي عن سعد بن عبادة فلأنهم قالوا أدركته المنية قبل البيعة ، ويقال قتله الجن ، وقصته مشهورة عند أهل التاريخ ، وعلى الجملة لا خلاف بين طوائف المسلمين إلا أن أبا بكر توفي يوم توفي ولا يخالف عليه من أهل الاسلام طوعاً أو كرها ، كما أن رسول الله ﷺ توفي يوم توفي وقد قامت حجة التبليغ وبلغ ذلك القاصي والداني وقامت كلمة الشهادتين طوعاً وكرها .

وقال أبو عبيد في كتاب الأحاديث بايع أبا بكر جميع الأنصار غير سعد ابن عبادة وقد كانت الأنصار أرادت أن تجعل البيعة له فقال عمر لا تدعه حتى يبايع له بشير بن سعد أبو النعمان بن بشير وكان أول من صفق بيد أبي بكر ولعله أراد من الأنصار توفيقاً بينه وبين حديث ابن عباس في أن أول من بايع عمر ثم المهاجرون ثم الأنصار فقال بشير إنه ليس بمبايعكم

پی نوشت:

(۳) الرياض النضرۃ فی مناقب العشرۃ، الطبري، أحمد بن عبد الله بن محمد أبو جعفر (متوفاي ۶۹۴هـ) ج ۲، ص ۲۱۴، تحقیق: عیسی عبد الله محمد مانع الحمیری، ناشر: دار الغرب الإسلامی - بیروت، الطبعة: الأولى ۱۹۹۶م / ج ۱، ص ۲۴۱، ناشر: دارالکتاب العلمیۃ، بیروت

همچنین عاصمی مکی از عالمان مشهور قرن یازدهم می نویسد:

سعد بن عباد و گروهی از خزرجیان، علی بن ابی طالب و دو فرزندش، زبیر، عباس عموی رسول خدا و فرزندانش از بنی هاشم، طلحه، سلمان، ابوزر، مقداد و غیر آن و خالد بن سعید بن عاص از بیعت با ابی بکر سرباز زدند و بیعتشان را به تاخیر انداختند مگر سعد بن عباد که روایت شدن نه با ابابکر بیعت کرد و نه با عمر تا هنگامی که مرد.

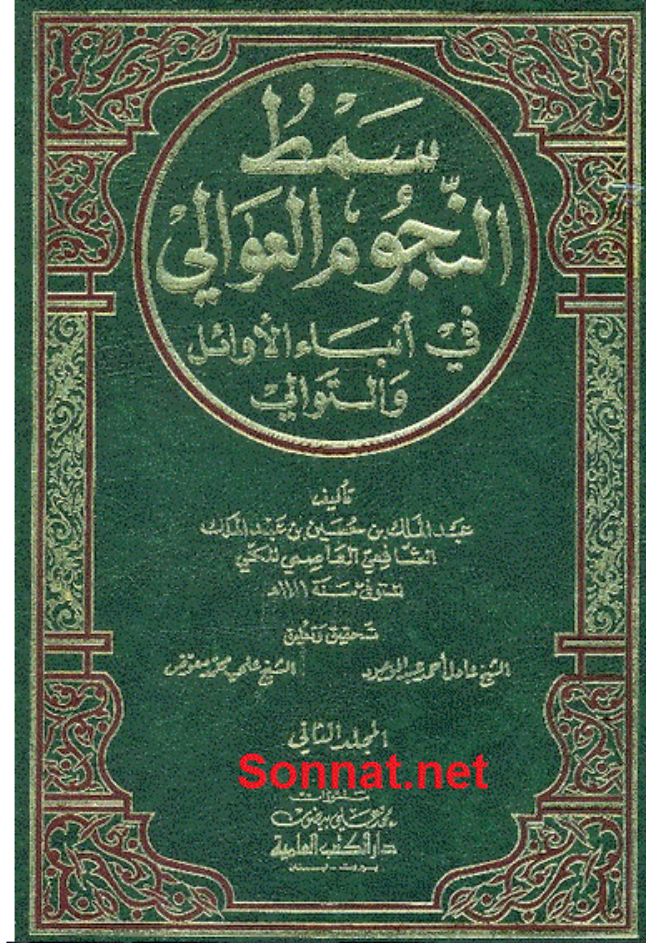
قال ابن شهاب - وهو الزهري - وغضب رجال من المهاجرين في بيعة أبي بكر، منهم: علي، والزبير، فدخلوا في بيت فاطمة بنت رسول الله ﷺ ومعهما السلاح، فجاء عمر بن الخطاب في عصابة من المسلمين، منهم: أسيد بن حضير، وسلمة بن وقش، وثابت بن قيس بن شماس الخزرجي، ومحمد بن مسلمة - ويقال كان فيهم عبد الرحمن بن عوف - فكلموهما، فأخذ أحدهم سيف الزبير، فضرب به الحجر حتى كسره، والضارب بسيف الزبير هو: محمد بن مسلمة، أخرجه موسى بن عقبة<sup>(١)</sup>.

قال في الرياض: وهو محمول - على تقدير صحته - على تسكين نار الفتنة، وإعتماد سيفها لا على قصد إهانة الزبير. قلت: بل التحريك في هذا التسكين.

تخلف عن بيعة أبي بكر يومئذ - سعد بن عباد، وطائفة من الخزرج، وعلي بن أبي طالب، وإبناه، والزبير، والعباس عم رسول الله ﷺ، وبنوه عن بنی هاشم، وطلحة، وسلمان، وعمار، وأبو ذر، والنفذاد، وغيرهم، وخالد بن سعید بن العاص، ثم إنهم بايعوا كلهم، فمدتهم عن أمّرت بيعة، ومنهم من تأخر حيناً، إلا ما روى عن سعد بن عباد فإنه لم يبايع أبداً بغير ولا عمن إلى أن مات كما تقدم آنفاً. وقال ابن سعد: أبانا محمد بن عمر: حدثني محمد بن صالح، عن الزبير بن المنذر بن أبي أسيد الساعدي: أن أبا بكر بعث إلى سعد بن عباد أن أقبل، فبايع، فقد بايع الناس، فقال: لا، والله لا أبايع حتى أرايكم بما في كنانتي، وأقاتلكم بمن معي. قال، فقال بشير بن سعد: يا خليفة رسول الله إنه أبي وليج، وليس يسايحك، أو يقتل، ولن يقتل حتى يقتل معه ولده وعشيرته، ولن يقتلوا حتى تقتل الخزرج؛ فلا تحركوه، فقد استقام لكم الأمر، وليس بضاركم، وإنما هو رجل واحد ما ترك. قبل أبو بكر نصيحة بشير.

قال: فلما ولي عمر لقيه ذات يوم فقال: إيه يا سعد، فقال: إيه يا عمر، فقال عمر: أنت صاحب ما أنت صاحبه؟ قال: نعم، وقد أفضى إليك هذا الأمر، وقد كان والله صاحبك أحب إلينا منك، وقد والله أصبحت كارهاً لجوارك، فقال عمر: إنه من كره جوار جاره تحول عنه، قال أما إني غير مستسر بذلك، وأنا متحول إلى

(١) ينظر: البداية والنهاية (٦/٣٣٣-٣٣٤).



پی نوشت:

(٤) سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل والتوالي، العاصمي المكي، عبد الملك بن حسين بن عبد الملك الشافعي (متوفاي ١١١١ هـ) ج ٢، ص ٣٣٢، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود- علي محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١٩ هـ - ١٩٩٨ م

يعقوبی در تاریخ خود می نویسد:

و کسانی که از بیعت با ابی بکر تخلف کردند گروهی از مهاجرین و انصار بودند که به علی بن ابی طالب گرایش پیدا کردند از آنها عباس بن عبد المطلب، فضل بن عباس، زبیر بن عوام بن عاص، خالد بن سعید، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، برا بن عازب و ابی بن کعب بودند.

## تاریخ الی‌عقوبی

وهو تاریخ أحمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب  
ابن واضح الكاتب العبّاسي المعروف باليعقوبي

المجلد الثاني

Sonnat.net

دارصادر  
بيروت

فوثب بشير بن سعد من الخرج ، فكان أول من يابعه من الأنصار ، وأسيد بن  
حُضَيْر الخزرجي ، ويابح الناس حتى جعل الرجل يظفر وسادة سعد بن عبادة ،  
وحتى وطئوا سعداً . وقال عمر : اقتلوا سعداً ، قتل الله سعداً .

وجاء البراء بن عازب ، فضرب الباب على بني هاشم وقال : يا معشر  
بني هاشم ، بويح أبو بكر . فقال بعضهم : ما كان المسلمون يحدثون حدثاً فغيب  
عنه ، ونحن أولى بمحمد . فقال العباس : فعلوها ، ورب الكعبة .

وكان المهاجرون والأنصار لا يشكّون في عليّ ، فلما خرجوا من الدار قام  
الفضل بن العباس ، وكان لسان قريش ، فقال : يا معشر قريش ، إنّه ما حقت  
لكم الخلافة بالتمويه ، ونحن أهلها دونكم ، وصاحبنا أولى بها منكم .  
وقام عتبة بن أبي شهب فقال :

ما كنتُ أحسبُ أن الأمرَ منصرفاً عن هاشمٍ ثمّ منها عن أبي الحسنِ  
عَنْ أَوْلَى النَّاسِ إِيْمَانًا وَسَابِقَةً ، وَأَعْلَمِ النَّاسِ بِالْقُرْآنِ وَالسُّنَنِ  
وَأَخْبِرِ النَّاسَ عَهْدًا بِالنَّبِيِّ ، وَمَنْ جِبْرِيْلُ عَوْنٌ لَهُ فِي الْغَسْلِ وَالْكَفَنِ  
مَنْ فِيهِ مَا فِيهِمْ لَا يَمْتَرُونَ بِهِ ، وَلَيْسَ فِي الْقَوْمِ مَا فِيهِ مِنَ الْحَسَنِ

فبعث إليه عليّ فنهاه . وتخلّف عن بيعة أبي بكر قوم من المهاجرين والأنصار ،  
ومالوا مع عليّ بن أبي طالب ، منهم : العباس بن عبد المطلب ، والفضل بن  
العباس ، والزبير بن العوام بن العاص ، وخالد بن سعيد ، والمقداد بن عمرو ،  
وسلمان القارميّ ، وأبو ذرّ الغفاريّ ، وعمّار بن ياسر ، والبراء بن عازب ،  
وأبيّ بن كعب ، فأرسل أبو بكر إلى عمر بن الخطّاب وأبي عبيدة بن الجراح  
والغيرة بن شعبة ، فقال : ما الرّأي ؟ قالوا : الرّأي أن نلقى العباس بن عبد  
المطلب ، فتجعل له في هذا الأمر نصيباً يكون له ولعقبه من بعده ، فتقطعون به  
ناحية عليّ بن أبي طالب حجّة لكم على عليّ ، إذا مال معكم ، فانطلق أبو

پی نوشت:

(٥) تاریخ الی‌عقوبی، الی‌عقوبی، أحمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح (متوفای ۲۹۲هـ) ج ۲، ص ۱۲۴، ناشر: دار صادر - بیروت

ابن اثير جزري دربارہ دو تن از بزرگان صحابہ می نویسد:  
خالد و برادرش ابان (بن سعید بن ابی العاص) بیعت با ابی بکر رضی اللہ عنہ را به تاخیر انداختند.

وَلَا يُضْرُّ وَلَا يُنْفَعُ، وَلَا يُذْرِي مَنْ عَيْبَهُ وَمَنْ لَمْ يُعَيْبْهُ. قال خالد: فإني أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أنك رسول الله، فشر رسول الله ﷺ بإسلامه، وتغيب خالد، وعلم أبوه بإسلامه فأرسل في طلبه من بقي من ولده، ولم يكونوا أسلموا، فوجدوه، فأثابوا به أباه أبا أحبيحة سعيداً، فسبّه ويكفنه وضربه بعضاً في يده حتى كسرها على رأسه، وقال: اتبعت محمداً وأنت ترى خلافة قومه، وما جاء به من عيب ألهمتهم وعيب من مضى من آبائهم! قال: قد. والله. تبعته على ما جاء به. فغضب أبوه ونال منه، وقال: اذهب يا لكع حيث شئت، والله لأمنئك القوت، فقال خالد: إن منعني فإن الله يرزقني ما أعيش به. فأخرجه وقال لبنيه: لا يكلمه أحد منكم إلا صنعتم به ما صنعت بخالد. فانصرف خالد إلى رسول الله ﷺ، فكان يلزمه، ويعيش معه.

وتغيب عن أبيه في نواحي مكة حتى خرج المسلمون إلى أرض الحبشة في الهجرة الثانية، فخرج معهم، وكان أبوه شديداً على المسلمين، وكان أعز من بمكة، فمرض فقال: لئن الله رفعني من مرضي هذا لا يعبد إله ابن أبي كبشة بمكة. فقال ابنه خالد عند ذلك: اللهم لا ترفعوه. فتوفي في مرضه ذلك.

وهاجر خالد إلى الحبشة ومعه امرأته أميمة بنت خالد الخزاعية، وولد له بها ابنه سعيد بن خالد، وابنته أم خالد، واسمها أمة، وهاجر معه إلى أرض الحبشة أخوه عمرو بن سعيد، وقدموا على النبي ﷺ بخيبر مع جعفر بن أبي طالب في السفينتين، فكلم النبي ﷺ المسلمين، فأسهموا لهم، وشهد مع النبي ﷺ القضية وفتح مكة، وحنيناً، والطائف، وتبوك، وبعثه رسول الله ﷺ عاملاً على صدقات اليمن، وقيل: على صدقات مَلْحَج وعلى صنعاء، فتوفي النبي ﷺ وهو عليها.

ولم يزل خالد وأخوه عمرو وأبان على أعمالهم التي استعملهم عليها رسول الله ﷺ حتى توفي رسول الله ﷺ، فلما توفي رجعوا عن أعمالهم، فقال لهم أبو بكر: ما لكم رجعتم؟ ما أحد أحب بالعمل من عمال رسول الله ﷺ، ارجعوا إلى أعمالكم، فقالوا: نحن بنو أبي أحبيحة لا نعمل لأحد بعد رسول الله ﷺ أبداً. وكان خالد على اليمن كما ذكرناه، وأبان على البحرين، وعمرو على تيماء وخيبر، وقرى عربية، وتأخر خالد وأخوه أبان عن بيعة أبي بكر رضي الله عنه. فقال لبني هاشم: إنكم لطوال الشجر طيورا الثمر، ونحن تبع لكم، فلما بايع بنو هاشم أباً بكر بايعه خالد وأبان.

ثم استعمل أبو بكر خالداً على جيش من جيوش المسلمين حين بعثهم إلى الشام، فقتل يترج الصفر في خلافة أبي بكر رضي الله عنه، وقيل: كانت وقعة مَرَج الصفر سنة أربع عشرة في صدر خلافة عمر. وقيل: بل كان قتله في وقعة أجدادين بالشام قبل وفاة أبي بكر بأربع وعشرين

# أسد الغابة

## في معرفة الصحابة

تأليف

عز الدين ابن الأثير أبي الحسن علي بن محمد الجزري

المتوفى سنة ٦٣٠ هـ

Sonnat.net

تحقيق وتعليق

الشيخ علي محمد عوَّض

الشيخ عادل أحمد عبد الموجود

قدّم له وقَرَّظَهُ

الأستاذ الدكتور محمد عبد المنعم البري

الدكتور عبد الفتاح أبو سنة

جامعة الأزهر

جامعة الأزهر

المحتوى

حزابة - شيبم

الجزء الثاني

دار الكتب العلمية

بيروت - لبنان

پی نوشت:

(٦) أسد الغابة في معرفة الصحابة، الجزري، عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد (متوفى ٦٣٠ هـ) ج ٢، ص ١٢١، تحقيق: عادل أحمد الرفاعي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م / ج ٢، ص ١٢٥، چاپ دار الكتاب العلمي، بيروت

و در جای دیگر می نویسد:

ابان یکی از افرادی بود که از بیعت با ابی بکر رضی الله عنه تخلف کرد.

پی نوشت:

(۷) أسد الغابة في معرفة الصحابة، الجزري، عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد(متوفاي ٦٣٠هـ) ج ١، ص ٦٠، تحقيق: عادل أحمد الرفاعي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م

ابن اثير می نویسد:

علي و بنی هاشم، زبیر ابن عوام، خالد بن سعید بن عاص و سعد بن عبادہ انصاری از بیعت سر باز زدند؛ سپس بعد از فوت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و سلم همگی بیعت کردند مگر سعد بن عبادہ که تا آخر عمرش با هیچ کس بیعت نکرد تا از دنیا رفت و بیعت آن افراد نیز بنابر قول صحیح پس از گذشت شش ماه بود گر چه غیر از این هم گفته شده است.

باب العین والبیاء ٣٣٠

باب بعد موت فاطمة بنت رسول الله ﷺ إلا تتعدى بن عبادة، فإنه لم يبايع أحداً إلى أن مات، وكانت بيعتهم بعد ستة أشهر على القول الصحيح، وقيل غير ذلك.

وقام في قال أهل الردة مقاماً عظيماً ذكرناه في الكامل في التاريخ.

أخبرنا عبد الوهاب بن هبة الله بإسناده إلى عبد الله بن أحمد قال: حدثني أبي، حدثنا وكيع، حدثنا يسنغر وسفيان، عن عثمان بن المغيرة، عن علي بن ربيعة، عن أسماء بن الحكم الخزازي قال: سمعت علياً يقول: كنت إذا سمعت عن رسول الله ﷺ حديثاً فنعني الله بما شاء أن يفضي، فإذا حدثني عنه غيره أستحلفه، فإذا حلف لي صدقته، وإنه حدثني أبو بكر، وصدق أبو بكر، أنه سمع رسول الله ﷺ يقول: «ما من رجل يذنب فيقول: ما فعلت؟ فيحسن الوضوء، قال يمشي: ثم يمشي، وقال سفيان: ثم يمشي. زحفن فينتفضر الله لأخيرة»<sup>(١)</sup>.

[وَأَمَّا]

قال ابن إسحاق، توفي أبو بكر رضي الله عنه، يوم الجمعة، لسبع ليالٍ بيقين من جمادى الآخرة، سنة ثلاث عشرة، وصلى عليه عُمرُ بن الخطاب.

وقال غيره: توفي عُمرُ يوم الاثنين. وقيل: ليلة الثلاثاء. وقيل: يوم الثلاثاء، لثمان بيقين من جمادى الآخرة.

وأخبرنا أبو محمد بن أبي القاسم إجازة، أخبرنا أبي، أخبرنا أبو الفتح يوسف بن عبد الواحد، حدثنا شعاع بن علي، أخبرنا أبو عبد الله بن ثناء قال: «وُلِدَ يعني أبا بكر بعد الليل بستين وأربعة أشهر إلا أياماً، ومات بعد النبي ﷺ بستين وأشهر بالمدينة، وهو ابن ثلاث وستين سنة. وكان رجلاً أبيض نحيفاً، خفيف العارضين، مَعْرُوف الوجه غائر العينين، نائبي الخبثة، يُخَيَّبُ بالبياض والحكم (٢). وكان أول من أسلم من الرجال، وأسلم أبواه له، ولوالديه وله ولد وله وصية، رضي الله عنهم.

قال: وأخبرنا أبي، أخبرنا أبو بكر الطريفي، أخبرنا أبو محمد الخزازي، أخبرنا أبو عُمر بن حيوة أخبرنا أحمد بن مَعْرُوف، أخبرنا الحسين بن القهم حدثنا محمد بن سعد، حدثنا عبد العزيز بن عبد الله الأوثين، حدثني ليث بن سعد، عن عقيل، عن ابن شهاب أن أبا بكر، والحارث بن كلدة كانا يأتان خزيرة أخويث لأبي بكر، فقال الحارث: أرفع

(١) أخرجه أحمد في المسند: ٢/١.

(٢) الكُتُب: نكح بخطه مع الروسة للكتاب الأسود قال الأزهري: الكُتُب: نكح فيه خزيرة. انظر اللسان: ٣٨٢٣هـ.

باب العین والبیاء ٣٢٩

ثم خرج، فاجتمع إليه المهاجرون. أو من اجتمع إليه منهم. فقال: اتطلقوا إلى إخواننا من الأنصار، فإن لهم في هذا الحق نصيباً. قال: فذهبوا حتى أتوا الأنصار، قال: فإنهم لييامرون إذ قال رجل من الأنصار: «ما أيزر ومنكم أمير» فقام عُمر وأخذ بيد أبي بكر، فقال: «سيفان في غمدي إذ لا يصطحان، ثم قال: من له هذه الثلاثة: «إِذْ خُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعُنَا» (التوبة/ ٤٠) مع من؟ فيسقط يد أبي بكر فضرب عليها، ثم قال للناس: يا بعوا. فبايع الناس أحسن بيعة».

أخبرنا أبو ياسر بن أبي حبة بإسناده عن عبد الله بن أحمد، حدثني أبي، حدثنا حسين بن علي، عن زائدة، عن عاصم، عن زُرِّ، عن عبد الله قال: لما قبض رسول الله ﷺ قالت الأنصار: «ما أمير ومنكم أمير» فأتاهم عمر فقال: يا معشر الأنصار، أستمع تعلمون أن رسول الله ﷺ أمر أبا بكر أن يؤم الناس؟ فأبكم عليهم نفسه أن يتقدم أبا بكر؟ فقالوا: «نعم فإنه الله أن يتقدم أبا بكر»<sup>(١)</sup>.

أخبرنا القاسم بن علي الدمشقي، عن أبيه، أخبرني أبو طالب علي بن عبد الرحمن، حدثنا أبو الحسن الخلمي، أخبرنا أبو محمد بن النحاس، أخبرنا أبو سعيد بن الأعرابي، حدثنا مُشَرَفُ بن سعيد الواسطي، عن إسماعيل بن أبي خالد، عن زُرِّ بن حبيش، عن عبد الله قال: كان رجوع الأنصار يوم سقيفة بني ساعدة بكلام قاله عمر، قال: لئن شأكم بالله، أير أبو بكر أن يصلي بالناس؟ قالوا: اللهم نعم. قال: فأبكم تطيب نفسه أن يؤمته عن مقامه الذي أقامه فيه رسول الله ﷺ قالوا: كلنا لا تطيب أنفسنا، نستغفر الله<sup>(٢)</sup>.

وقد ورد في الصحيح حديث عمر في بيعة أبي بكر، وهو حديث طويل، تركناه لعله وشبهه.

ولما توفي رسول الله ﷺ ارتجت مكة، فسمع بذلك أبو حنيفة فقال: ما هذا؟ قالوا: قبض رسول الله ﷺ. قال: أمر جليل، فمن ولي بعده؟ قالوا: ابنك. قال: فهل رضيتم بذلك بنو عبد مناف وبنو المغيرة؟ قالوا: نعم. قال: لا مانع لما أعطى الله، ولا معطي لما منع.

وكان عمر بن الخطاب أول من بايعه، وكانت بيعة في السقيفة يوم وفاة رسول الله ﷺ ثم كانت بيعة العامة من الغدي. وتخلف عن بيعة: علي، وبنو هاشم، والزبير بن العوام، وخالد بن سعيد بن العاص، وتتعدى بن عبادة الأنصاري. ثم إن الجميع

(١) أخرجه أحمد في المسند ١/٣٩١.

(٢) أخرجه البخاري في الصحيح ٥/١٢٧.

أسد الغابة في معرفة الصحابة

في معرفة الصحابة

تأليف

عز الدين ابن الأثير أبي الحسن علي بن محمد الجزري

المتوفى سنة ٦٣٠هـ

Sonnat.net

تحقيق وتعليق

الشيخ علي محمد عتيق

الشيخ عادل محمد الموسوي

قَدَّمَ لَهُ وَقَدَّحَهُ

الدكتور عبد السلام البري

الدكتور عبد الفتاح أبو ستة

جامعة الأزهر

جامعة الأزهر

الجامعة المصرية

صالح عجير

الجزء الثالث

دار الكتب العلمية

بيروت - لبنان

پی نوشت:

(۸) أسد الغابة في معرفة الصحابة، الجزري، عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد(متوفاي ٦٣٠هـ) ج ٣، ص ٣٢٩ یا ٣٣٩، تحقيق: عادل أحمد الرفاعي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م

سعد بن عباد صحابي مشهور رسول خدا صلى الله عليه و آله و رئيس قبيله خزرج از كسانى است كه هرگز با ابوبكر بيعت نكرد؛ اما در تاريخ ديده نشده كه طرفداران خليفه به خانه او هجوم آورده باشند و به زور بخواهند از او بيعت بگيرند.

ابن عبد البر قرطبي در الاستيعاب مى نويسد:

سعد بن عباد از بيعت با ابى بكر رضى الله عنه سر باز زد و از مدينه خارج شد و ديگر بازنگشت تا آن كه در مكاني به نام حوران در سرزمين شام پس از گذشت دو سال و نيم از خلافت عمر رضى الله عنه از دنيا رفت.

- ۵۹۹ -

وقد روى أن رسول الله صلى الله عليه وسلم أعطى الراية الزبير ، إذ نزعها من سعد .

وَرَوَى أَيْضًا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ عَلِيًّا فَأَخَذَ الرَّايَةَ ، فَذَهَبَ بِهَا حَتَّى دَخَلَ مَكَّةَ ، فَفَرَزَهَا عِنْدَ الرُّكْنِ .

وتخلف سعد بن عباد عن بيعة أبي بكر رضى الله عنه ، وخرج من المدينة ، ولم ينصرف إليها إلى أن مات بحوران من أرض الشام لسنتين ونصف مضتاً من خلافه عمر رضى الله عنه ، وذلك سنة خمس عشرة . وقيل سنة أربع عشرة . وقيل : بل مات سعد بن عباد في خلافة أبي بكر سنة إحدى عشرة . ولم يختلفوا أنه وجد ميتاً في مقتله ، وقد اخضر جده ، ولم يشعروا بموته حتى سموا فائلاً يقول - ولا يروون أحداً :

قتلنا سيد الخزرج سعد بن عباد

رميناهم بسهم فلم يخط فؤاده

ويقال : إن الجن قتله .

وروى ابن جريج عن عطاء ، قال : سمعت الجن قالت فى سعد بن عباد ، فذكر البيت . روى عنه من الصحابة عبد الله بن عباس . وروى عنه ابنه وغيرهم .

(۹۴۵) سعد بن عبد قيس بن قبيط بن عامر بن أمية بن الحارث بن فهر القرشي الفهري ، كان من مهاجرة الحبشة ، ويقال فيه : سعيد ، وقد ذكرناه فى باب سعيد .

# الاستيعاب

## في معرفة الأصحاب

لأبي عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر

المجلد الثاني

Sonnat.net

تحقيق

علي محمد الجاوي

پی نوشت:

(۹) الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ابن عبد البر، يوسف بن عبد الله بن محمد (متوفاي ۴۶۳هـ) ج ۲، ص ۵۹۹، تحقيق علي محمد الجاوي، ناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲هـ.

(۱۰) تهذيب الكمال، المزي، يوسف بن الزكي عبدالرحمن أبو الحجاج (متوفاي ۷۴۲هـ) ج ۱۰، ص ۲۸۱، تحقيق: د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۰هـ - ۱۹۸۰م

ابن حجر می نویسد:

داستان تخلف (سعد بن عباد) از بیعت با ابی بکر مشهور است.

(حرف السن - القسم الاول) ﴿ ٨٠ ﴾ (سعد)

لنبي صلى الله عليه وآله وسلم فأمره بلزوم ذلك وروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم وأذن في حياته بمسجد قباء روى عنه ابنه عمار وعمر قال أبو عمر قتله أبو بكر من قباء إلى المسجد النبوي فأنقذ فيه بعد بلال وتوارث عنه بنوه الأذان قال خليفة أذن سعد لاني بكر ولعمري بعده وروى يونس عن الزهري أن الذي نقله عن قباء عمر قال أبو أحمد العسكري مات سعد الفرط إلى أيام الحجاج

٣١٦٦ (سعد) بن عباد .. ذكر ابن حزم أن له في مسند أبي سعيدنا واحداً واستمره الذهبي في التجرید ولم أقف على استاده وفي تاريخ البخاري سعد بن عباد الزرقى روى عن عمر روى عنه ابنه عمر فيحدث أن يكون هذا

٣١٦٧ (سعد) بن عباد بن دليم بن حارة بن حرام بن خزيمعة بن ثعلبة بن طريف بن الخزرج بن ساعدة بن كعب بن الخزرج الاصاري سيد الخزرج .. يكنى أبا ثابت وأبا قيس وأمه حمزة بنت مسعود لها صحبة وماتت في زمن النبي صلى الله عليه وآله وسلم سنة خمس وشهد سعد العيبة وكان أحد الثقباء واختلف في شهوده بديراً فأثبتته البخاري وقال ابن سعد كان يتبعاً للخروج قيس فقام وقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لقد كان حريصاً عليها قال ابن سعد وكان يكتب بالعربية ويحسن العموم والرسى فكان يقال له الأكليل وكان مشهوراً بالجود وهو وأبوه وجده وولديه وكان لهم اطم يتنادى عليه كل يوم من أحب الضم والحم فليات اطم دليم بن حارثة وكانت جفنة سعد تدور مع النبي صلى الله عليه وآله وسلم في بيوت أزواجه وقال مقدم عن ابن عباس كان لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في المواطن كلها رايتان مع علي راية المهاجرين ومع سعد بن عباد راية الانصار وروى له أحمد من طريق محمد بن عبد الرحمن بن سعد بن زرارة عن قيس بن سعد زارنا النبي صلى الله عليه وآله وسلم في منزلنا فقال السلام عليكم ورحمة الله الحديث وفيه ثم رفع يده فقال اللهم اجعل صلواتك ورحمتك على آل سعد بن عباد وروى أبو يعلى من حديث جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جزى الله الانصار خيراً لاسيا عبد الله بن عمرو بن حرام وسعد بن عباد وروى ابن أبي الدنيا من طريق ابن سيرين قال كان أهل الصفة اذا أسوا انطلق الرجل بالواحد والرجل بالابن والرجل بالجماعة فأما سعد فكان ينطلق بثمانين وروى الدار قطنى في كتاب الاستيلاء من طريق هشام بن عمرو عن أبيه قال كان منادى سعد يتنادى على أطعمه من كان يريد شحماً وطما فليات سعداً وكان سعد يقول اللهم هب لى مجداً لاجد الاعمال والافعال الا لى اللهم انه لا يصالحني الفليل ولا أسلح عليه وعن محمد بن سيرين كان سعد بن عباد يمشى كل ليلة ثمانين من أهل الصفة وقصته في تخلفه عن بيعة أبي بكر مشهورة وخرج الى الشام فأت مجوران سنة خمس عشرة وقيل سنة ست عشرة وروى عنه بنوه قيس وسعيد واسحق وحفيده شرحبيل بن سعيد وروى عنه من الصحابة أيضاً ابن عباس وأمامة بن سهل وأرسل عنه الحسن وعيسى بن فايد وروى أبو داود من حديث قيس بن سعد أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اللهم اجعل صلواتك ورحمتك على آل سعد بن عباد أخرجه في أثناء حديث وقيل ان قبره

## الإصابة في تمييز الصحابة

تأليف

شيخ الإسلام وتعلم الأعلام قاضي القضاة  
شهاب الدين أبي الفضل محمد بن علي بن محمد بن محمد  
بن علي الكفائي العسقلاني المصري الشافعي  
المتوفى بدين بجمهورية مصر  
١١٧٧ - ١٢٤٢ هـ

المجلد الثاني  
المؤرخين الثالث والرابع

Sonnat.net

طبعت هذه النسخة طبق النسخة المطبوعة سنة ١٨٥٣ م) في بلدة كلكتا  
بعد مقابلتها على النسخة الخطية المحفوظة في دار الكتب بالأزهر الشريف بمصر  
تم على النسخة الموقوفة على طلبة العلم برواق الشوام من الأزهر المذكور

(تبييه) كل ما جاء مكتسفاً بقوسين (هكذا) فهو نسخة ولم تثبت من ذلك إلا ما كان ذا معنى صحيح .. وكل ترجمة جاءت زائدة عن مجرد أسماء الصحابة للحفاظ الذهبي يعلم عليها بحرف (ز) .. وقد ذكر المصنف في الخطة أن الحافظ الذهبي استوعب كتاب أسد الغاب واستدرك عليه بعد أن حكى أن صاحب أسد الغاب جمع في كتابه الاستيعاب وذيوله وما وقع له من الزيادات فيكون هذا الكتاب الجليل جمع كل ما ذكر في هذه الكتب وزاد عليها نحواً من ثلاثة عشر ألف ترجمة .. فهو أحق من جميعها بالاعتناء والله الموفق لإتمامه وبه نستعين

پی نوشت:

(١١) الإصابة في تمييز الصحابة، العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل (متوفى ٨٥٢ هـ) ج ٣، ص ٦٦ يا ٨٠، تحقيق: علي محمد الجاوي، ناشر: دار الجيل - بيروت، الطبعة: الأولى ١٤١٢ هـ - ١٩٩٢ م / ج ٢، ص ٨٠



ابن قتيبة، طبري، ابن اثير، نویری و حلبی می نویسند:

افرادی را نزد سعد بن عباده فرستادند که مردم و قومت بیعت کرده اند تو هم بیعت کن؛ گفت به خدا سوگند اگر با نیزه ها شما را هدف قرار دهم و نیزه ام را با خون شما رنگین کنم و با شمشیر شما را از پای در آورم و با اهل بیتم و هر کسی از قومم که مرا اطاعت کند با شما درگیر شوم با شما بیعت نخواهم کرد؛ به خدا سوگند اگر جن و انس در کنار شما قرار بگیرند من با شما بیعت نمی کنم تا با خدای خود دیدار کنم و حساب خویش را ببینم.

پس از آن که این گزارش را برای ابوبکر آوردند عمر گفت او را رها نکن تا بیعت کند؛ بشیر بن سعد گفت او سر پیچی کرده و با شما بیعت نمی کند مگر آن که خود و اهل بیت و طائفه اش را قربانی کند او را رها کنید که ضرر نمی کنید؛ او یک نفر است. در نتیجه وی را رها کرده و مشورت و نصیحت بشیر بن سعید را پذیرفتند. سعد با آنان نماز نمی خواند و در نماز جمعه آنان شرکت نمی کرد و در سفر حج با آنان همراه نمی شد تا آنکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه مرد.

ذكر خلافة أبي بكر الصديق رضي الله عنه من أخباره وفضائله

٢٢

قال عبد الله بن عبد الرحمن: فأقبل الناس من كل جانب يباعون أبا بكر، وكادوا يظفون سعد بن عبادة، فقال ناس من أصحاب سعد: اتقوا سعدًا لا تطووه، فقال عمر: اقتلوه، اقتلوه، قتله الله! ثم قام على رأسه فقال: لقد هممت أن أطاك حتى تُنذر<sup>(١)</sup> عضوك؛ فأخذ قيس بن سعد بلحية عمر، ثم قال: والله لو خضعت<sup>(٢)</sup> منها شعرة ما رجعت وفي فيك واضحة<sup>(٣)</sup>.

فقال أبو بكر: مهلاً يا عمر، الرفق هاهنا أبلغ فأعرض عنه عمر؛ وقال سعد: أنا والله لو أن بي من قوتي ما أقوى على الشهوض لسمعت مني في أقطارها وسككها<sup>(٤)</sup> زبيرًا يُججرك<sup>(٥)</sup> وأصحابك. أنا والله إذا لأحقك بقوم كنت فيهم تابعًا غير متبوع. احمولني عن هذا المكان، فحملوه فأدخلوه داره، وترك أبا بكر ثم بعث إليه أن أقبل فبايع؛ فقد بايع الناس وبايع قومك؛ فقال: أما والله حتى أرميكم بما في كنانتي من نبل، وأخضب منكم سينان رمحي، وأضربكم بسيفي ما ملكته يدي، وأقاتلكم بأهل بيتي ومن أطاعني من قومي، فلا أفعل وأبم الله: لو أن الجن اجتمعت لكم مع الإنس ما بايعتكم حتى أغرض على ربي وأعلم ما حسبي.

فلما أتى أبو بكر بذلك قال له عمر: لا تدعه حتى يبايع؛ فقال له بشير بن سعد: إنه قد لج وأبى وإنه ليس يبايعكم حتى يقتل، وليس بمقتول حتى يقتل معه ولده وأهل بيته وطائفة من عشيرته. فاتركوه، فليس تركه يضركم، إنما هو رجل واحد. فتركوه، وقبلوا مشورة بشير بن سعد، واستنصحوه لئلا بدا لهم منه؛ فكان سعد بن عبادة لا يصلي بصلاتهم، ولا يجمع معهم، ويحج ولا يُفicus معهم بإفاضتهم<sup>(٦)</sup>، فلم يزل كذلك حتى هلك أبو بكر الصديق رضي الله عنه.

وعن الضحاك بن خليفة، أن سعد بن عبادة بايع.

وعن جابر، قال: قال سعد بن عبادة يومئذ لأبي بكر: إنكم يا معشر المهاجرين حسدتموني على الإمارة، وإنك وقومي أجبرتموني على البيعة؛ فقال أبو بكر: إننا لو أجبرناك على الفرقة فصرنا إلى الجماعة كنت في سعة، ولكننا أجبرناك على الجماعة فلا إقالة فيها؛ لئن نزعنا يدًا من طاعة، أو فرقت جماعة لأضربن الذي فيه عينك.

(١) يقال: ينذر الشيء: أي يزال عن موضعه.

(٢) حصصت: أسقطت.

(٣) الواضحة من الأسنان: التي تبدو عند الضحك.

(٤) السكة: السطر المصطف من الشجر والنخيل، أو الطريق المستوي. جمع سلك.

(٥) يججرك وأصحابك: أي يدخلكم المضائق.

(٦) الإفاضة: انصراف الحجاج عن الموقف في عرفة.

نَهَايَةُ الْأَدَبِ

فِي

فُنُونِ الْأَدَبِ

تَأَلِيفُ

شَهَابُ الدِّينِ أَحْمَدَ بْنَ عَبْدِ الْوَهَّابِ النَّوَوِيِّ

المتوفى ٧٢٣ هـ

٢٠-١٩

Sonnat.net

تحفیه

الاستاذ عماد علي حنظل

الاستاذ عبد المجيد ترحيني

مستشارات

مكتبة دار العلم

دار الكتب العلمية

بيروت - لبنان

## پی نوشت:

- (۱۲) تاریخ الطبري، الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير (متوفاي ۳۱۰هـ) ج ۲، ص ۲۴۴، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت
- (۱۳) الإمامة و السياسة، الدینوری، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتیبة (متوفاي ۲۷۶هـ) ج ۱، ص ۱۴، تحقیق: خلیل المنصور، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۷م
- (۱۴) السیرة الحلبیة فی سیرة الامین المأمون، الحلبي، علي بن برهان الدين (متوفاي ۱۰۴۴هـ) ج ۳، ص ۴۸۳، ناشر: دار المعرفة - بیروت - ۱۴۰۰
- (۱۵) نهاية الأرب فی فنون الأدب، النويري، شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب (متوفاي ۷۳۳هـ) ج ۱۹، ص ۲۲ تحقیق: مفید قمحیة وجماعة، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى ۱۴۲۴هـ - ۲۰۰۴م
- (۱۶) الكامل فی التاريخ، الشيباني، أبو الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم (متوفاي ۶۳۰هـ) ج ۲، ص ۱۹۴ تحقیق: عبد الله القاضي، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة الثانية ۱۴۱۵هـ

۱- حال پرسش ما این است که چرا ابوبکر و همراهانش به خانه سایر متخلفین از بیعت هجوم نبرده و درب آن را به آتش نکشیدند؟

۲- آیا حمله عمر و بیعت ظاهری گرفتن با امیرالمومنین دلیل بر اینکه ایشان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله هستند نیست؟ زیرا اگر ایشان جایگاهی مانند سایر متخلفین داشتند دلیلی بر اینکه عمر این ننگ را در مقابل چشم همه صحابه انجام دهد وجود نداشت، همان طور که پس از به پیامبری رسیدن حضرت موسی علیه السلام و بازگشت وی به مصر به علت اینکه همه ایشان را فرزند همسر اول فرعون که از همه محبوبترین، قدرتمند تر و ثروتمند تر بود می دانستند اولین جمله ای که فرعون جدید به زبان می آورد این است که آیا آمده ای حکومت را پس بگیری؟ و هنگامی که حضرت موسی پاسخ منفی می دهد به او می گوید بیا و این جمله را در تالار اصلی و در حضور بزرگان کشور بگو (بخشی از کتاب فرزند نیل).

امیرالمومنین اولین کسی بود که از اقوام به ایشان ایمان می آورد، به جای ایشان در بستر می خوابد، در جنگ ها دوشادوش ایشان می جنگد و فرار نمی کند، پیامبر صلی الله علیه و آله یگانه دختر خویش را به امر خدا به عقد او در می آورد و... و در آخر هنگامی که همه در فکر خلافت بودند ایشان را غسل داده و در قیر قرار می دهند کاملاً مشخص است که از نظر عقلائی هم ایشان باید جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله باشند و اسناد این ادعا های خویش را در بخش ویژه ها آورده ایم.

۳- جناب عمر از چه می ترسید؟ مگر اعتقاد به این نداشت که کتاب خدا ما را بس است؟ مگر نمی گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین خلیفه را به امت واگذار کرد و اصلاً نترسیده که بعد از خودش تفرقه ایجاد شود؟ چرا جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله پس از خویش به فکر امت نبوده او کاسه داغ تر از آتش شد و نگران تفرقه امت که اگر علی نیاید و بیعت نکند چه و چه می کنم؟؟؟

اگر هجوم صحت دارد چرا بني هاشم و انصار از دختر پیامبر صلی الله علیه و سلم دفاع نکردند؟ در ابتدا باید گفت روایاتی که دلالت بر هجوم به خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها و امیرالمومنین دارد در کتب اهل سنت و با سند صحیح نقل شده است و ما در بخش اول به صورت کامل به آن پرداخته ایم؛ بنابراین این کلمات بیشتر کلماتی خطابی و بازی با احساسات است نه بحثی منطقی.

### نقش قبیله اسلم در تحکیم حکومت ابوبکر

قریش و در راس آن ابوبکر و عمر حق امیرالمومنین را در حالیکه ایشان مشغول دفن پیامبر صل الله علیه و آله بودند را غصب و سپس با تطمیع دیگران (مانند ابوسفیان) اکثر قریش را با خود همراه ساختند و مشخص است که باقی قبایل قدرت رویارویی با قریش را نداشته اند. ابوبکر و عمر نیز قبایل مختلف بیابان نشین را که به زور شمشیر اسلام آورده بودند را در مدینه جمع و نظر بسیاری از تازه مسلمانان را جلب کردند و چون امیرالمومنین در تمام جنگ ها محور پیروزی اسلام بود و آنان از امیرالمومنین کینه داشتند از همین کینه برای غضب حقیقت استفاده کردند.

طبری، ماوردی شافعی و عبد الوهاب نویری می نویسند:

قبیله اسلم همگی در مدینه گرد آمدند تا با ابوبکر رضی الله بیعت کنند؛ جمعیت آنقدر زیاد بود که حتی بازارها نیز گنجایش آنان را نداشتند. عمر رضی الله گفت قبیله اسلم را که دیدم یقین به پیروزی پیدا کردم.

### پی نوشت:

- (۱) تاریخ الطبري، الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير (متوفاي ۳۱۰ هـ) ج ۲، ص ۲۴۴، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت
- (۲) نهاية الأرب في فنون الأدب، النويري، شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب (متوفاي ۷۳۳ هـ) ج ۱۹، ص ۲۱، تحقیق: مفید قمحیة و جماعه، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۴ هـ - ۲۰۰۴ م
- (۳) الحاوي الكبير في فقه مذهب الإمام الشافعي و هو شرح مختصر المزني، الماوردي البصري الشافعي، علي بن محمد بن حبيب (متوفاي ۴۵۰ هـ) ج ۱۴، ص ۹۹، تحقیق: الشيخ علي محمد معوض - الشيخ عادل أحمد عبد الموجود، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۹ م

یعنی حتی اگر مردم مدینه هم می خواستند در چنین وضعیتی توانایی مقابله با ابوبکر و عمر و طرفداران ایشان را نداشتند؛ همچنین به آخر جمله عمر دقت شد؟ یقین به پیروزی پیدا کردم؟ پیروزی در برابر چی؟

### عدم دفاع بني هاشم و انصار از دیدگاه امیرالمومنین

امیرالمومنین دفاع نکردن صحابه (شامل بنی هاشم و انصار) از اهل بیت و علت آن را در بعضی خطبه های خویش بیان کرده که به بعضی از آن ها اشاره می کنیم:

الف: استغاثه اميرالمومنين به درگاه حق

خدایا برای پیروزی بر قریش و یارانشان از تو کمک می خواهم که پیوند خویشاوندی مرا بریدند و کار مرا دگرگون ساختند و همگی برای مبارزه با من در حقی که از همه آنان سزاوارترم متحد گردیدند و گفتند حق را اگر توانی بگیر و یا اگر تو را از حق محروم دارند با غم و اندوه صبر کن و یا با حسرت بمیر؛ به اطرافم نگرستم و دیدم که نه یآوری دارم و نه کسی که از من دفاع و حمایت نماید جز خانواده ام که مایل نبودم جانشان به خطر افتد.

---

پی نوشت:

- (۱) الإمامة و السياسة، ابن قتیبة، ج ۱، ص ۱۳۴
- (۲) نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۲۰۲، خطبه ۲۱۷
- (۳) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۹۵ / ج ۱۱، ص ۱۰۹
- (۴) مجمع الأمثال، أحمد بن محمد الميداني النیشابوري، ج ۲، ص ۲۸۲

ب: دادخواهی امیرالمومنین

بسیاری از روایت کنندگان نقل کرده اند که او (امیرالمومنین) پس از ماجرای سقیفه اظهار ناراحتی کرد و حق خود را خواسته کمک طلبید و فریاد کشید زیرا در نزد وی حاضر نشدند و بیعت نکردند و او در حالیکه رو به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کرده بود گفت ای فرزند مادرم، این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند.

همچنین فرمود ای جعفر؛ من امروز جعفر ندارم و ای حمزه؛ من امروز حمزه ندارم.

---

پی نوشت:

- (۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید المدائنی المعتزلی، أبو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ) ج ۱۱، ص ۶۵، تحقیق محمد عبد الکریم النمري، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م

ج: بیعت تحمیل شده با یادی از خویشان

امیرالمومنین فرمود نگاه کردم که نه کمک کاری دارم و نه یاری کننده ای؛ پس خواستم که خاندان خود را از نابودی حفظ کنم و اگر برای من پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله عموم حمزه و جعفر بودند با زور بیعت نمی کردم ولیکن من مبتلا به دو نفر تازه مسلمان شدم، عباس و عقیل؛ پس خواستم که خاندان خود را از نابودی حفظ کنم. چشم خود را با وجود خار (در آن) بستم و آب دهان را با وجود تیغ فرو بردم و بر چیزی تلخ تر از علقم (گیاهی تلخ) صبر کردم و بر چیزی درد آور تر از تیغ برای قلب صبر نمودم.

---

پی نوشت:

- (۱) بحار الأنوار، المجلسي، محمد باقر (متوفای ۱۱۱۱ هـ) ج ۳۰ ص ۱۵، تحقیق: محمد الباقر البهبودي، ناشر: مؤسسة الوفاء - بیروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ م
- (۲) كشف المحجة لثمره المهجة، الحسنی الحسینی، رضی الدین ابی القاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس (متوفای ۶۶۴ هـ) ص ۲۴۹، ناشر: بوستان کتاب - قم، الطبعة الثانية، ۱۳۷۵ ش

د: شکوه علي عليه السلام از کمي ياران

اشعث بن قيس که از سخن علي عليه السلام خشمگين بود گفت ای پسر ابوطالب چرا هنگامي که افرادی از گروه بنی مره و بنی عدی بن کعب و پس از آنان بنی امیه با ابوبکر بيعت کردند با آنان نجنگیدی و شمشیر نزدی؟ از هنگامي که به عراق آمده ای در هر سخن و خطبه ای که با ما داشته ای نبوده که در پایان آن پیش از به زیر آمدن از منبر نگویی که به خدا سوگند من از خود مردم به آنان سزاوارترم؛ از پگاه درگذشت رسول خدا همواره به من ستم شده است. پس چرا در دفاع از حقت شمشیر نزدی؟

علي عليه السلام فرمود ای پسر قيس گفتي و حال پاسخ را بشنو؛ اين ترس و فرار از مرگ نبود که مرا از آن بازداشت. من بيش از هر کسی می دانم که آنچه نزد خداوند است براي من از دنيا و آنچه در آن است بهتر می باشد؛ ولی آنچه مرا از شمشیر کشیدن بازداشت وصیت و پیمان رسول خدا با من بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا از آنچه امت پس از خود با من خواهند کرد خبر داده بود. بنابراین هنگامي که کردار امت را دیدم بيش از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله به من گفته بودند نبود. (پس از مطلع شدن) گفتم ای رسول خدا! آن هنگام که چنان شود چه وصیت و سفارشی به من دارید؟ فرمودند: اگر يارانی يافتی با آنان جهاد کن و اگر نيافتی دست نگهدار و خون خویش حفظ کن تا که برای برپایی دين و کتاب خدا و سنت من يارانی بیایی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که به زودی امت مرا رها خواهند کرد و با فردی جز من بيعت خواهند نمود و جز مرا پیروی خواهند کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که من نسبت به او مانند هارون هستم به موسی. اندکی پس از حضرتش سرنوشت امت همانند هارون و پیروانش که گوساله پرست شدند خواهد شد. آن هنگام که موسی به هارون گفت ای هارون چرا هنگامي که دیدی گمراه شدند از آنان جدا نشدی؟ آیا میخواستی مرا نافرمانی کنی؟! گفت ای برادر این قوم مرا ناتوان ساختند و نزدیک بود مرا بکشند؛ ای برادر مرا سرزنش مکن ترسیدم که بگویی میان بنی اسرائیل جدایی انداختی و وصیتم را بکار نبستی. یعنی هنگامي که موسی هارون را به جای خود بر آنان گمارد به وی فرمود اگر گمراه شدند و يارانی يافتی با آنان جهاد کن و اگر نيافتی دست نگهدار و خون خویش را حفظ کن و پراکنده شان نساز و من ترسیدم که برادرم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من چنین گوید که چرا میان امت پراکندگی افکندی و وصیتم را به کار نبستی. مگر به تو نگفتم که اگر يارانی نيافتی دست نگهدار و خون خود و اهل بیت و پیروانت را حفظ کن؟

پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم به ابوبکر روی آوردند و با وی بيعت کردند در حالی که من سرگرم غسل و دفن رسول خدا بودم. سپس به قرآن پرداختم و با خود عهد بستم که جز برای انجام نماز ردایی برنگیرم و پای بیرون نهم تا که قرآن را در کتابی گرد آورم و چنین کردم؛ سپس فاطمه را برداشتم و دست پسرانم حسن و حسین را گرفتم و به خانه یکایک مجاهدان بدر و پیشگامان در اسلام از مهاجران و انصار بردم و آنان را درباره حقم به خدا سوگند دادم و آنان را به یاری خویش فراخواندم. از همه آنان تنها چهار نفر به دعوتم پاسخ دادند؛ سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر. از خاندانم نیز کسی نبود تا از من پشتیبانی کند. حمزه در نبرد احد کشته شده بود و جعفر در نبرد موته من بودم و دو عامی تند خوی بدبخت ناتوان خوار؛ عباس و عقیل که تازه از کفر به اسلام روی آورده بودند. مردم مرا ناخوش داشته و رها کردند آن گونه که هارون به برادرش گفت گفتم ای برادر! همانا که این قوم مرا ناتوان ساخته و نزدیک بود مرا بکشند؛ هارون برایم الگوی نیکویی است و عهد و پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم حجتی نیرومند.

#### پی نوشت:

- (۱) کتاب سلیم بن قیس الهلالي، الهلالي، سلیم بن قیس (متوفای ۸۰هـ) ص ۶۶۶، ناشر: انتشارات هادی - قم، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵هـ.
- (۲) بحار الأنوار، المجلسي، محمد باقر (متوفای ۱۱۱۱هـ) ج ۲۹، ص ۴۶۸، تحقیق: محمد الباقر البهبودي، ناشر: مؤسسة الوفاء - بیروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ م

و در سخنی دیگر فرمود:

قسم به کسی که دانه را شکافت و مردمان را خلق کرد اگر روزی که با ابوبکر بیعت شد(که تو به خاطر آن بر من ایراد می گیری) چهل سرباز داشتم که هر کدام بینش آن چهار نفر را که یافتم داشتند، به طور قطع دست خود را کوتاه نمی نمودم و در مقابل این قوم می ایستادم؛ ولیکن من پنجمی(برای این چهار نفر) پیدا نکردم پس(خود را) نگاه داشتم.

اشعث گفت این چهار نفر چه کسانی بودند یا امیرالمومنین؟ گفت: سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر پیش از شکستن بیعتم. پس بدرستی که او با من دو بار بیعت کرد بار اول همان بود که به آن وفا کرد؛ هنگامی که با ابوبکر بیعت کردند چهل نفر از مهاجرین و انصار به نزد من آمدند و با من بیعت کردند و زبیر در میان ایشان بود. به آن ها دستور دادم که فردا صبح با سری تراشیده همراه با سلاح درب خانه من جمع شوند؛ کسی از ایشان به وعده خود برای من وفا نکرد و کسی از ایشان مرا تصدیق ننمود مگر چهار نفر؛ سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر....

---

**پی نوشت:**

(۳) کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، الهمدانی، سلیم بن قیس(متوفای ۸۰هـ) ص ۶۶۹، ناشر: انتشارات هادی - قم، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵هـ.

(۴) بحار الأنوار، المجلسي، محمد باقر(متوفای ۱۱۱۱هـ) ج ۲۹، ص ۴۷۱، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسة الوفاء - بیروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ م

و نیز فرمود:

دست فاطمه و دو فرزند حسن و حسین را گرفته و نزد اهل بدر و سابقین رفتم و آنان را بر گرفتن حق خودم قسم داده و به یاری خویش دعوت کردم، کسی از ایشان جز چهار نفر به من پاسخ نداد؛ سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر. افرادی که برای کمک به آنان دل بسته بودم همه رفتند.... قسم به کسی که محمد را به حق فرستاد اگر در روزی که با ابوبکر بیعت شد چهل نفر را می یافتم در راه خدا می جنگیدم تا وظیفه ام را انجام داده باشم.

---

**پی نوشت:**

(۵) الاحتجاج، الطبرسي، أبي منصور أحمد بن علي بن أبي طالب(متوفای ۵۴۸هـ) ج ۱، ص ۹۸، تحقیق: تعلیق و ملاحظات: السيد محمد باقر الخراسان، ناشر: دار النعمان للطباعة والنشر - النجف الأشرف، ۱۳۸۶ - ۱۹۶۶ م

و در روایت دیگری فرمود:

قسم به خدا اگر به اندازه تعداد یاوران طالوت یا تعداد اهل بدر نیرو داشتم و ایشان با شما دشمنی می کردند(یاور من می شدند) شما را با شمشیر می زدم تا به حق باز گردید و به راستی میل کنید؛ پس آن بهتر بود برای جمع کردن فاصله ها و نگهداشتن آرامش.

---

**پی نوشت:**

(۶) الأصول من الكافي، الكليني الرازي، أبي جعفر محمد بن يعقوب بن إسحاق(متوفای ۳۲۸هـ) ج ۸، ص ۳۲، ناشر: اسلامیه، تهران، الطبعة الثانية، ۱۳۶۲ ش

## جواب بر مبنای منطق اهل سنت

بني هاشم و انصار از فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اطاعت کردند. اهل سنت براي مشروع جلوه دادن خلافت خلفا روایاتی را در کتاب هایشان نقل کرده اند که طبق آن ها رسول خدا صلي الله عليه و آله به اصحاب و یاران خود دستور داده است که از خلفاي بعد از آن ها اطاعت نمایند؛ هر چند که مي دانند سنت رسول خدا را اجرا نمی کنند، مال و اموال مردم را غارت و به جاي هدايت به سوي خداوند آن ها را به سوي گمراهي سوق مي دهند.

هر چند که ما به جعلي بودن این روایات یقین داریم اما از آن جايي که این روایات در صحیح ترین کتب اهل سنت آمده است از باب جدال احسن و قاعده الزام خصم، به آن ها تمسك کرده و مي گوییم:

بني هاشم، انصار و باقي اصحاب رسول خدا صلي الله عليه و آله با این که مي دانستند ابوبکر، عمر و... غاصب خلافت هستند، سنت رسول اکرم را رها و اموال مردم (از جمله فدک و ...) را غارت می کنند با این حال به فرمان رسول خدا گوش فرا داده و به خاطر مصالحی از قیام علیه آن ها خودداری کردند.

مسلم نیشابوري در روایتي از حذیفة بن یمان نقل مي کند که رسول خدا صلي الله عليه و سلم فرمودند: پس از من پیشوایانی بر مسند قدرت خواهند نشست که از هدايت من بهره اي نبرده و به سنت من عمل نمی کنند و در میان آن ها افرادی هستند که قلب های آنان قلب شیاطین در جسم آدمي زاد است. عرض کردم اي رسول خدا صلی الله علیه و سلم اگر ما آن روز را درك کردیم وظیفه ما چیست؟ فرمودند: به سخنان آنان گوش داده و از فرمان شان اطاعت کنید؛ اگر شما را مورد ضرب و شتم قرار دادند و اموال شما را نیز غارت کردند وظیفه شما اطاعت و فرمانبرداری است. (!!!)

---

### پی نوشت:

(۱) صحیح مسلم، النیشابوري، مسلم بن الحجاج ابوالحسین القشيري (متوفاي ۲۶۱هـ) ج ۳، ص ۱۴۷۶، ح ۱۸۴۷، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت

بنابراین عدم دفاع بني هاشم، انصار و سایر صحابه از حضرت فاطمه سلام الله علیها و حق غضب شده امیرالمومنین به دستور رسول خدا صل الله علیه و آله و به خاطر رعایت مصالحی بوده که ایشان بر آنان آگاه بوده اند.

مگر منازل مدینه و مکہ در زمان صدر اسلام دری نظیر درهای امروزی داشتند؟ مردم برای پوشاندن منزل از دید اغیار تنها از پرده استفاده می کردند بنابراین ماجرای سوزاندن در خانه اصلاً صحیح نیست این شبهه به «دکتر سهیل زکار» نسبت داده می شود گرچه مدرک مستندی درباره استناد این شبهه به وی در دست نیست. بهر حال از آنجا که این کلام از سوی برخی دیگر نیز تکرار شده لازم است به آن پاسخ داده شود.

آنچه در ادامه می آید گوشه ای از مستندات است که از سوی «علامه سید جعفر مرتضی عاملی» در کتاب مأساه الزهر (ع) (چاپ ۱۹۹۷ دارالسیره بیروت) تحقیق شده است:

### الف) مستندات درباره داشتن خانه های مدینه

۱- محمد بن هلال خانه های همسران پیامبر صلی الله علیه و سلم را دیده است که پوششی بافته شده از مو بوده است. از وی درباره خانه عایشه پرسیدم؛ گفت در خانه اش به طرف شام باز می شد؛ پرسیدم يك لنگه داشت یا دو لنگه؟ گفت يك لنگه بیشتر نداشت؛ گفتم جنسش از چه بود؟ گفت از چوب درخت عرعر یا ساج.

محدث بن هلال: آله رَأَى حَجْرَ أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ مِنْ جَرِيدِ مَسْتَوْرَةٍ بِمَسُوخِ الشُّعْرِ<sup>(۱)</sup> فَسَأَلْتُهُ عَنْ بَيْتِ عَائِشَةَ؟ فَقَالَ: كَانَ بَاهُ مِنْ وَجْهِ الشَّامِ. فَقُلْتُ: وَمِزْرَاعاً كَانَ أَوْ مِعْرَافَةً؟ قَالَ: كَانَ بَاباً وَاحِداً. قُلْتُ: مِنْ أَيِّ شَيْءٍ كَانَ؟ قَالَ: مِنْ عَرَعْرِ أَوْ سَاجٍ. صحیح الإسناد.

إذا لم أعرفك، قال عمر: ذعني يا رسول الله أضرب عُنُقَ هَذَا الشَّافِي. فقال: «إن هذا مع أصحاب له - أو: في أصحاب له - يعززون القرآن، لا يُجاورون ترابهم، يترقون من الذنوب كما يترق الشَّهْمُ من الرِّمِيَّةِ». ثم قال سُفيان: قال أبو الزبير: سمعته من جابر. قلت لسفيان: رَوَاهُ قُرَّةٌ عَنْ عَمْرٍو عَنْ جَابِرٍ؟ قَالَ: لَا أَحْفَظُهُ مِنْ عَمْرٍو. وَإِنَّمَا حَدَّثَاهُ أَبُو الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ.

۷۷۷ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْكَرِ قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي فُنَيْكٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَحْيَى، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِنْدٍ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «لَا تَقْرَمُ الشَّاعَةَ حَتَّى يَنْبِيئَ النَّاسَ بُيُوتًا يُوشُونَهَا وَشَيْءَ الْمَرَاجِلِ». قَالَ إِبْرَاهِيمُ: بَعْنِي الْيَابِ السُّخْطَةَ. صحیح - «السلسلة الصحيحة» (۲۷۹).

صحیح - «ظلال الجنة» (۹۴۳): [ج: ۵۷ - ك فرض الخمس، ۱۵ - ب ومن الدلیل علی أن الخمس لثواب المسلمین. م: ۱۲ - ك الزكاة، ح: ۱۴۲].  
۷۷۵ - حَدَّثَنَا سَهْلُ بْنُ يَكْرَاقَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْأَسَدُ بْنُ شَيْبَانَ، عَنْ خَالِدِ بْنِ سَمِيرٍ، عَنْ بَشِيرِ بْنِ نُهَيْكٍ، عَنْ بُرَيْدٍ، وَكَانَ اسْمُهُ: زُحْمٌ مِنْ مَعْبُدٍ - فَهَاجَرَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: «مَا اسْمُكَ؟» قَالَ: زُحْمٌ. قَالَ: «بَلْ أَنْتَ بَيْتِيَّةٌ». قَالَ: بَيْنَمَا أَنَا أَمْتِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ مَرَّ بِقُبُورِ الْمُشْرِكِينَ. فَقَالَ: «لَقَدْ سَبِقَ هَؤُلَاءِ خَيْرًا كَثِيرًا لَنَا، فَمَرَّ بِقُبُورِ الْمُسْلِمِينَ. فَقَالَ: «لَقَدْ أَذْرَكَ هَؤُلَاءِ خَيْرًا كَثِيرًا لَنَا». فَخَالَتُ مِنَ النَّبِيِّ ﷺ نَظْرَةً، فَرَأَى رَجُلًا يَمْشِي فِي الْقُبُورِ، وَعَلَيْهِ ثَلَاثُونَ، فَقَالَ: «يَا صَاحِبَ السَّنِيئِينَ! لِمَ سَبَيْتَنِي؟». فَظَنَرَ الرَّجُلُ، فَلَمَّا رَأَى النَّبِيَّ ﷺ خَلَعَ نَعْلَيْهِ، فَرَمَى بِهِمَا.

### ۳۳۵ - باب قول الرجل: لا وأبيك

۷۷۸ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ بْنِ عَزَّازٍ، عَنْ عُمَارَةَ، عَنْ أَبِي زُرْعَةَ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَيُّ الصَّدَقَةِ أَفْضَلُ أَخْرَافًا؟ قَالَ: «أَمَّا وَأَبِيكَ لَتَنْبِيئَالِهَ: أَنْ تَصَدَّقَ وَأَنْتَ صَاحِبٌ شَجِيحٌ تَخْشَى الْفَقْرَ، وَتَأْمَلُ الْغِنَى، وَلَا تُمَهِّلُ حَتَّى إِذَا بَلَغْتَ الْخُلُقُومَ، قُلْتَ: لَفُلَانٍ كَذَا، وَلِفُلَانٍ كَذَا، وَقَدْ كَانَ لَفُلَانٍ». صحیح دون لفظ «وایک» ولس فی خ - «الضميمة» (۴۹۹۲): [ج: ۲۴ - ك الزكاة، ۱۱ - ب أي الصدقة أفضل؟ م: ك الزكاة، ح: ۹۲].

صحیح - «أحكام الجنائز» (۱۳۱ - ۱۳۷)، «الإرواء» (۷۶۰): [د: ۲۰ - ك الجنائز، ۷۴ - ب المشي في الجنائز بين القبور، ح (۳۳۳۰): ۵۵ - ۲۱ - ك الجنائز، ۱۰۷ - ب - كراعية المشي بين القبور في النعال الشيعية].

### ۳۳۴ - باب البناء

### ۳۳۶ - باب إذا طلب فليطلب طلباً يسيراً ولا يمدحه

۷۷۹ - حَدَّثَنَا أَبُو نُعَيْمٍ قَالَ: حَدَّثَنِي الْأَعْمَشُ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ أَبِي الْأَخْوَصِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «إِذَا طَلَبَ أَحَدُكُمْ الْحَاجَةَ فَلْيَطْلُبْهَا طَلْباً يَسِيراً» (۱) «سرح الشعراء»: جمع منسج بكثر البيم: الكساء من شعر.

۷۷۶ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُنْكَرِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي فُنَيْكٍ، عَنْ (۱) قُلْتُ: رَوَاهُ مُسْلِمٌ - كَالْمَوْلَفِ - مِنْ رِوَايَةِ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ بِهِ، وَصَرَحَ أَبُو الزُّبَيْرِ بِالصَّحِيحِ، وَأَمَّا رِوَايَةُ الْمَوْلَفِ فِي الْبَابِ الْمَشَارِ إِلَى مِنْ «صَحِيحِهِ» فَمِمَّا رَوَاهُ (۳۱۳۸) مِنْ طَرِيقِ عَمْرٍو بْنِ دِينَارٍ عَنْ جَابِرٍ مُخْتَصِراً إِلَى قَوْلِهِ: «اعْدِلْ! قَالَ: لَقَدْ شَفِيتُ إِنْ لَمْ أَعْدِلْ» إِلَى هُنَا فَقَطْ دُونَ قَوْلِهِ: «قَالَ عَمْرٌو: ذَعَنِي...» [ج: ۱۰۰ - إ. ح] وَأَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ أَيْضاً، إِلَّا أَنَّهُ لَمْ يَسِقْ لَفْظَهُ، أَحْمَلُ بِهِ عَلَى لَفْظِ أَبِي الزُّبَيْرِ قَوْلَهُ.

# الأدب المفرد

رَبِيعَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَرَبِيعَةَ السُّبُوتِيَّةِ  
طَبِيبَةَ مَدِينَةَ مَكَّةَ وَمَقَابِلَهُ عَلَى أَصْحَابِ مَعْتَمِدَةٍ

تصنيف

الإمام الحافظ أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري  
المتوفى ۲۵۶هـ

Sonnat.net

بتوجيهات و تعليقات

أبي عبد الرحمن  
محمد تايبر الدين الألباني  
المتوفى ۱۴۲۰هـ

دار الحديث

### پی نوشت:

(۱) وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۴۵۶ و ۴۵۹ و ۵۴۲

(۲) الأدب المفرد، بخاري، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفى ۲۵۶هـ) ج ۱، ص ۲۷۲، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، ناشر: دار البشائر الإسلامية - بيروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۹هـ - ۱۹۸۹م / چاپ دار الصديق، ص ۲۷۰



در خانه عایشه به طرف شام بود و يك لنگه داشت که از چوب درخت عرعر یا ساج بود.

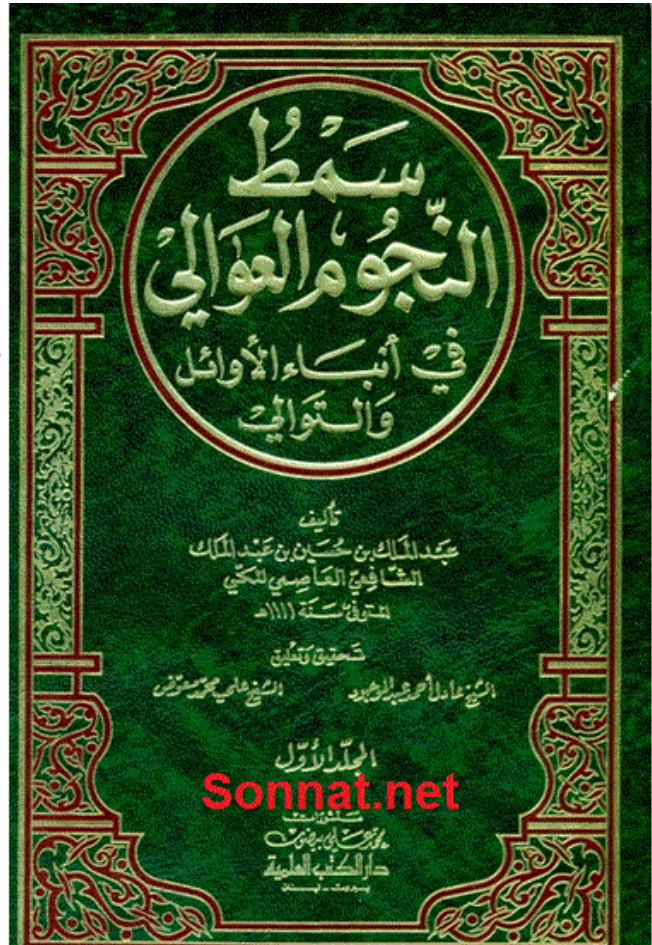
أبيه، قال: بناء مسجده عليه الصلاة والسلام كُتِبَ لَبْنَةٌ ثُمَّ بِالسَّعِيدَةِ لَبْنَةٌ وَنَصَفَ أُخْرَى، ثُمَّ كَثُرُوا فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَوْ زِيدَ فِيهِ، فَعَمَلُ، فَبِنَى بِالذِّكْرِ وَالْأَنْثَى، وَهَمَّا لِبَيْتَانِ مُخْتَلِفَانِ. وَقَالَ: رَفَعُوا أَسَاسَهُ قَرِيبًا مِنْ ثَلَاثَةِ أذْرُعٍ بِالْحِجَارَةِ وَلَمْ يَسْطِجْ، فَشَكَّرُوا الْحَرَّ، فَجَعَلُوا خَشْبَهُ وَسَوَارِيهِ جَدْوَعًا، وَظَلَّلُوهُ بِالْجَرِيدِ ثُمَّ بِالخَصْفِ، فَلَمَّا وَكَّفَ عَلَيْهِمُ الْمَطَرُ طَبِنُوا عَلَيْهِ بِالطِّينِ. وَكَانَ جِدَارُهُ قَبْلَ أَنْ يَظَلَّلَ قَامَةً وَشَيْئًا، وَجَعَلَ وَسَطَهُ رَحِيَةً. وَبَنَى بَيْنَيْنِ لَزُوجَتَيْهِ عَائِشَةَ وَسُودَةَ عَلَى نَعْتِ بِنَاءِ الْمَسْجِدِ مِنْ لَبْنٍ وَجَرِيدٍ، وَكَانَ بَابٌ عَائِشَةَ مُوَاجِهَةً الشَّامَ، وَكَانَ بِمِصْرَاعٍ وَاحِدٍ مِنْ عَرَعَرٍ أَوْ سَاجٍ.

ولما تزوج عليه الصلاة والسلام أزواجه بنى لهن حجرا وهن تسعة آيات. قال أهل السير: ضرب عليه الصلاة والسلام بيوتهن ما بين بيت عائشة وبين القبلة والشرق إلى الشام، ولم يضربها في غربيه، وكانت خارجة من المسجد مديرة به، إلا من المغرب فكانت أبوابها شارعة في المسجد. وعن محمد بن هلال: أدركت بيوت أزواجه عليه الصلاة والسلام من جريد، مستورة بمسوح الشعر، مستطيرة إلى القبلة والشرق والشام، ليس في غربي المسجد منها شيء.

وفي «دلائل النبوة»: قال محمد بن عمر: كانت لحارثة بن النعمان منازل قرب المسجد وحوله، فلما أحدث عليه الصلاة والسلام أهلا تحول له حارثة عن منزله، حتى صارت كلها لرسول الله ﷺ. وكان في المسجد موضع مظلل ثأرى إليه المساكين يسمى «الصُّفَّةُ»، وكان عليه الصلاة والسلام يدعوهم بالليل فيفرقهم على أصحابه، وتنعش طائفة منهم معه عليه الصلاة والسلام.

قال الحافظ الذهبي: إن القبلة - قبل أن يحول استقبال بيت المقدس إلى الكعبة - كانت في شمالي المسجد، فلما حولت القبلة إلى الكعبة بقي حائط المسجد الأول مكان أهل الصفة. وقال الحافظ ابن حجر: الصُّفَّةُ مكانٌ مؤخَّرُ المسجد، مظلل، أعد لنزول الغرباء ومن لا مأوى له، فكانوا يكثرون فيه تارة ويقولون أخرى، بحسب من يتزوج منهم أو يموت أو يسافر.

وقد سرد أسماؤهم أبو نعيم في كتابه المسمى بـ «الحلية» فزادوا على المائة. وكان المسجد على هذه الهيئة في عهد رسول الله ﷺ وأبي بكر، فزاد فيه عمر بن



پی نوشت:

(۳) سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل والتوالي، العاصمي المكي، عبد الملك بن حسين بن عبد الملك الشافعي (متوفاي ۱۱۱۱ هـ) ج ۱، ص ۳۶۷، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود- علي محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمية

۲- از ابوموسی اشعری نقل است که به همراه پیامبر صلی الله علیه و سلم بود تا اینکه به بنر اُدیس وارد شدند. پیامبر صلی الله علیه و سلم داخل شد و ابوموسی بیرون باقی ماند.

ابوموسی می گوید کنار دربی نشستم که جنس آن از جریب نخل بود.

پی نوشت:

(۴) صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۱۸

(۵) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۸۷

۳- ابوذر از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل می کند که فرمودند: اگر کسی از کنار خانه ای گذشت که درب آن بسته نبود و پرده نیز نداشت و نگاهش به داخل خانه افتاد بر او گناهی نیست؛ بلکه مقصر اهل آن خانه اند.

---

پی نوشت:

(۶) مسند احمد، ج ۵، ص ۱۵۳

۴- در حدیث ازدواج امیرالمومنین و حضرت فاطمه علیهما السلام آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به آن دو دستور دادند که به منزلشان وارد شوند؛ سپس بر ایشان دعا کردند آنگاه برخاستند و بیرون رفتند و در را با دست مبارکشان به روی آنان بستند.

---

پی نوشت:

(۷) مناقب خوارزمی، ص ۲۴۳

(۱) بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۲۲ و ۱۴۲

۵- از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل شده است که فرمودند: هر کس متصدی امری از امور مردم گردد سپس درش را بر روی فقیر، مظلوم و صاحب حاجتی ببندد خداوند تبارک و تعالی نیز درهای رحمتش را در زمان فقر و حاجت وی به رویش خواهد بست.

---

پی نوشت:

(۸) مسند احمد، ج ۳، ص ۴۴۱

٦- ابو حميد از پيامبر صلى الله عليه و سلم نقل مي كند كه ايشان به ما امر كردند كه شب ها ظروف آب را در گوشه اي قرار دهيم و نيز دستور دادند كه شب هنگام درها را ببنديم.

(١١) باب في شرب النبيذ وتمر المونة

٩٣ - (٢٠١٠) حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى وَعَبِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ . كُلُّهُمْ عَنْ أَبِي حَلِيمَةَ . قَالَ ابْنُ الْمُثَنَّى : حَدَّثَنَا الشَّحَّاكُ . أَخْبَرَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ . أَخْبَرَنِي أَبُو الزُّبَيْرِ ؛ أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ : أَخْبَرَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ السَّاعِدِيُّ قَالَ : أَخْبَرْتُ النَّبِيَّ ﷺ بِقَدْحِ لَبَنٍ مِنَ النَّبِيْعِ . لَيْسَ مُتَمَرًّا<sup>(١)</sup> . فَقَالَ « أَلَا تَحَرَّمُهُ وَلَوْ تَمَرُّضٌ عَلَيْهِ عُوْدًا<sup>(٢)</sup> » . قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ : إِنَّمَا أَمَرَ بِالنَّبِيْعَةِ أَنْ تُوَكَّلَ لَيْلًا . وَبِالْأَبْوَابِ أَنْ تُقْلَقَ لَيْلًا .

(...) وَحَدَّثَنِي إِبرَاهِيمُ بْنُ دِينَارٍ . حَدَّثَنَا زَوْجُ بْنُ عُيَافَةَ . حَدَّثَنَا ابْنُ جُرَيْجٍ وَزَكَرِيَّا بْنُ إِسْحَاقَ . قَالَ : أَخْبَرَنَا أَبُو الزُّبَيْرِ ؛ أَنَّهُ سَمِعَ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ : أَخْبَرَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ السَّاعِدِيُّ ؛ أَنَّهُ أَتَى النَّبِيَّ ﷺ بِقَدْحِ لَبَنٍ . بِشَيْءٍ . قَالَ : وَلَمْ يَذْكُرْ زَكَرِيَّا قَوْلَ أَبِي مُحَمَّدٍ : بِاللَّيْلِ .

٩٤ - (٢٠١١) حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَأَبُو كُرَيْبٍ (وَالْفَقُّ لَأَبِي كُرَيْبٍ) . قَالَ : حَدَّثَنَا أَبُو مُدَاوِيَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي سَالِحٍ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ . قَالَ : كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَاسْتَسْقَى . فَقَالَ رَجُلٌ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! أَلَا نَسْتَبِيحُ تَبِيْدًا؟ فَقَالَ « سَلَى » قَالَ فَخَرَجَ الرَّجُلُ يَسْتَسْقَى . فَجَاءَهُ بِقَدْحٍ فِيهِ تَبِيْدٌ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ « أَلَا تَحَرَّمُهُ وَلَوْ تَمَرُّضٌ عَلَيْهِ عُوْدًا ! » قَالَ فَشَرِبَ .

٩٥ - (...) وَحَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ . حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنِ الْأَعْمَشِ ، عَنْ أَبِي سَلْفِيَانَ ؛ وَأَبِي سَالِحٍ عَنْ جَابِرٍ . قَالَ : جَاءَهُ رَجُلٌ يَقَالُ لَهُ أَبُو مُحَمَّدٍ بِقَدْحٍ مِنْ لَبَنٍ مِنَ النَّبِيْعِ . فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ « أَلَا تَحَرَّمُهُ وَلَوْ تَمَرُّضٌ عَلَيْهِ عُوْدًا ! » .

(١) (ليس غمرًا) أي ليس منطلي . والتخمير التنظية . ومنه الحر لتنظيفها على العقل . وغار الرأه لتنظية رأسها .  
(٢) (ولو تمرض عليه عودا) المشهور في ضبطه : تمرض . وهكذا قاله الأسمدي والجوهري . ومعناه قد عليه عرضا ، أي خلاف العلول . وهنا عند عدم ما ينظفه به .

صحيح مسلم  
مراجعة  
للإمام أبي الحسين مسلم بن الحجاج  
القشيري النيسابوري  
٢٠٦ - ٢٦١ هـ  
(وهو ثاني كتابين ، ما أصح الكتب المصنفة)

« دارنا أهل الحديث بكيون ، ماني سنة ، الحديث ، قدرهم على حسنا للحد »  
« صحت هذا للسند الصحيح من ثلاثه ألف حديث مسوعة »  
« مسلم بن الحجاج »

Sonnat.net

جزء الثالث  
وكان على طيبه ، وتحليل نسومه ، ونسجهه وترقيه ،  
ومعه كنيه وأبراه وأخديه . وعلى عليه نفس  
شرح الأيام النوع ، مع زوائد من أئمة اللغة  
(خادم الكتاب والسنة)  
محمد فؤاد عبد الباقي  
دار الحديث  
القاهرة

پي نوشت:

(٩) صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري (متوفاي ٢٦١هـ) ج ٣، ص ١٥٩٣، ح ٢٠١٠، كتاب الأشربة (والاطعمة)، باب في شرب النبيذ وتمر المونة، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار الحديث القاهرة

ابن كثير دمشقي به نقل از حسن بصرى مى نويسد:

اتاق ها از شاخه و چوب عرعر به وسيله مو بافته شده بودند و گفت در تاريخ بخارى آمده است كه در عليه الصلاة و سلام را با نك انگشتان و ناخن ها مى زدند و اين دلالت بر اين دارد كه حلقه هايى براى كوبيدن بر در نداشته است.

## فصل

ويئى لرسول الله ﷺ، حول مسجده الشريف محجر؛ لتكون مساكن له ولأهله، وكانت مساكن قصيرة البناء، قريبة الفناء، قال الحسن بن أبي الحسن البصري<sup>(١)</sup> - وكان غلاماً مع أمه خيرة مولاة أم سلمة - : لقد كنت أنال أطول شقفي في حجر النبي ﷺ بيدي. قلت: إلا أنه قد كان الحسن البصري شكلاً<sup>(٢)</sup> ضحماً طوالاً، رحمه الله.

وقال الشَّهَيْلِيُّ في «الروض»<sup>(٣)</sup>: كانت مساكنه، عليه الصلاة والسلام، مَبْنِيَّةً من جريد عليه طين، بعضها من حجارة مَرْضُومَةٍ<sup>(٤)</sup>، وسقوفها كلها من جريد. وقد حكى<sup>(٥)</sup> عن الحسن البصري ما تقدّم، وقال<sup>(٦)</sup>: وكانت حجوه من شعر مربوطة بخشب من عرعر<sup>(٧)</sup>. قال: وفي «تاريخ البخاري»<sup>(٨)</sup> أن بابه، عليه الصلاة والسلام، كان يُفْرَعُ بالأظافر. فدلّ على أنه [ط ١٥٥/٢] لم يكن

(١) انظر الروض الأنف ٤/٢٦٧، ٢٦٨.

(٢) يعنى حسن الهيئة والنظر.

(٣) المصدر السابق ٤/٢٦٧.

(٤) مرضومة: أى جعل بعضها على بعض. والمرضومة: الرضام، وهو حجارة تُجمع.

(٥) أى السهلي.

(٦) الروض الأنف ٤/٢٦٨.

(٧) العرعر: جنس أشجار وجنات من الشؤبريات، فيه أنواع كثيرة. الوسيط (ع ر ع).

(٨) القول للسهلي، في الروض ٤/٢٦٨. والخبر أخرجه البخاري في تاريخه الكبير ١/٢٢٨. صحيح

(الصحيحة ٢٠٩٢).

# الْبَدَايَةُ وَالنِّهَايَةُ

للحافظ عماد الدين أبي الفداء إسماعيل

ابن عمر بن كثير القرشيّ الدمشقيّ

٧٠١ - ٧٧٤ هـ

تحقيق

الدكتور عاتق بن عبد المحسن التركي

بالتعاون مع

مركز البحوث والدراسات العربية والإسلامية

بدمشق

الجزء الرابع

Sonnat.net

هجر

للطباعة والنشر والتوزيع والمطابع

پی نوشت:

(١٠) البداية والنهاية، القرشي دمشقي، إسماعيل بن عمر بن كثير أبو الفداء (متوفى ٧٧٤ هـ) ج ٣، ص ٢٢١، ناشر: مكتبة المعارف - بيروت يا ج ٤، ص ٥٤٥، تحقيق: عبدالله بن عبد المحسن التركي ناشر: دار الهجرة

۷- از جابر و ابوهریره نقل است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: درب منزلت را ببند و نام خدا را جاری کن؛ بدرستی که شیطان درب بسته را باز نمی کند.

---

**پی نوشت:**

(۱۱) مسند احمد، ج ۳، ص ۳۸۶

(۱۲) سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۳۹

(۱۳) سنن ابی ماجه، ج ۲، ص ۱۱۲۹

۸- در حدیث اسلام آوردن مادر ابوهریره و دعا کردن پیامبر صلی الله علیه و سلم برای او، ابوهریره می گوید:  
« ... پس دوان دوان به سوی او رفتم تا به او مژده دهم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم برایت دعا کرد. وقتی به خانه رسیدم درب منزل را بسته یافتم و صدای تکان خوردن آب در مشک و نیز صدای پای مادرم را شنیدم ... ».

---

**پی نوشت:**

(۱۴) مسند احمد، ج ۲، ص ۲۳۰

در تمامی احادیث بالا بستن درب با تعبیری مانند "اغلاق الباب"، "ردّ الباب"، "اجافه الباب"، "دق الباب"، "طرق الباب" "ضرب الباب" و "قرع الباب" آمده است که همگی به معنی بسته نمودن درب است و برای پرده و نظیر آن به کار نمی رود.

۹- در حدیث رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله به منزل «ابو الهیثم بن التیهان» چنین آمده است:  
پس درب خانه را زدیم؛ زنی گفت چه کسی در می زند؟ عمر پاسخ داد این رسول خدا صلی الله علیه و سلم است... .

---

**پی نوشت:**

(۱۵) کنز العمال، ج ۷، ص ۱۹۴

در احادیث متعدد دیگری از جمله ۴۳ حدیثی که نویسنده ی کتاب مأساه الزهرا(ع) آنها را مذکور داشته است به تعبیری همچون "الاجابه من وراء الباب" یعنی "پاسخ از آن سوی در"، "خلف الباب" یعنی "پشت در"، "حرک الباب" یعنی "حرکت دادن در"، "وضع الید علی الباب فدفعه" یعنی "هل دادن در با دست و باز کردن آن"، "فتح الباب" یعنی "باز کردن درب"، "الباب المقفل" یعنی "درب قفل شده" و "کسر الباب" یعنی "شکستن در" بر می خوریم که هیچ یک از این تعبیر با پرده و مانند آن سازگاری ندارند.

۱۰- همان گونه که در تواریخ شیعه و سنی آمده است، اهل یثرب (مدینه) تا پیش از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتار جنگ داخلی دائمی بودند و اختلافات خونین در میان آنها بیداد می کرد؛ تا جایی که معروف بود که حتی شب ها نیز شمشیر و اسلحه را از خود دور نمی کردند تا اینکه خداوند با بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنان منت نهاد و برادری و صلح را برایشان به ارمغان آورد. با در نظر داشتن این امر آیا عقلانی است مردمانی که دائماً خطر همسایه را احساس می کردند و در حال جنگ و جدال بودند برای خانه هایشان که مال و ناموس خود را در آن حفظ می کردند و شب ها در آن می آرمیدند درب نگذارند و فقط به آویزان کردن پرده اکتفا کنند؟

پی نوشت:

(۲) بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۸ تا ۱۰

۱۱- احادیث دیگری نیز وجود دارند که ثابت می کنند نه تنها منازل مدینه درب داشته بلکه آن درب ها قفل و کلید نیز داشتند و کلمه "مفتاح" بارها در جاهای مختلف تکرار شده اند از جمله:

دکین بن سعید المزنی نقل است که گفت نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم رفتیم و از او درخواست طعام کردیم پس فرمودند: ای عمر برو و به آنها غذا بده. عمر ما را به اتاق بالا برد سپس کلید را از کمر بندش بیرون آورد و در را باز کرد.

۳۶۱ . کتاب الادب .

إسماعیل ، عن قیس ، عن دکن بن سعید المزنی ، قال : أتیت النبی صلی الله علیه وسلم فسانأناه الطعام ، قال : « یا عمر اذْهَبْ فَأَعْطِهِمْ » فارتقی بنا إلی علیهِ فَأَخَذَ الْمَتَاعَ مِنْ حِجْرَتِهِ فَفَتَحَ

باب فی قطع السدر

۵۲۳۹ — حدثنا نصر بن علی ، أخبرنا أبو أسامة ، عن ابن جریج ، عن عثان بن أبی سلیمان ، عن سعید بن محمد بن جبیر بن معصم ، عن عبد الله ابن حبشی ، قال : قال رسول الله صلی الله علیه وسلم « مَنْ قَطَعَ سِدْرَةَ صَوَّبَ اللهُ رَأْسَهُ فِي النَّارِ » [سئل أبو أسامة عن معنی هذا الحديث ، قال : هذا الحديث مختصر ، یعنی من قطع سدره فی فلاة يستظل بها ابن السبیل والبهائم عبثا وظلما بنیر حتى یكون له فیها حبوب الله رأسه فی النار ]

۵۲۴۰ — حدثنا محمد بن خالد وسلمة - یعنی ابن شیب - قال : ثنا عبد الرزاق ، أخبرنا معمر ، عن عثان بن أبی سلیمان ، عن رجل من قتیف ، عن عروة بن الزبیر یرفی الحديث إلی النبی صلی الله علیه وسلم ، نحوه

۵۲۴۱ — حدثنا عبد الله بن عمر بن میسرته وحید بن مسعدة ، قال : ثنا حسان بن إبراهيم ، قال : سألت هشام بن عروة عن قطع السدر وهو مستند إلی قصر عروة ، قال : أنزى هذه الأبواب والمصاريع ؟ إنا هي من سدر عروة ، كان عروة یقلعه من أرضه ، وقال : لا بأس به ، زاد حید فقال : هي بأعراق جنتی بیدعة ، قال : قلت إنا البیدعة من قیلک ، نعمت من یقول بئکه : لمن رسول الله صلی الله علیه وسلم مَنْ قَطَعَ السدر ، ثم ساق معناه

باب فی إمالة الأذی [ عن الطریق ]

۵۲۴۲ — حدثنا أحمد بن محمد المرزوی ، قال : حدثنی علی بن حسین ، قال : حدثنی أبی ، قال : حدثنی عبد الله بن بريدة ، قال : سمعت أبی بريدة

۳۶۰ . سنن أبی داود : الجزء الرابع .

باب [ ماجاه ] فی البناء

۵۲۳۵ — حدثنا مسدد [ بن مسرهد ] ثنا حمص ، عن الأعمش ، عن أبی السفر ، عن عبد الله بن عمرو ، قال : مرَّ فی رسول الله صلی الله علیه وسلم وأنا أُمَیْنُ حَاطِطًا لی أنا وأمی ، فقال « ما هَذَا یَا عَبْدَ اللهِ ؟ » قلت : یا رسول الله شیء ، أصله ، فقال « الأُمَیْنُ أَسْرَجٌ مِنْ ذَاكَ »

۵۲۳۶ — حدثنا عثمان بن أبی شیبة وهناد ، المعنی ، قال : ثنا أبو معاوية ، عن الأعمش ، بإسناد ، بهذا ، قال : مرَّ علی رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن نَمَاحِلُ حُصْنًا لنا وَهَى ، قال « ما هذا ؟ » فقلنا : حُصْنٌ لنا وَهَى فنحن نَمَاحِلُه ، فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم « ما أَرَى الأَمْرَ إِلَّا أَعْجَلٌ مِنْ ذَاكَ »

۵۲۳۷ — حدثنا أحمد بن یونس ، تازهر ، ثنا عثمان بن حکیم ، قال : أخبرنی إبراهيم بن محمد بن حامط القری ، عن أبی طلحة الأسدی ، عن أنس ابن مالك أن رسول الله صلی الله علیه وسلم خَرَجَ فَرَأَى قُبَّةً مَشْرُوفَةً فقال : « ما هَذِهِ ؟ » قال له أصحابه : هذه لفان رجل من الأنصار ، قال : فسكت وحماها فی نفسه حتى إذا جاء صاحبها رسول الله صلی الله علیه وسلم یسلم علیه فی الناس أعرض عنه ، صنع ذلك مراراً ، حتى عرف الرجل النصب فيه والإعراض عنه ، فشكا ذلك إلی أصحابه ، قال : والله إنی لأنكر رسول الله صلی الله علیه وسلم ، قالوا : خرج فرأى قبته ، قال : فرجع الرجل إلی قبته فبدها حتى سواها بالأرض ، فخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات يوم فلم یرها ، قال « ما فعلت القبة ؟ » قالوا : شكا إلینا صاحبها إعراضك عنه ، فأخبرناه ، فبدها ، قال « أما إن سکل یناد و نبال علی صاحبیه إلا مالا ، إلا مالا » یعنی مالا بدمیه

باب [ فی ] اتخاذ الغرف

۵۲۳۸ — حدثنا عبد الرحمن بن مطرف الرؤاسی ، ثنا عیسی ، عن

# سِنَنِ الرَّبِّي وَدَاوُدَ

الإمام المأثور المصنف المتن أبي داود سليمان  
ابن الأشعث السجستاني الأزدي  
٩٢٧ - ٩٧٥

تحقيق  
محمد محي الدين عبد الحميد

الجزء الرابع  
Sonnat.net

المكتبة الرضوية  
توزيع



---

پی نوشت:

(۱۹) کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۳۲

(۲۰) صحیح البخاری، البخاری الجعفی، محمد بن اسماعیل أبو عبدالله (متوفای ۲۵۶هـ) ج ۱، ص ۴۴۰، ح ۱۲۴۳، باب ما یُنْهَى عن النُّوحِ وَالْبُكَاءِ وَالزُّجْرِ عن ذلك، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷ / یا ص ۴۰۲، ح ۱۳۰۵، ناشر: السلفیه و مکتبها، چاپ قاهره

همچنین امام صادق علیه السلام از امیرالمومنین نقل فرموده است: ... روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجره یکی از زنانش نشسته بود و یک مدرات (نوعی شانه از جنس چوب یا فلز) در دست داشت. در این هنگام مردی از شکاف در به داخل نگریست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر نزدیک تو بودم با این مدرات چشمت را در می آوردم.

---

پی نوشت:

(۳) قرب الاسناد، ص ۱۸

(۴) من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۷۴

ب) مستندات در باره درب داشتن خانه های مکه

۱- هنگامی که قریش تصمیم به قتل پیامبر صلی الله علیه و آله گرفتند جناب ابوطالب به فرزندش علی علیه السلام گفت پسر من نزد عمویت ابولهب برو و درب خانه اش را بزن. اگر در را باز کرد داخل شو و اگر باز نکرد درب را بشکن و داخل شو و به او بگو پدرم برایت پیغام داده مردی که عموی زنده است دلیل نمی شود. پس علی علیه السلام رفت و درب خانه ابولهب را بسته دید. فرمود در را باز کنید ولی تقاضایش را اجابت نکردند پس به در هجوم برد و آن را شکست و داخل شد.

---

پی نوشت:

(۵) کافی، ج ۸، ص ۲۷۶ و ۲۷۷

۲- از ام هانی دختر ابوطالب نقل است:  
در روز فتح مکه مردانی گفتند داخل خانه های خود شوید و درب های آن را قفل کنید.

---

پی نوشت:

(۲۱) مسند احمد، ج ۶، ص ۳۴۳



۳- این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بسیار معروف است که پس از ورود سپاهیان اسلام به مکه در جریان فتح این شهر فرمودند: هر کس به خانه ابوسفیان داخل شود امان دارد و هر کس داخل خانه اش شود و درب را به رویش ببندد نیز در امان است.

---

**پی نوشت:**

- (۶) کافی، ج ۵، ص ۱۲
- (۲۲) مسند احمد، ج ۲، ص ۲۹۲
- (۷) بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۶۹
- (۸) وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۷
- (۹) تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۱۱۶
- (۲۳) سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۶۲
- (۲۴) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۰۸، ناشر: داراحیاء التراث العربی

\*منابع بر اساس کتب شیعه و سنی شماره گذاری شده است.

پس همانطور که مشخص گردید شبهه مطرح شده کاملاً بی اساس و فاقد اعتبار است.

چگونه می توان باور داشت که با وجود علی رضی الله در درون منزل همسر او برای باز کردن در خانه برود؟  
در صورت صحت اصلاً چرا خود ایشان برای بازکردن در نرفت؟

۱- روایاتی که در آنها حضرت فاطمه سلام الله علیها نزدیک در ورودی منزل نشسته بودند و با دیدن عمر و همراهانش در را به روی آنان بستند (روایات شیعی).  
عمر گفت برخیزید تا پیش او برویم؛ پس ابوبکر، عمر، عثمان، خالد بن ولید، مغیره بن شعبه، ابوعبید جراح، سالم مولی ابی حذیفه، قنفذ و من به همراه او راه افتادیم چون نزدیک خانه رسیدیم فاطمه صلوات الله علیها آنان را دید و لذا در را بست و شك نداشت که بدون اجازه وارد نخواهند شد؛ عمر در را با لگد شکست سپس وارد خانه شدند و علی (علیه السلام) را بیرون آوردند در حالی که به خاطر این پیروزی الله اکبر می گفتند.

---

#### پی نوشت:

(۱) بحار الأنوار، المجلسي، محمد باقر (متوفاي ۱۱۱۱ هـ) ج ۲۸، ص ۲۲۷، تحقیق: محمد الباقر البهبودي، ناشر: مؤسسة الوفاء - بيروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ م

(۲) تفسیر العیاشی، السمرقندی المعروف بالعیاشی، أبی النضر محمد بن مسعود بن عیاش السلمی (متوفاي ۳۲۰ هـ) ج ۲، ص ۶۷، تحقیق: تحقیق و تصحیح و تعلیق: السيد هاشم الرسولي المحلتي، ناشر: المكتبة العلمية الإسلامية - طهران

(۳) الاختصاص، الشيخ المفيد، محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم أبي عبد الله العکبري، البغدادي (متوفاي ۴۱۳ هـ) ص ۱۸۶، تحقیق: علي أكبر الغفاري، السيد محمود الزرندي، ناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت، الطبعة: الثانية، ۱۴۱۴ هـ - ۱۹۹۳ م

و در روایت سلیم نیز آمده:

عمر آمد تا به در خانه علی رسید فاطمه علیهما السلام پشت در نشسته بود سرش را بسته بود و بدنش از غم از دست دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله نحیف شده بود؛ عمر در را کوبید و گفت ای پسر ابوطالب (در را باز کن). فاطمه فرمودند: ای عمر به ما چه کار داری؟ ما را با مصیبتی که گرفتارش شده ایم تنها بگذار. گفت در را باز کن و گرنه خانه را به آتش می کشم. فرمودند: ای عمر آیا از خدای عزوجل نمی ترسی که وارد خانه ما شوی و به آن هجوم ببری؟  
منصرف نشد و بازنگشت و آتش خواست و آن را بر در خانه افکند و آن را سوزاند.

---

#### پی نوشت:

(۴) کتاب سلیم بن قیس، الهلالي، سلیم بن قیس (متوفاي ۸۰ هـ) ص ۸۶۴، تحقیق محمد باقر الأنصاري، ناشر: انتشارات هادی - قم، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵ هـ

۲- حضرت فاطمه سلام الله عليها شکی نداشت که آنها بدون اذن داخل منزل نخواهند شد؛ زیرا:

۱- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِن قِيلَ لَكُمْ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ النور ۲۷ - ۲۸

ای کسانی که ایمان آورده اید در خانه هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید این برای شما بهتر است شاید متذکر شوید و اگر کسی را در آن نیافتید پس داخل آن نشوید تا به شما اجازه داده شود و اگر گفته شد بازگردید، بازگردید، این برای شما پاکیزه تر است و خداوند به آنچه انجام می دهید داناست.

۲- خانه انبیا احترام ویژه ای دارد که کسی حق ورود بدون اجازه را ندارد:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ الأحزاب ۵۳

ای افرادی که ایمان آورده اید در خانه های پیامبر داخل نشوید مگر به شما اجازه داده شود.

۳- شکی نیست که خانه فاطمه سلام الله خانه پیامبر محسوب می شود، همان طوری که در تفاسیر اهل سنت ذیل آیه شریفه:

فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَيُسَبِّحُ لَهُ وَفِيهَا بِالْعُدُوِّ وَالْأَصَالِ النور ۳۶

در خانه هایی خدا رخصت داده که آنجا رفعت یابند و در آن ذکر نام خدا شود و صبح و شام تسبیح ذات پاک او کنند.

خانه امیرالمومنین و فاطمه سلام الله عليها برترین این خانه ها بیان شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و سلم آیه(فی بیوت) را تلاوت فرمودند؛ شخصی پرسید این خانه ها کدام هستند؟ فرمودند(صلی الله علیه و سلم) خانه های پیامبران علیهم السلام. ابوبکر رضی الله تعالی عنه پرسید ای رسول خدا آیا خانه علی و فاطمه رضی الله تعالی عنهما هم از همان خانه ها است؟ فرمودند بلی، از برترین آنان است.

متعلق قوله تعالى (في بيوت) يسبح وفيه تكرير لذلك جيء به لتأكيد التذكير بما بهد في الجملة وللإيذان بأول التقديم للاهتمام دون المحصر، ومثل ما ذكر في التكرير لتأكيد قوله تعالى (ففي رحمة الله فهم أبا خالدون) وقولك مررت يزيد به وببعض النجاة أعرب نحو ذلك بدلا كما في شرح التسهيل، وفي المعنى هو من توكيد الحرف بإعادة ما دخل عليه مضمرا وليس الجار والمجرور توكيدا للجار والمجرور لأن الظاهر لكونه أقوى لا يؤكد بالضمير، وليس المجرور بدلا بإعادة الجار لأنه لا يدل مضمرا من مظهر وإنما جوزه بعض النحاة قياسا، وأنت تعلم أن ما ذكر غير وارد لأن الجموع بدل أو توكيد، وأقوى بالظاهر هربا من التكرار، و(رجال) فاعل (يسبح) وتأخيرها عن الظروف لأن في وصفه نوع طول فيدخل تقديمه بحسن الانظام وقال الرماني في بيوت) متعلق بقوله وقال الحوفي: متعلق بحذوف وقع صفة لمشكاة، وقيل هو صفة لصباح، وقيل صفة لرجاحة، وهو على هذه الأفعال الأربعة تقييد للدلالة بالمبالغة فيه، والتثنية في الموصوف للتعبير عن اللقبية لينافي ذلك جمع البيوت، وأورد على ما ذكر أن شيئا منه لا يبق لأبلىق بشأن النزول الجليل كيف لا وأن ما بعد قوله تعالى (ولولم تحسه نار) على ما هو الحق أو بعد قوله سبحانه (نور على نور) على ما قيل إلى قوله تعالى (بكل شيء علم) كلام متعلق بالممثل قطعا وتوسطه بين أجزاء التثنية مع كونه من قبيل الفصل بين الشجر ولحائه بالأجنبي يؤدي إلى كون ذكر حال المنتفعين بالتثنية المهددين لنوره تعالى بطريق الاستيعاب والاستطراد مع كون بيان حال إندادهم مقصودا بالذات ومثل هذا ما لا عهد به في كلام الناس فضلا أن يعمل عليه الكلام المعجز، وتعبه بالحفاحي بأنه زخرف به القول إذ لا فصل فيه وما قبله إلى هنا من المثل والظاهر عندى أن التمثيل قد تم عند قوله تعالى (ولولم تحسه نار) وقيل هو متعلق بسبحوا أو نحو محذوفها، وتلك الجملة على ما قيل مترتبة على ما قبلها وترك الفاء للعلم به كما في نحو قم يدعوك، ومنه واتلوه يذكر لأنه من صلوة أن فلا يعمل فيما قبله، والمراد بالبيوت المساجد كلها كما روى عن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما، وقادة ومجاهدة وأخرج ابن أبي حاتم عن ابن زيد أنه قال: إنما أربع مساجد لم يبنهن إلا نبي، الكعبة بناها إبراهيم وأسماعيل عليهما السلام، وبيت المقدس بناه داود وسليمان عليهما السلام، ومسجد المدينة ومسجد قباء بناهما رسول الله ﷺ، وعن الحسن أن المراد بها بيت المقدس والجمع من حيث أن فيه مواضع تميز بعضها عن بعض وهو خلاف الظاهر جدا.

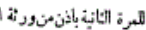
وأخرج ابن مردويه عن أنس بن مالك، ويريد فقال: «قرأ رسول الله ﷺ هذه الآية (في بيوت) الخ فقام إليه عليه الصلاة والسلام رجل فقال أي بيوت هذه يا رسول الله؟ فقال ﷺ بيوت الأنبياء، عليهم السلام فقام إليه أبو بكر رضي الله تعالى عنه فقال: يا رسول الله هذا البيت منها لبيت علي وفاطمة رضي الله تعالى عنهما قال: نعم من أفاضلها، وهذا إن صح لا يثبت المدلول عنه.

وقال أبو حيان: الظاهر أنها مصطفة صفت على المساجد والبيوت التي تقع فيها الصلاة والعلم، ويجوز أن يراد بها صلاة المؤمنين أو أديانهم بأن تشبه صلاحهم الجامعة للعبادات القولية والفعلية أو أديانهم المحيطة بالأنوار والبيوت المذكورة. أعني المساجد ثم يستعار اسمها لذلك. وتعبه بأنه لا حسن فيما ذكر وأظنك لا تدركي بهذا المقدم من المرحع هو المراد بالأذن الأمر وبالرفع التعميم أي أمر سبحانه بتعميم قدرها وروى هذا عن الحسن والضحاك، ولا يخفى أنه إذا أريد بها المساجد فتعميم قدرها يكون بأشياء شتى كصياتها عن

# رُوحُ الْمَعَانِي

## تَفْسِيرُ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَالسَّبْعِ الْمُبِينِ

لخاتمة المحققين وعمدة المدققين مرجع أهل العراق  
ومفتي بنسداد العلامة أبي الفضل  
شهاب الدين السيد محمود الألوسي البغدادي  
المتوفى سنة ١٢٧٠ هـ سقى الله نراه  
صيب الرحمة وافاض عليه مجال  
الإحسان والنعمة آمين



عنيت بنشره وتصحيحه والتعليق عليه للمرة الثانية بإذن من ورثة المؤلف بخط وإمضاء علامة العراق

المرحوم السيد محمود شكري الألوسي البغدادي

إِدَارَةُ الْإِطْبَاقِ الْعِلْمِيَّةِ

وَأَزَلَّ

هَيْبَةُ التَّرَاتُثِ الْعَرَبِيِّ

سَهْمَت - بَيْشَات

مصر: ديب الاتراك رقم ١

Sonnat.net

بى نوشت:

- (١) الدر المنثور، السيوطي، عبد الرحمن بن الكمال جلال الدين، ج ٦، ص ٢٠٣، ناشر: دار الفكر - بيروت - ١٩٩٣
- (٢) الجواهر الحسان في تفسير القرآن، الثعالبي، عبد الرحمن بن محمد بن مخلوف (متوفى ٨٧٥ هـ) ج ٧، ص ١٠٧، ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت
- (٣) روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، الألوسي البغدادي، العلامة أبي الفضل شهاب الدين السيد محمود، ج ١٨، ص ١٧٤، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت
- (٤) الكشف و البيان، الثعلبي النيسابوري أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم (متوفى ٤٢٧ هـ - ١٠٣٥ م) ج ٧، ص ١٠٧، تحقيق: الإمام أبي محمد بن عاشور، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢ هـ

۳- تصور بر این بود که با توجه به جایگاه حضرت فاطمه سلام الله علیها و نگاه داشتن حرمت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله مردم با دیدن ایشان خجالت کشیده و متعرض نشوند چنان چه عده ای با شنیدن صدای گریه آن حضرت برگشتند.

بنابراین حضرت فاطمه سلام الله علیها هنگام هجوم با دیدن عمر و همراهانش در را بستند و نزدیک در ایستاده بودند و احتمال نمی دادند که با وجود آن حضرت متعرض خانه شوند و این بی شرمی مهاجمان بود که حرمت خانه و اهل آن را رعایت نکردند و به قول سلمان فارسی رضوان الله تعالی علیه: کردید و نکردید و ندانستید که چه کردید.

### همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و باز کردن در برای نامحرم (اهل سنت)

نگاهی به روش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در موضوع مورد بحث بهترین دلیل بر محکومیت شبهه انگیزان است؛ چرا که موارد گوناگونی در کتاب های شیعه و اهل سنت وجود دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به همسرانش اجازه می دادند تا درب خانه را به روی دیگران بگشایند.

### ۱- ام سلمه و باز کردن در خانه برای امیرالمومنین

رسول خدا صلی الله علیه و سلم از خانه زینب دختر جحش بیرون آمد و وارد خانه ام سلمه شد؛ چون آن روز نوبت آمدن رسول خدا صلی الله علیه و سلم به خانه او بود. مدتی نگذشته بود که علی آهسته دق الباب کرد و پیامبر صلی الله علیه و سلم بیدار شد. ام سلمه پاسخ نداد، رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: بلند شو و در را باز کن...

۴۷۰	علی بن ابی طالب	۴۷۱
<p>الثَّقِيفِي، أَنَا - أَبُو بَكْرٍ أَخَذَ بِنَ عُلِيِّ بْنِ ثَابِتٍ<sup>(۱)</sup>، أَخْبَرَنِي الْأَزْهَرِيُّ، نَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُعَظَّرِ، نَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: وَجَدْتُ فِي كِتَابِ جَدِّي مُحَمَّدُ بْنُ ثَابِتٍ: أَنَا أَشْعَثُ بِنَ الْحُسَيْنِ السَّلْمِيِّ، عَنِ جَعْفَرِ الْأَحْمَرِ، عَنِ يُونُسَ بْنِ أَرْقَمٍ، عَنِ أَبِي أَنَانَ، عَنِ خَلِيدِ الْقَصْرِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا يَقُولُ يَوْمَ الْبَهْرَوَانَ: أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِغَنَائِلِ النَّكَاتَيْنِ وَالْمَارِقَيْنِ وَالْقَاسِطَيْنِ.</p> <p>أَخْبَرَنَا أَبُو سَعْدٍ إِشْنَاعِيْلُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، وَأَبُو نَصْرٍ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَا: أَنَا أَبُو بَكْرٍ بِنَ خَلْفٍ، أَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ<sup>(۲)</sup>، نَا الْإِمَامُ أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّفْعِيِّ، أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، نَا زَكَرِيَا بِنَ يَحْيَى الْحَرَارِيُّ، عَنِ إِشْنَاعِيْلُ بْنُ عَبْدِ الْمُعْرِيِّ، نَا شَرِيكٌ، عَنِ مَنصُورٍ، عَنِ إِزْرَاهِيمَ، عَنِ عَلْقَمَةَ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَتَى مَنزَلَ امِ سَلْمَةَ، فَجَاءَ عَلِيٌّ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا أُمَّ سَلْمَةَ، هَلَا وَاللَّهِ قَاتَلَ الْقَاسِطَيْنِ وَالنَّكَاتَيْنِ وَالْمَارِقَيْنِ بِعَدِيٍّ<sup>(۳)</sup>.</p> <p>أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بِنَ نَصْرِ بْنِ الزُّرَّافِيِّ، أَنَا أَبُو الْحَسَنِ بِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بِنَ أَبِي بَكْرٍ، أَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِزْرَاهِيمَ بْنِ شَادَانَ، أَنَا أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ كَامِلٍ بِنَ خَلْفٍ بِنَ شَجْرَةَ، نَا الْقَاسِمُ بِنَ الْعَاسِمِ الْمُعَمَّرِيِّ<sup>(۴)</sup>، نَا زَكَرِيَا بِنَ يَحْيَى الْحَرَارِيُّ<sup>(۵)</sup>، نَا إِشْنَاعِيْلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، نَا شَرِيكٌ، عَنِ مَنصُورٍ، عَنِ إِزْرَاهِيمَ، عَنِ عَلْقَمَةَ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ بَيْتِ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ وَأَتَى بَيْتَ امِ سَلْمَةَ، فَكَانَ يَوْمَئِذٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَلَمْ يَلِمْ أَنِ جَاءَ عَلِيٌّ، فَدَقَّ الْبَابَ دَقًّا خَفِيًّا، فَاتَتْهُ النَّبِيَّةُ ﷺ لِلدَّقِّ وَأَكْرَمَتْهُ امِ سَلْمَةَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «قَوْمِي فَاتَنِي لَه»، قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ هَذَا الَّذِي مِنْ خَطَرِهِ مَا يَفْتَحُ لَه الْبَابَ، أَتَفْتَأُ بِمَعَاصِمِي وَقَدْ نَزَلَتْ فَمِنْ آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ بِالْأَسْرِ؟ فَقَالَ لَهَا كَهَيْئَةِ الْمُغْتَابِ: «إِنَّ طَاعَةَ الرَّسُولِ طَاعَةُ اللَّهِ، وَمَنْ عَصَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، إِنَّ</p>	<p>بِالْبَابِ رَجُلًا لَيْسَ بِعَرَقٍ وَلَا عَقٍّ<sup>(۱)</sup> بِحَبِّ اللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَكُنْ لِيَدْخُلْ حَتَّى يَنْقَطِعَ الْوُطْقُ<sup>(۲)</sup>»، قَالَ: فَكَمْتُ وَأَنَا أَحْتَالُ فِي مَشِيئَتِي، وَأَنَا أَقُولُ: نَبِيٌّ نَبِيٌّ، مَنْ ذَا الَّذِي يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟ فَفَتَحَتْ الْبَابَ فَخَذَتْ بَعْضَاتِي الْبَابَ حَتَّى إِذَا لَمْ يَسْمَعْ حَسًّا وَلَا حَرَكَةً وَصُرْتُ<sup>(۳)</sup> فِي خَدْرِي اسْتَأْذَنَ، فَدَخَلَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا امِ سَلْمَةَ ااعْرِفُونَهُ<sup>(۴)</sup>» قَالَتْ: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، هَذَا عَلِيٌّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: «صَدَقْتَ، سِيدَ أَحَبِّهِ، لَحْمَهُ مِنْ لَحْمِي، وَدَمَهُ مِنْ دَمِي، وَهُوَ عَيْبَةُ<sup>(۵)</sup> بَيْتِي اسْمِي وَالشَّهَدِي، وَهُوَ قَاتِلُ النَّكَاتَيْنِ وَالْقَاسِطَيْنِ وَالْمَارِقَيْنِ مِنْ بَعْدِي، فَاسْمِعِي وَالشَّهَدِي، وَهُوَ قَاضِي عِدَاتِي، فَاسْمِعِي وَالشَّهَدِي، وَهُوَ وَاللهِ يَحْيِي سُنَّتِي، فَاسْمِعِي وَالشَّهَدِي، لَوْ أَنَّ عِبْدًا عَيْدَ اللَّهِ أَلْفَ عَامٍ، بَعْدَ أَلْفِ عَامٍ، وَأَلْفَ عَامٍ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ لَمْ لَقِيْ اللَّهَ مِغْفَاً لَعَلِي بِنَ أَبِي طَالِبٍ وَعَمَرْتِي أَكْبَهَ اللَّهُ عَلَيَّ مَخْرَجَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ<sup>(۶)</sup>».</p> <p>أَخْبَرَنَا أَبُو سَعْدٍ إِشْنَاعِيْلُ بْنُ أَبِي صَالِحٍ، وَأَبُو مَنصُورٍ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بِنَ مُحَمَّدٍ، قَالَا: أَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بِنَ عَبْدِ اللَّهِ، أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ<sup>(۷)</sup>، أَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بِنَ يُحْيَى الشَّيْبَانِيِّ، نَا الْحَسَنُ<sup>(۸)</sup> بِنَ الْحَكَمِ الْخُزَيْمِيِّ، نَا إِشْنَاعِيْلُ بْنُ أَبِي أَنَانَ، نَا إِسْحَاقُ بِنَ إِزْرَاهِيمَ الْأَزْدِيِّ، عَنِ أَبِي هَارُونَ الْعَبْدِيِّ، عَنِ أَبِي سَعِيدِ الْخَدْرِيِّ قَالَ: أَمَرْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِغَنَائِلِ النَّكَاتَيْنِ وَالْقَاسِطَيْنِ وَالْمَارِقَيْنِ، فَقَالْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَرْنَا بِغَنَائِلِ هَؤُلَاءِ، فَمَنْ مَن؟ قَالَ: «مَعَ عَلِيٍّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ، مَعَهُ يُنْقَلُ عَمَارُ بِنَ بَاسِرٍ<sup>(۹)</sup>».</p> <p>قَالَ: وَأَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، نَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَدَلِيُّ، نَا إِزْرَاهِيمَ بِنَ الْحُسَيْنِ بِنَ فُوزَيْلٍ، نَا عَبْدِ الْعَزِيزِ بِنَ الْخَطَّابِ، نَا مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ، عَنِ الْحَارِثِ بِنَ خَصْرَةَ، عَنِ أَبِي صَادِقٍ، عَنِ يَحْيَى بِنَ سَلْيَمَانَ<sup>(۱۰)</sup> قَالَ: أَتَيْنَا أَبَا أَيُّوبَ، فَقَالْنَا: قَاتَلَتْ سَبِيكَ الْمَشْرُكِينَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، لَمْ جِئْتِ تَقَاتِلِ الْمَسْلَمِينَ، فَقَالَ: أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِغَنَائِلِ</p>	

**تاریخ**  
**مدینة دمشق**

وذكر فضلها وتسميتها من مهاجر من الأمثال وأعيان  
بؤا حيا من ورديها وأهلها

تصنيف  
الإمام العالم الحافظ أبو القاسم علي بن الحسن  
ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي  
المؤلف بابن عساكر  
٤٩٩ هـ - ٥٧١ هـ  
رئاسة وتتميم  
مكتبة دار الفکر  
مطبعة دار النشر والتوزيع

اصح النسخ والأدوية  
**Sonnat.net**  
علي بن ابی طالب رضي الله عنه

**دار الفکر**  
مطبعة دار النشر والتوزيع

### پی نوشت:

(۱) التدوین فی أخبار قزوین، الرافعی القزوینی، عبد الکریم بن محمد (متوفای ۶۲۳ هـ) ج ۱، ص ۸۹، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت تحقیق: عزیز الله العطار، ۱۹۸۷ م

(۲) تاریخ مدینة دمشق و ذکر فضلها و تسمیة من حلها من الأمثال، ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله (متوفای ۵۷۱ هـ) ج ۴۲، ص ۴۷۰، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامة العمري، ناشر: دار الفکر - بیروت - ۱۹۹۵

(۱) رواه الخطيب البغدادي في تاريخ بغداد ۳۲۰/۸ في ترجمة، ورواه ابن كثير في البداية والنهاية عن ابی بكر الخطيب البغدادي ۳۳۸/۷  
(۲) رواه عن ابن سعد في البداية والنهاية ۳۳۹/۷ من هذا الطريق.  
(۳) كذا بالأصل المطبوعة. ولعل الصواب: المعشري كذا في الأنساب، ذكره السمعتي باسم: أبی محمد القاسم بن العباس الفقيه المعشري، قال: وإنما قول المعشري لأنه ابن بنت ابی مشر تبيح الفتى.  
(۴) في البداية والنهاية: الفرز.

(۵) كذا بالأصل، وفي المختصر: ليس بعرق ولا غلق.  
(۶) نقرأ بالأصل: وحرث.  
(۷) كذا بالأصل، والأصل: الترمذ، كما في المختصر المطبوعة.  
(۸) إجماعها مصطرب بالأصل وورسها: «عنه» وقرنها عبة، والنبت من المطرعة، وفي المختصر: عبة بئتي.  
(۹) من طريقه رواه ابن كثير في البداية والنهاية ۳۳۹/۷.  
(۱۰) كذا بالأصل، وفي المطبوعة: «الحسين» وفي البداية والنهاية: الحسين بن الحكم الجعري.  
(۱۱) رواه أيضاً في البداية والنهاية ۳۳۹/۷.  
(۱۲) كذا بالأصل في البداية والنهاية، وفي المطبوعة: مختف بن سالم.

## ۲- عائشه به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله در را برای امیرالمومنین باز کرد

از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام و ایشان از پدرشان و آنها نیز از پدرشان تا از علی علیه السلام نقل می کنند: نماز صبح را با رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خواندم؛ با ایشان بیرون آمدم و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله جایی می رفت به من خبر می داد و هنگامی که دیر باز می گشت سراغ وی می رفتم تا مطلع شوم؛ زیرا قلبم ساعتی دوری او را نمی توانستم تحمل نماید. فرمودند: به خانه عایشه می روم من نیز نزد فاطمه زهرا علیه السلام رفتم و در کنار حسن و حسین قرار گرفتم و همه خوشحال بودیم. سپس به طرف خانه عایشه رفتم و در زدم(عایشه) گفت که هستی؟ گفتم علی گفت پیامبر استراحت می کند پس منصرف شدم. برای بار دوم رفتم و در را کوبیدم گفت کیستی؟ گفتم علی، گفت پیامبر را کاری است. دلم ناقت نیاورد، برای دفعه سوم دق الباب کردم عایشه گفت کیستی؟ گفتم علی، صدای رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیدم که فرمودند: ای عایشه در را باز کن، عایشه در را باز کرد و من وارد شدم....

### پی نوشت:

(۱) بحار الأنوار، المجلسي، محمد باقر(متوفاي ۱۱۱۱هـ) ج ۳۸، ص ۳۴۸، تحقیق: محمد الباقر البهبودي، ناشر: مؤسسة الوفاء - بیروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ م

(۲) الاحتجاج، الطبرسي، أبي منصور أحمد بن علي بن أبي طالب(متوفاي ۵۴۸هـ) ج ۱، ص ۲۹۲ و ۲۹۳، تحقیق تعلیق و ملاحظات: السيد محمد باقر الخراسان، ناشر: دار النعمان للطباعة والنشر - النجف الأشرف، ۱۳۸۶ - ۱۹۶۶ م

آنچه گذشت يك روايت از كتب شيعه و يك روايت از كتب اهل سنت بود که به عنوان نمونه ذکر شد که در آن ها رسول خدا صلی الله علیه و آله با توجه به این که خودشان در خانه حضور داشتند اجازه دادند تا همسرانشان در را برای افراد نامحرم باز کنند و این نشان می دهد که این عمل با رعایت وظایف شرعی مانعی ندارد.

### عایشه و عمر سر يك سفره نشستند!

طبق روايت صحيح السندی که اهل سنت در اکثر كتب خویش نقل کرده اند رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمر اجازه دادند که با ایشان و عایشه سر يك سفره بنشینند و حتی نقل کرده اند هنگامی که از يك کاسه غذا می خورد دست او با عایشه برخورد کرد!!!

عایشه گفت با پیامبر صلی الله علیه و سلم حیس را در قعب(کاسه بزرگ) می خوریم که عمر وارد شد و او را دعوت کردند، شروع به خوردن کرد که انگشتش به انگشت من خورد، گفت او، اوه اگر درباره(حجاب) آنها(همسرانت) از من اطاعت می کردی هیچ چشمی آنان را نمی دید. پس آیه حجاب نازل شد.

# تَهْذِيبُ كَمَالِ فِي أَسْمَاءِ الرَّحْمَالِ

للحافظ المقرئ جمال الدين أبي الحجاج يوسف المزي

١٠٤٤ - ٧٤٢ هـ

أبي كثير إلى عمر بن عبدالعزيز، وكان معهم مُراحِم بن زُفر، فقيل  
لعمر - يعني ابن ذَر: أين كان موسى منك؟ قال وأين أنا من  
موسى؟ يرفع موسى ويُقدِّمه على نفسه<sup>(١)</sup>.  
روى له البخاري في «الأدب»، والنسائي حديثاً واحداً، وقد  
وقع لنا بعلو عته.

أخبرنا به محمد بن عبدالمؤمن، وزينب بنت مكِّي، قال:  
أبانا أسعد بن سعيد بن رُوْح، وعائشة بنت مَعْمَر بن الفاجر، قال:  
أخبرتنا فاطمة بنت عبدالله، قالت: أخبرنا أبو بكر بن ريذة، قال:  
أخبرنا أبو القاسم الطُّبْراني، قال: حدثنا إبراهيم بن بُندار  
الأصْبَهاني، قال: حدثنا محمد بن أبي عُمر العَدَنِي، قال: حدثنا  
سُفْيَان بن عُيَيْنَةَ، عن مِسْعَر، عن موسى بن أبي كثير، عن  
مُجاهد، عن عائشة، قالت: «كنتُ أكل مع النبي ﷺ حَيْساً في  
قَعْبٍ<sup>(٢)</sup>، فمر عمر فدعاه، فأكل فأصابته إصبعه إصبعي، فقال:  
حَسَّ أو أَوْه، لو أطاقَ فيكُنَّ ماراتكُنَّ عَيْنٌ. فنزلت آية الجِجَاب».

المجلد التاسع والعشرون

حَقَّقَهُ ، وَضَبَطَ نَصَّهُ ، وَوَعَلَى عَلَيْهِ  
الدكتور بشار عواد معروف

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

(١) وذكره ابن حبان في «المجروحين» وقال: كان قدراً يروي عن المشاهير الأسياء  
المنكير، فلما كثر ذلك في روايته بطل الإحتجاج به إلا فيما وافق الثقات كالمستأثِر  
به (٢/٢٤٠). وذكره ابن حبان أيضاً في ثقاته (٧/٤٥٧). وذكره ابن عدي وأبو نعيم  
في جملة الضعفاء. وقال أبو نعيم: كان يرى القدر. (ضعفاؤه، الترجمة ٢٠١). وقال  
ابن حجر في «التهذيب»: قال الساجي: قدف بالقدر والإرجاء. (١٠/٣٦٧-٣٦٨).  
وقال ابن حجر في «التقريب»: صدوق يروي بالإرجاء لم يصب من ضعفه.  
(٢) الخَيْس: الطعام المتخذ من التمر والأقط والسمن، وقد يجعل عرض الأقط الدقيق  
أو الفتيت. والقعب: القدح الضخم. (النهاية وتاج العروس).

## بي نوشت:

- (١) تفسير القرآن العظيم، القرشي الدمشقي، إسماعيل بن عمر بن كثير أبو الفداء (متوفاي ٧٧٤هـ) ج ٣، ص ٥٠٦، ناشر: دار الفكر - بيروت - ١٤٠١هـ
- (٢) تفسير ابن أبي حاتم، إبي أبي حاتم الرازي، عبد الرحمن بن محمد بن إدريس، ج ١٠، ص ٣١٤٨، تحقيق: أسعد محمد الطيب، ناشر: المكتبة العصرية - صيدا
- (٣) فتح الباري شرح صحيح البخاري، العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل (متوفاي ٨٥٢هـ) ج ٨، ص ٥٣١، تحقيق: محب الدين الخطيب، ناشر: دار المعرفة - بيروت
- (٤) الأدب المفرد، البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفاي ٢٥٦هـ) ج ١، ص ٣٦٢، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار البشائر الإسلامية - بيروت، الطبعة: الثالثة ١٤٠٩هـ - ١٩٨٩م
- (٥) تهذيب الكمال، المزي، يوسف بن الزكي عبد الرحمن أبو الحجاج (متوفاي ٧٤٢هـ) ج ٢٩، ص ١٣٨، تحقيق: د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى ١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م
- (٦) الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، ابن أبي شيبة الكوفي، أبو بكر عبد الله بن محمد (متوفاي ٢٣٥هـ) ج ٦، ص ٣٥٨، تحقيق: كمال يوسف الحوت، ناشر: مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى ١٤٠٩هـ

هیثمی پس از نقل این روایت می گوید:

این روایت را طبرانی در اوسط نقل کرده است. تمام راویان آن راویان صحیح بخاری هستند؛ غیر از موسی بن کثیر که او نیز مورد اعتماد است.

پی نوشت:

(۱) مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، الهیثمی، علی بن ابی بکر (متوفای ۸۰۷ هـ) ج ۷، ص ۹۳، ناشر: دار الریان للتراث - دار الکتب العربی - القاهرة، بیروت - ۱۴۰۷ هـ

و سیوطی می گوید:

طبرانی با سند صحیح از عایشه نقل کرده است که گفت با پیامبر صلی الله علیه و سلم حیس را در قعب (کاسه بزرگ) می خوردیم که عمر وارد شد و او را دعوت کردند، شروع به خوردن کرد که انگشتش به انگشت من خورد، گفت اوه اگر درباره (حجاب) آنها (همسران) از من اطاعت می کردی هیچ چشمی آنان را نمی دید. پس آیه حجاب نازل شد.

قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا﴾ [الأحزاب: ۵۳] الآية.

[۷۴۶] تقدم حديث عمر في سورة البقرة.

[۷۴۷] وأخرج الشيخان<sup>(۱)</sup> عن أنس قال لما تزوج النبي ﷺ زينب بنت جحش دعا القوم فطعموا ثم جلسوا يتحدثون فأخذ كأنه ينهيا للقيام فلم يقوموا فلما رأى ذلك قام وقام من القوم من قام وقعد ثلاثة ثم انطلقوا فجنبت فأخبرت النبي ﷺ أنهم انطلقوا فجاء حتى دخل وذهبت أدخلت الحجاب بيني وبينه وأنزل الله: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ﴾ إلى قوله: ﴿إِنَّ ذِكْرَكُمْ كَانَ بِنَدِّ اللَّهِ عَزِيزًا﴾<sup>(۲)</sup>.

[۷۴۸] وأخرج الترمذي<sup>(۳)</sup> وحسنه عن أنس قال كنت مع رسول الله ﷺ فأتى باب امرأة عرس بها فإذا عندها قوم فانطلق ثم رجع وقد خرجوا فدخل فأرخص بي بيته وسراً فذكرته لأبي طلحة فقال لن كان كما تقول لينزلن في هذا شيء فنزلت آية الحجاب.

[۷۴۹] وأخرج الطبراني بسند صحيح عن عائشة قالت: كنت أكل مع النبي ﷺ في قعب فمر عمر فدعاه فأكل فأصابته أصبعه أصبعي فقال: أوه لو أظاع فيكن ما أرتكن عين. فنزلت آية الحجاب.

[۷۵۰] ك.. وأخرج ابن مردويه<sup>(۴)</sup> عن ابن عباس قال: دخل رجل على النبي ﷺ فأطال الجلوس فخرج النبي ﷺ ثلاث مرات ليخرج فلم يفعل فدخل عمر فرأى الكراهية في وجهه فقال للرجل لعلك أذيت النبي ﷺ فقال النبي ﷺ: «لقد قمت ثلاثاً لكي يتبعني فلم يفعل» فقال له عمر: يا رسول الله لو اتخذت حجاباً فإن نساءك لسن كسائر النساء وذلك أظهر لقلوبهن فنزلت آية الحجاب قال الحافظ ابن حجر: يمكن الجمع بأن ذلك وقع قبل قصة زينب فلغربه منها أطلق نزول آية الحجاب بهذا السبب ولا مانع من تعدد الأسباب.

# اسباب النزول

المستقى

«لُبَابُ النُّقُولِ فِي سَبَابِ النُّزُولِ»

للإمام الحافظ المصنف

جمال الدين أبي عبد الرحمن السويطي

رحمته الله تعالى عليه

ت ۶۱۱ هـ

Sonnat.net

[۷۴۷] (۱) صحيح البخاري عن محمد بن عبد الله الرقاشي وصحيح مسلم عن يحيى بن خبيب الحارثي كلاهما عن المعتمر ورواه الواحدي في أسباب النزول ص (۲۰۶ و ۲۰۵).

(۲) سورة الأحزاب: الآية (۵۳).

[۷۴۸] (۳) ورواه الواحدي في أسباب النزول ص (۲۰۶).

[۷۵۰] (۴) انظر المعجم الكبير للطبراني (۴۳۹/۱).

مؤسسة الكتب الثقافية



### پی نوشت:

(۷) لباب النقول في أسباب النزول، السيوطي، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر (متوفاي ۹۱۱هـ) ج ۱، ص ۱۷۸ یا ۲۱۲ ناشر: دار إحياء العلوم – بيروت

هنگامی که نشستن با نامحرم سر يك سفره و خوردن غذا از يك كاسه و برخورد دست زن پیامبر صلی الله علیه و آله با نامحرم اشکالی نداشته باشد پس پشت در رفتن برای دختر آن حضرت نیز اشکالی نخواهد داشت.

### نتیجه:

- ۱- صدیقه شهیده پشت در نرفتند؛ بلکه جلوی در ایستاده بودند که با دیدن عمر و همراهانش به داخل خانه رفته و در را بستند؛ پس اصلاً حضرت فاطمه سلام الله علیها پشت در نرفته بودند تا این اشکال پیش بیاید.
- ۲- حتی اگر این مطلب نیز صحت داشته باشد و ایشان پشت در رفته باشند به دلیل این که عین همین قضیه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش آمده و آن حضرت به همسران خود دستور داده اند که در را باز نمایند مشکلی ندارد.
- ۳- به عقیده شیعه آخرین روایات (برخورد دست عمر با عایشه) جعلی بوده ولی چند نکته برای برادران اهل سنت:
  - ۱- یعنی غیرت رسول خدا صلی الله علیه و آله کمتر از عمر بوده است؟؟
  - ۲- از روایات بخاری و مزی و ... استنباط می شود که عمر کلاً به بی اجازه وارد شدن عادت دارد؛ رسول خدا صلی الله علیه و سلم با عایشه مشغول خوردن غذا بود که عمر وارد شد.
  - ۳- خداوند منتظر تذکر جناب عمر بودند تا آیه حجاب را نازل کند!!
  - ۴- چقدر فرق است میان پیامبر شیعیان با پیامبر برادران و خواهران اهل سنت.

### پاسخ در صورتی که فرض کنیم حضرت فاطمه سلام الله علیها پشت در آمده باشند

همانطوری که در کتب روایی و تاریخی نقل شده دشمنان به خاطر کشتن امیرالمومنین آمده بودند و اگر ایشان پشت در می آمدند به شهادت رسیده و نور امامت و ولایت خاموش می شد. عمر نقشه کشیده بود که به مجرد بیرون آمدن امیرالمومنین ایشان را بکشد اما فاطمه سلام الله علیها به پشت درب خانه آمدند تا مانع این نقشه شوند. عمر که دید نقشه اش با شکست مواجه شده خواست خانه را به آتش بکشد تا به بهانه مخالفت با بیعت همه کشته شوند؛ اما باز شدن درب توسط حضرت فاطمه سلام الله علیها مانع اجرای این نقشه شوم شد. البته جدای از این ماجرا در مکانهای دیگر نیز ابوبکر و عمر قصد به قتل رساندن امیرالمومنین را داشته اند.

قرار شد هنگامی که ابوبکر سلام نماز را داد خالد بن ولید گردن علی را با شمشیر بزند. پس اسماء بنت عمیس (همسر ابوبکر) کنیزی به نزد او فرستاد پس وی دو طرف درب خانه ایشان را گرفته و گفت سران حکومت نقشه کشیده اند که تو را بکشند پس از شهر خارج شو که من از خیر خواهان توام (همان آیه ای که مؤمن آل فرعون به موسی گفت). پس ایشان از خانه بیرون آمده در حالیکه شمشیر به همراه داشتند. پس احساس کردند که حضرت آماده است پس امام جماعت (ابوبکر) قبل از اینکه سلام دهد گفت ای خالد آنچه را که به تو دستور داده بودم انجام نده.

---

پی نوشت:

(۱) بحار الأنوار، العلامة المجلسی، ج ۲۸، ص ۳۰۹

سمعانی از علمای بزرگ اهل سنت در این زمینه می نویسد:

روایت کرده است از یعقوب رواجی شیخ بخاری ماجرای ابی بکر رضی الله عنه را که گفت خالد آنچه را که به تو دستور دادم انجام نده. می گوید از سید عمر بن ابراهیم الحسینی در کوفه از معنی این جمله سوال کردم. پس گفت دستور داده بود به خالد بن ولید که علی را بکشد پس از اینکار پشیمان شده و او را از آن نهی کرد.

---

پی نوشت:

(۱) الأنساب، سماعی، ج ۳، ص ۹۵ یا ج ۶، ص ۱۷۰، ناشر دار الجنان - بیروت، نشر محمد امین دمج (بیروت - ۱۴۰۰ هـ)

جالب است که سماعی بعد از نقل حدیث سکوت می کند و این نشان می دهد که صحت روایت در نزد او تمام بوده است در غیر این صورت باید روایت را نقد و رد می کرد.

چرا علي در آن صحنه (هجوم به خانه) هيچ واكنشي از خود نشان نداد؟

پاسخ بر منابع تفكرات شيعه

سليم بن قيس هلالی که از ياران مخلص امير المومنين است در اين باره می نويسد:

عمر آتش طلبيد و آن را بر در خانه شعله ور ساخت و سپس در را فشار داد و باز کرد و داخل شد. فاطمه سلام الله عليها به طرف عمر آمد و فریاد زد: يا ابتاه، يا رسول الله! عمر شمشير را در حالی که در غلافش بود بلند کرد و بر پهلو فاطمه زد. آن حضرت ناله کرد: يا ابتاه عمر تازیانه را بلند کرد و بر بازوی حضرت زد؛ آن حضرت صدا زد:

يا رسول الله ابوبکر و عمر با باز ماندگانت چه بد رفتار می کنند.

علي عليه السلام ناگهان از جا برخاست و گريبان عمر را گرفت و او را به شدت کشيد و بر زمين زد و بر بينی و گردنش کوبيد و خواست او را بگشود ولی به ياد سخن پیامبر صلی الله عليه و آله و وصيتی که به او کرده بود افتاد و فرمود: ای پسر صُهاك! قسم به آنکه محمد را به پیامبری مبعوث نمود اگر مقدرات الهی و عهدهی که پیامبر با من بسته است نبود می دانستی که تو نمی توانی به خانه من داخل شوی.

---

پی نوشت:

(۱) كتاب سليم بن قيس الهلالي، سليم بن قيس (متوفاي ۸۰هـ) ص ۵۶۸، ناشر: انتشارات هادی - قم، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵هـ

همچنين آلوسی مفسر مشهور و هابی به نقل از منابع شيعه (كتاب ابان بن عياش) اين روايت را مي آورد و سند آن را نيز رد نمی کند.

در كتاب ابان آمده است وقتي ابوبکر براي بيعت به دنبال علي فرستاد و علي قبول نکرد عمر عصباني شد و درب خانه علي را به آتش کشيد و داخل خانه او شد. (حضرت) فاطمه (سلام الله عليها) در مقابل او آمد و فریاد زد: «يا ابتا يا رسول الله» عمر شمشيرش را که در غلاف بود بلند کرد و به پهلو مبارک ایشان و تازیانه را به بازوي او زد. صدا زد: «يا ابتاه» علي ناگهان از جا برخاست و گريبان عمر را گرفت و او را به شدت کشيد و بر زمين زد و بر بينی و گردنش کوبيد.

آلوسی مي افزايد:

همچنين عمر به علي گفت با ابوبکر رضی الله تعالی عنه بيعت کن. گفت اگر اين کار را نکنم چکار مي کنيد؟ قسم به خدا گردنت را مي زنيم. گفت قسم به خدا دروغ مي گويي اي پسر صهاک تو قدرت چنين کاري نداري و ضعيف تر از آني.

---

پی نوشت:

(۲) روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني، آلوسی البغدادي، العلامة أبي الفضل شهاب الدين السيد محمود (متوفاي ۱۲۷۰هـ) ج ۳، ص ۱۲۴، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت

## تسلیم وصیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

امیرالمومنین در تمام دوران زندگی اش مطیع محض فرمان های الهی بوده و آن چه او را به واکنش و می داشت فقط و فقط او امر الهی بود و هرگز به خاطر تعصب، غضب و منافع شخصی از خود واکنش نشان نمی داد.

آن حضرت از جانب خدا و رسولش مامور به صبر و شکیبایی در برابر این مصیبت های عظیم بوده است و طبق همین فرمان بوده که دست به شمشیر نبردند.

مرحوم سید رضی الدین موسوی در کتاب شریف خصائص الأئمة (علیهم السلام) می نویسد:

امام کاظم علیه السلام می فرماید از پدرم امام صادق علیه السلام پرسیدم پس از به هوش آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله چه اتفاقی افتاد؟ گفت زنها داخل شدند و صدا به گریه بلند کردند؛ مهاجرین و انصار جمع شده و اظهار غم و اندوه می کردند. علی فرمود ناگهان مرا صدا زدند، وارد شدم و خودم را روی بدن پیامبر انداختم. ایشان فرمودند:

برادرم این مردم مرا رها خواهند کرد و به دنیای خودشان مشغول خواهند شد؛ ولی تو را از رسیدگی به من باز ندارد. مثل تو در بین امت مثل کعبه است که خدا آن را نشانه قرار داده است تا از راههای دور نزد آن بیایند... پس چون از دنیا رفتم و از آنچه به تو وصیت کردم فارغ شدم و بدنم را در قبر گذاشتی، در خانه ات بنشین و قرآن را آن گونه که دستور داده ام بر اساس واجبات و احکام و ترتیب نزول جمع آوری کن؛ تو را به بردباری در برابر آنچه که از این گروه به تو و فاطمه خواهد رسید سفارش می کنم؛ صبر کن تا بر من وارد شوی.

### پی نوشت:

(۱) بحار الأنوار، المجلسي، محمد باقر (متوفای ۱۱۱۱ هـ) ج ۲۲، ص ۴۸۴، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، ناشر: مؤسسة الوفاء - بیروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة، ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ م

(۲) خصائص الأئمة (علیهم السلام) الشریف الرضی، أبي الحسن محمد بن الحسين بن موسى الموسوي البغدادي (متوفای ۴۰۶ هـ) ص ۷۳، تحقیق و تعلیق: الدكتور محمد هادي الأميني، ناشر: مجمع البحوث الإسلامية الأستانة الرضوية المقدسة مشهد - ایران، ۱۴۰۶ هـ

در روایت دیگری سلیم بن قیس هلالی نقل می کند:

پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه، همسرش و دو پسرش نگاهی کرده و فرمودند: ای سلمان! خدا را شاهد می گیرم افرادی که با اینان بجنگند با من جنگیده اند؛ افرادی که با اینان روی صلح داشته باشند با من صلح کرده اند و بدانید که اینان در بهشت همراه منند. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله نگاهی به علی کرد و فرمودند: ای علی! تو به زودی پس از من از قریش و متحد شدنشان علیه خودت و ستمشان سختی خواهی کشید. اگر یارانی یافتی با آنان جهاد کن و به وسیله طرف دارانت با آنان بجنگ و اگر کمک کار و یآوری نیافتی صبر کن و دست نگهدار و با دست خویش خود را به نابودی مینداز. تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی؛ هارون برای تو اسوه خوبی است (زیرا) به برادرش موسی گفت این قوم مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود مرا بکشند.

### پی نوشت:

(۱) کتاب سلیم بن قیس الهلالي، الهلالي، سلیم بن قیس (متوفای ۸۰ هـ) ص ۵۶۹، ناشر: انتشارات هادی - قم، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵ هـ

همچنین در ادامه روایت پیشین که از سلیم نقل شد امیرالمومنین خطاب به عمر فرمود:  
ای پسر صحاک! اگر مقدرات خداوندی و پیمان و سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود هر آینه می فهمیدی که تو قدرت ورود به خانه مرا نداری.

---

### پی نوشت:

(۲) کتاب سلیم بن قیس الهلالي، الهلالي، سلیم بن قیس (متوفای ۸۰هـ) ص ۵۶۸، ناشر: انتشارات هادی - قم، الطبعة الأولى، ۱۴۰۵هـ

البته روایات در این باب بیش از آن است که در این مختصر بگنجد؛ از این رو به همین چند روایت بسنده می کنیم.

به راستی چه کسی جز امیرالمومنین می تواند از چنین امتحان سختی بیرون آید؟! زمانی ارزش این کار مشخص می شود که بدانیم امیرالمومنین همان کسی است که در میدان نبرد همچون شیر بر دشمن حمله می کرد و پهلوانان کفر را یکی پس از دیگری از سر راه بر می داشت؛ روزی پشت پهلوانی همچون عمر بن عبدود را به خاک می مالد و روزی دیگر فرق سر مرهب یهودی را همراه با کلاه خودش می شکافد. آن روز فرمان خداوند این بود که دشمنان از ترس ذوالفقار خواب آسوده نداشته باشند ولی روز دیگر فرمان این است که همان ذوالفقار در نیام باشد تا اساس اسلام حفظ شود و دشمنان اسلام از نابود کردن آن مایوس شوند.

### احتمال شهادت حضرت فاطمه سلام الله علیها هنگام درگیری

دفاع از ناموس از مسائل فطری و مشترك میان همه انسان ها است؛ اما روشن است که اگر کسی بداند که قصد دشمن از تعرض به ناموس وی این است که او را به واکنش وادار کند تا به مقصود مهم تر و شوم تری دست یابند انسان عاقل با تدبیر و تسلط بر نفس خویش هرگز کاری نخواهد کرد که دشمن به مقصودش برسد.

قصد مهاجمین به خانه وحی این بود که امیرالمومنین را به واکنش وادار کنند و با استفاده از این فرصت ثابت کنند که شخصی همانند امیرالمومنین برای رسیدن به حکومت نه تنها حاضر شد افراد زیادی را از دم شمشیر بگذرانند بلکه در صورتی که واکنش ایشان منجر به شهادت حضرت فاطمه سلام الله علیها می شد دشمنان شایع کنند که علی برای به دست آوردن حکومت دنیوی همسرش را نیز فدا کرد و در حقیقت او بود که سبب کشته شدن همسرش گردید؛ چنانچه درباره عمار یاسر یار وفادار امیرالمومنین چنین گفتند.

هنگام ساختن مسجد مدینه عمار یاسر برخلاف دیگران که يك خشت بر می داشتند او دو تا دو تا می آورد. پیامبر صل الله علیه و سلم او را دید و با دست مبارکش غبار را از سر و صورت عمار زدود و سپس فرمودند:  
عمار را گروه ستمگر می کشند؛ او آنان را به بهشت می خواند و آنان او را به جهنم.

---

### پی نوشت:

(۱) صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل أبو عبدالله (متوفای ۲۵۶هـ) ج ۱، ص ۱۷۲، ح ۴۳۶، کتاب الصلاة، باب التَّعَاوُنِ فِي بِنَاءِ الْمَسْجِدِ / ج ۳، ص ۱۰۳۵، ح ۲۶۵۷، کتاب الجهاد و السير، باب مَسْحِ الْعُبَارِ عَنِ النَّاسِ فِي السَّبِيلِ، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷هـ - ۱۹۸۷م

صدور این روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق عمار قطعی بود و تمام مردم از آن آگاه بودند و نیز ثابت می کرد که معاویه و سپاهش همان گروه نابکار هستند؛ از این رو هنگامی که معاویه شنید عمار کشته شده و لرزه بر دل بسیاری از مردم افتاده و فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله بر سر زبان ها جاری شده عمرو عاص را به حضور طلبید و پس از مشورت با او شایع کردند که علی او را کشته است و این گونه استدلال کردند که چون عمار در جبهه علی و همراه او بوده و علی او را به جنگ فرستاده پس او قاتل عمار است.

احمد بن حنبل در مسندش می نویسد:

ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم از پدرش نقل می کند که گفت هنگامی که عمار یاسر به شهادت رسید عمرو بن حزم نزد عمرو عاص رفت و گفت عمار کشته شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرموده است: گروه ستمگر عمار را می کشند. عمرو عاص ناراحت شد و جمله «لا حول و لا قوة الا بالله» را می گفت تا نزد معاویه رسید. معاویه پرسید چه شده است؟ گفت عمار کشته شده است. معاویه گفت کشته شد که شد حالا چه شده است؟ عمرو گفت از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که می فرمودند: عمار را گروهی ستمگر خواهند کشت؛ معاویه گفت مگر ما او را کشته ایم؟ عمار را علی و یارانش کشتند که او را همراه خویش وادار به جنگ کردند و او را بین نیزه ها و شمشیرهای ما قرار دادند.

---

**پی نوشت:**

- (۱) مسند أحمد بن حنبل، أحمد بن حنبل أبو عبدالله (متوفای ۲۴۱هـ) ج ۴، ص ۱۹۹، ح ۱۷۸۱۳، ناشر: مؤسسة قرطبة - مصر
- (۲) سنن الكبرى، البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي بن موسى أبوبكر (متوفای ۴۵۸هـ) ج ۸، ص ۱۸۹، ناشر: مكتبة دار الباز - مكة المكرمة، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، ۱۴۱۴ - ۱۹۹۴
- (۳) سير أعلام النبلاء، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸هـ) ج ۱، ص ۴۲۰ و ۴۲۶، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ۱۴۱۳هـ

هیثمی پس از نقل روایت می گوید:

احمد روایت کرده و او مورد اعتماد است.

---

**پی نوشت:**

- (۴) مجمع الزوائد و منبع الفوائد، الهیثمی، علي بن أبي بكر (متوفای ۸۰۷هـ) ج ۷، ص ۲۴۲، ناشر: دار الريان للتراث/ دار الكتاب العربي - القاهرة، بيروت - ۱۴۰۷هـ

و حاکم نیشابوری پس از نقل روایت می گوید:

این حدیث با شرایطی که بخاری و مسلم قبول دارند صحیح است ولی آن ها نقل نکرده اند.

---

**پی نوشت:**

- (۵) المستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیسابوری، محمد بن عبدالله أبو عبدالله (متوفای ۴۰۵هـ) ج ۲، ص ۱۵۵، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى، ۱۴۱۱هـ - ۱۹۹۰م

مناوی به نقل از قرطبی می نویسد:

این حدیث از محکم ترین و صحیح ترین احادیث است و چون معاویه قدرت بر انکارش نداشت گفت عمار را کسی کشت که او را همراه خود آورده است و لذا علی در پاسخش گفت پس بنابراین حمزه را نیز در جنگ احد پیامبر صلی الله علیه و سلم کشته است چون ایشان بود که حمزه را همراه خودش آورده بود.

ابن دحیه می گوید پاسخ علی چنان کوبنده است که حرفی برای گفتن باقی نمی گذارد و دلیلی است که انتقادی بر آن نیست.

---

**پی نوشت:**

(۱) فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، المناوی، عبد الرؤوف (متوفای ۱۰۳۱هـ) ج ۶، ص ۳۶۶، ناشر: المكتبة التجارية الكبرى - مصر، الطبعة: الأولى، ۱۳۵۶هـ

### چرا امیرالمومنین در زمان خلفا در هیچ جنگی شرکت نکردند؟

در این که امیرالمومنین شجاع ترین فرد زمان خویش بوده هیچ شك و شبهه نیست؛ شجاعت امیرالمومنین به حدی بود که عمر بن خطاب می گفت:

به خدا سوگند اگر شمشیر علی نبود ستون خیمه اسلام استوار نمی شد.

---

**پی نوشت:**

(۱) شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد المدائني المعتزلي، أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ) ج ۱۲، ص ۵۱، تحقیق محمد عبد الكريم النمري، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۸م

حتی در زمانی که تمام یاران بی وفای رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ احد و حنین آن حضرت را رها و از معرکه گریختند امیرالمومنین پروانه وار گرد وجود پیامبر صل الله علیه و آله می چرخید و از ایشان دفاع می کرد.

اما چرا همان علی در هیچ يك از جنگ های زمان خلفا شرکت نکرد؟ همان کسی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله در تمام نبردهای مسلمانان علیه کفار، یهودیان و... شرکت فعال داشت و پیشاپیش تمام سربازان پرچم اسلام را به دوش می کشید و پهلوانان دشمن را یکی پس از دیگری بر زمین می کوبید حال چه اتفاقی افتاده بود که در زمان خلفا در هیچ نبردی حضور نمی یافت؟ آیا جز اینکه جنگ در رکاب خلفا را بر خلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانستند دلیل دیگری باقی می ماند؟ همچنان که تاریخ نیز گواه جنایات انجام شده می باشد.

امیرالمومنین بهترین تصمیم را گرفت؛ این که اساس اسلام را حفظ نماید و از حق خود بگذرد یا این که بر آن عده اندک حمله نموده و آن ها را از دم تیغ بگذراند و در عوض دشمنان اسلام و منافقین با استفاده از این فرصت اساس اسلام را به خطر بیندازند. امیرالمومنین راه دوم را برگزید و با این فداکاری دین اسلام را برای همیشه حفظ و دشمنان اسلام را نا امید کرد و به طور قطع این تصمیم عاقلانه ترین کار بوده است.

امیرالمومنین در خطبه سوم نهج البلاغه می فرماید:

در این اندیشه فرو رفته بودم که با دست تنها(و بی یاور) به پا خیزم(و حق خود و مردم را بگیرم) یا در این محیط پر خفقان و تاریک که پدید آورده اند صبر کنم؛ محیطی که پیران را فرسوده، جوانان را پیر و مردان با ایمان را تا واپسین لحظات زندگی به رنج و آسودگی دارد. (عاقبت) دیدم بردباری و صبر به عقل و خرد نزدیک تر است؛ لذا صبر کردم ولی به کسی می ماندم که خار در چشم و استخوان در گلو گرفته باشد و با چشم خود می دیدم میراثم را به غارت می برند.

همچنین در خطبه پنجم نهج البلاغه هنگامی که شخصی همانند ابوسفیان به قصد گرفتن ماهی از آب گل آلود و استفاده از موقعیت به دست آمده نزد امیرالمومنین آمده و پیشنهاد بیعت و جنگ با ابوبکر را می دهد امیرالمومنین خطبه خواند و فرمود: ای مردم امواج فتنه ها را با کشتی های نجات در هم بشکنید... (دو تن راه صحیح را پیمودند) آن کس که با داشتن یار و یاور و نیروی کافی به پا خاست و پیروز شد و آن کس که با نداشتن نیروی کافی کناره گیری کرد و مردم را راحت ساخت. اگر سخن گویم(و حقم را مطالبه کنم) گویند بر ریاست و حکومت حریص است و اگر دم فرو بندم(و ساکت نشینم) خواهند گفت از مرگ می ترسد. (اما) هیئات پس از آن همه جنگ ها و حوادث(این گفته بس ناروا است). به خدا سوگند علاقه فرزند ابوطالب به مرگ از علاقه طفل شیر خوار به پستان مادر بیشتر است؛ اما من از علوم و حوادثی آگاهم که اگر بگویم همانند طناب ها در چاه های عمیق به لرزه در می آید.

### چرا رسول خدا صل الله علیه و آله از سمیه و دیگر زنان مسلمان دفاع نکرد؟

امیرالمومنین به همان دلیل از خود واکنش نشان نداد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام کشته شدن سمیه مادر عمار یاسر توسط مشرکان و تعرض آن ها به وی از خود واکنشی نشان ندادند.

ابن حجر عسقلانی در الإصابه می نویسد:

(۱۱۳۴۲) سمیه دختر خباط... مادر عمار یاسر هفتمین کسی است که اسلام آورد. ابوجهل او را اذیت می کرد و آن قدر نیزه بر پایین شکمش زد تا به شهادت رسید و او نخستین زن شهید در اسلام است. آل بنو مغیره چون مسلمان شده بود و دست بردار نبود او را آزار و اذیت کردند تا کشته شد. رسول خدا صل الله علیه و سلم منظره شکنجه شدن عمار و پدر و مادرش را در مکه می دید و می فرمودند: ای خاندان یاسر! صبور باشید که وعده گاه شما بهشت است.

### پی نوشت:

(۱) الإصابه فی تمییز الصحابه، العسقلانی، أحمد بن علی بن حجر أبو الفضل الشافعی، ج ۷، ص ۷۱۲، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲ - ۱۹۹۲

با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله می دید کافری همچون ابوجهل متعرض ناموس مسلمانان می شود ولی با در نظر گرفتن شرایط که نهال اسلام تازه در حال رشد بود هیچ واکنشی از خود نشان نداد و به آنان نیز فرمان می دادند که صبر نمایند. مگر نه این که رسول خدا صلی الله علیه و آله غیورترین و شجاع ترین فرد عالم است؟ پس چرا از ناموس مسلمانان دفاع نکردند؟ چرا شمشیرش را بر نداشتند تا گردن ابوجهل را از تنش جدا کنند؟



## پاسخ بر منبای تفکرات برادران اهل سنت

زمانی که عمر بن خطاب متعرض زنان مسلمان می شد و آن ها را به خاطر اسلام آوردنشان کتک می زد چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از خود واکنشی نشان نمی دادند؟

ابن هشام در السیره النبویه می نویسد:

ابوبکر رضی الله عنه می دید که کنیز مسلمان شده از بنو مؤمل که از خاندان عدی بن کعب بود را عمر رضی الله عنه کتک می زد تا دست از اسلام بردارد و مسلمان بودن را ترک کند (چون آن زمان عمر هنوز مشرک بود). آن قدر او را زد تا خسته شد و گفت اگر تو را کتک نمی زدم برای این است که خسته شده ام از این جهت مرا ببخش. کنیز در پاسخش گفت بدان که خدا نیز این گونه با تو رفتار خواهد کرد.

### پی نوشت:

- (۱) الجوهرة في نسب النبي وأصحابه العشرة، الانصاري التلمساني، محمد بن أبي بكر المعروف بالبري (متوفاي ۶۴۴هـ) ج ۱، ص ۲۴۴
- (۲) السيرة النبوية، الحميري المعافري، عبد الملك بن هشام بن أيوب أبو محمد (متوفاي ۲۱۳هـ) ج ۲، ص ۱۶۱، تحقيق طه عبد الرؤوف سعد، ناشر: دار الجيل، الطبعة: الأولى، بيروت - ۱۴۱۱هـ
- (۳) فضائل الصحابة، الشيباني، أحمد بن حنبل أبو عبد الله (متوفاي ۲۴۱هـ) ج ۱، ص ۱۲۰، تحقيق د. وصي الله محمد عباس، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۳هـ - ۱۹۸۳م
- (۴) نهاية الأرب في فنون الأدب، النويري، شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب (متوفاي ۷۳۳هـ) ج ۱۶، ص ۱۶۲، تحقيق مفيد قمحية و جماعة، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۴هـ - ۲۰۰۴م
- (۵) الرياض النضرة في مناقب العشرة، الطبري، أحمد بن عبد الله بن محمد أبو جعفر (متوفاي ۶۹۴هـ) ج ۲، ص ۲۴، تحقيق عيسى عبد الله محمد مانع الحميري، ناشر: دار الغرب الإسلامي - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۹۹۶م
- (۶) الإكتفاء بما تضمنه من مغازي رسول الله و الثلاثة الخلفاء، الكلاعي الأندلسي، أبو الربيع سليمان بن موسى (متوفاي ۶۳۴هـ) ج ۱، ص ۲۳۸، تحقيق د. محمد كمال الدين عز الدين علي، ناشر: عالم الكتب - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۷هـ

## چرا عثمان از زنش دفاع نکرد؟

هنگامی که به خانه عثمان ریختند و همسر او را زده و انگشتش را قطع کردند او از همسرش دفاع نکرد شما در برابر این عملکرد عثمان چه پاسخی دارید؟

طبري در تاریخش می نویسد:

سودان بن حمران آمد تا او را کتک بزند. نائله دختر فرافصه (زن عثمان) خود را بر روی او انداخت؛ سودان شمشیر را گرفت و انگشت او را قطع کرد و سپس دست به باسن او زد و گفت عجب باسن بزرگی دارد؛ سپس عثمان را زد و کشت.

### پی نوشت:

- (۱) تاریخ الطبري، الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير (متوفاي ۳۱۰) ج ۲، ص ۶۷۶، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت

همچنین ابن اثیر می نویسد:

وجاء سودان ليضر به فأكبت عليه امرأته واتقت السيف بيدها فنفخ أصابعها فأطن أصابع يديها وولت فغمز أوراكها و قال أنها لكبيرة العجز و ضرب عثمان فقتله.

---

**پی نوشت:**

(۲) الكامل في التاريخ، الجزري، عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد(متوفاي ۶۳۰هـ) ج ۳، ص ۶۸، تحقيق عبد الله القاضي، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الثانية، ۱۴۱۵هـ

همچنین ابن کثیر دمشقی سلفی می نویسد:

ثم تقدم سودان بن حمران بالسيف فمانعته نائلة فقطع أصابعها فولت فضرب عجيزتها بيده و قال: أنها لكبيرة العجيزة. و ضرب عثمان فقتله.

---

**پی نوشت:**

(۳) البداية و النهاية، القرشي دمشقي، إسماعيل بن عمر بن كثير أبو الفداء(متوفاي ۷۷۴هـ) ج ۷، ص ۱۸۸، ناشر: مكتبة المعارف

چرا عثمان از زنش دفاع نکرد؟ مگر نه این که او مرد بود و غیرت داشت و باید از زنش دفاع می کرد؟ پس چرا هیچ واکنشی از خود نشان نداد و حاضر شد ببیند به همسر او تعرض می شود در حالی که می دانست کشته شدنش قطعی است؟؟

**چرا عمر از زنش دفاع نکرد؟**

اهل سنت اصرار دارند که ام کلثوم دختر امیرالمومنین و همسر عمر بوده است؛ اما می بینیم که هنگامی که مغیره بن شعبه اهانت زشتی به ام کلثوم کرده و او را با ام جمیل<sup>۱</sup> تشبیه و قیاس می کند هیچ واکنشی از خود نشان نمی دهد.

---

**توضیحات:**

(۱) ام جمیل زناکار مشهور عرب بود که به بدکاره بودن شهره شهر و انگشت نمای خاص و عام بود؛ تنها در یک مورد سه نفر شهادت دادند مغیره با او زنا کرده است و به خاطر امتناع شاهد چهارم از حد رهایی یافت.

ابن خلکان می نویسد:

ام جمیل در حج با عمر همراه شده و مغیره نیز در آن زمان در مکه بود. عمر به مغیره گفت آیا این زن را می شناسی؟ مغیره در پاسخ گفت آری ام کلثوم دختر علی است. عمر گفت آیا خودت را به بی خبری می زنی؟ قسم به خدا من گمان می کنم که ابوبکره درباره تو دروغ نگفته است و هر زمان که تو را می بینم می ترسم که از آسمان سنگی بر سر من فرود آید.

---

#### پی نوشت:

(۱) وفيات الأعيان و انباء أبناء الزمان، ابن خلکان، أبو العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن أبي بكر (متوفاي ۶۸۱هـ) ج ۶، ص ۳۶۶، تحقيق احسان عباس، ناشر: دار الثقافة – لبنان

همچنین ابوالفرج اصبهانی می نویسد:

ام جمیل همان کسی است که مغیره را به زناى با او متهم کردند و در کوفه به نزد مغیره رفته و کارهای او را انجام می داد. این زن در زمان حج با مغیره و عمر همراه شد. عمر به مغیره گفت آیا این زن را می شناسی؟ پاسخ داد آری این ام کلثوم دختر علی است. عمر گفت آیا در مقابل من خود را به بی خبری می زنی؟ قسم به خدا من گمان ندارم که ابوبکره درباره تو دروغ گفته باشد و تو را نمی بینم مگر آنکه می ترسم از آسمان سنگی بر سر من فرود آید.

---

#### پی نوشت:

(۲) الأغاني، الأصبهاني، أبو الفرج (متوفاي ۳۵۶هـ) ج ۱۶، ص ۱۰۹، تحقيق: علي مهنا و سمير جابر، ناشر: دار الفكر للطباعة و النشر – لبنان

#### چند نکته:

- ۱- همانطور هم که در ابتدا گفتیم ام کلثوم دختر امیرالمومنین نمی باشد و ما در بخش ویژه ها (ازدواج عمر با ام کلثوم) به صورت اجمالی به آن پرداخته ایم؛ هر چند این موضوع بی تفاوتی عمر را توجیه نمی کند.
- ۲- پاسخ به این شبهه همان پاسخی بود که در بخش اول (بر منبای تفکرات شیعه) به آن داده شد و هدف از بخش دوم بازخوانی تاریخ و روشن شدن بخشی از حقایق بود.

## راضی شدن حضرت فاطمه سلام الله علیها از شیخین!

بر فرض که قبول کنیم فاطمه رضی الله عنها در مقطعی از شیخین دلگیر شده باشد ولی این مطلب نیز ثبت شده است که شیخین در آخرین روزهای حیات او آمده و از وی رضایت گرفتند؛ چنانچه نقل کرده اند هنگامی که فاطمه بیمار شد ابوبکر صدیق برای کسب رضایت نزد وی آمد و اجازه خواست تا او را ملاقات کند؛ علی به فاطمه گفت ابوبکر برای ملاقات اجازه می خواهد؛ گفت: آیا شما دوست دارید وارد شود؟ گفت آری! پس فاطمه اجازه داد و ابوبکر وارد شد و جویای کسب رضایت او بود. گفت به خدا سوگند خانه و زندگی، مال و ثروتم و خویشانم را ترك نکردم مگر برای به دست آوردن رضایت و خوشنودی خدا و رسول و شما اهل بیت، پس (فاطمه) از وی راضی شد.

الإسناد عن علي رضي الله عنه .

أخبرنا أبو عبد الله الحافظ ، قال : حدثنا أبو عبد الله محمد بن يعقوب ، حدثنا محمد بن عبد الوهاب ، قال : حدثنا عبدان بن عثمان العتكي بنيسابور ، قال : أخبرنا أبو حمزة عن اسماعيل بن أبي خالد ، عن الشعبي ، قال : لما مرضت فاطمة ، أتاه أبو بكر الصديق ، فاستئذن عليها ، فقال علي : يا فاطمة هذا أبو بكر يستئذن عليك ، فقالت : أتحب أن أذن ؟ قال : نعم ! فأذنت له ، فدخل عليها بترضاها ، وقال : والله ما تركت الدار والمال والأهل والعشيرة إلا لايتغاه مرضاة الله ، ومرضاة رسوله ، ومرضاتكم أهل البيت ، ثم ترضاها حتى ضيت .

أخبرنا محمد بن عبد الله الحافظ ، قال : أخبرنا أبو عبد الله الصغار ، قال : حدثنا إسماعيل بن إسحاق القاضي ، قال : حدثنا نصر بن علي ، قال : حدثنا ابن داود عن فضيل بن مرزوق ، قال : زيد بن علي بن الحسين ابن علي ، أما انا فلو كنت مكان ابي بكر لحكمت بمثل ما حكم به أبو بكر في فذلك .

قلت : قد ذكرت في كتاب وه قسم الفيه من كتاب السنن ، مما ورد في هذا الكتاب ما فيه كفاية ، فاقصرتنا في هذا الكتاب على هذا وبالله التوفيق

\*\*\*

# دلائل النبوة

ومعرفة أحوال صاحب الشريعة

لأبي بكر أحمد بن الحسين البيهقي

(٣٨٤ - ٤٥٨ هـ)

السفر السابع

يطبع لأول مرة عن عشر نسخ خطية

تَرْغُضُوهُ وَتَحْتَجُّوْهُ وَتَقْلَبُوْهُ

الدكتور عبد المعطي قلعجي

Sonnat.net

دار البيان للتراث

دار الكتب العلمية

بيروت - لبنان

٢٨١

پی نوشت:

- (١) دلائل النبوة، البيهقي، احمد بن الحسين(متوفاي ٤٥٨ هـ) ج ٧، ص ٢٨١
- (٢) الاعتقاد والهداية إلى سبيل الرشاد على مذهب السلف وأصحاب الحديث، البيهقي، احمد بن الحسين(متوفاي ٤٥٨ هـ) ج ١، ص ٣٥٤، تحقيق: أحمد عصام الكاتب، ناشر: دار الأفاق الجديدة - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠١ هـ

عدم رضایت صدیقه شهیده حضرت فاطمه سلام الله علیها از شیخین اساس مشروعیت خلافت آن ها را زیر سوال می برد چرا که ثابت می کرد تنها یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله، برترین بانوی دو عالم با خلافت ابوبکر و عمر مخالف و از دست آن ها ناراضی و خشمگین بوده است و طبق روایات صحیح السندی که در صحیح ترین کتاب های اهل سنت آمده است رضایت و خشم ایشان رضایت و خشم رسول خدا صلی الله علیه و آله است. از این رو عالمان اهل سنت دست به کار شده و روایتی را جعل کرده اند تا ثابت کنند که شیخین پس از آن که پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خشم آوردند در واپسین روزهای زندگی آن حضرت به عیادت ایشان رفته و از او درخواست رضایت کردند و حضرت فاطمه سلام الله علیها نیز از آن ها راضی شد!

در پاسخ به این گونه شبهات می گوئیم:

۱- در بخش اول به طور کامل به اتفاقات پس از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداخته شده به گونه ای که عزیزی که آن را مطالعه کرده باشند قادر به پاسخ گویی به این شبهات هستند؛ هر چند برای ما جالب است که این اشخاص چگونه می توانند پس از وقایع آتش زدن درب و حمله به خانه، سقط جنین، کشتن کشتان بردن همسر، بی ادبی در مسجد و غصب فنک و ..... چنین روایاتی را جعل کنند!

۲- سند روایت مرسل است و بر فرض که مرسلات تابعی این روایت مورد قبول باشد باز هم نمی توان روایت شعبی را پذیرفت زیرا شعبی از دشمنان امیرالمومنین و ناصبی بوده است؛ چنانچه بلاذری و ابوحامد غزالی به نقل از خود شعبی می نویسند:

... در شهر بصره همراه عده ای بر حجاج وارد شدیم. گروهی از قاریان مدینه از فرزندان مهاجر و انصار که ابوسلمه بن عبد الرحمن بن عوف نیز در جمع آنان بود حضور داشتند. حجاج با آنان مشغول گفتگو بود، یادی از علی بن ابوطالب کرد و از او بدگویی نمود و ما نیز به خاطر رضایت حجاج و در امان ماندن از شر او از (علی) بدگویی کردیم... .

الحجاج بن یوسف	۳۸۸	۳۸۷	الحجاج بن یوسف
<p>قدما علی الحجاج البصرة ، وقدم علیه قرأه من المدينة من أبناء المهاجرين والأَنْصار ، فبهم أبو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف رضي الله عنه . وقراء من قراء أهل الشام وأهل الكوفة ، فدخلنا عليه في يوم صائف شديد الحر وهو في آخر آيات فدخلنا البيت الأول فإذا الماء قد أرسل فيه الثلج والحلاف ، ثم دخلنا البيت الثاني فإذا فيه من الثلج والحلاف أكثر مما في البيت الأول ثم دخلنا البيت الثالث فإذا فيه من الماء والثلج والحلاف أكثر مما في البيت الثاني ، قال : وإذا الحجاج فاعد على سريره ، وعنينة بن معبد إلى جنبه فدخلنا فجلسنا على الكراسي فما خرجنا يومئذ حتى قرأنا ، ودخل الحسن آخر من دخل فقال الحجاج : مرحباً بأبي سعيد ، إني . ثم دعا بكرسي فوضع لي جانب سريره فقدم عليه الحسن ، فقال : اخلع قميصك فجعل الحسن يعالج زر قميصه وأبطاً بنزع فطاطا الحجاج رأسه إليه حتى قلنا إنه يتعاطاه بيده من لطفه به وإقباله عليه ثم جاءت جارية بدهن حتى وضعت على رأسه ، وما صنع ذلك بأحد غيره ، فقال له الحجاج : مالي أراك منبوك الجسم لعل ذلك من سوء ولاية وقلعة نفقة ألا نأمر لك بخادم لطيف ونفقة توسع بها على نفسك ؟ فقال : إني من الله في سعة ، وإن عليّ لنعمة ، إني منه في عافية ولكن الكبر والحرج . وأقبل الحجاج على عنينة فقال : لا والله ولكن العلم بالله ، والحرف له ، والزهد فيها نحن فيه . قال : ولم يسمعها الحسن وقد سمعتها أنا وكنت أقرب إلى عنينة من الحسن ، وجعل الحجاج يذكرهم ويسألهم إذ ذكر علي بن أبي طالب فقال منه ولنا مقاربة له وفرقاً منه ومن شره ، والحسن ساكت عاصم على إبهامه ، فقال : يا أبا سعيد مالي أراك ساكتاً ؟ فقال : ما عسيت أن أقول ؟ قال :</p>		<p>حدثنا شيبان بن أبي شيبة الأيلي ، ثنا أبو هلال الراسي ، ثنا قتادة قال : قال الحجاج لأبي عبيدة بن عبد الله : أتؤمن بما في مصحف أبيك ؟ قال أبو عبيدة : أمتت بما أنزل الله من كتاب . فقال الحجاج : أولي لك . حدثني عبد المؤمن ، حدثني يعقوب بن الخضر عن شهاب بن شريفة الجاشعي عن أبي عمدة الحراني قال : عدنا حروف القرآن بالشعر للحجاج فوجدنا السبع الأول صدوداً وذكر سائر الأسباع على ما يجوز في مصاحفنا .</p> <p>حدثنا خلف البزار ، ثنا شهاب عن الحسن بن عمرو قال : توارى إبراهيم النخعي أيام الحجاج ، وكان المسجد على الباب ، فكان لا يخرج يصلي في المسجد .</p> <p>حدثنا إسحاق بن أبي إسرائيل عن اساعيل بن إبراهيم - يعني ابن علي - عن ابن عون ، أن أبا وائل سئل عن الحجاج فقيل له : أتشهد أن الحجاج في النار فقال : سبحان الله أنحن نحكم على الله .</p> <p>وروي عن ابن عمر أنه قال : لا تسبوا الحجاج فإني سمعته قرأ سورة الملك فأعربها .</p> <p>حدثني أبو علي الخرمزي ، حدثني يوسف بن سليمان قال : خطب الحجاج فقال : إن خيركم من صبر على مكروه الطاعة فذلك الذي يستوجب الثواب ويكافأ بالإحسان . فاما من جرى مع الطاعة ما جرت الطاعة مع هواه فليس يستوجب خيراً ولا معدوداً مطيعاً .</p> <p>حدثنا أحمد بن إبراهيم الدورقي ، ثنا عبدالله بن عمرو المتري ، ثنا عبد الوارث أبو عبيدة ، ثنا محمد بن ذكوان عن مجاهد عن الشعبي قال :</p>	
- ٥٧٦٢ -		- ٥٧٦١ -	

**كتاب**  
**من**  
**أنساب الأشراف**  
**Sonnat.net**  
 صنفه  
 الإمام الحسن بن يحيى بن جابر  
 البلاذري  
 المتوفى ٢٧٩هـ / ٨٩٢م  
 الجزء الثالث عشر  
 بنو عمرو بن عثمان - بنو تميم - بنو تميم  
 عقبه وقدم له  
 الأستاذ الدكتور سهيل رشاد  
 باشراف  
 مكتبة البحوث والدراسات  
 دار الفكر  
 طبعته والنشر والتوزيع

پی نوشت:

- (۱) إحياء علوم الدين، الغزالي، محمد بن محمد أبو حامد(متوفاي ٥٠٥هـ)، ج ٢، ص ٣٤٦، ناشر: دار المعرفة - بيروت
- (۲) أنساب الأشراف، البلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر(متوفاي ٢٧٩هـ)، ج ٤، ص ٣١٥ / ج ١٣، ص ٥٧٦٢، ناشر: دار الفكر

آیا روایت يك ناصبی(دشمن امیرالمومنین) می تواند برای ما حجت باشد!؟

نارضايتي حضرت فاطمه سلام الله عليها از ابوبكر در صحيح ترين كتب اهل سنت

۳- غضب حضرت فاطمه سلام الله عليها بر ابوبكر از آفتاب روشن تر و كاملا غير قابل انكار است.

صحيح بخارى و مسلم از صحيح ترين كتب اهل سنت از تداوم غضب و قهر فاطمه سلام الله عليها بر ابوبكر سخن گفته اند.

فاطمه دختر رسول خدا صلى الله عليه و سلم از ابابكر ناراحت و از وی روی گردان شد و اين ناراحتی ادامه داشت تا از دنيا رفت ...

قَالَ حَزْرَةُ : هَلْ أَنْتُمْ إِلَّا عَبِيدٌ لِأَبِي ؟ فَعَرَفَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَدْ قَبِلَ ، فَكَبَسَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى خَبِيثَتِهِ الظُّهْمَرِيَّ ، وَخَرَجْنَا مَعَهُ .

۳۰۹۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ عَنْ سَالِحِ بْنِ أَبِي يَسَابِغَةَ قَالَ أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ أَنَّ عَائِشَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ ، أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَأَلَتْ أَبَا بَكْرٍ الصُّدَيْقَ بَعْدَ وَقَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَقْدِمَ لَهَا مِيرَاثَهَا مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ .

[ الحديث ۳۰۹۲ - المراتب في : ۳۷۶۱ ، ۳۷۶۲ ، ۳۷۶۳ ، ۳۷۶۴ ، ۳۷۶۵ ]

۳۰۹۳ - وَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : لَا تُورَثُ ، مَا تَرَكَتَا صِدْقَةً . فَفِيهِتَ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ ، فَلَمْ تَزَلْ مُهَابِرَةً حَتَّى تُوَفِّتَ ، وَعَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ . قَالَتْ : وَكَانَتْ فَاطِمَةُ تَسْأَلُ أَبَا بَكْرٍ نَصِيْبَهَا مِمَّا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ خَيْرِ وَقَدَّكَ ، وَصَدَقَتَهُ بِالْمَدِينَةِ ، فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ عَلَيْهَا ذَلِكَ وَقَالَ : لَسْتُ تَارِكًا شَيْئًا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَعَلَّقُ بِهِ إِلَّا عَيْلَتُ بُو ، فَإِنِّي أَخَذْتُ إِنْ تَرَكَتُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِهِ أَنْ أُرْبِعَ ، فَأَمَّا صَدَقَتُهُ بِالْمَدِينَةِ فَلَقَعَهَا عُمَرُ إِلَى عَلِّ وَعَبَّاسٍ ، وَأَمَّا خَيْرٌ وَقَدَّكَ فَأَمْسَكَهَا عُمَرُ وَقَالَ : هُمَا صِدْقَةٌ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، كَانَتْ لِحَقْوِقِيهِ الَّتِي تَعْرُوهُ وَتَوَالِدِيهِ ، وَأَمْرُهُمَا إِلَيَّ وَالْأَمْرُ ، قَالَ : فَهَمَا عَلَى ذَلِكَ إِلَى الْيَوْمِ .

[ الحديث ۳۰۹۳ - المراتب في : ۳۷۱۲ ، ۳۷۱۳ ، ۳۷۱۴ ، ۳۷۱۵ ]

۳۰۹۴ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُرَوِيُّ حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ عَنْ ابْنِ يَسَابِغَةَ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسِ بْنِ الْحَنَانِ - وَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرٍ ذَكَرَ لِي ذِكْرًا مِنْ حَدِيثِهِ ذَلِكَ ، فَأَنْطَلَقْتُ حَتَّى أَتَيْتُ عَلَى مَالِكِ بْنِ أَوْسٍ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ الْحَدِيثِ فَقَالَ مَالِكُ - : بَيْنَمَا أَنَا جَالِسٌ فِي أَعْلَى حَيْثُ مَتَّحَ النَّهَارُ ، إِذَا رَسُولُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ يَأْتِينِي فَقَالَ : أَجِبْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَأَنْطَلَقْتُ مَعَهُ حَتَّى أَتَيْتُ عَلَى عُمَرَ ، فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى رِمَالِ سُرِيرٍ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ فَرَأْسٌ ، مُكْبَى عَلَى وَسَادَةٍ مِنْ أَدَمٍ . فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسْتُ ، فَقَالَ : يَا مَالِكُ ، إِنَّهُ قَدِمَ عَلَيْنَا مِنْ قَوْلِكَ أَهْلُ أُبَيَاتٍ ، وَقَدْ أَمَرْتُ فِيهِمْ بِرَضَخٍ ، فَأَقْبَضَهُ ، فَأَقْبَضَهُ بَيْنَهُمْ . فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، كَوِّمْتُمْ قَهَ قَهْرِي .

(۱) قال الحافظ : لله ، والصلح ، وكذا وقع في « الجواز » لأبي عبيدة .

# الجامع الصحيح

المستند من حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه

## لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري

( ۱۹۴ - ۲۵۶ هـ )

تتمه وراجعه  
وقام بإخراجه ، وأشرف على طبعه  
فؤاد الدين الخطيب

رقم كتبه وإبوابه وأسابيقه  
واستقصى المراتب  
عبد الرحمن بن أبي بكر

قام بشرحه وتصحيح تجاربه  
وتحقيقه  
عبد الدين الخطيب

## المجلد الثاني

Sonnat.net

المطبعة التراثية - مكة المكرمة

٢١ شارع الفتح بالروضة - القاهرة - تليفون ٨٤٠٣٢٤

### پی نوشت:

(۱) صحيح مسلم، النيسابوري، مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري(متوفاي ۲۶۱هـ) ج ۳، ص ۱۳۸۰، ح ۱۷۵۹، كتاب الجهاد والسير، باب قول النبي لانورث، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت

(۲) صحيح البخاري، البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله(متوفاي ۲۵۶هـ) ج ۳، ص ۱۱۲۶، ح ۲۹۲۶، باب فَرَضَ الْخُمْسِ، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة ۱۴۰۷ / ص ۱۴۲، ح ۴۲۴۰، چاپ قاهره / ج ۲، ص ۳۸۶، ح ۳۰۹۳، ناشر: المطعه السلفيه، قاهره



همچنین در کتاب الفرائض می نویسد:  
...پس فاطمه با وی سخن نگفت تا از دنیا رفت.

# الجامع الصحيح

المستعمل حديث رسول الله ﷺ وسننه وأيامه

## لابي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري

(٢٥٤ - ٢٥٦ هـ)

بشره وراحته  
وقام بإخراجه، وأُثِرَ على حبه  
قصي محمد بن الخطيب

رقم كتبه ونبأه وأحاديثه  
واستغنى الخزانة  
محمد بن عبد الباقي

قام بشرحه وتصحيح لغزبه  
وتعليقه  
محمد بن عبد الطيب

Sonnat.net

الجزء الرابع

للمكتبة السلفية  
القاهرة

أرضيهما من فذك وسننهما من حسن .  
٦٧٢٦ - فقال لما أبو بكر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول : لا تُورث ، ما تركنا صدقة ، إنما يأكل آل محمد من هذا المال ، قال أبو بكر والله لا أدع أمراً رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنعه فيه إلا صنعته ، قال فهجرت فاطمة . فلم تكلمه حتى ماتت .  
٦٧٢٧ - حدثنا إسماعيل بن إسماعيل بن أبيان أخبرنا ابن المبارك عن يونس عن الزهري عن عروة عن عائشة أن النبي صلى الله عليه وسلم قال : لا تُورث ما تركنا صدقة .

٦٧٢٨ - حدثنا يحيى بن بكير حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال : أخبرني مالك بن أنس بن الحذافان - وكان محمد بن جبير بن مطعم ذكر لي ذكراً من حديثه ذلك ، فانطلقت حتى دخلت عليه فسألته فقال انطلقت حتى أدخلت علي عمر فأتته حاجته يرفاً فقال هل لك في عيان وعبد الرحمن والزبير وسعيد ؟ قال نعم فأذن لهم ثم قال : هل لك في علي وعباس . قال : نعم . قال عباس : يا أمير المؤمنين أفض بيبي وبين هذا ، قال أنشدكم بالله الذي ياديه تقوم السماء والأرض هل تعلمون أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال : لا تُورث ما تركنا صدقة . يُريد رسول الله صلى الله عليه وسلم نفسه ، فقال الرهط : قد قال ذلك . فأقبل علي علي وعباس فقال : هل تعلمان أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ذلك ؟ قالوا قد قال ذلك . قال عمر فإني أهدتكم عن هذا الأمر ، إن الله قد كان خص رسول الله صلى الله عليه وسلم في هذا الشيء بشيء لم يُعطه أحداً غيره ، فقال عمر وجل : ما أفاء الله على رسوله إلى قوله قديراً ، فكانت حياصة لرسول الله صلى الله عليه وسلم . والله ما احتازها دونكم ولا استأثر بها عليكم ، لقد أعطاكموها وبنيها فيكم حتى بقي منها هذا المال فكان النبي صلى الله عليه وسلم يُنفق على أهله من هذا المال لثقة سنته ، ثم يأخذ ما بقي فيجعلها لغيره ما شاء الله فعمل بذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم حياته ، أنشدكم بالله هل تعلمون ذلك ؟ قالوا : نعم ثم قال لعلي وعباس أنشدنا بالله هل تعلمان ذلك ؟ قالوا : نعم ، فتوفي الله نبيه صلى الله عليه وسلم فقال أبو بكر أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقبضتها فعمل بما عمل به رسول الله صلى الله عليه وسلم ، ثم توفي الله أبا بكر فقلت أنا ولي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقبضتها سنتين أعمل فيها ما عمل رسول الله صلى الله عليه وسلم وأبو بكر ، ثم جئتني وكليتكما واحدة وأمرتكما جميع ، جئتني ثمانين ثصبتك من ابن أبيك ، وأتاني بسائتي نصيب امرأتي من أبيها ، فقلت إن شئنا دفعنا إليكما بذلك ، فلتنصسان مني قضاء غير ذلك ؟ فوالله الذي ياديه تقوم السماء والأرض لا أفضي فيها قضاء غير ذلك حتى تقوم الساعة ، فإن عجزتكم فادفعها إلي فإنا أكتفيكمها .

٦٧٢٩ - حدثنا إسماعيل قال حدثني مالك عن أبي الزناد عن الأعرج عن أبي هريرة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال : لا يقسم ورثتي ديناراً ، ما تركت بعد نفيك يساق وموتك<sup>(١)</sup> عامل فهو صدقة .  
٦٧٣٠ - حدثنا عبد الله بن مسلمة عن مالك عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة رضي الله عنها أن

(١) التوبة في اللغة التمام بالكسبية والإتمام بذل الوقت ، وقال السبكي : وهذا يقتضي أن النفقة دون التوبة والسر في التخصيص المذكور الإشارة إلى أن ترواجه ﷺ لما أخبرنا الله ورسوله وإذنا الأمرة كان لابد من الوقت فنصير على ما يدل عليه ، والعمل لا كان في صورة الحجر فيحتاج إلى ما يكتبه فنصير على ما يدل عليه . النبي .

پی نوشت:

(٥) صحيح البخاري، البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفى ٢٥٦هـ) ج ٦، ص ٢٤٧٤، ح ٦٣٤٦، كتاب الفرائض، باب قول النبي(ص) لا تُورث ما تركنا صدقة، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة ١٤٠٧ - ١٩٨٧ / ج ٤، ص ٢٣٦، ح ٦٧٢٦، ناشر: مكتبة السلفية، چاپ مصر



... شما را به خدا قسم میدهم آیا نشنیدید از رسول خدا که فرمودند: خوشنودی فاطمه خوشنودی من و ناراحتی فاطمه ناراحتی من است، و هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر کس فاطمه را خوشنود نماید مرا خوشنود کرده، و هر کس فاطمه را ناراحت کند مرا ناراحت کرده؟ گفتند بلی از رسول خدا صلی الله علیه و سلم اینگونه شنیدیم. فرمودند: پس من خدا و فرشتگان را شاهد می گیرم که شما مرا ناراحت کرده و راضی ام نکردید و هنگامی که پیامبر را ملاقات کنم شکایت شما را خواهم کرد ... پس گفتند: به خدا سوگند پس از هر نماز شما را نفرین می کنم...

الله وأخا رسوله، قال عمر: أما عيد الله فنعلم، وأما أخو رسوله فلا، وأبو بكر ساكت لا يتكلم، فقال له عمر: ألا تأمر فيه بأمرك؟ فقال: لا أكرهه على شيء ما كانت فاطمة إلى جنبه، فلحق علي بغير رسول الله صلى الله عليه وسلم يصيح ويكي، ويتادي: يابن أم إن القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني. فقال عمر لأبي بكر، رضي الله عنهما: انطلق بنا إلى فاطمة، فإننا قد أغضبناها، فانطلقا جميعاً، فاستأذنا علي فاطمة، فلم تأذن لهما، فأتيا علياً فكلماه، فادخلهما عليها، فلما قعدا عندهما، حولت وجهها إلى الحائط، فسلما عليها، فلم ترد عليهما السلام، فتكلم أبو بكر فقال: يا حبيبة رسول الله! والله إن قرابة رسول الله أحب إلي من قرابتي، وإنك لأحب إلي من عائشة ابنتي، ولو ددت يوم مات أبو بكر، ولا أبقي بعده، أفتراني أعرفك وأعرف فضلك وشرفك وأمنعك حقدك وميراثك من رسول الله، إلا أنني سمعت أباك رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «لا نورث، ما تركنا فهو صدقة»، فقالت: أرأيكما إن حدثكما حديثاً عن رسول الله صلى الله عليه وسلم نعرفانه وتفعلان به؟

فألا: نعم. فقالت: نشدتكما الله ألم تسمعا رسول الله يقول: رضا فاطمة من رضاي، وسخط فاطمة من سخطي، فمن أحب فاطمة ابنتي فقد أحبني، ومن أرضى فاطمة فقد أرضاني، ومن أسخط فاطمة فقد أسخطني؟ قال: نعم سمعناه من رسول الله صلى الله عليه وسلم؛ قالت: فإني أشهد الله وملائكته أنكما أسخطتماني وما أرضيتماني، ولئن لقيت النبي لأشكونكما إليه، فقال أبو بكر: أنا عائد بالله تعالى من سخطه وسخطك يا فاطمة؛ ثم انتحب أبو بكر يبكي، حتى كادت نفسه أن تزهق، وهي تقول: والله لأدعون الله عليك في كل صلاة أصليها، ثم خرج باكياً فاجتمع إليه الناس، فقال لهم: بيت كل رجل منكم معانقاً حليلته، مسروراً بأهله، وتركنموني وما أنا فيه، لا حاجة لي في بيعتكم، أقبولني بيعتي. قالوا: يا خليفة رسول الله، إن هذا الأمر لا يستقيم، وأنت أعلمنا بذلك، إنه إن كان هذا لم يقم لله دين، فقال: والله لولا ذلك وما أخافه من رخاوة هذه العروة ما بت ليلة ولي في عتق مسلم بيعة، بعدما سمعت ورأيت من فاطمة. قال: فلم يبايع علي كرم الله وجهه حتى ماتت فاطمة رضي الله عنهما، ولم تمكث بعد أبيها إلا خمساً وسبعين ليلة<sup>(١)</sup>. قال: فلما توفيت أرسل

(١) اختلفوا في وفاتها عليها السلام وكتم عائش بعد النبي صلى الله عليه وسلم، قال الواقدي.

# الإمامة والسياسة المعروف بتاريخ الخلفاء

٢-١

الإمام الفقيه أبو محمد عبد الله بن مسلم  
ابن قتيبة الدينوري  
المرحوم سنة ٢١٣هـ والسنن سنة ٢٧٦هـ رحمه الله

تحقيق  
الأستاذ علي شيري  
مجاستير في التاريخ الإسلامي

الجزء الأول  
Sonnat.net



پی نوشت:

(٦) الإمامة والسياسة، الدينوري، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة (متوفى ٢٧٦هـ) ج ١، ص ١٧، باب كيف كانت بيعة علي رضي الله عنه، تحقيق: خليل المنصور، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١٨هـ - ١٩٩٧م. / تحقيق شيري ص ٣١، ناشر: دار الاضواء



فاطمه رضي الله عنها از أبابكر رضي الله عنه ميراث پدرش رسول خدا صلى الله عليه و سلم را درخواست نمود؛ چون قبول نکرد سوگند یاد کرد که با وی سخن نگویید و وصیت کرد شبانه او را دفن کنند تا در تشییعش شرکت نکنند. و علی و عباس رضي الله عنها با ابی بکر رضي الله عنه در میراث رسول خدا صلى الله عليه و سلم دشمنی کردند.

ولهذا خلاف قول الله عز وجل حكاية عن زكريا: ﴿ وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِن وَرَثَةِ يَ وَكَانَ يَأْمُرُ بِالْعَنَاءِ فَهَبْنَا لَهُ مِن لَدُنَّا بِرِثًا مِّنْ مَّالِ يَهُودَ وَأَجْعَلْهُ رَبِّي رَضِيًّا يُدْعَىٰ بِرَحْمَتِي إِنَّآ نَبْتَئِرُكَ بِعَلْمِهِ أَشْمُ بِيَمِينٍ لَّمْ يَجْعَلْ لَّهُ مِن قَبْلُ سَيِّئًا ﴾ [مريم: ٥-٧].

و خلاف قوله عز وجل: ﴿ وَوَرِثَ سَكِينًا مَّا وَوَدَّ ﴾ [النمل: ١٦].

قالوا: وقد طالبت فاطمة رضي الله عنها أبا بكر رضي الله عنه بميراث أبيها رسول الله ﷺ؛ فلما لم يعطها إياه حلفت ألا تكلمه أبداً، وأوصت أن تدفن ليلاً، لتلا يحضرها؛ فدفنت ليلاً<sup>(١)</sup>. واختصم علي والعباس رضي الله عنهما إلى أبي بكر رضي الله عنه في ميراث رسول الله ﷺ<sup>(٢)</sup>.

«إنا معاشر الأنبياء لا نورث» الحديث أخرجه عن محمد بن منصور عن ابن عيينة عنه .

وهو كذلك في مستد الحميدي عن ابن عيينة وهو من أثبت أصحاب ابن عيينة .

وأورده الهيثم بن كليب في «سننه» من حديث أبي بكر الصديق باللفظ المذكور، وأخرجه الطبراني في «الأوسط» بنحو اللفظ المذكور، وأخرجه الدارقطني في «العلل» من رواية أم هانئ. عن فاطمة عليها السلام عن أبي بكر الصديق بلفظ: «الأنبياء لا يورثون».

قلت: والحديث عند البخاري (٣٠٩٣) من حديث أبي بكر رضي الله عنه مرفوعاً بلفظ: «لا نورث ما تركناه صدقة».

وأخرجه البخاري (٣٠٩٤)، ومسلم (١٧٥٧) (٤٩) من حديث عمر رضي الله عنه مرفوعاً بلفظ: «لا نورث ما تركناه صدقة».

وفي الباب عن عائشة، وعبد الرحمن بن عوف، وعلي بن أبي طالب، والعباس بن عبد المطلب وغيرهم رضي الله عنهم.

(١) أخرجه البخاري (٣٠٩٢ و٣٠٩٣)، ومسلم (١٧٥٩).

(٢) أخرجه البخاري (٣٠٩٤)، ومسلم (١٧٥٧) (٤٩).

# تَاوِيلٌ مُخْتَلَفٌ الْحَدِيثِ وَالرُّعْيَىٰ مِنْ رِيْبٍ فِي الْأَصْبَارِ الرَّعِي النَّاسُ

تأليف

خطيب أهل السنة والأثر فقيه الأندلس وأستاذ الفقه والإمام السلفي والعامة الأندلسي

أبي محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة

٢١٣-٢٧٦ هـ - رحمه الله، وأصله الفريديري الأندلسي، بمشور كرتو

مفتي وصيبت نفسه، رشح أمارته وأنا، وعلو عليه

أبرأساته ساييم بن عبد الهادي السلفي الأندلسي

Sonnat.net

دار ابن عفاان

دار ابن القيس

پی نوشت:

(٨) تأويل مختلف الحديث، الدينوري، أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة (متوفاي ٢٧٦ هـ) ج ١، ص ٣٠٠، يا ٥٦٣ تحقيق: محمد زهري النجار، ناشر: دار الجبل، بيروت، ١٣٩٣، ١٩٧٢ م

از حسن بن محمد خیر رسیده است که فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و سلم شبانه به خاک سپرده شد تا ابوبکر بر وی نماز نخواند؛ چون بین آن دو اتفاقاتی افتاده بود.

از حسن بن محمد مانند آن است مگر اینکه او گفت وصییت کرد به آن (دفن شبانه).

از عایشه آمده علی فاطمه را شبانه دفن کرد، و ابابکر را با خبر نساخت.

أبيه أن أبا بكر دفن ليلاً وصلي عليه في المسجد<sup>(۱)</sup> .

۶۵۵۳ - عبد الرزاق عن ابن جريج قال : أخبرني إسماعيل بن [محمد بن] سعد عن عبيد بن السباق أن عمر دفن أبا بكر بعد العشاء الآخرة بعدما صلاها<sup>(۲)</sup> .

۶۵۵۴ - عبد الرزاق عن ابن جريج وعمرو بن دينار أن حسن ابن محمد أخبره أن فاطمة بنت النبي ﷺ دفنت بالليل<sup>(۳)</sup> قال : فر بها<sup>(۴)</sup> علي من أبي بكر أن يصلي عليها ، كان بينهما شيء .

۶۵۵۵ - عبد الرزاق عن ابن عيينة عن عمرو بن دينار عن حسن ابن محمد مثله إلا أنه قال : أوصته بذلك .

۶۵۵۶ - عبد الرزاق عن معمر بن عروة عن عائشة أن علياً دفن فاطمة ليلاً<sup>(۵)</sup> ، ولم يؤذن بها أبا بكر .

۶۵۵۷ - عبد الرزاق عن الثوري عن داود عن الشعبي قال : كان

- (۱) أخرج الشطر الأخير منه «ش» عن حفص عن هشام عن أبيه ۴: ۱۵۱ والأول من وجوه أخر ۴: ۱۴۱ .
- (۲) كذا في ص بعدما صلاها وأخرجه «ش» عن أبي معاوية عن ابن جريج عن إسماعيل بن محمد عن ابن السباق ولقظه أن عمر دفن أبا بكر ليلة ثم دخل المسجد فأوتر بثلاث ۴: ۱۴۱ . وابن سعد أيضاً بهذا الإسناد والمثلن ۳: ۲۰۶ .
- (۳) أخرجه «ش» عن ابن عيينة عن عمر وعن حسن بن محمد ۲: ۱۴۱ . وانتهى حديثه إلى هنا وليس عنده ما زاده المصنف بهذا الإسناد .
- (۴) هذا هو الظاهر من رسم الكلمتين في ص و في ز «قربها» .
- (۵) أخرجه ابن سعد من طريق سفيان عن معمر إلى هنا وليس عنده «ولم يؤذن بها» أبا بكر ۸: ۲۹ .

## المصنف

لِلْحَافِظِ الْكَبِيرِ أَبِي بَكْرِ عَبْدِ الرَّزَّاقِ بْنِ هِشَامِ الصَّنَعَانِيِّ  
وُلِدَ سَنَةَ ۱۲۶ هـ . وَتَوَفِّيَتْ سَنَةَ ۲۱۱ هـ . رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى

وَقَعَهُ

«كتاب الجامع للإمام معمر بن راشد الأزدي  
رواية الإمام عبد الرزاق الصنعاني

## الجزء الثالث

من الحديث ۱۵۶۷ إلى الحديث ۱۷۹۱

**Sonnat.net**

عني بتحقيق نصوصه وتحريجه أحاديثه والتعليق عليه  
الشيخ الدكتور

حبيب الأحمدي

توزيع

المكتب الإسلامي

بي نوشت:

(۹) المصنف، الصنعاني، أبو بكر عبد الرزاق بن همام (متوفى ۲۱۱هـ) ج ۳، ص ۵۲۱، ح ۶۵۵۴ و ح ۶۵۵۵، تحقيق حبيب الرحمن الأعظمي، ناشر: المكتب الإسلامي - بيروت، الطبعة: الثانية ۱۴۰۳هـ.

شکایتش آشکار شد و و ناراحتی اش بسیار، و به حدی رسید که فاطمه علیه السلام وصیت کرد ابوبکر بر وی نماز نخواند.

- ۳۶۴ -

## شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد

تحقیق  
مجتهد ابو الفضل برهمی

بخیر الساعده

Sonnat.net

دارالحدیث  
بیروت

تذکره علی وجهه ، لیفاً بآل بیته و بین کلامه فی العنایة و غیرها (۱) .  
قلت : ما کناد المرتضی رحمه الله فی غیر هذا الموضع أصلاً ، بل کان ماسخلاً علیه ،  
و کناد فی هذا الموضع ، و أستجاد قوله ؛ لأثرة موافق غرضه ، فسیحان الله ، ما أشد حباً  
الناس لفاطمه !

قال : قال أبو عثمان : وقد ضم أناس أن الدلیل علی صدق خبرها - یعنی ابا بکر و عمر -  
فی منع الیراث و إیراة ساحتیها ، ترك أصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم التکیر علیها .  
ثم قال : قد یقال لهم : لئن کان ترك التکیر دلیلاً علی صدقها ، لیکون ترك التکیر علی  
التظلمین و المحتجین علیها ، و المطالبین لها ، دلیلاً علی صدق دعواهم ، أو استحقاق مقالهم ،  
ولا سباً و قد طالت المناجاة ، و کثرت الراجمة و الملاحة ، و ظهرت الشکیة ، و اشتدت  
الیرجدة . وقد بلغ ذلك من فاطمة علیها السلام ، حتی إننا أوست ألا یصلی علیها أبو بکر ،  
و لقد کانت قالت له حین أنه طالبه بحقیقتها ، و محتجة لرحمتها : من یرمک یا ابا بکر إذا مت ؟  
قال : أهلی و وکدی ؛ قالت : فإنا لا نرت النبی صلی الله علیه و آله إفاً منها میراثها  
و بحسبها حقها و اعتل علیها و جلع (۲) فی أمرها ، و عایت التهضم (۳) ، و أیست من  
التورع ، و وجدت نشوة الضعف و قلة الناصر ، قالت : والله لأدعون الله علیک ، قال :  
والله لأدعون الله لك ؛ قالت : والله لا أكلمک أبداً ، قال : والله لا أهزک أبداً . فلین  
یکن ترك التکیر علی ابا بکر دلیلاً علی صواب منها ؛ إن فی ترك التکیر علی فاطمة  
علیها السلام دلیلاً علی صواب طلبها ! و أدق ما کان یجب علیهم فی ذلك تعریفها ما جهلت ،  
و تذکیرها ما نسیت ، و صرفها عن الخطأ و رفع قدرها عن البذاء (۴) ، و أن تقول هجر (۵) ،  
أو تجوز عادلاً ، أو تنقطع أصلاً ؛ فإذا لم تجدوا أنسکروا علی الخصمین جیماً فقد تکافأت

(۱) الشافعی ۲۳۳ . (۲) جلع فی أمرها : جامر به و کاشفها .  
(۳) التهضم : العلم ، ولی ا : « المقسم » . (۴) البذاء : النقص .  
(۵) الهجر : التبع من الکلام .

پی نوشت:

(۱۰) الشافعی فی الامامة، ج ۴، ص ۸۴

(۱۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۶۴

و در جای دیگر می نویسد:

اما مخفی کردن قبر، کنمان مرگ، نخواندن نماز و هر چه مرتضی گفته مورد قبول من است؛ زیرا این روایات بیشتر و صحیح تر از غیر آن است؛ همچنین قول ناراحتی و خشم او.

پی نوشت:

(۱۲) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید المدائنی المعتزلی، أبو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (متوفای ۶۵۵ هـ) ج ۱۶، ص ۱۷۰، تحقیق محمد عبد الکریم النمیری، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۹۶۸-۱۹۶۸ هـ

الیه ممکن است که کسی بگوید ابوبکر بعدا پشیمان شد و توبه کرد؛ اما در پاسخ باید گفت توبه زمانی مفید و ارزشمند است که همراه با ندامتی بر خواسته از عمق وجود آدمی باشد و گذشته را هم جبران نماید به این معنی که شخص توبه کننده حقوق تضییع شده را، چه الهی باشد و چه مردمی تمام آن را جبران نماید. حال پرسش ما این است که آیا ابوبکر فدک را به صدیقه طاهره و حکومت را همسرش بازگرداند تا توبه اش در نزد خداوند پذیرفته شده باشد؟

### نتیجه:

خشم حضرت فاطمه سلام الله علیها از شیخین تا واپسین لحظات زندگی شان و عدم رضایت از آن دو از مسائلی است که در صحیح ترین کتاب اهل سنت پس از قرآن وارد شده و روایت بیهقی هیچ گونه اعتباری ندارد. حال پرسش ما این است چرا بیهقی چنین روایتی را جعل کرده است؟ شاید او هم فهمیده این موضوع چهره واقعی شیخین را مشخص می کند؛ نه؟؟

فاطمه رضی الله عنها را شبانه دفن کردند زیرا ایشان به اسماء بنت عمیس خانم ابوبکر وصیت کردند که نمی خواهند اندازه جسدش را نامحرم ببیند

درست است که حضرت فاطمه سلام الله علیها این چنین خواست و این گونه وصیت کردند ولی چه اتفاقی افتاده بود که فاطمه سلام الله علیها وصیت تاریخی خودشان را با این درخواست ها به پایان بردند؟ مگر نه این است که خشم و ناراحتی ایشان را نسبت به دشمنانشان اظهار می کند و چندین پرسش را در برابر نگاههای تیز بین مورخان و آیندگان می گذارد تا بپرسند: چرا قبر ایشان پنهان است؟ چرا دختر پیامبر شبانه و پنهانی دفن شد؟ چرا علی بدون اطلاع ابوبکر و عمر بر وی نماز خواند؟ و... ما پاسخ به این پرسش را در قسمت قبل دادیم ولی به صورت اجمالی باید بگوییم:

### دفن شبانه در روایات شیعه

مرحوم شیخ صدوق در علت دفن شبانه آن حضرت می نویسد:  
علی بن ابی حمزه از ابا عبدالله (امام صادق) علیه السلام پرسید چرا فاطمه علیها السلام را شبانه دفن کردند و در روز دفن نکردند؟ فرمود زیرا وصیت کرده بود تا بر او نماز نخواند(نخوانند).

### پی نوشت:

(۱) علل الشرایع، الصدوق، أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین (متوفای ۳۸۱ هـ) ج ۱، ص ۱۸۵، تحقیق: السید محمد صادق بحر العلوم، ناشر: منشورات المكتبة الحیدریة ومطبعتها - النجف الأشرف، ۱۳۸۵ - ۱۹۶۶ م

مرحوم صاحب مدارک رضوان الله تعالی علیه می گوید:  
علت مخفی بودن قبر ایشان (علیها السلام) آن گونه که مخالف و موافق روایت کرده اند که ایشان (علیها السلام) وصیت کردند به امیرالمومنین (علیه السلام) تا او را شبانه دفن کنند تا بر او نماز نخواند آن که آزارش رساند و از ارث پدرش (صلی الله علیه و آله و سلم) محرومش کرد.

### پی نوشت:

(۱) مدارک الأحكام فی شرح شرائع الاسلام، الموسوي العاملي، السید محمد بن علی (متوفای ۱۰۰۹ هـ) ج ۸، ص ۲۷۹، نشر و تحقیق مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، الطبعة: الأولى ۱۴۱۰ هـ

**در صورت غضب حق چرا علی با ابوبکر رضی الله تعالی عنهما بیعت کرد؟**

۱- باید دید که بیعت به چه معنا است. بیعت پیمانی است میان شهروند و حاکم که در آن زمان مردم با اختیار خود دست خویش را در دست حاکم قرار می دادند.

این نوع بیعت هیچ گاه از طرف امیرالمومنین با خلفای سه گانه صورت نگرفته است. از دیدگاه برادران اهل سنت آن طور که در صحیح ترین کتب اهل سنت آمده است امیرالمومنین در شش ماه اول حکومت ابوبکر با او بیعت نکرد و تنها زمانی که حضرت فاطمه سلام الله علیها به شهادت رسیدند بیعت را از روی اجبار و اکراه انجام دادند.

صحیح بخاری که از صحیح ترین کتب اهل سنت است می نویسد:

فاطمه پس از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شش ماه زنده بود. پس از آن که از دنیا رفت شوهرش علی او را شبانه دفن کرد و به ابوبکر که حاکم اسلامی بود و معمولاً نماز بر میت را می خواند را خبر دار نکرد. همچنین در این شش ماه از بیعت با ابوبکر سر باز زد... کسی را همراه خویش نیاورد زیرا از قیافه عمر بدش می آمد.

المحدث ۴۲۴ - ۴۲۹

۱۴۳

لمنعت عیبا أن یبکر . فلما تکلم أبو بکر قال : والذی نفسی بیده ، فقرأ رسول الله صل الله علیه وسلم أحسب إلی أن أصل من قرأنی ، وأما الذی سجز بی وبتکم من هذه الأموال علم آل فیه من الخیر ، ولم یترک لمرأ رأیت رسول الله صل الله علیه وسلم یصنعه فیها إلا صنعه . فقال علی لأبی بکر : موعظت العشیة للبیعة . فلما صل أبو بکر الظهر وقی علی الفجر فشدت ، وکثر شأن علی وکثمته عن البیعة وقرینه بالذی اصطلح إلیه ، ثم استغفر . ونشدت علی فعمم حرق أبی بکر ، وحجت أنه لم یجمله علی الذی صنع عاقبة علی أبی بکر ، ولا إنکاراً للذی فعله الله به ، ولکنما نری لنا فی هذا الأمر نصیباً فاصیبنا علینا ، فوئدتما فی أنفسنا . فسر بذلك المسلمون وقالوا : أصبت . وكان المسلمون لیلی علی فیهما حین راجع الأمر المعروف

۴۲۴ - حدثنا حماد بن عمار قال سئل عن ابی بکر حین حضر حداثاً شیة قال أحیون صلوته عن عیبة عن عائشة رضی الله عنها قالت : لما وضعت حیرت قلنا : الآن نسلخ من امره .

۴۲۳ - حدثنا الحسن بن علی بن حبیب حدثنا عبد الرحمن بن عبد الله بن دینار عن أبیة عن ابن عمر رضی الله عنهما قال : ما شیعنا حتی فصحا حیرة

۳۹ - باب استعمال النبی صل الله علیه وسلم علی أهل خیبر

۴۲۴ - حدثنا إسماعیل قال حدثنا مالک عن عبد العبد بن سهیل بن سعید بن المسیب عن ابن سعید الکندی وأبی هریرة رضی الله عنهما أن رسول الله صل الله علیه وسلم استعمل رجلاً علی خیبر ، فجاءه بنیر خیب ، فقال رسول الله صل الله علیه وسلم : کل من خیر خیبر هكذا ؟ فقال : لا والله یا رسول الله ، إنا لأعبد الصالح من هذا بالصالحین والذلیل . فقال : لا تفعل ، مع الخیب بالدرهم ، ثم أتبع بالدرهم حبیة

۴۲۷ ، ۴۲۶ - قال عبد العبد بن سعید عن عبد العبد بن سعید أن أبی سعید وأبی هریرة حدثتا ، أن النبی صل الله علیه وسلم بعث أبا بنی عدی من الأضار لیلی خیبر ، فأمره علیا ، وعن عبد العبد عن أبی صالح السمان عن أبی هریرة وأبی سعید . مطه

۴۰ - باب تعامله النبی صل الله علیه وسلم أهل خیبر

۴۲۸ - حدثنا یونس بن إسماعیل حدثنا حبیبة عن نافع عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه قال : أعطی النبی صل الله علیه وسلم خیر لیبیة أن یملوها بزرعها ، ولم یشرط ما یخرج منها

۴۱ - باب النفاق الذی شئت للنبی صل الله علیه وسلم حیرة . رواه عروة عن عائشة عن النبی صل الله علیه وسلم

۴۲۹ - حدثنا عبد الله بن یوسف حدثنا البت حذی سعید عن أبی هریرة رضی الله عنه قال : لما فححت حیرة أهملت الرسول الله صل الله علیه وسلم شأنها شیة

المجمع الصحیح ۱۴۲

أحیون عیبة بن سعید أن أبی هریرة رضی الله عنه أن النبی صل الله علیه وسلم فسأله ، قال له بعض بنی سعید ابن العاص : لا تعیبه . فقال أبو هریرة : هذا قائل ابن قریظ . فقال : وإصباحاً لوتر کمالی من قیوم الضان (۱) .

۴۲۳ - یأبکر عن الرید عن الریر بن قال : أحیون عیبة بن سعید أنه سمع أبی هریرة یخبر سعید بن العاصی قال : بعث رسول الله صل الله علیه وسلم أبیاً علی سریره من المدينة قبل عید ، قال أبو هریرة : فقدم أبیاً وأصباحاً علی النبی صل الله علیه وسلم یخبر بعلمنا اقتضاها وأن خرم خیریم لیب . قال أبو هریرة : قلت یا رسول الله ، لا تهتمم لهم . قال أبی : رأیت بهذا یأبکر یخبر من رأس ضان . فقال النبی صل الله علیه وسلم : یا أبی اجلس . فلم یهتتم لهم

۴۲۹ - حدثنا موسی بن إسماعیل حدثنا عمرو بن یحیی عن سعید قال أحیون حذی و أن أبی بن سعید أقبل لیلی النبی صل الله علیه وسلم فسأل علی ، فقال أبو هریرة : یا رسول الله ، هذا قائل ابن قریظ . وقال أبی لأبی هریرة : وإصباحاً لوتر تملأ من قیوم ضان ، یصل علی امرأة أکرمته الله بیدی ، وینتد أن یهتبی بیده

۴۲۰ - حدثنا حیرة بن بکر حدثنا البت عن یحیی عن ابن شهاب عن عروة عن عائشة رضی الله عنها و أن فاطمة علیا السلام بنت النبی صل الله علیه وسلم أرسلت لیلی أبی بکر تسأل بواهیها من رسول الله صل الله علیه وسلم عما آله الله علیه بالمدينة ولکنک وما یهی من خمس خیر ، فقال أبو بکر : إن هذا لال (۲) . وقال الله لأخیر شیة من صدق رسول الله صل الله علیه وسلم من حفاظة النبی كانت علیها من رسول الله صل الله علیه وسلم ، وأصلها فیها بما عمل به رسول الله صل الله علیه وسلم ، فأبی أبو بکر أن یدفع لیلی فاطمة منها شیة . فوئدت فاطمة علی أبی بکر فی ذلك ففخرته فلم یکنه حتی لوئدت وعاشت بعد النبی صل الله علیه وسلم ستة أشهر . فلما لوئدت ذکبها زوجها علی لیل ولم یؤذن بها أبی بکر ، وصلی علیها . وكان لعن من الناس وجه حیاة فاطمة ، فلما لوئدت استنکر علی وجوه الناس ، فافتن مصالحة لیلی بکر وصابحه ، ولم یکن یأبک تلك الأشهر ، فأرسل لیلی لیلی بکر أن التا ، ولا یأبنا أمک معک ، کرامة حضرت عمر فقال عمر : لا والله لأدعک عظیم وکنتک . فقال أبو بکر : وما ستبهم أن یعلوا فی ؟ والله لأقیبهم . فدخل علیهم أبو بکر ، فشدت علی قال : إلی قد عرفنا فضلك وما أعطاک الله ، ولم یفین علیک شیة ساقه الله إلیک . ولکنک استبدت علی بالأمر ، وکما نری لعرا من رسول الله صل الله علیه وسلم نصیباً ، حتی

(۱) البر دابة حلیة وصفة کلوسور ، وأصباحاً رأس الخیل که باشد تقوی .  
(۲) أبی بکر من یه وشی ربه فلا تورث ، ولا أبی النبی صل الله علیه وسلم یله هذا المال لیلی الیرة لکن من ربه . لیراه وینهم عیبة بنت د ، بکر وعیبة بنت عمر .

المجمع الصحیح

المستند حدیث رسول الله ﷺ وستة وایامه

Sonnat.net

ذی عبد الله محمد بن إسماعیل البخاری

۹۹ - ۸۲۶

مجموعه وصحیح قرآنی  
مجموعه وصحیح قرآنی  
مجموعه وصحیح قرآنی

بیم بزمی و کتوب علی فیه  
بیم بزمی و کتوب علی فیه  
بیم بزمی و کتوب علی فیه

المجموعه

المکتبه السلفیه  
القاهرة

**پی نوشت:**

(۱) صحیح البخاری، البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل أبو عبدالله (متوفای ۲۵۶هـ) ج ۴، ص ۱۵۴۹، ح ۳۹۹۸، کتاب المغازی، باب غزوة خیبر، تحقیق د. مصطفی دیب البغاء، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷ / ج ۳، ص ۱۴۲، ح ۴۰۴۰، ناشر: المکتبه السلفیه - مصر

همچنین امیرالمومنین در نهج البلاغه در نامه ۲۸ می فرماید:

مرا از خانه ام کشان کشان به مسجد بردند همان گونه که شتر را مهار می ززند تا هر گونه فرار و اختیار را از او گیرند.

ابن قتیبه الدینوری می گوید:

نزد ابی بکر بردند و به او گفتند بیعت کن؛ گفت اگر این کار را نکنم چه می شود؟ گفتند قسم به خدای که جز او نیست گردنت را می زنیم. گفت در این هنگام بنده خدا و برادر پیامبر را کشته اید ...

الله وأخا رسولہ، قال عمر: أما عبد الله فتمم، وأما أخو رسولہ فلا، وأبو بکر سأکت لا يتكلم، فقال له عمر: ألا تأمر فيه بأمرک؟ فقال: لا أكرهه على شيء ما كانت فاطمة إلى جنبه، فلحن علي بقبر رسول الله صلى الله عليه وسلم يصيح ويكي، ويتنادي: يابن أم إن القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني. فقال عمر لأبي بكر، رضي الله عنهما: انطلق بنا إلى فاطمة، فإننا قد أغضبناها، فانطلقا جميعاً، فاستأذنا على فاطمة، فلم تاذن لهما، فأتينا عليها فكلما، فدخلهما عليها، فلما قعدا عندها، حولت وجهها إلى الحائط، فسلما عليها، فلم ترد عليهما السلام، فتكلم أبو بكر فقال: يا حبيبة رسول الله! والله إن قرابة رسول الله أحب إلي من قرابتي، وإنك لأحب إلي من عاتلة ابنتي، ولو دوت يوم مات أبو بكر، مت، ولا أبقي بعده، أفتراني أعرفك وأعرف فضلك وشرفك وأمنعك حفاك وميراثك من رسول الله، إلا أني سمعت أباك رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «لا نورث، ما تركنا فهو صدقة»، فقالت: أرايكم إن حدثتكم حديثاً عن رسول الله صلى الله عليه وسلم نعرفانه وتعلمان به؟ قالوا: نعم. فقالت: نشدتكما الله ألم تسمعا رسول الله يقول: رضا فاطمة من رضاي، وسخط فاطمة من سخطي، فمن أحب فاطمة ابنتي فقد أحبني، ومن أرضى فاطمة فقد أرضاني، ومن أسخط فاطمة فقد أسخطني؟ قالوا: نعم سمعناه من رسول الله صلى الله عليه وسلم؛ فقالت: فإني أشهد الله وملائكته أنكما أسخطتماني وما أرضيتماني، ولئن لئيت النبي لأشكركم إله، فقال أبو بكر: أنا عاتل بالله تعالى من سخطه وسخطك يا فاطمة، ثم اتحب أبو بكر بيكي، حتى كادت نفسه أن تزعم، وهي تقول: والله لأدعون الله عليك في كل صلاة أصليها، ثم خرج ياكياً فاجتمع إليه الناس، فقال لهم: بيت كل رجل منكم معانقاً حليلته، مسروراً بأهلها، وتركنسوني وما أنا فيه، لا حاجة لي في بيعتكم، أقبلوني بيحي. قالوا: يا خليفة رسول الله، إن هذا الأمر لا يستقيم، وأنت أعلمنا بذلك، إنه إن كان هذا لم يقم له دين، فقالوا: والله لولا ذلك وما أخافه من رداوة هذه العروة ما بت ليلة ولي في عتق مسلم بيعة، بعدما سمعت ورأيت من فاطمة. قال: فلم يبايع علي كرم الله وجهه حتى ماتت فاطمة رضي الله عنهما، ولم تمكث بعد أبيها إلا خمسا وسبعين ليلة<sup>(۱)</sup>. قال: فلما توفيت أرسل

(۱) اختلافوا في وقتها عليها السلام وتم عاتت بعد النبي صلى الله عليه وسلم، قال الواقدي.

عدلتا به، فيقول علي كرم الله وجهه: أفكنت أدع رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيته لم أدعه، وأخرج أنزع الناس سلطانه؟ فقالت فاطمة: ما صنع أبو الحسن إلا ما كان ينبغي له، ولقد صنعوا ما الله حسيهم وطالبهم.

كيف كانت بيعة علي بن أبي طالب كرم الله وجهه

قال: وإن أبا بكر رضي الله عنه تفقد قوماً تخلقوا عن بيعة عند علي كرم الله وجهه، فبعث إليهم عمر<sup>(۲)</sup>، فجاء فناداهم وهم في دار علي، فأبوا أن يخرجوا فدعا بالمحطب وقال: والذي نفس عمر بيده. لتخرجن أو لأخرقنها علي من فيها، فقبل له: يا أبا حفص، إن فيها فاطمة؟ فقال: وإن، فخرجوا قبايعوا إلا علياً فإنه زعم أنه قال: حلفت أن لا أخرج ولا أضع ثوبي علي عاتقي حتى أجمع القرآن، فوفقت فاطمة رضي الله عنها علي بابها، فقالت: لا عهد لي بقوم حضروا أموا محض منكم، تركتم رسول الله صلى الله عليه وسلم جنازة بين أيدينا، وقطعتم أمركم بينكم، لم تستأمرونا، ولم تردوا لنا حقاً. فأتى عمر أبا بكر، فقال له: ألا تأخذ هذا المتخلف عنك بالبيعة؟ فقال أبو بكر لفتد وهو مولى له: اذهب فادع لي علياً، قال: فذهب إلى علي فقال له: ما حاجتك؟ فقال: يدعوك خليفة رسول الله، فقال علي: لسريع ما كذبت علي رسول الله. فرجع فأبلغ الرسالة، قال: فيكي أبو بكر طويلاً. فقال عمر الثانية: لا تمهل هذا المتخلف عنك بالبيعة، فقال أبو بكر رضي الله عنه لفتد: عد إليه، فقبل له: خليفة رسول الله<sup>(۳)</sup> يدعوك لتبايع، فجاهه فتد، فأدى ما أمر به، فرجع علي صوته فقال: سبحان الله! لقد ادعى ما ليس له، فرجع فتد، فأبلغ الرسالة، فيكي أبو بكر طويلاً، ثم قام عمر، فحشى معه جماعة، حتى أتوا باب فاطمة، فدقوا الباب، فلما سمعت أصواتهم نادى بأعلى صوتها: يا أبت يا رسول الله، ماذا لئيتنا بعدك من ابن الخطاب وابن أبي قحافة، فلما سمع القوم صوتها وبكاهها، انصرفوا باكين، وكادت قلوبهم تنصدع، وأكبادهم تنفطر، وبقي عمر ومعه قوم، فأخرجوا علياً، ففضوا به إلى أبي بكر، فقالوا له: بايع، فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟ قالوا: إذا والله الذي لا إله إلا هو نضرب عنقك، فقال: إذا تقتلون عبد

(۱) في رواية أن عمر جاء إلى بيت فاطمة في رجال من الأنصار ونفر قليل من المهاجرين (۲) في نسخة: أمير المؤمنين.

# الإمامة والسياسة

## المعروف بتاريخ الخلفاء

۲-۱

الإمامة والسياسة  
ابن قتيبة الدينوري  
المرور سنة ۲۱۳هـ والسنه ۲۷هـ

تأليف  
الأستاذ علي شيري  
تأليفه في التاريخ الإسلامي

الجزء الأول  
Sonnat.net



### پی نوشت:

- (۲) الشافعي، ج ۳، ص ۲۴۴
- (۳) اثبات الوصية، مسعودي، ص ۱۴۶
- (۴) علم اليقين، ج ۲، ص ۳۸۶ و ۳۸۸
- (۵) السيره النبويه، ابن كثير، ج ۴، ص ۹۵
- (۶) انساب الاشراف، بلاذري، ج ۱، ص ۵۸۷
- (۷) اعلام النساء، عمر رضا كحاله، ج ۴، ص ۱۱۵
- (۸) السقيفة و الخلافة، عبدالفتاح عبدالمقصود، ص ۱۵
- (۹) شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد معتزلي، ج ۶، ص ۴۸
- (۱۰) الإمامة و السياسة، ابن قتيبة الدينوري، ج ۱، ص ۳۱ (بتحقيق الشيري، باب كيف كانت بيعة علي بن أبي طالب)



علی را کشان کشان نزد ابوبکر بردند و گفتند باید بیعت کنی...  
 ...در آن هنگام دست علی مشت بود؛ تمام آنها جمع شدند تا مشت او را باز کنند و در درون دست ابوبکر قرار دهند ولی نتوانستند. در آخر ابوبکر جلو آمد و دست خود را بر روی دست بسته علی به عنوان بیعت کشیدند.

۱۱۷..... من سیدنا محمد صرا الی ولادته العبد المذنب (ع)  
 وقال له: هل لك ان اجمع بينك وبين رسول الله ﷺ حتى يأمرك وبهاك؟  
 فقال له: نعم.  
 فخرجوا الی مسجد (قبا) فأراه رسول الله ﷺ قائماً فیه فقال له: يا (فلان) علی، هذا عاهدتونی به فی (تسليم الامر الی علی وهو أمير المؤمنین).  
 فرجع وقد همّ بتسليم الامر الیه، فشمه صاحبه من ذلك، فقال: هذا سحر مسین معروف من سحر بني هاشم، أما تذكر يوم تكلم مع ابن أبي كبشة فأمر شحرتین خانقنا فقتلی حاجته خلفهما. ثم أمرهما فتموتوا، وعادتا الی حالهما؟  
 فقال له: أما ان ذکرتهی هذا فقد كنت معه فی الكهف فسمع یبه علی وجبهی ثم أهری رجله فأرانی البحر ثم أرانی جعفرأ واصحابه فی سفینته تقوم فی البحر.  
 فرجع عما كان عازم علیهِ، وهکذا یقتل أمير المؤمنین ﷺ وتراصروا وتراعدوا بذلك وان یولی قتله خالد بن الولید فبعثت (اسماء بنت عمیس) الی أمير المؤمنین ﷺ بجماریة لها فأخذت بضادتی الباب وبادت: ان السأ بالخریون بك لیتلوك فأخرج انی لك من التناصحين.  
 فخرج ﷺ مشتملاً سفه وكان الوعد فی قلبه: یتبئی امامهم من صلاته بالتسليم فیتوم خالد الیه بسیفه.  
 فأخسروا بأسه فقال الإمام قبل ان یسلم: لا یعلمن خالد ما أمرت به.  
 ثم كان من أقامهم ما رواه الناس.  
 وفي سنتین وثلاثة أشهر وعمرت: أيام من إمامة أمير المؤمنین ﷺ مات (ابن أبی سعفة) وهو عقیق بن عثمان وأوصی بالأمر بعده الی عمر بن الخطاب لعهد كان بينهما، واعتزله أمير المؤمنین ﷺ كاعتزله لصاحبه قبله. لا يأمر إلا بما لم یجد من الأمر به بدأ، ولا یهیی إلا عما لم یجد من النهی عنه بدأ، وهم فی خلال ذلك یسألونه ویستفتونه فی حلالتهم وحرامهم وفي تأویل الكتاب وفضل الخطاب.  
 وبعد اثنتی عشرة سنة وثلاثة أشهر وأيام من إمامة أمير المؤمنین قتل أبو لؤلؤة مولی المغیره بن شعبة عمر بن الخطاب بخنجر جرحه به، وكان الخنجر مسموماً فبكت ثلاثة

۱۱۶..... اثبات الوصية  
 مثل سلمان وأبي ذر والمقداد وعطار وحذيفة وأبي بن كعب وجماعة نحو أربعين رجلاً فقام خطيباً فحمد الله وأثنى عليه ثم قال:  
 «ان كانت الإمامة في خريش فأنا أخو خريش بها وان لا تكن في خريش فالأصاار علی دعواهم».  
 ثم اعترهم ودخل بيته فأقام فيه ومن اتبعه من السليسين وقال:  
 ان لي في خمسة من السن اسوة: نوح إذ قال اني مغلوب فانصرت، وإبراهيم إذ قال: واعتزلتكم وما تدعون من دين الله، ولوط إذ قال: لو ان لي بكم قوة أو آري إلى ركب شديد، وموسى إذ قال: فطرت منكم لما خلتكم، وهارون إذ قال: ان القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني.  
 ثم الت الي القرآن وشرح الی الناس وقد حسده في لزار معه وهو يبط من تحته فقال لهم: هذا كتاب الله قد افقه كما أمرني وأوصاني رسول الله ﷺ كما أنزل.  
 فقال له بعضهم: اثرکه راض.  
 فقال لهم: ان رسول الله ﷺ قال لكم: اني سأخف قبكم القئين، كتاب الله وعترتي ان يفترا حتى بردا علي العوض فان قبلتوه فاقبلوني معه، أحكم بينكم بما فيه من أسقام الله.  
 فقالوا: لا حاجة لنا فيه ولا قبله، فانصرف به سمك لا تزاره ولا يزارك.  
 فانصرف عنهم فأقام أمير المؤمنین ﷺ ومن معه من شيعته في منزله بما عهد اليه رسول الله ﷺ فوجهوا الی منزله فجهجوا عليه، وأحرقوا بابيه، واستخرجوه منه كرهاً، ووضعوا سيده النساء بالباب حتى استقلت (ممسناً) وأخسروا بالبيعة خاسعاً وقال: لا أمل.  
 فقالوا: قتلك.  
 فقال: ان تقنوني فاني عبد الله وأخو رسوله.  
 وبسطوا يده فقبضها، وعسر عليهم فتحها، فمسحوا عليها وهي مضمومة.  
 ثم لقي أمير المؤمنین ﷺ بعد هذا الفعل أيام أحد القوم فناداه الله وذكّر: بأيام الله



از دیدگاه شیعه هیچ بیعتی حتی یک لحظه هم صورت نگرفته است.

شیخ مفید می گوید:

اجماع امت است که امیرالمومنین در آن شش ماه بیعت نکرده است و اهل سنت می گویند که بعد آن بیعت کرده است. محققین از شیعه بر این عقیده هستند که علی علیه السلام حتی يك ساعت هم با خلفا بیعت نکرده است.

پی نوشت:

(۱) الفصول المختاره، شیخ مفید، ص ۵۶

بنابراین هیچ بیعتی صورت نگرفته است و اگر به فرض صورت گرفته باشد از روی اختیار نبوده بلکه از روی اجبار بوده است که این نوع بیعت نیز هیچ گونه ارزشی در نزد خداوند ندارد.

همچنین این بحث بهانه ی خوبی شد تا رفتار خلفای سه گانه در بحث بیعت گرفتن را به عزیزان اهل سنت یاد آوری کنیم.

اگر خلفا حق علي رضی الله را غصب و همسرش را به شهادت رسانده بودند چرا با آنها همکاري مي کرد؟ اگر علي نسبت به عمر سو نيتی می داشت يا از او ناراضی بود و او را غاصب حق خود می دانست همواره منتظر فرصتی برای اعاده حق خود بود و برای غاصب حق خود از فرصت طلايي آنجا که حضرت عمر از سيدنا علي مشاوره ای در مورد رفتن خود برای جنگ با ايرانيان خواست او را شخصا به ميدان نبرد می فرستاد تا در آنجا کشته شود و زمينه ی خلافت وی فراهم آید اما می بينيم که چگونه با دل سوزی و صميميت فوق العاده در راستای خيرخواهی عمر و ساير مسلمين می کوشد و همانا مشورت او از عمق جان برخاسته و حقا که چنين پيشنهادی جز از قلب پاک و بی غرض و از مردی بلند همت و آینده نگر صادر نمی شود. حقا که علي چنين بود و اين عمل از آزاده ای چون او شگفت آور نيست. خداوند او را از سوی اسلام و مسلمين شايسته ترين پاداشها را که به دوستان مخلص خود می دهد عنایت فرماید. اگر سيدنا علي مخالف حکومت خلفا می بود وزير و همکار آنها نمی گرديد. در کتاب تاريخ ابن اثير ج ۳، ص ۵۵ نقل شده که حضرت علي بهترين مشاور و خيرخواه سيدنا عمر و قاضی توانا و حکیمی برای مسائل پیچیده بود. حتی از سيدنا عمر نقل شده که گفت: «لولا علي لهلك عمر» اگر علي نبود عمر به هلاکت می رسيد.

#### پی نوشت:

(۱) خلافت و انتخاب، عبدالرحمن سلیمي، ذیل پاسخ چهارم و پانزدهم از بحث واقعه ي غدیر خم

#### مشورت و راهنمایی های دل سوزانه

تمام آن چه که به عنوان همکاري اميرالمومنين با خلفا ياد مي شود به سه دسته تقسيم مي شوند:

۱- مشورت در امور قضایی

۲- مشورت در امور دفاعي و جنگي

۳- مشورت در مسائل علمي و حل مشکلات اعتقادي

نقش اميرالمومنين در اين موارد حداکثر به اندازه پاسخ به درخواست ارشاد و راهنمایی طرف مقابل است که وظیفه هر مسلماني است؛ حتي اگر طرف مشورت غير مسلمان باشد باز هم وظیفه دارد که با نهایت امانت داري وي را راهنمائي کند چه رسد به اين که مساله حفظ اساس اسلام و دين خدا در ميان باشد.

مرحوم سيد مرتضي در اين باره مي گوید:

ادعای شما مبني بر کمك و همکاري اميرالمومنين با خليفه مانند راهنمائي ابوبکر بر جنگیدن با اهل رده، صرف ادعا است و اگر تفصيل آن بيان مي شد بهتر مي توانستيم پاسخ دهيم و اگر مقصود ارشاد در احکام الهي باشد اين امر بر عالم به مسائل دين واجب است و بايد وظیفه درست را بيان کند؛ از اين مطلب نمي توانيد همکاري با آنان را استفاده کنید و اگر مقصود شما مشاوره با اميرالمومنين در دفاع از مردم مدینه و جان و ناموس مردم است اين نیز واجب است چون علاوه بر دفاع از حريم مردم از جان خودش نیز دفاع کرده است و اين مسائل ربطی به تاييد خلافت و امامت آنان ندارد.

اما مشورت ابوبکر با امیرالمومنین در جنگ با اهل رده را قبول نداریم و یا لااقل برای ما روشن نیست و باید این موضوع روشن شود و اگر دلالت بر مقصود شما نداشته باشد اصل مشورت و راهنمایی درست است چون جنگ با گروههایی مانند اهل رده بر تمام مسلمانان واجب است.

---

#### پی نوشت:

(۱) الشافی فی الامامة، علی بن الحسین الموسوی معروف به الشریف المرتضی (متوفای ۴۳۶ هـ) ج ۳، ص ۲۵۱، ناشر: مؤسسة إسماعیلیان - قم، چاپ: الثانية، ۱۴۱

#### حفظ دین بزرگترین وظیفه امام است

در بین وظایف امام حفظ شریعت و نگاهبانی از حوزه دین مهمترین وظایف او است که اگر احساس کند اصل و اساس دین در خطر است به هر صورت ممکن باید از آن جلوگیری کند.

البته این مسئولیت با در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی متفاوت است و باید متناسب با آن تصمیم نهایی گرفته شود که گاهی اوقات حفظ شریعت با صبر کردن در برابر سختی ها و سکوت در برابر حقوق غصب شده به دست می آید و گاهی هم نیازمند رویارویی و دخالت مستقیم و برخورد قاطع است.

ابن حجر هیثمی به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله می نویسد:  
در هر قرنی افراد عادلی از اهل بیت من در بین امت خواهند بود که تحریف گمراهان، نسبتهای ناروا و باطل و تاویلهای نادانان را از دین پاک و دور می کنند. آگاه باشید پیشوایان شما فرستادگان شما نزد خداوند می باشند پس بنگرید که چه کسانی را می فرستید.

---

#### پی نوشت:

(۱) الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال، أبو العباس أحمد بن محمد بن علي ابن حجر الهيثمی (متوفای ۹۷۳ هـ) ج ۲، ص ۴۴۱، ناشر: مؤسسة الرسالة - لبنان - ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۷ م، الطبعة: الأولى، تحقیق: عبد الرحمن بن عبد الله التركي - کامل محمد الخراط

امیرالمومنین گرچه از منصب خلافت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله بازماند ولی این موضوع دلیل نمی شود به دیگر وظایف خود عمل نکند؛ گاهی اوقات تدابیر و تصمیم گیری های نادرست خلفا باعث می شد اساس اسلام به خطر بیفتد و در این موارد امام وظیفه دارد اجازه ندهد شریعت اسلام قربانی سهل انگاری ها شود. مانند جنگ نهاوند که پادشاه ایران لشکر عظیمی را برای نابودی اسلام فراهم کرده بود و اگر تدابیر امیرالمومنین نبود نه تنها لشکر عمر بلکه تمام مسلمانان و اسلام از بین می رفتند.

امیرالمومنین در ماجرای شوری می فرماید:

مردم با ابی بکر بیعت کردند در حالی که به خدا سوگند من از او سزاوار تر و شایسته تر بودم ولی از ترس بازگشت مردم به دوران کفر و جاهلیت و کشیده شدن شمشیر ها برای زدن گردن یکدیگر سکوت کردم و شنیدم و مخالفت نکردم؛ سپس با عمر بیعت کردند در حالی که از او سزاوار تر و شایسته تر بودم ولی باز هم شنیدم و مخالفت نکردم تا به کفر و برادر کشی باز نگردند.

---

**پی نوشت:**

- (۲) جامع الاحادیث (الجامع الصغیر وزوانده والجامع الکبیر)، الحافظ جلال الدین عبد الرحمن السیوطی (متوفای ۹۱۱ هـ) ج ۱۲، ص ۵۴
- (۳) تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمائل، ابي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي (متوفای ۵۷۱ هـ) ج ۴۲، ص ۴۳۴، ناشر: دار الفکر - بیروت - ۱۹۹۵، تحقیق: محب الدین ابي سعید عمر بن غرامة العمري

در حقیقت امیرالمومنین میان ارتداد مردم و بازگشت به رسوم جاهلی و صبر در برابر ظلم ها بر طبق دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشتن از حق غصب شده و مشاوره با خلفا را ترجیح دادند تا اصل و اساس اسلام به خطر نیفتد و لذا در روایتی می فرماید:

این قوم تصمیم گرفتند تا حکم را غصب کرده و با آنان بیعت نمایم؛ گروهی سرپیچی کرده و از دین دور شدند پس ظلم بر حق خویش را برگزیدم گرچه هر چه خواستند انجام دادند.

---

**پی نوشت:**

- (۴) بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، ج ۲۸، ص ۳۹۳

### دفاع از مظلوم و وظیفه امام است

دخالت های امیرالمومنین در امور قضایی در مواردی بود که خلفا به پیش پا افتاده ترین احکام اسلامی نیز آگاهی نداشته و در نتیجه حق مظلومی ضایع می شد. در حقیقت آن ها پناهی جز امیر مومنان نداشتند و اگر امام دخالت و از حق آنان دفاع نمی کرد به یقین راهی برای احقاق حقوقشان نمی یافتند.

آن حضرت در خطبه ششقیه یکی از دلایل قبول حکومت بعد از کشته شدن عثمان را عهد و پیمانی می داند که خداوند از علما برای دفع ظلم از بیچارگان گرفته است:

سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جان را آفرید اگر حضور فراوان بیعت کنندگان نبود و یاران حجت را بر من تمام نمی کردند و اگر خداوند از علما عهد و پیمان نگرفته بود که در برابر شکم بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومان سکوت نکنند مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته و رهاش می ساختم و آخر خلافت را به کاسه اول آن سیراب می کردم؛ آنگاه می دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بزغاله ای بی ارزش تر است.

برای روشن تر شدن این مطلب به مواردی از دخالت های امیرالمومنین در امور قضایی اشاره می کنیم:

ابن عباس می گوید زن دیوانه ای که زنا کرده بود را نزد عمر آوردند؛ با عده ای مشورت کرد و سپس دستور داد سنگسارش کنند. هنگامی که او را برای اجرای حد می بردند از کنار علی بن ابی طالب رضوان الله عبور کردند. او گفت این زن چه کار کرده است؟ گفتند دیوانه ای است از فلان قبیله که زنا کرده است و عمر دستور به سنگسار وی داده است. گفت او را بر گردانید؛ سپس آمد و گفت ای امیرالمومنین\* مگر نمی دانی از سه نفر تکلیف بر داشته شده است، از دیوانه تا زمانی که عاقل شود؛ از انسان خوابیده تا بیدار شود و از بچه تا به سن بلوغ رسد؟ گفت آری؛ پس گفت این زن را رها کن. او را آزاد کرد و شروع به تکبیر گفتن نمود.

---

#### پی نوشت:

(۱) سنن أبي داود، سليمان بن الأشعث أوداد السجستاني الأزدي (متوفای ۲۷۵هـ) ج ۴، ص ۱۴، ح ۴۳۹۹، كِتَابُ الْحُدُودِ، بَابُ فِي

الْمَجْنُونِ يَسْرِقُ أَوْ يُصِيبُ حَدًّا، ناشر: دار الفكر، تحقيق: محمد محيي الدين عبد الحميد

\* ما می دانیم که امیرالمومنین هیچ گاه عمر و سایرین را امیرالمومنین خطاب نکرده اند ولی به علت تغییر ندادن متن روایت آن را همانگونه که بود ترجمه کردیم.

جالب است که بخاری نیز همین روایت را نقل کرده اما مانند همیشه که مناقب امیرالمومنین را از بین می برد یا آن را کمرنگ می کند این روایت را به این گونه نقل کرده است:

و گفت علی به عمر آیا نمی دانی تکلیف از دیوانه تا زمانی که عاقل شود؛ از بچه تا به درک رسد و از انسان خوابیده تا بیدار شود برداشته شده؟

---

#### پی نوشت:

(۲) صحيح البخاري، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي (متوفای ۲۵۶هـ) ج ۶، ص ۲۴۹۹، بَابُ لَا يُرْجَمُ الْمَجْنُونُ وَالْمَجْنُونَةُ،

ناشر: دار ابن كثير اليمامة - بيروت ۷۱۴ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا

ابن عبد البر با سند صحيح می نویسد:

یحیی بن سعید از سعید بن المسیب نقل می کند که عمر بارها به خدا پناه می برد از این که معضلی برایش پیش آید و ابوالحسن نباشد. نقل می کند زن دیوانه ای بود که دستور سنگسار وی را صادر کرده بود و یکی هم زنی که شش ماهه وضع حمل کرده بود و عمر می خواست او را سنگسار کند. علی به او گفت خداوند فرموده دوران بارداری و شیر دهی سی ماه است و خداوند از دیوانه تکلیف را بر داشته است؛ در چنین مواردی عمر می گفت اگر علی نبود عمر هلاک می شد.

---

#### پی نوشت:

(۳) الاستيعاب في معرفة الأصحاب، يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر (متوفای ۴۶۳هـ) ج ۳، ص ۳۱۱، ناشر: دار الجيل -

بيروت - ۱۴۱۲، الطبعة: الأولى، تحقيق: علي محمد الجاوي

مشابه این قضیه در زمان عثمان نیز اتفاق افتاده است:

زنی شش ماهه فرزندش را به دنیا آورد؛ همسرش نزد عثمان رفت و داستان را برای او تعریف کرد. عثمان رضی الله عنه تصمیم به اجرای سنگسار گرفت. پس علی گفت حق نداری این کار را کنی زیرا خداوند می فرماید: زمان بارداری و شیر دهی سی ماه است و نیز فرموده: مادران باید فرزندانشان را دو سال کامل شیر دهند و چون دو سال کم شود برای وضع حمل شش ماه باقی می ماند. پس عثمان او را رها کرد.

---

#### پی نوشت:

(۴) تفسیر القرآن، أبو المظفر منصور بن محمد بن عبد الجبار السمعانی (متوفای ۴۸۹ هـ) ج ۱، ص ۲۳۶، ناشر: دار الوطن - الرياض - السعودية - ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۷ م، الطبعة: الأولى، تحقیق: یاسر بن ابراهیم و غنیم بن عباس بن غنیم

احکام دین امیرالمومنین را وادار می کند که در مواردی از این قبیل سکوت نکند و از اجرای حد باطل جلوگیری نماید چرا که او وظیفه خویش می داند تا در برابر حقوق افراد، حفظ آبرو و شخصیت اجتماعی آنان بی تفاوت نماند؛ همانگونه که در قضیه بیرون آوردن خلخال از پای یک زن یهودی فریاد بر می آورد:

به من خبر رسیده که مردی از لشکر شام به خانه زنی مسلمان و غیر مسلمانی که در پناه حکومت اسلام بوده اند وارد شده و خلخال، دستبند، گردن بند و گوشواره های آنها را به غارت برده در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع جز گریه و التماس نداشته اند. لشکریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون این که حتی یک نفر زخمی بردارد و یا قطره خونی از آنان ریخته شود؛ اگر برای این حادثه تلخ مسلمانی از روی تاسف بمیرد ملامت نخواهد شد و از نظر من سزاوار است.

---

#### پی نوشت:

(۱) نهج البلاغه، خطبه ۲۷، فیض الإسلام

پس برای شخصیتی همانند امیرالمومنین بسیار سخت است که شاهد سنگسار شدن زن مسلمانی باشد که با تهمت زنا آبروی وی را زیر سوال برده اند و پایه های محکم اعتقادی مردم را با اجرای غلط دستورات خداوند متزلزل می کنند. در این شرایط امام وظیفه خویش می داند که از حریم اجرای حدود الهی حفاظت و از تجاوز به حریم حقوقی مردم جلوگیری نماید.

#### مرجعیت علمی امیرالمومنین

امام با دانشی که حاصل عنایات خداوند بوده مسئولیت پاسخ گویی و گره گشایی از مشکلات و معضلات علمی را برعهده دارد تا مسلمان و غیر مسلمان امام را پناهگاهی مناسب برای شکوفایی ذهن خویش دیده تا در هر موضوعی که احساس نیاز کردند به آنان مراجعه نمایند. به همین دلیل بخش مهمی از مشاوره های امیرالمومنین با خلفا مربوط به مسائلی می شد که آنها در درک و پاسخ آنها عاجز مانده و مجبور بودند از امیرالمومنین درباره آن سوال کنند. در چنین مواردی وظیفه امام است تا دیگران را از دانش خویش بی نصیب نگذارد زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله (به امیرالمومنین) می فرماید:

به خدا سوگند اگر خداوند يك نفر را به وسيله تو هدايت كند از شتران سرخ مو براي تو بهتر است.

---

**پی نوشت:**

(۱) صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل أبو عبدالله البخاری الجعفی (متوفای ۲۵۶ هـ) ج ۳، ص ۱۳۵۷، ح ۳۴۹۸، باب مناقب علی بن أبي طالب، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت - ۷ ۱۴ - ۱۹۸۷، الطبعة: الثالثة، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا

ابن عبدالبر به نقل از امیرالمومنین می نویسد:  
و گفت علی رضی الله که بر افراد جاهل پیمان بر یادگیری و بر دانشمندان پیمان بر آموختن به نادانان گرفته شده است.

---

**پی نوشت:**

(۲) جامع بیان العلم و فضلہ، یوسف بن عبدالبر النمري (متوفای ۴۶۳ هـ) ج ۱، ص ۱۲۲، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۳۹۸

و در روایت دیگری می گوید:  
ابو هریره از رسول خدا صلی الله علیه و سلم نقل می کند که فرمودند: کسی که دانشی ببندوزد ولی به دیگران آموزش ندهد مانند کسی است که ثروت دارد ولی انفاق نمی کند.

---

**پی نوشت:**

(۳) جامع بیان العلم و فضلہ، ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۱۲۲

امیرالمومنین به ارزش این سخنان به خوبی واقف است و می داند دانشی که خداوند به وی ارزانی داشته همواره او را پناهگاه مردم در امور علمی قرار داده است؛ پس او باید راهنمای همه گمراهان و مشکل گشای همه ناتوانان باشد چه آن فرد از مردم باشد چه خلیفه.

ابن حجر می نویسد:

و ایشان فرمودند: نسبت تو به من همانند هارون است به موسی با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد بود... هر گاه عمر برایش مشکلی پیش می آمد از او کمک می گرفت... از او می پرسید و هر گاه امری مشکل می شد می گفت علی اینجا است.

---

**پی نوشت:**

(۴) الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة، أبو العباس أحمد بن محمد بن علي ابن حجر الهيتمي (متوفای ۹۷۳ هـ)، دار النشر: مؤسسة الرسالة - لبنان - ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۷ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: عبد الرحمن بن عبد الله التركي - كامل محمد الخراط

مناوي مي نويسد:

من شهر علم هستم و علي در آن و هر کس طالب دانش است بايد از در وارد شود. مصطفی مرکز همه مسائل و معارف ديني است که براي دست رسي به آن بايد از درش وارد شد و او علي کرم الله وجهه را در ورودي به اين مرکز قرار داده است و هر کس اشتباه برود راه هدايت را گم کرده است؛ موافق و مخالف به اعلميت و برتري او گواهي داده اند.

کلابذي نقل کرده است مردی از معاويه مسأله اي پرسيد، او گفت از علي بپرس که از من آگاه تر است؛ گفت مي خواهم پاسخ تو را بشنوم گفت ساکت باش خوشت نمي آيد(از علي) که رسول خدا دانش او را قوي و محکم کرد و بزرگان اصحاب به اين موضوع اعتراف داشتند پرسش کنی؟ هر گاه کسی از عمر مسأله اي مي پرسيد و بر او مشکل می شد مي گفت علي آن جا است از او بپرس. آن شخص مي گفت دوست دارم پاسخ اميرالمومنين را بشنوم مي گفت بلند شو خدا پاهایت را ناتوان گرداند؛ سپس اسم آن شخص را از ديوان(بيت المال) حذف مي کرد.

---

**پی نوشت:**

(۵) فيض القدير شرح الجامع الصغير، عبد الرؤوف المناوي(متوفاي ۳۱۱ هـ) ج ۳ ص ۴۶، ناشر: المكتبة التجارية الكبرى - مصر - ۱۳۵۶هـ، الطبعة: الأولى

بنابراين نمي توان پاسخ به سوالات را به حساب همکاري اميرالمومنين با خلفا و رضاييت ايشان از حکومت آن ها گذاشت.

### دفاع اميرالمومنين از اسلام بود نه از خلفا

مشورت های اميرالمومنين با خلفا در زمينه هاي دفاعي و جنگي نيز منحصر مي شود به مواردی که بحران هاي سياسي و نظامي به خاطر سو تدبير حاکمان اصل و اساس جامعه اسلامي را به خطر مي انداخته است. بنابراين نبايد اين گونه راهنمایی و همکاري ها را به حساب دفاع از خلفا و اعلام رضاييت از اعمال آن ها گذاشت؛ زیرا آن حضرت در حقيقت از ثمره بيست و سه سال زحمت طاقت فرساي رسول خدا صلی الله عليه و آله و جانفشاني آن حضرت نگاهباني مي کرد نه از حکومت خلفا يا تايبید لشکر کشي ها، جنگ ها و کشتارهای خلفا.

### چرا اميرالمومنين در فتوحات شرکت نداشت؟

اميرالمومنين که به سبب شجاعت ها و فداکاری های فراوان در نبردهای دوران پيامبر صلی الله عليه و آله و مهارت های بسيار در امور جنگی، کارنامه درخشانی از خويش به يادگار گذاشته بود و از طرفی نقش تعيين کننده اميرالمومنين در نبردهای عصر پيامبر صلی الله عليه و آله هم چون پیکارهای بدر، احد، خندق، خيبر و... از او يك جنگاور تمام عيار و بلامنازع ساخته بود؛ چنان که خود می فرمايد:

آيا یکی از قریش تجربه های جنگی سخت و دشوار مرا دارد؟ آيا کسی در پیکار توانست از من پيشی بگيرد؟ هنوز بيست ساله نشده بودم که در ميدان نبرد حضور فعال داشتم.

---

**پی نوشت:**

(۱) نهج البلاغه، خطبه ۲۷



عمر بن خطاب می گوید:  
به خدا اگر شمشیر(علی) نبود عمود خیمه اسلام استوار نمی شد.

---

پی نوشت:

(۲) شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحديد المدائني المعتزلي، أبو حامد عز الدين بن هبة الله بن محمد بن محمد(متوفای ۶۵۵ هـ) ج ۱۲، ص ۵۱ یا ۸۲، تحقیق محمد عبد الکریم النمري، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۸ هـ - ۱۹۹۸ م

با توجه به این ویژگی ها خلفا نمی توانستند در برابر دوری امیرالمومنین از میادین نبرد بی تفاوت باشند چرا که شرکت نکردن امیرالمومنین در فتوحات و انزوای حضرت می توانست این سوال را در اذهان مسلمانان برانگیزاند که چرا علی بن ابی طالب با آن همه سوابق درخشان در نبرد های گذشته اکنون که زمان انتشار اسلام در سرزمین های مختلف رسیده است بی تفاوت و منزوی است؟! مگر چه اتفاقی افتاده و چه تغییری حاصل شده که امیرالمومنین در هیچ يك از جنگ ها شرکت نمی کردند؟ شاید خلافت خلفا را مشروع نمی دانستند و یا این جنگ ها را بدعت و این که نشر اسلام در سایه به اصطلاح فتوحات(شما بخوانید در سایه شمشیر) معقول نمی دانستند؟ شاید نمی خواستند آیندگان به آیین سراسر مهر و عطوفت اسلام به صورت يك دین خشونت محور نگاه کنند و عملکرد خلاف دین و عقل فرماندهان را به حساب اسلام و رسول الله بگذارند؟

### آمار مشورت خلفا با امیرالمومنین

تعداد نظر خواهی و مشورت خلفا با امیرالمومنین از يك طرف نشان دهنده در ماندگی خلفا در حل مشکلات حکومتی و از طرفی گویای ارتباط اندک امیرالمومنین با خلفا است. هر چند مشورت کردن امری طبیعی و درست می باشد ولی مشورت کردن در امور شرعی، علمی و مسائلی که به حق الناس مرتبط می باشد به هیچ عنوان برای خلیفه(جانشین) خدا و رسولش بر روی زمین قابل قبول نیست.

محقق معاصر عسکری می نویسد:

ابوبکر در ۲ سال و ۳ ماه(۲۷ ماه) دوران خلافت خویش ۱۴ مورد به امیرالمومنین مراجعه داشته است که از مجموع ۱۴ مورد ۹ مورد پرسش های علمی، ۴ مورد احکام شرعی و قضاوت و ۱ مورد نظامی بوده است.

گفتنی است از ۱۴ مورد تنها ۴ مورد(۳ مورد علمی و ۱ مورد شرعی) مراجعه مستقیم ابوبکر به امام بوده است. در ۹ مورد باقیمانده ۲ مورد پس از مشاوره خلیفه با صحابه، علی نظر خود را اظهار نموده است؛ در ۲ مورد به علت حضور در صحنه اظهار نظر کرده؛ در ۳ مورد به او خبر رسیده و ایشان اقدام نموده است و در ۲ مورد شخصی واسطه بین او و خلیفه بوده است.

---

پی نوشت:

(۱) علی و الخلفاء، شیخ نجم الدین عسکری، ص ۷۳ تا ۹۷

عمرین خطاب در ۱ سال و ۵ ماه (۱۷ ماه) دوران خلافت خویش ۸۵ مورد به علی مراجعه داشته است که از مجموع ۸۵ مورد ۲۱ مورد پرسش علمی؛ ۵۹ مورد امور قضایی؛ ۳ مورد امور مالی و ۲ مورد امور نظامی بوده است.

از مجموع ۸۵ مورد ۲۷ مورد به علی مراجعه ابتدایی و مستقیم داشته است؛ در ۱۳ مورد از مسائل شرعی و قضایی، ۲ مورد امور مالی و ۱ مورد پرسش علمی خلیفه ابتدا به صحابه مراجعه سپس نظر علی را پرسیده است. در باقیمانده موارد نیز علی در صحنه حضور داشته و اظهار نظر کرده است.

یعنی در ۴۲ مورد با این که دسترسی به امیرالمومنین امکان پذیر بوده وجود ایشان نادیده انگاشته شده است.

---

**پی نوشت:**

(۲) **علي والخلفاء**، شیخ نجم الدین عسکری، ص ۹۹ تا ۳۳۳

عثمان در ۱۲ سال (۱۴۴ ماه) دوران خلافت ۸ مورد به علی مراجعه داشته است. از مجموع ۸ مورد دخالت علی، تمام این امور در حوزه مسائل شرعی و نحوه اجرای حدود و قضاوت بوده است. در ۳ مورد رجوع مستقیم خلیفه به علی و ۴ مورد او در صحنه حاضر بوده و اظهار نظر کرده است.

---

**پی نوشت:**

(۳) **علي و الخلفاء**، شیخ نجم الدین عسکری، ص ۳۳۵ تا ۳۴۵

جالب این در یکی از موارد عثمان به امام گفت «إِنَّكَ لَكثير الخِلافِ عَلینا»

---

**پی نوشت:**

(۱) **مسند أحمد**، ج ۱، ص ۱

در انتها نیز معاویه هفت مورد به امیرالمومنین مراجعه داشته است.

---

**پی نوشت:**

(۴) **علي و الخلفاء**، شیخ نجم الدین عسکری، ص ۳۲۹ تا ۳۵۸

بنابراین این که امیرالمومنین با خلفا همکاری می کردند موضوعی کاملاً نادرست است.

## در صورت حقیقت داشتن هجوم و شهادت همسر چرا علی رضی الله از خلفا تمجید کرده است؟

امیرالمومنین در فرازی از سخنان خویش بر هر سه خلیفه پیش از خود و بانیان انتخاب آنها درود فرستاده و می فرماید من با قومی بیعت کرده ام که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده اند و مفاد بیعت من با آنها همان است که با سه خلیفه قبلی بوده است. نه آنانکه در اینجا حاضرند و نه آنانکه غایبند حق انتخاب خلیفه ای جز خلیفه منتخب مردم را ندارند و حق تشکیل شوری منحصر برای مهاجرین و انصار است و اگر بر هر شخصی اتفاق نظر حاصل کردند و او را امام خواندند، آن شخص مورد پسند و رضای خداوند نیز هست و اگر کسی کار آنان را عیب گیرد و یا بدعتی ایجاد کند شوری وی را به عدالت و بازگشت به مسیر حق و پیروی از منهج مؤمنان خدا خواه توصیه می کند و در صورت بازنگشتن به منهج صحیح، با وی مبارزه می کنند و خداوند نیز وی را به سرپرستانی دیگر غیر از خود وا می گذارد.

۱- ما پیش تر به شبهه بیعت امیرالمومنین و سخنانی که آن حضرت در نامه ششم نهج البلاغه خطاب به معاویه نوشته اند به صورت مفصل پاسخ داده ایم؛ چون این موضوع به بحث اصلی مرتبط نیست لطفاً به این آدرس مراجعه فرمایید:

### [پاسخ به شبهات نامه ششم نهج البلاغه](#)

پیش از پرداختن به سایر شبهات نکته ای که غفلت از آن شایسته نیست این است که بر فرض صحت چنین نقلی، امیرالمومنین این عبارات را در جواب نامه معاویه نوشته است؛ نامه ای که معاویه در آن حضرت را متهم به قتل عثمان می کند و اگر کسی ذره ای از تاریخ مطلع باشد در می یابد که یکی از عناصر اصلی قتل عثمان خود معاویه بن ابی سفیان بوده است و معاویه برای عوام فریبی و تبرئه کردن خود در میان مردم چنین اکاذیبی را می نوشت.

## ۲- روایت ابن ابی الحدید

علی رضی الله عنه می فرماید سوگند به جانم که منزلت آن دو (ابوبکر و عمر) در اسلام بسیار بالاست و رحلت و کوچ آنها به آخرت لطمه سنگین و درد شدیدی برای اسلام می باشد؛ خداوند آنان را رحمت کند و به نیکوترین شیوه پاداش دهد.

این روایت در نهج البلاغه نیست؛ بلکه در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید شافعی است و برای ما ارزش ندارد.

— ۷۶ —

وكان جوابُ علي عليه السلام : من عبد الله على أمير المؤمنين إلى معاوية بن أبي سفيان .

أما بعد ؛ فإن أبا خولان قديم على بكتابه منك تذكر فيه محمدا صلى الله عليه وآله وما أتم الله به عليه من الهدى والوحي ، فالحمد لله الذي صدقه الوعد ، وأيده <sup>(۱)</sup> بالنصر ، ومكن له في البلاد ، وأظهره على أهل العداوة <sup>(۲)</sup> . والشأن من قومه الذين وثبوا عليه ، وشيئوا له <sup>(۳)</sup> ، وأظهروا تكذيبه <sup>(۴)</sup> . وبارزوه بالعداوة ، وظاهروا على إخراجِهِ وعلى إخراج أصحابه وأهله ، وألبوا عليه [ العرب ، وجادلوه على حربه ] <sup>(۵)</sup> ، وجهدوا في أمره كل الجهد ، وقذبوا له الأمور حتى جاء الحق وظهر أمر الله وهم كارهون ، وكان أئد الناس عليه تاليا <sup>(۶)</sup> . وتحريضا أسرته ، والأذى فالأذى من قومه ، إلا من عصم الله .

وذكرت أن الله تعالى اجتبى له من المسلمين أعوانا أيده الله بهم ، فكانوا في منازلهم عنده على قدر فضائلهم في الإسلام ، فكان أفضلهم - زعت - في الإسلام ، وأصحهم له ورسوله الخليفة وخليفة الخليفة ، ولعمري إن مكاتهما في الإسلام لعظيم ، وإن اللصاب بهما لخرج في الإسلام شديد ، فرحمهما الله وجزاهما أحسن ما عملا . وذكرت أن عثمان كان في الفضل تاليا ، فإن يك عثمان محسنا فسيجزيه الله بإحسانه ، وإن يك مسينا فسيكفي ربا غفورا لا يتعاطمه ذنب إن يغفره ، ولعمري إن لأرجو إذا أعطى الله الناس على قدر فضائلهم في الإسلام ونصيحتهم لله ورسوله ، أن يكون نصيبتنا في ذلك الأوفر . إن محمدا صلى الله عليه وآله لما دعا إلى الإيمان بالله والتوحيد له كنا أهل البيت أول من آمن به وصدقه فيما جاء ، فبئنا أخوالا كاملة مجرمة <sup>(۷)</sup> تامة ، وما يعبد الله في ربيع ساكن من

# شرح نهج البلاغة

لابن أبي الحدید

تعمیر  
محمد زکریا الفضیل برهمی

الجزء الخامس عشر

Sonnat.net

دار الجیل  
بیعت

(۱) صفین : « وتم له النصر » .

(۲) صفین : « العدا » وهو يوافق ما في ۱ .

(۳) صفین : « التکذیب » .

(۴) صفین : « لبا » .

(۵) صفین : « أي أيداه » .

(۶) صفین : « أي كاملة » .

پی نوشت:

(۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۷۶، باب فصل في ذكر بعض مناقب جعفر بن أبي طالب

همچنین در سند این روایت فردی به نام عمر بن سعد بن أبي الصید الأسدي بوده که از نظر علم رجالی فردی ضعیف است. ذهبی که از استوانه های علمی اهل سنت است در مورد او می نویسد:  
ابوحاتم می گوید احادیث او را علما ترک می کنند(کنایه از اینکه احادیثش مورد قبول علما نیست).

- ۱۹۹ -

ابن زهیر: سألت ابن معین أعمر بن سعد ثقة؟ فقال: كيف يكون من قتل الحسين ثقة. قال خليفة: قتله المختار سنة خمس وستين.

۶۱۱۷ - عمر بن سعد الخولاني، عن أنس بن مالك، عنهم يوسع الحديث.  
۶۱۱۸ - عمر بن سعد، عن الأعمش، شيمي، يفيض. قال أبو حاتم: متروك الحديث.

۶۱۱۹ - عمر بن سعد، بروى عن عمر بن عبد الله الثقفي، عن أبيه، عن جده، حدث عنه إسماعيل بن موسى، عداؤه في البصريين. قال البخاري: لا يصح حديثه.

۶۱۲۰ - عمر بن سعيد الدمشقي، أبو حفص، عن سعيد بن كبر، وسعيد ابن عبد العزيز [الدمشقي] (۱). وعنه أحمد بن علي الأبار، وابن أبي الدنيا، وجماعة. قال أبو حاتم: كتبت حديثه وطرحته. وقال أحمد بن حنبل: أخرج (۲) إلينا كتاب سعيد بن كبر، فإذا أحاديث سعيد بن أبي حمزة. وقال النسائي: ليس بثقة وقال مسلم: ضيف الحديث. مات سنة خمس وعشرين ومائتين.

۶۱۲۱ - عمر بن سعيد، عن أبي سلمة، قال المفضل: مجهول بالنقل، وحديثه غير محفوظ، وهو: التيمم الصلاة في السفر كالقصر في الحضر. قاله بقية، من عبد العزيز ابن عبيد الله، عن عمر بن سعيد، عن أبي سلمة، عن أبي حمزة - مرفوعاً. وإنما بروى (۳) هذا الصائم في السفر.

۶۱۲۲ - عمر بن سعيد الواقصي، عن رجل، من الزهري، عنده بواسطيل، لا يكتب حديثه، قاله الأزدي (۴).

(۱) من ل. (۲) ل: قد تحرفت عبارة أحمد بن حنبل على المؤلف من الاختصار؟ وذلك أنه قال: كتبت عنه وتركت حديثه، وقال: لاني ذهبت إليه أنا وأبو خيشمة فأخرج إلينا كتاب سعيد ابن يعقوب فقال: هذه أحاديث سعيد بن أبي حمزة فأمله (۴-۳۰۸). (۳) ل: بروى في هذا. (۴) ل: وينبغي أن يمرر هذا فأخشي أن يكون هو عثمان بن عبد الرحمن (۴-۳۰۹).

## مِيزَانُ الْإِعْتِدَالِ فِي نَقَدِ الرِّجَالِ

تأليف

أبي عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي  
المتوفى سنة ۷۴۸ هجرية

تعمتين

على محمد الجاوي

Sonnat.net

المجلد الثالث

دار المعرفة

بيروت، لبنان

ص.ب: ۷۸۷۶

پی نوشت:

(۲) میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۹۹، ترجمه عمر بن سعد، رقم ۶۱۱۸

(۳) الجرح و التعديل، ج ۶، ص ۱۱۲، باب السنين، ترجمه عمر بن سعد الأسدي رقم ۵۹۵

### ۳- علی کرم الله وجهه و ستایش عمر رضي الله عنه

پاداش نیک فلانی نزد خداست؛ زیرا کجی را راست، بیماران را مداوا، سنت را بر پاداشت و فتنه را پشت سر انداخت و در حالی از دنیا رفت که دامانش پاکیزه و وجودش کم عیب بود؛ به خیر دنیا رسید و از شر آن گریخت؛ طاعت حق را بجای آورد و آنگونه که شایسته بود تقوا گزید.

این که این خطبه درباره عمر بن خطاب باشد قابل اثبات نیست؛ بلکه میان علما در این که مراد امیرالمومنین چه کسی بوده چند نظریه وجود دارد:

#### ۱- یکی از یاران امیرالمومنین

صبحی صالح از علمای اهل سنت می گوید مراد یکی از یاران علی علیه السلام است.

او عنوان خطبه را این گونه قرار می دهد:  
من کلامه علیه السلام: ما یرید به بعض أصحابه

---

#### پی نوشت:

(۱) شرح نهج البلاغة، صبحی صالح، خطبه ۲۲۸، ص ۳۵۰

در میان علمای شیعه نیز راوندی این قول را اختیار نموده است.

صاحب منهاج البراعة می نویسد:  
قال الراوندي: إنه عليه السلام مدح بعض أصحابه بحسن السيرة

---

#### پی نوشت:

(۲) منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، مير حبيب الله الهاشمي الموسوي الخوني، ذیل خطبه ۲۲۸ نهج البلاغة

#### ۲- مالک اشتر نخعی

شیخ حبيب الله خويي می نویسد:  
بعید نیست که مراد حضرت امیر علیه السلام مالک اشتر باشد.

---

#### پی نوشت:

(۱) منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، ذیل خطبه ۲۲۸ نهج البلاغة

جاروديه\* مي گویند که مراد حضرت تعريض به عثمان است.

\* جاروديه گروهی از زبديه هستند که معتقدند اميرالمومنين اين سخن را درباره «عثمان» گفته است و در واقع امام در مقام انتقاد از کارهاي عثمان و اعتراض به او اين جملات را بيان نموده است؛ همانطور که به جهت تعريض بر حاکم فعلي حاکم گذشته را مدح مي کنند.

— ٤ —

حدثني بذلك نزار بن معدّ الوسوي الأودي الشاعر ، وسألت عنه النبيّ أباجعفر يحيى ابن أبي زيد العنويّ ، فقال لي : هو عمر ، قلت له أيّني عليه أمير المؤمنين عليه السلام هذا التناء ؟ قال : نعم ؛ أما الإمامية فيقولون : إنّ ذلك من التقية واستصلاح أصحابه . وأما الصحابيّون<sup>(١)</sup> من الزيدية فيقولون : إنّه أتى عليه حقّ التناء ، ولم يضع اللدح إلا في موضعه ونصابه . وأما الجارودية<sup>(٢)</sup> من الزيدية فيقولون : إنّ كلامه قاله في أمر عثمان أخرجه مخرّج الدّم له ، والتنقّص<sup>(٣)</sup> لأعماله ، كما يمدّح الآن الأمير الليث في أيام الأمير الحميّ بعده ، فيكوي ذلك تعريضاً به .

قلت له : إلا أنّه لا يجوز التعريض والاستزادة للحاضر بمدح الماضي ، إلا إذا كان ذلك اللدح صدقاً لا يخالفه ريبٌ ولا شبهة . فإذا اعترف أمير المؤمنين بأنّه أقام السنّة ، وذهب نقيّ الثوب ، قلب الثيب ، وأنه أدّى إلى الله طاعته ، واتّقاء بحمّه ، فهذا غاية ما يكون من اللدح . وفيه إبطال قول منّ طعن على عثمان بن عفّان .

فلم يجيئ بشيء ، وقال : هو ما قلت لك !

فأمّا الراونديّ ، فإنّه قال في الشرح : إنّ عليه السلام مدح بعض أصحابه بحسن السيرة ، وأنّ الفتنة هي التي وقعت بعد رسول الله صلّى الله عليه وسلّم من الاختيار والافترة . وهذا بعيد ؛ لأنّ لفظ أمير المؤمنين يشعر إشعاراً ظاهرًا بأنه يمدح والياً ذا رعيّة وسيرة ، ألا تراه كيف يقول : « فقلّد قوم الأود ، وداوى العمد ، وأقام السنّة ، وخلف الفتنة » . وكيف يقول : « أصاب خيرها وسبق شرّها » ! وكيف يقول : « أدّى إلى الله طاعته » ؟ وكيف يقول : « رحّل وتركهم في طرف متشعبة » !

(١) الصحابيون من الزيدية : أصحاب الحسن بن صالح . وانظر آراءهم في اللؤلؤ والنحل للشهرستاني ١٤٣ .  
(٢) الجارودية من الزيدية ؛ أصحاب أبي الجارود زياد بن أبي زياد . اللؤلؤ والنحل للشهرستاني ١٤٠ .  
(٣) كفتا في ب ، وفي أ : « التنص » .

## شرح نهج البلاغة

لابن أبي الحديد

مجددو الفضيل برهمن

الجزء الثاني عشر

Sonnat.net

دار الحديث

ببيروت

پی نوشت:

(١) شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ١٢، ص ٣ یا ٤

غالب علمای شیعه می گویند که امیرالمومنین از باب تروه و تقيه این جملات را در مورد عمر بیان کرده اند.

ابن ابی الحديد می نویسد:

أما الإمامية فيقولون: إن ذلك من التقية و استصلاح أصحابه.

— ٤ —

حدثني بذلك نزار بن معدّ الموسوي الأودي الشاعر، وسألت عنه التقيّ أباجعفر يحيى ابن أبي زيد العلويّ، فقال لي: هو عمر، قلت له أيّني عليه أمير المؤمنين عليه السلام هذا التناء؟ فقال: نعم؛ أما الإمامية فيقولون: إن ذلك من التقية واستصلاح أصحابه. وأما الصالحيون<sup>(١)</sup> من الزيدية فيقولون: إنه أثنى عليه حقّ التناء، ولم يضع المدح إلا في موضعه ونصابه. وأما الجارودية<sup>(٢)</sup> من الزيدية فيقولون: إنه كلام قاله في أمر عثمان أخرجه مخرّج الذمّ له، والتنقّص<sup>(٣)</sup> لأعماله، كما يمدّح الآن الأمير الميث في أيام الأمير الحنّ بعده، فيكبو ذلك تعريضاً به.

قلت له: إلا أنه لا يجوز التعريض والاستزادة للحاضر بمدح الماضي، إلا إذا كان ذلك المدح صدقاً لا يخالفه ريب ولا شبهة. فإذا اعترف أمير المؤمنين بأنه أقام السنة، وذهب تقى الثوب، قبل الميثب، وأنه أدى إلى الله طاعته، وأقام بحقّه، فهذا غاية ما يكون من المدح. وفيه إبطال قول من طعن على عثمان بن عفان.

فلم يجبني بشيء، وقال: هو ما قلت لك!

فأما الراوندی، فإنه قال في الشرح: إنه عليه السلام مدح بعض أصحابه بحسن السيرة، وأن الفتنة هي التي وقعت بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم من الاختيار والأثرة. وهذا بعيد؛ لأن لفظ أمير المؤمنين يشعر إشعاراً ظاهر بأنه يمدح والياً ذا رعية وسيرة، ألا تراه كيف يقول: «فاقتد قوم الأود، بوداوى السد، وأقام السنة، وخلف الفتنة!». وكيف يقول: «أصاب خيرها وسبق شرها»! وكيف يقول: «أدى إلى الله طاعته»! وكيف يقول: «رخل وتركهم في طرق متشعبة»!

(١) الصالحيون من الزيدية: أصحاب الحسن بن صالح. وانظر آراءهم في اللؤلؤ والنحل لقمهرستاني ١٤٢  
(٢) الجارودية من الزيدية: أصحاب أبي الجارود زياد بن أبي زياد. اللؤلؤ والنحل لقمهرستاني ١٤٠  
(٣) كذا في ب، وفي أ: «التنص».

## شرح نهج البلاغة

لابن أبي الحديد

بمختصر  
محمد أبو الفضل إبراهيم

الجزء الثاني عشر

Sonnat.net

دار الحديث  
بيروت

پی نوشت:

(١) شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ١٢، ص ٣



مرحوم خوئی بعد از بیان اقوال مختلف در مورد مشار الیه ابن خطبه می گوید:  
وسالواصل أنه على كون المكنى عنه عمر لا بدّ من تأويل كلامه و جعله من باب الايهام و التورية على ما جرت عليها عادة  
أهل البيت عليهم السلام ... سلكوا في كلماتهم كثيرا مسلك التورية و التقية حقنا لدمائهم و دماء شيعتهم، حيث لم يتمكنوا من  
إظهار حقيقة الأمر.

---

پی نوشت:

(۲) منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة، خوئی، ذیل خطبه ۲۲۸ نهج البلاغة

۵- عمر بن خطاب

ابن أبي الحديد و محمد عبده می گویند:  
نظر بهتر این است که در مورد عمر است.

---

پی نوشت:

(۱) شرح نهج البلاغة، محمد عبده، ص ۴۳۰

(۲) شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ۱۲ ص ۳

ظاهراً ابن ابی الحدید این مطلب را از طبری گرفته است. طبری در تاریخش می نویسد:  
 حدثنا عمر قال حدثنا علي قال حدثنا ابن دأب وسعيد بن خالد عن صالح بن كيسان عن المغيرة بن شعبة قال لما مات عمر  
 رضى الله عنه بكته ابنة أبي حنمة فقالت واعمراه أقام الأود وأبرأ العمدة وأحيا السنن وخرج نقي الثوب بريئاً من  
 العيب قال وقال المغيرة ابن شعبة لما دفن عمر أتيت علياً وأنا أحب أن أسمع منه في عمر شيئاً فخرج ينفذ رأسه ولحيته وقد  
 اغتسل وهو ملتحف بثوب لا يشك ان الامر يصير إليه فقال يرحم الله ابن الخطاب لقد صدقت ابنة أبي حنمة لقد ذهب بخيرها  
 ونجا من شرها أما والله ما قالت ولكن قولت.

سنة ٢٢٤

٢١٨

به لم يكن معه حظ في دنياكم ، غير أنه ثقة لكم في آخرتكم التي لا يها  
 المعاد والمنقلب ، وأنتم من جهد المعيشة على ما كنتم عليه أحرى أن تشحوا  
 على نصيبكم منه ، وأن تظهروه على غيره ، فبئس ما إنه قد جمع لكم فضيلة  
 الدنيا وكرامة الآخرة ، ومن شاء أن يجمع له ذلك منكم ، فأذكركم الله الحائل  
 بين قلوبكم إلا ما عرفتم حتى الله فعملتم له ، وقسمتم أنفسكم على طاعته ،  
 وجمعت مع السرور بالنعم خوفاً لها ولانتقالها ، ووجلاً منها ومن تحويلها ، فإنه  
 لا شيء أسلب للنعمة من كفرانها ، وإن الشكر أمن للعير ، ونماء للنعمة ،  
 واستيجاب للزيادة ، وهذا الله على من أمركم ونهيكم واجب .

...

من نذب عمر وورثاه رضى الله عنه

ذكر بعض ما روي به

حدثني عمر ، قال : حدثنا علي ، قال : حدثنا أبو عبد الله البرجمي ،  
 عن هشام بن عروة ، أن باكية بكت على عمر ، فقالت : واحترى على عمر !  
 حرّ انتشر ، فلأ البشر . وقالت أخرى : واحترى على عمر ! حرّ انتشر ، حتى  
 شاع في البشر . ٢٧١٣/١

حدثني عمر ، قال حدثنا علي ، قال : حدثنا ابن دأب وسعيد بن خالد ،  
 عن صالح بن كيسان ، عن المغيرة بن شعبة ، قال : لما مات عمر رضى الله  
 عنه بكته ابنة أبي حنمة ، فقالت : واعمراه أقام الأود ، وأبرأ العمدة ،  
 أمات الفتن ، وأحيا السنن ، خرج نقي الثوب ، بريئاً من العيب .  
 قال : وقال المغيرة بن شعبة : لما دفن عمر أتيت علياً وأنا أحب أن أسمع  
 منه في عمر شيئاً ، فخرج ينفذ رأسه ولحيته وقد اغتسل ، وهو ملتحف  
 بثوب ، لا يشك أن الأمر يصير إليه ، فقال : يرحم الله ابن الخطاب ! لقد  
 صدقت ابنة أبي حنمة ؛ لقد ذهب بخيرها ، ونجا من شرها ، أما والله  
 ما قالت ، ولكن قولت .

وقالت عاتكة ابنة زيد بن عمر بن الخطاب رضى الله عنه :

دخائر العرب

٣٠

## تاريخ الطبري

تاريخ الرسل والملوك

لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري

٢٢٤ - ٣١٠ هـ

الجزء الرابع

تحقيق

محمد أبو الفضل إبراهيم

Sonnat.net



دار المعارف بمصر

پی نوشت:

(٣) تاریخ الطبري، الطبري، ج ٣، ص ٢٨٥؛ حوادث سنة ثلاث و عشرين من الهجرة، باب من نذب عمر و رثاه/ ج ٤، ص ٢١٨

چاپ دارالمعارف مصر

سند روایت طبری ضعیف است؛ زیرا در این سند ابن دأب وجود دارد که از نظر علمای رجال ضعیف است.

## تشخیص ابن داب

وقتی «ابن داب» به صورت مطلق می آید منظور محمد بن داب می باشد همانطوری که ابن حجر عسقلانی که از استوانه های علمی اهل سنت است می نویسد:

بعضی گفته اند منظور از ابن داب که خلف از رجالیون اهل سنت که او را جعل حدیث معرفی کرده عیسی بن یزید است. اما نظر من این است که عیسی بغدادی بن یزید بن بکر بن داب از ملازمین مهدی بوده است پس چه بسا منظور خلف (اگر مقصودش عیسی بغدادی باشد) از مدینه که گفت (ابن داب در مدینه حدیث جعل می کرد) مدینه منصور کوفه باشد و اگر منظورش مدینه منصور کوفه نباشد اطلاق عبارت خلف دلالت بر این دارد که منظور او محمد بن داب است.

ج (۹) تهذیب التهذیب ۱۵۳ المص - محمد - د

محمد مع الدال فی الآباء

(۲۲۰) ق - محمد بن داب (۱) المدینی - روی عن صفوان بن سلیم و ابن ابی ذئب - وعنه محمد بن سلام الجلی و عبدالله بن عاصم الحامنی و غسان بن مالک السلی و ابوهاشم محمد بن عبدالرحمن الیهی - قال ابو زرعة ضعیف الحدیث کان یکذب و قال الاصمعی قال لی خلف الاحمر ابن داب یضع الحدیث بالمدينة و ابن شول یضع الحدیث بالسند و قبل ان ابن داب الذی ذکره خلف هو عیسی بن یزید - له عنده حدیث ابی سعید من کتم علما - قلت - عیسی بغدادی کان یناد مالمهدی فاعل خلفا ان کان قصده منی مدینه المنصور و الا فظاهر الاطلاق بدل علی انه اراد الاول و فی عیسی بقول الشاعر •

خذوا عن مالک و عن ابن عون • ولا ترووا الحدیث ابن داب

(۲۲۱) د س - محمد بن داود بن رزق بن داود بن ناجیه بن عمر المهری ابو عبدالله بن ابی ناجیه الاسکدرانی - روی عن ایه و ابن عیینة و ابن وهب و ابی مطرف عیاض بن معمر و زبید بن یونس الحضرمی و عبدالله بن ابی رفاعه ازاهد و ضمره بن ربیعة و محمد بن عبدالله العنبری البصری و غیرهم روی عنه ابوداود و النسائی فی الیوم و اللیلة و ابراهیم بن یوسف المسجانی و عمر بن محمد بن بجر و ابویعقوب یوسف التمیمی و عبدالله بن محمد بن یوسف السعنی و ابوبکر بن ابی داود و غیرهم • ذکر ما بن حبان فی الثقات و قال مستقیم الحدیث • مات سنة خمسین و مائتین و قال ابن یونس مات

(۱) بوحدۃ ۱۲ خلاصه المدنی

الحمد لله الذی وقتنا و بسر لنا طم

الجزء التاسع  
من کتاب

تهذیب التهذیب

للإمام الحافظ الحجبة شیخ الاسلام شهاب الدین  
ابی الفضل احمد بن علی بن حمیر المسقلانی  
التوفی سنة (۸۵۲) رحمه الله تعالی  
بنه و کرمه آمین

الطبعة الاولى

بطبعة مجلس دائرة المعارف النظامية الكائنة فی الهند  
بحر و سة حیدرآباد الدکن عمره الله الی اقصى الزمن  
سنة (۱۳۲۶) هجرية

Sonnat.net

پی نوشت:

(۱) تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۲۵ یا ۱۵۳، ذیل ترجمه محمد بن داب، رقم ۲۲۲

ابن حجر در جاي ديگر مي گويد مراد از ابن دأب محمد بن دأب است.

---

**پی نوشت:**

(۲) تهذيب التهذيب، ج ۱۲، ص ۲۶۲، حرف الدال

مزي نیز مي گويد مراد از ابن دأب محمد بن دأب است.

---

**پی نوشت:**

(۳) تهذيب الكمال، المزی، ج ۳۴، ص ۴۳۹

**دیدگاه علمای اهل سنت در ضعف ابن دأب**

ابو زرعۃ مي گويد احاديث محمد بن دأب ضعيف است و وي فردي دروغگو است. اصمعي مي گويد خلف الاحمر به من گفت ابن دأب در مدينه حديث جعل مي كرد.

---

**پی نوشت:**

(۴) تهذيب التهذيب، ج ۹، ص ۱۲۵، رقم ۲۲۲

ذهبي ذیل ترجمه محمد بن داب مي گويد:  
ابن حبان و ديگران محمد بن دأب را تضعيف نموده اند.

---

**پی نوشت:**

(۵) ميزان الاعتدال، ج ۳، ص ۵۴۰، رقم ۷۴۹۸

اگر مراد از ابن دأب محمد بن دأب نباشد، ابن دأب بین محمد بن دأب و عیسی بن یزید بن بکر بن دأب مشترک است.

همانطوری که ذهبی از علمای بزرگ رجال اهل سنت می گوید:  
ابن دأب هو محمد بن دأب؛ و عیسی بن یزید بن بکر بن دأب.

---

**پی نوشت:**

(۶) میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۴، ص ۵۹۱، رقم ۱۰۷۸۱

و این در حالی است که عیسی بن یزید نیز همانند محمد بن دأب فردی ضعیف است:  
بخاری احادیث او را منکر می داند.

---

**پی نوشت:**

(۷) تاریخ الکبیر، ج ۶، ص ۴۰۲، ترجمه عیسی بن یزید اللیثی المدینی، رقم ۲۷۸۲

(۸) ضعفاء الکبیر، العقیلبی، ج ۳، ص ۳۹۱، ترجمه عیسی بن یزید المدینی، رقم ۱۴۳۰

(۹) تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱۱، ص ۱۵۰، ترجمه عیسی بن یزید بن بکر بن داب، أبو الولید، رقم ۵۸۴۵

ذهبی می گوید:

او اخباری و علامه بود و از علمای نسب شناسی به شمار می رفت ولی احادیث او واهی و بی ارزش است ... بخاری و ابوحاتم احادیث او را منکر می دانند.

---

**پی نوشت:**

(۱۰) الجرح و التعديل، ج ۶، ص ۲۹۱، ترجمه عیسی بن یزید اللیثی، رقم ۱۶۱۵

(۱۱) میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۲۸، ترجمه عیسی بن یزید بن بکر داب اللیثی المدینی، رقم ۶۶۲۵

ابن حجر عسقلانی ذیل ترجمه مرداس بن قیس الدوسی بعد از نقل روایتی می گوید:  
گمان می کنم منظور از عیسی (در این روایت) عیسی بن دأب است که او فردی بسیار دروغگو است.

---

**پی نوشت:**

(۱۲) الإصابة في معرفة الصحابة، عسقلانی، ج ۶، ص ۵۸، ذیل ترجمه مرداس بن قیس الدوسی، رقم ۷۹۰۳

ابن حجر عسقلاني ذیل ترجمه محمد بن دأب مي گوید:  
شاعر در مورد عیسی بن یزید گفته است از مالک و ابن عون روایت نقل کنید ولي احادیث ابن دأب را روایت نکنید.

---

#### پی نوشت:

(۱۳) تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۲۵، ذیل ترجمه محمد بن دأب، رقم ۲۲۲

(۱۴) تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ۱۱، ص ۱۵۳، ترجمه عیسی بن یزید بن بکر بن داب، أبو الولید، رقم ۵۸۴۵

اما بر فرض صحت چنین نقلی همانطور که در روایت آمده بود این عبارات را به بنت أبي حثمة یاد داده بودند تا برای خلیفه تبلیغ کند و به این وسیله مقداری از جرایم خلیفه کاسته شود.

#### نتیجه:

امیرالمومنین هیچ گاه از عمر تعریف نکرده است.

**اگر عمر و ابوبکر قاتل و غضب کننده هستند چرا علی با آنان میانه خوبی داشت؟**

امیرالمومنین نه تنها با آنان میانه خوبی نداشت بلکه آمده امیرالمومنین دوست نداشت چهره عمر را ببیند «كَرَاهِيَةً لِمَحْضَرِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ» و همچنین ابوبکر را استبدادگر می دانست «وَلَكِنَّكَ اسْتَبَدَّدْتَ عَلَيْنَا بِالْأَمْرِ».

پس فاطمه با ابی بکر قهر کرد و تا زمانی که از دنیا رفت با او صحبت نکرد... ابابکر را خبر دار نکرد و خود بر او نماز خواند... پس از شش ماه... تنها بیاید زیرا از همنشینی با عمر بن خطاب بدش می آمد...

فرد فوجیت قلباً مولای بکر ای عدوت کفرناکه در ایه مبارکی قرآن ۱۵۴ ﴿فرض الحجة من صبيحة وفردة فبصره بغيره...﴾

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى فَاطِمَةَ عَنِينًا فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ حَالٍ فَحَضَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ وَعَاشَتْ بِنَدَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ دَفَنَهَا وَزَوَّجَهَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ لَيْلًا وَلَمْ يُؤْذَنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا عَلِيٌّ وَكَانَ لَيْلٍ مِنَ النَّاسِ وَجْهَةٌ سَيِّئَةٌ فَاطِمَةَ فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ اسْتَشْرَكَ عَلِيٌّ وَجْهَةَ النَّاسِ فَانْتَهَسَ مُصَاحِبَةُ أَبِي بَكْرٍ وَثَابِتًا مَكَتَ وَلَمْ يَكُنْ يَبْتَاعُ نِكَاحَ الْأَشْهُرِ فَأَنْزَلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ ابْنِ أَيْتُمًا وَلَا يَأْتِيَانَا مَكَتَ

**آمد (کرَاهِيَةً مَحْضَرِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ)** فقال عمر لأبي بكر والله لا تدخل عليهم وخذك فقال أبو بكر وما عساهم أن يفعلوا بي وأبى والله لا يبيتهم قد دخل عليهم أبو بكر فنشده علي بن أبي طالب ثم قال إنا قد عرنا ما إنا أبو بكر فضابتك وما أشعناك الله ولم تنفس عليك نبياً ساعة الله إليك ولكم استبددت علينا بالأمر وكنا نحن نرى لنا حقاً لقرابتنا من رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يزل يكلمنا أبو بكر حتى فاطمت علينا أبي بكر فلما تكلم أبو بكر قال والذي نفسي بيده لقرابة رسول الله صلى الله عليه وسلم أحب الله أن أميل من قرابتي وأتألهي شجرة بني وقبيلكم من هذو الأمثال فإني لم آل فيها عن لظني ولم أتزلك أمر أرايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنئه فيها إلا صنئته فقال علي لأبي بكر موعيدك المشية إليهم فلما سأل أبو بكر صلاة الظهر رفق علي إليهم فنشده وذكر شأن علي ونخله عن النبي وعذوه بالذي أشد إليه ثم استعقر ونشده علي بن أبي طالب فمعلم حتى أبي بكر وأنه لم يعمله علي الذي صنع ففاطمة علي أبي بكر ولا إنكارا الذي فضله الله به ولكننا سكتنا نرى أننا في الأمر نصيباً فاستبديت علينا به فوجدنا فيما نطيسنا فسر يذوق المسلمون وقالوا أصدقت فكان المسلمون إلى علي قر باحين جامع الأمر المعروف

فرد فوجیت قلباً مولای بکر ای عدوت کفرناکه در ایه مبارکی قرآن ۱۵۴ ﴿فرض الحجة من صبيحة وفردة فبصره بغيره...﴾

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَدْفَعَهُ إِلَى فَاطِمَةَ عَنِينًا فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ حَالٍ فَحَضَرَتْهُ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ وَعَاشَتْ بِنَدَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ دَفَنَهَا وَزَوَّجَهَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ لَيْلًا وَلَمْ يُؤْذَنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا عَلِيٌّ وَكَانَ لَيْلٍ مِنَ النَّاسِ وَجْهَةٌ سَيِّئَةٌ فَاطِمَةَ فَلَمَّا تُوَفِّيَتْ اسْتَشْرَكَ عَلِيٌّ وَجْهَةَ النَّاسِ فَانْتَهَسَ مُصَاحِبَةُ أَبِي بَكْرٍ وَثَابِتًا مَكَتَ وَلَمْ يَكُنْ يَبْتَاعُ نِكَاحَ الْأَشْهُرِ فَأَنْزَلَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ ابْنِ أَيْتُمًا وَلَا يَأْتِيَانَا مَكَتَ

**آمد (کرَاهِيَةً مَحْضَرِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ)** فقال عمر لأبي بكر والله لا تدخل عليهم وخذك فقال أبو بكر وما عساهم أن يفعلوا بي وأبى والله لا يبيتهم قد دخل عليهم أبو بكر فنشده علي بن أبي طالب ثم قال إنا قد عرنا ما إنا أبو بكر فضابتك وما أشعناك الله ولم تنفس عليك نبياً ساعة الله إليك ولكم استبددت علينا بالأمر وكنا نحن نرى لنا حقاً لقرابتنا من رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يزل يكلمنا أبو بكر حتى فاطمت علينا أبي بكر فلما تكلم أبو بكر قال والذي نفسي بيده لقرابة رسول الله صلى الله عليه وسلم أحب الله أن أميل من قرابتي وأتألهي شجرة بني وقبيلكم من هذو الأمثال فإني لم آل فيها عن لظني ولم أتزلك أمر أرايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يصنئه فيها إلا صنئته فقال علي لأبي بكر موعيدك المشية إليهم فلما سأل أبو بكر صلاة الظهر رفق علي إليهم فنشده وذكر شأن علي ونخله عن النبي وعذوه بالذي أشد إليه ثم استعقر ونشده علي بن أبي طالب فمعلم حتى أبي بكر وأنه لم يعمله علي الذي صنع ففاطمة علي أبي بكر ولا إنكارا الذي فضله الله به ولكننا سكتنا نرى أننا في الأمر نصيباً فاستبديت علينا به فوجدنا فيما نطيسنا فسر يذوق المسلمون وقالوا أصدقت فكان المسلمون إلى علي قر باحين جامع الأمر المعروف

فرد فوجیت قلباً مولای بکر ای عدوت کفرناکه در ایه مبارکی قرآن ۱۵۴ ﴿فرض الحجة من صبيحة وفردة فبصره بغيره...﴾

**الجامع الصحيح**

لإمام أبي إسحاق بن عمار  
ابن سيم القشيري النيسابوري

طبعة مصححة وثمنا تلة  
على عدة مخطوطات ونسخ مستحقة

**Sonnat.net**

بیتنا العلمیة آراستة بکتابت الکریم العتیحات الجاریة وسلم  
وتفتحا الامة بالعلوم ثم ان سلم زنت کاتبنا علی ابوب فهد فیتب  
فی الحقیقة ولکن لم یتذکر شایم الأوزیب للآیزاد  
بیتنا جنت البیتاب وانها عن حوالیه

الجزء الخامس

**پی نوشت:**

(۱) صحیح المسلم، ج ۵، ص ۱۵۴، کتاب الجهاد باب حکم الفی، طبع دار الفکر - بیروت





زهري از مالک بن اوس نقل مي کند عمر بن خطاب به دنبال من فرستاد؛ پيش او رفتم در حالي که روز بالا آمده بود و ديدم بر تختي نشسته است ... مالک بن اوس مي گويد برفا آمد و گفت عباس و علي آمده اند و مي خواهند پيش تو بيايند. عمر گفت بگو بيايند ... ابوبکر از دنبا رفت و من خود را جانشين رسول خدا صلی الله عليه و سلم و ابی بکر شمردم و شما دو نفر مرا دروغگو، گناهکار، پيمان شکن و خائن پنداشتيد.

۳۲ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) (۴۹-۵۱) حدیث

رسول الله ﷺ و ما نزلت. ما نزلنا صدقة فرائضه كذا آتينا فلما عاينا، والله ينزل به فسادا  
 بلوا فبئس ما فعلت. ثم نزلت أبو بكر. وأما قول رسول الله ﷺ قولك أي بكر. فرائضنا  
 كذا آتينا فلما عاينا، والله ينزل به فسادا فرائضنا كذا آتينا فلما عاينا، والله ينزل به فسادا  
 وأما جميع. وأما كذا وأما...  
 ...  
 ...

۳۲ - كتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) (۴۹-۵۱) حدیث

رسول الله ﷺ و ما نزلت. ما نزلنا صدقة فرائضه كذا آتينا فلما عاينا، والله ينزل به فسادا  
 بلوا فبئس ما فعلت. ثم نزلت أبو بكر. وأما قول رسول الله ﷺ قولك أي بكر. فرائضنا  
 كذا آتينا فلما عاينا، والله ينزل به فسادا فرائضنا كذا آتينا فلما عاينا، والله ينزل به فسادا  
 وأما جميع. وأما كذا وأما...  
 ...  
 ...

صحيح مسلم  
 إمام أبي الحسين مسلم بن الحجاج  
 القشيري النيسابوري  
 ۲۰۶ - ۲۶۱ هـ  
 (وهو ثاني كتابين، ۱۰ صحاح الكتب المصنفة)

دارالعلوم بيروت، بيروت، لبنان  
 بيروت، بيروت، لبنان  
**Sonnat.net**  
 معتمد على السنة الصحيح من  
 كتابي الحديث بسورة  
 و سلم بن الطباع

۵۰- (...) حاشيا يستحق أن إبراهيم وعصمة بن رافع وعبيد بن جبير (قال ابن رافع: حدثنا  
 وقال الآخرون: أخيراً نزل إبراهيم). أخبرنا محمد بن الزبير، عن مالك بن اوس بن الطخفان.  
 قال: أرسل إلى عمر بن الخطاب، فقال: إنه قد حضر لعن أئمة من قومك، ينهون حديت مالك.  
 فيرد أن فيه: فكان يمين على أهله سنة. وروى قال محمد بن يحيى: موت أهله سنة. ثم جئنا  
 ما نبي ربه قبيل نال الله ﷻ عز وجل.

رسول الله ﷺ و ما نزلت. ما نزلنا صدقة فرائضه كذا آتينا فلما عاينا، والله ينزل به فسادا  
 بلوا فبئس ما فعلت. ثم نزلت أبو بكر. وأما قول رسول الله ﷺ قولك أي بكر. فرائضنا  
 كذا آتينا فلما عاينا، والله ينزل به فسادا فرائضنا كذا آتينا فلما عاينا، والله ينزل به فسادا  
 وأما جميع. وأما كذا وأما...  
 ...  
 ...

(۱) بلب قول النبي صلى الله عليه وسلم «لو نزلت ما نزلنا فخر صرف»  
 ۵۱- (۱۷۸۸) حاشيا يجزي بن يحيى، قال: قرأت على مالك بن ابي شياب، عن ثروة، عن  
 عائشة: أنها قالت: إن أرواح النبي ﷺ حين نزلت رسول الله ﷺ، أردت أن يبتلع لسانك بن عثمان  
 في أبي بكر. فبئس ما فعلت من النبي ﷺ. قالت عائشة: لعن أبليس فذ قال رسول الله ﷺ  
 ولا نزلت. ما نزلنا صدقة...  
 ...  
 ...

رسول الله ﷺ و ما نزلت. ما نزلنا صدقة فرائضه كذا آتينا فلما عاينا، والله ينزل به فسادا  
 بلوا فبئس ما فعلت. ثم نزلت أبو بكر. وأما قول رسول الله ﷺ قولك أي بكر. فرائضنا  
 كذا آتينا فلما عاينا، والله ينزل به فسادا فرائضنا كذا آتينا فلما عاينا، والله ينزل به فسادا  
 وأما جميع. وأما كذا وأما...  
 ...  
 ...

إبراهيم الثالث  
 وفق على طبعه، وتحقيق نسخته، وتصحيحه وترجيحه،  
 وعدة كتابه وأوليه وأما...  
 شرح الإمام النووي، مع زيارات من آله الكفاة  
 (تقديم الكتاب وفتنة)  
**محمد فواد عبد الباقي**  
 دار الحديث  
 القاهرة

**پی نوشت:**  
 (۳) صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۸، کتاب الجهاد و السیر، باب ۱۵ حکم الفی، حدیث ۴۹ / ج ۵، ص ۱۵۲ و ۱۵۴، ح ۳۳۰۲، کتاب  
 الجهاد باب حکم الفی، ناشر: دار الفکر - بیروت / ج ۳، ص ۱۳۷۸، ح ۴۹، باب ۱۵، کتاب جهاد و السیر، ناشر: دار الحديث - قاهره  
 به نظر شما چرا صحابی بزرگی چون علی بن ابی طالب از ابوبکر و عمر بن خطاب متنفر بود؟  
 آیا همین دو روایت برای زیر سوال بردن و پاسخ به شبهه (چرا امیرالمومنین از خلفا تمجید می کرد) کافی نیستند؟

### چرا علي سه تن از فرزندان خویش را ابوبکر، عمر و عثمان نامگذاری کرد؟

۱- این نام ها آن زمان مرسوم بوده به طوری که ابن حجر عسقلانی در کتاب الإصابة در بخش نام صحابه می آورد که ۳ نفر ابوبکر، ۲۱ نفر عمر و ۲۶ نفر عثمان نام داشته اند.

۲- نام برخی از اصحاب ائمه علیه السلام یزید بن حاتم، یزید بن عبد الملك، یزید بن عمر بن طلحه و ... بوده است. آیا آن ها به خاطر علاقه به یزید بن معاویه بود؟

۳- ابوبکر کنیه یکی از فرزندان امیرالمومنین هست و نام او محمد بوده است.

---

#### پی نوشت:

(۱) الارشاد، ج ۱، ص ۳۵۴

(۲) التنبيه و الاشراف، ص ۲۹۷

امیرالمومنین به خاطر علاقه خود به عثمان بن مظعون، نام فرزندش را عثمان گذاشت.

---

#### پی نوشت:

(۱) مقاتل الطالبیین، ص ۵۵

(۲) تقریب المعارف، ص ۲۹۴

همچنین عمر بن الخطاب نام فرزند امیرالمومنین را همانم خود قرار داد.

---

#### پی نوشت:

(۱) تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۴۲۷

(۲) انساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۹۲

هم چنین نام تعدادی از مسلمانان را نیز تغییر داد.

---

#### پی نوشت:

(۱) طبقات، ج ۶، ص ۷۶

(۲) الإصابة، ج ۵، ص ۴۷۲

(۳) اسدالغابة، ج ۳، ص ۲۸۴

۴- حال اگر نامگذاری نشانه روابط خوب است چرا خلفا هیچ کدام فرزندان خود را علي، حسن و حسین نامگذاری نکردند؟

## چرا علی بعد از شهادت فاطمه رضی الله عنها انتقام او را نگرفت؟

- ۱- زیرا پیامبر در مقابل اذیت‌های مشرکین قریش نفرین نمی کردند و می فرمودند: ان قومی لا یعلمون؛ این قوم نمی فهمند.
- ۲- به همان دلیلی که پیامبر صلی الله علیه و آله از ابوبکر، عمر و ده صحابی دیگر که قصد به قتل رساندن آن حضرت را داشتند انتقام نگرفت. با اینکه طبق نقل صحیح مسلم «اثنی عشر منهم حرب لله ولرسوله في الحياة الدنيا ويوم يقوم الاشهد»؛ دوازده نفر آنان محارب خدا و پیامبر در دنیا و آخرت بودند.
- ۳- پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ حذیفه و عمار که تقاضای کشتن آنان را کردند فرمودند: أكره أن يتحدث الناس أن محمداً يقتل أصحابه؛ من متنفرم که مردم بگویند محمد یاران خود را می کشد.

---

### پی نوشت:

(۱) صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۲۳

(۲) تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۲۳

- ۴- پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از فتح مکه از وحشی قاتل حمزه علیه السلام انتقام نگرفت؛ امیرالمومنین نیز از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کرد.

## چرا علی در زمان حکومت خود هیچ گاه از شهادت همسر خود توسط عمر یاد نکرد؟

- ۱- در خطبه ۲۰۳ نهج البلاغه آمده که امیرالمومنین به هنگام دفن حضرت فاطمه سلام الله علیها فرمودند: از این پس اندوه من جاودانه و شبهایم شب زنده داری است تا آن روز که نزد خدا بروم.
- ۲- امیرالمومنین در دوران حکومتش نزد سلیم بن قیس از شهادت حضرت فاطمه سلام الله علیها یاد کرد و فرمود فاطمه از دنیا رفت در حالی که اثر تازیانه در بازویش مانند بازوبند باقی مانده بود.

---

### پی نوشت:

(۱) کتاب سلیم بن قیس، الهلالي، ص ۶۷۴

- ۳- ابن عباس می گوید امیرالمومنین در جنگ صفین از کتابی که به املاي پیامبر و به خط خودش بود برایم خواند که چگونه فاطمه شهید می شود.

---

### پی نوشت:

(۱) کتاب سلیم بن قیس، الهلالي، ص ۹۱۵

اگر علی رضی الله عنه خلافت خود را از جانب خدا و پیامبر صلی الله علیه و سلم می دانست پس چرا در شورای ۶ نفره شرکت کرد؟ آیا این عمل نشانه تایید شورا و عدم اعتقاد به خلافت خویش از جانب خدا نیست؟

۱- واضح است که شرکت امیرالمومنین در شورا با اجبار و اکراه بوده چرا که عمر پس از تعیین افراد شورا به ابوظلمه ی انصاری و ۵۰ نفر دیگر دستور داد چنانچه هر یک از این افراد در شورا شرکت نکردند و یا رای اکثریت را نپذیرفتند را گردن بزند و ما در بخش ویژه ها(بررسی شورای شش نفره) به آن پرداخته ایم.

۲- امیرالمومنین خود در این رابطه به عموی خود فرمود ای عمو آیا نشنیدی که بر منبر(عمر) چنین گفت خداوند نبوت و خلافت را برای این خاندان(بنی هاشم) جمع کرده است؟ پس خواستم با زبان خویش، خودش را تکذیب کند. در نتیجه مردم بدانند که سخن دیروزش(روز تشکیل سقیفه) دروغ و باطل بود و ما برای خلافت شایستگی داریم.


لتأويل<sup>(۱)</sup> في إحداهن بدعة في الدين؛ كالحروية التي أمرت الأمة بقتالها، وسماها [النبي ﷺ]<sup>(۲)</sup> مارقة من الدين<sup>(۳)</sup>، وإما لطلب إمارته<sup>(۴)</sup> من [بعداً]<sup>(۵)</sup> انعقاد البيعة لأمير الجماعة؛ فإنه نكث عهد ونقض عقد بعد وجوبه، وقد قال ﷺ: «من جاء إلى أمي ليفرق جماعتهم؛ فاضربوا عنقه كائنًا من كان»<sup>(۶)</sup>.

قال الطبري: فهذا معنى الأمر بلزوم الجماعة.

قال: وأما الجماعة التي إذا اجتمعت على الرضى بتقديم أمير؛ كان المفارق لها ميتة<sup>(۷)</sup> جاهلية؛ فهي الجماعة التي وصفها أبو مسعود الأنصاري [وغيره]<sup>(۸)</sup>، وهو معظم الناس، وكافتهم من أهل العلم والدين وغيرهم، وهو السواد الأعظم.

قال: وقد بين ذلك عمر بن الخطاب رضي الله عنه؛ فروي عن عمرو بن ميمون الأودي؛ قال: قال عمر حين طعن لصفية: صل بالناس ثلاثاً، وليدخل عليّ عثمان وعليّ وطلحة والزبير وسعد وعبد الرحمن، وليدخل [ابن] عمر في جانب البيت، وليس له من الأمر شيء، فقم يا صفية على رؤوسهم بالسيف، فإن بايع خمسة ونكص [رجل]<sup>(۹)</sup> واحد؛ فاجلد رأسه بالسيف، وإن بايع أربعة ونكص رجلاً؛ فاجلد رؤوسهما، حتى يستوثقوا<sup>(۱۰)</sup> على رجل<sup>(۱۱)</sup>.

- (۱) كذا في (م)، وفي (ج) و(ر) والمطوع: «يل بالتأويل».
- (۲) ما بين المعقوفين سقط من (ج) و(م).
- (۳) في (ج): «مارقة في الدين».
- (۴) في (ج): «وزما في الطلب إمارته».
- (۵) ما بين المعقوفين سقط من (ج) و(ر) والمطوع.
- (۶) أخرجه بنحو مسلم في «صحيحه» (رقم ۱۸۵۲) عن قزحبة رفعه.
- (۷) في (ج) و(ر) والمطوع: «لها ميتة».
- (۸) تقدم قريباً تخريج قول أبي مسعود، ونحوه قول عبدالله بن مسعود، وما بين المعقوفين سقط من المطوع و(ج) و(ر).
- (۹) ما بين المعقوفين سقط من (ج).
- (۱۰) ما بين المعقوفين سقط من (ج) و(ر) والمطوع.
- (۱۱) في (ج) و(م): «حتى يستوثقوا».
- (۱۲) أخرجه ابن جرير في «التاريخ» (۴ / ۲۲۹)، وابن شبة في «تاريخ المدينة» (۳ / ۹۲۵)، وابن عساکر في «تاريخ دمشق» (۳۷۴ - ۳۷۵، ۳۸۱ - ترجمة عمر).



# الإعتصام

تصنيف  
العلامة المحقق أبي إسحاق إبراهيم بن موسى بن محمد التميمي  
الرشاطبي (ت. ۷۹۰هـ)

صَلِّ عَلَيْهِ وَرَبِّهِمْ كَمَا وَعَدَ اللَّهُ وَرَبِّهِمْ أَمِينَهُ  
أَبُو عُبَيْدَةَ مَشْهُورٌ بِحَسَنِ الْإِسْلَامِ

المجلد الثالث

Sonnat.Net

مكتبة التوليد

**پی نوشت:**

- (۱) کتاب پیمان و پایداری، ص ۲۲۰
- (۲) علل الشرايع، ج ۱، ص ۲۰۳، باب ۱۳۴، ح ۲۰۳
- (۳) الاغتصام، إبراهيم بن موسى بن محمد اللخمي الغرناطي الشهير بالشاطبي(المتوفى: ۷۹۰هـ) ج ۳، ص ۲۱۶ یا ۳۱۰، تحقيق و دراسة: الجزء الأول: د. محمد بن عبد الرحمن الشقير، الجزء الثاني: د سعد بن عبد الله آل حميد، الجزء الثالث: د هشام بن إسماعيل الصيني، الناشر: دار ابن الجوزي للنشر والتوزيع، المملكة العربية السعودية، الطبعة: الأولى ۱۴۲۹ هـ - ۲۰۰۸ م، عدد الأجزاء: ۳

آیا شهادت محسن با این سخن پیامبر صلی الله علیه و سلم که خطاب به فاطمه رضی الله عنها فرمودند تو نخستین نفر از اهل بیت هستی که به من ملحق می شوی در تعارض نیست؟ یا شاید محسنی در کار نبوده؟ طبق روایت های متواتر سنی و شیعه فاطمه رضی الله عنها نخستین فرد از اهل بیت بود که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و سلم به آن حضرت ملحق شد. طبق ادعای شیعه محسن شهید، برادر حسن و حسین و پسر فاطمه رضی الله عنها می باشد؛ یعنی از اهل بیت است ولی او زودتر از مادرش از دنیا رفته است. آیا می شود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اشتباه گفته باشد؟ یا شاید اصلاً محسنی در کار نبوده؟

این که محسن علیه السلام به شهادت رسیده امری قطعی است. روایات فراوانی نه تنها در کتب شیعه، بلکه در کتب برادران اهل سنت نیز این مطلب را تایید می کند و ما در بخش اول به طور کامل به آنها پرداخته ایم.

در تمام این روایات از کلمه «اهل بیت» استفاده شده است و پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمایند: تو نخستین نفر از «اهل بیت» من هستی که به من ملحق خواهی شد؛ اهل بیت در سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به کسانی اطلاق می شود که خداوند طبق آیه تطهیر آن ها را از هر گونه ناپاکی میرا کرده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله با کشیدن کسا بر سر امیرالمومنین، فاطمه سلام الله علیها و امام حسن و حسین علیهم السلام در حقیقت کلمه اهل بیت را تفسیر نموده اند(متن و ترجمه حدیث شریف کسا در سر فصلی به همین نام قرار گرفته است) و این مطلب با بیش از هفتاد روایتی که فقط در کتب برادران اهل سنت وجود دارد قابل اثبات است.

بنابراین حضرت فاطمه سلام الله علیها نخستین فرد از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بودند که با ضربه عمر بن خطاب به شهادت رسیده و به پدر بزرگوارشان ملحق شدند و این موضوع با شهادت حضرت محسن در تعارض نیست.

همچنین شبهه ایجاد کرده و می گویند سایر امامان جز اهل بیت نبوده چون در زیر کسا قرار نگرفته اند!

باید بگوییم سایر ائمه اطهار نیز جزو اهل بیت می باشند و مگر در آن زمان اصلاً به دنیا آمده بودند که در زیر کسا قرار نگرفته اند؟؟ پیامبر صلی الله علیه و آله از وجود آنان خبر داده و ما در بخش ویژه ها(جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله) به آن پرداخته ایم.

اما روایاتی که پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه سلام الله علیها بشارت ملحق شدن ایشان را دادند. به جهت اختصار فقط به چند روایت از کتب شیعه و برادران اهل سنت بسنده می کنیم:

مرحوم شیخ مفید می نویسد:

از فاطمه سلام الله علیها پرسیده شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو چه رازی گفت که اندوه وفات او از دلت رفت و از اضطرابت کاسته شد و صورتت برافروخته گردید؟ فرمودند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد تو نخستین نفری از «اهل بیت» من هستی که به من ملحق خواهی شد و ماندن تو پس از من به طول نمی انجامد. این خبر مرا خوشحال کرد و اندوه مرا بر طرف گرداند.

#### پی نوشت:

(۱) الإرشاد في معرفة حجج الله علي العباد، الشيخ المفيد، محمد بن محمد بن النعمان ابن المعلم أبي عبد الله العکبري، البغدادي(متوفاي ۴۱۳ هـ) ج ۱، ص ۱۸۷، تحقیق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لتحقیق التراث، ناشر: دار المفید للطباعة و النشر والتوزیع - بیروت - لبنان، الطبعة: الثانية، ۱۴۱۴هـ - ۱۹۹۳ م

(۲) بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، المجلسي، علامه شیخ محمد باقر(متوفاي ۱۱۱۱هـ) ج ۲۲، ص ۴۷۰، ناشر: مؤسسة الوفاء - بیروت، الطبعة: الثانية المصححة، ۱۴۰۳هـ - ۱۹۸۳ م

ابن جریر طبری شیعی نیز می نویسد:  
امام صادق علیه السلام فرمود پیامبر هنگامی که از دنیا رفت دو یار و گوهر ارزنده باقی گذاشت؛ یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیتش و به فاطمه فرمودند: تو به من ملحق می شوی؛ از این رو نخستین شخص از اهل بیت که به آن حضرت پیوست فاطمه بود.

---

### پی نوشت:

(۲) دلائل الإمامة، الطبري، الشيخ أبي جعفر محمد بن جرير بن رستم (متوفاي ق ۴) ص ۱۳۱، تحقیق قسم الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثة، ناشر: مركز الطباعة و النشر في مؤسسة البعثة - قم، الطبعة الأولى، ۱۴۱۳هـ

محمد بن اسماعیل بخاری می نویسد:

عایشه رضی الله عنها می گوید فاطمه که راه رفتنش همانند پدرش بود وارد بر پیامبر صلی الله علیه و سلم شد. پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: خوش آمدی دخترم و او را سمت چپ یا راستش نشانند. سپس آهسته سخن گفت و فاطمه گریه کرد. گفتم چرا گریه می کنی؟ بار دیگر سخنی آهسته گفت و فاطمه خندان شد؛ تا آن روز خوشحالی و اندوه او را این چنین نزدیک به هم ندیده بودم. از فاطمه علت را جویا شدم و گفت: راز رسول خدا صلی الله علیه و سلم را افشا نمی کنم. پس از فوت پیامبر صلی الله علیه و سلم (دوباره علت را) پرسیدم. گفت پدرم فرمودند: جبرئیل هر سال يك مرتبه قرآن را بر من عرضه می کرد ولی امسال دو مرتبه آن را بر من عرضه کرده است گویا اجل و مرگ من نزدیک است و تو دخترم نخستین کسی هستی که به من ملحق خواهی شد؛ اینجا بود که گریه کردم سپس فرمودند: آیا دوست نداری که سرور زنان بهشت یا زنان مومن باشی؟ به این جهت خندیدم.

---

### پی نوشت:

(۱) مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۲۸۲

(۲) صحیح ابن ماجه، باب بیماری پیامبر صلی الله علیه و سلم

(۳) صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل حضرت زهرا(س)

(۴) صحیح البخاري، البخاري الجعفي، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفاي ۲۵۶هـ) ج ۳، ص ۱۳۲۶، ح ۳۴۲۶، تحقیق د. مصطفی ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة ۱۴۰۷هـ - ۱۹۸۷م

همچنین طبرانی می نویسد:

عایشه می گوید به فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفتم در بیماری پدر خودت را روی بدنش افکندی و گریه کردی سپس بار دیگر آن را تکرار کردی ولی خندیدی. فرمود: دفعه اول خبر از مرگش داد گریه کردم؛ دفعه دوم فرمودند: تو نخستین فرد از اهل بیت من هستی که به من ملحق می شوی و تو سرور زنان بهشتی هستی.

---

### پی نوشت:

(۵) المعجم الكبير، الطبراني، سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم (متوفاي ۳۶۰هـ) ج ۲۲، ص ۴۱۹، تحقیق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي، ناشر: مكتبة الزهراء - الموصل، الطبعة: الثانية ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۳م

### مرحوم کاشف الغطا(ره) و آیت الله خویی(ره) منکر شهادت فاطمه رضی الله عنها بودند

با مراجعه به کتاب های مورد نظر و مطالعه پرسش و پاسخ مطرح شده در آن، رسوایی مطرح کنندگان چنین شبهاتی بیش از پیش روشن خواهد شد و اصل کلام آیت الله العظمی خویی و کشف الغطا بهترین پاسخ به چنین تهمت هایی است؛ از این رو ما اصل کلام را در این جا نقل می کنیم تا وجدان های بیدار دآوری کنند که عالمان اهل سنت چگونه افکار مردم و عوام را به بازی گرفته اند تا به مقصودشان که همان در نادانی ماندن آنان است برسند.

#### متن شبهه ۱:

از آیه الله خویی پرسیده شده آیا روایت شکسته شدن پهلوی زهرا(علیها السلام) صحیح است؟ در پاسخ گفتند طبق رای مشهور میان علما صحیح نیست.

متن اصلی و پاسخ آیت الله خویی رضوان الله تعالی علیه:

سؤال ۹۸۰: آیا روایاتی که خطبا بالای منبر و برخی در کتاب هایشان نوشته اند که عمر پهلوی سیدی فاطمه علیها السلام را شکسته به نظر شما درست است؟

مرحوم آیت الله خویی در پاسخ فرموده است:

این روایات مشهور و معروف است.

#### متن شبهه ۲:

علامه کاشف الغطا می گوید:

اما داستان زدن زهرا و آسیب دیدن گونه او از آن مواردی است که نه وجدان، نه عقل و نه احساساتم توان پذیرفتن آن را دارد؛ نه به خاطر این که آن قوم نمی توانستند آن را انجام دهند بلکه به این دلیل که خو و سرشت عرب و عادات و تقالید نیک جاهلیت پیش از اسلام که شریعت اسلام نیز آن را مورد تأیید قرار داده همانند غیرت و تعصب نسبت به زنان هرگز به یک مرد عرب اجازه نمی داد که زنی را آن هم در برابر شوی او مورد ضرب و شتم قرار دهد.

---

پی نوشت:

(۱) جنه المأوی، الشیخ جعفر، مشهور به کاشف الغطاء، ص ۱۳۵

## متن اصلی و پاسخ علامه کاشف الغطا رضوان الله تعالی علیه

### بخش اول:

من نمی خواهم این گروه را تبرئه کنم ولی كنتك زدن يك زن در آن زمان عیب بود و هر کسی زنی را كنتك می زد هم برای خودش ننگ آور بود هم برای منسوبین به او. علي علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید اگر زن ها آبروی شما را زیر سوال بردند و یا بزرگان شما را نفرین کردند آن ها را آزار ندهید زیرا آنان از نظر جسمی، روحی و فکری ضعیف هستند؛ ما را از آسیب رساندن به زنان مشرک بر حذر می داشتند و اگر در دوران جاهلیت مردی زنی را اذیت می کرد هم خودش و هم آیندگان او را سرزنش می کردند.

### بخش دوم:

اما داستان زهرا و سیلی خوردنش را نه وجدانم، نه عظم و نه مشاعر من آن را می پذیرد؛ البته نه به این جهت که گروه مخالف را از چنین جراتی بزرگ پاك نمایم؛ بلکه خصلت های عربی و تقلید از سنت های جاهلی آن را اثبات می کند.

### پی نوشت:

(۱) جنة المأوی، کاشف الغطاء، الشیخ محمد حسین (متوفای ۱۳۷۳هـ)، ص ۸۱، ناشر: دار الأضواء - بیروت

### پاسخ بخش اول

علامه سید جعفر مرتضی در توضیح کلام مرحوم کاشف الغطا می نویسد:

در پاسخ می گوئیم سخن کاشف الغطا که بعضی با استفاده از آن در حوادث وارده بر حضرت زهرا سلام الله علیها تشکیک کرده اند نکات زیادی همراه دارد که به برخی از آن اشاره می کنیم:

۱- کاشف الغطا اگر چه دانشمندی برجسته و صاحب نام است ولی این ویژگی باعث نمی شود که او از خطا و اشتباه مصون باشد؛ مخصوصاً مسأله ای اگر نیازمند تحقیق و تتبع دقیق در متون و مصادر آن باشد و لذا می بینیم که او در داستان هجوم به خانه زهرا سلام الله علیها و كنتك زدن و سقط جنین به دلایلی استناد کرده است که مورد اعتماد وی بوده است؛ بنابراین ضرور است که در ادله او نهایت دقت و بررسی را داشته باشیم چون ممکن است این دلیل های درست نباشد و باید سخنان و آرا وی با دقت و کنجکاوی مورد نقد قرار گیرد و به صرف شیعه بودن و عالم بودن از تیر رس نقد علمی نباید دور بماند.

۲- ممکن است کاشف الغطا کسانی را مخاطب قرار داده باشد که افراد مهاجم به خانه زهرا سلام الله علیها را انسان های پاك دانسته و با دیده احترام به اعمال آنان نگاه کرده و آنان را میزان درستی و حق بدانند لذا او می خواسته است واقعیت امر را به آنان بفهماند بدون این که احساسات آنان را تحریک نماید و به همین جهت است که این اعمال را از آنان بعید دانسته است تا بتواند از میانه این دو هدف، وجدان خفته افراد غیر متعصب را که برای مهاجمین قداستی قائل نبودند بیدار نماید.

در تأیید این نکته باید گفت او این سخن را در پاسخ پرسش کسی گفته است که اگر پاسخی غیر از آن می داد به یقین احساسات وی را تحریک می کرد؛ خصوصاً پس از آن که کاشف الغطا تلاش وسیعی برای ایجاد وحدت بین مسلمانان آغاز کرده بود و به آن بسیار اهمیت می داد.

(در مورد مرحوم کاشف الغطا لازم به ذکر است که ایشان با برگزاری یک نماز جماعت که در آن شیعیان و برادران اهل سنت حضور داشتند پروژه تشکیل اسرائیل چندین دهه عقب افتاد)



۳- این دانشمند بزرگ در جایی دیگر بدون هیچ گونه ابهام و توجیهی که در آن تحریک عواطف طرف مقابل وجود ندارد عقیده اش را بازگو می کند و با صدای بلند فریاد می زند که محسن فرزند حضرت زهرا علیهما السلام را سقط کردند و در خانه اش را آتش زدند؛ او در اشعارش با سوز و گداز از مصیبت های زهرا اطهر سخن سرایی می کند و شهادت فرزندش محسن را به اثبات می رساند.

---

#### پی نوشت:

(۱) مقتل الحسين، الموسوي المقرم، سيد عبد الرزاق (متوفاي ۱۳۹۱هـ) ص ۳۸۹، ناشر: منشورات قسم الدراسات الإسلامية، طهران، ایران

۴- مرحوم کاشف الغطا مسأله هجوم به خانه وحی و آتش زدن در خانه را موضوعی می داند که همه بر آن اتفاق نظر دارند و لذا می نویسد:

کتاب های شیعه از آغاز اسلام و از نخستن قرن آن مانند کتاب سلیم بن قیس و افرادی که پس از او تا قرن یازدهم بلکه تا زمان ما آثاری را نوشته اند و همه کتاب هایی که متعرض حوادث زندگی ائمه علیهم السلام و پدر بزرگوارشان آیت و نشانه الهی و مادرشان حضرت صدیقه سلام الله علیها شده اند و یا افرادی که شرح حال آنان را نوشته و به صورت خاص کتابش را به آنان اختصاص داده اند همه این اشخاص سیلی خوردن زهرا را پس از فوت پیامبر صلی الله علیه و آله و کبود شدن چهره، سرخ شدن چشم ها، افتادن گوشواره بر اثر آن ضربه و همچنین شکسته شدن پهلوی زهرا را پشت در و سقط شدن جنین و ورم کردن بازو را نوشته و شرح داده اند. پس از مؤلفان و نویسندگان شیعه شاعران اهل بیت علیهم السلام این مصیبت ها و رنج ها را در اشعارشان بیان کرده اند؛ همانند کمیت، سید حمیری، دعبل خزاعی، سلامی و دیک الجن و شاعرانی که پس از آنان آمده اند حتی شاعران زمان ما خصوصاً شاعران شیعه در قرن سیزده و چهاردهم مانند خطی، کعبی، کوازین، آل سید مهدی حلّی و غیر آنان که نام بردن از همه مشکل است.

این افراد اعم از نویسندگان فجایع دردناک وارده بر حضرت زهرا را بازگو کرده اند اگر چه این فجایع، دردناک و ستمگرانه است ولی عقل و وجدان آن را واقع شده می پندارد و اندیشه آزاد آن را می پذیرد؛ زیرا همه این حوادث تلخ در پی مسأله خلافت و جانشینی و غضب این منصب از طرف ناهلان اتفاق افتاد است.

---

#### پی نوشت:

(۱) جنة المأوی، کاشف الغطاء، الشيخ محمد حسين (متوفاي ۱۳۷۳هـ) ص ۷۸ تا ۸۱ و ۸۳ و ۸۴، ناشر: دار الأضواء، بیروت

#### پاسخ بخش دوم

آن چه که کاشف الغطا در بعید دانستن کتک خوردن زن و در توجیه آن گفته است غیر قابل قبول است؛ زیرا:

۱- فرمایش امیرالمومنین که کتک زدن زن را عار و ننگ برای عرب دانسته است به معنای محال بودن چنین عملی نیست که گفته شود اصولاً عرب زن را کتک نمی زند؛ بلکه گاهی برای رسیدن به اهدافی مانند خلافت و حکومت بدترین زشت ترین فجایع را مرتکب می شوند؛ مخصوصاً اگر در رسیدن به این منصب ثروت فراوان، گسترش قدرت و نفوذ در بین مردم و شهرت وجود داشته باشد.

۲- آیا زنده به گور کردن دختران عار و ننگ نیست؟ آیا برادر کشی برای رسیدن به دنیا ننگ نیست؟ آیا این اعمال عارگونه مربوط به دوران جاهلیت نبود؟ خیزران بچه اش را برای به دست آوردن قدرت و ریاست کشت، مأمون برادرش امین را که مزاحم حکومتش بود از پا در آورد و این ضرب المثل عربی است که:

الملك عقيم لا رحم له.  
خلافت و سیاست بی رحم است.

---

**پی نوشت:**

- (۱) مروج الذهب، المسعودي، أبو الحسن علی بن الحسين بن علی (متوفای ۳۴۶هـ) ج ۲، ص ۳۴  
(۲) تاریخ الطبري، الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير (متوفای ۳۱۰) ج ۳، ص ۵۲۲، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت

ابو هلال عسکری در توضیح این ضرب المثل می گوید:  
الملك عقيم؛ یعنی اگر فرزند حاکم و یا پادشاه با ریاست و حکومتش مخالفت کند به دست پدر کشته می شود و این گونه می اندیشد که گویا هیچگاه فرزندی نداشته است.

---

**پی نوشت:**

- (۱) جمهرة الأمثال، العسكري، الشيخ الأديب أبو هلال، ج ۲، ص ۲۴۷، رقم: ۱۶۲۷، ناشر: دار الفكر - بیروت ۱۴۰۸هـ - ۱۹۸۸م

۳- آن هایی که به سخن کاشف الغطا استناد و استدلال می کنند خود در صحت سخنان امیرالمومنین در نهج البلاغه اشکال و ایراد وارد کرده و بارها گفته اند معرفی زن به عنوان موجودی ضعیف هم از جهت روحی و بدنی و نقصان در عقل سخنی است غیر علمی و ناپسند\*؛ حال چگونه می شود در جایی دیگر همین سخن را پایه استدلال خویش قرار داده و بر صحت آن مهر تابید می زنند؟

۴- پس از مطالعه تمام اسنادی که در این کتاب مورد بررسی قرار گرفت یقین داریم تمام عزیزان به خودی خود توانایی

---

**پی نوشت:**

\*امیرالمومنین مردان را نواقص الاحساسات و زنان را نواقص العقول معرفی می کنند. در توضیح این کلام باید بگوییم:

درک این مطالب نیاز به تفسیر ندارد و هنگامی که به اطراف خود نگاه کنیم پاسخ را در می یابیم؛ مردان منطقی تر، جدی تر، خشن تر و... بوده زیرا احساسات آنان به علت سلطه عقل کم رنگ شده و از طرفی زنان مهربان تر، حساس تر، زود باور تر و... بوده زیرا عقل آنان به علت سلطه احساسات کم رنگ شده و در حوزه جسمی نیز که نیازی به توضیح نیست.

نواقص به معنای کامل نبودن چیزی است نه نبود آن و هنگامی که این سخن امیرالمومنین را با قرآن مطابقت داده که خداوند می فرماید: زن و مرد را لباس یکدیگر قرار دادیم و یا، شما را مایه آرامش یکدیگر قرار دادیم و... تفسیر و درک کلام آسان می شود و این موضوع نشانه ای است از بزرگی خداوند که مردها در احساسات و زنان در تفکر کامل نباشند تا به این وسیله به یکدیگر نیازمند بوده، کاستی هم را کامل و زندگی را بر هم شیرین کنند و اگر این کاستی ها نبود چرا باید ازدواج می کردند؟



افسانه مرتضی رادمهر، حجت‌الاسلامی که وهابی‌ها ساختند و خود او را کشتند!

سالها است که وهابی‌ها روی يك شخصیت موهوم و ساختگی به نام "مرتضی رادمهر" مانور داده اند و تا امروز نیز فریاد می زنند که مرتضی رادمهر، طلبه ممتاز حوزه علمیه قم بوده و پس از تحقیقات گسترده سنی و سپس در کشور بیگانه کشته شده است. همچنین شبکه های وهابی تبلیغ کتاب او را آغاز کرده اند و به مردم توصیه می کند که حتما این کتاب را بخوانند و از او الگو بگیرند. از این رو بر آن شدیم تا به صورت گذرا این کتاب را مرور و شمه ای از مطالب این کتاب را در معرض قضاوت خوانندگان عزیز قرار دهیم.

بدون شك چنین شخصیتی هرگز وجود خارجی نداشته، حتی نویسنده این کتاب نیز حتی یکبار حوزه علمیه قم را ندیده و با نحوه تحصیل در آن آشنا نبوده است؛ برای اثبات این مطالب به چند موضوع از کتاب او اشاره خواهیم کرد.

ادله عدم آشنایی رادمهر با سیر تحصیلی حوزه علمیه

سپری کردن دوره سطح و خارج در مدارس مربوط به دوره مقدماتی حوزه!

ایشان در صفحه ۱۶ کتاب می نویسند:

بالاخره تحصیلات دوره دبیرستان نیز به همین ترتیب در کنار گذراندن دروس حوزوی به پایان رسید.

دوره سطح و خارج علوم حوزوی را در "حوزه علمیه رضویه" سپری کردم.

۱- مدرسه مبارکه رضویه و مدارس همانند او اصلا برنامه ای برای دروس خارج ندارند. همه کسانی که با حوزه علمیه آشنا هستند می دانند که دروس خارج به صورت آزاد در مسجد اعظم، مدرسه فیضیه، مدرسه حضرت آیت الله گلپایگانی و ... خوانده می شود.

۲- دوره مقدمات و سطوح، حداقل ده سال و دوره خارج فقه و اصول بیش از ۱۵ تا بیست سال طول می کشد ایشان چگونه توانسته اند در مدت پنج سال از سال ۶۳ تا ۶۸ این راه طولانی و سخت را بگذرانند؟

مادر تصمیم گرفت در سال دوم راهنمایی و دوم مقدمات حوزوی در یکی از حوزه‌های علمیه در قم که مادر تصور داشت از محیط و فضای علمی مناسبتری برخوردار هستند، ثبت‌نام نماید. لذا سال دوم را در قم و حوزه علمیه «کرمانی‌ها» ثبت نام کردم. اما پس از مدت کوتاهی که مادر جهت دیداری به قم آمده بود تا از میزان پیشرفت درسی و وضعیت تحصیلی من آگاه شود با مشاهده محیط و فضای حوزه علمیه خصوصاً محل اسکان و تغذیه طلاب که به طور طبیعی وضعیت متوسط داشت، از وضعیت موجود احساس عدم رضایت نمود. لذا در محل «زینب آباد» قم یک باب منزل مناسب اجاره و با گرفتن معلم خصوصی و تدریس شبانه سال دوم راهنمایی را همزمان با دوم مقدمات حوزوی به پایان رسانیدم.

مرحله اول را در مدرسه علمیه «قدیری» نزدیک مسجد «شاه ابراهیم سابق» بوده گذراندم. استعداد ذاتی و علاقه مندی شدید من به تحصیلات و بطور خاص در فراگیری علوم حوزوی دو سال مقدمات و مرحله اول همزمان بودن آن با اتمام سه ساله دوره راهنمایی نه تنها توقف و با ایجاد مشکل نمود، بلکه همواره از طلبه‌های موفق و در سطح ممتاز بودم که مورد توجه و تشویق اساتیدی همچون آیت الله موسوی، آیت الله استادی، آیت الله وحید خراسانی و آیت الله حسینی قرار می‌گرفتم.

اشاره به این مطلب را نیز ضروری می‌دانم که موفقیت‌های تحصیلی در این مقطع زمانی خاص، نتیجه و مرهون توجه و زحمات مادری مهربان و آگاه بود که لازم می‌دانم در همین جا و در حد بسیار بالا از مادرم تشکر نمایم.

بالاخره تحصیلات دوره دبیرستان نیز به همین ترتیب در کنار گذراندن دروس حوزوی به پایان رسید.

#### دوره سطح و خارج علوم حوزوی را در "حوزه علمیه رضویه" سپری کردم.

همزمان با مراجعت پدرم از خارج کشور پس از دوازده سال، تعطیلات تابستانی را می‌گذراندم که حادثه‌ای بسیار خالی برایم اتفاق افتاد. به این ترتیب با یکی از روحانیون حوزه علمیه "فیضیه" به نام حاجت الاسلام سید غلام حسین حسینی که ظاهراً

**ثبت نام در درس خارج(درسی که ثبت نام ندارد!) آن هم بعد از شرکت در درس خارج در مدرسه رضویه!**  
ایشان در صفحه ۱۷ مدعی شده است که در سال ۱۳۶۸ برای گذراندن سال ششم حوزوی(اول خارج) در حوزه علمیه "فیضیه" قم ثبت نام کرده.

۱- ایشان در صفحه قبل گفتند که دوره سطح و خارج را در مدرسه رضویه سپری کرده اند، در این جا می گوید که برای سال اول خارج ثبت نام کرده اند؟ کدام را باور کنیم؟

۲- از کی تا به حال دروس دوره خارج در قم ثبت نامی بود که ما خبر نداریم؟ شرکت در درس خارج فقه و اصول نیازی به ثبت نام ندارد بلکه به صورت آزاد برگزار می شود.

۳- درس خارج از سال ششم حوزوی شروع نمی شود بلکه بعد از ده سال آن هم اگر کسی در امتحانات پایه های يك تا ده موفق شود و شبانه روز درس خوانده باشد می تواند وارد درس خارج بشود. آن هم بدون ثبت نام! سال ششم حوزوی کتاب رسائل و مکاسب آغاز می شود.

البته الان متون درسی تفاوت کرده است اما کسی در سال ششم نمی تواند در درس های خارج شرکت نماید.

### **گرفتن شهریه از علمایی که هیچ گاه شهریه ندادند!**

صفحه ۱۹ نویسنده وهابی ادعا کرده است که در آن سال ها از آیت الله امینی، آیت الله مشکینی و آیت الله وحید خراسانی شهریه می گرفته است.

توضیحا اینکه در حوزه علمیه قم روال بر این بود که كمك هزینه های تحصیلی طلاب که رقمی معادل شش تا هفت هزار تومان بود توسط دفاتر سه گانه و تحت نظارت شخصیت مرجع روحانی بود.

كمك هزینه تحصیلی من زیر نظر آیت الله امینی، آیت الله مشکینی، آیت الله وحید خراسانی پرداخت می شد.

۱- سال ۶۸ شهریه شش، هفت هزار تومانی آن هم برای يك شخص مجرد دروغی بیش نیست. حداکثر شهریه ای که طلاب مجرد در آن سال ها می گرفتند چیزی در حدود هزار و سقف شهریه برای متاهلین آن هم در درس خارج دو هزار تومان بوده است نه شش تا هفت هزار تومان.

۲- آیت الله امینی و آیت الله مشکینی در طول تاریخ حوزه علمیه قم شهریه نداده اند. در حوزه علمیه کسانی شهریه می دهند که رسماً اعلام اجتهاد کرده و مقلد دارند؛ در حالی که این دو شخصیت هیچگاه و به ویژه در آن سال ها چنین کاری انجام نداده اند.

حضرت آیت الله وحید خراسانی مد ظله العالی نیز در آن سال ها شهریه نمی دادند بلکه شهریه ایشان به صورت رسمی تقریباً از ده سال پیش آغاز شده است و پیش از آن گاهی تقسیمی انجام می دادند اما شهریه رسمی نداشته اند به خصوص در ده ۶۰ هجری شمسی. در آن سال ها شهریه توسط حضرات آیات عظام خویی، گلپایگانی، مرعشی نجفی، اراکی و... پرداخت می شد و این بزرگواران از علمای حوزه علمیه قم بوده اند.

ماموریت یافته بود به منظور انجام پاره‌ای تبلیغات و ارزیابی وضعیت عقیدتی به مطلقه بلوچستان سرزمینی به نام "رمشک" که جزء حوزه استحفاظی کرمان می‌باشد، مسافرتی داشته باشد. به لحاظ عطف مقاله و تحقیق راغب شدم در سفر ایشان را همراهی نمایم. که با ایشان به "رمشک" که کاملاً مطلقه‌ی سنی نشین است، با تعدادی از جوانان "رمشک" که چند نفر طلبه حوزوی جوان سنی نیز در جمع آنان بودند، پیرامون مسائل عقیدتی مذاکره و مباحثه شد که طلبه‌های جوان سنی سؤالاتی را مطرح نمودند به نحوی که اجتماع محدود مزبور به جلسه مناظره و مجادله‌ی فکری شکل گرفت که در پایان احساس کردم در پاسخ به سؤالات طلبه‌های سنی جوان بلاجواب مانده‌ایم. لذا ضمن اینکه اتفاق مزبور شدیداً احساس شرمندگی و سرافکنندگی را برایم بدنبال داشت، این حادثه در آن زمان برایم تا حدی گران تمام شد که هیچ‌گاه آن را فراموش نخواهم کرد.

در سال ۱۳۶۸ برای گذراندن سال ششم حوزوی (اول خراج) در حوزه‌ی علمیه

"فیضیه" قم ثبت نام کردم.

در این مقطع زمانی در حوزه فراگیری علوم حوزوی مقالات و تحقیقات حادثه‌ی مهم دیگری نیز اتفاق افتاد به این ترتیب:

الف: مناسبت خاصی پیش آمده بود و تعدادی از طلبه‌های حوزه‌ی علمیه "فیضیه" مقالاتی در وصف مرحوم مصطفی خمینی، فرزند امام خمینی تهیه کرده بودند من نیز به همین مناسبت مقاله‌ای آماده‌ی قرائت نمودم که در جمع مقالات ارائه شده، بیشتر مورد توجه و بسند برگزارکنندگان مراسم قرار گرفت، و از جانب استاندار قم، یک سکه بهار آزادی به عنوان جایزه دریافت کردم.

ب: به مناسبت نیمه شعبان در مسجد "حسکران" قم مقاله‌ای تحت عنوان "فائمه امام مهدی" تهیه و قرائت نمودم که مورد توجه برگزارکنندگان مراسم قرار گرفت که در اواخر، و حسن ختام مقاله‌ام این حدیث بود "و أفضل الأعمال انتظار الفرج" و از جانب حجت الاسلام "توحیدی نیا" یک انگشتر و یک شیشه عطر به عنوان پادبود دریافت کردم.

احساس کردم که ناراحت و مضطرب به نظر می‌رسند که دفعتاً حضرت آیت الله با اوقات نلخی، نامزای گفتن و دشنام دادن به نگارنده مجموعه، دچار آنجان خشم و غضبی شده بودند که هرگز تصور نمی‌کردم که چنین برخورد و کلماتی از زبان شخصیت روحانی که خود استاد در علم مطلق و فلسفه است، جاری شود.

آیت الله امینی با حالت خشم‌گینانه گفتند: برو کتابهایم را مطالعه کن، چنانچه متقاعد نشدی به مسجد اعظم بیا تا حوائت را بدهم. توضیحا اینکه مسجد اعظم در یکس از محن‌های حرم حضرت معصومه قرار دارد.

به هر حال به اتفاق حجت الاسلام توحیدی نیا و بعداً در زمان مناسب دیگری در مسجد اعظم که محل تدریس آیت الله امینی بود، به حضور ایشان شرفیاب و سؤالات خود را مطرح نمودم، اما این بار حضرت آیت الله، خشمگین‌تر از قبل و در حضور تعدادی از طلاب ضمن اینکه پاسخ سؤالات را نداد، تا جایی که توانست، تهمت و دشنام و افتراء به نگارنده مجموعه تار کردند. نظر به عضالیت مفرط که در آن لحظه به من غالب شده بود و به هیچ وجه نتوانستم آرامش خود را حفظ کنم، متقابلاً حضرت آیت الله امینی را مخاطب قرار داده و گفتم: استاد! ترجیح می‌دهم در کلامی که سواد ندارند، حضور نداشته باشم. که این عکس‌العمل، حضرت آیت الله را خشمگین‌تر ساخت که بعداً دستور قطع مستمری ماهانه مرا صادر فرمودند. توضیحا اینکه در حوزه‌ی علمیه قم روال بر این بود که کمک هزینه‌های تحصیلی طلاب که رقمی معادل شش تا هفت هزار تومان توسط دفاتر سه‌گانه و تحت نظارت شخصیت مرجع روحانی بود، کمک هزینه تحصیلی من زیر نظر آیت الله امینی، آیت الله مشکینی، آیت الله وحید خراسانی پرداخت می‌شد.

در اینجا لازم می‌دانم اشاره داشته باشم به اینکه مجموعه حوادث و اتفاقات سنال ششم خوزوی در حوزه‌ی علمیه فیضیه قم که همزمان با خاتمه تحصیلات دیرستانی بود و مطالعات و تحقیقات جانبی دیگر موجب گردیده بود تا از لحاظ فکری و اعتقادی تحول اساسی در من ایجاد گردد که مجموعه اتفاقات مزبور نقطه عطف این تحول بود.

## پایان ترم اول خارج!!!

در صفحه ۲۹ ایشان ادعای مضحك دیگری را مطرح می کند که دروغگو بودن نویسنده را بیش از پیش روشن می کند.

در شروع سال سوم دانشگاه که هم زمان با پایان ترم اول خارج دروس حوزوي ام بود مشکل جدیدی که مانع ادامه تحصیل در حوزه شد این بود که بیشتر دروس این سال در دانشگاه به صورت عملي بود و می بایست در بیمارستان حضور می یافتیم. به همین دلیل وقفه ای در دروس حوزوي ایجاد شد.

۱- در آن سال ها حتی درس های مقدمات و سطح نیز به صورت ترمی برگزار نمی شد چه رسد به دروس خارج که حتی امروزه نیز به صورت آزاد برگزار می شود نه به صورت ترمی و واحدی. این دروغگوی وهابی اگر يك روز در درس های خارج شرکت کرده بود چنین ادعای خنده داری را مطرح نمی کرد.

۲- ایشان در همین کتاب مدعی شده اند که در دانشگاه شهید بهشتی تهران دانشجوی رشته پزشکی بوده و سیزده ترم پزشکی نیز خوانده است؛ اما چگونه می شود که هم زمان هم در دانشگاه شهید بهشتی تهران سیزده ترم پزشکی خواند و هم در حوزه علمیه قم مشغول گذراندن ترم های! دروس خارج شد؟!!!

شاید از قدرت طی الأرض استفاده می کرده اند؟!!!

## شرکت در مناظره با علمای ترکمن صحرا و پیروزی در این مناظره

در صفحه ۲۹ و ۳۰ برای این که ثابت کند چه طلبه ممتازی بوده مدعی می شود که در يك مناظره که از سوی حوزه علمیه قم طراحی شده بود شرکت و علمای سنی منطقه ترکمن صحرا را شکست داده است.

در وقت مشغول بودن به دروس دانشگاهی بودم که يك دفعه به حوزه علمیه فیضیه قم احضار شدم. گویا برنامه ریزی هایی انجام شده بود تا جلسه مباحثه و مناظره پیرامون اصول و مبانی اعتقادی مذهب شیعی و مذاهب چهارگانه اهل سنت در قم برگزار شود و مرا خواسته بودند تا در این جلسه شرکت داشته باشم. البته انتخاب در گزینش من و شرکت در این مناظره علمی به نحوی بود که گویا در شمار طلبه های موفق و ممتاز قرار گرفته بودم. به اتفاق چند طلبه دیگر جهت مباحثه و مناظره در مقابل تعدادی از روحانیون سنی منطقه ترکمن صحرا قرار گرفتیم.

۱- ایشان گفتند که طلبه مدرسه قدیریبه و بعد رضویه بوده اند چطور می از مدرسه حوزه علمیه فیضیه قم احضار شده اند؟

۲- با وجود این همه استاد چرا شما را خواسته اند؟ چرا بزرگان فن مناظره و علم کلام در این مناظره حاضر نبوده اند؟

۳- هیچگاه در تاریخ حوزه علمیه قم چنین مناظره ای برگزار نشده است. علمای ترکمن صحرا می توانند این جا شهادت داده و از خود دفاع نمایند. البته ایشان نام نمی برد که چه کسانی از علمای سنی در این مناظره حاضر بوده اند و از این طلبه شکست خورده اند و گرنه به راحتی می شد از عالم مورد نظر صحت آن را سوال کرد.



مربوط توسط آقای محمدیان برای دانشجویان حاضر منی خپلیس گران تمام شود. تا حدی که دانشجوی کرد جلسه درس را زما کرد و دوباره برگشت.

مجموعه حوادث و اتفاقات به شرح فوق در ترم دوم سال دوم دانشگاه ضمن اینکه خیال و حوصله لازم را در جهت فراگیری دروس تحصیلی از من سلب و مواجه با خشکی‌های مداوم و مفرط روحی شده بودم. منیغه را آنجان مورد نفرت و انزجار قرار دادم که وصف آن را نمی‌توانم بکنم. به هر حال سال دوم دانشگاه نیز به پایان رسید.

در شروع سال سوم دانشگاه که همزمان با پایان ترم اول خارج دروس جزوی ام بود، مشکل جدیدی که مانع ادامه تحصیل در حوزه شد این بود که بیشتر دروس این سال در دانشگاه به صورت عملی بود و من بایست در بیمارستان حضور می‌یافتم. به همین دلیل وقفه‌ای در دروس جزوی ایجاد شد.

همچنین در این سال بود که خانواده‌ام پیشنهاد ازدواج به من دادند که کم‌کم فکری برای خودم بکنم.

خانواده‌ی پدرم و پدر بزرگ و مادر بزرگم اصرار داشتند که باید با دختر عمه‌ام ازدواج کنم. او نیز دانشجوی رشته پزشکی بود و در یک کلاس درس من خواندیم. همه‌دیگر را خوب می‌شناختم اما بعد می‌دانستم که نتوانم با هم کنار بیایم. چرا که نوع پیش و تفکر او چیز دیگری بود و نگاه من به جامعه و اطرافیان نوعی دیگر.

به هر حال با اجبار و انکار این ازدواج شکل گرفت و تصمیم بر این شد که ما هم برای ادامه تحصیلات به آمریکا برویم.

این سال حضور در محیط دانشگاه مقداری راحت‌تر بود و آن مشکلات و گرفتاری‌های سال‌های قبل کمتر به نظر می‌رسید. گرچه به جهت فلسفه وجودی و ذاتی دانشگاه که همیشه محل برخورد اندیشه و افکار متفاوت است، تحولاتی را اجتناب‌ناپذیر می‌نمود، اما در سال سوم فقط دو مورد اتفاق مهم و قابل توجه روی داد:

الف) در وقت مشغول بودن به دروس دانشگاهی بودم که یک‌دفعه به حوزه‌ی علمیه فیضیه قم احضار شدم. گویا برنامه‌ریزی‌هایی انجام شده بود تا جلسه‌ی مباحثه و مناظره

پیرامون اصول و مبانی اعتقادی مذهب شیعی و مذاهب چهارگانه اهل سنت در قم برگزار شود و مرا خواسته بودند تا در این جلسه شرکت داشته باشم. البته انتخاب در گزینش من و شرکت در این مناظره علمی به نحوی بود که گویا در شمار طلبه‌های موفق و ممتاز قرار گرفته بودم. به اتفاق چند طلبه دیگر جهت مباحثه و مناظره در مقابل تعدادی از روحانیون سنی منطقه ترکمن صحرا قرار گرفتیم.

برنامه‌ریزی‌هایی که از قبل طراحی شده بود این بود که از جلسه مزبور فیلم تهیه شود و بین مردم پخش گردد. نهایتاً جلسه آغاز گردید. پس از چند ساعت بحث و مناظره نتیجه این طور شد که روحانیون سنی به اصطلاح در مقابل سؤالات ما بلاجواب ماندند و مثلاً ما موفق شده بودیم.

با خاتمه یافتن جلسه، خیر موفقیت ما و شکست دادن و محکوم کردن علمای سنی در روزنامه‌های همراه عکسهای از من به جاب رسیدند.

این به اصطلاح موفقیت را آن چنان بزرگ و مهم جلوه داده بودند که گویا انقلاب عظیمی به وقوع پیوسته است، که انعکاس خیر موفقیت آمیز در افکار و اذهان عمومی خصوصاً در بین طلبه‌های جوان حوزه‌ی علمیه بازناب بسیار شکفت آور و خوشحال کننده‌ای را در برداشت. اما در تحلیلی که شخصاً از جلسه مناظره‌ی مزبور با سه عبارتی اتفاقی موفقیت‌آمیز داشتیم، اساساً این بود که هیچ‌گاه این حادثه و موفقیت علمی توفیقی در غالب شدن اندیشه‌ای براندیشه‌ای دیگر، به نحوی که در روزنامه مزبور و محافل عمومی انعکاس داده بودند، نبود.

خودم از این موفقیت خوشحال نبودم، چرا که هم از جایگاه علمی خودم اطلاع داشتم و هم اینکه با این دلیل و استدلال و منطقی که من بلد بودم هیچوقت نمی‌شود اندیشه فکری مزار و چهار هند سئله‌ای را این چنین ساده و راحت تقی کرده و شکست داد. به عقیده‌ی من بی‌جواب ماندن روحانیون سنی در مقابل من که طلبه جوان شیعی بودم، نه تنها ریشه در ضعف علمی و بی‌اطلاعی آنان در علوم اسلامی نداشت، بلکه مسئله از دو جهت اصولی قابل بحث و بررسی بوده اولاً اینکه با وضعیت ایجاد شده و

## انتشار خبر شکست علمای اهل سنت از رادمهر در روزنامه ها همراه با عکس او!

در صفحه ۳۰ ادعای جالب دیگری را مطرح کرده است:

با خاتمه یافتن جلسه خبر موفقیت ما و شکست دادن و محکوم کردن علمای سنی در روزنامه ها همراه عکسهایی از من به چاپ رسید.

برای دروغ بودن این مطلب همین بس که هیچ عکسی از حجت الإسلام مرتضی رادمهر در مجامع عمومی شیعی در دست نیست و اگر چنین عکسی بود حتما آن را نشان می دادند؛ تنها عکسی که از ایشان در زمان طلبگی و در جمع مردم دیده می شود عکسی است که با فتوشاپ درست کرده اند که در ادامه آن را به صورت کامل بررسی خواهیم کرد و اگر ایشان عکسی در روزنامه داشتند مجبور نمی شدند این همه از فتوشاپ استفاده کنند و عکس های تقلبی نشان بدهند.

حال فرض می کنیم که ایشان راست می گویند تاریخ دقیق این قضیه چه زمانی بوده تا ما بتوانیم به سرعت از آرشیو روزنامه آن را پیدا کنیم؟

## دعای کمیل و شرکیات!

در صفحه ۵۷ از این کتاب ادعا می کند که چون در دعای کمیل مطالب شرک آلود بود از خواندن آن خود داری کردیم!!!

به هر حال همنشینی و مجالست با شیخ عبدالله آن چنان ما را مشغول کرده بود که ظرف مدت يك هفته اقامت نه تنها چنان رغبت به حضور در مجالس و مناسبت های مذهبی شیعی مثل زیارت قبور و غیره نداشتیم بلکه از آن نیز اکراه داشتیم؛ خصوصا اینکه قرار بود دعای کمیل در حرم "حضرت زینب" توسط من قرائت شود اما به حسب معتقدات اهل سنت که خواستن و تقاضای رفع حاجت جز از ذات پاک خداوند از شخصیت ها و الگوهای دینی تحت هر شکل و عنوان نادرست و قریب به شرک می باشد لذا از خواندن دعای کمیل نیز امتناع نمودیم.

نویسنده این افسانه اگر در عمر خودش یکبار دعای کمیل را شنیده و یا خوانده بود چنین ادعا مضحک و دور از واقعیت را مطرح نمی کرد. تمام شیعیان عالم می دانند که این دعا، مناجات امیرالمومنین با خداوند است که آن را به کمیل بن زیاد یاد داده و به نام او مشهور شده است.

حال این چه حجة اسلامی است که در تمام عمر خودش یکبار هم دعای کمیل نخوانده است؟!

از طرفی توسل در نزد اهل سنت موضوعی است پذیرفته؛ و هابیون این کار را جایز نمی دانند و طرح این مطلب دلیل دیگری است بر اینکه نویسنده کتاب و هابی می باشد.

همچنین می خواهیم بدانیم وارد کنندگان این شبهات درباره آیات ۹۷ و ۹۸ سوره یوسف چه نظری دارند؟ در آن حال برادران یوسف عرضه داشتند ای پدر برای گناهان ما از خداوند آمرزش بخواه که همانا ما خطاکار بودیم. پدر گفت: به زودی از درگاه خدا برای شما آمرزش می طلبم که او بسیار آمرزنده و مهربان است.

و درباره آیات ۹۳ و ۹۶ سوره یوسف و کسانی که می گویند تبرک حرام است! اکنون این پیراهن مرا نزد پدرم (یعقوب) برده و به روی او افکنید تا دیدگانش باز بینا شود آن گاه (او و) همه اهل بیت و خویشان خود را (از کنعان به مصر) نزد من آرید. پس از آنکه بشیر آمد (و بشارت یوسف آورد) پیراهن او را به رخسارش افکند بینا گردید و گفت: به شما نگفتم که از (لطف) خدا به چیزی آگاهم که شما آگه نیستید؟

عبدالله گفت: شیعه نه به قرآن اعتقاد دارد و نه من به شما اعتقاد دارم. به هر شکل و صورت و سماجت بالاخره ایشان را متقاعد و حدود چند روزی که در سوریه اقامت داشتیم. از مباحثات با وی این‌طور برداشت کردیم که صراحت بیان و عقیده و تسلط وی به مباحث قرآنی به شکلی بود که نمونه آن را در سفر بلوچستان شاهد بودیم.

"شیخ عبدالله" اصالتاً عرب بود اما نه زبان فارسی تسلط کاملی داشت. همچنین در مصاحبت با وی ایشان اظهار داشت که قبلاً دو سال در زندان‌های ایران زندانی و علت زندانی شدنش را به جهت ملاحظات اعتقادی و برخورد با روحانیون شیعه عنوان داشت و اضافه نمود که حتی یک بار نیز مورد سوء قصد و سه قتل خودش مورد نیراندازی اطلاعاتی‌ها قرار گرفته است. به هر حال همشینی و مجالست با شیخ عبدالله آن چنان ما را مشغول کرده بود که طرف مدت یک هفته اقامت. نه تنها چنان رغبت به حضور در مجالس و مناسبت‌های مذهبی شیعی مثل زیارت قبور و غیره نداشتیم. بلکه از آن نیز اجتناب داشتیم. خصوصاً اینکه قرار بود دعای کمیل در حرم "حضرت زینب" توسط من قرائت شود. اما به حسب معتقدات اهل سنت که حواستن و تقاضای رفع حاجت. جز از ذات پاک خداوند از شخصیت‌ها و الگوهای دینی تحت هر شکل و عنوان نادرست و قریب به شرک می‌باشد. لذا از خواندن دعای کمیل نیز امتناع نمودیم.

سفر چند روزه در سوریه، مجالست و مصاحبت با "شیخ عبدالله" آن چنان تحول عقیدتی و اساسی در ما ایجاد کرده بود و دیدگاه‌های اعتقادی ما را دگرگون ساخت بود که تا آن زمان هیچ‌گاه با چنین حالات روحی و روانی مواجه نشده بودیم.

#### سفر به کردستان (سنندج و سلیمانیه عراق)

پس از مراجعت از سفر سوریه من و آقای محمدی به اتفاق تصمیم گرفتیم از طریق کردستان (سنندج) به سلیمانیه عراق نیز سفری داشته باشیم. گرچه تقریباً در مراحل پایانی ترم و آغاز امتحانات قرار داشتیم. اما احتیاجی به درس و امتحانات و غیره نمی‌کردیم.

نویسنده در کتاب خود با پرده برداری از واقعیت درونی خویش در مورد یکی از سخنرانی های خود بعد از سنی شدن این چنین می گوید:

پس از حضور در کردستان در چهار جای مختلف با لباس روحانی شیعی به ایراد سخن پرداختیم.

در واقع این سخنان نشانگر باطن نویسنده است که حاضر است با تغییر چهره و ظاهر به تبلیغ عقیده خود بر ضد شیعیان بپردازد؛ حال از کجا مشخص این شخصی که خود می گوید با ظاهر شیعه تبلیغ اهل سنت کردیم کتاب را نیز با همین حيله و نیرنگ نوشته باشد؟

دکتر بی وجدان در نظر داشت با دادن کلت به من، مرا مرتکب جنایت کند و با احیاناً اگر با کلت دستگیر شدم، حداقل به جرم من چیزی اضافه شده باشد.

توضیحا اینکه برادر عزیزم شهید علیرضا محمدی زمانی که مورد اصابت گلوله قرار گرفت و وی را به بیمارستان انتقال می دادم در آن حالت به من گفت که از موضوع دادن کلت توسط دکتر به من و از منظور وی مطلع شده و در فرمایش مناسب کلت را که داخل داشبورده ماشین بوده برداشته و در محل امنی مخفی کرده. پس از سفر مشهد و مراجعت به تهران و مدتی بعد که تقریباً از بیکاری و خانه نشینی کلافه شده بودم به اتفاق علیرضا تصمیم گرفتیم به منطقه کردستان مسافرتی داشته باشیم.

پس از حضور در کردستان در چهار جای مختلف با لباس روحانی شیعی به ایراد سخنرانی پرداختیم. حافل از اینکه اطلاعات در تمام موارد ما را تحت نظر داشت و سخنرانی های ما توسط عوامل اطلاعات ضبط می شود. پس از اجرای برنامه سخنرانی های مزبور و اینکه احساس کردیم که گویا اطلاعات تشخیص داده و ما را عمده سرطانی می دانست در چند مورد در صدد دستگیری ما بر آمدند. چون وضعیت را نامناسب و ناامن دیدیم، لذا به تهران مراجعت کردیم.

در تهران نیز که گویا برنامه ریزی های اطلاعات کامل شده و دستگاه های اطلاعاتی در چند مورد تحت نظر قرار دادن در تعقیب ما در صدد دستگیری و یا ترور ما بودند. ما نیز مساله را در یافته بودیم که دستگیری و ترور ما قطنی شده است. لذا از حضور در منزل پرهیز و بعضاً در منازل آشنایان و اطرافیان اقامت می نمودیم.

شهادت علیرضا محمدی،

## رسیدن به رتبه حجت الإسلام!

در صفحه ۸۸ ادعا می کند که در حوزه علمیه به رتبه "حجت الإسلام" رسیده است!

در عرصه و میدان علوم حوزوی تا رسیدن به رتبه "حجت الاسلام" شدن و معم شدن و در حوزه علمیه فیضیه قم و به طور همزمان تحت شدیدترین بمباران های تربیتی و عقیدتی نیز قرار داشته ام... .

این نیز دروغی است آشکار و خنده آور؛ از کی تا به حال حوزه علمیه به کسی رتبه داده است؟

القابی همچون حجت الإسلام، ثقة الإسلام، استاد، آیت الله و ... القاب رسمی نیست که حوزه علمیه آن را به کسی اعطا کند بلکه القابی است که برای احترام به هر روحانی معممی گفته می شود. یعنی این طور نیست که مثلا شخصی پنج سال درس بخواند به رتبه حجت الإسلام برسد، ده سال درس بخواند آیت الله شود و ...

## ۲۷ ربیع الأول ۱۴۲۳ هجری شمسی!

نویسنده در صفحه ۹۲ و در پایان می گوید این کتاب را در ۱۳۸۰/۳/۱۹ و ۲۷ ربیع الأول ۱۴۲۳ هجری شمسی! نوشته است.

۱- ماه ربیع الأول از ماه های هجری قمری است نه هجری شمسی.

۲- این دو تاریخ با یکدیگر مصادف نیست؛ بلکه یکسال و یازده روز اختلاف دارد.

برای آگاهی به سایت های تبدیل تاریخ رفته ۱۳۸۰/۳/۱۹ را تبدیل کنید و ببینید چه تاریخی به شما خواهد داد.

به پایگاه اطلاع رسانی مرکز تقویم مؤسسه ژئوفیزیک دانشگاه تهران خوش آمدید ::

شمسی تقویم | تحویل سال | تاریخ تقویم | تقویم سالانه | رؤیت هلال | اوقات شرعی | قبله | ساعت و زمان | پدیده های نجومی | نرم افزارها

نتایج اجرای برنامه تبدیل تقویمها

تاریخ شمسی :	19/3/1380	خرداد
تاریخ قمری :	16/3/1422	ربیع الاول
تاریخ میلادی :	9/6/2001	ژوئن
روز :	شنبه	

بارگشت

English

صفحه اول  
اخبار  
معرفی مرکز  
کتابخانه مرکز تقویم  
کتابشناسی تقویم  
طرح های پژوهشی  
تماس با ما  
پیوندها  
کاربران حاضر: 14 نفر

## حرف آخر

جوآننده گرامر:

همانطوری که اشاره شد به لحاظ عدم وابستگی نگارنده به شخصیت‌ها، گروه‌ها و احزاب سیاسی در ارائه اتفاقات، نظرات، تحلیل‌های تخصصی ملاحظات و جهت‌گیری‌های سیاسی به هیچ وجه مورد لحاظ قرار نگرفته و بنا به همان‌تنی مجموعه مزبور سیاسی نیست. و از طرفی به جهت محدود بودن سطح آگاهی نگارنده در باب علم فقه با عدم دسترسی به مؤلفه‌های علمی فقهی، سعی شده است از هر گونه ابراز عقیده و نظر علمی و فقهی که احتمالاً سؤال بر انگیز و یا سوء تفاهمانی را به دنبال داشته باشد، پرهیز شود. و این مسئله نیز مورد توجه خاص قرار گرفته که در همه احوال جانب احتیاط و امانت‌داری در بیان و شرح مطالب و ارائه نظرات و تحلیل‌ها مراعات کرده‌کنه بنا بر این پیش و طرز تفکر اساسی، خلاصه اتفاقات و نظرات و تحلیل‌های خود را در سه قسمت به ترتیب زیر جمع بندی می‌نماید:

### الف) از تولد تا مقطع سنی ۱۳ سالگی

همانطوری که در بخش‌های قبلی اشاره شد، بنده از خانواده‌ای شیعه هستم و پدر و مادر هر دو پزشک هستند. پدرم جراح و متخصص مغز اعصاب و مادرم جراح و متخصص قلب و عروق می‌باشند و هر دو نیز استاد دانشگاه هستند.

تا جایی که به خاطر دارم به لحاظ عدم حضور پدرم در خانواده و رفتن به خارج از کشور به مدت زمان طولانی، از همان کودکی تحت تعلیم و تربیت مادرم بودم. و خانواده مادرم خانواده‌ای متعصب شیعی هستند که اصطلاحاً از سادات حسین می‌باشند.

در عمره و میدان علوم حوزوی تا رسیدن به رتبه "حجت الاسلام" شدن و معمم شدن و در حوزه علمیه فاضله قم و به طور همزمان تحت شدیدترین فشارهای تربیتی

### توسط عمویش کشته شده یا با آمپول زهر در زندان؟

از صفحه ۱۰۱ تا ۱۰۲ کتاب نحوه کشته شدن این حجت الاسلام توسط دوست و رفیق او بازگو شده است که بخش های از آن را مرور می کنیم.

اشکهایی که در چشمهایم جمع شده بود روی گونه هایم سرازیر شد. بغض گلویم را بشدت فشرد آرام گفتم: برادران، مرتضی را بشهادت رسانده اند. به او زهری بسیار خطرناک تزریق کرده اند او بیشتر از چند روز مهمان این دنیا نیست!

مرتضی رادمهر چند روز پس از آخرین دیدارم با او در کویته جام شیرین شهادتی که در زندان کرمان بدست او داده بودند را سر کشید.

در این جا ادعا شده است که ایشان توسط آمپول زهری که در زندان کرمان به او تزریق شده بود پس از آزادی و چند روز بعد از آن در کویته پاکستان از دنیا رفته است در حالی که کارشناس وهابی شبکه کلمه که این کتاب را تبلیغ می کند می گوید که او توسط عموی خودش با شدید ترین و فجیع ترین وضع ممکن کشته شده است.

کدام را باور کنیم متن کتاب را یا ادعای این کارشناس وهابی را؟

[دانلود کلیپ حرف های کارشناس وهابی](#)



سپس از او خواهش کردم برایم بسیار دعا کند. چون احساس عمیقی به من می‌گفت که او از این دنیا کاملاً بریده و در فضائی ملکوتی بسر می‌برد. و دلم با یقین کامل به من می‌گفت: مرتضی شهیدی است که بزودی بسوی خدایش بر خواهد گشید. پس از اینکه او را بدرقه کردیم، به دوستان گفتم: برای برادران! شهید مرتضی رادمهر دعا کنید. خداوند رحمتش کند...

همه با تعجب گفتند: منظورشان چیست آقای دکتر؟

اشکهایی که در چشمهایم جمع شده بود روی گونه‌هایم سرارز شد. بعضی گلویم را بشدت فشرد. آرام گفتم: برادران، مرتضی را بشهادت رسانده‌اند. به او زهری بسیار خطرناک تزریق کرده‌اند. او بیشتر از چند روز مهمان این دنیا نیست!

مرتضی پیش خانواده اش به کویته بازگشت. چند روز از روشن شدن گلدهی ایسان و عشق این پرستوی مهاجر نگذشته بود که دخترک نازنینش متوجه شد صورت پدر از همیشه روشنتر شده، ولی هیچ حرکت نمی‌کند. لیخندی سناکت بر لبانش نقش بسته و او به دیدار معشوق بر گشوده. شمع شده فروزان ولی جامد و بی حرکت. با گریه‌ای که از اعماق عصمت کودگانه‌ی دختر معصوم دکتر مرتضی رادمهر برآمده بود برده‌ی آسمان درهم درید و همه فهمیدند روح شهید به جایگاه ابدی خویش پیروز کرده است...

مرتضی رادمهر چند روز پس از آخرین دیدارم با او در کویته جام شیرین شهادتی که در زندان کرمان بدست او داده بودند را بر گشید. و بسوی خدایش شتافت تا شهادتی باشد بر ظلم دژخیمان شهوت پرست، و گواهی باشد بر حکومتی که سد راه دعوت خدا شده و در تلاش است نور خدا را با باد دهانش خاموش کند.

او رفت... ولی دعوت او باقی است.

مرتضی رفت. ولی روح او در جوانان بیدار ایران موج می‌زند.

## توضیح عکس ها

برای مشخص شدن هر چه بیشتر حقیقت و جلوگیری از پنهان کردن حقایق (ممکن است در آینده بخواهند اشتباهات ذکر شده را اصلاح نمایند) تنها به متن بسنده نکردیم و تصاویر مربوطه را نیز قرار دادیم.

عکس سایت ناجی کرد و سخنرانی رادمهر در مجلس شورای اسلامی (جا دارد توجه عزیزان را به متنی که در کنار عکس رادمهر دروغین نوشته شده جلب نماییم که در آن ادعا می شود عمر از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله ازدواج موقت را تحریم کرده است و ما به این شبهه پرداخته ایم. سوال ما این است چرا سایت ناجی کرد عوام فریبی کرده؟)

The screenshot shows the homepage of the 'Najiyat' website. At the top, there is a navigation bar with various menu items. The main content area features a large article titled 'حضرت عمر رضی الله عنه- و ازدواج موقت (صیغه)' (Imam Umar رضي الله عنه - and temporary marriage (contract)). The article includes a photograph of Ayatollah Khamenei speaking at a podium. To the right of the article, there are several smaller images and text blocks, including a section titled 'تصاویر تصادفی' (Random Images) and 'آخرین دیدگاه ها' (Latest Views). The website's header includes the 'Najiyat' logo and social media icons for RSS, Twitter, YouTube, and Facebook.



فتوشاپ عکس رییس جمهور سابق ایران و گذاشتن سر رادمهر به جای او





محافظ رئیس جمهور که از رادمهر تقلبی حفاظت می کند.

در این تقلب عکس این سر را بریده اند و به جای سر رادمهر تقلبی گذاشته اند.

شخصی که رادمهر معرفی شده و از سر او به جای سر رئیس جمهور گذاشته شده.



علی شمخانی وزیر دفاع سابق ایران که رامهر تقلبی را همراهی می کند.  
مهندس جهانگیری، وزیر آن دوران که رامهر تقلبی را همراهی کرده است.  
حجت الإسلام موسوی لاری وزیر کشور سابق که رامهر تقلبی را همراهی می کند.

## واقعہ نگاری به روش مکتب خلفا ... و احمق پنداشتن خلق خدا

این تصویر جزوی از داستان يك معمم شیعه است ... که سنی شد!

مرتضی رادمهر ... که آل سعود جهت تطهیر وجه خود از داستان هدایت او استفاده می کنند.  
گویا این تصویر ادعای بازداشت این فرد توسط نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی دارد.

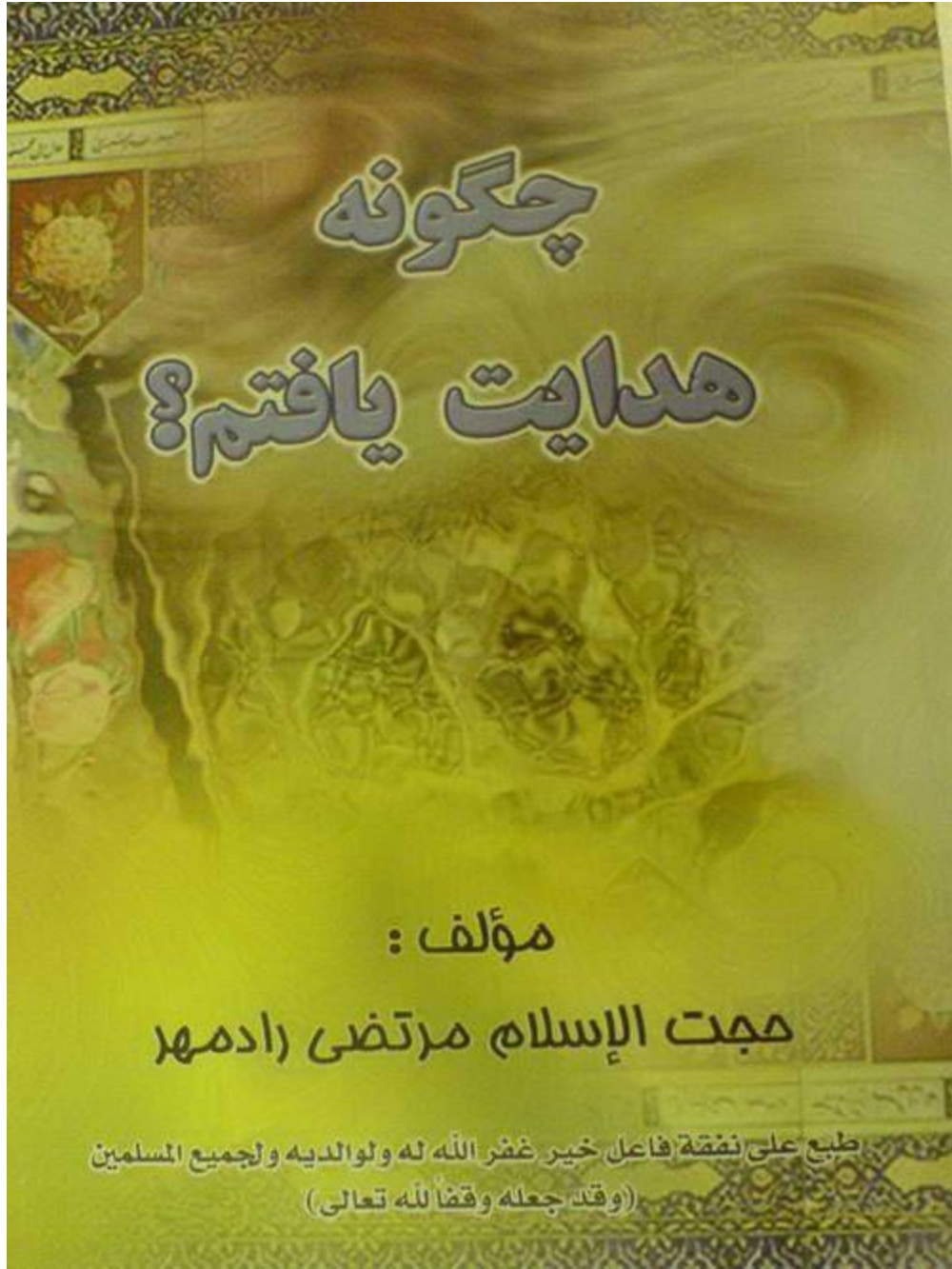


\* به اختلاف کیفیت  
بسر این فرد معمم با  
سایر تصویر و  
همچنین عدم انطباق  
نور پردازی دقت کنید،  
با توجه به تابش  
شدید خورشید از  
سمت راست و بالا...  
سهم نور خورشید بر  
روی صورت این فرد  
معمم کجاست؟  
نوری که در قبا و  
صورت مرد پشت سرتی  
دیده می شود...!!!!

البته از آنجا که این  
تصویر برای چاپ مهیا  
شده ... تصور می رفته  
که بدلیل ضعف چاپ  
نمایان نخواهد شد ...  
اما بطور ناشیانه ای  
بر روی اینترنت آمده  
است.



\* به دور گردن این فرد توجه کنید  
که با فیچی بریده شده است.  
و حتی با جاتی صورت فرد اصلی  
همخوانی ندارد. همانطور که  
مشخص است خورشید  
از سمت راست و بالای تصویر  
می تابد اما اثری بر روی این فرد  
نیز ندارد. در حالی که در کت و  
پیراهن او تاثیر بسزایی دارد



[دانلود کتاب چگونه ہدایت شدہ](#)

[دانلود فایل پاور پوینت و توضیح کامل عکس ہا](#)

ابوبکر لحظه وفاتش کسی را نزد عمر رضی الله عنهما فرستاد تا وی را جاننشین خویش سازد مردم اعتراض کردند و گفتند آیا کسی را که درشتخو و بد اخلاق است را می خواهی بر ما حاکم کنی؟ او اگر بر ما حاکم شود بد اخلاق تر و خشن تر خواهد شد؛ چه جوابی فردای قیامت برای پروردگارت هنگام ملاقات آماده کرده ای؟

وقال لقمان لابنه: يا بني احذر الكذب فإنه شهيقٌ كلعن العصفور؛ مَنْ أكل منه شيئاً لم يصبر عنه. وقال الأصمعي: قيل لكذاب: ما يحملك على الكذب؟ فقال: أما إنك لو تغرغرت ماء ما نسيت حلاوته. وقيل لكذاب: هل صدقت قطاً؟ قال: أكره أن أفول لا، فأصدق.

وذكر ابن عبد البرّ الخبّر المروزيّ عن النبيّ ﷺ قال: «الحقُّ ثقيلٌ فمن قَصُر عنه عجز، ومن جاوزَه ظلم، ومن انتهى إليه فقد اكتفى»، ويروى هذا لمجاشع بن نهشل. وعن النبيّ ﷺ قال: «الحقُّ ثقيل، رحم الله عمرَ بن الخطاب، تركه الحقُّ ليس له صديق»<sup>(١)</sup>.

لما استخلف أبو بكر عمر رضي الله عنهما قال لمعيقب الدؤسي: ما يقول الناس في استخلاف عمر؟ قال: كرهه قومٌ ورضيَهُ قوم آخرون، قال: فالذين كرهوه أكثر، أم الذين رضوه؟ قال: بل الذين كرهوه، قال: إن الحق يبدو كرهاً وله تكون العاقبة: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى﴾ [عه: ١٣٢].

وقال: الحكمة تدعو إلى الحق، والجهل يدعو إلى الشق، كما أن الحجة تدعو إلى المذهب الصحيح، والنشيبه يدعو إلى المذهب الباطل.

وقال بعض الحكماء: من جهل بك بالحق والباطل أن تريد إقامة الباطل بإبطال الحق، وقال بعض الحكماء: لا يُعَدُّ الرجلُ عاقلاً حتى يستكمل ثلاثاً: إعطاء الحق من نفسه في حال الرضا والغضب، وأن يرضى للناس ما يرضى لنفسه، وأن لا يرى له زلةً عند صحوة.

وقال أبو العتاهية:

ومن ضاق عنه الحق ضاقت مذهبه

لما احتضر أبو بكر أرسل إلى عمر رضي الله عنهما فقال: يا عمر: إن وليت علي

(١) أخرجه بنحوه ابن الاثير في «أسد الغابة» ١٦٣/٤، في ترجمة عمر بن الخطاب. وفي سننه المختار بين نافع وهو ضعيف.

# الأدب الشيعي

تأليف  
الإمام الفقيه المحدث عبد الله محمد  
ابن مفلح المقدسي  
الترقي سنة ٧٦٣ هـ

سَمِعْتَهُ وَمَنْبِهِ نَصِيحَةٌ وَخَرَجَ عَادِيئَةً وَقَدَّمَ لَهُ

شُعَيْبُ الأَرْنَؤُوطُ عُمَرُ الأَلْتِيَامُ

Sonnat.Net

المجلد الأول

١٤١٩ هـ - ١٩٩٩ م

## پی نوشت:

- (١) الأدب الشرعيه، مفلح المقدسي، ج ١، ص ٧١
- (٢) تاريخ المدينة، ابن شبة النميري، ج ٢، ص ٦٧١، باب أقوال الناس عن تولى عمر ...
- (٣) المصنف، ابن ابي شيبة، ج ١، ص ٧١، باب ٤٤، ما جاء في خلافة عمر بن الخطاب



## مخالفت مهاجرين و انصار با انتخاب عمر

مهاجران و انصار پس از شنیدن خبر جانشینی عمر نزد ابوبکر رفتند و گفتند شنیده ایم عمر را جانشینت قرار داده ای و حال آنکه تو او را خوب می شناسی و از شرارتهايش در بين ما آگاهی؛ پس چرا او را جانشینت قرار داده ای؟ تو که بزودی خدای عزوجل را ملاقات می کنی آیا در برابر پرسش خداوند پاسخی آماده کرده ای؟

عمر بن الخطاب إلى العراق، فأكون قد بسطت يدي جميعاً في سبيل الله<sup>(١)</sup>.  
وأما اللاتي كنت أود أني سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عنهن،  
فليتني سألته لمن هذا الأمر من بعده؟ فلا ينازعه فيه أحد، وليتني كنت سألته:  
هل للانصار فيها من حق؟<sup>(٢)</sup> وليتني كنت سألته عن ميراث بنت الأخ والعمة،  
فإن في نفسي من ذلك شيئاً.

ثم دخل عليه أناس من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم  
فقالوا: يا خليفة رسول الله، ألا تدعوك طيبياً ينظر إليك؟ فقال: قد نظر إلي.  
قالوا: فماذا قال؟ قال: إني فعال لما أريد، ثم قال لهم: انظروا ماذا أنفقت من  
بيت المال، فنظروا فإذا هو ثمانية<sup>(٣)</sup> آلاف درهم، فأوصى أهله أن يذودها إلى  
الخليفة بعده. ثم دعا عثمان بن عفان فقال: اكتب عهدي، فكتب عثمان وأملى  
عليه<sup>(٤)</sup>.

بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما عهد به أبو بكر بن أبي قحافة آخر عهده  
في الدنيا نازحاً عنها، وأول عهده بالآخرة داخلاً فيها: إني استخلفت عليكم  
عمر بن الخطاب، فإن تروه عدل فيكم، فذلك ظني به ورجائي فيه، وإن بدل  
وغير فالخير أردت، ولا أعلم الغيب، وسيعلم الذين ظلموا أي متقلب ينقلبون.

ثم ختم الكتاب ودفعه، فدخل عليه المهاجرون والأنصار حين بلغهم أن  
استخلف عمر، فقالوا: تراك استخلفت علينا عمر، وقد عرفته، وعلمت بوائقه  
فيما وأنت بين أظهرنا، فكيف إذا وليت عنا وأنت لاقى الله عز وجل فسألتك، فما  
أنت قائل؟ فقال أبو بكر: لئن سألتني الله لأقولن: استخلفت عليهم خيرهم في  
نفسى. قال: ثم أمر أن تجتمع له الناس، فاجتمعوا، فقال: ايها الناس قد  
حضرني من قضاء الله ما ترون، وإنه لا يد لك من رجل يلي أمركم، ويصلي

(١) كذا بالأصل، ولم يذكر الثالثة، وهي في الطبري: وهدت أبي حنيفة سيرت خالد بن الوليد إلى  
أهل الرقة، كنت أقمت يدي القصة، فإن طغر المسلمون ظفروا، وإن هزموا كنت بصدد لقاء أو  
مدها. (وانظر العقد الفريد).

(٢) في الطبري والعقد: نصيب.

(٣) في طبقات ابن سعد ١٩٣/٣: ستة آلاف.

(٤) نص المعهد في الطبري ٤٢٩/٣ والكناسل لابن الأثير ٤٢٥/٣ وطبقات ابن سعد ٢٠٠/٣  
بإختلاف في بعض الألفاظ، فارتها مع الأصل.

# الإمامة في السنة المعروف بتاريخ الخلفاء ٢-١

الإمام الفقيه أبو محمد عبد الله بن مسلم  
ابن قتيبة الدينوري  
المرور سنة ٢١٣هـ والمتوفى سنة ٢٧٦هـ رحمه الله

تحقيق  
الأستاذ علي شيري  
مأجستير في التاريخ الإسلامي

الجزء الأول

Sonnat.net



پی نوشت:

(٤) الإمامة و السياسة، ابن قتيبة، ج ١، ص ٣٧ (بتحقيق الشيري) / ج ١، ص ٢٤، باب مرض أبي بكر و استخلافه عمر (بتحقيق الزيني)





تازیانه عمر و رعب و وحشت مردم  
شعبي مي گوید دره (تازیانه) عمر ترسناک تر از شمشیر حجاج بود.

الباب الخامس  
فِيَا يُضَافُ وَيُنَسَّبُ  
إِلَى الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ

سيرة المُعَمَّرِينَ . دِرَّةَ عَمْرٍ . قَبِيصَ عَنَانَ . فضائل عليّ . صدق أبي ذرّ .  
مِشِيَةَ أَبِي دُجَانَةَ . دَهَاءَ مَمَاوِيَةَ . قَتْلَهُ الْمَبَادِلَةَ . وَلِجْمَةَ الْأَشْمَثِ . حِلْمَ الْأَحْنَفِ .  
زَكْنَ إِيَّاسٍ . زُهْدَ الْحَسَنِ . وَرِزْقَ أَبِي سَيْرِينَ . سَجْعَ الْخُنَّارِ . شَجَةَ  
عبد الحميد .

الاشتهاد

١٢١ - (سيرة المُعَمَّرِينَ) : ما أبو بكر وعمر رضي الله عنهما ، يُضْرَبُ  
بسيرتهما المثل إذ لا عهد<sup>(١)</sup> بتلها بعد النبي صلى الله عليه وسلم . وكان عبد الملك  
ابن مروان يقول : أنصفونا يامشر الرعيّة ، تريدون منا سيرة أبي بكر وعمر ،  
ولا تسيرون فينا ولا في أنفسكم بسيرة رعيّة أبي بكر وعمر ! نسأل الله أن يعين  
كلاً على كلّ .

وقال البهتري :

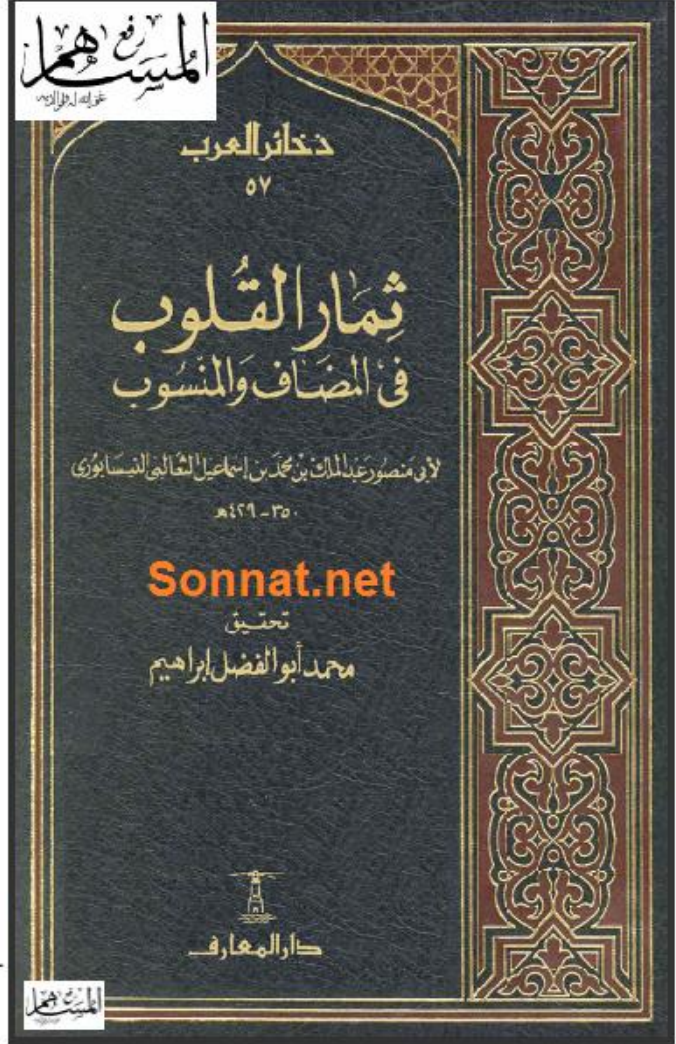
إن الرعيّة لم تزل في سيرته مُحرّمة مذ ساءها المتوكل<sup>(٢)</sup>  
وقال بعض البلغاء وقد ذكر بعض اللوك : رأيت صورة قرية ، وسيرة  
عمرية .

وقال آخر : رأيت بفلان نور القمّرين ، وعدلّ المُعَمَّرِينَ .

١٢٢ - (درة عمر) : قال الشعبي : كانت درة عمر أهيب من سيف الحجاج .

(١) ط : ولم يهد . (٢) ديوانه ٢ : ١٩٦ .

٨٥



پی نوشت:

- (٢) وفيات الأعيان، ابن خلكان، ج ٣، ص ١٤
- (١) ثمار القلوب، اسماعيل النيسابوري، ص ٨٥
- (٣) مغني المحتاج، لمحمد بن الشربيني، ج ٤، ص ٣٩٠
- (٤) حواشي الشرواني على تحفة المحتاج، ج ١٠، ص ١٣٤



ابو سلمه مي گويد از ابوهريره سوال كردم آيا تو زمان عمر هم اينگونه حديث نقل مي كردي؟ گفت اگر در زمان او اين جنين حديث نقل مي كردم از شكنجه و تازيانه او در امان نبودم.

تذكرة الحفاظ عمر بن الخطاب ج 1 - ط 1

عن حفظ القرآن .

وقد روى شعبة وغيره عن يانث عن الشعبي عن قرظة بن كعب قال لما سیرنا عمر الى العراق مشى معنا عمر وقال أتسدرون لم شيتکم؟ قالوا نعم تكرمه لنا قال ومع ذلك انکم تأتون اهل قرية لهم دوی بالقرآن كدوی النحل فلا تصدوم بالاحاديث فتشغلوم جردوا القرآن واكلوا الرواية عن رسول الله وانا شريككم فلما قدم قرظة بن كعب قالوا حدثنا فقال نهانا عمر رضي الله عنه .

الدروردي عن محمد بن عمرو عن ابي سلمة عن ابي هريرة وقلت له أكنت تحدث في زمان عمر هكذا فقال لو كنت احدث في زمان عمر مثل ما احدثكم لضربني بمخففته .

معن بن عيسى انا مالك عن عبد الله بن ادریس عن شعبة عن سعد ابن ابراهيم عن ابيه ان عمر حبس ثلاثة ابن مسعود و ابا الدرداء و ابا مسعود الانصاري فقال قد أكثرتم الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم .

ابن علية عن رجاء بن ابي سلمة قال بلغني ان معاوية كان يقول عليكم من الحديث بما كان في عهد عمر فانه كان قد اخاف الناس في الحديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم .

وروى هشام عن ابيه عن المغيرة بن شعبة ان عمر استشارهم في املاص المرأة يعني السقط فقال له المغيرة قضى فيه

# کتاب تذكرة الحفاظ

للإمام أبو عبد الله شمس الدين محمد الذهبي  
المتوفى ٥٧٤٨ هـ - ١٣٤٨ م

الجزء الأول

صحيح

عن النسخة القديمة المحفوظة في مكتبة الحرم المكي  
تحت إعاونة وزارة المعارف للحكومة العالية الهندية

Sonnat.net

دار الكتب العلمية

بيروت - لبنان

پی نوشت:

(1) تذكرة الحفاظ، الذهبي، ج 1، ص 7

ابوهریره می گوید احادیثی که امروز برای شما نقل می کنیم اگر در زمان عمر آن را نقل می کردم از دره عمر بن خطاب بی بهره نمی ماندم.

جودوا القرآن وأقروا الرواية عن رسول الله صلى الله عليه وسلم امضوا وأنا ناسر بكم فلما قدم قرظة قالوا حدثنا قال تهانا عمر بن الخطاب • قال ابن وهب وحديثي يونس بن يزيد عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عائشة قالت ألا بعجبتك أبو هريرة جاء يجلس الى جانب حجر بن عديت عن رسول الله صلى الله عليه وسلم يسمعي وكننت أسبح قائم قبل أن أقضي سبحة ولو أدركته لرددت عليه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يكن يسرد الحديث كسرديكم • وعن أبي هريرة أنه قال لقد حدثتكم بأحاديث لو حدثت بها زمن عمر بن الخطاب لضربني عمر بالهرة • قال أبو عمر احتج بعض من لا علم له ولا معرفة من أهل البدع وغيرهم الطاعنين في السنن بحديث عمر هذا قوله أقروا الرواية عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وعادكوا في هذا الباب من الأحاديث وغيرها وجعلوا ذلك ذريعة إلى الزهد في سنن رسول الله صلى الله عليه وسلم التي لا يوصل إلى مراد كتاب الله إلا بها والطمع على أهلها ولا حجة في هذا الحديث ولا دليل على شيء مما ذهبوا إليه من وجوه قد ذكرها أهل العلم • منها أن وجه قول عمر إنما كان تقوم لم يكونوا أحصوا القرآن نغشى عليهم الاشتغال بغيره عنه اذ هو الأصل لكل علم هذا معنى قول أبي عبيد في ذلك واحتج بما رواه عن حجاج عن المسعودي عن عون بن عبد الله بن عتبة ملى أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ملة فقالوا يا رسول الله حدثنا فأ نزل الله جل وعز ( الله نزل أحسن الحديث كتابا متشابها مثاني تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم ثم تلين جلودهم ) إلى آخر الآية قال ثم ملوا ملة أخرى فقالوا يا رسول الله حدثنا شيتانوق الحديث ودون القرآن يسنون القصص فانزل ( الر تلك آيات الكتاب المبين ) إلى قوله ( نحن نقص عليك أحسن القصص بما أوحينا إليك ) الآية قال فان أرادوا الحديث دلم على أحسن الحديث وان أرادوا القصص دلم على أحسن القصص؛ وقال غيره ان عمر إنما نهي عن الحديث عملا بغيره حكوا ولا يكون سنة وطمع فيهم في حديث قرظة هذا وردوه لأن الآثار الثابتة عن عمر خلافة: منها ما روي مالك ومرو وغيرهما عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة عن عمر بن الخطاب في حديث السقيفة انه خطب يوم الجمعة فحمد الله وأثنى عليه ثم قال ( م ١٦ - ٢٤ - جامع بيان العلم وفضله )

# جامع بيان العلم وفضله

## وما ينبغي في روايته وجملة

للإمام المحدث المجتهد حافظ المغرب أبي عمر

يوسف ابن عبد البر التميمي القرطبي

الاندلسي المتوفى سنة ٤٦٣ هـ

الجزء الثاني  
Sonnat.net

وقف على طبعه وتصحيحه وتقييمه حواشيه للمرة الأولى

إدارة الطباعة المستيرية



طبع على نفقة الفاضلين

عبد الهادي منير و مصطفى آل ابراهيم

حقوق الطبع محفوظة

إدارة الطباعة النيرية بمصر بشارع الكحكيين عمرة

پی نوشت:

(٧) جامع بیان العلم، ابن عبدالبر، ج ٢، ص ٣٤٨، ح ١/٦٩٤، ج ٢، ص ١٢١

ابن عساکر و ابن کثیر از ابوهریره نقل می کنند که گفت از ترس بازداشت شدن توسط عمر ما قدرت و جرات نداشتیم بگویم قال رسول الله؛ پرسیدم چرا؟ گفت از ترس تازیانه عمر؛ سپس به پشتش اشاره کرد کنایه از شلاقهایی که بر پشت و پهلو زده می شد.

پی نوشت:

(٨) تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ٦٧، ص ٣٤٤

(٩) البداية و النهاية، ابن کثیر، ج ٨، ص ١١٥ فی من دون کلام ابي سلمة

و نیز ابوهریره می گفت امروز احادیثی نقل می کنم که اگر در زمان عمر آن را نقل می کردم سرم شکسته می شد.

---

**پی نوشت:**

(۱۰) البداية و النهاية، ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۱۵

**ترس ابن عباس از اظهار نظر در زمان عمر**

از ابن عباس که پس از مرگ عمر نظرش را درباره عول(زیاد آمدن میراث بر سهام) بیان کرده بود سوال کردند که چرا در زمان عمر نگفتی؟ گفت از عمر ترسیدم.

---

**پی نوشت:**

(۱۱) شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۷۳ و ۱۷۴

**ترس ابن عباس از پرسیدن حکم شرعی**

بخاری به سندش از عبید بن حنین و او از ابن عباس نقل می کند که از ابن عباس شنیدم که گفت مدت يك سال منتظر بودم تا درباره آیه ای از قرآن از عمر مطالبی بپرسم ولی می ترسیدم تا اینکه برای زیارت خانه خدا به طرف مکه حرکت کرد و من نیز با وی همراه شدم؛ در وقت بازگشت از سفر حج در بین راه برای انجام کاری از راه کناره گرفت و به طرف درخت اراک رفت تا وقت بازگشتش به انتظار ماندم وقتی که بازگشت گفتم آن دو زن که بر آزار و اذیت رسول خدا صلی الله علیه و سلم هم پیمان شدند چه کسانی بودند؟ گفت حفصه و عایشه؛ گفتم به خدا سوگند دو سال است که می خواهم درباره این آیه از تو بپرسم ولی از ترس چیزی نگفتم.

---

**پی نوشت:**

(۱۲) صحیح بخاری، ج ۶، ص ۶۹، ح ۴۹۱۳، کتاب التفسیر باب تَبَّعِي مَرْضَاةَ أَرْوَاجِك

مشابه حدیث قبل را نیز ابن عبد البرّ از ابن عباس نقل کرده است.

---

**پی نوشت:**

(۱۳) تفسیر القرطبی، ج ۱

(۱۴) جامع بیان العلم و فضله، ج ۱، ص ۱۱۲

(۱۵) فتح القدیر، ابن حجر، ج ۱، ص ۱۴، ص ۲۶



## خشونت عمر و ارتداد جبلة بن أیهم

جبلة بن ایهم از جمله کسانی است که سختگیری ها و سیلی خوردنش از عمر او را وادار به فرار از سرزمین اسلام، خارج شدن از دین اسلام و نصرانی شدن نمود و به اصطلاح مرتد شد و همواره پس از ارتدادش با ندامت و پشیمانی می گفت بزرگان به جهت يك سیلی ترك مذهب نموده و نصرانیت را بر می گزیدند که اگر در برابر آن صبر می کردند ضرری نداشت ایکاش مادر مرا نمی زایید و ایکاش آنکه عمر گفت را قبول می کردم.

---

### پی نوشت:

(۱) شرح نهج البلاغة، ج ۱، ص ۱۸۳

## زنی از ترس عمر به خود ادرار کرد

عمر در بین صفهای زنان عبور می کرد و بوی خوشی از یکی از آنان به مشامش رسید و گفت اگر می دانستم که کدام زن خودش را خوشبو کرده است با وی چنین و چنان می کردم؛ شما زنان باید خودتان را برای همسران خوشبو کنید و هنگام بیرون آمدن از منزل لباسهای کهنه بپوشید.

راوی می گوید شنیدم زنی که خودش را خوشبو کرده بود از ترس خودش را نجس کرده بود.

---

### پی نوشت:

(۱) المصنف، الصناعی، أبو بكر عبد الرزاق بن همام (متوفای ۲۱۱هـ) ج ۴، ص ۳۷۴، ح ۸۱۱۷، باب من أفرعه السلطان، تحقیق حبيب الرحمن الأعظمی، ناشر: المكتبة الإسلامي - بیروت، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۳هـ.

## زناني که از ترس عمر سقط جنین کردند

عمر زنی باردار را احضار کرد تا از وی چیزی بپرسد؛ آن زن از ترس عمر جنینش را سقط کرد. از فقیهان و بزرگان دین درباره این موضوع پرسش نمود گفتند چیزی بر تو نیست زیرا تو پرسشگر و آموزگاری. علی رضی الله فرمود اگر این فقیهان موقعیت و جایگاه تو را رعایت کرده اند پس تو را گمراه ساخته اند و اگر آنچه فتوا داده اند نتیجه اجتهاد آنان باشد به خطا رفته اند پس باید يك بنده آزاد کنی؛ عمر و اصحاب فتوا، سخن و فتوای علی را پذیرفته و در برابر آن تسلیم شدند.

---

### پی نوشت:

(۱) سيرة عمر، لابن الجوزي، ص ۱۲۵ یا ۱۱۷

(۲) جامع بیان العلم، ابن عبد البر، ص ۳۰۶، ح ۱۵۳۷

(۳) جمع الجوامع كما في ترتيبه، السيوطي، ج ۷، ص ۳۰۰

عمر زني را احضار کرد؛ آن زن پس از شنیدن خبر فریاد زد وای بر من مرا با عمر چکار؟ در بین راه که می آمد ناگهان درد زایمان او را فرا گرفت. وارد خانه ای شد و فرزندش را به دنیا آورد اما آن کودک دو بار فریاد زد و مرد؛ عمر با اصحاب پیامبر مشورت کرد گفتند بر تو چیزی نیست چون تو والی و آموزگار مردم هستی. علی رضی الله نیز ساکت نشسته بود؛ عمر از علی پرسید و او گفت اگر آنچه گفتند رای و نظر آنان باشد به خطا رفته اند و اگر از روی ترس باشد رای آنان دوستانه نخواهد بود. نظر من این است که دیه این کودک بر عهده تو است چون تو سبب ترس و وحشت زن و سقط و مرگ بچه اش شده ای.

---

**پی نوشت:**

(۴) المصنف، ج ۹، ص ۴۵۸، ح ۱۸۰۱۰

(۵) کنز العمال، ج ۱۵، ص ۸۴، ح ۴۰۲۰۱

بیهقی می گوید نقل است که به عمر رضی الله عنه خبر دادند زنی اعمال ناشایستی مرتکب می شود؛ دنبال وی فرستاد تا زن خبر دار شد جنینش را سقط کرد. عمر مشورت کرد گفتند بر تو چیزی نیست چون تو قصدت تربیت افراد است. علی فرمود این حکم اجتهادی و اشتباه است و اگر با هدف اجتهاد نیست خیانت به تو است؛ تو باید دیه این بچه را به پردازی.

---

**پی نوشت:**

(۷) السنن الکبری، بیهقی، ج ۶، ص ۱۲۳

ابن ابی الحدید می نویسد عمر زنی حامله را که اخباری درباره او شنیده بود را احضار کرد تا از وی پرس و جو نماید. آن زن از ترس عمر بچه اش سقط شد. عمر از بزرگان صحابه حکم مساله را پرسید گفتند تو جرمی مرتکب نشده ای هدف تو تادیب آن زن بوده است. علی علیه السلام فرمود اگر به جهت خوش آیند تو این چنین فتوا داده اند یقین بدان که تو را گمراه کرده اند و اگر واقعا فتوای علمی آنان است اشتباه کرده اند، وظیفه تو دیه دادن و آزاد نمودن يك برده است. عمر و صحابه فتوای او را قبول کردند.

---

**پی نوشت:**

(۸) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷۴، خطبة ۳

حال سوالی که پیش می آید این است که عمر چه طور جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد که ذره ای اخلاق و رفتارش به رسول خدا صلی الله علیه و آله شباهت ندارد؟ تازیانه عمر، ترس از عمر در حد ادرار، سقط جنین و ... و از طرفی به احکام الهی آگاه نیست!؟

## عمر و کتک زدن اهل و عیال رسول خدا صلی الله علیه و آله

ابن عباس نقل می کند زمانی که زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و سلم از دنیا رفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: خداوند او را به سلف خیر و نیکویی ما عثمان بن مظعون ملحق نمود و زنان گریستند. در این هنگام عمر با تازیانه اش شروع به زدن زنان کرد(!!!) رسول خدا صلی الله علیه و سلم تازیانه را از او گرفتند و فرمودند آرام باش تو را با این زنها چه کار؟ بگذار گریه کنند و ای زنان شما هم از ناله های شیطانی<sup>۱</sup> بر حذر باشید.

تا آنجا که ابن عباس می گوید رسول خدا صلی الله علیه و سلم کنار قبر زینب نشستند و فاطمه(سلام الله علیها) در کنار پدر بر مصیبت خواهرش زینب می گریست و پیامبر صلی الله علیه و سلم اشک های فاطمه(سلام الله علیها) را با لباس مبارکش پاک می نمود.

---

### پی نوشت:

- (۱) مسند أبي داود، الطيالسي، ص ۳۵۱
- (۲) مسند أحمد، ج ۱، ص ۲۳۷ و ۳۳۵
- (۳) مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۳، ص ۱۷
- (۴) السنن الكبرى، البیهقی، ج ۴، ص ۷۰
- (۵) الاستیعاب، ترجمة عثمان بن مظعون، ج ۲، ص ۴۸۲
- (۶) مستدرک علی صحیحین حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۹۱(صححه و قال الذهبي في تلخیص المستدرک سنده صالح)

<sup>۱</sup>- ناله هایی که با گناه و اعتراض به خداوند همراه است.

ابن عباس نقل می کند هنگامی که رقیه(دختر رسول خدا) رضی الله عنها از دنیا رفت زنان گریستند؛ در این هنگام عمر رضی الله عنه آنها را نهی کرد. رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: ای عمر آرام باش؛ سپس فرمودند: شما هم از ناله های شیطانی بر حذر باشید زیرا هنگامی که در مصیبت فردی قلب محزون شود و اشک از چشم جاری شود این عمل رحمت است و عملی که در مصیبت فردی با دست و زبان صورت بگیرد<sup>۱</sup> از شیطان است. ابن عباس در ادامه می گوید فاطمه رضی الله عنها کنار قبر رقیه نشسته بود و می گریست و رسول خدا صلی الله علیه و سلم اشک های ایشان را از صورتش پاک می نمود.

مؤلف می گوید شاید اشکها را با لباسشان پاک می نمودند.

---

### پی نوشت:

<sup>۱</sup>- کنایه از صورت خراشیدن و اعتراض به خداوند

نسایبی و ابن ماجه از ابي هريرة نقل کرده اند که گفت شخصي از خاندان رسول خدا صلي الله عليه و سلم از دنیا رفت. زنان جمع شدند و بر او گریستند؛ در این هنگام عمر بلند شد و آنها را از گریه منع و شروع به پراکنده نمودن آنان کرد. در این هنگام رسول خدا صلي الله عليه و سلم فرمودند: اي عمر آنها را رها کن، چشمها گریان است و قلبها مصیبت زده و این شخص نیز تازه از میان آنها رفته است.

---

**پی نوشت:**

(۷) عمدة القاري، شرح صحيح بخاری، عینی، ج ۴، ص ۸۷

زمانی که خالد بن ولید مرد زنان در خانه میمونه جمع شدند و برای او گریستند. در این هنگام عمر به همراه ابن عباس از راه رسید و گفت یا ابا عبدالله! بر ام المومنین وارد شو و او را امر به حجاب کن و به آنان بگو خارج شده پیش من بیایند. ابن عباس می گوید زنان خارج شدند و عمر آنها را با تازیانه زد. در این میان پوشش از روی سر یکی از آنان افتاد. گفتند ای امیرالمومنین پوشش از سرش افتاد. گفت شما را با او چکار؟ او احترامی ندارد.

---

**پی نوشت:**

(۸) کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۵، ص ۷۳۰، باب النیاحه، حدیث ۴۲۹۰۵

(۹) المصنف، عبد الرزاق، ج ۳، ص ۵۵۷، باب الصبر و البكاء و النیاحه، حدیث ۶۶۸۱

عبدالرزاق از ابراهیم بن محمد و او از عبد الکریم نقل می کند که گفت شنیدم از نصر بن عاصم که شبی در مدینه صدای نوحه به گوش عمر بن خطاب رسید به دنبال صدا رفت و داخل خانه ای شد که آن صدا از آنجا بیرون می آمد و شروع به پراکنده نمودن زنان کرد همین که به زن نوحه خوان رسید شروع به تازیانه زدن او کرد؛ در این هنگام روپوش از سرش افتاد. گفتند روپوش از سرش افتاد ای امیرالمومنین؛ گفت آری ولیکن این زن احترامی ندارد.

---

**پی نوشت:**

(۱۰) کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۳۰، باب النیاحه، حدیث ۴۲۹۰۶

(۱۱) المصنف، عبد الرزاق، ج ۳، ص ۵۵۸، باب الصبر و البكاء و النیاحه، حدیث ۶۶۸۲

## عمر و کتک زدن خواهر ابوبکر

پس از مرگ ابوبکر زنها بر او گریه می کردند؛ عمر چندین مرتبه آنان را نهی کرد ولی گوش نمی دادند تا آنکه ام فروه دختر ابوقحافه خواهر ابوبکر را از بین زنان بیرون آورد و با تازیانه اش او را کتک زد؛ در نتیجه بقیه زنان فرار کرده و متفرق شدند و او اولین کسی بود که عمر او را با تازیانه زد.

گفته می شود تازیانه عمر از شمشیر حجاج وحشتناک تر بود و در خبر صحیح است که زنان در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله صدایشان بلند بود و همه می کردند تا عمر وارد می شد از ترس عمر فرار می کردند؛ به آنان می گفت ای کسانی که به جان خودتان رحم نمی کنید آیا از من می ترسید و از رسول خدا نمی ترسید؟ گفتند آری چون تو خشن و بی رحم هستی.

---

### پی نوشت:

(۱) شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۱

### چند نکته:

- ۱- جالب است با اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش او را از این کارها نهی کرد باز هم در دوران حکومتش دست از این کار برداشت؛ آن هم نسبت به زنان نامحرم!
- ۲- از بین رفتن حرمت زنان به واسطه نوحه خوانی!! تا جایی که آشکار شدن موی سر و غیره در حضور نامحرم بدون مشکل شرعی است؟!
- ۳- سعی و تلاش برخی از مورخین برای پنهان کردن برخورد فیزیکی عمر بن خطاب با زنان.
- ۴- در این قسمت بخشی از اسناد ارائه شد؛ در سایر بخش های کتاب شاهد اسناد بسیار دیگری خواهید بود.

## مشخصات همسران پیامبر صلی الله علیه و آله

### خدیجه

نخستین و محبوب ترین همسر پیامبر صلی الله علیه و آله خدیجه بنت خویلد است که پیامبر صلی الله علیه و آله در ۱۵ سال پیش از بعثت و در سن ۲۵ سالگی با وی ازدواج کردند در حالی که حضرت خدیجه سلام الله علیها ۴۰ سال داشته و پیش تر ازدواج نکرده بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله در سفری تجاری برای حضرت خدیجه سلام الله علیها سود فراوانی به ارمغان آورد. نقل مشاهدات میسره غلام او از رفتار و حرکات پیامبر صلی الله علیه و آله به ویژه صداقت و امانت داری او در اثنای سفر موجب گردید که حضرت خدیجه سلام الله علیها به ایشان پیشنهاد ازدواج دهد. تقریباً تمام گزارش های تاریخی حاکی از آن است که این ازدواج به درخواست و تمایل ابتدایی حضرت خدیجه سلام الله علیها انجام پذیرفت، زنی که در مقابل هیچ یک از مردان قریش سر تسلیم فرود نیاورده و درخواست همه آنان را برای ازدواج با صراحت رد کرده بود. بی شک او در سنی نبود که براساس احساسات زود گذر تصمیمی شتاب زده بگیرد بلکه عزم کرده بود با همه وجود از مردی حمایت کند که می خواهد زنجیر بردگی انسان ها را با شعار عبودیت الله در هم شکند.

حضرت خدیجه سلام الله علیها در سال دهم بعثت و در سن ۶۵ سالگی فوت کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله در آن زمان ۵۰ سال داشتند. ایشان تا حضرت خدیجه سلام الله علیها زنده بودند ازدواج نکرده و تا پایان عمر شریفشان پیوسته او را به نیکی یاد می کردند. از عایشه روایت است که هر گاه پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست از خانه خارج شود به یاد خدیجه می افتاد و او را به نیکویی یاد می کرد. روزی از ایام حسادتم تحریک شد و گفتم آیا او غیر از زنی پیر چیز دیگری بود؟ خداوند به جای او بهترش را نصیب کرده است. پیامبر صلی الله علیه و سلم غضبناک شدند به طوری که موهای جلو سرش از شدت غضب می لرزید و می گفت «نه، به خدا سوگند بهتر از او را به من نداد؛ او به من ایمان آورد در حالی که مردم کفر ورزیدند؛ مرا تصدیق کرد در حالی که تکذیب کردند؛ با مال خودش مرا یاری و همراهی کرد در حالی که مردم محروم کردند و خداوند از او فرزند هایی روزی من کرده در حالی که مرا از فرزندان زنان دیگر محروم ساخته است.

جهت بررسی بیشتر [کلیک](#) نمایید.

### سوده

پس از رحلت حضرت خدیجه سلام الله علیها پیامبر صلی الله علیه و آله تا يك سال برای خود همسری برنگزید تا آن که به پیشنهاد خوله همسر عثمان بن مظعون با سوده بنت زمعه از قبیله بنی عبد شمس که پیش تر یک بار ازدواج کرده بود ازدواج نمودند. ازدواج ایشان با چنین زن سالخورده ای تعجب مکیان را برانگیخت زیرا او ۵۵ سال داشت؛ پیامبر صلی الله علیه و آله به مدت ۴ سال یعنی تا ۵۵ سالگی برای خود همسر دیگری انتخاب نکردند.

### عایشه

عایشه دختر ابی بکر بن ابی قحافه و خبر ساز ترین همسر پیامبر صلی الله علیه و آله است. سن او در زمان ازدواج ۲۱ سال بوده و او نیز پیش تر یک بار ازدواج کرده بود؛ همچنین به خاطر نازا بودن همواره به حضرت خدیجه سلام الله علیها و ماریه قبطیه حسادت ویژه ای می برد. ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با او ناشی از میل و رغبت نبود تا جایی که می فرمودند: ای عایشه چه می شد اگر قبل از من می مردی و من کارهای تو را به عهده می گرفتم و بر تو نماز می گذاشتم و تو را دفن می کردم. همچنین ما در بخشی جداگانه به سن او در هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته ایم.

### حفصه

حفصه دختر عمر پس از ازدواج اولش و رد کردن درخواست عمر به ابوبکر و عثمان برای ازدواج با او در شعبان سال سوم هجرت و در سن ۱۸ سالگی با پیامبر صلی الله علیه و آله ازدواج کرد و در آن زمان سوده و عایشه نیز همسر ایشان بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله با عایشه و حفصه از روی علاقه و محبت ازدواج نکردند بلکه به جهت تحکیم پایه های اجتماع نوپای اسلام با آنان ازدواج نمودند. گواه این مدعا کلام خود عمر است که روزی خطاب به حفصه به هنگام آزار پیامبر صلی الله علیه و آله گفت به خدا سوگند می دانی که پیامبر صلی الله علیه و سلم تو را دوست نمی دارد و اگر من نبودم هر آینه تو را طلاق می داد و ما به اسناد این گفته ها در بخش ویژه ها پرداخته ایم.

### زینب بنت خزیمه

وی در دوران جوانی ثروتمند بود و آنقدر به فقرا کمک نمود که به ام المساکین مشهور گردید ولی در آخر عمر خود فقیر و تهی دست گردید؛ پیامبر صلی الله علیه و آله برای حفظ آبروی او در سال سوم هجری از وی خواستگاری کرد و او نیز امر خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وانهاد. زینب در حالی به ازدواج ایشان درآمد پیش تر دو بار شوهر کرده بود و بیوه ای سالخورده بود، از این رو حدود دو تا سه ماه پس از ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت.

### ام سلمه

ام سلمه هند دختر ابی امیه بود. پیامبر صلی الله علیه و سلم در سال چهارم هجری در سن ۵۷ سالگی ام سلمه را به همسری خود برگزید و او را در خانه ای که قبلاً در اختیار زینب بنت خزیمه بود جای دادند. ام سلمه در هنگام ازدواج حدوداً ۵۰ سال داشت و پیش تر یک بار ازدواج کرده بود.

### زینب بنت جحش

او دختر عمه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و این ازدواج در سال پنجم هجری و در ۵۸ سالگی ایشان صورت گرفت. زینب در آن زمان ۳۵ سال داشت و پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدا او را برای فرزند خوانده خویش خواستگاری و به عقد او درآورد ولی پس از طلاق و امر الهی با او ازدواج کرد و ما در بخش جداگانه ای به آن پرداخته ایم.

### صفیه

صفیه دختر حی بن اخطب سر کرده یهودیان بنی نضیر بود. پس از به اسرارت در آمدن در جنگ خیبر رفتار توام با متانت صفیه به هنگام عبور از کنار عرصه نبرد (کشته ها) پیامبر صلی الله علیه و آله بر آن داشت که برای دلجویی ردای خود را بر او افکند تا مسلمانان را برای عبور دادن اسیران از کنار صحنه نبرد توبیخ نماید.

پیامبر صلی الله علیه و آله او را به اسلام دعوت کرد و فرمودند: اگر بر دین یهودیت خود پایبند باشی تو را به اسلام وادار نمی کنم اما اگر خدا و رسولش را انتخاب کنی تو را به همسری خود می پذیرم؛ وی نیز در پاسخ گفت: پیش از آنکه مرا به اسلام بخوانی به آن ایمان آورده ام، من چنین افتخاری را آن گاه که یهودی بودم آرزو می کردم پس چگونه اکنون که به اسلام گرویده ام مشتاق آن نباشم؟ این ازدواج در سال هفتم هجری در سن ۶۰ سالگی پیامبر صلی الله علیه و آله صورت پذیرفت. صفیه پیش تر دو بار ازدواج کرده بود و در آن هنگام ۱۹ سال داشت.

### جویریہ

جویریہ دختر حارث بن ابی ضرار سر کرده یهودیان بنی مصطلق بود. وی از اسیران غزوه بود که سهم ثابت بن قیس بن شماس گردید. پدرش نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت همانند دختر من نباید اسیر و کنیز تلقی گردد. پیامبر صلی الله علیه و آله نیز بهای وی را به ثابت بن قیس پرداخت و پس از ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با او پدر، دو برادر و جمعی از خویشاوندان وی نیز به اسلام گرویدند. با انتشار خبر این پیوند مردم دیگر اسیران یهودی را خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله خوانده و بیش از صد نفر از اسیران بنی مصطلق را آزاد کردند. او پیش تر یک بار ازدواج کرده بود و در هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله ۲۰ سال داشت.

### میمونه

میمونه دختر حارث خواهر ام الفضل بود. از خبر پیروزی سپاه اسلام در خیبر شادمان گشت چون به خانه آمد شوهرش را محزون یافت، او این شادمانی را بر نتافت و از وی جدا شد. در سال ۷ هجری پس از صلح حدیبیه در (سال ششم هجری) پیامبر صلی الله علیه و آله برای ادای مناسک حج سه روز به مکه آمدند؛ وی از طریق خواهرش عباس را واسطه قرار داد و خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشید. قرآن اقدام میمونه را چنین گزارش نموده است: وامرأة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبی. پیامبر صلی الله علیه و آله که منتظر فرصتی بود تا بیشتر در مکه بماند و دل مشرکان را به دست آورد بلافاصله پذیرفت و در خواست کرد تا جشن عروسی بر پا و ولیمه ای داده شود ولی مشرکان به استناد مهلت سه روزه قرارداد نپذیرفتند و گفتند ما را به غذای تو نیازی نیست و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به ناچار مکه را ترک گفتند. میمونه پیش تر دو بار ازدواج کرده بود و در هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۶ سال داشت.

### ام حبیبه

ام حبیبه (رمله) دختر ابوسفیان (رئیس بنی امیه) یکی از سران قریش و روسای مکه بود. وی نخست به همسری عبیدالله بن جحش در آمد و به رغم آن که پدر و شوهر این زن از سر کردگان کفر بودند آن دو به اسلام گرویدند و به حبشه مهاجرت کردند و در حبشه صاحب دختری به نام حبیبه شدند. در حبشه عبیدالله بن جحش مرتد گردید و کوشید تا ام حبیبه را نیز به ارتداد بکشاند ولی او پایداری ورزید. با مرگ همسرش وی به ناچار با تنها دخترش در دیار غربت باقی ماند، نه امکان بازگشت نزد خانواده خویش داشت و نه پناهگاهی از خانواده همسر. در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و سلم نماینده ای نزد نجاشی فرستاد و از طریق وی او را خواستگاری نمود. در جلسه ای با حضور مسلمانان مهاجر حبشه، نجاشی به وکالت از پیامبر صلی الله علیه و آله و خالد بن سعید بن عاص به وکالت از ام حبیبه عقد را جاری کردند.

پس از فتح خیبر که مهاجرین از حبشه بازگشتند در سال ششم یا هفتم هجرت وی نیز به مدینه آمد و در خانه ایشان اقامت یافت. بین جاری شدن عقد تا زمان برگشت وی ۶ سال فاصله افتاد، او رد سن ۳۹ سالگی در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفت.

### ماریه

علاوه بر همسران فوق در سال ششم هجرت فرمانروای مصر (مقوقس) در پاسخ به نامه فراخوان پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام را نپذیرفت اما کنیزی به نام ماریه به ایشان هدیه کرد. وی نیز افتخار همسری پیامبر صلی الله علیه و آله را یافت و فرزندی به نام ابراهیم برای ایشان به دنیا آورد که پس از ۱۸ ماه از دنیا رفت و ایشان را بسیار محزون ساخت. از زندگی پیشین او اطلاعاتی در دست نیست ولی همگان بر باکره نبودن او اجماع دارند.



## چند تذکر

قرائن زیادی نشان می دهد ازدواج های پیامبر صلی الله علیه و آله در بسیاری از موارد برای همبستگی اقوام با هم و برای جلوگیری از کشته شدن خود آنها بوده است. به تعبیر ابن خلدون، جنگ، خون ریزی و غارتگری جزو خصلت ثانوی آنان شده بود به طوری که قبیله اوس و خزرج ۴۰ سال سر یک شتر جنگیدند!! و بهترین عامل بازدارنده از جنگ ها و عامل وحدت و اُلفت پیوند زناشویی بود. زیرا محکم ترین رابطه در میان عرب جاهلی رابطه خویشاوندی محسوب می شد و داماد قبیله را همواره از خود می دانستند و دفاع از او را لازم و تنها گذاشتن او را گناه؛ در این راستا پیامبر صلی الله علیه و آله با عایشه دختر ابوبکر از قبیله تیم، با حفصه دختر عمر از قبیله عدی، با ام حبیبه دختر ابوسفیان از بنی امیه، ام سلمه از بنی مخزوم، سوده از بنی اسد، میمونه از بنی هلال و صفیه از بنی اسرائیل پیوند زناشویی برقرار کرد.

همچنین با دقت در ازدواج های پیامبر صلی الله علیه و آله به این نکته پی می بریم که همسران ایشان تنها از میان مهاجران بودند، برای اینکه اتحاد و همدلی بین حضرت و انصار وجود داشته و به واسطه ای نیاز نبود؛ اما بین حضرت و قبایل مهاجر، کدورت و دشمنی هایی اتفاق افتاده بود که عقد ازدواج آنها را به عقد دوستی و وحدت تبدیل می کرد.

گیورگیو نویسنده مسیحی می نویسد:

محمد(صلی الله علیه و آله) ام حبیبه را به ازدواج خود در آورد تا بدین ترتیب داماد ابوسفیان شود و از دشمنی قریش نسبت به خود بکاهد. در نتیجه پیامبر با خاندان بنی امیه و هند زن ابوسفیان و سایر دشمنان خونین خود خویشاوند شد و ام حبیبه عامل بسیار موثری برای تبلیغ اسلام در خانواده های مکی شد.

در آن زمان شرایط به گونه ای بود که زن نداشتن مردی حتی میان زنان نیز ننگ به شمار می آمد تا جایی که می بینیم هنگامی که امر ازدواج امیرالمومنین با حضرت فاطمه سلام الله علیها توسط جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ می شود برخی از زنان گفتند چرا باید با علی ازدواج کند که قبلا زنی نداشته؟

در آن زمان بیشتر مردم عرب و همه اشراف از همسران متعدد برخوردار بودند و تنها در مورد جناب ابوطالب آمده است که ایشان همسران متعدد نداشتند در حالی که از اشراف عرب به شمار می رفت که شاید علت این قضیه فقر مالی ایشان بوده است؛ چون در مورد ابوطالب گفته شده است در حالی که فقیر بود سروری و سیادت داشت. امیرالمومنین هم در مورد پدرشان می فرماید: پدرم در عین ناداری سروری کرد و پیش از او فقیری سروری نیافت.

همچنین بررسی برخی از ازدواج های پیامبر صلی الله علیه و آله و شرایط اعراب جاهلی در آن زمان در بخش های بعدی آمده است.

### سن عایشه هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله

اهل سنت اصرار دارند عایشه در شش سالگی به عقد رسول خدا صلی الله علیه و آله در آمد و در نه سالگی وارد خانه ایشان گردید و این مطلب را دلیل بر برتری عایشه بر دیگر همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند؛ اما آیا حقیقت مطلب نیز همین است؟ درباره تاریخ ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با عایشه دیدگاه های متفاوتی وجود دارد؛ بخاری از عایشه نقل کرده:

حدیث کرد بر ما قتیبه از... از عایشه رضی الله عنها که گفت به هیچ زنی به اندازه خدیجه حسادت نکردم (چون) رسول خدا صلی الله علیه و سلم بسیار او را یاد می کرد و سه سال بعد از (مرگ) او با من ازدواج کرد و پروردگار عزوجل به جبرئیل علیه السلام دستور داد او را به خانه ای در بهشت از طلا و مروارید بشارت دهد.

---

#### پی نوشت:

(۱) صحیح البخاری، البخاری الجعفی، محمد بن إسماعیل ابو عبد الله (متوفای ۲۵۶ هـ) ج ۳، ص ۳۶۰۶، ح ۳۶۰۶، کتاب فضائل الصحابة، باب تزویج النبي خدیجة وفضلها رضي الله عنها، تحقیق د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۹۸۷ - ۱۴۰۷

با توجه به این که حضرت خدیجه سلام الله علیها در سال دهم بعثت از دنیا رفته اند؛ پس زمان ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با عایشه در سال سیزدهم بعثت بوده است.

ابن ملقن پس از نقل روایت بخاری و استدلال به آن می گوید:  
در شوال سال دوم (هجری) او را به مدینه آورد.

---

#### پی نوشت:

(۱) غایة السؤل فی خصائص الرسول صلی الله علیه وسلم، الأنصاري الشافعي، سراج الدین أبي حفص عمر بن علي بن أحمد المعروف بابن الملن (متوفای ۸۰۴ هـ) ج ۱، ص ۲۳۶، تحقیق: عبد الله بحر الدین عبد الله، ناشر: دار البشائر الإسلامية، بیروت ۱۴۱۴ هـ - ۱۹۹۳ م

طبق این نقل رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال سیزدهم بعثت عایشه را به عقد خود در آورده و در سال دوم هجری رسماً با او عروسی کرده است.

### مقایسه سن عایشه با سن اسما بنت ابی بکر

یکی از مسائلی که سن دقیق عایشه را در هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله به اثبات می رساند مقایسه سن او با خواهرش اسما بنت ابی بکر است.

ابونعیم اصفهانی می نویسد:

اسماء دختر ابی بکر صدیق... از جانب پدر خواهر عایشه و از او بزرگ تر بود و اسما بیست و هفت سال قبل از تاریخ(هجرت) به دنیا آمد.

---

#### پی نوشت:

(۱) معرفة الصحابة، الأصبهانی، ابونعیم أحمد بن عبد الله(متوفای ۴۳۰هـ) ج ۶، ص ۳۲۵۳، ش ۳۷۶۹، طبق برنامه الجامع الكبير

طبرانی می نویسد:

اسما دختر ابی بکر صدیق در سال هفتاد و سه و پس از پسرش عبدالله بن زبیر در شبی از دنیا رفت. اسما در هنگام مرگش صد سال داشت و بیست و هفت سال قبل از تاریخ به دنیا آمده بود.

---

#### پی نوشت:

(۲) المعجم الكبير، الطبرانی، سلیمان بن أحمد بن ایوب ابوالقاسم(متوفای ۳۶۰هـ) ج ۲۴، ص ۷۷، تحقیق: حمدي بن عبدالمجيد السلفي، ناشر: مكتبة الزهراء - الموصل، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۳م

ابن عساکر می نویسد:

از جانب پدر خواهر عایشه و از نظر سنی از عایشه بزرگ تر و بیست و هفت سال قبل از تاریخ به دنیا آمده بود.

---

#### پی نوشت:

(۳) تاریخ مدینة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل، ابن عساکر الدمشقي الشافعي، أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله(متوفای ۵۷۱هـ) ج ۶۹، ص ۹، تحقیق: محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري، ناشر: دار الفكر - بيروت - ۱۹۹۵

ابن اثیر می نویسد:

ابو نعیم گفته بیست و هفت سال قبل از تاریخ به دنیا آمده بود.

---

#### پی نوشت:

(۴) أسد الغابة في معرفة الصحابة، الجزري، عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد(متوفای ۶۳۰هـ) ج ۷، ص ۱۱، تحقیق عادل أحمد الرفاعي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۷هـ - ۱۹۹۶ م

نووي مي نويسد:

از حافظ ابی نعیم نقل شده است که گفت اسما بیست و هفت سال قبل از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و سلم به دنیا آمد.

---

**پی نوشت:**

(۵) تهذیب الأسماء واللغات، النووي، ابوزکریا یحیی بن شرف بن مری (متوفای ۶۷۶ هـ) ج ۲، ص ۵۹۷ - ۵۹۸، تحقیق: مکتب البحوث والدراسات، دار النشر: دار الفكر - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۹۹۶م

هیثمی می نويسد:

اسما در هنگام مرگ صد سال داشت، بیست و هفت سال قبل از تاریخ به دنیا آمد و ابی بکر در هنگام ولادت او بیست و یک سال داشت.

---

**پی نوشت:**

(۶) مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، الهیثمی، ابوالحسن علی بن ابی بکر (متوفای ۸۰۷ هـ) ج ۹، ص ۲۶۰، ناشر: دار الریان للتراث/ دار الكتاب العربي - القاهرة، بیروت - ۱۴۰۷ هـ

بدرالدین عینی می نويسد:

اسما دختر ابی بکر صدیق... بیست و هفت سال قبل از هجرت به دنیا آمد، هفدهمین فردی بود که ایمان آورد، در جمادی الأول سال هفتاد و سه و بعد از کشته شدن فرزندش عبدالله بن زبیر و در حالی که صد ساله شده بود در مکه از دنیا رفت. هیچ يك از دندان های او نیفتاده بود و عقلش نیز دچار اختلال نشده بود رضی الله تعالی عنها.

---

**پی نوشت:**

(۷) عمدة القاري شرح صحيح البخاري، العيني، بدر الدين ابومحمد محمود بن أحمد الغيتابي الحنفي (متوفای ۸۵۵ هـ) ج ۲، ص ۹۳، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بیروت

ابن حجر عسقلانی می گوید:

اسماء دختر ابی بکر صدیق همسر زبیر بن عوام که از بزرگان صحابه بود، صد سال زندگی کرد و در سال هفتاد و سه و یا هفتاد و چهار از دنیا رفت.

---

**پی نوشت:**

(۸) تقریب التهذیب، العسقلانی الشافعی، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (متوفای ۸۵۲ هـ) ج ۱، ص ۷۴۳، تحقیق: محمد عوامة، ناشر: دار الرشید - سوریا، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶

(۹) الإصابة في تمييز الصحابة، العسقلانی الشافعی، أحمد بن علي بن حجر ابوالفضل (متوفای ۸۵۲ هـ) ج ۷، ص ۴۸۷، تحقیق: علي محمد البجاوي، ناشر: دار الجيل - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲ هـ - ۱۹۹۲م

ابن عبدالبر می نویسد:  
اسماء در جمادی الأول سال هفتاد و سه در مکه و بعد از کشته شدن فرزندش عبدالله بن زبیر از دنیا رفت... ابن اسحاق گفته  
اسما دختر ابی بکر بعد از هفده نفر اسلام آورد... در حالی از دنیا رفت که صد سال سن داشت.

---

#### پی نوشت:

(۱۰) الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، النمری القرطبی، ابو عمر یوسف بن عبد الله بن عبد البر (متوفای ۴۶۳ هـ) ج ۴، ص ۱۷۸۳ -  
۱۷۸۲، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲ هـ.

صفدی می نویسد:  
بعد از گذشت مدت کوتاهی (مرگ عبدالله بن زبیر) در سال هفتاد و سه از دنیا رفت. پدر، پسر و همسر او صحابی بودند و  
گفته شده است که او صد سال زندگی کرد.

---

#### پی نوشت:

(۱۱) الوافی بالوفیات، الصفدی، صلاح الدین خلیل بن أبیک (متوفای ۷۶۴ هـ) ج ۹، ص ۳۶، تحقیق أحمد الأرنؤوط وترکی مصطفی،  
ناشر: دار إحياء التراث - بیروت - ۱۴۲۰ هـ - ۲۰۰۰ م

بیهقی می نویسد:  
ابو عبدالله بن منده از ابن ابی الزناد نقل کرده است که اسما دختر ابی بکر ده سال از عایشه بزرگ تر بوده است.

---

#### پی نوشت:

(۱۲) سنن الکبری، البیهقی، أحمد بن الحسین بن علی بن موسی ابوبکر (متوفای ۴۵۸ هـ) ج ۶، ص ۲۰۴، ناشر: مکتبه دار الباز - مکه  
المکرمة، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، ۱۴۱۴ - ۱۹۹۴

ذهبی و ابن عساکر می نویسند:  
عبد الرحمن بن ابی الزناد گفت اسما ده سال از عایشه بزرگ تر بود.

---

#### پی نوشت:

(۱۳) سیر أعلام النبلاء، الذهبي، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸ هـ) ج ۲، ص ۲۸۹، تحقیق: شعيب الأرنؤوط، محمد  
نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: التاسعة، ۱۴۱۳ هـ

(۱۴) تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمائل، ابن عساکر الدمشقی الشافعی، أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبة الله  
بن عبد الله (متوفای ۵۷۱ هـ) ج ۶۹، ص ۸، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامة العمری، ناشر: دار الفكر - بیروت - ۱۹۹۵

ابن کثیر می نویسد:  
کسانی که بعد از قتل (عبدالله) ابن زبیر در سال هفتاد و سه در مکه از دنیا رفتند...  
اسما دختر ابی بکر مادر عبدالله بن زبیر... او از خواهرش عایشه ده سال بزرگ تر بود... در حالی از دنیا رفت که صد  
ساله بود و هیچ یک از دندان‌های او نیفتاده و عقلش نیز دچار اختلال نشده بود.

---

#### پی نوشت:

(۱۵) البداية والنهاية، ابن کثیر الدمشقي، إسماعيل بن عمر القرشي ابوالفداء، ج ۸، ص ۳۴۵ - ۳۴۶، ناشر: مكتبة المعارف - بيروت

ملا علي قاري می نویسد:  
او از خواهرش عایشه ده سال بزرگ تر بود، ده روز بعد از کشته شدن پسرش از دنیا رفت، در هنگام مرگ صد سال داشت  
دندانهایش نیفتاده و عقلش دچار اختلال نشده بود، وفات او در سال هفتاد و سه در مکه اتفاق افتاد.

---

#### پی نوشت:

(۱۶) مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح، ملا علي القاري، علي بن سلطان محمد الهروي، ج ۱، ص ۳۳۱، تحقیق: جمال عیتانی،  
ناشر: دار الکتب العلمیة - لبنان/ بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲هـ - ۲۰۰۱م

امیر صنعانی می نویسد:  
ده سال از عایشه بزرگ تر بود و در مکه کمتر از یک ماه پس از کشته شدن پسرش از دنیا رفت در حالی که صد سال سن  
داشت. این مطلب در سال هفتاد و سه اتفاق افتاد.

---

#### پی نوشت:

(۱۷) سبل السلام شرح بلوغ المرام من أدلة الأحكام، الصناعی الأمير، محمد بن إسماعیل(متوفای ۸۵۲هـ) ج ۱، ص ۳۹، تحقیق: محمد  
عبد العزیز الخولی، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت، الطبعة: الرابعة، ۱۳۷۹هـ

### نتیجه گیری

اسما در سال اول بعثت ۱۴ ساله و ۱۰ سال از عایشه بزرگ تر بوده است؛ پس عایشه در سال اول بعثت ۴ ساله و در  
سال ۱۳ بعثت(سال عقد با پیامبر صلی الله علیه و آله) ۱۷ ساله و در شوال سال دوم هجرت(سال ازدواج رسمی با پیامبر  
صلی الله علیه و آله) ۱۹ ساله بوده است.

اسما در سال ۷۳ صد ساله بوده، در صورت کم کردن مشخص می شود در سال اول هجرت ۲۷ سال داشته است از طرفی  
اسما از عایشه ۱۰ سال بزرگ تر بوده پس سن عایشه برابر ۱۷ سال می شود؛ پیش تر ثابت کردیم که پیامبر صلی الله علیه  
و آله در شوال سال دوم هجری رسماً با عایشه ازدواج کرده است؛ پس عایشه در هنگام ازدواج ۱۹ سال داشته است.

سال ایمان آوردن عایشه

سال اسلام آوردن عایشه نیز سن او را در هنگام ازدواج با رسول خدا صلی الله علیه و آله مشخص و روشن می کند.

نووی می نویسد:

ابن خثیمه در تاریخش از ابن اسحاق نقل کرده است که عایشه در کودکی و بعد از هیجده نفر ایمان آورد.

---

**پی نوشت:**

(۱) تهذیب الأسماء واللغات، النووی، ابوزکریا یحیی بن شرف بن مری (متوفای ۶۷۶ هـ) ج ۲، ص ۶۱۵، تحقیق: مکتب البحوث والدراسات، دار النشر: دار الفكر - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۹۹۶م

مقدسی می گوید:

کسانی که در اسلام آوردن بر دیگران سبقت گرفتند: ابو عبیده جراح و... و از زنان اسما دختر بنت عمیس الخثعمیه همسر جعفر بن ابی طالب و... و عایشه که در آن زمان صغیر (۹ سالش نشده بوده) بود. این افراد در سه سال اول بعثت که رسول خدا مخفیانه مردم را به ایمان دعوت می کرد اسلام آوردند پیش از آن که وارد خانه ارقم بن ابی الأرقم بشوند.

---

**پی نوشت:**

(۲) البدء والتاریخ، المقدسی، مطهر بن طاهر (متوفای ۵۰۷ هـ) ج ۴، ص ۱۴۶، ناشر: مکتبة الثقافة الدینیة - بورسعید.

ابن هشام نیز نام عایشه را جز کسانی می آورد که در سال اول بعثت ایمان آورده در حالی که هنوز کودک بوده است.

---

**پی نوشت:**

(۳) السیرة النبویة، الحمیری المعافری، عبد الملك بن هشام بن ایوب ابومحمد (متوفای ۲۱۳ هـ) ج ۲، ص ۹۲، تحقیق: طه عبد الرؤف سعد، ناشر: دار الجیل، الطبعة: الأولى، بیروت - ۱۴۱۱ هـ

از طرفی بلاذری در شرح حال سوده دومین همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله می نویسد:  
رسول خدا صلی الله علیه و سلم بعد از خدیجه و چند ماه قبل از هجرت با سوده بنت زمعه قیس ازدواج کرد و او نخستین همسرشان در مدینه بود.

---

**پی نوشت:**

(۱) أنساب الأشراف، البلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر (متوفای ۲۷۹ هـ) ج ۱، ص ۱۸۱، طبق برنامه الجامع الكبير

همچنین بر اساس تصریح ذہبی سوده طی چهار سال تنها همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. سوده در سال آخر خلافت عمر از دنیا رفت، او چهار سال تنها همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم بود و هیچ زن و کنیزی در آن مدت با او شریک نبودند، سپس پیامبر با عایشه ازدواج کرد.

#### پی نوشت:

(۱) تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، الذہبی، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸هـ) ج ۳، ص ۲۸۸، تحقیق: د. عمر عبد السلام تدمری، ناشر: دار الکتب العربی - لبنان/ بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۷هـ - ۱۹۸۷م

در نتیجه عایشه در سال چهارم هجرت با پیامبر صلی الله علیه و آله ازدواج کرده است.

#### نتیجه گیری

اگر عایشه در زمان اسلام آوردنش (سال اول بعثت) شش ساله بوده باشد در سال دوم هجری (سال ازدواج رسمی با رسول خدا صلی الله علیه و آله) ۲۱ ساله خواهد شد.

اگر سخن ذہبی و بلاذری را بپذیریم که او چهارم هجری با پیامبر صلی الله علیه و آله ازدواج کرده است سن عایشه در آن هنگام ۲۴ سال خواهد بود.

در انتها باید بگوییم صحیح ترین قول ۲۱ سال می باشد؛ بنابراین ازدواج عایشه با رسول خدا صلی الله علیه و آله در سن شش و یا نه سالگی از دروغ هایی است که در زمان بنی امیه ساخته شده است و با واقعیت های تاریخی سازگاری ندارد.



## ماجرای ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با زینب بنت جحش

بعضی از ازدواج های پیامبر صلی الله علیه و آله به امر الهی و به منظور اثبات یک حکم دینی یا برداشتن سنت جاهلی بود که در اینجا می توان به ازدواج با «زینب بنت جحش» اشاره کرد.

برخی در کمال بی شرمی گفته اند روزی محمد به خانه زید رفت و او را صدا زد اما وی را در خانه نیافت. در خانه او پرده ای بیش نبود و باد وزید و پرده کنار رفت و زینب از پشت آن دیده شد. وی زنی زیبا و دل ربا بود که مانندش را محمد پیش تر ندیده بود. از این رو از زیباییش شگفت زده شد و از پشت پرده با زینب سخنانی گفت سپس برگشت در حالی که در دل عشق زینب را داشت. هنگامی که زید به خانه برگشت زینب ماجرا را بدو گفت و زید دانست محمد عاشق زینب شده از این رو وی را طلاق داده و آن گاه محمد با او ازدواج کرد.

ابتدا درباره این شبهه باید بگوییم زینب دختر امیمه دختر عبدالمطلب عمه رسول الله صلی الله علیه و آله است پس وی دختر عمه ایشان بوده! زینب در کودکی و جوانی نزدیک و کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بود و ایشان پیوسته وی را می دیدند و پیش از آن که حجاب بر زنان واجب شود زینب را مشاهده می کردند، در این صورت چرا در آن زمان جمال و زیبایی زینب پیامبر صلی الله علیه و آله را مسحور و جادو نکرد؟!

از محبت هایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به زید مبذول داشت آن بود که تصمیم گرفت برای او که غلامشان بود همسری اختیار کند و به همین منظور به نزد زینب خواستگاری فرستاد؛ زینب و نزدیکانش که در آغاز خیال کردند پیامبر صلی الله علیه و آله برای ازدواج با او خواستگار فرستاده خوشحال شدند و جواب مساعد دادند اما وقتی فهمیدند این خواستگاری برای زید بن حارثه بوده پشیمان شده و برای آن حضرت پیام فرستادند که این ازدواج بر خلاف شئون فامیلی ماست و بدین ترتیب حاضر به آن وصلت نشدند.

خداوند در این باره آیه نازل کرد: هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش امری را لازم بدانند اختیاری داشته باشند و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی کند به درستی در گمراهی آشکاری است أحزاب ۳۶

زینب از این کار سرزنش شد و رضایت خود را با این ازدواج اعلام کرد و بدین ترتیب به همسری زید در آمد. هر چند زینب برای خشنودی رسول خدا صلی الله علیه و آله راضی به ازدواج شده بود ولی نتوانست از نخوت و خود بزرگ بینی اش دست بکشد. وی شریف ترین نسب عرب را داشت و از همه به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک تر بود و زید در خانه ایشان خدمت گزار بود ولی مومن و فروتن و این بزرگ بینی زینب را بر نمی تافت و به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت می برد اما هر بار ایشان او را به شکیبایی فرا می خواند و هر بار که زید جهت درخواست طلاق می آمد به زید می فرمودند: همسرت را داشته باش.

روزها می گذشت و وضع میان زید و همسرش بحرانی تر می شد تا جایی که وحی رسید و به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر از آن داد که در دل داشت و در این هنگام زید آمد و به ایشان خبر داد روابط میان او و زینب به حد غیر قابل تحمل رسیده و هر دو به نتیجه طلاق رسیده اند و پیامبر صلی الله علیه و آله صیغه طلاق را جاری کرد؛ اما آیه نازل شده:

و (یاد کن) وقتی که با آن کس که خدایش نعمت اسلام بخشید و تو نیز به او نعمت دادی می گفתי برو زن خود را نگه دار و از خدا بترس (و طلاقش مده) و آنچه در دل پنهان می داشتی خدا می خواست آشکار سازد و تو از (مخالفت و سرزنش) خلق می ترسیدی و از خدا سزاوارتر بود بترسی پس چون زید نیازش را از آن زن به سر آورد (و طلاقش داد) او را ما به نکاح تو در آوردیم تا مومنان در نکاح زنان پسر خوانده خود بر خویش حرج و گناهی نیندارند و فرمان خدا انجام شدنی است أحزاب ۳۷

پس پیامبر صلی الله علیه و آله به دستور خدا با «زینب بنت جحش» همسر مطلقه «زید بن حارثه» ازدواج کرد تا حکم جاهلی را در عمل باطل کند زیرا در جاهلیت احکام پسر واقعی را بر پسر خوانده سرایت می دادند و از آن جمله زن پسر خوانده بر پدر خوانده محرم می شد. همچنین اگر این امر انجام نمی شد ممکن بود پس از مرگ ایشان زید به عنوان پسر ایشان معرفی و مسیر نسل و خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله به کلی تغییر می کرد.

آیا این صفت شایسته پیامبر است؟؟

لَا يَجُلُّ لَكَ النِّسَاءَ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا

بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست و نمی توانی همسرانت را به همسران دیگری مبدل کنی (بعضی را طلاق دهی و همسر دیگری به جای او برگزینی) هر چند از زیبایی آنان به شگفت آیی، مگر آنچه که به صورت کنیز در ملک تو درآید و خداوند ناظر و مراقب هر چیز است احزاب ۵۲

پیش از پاسخ دادن به این شبهه باید چند آیه را مورد بررسی قرار دهیم.

لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ انبیا ۲۲

اگر در آسمان و زمین جز «الله» خدایان دیگری بود همانا خلل و فساد در آسمان و زمین راه می یافت، منزله است خداوند پروردگار عرش از توصیفی که آنان می کنند.

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ الحاقه ۴۴-۴۵-۴۶  
اگر او سخنی دروغ بر ما می بست، ما او را با قدرت می گرفتیم سپس رگ قلبش را قطع می کردیم و هیچ کس از شما نمی توانست از (مجازات) او مانع شود.

وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُرْجَحِجِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ  
وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ بقره ۹۶

بر تو (و بر همه) پیداست که یهود به حیات مادی حریص تر از همه خلق است، حتی از مشرکان و از این رو هر یهودی آرزوی هزار سال عمر می کند ولی عمر هزار سال هم آنها را از عذاب خدا نرهاند و خدا به کردار ناپسند آنها بیناست.

«لو» که در این آیات آمده «لو»ی امتناعیه است. پس منظور خداوند این است:

ممکن نیست در آسمان ها و زمین خدایی دیگر وجود داشته باشد؛ به ما دروغ ببندد، هزار سال عمر کنند و...

پس منظور خداوند از آیه: ... وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ... یعنی هیچ گاه ممکن نیست تو از زیبایی کسی خوشت بیاید و به خاطر آن بخواهی با او ازدواج کنی؛ پس خداوند با این آیه در دفاع از پیامبرش در مقابل هزاران دلیلی که ما از آنها بی خبریم بر خاسته است. اما اگر بخواهیم در مورد شان نزول آن صحبت کنیم باید بگوییم پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر جایگاهی که داشتند از طرف سران قبایل بسیار تحت فشار بودند و خداوند با این آیه از پیامبرش دفاع کرده و سخنی که او نمی توانست به زبان بیاورد را نازل کرد همان طور که پیش تر نیز چنین کرده بود.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه با همسرانشان به سر می بردند برخی بدون اجازه و خیر دادن وارد خانه می شدند!!! و مشکلاتشان را با ایشان در میان می گذاشتند و چون ایشان پیامبر مهربانی بودند حیا می کردند به آنان چیزی بگویند که خداوند در دفاع از پیامبر برخاسته و فرمودند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤَدِّنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعَمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْسِنِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤَدِّي النَّبِيُّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا زَوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا أحزاب ٥٣

ای کسانی که ایمان آورده اید! در خانه های پیامبر داخل نشوید مگر به شما برای صرف غذا اجازه داده شود، در حالی که (قبل از موعد نیایید و) در انتظار وقت غذا ننشینید اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید و (بعد از صرف غذا) به بحث و صحبت ننشینید این عمل پیامبر را ناراحت می نماید ولی از شما شرم می کند (و چیزی نمی گوید) اما خداوند از (بیان) حق شرم ندارد و هنگامی که چیزی از وسایل زندگی را (بعنوان عاریت) از آنان (همسران پیامبر) می خواهید از پشت پرده بخواهید این کار برای پاکي دلهاي شما و آنها بهتر است و شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود در آورید که این کار نزد خدا (گناهی) بسیار بزرگ است.

ما در این بخش به ۳ شبهه ای اصلی پاسخ دادیم زیرا این کتاب برای کسانی است که به آن حضرت ایمان آورده اند و اگر قرار باشد ما نیز مانند بسیاری دیگر به ایشان شک کنیم چگونه ادعای ایمان و تبعیت از ایشان را داریم؟! پیامبر صلی الله علیه و آله از سن ۲۵ تا ۵۰ سالگی با حضرت خدیجه سلام الله علیها که از ایشان ۱۵ سال بزرگ تر بودند زندگی نمودند و پس از ایشان یک سال را بدون همسر سپری و سپس با سوده که ۴ سال از ایشان بزرگتر بودند ازدواج کردند و در عمل پیامبر صلی الله علیه و آله تا سن ۵۵ سالگی تنها یک زن داشتند.

اگر ایشان پیروی هوای نفس خود بودند چرا در زمان جوانی و در دوران جاهلیت دست به ازدواج نزدند؟ چرا با کسانی که پیش تر ازدواج نکرده بودند ازدواج نکردند؟ عزیزان هنگامی که ما زندگی ایشان را بررسی می کنیم آیا جز زیبایی چیز دیگری می بینیم؟! آیا تمام دلایل ازدواج های ایشان بر ما روشن است؟ آیا ایشان ذره ای در ازدواج دادن مومنین و مومنات از خود سهل انگاری نشان داده اند؟ هنگامی که اعراب جاهلی به خاطر جنگ های طولانی مدت خویش باعث شدند نسبت جمعیت زنان ۴ برابر مردان شود و بسیاری از زنان فاحشگی کرده و هیچ حقی نداشتند پیامبر صلی الله علیه و آله جامعه را از این کار منع و به همه دستور ازدواج دادند و برای کسانی که پیش تر ارث می رفتند، ارث و نفقه و... تایین کردند. عزیزان فشار زایمان برای زن به حدی است که اگر در این حین از دنیا برود شهیده است ولی در تاریخ آمده آنان پای زن در هنگام وضع حمل را گرفته! و در کنار گودالی می کشانند و پس از تولد اگر نوزاد دختر بود آن را داخل گودال انداخته و می رفتند!! مردان زنانشان را در دوران جاهلی به یک دیگر می دادند تا مثلاً از مردی تنومند آن زن چنین فرزندی به دنیا آورد! و برای این اعمال ناشایست نام انتخاب کرده بودند! در چنین جامعه ای ایشان فرمودند: از دنیای شما سه چیز را برگزیدم، زنان، بوی خوش و نماز؛ این جمله در آن زمان بی همتا بوده است همچنین فرمودند: بهترین مردان در نزد خداوند کسی است که بهترین رفتار را با زنان خود داشته باشند و یا فرمودند: در شگفتم از کسی که همسرش را می زند با اینکه خود او به کتک خوردن سزاوارتر است، زن را با چوب مزیند که موجب قصاص است. حولا از ایشان پرسید زن را بر مرد چه حقی است؟ فرمودند: برادرم جبرئیل آنقدر سفارش زن ها را کرد که تصور کردم مرد حق ندارد اف به او بگوید. همچنین امیرالمومنین فرمود: زنان در دست شما امانت هستند، بر آنان سخت نگیرید و بلا تکلیفشان مگذارید. امام صادق فرمود: مرد باید در برنامه خانه و خانواده سه چیز را بر خود تحمیل کند هر چند خلاف میلش باشد: خوشرفتاری، توسعه در معاش بدون اسراف، و غیرت ناموسی و در جای دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آنچه را مسلمان به خاطر خدا برای همسرش می خرد ثواب صدقه دارد. البته در تمام این موارد باید رضای خدا مد نظر باشد و کسی نمی تواند به خاطر همسرش دیگری را مسخره کند، دزدی کند و ...

## طرح یک سوال

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنِ اطَّعْتُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا نسا ۳۴

مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است به واسطه آن برتری که خدا برای بعضی بر بعضی مقرر داشته و هم به واسطه آنکه مردان از مال خود نفقه دهند پس زنان شایسته مطیع شوهران و در غیبت آنان حافظ (حقوق آنها) باشند از آن رو که خدا هم (حقوق زنان را) حفظ فرموده است و زنانی که از نافرمانی آنان (در حقوق همسری) بیمناکید باید نخست آنان را موعظه کنید و (اگر مطیع نشدند) از خوابگاه آنان دوری گزینید و (اگر باز مطیع نشدند) آنان را به زدن تنبیه کنید، چنانچه اطاعت کردند دیگر راهی بر آنها مجوید که همانا خدا بزرگوار و عظیم الشأن است.

پس همانطور که مشخص شد خداوند جواز زدن زن را به مردان داده است! برای درک این آیه باید ابتدا ساختار کلی آیات قرآن را بشناسیم؛ خداوند در قرآن می فرماید:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ آل عمران ۷

او کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد که قسمتی از آن آیات «محکم» [صریح و روشن] است که اساس این کتاب می باشد و قسمتی از آن «متشابه» است [نیازمند تفسیر می باشند] اما آنها که در قلوبشان انحراف است به دنبال متشابهاتند تا فتنه انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند) و تفسیر (نادرستی) برای آن می طلبند در حالی که تفسیر آنها را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند. (آنها که به دنبال فهم و درک هستند) می گویند ما به همه آن ایمان آوردیم همه از طرف پروردگار ماست و جز صاحبان عقل متذکر نمی شوند.

هنگامی که این آیه نازل شد برخی خدمت ایشان رسیده و گفتند یا رسول الله چگونه آنان را بزنینم؟ فرمودند: برگ گل بگیرد بر شاخه ریحان و آنان را بزیند!! یا امام باقر علیه السلام فرمود: یکبار به آرامی با انگشتانت او را بزین.

## کلام آخر

پیامبری که لحظه جان دادن نیز به فکر امت خود بودند تا جایی که جبرئیل نازل شد و گفت خداوند سلامت می رساند و می گوید در قیامت آنقدر به تو می بخشم که راضی شوی یا فرمودند: هر پیامبری را دعایی (مخصوص) هست و من دعای خویش را در قیامت برای امتم قرار داده ام یا در قیامت پس از آنکه جهنم نمایان می شود همگان (جر معصومین و خاصان) می گویند وای به ما ولی پیامبر صلی الله علیه و آله میفرماید: امتی، امتی، و... حال ما باید به ایشان شک کنیم؟؟

ای عزیزان به خود شک کنیم ولی به خدا، رسولش و جانشینان به حقتش هرگز.

## خواستگاران حضرت فاطمه سلام الله علیها و امر خدا به رسولش

امر ازدواج حضرت فاطمه سلام الله علیها

ای محبوب من آیا نمی دانی که خداوند عزوجل بر سراسر زمین نظر افکند و از میان تمام خلایق پدرت را به رسالت برگزید؛ سپس نگاه دیگری به خلایق انداخت و علی را انتخاب کرد و به من وحی کرد که تو را به عقد او در بیاورم؛ ای فاطمه... من خاتم پیامبران و گرامی ترین پیامبران در نزد خدا و محبوب ترین مخلوق در نزد خدای عزوجل هستم و من پدر تو و جانشین من بهترین جانشینان و محبوبترین نزد خداست و او همسر تو است.

---

پی نوشت:

- (۱) کفایة الأثر، ص ۶۳
- (۲) ذخائر العقبی، ص ۱۳۶
- (۳) معجم کبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۵۷
- (۴) معجم اوسط، طبرانی، ج ۶، ص ۳۲۷
- (۵) مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۹، ص ۱۶۵
- (۶) تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۳۰

همچنین در سایر کتب به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله آورده اند که فرمودند:

از آسمان به من امر شد که او را به تزویج تو در آورم.  
خداوند به من امر کرد تا فاطمه را به ازدواج علی در آورم.  
خدا به من امر کرد تا فاطمه را به ازدواج علی در آورم و من این چنین کردم.  
ای علی جبرئیل به من گفت خداوند دستور داده تو را به ازدواج فاطمه در آورم.

---

پی نوشت:

- (۷) نور الأبصار، ص ۵۳
- (۸) تذکرة الخواص، ص ۲۷۶
- (۹) ذخائر العقبی، ص ۳۰ و ۳۱
- (۱۰) الصواعق المحرقة، ص ۱۴۲ یا ۱۷۳
- (۱۱) فضائل فاطمة، ابن شاهین، ص ۵۰، ج ۳۷
- (۱۲) مناقب الإمام علی من الریاض النضرة، ص ۱۴۱
- (۱۳) تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۲۵
- (۱۴) المعجم الکبیر، الطبرانی، ج ۲۲، ص ۴۰۷، ج ۱۰۲۰

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: امر ازدواج فاطمه به دست خداوند است.

---

**پی نوشت:**

(۱۶) تاریخ الیعقوبی، یعقوبی، ج ۲، ص ۴۲

(۱۷) تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۲۶

گر چه در شیعه یا سنی بودن یعقوبی اختلاف است و شیعیان می گویند که او سنی و اهل سنت می گویند او شیعه است ولی هر دو نظرات او را به عنوان یک مورخ قبول دارند؛ چون غالب مطالب را به صورت مُسند آورده است.

متقی هندی از انس بن مالک نقل می کند:

من نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم بودم که وحی آمد و پس از رفتن جبرئیل پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: ای انس آیا می دانی جبرئیل چه پیامی را از طرف صاحب عرش برایم آورده بود؟ فرمودند: خداوند به من دستور داد تا فاطمه را به ازدواج علی در بیاورم.

---

**پی نوشت:**

(۱۸) کنز العمال، متقی الهندی، ج ۱۱، ص ۶۰۶، ح ۳۳۹۲۹

برای اینکه ازدواج امیرالمومنین با حضرت فاطمه سلام الله علیها را کم اهمیت نشان دهند یا سند خواستگاری شیخین را نقل نکرده اند یا آورده اند که ابوبکر و عمر واسطه ازدواج شدند و ... ولی واقعیت این است که ابوبکر و عمر ایشان را برای خود خواستگاری کردند که با پاسخ سرد پیامبر صلی الله علیه و آله رو برو شدند، حال چگونه ممکن است ایشان وساطت آن دو را قبول کنند؟ واقعیت این است که شیخین لیاقت ازدواج با دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را نداشتند.

ابابکر رضی اللہ عنہ فاطمہ را از پیامبر صلی اللہ علیہ و سلم خواستگاری کرد و ایشان فرمودند: منتظر فرمان الہی ہستم. عمر رضی اللہ عنہ نیز برای خواستگاری آمد و ایشان فرمودند: منتظر فرمان الہی ہستم. سپس علی برای خواستگاری آمد و او را بہ ازدواجش در آورد.

# فضائل فاطمہ

الجزء فيه فضائل سيرة النساء بعد نبيهم :  
فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم  
ورضى عنها

جمع

أبي حفص عمر بن أحمد بن عثمان بن أيوب بن شاهين

تحقيق

أبي الشيخ الجويني

Sonnat.net

الناشر

مكتبة التوعية الإسلامية

للتحقيق والنشر والبحث العلمي

ت : ٣٣٧٦٥٣٤٤ / ٣٥٨٦٨٦٠٥

قال : لما زوج النبي ﷺ فاطمة من علي بن أبي طالب قال : « فإين درعك الحطمية ؟ »  
٣٦- حدثنا عبد الله بن سليمان ، قال : قرأنا على سلمة بن شبيب : ثنا عبد  
الرزاق ، ثنا معمر ، عن أيوب ، عن عكرمة قال : لما زوج النبي ﷺ فاطمة عليها  
السلام قال : « ما آليت » (١) أن أنكحك أحب أهلي إلي .

٣٧- حدثنا عبد الله بن محمد البغوي ، ثنا محمد بن حميد الرازي ، ثنا أبو  
تميلة ، ثنا حسين بن واقد ، عن ابن بريدة ، عن أبيه أن أبا بكر بن أبي  
النبي ﷺ فاطمة فقال : « انظر بها القضاء » ثم خطب إليه عمر بن الخطاب فقال :  
« انظر بها القضاء » ثم خطب إليه علي ، فزوجها منه .

= (٣ / ١٦١) ، والخطيب (٤ / ١٩٣) من طريق عبدة بن سليمان بسنده سواء .  
وقد خولف عبدة فيه .

خالفه عبد الوهاب بن عطاء ، فرواه عن سعيد بن أبي عمرو ، عن أيوب عن  
عكرمة قال : لما زوج النبي ﷺ علياً فاطمة قال : « أعطها شيئاً ... » الحديث .  
فأسقط ذكر « ابن عباس » .

أخرجه ابن سعد في « الطبقات » (٨ / ٢٢) أخبرنا عبد الوهاب بن عطاء به .  
وحديث عبدة بن سليمان أثبت وأصح ، لما قدمناه قبل ذلك . والله أعلم .  
٣٦- رجاله ثقات ، لكنه مرسل .

وأخرجه عبد الرزاق في « مصنفه » (ج ١١ / رقم ٢٠٣٩٦) عن معمر به سواء  
وقد تقدم له شاهد برقم (٢٨) فراجع .  
٣٧- حديث جيد .

ومحمد بن حميد الرازي وا ، ولكنه تويح . وأبو تميلة هو يحيى بن واضح ، أحد  
(١) كذا ، وفي « المصنف » : « ما آلت » . ووقع في « الطبقات » (٨ / ٢٤) لابن سعد : « ما  
آليت » مثل رواية المصنف .

تعدادی از مهاجرین به خواستگاری دختر رسول خدا آمدند. پس او را به ازدواج علی در آورد. پس رسول خدا در این باره گفتند: من او را (به عقد علی) در نیاوردم؛ خداوند بود که او را (به عقد علی) در آورد.

## قدوم رسول الله المدينة

وقدم رسول الله المدينة يوم الاثنين لثمان خلون من شهر ربيع الأول ؛ وقبل يوم الخميس لاثني عشرة ليلة خلت منه ، والشمس يومئذ في السرطان ثلاثاً وعشرين درجة وسبب دقائق ، والقمر في الأسد ست درجات وخمسة وثلاثين دقيقة ، وزحل في الأسد درجتين ، والمشتري في الحوت ست درجات راجعاً ، والزهرة في الأسد ثلاث عشرة درجة ، وعطارد في الأسد خمس عشرة درجة ؛ فنزل على كلثوم بن الهديم ، فلم يلبث إلا أياماً حتى مات كلثوم ؛ وانتقل فنزل على سعد بن خبيصة في بني عمرو بن عوف فمكث أياماً . ثم كان سفهاء بني عمرو ومنافقوهم يرجعونه في الليل ، فلما رأى ذلك قال : ما هذا الجوار ؟ فارحل عنهم وركب راحلته وقال : خلوا زمامها ، فجعل لا يمر بحي من أحياء الأنصار إلا قالوا له : يا رسول الله انزل بنا ، فإنك تنزل في العدة والكثرة ، فيقول : خلوا زمام الراحلة فإنها مأمورة ، حتى وقفت على باب أبي أيوب الأنصاري فبركت ، فسُخست بفضيب فلم تبرح ؛ فنزل بأبي أيوب فأقام عنده أياماً ثم انتقل إلى حجراته ، وقيل إن ناقته بركت في موضع المسجد فنزل فجاء أبو أيوب فأخذ رحله فمضى بها إلى منزله ؛ وكلمته الأنصار في النزول بها ، فقال : المرء مع رحله .

وقدم علي بن أبي طالب بفاطمة بنت رسول الله وذلك قبل نكاحه إياها ، وكان يسير الليل ويكمن النهار حتى قدم فنزل مع رسول الله . ثم زوجها رسول الله من علي بعد قدومه بشهرين ، وقد كان جماعة من المهاجرين خطبوا إلى رسول الله ، فلما زوجها علياً قالوا في ذلك ، فقال رسول الله : ما أنا زوجته ولكن الله زوجته . وقدم العباس بن عبد المطلب بزینب بنت رسول الله ، وكانت

# تاریخ الیٰعقوبی

وهو تاریخ أحمد بن أبي يعقوب بن جعفر بن وهب  
ابن واضح الكاتب العباسي المعروف باليعقوبي

المجلد الثاني

Sonnat.net

دارصادر  
بيروت

پی نوشت:

(٢٠) تاریخ یعقوبی، ج ١، ص ٤١

(٢١) تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ٤٢، ص ١٢٦





از أبوداود سجستاني(صاحب سنن داود) آمده أبا بكر خواستگاری کرد پس صلى الله عليه و سلم روى خود را باز گرداندند سپس عمر (خواستگاری کرد) پس روى خود را برگرداندند پس على آمد و خواستگاری کرد فرمودند صلى الله عليه و سلم چه داری؟ گفت: اسب و زره گفتند اما اسبت... .

- ۲۲۷ -

الطيب) قال أنس رضي الله عنه والله لقد أخرج الله منهما الكثير الطيب وأخرج أكثره أبو الخير القرويي الحاكمي. والعقد له مع غيبته سائح لأن من خصائصه صلى الله عليه وسلم أن ينكح من شاء لمن شاء بلا إذن لأنه أولى بالمؤمنين من أنفسهم، على أنه يحتمل أنه بحضور وكيله ويحتمل أنه إعلام لهم بما سيفعله وقوله رضيها، يحتمل أنه إخبار عن رضاه بوقوع العقد السابق من وكيله فهي واقعة حال محتملة.

وأخرج أبو داود السجستاني أن أبا بكر خطبها فأعرض عنه صلى الله عليه وسلم ثم عمر فأعرض عنه فأتيا عليا فبهاه إلى خطبتها فجاء فخطبها فقال صلى الله عليه وسلم (ما معك) فقال فرسي وبدي قال. (أما فرسك فلا بد لك منه وأما بدنك فبهاه وأني بها)، فباعها بأربعمائة وثمانين ثم وضعها في حجره فقبض منها قبضة وأمر بلال أن يشتري بها طيبا، ثم أمرهم أن يجهزوها فعمل لها سرير مشروط ووسادة من آدم حضوها ليف وملا البيت كتبيا يعني رملا وأمر أم أيمن أن تطلق إلى ابنته وقال لعلي لا تعجل حتى أتيتك ثم أتاهم صلى الله عليه وسلم فقال لأم أيمن (ههنا أخي) قالت أحوك وتروجه ابتك قال: (نعم) فدخل على فاطمة ودعا بماء فأنته بقدر فيه ماء فمخ فيه، ثم نضح على رأسها وبين تديها وقال: (اللهم إني أعيدها بك وذريتها من الشيطان الرجيم)، ثم قال لعلي: (أنتي بماء) فعلمت ما يريد فملأت القعب فأنته به فنضح منه على رأسي وبين كسفي وقال: (اللهم إني أعيدته بك وذريته من الشيطان الرجيم). ثم قال (ادخل بأهلك على اسم الله تعالى وبركته)، وأخرج أحمد وأبو حاتم نحوه وقد ظهرت بركة دعائه صلى الله عليه وسلم في نسلهما فكان منه من مضى ومن يأتي ولو لم يكن في الآتين إلا الإمام المهدي لكفى وسيأتي في الفصل الثاني - جملة مستكررة من الأحاديث المشفرة به. ومن ذلك ما أخرجه مسلم وأبو داود والنسائي وابن ماجه والبيهقي وآخرون: (المهدي من عترتي من ولد فاطمة). وأخرج أحمد وأبو داود والترمذي وابن ماجه: (لو لم يبق من الدهر إلا يوم لبعث الله فيه رجلا من عترتي)، وفي رواية (رجلا من أهل بيتي يملؤها عدلا كما ملئت جورا)، وفي رواية لمن عدا

## الصَّوَاعِقُ الْمَحْرَقَةُ

في

الرِّدِّ عَلَى أَهْلِ الْبِدْعِ وَالرِّدِّقَةِ

وبله

كِتَابُ تَطْهِيرِ الْجَنَانِ وَاللِّسَانِ

عَنْ أَحْطُورٍ وَالتَّوَهُ بِتَلْبِ سَيِّدِنَا مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ

كِلَاهِمَا تَأَلَّفَ

المحدث أحمد بن حجر الميمني المكي

٨٩٩ هـ. [١٤٩٤ م.] - ٩٧٤ هـ. [١٥٦٦ م.]

قد اعنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة

**Sonnat.net**



طلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفتح ٥٧ استانبول-تركيا

ميلادي

هجري شمسي

هجري قمری

٢٠٠٣

١٣٨٢

١٤٢٤

من اراد ان يطبع هذه الرسالة وحدها او يترجمها الى لغة اخرى فله من الله اجر الجزيل ومنا الشكر الجزيل وكذلك جميع كتبنا كل مسلم مأنون بطبعها بشرط جودة الورق والتصحيح

پی نوشت:

(۲۸) الصواعق المحرقة، هيثمى، باب ۱۱(الآيات وارده فيهم - الايه الثانيه عشره - قوله تعالى (و انه لعلم الساعة) الزخرف ٦١) ص ٢٢٧، ناشر: مكتبة الحقيقة، افست استانبول

حتي در برخي از منابع آمده كه پیامبر صلي الله عليه و آله به خواستگاري اميرالمومنين رفتند.  
ابوبكر و عمر رضی الله عنهما فاطمه رضی الله عنها را خواستگاري كردند. پیامبر صلي الله عليه و سلم فرمودند: ای علی او برای توست.

### ۳۴- حَجْر بن عدي الكندي

۳۵۶۹- حدثنا محمد بن عبدالله الحضرمي ثنا عبدالله بن الحكم بن أبي زياد القطواني ثنا معاوية بن هشام ثنا سفیان عن أبي إسحاق قال: رأيت حجر بن عدي حين أخذته معاوية وهو يقول: هذه بيّعتي لأقيلها ولا أستقبلها سماع الله والناس.

۳۴۱- حجر بن قيس وقد قيل هو حجر بن عنبس الكندي

۳۵۷- حدثنا أحمد بن عمرو البزار ثنا زيد بن أنزيم حدثنا عبدالله بن داود عن موسى بن قيس عن حجر بن قيس وكان قد أدرك الجاهلية قال: خطب علي رضي الله عنه إلى رسول الله ﷺ فاطمة رضي الله عنها فقال: «هي لك على أن تحسن صحبتها».

۶۵۷۱- حدثنا علي بن عبد العزيز ثنا أبو نعيم ثنا موسى بن قيس الحضرمي قال سمعت حجر بن عنبس وقد كان أكل الدم في الجاهلية، وشهد مع علي رضي الله عنه الجمل وصفين، فقال: خطب أبو بكر وعمر رضي الله عنهما فاطمة رضي الله عنها، فقال النبي ﷺ: «هي لك يا علي».

### ۳۴۲- حجیر أبو مخشي

۳۵۷۲- حدثنا الحسين بن إسحاق التستري ثنا العباس بن عبد

۳۵۶۹- ورواه الحاكم (۴۶۹/۳) قال في المجمع (۲۱۸/۵) ورجاله ثقات.  
۳۵۷۰- قال في المجمع (۲۰۴/۹) رواه البزار (۲/۱۲۱) زوائد البزار وقال معنى قوله ﷺ لست بدجال يدل على أنه كان قد وعدة فقال أي لا تخلف الوعد. وحجرا لا يعلم روى عن النبي ﷺ إلا هذا الحديث ورجاله ثقات إلا أن حجرا لم يسمع من النبي ﷺ. قلت هو عند البزار (هي لك يا علي لست بدجال) ولم ينسبه إلى الطبراني. وأورده ابن الجوزي في الموضوعات (۳۸۲/۱) وقال: موضوع وضعه موسى بن قيس. وقال الحافظ في الإصابة (۱۶۸/۳) قلت واتفقوا على أن حجر بن عنبس لم ير النبي ﷺ فكأنه سمع هذا من بعض الصحابة.  
۳۵۷۱- قال في المجمع (۲۰۴/۹) ورجاله ثقات. أنظر ما قبله حيث أن قوله رجاله ثقات لا يدل على صحة الحديث لأنه ربما يكون منقطعاً كما هنا أو شاذاً.  
۳۵۷۲- قال في المجمع (۲۷۰/۳) مخشي بن حجیر لم أجد من ترجمه. وأما الحافظ فقال في الإصابة (۴۱/۳) وإسناده صالح. وقال: ورواه ابن منده من هذا الوجه.

-۳۴-

معجم الكبير  
للحافظ أبي القاسم سليمان بن أحمد الطبراني  
۸۲۶۰ - ۸۳۶۰

Sonnat.net

حقيقه وخرج احاديثه

حجیر بن عبد الحميد السلمي

الجزء الرابع

الناشر  
مكتبة ابن تيمية  
القاهرة ۸۱۴۴۱۰

پی نوشت:

(۲۹) معجم كبير طبراني، ج ۴، ص ۳۴

(۳۰) مجمع الزوائد هيثمي، ج ۹، ص ۲۰۴

(۳۱) اسد الغابة، ابن اثير جزري، ج ۱، ص ۳۸۱

## اسناد وجود محسن عليه السلام

ابن شهر آشوب (مورخ قرن ۶) در کتاب «مناقب آل ابی طالب» به ذکر فرزندان حضرت فاطمه سلام الله عليها می پردازد: حسن، حسین و محسن که سقط شد و به نقل از معارف ابن قتیبه محسن از زخم قنقذ عدوی از بین رفت و زینب و ام کلثوم.

- ۳۵۸ - فی حلیتها علیها السلام ج ۳

المحترمة، والغراء المحتشمة، المعكرمة تحت القبة الخضراء، والانسیة العوراء، و البتول العذراء ست النساء؛ وارتبة سیدالانبياء، وقرينة سیدالاصیاء، فاطمة الزهراء، الصديقة الكبرى، راحة روح المصطفى، حاملة البلوى من غیر فزع ولا شكوى، وصاحبة شجرة طوبى، ومن انزل فی شأنها و شأن زوجها وأولادها سورة هل أتى، ابنة النبی، وصاحبة الوصی، وام السبطین، وجددة الائمة، وسيدة نساء الدین؛ الاخيرة؛ زوجة المرتضى، ووالدة المجتبی؛ وابنة المصطفى، السيدة المقودة، الكريمة المظلومة الشهيدة، السيدة الرشيدة، شقيقة مریم، وابنة محمد الاكرم، المفطومة من كل شر، المعلومة بكل خير، المنعوتة فی الانجیل، الموصوفة بالبر والتبجيل؛ ددة صاحب الوحي و التنزیل؛ جدتها الخلیل، و مادحها الجلیل؛ وخطابها المرتضى بامر المولى جبرئیل.

و اولادها: الحسن: والحسين والمحسن سقطوا؛ وفي معارف القتيبي: ان محسناً فسد من زخم قنقذ العدوی. و زینب. و ام کلثوم.

سلامة الموصلي:

بانفس أن تلتقي ظلماً فقد ظلمت	بنت النبی رسول الله وابتها
تلك التي أحمد المعتبر والدها	و جبرئیل أمين الله ربها
الله طهرها من كل فاحشة	وكل رب وصفها وزكاهها

ولبعض الموصليين:

حر صدری واشتياقي فالاسی	واحتراقي واكتشاي والحرب
لاينة الهادي الرضى فاطمة	حقها بعد أبيها يقتصب
بل لما نال بنی فاطمة	من بنی الطمٹ الملاعين العيب
بالقوى عا أتى الدهريم	من خطوب مفضعات و نوب

بريدة قال النبی ﷺ: ان ملك الموت خيرني فاستنظرته الى نزول جبرئيل فوجدت ابنته فاطمة الغشى فقال لها: يا بنتي اخفضي عليك فانك وبملك وابتك معي في الجنة بشرت مریم بولدها: (ان الله يبشرك بكلمة)، وبشرت فاطمة بالحسن والحسين. في الحديث: ان النبي بشرها عند ولادة كل منهما، بأن يقول لها: ليهنئك ان ولدت

# مناقب آل ابی طالب

آل ابی طالب

لمؤلفه

ابن شهر آشوب

السرياني لما يندلني

المتوفى سنة ۵۸۸ هـ

الجزء الثالث

مؤسسه انتشارات هلامه - قم

خیابان حضرتي

المطبعة العليية بقم

Sonnat.net

پی نوشت:

(۱) مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۳۳ یا ۳۵۸

ابن شهر آشوب هر چند از علمای بزرگ شیعه است ولیکن جمعی از بزرگان رجالیین اهل سنت وی را توثیق نموده اند.

پی نوشت:

(۱) تاریخ الاسلام، ذهبی، حوادث سال ۵۸۸ (کلام ابن ابی طی را در توثیق ایشان نقل کرده است)

(۲) لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، شرح حال شماره ۷۸۸۹ (کلام ابن ابی طی را در توثیق ایشان نقل کرده است)

همچنين صفدي مي نويسد:

صدوق اللهجة مليح المحاوره واسع العلم كثير الخشوع والعبادة والتهجد لا يكون إلا على وضوء أثنى عليه ابن أبي طي في تاريخه ثناء كثير. توفي سنة ثمان وثمانين و خمس مائة.

پي نوشت:

(۳) الوافي بالوفيات، صفدي، ج ۲، ص ۷، ذيل ترجمه رشيد الدين المازندراني الشيعي محمد بن علي بن شهرآسوب، الثانية سين مهملة، أبو جعفر السروري المازندراني

گنجی شافعی(مورخ قرن ۷) نیز به نقل حکایت سقط شدن محسن بن علی از ابن قتیبه اشاره می کند.

فاطمه عليه السلام بعد از پیامبر فرزند پسري را سقط نموده است که آن را رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم محسن نامیده بود. اما این مطلب را دیگر هیچ يك از اهل نقل جز ابن قتیبه(صاحب کتاب الإمامة والسیاسة) نیاورده اند.

۴۱۳

وكانت تخرج الى المسجد وهي جارية فبازحها علي عليه السلام ويقول لها من أخوالك ؟ فنقول (وه وه) آمني كلباً ، فجمع ولد علي «ع» لصلبه في هذه الرواية اربعة عشر ولداً وعشرون امرأة .

هكذا ذكره غير واحد من أهل السير ، ( وأسقط أبو عبد الله ) المفيد العمون من الختمية وجعل أبا بكر كنية لعميد الأصغر ، ولم يذكر محمد الأوسط ، وذكر أبو العرج علي الأموي الاصبهاني في مقاتل آل أبي طالب الذين قتلوا مع أمير المؤمنين : أبي عبد الله الحسين «ع» ، جعفرأ ، وعليأ ، وعنهأ والمعباس ، ومحمد الأصغر ، وأسقط عبيد الله ، وما ذكره المفيد اشبه عندي بالصواب ، وأسقط المفيد من البنات اربعاً : وهن رمة العنقري ، وأم كلثوم العنقري ، وأم جعفر جعلها كنية لجماعة ، وهذا قريب ، ولم يذكر الابنة التي هلكت وهي جارية.

وزاد على الجمهور ، وقال : إن فاطمة عليها السلام اسقطت بعد النبي ذكراً ، كان سماه رسول الله ﷺ محسناً ، وهذا شيء لم يوجد عند أحد من اهل النقل إلا عند ابن قتيبة .

قاعدة في ذكر المعقبين من اولاد أمير المؤمنين ﷺ

ومن قتل زمن مات وهو صغير رضوان الله عليهم اجمعين

أولهم أمير المؤمنين الحسن بن علي عليه السلام ، كنيته أبو محمد ، ولد بالمدينة ليلة النصف من رمضان سنة ثلاث من الهجرة ، وكانت اشبه الناس برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم .

ثانياً أخيراً ابن الزبير ، أخيراً أبو الوقت السنجري ، أخيراً الهادي

كفاية الطالب  
فمن قاتب علي بن أبي طالب عليه السلام

ويليه

البيان في أخبار صاحب الزمان ﷺ

Sonnat.net

الإمام الحافظ

أبي عبد الله محمد بن يوسف بن محمد الترشي الكنجي المافمي

المتوفى ٦٥٨

پي نوشت:

(۱) كفاية الطالب، الكنجي الشافعي، ص ۴۱۳، ط الحيدرية النجف الأشرف، باب في ذكر عدد اولاده عليه السلام

اما در چاپ های کنونی این کتاب از جمله چاپ «دارالمعارف» در قاهره این گونه آمده:  
و اما محسن بن علی از بین رفت در حالی که کوچک بود.

# المعارف لابن قتیبة

أبي محمد عبد الله بن مسلم

۲۱۳ هـ (۸۲۸ م) - ۲۷۶ هـ (۸۸۹ م)

Sonnat.net

حققه وقدّم له

دكتور شروت عكاشة

الطبعة الرابعة



دارالمعارف

- بنت حمیس - وجعفرًا . والعبّاس ، وعبداً لله - أمهم : أم البیّن بنت حرام الوحیدية - ودلمة ، وأم الحسن - أم سعید بنت عمرو بن مسعود الثقفی - وأم كلثوم الصّغرى ، وزینب الصّغرى - وجمانة ، وسمیة ، وخدیجة ، وفاطمة ، وأم الکرّام ، ونفیسة ، وأم سلسة ، وأمامة ، وأم ایها - لأمهات اولاد شقی .
- بنات علی  
رضی الله عنه
- ۱۰ فاما «زینب الکبری» بنت فاطمة . فکانت عند : عبد الله بن جعفر . فولدت له اولاداً قد ذکرناهم .  
وأما «أم کلثوم الکبری» ، وهی بنت فاطمة ، فکانت عند : عمر ابن الخطاب . وولدت له اولاداً قد ذکرناهم . فلما قُتل «عمر» تزوّجها «جعفر» ابن أبی طالب ، فمات عنده .  
وكانت سائر بنات «علی» عند ولد «عقیل» وولد «العبّاس» ، خلا «أم الحسن» فإنها كانت عند : جملة بن هبيرة الخزرجی ، وخلا «فاطمة» فإنها كانت عند : سعید بن الأسود ، من بنی الحارث بن أسد .
- ۱۱ وأما «محسن بن علی» فهلك وهو صغير .  
وأما «الحسن بن علی» فكان یکنى : أباً محمد ، ولما قُتل «علی» بوج له بالكوفة . وبيع لمعاوية بالشام وبيت المقدس . فسار «معاوية» یريد الكوفة . وسار «الحسن» یريد . فالتقوا بمسكن ، من أرض الكوفة . فصالح «الحسن» «معاوية» ، وبيع له ودخل معه الكوفة . ثم أنصرف «معاوية» عن الكوفة إلى الشام ، | ۱۰۸ | وأستعمل علی الكوفة «المنصور بن شعبة» وعلی البصرة ، «عبداً لله» ابن عامر» ثم جمعها لزياد . وانصرف «الحسن» إلى «المدينة» ، فمات بها . (۱۸) مسکن - موضع قريب من أروانا علی نهر دجل عند دیر ابی طلق . (معجم البلدان) .

روشن است که این تغییر سهوی نیست بلکه تحریفی عمدی است. حال چه کسانی و با چه هدفی دست به این تحریف زده اند؟ آیا دلیل این نیست که اشخاص پس از متوجه شدن از خود می پرسند چرا فرزندش را سقط کرد؟

پی نوشت:

- (۱) كشف الغمه، ج ۱، ص ۴۴۱
- (۲) مطالب السؤل في مناقب آل الرسول صلى الله عليه و آله و سلم، الفصل ۱۱، ص ۶۲
- (۳) أنساب الطالبیین، العمري نسابه، ص ۱۹ (۴) التنبیه و الرد، الملطي شافعي، ص ۲۵ و ۲۶
- (۵) تهذيب الكمال، مزى، ج ۲۰، ص ۴۷۹ (۶) المعارف، ابن قتیبة، ص ۲۱۱، ناشر: دارالمعارف - قاهره
- (۷) فاطمة الزهراء عليها السلام و الفاطميون، ص ۶۸ (۸) شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحديد معتزلی، ج ۲، ص ۶۰

اما ساير علمای که به سقط شدن محسن عليه السلام اشاره کرده اند:

الحسني فاسي مكي متوفای (۸۳۲ هـ ق) گفته است:  
فرزندانی بعد از محسن به دنیا نیامدند، زیرا محسن سقط گردید.

---

پی نوشت:

(۱) العقد الثمين في أخبار البلد الأمين، ج ۶، ص ۲۰۳

ابراهيم طرابلسي حنفي متوفای (۸۴۱ هـ ق) گفته است:  
محسن فرزند فاطمه عليها السلام سقط گردیده است و بعضي گفته اند او در خردسالي از دنیا رفته است. اما صحيح آن است که فاطمه او را سقط نموده است.

---

پی نوشت:

(۲) الشجرة التي صنعها للناصر واستنسخت لخزانة صلاح الدين الأيوبي

صفوري شافعي متوفای (۸۹۴ هـ ق) گفته است:  
فرندان فاطمه پنج تن هستند: حسن و حسين و محسن که سقط گردیده است و زينب و ام كلثوم.

---

پی نوشت:

(۳) نزهة المجالس، ج ۲، ص ۱۹۴ یا ص ۵۷۹، ناشر: دار الجيل

امام جمال الدين يوسف مقدسي متوفای (۹۰۹ هـ ق) گفته است:  
درباره محسن گفته اند سقط شده و قولي هم گفته است در خرد سالي از دنیا رفته است، اما قول صحيح آن است که فاطمه عليها السلام او را سقط نموده است.

---

پی نوشت:

(۴) الشجرة النبوية في نسب خير البرية، ص ۶۰، چاپ دمشق

محمد الصبان متوفای (۱۲۰۶ هـ ق) گفته است:  
فرزندان فاطمه عليها السلام ... و محسن، اما محسن سقط گردید و...

---

پی نوشت:

(۵) إسعاف الراغبين، با حاشیه نور الابصار، ص ۹۳







آنچه بخاري و مسلم آن را تغيير داده اند ادعاي حضرت فاطمه سلام الله عليها است. زيرا پيامبر صلى الله عليه و آله فدك را در زمان حياتشان به ايشان بخشیده بود.

خيبر متعلق به همه مسلمانان بود ولي فدك مخصوص رسول خدا صلى الله عليه و سلم بود چون با لشگرکشي فتح نشد.

١٥

٧٤

١٥٨٣/١

أن يسيرهم ويحقن لهم دماءهم ؛ ففعل . وكان رسول الله قد حاز الأموال كلها :  
 الشَّقَّ ونِطَاطةً والكتيبة ؛ وجميع حصونهم إلا ما كان من ذبنيك الحصنين .  
 فلما سمع بهم أهل فدك قد صنعوا ما صنعوا بعثوا إلى رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم يسألونه أن يسيرهم ويحقن دماءهم لهم ، ويخلطوا له الأموال ، ففعل ، وكان  
 فيمن مشى بينهم وبين رسول الله في ذلك مَحْصَمَةٌ بن مسعود ؛ أخوي بني حارثة ؛ فلما  
 نزل أهل خيبر على ذلك ؛ سألو رسول الله أن يعاملهم بالأموال على النصف ،  
 وقالوا : نحن أعلم بها منكم ؛ وأمر لها ؛ فصالحهم رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم على النصف ؛ على أنا إذا شئنا أن نخرجكم أخرجناكم ؛ وصالحه أهل  
 فدك على مثل ذلك ، فكانت خيبر فينا للمسلمين ، وكانت فدك خالصة  
 لرسول الله صلى الله عليه وسلم ؛ لأنهم لم يحلبوها<sup>(١)</sup> عليها بخيل ولا ركاب .  
 فلما اطمان رسول الله صلى الله عليه وسلم أهدت له زينب بنت الحارث امرأة  
 سلام بن ميشكم شاة مصلية<sup>(٢)</sup> ؛ وقد سألت : أئى عضو من الشاة أحب  
 إلى رسول الله ؟ فقيل لها : الذراع ؛ فأكرت فيها السم ، فسمت سائر  
 الشاة ، ثم جاءت بها ، فلما وضعتها بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم  
 تناول الذراع ؛ فأخذها فلاك منها مضغة فلم يسغها ؛ ومعه بشر بن البراء  
 ابن معرور ؛ وقد أخذ منها كما أخذ رسول الله ؛ فأما يبشر فأساغها ؛ وأما  
 رسول الله فلقطها ، ثم قال : إن هذا العظم ليخيرني أنه مسموم ؛ ثم دعا  
 بها فاعترت ، فقال : ما حملك على ذلك ؟ قالت : بلغت من قوى ما لم  
 يتخف عليك ، فقلت : إن كان نبياً فسيخبر ؛ وإن كان ملكاً استرحته  
 منه ؛ فتجاوز عنها النبي صلى الله عليه وسلم . ومات بشر بن البراء من لكتته  
 التي أكل<sup>(٣)</sup> .

١٥٨٤/١

حدثنا ابن حميد ؛ قال : حدثنا سلمة ، عن محمد بن إسحاق ؛ عن  
 مسروق بن عمار بن أبي سعيد بن المعلی ، قال : وقد كان رسول الله صلى الله

(١) و : « يخلطوا » .

(٢) مصلية : مشوية .

(٣) سيرة ابن هشام ٢ : ٢٤٠ ، ٢٤١

ذخائر العرب

٣٠

# تاريخ الطبرك

تاريخ الرسل والملوك

لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري

٢٢٤ - ٢٣١

الجزء الثالث

تحقيق

محمد أبو الفضل إبراهيم

الطبعة الثانية

Sonnat.net



دار المعارف بمصر

پی نوشت:

(١) تاريخ الطبري، الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير، ج ٢، ص ١٣٨، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / ج ٣، ص ١٥، چاپ دار المعارف - مصر

(٢) تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان، ج ٢، ص ٤٢٢، تحقيق د. عمر عبد السلام تدمري، ناشر: دار الكتاب العربي - لبنان/ بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م

وقتي آيه «وأت ذا القربى حقه» نازل شد رسول خدا صلى الله عليه و سلم فاطمه را طلبيد و فدك را به وي بخشيدند.

أجرى عليهم الرزق، وكانوا في كنف الرحمن عز وجل<sup>(١)</sup>.  
وأخرج البيهقي<sup>(٢)</sup> وابن جرير، والخراطي في «مكارم الأخلاق»<sup>(٣)</sup>، من طريق أبي سلمة بن عبد الرحمن، عن أبيه، أن النبي ﷺ قال: «إن أعجل الطاعة ثواباً صلة الرحم، حتى إن أهل البيت ليكونون فجاراً<sup>(٤)</sup>، فتتيمم<sup>(٥)</sup> أموالهم، ويكثر عددهم إذا وصلوا الرحم، وإن أعجل المعصية عقاباً البغي، واليمين الفاجرة تذهب المال، وتعقيم الرحم، وتدع الديار تلاقع<sup>(٦)</sup>».

وأخرج ابن أبي شيبة عن ثعلبة بن زهدم قال: قال النبي ﷺ وهو يخطب: «يذ المغطى العليا، ويذ السائل السفلى، وأبدأ بمن تقول: أمك وأباك، وأختك وأحاك، وأذناك فأذناك<sup>(٧)</sup>».

وأخرج البيهقي، وأبو يعلى، وابن أبي حاتم، وابن مودويه، عن أبي سعيد الخدري قال: لما نزلت هذه الآية: ﴿وَأْتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾ دعا رسول الله ﷺ فاطمة فأعطها فذك<sup>(٨)</sup>.

- (١) البيهقي (٧٩٦/٨)، وابن عدى (٢٩٤/١، ١٦٣١/٤)، وابن عساکر (١٦٨/٨، ١٦٦/٥٤، ١٦٦/٥٦، ٢١٢/٥٦). ضعف جداً (ضعيف الجامع - ١٨٢٧). وينظر السلسلة الضعيفة (٣١٦٩).
- (٢) (٢ - ٢) سقط من: ص، ف١، ف٢.
- (٣) عند البيهقي: «محارفاً». وهو تحريف.
- (٤) سقط من مصدر التخريج. وفي م: «ينمو»، وغير منقوطة في ف١، ح١.
- (٥) البيهقي (٧٩٧١). وصححه الألباني في السلسلة الصحيحة (٩٧٨).
- (٦) ابن أبي شيبة ٢١٢/٣.
- (٧) فدك: قرية بالحجاز بينها وبين المدينة بومان، وقيل: ثلاثة. معجم البلدان ٨٥٥/٣.
- والأثر عند الزوار (٢٢٢٣ - كشف)، وأبي يعلى (١٠٧٥، ١٤٠٩). وقال ابن كثير: وهذا الحديث مشكل لو صح إسناده؛ لأن الآية مكية، وفدك إما فتحت مع غير سنة سبع من الهجرة، فكيف يلتم هذا مع هذا؟ تفسير ابن كثير ٦٦/٥. وقال الهيثمي: فيه عطية المعرف وهو ضعيف متروك. معجم الزوائد ٤٩/٧.

# الدُّرُ الْمُنْتَوَرُ فِي التَّسْبِيرِ بِالْمِثَاقِ

لجلال الدين السيوطي  
(٥٨٤٩ - ٩١١ هـ)

تحقيق  
الدكتور عبد الله بن عبد المحسن التركي  
بالتعاون مع

مركز هجر للبحوث والدراسات العربية والإسلامية

الدكتور عبد الله بن حسن يامنة  
Sonnat.net  
الجزء التاسع

بى نوشت:

(٣) در المنتور، السيوطي، عبد الرحمن بن أبي بكر جلال الدين، ذيل آيه و أت ذا القربى حقه، ج ٤، ص ١٧٧، ناشر: دار الفكر / ج ٥، ص ٢٧٣، ناشر: دار الفكر - بيروت - ١٩٩٣ / ج ٩، ص ٣٢٠، ناشر: هجر للبحوث

و ابو يعلى گفت... ابى سعيد (خدرى) رضى الله عنه گفت وقتى {وَأَتَىٰ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ} نازل گردید رسول خدا صلى الله عليه وسلم فاطمه رضى الله عنها را دعوت نمودند و فدک را به او بخشید.

۳۷۰۵ - وقال أبو يعلى<sup>(۱)</sup>: قرأت<sup>(۲)</sup> على الحسين بن يزيد الطحان<sup>(۳)</sup> قال: هو ما قرأت على سعيد بن خثيم، عن فضيل بن مرزوق<sup>(۴)</sup> الكوفي، عن عطية، عن أبي سعيد رضي الله عنه قال: لما نزلت: ﴿وَأَتَىٰ ذَا الْقُرْبَىٰ﴾<sup>(۵)</sup> دعا<sup>(۶)</sup> رسول الله ﷺ فاطمة رضي الله عنها وأعطاه<sup>(۷)</sup> فدكاً<sup>(۸)</sup>.

(۱) المستند (۲/۲۵: ۱۰۷۰)، مستند أبي سعيد، المقصد العلي (ق ۸۷ ب).

(۲) القراءة وتسمى العرض، وهي أن يقرأ الطالب بنفسه، أو يقرأ غيره على الشيخ، وهو يسمع، سواء كانت القراءة من كتاب، أو حفظ، وسواء حفظ الشيخ أم لا، إذا أسك أصله. هو أوثقه غيره. والرواية بها صحيحة على الراجح. انظر: التدريب (۱۲/۲).

(۳) في (عم): «الطحان».

(۴) في (عم) و (سد) «عن فضيل، عن عطية».

(۵) سورة الإسراء: الآية ۲۶. وهذا وهم حيث جعل الحديث المتعلق بها في تفسير سورة الشورى.

(۶) في (مع): «دعى»، والصحيح ما أثبت من (عم) و (سد).

(۷) في (عم) و (سد): «أعطاه».

(۸) فدك: بالتحريك. وآخره كاف. قرية بالحجاز، بينها وبين المدينة يومان. وقيل ثلاثة. أفادها الله على رسوله ﷺ في سنة سبع صلحاً، وذكر قصتها الحافظ في الفتح (۱۵۰/۶) عن أصحاب المغازي، وكذا ياقوت في معجمه (۴/۲۷۰).

۳۷۰۵ - درجته:

الأثر فيه ثلاث علل:

۱ - فيه الطحان، وعطية، ضعيفان، وإن كان أبو سعيد هو الكلبي فهو كذاب.

۲ - فيه ثلاثة من الشيعة روى بعضهم عن بعض، والحديث في أهل البيت فهو مردود.

۳ - عطية مدلس من الرابعة، وقد عتق.

۱۹۲

# المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية

للكاظم الخميني بن علي بن حجر العسقلاني

۷۷۳ - ۸۵۲ هـ

تحقيق

محمد بن ظافر بن عبد الله الشثري

تنسيق

د. سعد بن ناصر بن عبد العزيز الشثري

المجلد الخامس عشر

۲۹ - ۳۰

آخر كتاب التفسير - أول كتاب المناقب

۳۶۵ - ۳۹۰

Sonnat.net

دار الغيث للنشر والتوزيع

دار الغيث للنشر والتوزيع

پی نوشت:

(۴) شواهد التنزيل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۴۳۸ تا ۴۴۳ و ص ۵۷۰

(۵) المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية، أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: ۸۵۲هـ) ج ۱۵، ص ۱۹۲، المحقق: رسالة، علمية قدمت لجامعة الإمام محمد بن سعود، تنسيق: د. سعد بن ناصر بن عبد العزيز الشثري، الناشر: دار العاصمة، دار الغيث - السعودية، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۹هـ، عدد الأجزاء: ۱۹

هر چند برخی از علمای اهل سنت با وارد کردن مشکلات متعدد سعی در مردود نشان دادن این روایات کرده اند ولی همان طور که در آخر مشخص می شود این روایات صحیح هستند.

و ابو سعيد در جمع الفوائد گفت هنگامی که {وآت ذا القربى حقه} نازل شد پیامبر صلی الله علیه و سلم فاطمه (سلام الله علیها) را دعوت کرد و فدک را به او بخشید. در کبیرش.

و در عیون الاخبار از امام علی الرضا آمده هنگامی که {وآت ذا القربى حقه} نازل شد پیامبر صلی الله علیه و سلم به فاطمه علیه السلام: این فدک است و آن را برای تو قرار دادم.

# يُنَابِيعُ الْمَوَدَّةِ

سجلٌ عظیمٌ للأحاديث النبوية في مناقب الإمام علي وأهل البيت عليهم السلام

للعلمة الفاضل الشيخ الأجد والسيد السند شيخ سليمان ابن شيخ إبراهيم المعروف بخواجه كلان ابن شيخ محمد معروف المشتهر به بابا خواجه الحسيني البلخي القندوزي الحنفي رحمه الله أمين

صححه وعلق عليه

عَمَّا دِينَ الْأَعْمِي

الحُرِّ الرَّوِّ

Sonnat.net

منشورات

مؤسسة الأعلیٰ للطبوعات

بيروت - لبنان

ص.ب ٧١٢٠

وفي تفسير : «وآت ذا القربى حقه» (١)

أخرج الثعلبي في تفسيره: قال علي بن الحسين رضي الله عنهما لرجل من أهل الشام: أنا ذو القرابة الذي أمر الله أن يؤتى حقه.

وفي جمع الفوائد أبو سعيد قال: لما نزلت : «وآت ذا القربى حقه»، دعا النبي ﷺ فاطمة فأعطاهما فدكاً، للكبير.

وفي عيون الأخبار قال الإمام علي الرضا: فلما نزلت : «وآت ذا القربى حقه»، قال النبي ﷺ، لفاطمة عليها السلام: هذه فدك قد جعلتها لك.

وتفسير : «يا أيها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك» (٢)

أخرج الثعلبي عن أبي صالح عن ابن عباس وعن محمد الباقر رضي الله عنهما قالوا: نزلت هذه الآية في علي!

أيضاً الحموي في فرائد السمطين أخرجه عن أبي هريرة.

أيضاً المالكي أخرج في فصول المهمة عن أبي سعيد الخدري قال: نزلت هذه الآية في علي في غدیر خم. هكذا ذكره الشيخ محي النوري.

وتفسير : «وتعيبها أذن واعية» (٣)

أخرج موفق الخوارزمي عن ذر بن جبيش عن علي كرم الله وجهه قال: ضمنى رسول الله ﷺ وقال: أمرني ربي أن أذنبك ولا أقصيك، وأعلمك وأذنتك تسمع وتعي، فنزلت هذه الآية.

أيضاً الثعلبي أخرجه عن صالح بن هشام عن بريدة الأسلمي قال: سمعت النبي ﷺ يقول لعلي: أمرني ربي أن أذنبك ولا أقصيك، وأعلمك وأذنتك تسمع وتعي، فنزلت هذه الآية.

أيضاً أبو نعيم الحافظ أخرجه عن عمر بن علي بن أبي طالب عن أبيه.

أيضاً أبو نعيم والمالكي أخرجاه عن مكحول عن علي كرم الله وجهه.

أخرج موفق الخوارزمي عن ميمون بن مرهان عن ابن عباس، عن النبي ﷺ قال:

(١) سورة الإسراء، الآية: ٢٦.

(٢) سورة المائدة، الآية: ٦٧.

(٣) سورة الحاقة، الآية: ١٢.

پی نوشت:

(٦) كنز العمال، كتاب الأخلاق باب الأول الفصل الثاني، ج ٣، ص ٧٦٧

(٧) ينابيع الموده، قندوزی، ج ١، ص ١٤٢، ناشر: موسسه الاعلمی المطبوعات

(٨) مسند أبي يعلى، أبو يعلى أحمد بن علي بن المثنى بن يحيى بن عيسى بن هلال التميمي، الموصلي (المتوفى: ٣٠٧هـ) ج ٢، ص ٣٣٤ و ٥٣٤، المحقق: حسين سليم أسد، الناشر: دار المأمون للتراث - دمشق، الطبعة: الأولى، ١٤٠٤ - ١٩٨٤، عدد الأجزاء: ١٣

برای بررسی بیشتر جا دارد ابتدا به شبهه ای بپردازیم.

## اعتراض حضرت فاطمه سلام الله علیها به امیرالمومنین!؟!

طبق روایت شیعیان زهرا رضی الله عنها پس از بازگشت از مسجد و ایراد خطبه در آنجا به علی رضی الله عنه عتاب نمودند که شما مانند جنین در خانه نشسته ای و آن ها حق من و تو را غصب کردند؛ مگر شما معتقد نیستید که فاطمه زهرا معصوم است؟ آیا يك معصوم با معصوم دیگر دعوا می کند؟

### اصل روایت

پس هنگامی که حضرت به خانه بازگشت خطاب به امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: ای پسر ابوطالب سلام بر تو، همچون کودکی که در شکم مادر جمع شده و زانو در بغل گرفته کنج خانه نشسته ای؟ همانند آدم های ظنین و متهم به گوشه ای نشسته ای؟ تو کسی بودی که بال های باز شکاری (شجاعان عرب) را در هم کوبیدی، حال بی سلاحان به تو خیانت کرده اند؟!

این پسر ابی قحافة (ابوبکر) عطیه پدرم و وسیله زندگی ساده فرزندانم را از من می رباید. همانا او کوشش کرد که با من دشمنی کند و در مکالمه ای که با وی داشتم (دشمن ترین و لجبازترین) دشمن ها یافتم تا آن جا که انصار یاری خود را از من دریغ داشتند، مهاجرین ارتباط خویش را با من نادیده گرفتند و جماعت (حاضر در مسجد) چشم خود را روی هم نهادند تا مرا نبینند؛ نه کسی بود (از من) که دفاع کند و نه کسی مانع (از ستم) شد. در حالی به سوی مسجد رفتم که بغض گلویم را گرفته و درد دل خود را پوشانده بودم و در حالتی به منزل بازگشتم که (به علت عدم یاری مسلمانان) خفیف و خوار شده بودم. از روزی که تندى شمشیرت را از بین بردی صورت خود را دلیل نمودی؛ روزی گرگ ها را می دریدی و امروز خاک را فرش خود قرار داده ای (و گوشه ای نشسته ای) و جلوی هیچ گوینده ای را نمی گیری و هیچ کار موثری در جهت دفع فتنه موجود انجام نداده ای و من هم هیچ اختیاری ندارم. ای کاش پیش از این حالت سکون و گوشه نشینی من مُرده بودم و ای کاش پیش از این که به این حالت دَلت (ظاهری) بیفتم مُرده بودم. خداوند از قَبَل من عذر خواه من باشد از شما از جهت این که شما در مواردی ستم هایی را از من دفع نمودی و در مواردی از من حمایت کردی و وای بر من در هر صبحدمی، وای بر من در هر شبانگاهی و تکیه گاه (ما) مُرد و بازو (ی ما) سست شد؛ شکایتم را به پدرم و عرض حالم را به پروردگار ارائه می کنم و عذاب و انتقام او از دیگران شدیدتر خواهد بود.

### پی نوشت:

- (۱) مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۵۰، تحقیق: لجنة من أساتذة النجف الأشرف، ناشر: المكتبة والمطبعة الحیدریة ۱۳۷۶ هـ - ۱۹۵۶ م
- (۲) الاحتجاج، الطبرسی، ابی منصور أحمد بن علی بن ابی طالب (۵۴۸ هـ) ج ۱، ص ۱۴۵، تحقیق: تعلیق و ملاحظات: السید محمد باقر الخرسان، ناشر: دار النعمان للطباعة والنشر - النجف الأشرف ۱۳۸۶ - ۱۹۶۶ م

### نقد و بررسی

علاوه بر مرسل بودن این روایت علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه و دیگر دانشمندان شیعه به این شبهه جواب داده اند که ما به اختصار به آن اشاره خواهیم کرد.

## ۱- تبیین قبح اعمال ابوبکر

حضرت فاطمه سلام الله عليها می خواستند کارهای زشت غاصبان حکومت را مجسم کنند و بفهمانند که این ها چه ستم هایی روا داشته اند. در حقیقت تندى حضرت به خاطر این مصلحت بوده است زیرا گاهی انسان می خواهد عظمت مطلبی را به کسی بفهماند او را مورد خطاب و عتاب قرار می دهد در حالی که مقصودش تندى به آن شخص نیست؛ به طور مثال هنگامی که حضرت موسی علیه السلام از کوه طور بازگشت و مشاهده کرد که بنی اسرائیل گوساله پرست شده اند هارون علیه السلام را مورد عتاب قرار داده و توییح نمود و ریشش را گرفت و گفت چه کردی؟ هارون گفت: ای فرزند مادرم! ریش و سر مرا مگیر، من ترسیدم بگویی تو میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا به کار نیستی طه ۹۴

حضرت موسی علیه السلام می داند که هارون علیه السلام تقصیری ندارد ولی می خواهد زشتی کار بنی اسرائیل را مجسم نماید و اهمیت این مساله را برساند و لذا در ظاهر با برادرش دعوا می کند.

حضرت فاطمه سلام الله عليها می خواست عظمت ستم وارده را منعکس کند و لذا با این لحن صحبت می کند تا به این وسیله به مردم آن زمان و به تاریخ بفهماند که چه ستم هایی بر اهل بیت علیهم السلام وارد شده است.

پس دعوی در کار نیست؛ بلکه اوج هیجان دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله را در ستم هایی که دیده است می رساند و از طرفی برای ثبت در تاریخ از این روش استفاده کرده است تا دشمنانش را سر در گم نموده و آیندگان را از آنچه گذشته است با خبر نماید.

### پی نوشت:

(۱) بحار الأنوار، المجلسي، محمد باقر (۱۱۱۱هـ) ج ۲۹، ص ۲۳۴، تحقیق: محمد الباقر البهبودي، ناشر: مؤسسة الوفاء - بیروت - لبنان، الطبعة: الثانية المصححة ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ م

## ۲- اثبات غصب حقوق شخصی خود

حضرت فاطمه سلام الله عليها در این سخنان با امیرالمومنین می فرمایند:

هَذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ يَبْتَرُّنِي نَحِيلَةَ أَبِي وَبُلُغَةَ ابْنِي... .

فرزند ابی قحافه(ابوبکر)، هدیه پدرم و وسیله زندگی ساده فرزندانم را از من می رباید... .

در این جمله حضرت به سه نکته اساسی اشاره فرموده اند:

### الف: فدک هدیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

جمله «نَحِيلَةَ أَبِي» اثبات می کند که فدک هدیه پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان بوده است و همان طور که پیش تر به آن پرداختیم علمای بزرگ اهل سنت مانند طبري و ذهبي نیز با صراحت گفته اند که فدک ملك شخصی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده که به فاطمه عليها السلام هدیه نمودند.

### ب: فدک تنها محل درآمد فرزندان حضرت فاطمه سلام الله عليها

جمله «وَبُلُغَةَ ابْنِي» نشان می دهد که فدک تنها محل درآمد خانواده حضرت فاطمه سلام الله عليها هست که امیرالمومنین نیز در نامه ای که به عثمان بن حنیف نوشته است فرموده است:

آرى از آنچه آسمان بر آن سايه افكنده، «فدك» در دست ما بود كه مردمى بر آن بخل ورزيده و مردمى ديگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشيدند و بهترين داور خداست.

پى نوشت:

(۱) نهج البلاغه، صبحي صالح، نامه ۴۵

(۲) التذكرة الحمدونية، ابن حمدون، محمد بن الحسن بن محمد بن علي (۶۰۸هـ)، ج ۱، ص ۹۹، تحقيق: إحسان عباس، بكر عباس، ناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الأولى ۱۹۹۶م

ج: ابوبكر غاصب حقوق فاطمه عليها السلام

جمله «هَذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ يَبْتَزُّنِي» دلالت مي كند كه ابوبكر حقوق مسلم حضرت فاطمه سلام الله عليها را غصب کرده است. اين فدك همان است كه فاطمه رضی الله عنها گفت: رسول خدا صلي الله عليه وسلم او را به من بخشيد.

فدك

فج

الديلمي قد استأنف عمارة قلعة الريّ القديمة وأحكم بناءها وعظم قصورها وخزائنها وحصنها وشحنها بالأسلحة والذخائر وسماها فخراباذ ، وهي مشرفة على البساتين والمياه الجارية أثره شيء يكون ، وأظنها قلعة طبرك ، والله أعلم . وفخراباذ أيضاً : من قرى نيسابور

باب الفاء والذال وما يليهما

فَدَاكُنْ : قرية من أعمال حَرَآن بالجزيرة ، يقال بها وُلد لإبراهيم الخليل ، عليه السلام ، والصحيح أن مولده بأرض بابل ، وتل فدَاكُنْ : بجران الله منسوباً إلى هذه القرية .

فَدَاكُ : بالتحريك ، وآخره كاف ، قال ابن دريد : فَدَاكُ القطن تديكاً إذا نقشته ؛ وفدَاكُ : قرية بالحجاز بينها وبين المدينة يومان ، وقيل ثلاثة ، أمّاها الله على رسوله ، صلى الله عليه وسلم ، في سنة سبع صلحاً ، وذلك أن النبي ، صلى الله عليه وسلم ، لما نزل خيبرَ وفتح حصونها ولم يبق إلا لث واشتد بهم الحصار راسلوا رسولَ الله ، صلى الله عليه وسلم ، يسألونه أن يترغمهم على الجلاء وفعل ، وبلغ ذلك أهل فدك فأرسلوا إلى رسول الله ، صلى الله عليه وسلم ، أن يصالحهم على النصف من ثمارهم وأموالهم فأجابهم إلى ذلك ، فهي مما لم يوجف عليه بحليل ولا ركاب فكانت خالصة لرسول الله ، صلى الله عليه وسلم ؛ وفيها عين فؤارة ونخيل كثيرة ، وهي التي قالت فاطمة ، رضي الله عنها : إن رسول الله ، صلى الله عليه وسلم ، تحلينا ، فقال أبو بكر ، رضي الله عنه : أريد لذلك شهوداً ، وفا قصة ؛ ثم أدى اجتهاد عمر ابن الخطاب بعنه لما ولي الخلافة وفتحت الفتح واتسعت على المسلمين أن يردّها إلى ورة رسول الله ، صلى الله عليه وسلم ، فكان علي بن أبي طالب ، رضي

يقال إن مباركا التركي رشقته بهم فمات وحمل رأسه إلى الهادي وقتلوا جماعة من عسكره وأهل بيته فبقي قتلاهم ثلاثة أيام حتى أكلتهم السباع ، ولهذا يقال لم تكن مصيبة بمد كربلاء أشدّ وأفجع من فج ؛ قال عيسى بن عبد الله يرنى أصحاب فج :

فَلأَبْكِيَنَّ عَلَى الْحُسَيْنِ  
نِ بَعْوَلَةٍ وَعَلَى الْحَسَنِ  
وَعَلَى ابْنِ عَاتِكَةَ الَّذِي  
وَارَوْهُ لَيْسَ بِهَذَا كَمَنْ  
تَرَكَوا يَفْجَحُ غَدْوَةً  
فِي غَيْرِ مَثَلَةِ الْوَطَنِ  
كَانُوا كَبْرَاماً هَيَّجُوا ،  
لَا طَالَتَيْنِ وَلَا جَبِينُ  
غَسَلُوا الْمَذَاكَةَ عَنْهُمْ  
غَسَلُ اللَّيَابِ مِنَ الدَّرَنِ  
هُدَى الْعِبَادِ يَجِدُهُمْ ،  
فَلَهُمْ عَلَى النَّاسِ الْمِثْنُ

وَأَنشد موسى بن داود بن سَلَمٍ لأبيه في أصحاب فج :  
يَا عَيْنِ بَكِّي يَلْمَعُ مِنْكَ مَسْهَمِيرُ ،  
فَقَدْ رَأَيْتِ الَّذِي لاقَى بَنُو حَسَنِ  
صَرَعِي يَفْجَحُ عَجْرَ الرَّبِيعِ فَوْقَهُمْ  
أَذْيَابًا وَعُودِي دَلَّحَ الْمُرُنُ  
حَتَّى عَمَّتْ أَعْظَمُ لَوْ كَانَ شَاعِدَهَا  
عَمْدٌ ذَبَتْ عَنْهَا ثُمَّ لَمْ تَهْنُ

وفي هذا الموضع دُفِنَ عبد الله بن عمر ونقر من الصحابة الكرام . وفتح أيضاً : ماء أظلمه النبي ، صلى الله عليه وسلم ، عظيم بن الحارث الحارثي ، حكى ذلك الحارثي .

فَعَجْرُ كَيْلَا : كان فخر الدولة بن ركن الدولة بن بُوَيْه

مُعْجَزَاتُ الْبَيْتِ الْبَارِئِ

للشيخ الإمام شهاب الدين أبي عبد الله ياقوت بن عبد الله  
الحموي الرومي البغدياري

المجلد الرابع

Sonnat.net

دارصادر  
بيروت



حضرت فاطمه سلام الله عليها وقتي احساس نمودند ابوبكر به هيچ قيمتي حاضر نيست فدك را به عنوان ملك شخصي برگرداند آن گاه فدك را به عنوان ارث پدري مطالبه نمودند؛ ولي متأسفانه اين بار ابوبكر به حديث جعلي از رسول خدا صلي الله عليه و آله استناد كرد كه فرموده است ما پیامبران از خود ارث نمي گذاريم و آن چه بعد از ما مي ماند صدقه است.

از طرفی علمای بزرگ اهل سنت همانند ابن خراش اين حديث را باطل مي دانند؛ همان طوري كه ذهبي نقل مي كند: گفت ابن عدی كه شنيدم از عبدان كه می گفت به اين خراش گفتم حديث «ما تركناه صدقه» چگونه حديثی است؟ گفت باطل است؛ چون در (رجالی) آن مالك بن اوس است.

وقال ابن عدی : سمعتُ عبدان يقول : قلت لابن خراش حديث  
« مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً »<sup>(١)</sup> ، فقال : باطل ، أتهم مالك بن أوس<sup>(٢)</sup> .

قال عبدان : وقد حدثت بمراسيل وصلها ، ومواقف رَفَعها<sup>(٣)</sup> .

قلت : هذا مُعْتَرٍ مَخْذُول ، كان علمه وَبَالاً ، وسعيه ضَلَالاً ، نعوذ بالله  
من الشُّقَاء .

قال ابن المنادي : مات في رمضان سنة ثلاث وثمانين ومئتين .

٢٥٤ - المَعْمَرِي \*

الإمام ، الحافظ ، المجود ، البارع ، محدث العراق ، أبو علي ،

سِيرَةُ أَعْلَامِ النَّبَلَاءِ

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المتوفى

٨٧٤٨ - ١٣٧٤ هـ

الجزء الثالث عشر

حَقَّقَ هَذِهِ الْجُزْءَ  
عَلِيُّ أَبُو زَيْدٍ

أَثَرَهُ عَلَى تَحْقِيقِ الْكُتُبِ وَحَرَجِ أَحَادِيثِ

شُعَيْبُ الْأَرْنَؤُوطُ

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

(١) أخرجه البخاري ١٤١/٦ في فرض الخمس ، و٢٥٧/٧ في المغازي : باب حديث  
بني النضير ، و٥٠٤/١٢ في الفرائض : باب قول النبي ﷺ : « لا تورث ما تركنا صدقة » ،  
ومسلم (١٧٥٧) في الجهاد : باب حكم الفريء ، وأبو داود (٢٩٦٣) و(٢٩٦٤) ، والنسائي  
١٣٦/٧ ، ١٣٧ ، والترمذي (١٦١٠) ، وأبو بكر العروزي في «مسند أبي بكر» (١) و(٢) و  
(٣) ، وعبد الرزاق في «المصنف» (٩٧٧٢) ، والبيهقي ٢٩٨/٦ .

(٢) انظر : الكامل لابن عدی : خ - ظاهرة : ٢٣٦/٢ ، ومالك بن أوس ثقة عند  
الجميع ، وقد رواه عن عمر ، وعثمان ، وسعد ، وطلحة ، والزبير ، وعبد الرحمن بن عوف .  
وقد رواه عن النبي ﷺ أيضاً أبو هريرة عند مالك ٩٩٣/٢ ، والبخاري ٥/١٢ ، ومسلم (١٧٦٠)  
وعائشة عند البخاري ٦٣/٧ ، ومسلم (١٧٥٨) ، ومالك ٩٩٣/٢ ، وأبو الطغلي عند أبي داود  
(٢٩٧٣) .

(٣) المصدر السابق .  
\* تاريخ بغداد : ٣٧٢ - ٣٦٩/٧ ، تاريخ ابن عساکر : خ : ٢٤٢/٤ - ٢٤٤ب ،  
المنتظم : ٧٨/٦ - ٧٩ ، اللباب : ٢٣٦/٣ - ٢٣٧ ، تذكرة الحفاظ : ٦٦٧/٢ - ٦٦٨ ،  
ميزان الاعتدال : ٥٠٤/١ ، غير المؤلف : ١٠١/٢ ، البداية والنهاية : ١٠٦/١١ ، لسان  
الميزان : ٢٢١/٢ - ٢٢٥ ، طبقات الحفاظ : ٢٩٠ - ٢٩١ ، شذرات الذهب : ٢١٨/٢ ،  
تهذيب بدران : ٢٠١/٤ - ٢٠٢ .

والمعمری ، يفتح الميم ، وسكون العين ، وفتح الميم الثانية : نسبة إلى معمر بن  
راشد ، ونسب إليه لأنه عني بجمع حديثه ، وقيل : لأنه ابن بنت سفيان بن أبي سفيان  
المعمری .

پی نوشت:

(١) معجم البلدان، البغدادي، ج ٤، ص ٢٣٨، ناشر: دارصادر، بيروت

(٢) سير أعلام النبلاء، الذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨ هـ) ج ١٣، ص ٥١٠، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: التاسعة، ١٤١٣ هـ



عاقبت پیگیری های امیرالمومنین نتیجه داد و به تصریح بخاری عمر برخی از اموال پیامبر صلی الله علیه و آله را برگرداند: ... اما صدقات مدینه که عمر آنها را به علی و عباس باز گرداند، اما خیبر و فدک را پس نداد و عمر گفت اینها صدقات ...

الجامع الصحیح ۳۸۶  
 قَالَ حَزْرَةُ : هَلْ أَنْتُمْ إِلَّا عَبِيدٌ لِأَيِّ ؟ فَعَرَفَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَدْ تَوَلَّى ، فَكَفَّصَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى عَقَبَتَيْهِ الْقَهْقَرَى ، وَخَرَجْنَا مَعَهُ .  
 ۳۰۹۲ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ أَخْبَرَنِي عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ أَنَّ عَائِشَةَ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَخْبَرَتْهُ أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَأَلَتْ أَبَا بَكْرٍ الصَّدِيقَ بَعْدَ وَقَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَتَّخِمْ لَهَا مِيرَاثَهَا مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِمَّا آفَاهُ اللَّهُ عَلَيْهِ .  
 [ الحديث ۳۰۹۲ - المراه في : ۳۷۱۱ ، ۴۰۳۵ ، ۴۱۲۰ ، ۵۷۲۹ ]

۳۰۹۳ - فَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ : إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : لَا تُورِثُ ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً . فَغَضِبَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ ، فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُوُفِّيَتْ ، وَعَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِتَّةَ أَشْهُرٍ . قَالَتْ : وَكَانَتْ فَاطِمَةُ تَسْأَلُ أَبَا بَكْرٍ تَصِيْبَهَا مِمَّا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ خَيْبَرَ وَقَدْكَ ، وَصَدَقَتَهُ بِالْمَدِينَةِ ، فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ عَلَيْهَا ذَلِكَ وَقَالَ : لَسْتُ تَارِكًا شَيْئًا مِنْ أَمْرِهِ أَنْ أُزِيغَ ، فَأَمَّا صَدَقَتُهُ بِالْمَدِينَةِ فَدَفَعَهَا عُمَرُ إِلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ ، وَأَمَّا خَيْبَرُ وَقَدْكَ فَأَنْسَكَهَا عُمَرُ وَقَالَ : هُمَا صَدَقَةٌ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، كَانَتْما لِحَضْرَوَيْهِمَا تَعْمُرُوهُمَا وَنَوَالِيهِ ، وَأَمْرُهُمَا إِلَى وَلِيِّ الْأَمْرِ ، قَالَ : فَهَمَا عَلَى ذَلِكَ إِلَى الْيَوْمِ .  
 [ الحديث ۳۰۹۳ - المراه في : ۳۷۱۲ ، ۴۰۳۶ ، ۴۱۲۱ ، ۵۷۲۹ ]

۳۰۹۴ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُرَوِيُّ حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ عَنْ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ أُوَيْسِ بْنِ الْحَكَّانِ - وَكَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرٍ ذَكَرَ لِي ذِكْرًا مِنْ حَدِيثِهِ ذَلِكَ ، فَاذْهَبْتُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَيَّ مَالِكُ بْنُ أُوَيْسٍ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ الْحَدِيثِ فَقَالَ مَالِكٌ - : بَيْنَمَا أَنَا جَالِسٌ فِي الْمَلَى حِينَ سَمِعَ النَّهَارَ ، إِذَا رَسُولُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ يَأْتِينِي فَقَالَ : أَجِيبْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَاذْهَبْتُ مَعَهُ حَتَّى أَدْخُلَ عَلَيَّ عُمَرُ ، فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى زِمَالٍ سَرِيرٍ لَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ فَرَاشٌ ، مُتَّكِيٌ عَلَى وَسَادَةٍ مِنْ أَدَمٍ . فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ جَلَسْتُ ، فَقَالَ : يَا مَالِكُ ، إِنَّهُ قَدِمَ عَلَيْنَا مِنْ قَوْمِكَ أَهْلُ آيَاتٍ ، وَقَدْ أَمَرْتُ فِيهِمْ بِرُضْعٍ ، فَأَقْبِضْهُ ، فَأَقْبَضَهُ ، فَأَقْبِضْهُ بَيْنَهُمْ . فَقُلْتُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، لَوْ أَمَرْتَ لَهُ غَيْرِي .  
 (۱) قال الخطيب : ليله ، و التملك و كذا وقع في العجاز و ليل صيدة .

# الجامع الصحیح

المستد من حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه

## لأبي عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري

( ۱۹۴ - ۲۵۶ هـ )

قام بترجمه وتصحيح بخاريه و تحقيقه  
 رقم كتيه و ابوابه و احاديثه  
 و استغنى المراه  
 نشره و راجعه  
 وقام بإخراج ، و اشرف على طبعه  
 فضيلة الدين الخطيب  
 محمد بن اسماعيل البخاري  
 عبد الدين الخطيب

Sonnat.net

## الحزب الثاني

المطبعة التراثية

٢١ شارع الفتح بالروضة - القاهرة • تليفون ٨٨٥٣٦٤

### پی نوشت:

(۱) صحیح البخاری، البخاری الجعفی، محمد بن اسماعیل ابو عبد الله (۲۵۶ هـ) ج ۳، ص ۱۱۲۶، ح ۲۹۲۶، أبواب الخمس، باب قرَضِ الخُمُسِ، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷ / ج ۲، ص ۳۸۶

در زمان خلافت عمر بن خطاب پس از کشور گشایی و رفاه مسلمانان اجتهاد عمر اقتضا کرد که (فدک) را به وارثان رسول خدا صلی الله علیه وسلم باز گرداند.

## معجم البلدان

للشيخ الإمام شهاب الدين أبي عبد الله ياقوت بن عبد الله  
الحموي الرؤي البغدادى

المجلد الرابع

Sonnat.net

دارصادر  
بيروت

فج

فيقال إن مباركا التركي ركنته بهم فمات وحمل رأسه إلى الهادي وقتلوا جماعة من عسكره وأهل بيته فبقي قتلاهم ثلاثة أيام حتى أكلتهم السباع ، ولهذا يقال لم تكن مصيبة بعد كربلاء أشدّ وأفجع من فج ، قال عيسى بن عبد الله يرفي أصحاب فج :

فلا يكفينّ على الحسين  
ن بموتك وعلى الحسن  
وعلى ابن عاتكة الذي  
وارثوه ليس بذي كفن  
تركوا بفتح غدة  
في غير منزلة الوطن  
كانوا كراما هتجوا ،  
لا طائشين ولا جبين  
غسلوا المذكرة عنهم  
غسل الثياب من الدرن  
هدى العباد بئسهم ،  
فلهم على الناس المين

وأشد موسى بن داود بن ستم لأبيه في أصحاب فج :

يا عين بكى بدمع منك شهيم ،  
فقد رأيت الذي لاقى بنو حسن  
صرعى بفتح نجر الربيع فوقهم  
أذيناها وغوادي دلح المزن  
حتى عمت أعظم لو كان شاهدها  
محمد ذب عنها ثم لم تهن

وفي هذا الموضع دفن عبد الله بن عمر ونقر من الصحابة الكرام . وفتح أيضا : ماء أقطعه النبي ، صلى الله عليه وسلم ، عطّيم بن الحارث المحاربي ، حكى ذلك الحازمي .

فخر أباؤنا : كان فخر النولة بن ركن النولة بن بويه

فدك

الديلمي قد استأنف عمارة قلعة الرى القديمة وأحكم بناءها وعظم قصورها وخراباتها وحصنها وشحنها بالأسلحة والذخائر وسماها فخراباذ ، وهي مشرفة على البساتين والمياه البخارية أزهر شيء يكون ، وأظنها قلعة طبرك ، والله أعلم . وفخراباذ أيضا : من قرى نيسابور

باب الفاء والذال وما يليهما

فدكان : قرية من أعمال حرّان بالجزيرة ، يقال بها ولد إبراهيم الخليل ، عليه السلام ، والصحيح أن مولده بأرض بابل ، وتل فدكان : بمران أظنه منسوباً إلى هذه القرية .

فدك : بالتحريك ، وآخره كاف ، قال ابن دريد : فدك كفت القطن تدبكا إذا نقشته ، وفدك : قرية بالحجاز بينها وبين المدينة يومان ، وقيل ثلاثة ، أفاها الله على رسوله ، صلى الله عليه وسلم ، في سنة سبع صلحا ، وذلك أن النبي ، صلى الله عليه وسلم ، لما نزل خيبر وفتح حصونها ولم يبق إلا ثلث واشتد بهم الحصار راسلوا رسول الله ، صلى الله عليه وسلم ، يسألونه أن يترحم على الجلاء وفعل ، ويبلغ ذلك أهل فدك فأرسلوا إلى رسول الله ، صلى الله عليه وسلم ، أن يصلحهم على النصف من ثمارهم وأموالهم فأجابهم إلى ذلك ، فهي مما لم يوجب عليه بخيل ولا ركاب فكانت خالصة لرسول الله ، صلى الله عليه وسلم ، وفيها عين فؤارة ونخيل كثيرة ، وهي التي قالت فاطمة ، رضي الله عنها : إن رسول الله ، صلى الله عليه وسلم ، تحلينا ، فقال أبو بكر ، رضي الله عنه : أريد لذلك شهودا ، وفا قصة ؛ ثم أدى اجتهاد عمر ابن الخطاب بعنه لما ولي الخلافة وفتح القنوج واتسعت على المسلمين أن يردّها إلى ورة رسول الله ، صلى الله عليه وسلم ، فكان علي بن أبي طالب ، رضي

پی نوشت:

(٢) معجم البلدان، الحموي، ابو عبد الله ياقوت بن عبد الله (٦٢٦هـ) ج ٤، ص ٢٣٩، ناشر: دار الفكر - بيروت

البته پس از آن که عثمان به خلافت رسید فدک را به داماد عزیز خود مروان بخشید!  
فدک را به مروان بخشید و آن صدقه رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود که فاطمه رضی الله عنها آن را از ابی بکر رضی الله عنه مطالبه نمود.

---

#### پی نوشت:

(۳) تاریخ ابن الوردي، عمر بن مظفر الوردي، ج ۱، ص ۱۴۵

(۴) المختصر في أخبار البشر، أبو الفداء عماد الدين إسماعيل بن علي (۷۳۲هـ) ج ۱، ص ۱۱۶، طبق برنامه الجامع الكبير

حال این سوال مطرح است که اگر پیامبران از خود ارث نمی گذارند و تمام اموال آنان صدقه است؛ چرا عمر بر خلاف نظر ابوبکر آن را به وارثان پیامبر صلی الله علیه و آله بازگرداند؟ چرا عثمان بر خلاف خلفای پیشین آن را به مروان بخشید؟

برای اینکه درستی سخن ما بر خواننده گرامی ثابت شود بیاید با هم تناقض بخاری را در مورد میراث پیامبر صلی الله علیه و آله را بخوانیم؛ در بخاری آمده که حضرت فاطمه سلام الله علیها مطالبه میراثش کرد و زنهاي پیامبر (مادران مومنین) نیز در پی ابوبکر فرستاده میراث خود را مطالبه نمودند.

---

#### پی نوشت:

(۵) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۲۴

بخاری این را برای استدلال بر میراث نداشتن پیامبران می آورد ولی در جای دیگر تناقض می گوید و گفته خود را رد می کند و ثابت می نماید که عمر بن خطاب میراث پیامبر صلی الله علیه و آله را بر همسرانش تقسیم کرده است.

نافع از عبدالله بن عمر نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم با اهل خیبر قرار داد بست که مقداری از محصول و میوه آنجا را بردارد و به همسرانش صد و سق بخشد که هشتاد سق از خرما و بیست و سق از جو باشد و همچنین عمر خیبر را تقسیم کرد و همسران پیامبر صلی الله علیه و سلم را مخیر کرد که مقداری از آب و زمین به آنها بدهد یا همان برنامه پیامبر صلی الله علیه و سلم را اجرا کند؛ برخی از آنها زمین را اختیار کردند و برخی و سق را ولی عایشه زمین را برای خود برگزید.

---

#### پی نوشت:

(۶) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۶۸، کتاب الوکاله، باب المزارعة بالشطر

این روایت به روشنی دلالت دارد بر اینکه خیبر که حضرت فاطمه سلام الله علیها از ابوبکر مطالبه کرد که مقدار میراث خود را از آن بدهد و ابوبکر ادعایش را نپذیرفت و گفت که پیامبر صلی الله علیه و سلم گفته است ما میراث نمی گذاریم را عمر بن خطاب در ایام خلافتش بر همسران ایشان تقسیم کرد. پس اگر پیامبر صلی الله علیه و آله میراث باقی نمی گذارد چگونه همسرانش میراث می برد ولی دخترش میراث نمی برد؟!  
ای خردمندان و منصفان عالم، شما را به خدا پاسخمان بدهید! اجر شما با خدا.

پس مشخص شد فدک هدیه بوده و هیچ ربطی به ارث ندارد؛ اما این گفته ابوبکر که فدک جز میراث است و پیامبران میراث باقی نمی گذارند با نص صریح قرآن که خداوند می فرماید:

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ نمل ۱۶

و همانا داود از سلیمان ارث برد؛ در تضاد بوده و شکی نیست که مقصود از آیه این است که سلیمان مال و سلطنت را از داود به ارث برد و تصور اینکه مقصود وراثت در این آیه علم باشد از دو نظر مردود است:

۱- لفظ (ورث) در اصطلاح همگان همان ارث بردن از اموال است و تفسیر آن به وراثت در علم تفسیر به خلاف ظاهر است که بدون قرینه قطعی صحیح نخواهد بود.

۲- چون علوم اکتسابی از طریق استاد به شاگرد منتقل می شود و به صورت مجاز صحیح است که گفته شود فلانی وارث علوم استاد خود است ولی از آنجا که مقام نبوت و علوم الهی موهبتی بوده نه موروثی و خداوند به هر کسی بخواهد آن را می بخشد تفسیر وراثت به این نوع علوم، معارف، مقامات و مناصب تا قرینه قطعی در کار نباشد صحیح نخواهد بود. زیرا پیامبر بعدی نبوت و علم را از خدا گرفته است نه از پدر و گذشته از این در آیه قبلی خداوند درباره داود و سلیمان چنین می فرماید:

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ نمل ۱۵

و به راستی به داوود و سلیمان دانشی عطا کردیم که آن دو گفتند ستایش خدایی را که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش فضیلت و برتری عطا فرمود.

آیا ظاهر آیه این نیست که خداوند به هر دو نفر علم و دانش عطا کرد و علم سلیمان موهبتی بوده است نه موروثی؟ و در آیه ای دیگر می فرماید:

يَرْثُ يُرِثِي وَيَرِثُ مِنْ آلٍ يُعْقَبُ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا مریم ۶

او(یحیی) را وارث من(زکریا) و همه آل یعقوب گردان و تو ای خدا او را وارثی پسندیده و صالح مقرر فرما.

با توجه به مطالب یاد شده به روشنی ثابت می شود که شریعت الهی درباره پیامبران پیشین این نبوده که فرزندان آنان از ایشان ارث نبرند بلکه اولاد آنان نیز همچون فرزندان دیگران ارث می بردند و به جهت صراحت آیات مربوط به وراثت حضرت یحیی و سلیمان از اموال پدرانشان حضرت فاطمه سلام الله علیها در خطبه آتشین خود که پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله در مسجد ایراد فرمودند با استناد به این دو آیه بر بی پایه بودن این اندیشه استدلال کرده و فرمودند:

هذا كتاب الله حكما و عدلا و ناطقا و فصلا يقول، يرثني و يرث من آل يعقوب و ورث سلیمان داود

این کتاب خدا حاکم، دادگر، گویا و فیصله بخش است که می فرماید: او را وارث من و همه آل یعقوب گردان و همانا داود از سلیمان ارث برد.

لذا می بینیم که تمام مورخین، مفسرین و محدثین نقل می کنند که حضرت فاطمه سلام الله علیها ادعا کرد که فدک ملکش است ولی ابوبکر تکذیبش نمود و از ایشان شاهد بر مدعایش خواست و حضرت فاطمه سلام الله علیها امیرالمومنین و ام ایمن را به عنوان دو شاهد معرفی کردند ولی ابوبکر شهادت آن دو را نپذیرفت و کافی ندانست!!

ولی ابن حجر اقرار کرده است که حضرت فاطمه سلام الله علیها ادعا کرد که فدک هدیه است و جز همسرش و ام ایمن شاهدی نیاورد و این شاهدان کافی نبودند.

مخلف أيها وأنه لا دليل له في الخبر الذي رواه. (نحن معاصر الأنبياء لا نورث ما تركناه صدقة) لأن فيه احتجاجا بخبر الواحد مع معارضته لآية الموارث وفيه ما هو مشهور عند الأصوليين وزعموا أيضا أن فاطمة معصومة بنص (أَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ \* الْأَحْرَابِ: ٣٣) وخبر: (فاطمة بضعة مني) وهو معصوم فتكون معصومة وحيث فلزم صدق دعواها الإرث (وجاها) أما عن الأول فهو لم يحكم بخبر الواحد الذي هو محل الخلاف وإنما حكم بما سمعه من رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو عنده قطعي فساوى آية الموارث في قطعية المتن وأما حمله على ما فهمه منه فلا تنافي الاحتمالات التي يمكن تطرقها إليه عنه بقربته الحال فصار عنده دليلا قطعيًا مخصصا لمعوم تلك الآيات وأما عن الثاني فمن أهل البيت أزواجه على ما يأتي في فضائل أهل البيت ولسن بمصنوعات اتفاقا فكذلك بقية أهل البيت وأما بضعة مني فمجاز قطعا فلم يستلزم عصمتها وأيضا فلا يلزم مساواة البعض للحملة في جميع الأحكام بل الظاهر أن المراد أنها كبضعة مني فيما يرجع للخير والشفقة ودعواها أنه صلى الله عليه وسلم نخلها فدكا لم تأت عليها إلا بعلي وأم أيمن فلم يكمل نصاب البينة على أن في قبول شهادة الزوج لزوجته خلافا بين العلماء وعدم حكمه بشاهد وبين إما لعله كونه ممن لا يراه ككثيرين من العلماء أو أنها لم تطلب الخلف مع من شهد لها وزعمهم أن الحسن والحسين وأم كلثوم شهدوا لها باطل على أن شهادة الفرع والصغير غير مقبولة وسيأتي عن الإمام زيد بن الحسن بن علي بن الحسين رضي الله عنهم أنه صوب ما فعله أبو بكر وقال لو كنت مكانه لحكمت بمنزل ما حكم به وفي رواية تأتي في الباب الثاني أن أبا بكر كان رحيما وكان يكره أن ينير شيئا تركه رسول الله صلى الله عليه وسلم أعطاني فدك فقال هل لك بينة فضهد لها علي وأم أيمن فقال لها فرجل وامرأة تستحقها ثم قال زيد والله لو رفع الأمر فيها إلي لقصيت بقضاء أبي بكر رضي الله عنه وعن أخيه الباقر أنه قيل له أظلمكم الشيطان من حنككم شيئا فقال لا ومزل الفرقان علي عبده ليكون للعالمين نذيرا ما ظلمنا من حقنا ما يرن حبة

## الصَّوَاعِقُ الْمَحْرِقَةُ

في

الرَّدِّ عَلَى أَهْلِ الْبِدْعِ وَالزُّنْدَقَةِ

وبله

كِتَابُ تَطْهِيرِ الْجَنَانِ وَاللِّسَانِ

عَنْ الْخَطَّابِ وَالشُّقْرَاءِ بِتَلْبِيبِ سَيِّدِنَا مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ

كلاهما تأليف

المحدث أحمد بن حجر الهيتمي المكي

٨٩٩ هـ. [١٤٩٤ م.] - ٩٧٤ هـ. [١٥٦٦ م.]

قد اعنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة الحقيقة

Sonnat.net



يطلب من مكتبة الحقيقة بنسارح دار الشفقة بفتح ٥٧ استانبول-تركيا

بيلاوي

هجري شمسي

هجري قهري

٢٠٠٣

١٣٨٢

١٤٢٤

من اراد ان يطبع هذه الرسالة وحدها او يترجمها ال لغة اخرى فله من الله الاخر الجزيل ومنا الشكر الجميل وكذلك جميع كتبنا كل مسلم مأذون بطبعها بشرط جودة الورق والتصحيح

بي نواشت:

(١) الصواعق المحرقة، هيتمي، ص ٥٠

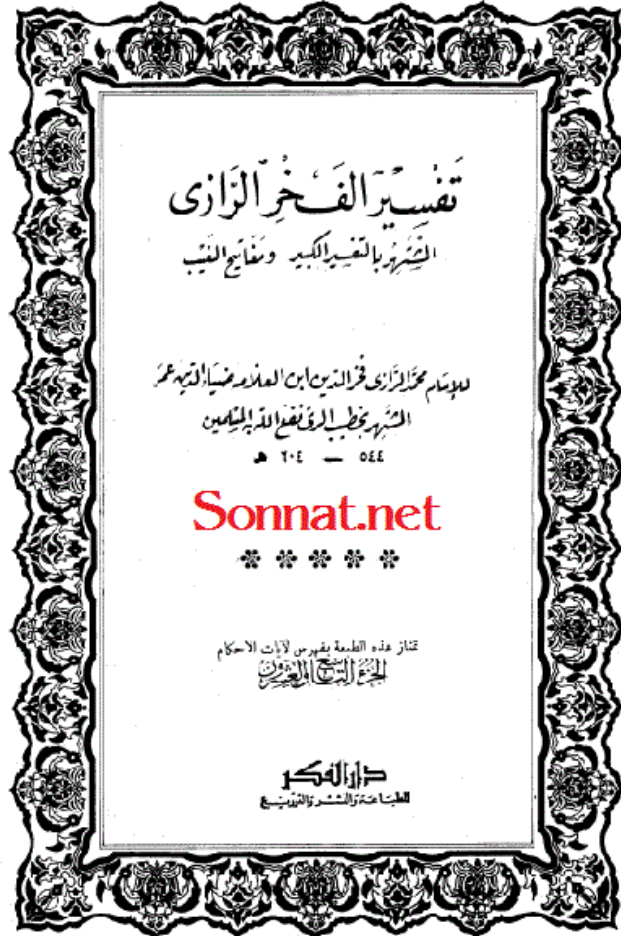
همچنین در مورد قبول نکردن شهادت امیرالمومنین و ام ایمن باید بگوییم:

صحابه از پیامبر صلی الله علیه و سلم خواستند فیء را در بین آنها تقسیم کند چنانچه غنائم را تقسیم می کرد. خدای متعال فرمودند: فی مانند غنائم نیست چرا که در غنائم خود را به زحمت انداخته و بدان اسب و شتر تاختید اما فیء که در تحصیل آن زحمتی متحمل نشده اید اختیارش با شخص رسول الله بوده و هر کاری که خواست می کند... .  
وقتی از دنیا رفتند فاطمه علیه السلام ادعا کرد که پدرش فدک را به او هدیه کرده است. ابوبکر به او گفت تو در فقر عزیزترین مردم نزد من و در بی نیازی محبوب ترین آنهايي ولي با این حال من در صحت سخنت تردید دارم، پس نمی توانم به نفع تو داواری کنم. راوی گوید ام ایمن و یکی از بردگان رسول علیه السلام به نفع او شهادت دادند ولي ابوبکر از او خواست شهادتی بیاورد که شرع آن را بپذیرد و او چنین شهادتی نداشت و... .

اللَّهُ يَسْلُطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٨٥﴾

يَسْلُطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٨٥﴾ قَالَ الْمُرَدُّ: يُقَالُ فَاةٌ بِنِيءٍ إِذَا رَجَعَ، وَأَفَاهُ اللَّهُ إِذَا رَدَّهُ، وَقَالَ الْأَزْهَرِيُّ: الَّتِي مَارَدَهُ اللَّهُ عَلَىٰ أَهْلِ دِينِهِ، مِنْ أَمْوَالِهِمْ مَنْ خَالَفَ أَهْلَ دِينِهِ بِإِفْتَالٍ، إِمَّا بِأَنْ يَجْلُوا عَنْ أَوْطَانِهِمْ وَيَجْلُوهُمَا الْمُسْلِمِينَ، أَوْ بِإِصْلَاحِهِمْ عَلَىٰ جِزْيَةٍ يُؤَدُّونَهَا عَنْ وَوَسْمِهِمْ، أَوْ مَالٍ غَيْرِ الْجِزْيَةِ يُفْتَدُونَ بِهِ مِنْ سَفْكَ دِمَائِهِمْ، كَمَا فَهَلَ بَنُو النَّضِيرِ حِينَ صَالَحُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَىٰ أَنْ لِكُلِّ ثَلَاثَةِ مَنَّهُمْ حِمْلٌ بِبِيرٍ مِمَّا شَاؤُوا سِوَى السِّلَاحِ، وَيَتْرَكُوا الْبَاقِي، فَهَذَا الْمَالِيُّ هُوَ النَّيءُ، وَهُوَ مَا آفَاهُ اللَّهُ عَلَىٰ الْمُسْلِمِينَ، أَي رَدَّهُ مِنَ الْكُفْرَانِ إِلَى الْمُسْلِمِينَ، وَقَوْلُهُ (مَنَّهُمْ) أَي مِنْ يَهُودِ بَنِي النَّضِيرِ، وَقَوْلُهُ (فَمَا أَوْجَعْتُمْ) يُقَالُ وَجَعْتُ الْفَرَسَ وَالْبَعِيرَ. يَجْعَفُ وَجَعْفًا وَوَجِيفًا، وَهُوَ سُرْعَةُ السَّيْرِ، وَأَوْجَعُهُ صَاحِبُهُ، إِذَا حَمَلَهُ عَلَى السَّيْرِ السَّرِيعِ، وَقَوْلُهُ (عَلَيْهِ) أَي عَلَى مَا آفَاهُ اللَّهُ، وَقَوْلُهُ (مَنْ خَيْلٍ وَلَا ذَكَابٍ) الرَّكَابُ مَا يَرَكِبُ مِنَ الْإِبِلِ، وَاحِدَتُهَا رَاحِلَةٌ، وَلَا وَاحِدٌ لَهَا مِنْ لُغْظِهَا، وَالرَّحَبُ لَا يَطْلُقُونَ لَفْظَ الرَّكَابِ إِلَّا عَلَى رَاكِبِ الْبَعِيرِ، وَيُسَمُّونَ رَاكِبَ الْفَرَسِ فَارِسًا، وَمَعْنَى الْآيَةِ أَنَّ الصَّحَابَةَ طَلَبُوا مِنَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَضْمَنَ النَّيءَ بَيْنَهُمْ كَمَا قَسَمَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَذَكَرَ اللَّهُ الْفَرْقَ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ، وَهُوَ أَنَّ النَّبِيَّةَ مَا أَنْتَبْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فِي تَحْصِيلِهَا وَأَوْجَعْتُمْ عَلَيْهَا الْخَيْلَ وَالرَّكَابَ. بِخِلَافِ النَّيءِ فَإِنَّكُمْ مَا تَعَمَلْتُمْ فِي تَحْصِيلِهِ تَعَمُّلاً، فَكَانَ الْأَمْرُ فِيهِ مَفْرُوضًا إِلَى الرَّسُولِ يَعْزَمُهُ حَيْثُ يَشَاءُ.

(نم ههنا سؤال) وهو أن أموال بني النضير أخذت بعد القتال لأنهم جوعروا إياها، وقَاتلوا وقتلواهم صالحوا على الجلاء. فوجب أن تكون تلك الأموال من حصة الغنيمة لأن جملة التي. ولأجل هذا السؤال ذكر المفسرون ههنا وجهين (الأول) أن هذه الآية ما نزلت في قرى بني النضير لأنهم أوجفوا عليهم بالخيل والركاب وحاصرهم رسول الله صلى الله عليه وسلم والمسلمون بل هو في فدك، وذلك لأن أهل فدك اجعلوا عنه فصارت تلك القرى والأموال في يد الرسول عليه السلام من غير حرب فكان عليه الصلاة والسلام يأخذ من غلة فدك نفقته ونفقة من يعوله، ويجعل الباقي في السلاح والكرراع، فلما مات ادعت فاطمة عليها السلام أنه كان ينحلها فدكا، فقال أبو بكر: أنت أعز الناس على فقرا، وأجهم إلى غنى، لكنني لا أعرف صحة قولك، ولا يجوز أن أحكم بذلك، فشهد لها أم أيمن ومولى للرسول عليه السلام، فطلب منها أبو بكر الشاهد الذي يجوز قبول شهادته في الشرع فلم يكن، فأخبر أبو بكر ذلك على ما كان يحبره الرسول صلى الله عليه وسلم بنفق منه على من كان بنفق عليه الرسول، ويجعل ما يبق في السلاح والكرراع، وكذلك عمر جملته في يد علي ليحبره على هذا المجرى، ورد ذلك في آخر عهد عمر إلى عمر، وقال إن بنا غنى وبالمسلمين حاجة إليه، وكان عثمان رضي الله عنه يحبره كذلك، ثم صار إلى علي فكان يحبره هذا المجرى



پی نوشت:

(۲) تفسیر الفخر الرازی، الرازی، ج ۲۹، ص ۲۸۵



ابن شُبَّه (٢٦٢هـ) در تاریخ مدینه از نمیری فرزند حسان نقل می کند که به زید بن علی گفتیم: من می خواهم کار ابابکر رضی الله عنها را تقبیح کنم که حق فاطمه رضی الله عنها را نابود کرد ... فاطمه رضی الله عنها گفت که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فدک را به من داده است. گفت آیا شاهدهی بر ادعای خود داری؟ علی رضی الله عنه را آورد و شهادت داد آن گاه ام ایمن را آورد و گفت آیا گواهی می دهی که من از اهل بهشت هستم؟ گفت آری، گفت گواهی می دهم که پیامبر فدک را (به فاطمه) بخشید.

ابوبکر رضی الله عنه گفت آیا می خواهی با شهادت یک مرد و زن حق خود را بگیری؟

علیه وسلم يقول: « إن النبي لا يورث» (۱)، من كان النبي يعوله فأنا أعوله، ومن كان ينفق عليه فأنا أنفق عليه. قالت يا أبا بكر: أتترك بناتك ولا تترك رسول الله صلى الله عليه وسلم بناته؟ قال: هو ذاك.

• حدثنا ابن أبي شيبة قال، حدثنا مالك بن إسماعيل، عن عبد الرحمن بن حميد الرواسي قال، حدثنا سليمان - يعني الأعمش - عن إسماعيل بن رجاء، عن عُمَيْرِ مولى بن عباس قال: اختصم عليّ والعباس رضي الله عنهما إلى أبي بكر في ميراث رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقال: ما كنت لأحوّله عن مَوْضِعِهِ الذي وضعه فيه رسول الله صلى الله عليه وسلم.

• حدثنا محمد بن عبد الله بن الزبير قال، حدثنا فضيل ابن مرزوق قال، حدثني النميري بن حسان قال: قلت لزید بن علی رحمة الله عليه وأنا أريد أن أهجنَ أمرَ أبي بكر: إن أبا بكر رضي الله عنه انتزع من فاطمة رضي الله عنها فدك. فقال: إن أبا بكر رضي الله عنه كان رجلاً رحيماً، وكان يكره أن يُغَيَّرَ شيئاً تركه رسول الله صلى الله عليه وسلم، فأنته فاطمة رضي الله عنها فقالت: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم أعطاني فدك. فقال لها: هل لك على هذا بيّنة؟ فجاءت بعلي رضي الله عنه فشهد لها، ثم جاءت بأُمِّ أَيْمَنٍ فقالت: أليس تشهد أُمِّي من أهل الجنة؟ قال: بلى. - قال أبو أحمد: يعني أنها قالت ذلك لأبي بكر وعمر رضي الله عنهما - قالت: فأشهد أن النبي صلى الله عليه وسلم أعطاهما فدك.

(۱) روى بمعناه أيضاً في مستند الإمام أحمد بن حنبل ۱: ۱۷۹.

## کتاب

# تاريخ المدينة المنورة

لابن شبیه

ابوزید عمر بن شبیه النمیری البصری

۱۷۳ھ - ۲۶۲ھ

Sonnat.net

تم طبعه ونشره على نفقة  
السيد حبيب محمد أحمد  
وجعله وقفاً لله تعالى

الجزء الأول

حققه

فهم محمد شلتوت

پی نوشت:

(۳) تاریخ المدینة المنورة، النمیری البصری، ابوزید عمر بن شبیه، ج ۱، ص ۱۲۴، ح ۵۵۴، تحقیق: علی محمد دندل ویاسین سعد الدین بیان، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت - ۱۴۱۷ھ - ۱۹۹۶م

(۴) الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة، الهیثمی، ابوالعباس أحمد بن محمد بن علی ابن حجر، ج ۱، ص ۱۵۷، تحقیق: عبد الرحمن بن عبد الله التركي - کامل محمد الخراط، ناشر: مؤسسة الرسالة - لبنان، الطبعة: الأولى ۱۴۱۷ھ - ۱۹۹۷م

به هر حال گفته حضرت فاطمه سلام الله عليها که فدک را پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش به او هدیه داده است و اینکه ابوبکر ادعایش را نپذیرفته و شهادت امیرالمومنین و ام ایمن را نیز قبول نکرد نزد مورخین معروف است و ابن تیمیه و نویسنده سیره حلبیه و ابن القیم جوزیه و دیگران نیز آن را ذکر کرده اند. ولی بخاری و مسلم آن را خلاصه گویی کرده و فقط مسئله میراث فاطمه سلام الله عليها را یاد آور شده اند تا به خواننده چنین تفهیم کنند که غضب فاطمه سلام الله عليها بر ابوبکر بی مورد است و ابوبکر کاری جز آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بود انجام نداده پس ایشان ظالم است و ابوبکر مظلوم!! و همه اینها به خاطر حفظ آبروی ابوبکر است و بدینسان دروغهای امویان و انصار خلافت جایگزین حقیقت ها می شود هر چند به قیمت آبروی شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و پاره تنش حضرت فاطمه سلام الله عليها تمام شود. با این حال ما همین مقدار کمی که بخاری و مسلم در فضائل فاطمه سلام الله عليها در کتابهایشان آورده اند را مورد بررسی قرار دادیم تا معلوم شود همین مقدار برای محکومیت ابوبکر کافی است که با علم بر جایگاه فاطمه سلام الله عليها ایشان را تکذیب کرده و نه تنها شهادت خودش بلکه شهادت همسرش را نیز نپذیرفته است؛ کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اش فرموده:  
حق با او است و او با حق، یعنی علی.

۳۳۰۱۶ - تكونُ بين الناس فرقةٌ واختلافٌ فيكونُ هذا وأصحابه على الحقِّ - يعني علياً. (طب - عن كعب بن عجرة).  
۳۳۰۱۷ - لا تسبوا علياً فإنه ممسوسٌ في ذاتِ الله تعالى. (طب، حل عن كعب بن عجرة).

۳۳۰۱۸ - الحقُّ مع ذا، الحقُّ مع ذا - يعني علياً. (ع، ص - عن أبي سعيد).

۳۳۰۱۹ - اللهُ ورسوله وجبريلُ عنك راضون. (طب - عن محمد بن عبيد الله بن أبي رافع عن أبيه عن جده) أن رسول الله ﷺ بعث علياً مبشراً فلما قدم قال له: فذكره.

۳۳۰۲۰ - يا علي! إن جبريلَ زعم أنه يحبك قال: وقد بلغتُ أن يحبني جبريلُ؟ قال: نعم، ومن هو خيرٌ من جبريل؛ اللهُ عز وجل يحبك. (الحسن ابن سفيان - عن أبي الضحاک الأنصاري).

۳۳۰۲۱ - حُبُّ عليٍّ يأكلُ الذنوبَ كما تأكلُ النارُ الحطبَ. (تمام وابن عساکر - عن أبي؛ وأورده ابن الجوزي في الموضوعات).

۳۳۰۲۲ - ما بُتَّ اللهُ حُبُّ عليٍّ في قلبِ مؤمنٍ فزلَّتْ به قدمٌ إلا بُتَّ اللهُ يوماً القيامة على الصراط. (الخطيب في المتق والمفترق - عن محمد بن علي معضلاً).

# کنز العمال

فِي سِتِّينَ إِهْفَقًا إِلَى الْإِهْفَقِ وَالْإِهْفَقِ إِلَى الْإِهْفَقِ

للعلامة علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي  
البرهان فوري المتوفى ٩٧٥

الجزء الحادي عشر

Sonnat.net

صنطه وفسر غریبه صححه وروضع فہارسہ ومفتاحہ

اشیخ بکری جینیانی اشیخ سفیناہت

مؤسسة الرسالة

پی نوشت:

(۱) کنز العمال، المتقی الہندی، ج ۱۱، ص ۶۲۱، ح ۳۳۰۱۸

التي ، قال ومر علي بن أبي طالب فقال الحق مع ذا الحق مع ذا . رواه أبو يعلى ورجاله  
تتقات . وعن أبي حنيفة المازني قال شهدت علياً والزبير حين تواقفا فقال له علي يا زبير  
أشهدك الله أن سمعت رسول الله ﷺ يقول انك تقابل وأنت ظالم قال نعم ولم أذكر  
إلا في موقفى هذائم انصرف . رواه أبو يعلى وفيه عبد الملك بن مسلم قال البخارى  
لم يصح حديثه . وعن علي أنه صعد المنبر يوم الجمعة فخطب ثم قام إليه الأشعث فقال  
غلبتنا عليك الحيرة فقال من يعذرى من هؤلاء الطيارطة يتخلف أحدهم يتقاب على  
حشاياه وهؤلاء يهجرون الى ذكر الله ان طردتهم إني لأدأمن الظالمين والله لقد سمعته  
يقول لينضر بنكم على الدين عوداً كما ضربتموه عليه بدءاً . رواه أبو يعلى وفيه عباد بن  
عبد الله الأسدي وثقه ابن حبان وقال البخارى فيه نظر . وعن عباد بن عبد الله  
الأسدي عن علي بن أبي طالب أنه كان معه يوم الجمعة زيد بن صوحان وهو يتخطب  
على منبر من أجر الموالى حوله فقام فتكلم بكلام لا أدرى ماهو ففضض علي حتى احمر  
وجهه فبينما نحن كذلك اذ جاء الأشعث بن قيس يتخطى الناس فقال غلبتنا على وجهك  
هذه الحيرة فضرب زيد بن صوحان على فخذي وقال انا لله والله لتبدين العرب  
ما كانت تكتم ثم قال من يعذرى من هذه الطيارطة يتقلب أحدهم على فراشه ويندو قوم  
الى ذكر الله فما تأمرني فأطردهم فأكون من الظالمين والذي فاق الحجة وبرأ النسمة  
لسمعت رسول الله ﷺ يقول ليضربنكم على الدين عوداً كما ضربتموه عليه بدءاً .  
ورواه البرزاري وفيه عباد بن عبد الله الأسدي وثقه ابن حبان وقال البخارى فيه نظر ،  
وثقة رجاله رجال الصحيح . وعن محمد بن ابراهيم التيمي أن فلانا دخل المدينة حاجاً  
فأتاه الناس يذلون عليه فدخل سعد فسلم فقال وهذا لم يمسنا (١) على حقا على باطل غيرنا  
قال فسكت عنه فقال مالك لا تتكلم فقال حاجت فتنة وظلمة فقال ليعبري أخ اخ  
فأنتجت حتى انجبت فقال رجل إني قرأت كتاب الله من أوله إلى آخره فلم أر فيه أخ اخ  
فقال أما إذ قلت ذلك فاني سمعت رسول الله ﷺ يقول علي مع الحق أو الحق  
مع علي حيث كان قال من سمع ذلك قال قاله في بيت أم سلمة قال فأرسل إلى أم سلمة  
(١) في الأصل غير منقوطة .

## مجمع الزوائد ومنبع الفوائد

للمحقق نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي المشطوي بستانته  
بمصر المحظرة سنة ١٠٤١ هـ الموافق ١٦٣٠ م

Sonnat.net

المشاهد  
حجرات الكتاب العربية  
سنة ١٤٢٠ هـ

پی نوشت:

(٢) مجمع الزوائد، ج ٧، باب فيما كان في الجمل و صفين و غيرهما، ص ٢٣٥ / ج ٩، باب الحق مع علي رضي الله عنه، ص ١٣٤

به این جهت که این مطلب با موضوع اصلی کتاب در ارتباط نمی باشد با عرض پوزش، لطفاً برای بررسی بیشتر به آدرس زیر مراجعه فرمایید.

[علي مع الحق والحق مع علي](#)



از آن شگفت انگیزتر اینکه گواهی همسرش امیرالمومنین را که خداوند درود و صلوات بر او را بر همه مسلمین واجب گردانیده و پیامبر صلی الله علیه و آله دوستیش را ایمان و دشمنیش را نفاق اعلام نموده است را نمی پذیرد!!!

۱ - کتاب الایمان (۲۳ - ۲۴) باب (۱۳۰ - ۱۳۲) حدیث

۱۳۰ - (۷۸) حدیث قتیبة بن سید. حدیثنا یعقوب (یعنی ابن عبد الرحمن القاری) عن سُهیل، عن أبيه، عن أبي هريرة: أن رسول الله ﷺ قال: « لا يبغض الأنصار رجل يؤمن بالله واليوم الآخر ».

(۷۷) حدیثنا عثمان بن محمد بن أبي شيبة. حدیثنا جریر. حدیثنا أبو بكر بن أبي شيبة. حدیثنا أبو أسامة. كلاهما عن الأعمش، عن أبي صالح، عن أبي سید؛ قال: قال رسول الله ﷺ: « لا يبغض الأنصار رجل يؤمن بالله واليوم الآخر ».

۱۳۱ - (۷۸) حدیثنا أبو بكر بن أبي شيبة. حدیثنا وكيع وأبو معاوية، عن الأعمش، عن حدیثنا يحيى بن يحيى (واللفظ له) أخبرنا أبو معاوية، عن الأعمش، عن عدي بن ثابت، عن زر، قال: قال علي: والذي فلق الحبة وبرأ النسمة<sup>(۱)</sup>، إنه لمهد النبي الأمي ﷺ إلى « أن لا يبغضني المؤمن، ولا يبغضني المؤمن ».

(۳۰) باب بیان خصام امیرالمومنین بقص الطاعات و بیان اهلوس لفظ الكفر علی غیر الكفر بالله،

كفر التمر والقرن

۱۳۲ - (۷۸) حدیثنا محمد بن رمح بن المهاجر البصری. أخبرنا الليث، عن ابن الهادي، عن عبد الله ابن دينار، عن عبد الله بن محمد، عن رسول الله ﷺ أنه قال: « يا منشر النساء<sup>(۲)</sup> تصدقن وأكثرن الاستنفار. فإني رأيتكن أكثر أهل النار ». فقالت امرأة منهن، جزالة<sup>(۳)</sup>: وما أنت؟ يا رسول الله

- (۱) فلق الحبة وبرأ النسمة ( فلق الحبة أي شقها بالتيات . وبرأ النسمة أي خلق الإنسان ، وقيل : النفس .
- (۲) يا منشر النساء ( قل أهل الجنة : الشر من الجماعة الذين أمرهم واحد ، أي مشتركون . وهو اسم يتناولهم . وجمعه بالمتنبر .
- (۳) جزالة ( ذات عقل وروى . قال ابن دريد : الجزالة العقل والوقار .
- (۴) وما أنت ( منصوب إما على المسكابة وإما على الحال .

صحیح مسلم  
للإمام أبي الحسين مسلم بن الحجاج  
القشيري النيسابوري  
۲۰۶ - ۲۶۱ هـ  
(وهو تالي كتابين ، هما أصح الكتب المسننة)

«وانأمل الحديث بكثرة، فان سنة الحديث، فدارم على هذا السند»  
«سعدت هذا السند الصحيح من ثلاثة آلاف حديث مسوقة»  
«مسلم بن الحجاج»

الجزء الأول

وقد على طبعه ، وتحقق نسبه ، وتصحيحه وترقيته ،  
ومدة كونه وأبوابه وأبوابه . وعلى عليه نفس  
شرح للإمام النووي ، مع زيادات من آفة الله

(تمت الكتاب والسنة)

محمد بن عبد الله بن محمد

Sonnat.net

توزيع  
دار الكتب العلمية  
سبوت - لبنان

دار الكتب العلمية  
بيروت - لبنان

پی نوشت:

(۱) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۱، ح ۱۳۱، کتاب الایمان، باب الدلیل علی ان حب الانصار و علی من الایمان

از آن بالاتر که خود بخاری، حادثه ای دیگر را نقل کرده که صورتی روشن تر از ظلم به حضرت فاطمه سلام الله علیها و اهل بیت را مشخص می نماید.



## انصاف استاد در ماجرای فدک

از علی بن فارقی مدرس و استاد مدرسه غربیه در شهر بغداد پرسیدم آیا فاطمه در ادعای خویش (در ماجرای فدک) راستگو بود؟ پاسخ داد آری. گفتیم پس چگونه است که ابوبکر فدک را پس نداد در حالی که می دانست او راستگو می باشد؟ لبخندی زد و سخن لطیفی گفت که اگر آن روز به محض خواستن فدک را مسترد می ساخت فردا روزی می آمد و خلافت همسرش را مطرح می کرد و او را از مقامش دور می کرد و او نیز در عدم قبول گفتار او عذر و بهانه ای نداشت زیرا خودش از قبل به صداقت او اعتراف کرده بود و بدون گواه و بینه ادعای وی را پذیرفته بود و ...

ابی الحدید در انتهای این داستان می نویسد: و هذا کلام صحیح.

- ۲۸۵ -

بعضی خلافه؛ فإعلم يجب مما ذكره قاضي القضاة؛ لأن معنى قوله؛ إنها لو كانت في يدها، أي متصرفه فيها لكانت اليد حجة في التمسك؛ لأن اليد والتصرف حجة لا محالة؛ فهو كانت ويدها تنصرف فيها؛ فإعلم كما ينصرف الناس في شياهم وأعمالهم لا تحتاج إلى الاحتجاج بأية البراهين ولا يتشاور النحل؛ لأن اليد حجة؛ فإعلم قلت لأبي بكر؛ هذه الأرض في يدي؛ ولا يجوز انزعاجها مني إلا بحجة؛ واحتجنا بأن يسقط احتجاج أبي بكر بقوله؛ «نحن معاشر الأنبياء لا نورث»؛ لأنها ما تكونت قد أذنتها مبرأة ليستحق عليها بالخير. وخبر أبي سعيد في قوله «فأعطاهم فدك»؛ يدل على الهبسة لا على القبض والتصرف؛ ولأنه يقال؛ أعطاني فلان كذا فلأقبحه؛ ولو كان الإجماع هو القبض والتصرف لكان هذا الكلام متناقضاً.

فأما تعجب الرضوي من قول أبي علي؛ إن دعوى الإرث كانت متقدمة على دعوى النحل؛ وقوله؛ إنا لا نفرق له غرضاً في ذلك؛ فإنه لا يصح له بذلك مذهب؛ ولا يطل على مخالفه مذهب؛ فإن الرضوي لم يقف على مراد الشيخ أبي علي في ذلك؛ وهذا شيء يرجع إلى أصول الفقه؛ فإن أصحابنا استدلوأ على جواز تخصيص الكتاب بخبر الواحد بإجماع الصحابة؛ لأنهم أجمعوا على تخصيص قوله تعالى؛ ﴿يُورِثُكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ﴾<sup>(۱)</sup> برواية أبي بكر عن النبي صلى الله عليه وآله؛ «لا نورث؛ ما تركناه صدقة»؛ فقوا؛ والصحيح في الخبر أن فاطمة عليها السلام طالبت بعد ذلك بالنحل لا بالبراهين؛ فليدأ قال الشيخ أبي علي؛ إن دعوى للبراهين تقدمت على دعوى النحل؛ وذلك لأنه ثبت أن فاطمة انصرفت عن ذلك المجلس غير راضية؛ ولا موافقة لأبي بكر؛ فلو كانت دعوى الإرث متأخرة؛ وانصرفت عن سخط لم يثبت الإجماع على تخصيص الكتاب بخبر الواحد؛ أما إذا كانت دعوى الإرث متقدمة فلما دوى لها الخبر أمسكت وانتقلت إلى النزاع من جهة أخرى؛ فإنه يصح حينئذ الاستدلال بالإجماع على تخصيص الكتاب بخبر الواحد.

(۱) سورة النساء ۱۱.

- ۲۸۴ -

يقول؛ لم قلت ذلك؟ ولم زعمت أن المجابسة إلى البيئة إنما كانت لزيادة غلبة الظن؟ ولم لا يجوز أن يكون الله تعالى يمد بالبيئة لمصلحة بدلها؛ وإن كان الذي لا يكذب؛ أليس قد تعهد الله تعالى بالمدّة في العجز التي قد أيست من الحبل؛ وإن كان أصل وضما لاستبراء الرحم؛ وأما قصة خزيمة بن ثابت؛ فيجوز أن يكون الله تعالى قد علم أن مصلحة المكفّين في تلك الصورة أن يكتب يده على النبي صلى الله عليه وآله وحدها؛ ويستغنى فيها عن الشهادة. ولا يمتنع أن يكون غير تلك الصورة مخالفا لها؛ وإن كان الذي لا يكذب. وبين ذلك أن مذهب الرضوي جواز ظهور خوارق العادات على أيدي الأئمة والصالحين؛ ولو قدرنا أن واحد من أهل الصلاح والخير أذمى دعوى؛ وقال بمحضرة جماعة من الناس من جهنم الظاهري؛ اللهم إن كنت صادقاً فأظهر على معجزة خلوقة المادة؛ فظهرت عليه؛ لعلنا أنه صادق؛ وعم ذلك لا تتبل دعواه إلا بالبيئة.

وسألت علي بن الفاروق مدرس المدرسة القريبة ببغداد؛ فقلت له؛ أكانت فاطمة سادقة؟ قال؛ نعم؛ قلت؛ فلم يدفع إليها أبو بكر فدك وهي عنده سادقة؟ فنتسم؛ ثم قال كلاماً لطيفاً مستحسنًا مع ناموسه وحرمة وقلة دعائه؛ قال؛ لو أعطاهها اليوم فدك بجهد دعواها لجأت إليه فعداً وأذعت زوجها الخليفة؛ وزحزحته عن مقامه؛ ولم يكن يمكنه الاعتذار والوفاءة بشيء؛ لأنه يكون قد أسجل على نفسه أنها سادقة فيها تعدي كائن ما كان من غير حاجة إلى بيّنة ولا شهود؛ وهذا كلام صحيح؛ وإن كان أخرجه مخرج الدأية والمزلة.

فأما قول قاضي القضاة؛ لو كانت ويدها لكان الظاهر أنها لها؛ واضرار الرضوي عليه بقوله؛ إنه لم يثبت في إنكار ذلك على حجة؛ بل قال؛ لو كانت في يدها لكان الظاهر أنها لها؛ والأمر على ما قال؛ فمن أين أنها لم تخرج عن يدها على وجه «كان الظاهر

## شرح نهج البلاغة

لابن أبي الحديد

بمخمس  
بمخمس  
بمخمس

ابن أبي الحديد  
**Sonnat.net**

دار الحديث  
ببغروت

پی نوشت:

(۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۲۸۴

بخشی از خطبه حضرت فاطمه سلام الله علیها که در مسجد در حضور ابوبکر و اصحاب بیان نمودند:

آیا شما عدا کتاب خدا را رها کردید و آن را پشت سر گذارید؟ مگر نه قرآن است که می فرماید: داوود از سلیمان ارث برد و در داستان زکریا آمده است از پیش خود جانشینی به من عطا کن که از من ارث ببرد و از آل یعقوب ارث ببرد و خداوند او را وارثی پسندیده و خوب قرار بده.

و فرمودند: و خویشان برخی، بر برخی دیگر در کتاب خدا اولویت دارند.

و فرمودند: خداوند در فرزندانان، شما را سفارش می کند که سهمیه فرزندان ذکور هر يك مانند سهمیه دو دختر است. و فرمودند: خداوند بر شما مقرر فرموده که اگر مرگ یکی از شما مردم فرا رسید و اموالی باقی گذاشته بود وصیت کند که به پدر و مادرش و خویشانش به طور عادلانه بپردازند و این وصیت برای تقوا پیشگان سزاوار است.

آیا خداوند آیاتی را برای شما قرار داده و پدرم را از آنها خارج ساخته؟! یا اینکه شما عموم و خصوص قرآن را بیش از پدرم و پسر عمویم می فهمید؟ یا اینکه می گوئید اهل دو ملت و دو دین از یکدیگر ارث نمی برند، یعنی مرا خارج از دین پدرم می دانید؟ پس بگیر این فدک را بی هیچ مانعی که همانا روز قیامت با تو ملاقات خواهم کرد و در آن روز بهترین داوران خدا و بهترین رهبران محمد و وقت ملاقات، قیامت است و در آن روز کزروان و باطل پیشگان در خسران و زیان خواهند بود.

#### پی نوشت:

(۱) بلاغات النساء، احمد بن ابی طاهر، ص ۱۷

ای عزیزان به اتفاقاتی که رخ داده و ما آنها را اثبات کردیم فکر کنید؛ برترین بانوی عالم در سن ۱۸ سالگی پدرش برترین خلق را از دست می دهد، پس از فراموش کردن وصیت ایشان و غصب خلافت همسرش به خانه اش حمله می کنند درب را به آتش می کشند، با لگد جنین او را سقط می کنند، همسرش را به زور بیرون می آورند و وقتی با مقاومت امیرالمومنین روبرو می شوند با تازیانه (یا غلاف شمشیر) به دست ایشان می زنند و برای عزیزی که مطلع نیستند باید بگوئیم هنگامی که دستان امیرالمومنین را بستند چندین مرد تنومند شروع به بیرون کشیدن ایشان کردند که یکباره هر چقدر سعی کردند و دیگران نیز به آنها کمک کردند دیدند امیرالمومنین تکان نمی خورد وقتی دقت کردند دیدند حضرت فاطمه سلام الله علیها دستان خود را دور کمر ایشان حلقه کرده اند که عمر به قنقذ می گوید دست فاطمه را کوتاه کن که او آنقدر با تازیانه به بازوی ایشان می زند که بازوی ایشان سیاه و ورم می کند. هنگامی که امیرالمومنین را به سمت مسجد می بردند ایشان با وضعیتی که داشتند (سقط جنین کرده بودند) با برخی از زنان بنی هاشم به مسجد می روند و آنها کار را به جایی رسانده بودند که ایشان رو به ابوبکر نموده و فرمودند: تصمیم داری شوهرم را بقتل رسانی و کودکانم را یتیم نمایی؟ اگر او را رها نسازی موهابیم را پریشان می کنم!! و بر سر قبر پدرم نزد خدا استغاثه می نمایم. این را گفتند و دست امام حسن و حسین علیهما السلام را گرفته و به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت نمودند که امیرالمومنین به سلمان فارسی فرمودند: دختر پیغمبر را دریاب و از نفرین منصرفش ساز. سلمان خدمت ایشان رسید و عرض کرد: ای دختر پیامبر پدرت برای جهانیان رحمت بود از نفرین منصرف شو. فرمودند: ای سلمان بگذار تا داد خودم را از این بیدادگران بگیرم. عرض کرد: ای دختر پیامبر علی مرا خدمت شما فرستاده و امر کرده که به منزل بازگردید. حضرت فاطمه سلام الله علیها وقتی امر امیرالمومنین را شنیدند فرمودند: چون او دستور داده اطاعت می کنم و شکیبایی را پیشه می سازم و به روایتی دیگر ایشان دست امیرالمومنین را گرفت و به خانه برگشتند. فقط خداوند می داند در آن لحظات به غیرت الله امیرالمومنین چه گذشت.

شخصی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و گفت تفسیر ما جعل الله لرجل من قلوبنا فی جوفه؛ خداوند برای هیچ کس در درونش دو قلب قرار نداده است (أحزاب ۴) چیست؟ فرمودند: یعنی نمی شود هم غاصبان حق امیرالمومنین را دوست داشت هم خود ایشان را.



## آیا امیرالمومنین در جنگ با ایرانیان شرکت کرد؟

موضوع حمله اعراب به ایران همواره موضوعی مورد بحث بوده که سعی شده در این بخش به صورت اجمالی به آن پرداخته و به برخی موضوعات پاسخ داده شود. وحشی گری اعراب(عربستان فعلی) موضوعی است که بر همگان روشن و جنایات انجام شده توسط آنان بر کسانی که با تاریخ آشنا باشند پوشیده نیست. اما گوشه ای از تاریخ:

فرمانده فتح گرگان این چنین می گفت:

با خدا پیمان بسته ام که اگر بر اهل جرجان دست یافتم آن قدر خون ریزی کنم که با آن خون آسیاب را به گردش در آورده، گندم آرد نمایم و از آن نان تهیه کرده و بخورم.

---

پی نوشت:

(۱) تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۰۰

البته آنان هر جا رسیدند این چنین کردند! مثلاً در فتح ارمنستان، مردم شهر حیزان(در نزدیکی شهر شیروان است) پس از قبول نکردن صلح هنگامی که شکست خود را نزدیک دیدند خواستار صلح شده و فرمانده قسم خورد که از ایشان هیچ مردی و حیوانی(سگی) را نکشد و آنان از جنگ دست برداشتند؛ پس همه ایشان را جز يك سگ و يك مرد کشت و او چنین تصور می کرد که این کار جایز است و جنگ بر نیرنگ استوار است.

---

پی نوشت:

(۲) تاریخ اسلام، ذهبی، ج ۷، ص ۳۰۸، باب حوادث سنة ثلاث عشرة و مائة

موارد بسیار است و ما نمی خواهیم از موضوع اصلی منحرف شویم البته به برخی از آنان در حین مناظره پرداخته ایم.

ملاک و میزان حق برای ما امیرالمومنین می باشند. ایشان حجت خداوند بر روی زمین بوده و رفتار و کردار ایشان یعنی عمل مورد رضایت خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ امیرالمومنین در جنگ های خلفا هیچ گاه شرکت نکردند و به امام حسن و حسین علیه السلام نیز این چنین دستور دادند و این امر تا حدی برای خلفا سنگین بود که طبری، به جعل روایت پرداخته و گفت حسن و حسین در جنگ های فتح شمال ایران شرکت کردند آن هم شهر هایی که هیچ گاه فتح نشدند!

مشاوره های امیرالمومنین در حد نرفتن عمر به جنگ بود و در سایر موارد دخالتی نداشتند که ما در بخش پاسخ به شبهات به صورت کامل به آن پرداخته ایم.

پیش از نتیجه گیری ابتدا باید گوشه ای از تاریخ را بازبینی کنیم:

جنگ کرنال نام نبردی است که طی آن نادرشاه افشار هندوستان را فتح کرد. او با حدود ۱۰۰،۰۰۰ هزار سرباز ورزیده یورش خود را به هند آغاز و پس از چند نبرد خونین دهلی را به تصرف خود در آورد. در این جنگ حدود ۲۵۰۰ نفر از ایران و نزدیک به ۳۰ هزار نفر از هندی ها کشته شدند. او با غنائم فراوان که از هند به چنگ آورده بود به ایران بازگشت و تاج پادشاه هند را بر سر محمد شاه گذاشت. غنائمی که نادر به ایران آورد ده برابر بیشترین درآمد سالانه دوران صفویه برآورد شده است. در میان این غنائم جواهراتی چون کوه نور، دریای نور و تخت طاووس شهرت جهانی دارند.

---

#### Resources:

۱- Jaques, Tony (۲۰۰۶), "Karnal-۱۷۳۹-Nader Shah#Invasion of India", Dictionary of Battles and Sieges: A Guide to ۸۰۰۰ Battles from Antiquity through the Twenty-first Century, Westport, CT: Greenwood, p. ۵۱۲

۲- [Jump up to: a b](#) Axworthy, Michael (۲۰۰۹). The Sword of Persia: Nader Shah, from tribal warrior to conquering tyrant, p. ۲۰۴. I. B. Tauris

همچنین هنگامی که آقا محمد خان قاجار به کرمان حمله برد با شکست لطفعلی خان کرمان را تسخیر کرد و به کشتار و قتل عام مردم آن دیار پرداخت. بسیاری از مردم را کور و عده زیادی را به طرز فجیعی به قتل رساند و به دستور او تپه ای از چشمان مردم ساختند. عده ای تعداد کور شده ها را ۲۰ هزار و برخی ۷۰ هزار نفر ذکر کرده اند؛ او سربازانش را در تجاوز به زنان شهر و غارت اموال آنها آزاد گذاشت.

---

#### پی نوشت:

(۱) تمام کتب تاریخی که شرح حال بر اندازی حکومت زندیه و قدرت گرفتن قاجار را نقل کرده اند.

فرض کنید شخصی هندی به خانه حمله، شما را مضروب و دارایی و ناموس شما را با خود ببرد و در پاسخ به پرسش شما که چرا این کار را انجام می دهی بگوید آمده ام انتقام جنگ کرنال را بگیرم! به نظر شما چند درصد می گویند جنگ کرنال دیگر چیست؟ حال سوال ما این است چرا برخی تا صحبت از اسلام می شود آن را به جنگ اعراب به ایران مرتبط می کنند؟ بله جنایات انجام شده با بسیاری از کشور گشایی های ما قابل مقایسه نیست ولی جنگ کرنال قدرت درکی به ما می دهد. همچنین اگر بخواهیم واقعا به ابعاد جنگ بپردازیم باید به نقش موبدان زرتشتی که حکم تکفیر بسیاری از مردم را به دلیل اینکه به دین (باطل) مانوی گراییده بودند یا سربازانی که به سپاه اعراب پیوستند یا وضعیت جامعه زرتشتی که مرد بدون اجازه زن او را به ازدواج مرد دیگری در می آورد و فرزندان به وجود آمده را می فروخت و... را نیز بررسی کنیم.

#### نتیجه گیری

- ۱- ما نیز در طول تاریخ در کشور گشایی هایمان کارهایی از این قبیل انجام داده ایم و گاهی خودمان بر علیه خودمان!
- ۲- هر گاه جنایات انجام شده را می خوانیم قلبمان به درد می آید اما برای ما میزان عدالت، امیرالمومنین است که ایشان نیز نارضایتی خود را با این نوع کشور گشایی ها با شرکت نکردن در جنگ نشان داده اند.

اهل سنت عموماً معتقد به دیدن خداوند متعال می باشند؛ به چند نمونه از احادیث آنها اشاره می کنیم:  
خداوند سبحان در برابر بندگانش نمایان می شود و او را می بینند چنانچه ماه را در شب ۱۴ را می بینند.

# الجامع الصحيح

للمسلمين حديث رسول الله ﷺ وسننه وأيامه

لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري

( ۲۵۶ - ۲۵۵ هـ )

## Sonnat.net

تم نشره وتصحيح بحاره  
وتعليقه

دام كنه ولوه وأخيه  
واسمعه أنزله

وقم بإعرابه ، وألوف على طيه

عبد الرحمن بن محمد بن  
عبد الرحمن بن محمد بن

عبد الرحمن بن محمد بن

عبد الرحمن بن محمد بن

### بخاری الثالث

للكاتب السلفي  
القاهرة

#### ۱ - باب ﴿ غُلِّبَ بَعْدَ ذَلِكَ زَيْمٌ ﴾

۴۹۱۷ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي حَسْبٍ عَنْ أَبِي حَسْبٍ عَنْ جَابِدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا ﴿ غُلِّبَ بَعْدَ ذَلِكَ زَيْمٌ ﴾ قَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ لَهُ زَيْفَةٌ مِثْلُ زَيْفَةِ الشَّاةِ .

۴۹۱۸ - حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ حَدَّثَنَا سَلْيَانُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَمِعْتُ حَلْبَةَ بْنَ وَهَبِ الْخُرَاسِيَّ قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ : « أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ الْهَيْكَةِ ؟ كُلُّ ضَمِيمٍ مُتَضَعِّفٍ لَوْ أَسْتَمَرَ عَلَى اللَّهِ لَأَكْرَهَ . » أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ الْهَيْكَةِ ؟ كُلُّ غُلِّبٍ خَيْرٌ مِنْ كُلِّ مُسْتَكْبِرٍ .

[ الحديث - ۴۹۱۸ طبره في : ۶۰۷۱ ، ۶۶۶۶ ]

#### ۲ - باب ﴿ يَوْمَ يَكْتُفُفُ عَنْ سَائِقٍ ﴾

۴۹۱۹ - حَدَّثَنَا أَبُو حَسْبٍ حَدَّثَنَا الْبَيْتُ عَنْ عَبْدِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : « يَكْتُفُفُ رَجُلًا عَنْ سَائِقِهِ ، فَيَسْتَجِدُّ لَهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَوَيْسَتُهُ ، وَتَقِي مِنْ كَلِّهِ نَسْتَجِدُّ فِي الدُّنْيَا وَرَاءَهُ وَسُعْفُهُ ، فَيُغْلَبُ لِيَسْتَجِدُّ ، فَيَعْبُدُهُ ظَهْرُهُ مُلْتَقًا وَاحِدًا . »

(۶۹) سُورَةُ الْحَقَّةِ بِاسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال ابن جرير ﴿ عيشة راسية ﴾ : يريد فيها الرضا ، ﴿ القاصية ﴾ السورة الأولى التي نزلت ، ثم أشيا بعدها . ﴿ من أخذ عنه حاجرين ﴾ أخذ يكون للجمع والواحد . وقال ابن عباس : ﴿ الزين ﴾ يخالط القلب . قال ابن عباس : ﴿ غلب ﴾ كثر ، ويقال ﴿ بالظانية ﴾ بغيرها ، ويقال غلبت على الخمران كما غلب الماء على قوهم نوح .

#### (۷۰) سُورَةُ ﴿ سَأَلَ سَائِلٌ ﴾

الفصلية أصغر آياته القرآنية التي يتلقى من التسمي . للشورى البذل والرجلان والأطراف ، وجندة الراس يقال لها شواة ، وما كان غير متقلل فهو شوي ، عزين والعزوين الخلق والجماعات ، واجدها جرة .

#### (۷۱) سُورَةُ نُوحٍ

أطولاً : طورا كذا وطورا كذا ، يقال غدا طرزيه أي فلان ، وأكثر أنك من الكبار ، وكذلك حشال وحشيل وأيا أنك مسألة وكذلك كثر الكثير ، وكبار أيضا بالتحفيف ، والعرب يقول رجل حشال وحشال ، وحشالان

(۱) استصح الناس في الغالب على تعلم أصحاب الفن وأهل الكفاية حتى يرى السلفه واعتاد ذلك في مقاصد الكرامة والقدوم ، واستصح معه الفضائل على إكرام أهل القلوب وتكريم الأعمال والصدقة في العلم والتمسك وإلا لم يكونوا من أهل العلم والجاه والسطوة ، وانحصرت بشر إلى حصة القياس الأولى وسعة القياس الثاني .

(۲) الجبل : قال الفرزدق هو التشديد المقصود . وقال عبدالمبارك بن سعد عن الحسن : قيل القامح الأتم . والقواطع : الكثير العلم ، الخصال في سنية .

(۳) من المفاخر من طريق مكرمة عن ابن عباس : هو يوم كرب وبشدة .  
(۴) الحقة من أمداد يوم القعدة حيث بذلك لأنها حقت لكل قوم أمدادهم .

#### پی نوشت:

- (۱) صحیح مسلم، باب معرفه طریق الرویه، ج ۱، ص ۱۶۴، ح ۱
- (۲) صحیح بخاری باب الصراط جسر جهنم، ج ۸، ص ۱۴۷، ح ۱ / ج ۳، ص ۳۱۵، ح ۴۹۱۹

پایش را نمایش می دهد تا مومنین او را بشناسند.

---

**پی نوشت:**

(۳) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۶۸، ح ۴

(۴) صحیح بخاری، ج ۹، ص ۱۵۹، ح ۵

خداوند پایش را در جهنم می گذارد پس جهنم پر می شود.

---

**پی نوشت:**

(۵) صحیح بخاری، ج ۹، ص ۱۴۳، ح ۲

خداوند می خندد و تعجب می کند و دو دست، دو پا و پنج انگشت دارد که آسمانها را بر انگشت اول، زمینها بر انگشت دوم، درختان بر سوم، آب و خاک بر چهارم و سایر آفریدگان را بر انگشت پنجم می گذارد.

---

**پی نوشت:**

(۶) صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۵۷، ح ۲ و ۱۲ / ج ۹، ص ۱۵۰ و ۱۸۱

شیعه بر اساس آیات و روایات این موضوع را ممنوع می داند:

چیزی مانند او نیست (سوره شوری آیه ۱۱)

دیدگان توان ادراک او را ندارند (سوره انعام آیه ۱۰۳)

امیرالمومنین می فرمایند بلند همتان او را درک نتوان کرد و زیرکان به حقیقتش پی نمی برند.

## ساق عریان خدا در قیامت!

این حدیث اندکی طولانی است که ما آن قسمت را که به بحث مربوط است را نقل می کنیم:

... برای خدا فرشتگانی است که در میان مردم می روند و اهل ذکر را می جویند و چون آنان را یافتند با بالهایشان آنان را احاطه می کنند؛ خدا می پرسد که بندگان من چه می گویند؟ در جواب اظهار می دارند که آنان تو را تسبیح گفته و به حمد و تمجید تو مشغولند؛ می پرسد آیا مرا دیدند؟ می گویند نه قسم (به تو) تو را ندیدند. می فرماید: چگونه خواهند بود آنگاه که مرا ببینند؟ می گویند اگر تو را ببینند هم بهتر عبادت می کنند و هم بیشتر تسبیح و تمجید می نمایند...

---

### پی نوشت:

(۱) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۴۰، ح ۳۶۰۰، کتاب الدعوات، باب ۱۳۰

(۲) صحیح بخاری، ج ۸، ص ۸، ح ۱۰۷، کتاب الدعوات، باب فضل ذکر الله عز وجل

با توجه به اینکه قیامت محل پاداش یا کیفر اعمال است و نه محل عمل پس اینکه فرشتگان به خدا می گویند اگر تو را ببینند بهتر عبادت می کنند یعنی اگر تو را در دنیا ببینند.

نتیجه ای که از این روایت می گیریم این است که دیدن خدا در دنیا نیز ممکن است ولی چون خدا از ما خیلی دور است چنانچه به زودی خواهد آمد بشر نمی تواند او را در این دنیا ببیند.

از اشکال دیگری که در آخر این حدیث طولانی نقل شده صرف نظر می کنیم که:

... خداوند به فرشتگان می فرماید: من شما را شاهد می گیرم که آنان را آمرزیدم؛ فرشته ای می گوید خدایا يك نفر در میان آنان است که جز ایشان نیست (یعنی اهل ذکر و عبادت نیست) بلکه برای کاری نزدشان آمده؛ می فرماید: اینان همنشینانی هستند که هر کس با آنها باشد شقی نمی شود. ....

ما قضاوت را به خوانندگان محترم وا می گذاریم.

در این حدیث علاوه بر دیده شدن خدا شکل خدا نیز مورد نظر است!

خداوند در قیامت به صورتی غیر از صورتی که می شناسند نزد آنان می آید و می گوید: من پروردگارتان هستم. گویند از تو به خدا پناه می بریم، ما همین جا می مانیم تا پروردگارتان بیاید چون بیاید ما او را می شناسیم. آنگاه خدا به صورتی که می شناسند می آید و می گوید که من پروردگار شما هستم؟ گویند که تو پروردگار مایی.

و در روایتی دیگر خداوند می فرماید:

آیا بین شما و او نشانه ای است که به وسیله آن او را بشناسید؟ گویند آری، ساق و خدا ساق پایش را آشکار می کند.

---

### پی نوشت:

(۳) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۶۴ و ۱۶۸، ح ۲۹۹ و ۳۰۲، باب ۸۱، کتاب الایمان، باب معرفة طریق الرؤية

(۴) صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۹۸، تفسیر سوره نآ والقلم / ج ۹، ص ۱۵۶ و ۱۵۹، کتاب التوحید، باب وکان عرشه علی الماء

راستی آیا ما خدا را به صورتی خاص دیده ایم تا او را به همان صورت بشناسیم که اگر با صورتی دیگر نزد ما حاضر شود او را انکار کنیم؟ حال اگر دیدیم کی و کجا؟ اگر ندیدیم چگونه از او صورتی خاص می شناسیم؟ از این گذشته «ساق» دیگر چه نشانه ای است؟! چه کسی گفته است که بین ما و خدا ساق او نشانه می باشد؟!!

حال برخی از شارحین گفته اند که «ساق» یعنی «شدت»! حال چگونه خدا شدت خود را به ما می نمایاند؟! اصلا این دیگر چگونه علامتی است «شدت خدا»!!

تعجب است از راویان و ناقلان حدیث که نسنجیده هر روایتی را ولو بی معنی به صرف اعتماد به راویان آنها را نقل می کنند؛ خدا دیده می شود، خدا می آید، خدا ساق دارد، بین ما و خدا نشانه ای می باشد که با آن او را می شناسیم! اینها همه نتیجه دور شدن از اهل بیت پیامبر علیهم السلام است.

دو بهشت از نقره است(ظروف آن و آنچه که در آن است) و دو بهشت از طلا است(ظروف آن و آنچه که در آن است) و بین قوم(یعنی آنانکه در آن دو بهشت جای دارند) و بین دیدن پروردگارش(مانعی) نیست مگر آنکه بر چهره خداوند ردا کبریاپی در بهشت عدن می باشد(که مانع دیدن چهره او می باشد).

---

#### پی نوشت:

- (۵) سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۸۱، ح ۲۵۲۸، کتاب صفة الجنة، باب ۳  
(۶) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۶، ح ۱۸۶، مقدمه، باب فیما انکرت الجهمیة  
(۷) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۶۳، ح ۲۹۶، باب ۸۰، کتاب الایمان، باب اثبات رؤیة المؤمنین ربهم سبحانه و تعالی

وقتی اهل بهشت داخل بهشت شدند خدای تبارک و تعالی می فرماید: آیا چیزی می خواهید بیفزایم؟  
... آنگاه خداوند حجاب را کنار می زند و چیزی به آنها محبوب تر از نظر به پروردگارشان داده نشده است.

---

#### پی نوشت:

- (۸) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۷، ح ۱۸۷، مقدمه، باب فیما انکرت الجهمیة  
(۹) سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۶۷، ح ۳۱۰۵، تفسیر سوره یونس(مشابه روایت مسلم)  
(۱۰) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۶۳، ح ۲۹۷، باب ۸۰، کتاب الایمان، باب اثبات رؤیة المؤمنین ربهم سبحانه و تعالی

## اسناد تلاش خلفای سه گانه برای کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله

در کتب اهل سنت مدارک کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله توسط گروهی از منافقین به فراوانی به چشم می خورد. اگر چه در برخی از این اسناد خبری از اسامی این منافقین نیست.

۱۲۳

ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ما عهد إنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم شيئا لم يهدهم إنا الناس كافة وقال إنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال إنا في أمتي قال شعبة وأخيه قال حدثني حذيفة قال قال حذيفة إنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال إنا في أمتي اثنا عشر مائة لا يدخلون الجنة ولا يخرجون رجعها حتى يبلغ الجبل في يوم القيامة ثمانية منهم تكلمهم الله ليلة سراج بين النار يظهر في أكتافهم حتى يقيم من صدورهم حرامنا ذهب بن حزام حدثنا أبو أحمد الكوفي حدثنا الوليد بن عبيد الله بن أبي العليل قال كان بين رجل من أهل العقبة وبين حذيفة بن يمامة ما يكون بين الناس فقال أنه ذلك باهتة كم كان أصحاب العقبة قال فقال له القوم أخيرة إذ سألت قال كذا ثم أبهم أنهم أربعة عشر قال كنت بينهم فقد كان القوم خمسة عشر وأشهد باهتة أن أمتي عشر منهم حرب بن أبي ذر وسهول بن أبي العليل والنسابة يقولون الأربعة وعشرون مائة ما بيننا ما أدى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ولا علينا بما أئاد القوم وقد كان في سره قنص قال إنا لآء قليل فلا يسبقني إليه أحد فوجدت قوما قد سبقوه فلمهم يومئذ حرامنا غيبنا القوم من ما إذا انصرتي حدثنا أبي حدثنا قرة بن خالد عن أبي الزبير عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من يصدد الشبهة غيبة المراد فإنه يحط عنه ما حط عن بني إسرائيل قال فكان أول من صددها حينئذ حذيفة بن أسيد بن غنم ثم تنام الناس فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وكلكم مة فؤوه إلا صاحب الجبل الآخر فأتينا فقلنا له نعال يستعير في صاحبكم قال وكان رجل من بني أمية من بني عبد مناف قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال حرامنا ه يحيى بن حبيب الطائي حدثنا خالد بن الحارث

۱۲۳

ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ما عهد إنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم شيئا لم يهدهم إنا الناس كافة وقال إنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال إنا في أمتي قال شعبة وأخيه قال حدثني حذيفة قال قال حذيفة إنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال إنا في أمتي اثنا عشر مائة لا يدخلون الجنة ولا يخرجون رجعها حتى يبلغ الجبل في يوم القيامة ثمانية منهم تكلمهم الله ليلة سراج بين النار يظهر في أكتافهم حتى يقيم من صدورهم حرامنا ذهب بن حزام حدثنا أبو أحمد الكوفي حدثنا الوليد بن عبيد الله بن أبي العليل قال كان بين رجل من أهل العقبة وبين حذيفة بن يمامة ما يكون بين الناس فقال أنه ذلك باهتة كم كان أصحاب العقبة قال فقال له القوم أخيرة إذ سألت قال كذا ثم أبهم أنهم أربعة عشر قال كنت بينهم فقد كان القوم خمسة عشر وأشهد باهتة أن أمتي عشر منهم حرب بن أبي ذر وسهول بن أبي العليل والنسابة يقولون الأربعة وعشرون مائة ما بيننا ما أدى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ولا علينا بما أئاد القوم وقد كان في سره قنص قال إنا لآء قليل فلا يسبقني إليه أحد فوجدت قوما قد سبقوه فلمهم يومئذ حرامنا غيبنا القوم من ما إذا انصرتي حدثنا أبي حدثنا قرة بن خالد عن أبي الزبير عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من يصدد الشبهة غيبة المراد فإنه يحط عنه ما حط عن بني إسرائيل قال فكان أول من صددها حينئذ حذيفة بن أسيد بن غنم ثم تنام الناس فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وكلكم مة فؤوه إلا صاحب الجبل الآخر فأتينا فقلنا له نعال يستعير في صاحبكم قال وكان رجل من بني أمية من بني عبد مناف قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال حرامنا ه يحيى بن حبيب الطائي حدثنا خالد بن الحارث

# المجامع الصحيح

للإمام أبي إسحق بن مسلم بن إسحاق  
ابن مسلم النيشابوري

طبعة مصححة ومقابلة  
على عدة خطوط وتصحيفات

**Sonnat.net**

إتقان العمل أن أصبح الكتاب بعد القرآن الكريم، العيون حبات الفادي وسلم،  
وتلقها الآلة بالهزل، ثم أن مسلم وشكافة على أبواب فهو يتوب  
في الحقيقة ذلك لم يتذكر ضروب الأبرار، فلا يتزاد  
بها جنته المصناب وأنتجا على حواشيه

الجزء الثامن

پی نوشت (بدون ذکر نام منافقین):

- (۱) تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۸۷
- (۲) مسند احمد، ج ۵، ص ۳۹۰ و ۳۹۱
- (۳) السنن الکبری، بیهقی، ج ۹، ص ۳۳
- (۴) مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۱، ص ۱۱۰
- (۵) صحیح مسلم، مسلم نیشابوری، ج ۸، ص ۱۲۳، کتاب صفات منافقین و احکامهم

تنها ابن حزم حدیثی را به نقل از حدیثه آورده که از ایشان بدین شرح نام برده است:

و اما حدیث حدیثه که ساقط است زیرا در طریق آن ولید بن جمیع و... أبایکر، عمر، عثمان، طلحة و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم از جمله کسانی بودند که قصد داشتند در عقبه ی تبوک پیامبر صلی الله علیه و سلم را به قتل رسانند و این موضوعی دروغ است و...

المحلی -- لابن حزم

۲۲۴

أبی سعید الذی قد ذکرناه اذا سألناه خالد بن خالد فی قتل الرجل فقال لعله أن یكون یصلی، فقد صح نبی الله صلی الله علیه و سلم عن قتله ولو حل قتله لما نهاه رسول الله ﷺ عن ذلك و أخبر رسول الله ﷺ بالسبب المانع من قتله وهو أنه لعله یصلی فقال له خالد رب یصل یقول بلسانه ما لیس فی قلبه فأخبره أنه لم یبعث لیشق عن قلوب الناس فانما علیه الظاهر و أخبرنا علیه السلام انه لا یدری ما فی قلوبهم وان ظاهراً مانع من قتلهم أصلاً، وقد جاء هذا الخبر من طریق لاتصح و فیہ أنه علیه السلام امر أبایکر . و عمر یقتله فرجده یركع و وجده الآخر یسجد فترکاه و أمر علیاً بقتله فنهضی فلم یجده ، و أنه علیه السلام قال : لو قتل لم یختلف من أمتی اثنا عشر منافقاً فلیس فیہ أصلاً ولا وجه للاشتغال به ، و أما حدیث عمار فی أمتی اثنا عشر منافقاً فلیس فیہ أن رسول الله صلی الله علیه و سلم عرفهم بأعیانهم وهو اخبار بصفة عن عدد فقط لیس فیهم بیان أنهم عرفوا باسمائهم فسقط التناق بهذا الخبر و بالله تعالی التوفیق ه و أما حدیث ابن مسعود فإنه لا یصح فانما قدر و ناه من طریق قاسم بن أصبغ نا أحمد بن زهیر بن حرب نا أبو نعیم عن سفیان الثوری عن سلمة بن كریل عن رجل عن أبیه عن ابن مسعود قد ذکر هذا الحدیث و قال سفیان عن هذا الرجل الذی لم یسم عن أبیه أراه عیاض بن عیاض قد أخبر أبو نعیم عن سفیان انه مشکوک فیہ ، ثم لو صح لما كانت لهم فیہ حجة لأنهم قد انكشروا و اشتروا أمرهم فلیسوا منافقین بل هم مجاهرین فلا بد من أحد أمرین لاثالث لهما ، اما ان یكونوا تابوا الحققت دماؤهم بذلك ، و اما أنهم لم یتابوا فهو عما تعلق به من لا یری قتل المرتد علی ما ذکرناه

و أما حدیث ابی سعید فانما فیہ أنهم لیسوا ما موثین من العذاب وهذا ما لا شك فیہ لیس فیہ أن رسول الله صلی الله علیه و سلم عرف كفرهم ه و أما حدیث حدیثه فساقط لانه من طریق الولید بن جمیع وهو هالك ولا نراه یعلم من وضع الحدیث فإنه قدر و ی أخبارا فیها ان أبایکر . و عمر . و عثمان . و طلحة . و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم أرادوا قتل النبی صلی الله علیه و سلم و إلقاء من العقبة فتابوک و هذا هو الكذب الموضوع الذی یظن الله تعالی واضعه فسقط التعلق به و الحمد لله رب العالمین ه و أما حدیث جابر فراویه أبو سفیان طلحة بن نافع وهو ضعيف ، ثم لو صح لما كانت فیہ حجة لانه لیس فیہ الا هبوب الريح لموت عظیم من عظماء المنافقین فانما فی هذا انكشاف أمره بعد موته فلم یوقن قط بأن رسول الله صلی الله علیه و سلم علم خاقه فی حیاته فلا یجوز أن یقطع بالظن علی رسول الله صلی الله علیه و سلم ه

# المحلی

Sonnat.net

تصنيف الامام الجليل و المحدث الفقيه ، الاصولی ، قوى المعارضة ، شديد المعارضة ، بليغ العبارة ، بالغ الحججة ، صاحب التصانيف المتعمدة ، فى المنقول ، و المعقول ، و السنة ، و الفقه ، و الاصول و الخلاف ، مجدد القرن الخامس ، غفر الأندلس  
أبی محمد علی بن أحمد بن سعید بن حزم  
المتوفى سنة ۴۵۶ هـ

الجزء الحادى عشر

و بهتم الكتاب

عنت بنشره و تصحيحه للمرة الأولى سنة ۱۳۵۲ هـ

إدارة الطباعة المنيرية

بإشراف مدير إدارة الطباعة المنيرية

بتحقيق محمد منير الدمشقى صاحب و مدير ادارة الطباعة المنيرية

حقوق الطبع محفوظة الى

ادارة الطباعة المنيرية بمصر بشارع الأزهر درب الاتراك رقم ۱

پی نوشت:

(۶) المحلی، ابن حزم، ج ۱۱، ص ۲۲۴



جالب است که ابن حزم با ذکر این دلیل که ولید بن جُمیع در سلسله روایات ابن حدیث می باشد آن را ساقط می داند. حال آن که در نهایت شگفتی می بینیم که ولید بن جُمیع فردی است که توسط عدهی کثیری از رجال شناسان عامه توثیق شده است. همچون عجلی، ابن معین و ابوحاتم او را صالح الحدیث خوانده و ابن حجر در مورد او تعبیر به صدوق کرده و از رجال بخاری و مسلم بوده است.

۳۴۲

- ۱۹۴۰ - الولید بن سلیمان بن اَبی السائب ، دمشقی ثقة .  
 ۱۹۴۱ - [ الولید بن شجاع ، أبوهمام بن اَبی بدر السکونی - رأیته بأخذ الحدیث أخذاً رديناً . وقال مرة : لا بأس به ] (۱) .  
 ۱۹۴۲ - الولید بن عبادة بن الصامت ، شامی تابعی ثقة .  
 ۱۹۴۳ - الولید بن عبد الله بن جُمیع الزهري ، مکی ثقة . وقال مرة : حجازی .

- الجرح والتعديل : ۱/ ۹ ، التاريخ الكبير : ۱۴۱/ ۸ .  
 ۱۹۴۰ - ثقة ، من السادسة / مد س ق .  
 التقريب : ۲/ ۳۳۳ ، التهذيب : ۱۱/ ۱۳۴ .  
 ۱۹۴۱ - ثقة من العاشرة ، ۲۴۳/ م د ت .  
 التقريب : ۲/ ۳۳۳ ، التهذيب : ۱۱/ ۱۳۵ ، تاريخ بغداد : ۱۳/ ۴۷۳ ولكنه لم يذكر شيئاً عن العجلي .  
 ۱۹۴۲ - ولد في عهد النبي ﷺ وهو ثقة . من كبار الثانية / م د ت س ق .  
 التقريب : ۲/ ۳۳۳ ، التهذيب : ۱۱/ ۱۳۷ .  
 ۱۹۴۳ - صدوق بهم ، ورمي بالتشيع ، من الخامسة / بخ م د ت س .  
 التقريب : ۲/ ۳۳۳ ، التهذيب : ۱۱/ ۱۳۸ ، الميزان : ۳۳۷/ ۴ .

(۱) زيادة من التهذيب . وقد ذكر المزي قوله : رأيته الخ ، واستفرك عليه ابن حجر فقال : قلت : وقال العجلي : لا بأس به . وسيأتى ذكر أبي همام في الكنى :

## مَعْرِفَةُ الثَّقَاتِ

من رجال أهل العلو والحديث ومن الصُّعفاء وذكروا إياهم ولجأهم

للإمام الحافظ النافذ  
 أبي الحسين أحمد بن محمد بن صالح العجلوني الكوفي تلميذ أبي بكر بن أبي شيبة  
 ۱۸۲ - ۲۶۱ هـ

بترتيب الامامين

فولد ابن أبي الحسين علي بن أبي بكر و تقي الدين أبي الحسين علي  
 ابن سليمان الهيثمي و ابن عبد الكافي السبكي  
 ۷۳۵ - ۸۰۷ هـ ۶۸۳ - ۷۵۶ هـ

مع زبادات  
 الإمام الحافظ شهاب الدين أبي الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني  
 ۷۷۲ - ۸۵۲ هـ

دراسة وتحقيق  
 عبد العزيز عبد العظيم السنوي

Sonnat.net  
 الجزء الثاني



پی نوشت:

- (۱) میزان الاعتدال، ذهبی، ج ۴، ص ۳۳۷، ح ۹۳۶۲
- (۲) تاریخ ابن معین، یحیی بن معین، الدارمی، ص ۸۳۸، ح ۲۲۲، وسألته عن الولید بن جُمیع فقال: ثقة
- (۳) معرفة الثقات، العجلی، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۱۹۴۳، الولید بن عبد الله بن جُمیع الزهري مکی ثقة وقال مرة حجازی
- (۴) تقریب التهذیب، ابن حجر، ج ۲، ص ۲۸۶، ح ۷۴۵۹، الولید بن عبد الله بن جُمیع الزهري المکی نزیل الکوفة صدوق بهم ورمی بالتشيع من الخامسة / بخ م د ت س

الوليد بن جميع [د، ت، س، م]؛ هو ابن عبد الله بن جميع الزهري الكوفي. عن أبي الطفيل وأبي سلمة بن عبد الرحمن وعنه يحيى [ابن سعيد] (١) القطان، وأبو أحمد الزبيرى، وجماعة. وثقه ابن معين، والعجلي. وقال أحمد وأبو زرعة: ليس به بأس. وقال أبو حاتم: صالح الحديث. وقال ابن حبان: فحش تفرده فيطل الاحتجاج به. وقال الحاكم: لو لم يذكره مسلم في صحيحه لكان أولى. وقال الفلاس: الوليد ابن عبد الله بن جميع الزهري من أنفسهم، كوفي، كان يحيى لا يحدثنا عنه، فلما كان قبل موته بقليل أخذتها من علي الصانع، فحدثني بها، وكانت ستة أحاديث. معاوية بن هشام، عن الوليد بن عبد الله بن [أبي سلمة] (٢) جميع، حدثني أبو الطفيل، سمعت أبا هريرة يقول: شكوت إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم سوء الحفظ، فقال: افتح كساءك ففتحت. ثم قال: اجمعه، فجمعته، فما نسيت شيئا سمعته منه

حال سوال این جاست چرا علمای عامه از نقل احادیثی که به ذکر نام منافقین در ماجرای کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته اند خودداری نموده اند؟ این در حالی است که به تصریح ابن حزم این دست اخبار از حدیث این صحابی بزرگوار فراوان موجود است و دیگر این که آیا دانشمندان عامه با وجود این اشتباه فاحش ابن حزم را خواهند بخشید؟

## حذف نام پیامبر صلی الله علیه و آله

آیا نامگذاری به نام محمد (صلی الله علیه و آله) یا یکی از نامهای پیامبران ممنوع و حرام است؟

اگر نه چرا عمر طی بخشنامه ای به کوفه نام گذاری به نام پیامبران را ممنوع کرده و در مدینه نیز دستور داد هر کس به نام «محمد» است باید آن را تغییر دهد؟

به راستی کار بنی امیه در کشتن افراد هم نام امیرالمومنین و کار عمر در ممانعت از نامگذاری به نام «محمد» مکمل یکدیگر و در برگیرنده یک پیام و گام واحد برای از بین بردن نام و یاد پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشین او نیست؟

۳۹ بیان معناه

عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله ﷺ ما قلنا لا نكذبك رسول الله ﷺ حتى نشتاره قال فاما فقال انه لو ادلى غلام فنجيته رسول الله وان قومه ابرأ ان يكونوا به حتى تستانق النبي صلى الله تعالى عليه وسلم فقال سمو باسمي ولا تكتبوا بكتيبي فاما بشت فاشيا اقم بينكم قوله وقال عمرو بن مَرْزُوقٌ وهذا الصليق رواء ابو زعيم الاصبهاني عن ابي العباس قال حدثنا يوسف القاضي حدثنا عمرو بن مَرْزُوقٌ اخبرنا شعبة عن قتادة الحدِيثُ :

۲۳ - ﴿ حَرْشًا مُحَمَّدٌ بْنُ يُوسُفَ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ عَنْ الْأَعْمَشِ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ وَرَأَيْتُ لِرَجُلٍ مِنْهَا غُلَامًا قَسَّاهُ الْقَائِمُ فَقَالَتْ الْأَنْصَارُ لَا تَسْكُنِيكَ أَبَا الْقَائِمِ وَلَا تُنَمِّئِكَ عَيْنًا فَاقْبَلِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَرَأَيْتُ لِي غُلَامًا قَسَّيْتَهُ الْقَائِمُ فَقَالَتْ الْأَنْصَارُ لَا تَسْكُنِيكَ أَبَا الْقَائِمِ وَلَا تُنَمِّئِكَ عَيْنًا فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَحْسَنْتِ الْأَنْصَارُ سَمَوُا بِاسْمِي وَلَا تَكْتُبُوا بِكُتَيْبِي فَإِنَّمَا أَنَا قَائِمٌ ﴾

هذا طريق اخر من حديث جابر المذكور رواء عن محمد بن يوسف البخاري البيهقي عن سفیان عن عینة عن سليمان الاعمش في اخره قوله لا تكتبك بضم النون وفتح الكاف وكسر النون من التكنية ويروي لانك بفتح النون وسكون الكاف من كني بكتي قوله «ولا تنمك عيناه» اي لا تقرأ عينك بذلك لانك لم تقول العرب في الكرامة وحسن القول نعم عين ونعمة ونمام عين اما التهمة فمناها التعميم يقال كم من ذي نعمة لائمة له اي لانتم له عاله و التهمة بفتح النون الفرح والسرور ونعمة العين بالضم قرنها قوله «فسموا» ويروي تسماوا بفتح السين وتشدیدة اليهم قوله «ولا تكتبوا» من التكنية ويروي «لا تكتبوا» من الاكتناء «وفيه اباحة التسمية باسمه ليرة الكثرة الوجودية منه ولا في اسمه من افعال الحسن من معنی الحمد ليكون محمودا من يسمى باسمه ونهيه عن التكنية بكتبه لشاروا منس بايدي رجل يا ابا القاسم قلت النبي ﷺ فقال الرجل لم اعنك ونقل ايشاعن اليهود انها كانت تاديه بها فاذا الفت قالوا لم نمك جسم الغريرة بالنبي (ان قلت) هل منع التسمية بمحمد قلت قد قيل به ولم يكن احد من الصحابة يخرجه ان نادى النبي ﷺ باسمه لان التداء بالاسم لا يقر فيه بخلاف التكنية وانما كان يناديه باسمه الاحراب من لم يؤمن منهم ولم يرسخ الايمان بقلبه وقيل ان النبي خصوصا بحبسه وقد ذهب اليه بعض اهل العلم وكان عمر رضي الله تعالى عنه كتب الى اهل الكوفة لاسموا احد بابني وامر جماعة بالمدينة بنسب لسبه ابناءهم للسمين بمحمد حتى ذكر له جماعة من الصحابة انه ﷺ اذن لمشي ذلك فتركهم وقال القرطبي حديث النبي غير معروف عند اهل النقل وعلى تساميه فقتضاه النبي عن من تسمى بمحمد وقيل ان سب النبي عمر عن ذلك انه سمع رجلا يقول لابن ابي عمير محمد بن زيد بن الخطاب فعل الله بك يا محمد فقال ان سيدنا رسول الله ﷺ يسب بك والله لا ندعو محمدا ما بقيت وسماه عبد الرحمن وقد تقرر الاجماع على اباحة التسمية باسمه الانبياء عليهم الصلاة والسلام وتسمى جماعة من الصحابة باسمه الانبياء وكره بعض الفقهاء فيما حكاه عياض التتسي باسماء الملائكة وهو قول الحارث بن مسكين قال ذكر مسلك التسمية بجبريل وسرافيل وميكائيل ونحوها من اسماء الملائكة وعن عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه انه قال ما نعتم باسماء بني آدم حتى سميت باسماء الملائكة

۲۴ - ﴿ حَرْشًا جِبْرَانُ بْنُ مُوسَى قَالَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ عَنْ يُوسُفَ بْنِ الْأَزْهَرِيِّ عَنْ جَبْرِائِيلَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّهُ سَمِعَ مُدَاوِيَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِشَيْءٍ يَفْعَلْهُ فِي الْهَيْئَةِ وَاللَّهُ الْمُعْطَى وَأَنَا الْقَائِمُ وَلَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ ظَاهِرِينَ هَلْ مِنْ خَالِقِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَمَعَهُمُ الظَّاهِرُونَ ﴾

عمده القاري

شرح صحيح البخاري

الشيخ الامام العلامة بدر الدين أبي محمد محمود بن أحمد البغلي

التوفيق سنة ٨٥٥ هـ

الجزء الخامس عشر

Sonnat.net

قول على عدة نسخ خطية

دار الفكر

پی نوشت:

(۱) عمده القاری شرح صحیح بخاری، عینی، ج ۱۵، ص ۳۹

## پیامبر صلی الله علیه و آله و شک در نمازها!

یکی از دروغ‌هایی که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهند آن است که ایشان در نماز شک می‌کردند!!!

### نماز ۴ رکعتی را ۵ رکعت می‌خواندند!

صاحبان صحاح به اجماع نوشته‌اند که پیامبر نماز ظهر را ۵ رکعت خواندند و پس از نماز دو سجده سهو به جا آوردند.

#### پی نوشت:

- (۱) سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۶۸، کتاب الصلاة، باب اذا صلی خمسا
- (۲) سنن نسائی، ج ۳، ص ۳۲ تا ۳۴، کتاب السهو، باب ما یفعل من صلی خمسا
- (۳) سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۳۸، ابواب الصلاة، باب ما جاء فی سجدة السهو بعد السلام و الکلام
- (۴) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸۰، کتاب اقامة الصلاة و السنة فیها، باب من صلی الظهر خمسا و هو ساه
- (۵) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۰۱ تا ۴۰۳، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب السهو فی الصلاة و السجود له
- (۶) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۱۲، کتاب الصلاة، باب ما جاء فی القبلة... / ج ۲، ص ۸۵، باب ما جاء فی السهو، باب اذا صلی خمسا / ج ۹، ص ۱۰۸ کتاب الاحکام، باب ما جاء فی اجازة خبر الواحد...

راوی همه آن روایات فقط يك نفر است به نام «علقمه» که می‌گوید عبد الله (یعنی عبد الله بن مسعود که در صحاح فقط به نام عبدالله آمده است) گفت که پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز ظهر را ۵ رکعت خواند و پس از نماز دو سجده سهو به جا آورد؛ حال چه شد که فقط علقمه آن را فهمید؟ به صحیح مسلم و سنن نسائی رجوع می‌کنیم تا علت جعل حدیث روشن شود.

مسلم در یکی از احادیث باب و نسائی در ضمن دو حدیث آورده‌اند که روزی علقمه نماز ظهر را ۵ رکعت خواند. به او گفتند که نمازت را ۵ رکعت خواندی، گفت خیر چنین نیست. گفتند آری همین طور است؛ ابراهیم بن سؤید (راوی حدیث) می‌گوید من جوانی بودم و در گوشه‌ای قرار داشتم گفتم آری همانا ۵ رکعت خواندی. گفت تو هم می‌گویی ای يك چشم؟ گفتم آری. آن گاه دو سجده (سهو) به جا آورد و این حدیث را از عبدالله نقل کرد و افزود که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: من بشری هستم مانند شما و همان طور که شما فراموش می‌کنید من هم فراموش می‌کنم.

ببینید چگونه علقمه تلاش می‌کند که این عیب را از خود دور کند و بگوید که من در نماز اشتباه نکردم و چون نتوانست حدیث اشتباه پیامبر صلی الله علیه و آله را جعل کرد و جالب است که نماز علقمه و نماز پیامبر هر دو ظهر بوده است!

## نماز ۴ رکعتي را دو رکعتي مي خواندند!

اين جا نيز صاحبان صحاح متفقا روايت مي کنند که:

روزي پیامبر صلی الله عليه و سلم نماز ظهر (و در بعضی روایات عصر) را دو رکعتي تمام کردند و سپس به چوبي که در طرف قبله مسجد بود تکیه داده و گویا عصباني بودند(!) و دست راست را روي دست چپ گذاشته و انگشتها را در هم فرو برده بودند... ابوبکر و عمر رضی الله عنها هم حاضر بودند و جرات نکردند چیزی بگویند. مردی به نام «خرباق» مشهور به «ذوالیدین» گفت یا رسول الله آیا فراموش کردی یا نماز شکسته شد؟ فرمودند: نه فراموش کردم و نماز شکسته نبود؛ سپس پرسیدند: آیا ذوالیدین درست می گوید؟ مردم گفتند آری؛ سپس برخاست اند و دو رکعت نماز گزارده و...

### پی نوشت:

- (۱) سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۶۴ تا ۲۶۷، کتاب الصلاة، باب السهو فی السجدين
- (۲) سنن ترمذي، ج ۲، ص ۲۴۷، ابواب الصلاة، باب ما جاء فی الرجل یسلم فی الركعتين
- (۳) سنن نسائي، ج ۳، ص ۲۱ تا ۲۵، کتاب السهو، باب ما یفعل من سلم من رکعتين ناسيا و تکلم
- (۴) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸۳، کتاب اقامة الصلاة و السنة فیها، باب فی من سلم من ثنتين او ثلاث ساهيا
- (۵) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۰۳ و ۴۰۴، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب السهو فی الصلاة و السجود له
- (۶) صحیح بخاري، ج ۱، ص ۱۲۹، کتاب الصلاة، باب تشبيک الاصابع و ص ۱۸۳، باب هل يأخذ الامام اذا شك بقول الناس / ج ۲، ص ۸۶، باب ما جاء فی السهو...، باب اذا سلم فی رکعتين او فی ثلاث و دو باب بعد از آن / ج ۸، ص ۲۰، کتاب الادب، باب ما يجوز من ذکر الناس... / ج ۹، ص ۱۰۸، باب ما جاء فی اجازة خیر الواحد

اين داستان را از میان اصحاب تنها ابوهريره (و به نقل ابن ماجه، و ابن عمر) نقل کرده اند.

نکته جالب توجه اين است که از مجموع همه روایات چنین بر می آید که غير از شخص رسول خدا صلی الله عليه و آله احدي از نماز گزاران دچار اشتباه نشده؛ يعني حواس آن حضرت کاملا پرت ولي حواس پیروان آن بزرگوار جمع بوده است! حال دیگر چرا عصباني بودند، چرا به چوب تکیه دادند و ننشستند تا تعقیبات نماز را بخواند را هم نمی دانیم!

## نماز ۴ رکعتی را ۳ رکعتی خواندند!

عمران بن حُصَین (راوی منحصر به فرد این دسته روایات) نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و سلم نماز عصر را سه رکعتی تمام کرد و داخل منزلش شد و مردی به نام خرباق (که همان ذوالیدین باشد) به او تذکر داد. حضرت در حالیکه غضبناک بود بیرون آمده و پرسیدند: آیا درست می گوید؟ گفتند آری. آن گاه يك رکعت دیگر را خواند و ...

### پی نوشت:

- (۱) سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۶۷، کتاب الصلاة، باب السهو فی السجدين
- (۲) سنن نسائی، ج ۳، ص ۲۷، کتاب السهو، باب ذکر الاختلاف علی ابی هریره فی السجدين
- (۳) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸۴، کتاب اقامة الصلاة و السنة فيها، باب فی من سلم من ثنتين أو ثلاث ساهيا
- (۴) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۰۴ و ۴۰۵، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب السهو فی الصلاة و السجود له

نکته ای که در اینجا باید بدان توجه داشت این است که همان طور که در این دو روایت بیان شده پیامبر صلی الله علیه و آله پس از آن که نمازی را صحیح نخواندند غضب کردند و چون آن حضرت الگوي همه مسلمانان می باشند ما هم باید هر گاه که فهمیدیم نمازمان را صحیح نخواندیم عصبانی شویم! البته علت این غضب در هیچ يك از روایات موجود نیست. ذوالیدین که ابوهریره یکی از راویان آن است در جنگ بدر به شهادت رسید و ابوهریره ۵ سال بعد از آن یعنی پس از غزوه خیبر اسلام آورد و حال چطور می تواند از ذوالیدین چیزی نقل کند؟! ابوهریره از زمان اسلام آوردن تنها ۲ سال در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله بود بعد اهل سنت نزدیک ۵۰۰۰ روایات از این شخص نقل کرده اند؟! مثلاً در کتاب صحیح بخاری بیش از ۴۰۰ روایت از ابوهریره و ۲۷ یا ۳۷ روایت از امیرالمومنین نقل شده است؛ ای منصفان شما به ما بگویید چرا؟

نکته دیگری که صاحبان صحاح از آن غفلت نمودند این است که مگر بین نماز می شود حرف زد؟ در جواب آن گفته اند که این واقعه قبل از نسخ آن بوده است!

سندی یکی از کسانی که سنن نسایی را شرح و بر آن حاشیه زده است؛ او می گوید:  
این نسخ قبل از واقعه بدر بوده است و ابوهریره چند سال بعد از آن واقعه اسلام آورد.  
آن گاه چنین ادامه می دهد:  
صاحب البحر (از علمای حنفیه) می گوید که من جواب خوبی برای این اشکال پیدا نکردم.

### پی نوشت:

- (۱) سنن نسائی، ج ۳، ص ۲۲، حاشیه «سندی»، ذیل حدیث شماره ۱۲۲۰

سندی و سیوطی که قبل از او بر سنن نسایی حاشیه زده اند تذکر می دهند که:  
زمان صدور حدیث، ذوالیدین که ابهریره راوی آن است در قید حیات نبوده است؛ او در جنگ بدر کشته شد و لذا این روایت را که از طریق «زُهری» نقل شده را قبول نداریم و نیز احادی از اهل علم را سراغ نداریم که حدیث مذکور را پذیرفته باشند.

---

**پی نوشت:**

(۲) سنن نسائی، ج ۳، ص ۲۵ و ۲۶، ذیل حدیث شماره ۱۲۲۶ و ۱۲۲۸

حال ببینید چگونه این دو عالم معروف اهل سنت روایاتی را که همه صاحبان صحاح آن را نوشته و به عنوان حدیثی صحیح به خورد عوام داده اند مردود دانسته و می گویند احادی از علما نیز آنها را قبول ندارد.

**باز هم حدیثی از علقمه!**

علقمه از ابن مسعود نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و سلم در نمازی کم یا زیاد کرد.

---

**پی نوشت:**

(۱) سنن نسائی، ج ۳، ص ۲۹ و ۳۰، کتاب السهو، باب التحری

(۲) سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۶۸، کتاب الصلاة، باب اذا صلی خمسا

(۳) صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۷۰، کتاب الایمان و النور، باب اذا حنث ناسیا فی الایمان

(۴) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۰۰ و ۴۰۳، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب السهو فی الصلاة و السجود له

(۵) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸۰، کتاب اقامة الصلاة و السنة فیها، باب السهو فی الصلاة / ص ۳۸۲، باب ما جاء فی من شك فی صلاته فتحری الصواب(باب ۱۳۳)

## پیامبر يك ركعت از نمازي را جا انداختند!

معاویه بن حُدیج می گوید که روزی پیامبر صلی الله علیه و سلم سلام نمازی را داد در حالی که يك ركعت از نماز مانده بود. مردی به او رسید و گفت يك ركعت از نماز را فراموش کردی؛ پیامبر صلی الله علیه و سلم داخل مسجد شد به بلال دستور داد برای نماز اقامه بگوید آن گاه يك ركعت نماز را به جماعت خواند.

---

### پی نوشت:

(۱) سنن نسائی، ج ۲، ص ۲۱ کتاب الاذان، باب الإقامة لمن نسي ركعة من صلاة

## پیامبر تشهد ركعت دوم را فراموش کرد!

صاحبان صحاح متفقا از عبدالله بن مالك روایت کرده اند که روزی رسول خدا صلی الله علیه و سلم در ركعت دوم نماز ظهر یا عصر تشهد را فراموش کرد و برخاست و در آخر نماز قبل از سلام سجده سهو به جا آورد آنگاه سلام نماز را داد.

---

### پی نوشت:

(۱) سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۷۱، کتاب الصلاة، باب من قام من ثنتين و لم یتشهد

(۲) سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۳۵، ابواب الصلاة، باب ما جاء في سجدي السهو قبل التسليم

(۳) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۹۹، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب السهو في الصلاة و السجود له

(۴) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸۱، کتاب اقامة الصلاة و السنة فيها، باب ما جاء في من قام من اثنتين ساهيا

(۵) سنن نسائی، ج ۲، ص ۲۵۹ و ۲۶۰، کتاب التطبيق، باب ترك التشهد الأول / ج ۳، ص ۲۰ و ۳۵، کتاب السهو، باب ما يفعل من قام من اثنتين ناسيا و لم یتشهد و باب التكبير في سجدي السهو

(۶) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۱۰، کتاب الصلاة، باب من لم یر التشهد الاول واجبا و باب التشهد في الاولی / ج ۲، ص ۸۵، باب ما جاء في السهو اذا قام من ركعتي الفريضة / ج ۸، ص ۱۷۰، کتاب الايمان و النذور، باب اذا حنت ناسيا في الايمان

در بررسی حدیث فوق باید گفت که یا در مدینه چند نفر انگشت شمار پشت سر آن حضرت نماز می خواندند و راویان معروف حدیث حاضر نبودند و ابن بُحیْنه که می گویند چند صباحی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بوده آن را نقل کرده و یا کسانی این گونه روایات را نقل کردند که می خواهند به هر عنوانی برای توجیه اشتباهات خود رسول خدا صلی الله علیه و آله را متهم کنند.



## سهو پیامبر در نماز!

رسول خدا صلی الله علیه و سلم در نماز سهو کردند؛ آن گاه دو سجده سهو به جا آورده و بعد از آن تشهد و سلام را گفتند.

### پی نوشت:

- (۱) سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۷۳، کتاب الصلاة، باب سجدي السهو فیهما تشهد و تسلیم
- (۲) سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۴۱، ابواب الصلاة، باب ما جاء فی التشهد فی سجدي السهو

### شک در نماز از شیطان است

انس می گوید که رسول خدا صلی الله علیه و سلم آنگاه که با کودکان بازی می کرد جبرئیل را دید که نزدش حاضر شده و او را گرفت و بر زمین انداخت و سینه اش را شکافت و قلبش را خارج کرد و از آن علقه ای (پاره خون بسته) بیرون آورد و گفت این بهره شیطان است از تو سپس آن را در طشتی از طلا با آب زمزم شست و آن گاه آن را جمع کرد و سر جایش گذاشت. کودکان نزد مادرش (یعنی دایه اش حلیمه) رفته و گفتند محمد کشته شد ولی وقتی نزدش رفتند او را رنگ پریده دیدند.

انس می گوید که من اثر سوزنی که با آن سینه اش دوخته شد را ملاحظه کردم.

### پی نوشت:

- (۱) صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۴، باب ۷۴، کتاب الایمان

ما در باره صحت حدیث فوق از دیدگاه شیعه و درست بودن آن از نظر سندی کاری نداریم. فقط می خواهیم نتیجه بگیریم که مطابق این حدیث و چون مسلم در صحیحش نقل کرده پس صحیح است شیطان بهره ای از آن حضرت نداشته است.

حال به روایاتی که در آن شک در نماز را از شیطان می داند نظری می افکنیم:  
شیطان هنگام نماز انسان را به شک می اندازد و مسائلی را به یاد او می اندازد که در غیر نماز به یاد نداشته است.

### پی نوشت:

- (۲) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۸، باب بدء الاذان از کتاب الصلاة، باب فضل التأذین / ج ۲، ص ۸۴، باب استعانة اليد فی الصلاة اذا كان من امر الصلاة از کتاب الجمعة، باب يفکر الرجل الشی فی الصلاة

جالب است بدانید که در عنوان این باب از قول عمر می نویسد که من در نماز تجهیز لشکر می کنم و از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل می کند که در نماز به یادش آمد که نزدش اندکی طلا است! آری وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز به یاد غیر خدا باشد کسی که عهده دار امور مردم است باید در نماز به فکر لشکر کشی باشد.

---

#### پی نوشت:

(۳) سنن نسائی، ج ۲، ص ۲۴، کتاب الاذان، باب فضل التأذین / ج ۳، ص ۳۲، کتاب السهو، باب التَّحْرِي / ص ۷۴ همان کتاب، باب عدد التسبیح بعد التسليم

(۴) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸۴، کتاب اقامة الصلاة و السنة فيها، باب ما جاء، في سجدي السهو قبل السلام / ص ۸۷ از همان کتاب، باب اذا لم يدر كم صلي... / ج ۴، ص ۱۵۱، کتاب بدء الخلق، باب صفة ابليس و جنوده

(۵) صحيح مسلم، ج ۱، ص ۲۹۱-۲، کتاب الصلاة، باب فضل الاذان و هرب الشيطان عند سماعه / ص ۹-۳۹۸، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب السهو في الصلاة و السجود له / ج ۴، ص ۹-۱۷۲۸، کتاب السلام، باب التَّعَوُّذ من شيطان الوسوسة في الصلاة

روایت فوق را که به صورت گسترده و با عبارات مختلف در صحاح نقل شده با حدیث شق صدر که از مسلم نقل کردیم مقایسه کنید. آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله همچون دیگران هنگام نماز از شیطان پیروی کرده و آن چنان حواسشان پرت می شود که یقین می کنند نمازشان را صحیح خوانده و بقیه نمازگزاران حواسشان به نمازشان است؟ مرحبا به این پیامبر که در مدت کمی پیروانش از او جلو زدند! ای برادران و خواهران اهل سنت با توجه به این توضیحات و دقت در آن چه که گذشت آیا انسان یقین پیدا نمی کند که همه اینها برای توجیه سهوهای امثال معاویه است؟

معاویه در نمازی سهو کرد و جایی که باید بنشیند برخاست.

---

#### پی نوشت:

(۱) سنن نسائی، ج ۳، ص ۳۵، کتاب السهو، باب ما يفعل من نسي شيئا من صلاته

مغيرة بن شعبه در رکعت دوم برخاست و بعد از نماز گفت که پیامبر صلی الله علیه و سلم نیز چنین کرد. آری او این جریان را موقعی به یاد آورد که خود اشتباه کرده بود!

---

#### پی نوشت:

(۲) سنن ترمذی، ج ۲، ص ۱۹۸ ابواب الصلاة، باب ما جاء في الامام ينهض في الركعتين ناسيا

علقمه نقل مي كند كه ابن مسعود در نماز سهو كرد و سپس از قول او روايت مي كند كه رسول خدا صلي الله عليه و سلم  
نيز سهو کرده بود.

---

**پی نوشت:**

(۲) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸۵، باب ۱۳۶، كتاب اقامة الصلاة و السنة فيها

### حال نظر شيعه

از امام باقر عليه السلام پرسیده شد آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله سجده سهو به جا آورده اند؟ فرمودند نه و....

---

**پی نوشت:**

(۱) بحار الانوار، ج ۸۸، ص ۲۱۹

(۲) تهذيب الاحكام، ج ۲، ص ۳۷۷، باب احكام السهو

حال پیامبري كه مي گوید نماز و خشوع نماز گزاران بر من مخفي نيست از آنها خشوع مي خواهد و خود را معاف مي كند؟  
آري پیامبري كه اينان معرفي مي كنند نه تنها در نماز حواسش پرت است بلكه يادش مي رود كه غسل كند و با حالت جنابت  
وارد مسجد مي شود سپس قبل از گفتن تكبيرة الاحرام يادش مي آيد و مي رود غسل مي كند! و بنا به نقلي پیامبر تكبيرة  
الاحرام را گفت آن گاه به آنها اشاره كرد كه صبر كنيد و ...

---

**پی نوشت:**

(۱) كتاب الامامة، بابي، ص ۱۴ و ۲۴

(۲) سنن نسائي، ج ۲، ص ۷۹ و ۸۹ و ۹۷، كتاب القبلة باب الرخصة في الصلاة في خميسة لها اعلام

(۳) سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۸۵، كتاب اقامة الصلاة و السنة فيها باب ما جاء في البناء علي الصلاة / ج ۲، ص ۱۱۷۶، كتاب اللباس  
باب اول

(۴) صحيح مسلم، ج ۱، ص ۳۹۱-۲، كتاب المساجد و مواضع الصلاة باب كراهة اللباس في ثوب له اعلام / ج ۱، ص ۳-۴۲۲، كتاب  
المساجد و مواضع الصلاة باب متي يقوم الناس للصلاة

(۵) سنن ابي داود، ج ۱، ص ۶۰ و ۶۱، كتاب الطهارة باب في الجنب يصلّي بالقوم و هو ناس / ج ۱، ص ۲۴۰، كتاب الصلاة باب  
النظر في الصلاة / ج ۴، ص ۴۹، كتاب اللباس باب من كرهه

(۶) صحيح بخاري، ج ۱، ص ۷۷، كتاب الغسل باب اذا ذكر في المسجد انه جنب يخرج كما هو و لا يتيمم / ج ۱، ص ۱۱۴، كتاب  
الصلاة باب عظة الامام الناس في اتمام الصلاة و ذكر القبلة / ص ۱۶۴، كتاب الصلاة باب هل يخرج من المسجد لعلّة / ج ۷، ص ۱۹۰،  
كتاب اللباس باب الالبسة و الخمائص

## خود کشی پیامبر صلی الله علیه و آله!

مدتی وحی بر پیامبر صلی الله علیه و سلم قطع شد (دوران فترت وحی) و غم و اندوه او به اندازه ای زیاد شد که به کرات تصمیم گرفت خود را از بلندی های کوه به پایین پرتاب کند ولی هر گاه بالای کوه می رسید تا خود را از آن به پایین پرت کند جبرائیل او را دلداری می داد و می گفت ای محمد تو فرستاده ی خدایی و ....

بسم الله الرحمن الرحيم

### کتاب البعیث

۱ - باب أول ما بُدئ به رسول الله صل الله عليه وسلم من الوحي الرؤيا الصالحة

۶۹۸۲ - حَدَّثَنَا يحيى بن بكير حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب ح وحدثني عبد الله بن محمد حدثنا عبد الرزاق حدثنا معمر قال الزهري : فأخبرني عروة <sup>١</sup> عن عائشة رضي الله عنها أنها قالت : أول ما بدئ به رسول الله صل الله عليه وسلم من الوحي الرؤيا الصادقة في النوم ، فكان لا يرى رؤيا إلا جاءت مثل فلق الصبح فكان يأتي حراء فينحس فيه - وهو النعبد - الليالي ذوات العدد ، ويتروك لذلك ، ثم يرجع إلى خديجة فيتزود لمثلها ، حتى فجته الحق <sup>(١)</sup> وهو في عار حراء ، فجاهه الملك فيه فقال : اقرأ ، فقال له النبي صل الله عليه وسلم : ما أنا بقارئ ، فأخذني فغطني حتى بلغ مني الجهد ثم أرسلني فقال : اقرأ ، فقلت : ما أنا بقارئ ، فأخذني فغطني الثالثة حتى بلغ مني الجهد ثم أرسلني فقال <sup>٢</sup> اقرأ باسم ربك الذي خلق - حتى بلغ ما لم يعلم <sup>٣</sup> فرجع بها ترجف بواديه ، حتى دخل على خديجة فقال : زملوني ، زملوني . فرملوه حتى ذهب عنه الروع فقال : يا خديجة مالي؟ وأخبرها الخبر وقال : قد خشيت على نفسي ، فقالت له : كلا ، أبشر ، فوالله لا يخزيك الله أبداً ، إنك لتصل الرحم ، وتصدق الحديث ، وتعمل الكمل ، وتقري الضيف ، وتعين على نوائب الحق . ثم انطلقت به خديجة حتى أتت به ورقة بن نوفل بن أسد بن عبد العزى بن قصي - وهو ابن عم خديجة أمو أبيها - وكان امرأ تنصر في الجاهلية ، وكان يكتب الكتاب العبري فيكتب بالعربية من الإنجيل ما شاء الله أن يكتب ، وكان شيوخاً كبيراً قد عمى ، فقالت له خديجة : أي ابن عم ، اسمع من ابن أخيك . فقال ورقة : ابن أخي ماذا ترى ؟ فأخبره النبي صل الله عليه وسلم ما رأى ، فقال ورقة : هذا الناموس الذي أنزل على موسى ، باليتي فيها جذاً أكون حياً حين يخرجك قومك . فقال رسول الله صل الله عليه وسلم : أو يخرجني هم ؟ فقال ورقة : نعم ، لم يأت رجل قط بما جئت به إلا عودي ، وإن ينركني يموك أنصرك نصرأ مؤزراً . ثم لم ينشب ورقة أن توفي ، وفتر الوحي فترة حتى حزن النبي صل الله عليه وسلم فيما بلغنا حزناً غداً منه مراراً كما يتردى من رعوس شواهي الجبال ، فكلما أوفى بحدوة جبل لكي يلقي منه نفسه تدمي له جبريل فقال : يا محمد ، إنك رسول الله حقاً

(١) فتح الباء وكسر الهم ثم همز أي جاءه الوحي بكنه .

# الجامع الصحيح

المستمن حديث رسول الله ﷺ وسنته وأيامه

لابي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري

( ٢٥٤ - ٢٥٦ هـ )

Sonnat.net

بشره ورائحه  
ولم يزعجهم ، وألوف على طبعه  
صلى الله عليه وسلم

وقد كتبه وإياه وأعاديه  
واسمعي لفرقة  
صلى الله عليه وسلم

م بخره وصحيح غيره  
وتلفه  
صلى الله عليه وسلم

الجزء الرابع

المكتبة السلفية  
القاهرة

پی نوشت:

(١) صحيح البخاري، محمد بن إسماعيل أبو عبدالله البخاري الجعفي، ج ٩ ص ٢٩، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، الناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي)، الطبعة: الأولى، ١٤٢٢ هـ، عدد الأجزاء: ٩ / ج ٤، ص ٢٩٥، ناشر: المكتبة السلفية، القاهرة

آیا پیامبر خدا از حرمت قتل نفس آگاه نبوده؟ چنین حرکتی از فرد عاقل سر نمی زند پس آیا سزاوار است که از صاحب عقل کامل سر زند؟ آیا این در شان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که چنین وهمی در موردشان صحیح خوانده شود؟!



## جنگ با رسول خدا صلى الله عليه و آله

پیامبر صلى الله عليه و سلم به علی و فاطمه و حسن و حسین نگاه کردند و فرمودند: من در جنگم با هر کسی که با شما در جنگ است و در صلحم با هر کسی که با شما در صلح است.

۳۱ - کتاب معرفة الصحابة / ح ۴۷۱۲ - ۴۷۱۴ ..... ۱۶۱

الله ﷺ: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وأهل بيتي وإنما لن يتفرقا حتى يردا علي الخوض».

هذا حديث صحيح الإسناد على شرط الشيخين ولم يخرجاه .

۴۷۱۲/۳۱۰ - حدثنا أبو جعفر أحمد بن عبيد بن إبراهيم الحافظ الأسدي

بهمدان، ثنا إبراهيم بن الحسين بن ديزيل، ثنا إسماعيل بن أبي أويس، ثنا أبي، عن حميد بن قيس المكي، عن عطاء بن أبي رباح وغيره من أصحاب ابن عباس، عن عبد الله بن عباس رضي الله عنها أن رسول الله ﷺ قال: «يا بني عبد المطلب إني سألت الله لكم / ثلاثاً أن يثبت قائمكم وأن يهدي ضالكم وأن يعلم جاهلكم وسألت الله أن يجعلكم جوداء نجداء رحماء فلو أن رجلاً صنف بين الركن والمقام فصلى وصام ثم لقي الله وهو مبغض لأهل بيت محمد دخل النار».

هذا حديث حسن صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه .

۴۷۱۳/۳۱۱ - أخبرنا أحمد بن جعفر القطيعي، ثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، حدثني أبي، ثنا تليد بن سليمان، ثنا أبو الجحاف، عن أبي حازم، عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: نظر النبي ﷺ إلى علي وفاطمة والحسن والحسين فقال: «أنا حرب لمن حاربكم وسلم لمن سالمكم».

هذا حديث حسن من حديث أبي عبد الله أحمد بن حنبل عن تليد بن سليمان فإني لم أجده له رواية غيرها .

وله شاهد عن زيد بن أرقم .

۴۷۱۴/۳۱۲ - حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، ثنا العباس بن محمد

الدوري، ثنا مالك بن إسماعيل، ثنا أسباط بن نصر الهمداني، عن إسماعيل بن عبد الرحمن السدي، عن صبيح مولى أم سلمة، عن زيد بن أرقم، عن النبي ﷺ أنه قال لعلي وفاطمة والحسن والحسين: «أنا حرب لمن حاربتم وسلم لمن سالمتم».

۴۷۱۲ - قال في التلخيص: على شرط مسلم .

۴۷۱۳ - سكت عنه الذهبي في التلخيص .

۴۷۱۴ - سكت عنه الذهبي في التلخيص .

# المستدرک علی الصحیحین

للإمام الحافظ أبي عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري

مع تضمينات الإمام الذهبي في التلخيص والميزان والعراق في في نأليه والناسوي في فيض القدير وغيرهم من علماء الأئمة

أول طبعة رقم الأناضول ومقابلته في عدة مطبوعات

دراسة وبحث  
مصطفى عبد الفاروق

كتاب الهجرة، كتاب المغازي والسرايا، كتاب معرفة الصحابة

الجزء الثالث

Sonnat.net

مستورات  
مؤرخون في بيوتهم  
للدراسة والبحث والكتابة  
دار الكتب العلمية  
مطبوعات - بيروت

پی نوشت:

(۱) المستدرک علی الصحیحین، الحاكم النيسابوري، ج ۳، ص ۱۴۹ یا ۱۶۱، ح ۴۷۱۳ و ۴۷۱۴، کتاب معرفة الصحابه

# کنز العمال

## فی سبب الاقوال والآفعال

للعلامة علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي

البرهان فوري المتوفى ٩٧٥هـ

Sonnat.net

الجزء الثاني عشر

نبطه وفسر غريبه صححه ووضع فهارسه ومفتاحه

ابن بركيحياني شيخ سنن ابن

مؤسسة الرسالة

حديثهم؟ والذي نفسي بيده! لا يدخل قلب امرئ الايمان حتى  
يحبهم لله ولقرايبي (٥ - ٦) عن العباس بن عبدالمطلب .

٣٤١٦١ - من احبني واحب هذين واباهما وامسها كان معي في

درجتي يوم القيامة (حم ، ت - عن علي) .

٣٤١٦٢ - نحن ولدا عبدالمطلب سادة اهل الجنة : انا وحمنة وعلي

وجعفر والحسن والحسين والمهدي (٥ ، ك - عن انس

الوكمال

٣٤١٦٣ - ائتيتكم على الصراط اشدكم حبا لاهل بيتي واصحابي

(عدو الديلمي - عن علي) ٠ مر برقم (٣٤١٥٧)

٣٤١٦٤ - انا حارب لمن حاربكم وسلم لمن سالمكم - قاله لعلي

وقاطمة والحسن والحسين (حم ، طب ، ك - عن ابي هريرة) .

مر برقم (٣٤١٥٩)

(١) أخرجه ابن ماجه بالقدمة فضل العباس بن عبدالمطلب رقم ١٤٠ وقال في الزوائد:  
رجال اسنادهم ثقات من

(٢) أخرجه ابن ماجه كتاب الفتن باب خروج المهدي رقم ٤٠٨٧ / وقال في الزوائد  
في اسناده مقال وعلي بن زياد لم أر من وقفه ولا من جرحه وبني رجال  
الاسناد موثوقون . من

٧/م

- ٩٧ -

كنز/ج ١٢

پس نوشت:

(٢) اسد الغابة، ابن الأثير، ج ٣، ص ١١

(٣) المعجم الصغير، الطبراني، ج ٢، ص ٣

(٤) المعجم الكبير، الطبراني، ج ٣، ص ٤٠

(٥) المعجم الأوسط، الطبراني، ج ٣، ص ١٧٩

(٦) مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ج ٢، ص ٤٤٢

(٧) تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر، ج ١٤، ص ١٥٧

(٨) كنز العمال، المتقي الهندي، ج ١٢، ص ٩٧، ح ٣٤١٦٤

سوال ما اين است چه کسانی با رسول خدا صلى الله عليه و آله می جنگند؟ منافقین و کفار  
حال امثال عایشه، معاویه و سایر کسانی که با امیرالمومنین جنگیدند منافق هستند یا کافر؟

## ولی هر مومن پس از او

چهار نفر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم با یکدیگر هم پیمان شدند بر اینکه از علی کرم الله وجهه انتقاد کنند وقتی به خدمت پیامبر صلی الله علیه و سلم رسیدند یک از آن چهار نفر به پا خواست و گفت یا رسول الله مشاهده می کنی علی اقدام به این کار نمود؟ (جاریه ایی تملک کرد) رسول خدا صلی الله علیه و سلم از او روی برگرداند؛ نفر دوم به پا خواست و مانند اولی از علی سخن گفت؛ سپس نفر سوم و او نیز مانند نفر دوم صحبت کرد پس نفر چهارم برخواست و مانند آن سه نفر انتقاد کرد. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حالی که عصبانیت در چهره اش مشخص بود و فرمودند: از علی چه می خواهید؟ سه مرتبه، سپس فرمودند: علی از من و من از اویم و او بعد از من ولی هر مومنی است.

-- ۲۹۴ --

قبائل، بنی حنیفة، و بنی مخزوم، و بنی أمیة. « غریب من حدیث جعفر عن عوف عن ابی عون، تفرد به عبد الرزق. ورواه هشام بن حسان عن الحسن عن عمران بن حصین.

\* حدثنا سليمان بن سليمان الهاشمي ثنا محمد بن يحيى بن المنذر ثنا أبو ظفر عبد السلام بن مطهر وحدثنا أبي ثنا شعيب بن محمد الدارع ثنا إسحاق بن إبراهيم المروزي قال: ثنا جعفر بن سليمان عن يزيد الرشك عن مطرف بن عمران بن حصين قال: «سأل رجل: يا رسول الله هل علم أهل الجنة من أهل النار؟ قال: نعم، قال ففيم يعمل العاملون؟ قال كل يسر لما خلق له.»

\* حدثنا سليمان بن أحمد ثنا معاذ بن المنذر ثنا مسدد وحدثنا أبو عمرو ابن حمدان ثنا الحسن بن سفيان ثنا بشر بن هلال وعبد السلام بن عمر قالوا: ثنا جعفر بن سليمان عن يزيد الرشك عن مطرف بن عمران بن حصين قال: بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم سرية واستعمل عليهم عليا كرم الله وجهه فاصاب على جارية، فانكروا ذلك عليه، فتماقت أربعة من أصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم قالوا: إذا لقينا رسول الله صلی الله علیه و سلم أخبرناه بما صنع على، قال عمران: وكان المسلمون إذا قدموا من سفر بدؤوا برسول الله صلی الله علیه و سلم فسلموا عليه ثم انصرفوا فلما قدمت السرية سلموا على رسول الله صلی الله علیه و سلم، فقام أحد الأربعة فقال: يا رسول الله ألم تر أن عليا صنع كذا وكذا، فأعرض عنه ثم قام آخر منهم فقال يا رسول الله ألم تر أن عليا صنع كذا وكذا، فأعرض عنه حتى قام الرابع، فقال يا رسول الله ألم تر أن عليا صنع كذا وكذا، فأقبل عليه رسول الله صلی الله علیه و سلم يعرف الغضب في وجهه فقال: ما تربدون من علي؟ ثلاث مرات، ثم قال: إن عليا مني وأنا منه، وهو ولي كل مؤمن يومئذ.»

\* حدثنا إبراهيم بن محمد بن يحيى وإبراهيم بن عبد الله قالوا: ثنا محمد بن إسحاق ثنا قتيبة بن سعيد ثنا جعفر بن سليمان عن أبي هارون العبدى عن أبي

# حلیة الاولیاء

## وطبقات الأصفیاء

Sonnat.net

للحافظ أبي نعیم أحمد بن عبد الله الأصفهانی  
المتوفى سنة ۴۳۰ هـ

## الجزء السادس

## دار الكتب العلمیة

بیروت - لبنان

پی نوشت:

(۱) حلیه الاولیاء، اصفهانی، ج ۶، ص ۲۹۴



۲۰  
باب

مناقب علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ

۳۷۱۲ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ قَتَيْبَةَ . حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْعُمَيْمِيُّ عَنْ  
بَرِيدِ الرُّشَكِيِّ عَنْ مُطَرِّفِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ حُصَيْنٍ قَالَ : بَعَثَ  
رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَبِشًا وَاسْتَقَمَلَهُمْ عَلَيْهِمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ،  
فَمَضَى فِي الشَّرِيمَةِ فَأَصَابَ جَارِيَةً فَأَفْكَرُوا عَلَيْهِ ، وَتَأَقَّدَ أُرْبَعَةَ مِنْ  
أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوا : إِذَا لَقِينَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخْبِرْنَا بِهِ مَا صَنَعَ عَلِيُّ ، وَكَانَ الْمُسْلِمُونَ إِذَا رَجَعُوا مِنَ الشَّهْرِ  
بَدَّوْهُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَسَلُّوا عَلَيْهِ ثُمَّ أَنْصَرَفُوا إِلَى رِحَالِهِمْ  
فَلَمَّا قَدِمَتِ الشَّرِيمَةُ سَلُّوا عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، فَتَمَّ أَعْدَا الأُرْبَعَةَ  
فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَلَمْ تَرَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَنَعَ كَذَا وَكَذَا ،  
فَأَعْرَضَ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، ثُمَّ قَامَ الثَّانِي فَقَالَ مِثْلَ  
مَقَالَتِهِ ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ . ثُمَّ قَامَ الثَّلَاثُ فَقَالَ مِثْلَ مَقَالَتِهِ ، فَأَعْرَضَ عَنْهُ ،  
ثُمَّ قَامَ الرَّابِعُ فَقَالَ مِثْلَ مَا قَالُوا ، فَأَقْبَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
وَالنَّعْبُ يُرْفَعُ فِي وَجْهِهِ ، فَقَالَ : مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ ؟ مَا تُرِيدُونَ  
مِنْ عَلِيٍّ ؟ مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيٍّ ؟ إِنْ عَلِيًّا مِثِّي وَأَنَا مِنْهُ ، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ  
مُؤْمِنٍ بِيَدِي .

قال أبو عيسى: هذا حديث حسن قريب لا نعرفه إلا من حديث  
جعفر بن سليمان .

# الجامع الصحيح

وهو

سنن الترمذي

لابن عيسى محمد بن عيسى بن سورة

٢٠٩ - ٢٩٧ هـ

من كان في بيته  
هذا الكتاب كما كان  
في بيته يبعثني يسكنه

تحقيق وتعليق

أبراهيم عطوة عوض

المدرس في الأزهر الشريف

**Sonnat.net**

الجامع الصحيح

شركة مكتبة روضة المعارف الإسلامية دار الفقه الإسلامي  
محمد محمود النجدي وشركاه - القاهرة

پی نوشت:

- (۲) مسند احمد، ج ۵، ص ۳۶۵
- (۳) المصنف، ابن ابی شیبہ، ج ۱۲، ص ۷۹
- (۴) صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۲، ح ۳۷۱۲

سوال ما این است اگر ولی هر مومن پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمومنین است پس چرا خلفای سه گانه بعد از ایشان به مسند قدرت نشستند؟

## ملاك پیامبر صلی الله علیه و آله برای شناخت مومن از منافق

شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که فرمودند: هر کس علی را سب (لعن) کند مرا سب کرد و هر کس مرا سب کند خداوند تعالی را سب کرده است.

رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: هر کس مرا اطاعت کند خداوند را اطاعت کرده و هر کس مرا نافرمانی کند خداوند را نافرمانی کرده است و هر کس علی را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر کس علی را نافرمانی کند مرا نافرمانی کرده است.

حاکم نیشابوری پس از نقل حدیث می گوید اسناد این حدیث صحیح است ولی نقل نکرده اند (بخاری و مسلم).

۳۱ - کتاب معرفة الصحابة / ح- ۴۶۱۷ - ۴۶۱۹ - ۱۳۱

إسحاق التميمي يقول: سمعت أبا عبد الله الجديلي يقول: حججت وأنا غلام فمررت بالمدينة وإذا الناس عتق واحد فاتبعهم فدخلوا على أم سلمة زوج النبي ﷺ فسمعتها تقول: يا شبيب بن ربعي فأجابها رجل جلف جاف لبيك يا أمته قالت يسب رسول الله ﷺ في ناديكم قال وأنى ذلك قالت: فعلى بن أبي طالب قال: إنا لنقول أشياء نريد عرض الدنيا قالت: فإني سمعت رسول الله ﷺ يقول: «من سب علياً فقد سبني ومن سبني فقد سب الله تعالى».

۴۶۱۷ / ۲۱۵ - أخبرنا أبو أحمد محمد بن محمد الشيباني من أصل كتابه، ثنا علي بن سعيد بن بشر الرازي بمصر، ثنا الحسن بن حماد الحضرمي، ثنا يحيى بن يعلى، ثنا بسام الصيرفي، عن الحسن بن عمرو الفقيمي، عن معاوية بن ثعلبة، عن أبي ذر رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «من أطاعني فقد أطاع الله ومن عصاني فقد عصى الله ومن أطاع علياً فقد أطاعني ومن عصى علياً فقد عصاني».

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

۴۶۱۸ / ۲۱۶ - أخبرني محمد بن أحمد بن نعيم القنطري، ثنا أبو قلابة الرقاشي، ثنا أبو عاصم، عن عبد الله بن المؤمل، حدثني أبو بكر بن عبيد الله بن أبي مليكة، عن أبيه قال: جاء رجل من أهل الشام فسب علياً عند ابن عباس فحصبه ابن عباس / فقال: يا ۳/۱۲۲ عدو الله أذيت رسول الله ﷺ إن الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة وأعد لهم عذاباً مهيناً لو كان رسول الله ﷺ حياً لأذيته.

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

۴۶۱۹ / ۲۱۷ - حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، ثنا أبو زرعة الدمشقي، ثنا محمد بن خالد الوهبي، ثنا محمد بن إسحاق.

وأخبرنا أحمد بن جعفر الزيار، ثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، حدثني أبي، ثنا يعقوب بن إبراهيم بن سعد، ثنا أبي، عن محمد بن إسحاق، عن إبان بن صالح، عن الفضل بن معقل بن يسار، عن عبد الله بن نيار الأسلمي، عن عمرو بن شاس الأسلمي

۴۶۱۷ - قال في التلخيص: صحيح.

۴۶۱۸ - قال في التلخيص: صحيح.

۴۶۱۹ - قال في التلخيص: صحيح.

# المُستدرك على الصحيحين

للإمام الحافظ أبي عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري

مع تضمينات الإمام الذهبي في التلخيص والميزان والبرق في فضائله والنوادي في فضائله وغيرهم من العلماء الأجلّة

أول طبعة مرتمة الأحاديث ومقابلته مع نسخة بخطوط

دراسة وتحقیق

مصطفى عبد القادر عطا

كتاب الهجرة، كتاب المغازي والسرائر، كتاب معرفة الصحابة

الجزء الثالث

Sonnat.net

مكتبات  
مركز الكوفة  
للدراسات والبحوث  
دار الكتب العلمية  
ببيروت - لبنان

پی نوشت:

(۱) المستدرك على الصحيحين، ج ۳، ص ۱۳۰، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۱ - ۱۹۹۰، عدد الأجزاء: ۴

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: یا علی کسی تو را دوست نمی دارد مگر مومن و کسی تو را دشمن نمی دارد مگر منافق.

۱ - کتاب ایمان (۲۳-۲۴) باب (۱۳۰-۱۳۲) حدیث

۱۳۰ - (۷۸) حدیثا حنیفة بن سید. حدیثنا یقوب (بني ابن عبدالرحمن القاري) عن سہیل، عن أبيه، عن أبي هريرة؛ أن رسول الله ﷺ قال: « لا يبيح الأَنْصار رجُلًا يؤمن بالله واليوم الآخر. »

(۷۷) حدیثنا عثمان بن محمد بن أبي شيبة. حدیثنا جریر. حدیثنا أبو بكر بن أبي شيبة. حدیثنا أبو أسامة. كلاًهما عن الأعمش، عن أبي صالح، عن أبي سعيد؛ قال: قال رسول الله ﷺ: « لا يبيح الأَنْصار رجُلًا يؤمن بالله واليوم الآخر. »

۱۳۱ - (۷۸) حدیثا أبو بكر بن أبي شيبة. حدیثنا وكيع وأبو معاوية، عن الأعمش. حدیثنا يحيى بن يحيى (واللفظ له) أخيراً أبو معاوية، عن الأعمش، عن عدي بن ثابت، عن زرارة؛ قال: قال علي: « والذي فلق الحبة وبرأ النسمة (۱)؛ إنه لعهد النبي الأُمِّي ﷺ أن لا يبيحني لأُمّويين، ولا يبيحني لأُمّانيق. »

(۳۴) باب بیان نهاران مومنان بقص الطاعات و بیان بدوی لفظ الكفر علی غیر الكفر بالله،

كفر التعمد والفقير

۱۳۲ - (۷۹) حدیثنا محمد بن زنج بن المهاجر البصري. أخيراً الليث، عن ابن الهادي، عن عبد الله بن دينار، عن عبد الله بن عمر، عن رسول الله ﷺ أنه قال: « يا مشرك النساء (۲) تصدقن وأكثرن الاستيفار. كلن رأيتكن أكره أهل النار. » فقالت امرأة منهن، جزالة (۳)؛ وما لنا يا رسول الله

- (۱) فلق الحبة وبرأ النسمة) فلق الحبة أي شقها باليت. وبرأ النسمة أي خان الإنسان، وقيل: النفس.
- (۲) يا مشرك النساء. قال أهل اللغة: المشركم الجماعة الذين أمرهم واحد، أي مشتركون. وهو اسم بتداولهم وجمعه بقاتل.
- (۳) جزالة) ذات عقل ودأى. قال ابن دريد: الجزالة النمل والوقار.
- (۴) وما لنا) منسوب إلها على الحكاية وإلها على الحال.

صحيح مسلم  
مراجعة  
للإمام أبي الحسين مسلم بن الحجاج  
القشيري النيسابوري  
٣٠٦ - ٢٦١ هـ  
(وهو نائ كتابين، ما أصح الكتب المسفة)

• وقرأ أهل الحديث بكونه، بالنسبة، الحديث، فدارهم على هذا للند •  
• وسفت ظنا للند الصحيح من ثلاثة آلاف حديث مسوقة •  
• مسلم بن الحجاج •

الجزء الأول

واف على طبعه، وتحقن أصوبه، وتدبجه وترقيه، وعلت كنهه وأبوابه وأماجه. وعلت عليه فلس شرح الإلهام النبوي، مع زبانات من آمة الله

(خادم الكتيب دانسته)

دار الكتيب

توزيع [sonnat.net](http://sonnat.net)  
دار الكتيب العلمية  
بيروت - لبنان

دار الكتيب العلمية  
بيروت - لبنان

پی نوشت:

(۲) صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري (المتوفى: ۲۶۱هـ) ج ۱، ص ۸۶، المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، عدد الأجزاء: ۵

آیا معاویه نبود که دستور داد بالای ۷۰ هزار منیر امیرالمومنین را لعن کنند تا حدی که هنگامی که خبر شهادت امیرالمومنین به مردم شام رسید با تعجب گفتند مگر علی نماز می خوانده؟! پس چگونه به او خال المومنین می گویند؟  
خواهش ما این است که عزیزان این روایات را که در صحت آنان شکی نیست را با رفتار ابوبکر، عمر، عثمان، عایشه، معاویه و .... مقایسه کرده و خود به دور از تعصب نتیجه گیری کنند.

## انكار حديث علي مع الحق!

ابن تيميه در كتاب منهاج السنة مي گويد اين حديث كه گويند رسول خدا(ص) گفته است: علي مع الحق و الحق مع علي يدور معه حيث دار، و لن يفترقا حتى يراد علي الحوض" علي با حق است و حق با علي و از هم جدا نمي شوند تا در حوض(كوثر) بر من وارد شوند؛ را هيچ يك از صحابه و علما روايت نكرده اند!!

محمد بن ابى بكر از عايشه روايت کرده اند كه او گفت شنيدم رسول خدا صلى الله عليه و سلم فرمودند: علي با حق است و حق با علي و از هم جدا نمي شوند تا در حوض(كوثر) بر من وارد شوند.

وقتي شتر عايشه را پي كردند و عايشه به يكي از خانه هاي بصره وارد شد محمد بن ابى بكر نزدش آمده سلامش كرد و عايشه با او حرف نزد؛ محمد گفت ترا بخدا سوگند مي دهم آيا آن روز را بخاطر داراي كه تو خود مرا حديث كردى از پيامبر صلى الله عليه و سلم كه فرمودند: حق همراه علي است و علي با حق همراه است و هيچ گاه با هم خلاف نمي كنند و نه از هم جدا مي شوند؟ گفت آرى.

114 مناقب علي بن ابى طالب

من المهاجرين، ومن علي فقال رسول الله ﷺ: «الحق مع ذاه»<sup>١</sup>.

١٣٣. ابن مردويه، عن أبي موسى الأشعري، أن النبي ﷺ قال لعلي: «أنت مع الحق، والحق معك»<sup>٢</sup>.

١٣٤. ابن مردويه، عن أبي اليسر الأنصاري، وأم المؤمنين عائشة، أن النبي ﷺ قال: «الحق مع علي، وعلي مع الحق»<sup>٣</sup>.

١٣٥. ابن مردويه، عن ابن حبان التيمي، عن أبيه، أن النبي ﷺ قال: «رحم الله علياً، اللهم أدر الحق معه حيث دار»<sup>٤</sup>.

١٣٦. ابن مردويه، عن أبي ذر، أنه سئل عن اختلاف الناس، فقال: عليك بكتاب

١. أريج النخيل، ص ٥٩٨.

ورواه الهيثمي في مجمع الزوائد ج ٧، ص ٣٣٤، قال: عن أبي سعيد الخدري، قال: كنت عند بيت النبي ﷺ في نفر من المهاجرين والأنصار فقال: «ألا أتحركم بغيركم؟» قالوا: بلى، قال: «المؤمنون المطهرون، إن الله يحب المحي الطيبين»، قال: «ومن عني بن أبي طالب»، فقال: «الحق مع ذاه» مع ذاه: رواد أبو جلي، ورواه قتات، مثل هذا رواد ابن عسكركي في وصلة الإمام علي بن أبي طالب ﷺ من تاريخ دمشق ج ٢، ص ١٥٣، ح ١١٧٩.

٢. مناقب سبكتة علي، ص ٢٩.

ورواه ابن أبي عمير في شرح نهج البلاغ ج ١٨، ص ١١١، قال: قال رسول الله ﷺ لعلي: «أنت مع الحق والحق معك».

٣. مناقب سبكتة علي، ص ١٥.

روى أبو قتيبة أنه يروي في الإلهام واليهما ج ١، ص ١٧٨، قال: وأمن محمد بن أبي بكر، فدخل منز أخته عائشة، قال لها: أما سمعت رسول الله ﷺ يقول: علي مع الحق، والحق مع علي، فسمعت عرسيت تتفلقه بدم عثمان!

٤. أريج النخيل، ص ٥٩٩.

ورواه الترمذي في صحيحه (ج ٥، ص ١٣٣، ح ٣٧١٤)، قال: حدثنا أبو الخطاب زياد بن يحيى البصري، حدثنا أبو الخطاب سهل بن حنادة، حدثنا أبو حبان التيمي، عن أبيه، عن علي بن قتال، قال: «في حديث: «رحم الله علياً، اللهم أدر الحق معه حيث دار».

ورواه الحاكم النيسابوري في المستدرج ج ٣، ص ١١٤، قال: أخبرنا أحمد بن كامل القاضي، حدثنا أبو نؤاة، حدثنا أبو عثمان سهل بن حنادة، حدثنا المغيرة بن نافع التيمي، حدثنا أبو حبان التيمي، عن أبيه، عن علي بن سبكتة، قال: قال رسول الله ﷺ: «رحم الله علياً، اللهم أدر الحق معه حيث دار».

قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط مسلم، ولم يخرجاه.

115 مناقب علي بن ابى طالب

الله، والشيخ علي بن أبي طالب ﷺ قال: سمعت النبي ﷺ يقول: «علي مع الحق، والحق مع علي، وعلي لسانه، والحق يدور حيثما دار علي»<sup>١</sup>.

١٣٧. ابن مردويه، عن عائشة، أن النبي ﷺ قال: «الحق مع علي، يزول معه حيث ما زال»<sup>٢</sup>.

١٣٨. ابن مردويه، حدثنا أحمد بن محمد بن سليمان المالكي، حدثنا محمد بن إبراهيم بن مهدي السيرافي، حدثنا الحسن بن كثير، عن يحيى بن أبي كثير الهمامي، حدثنا عباد بن صهيب، حدثنا منصور بن دينار، عن أبي عثمان النهدي، عن أبي موسى الأشعري، قال: أشهد أن الحق مع علي، ولكن مالت الدنيا بأهلها، ولقد سمعت النبي ﷺ يقول: «يا علي، أنت مع الحق، والحق بعدي معك، لا يحبك إلا مؤمن، ولا يبغضك إلا منافق»<sup>٣</sup>، وأنا نسحبه، ولكن الدنيا تغر بأهلها!<sup>٤</sup>

١٣٩. ابن مردويه، عن أم سلمة - رضي الله عنها - قالت: كان علي مع الحق، من أئمة أئمة الحق، ومن تركه ترك الحق. عهد جمهور قبل يومه هذا.<sup>٥</sup>

١٤٠. ابن مردويه، عن عائشة: أن رسول الله ﷺ قال: «الحق مع علي، وعلي مع

١. الفروع ج ٣، ص ١٧٨.

٢. مطبخ النخيل ص ٦٥.

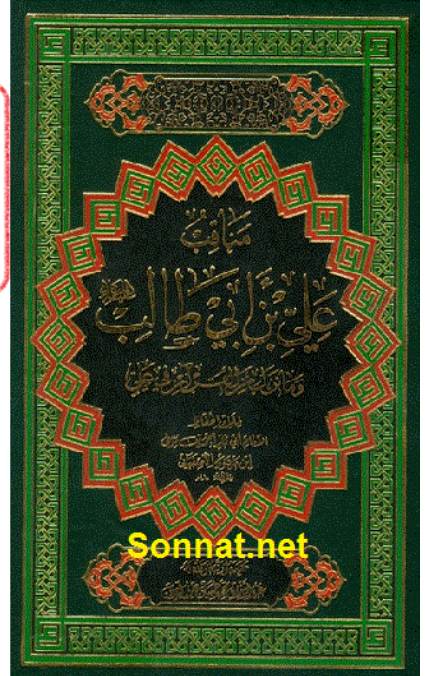
٣. الأيونيا ج ١، ص ٤٢، قال: مناقب علي بن أبي طالب، أخبرنا الرازي، أخبرنا أبو سعيد محمد بن الهيثم بن سعد، بإذني علي بن أحمد بن أحمد بن أبي عمير، أخبرنا أبو الحسن أحمد بن عبد الرحمن الزكري، حدثنا أبو بكر أحمد بن موسى بن مردويه الحافظ...

ورواه ابن مردويه - بإذني قوله - والحق بعدي معك كما في أريج النخيل (ص ٥٩٩).

ورواه البيهقي في مطبخ النخيل ص ١٢٦، قال: روي عن أبي موسى الأشعري أنه قال: أشهد أن الحق مع علي، ولكن مالت الدنيا بأهلها، ولقد سمعت النبي ﷺ يقول له: «يا علي، أنت مع الحق، والحق بعدي معك».

٤. أريج النخيل، ص ٥٩٨.

ورواه الهيثمي في مجمع الزوائد ج ٩، ص ١٣٤، قال: عن أم سلمة أنها كانت تقول: «كان علي مع الحق، من أئمة أئمة الحق، ومن تركه ترك الحق، عهد جمهور قبل يومه هذا»، رواد الطبراني.



### پي نوشت:

(١) مناقب علي بن ابى طالب، حافظ ابن مردويه، ص ١١٤ و ١١٥

... از محمد بن ابی بکر آورده اند که او به خواهرش عایشه رضی الله عنها وارد شد به او گفت آیا نشنیدی رسول خدا صلی الله علیه و سلم می فرمودند: علی با حق است و حق با علی؟ آنگاه به خونخواهی عثمان با او خارج شدی... .

فقالوا: تستغفر الله. فقال: وأنا أستغفر الله. قال: ثم إن علياً مر بالقتلي، فنظر إلى محمد بن طلحة وهو صريع في القتلي، وكان يسمى السجاء، لما بين عينيه من أثر السجود. فقال: رحمك الله يا محمد، لقد كنت في العبادة مجتهداً أثناء الليل قواماً، وفي الحرور صواماً، ثم التفت إلى من حوله فقال: هذا رجل قتلته برأيه فاختلفوا في طلحة وابنه محمد أيهما قتل قبل؟ فشهدت عائشة لمحمد أنها رأته بعد قتل أبيه، فورثوا ولده في مال طلحة. قال: وأتى محمد بن أبي بكر، فدخل على أخته عائشة رضي الله عنها، قال لها: أما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: علي مع الحق، والحق مع علي؟ ثم خرجت تقاطلته بدم عثمان، ثم دخل عليهما علي فسلم وقال: يا صاحبة اليهودج، قد أمرك الله أن تعدي في بيتك، ثم خرجت تسألين. انترحلين؟ قالت: ارتحل. فبعث معها علي رضي الله عنه أربعين امرأة<sup>(١)</sup>، وأمرهن أن يلبسن العمائم، ويتقلدن السيوف، وأن يكن من اللذين يلينها، ولا تسطلع على أنهن نساء، فجعلت عائشة تقول في الطريق فعل الله في ابن أبي طالب وفعل، بعث معي الرجال، فلما قدمنا المدينة وضعن العمائم والسيوف، ودخلن عليها. فقالت: جزى الله ابن أبي طالب الجنة. قال: ودفن طلحة في ساحة البصرة<sup>(٢)</sup>، فأتى عائشة<sup>(٣)</sup> في المنام. فقال: حوليني من مكاني، فإن البرد قد آذاني فحولته<sup>(٤)</sup>. وقال عبدالله بن الزبير: أمسيت يوم الجمل وفي بضع وثلاثون بين ضربة وطعنة، وما رأيت مثل يوم الجمل قط، ما ينهزم منا أحد ولا يأخذ أحد منا بخطام الجمل إلا قتل أو قطعت يده، حتى ضاع الخطام من يد بني ضبة، فمقر الجمل. قال: دخل موسى بن طلحة علي علي، فقال له علي: إني لأرجو أن أكون أنا وأبوك ممن قال الله فيهم: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ﴾ [الحجر ٤٧]. وأمسى علي بالبصرة ذلك اليوم الذي أتاه فيه موسى بن طلحة، فقال ابن الكواء: أمسيت بالبصرة يا أمير المؤمنين؟ فقال: كان عندي ابن أخي. قال: ومن هو؟ قال: موسى بن طلحة. فقال ابن الكواء: لقد شقينا

(١) في مروج الذهب: عشرين امرأة ٤١٠/٢.  
(٢) دفن في مكان يقال له السخنة. وفي البداية والنهاية: دفن إلى جانب الكلا. وفي العقد الفردي: في عرصة بالبصرة.  
(٣) يريد عائشة بنت طلحة.  
(٤) الخبر في العقد الفردي: اشترت عرصة بالبصرة ودفنت بها.

# الإمامة في السنة

المعروف بتاريخ الخلفاء

٢-١

الإمام الفقيه أبو محمد عبد الله بن مسلم  
ابن قتيبة الدينوري  
المرور سنة ٢١٣هـ والمشرق سنة ٢٧٦هـ رحمه الله

تحقيق  
الأستاذ علي شيري  
مأجستير في التاريخ الإسلامي

الجزء الأول

Sonnat.net



پی نوشت:

(٢) الامامه و السياسه، ابن قتيبه، ج ١، ص ٦١ يا ٩١ يا ٩٨

ابو ثابت مولى رضى الله عنه برأى ورود بر ام سلمه اجازه خواست؛ ام سلمه گفت خوش آمدی ابا ثابت و گفت آیا وقتی دلها به هر سو پرواز می کرد تو دلت به کدام سو پر کشیدی؟ گفتم: به دنبال علی، گفت سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که می فرمودند: علی همراه حق و قرآن است و حق و قرآن همراه علی و از هم جدا نخواهند بود تا در حوض به من بازگردند.

۹۴- مرحباً بالذي إذا جاء جاء الخير أو غاب غاب عن كل خير أي هو غاب عن الخير جاء الخير أو غاب .

۹۵- بكر بن عبد الله المزني : إذا رأيت قبيحاً من ناسك فالفضله ، وإذا رأيت حسناً من فاتك فاحفظه .

۹۶- علي رضي الله عنه : كانت العلماء والحكماء والأقبياء يتكاتبون بثلاثة ، ليس معهن رابعة ، من أحسن سريره أحسن الله علانيته ، ومن أحسن ما بينه وبين الله كفاه الله ما بينه وبين الناس ، ومن كانت الآخرة همه كفاه الله همه من الدنيا .

۹۷- وعن ابن عون<sup>(۱)</sup> : كان أهل الخير إذا التقوا تواصلوا بثلاث ، وإذا غابوا تكتبوا بها ، وذكرهن .

۹۸- استاذن أبو ثابت<sup>(۲)</sup> مولى علي رضي الله عنه على أم سلمة<sup>(۳)</sup> ، فقالت : مرحباً بك يا أبا ثابت ، ثم قالت : يا أبا ثابت أين طار قلبك حين طارت القلوب مطيرها؟ قال : تبع علياً؛ قالت : وفقت ، والذي نفسي بيده لقد سمعت رسول الله ﷺ يقول : علي مع الحق والقرآن ، والحق والقرآن مع علي ، ولن يفرقا حتى يردا علي الحوض .

۹۹- علي رضي الله عنه : لا تقل الخير ياءً ، ولا تنزهه حياءً .

۱۰۰- كتب الشوري<sup>(۴)</sup> إلى أخ له : إياك وطلب المحمدة إلى الناس وحبها ، فإن الزهد فيها أشد من الزهد في الدنيا ، وهو باب غامض من الزهد لا يعرفه إلا السامرة<sup>(۵)</sup> من العلماء .

(۱) ابن عون : هو عبد الله بن عون المزني . تقدمت ترجمته .

(۲) أبو ثابت : لم تقف له على ترجمة .

(۳) أم سلمة : هي زوجة النبي ﷺ . تقدمت ترجمتها .

(۴) الشوري : هو سفيان بن حبيب الشوري . تقدمت ترجمته .

(۵) السامرة : جمع سمسار وهو الطبّ الحاذق الماهر بعمله العالم بالأمور .

# رَبِّهِ سُبْحَانَ الْأَبْرَارِ نُصُوصُ الْأَخْبَارِ

تأليف

أبي القاسم محمود بن عمر الزمخشري

٤٦٧ هـ - ٥٣٨ هـ

تحقيق

عبد الأمير مهنا

**Sonnat.Net**

الجزء الثاني

منشورات

مؤسسة الأعلی للطبوعات

بيروت - لبنان

ص ١ : ٢٠٢٠

پی نوشت:

(۳) ربيع الأبرار و نصوص الأخبار، جار الله الزمخشري(المتوفى ٥٨٣ هـ) ج ٢، ص ١٧٣، الناشر: مؤسسة الأعلمی، بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٢ هـ، عدد الأجزاء: ٥

... روایت کرده اند که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمودند: علی با حق می باشد و حق با علی، در جایی که بودم. پس پرسیدم کجا آن را شنیدی گفتم در خانه ام سلمه و...

۳۳۸ ----- کتاب الفن

والله لقد سمعته يقول: وليضربنكم على الدين عودًا كما ضربتموهم عليه بُدًا<sup>(۱)</sup>.  
رواه أبو يعلى، وفيه عباد بن عبد الله الأسدی، وثقه ابن حبان، وقال البخاری: فيه نظر.

۱۲۰۳۰ - وعن عباد بن عبد الله الأسدی، عن علي بن أبي طالب، أنه كان معه يوم الجمعة زيد بن صوحان، وهو يتخطب على منبر من آجر، والموالي حولہ، فقام فشكل بكلام لا أدري ما هو فغضب علي حتى احمر وجهه فبينا نحن كذلك إذ جاء الأشعث ابن قيس يتخطب الناس، فقال: غلبتنا علي وجهك هذه الحميراء، فضرب زيد بن صوحان على فخذی، وقال: إنا لله والله لتبدين العرب ما كانت تكتمن، ثم قال: من يعترني من هذه الظليارطة؟ يتقلب أحدهم على فراشه، ويغدو قوم إلى ذكر الله فما تأمرني فأطردهم فأكون من الظالمين؟ والذي قلن الحبة وترأ النسمة لسمعت رسول الله ﷺ يقول: وليضربنكم على الدين عودًا كما ضربتموه عليه بُدًا<sup>(۲)</sup>.

رواه البزار، وفيه عباد بن عبد الله الأسدی، وثقه ابن حبان وقال البخاری: فيه نظر، وبقيّة رجاله رجال الصحيح.

۱۲۰۳۱ - وعن محمد بن إبراهيم التيمي، أن فلانًا دخل المدينة حاجًا فأتاه الناس يسلمون عليه فدخل سعد فسلم، فقال: وهذا لم يعنا على حقنا على باطل غيرنا، قال: فسكت عنه، فقال: مالك لا تتكلم؟ فقال: حاجت فتنة وظلمة، فقال لبعيرى: إخ إخ فأخفت حتى اجلعت، فقال رجل: إني قرأت كتاب الله من أوله إلى آخره، فلم أرفه إخ إخ، فقال: أما إذ قلت ذلك، فإني سمعت رسول الله ﷺ يقول: «علّي مع الحق، أو الحق مع علّي» حيث كانه. قال: من سمع ذلك؟ قال: قاله في بيت أم سلمة، قال: فأرسل إلى أم سلمة فسألها، فقالت: قد قاله رسول الله ﷺ في بيتي، فقال الرجل لسعد: ما كنت عندي قط ألوم منك الآن، فقال: ولم؟ قال: لو سمعت هذا من النبي ﷺ لم أزل خادمًا لعلّي حتى أموت<sup>(۳)</sup>.

رواه البزار، وفيه سعد بن شبيب ولم أعرفه، وبقيّة رجاله رجال الصحيح.

(۱) أخرجه أبو يعلى في مسنده برقم (۳۹۹).

(۲) أورده المصنف في كشف الأستار برقم (۳۲۷۱).

(۳) أورده المصنف في كشف الأستار برقم (۳۲۸۲).

# مجمع الزوائد ومنبع الفوائد

تأليف

الحافظ نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان

الهيثمي المصري

المتوفى سنة ٥٨٧ هـ

Sonnat.Net

تحقيق

محمد عبدالقادر عريظا

أبجزء السابع

يتبعه ما في الكتب التالية

التكملة - التكملة - التكملة - التكملة

منشور سنة

مجمع الزوائد

لشركت النشر والثقافة

دار الكتب العلمية

ببيروت - لبنان

پی نوشت:

(۴) مجمع الزوائد و منبع الفوائد، الهيثمي(المتوفى ٥٨٧هـ) ج ٧، ص ٣٣٨، ح ١٢٠٣١، تحقيق: حسام الدين القدسي، الناشر: مكتبة القدسي، القاهرة، عام النشر: ١٤١٤ هـ، ١٩٩٤ م، عدد الأجزاء: ١٠

## تقسیم کننده بهشت و جهنم

ما نزد احمد بن حنبل بودیم مردی به او گفت یا ابا عبدالله درباره این حدیث که روایت شده علی گوید من قسمت کننده آتش ام چه می گویی؟ گفت مگر چه چیز این حدیث را منکرید؟ آیا این نیست که برای ما روایت کرده اند که پیامبر (ص) به علی فرمودند: هیچ کس تو را دوست نمی دارد مگر مومن و هیچ کس از تو غضبناک نیست مگر منافق؟

گفتیم بلی؛ گفت پس مومن در کجا خواهد بود؟ گفتیم در بهشت؛ گفت و منافق در کجا؟ گفتیم در آتش. پس علی قسمت کننده آتش است و چنین در طبقات اصحاب احمد رحمه الله آمده است.

کتابنا الطالب  
فمن أقرب علي بن أبي طالب عليه السلام

وولييه

البيان في أخبار صاحب الزمان

الإمام الحافظ

أبي عبد الله محمد بن يوسف بن محمد القرشي الكنجي القاسمي  
المتوفى ٦٥٨

Sonnat.net

تحقيق وتصحيح وتعليق

مجهت دینی ایلی

٧٢

فان قيل هذا سند ضعيف قلت: قال محمد بن منصور الطوسي: كنا عند احمد بن حنبل فقال له رجل يا ابا عبد الله ما تقول في هذا الحديث الذي بروى ان علياً قال: أنا قسم النار؟ فقال احمد: وما تنكرون من هذا الحديث أليس رويانا ان النبي «ص» قال لعلي: لا يهلك إلا مؤمن ولا يفتلك إلا منافق فلنا بلى، قال فأين المؤمن فلنا في الجنة، قال فأين المنافق؟ قلنا في النار، قال فعلي قسم النار هكذا ذكره في طبقات اصحاب احمد رحمه الله (١٠٠).

### الباب الرابع

ان محبة علي «ع» وبغضه دلالة على محبة النبي (ص) وبغضه

اخبرنا عبد العظيم بن محمد بن علي بن القبيطي (١٠١) والشريف ابو عامر علي بن ابي الفوارس بن الواثق بالله بالكرخ قال: اخبرنا ابو الفتح محمد بن عبد الباقي المعروف بابن البجلي اخبرنا محمد بن احمد الحداد حدثنا الحافظ ابو نعيم احمد بن عبد الله (١٠٢) حدثنا ابو بكر الطائفي حدثنا محمد بن علي بن دحيم، ٤٠٢، ٦، قال اخرجه شاذان القضيبي في رد الصمد، كنوز الحقائق للمازني ٩٢، قال اخرجه الديلمي يعني عن رسول الله ﷺ.

(١٠٠) مسند احمد بن حنبل ١، ٨٤ - ٩٥ - ١٢٨ تاريخ الخطيب البغدادي ٢، ٢٥٥، ٢، ج ٨، ٤١٧، ج ١٤، ٤٢٦، حلية الأولياء ٤، ١٨٥، ٢، بثلاثة طرق عن عدي بن ثابت، عن زر - ثم قال - : هذا حديث صحيح متفق عليه.

(١٠١) ابو طالب شيخ المنتصرة المتوفى ٦٤٩ تذكرة الحافظ ٤٤٤، ١٤٣٤، العبر ١٠٥، ١٦٨٠ تاريخ علماء المنتصرة ٢٠١

(١٠٢) ابو نعيم الاسياني صاحب حلية الأولياء والمتوفى ٤٣٠ تذكرة

٧١

ابن السنيك، ودعلج (٩٦)، وعبد الباقي بن قانع، ومحمد بن جعفر الآدي ولنا به أصل.

اخبرنا القاضي العلامة ابو نصر محمد بن هبة الله بن محمد الفيرازي بدمشق (٩٧) اخبرنا الحافظ ابو القاسم علي بن الحسين بن هبة الله الدهمقي، اخبرنا ابو القاسم الواسطي اخبرنا ابو بكر الخطيب اخبرنا محمد بن ابي نصر الترمسي اخبرنا ابو محمد عبد الله بن احمد بن معروف القاضي حدثنا سهل بن يحيى حدثنا حسين بن هارون العاصم، حدثنا ابن فضيل عن الاعمش عن موسى بن طريف عن عباة (٩٨) عن علي بن ابي طالب قال: أنا قسم النار يوم القيامة أقول خذي ذا وخذي ذا.

مكذرا رواه الحافظ ابو القاسم الدهمقي في تاريخه ورواه غيره مرغوباً الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم (٩٩).

بالطحايزي الزاري المتوفى ٤٣٨، اعيان الشيعة ٢٣، ٧٠، مسجم للتوفيق ٣، ٢٧٥، (٩٦) ابو اسحاق دعلج بن احمد بن دعلج السجزي الممدل المتوفى ٣٥١

تذكرة الحافظ ٣، ٨٨١، العبر ٧، ٢٩١.

(٩٧) شمس الدين ابو نصر، المتوفى ٦٣٥ من كبار القضاة، فقيه عالم مارف بالأخبار وأيام العرب والاشعار، البداية والنهاية ١٣، ١٥١، التواقي بالوفيات ١، ٢٨٥، شذرات ٥، ١٧٤، قضاة دمشق ٦٨.

(٩٨) ابو رفاعة عباة بن رفاعة بن رافع بن خديج الأنصاري، المتوفى ٠٠٠، تهذيب التهذيب ١٣٦، ٠، وهو لم يرو عن علي بن ابي طالب عليه السلام بالمباشرة وإنما بواسطة الامام الحسين بن علي بن ابي طالب، تقريب التهذيب ٤٠٠، ٦.

(٩٩) الصواعق المحرقة: ٧٥، وفيه: اخرجه الدارقطني، كنز العمال

پی نوشت:

(١) كفايه، حافظ گنجی شافعی، ص ٧١

(٢) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج ١، ص ٢٠٠



﴿ قَسَطَ ﴾ (٥) في خير وقصة هَيَاوُنْد « لَمَّا التَّقَى السُّلُوبُ وَالرُّسُ غَشِيَتْهُمْ رِيحٌ قَسَطًا لَيْثِيَّةٌ » أي كثيرة الغبار ، وهي منسوبة إلى القَسَطَلِ: الغبار ، بزيادة الألف والنون للمبالغة .

﴿ قَسَمَ ﴾ [٥] في حديث فاطمة بنت قيس « قال لها : أما أبو جهم فأخاف عليك قَسَمَاتِهِ » القَسَمَاتُ : العصا ، أي أنه يغرر بها بها ، من القَسَمَةِ : وهي الحركة والإسراع في الشيء .

وقيل : أراد كثرة الأشعار . يقال : رَقَعَ عَصَاهُ عَلَى عَائِقِهِ إِذَا سَافَرَ ، وَالتَّقَى عَصَاهُ إِذَا أَقَامَ : أي لاحظ لك في صحبتيه ، لأنه كثير السفر قليل المقام .  
وفي رواية « إني أخاف عليك قَسَمَاتِهِ العَصَا » (١) فذَكَرَ العَصَا تفسيرا للقَسَمَاتِ .

وقيل : أراد قَسَمَاتِهِ العَصَا : أي تحريكه إياها ، فزاد الألف ليُقَيَّلَ بين توالي الحركات .

﴿ قَسَمَ ﴾ في حديث قراءة الفاتحة « قَسَمْتُ الصلاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِ نَعْمَانِ » أراد بالصلاة هاهنا القراءة ، تسمية للشيء بيمينه . وقد جاءت مُقَسَّرَةً في الحديث . وهذه التسمية للمعنى لا اللفظ ، لأن نصف الفاتحة ثناء ، ونصفها مسألة ودعاء . وانتهاء الثناء عند قوله « إِيَّاكَ نَعْبُدُ » ، ولذلك قال في « وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ » : هذه الآية بيني وبين عبدي .

(٥) وفي حديث علي « أَنَا قَسِيمُ النَّارِ » أراد أن الناس فريقان : فريق علي ، فهم علي هُدَى ، وفريق علي ، فهم على ضلال ، فيُصَفُّ معنى في الجنة ، ونصف علي في النار .  
وقسيم : قَبِيلٌ بمعنى مُسَاعِلٌ ، كالجلبس والسَّيْرِ . قيل : أراد بهم الكفار . وقيل : كلُّ من فَاتَلَهُ .

(٥) وفيه « إِيَّاكُمْ وَالْقَسَامَةَ » القَسَامَةُ بالضم : مَا يَأْخُذُهُ الْقَسَامُ مِنْ رَأْسِ اللَّامِ عَنِ الْجُرْمِ لِنَفْسِهِ ، كَمَا يَأْخُذُ السَّامِرَةَ زَمَانًا مَرَسُومًا لَا أَجْرًا تَعْمَلُوهَا ، كَتَوَاضِعِهِمْ أَنْ يَأْخُذُوا مِنْ كُلِّ أُنْفٍ شَيْئًا مَعِيْنًا ، وَذَلِكَ حَرَامٌ .

قال الخطابي : ليس في هذا تحريمٌ إِذَا أَخَذَ الْقَسَامَ أَجْرَهُ بِإِذْنِ الْقِسْمِ لَهُ ، وَإِنَّمَا هُوَ (١) وهي رواية المروزي .

# النهاية

في غريب الحديث والأثر

لإمام محمد بن أبي الساعاتي المبارك به محمد الجزري

إبن الأثير

(٥٤٤ - ٥٦٠ هـ)

Sonnat.net

الجزء الرابع

تحقيق

محمود محمد الطنجاوي

الناسخ  
المكتبة الإسلامية  
لصباحها الحاج رياض الشيخ

بي نوشت:

(٣) النهاية، ابن الأثير، ج ٤، ص ٦١

(٤) شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحديد، ج ٢٠، ص ٤٤٨

**نظر اميرالمومنين و ابن عباس درباره ابوبکر و عمر**

ابوبکر گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: ما میراث نمی گذاریم و آنچه از ما می ماند صدقه است. شما او را دروغگو و گنهگار و نیرنگ باز و خائن می دانستید... پس من جانشین رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابی بکر شدم و شما مرا دروغگو و گنهگار و نیرنگ باز و خائن دانستید... .

۳۲ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۵۱-۴۹)

۳۳ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۳۴ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۳۵ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۳۶ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۳۷ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۳۸ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۳۹ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۴۰ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۴۱ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۴۲ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۴۳ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۴۴ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۴۵ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۴۶ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۴۷ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۴۸ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۴۹ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۵۰ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۵۱ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۵۲ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۵۳ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۵۴ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۵۵ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۵۶ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۵۷ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۵۸ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۵۹ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۶۰ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۶۱ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۶۲ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۶۳ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۶۴ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۶۵ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۶۶ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۶۷ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۶۸ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۶۹ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۷۰ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۷۱ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۷۲ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۷۳ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۷۴ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۷۵ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۷۶ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۷۷ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۷۸ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۷۹ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۸۰ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۸۱ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۸۲ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۸۳ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۸۴ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۸۵ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۸۶ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۸۷ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۸۸ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۸۹ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۹۰ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۹۱ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۹۲ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۹۳ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۹۴ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۹۵ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۹۶ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۹۷ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۹۸ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۹۹ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

۱۰۰ - کتاب الجهاد والسير (۱۵) باب (۱۶-۱۵) حدیث (۴۹)

صحيح مسلم  
الإمام أبو الحسن مسلم بن الحجاج  
القشيري النيسابوري  
٢٠٦ - ٢٦١ هـ  
(وهو تالي كابين، ٤٠٠ ص أمع الكتب المصنفة)

Sonnat.net

ابو الحسن الثالث  
وفى على يده، وتضمن نسبه، وتصحيحه وتعليقه،  
ومع كتبه وأولاده وأحفاده. وعلى يده، نقلت  
جميع إمامة الشافعي، مع زيادة من آفة الفقه  
(تاريخ الكتب والسنة)

محمد فواد عبد الباقي  
دار الحديث  
القاهرة

۱۳۷۸

حال شما راست می گویند یا عمر!؟

پی نوشت:

(۱) صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۷۸، كتاب الجهاد و السير، باب حكم الفیء، فرایتماه کاذباً اثمأ غادراً خائناً

... مردی از زهری پرسید آیا علی پس شش ماه با ابوبکر بیعت نکرد! پاسخ داد نه، حتی یک نفر از بنی هاشم...

۱۱ ستاره

۲۰۸

أبا بكر يطلبان ميراثهما من رسول الله صلى الله عليه وسلم ، وهما حينئذ يطلبان أرضه من فندك ، وسهمه من خيبر ، فقال لهما أبو بكر : أما إنني سمعتُ رسولَ الله يقول : لا نورثُ ، ما تركنا فهو صدقة ، إنما يأكل آل محمد في هذا المال . وإنى والله لا أدعُ أمراً رأيت رسول الله يصنعه إلا صنعته . قال : فهاجرته فاطمة فلم تكلمته في ذلك حتى ماتت ، فدفنها على ليلاً ، ولم يؤذِن بها أباً بكر . وكان لعلِّي وجهه من الناس حياة فاطمة ، فلما توفيت فاطمة انصرفت وجوه الناس عن علي ؛ فكلتُ فاطمة ستة أشهر بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ، ثم توفيت .

قال معمر : فقال رجلٌ للزهرى : أفلم يبايعه علي ستة أشهر ! قال : لا ، ولا أحدٌ من بني هاشم ؛ حتى بايعه علي . فلما رأى علي انصراف وجوه الناس عنه ضرع إلى مصالحة أبي بكر ، فأرسل إلى أبي بكر : أن اثنا ولاياتنا معك أحدٌ ، وكره أن يأتيه عمر لما علم من شدة عمر ، فقال عمر : لا تأتهم وحدك ، قال أبو بكر : والله لأتيتهم وحدي ، وما عسى أن يصنعوا بي ! قال : فانطلق أبو بكر ، فدخل على علي ، وقد جمعت بني هاشم عنده ، فقام على فحمد الله وأثنى عليه بما هو أهله ، ثم قال : أمّا بعد ، فإنه لم يمنعنا من أن نبايعك يا أبا بكر إنكاراً لفضيلتك ، ولا نقاسةً عليك بخير سابقه الله إليك ، واكتنا كئناً نرى أن لنا في هذا الأمر حقاً ، فاستبددتم به علينا . ثم ذكر قرابته من رسول الله صلى الله عليه وسلم وحقهم . فلم يزل علي يقول ذلك حتى بسكى أبو بكر .

فلما صمت علي تشوّد أبو بكر . فحمد الله وأثنى عليه بما هو أهله ، ثم قال : أما بعد ؛ فوالله لقرابة رسول الله أحبُّ إلى أن أصل من قرابتي ؛ وإنى والله ما ألوتُ في هذه الأموال التي كانت بيني وبينكم غير الخير ؛ ولكنني سمعت رسول الله يقول : لا نورث ؛ ما تركنا فهو صدقة ، إنما يأكل آل محمد في هذا المال ؛ وإنى أعوذ بالله لا أذكر أمراً صنعه محمد رسول الله إلا صنعتُه فيه إن شاء الله . ثم قال علي : موعذك العشيّة للبيعة ، فلما صل أبو بكر الظهر أقبل

ذخائر العرب

٣٠

## تاريخ الطبري

تاريخ الرسل والملوك

لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري

٢٢٤ - ٢٢١

الجزء الثالث

تحقيق

محمد أبو الفضل إبراهيم

الطبعة الثانية

Sonnat.net



دار المعارف بمصر

آیا شما راست می گوئید یا علما و مورخین شما؟

پی نوشت:

(۱) تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۸، حوادث سنه ۱۱، حدیث السقیفه



## ۷ سوالی که امیرالمومنین از عایشه پرسید (با تلخیص)

این متن نامه ای است که امیرالمومنین پیش از جنگ جمل در نزدیکی بصره به طلحه و زبیر و عایشه نوشته است: تو ای عایشه!

- ۱- تو با سر پیچی از دستور خدا و پیامبرش از خانه ات بیرون آمدی.
  - ۲- به دنبال کاری که موظف به انجامش نیستی و بعهده ات واگذار نشده است آمده ای؛
  - ۳- آنگاه ادعا می کنی که می خواهی جامعه مسلمین را اصلاح کنی!؟
  - ۴- به من جواب بده که زنان را با فرماندهی سپاه و رزم آوری با مردان چکار؟
  - ۵- با جنگ انداختن میان اهل قبله (مسلمانان) و ریختن خون به ناحق چکار!؟
  - ۶- تو علاوه بر این ادعای خون خواهی عثمان را داری؛ این به تو چه ربطی دارد؟ عثمان از قبیله بنی امیه است و تو از قبیله تیمی؟
  - ۷- وانگهی تو همانی که دیروز در میان انبوه اصحاب رسول خدا می گفتی نعتل را بکشید، خدا او را بکشد، او کافر شده است و اکنون به خونخواهی او برخاسته ای؟
- بنابراین از خدا بترس و به خانه ات برگرد و حجاب بر خویشتن فرو آویز؛ و السلام.

(حدیث مسیر علی و ع، إلى البصرة) - ۶۹ -

وجلس عمار اسفل منه وقال: وذكره في البخاري أيضاً عن أبي وائل.

قال: لما قدم عمار الكوفة ليستنفر الناس دخل عليه أبو مسعود الأنصاري وأبو موسى الأشعري فقال ما رأينا أمراً منذ أسلمت أكره عندنا من إسرائك إلى هذا الأمر فقال لها ما رأيت منك أماً منذ أسلمت أكره عندنا من إبطائك عن هذا الأمر. قال الزهري وإنما أشار إلى ترك الفتنة لأن عماراً كان على باطل.

ثم ان علياً عليه السلام: لما قارب البصرة كتب إلى طلحة والزبير وعائشة ومن معهم كتاباً لتكيب الحجّة عليهم (بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله علي أمير المؤمنين إلى طلحة والزبير وعائشة سلام عليكم أما بعد: يا طلحة والزبير قد علمنا أني لم أرد البيعة حتى أكرهت عليها وانتم عن رضی بیعتی فان كنتما بايعتما طامنين فتوبا إلى الله تعالى وارجمنا عما اتينا عليه وان كنتما بايعتما مكرهين فقد جعلنا في السبيل عليكم باظهاركم الطاعة وكتابتكم المصيبة؛ وأنت يا طلحة شيخ المهاجرين؛ وأنت يا زبير فارس قریش ودفعك هذا الأمر قبل أن تدخلاه ففكان أوسع لكما من خروجك منه قبل اقرارك. وأنت يا عائشة فانك خرجت من بيتك عاصية لله ولرسوله تطالبين أمراً كان عنك موضوعاً ثم زعمين أنك تريدین الإصلاح بين المسلمين تخبرين ما للنساء وقود الجيوش والبروز للرجال والوقوف بين أهل القبلة وسفك الدماء الحرمه ثم أنك طلبت على زعمك بدم عثمان وما أنت وذلك عثمان رجل من بني أمية وأنت من تيم ثم بالأمس تقولين في ملا من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم أقتلوا نملاً قتله الله فقد كفر ثم تطالبين اليوم بدمه فاتقي الله وارجمي إلى بيتك واسلمي عليك ستارك والسلام؛ فأجابوه بشئ. ثم التقوا منتصف جمادى الأولى من هذه السنة فلما رأى الجمعان خرج الزبير على فرس عليه سلاحه وخرج طلحة فخرج اليها علي عليه السلام ودعى منهما

# تذكرة الخواص

للإمام أبي بكر بن الجوزي المتوفى ٤٥٤هـ

المعروف - (تذكرة خواص الأئمة) -

(في خصائص الأئمة عليهم السلام)

تأليف

يوسف بن فرغلي بن عبد الله البندادي - سبط الحافظ

أبي الفرج عبد الرحمن ابن الجوزي - الحنفي

المولود سنة ٥٨١هـ والمتوفى ٦٥٤هـ

**Sonmat.net**

قدم له

العلامة الكبير السيد محمد صادق بحر العلوم

اصطلاح

مكتبة نيلون آريه

طهران ناصر زنده روبرو

رقم التسجيل ٥٦٦٦٢

## چرا به ابوتراب دشنام نمی دهی؟

یکی از کسانی که عداوت عجیبی نسبت به امیرالمومنین داشت معاویه بن ابی سفیان بود و او کسی بود که جسارت به علی بن ابیطالب علیه السلام را در منابر رسم نمود! رخ دادی که در ذیل به آن می پردازیم گوشه ای از جسارت معاویه به بزرگ صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به نقل از کتاب صحیح مسلم که از صحاح معتبر اهل سنت می باشد و متأسفانه در حالی که خلاف کاری های معاویه بر دوست و دشمن مخفی نیست هنوز اصرار دارند که معاویه پسر ابوسفیان بزرگ مکه و کفار همچنان "خال المؤمنین" است!

معاویه از سعد ابن ابی وقاص پرسید چرا ابوتراب را آماج ناسزا و دشنام نمی سازی؟ سعد گفت به دلیل آن که سه خصلت از رسول خدا صلی الله علیه و سلم در شان او شنیدم که با توجه به آن ها هیچ گاه به سب و دشنام او اقدام نمی کنم و هر گاه یکی از آن ها برای من بود بهتر و ارزنده تر از شتران سرخ مو بود که در اختیار من باشند و به شمار آورم.

در غزوه تبوک رسول خدا صلی الله علیه و سلم علی بن ابی طالب را جانشینی خود قرار دادند؛ گفت ای رسول الله مرا به خلافت بر زنان و کودکان موظف می داری؟ فرمودند: آیا راضی نیستی که نسبت تو به من مانند هارون است به موسی؟ با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست.

در روز (جنگ) خیبر شنیدم که فرمودند: پرچم را به مردی عطا می کنم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست می دارند؛ ما منتظر چنین عطیه ای بودیم که فرمودند: علی را به حضورم بیاورید و او در حالی آمد که به درد چشم دچار بود و با دعای ایشان دیدگانش شفا یافت و پرچم را به دست او سپرد.

هنگامی که «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ» (آیه مباحله، آل عمران - ۶۱) نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم علی، (حضرت) فاطمه (سلام الله علیها)، حسن و حسین را دعا کرده و فرمودند: پروردگارا اینان اهل بیت) من هستند.

عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ . قَالَ : خَلَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ، فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ . قَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! خَلَفْتَنِي فِي النَّسَاءِ وَالسَّبِيانِ ؟ فَقَالَ « أَمَا تَرَى أَنِّي أَتُكْرَمُ بِبَنَاتِ هَارُونَ بْنِ مُوسَى ؟ نَبِيٍّ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي . »

(...) حَدَّثَنَا عُيَيْبُ اللَّهِ بْنُ مَمَّادٍ . حَدَّثَنَا أَبِي . حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، فِي هَذَا الْإِسْنَادِ .

٣٢- (...) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ وَعُمَيْدُ بْنُ عَبْدِ وَتَقَارِبًا فِي الْفِعْلِ . قَالَ : حَدَّثَنَا حَاتِمٌ (وَهُوَ ابْنُ إِسْمَاعِيلَ) عَنْ بُكَيْرِ بْنِ مِسْلَمٍ ، عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، قَالَ : أَمَرْتُ مَأْوِيَةَ بْنَ أَبِي سَلَمَةَ سَنَةً فَقَالَ : مَا مَنَعَكَ أَنْ تُسَبِّحَ أَبَا الْفَرَّابِ ؟ فَقَالَ : أَمَا مَا ذَكَرْتُ فَمَا لَمْ أَكُنْ لَهُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، فَلَنْ أُسَبِّحَ . لَأَنْ تَكُونَ لِي وَاحِدَةً مِنْهُنَّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مِائَةِ نَسَمٍ . سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ لَهُ ، خَلَقَ فِي بَعْضِ مَنَازِلِهِ ، فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! خَلَقْتَنِي مَعَ النَّسَاءِ وَالسَّبِيانِ ؟ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ « أَمَا تَرَى أَنِّي أَتُكْرَمُ بِبَنَاتِ هَارُونَ بْنِ مُوسَى . إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي . » وَسَمِعْتُ يَقُولُ يَوْمَ خَيْبَرَ « لِأَعْيَابِ الرَّايَةِ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ » قَالَ فَتَطَاوَلْنَا قَالُوا « اذْهَبُوا لِي عَيْبًا » فَأُفِي بِهِ أَرْمَدٌ . فَبَصَنَ فِي عَيْنَيْهِ وَدَفَعَ الرَّايَةَ إِلَيْهِ . فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ . وَأَنَا نَزَلْتُ هَذِهِ الْآيَةَ : قُلْ لِمَا لَمْ يَدْعُوا أَنبَاءَنَا وَأَبْنَاؤُنَا كُفْرًا [١١٧/٢٤٠٢٠١١] قَالَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَيْنَا وَقَالَتَا وَسَخَّنا وَسَخَّيْنَا قَالَ « اللَّهُمَّ اخْلَوْاهُ أَهْلًا . »

(...) حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ . حَدَّثَنَا عُذْرَةُ عَنْ شُعْبَةَ . وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْعَدْنِيِّ وَابْنُ بَشَّارٍ . قَالَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ . حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ سَعْدِ بْنِ إِسْرَاهِيمَ . سَمِعْتُ إِسْرَاهِيمَ بْنَ سَعْدٍ عَنْ سَعْدٍ ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ ؛ أَنَّهُ قَالَ لِعَلِيٍّ « أَمَا تَرَى أَنِّي أَتُكْرَمُ بِبَنَاتِ هَارُونَ بْنِ مُوسَى . »

٣٣- (٢٤٠٨) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ . حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْقَارِي (عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَدِيٍّ . عَنْ أَبِيهِ . عَنْ أَبِي مَرْثَدَةَ ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ . يَوْمَ خَيْبَرَ « لِأَعْيَابِ الرَّايَةِ رَجُلًا

صحيح مسلم  
للإمام أبي الحسين مسلم بن الحجاج  
القشيري النيسابوري  
٢٠٦ - ٢٦١ هـ  
(وهو تالي كتابين ، هما أصح الكتب المصنفة)

لأن أهل الحديث يكتفون بما في سننهم ، ودارهم على مسأله السنه  
و سنن هذا الصديق الصحيح من  
بعضه التي حديثه مسوقة  
بسنن بن الحجاج .

Sonnat.net

الجزء الرابع

رقب على طبعه ، وحقق نبوهه ، وصحبه و تابعيه ،  
وعند آليه و ابوابه و آياته . و قال عليه السلام  
صرح الإمام النبوه ، مع بقاها عن آله الائمة  
( تاجد الكتاب ، ١٠٠ )

محمد فؤاد عبد الباقي

دار الحديث  
المنيرة

پی نوشت:

(١) سنن الترمذي، ج ٥، ص ٣٠١

(٢) صحيح مسلم، ج ٧، ص ١٢٠ و ١٢١ / ج ٤، ص ١٨٧١، باب ٤، كتاب فضائل الصحابه، ناشر: دار الحديث، قاهره

سوال ما این است چرا پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها در جنگ تبوک بلکه هر گاه لازم می شد امیرالمومنین را به عنوان جانشین خود انتخاب می کردند؟ به نظر شما ایشان می خواستند با این کار چه چیز را به عموم مسلمین بفهمانند؟؟؟







جابر بن سمره گفت شنیدم از پیامبر صلی الله علیه و سلم که فرمودند: این امر (دین اسلام) منقضى نمی شود (تا روز قیامت پا برجا بوده) مگر دوازده نفر که خلیفه (جانشین) من شوند... همگی آنها از قریش هستند.

۴ - (۱۸۲۰) وَحَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ . حَدَّثَنَا عَلِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ . قَالَ : قَالَ عَبْدُ اللَّهِ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ « لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ ، مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ » .

۵ - (۱۸۲۱) حَدَّثَنَا حَبِيبُ بْنُ سَعِيدٍ . حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ . قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ . ح وَحَدَّثَنَا رِافِعُ بْنُ الْوَيْثِمِ (وَاللَّفْظُ لَهُ) . حَدَّثَنَا حَالِدُ (يَعْنِي ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ الطَّحَّانَ) عَنْ حُصَيْنٍ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ . قَالَ : دَخَلْتُ مَعَ أَبِي عَلَى النَّبِيِّ ﷺ . فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ « إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضُ (۱) حَتَّى يَمُوتَ فِيهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً » . قَالَ : ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ غَنَى عَلَيَّ . قَالَ فَقُلْتُ لَأَبِي : مَا قَالَ ؟ قَالَ « كَلَّمْتُمْ مِنْ قُرَيْشٍ » .

۶ - (...) حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عُمَرَ . حَدَّثَنَا سَفِيَانُ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مُعْمَرٍ ، عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ . قَالَ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ « لَا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَا بَيْنَا مَا وَلَهُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً » . ثُمَّ تَكَلَّمَ النَّبِيُّ ﷺ بِكَلِمَةٍ خَفِيَ عَلَيَّ . فَسَأَلْتُ أَبِي : مَاذَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ؟ فَقَالَ « كَلَّمْتُمْ مِنْ قُرَيْشٍ » .

صحیح مسلم  
مرآة  
للإمام أبي الحسين مسلم بن الحجاج  
القشيري النيسابوري  
۲۰۶ - ۲۶۱ هـ  
(وهرانى كتابين ، ما أصح الكتب المصنفة)

• در آن محل الحديث بکثرت ، مائى سنة ، الحديث ، قد ارم على هذا العدد •  
• صفت هذا للسند الصحيح من بلاغة أئمة حديث مسوعة •  
• سلم بن الحجاج •

Sonnat.net

جزء الثالث

وقف على طبعه ، وفتح بن مسوعة ، وتصحيفه وترجيحه ،  
وعدت كتبه وأبواب وأبوابه . وما نقل عليه بنفس  
شرح الإمام النووي ، مع زيارات من أئمة السنة

(تأليف الكتاب والسنة)

محمد فؤاد عبد الباقي

دار الحديث  
القاهرة

كانوا في الجاهلية رؤساء العرب وأصحاب حرم الله وأهل حج بيت الله . وكانت العرب تنظر لإسلامهم . فها أسلموا وفتح مكة تبهم الناس وجاءت وفود العرب من كل جهة ودخل الناس في دين الله أفواجا . وكذلك في الإسلام أصحاب الخلافة والناس تبع لهم . وبين ﷺ أن هذا الحكم مستمر إلى آخر الدنيا ، ما بقى من الناس اثنتان . ( ۱ ) ( إن هذا الأمر لا ينقضى .. ) وفي رواية : لا يزال أمر الناس ما بيننا ما ولهم اثنا عشر رجلا كلهم من قريش . وفي رواية : لا يزال الإسلام عزيزا إلى اثني عشر خليفة كلهم من قريش . قال القاضي : قد توجه هنا سؤالان : أحدهما أنه قد جاء في الحديث الآخر : الخلافة بعدى ثلاثون سنة ، ثم تكون ملكا . وهذا يخالف الحديث التي عشر خليفة ، فإنه لم يكن في ثلاثين سنة إلا الخلفاء الراشدون الأربعة والأشهر التي يوقع فيها الحسن بن علي . قال : والجواب من هذا أن المراد في حديث الخلافة ثلاثون سنة ، خلافة النبوة . وقد جاء مفسرا في بعض الروايات : خلافة النبوة بعدى ثلاثون سنة ثم تكون ملكا . ولم يشترط هذا في الاثني عشر .

السؤال الثاني : أنه قد ولى أكثر من هذا العدد . قال : وهذا اعتراض باطل . لأنه ﷺ لم يقل : لا يلى إلا اثنا عشر خليفة ، وإنما قال : يلى . وقد ولى هذا العدد ولا يفرم كونه وجد بعدهم غيرهم . ويحتمل أن يكون المراد استحقاق الخلافة ، مادام قال : ويحتمل أن المراد من يزل الإسلام في زمنه ويجمع المسلمون عليه .

پی نوشت:

(۳) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵۳، باب ۱، کتاب الإمارة، کتاب الاماره، ناشر: دار الحديث، قاهره

نتیجه ای که از دو حدیث صحیح فوق به دست می آید این است که تا روز قیامت قرآن و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله برای هدایت مردم همراه یکدیگر هستند و تعداد جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله دوازده نفر می باشد.

سوالی که پس از نقل این دو حدیث صحیح در برابر اهل سنت قرار می گیرد این است؛ در معتبرترین کتب مذهبی شما سخن از دوازده خلیفه ی قریشی شده است. در نظر شیعه این دوازده نفر کاملاً مشخص و معلوم هستند اما آیا شما که مدعی پیروی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستید می توانید این دوازده نفر را به ما معرفی کنید؟ بر فرض که مبنای شما را در مورد چهار خلیفه ی نخست بپذیریم، خلیفه ی پنجم تا دوازدهم را چه کسانی می دانید؟ لطفاً بدون حاشیه رفتن هشت نام را ذکر کنید، کسانی که خلیفه ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند و مهم ترین کتب مذهب شما از آنان خبر داده اند.

گرچه یقین داریم اهل سنت پاسخی برای این سوال ندارند و در این مورد نیز مانند موارد بسیار زیاد دیگر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را وانهادند اما این سوال را مطرح کردیم تا برخی از عزیزان اهل سنت تاملی کنند و در اعتقادشان تجدید نظر نمایند. از طرف دیگر دوستان شیعه خرسند باشند که مذهب تشیع عمل کننده ی واقعی به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

---

#### پی نوشت:

- (۴) مستدرک حاکم، جلد ۴، صفحه ۵۰۱
- (۵) صحیح ابی داود، جلد ۴، صفحه ۱۰۶
- (۶) صحیح بخاری، ج ۶، ص ۶۵، کتاب الاحکام
- (۷) صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳، ناشر: مؤسسة الرسالة
- (۸) مسند ابی یعلی، ج ۱۳، ص ۴۵۶، ناشر: دارالمأمون للتراث
- (۹) مسند ابن الجعد، ص ۳۹۰، ناشر: دارالکتب العلمیة، بیروت، لبنان
- (۱۰) مسند احمد حنبل، ج ۵، ص ۸۹ و ۹۲، ناشر: دار صادر، بیروت، لبنان
- (۱۱) الاستیعاب، ابن عبدالبر، ج ۲، ص ۶۵۶، ناشر: دارالجیل، بیروت، لبنان
- (۱۲) صحیح ترمذی، ج ۳، ص ۱۹۹، باب مناقب اهل بیت النبی علیهم السلام

## كشتن كودكان هم نام اميرالمومنين

دشمني با اميرالمومنين تا جايي ادامه يافت كه نامگذاري به نام ايشان ممنوع و هر كس نامش علي بود كشته مي شد.  
بنی امیه وقتی می شنیدند که نوزادی نامش علی است او را می کشتند؛ این خبر به رباح رسید، پس اسم فرزندش را تغییر داد.

حدَّث عنه ابنه موسى بن علي فأكثر، ويزيدُبن أبي حبيب، وحُميدُبن هانيء، ومَعروفُبن سُويد، وعِدَّة.

وكان من كبار علماء التابعين، وله وفادة على معاوية، وقد قال: كنت خلف مُؤدبي، فسمعتُه يبكي، فقلتُ: مالك؟ قال: قُتِل أميرُ المؤمنين عثمان، وكنتُ بالشام.

قال ابن يونس: قيل: إنه وُلِدَ عامَ اليرموك. قال: وذُهِبَ عنه يومَ غزوةِ ذات الصَّواري في البحر مع الأمير عبد الله بن سعد بن أبي سرح في سنة أربع وثلاثين<sup>(١)</sup>. وكانت له منزلة من الأمير عبد العزيز بن مروان، وهو الذي زفَّ بنته أم البنين إلى الشام حتى عمِلَ عُرسُها على الوليد بن عبد الملك، ثم إن عبد العزيز تغيَّرَ عليه، فأغراه إلى إفريقية، فلم يزل مرابطاً بها إلى أن مات.

سئل عنه أحمد بن حنبل: فقال: ما علمت إلا خيراً.

قال أبو عبد الرحمن المقرئ: كانت بنو<sup>(٢)</sup> أمية إذا سمعوا بمولود اسمه علي قتلوه، فيبلغ ذلك رباحاً، فغيَّرَ اسم ابنه.

قيل: توفي علي سنة أربع عشرة ومئة، وقال الحسن بن علي العدَّاس: توفي سنة سبع عشرة ومئة. وعلى أن يكون ولد عام اليرموك فقد تعدَّى المئة. رحمه الله. وقيل: إن حديثه من خمس مئة حديث إلى ست مئة.

### ٣٦- المُسَيَّب \* (ع)

ابن رافع الفقيه الكبير أبو العلاء الأسدي الكاهلي كوفي ثبت.

(١) قال المؤلف في «العبء» ٣٤٦: وفي سنة أربع وثلاثين كانت غزوة ذات الصواري في البحر من ناحية اسكندرية، وأميرها ابن أبي سرح، وأما الطبري ٢٨٧٤، وابن الأثير ١١٧٣، وابن كثير ١٥٧٧، فقد قالوا: إنها كانت في سنة إحدى وثلاثين.  
(٢) في الأصل: أبو وهو تحريف.

\* طبقات ابن سعد ٢٩٣/٦، طبقات خليفة: ١٥٥، تاريخ خليفة: ٣٣٦، التاريخ الكبير =

## سِيرَةُ أَعْلَامِ النَّبَلَاءِ

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المتوفى

٥٧٤٨ - ١٣٧٤هـ

Sonnat.net

الجزء الخامس

اشرف على تحقيق الكتاب وحقق هذا الجزء

شعيب الأرنؤوط

مؤسسة الرسالة

پی نوشت:

- (١) تهذيب التهذيب، ابن حجر، ج ٧، ص ٢٨١
- (٢) تهذيب الكمال، مزي، ج ٢٠، ص ٤٢٩، ترجمة علي بن رباح
- (٣) سير أعلام النبلاء، ج ٥، ص ١٠٢ / ج ٧، ص ٤١٢ (٤) تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج ٤١، ص ٤٨١

این سنت زشت تا جایی ادامه یافت که هر کس نامش «علی» بود از نامش خجالت می کشید.

ابن حجر عسقلانی می نویسد:

علی بن جهم سلمی... مشهور به دشمنی با اهل بیت است و بسیار بر علی و اهل بیت خورده می گرفت و پدر خودش را نفرین می کرد که چرا او را علی نامگذاری کرده است.

۵۰۹

۵۳۴۶ — ز — علی بن الجهم السلمي، شيخ مجهول. روى عن عبد الله بن شداد بن أوس، قال: إذا بلغ الرجل أربعين سنة عوفي من الجنون والجذام والتيرص. رواه عيسى بن الأشقر، عن لاحق بن النعمان، عنه، وعنه زيد بن الحباب.

قال ابن حبان: لست أعرف علي بن الجهم هذا من هو.

قلت: وأما:

۵۳۴۷ — ز — علي بن الجهم بن بدر بن محمد بن مسعود بن أسد بن أدبنة السامي الشاعر في أيام المتوكل، فكان مشهوراً بالتصب، كثير الحط على علي وأهل البيت.

وقيل: إنه كان يلعن أباه لم ستمه علياً، قتل في أيام المستعين سنة ۲۴۹. وقد وجدت له رواية عن أبي مسهر. وعنه عبد الله بن سبيط في «قوائد أبي زرق الهزاني».

قال أبو الفرج الأصبهاني: / أخيرني الحسن بن علي، حدثني ابن [۲۱۷:۴] مهنويه، حدثني إبراهيم بن المدبر قال: قال لي المتوكل: علي بن الجهم أكذب خلق الله، حفظت عليه أنه قال: أقمت بخراسان ثلاثين سنة، ثم مضت علي ذلك مدة وأنسي، فأخبرني أنه أقام بالشعور ثلاثين سنة، ثم مضت علي ذلك مدة وأنسي، فأخبرني أنه قام بمصر والشام ثلاثين سنة! فيجب أن يكون عمره على هذا الحساب مئة وخمسين سنة! وإنما هو من أبناء الخمسين.

وقال ابن المعتز في «طبقات الشعراء»: هجا علي بن الجهم آل طاهر،

۵۳۴۶ — لعله المترجم في «طبقات الحنابلة» ۱: ۲۲۳.

۵۳۴۷ — معجم الشعراء ۱۴۰، الأغانى ۱۰: ۲۰۳، تاريخ بغداد ۱۱: ۳۶۷، الكامل لابن الأثير ۷: ۱۲۴، الأعلام ۴: ۲۶۹.

قال الإمام علي بن المديني،  
معرفة الرجال يصف اليوم

لسان الميزان

للإمام الجليل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني

وُلد سنة ۱۷۷، وتوفي سنة ۸۵۴  
رحمته الله تعالى

اعتنى به الشيخ العلامة

عبد الفتح أبو غدة

وُلد سنة ۳۳۶، وتوفي سنة ۱۱۷  
رحمته الله تعالى

Sonnat.net

اعتنى به أخيه وطابعه

سلطان عبد الفتح أبو غدة

الجزء الخامس

مكتب المطبوعات الإسلامية

پی نوشت:

(۱) لسان الميزان، ابن حجر، ج ۴، ص ۲۱۰ / ج ۵، ص ۵۰۹

این هم از محبت های خال المومنین به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله!

## سب اميرالمومنين تا زمان عمر بن عبد العزيز

لعنى كه معاويه دستور آن را صادر و در تمام منابر جهان اسلام به آن عمل مى شد تا زمان عمر بن عبد العزيز ادامه داشت.

محمد بن سعد و ذهبي مي نويسند:

حاكمان بنى اميه قبل از عمر بن عبد العزيز، به على دشنام مى دادند و وقتى كه عمر به ولايت رسيد از اين كار دست كشيد.

شريح عامل مصر كتب إلى عُمر بن عبد العزيز: إن أهل الذمّة قد أشرعوا في الإسلام، وكسروا الجزية، فكتب إليه: إن الله بعث محمداً ﷺ داعياً ولم يتبعه جابياً، فإذا أتاك كتابي فإن كان أهل الذمّة أشرعوا في الإسلام، وكسروا الجزية، فاطو كتابك وأقبل<sup>(١)</sup>.

ابن وهب: حدثني مالك أن عمر بن عبد العزيز ذكر بعض ما مضى من العدل والجور، فقال هشام بن عبد الملك: إن الله لا نعيب أباناً، ولا نضع شرفنا، فقال عمر: أي عيب أغيب بمن عابه القرآن.

قال ابن عيينة: قال رجل لعمر بن عبد العزيز: جزاك الله عن الإسلام خيراً، قال: بل جزى الله الإسلام عني خيراً.

ابن سعد: أخبرنا علي بن محمد، عن لوط بن يحيى قال: كان الولاء من بني أمية قبل عُمر بن عبد العزيز يشتمون رجلاً رضي الله عنه، فلما ولي هو أمسك عن ذلك، فقال كثير عزة الخزازي:

وليت فلم تشتم علياً ولم تخف  
تكلمت بالحق المبين وإنما  
فصدقت معروف الذي قلت بالذي  
لجبر:

لو كنت أمك، والأقدار غالبة  
تاني زواحاً وتبيناً وتبتكر  
رذذت عن عمر الخيرات مضرعة  
بذير سمعان لكن يغلب القدر<sup>(٢)</sup>

ولعمر بن عبد العزيز من الولد ابنة عبد الملك الذي توفي قبله، وعبد

(١) رجاله ثقات.

(٢) لم أجدهما في المطبوع من ديوانه، وقد أوردهما الحافظ ابن كثير مع أربعة أبيات أخرى في البداية، ونسبها لحارب بن دثار الكوفي الفقيه الثقة المتوفى سنة ست عشرة ومئة.

## سيرة اعلام النبلاء

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المتوفى

٥٧٤٨ - ١٣٧٤هـ

## الجزء الخامس

أشرف على تحقيق الكتاب و حقق هذا الجزء

شعيب الأرنؤوط

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

پي نوشت:

(١) سير اعلام النبلاء، ذهبي، ج ٥، ص ١٤٧

(٢) الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، ج ٥، ص ٣٠٧ ناشر: دار العلميه يا ص ٣٩٣، ناشر: دار صادر

و نیز ذهبی در توصیف حاکمان بنی مروان می نویسد:  
مروانیان غیر از عمر بن عبد العزیز دشمن علی بودند.

پی نوشت:

(۱) سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۵، ص ۱۱۳

خلفای بنی امیه از سال چهل و یک که سال خلع حسن از خلافت بود تا سال نود و نه آخرین روزهای حکومت سلیمان بن عبد الملك و آغاز حکومت عمر بن عبد العزیز علی رضی الله عنه را سب و لعن می کردند...

۲۰۱

**« ذکر ابطال عمر بن عبد العزیز سب علی بن ابی طالب علی المنابر »**

كان خلفاء بني أمية يسبون علياً رضي الله عنه من سنة إحدى وأربعين وهي السنة التي خلع الحسن فيها نفسه من الخلافة إلى أول سنة تسع وتسعين آخر أيام سليمان بن عبد الملك فلما ولي عمر أبطل ذلك وكتب إلى نوابه بإبطاله ولما خطب يوم الجمعة أبدل السب في آخر الخطبة بقراءة قوله تعالى « إن الله يأمر بالعدل والإحسان وإيتاء ذي القربى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغى ينظّم لكم لئلا تكونوا حزاقاً يُضاعف لكم الحزن والحزاق فقال بعد ذلك واستمرت الخطباء على قراءة هذه الآية ومدحه كثير بن عبد الرحمن الحزاعي فقال وليت فلم تشتم علياً ولم تحب برياً ولم تتبع سجية مجرم وقلت فصدقت الذي قلت بالذي فقلت قاضحياً راضياً كل مسلم (ثم دخلت سنة مائة وستة وأحدى ومائة)

**« ذكر وفاة عمر بن عبد العزیز رضی الله عنه »**

وفي هذه السنة أعيى سنة إحدى ومائة توفي عمر بن عبد العزیز خمس بقين من رجب يوم الجمعة بمخاضة ودفن بدير سمان وقيل توفي بدير سمان ودفن به قال القاضي جمال الدين بن واصل مؤلف التاريخ المتقول هذا الكلام منه والظاهر عندي ان دير سمان هو المعروف الآن بدير التقيرة من عمل معرة التعمان وان قبره هو هذا المشهور وكان موته بالسم عند أكثر أهل النعل فان بني أمية علموا انه ان امتدت أيامه اخرج الامر من أيديهم وانه لا يمهده بعده الا لمن يصلح الامر فمأجلوه وما أمهلوه وكان مولده بمصر على ما قيل سنة إحدى وستين وكانت خلافته سنتين وخمسة أشهر وكان عمره أربعين سنة وأشهرها وكان في وجهه شجرة من رمع دابة وهو غلام ولهذا كان يدعى بالاشج وكان متحزباً سيرة الخلفاء الراشدين

**« اخبار يزيد بن عبد الملك بن مروان بن الحکم بن أبي العاص »**

ابن أمية بن عبد شمس بن عبد مناف وهو تاسعهم وأمه عاتكة بنت يزيد بن معاوية بن أبي سفيان يبيع بالخلافة لما مات عمر بن عبد العزیز في رجب سنة إحدى ومائة بعد من سليمان بن عبد الملك اليه بعد عمر (وفي أيام يزيد بن عبد الملك) خرج يزيد بن المهلب بن أبي صفرة واجتمع اليه جمع وأرسل يزيد بن عبد الملك أخاه مسلمة فقاتله وقتل يزيد بن المهلب وجميع آل المهلب بن أبي صفرة وكانوا مشهورين بالكرم والشجاعة وفيهم يقول الشاعر

نزلت على آل المهلب شاتيا غرباً عن الاوطان في زمن الحل

۲۶ - أبو الفدا - ل

الجزء الأول

من كتاب المختصر في أخبار البشر  
وهو ذلك التاريخ الذي سرت بذكره الركبان  
وأثنى عليه أرباب هذا الفن في كل زمان حتى كان  
عمدتهم الذي يرجعون في إحقاق الحق اليه ويعولون  
في مهمات متفولاتهم عليه تأليف الملك المؤيد  
عماد الدين اسماعيل أبي القدا صاحب حمة  
المتوفى سنة اثنتين وثلاثين وسبعمائة  
هجريه رحمه الله  
تعالى آمين

Sonnat.net

---

الطبعة الاولى

بالمطبعة الحسينية المصرية

على نفقة السيد محمد عبد اللطيف الخطيب وشركاه

پی نوشت:

(۳) تاریخ أبي الفداء، ج ۱، ص ۲۰۱ یا ۲۸۷، فصل في ذكر ابطال عمر بن عبد العزیز سب علی بن ابی طالب علی المنابر

ألوسي مفسر نام آور وهابی در تفسیر آیه: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ... (النحل - ٩٠) می نویسد:  
 عمر بن عبد العزیز زمانی که به خلافت رسید احسان و نیکوکاری را به جایی ناسزاگویی به او قرار داد و زنده کرد؛ بنی  
 امیه که غضب خداوند تعالی بر همه آن ها باد در پایان خطبه ها تا زمان عمر بن عبد العزیز به علی کرم الله تعالی وجهه  
 ناسزا می گفتند. این از بهترین آثار و افتخار عمر بن عبد العزیز به شمار می رود.

The screenshot shows a web browser window with the URL 'http://www.shameela.ws'. The page content is in Persian and discusses the interpretation of a Quranic verse. A paragraph is highlighted in red, containing the following text:

وقد صارت هذه الآية أيضا كما أخرج أحمد والطبراني والبخاري في الأدب عن ابن عباس سبب استقرار الإيمان في قلب عثمان بن مظعون ومحبة للنبي صلى الله عليه وسلم وجمعها ما جمعت أقامها عمر بن عبد العزيز حين آلت الخلافة إليه مقام ما كان بنو أمية غضب الله تعالى عليهم يجعلونه في أواخر خطبهم من سب علي كرم الله تعالى وجهه ولعن كل من بغضه وسبه وكان ذلك من أعظم مآثره رضي الله تعالى عنه، وقال غير واحد: لو لم يكن في القرآن غير هذه الآية الكريمة لكفت في كونه تبيانا لكل شيء وهدى. ولعل إيرادها عقيب قوله تعالى: وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ الْكَلِيمَ لِلتَّنْبِيهِ عَلَيْهِ فِيمَا إِذَا نَظَرَ إِلَىٰ أَهْمًا قَدْ جَمَعَتْ مَا جَمَعَتْ مَعَ وَجَازَهَا اسْتَيْقَظَتْ عَيُونَ الْبَصَائِرِ وَتَحَرَّكَتْ لِلنَّظَرِ فِيمَا

Below the text, there is a table with the following columns: 'متمم', 'المس', 'الكتاب', 'الجزء', 'الصفحة'. The table contains the following data:

متمم	المس	الكتاب	الجزء	الصفحة
1	كتاب عثمان بن مظعون ومحبة للنبي صلى الله عليه وسلم وجمعها ما جمعت أقامها عمر بن عبد العزيز حين آلت الخلافة إليه مقام ما كان بنو أمية غضب الله تعالى عليهم يجعلونه في أواخر خطبهم من سب علي كرم الله تعالى وجهه ولعن كل من بغضه وسبه وكان ذلك من أعظم مآثره رضي الله تعالى عنه، وقال غير واحد: لو لم يكن في القرآن غير هذه الآية الكريمة لكفت في كونه تبيانا لكل شيء وهدى. ولعل إيرادها عقيب قوله تعالى: وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ الْكَلِيمَ لِلتَّنْبِيهِ عَلَيْهِ فِيمَا إِذَا نَظَرَ إِلَىٰ أَهْمًا قَدْ جَمَعَتْ مَا جَمَعَتْ مَعَ وَجَازَهَا اسْتَيْقَظَتْ عَيُونَ الْبَصَائِرِ وَتَحَرَّكَتْ لِلنَّظَرِ فِيمَا	تفسير الأوسى - روح المعاني	٧	٢٥١

### پی نوشت:

(٤) روح المعاني في تفسير القرآن العظيم، ألوسي، ج ٧، ص ٤٥٦، ط الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت ١٤٢٢ هـ



ابن خلدون در تاریخش تصریح می کند:  
بني اميه به علي ناسزا مي گفتند تا اين كه عمر به تمام سرزمين ها نامه نوشت و دستور به ترك آن داد.

# تاريخ ابن خلدون

المستحق

دوران البربرية والخبر في تاريخ العرب والبربر  
من عاينهم في ذي الشاة الكبر

مؤلف

عبد الرحمن بن خلدون

٧٣٢-٨٠٨ هـ - ١٣٣٢-٤٠٦ م

مراجعة الدكتور  
سهيل زكار

ضبط المتن ووضع الحواشي والقهايس  
الاستاذ خليل شحادة

طبعة مستكملة ومقارنة مع عدة نسخ  
ومخطوطات ومذاتة بحواشي وشرح وتمتاز  
بفهارس للموضوعات والأعلام والأماكن الجغرافية

المجلد الثالث

Sonnat.net

دار الفكر

للطباعة والنشر والتوزيع

ومن بعدك يزيد بن عبد الملك فاسموا له وأطيعوا واتقوا الله ، ولا تختلفوا فيقطع فيكم  
وختم الكتاب ثم أمر كعب بن جابر العبيسي صاحب الشرطة أن يجمع أهل بيته ، وأمر  
رجاء بن حيوة أن يدفع لهم كتابه وقال : أخبرهم أنه كتابي فليأبوا من وليت فيه  
فبأبوه رجلاً رجلاً وتفرقوا وأتى عمر إلى رجاء يستعمله ويناشده الله والمودة يستعني  
من ذلك فأبى وجاءه هشام أيضاً يستعمله ليطلب حقه في الأمر فأبى ، فانصرف  
أسفاً أن يخرج من بني عبد الملك ثم مات سليمان وجمع رجاء أهل بيته فقرأ عليهم  
الكتاب فلما ذكر عمر قال هشام : والله لانايبه أبداً فقال له رجاء : والله نضرب  
عنقك فقام أسفاً يجرّ رجله حتى جاء إلى عمر بن عبد العزيز وقد أجلسه رجاء على  
المنبر وهو يسترجع لما أخطأه ، فبأبوه واتبه الباقون ودفن سليمان وصلى عليه عمر بن  
عبد العزيز والوليد كان غائباً عن موت سليمان ولم يعلم بيعة عمر فعقد لواء ودعا لنفسه  
وجاء إلى دمشق . ثم بلغه عهد سليمان فجاء إلى عمر واعتذر إليه وقال : بلغني أن  
سليمان لم يعهد فخضت على الأموال أن تنهب فقال : عمر لوقت بالأمر لعدت في  
بيتي ولم أنازعك فقال عبد العزيز : والله لا أحب لهذا الأمر غيرك وأول ما بدأ به عمر  
لما استقرت البيعة له أنه ردّما كان لفاطمة بنت عبد الملك زوجته من المال والحلى  
والجوهر إلى بيت المال وقال : لا أجمع أنا وأنت وهو في بيت واحد فردّته جميعه ولما  
ولّى أخوها يزيد من بعد ردّه عليها فأبى وقالت : ما كنت أعطيه حياً أعطيه ميتاً<sup>(١)</sup> ،  
ففرّقه يزيد على أهله وكان بنو أمية يسبون علياً فكتب عمر إلى الآفاق بترك ذلك ،  
وكتب إلى مسلمة وهو بأرض الروم يأمره بالقول بالمسلمين .

## \* ( عزل يزيد بن المهلب وحجسه والولاية على عماله ) \*

ولما استقرت البيعة لعمر كتب في سنة مائة إلى يزيد بن المهلب أن يستخلف على عماله  
ويقدم فاستخلف مخلداً ابنه وقدم من خراسان وقد كان عمر وليّ على البصرة عدّي  
ابن أوطاة الفزاريّ وعلى الكوفة عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب  
وضم إليه أبا الزناد ، فكتب إلى عدّي بن أوطاة موسى أن يقبض على يزيد بن  
المهلب ويبعثه مقيداً ، فلما نزل يزيد واسط وركب السفن يريد البصرة بعث عليّ بن

(١) الجملة غير مفهومة حسب مقتضى السياق وفي الكامل لابن الأثير ج ٥ ص ٤٢ : « ما كنت أعطيه حياً  
واعصبه ميتاً . »

پی نوشت:

(٥) تاریخ ابن خلدون، ج ٣، ص ٩٤، ناشر: دار الفکر

شيخ محمد بن علي مشهور به ابن العمراني مي نويسد:  
 تمامی بني امیه علي - صلوات [الله] علیه و سلامه - را بر فراز منبرها لعن مي کردند تا زمانی که عمر بن عبد العزيز به حکومت رسید و دستور به ترك آن داد.

# الإنبياء في فناء الخلفاء

محمد بن علي بن محمد المعروف بابن العمراني

المتوفى سنة ۵۸۰ هجرية

تحقيق وتقديم

الدكتور قاسم السامرائي

Sonnat.net



پی نوشت:

(۶) الإنبياء في تاريخ الخلفاء، ابن العمراني، ص ۵۱، ط الأولي، دار الأفاق العربية، مصر ۱۴۱۹ هـ

- السيرة عادلا في الرعية ، يعود المرضي ، ويشجع الجناز وبأخذ مال الله من وجهه ويصرفه في حقه . وكان عمر بن الخطاب - رضوان الله عليه - جده لأمه . وكان قبل خلافته يلبس الحلة بألف دينار ويقول : ما أشتها ، وحين ولي الخلافة كان قيصره وعبادته وجميع ما يكون على يده من ثوب واحد خشن وتحت جبة صوف تلاق جلده على يده ويقول : هذا لن يموت كثير . وبعد وفاته رُئي في المنام وهو على حالة حسنة وعليه ثياب فاخرة وهو جالس في روضة زهرة فقال له الرائي له في المنام: يا أمير المؤمنين قل لي ما أعيدك عنك إلى أهلك ووعيتك . فقال له عمر : قل لهم : « لئلا هذا فيعمل الداملون » [ ب ۶ ] ثم تلا بعد ذلك قول الله تعالى : « تلك النار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا نساداً والعاقبة للمتقين » . وكان يروى أنه قال لهم : يا أميون علياً - صلوات [الله] عليه و سلامه - على المنبر فذ ولي عمر بن عبد العزيز يقطع تلك الأمانة وبقيت هذه السنة بئس يوم (۳۳) . ومات بدر سمعان نجس بقين من رجب سنة إحدى ومائة ، وكانت خلافته سنتين وخمسة أشهر وأربسة أيام - رضي الله عنه وقدس روحه - .
- يزيد بن عبد الملك ، بويغ له نجس بقين من رجب سنة إحدى ومائة ، وتوفي يوم الخميس نجس بقين من شعبان سنة خمس ومائة . فسكانت خلافته أربع سنين وعشراً واحداً .
- هشام بن عبد الملك ، أبو الوليد ، ويعرف بهشام الأحول ، بويغ له بالخلافة في رمضان سنة خمس ومائة وكانت وفاته لعشر خلون من ربيع الآخر سنة خمس وعشرين ومائة ، وكانت خلافته تسع عشرة سنة وسبعة أشهر وخمسة عشر يوماً .
- الوليد بن يزيد بن عبد الملك ، كنيته أبو العباس ، بويغ له في جمادى الأولى سنة خمس وعشرين ومائة . وحين يلبثه وفاة هشام كان يقرأ في المسحف قوضه من يده وقال : هذا نراق بيبي وبيدك (۳۴) ثم قال : والله لأنزلين هذه النعمة بسكرة قبل الظهور فأخذ رطلاً وصر به وتثني وثملت حتى سكر ونام ، وكان قاجراً [ ۱۷ ] فاستأ

شهاب الدين احمد بن عبد الوهاب مي نويسد:

نخستين كاري كه عمر بن عبد العزيز انجام داد اين بود كه ناسزا گويي به علي بن ابي طالب رضی الله عنه را بر فراز منبرها ترك كرد زيرا در زمان بني اميه او را دشنام مي دادند؛ اما هنگامي كه عمر خليفه شد آن را ترك كرد.

قال رجاء: فأتاني عُمَرُ بن عبد العزيز فقال: أخشى أن يكونَ هذا أُنْتَدَ إلي مِن هذا الأمرِ شيئاً؛ فأنشُدك الله إلا أعلمتني إن كان قد وقع حتى أستعفي قَبْلَ أن يأتي حالٌ لا أقدرُ على ذلك فيها. قال رجاء: قلت: ما أنا مخبرك. فذهب عَنِّي غَضِيان. ولقيني هشامُ بن عبد الملك فقال: إن لي حرمةً ومودةً قديمة فاعلمتني بهذا الأمر؛ فإن كان إلى غيري تكلمت، وله عليّ ألا أذكرك. قال: فأبيت أن أخبره. قال: ودخلت على سليمان عند موته فغمضته وسجّيته، وأغلقت الباب، وأرسلت إلى كعب بن جابر، فجمع أهل بيت سليمان في مسجد دايق، فقلت: بايعوا! فقالوا: قد بايعنا مرة. قلت: وأخرى، هذا عهدٌ من أمير المؤمنين، فبايعوا الثانية. قال رجاء: فلما بايعوا بعد موته رأيت أني قد أحكمت الأمر فقلت: قوموا إلى صاحبكم فقد مات، فاسترجعوا، وقرأت الكتاب، فلما انتهيت إلى ذكر عمر بن عبد العزيز قال هشام: لا تباعه والله أبداً. قلت: أضرب والله عُقُوك. قم وبايع. فقام يجرُ رجله.

قال رجاء: وأجلست عمر على المنبر وهو يسترجع لما وقع فيه، وهشام يسترجع لما أخطأه، فبايعوه.

قال: ولما دُفِن سليمان أتني عمر بمراكب الخلافة، فقال: دأبتني أرفق لي، وركب دأبتُه؛ ثم أقبل سائراً، فقيل له: منازل الخلافة؟ فقال: فيها عيال سليمان، وفي فسطاطي كفاية حتى يتحولوا.

قال: وبلغ عبد العزيز بن الوليد - وكان غائباً - وفاة سليمان ولم يشعر بعمر، فدعا لنفسه، فبلغه بيعة عمر، فأقبل حتى دخل عليه، فقال له عمر: بلغني أنك بايعت من قبلك، وأردت دخول دمشق. قال: نعم، وذلك أنه بلغني أن سليمان ما عقد لأحد فحفت على الأموال أن تنتهب. فقال له عمر: لو بايعت وقمت بالأمر لم أتزعك فيه. فبايعه عبد العزيز.

قال: ولما استقرت البيعة لعمر قال لامرأته فاطمة بنت عبد الملك: إن أردتني فزدي ما معك من مالٍ وحليٍّ وجوهرٍ إلى بيت المال، فإنه للمسلمين، وإني لا أجمع أنا وأنت وهو في بيت واحد، فردته جميعه. فلما توفي عمر وُئِي أخوها يزيد رذه عليها فلم تأخذه، وقالت: ما كنت لأجليه خيراً وأغصيه ميتاً، ففرقه يزيد على أهله.

قال: وكان من أول ما ابتداء به عمر بن عبد العزيز أن ترك سب علي بن أبي طالب رضي الله عنه على المنابر، وكان يُسَبُّ في أيام بني أمية إلى أن ولي عمر فتك ذلك، وأبدله قول الله عز وجل: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالَّذِي يُبْغِضُكُمْ لَمَّا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾ [النحل: 19].

# نَهَايَةُ الْأَرْبِ

فِي

# فُنُونِ الْأَرْبِ

تَأَلِيفُ

شَهَابِ الدِّينِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ النَّوِيرِيِّ

المتوفى ٧٣٣ هـ

٢١-٢٢  
Sonnat.net

تحقيق

الأستاذ عبد المجيد ترحماني

مستقرات

مكتبة دار الفکر

دار الكتب العلمية

بيروت - لبنان

پی نوشت:

(۷) نهاية الأرب في فنون الأدب، أحمد بن عبد الوهاب بن محمد بن عبد الدائم القرشي التيمي البكري، شهاب الدين النويري (المتوفى: ٧٣٣هـ) ج ٢١، ص ٢١٦ يا ٣٥٨، الناشر: دار الكتب والوثائق القومية، القاهرة، الطبعة: الأولى، ١٤٢٣ هـ - عدد الأجزاء: ٣٣

حافظ جلال الدين سيوطي مي گوید:

بني اميه به علي بن ابي طالب در خطبه هاي نماز دشنام مي دادند اما هنگامي كه عمر بن عبد العزيز به خلافت رسيد اين عمل را رها و به فرماندانش دستور ترك آن را داد.

پی نوشت:

(۸) تاريخ الخلفاء، عبد الرحمن بن أبي بكر، جلال الدين السيوطي (المتوفى: ۹۱۱ هـ) ج ۱، ص ۱۸۲، المحقق: حمدي الدرمداش، الناشر: مكتبة نزار مصطفى الباز، الطبعة: الطبعة الأولى: ۱۴۲۵هـ-۲۰۰۴م

همچنین ابن اثیر مي نویسد:

بني اميه به اميرالمومنين علي بن ابي طالب عليه السلام دشنام می دادند تا زمانی كه عمر بن عبد العزيز به حكومت رسیده؛ او این كار را ترك نمود و به نقاط مختلف بخشنامه كرد تا این كار را ترك كنند.

۳۱۴ سة ۹۹

وأخرى هذا عهد أمير المؤمنين فبايعوا الثانية ؛ فلما بايعوا بعد موته رأيت أني قد أحكمت الأمر فقلت : قوموا إلى صاحبكم فقد مات قالوا : إنا لله وإنا إليه راجعون ، وقرأت الكتاب عليهم فلما انتهيت إلى ذكر عمر بن عبد العزيز قال هشام : لا نبايعه والله أبداً قلت : أضرب والله عنقك فمُ فبايع فقام يجر رجله قال رجاء : فأخذت بضبعي عمر بن عبد العزيز فأجلسته على المنبر وهو يسترجع لما وقع فيه ، وهشام يسترجع لما أخطأه فبايعوه ، وغسل سليمان وكُنن صلى عليه عمر بن عبد العزيز ودُفن ، فلما دُفن أبي عمر بمراكب الخلافة ولكل دابة سائس فقال : ما هذا ؟ فقيل مراكب الخلافة قال : دابتي أوفق لي وركب دابته وصرفت تلك الدواب ، ثم أقبل سائراً فقيل له : أمزلت الخلافة ؟ فقال : فيه عيال أبي أيوب - يعني سليمان - وفي فسطاطي كفاية حتى يتحولوا فأقام في منزله حتى فرغوه .

قال رجاء : فأعجبني ما صنع في الدواب ، ومنزل سليمان ، ثم دعا كاتباً فأملئ عليه كتاباً واحداً وأمره أن ينسخه ويسيره إلى كل بلد ، وبلغ عبد العزيز بن الوليد - وكان غائباً - موت سليمان ولم يعلم بيعة عمر فعقد لواء ودعا إلى نفسه فبلغه بيعة عمر بعهد سليمان فأقبل حتى دخل عليه فقال له عمر : بلغني أنك بايعت من قبلك وأردت دخول دمشق فقال : قد كان ذلك ، وذلك أنه بلغني أن سليمان لم يكن عهد لأحد فخفت على الأموال أن تُنهب ، فقال عمر : لو بايعت وقمت بالأمر لم أنازعك فيه ولقعدت في بيتي ، فقال عبد العزيز : ما أحب أنه ولي هذا الأمر غيرك وبايعه ، وكان يرجي لسليمان بتوليته عمر بن عبد العزيز وترك ولده ، فلما استقرت البيعة لعمر بن عبد العزيز قال لامرأته فاطمة بنت عبد الملك : إن أردت صحبتي فتردي ما معك من مال وحلي وجوهر إلي بيت المسلمين فإنه لهم وإني لا أجتمع أنا ، وأنت ، وهو في بيت واحد فردته جميعه ؛ فلما توفي عمر وولي أخوها يزيد رده عليها وقال : أنا أعلم أن عمر ظلمك قالت : كلا والله وامتنعت من أخذه وقالت : ما كنت أطيعه حياً وأعصيه ميتاً فأخذه يزيد وفرقه على أهله .

ذكر ترك سب أمير المؤمنين علي عليه السلام

كان بنو أمية يسبون أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام إلى أن ولي عمر بن عبد العزيز الخلافة فترك ذلك وكتب إلى العمال في الأفاق بتركه ، وكان سبب

الكامل في التاريخ

للإمام العلامة عمدة المؤرخين أبو الحسن علي بن أبي بكر الكرم  
محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الوهيد الشيباني  
المعروف بابن الأثير الجوزي القليبي البزاز  
المتوفى سنة ٦٣٠ هـ

من سنة ٦٥ لثاية سنة ١٢٦ للهجرة

Sonnat.net

راجعه وصحته

الدكتور محمد يوسف الرفاعة

المجلد الرابع

دار الكتب العلمية

بيروت - لبنان

پی نوشت:

(۹) الكامل في التاريخ، أبو الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد الشيباني الجزري، عز الدين ابن الأثير (المتوفى: ۶۳۰ هـ) ج ۴، ص ۹۸ یا ۳۱۴، تحقيق: عمر عبد السلام تدمري، الناشر: دار الكتاب العربي، بيروت - لبنان/ الطبعة: الأولى، ۱۴۱۷ هـ / ۱۹۹۷ م/ عدد الأجزاء: ۱۰

خير الدين زركلي در ترجمه عمر بن عبد العزيز مي نويسد:

عمر بن عبد العزيز در سال ۹۹ هـ بعد از سليمان خلافت را به دست گرفت؛ مردم در مسجد دمشق با وي بيعت كردند و مردم در زمان وي آرام بودند؛ پس او از ناسزاگويي به علي بن ابي طالب كه حاكمان پيش از وي از بني اميه بر فراز منبرها انجام مي دادند جلوگيري كرد.



عمر بن عبد الرحمن طاعوري

بصر (۱) .  
عمر بن عبد العزيز  
(۶۱-۸۱۰هـ - ۶۸۱-۷۲۰م)

عمر بن عبد العزيز بن مروان بن الحكم الأموي القرظي، أبو حفص؛ الخليفة الصالح، والملك العادل، وربما قيل له خامس الخلفاء الراشدين تشبيهاً له بهم. وهو من ملوك الدولة مروانية الأموية بالشام. ولد ونشأ بالمدينة، وولي إمارتها بالولاء ثم استنزه ومسلمان ابن عبد الملك بالشام. وولي الخلافة بعهد من سليمان سنة ۸۹۹، فويع في مسجد دمشق. وسكن الناس في أيامه، ففتح سب علي بن أبي طالب (وكان من تقدمه من الأمويين يسونه على المنابر) ولم تطل ملته، قيل: دس له السم وهو يدبر سمعان من أرض العرة، فموت به. ومدته خلافة سنتان ونصف. وأخباره في عدله وحسن سياسته كثيرة. وكان يدعى «أشج بني أمية» رمحه دابة وهو غلام فشكته. وقيل في صفته: «كان نحيف الجسم، غائر العينين، يجيبه أثر الشجة، وخطه الشيب، أبيض، رقيق الوجه مليحاً». وفي كتاب الإسلام والحضارة العربية: «كانت طريقته في إدارة ولايته إطلاق الحرية للعامل، لا يتجاوز الخليفة إلا في أهم المهمات مما يشكل عليه أمره». ورواه الشريف الرضي بقصيدة مطلعها:

يا ابن عبد العزيز، لو بكت العين  
فتسى من أمية ليكيتك

ولأين الجوزي «سيرة عمر بن عبد العزيز» ط ۱ ولعبد الله ابن عبد الحكم «سيرة عمر بن عبد العزيز» ط ۲ ولعبد الرؤوف الشاذلي «سيرة عمر بن عبد العزيز» ط ۳ ولأحمد زكي صفوت «عمر بن عبد العزيز» ط ۴ ولعبد العزيز سيد الأهل «الخليفة

(۱) حياة البربر ۳ - ۱۱۱۵ - ۱۱۲۹ ونسي كتابه «عقدي» التي في أمراء حضرة الفقيه «ويعلم الكون» ۱ - ۲۱۷.

الزاهد - ط ۵ في سيرته. ورايت في مخطوطات الفاتيكان (۱۴۵۷ حربي) كتاب «الملك العزير في مناقب عمر بن عبد العزيز» برسم الخزانة الشريفة الصحابية، وزير المملكة المصرية، خدماة الملوك أحمد الإجمي، وفي آخره: «كان الفراغ من تأليفه سنة ۷۸۵هـ» (۱).

أبو حفص الشطرنجي  
(۷۰۰ - نحو ۸۲۰هـ = ۱۳۰۰ - نحو ۱۴۲۵م)

عمر بن عبد العزيز الشطرنجي، أبو حفص؛ شاعر طليعة بيت المهدي. كان مقطوعاً باليه. وكان غزلاً أنيباً طريفاً. شغف بالشطرنج فنبأ إليه. وكان أبوه من موالى النصور، واسمه أعجمي، فتره بعد العزيز (۱).

الهلثري  
(۷۰۰ - نحو ۸۲۵هـ = ۱۳۰۰ - نحو ۱۴۲۵م)

عمر بن عبد العزيز بن المنذر بن الزبير (أو الربيع) بن عبد الرحمن بن هيار المظلي الأسدي القرظي: أول

(۱) قوات الوفاة ۲ - ۱۰۰ وتهديب الشيب ۷ - ۱۷۸ وسير النبوة - ج ۱ - الجزء الرابع - السفر ۲۷ وحلة الأرواح ۵ - ۲۴۴ - وهو طبعاً كثيرة من أخباره وابن الأثير ۵ - ۲۲ والبيهقي ۳ - ۱۴ وصفة الصفوة ۲ - ۳۳ وابن عسقلان ۳ - ۲۹ وتاريخ الخلفاء ۲ - ۳۱۵ والحري ۸ - ۱۲۷ والأغاني طبع دار الكتب ۹ - ۲۴۱ والحري ۲ - ۳۲۱ - ۱۲۷ والأعلام والحضارة العربية ۲ - ۱۷۲ - ط ۱ وفي مكان ولادة عماد، الحق ابن عبد الحكم في سيرته ۱۹ وروايات الوفاة ۹ - ۱۰۰ والنجوم الزاهرة ۱ - ۲۹ وتاريخ الخلفاء ۲ - ۳۱۵ على أن يرواه في «الفتية» وفي التاريخ والعتيق ۳ - ۱۲۹ - أصله عسقلاني، مات بالشام. وفي تهذيب الأسياد والفتاوى ۲ - ۱۹ - ولد بصيرة. وفي وفيات الأعيان ۲ - ۲۲۸ في الكلام على «حطاب» «قرب القاهرة» «وفاة» «عمر بن عبد العزيز». وفي اللغات ۱ - ۱۱۹ - بعد أن روى من عمر إلى الفتية فتقدم بها. وفي تاريخ الخلفاء من حياة الخوارج - ط ۱ - ورواه العسقلاني - ط ۱ - وفي حياة الخوارج - ولا يفي في غير. طبع القاهرة طبع تصحيح مصر. سبط الآتي ۱۷ والأغاني - طبعه بولاق ۱۹ - ۱۹ - وانظر الفراء (تحقيق عادي) ۳ - ۱۲۸.

# الأعلام

## قاموس تراجم

### لأشهر الرجال والنساء من العرب والمستعربين والمستشرقين

تأليف  
خير الدين زركلي

الجزء الخامس

Sonnat.net

دار العالم للملايين  
ص: ۱۰۸۵ - بيروت  
تلفون: ۰۱۱۳۱۱ - بيروت

پی نوشت:

(۱) الأعلام، خير الدين زركلي، ج ۵، ص ۵۰

## لكنت زبان هنگام لعن اميرالمومنين

ابن اثير و بلاذري به نقل از عبدالله بن عبيد الله مي نويسند:

پدرم هر گاه خطبه مي خواند و در آن مي خواست از علي رضي الله عنه بدگويي كند زبانش مي گرفت؛ پرسيدم پدر چرا در خطبه ات وقتي كه خواهي به علي ناسزا بدگويي كلام و سخنت نارسا مي شود؟

گفت تو اين موضوع را فهميده اي؟ گفتم آري، گفتم فرزندم اگر آن چه از علي ما مي دانيم (اين مردم) بدانند از اطراف ما پراكنده شده و به فرزندانش روي خواهند آورد... .

۳۱۵

سنة ۹۹

محبته علياً أنه قال : كنت بالمدينة أتعلّم العلم وكنت أكرم عبيدالله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود فبلغه عني شيء من ذلك ، فأتيته يوماً وهو يصلي فأطال الصلاة ففعدت أنتظر فراغته ، فلما فرغ من صلاته النفث إلي فقال لي : متى علمت أن الله غضب على أهل بدر ، وبيعة الرضوان بعد أن رضي عنهم ؟ قلت : لم أسمع ذلك قال : فما الذي بلغني عنك في علي ؟ فقلت : معذرة إلى الله وإليك وتركت ما كنت عليه .

وكان أبي إذا خطب فنال من علي رضي الله عنه تلجلج فقلت : يا أبت إنك نمضي في خطبتك فإذا أتيت علي ذكر علي عرفت منك تقصيراً قال : أو فطنت لذلك؟ قلت : نعم فقال : يا بني إن الذين حولنا لو يعلمون من علي ما نعلم تفرقوا عنا إلى أولاده ، فلما ولي الخلافة لم يكن عنده من الرغبة في الدنيا ما يرتكب هذا الأمر العظيم لأجله فترك ذلك وكتب بتركه وقرأ عوضه ﴿إن الله يأمر بالعدل والإحسان وإيتاء ذي القربى﴾ (١) الآية ، فحل هذا الفعل عند الناس محلاً حسناً وأكثروا مدحه بسببه ، فمن ذلك قول كثير عزة :

وليت قلمٌ تشتم علياً ولم تُجف  
تكلمت بالحق المبين وإنما  
وسدقت معروف الذي قلت بالذي  
ألا إنما يكفي الفتى بُعد زبيح  
بريباً ولم تبسغ مسألة مجرم  
تبين آيات الهدى بالتكلم  
فعلت فأضحى راضياً كل مسلم  
من الأود البادي ثقاف المقوم

فقال عمر حين أنشده هذا الشعر : أفلحنا إذا .

### ذكر عدة حوادث

وفي هذه السنة وجه عمر بن عبد العزيز إلى مسلمة وهو بأرض الروم يأمره بالفقول منها بمن معه من المسلمين ووجه له خيلاً عتاقاً وطعاماً كثيراً وحث الناس على معونتهم ، وفيها أغارت الترك على أذربيجان فقتلوا من المسلمين جماعة فوجه عمر حاتم بن النعمان الباهلي فقتل أولئك الترك ولم يقلت منهم إلا اليسير وقدم على عمر منهم بخمسين أسيراً .

(١) سورة النحل ٩٠ .

# الكامل في التلخيص

الإمام العلامة عمدة المؤرخين أبو الحسن علي بن أبي بكر  
محمد بن محمد بن عبد الكريم بن عبد الواحد الشيباني  
المعروف بابن الأثير الجزري القلقبي البغدادي  
المتوفى سنة ٦٣٠ هـ

من سنة ٦٥ لغاية سنة ١٢٦ للهجرة

راجعه وصححه

الكتور محمد يوسف الرقائ

**Sonnat.net**

المجلد الرابع

دار الكتب العلمية

مبروت - لبنان

### پی نوشت:

(١) انساب الأشراف، بلاذري، ج ٨، ص ١٩٥

(٢) الكامل في التاريخ، ابن اثير، ج ٥، ص ٤٢ / ج ٤، ص ٣١٥، حوادث سال ١٠٠ هـ

## ابوبکر از فراریان جنگ خیبر

وقتی پیامبر صلی الله علیه و سلم به خیبر رسیدند پرچم را به دست ابابکر دادند و او را همراه جمعی به سمت خیبر فرستادند. ولی او ایستادگی نکرد و فرار کرد؛ مرتبه دوم عمر را به همراه جمعی به خیبر فرستادند ولی او نیز فرار کرد.

۳۹

کتاب المغازی والسرائیا

۴۲/۴۳۳۸ - حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، ثنا أحمد بن عبد الجبار، ثنا يونس بن بكير، عن محمد بن إسحاق قال: حدثني بريدة بن سفيان بن بريدة الأسلمي، عن سلمة بن عمرو بن الأكوع رضي الله عنه قال: بعث رسول الله ﷺ أبا بكر رضي الله تعالى عنه إلى بعض حصون خيبر فقاتل وجهد ولم يكن فتح.

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

۴۲/۴۳۳۸ - أخبرنا أبو قتيبة سالم بن الفضل الأدمي بمكة، ثنا محمد بن عثمان بن أبي شيبة، ثنا علي بن هاشم، عن ابن أبي ليلى، عن الحكم وعيسى، عن عبد الرحمن، عن أبي ليلى، عن علي أنه قال: يا أبا ليلى أما كنت معنا بخيبر؟ قال: بلى والله كنت معكم قال: فإن رسول الله ﷺ بعث أبا بكر إلى خيبر فصار بالناس وانهمز حتى رجع.

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

۴۳/۴۳۳۹ - حدثنا ميمون بن إسحاق بن الحسن الهاشمي ببغداد، ثنا أحمد بن عبد الجبار العطاردي، ثنا يونس بن بكير، ثنا المسيب بن مسلم الأزدي، ثنا عبد الله بن بريدة، عن أبيه رضي الله عنهما قال: كان رسول الله ﷺ ربما أخذته الشقيقة فلبثت اليوم واليومين لا يخرج فلما نزل بخيبر أخذته الشقيقة فلم يخرج إلى الناس وأن أبا بكر رضي الله عنه أخذ راية رسول الله ﷺ ثم نهض فقاتل قتالاً شديداً ثم رجع.

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

۴۴/۴۳۴۰ - أخبرنا أبو العباس محمد بن أحمد المحبوبي بمرو، ثنا سعيد بن مسعود، ثنا عبيد الله بن موسى، ثنا نعيم بن حكيم، عن أبي موسى الحنفي، عن علي رضي الله عنه قال: سار النبي ﷺ إلى خيبر فلما أتاها بعث عمر رضي الله تعالى عنه وبعث معه الناس إلى مدينتهم أو قصرهم فقاتلوه فلم يلبثوا أن هزموا عمر وأصحابه فجاءوا ينجبونه ويحببهم فصار النبي ﷺ، الحديث.

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

sonnat.net

والفقه الذهبي في كلهم

۴۳۳۸ - قال في التلخيص: صحيح.  
 ۴۳۳۸ - قال في التلخيص: صحيح.  
 ۴۳۳۹ - قال في التلخيص: صحيح.  
 ۴۳۴۰ - قال في التلخيص: صحيح.

# المُسْتَدْرَكُ عَلَى الصَّحِيحَيْنِ

لِلإِمَامِ الْحَافِظِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْحَاكِمِ النَّيْسَابُورِيِّ

مَعَ تَضَمُّنَاتِ الْإِسْلَامِ الرَّضِيِّ فِي التَّلَخِيصِ وَالْمِيزَانِ وَالْعِرَاقِي فِي أَمَالِيهِ وَالنَّوَاوِيِّ فِي فَيْضِ الْقَدِيرِ وَغَيْرِهِمْ مِنَ الْعُلَمَاءِ الْأَجَلَّةِ

أَوَّلُ طَبْعَةٍ مَرْمَرِيَّةٍ الْأَحَابِيثُ وَمَقَابِلُهُ كَتَبَهُ عِدَّةٌ مِمَّنْ طَبَعُوا

دَرَسَاةٌ وَتَحْقِيقٌ  
مُصْطَفَى عَبْدِ الْفَارِغِيِّ

کتاب الهجرة، کتاب المغازی والسرائیا، کتاب معرفة الصحابة

## الجزء الثالث

مستورات  
مركز كافي  
للتدقيق والنشر  
دار الكتب العلمية  
بيروت - لبنان

پی نوشت:

- (۱) اسد الغابة، ج ۴، ۲۱
- (۲) الغدير، ج ۱، ص ۳۸
- (۳) مسند احمد، ج ۶، ص ۳۵۳
- (۴) البداية والنهاية، ج ۴، ص ۱۸۶
- (۵) الكامل، ابن اثير، ج ۲، ص ۱۴۹
- (۶) تذكرة الخواص، ج ۱، مسند البزاز

- (۷) مصنف، ابی شیبیه، ج ۶، ص ۱۵۴
- (۸) شذرات الذهبیة، ابن طولون، ص ۵۲
- (۹) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۲۲ و ۱۲۴
- (۱۰) خصائص امیر المؤمنین، نسائی، ص ۵۲ و ۵۳
- (۱۱) الصحيح من سيرة النبي الأعظم، ج ۳، ص ۲۸۲
- (۱۲) مناقب علی بن ابی طالب لابن، مغازلی، ص ۱۸۱، ح ۲۱۷، ط ۱
- (۱۳) تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۱، ص ۱۶۹ یا ۱۷۷، ح ۲۳۳ تا ۲۳۶ و ۲۴۰ - ۲۴۱ تا ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۶۱ و ۲۶۲
- (۱۴) ذهبی با تصریح به صحت آن در تلخیص مستدرک آورده است. فرار ابی بکر و عمر روز خیبر: ترجمة الامام علی بن ابی طالب
- (۱۵) مستدرک علی صحیحین حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۲۷ یا ۳۹، پس از نقل می گوید این حدیث با سند صحیح نقل شده است ولی نقل نکرده اند (مسلم و بخاری)

ابن ابی الحدید راجع به فرار عمر و ابابکر از جنگ خیبر می گوید:

آنچه را فراموش کنم فراموش نمی کنم که آن دو (ابوبکر و عمر در جنگ) تقدم جستند و (از جهاد) فرار کردند و حال آن که می دانستند فرار از گناهان بزرگ است.

---

**پی نوشت:**

(۱) بخش مربوط به جنگ خیبر

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: فردا مردی را به سوی قلعه می فرستم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر هم او را دوست دارند و از جنگ روی بر نمی تابد و خداوند قلعه را به دست او بگشاید؛ سربازان هر کدام امید داشتند که آن فاتح باشند. علی رضی الله عنه در آن روز مبتلا به درد چشم بود. پیامبر صلی الله علیه و سلم به او فرمودند: حرکت کن. گفت یا رسول الله جایی را نمی بینم پیامبر صلی الله علیه و سلم آب دهان مبارک خود را به چشم او کشید و پرچم اسلام را به دستش داد. علی رضی الله عنه عرض کرد یا رسول الله به چه چیز جنگ کنم؟ فرمودند: به اینکه بگویند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله؛ وقتی که این را گفتند خون و مالشان از طرف من محترم است مگر اینکه حق آن را ادا نکنند که حساب آنها هم با خداست؛ علی رضی الله عنه به ملاقات یهودیان رفت و خیبر را فتح کرد.





## اثبات نفاق ابوبکر

یکی از مسائل قطعی میان مسلمین که دارای مدارک و اسناد بی شماری در قرآن و سنت می باشد مساله ی وجود نفاق و منافقین در میان صحابه است. در این بخش نفاق یکی از صحابه ی معروف پیامبر صلی الله علیه و آله بر اساس رفتار خود صحابه اثبات می شود!

حذیفه بن یمان صاحب سر پیامبر صلی الله علیه و آله بود و نام منافقین را می دانست؛ امیر المومنین در مورد وی می فرماید: او منافقان را می شناسد؛ در مورد مشکلات از وی سوال نمایید زیرا اگر از وی بپرسید وی را بر آنها عالم خواهید یافت.

وأبوه ، فلقیهم أبو جهل ، قال : إلى أين ؟ قالاً : حاجةً لنا . قال : ما جئتم إلا لیتحدوا مُحَمَّدًا . فأخذوا عليهما موتقاً ألا يكثرا عليهم . فاتيا رسول الله ، فأخبراه<sup>(۱)</sup> .

ابن جریر: أخبرني أبو حَرَب بن أبي الأسود ، عن أبي الأسود ؛ قال : وعن رجل ، عن زاذان : أن علياً سئل عن حذيفة ، فقال : عليم المنافقين ، وسأل عن المغضيات ؛ فإن تسألوه تجدوه بها عالماً<sup>(۲)</sup> .

أبو عروانة ، عن سكيما ، عن ثابت أبي المقدم ، عن أبي يحيى ، قال : سألت رجلاً حذيفةً ، وأنا عنده ، فقال : ما النفاق ؟ قال : أن تتكلم بالاسلام ولا تعمل به .

سَلَام بن مسكين ، عن ابن سيرين : أن عُمَر كتبَ في عهد حذيفة على المدائن : اسمعوا له وأطيعوا ، وأعطوه ما سألكم . فخرج من عند عمر على حمار مؤكف ، تحته زاده . فلما قدم استقبله الدهاقينُ ويديه رغيْفٌ ، وعرقٌ من لحم<sup>(۳)</sup> .

(۱) إسناده ضعيف لجهالة الواسطة بين ابن إسحاق وحذيفة .

(۲) رجاله ثقات ، وفي «المستدرک» ۳/۲۸۱ من طريق الأعمش ، عن عمرو بن مرة وإسحاق ، عن قيس قال : سئل علي رضي الله عنه عن ابن مسعود ، فقال : قرأ القرآن ، ثم وقف عند شبهاته ، فأحل حلاله ، وحرم حرامه ، وسئل عن عمار ، فقال : مؤمن نسي ، وإذا ذُكر ذكر ، وسئل عن حذيفة ، فقال : كان أعلم الناس بالمنافقين .

(۳) «حلية الأولياء» ۱/۲۷۷ من طريق هناد ، عن وكيع ، عن سلام بن مسكين عن ابن سيرين ، ورواه ابن سعد ۷/۳۱۷ عن طلحة بن مصرف ، عن وكيع ، والفضل بن دكين عن مالك ابن مغول ، وهو في «أسد الغابة» ۱/۴۶۹ ، وذكره صاحب «كنز العمال» ۱۳/۴۴۳ ونسبه إلى ابن سعد وابن عساکر . وسرکف : أي قد وضع عليه الإكاف ، وهو بمنزلة السرج للحصان ، والدعايقين : رؤساء القرى ، أو التجار .

## سيرة اعلام النبلاء

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المتوفى

۷۶۸هـ - ۱۳۷۴م

## الجزء الثاني

مَقَرَّ نَصْرُهُ ، وَرَمَّجَ أَمَارِيَهُ ، وَعَلَّنَ عَلَيْهِ

شَعِيبَ الْأَرْبُوطِ

Sonnat.net

مؤسسة الرسالة

پی نوشت:

(۱) سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۲، ص ۳۶۳

حاکم نیشابوری نیز از قول امیرالمومنین در مورد حذیفه نقل می کند:

علی رضی الله عنه گفت... و از حذیفه سوال شد او گفت وی داناترین مردم به منافقین بود.

۳۱ - کتاب معرفة الصحابة / ح ۵۶۲۹ - ۵۶۳۲ ..... ۴۲۹

الله له وإن كان غير ذلك ليضربن الله به وجهه يوم القيامة.

۱۲۲۷ / ۵۶۲۹ - أخبرني عبد الله بن الحسين القاضي بمرو، ثنا الحارث بن أبي أسامة، ثنا يزيد بن هارون، أنا مسعر بن كدام، عن عبد الملك بن مسيرة، عن الزناب بن سيرة، عن أبي مسعود الأنصاري قال: أغمى علي حذيفة من أول الليل ثم أفاق / فقال: ۳/۳۸۱ أي الليل هذا؟ قلت: السحر الأعلى قال: عائد بالله من جهنم مرتين أو ثلاثاً ثم قال: ابتاعوا لي ثوبين فكفونوني فيها ولا تغلوا علي فإن صاحبكم أن يرض عنه لبس خيراً منها وإلا سلبها سلباً سريعاً.

۱۲۲۸ / ۵۶۳۰ - أخبرنا أحمد بن جعفر القطيعي، ثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل، حدثني أبي، ثنا محمد بن بكر، أنا إسرائيل، عن مسيرة بن حبيب، عن المتهال بن عمرو، عن زر بن حبيش، عن حذيفة، عن النبي ﷺ قال: «أناي جبريل عليه الصلاة والسلام فقال: إن الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة» ثم قال لي رسول الله ﷺ: «غفر الله لك ولأمك يا حذيفة».

۱۲۲۹ / ۵۶۳۱ - حدثنا أبو بكر محمد بن أحمد بن بالويه، ثنا موسى بن هارون، ثنا إبراهيم بن يوسف الصيرفي، ثنا علي بن عباس، عن الأعمش، عن عمرو بن مرة وإسماعيل، عن قيس قال: سئل علي رضي الله عنه عن ابن مسعود فقال: قرأ القرآن ثم وقف عند شهبانه فأحل حلاله وحرم حرامه وسئل عن عمار فقال مؤمن نسي وإذا ذكر ذكر وسئل عن حذيفة فقال: كان أعلم الناس بالمنافقين وذكر باقي الحديث.

★★★

ذكر مناقب خباب بن الأرت ويكنى أبا عبد الله رضي الله عنه

قد كثرت الاختلاف في نسبة فقيل خباب حليف بني زهرة.

۱۲۳۰ / ۵۶۳۲ - كما أخبرناه أبو جعفر البغدادي، أنا محمد بن عمرو بن خالد الحزامي، ثنا أبي، ثنا ابن لهيعة، ثنا أبو الأسود، عن عروة بن الزبير قال: خباب بن

۵۶۲۹ - سكت عنه الذهبي في التلخيص .

۵۶۳۰ - قال في التلخيص: صحيح .

۵۶۳۱ - قال في التلخيص: عن علي وسئل عن حذيفة فقال: كان أعلم الناس بالمنافقين .

# المستدرك على الصحيحين

للإمام الحافظ أبي عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري

مع تضييحات الإمام الذهبي في المناقب والميلاد والعراق في  
في أماليه والنوادي في فيض القدير وغيرهم من علماء الأئمة

أول طبعة برقم الأعداد ۱۰۰۰ - ۱۰۰۰ - ۱۰۰۰

دراسة وبحث

مصطفى عبدالقادر عطية

كتاب الهجرة، كتاب المغازي والسرايا، كتاب معرفة الصحابة

الجزء الثالث  
Sonnat.net

مستورات  
مركز أبي بصير  
للدراسات والبحوث  
دار الكتب العلمية  
بيروت - لبنان

پی نوشت:

(۲) المستدرک علی صحیحین، ج ۳، ص ۳۸۱ یا ۴۲۹

سیره ی حذیفه چنین بود که بر جنازه منافقین نماز نمی خواند لذا نماز نخواندن او بر جنازه کسی به معنی این بود که آن شخص منافق بوده است. عمر بن خطاب نیز در این مساله به حذیفه اقتدا می کرد؛ یعنی بر جنازه ای که حذیفه بر آن نماز نمی خواند نماز نمی گزارد و آن میت را منافق می دانست!

ابن اثير و ديگران مي گویند:

... هر وقت کسی فوت می کرد عمر از حذیفه درخواست می کرد؛ پس اگر حذیفه بر آن میت نماز می خواند عمر هم بر وی نماز می خواند و اگر حذیفه بر سر جنازه آن شخص حاضر نمی شد عمر نیز بر وی نماز نمی خواند و بر سر جنازه اش حاضر نمی شد.

١١١٣ . حُدَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ<sup>(١)</sup>

(ب د ع) حُدَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ، وَهُوَ حُدَيْفَةُ بْنُ جَسَلٍ، وَيُقَالُ: حُسَيْلٌ، بْنُ جَابِرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ جَرْوَةَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ مَازِنِ بْنِ قُطَيْبَةَ بْنِ عَيْسِ بْنِ يَغْيِثِ بْنِ رِيثِ بْنِ فَعْلَفَانَ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْعَيْسِيُّ، وَالْيَمَانُ لِقَبِّ حَسَلِ بْنِ جَابِرٍ. وَقَالَ ابْنُ الْكَلْبِيِّ: هُوَ لِقَبِّ جَرْوَةَ بْنِ الْحَارِثِ، وَإِنَّمَا قِيلَ لَهُ ذَلِكَ لِأَنَّهُ أَصَابَ دُمًا فِي قَوْمِهِ، فَهَرَبَ إِلَى الْمَدِينَةِ، وَحَالَفَ بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ مِنَ الْأَنْصَارِ، فَسَمَاهُ قَوْمُهُ الْيَمَانِ؛ لِأَنَّهُ حَالَفَ الْأَنْصَارَ، وَهَمَّ مِنَ الْيَمَنِ.

روى عنه ابنه أبو عبيدة، وعمر بن الخطاب، وعلي بن أبي طالب، وقيس بن أبي حازم، وأبو وائل، وزيد بن وهب، وغيرهم.

وهاجر إلى النبي ﷺ فخير به بين الهجرة والنصرة، فاختر النصره، وشهد مع النبي ﷺ حُدَاً وَقَتْلَ أَبِيهِ بِهَا، وَيَذْكُرُ عِنْدَ اسْمِهِ.

وحذيفة صاحب سر رسول الله ﷺ في المنافقين، لم يعلمهم أحد إلا حذيفة؛ أعلمه بهم رسول الله ﷺ، وسأله عمر: أفي عمالي أحد من المنافقين؟ قال: نعم، واحد، قال: من هو؟ قال: لا أذكره. قال حذيفة: فعزله، كأنما دل عليه، وكان عمر إذا مات ميت يسأل عن حذيفة، إن حضر الصلاة عليه صلى عليه عمر، وإن لم يحضر حذيفة الصلاة عليه لم يحضر عمر.

وشهد حذيفة الحرب بنهاوند، فلما قتل النعمان بن مقرن أمير ذلك الجيش أخذ الراية، وكان فتح همدان، والرِّي، والذُبُور على يده، وشهد فتح الجزيرة، ونزل نصيبين، وتزوج فيها.

وكان يسأل النبي ﷺ عن الشر ليتجنبه، وأرسله النبي ﷺ ليلة الأحزاب سرية ليأتيه بخبر الكفار، ولم يشهد بدرأ؛ لأن المشركين أخذوا عليه الميثاق لا يقاتلهم، فسأل النبي ﷺ: هل يقاتل أم لا؟ فقال: بل نفي لهم، ونستعين الله عليهم<sup>(٢)</sup>.

وسأل رجل حذيفة: أي الفتن أشد؟ قال: أن يعرض عليك الخير والشر، لا تندي أيهما تركب.

(١) مسند أحمد ٣٨٢/٥، طبقات ابن سعد ٦/١٥ - ٧، ٣١٧، التاريخ لابن معين ١٠٤، طبقات خليفة ٤٨/١٣٠، تاريخ خليفة ١٨٢، التاريخ الكبير ٩٥/٣، تاريخ النسوي ٣١١/٣، الجرح والتعديل ٢٥٦/٣، معجم الطبراني الكبير ١٧٨/٣، المستدرک ٣٧٩/٣، ٣٨١، الاستبصار ٢٣٣، ٢٣٥، حلية الأولياء ١/٢٧٠، ٢٨٣، ابن عساکر ٤ - ١٤٥٠، تاريخ الإسلام ١٥٢/٢، المعبر ٢٦/١، ٣٧، طبقات القراء ١/٢٠٣، تهذيب التهذيب ٢/٢١٩ - ٢٢٠، كنز العمال ١٣/٣٤٣، شلوات الذهب ١/٣٢، ٤٤، تهذيب ابن عساکر ٤/٩٦، ١٠٦، الإصابة ت (١٦٥٢)، الاستيعاب: ت (٥١٠).

(٢) أخرجه الحاكم في المستدرک ٣/٣٧٩، والطبراني في الكبير ٣/١٧٩، والبيهقي في السنن ١٠/١٤٥.

# اسد الغابة

## في معرفة الصحابة

تأليف

عز الدين ابن الأثير أبي الحسن علي بن محمد الجزري

المتوفى سنة ٦٣٠ هـ

Sonnat.net

تحقيق وتعليق

الشيخ علي محمد معوض

الشيخ عادل أحمد عبد الموجود

قدّم له وقَرَّضَهُ

الأستاذ الدكتور محمد بن المنعم البري

الدكتور عبد الفتاح أبو سنة

جامعة الأزهر

جامعة الأزهر

المحتوى:

أبي النعم - حريش

الجزء الأول

دار الكتب العلمية

بيروت - لبنان

پی نوشت:

(١) اسد الغابه، ج ١، ص ٣٩١ یا ٧٠٦

# عمدة القاري

ششرح  
سره

صحیح البخاری

ششرح الامام العلامة بدر الدين أبو محمد محمد بن أحمد البيني

التوفيق سنة ٥٥٥ هـ

الجُمُعَةُ الثَّانِيَةُ

Sonnat.net

المشهور باسم الميني على البخاري

قريب على عدة نسخ خطية

دار التكملة

وقال ابن مسعود حدثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو الصارق المصدوق وقال شقيق عن عبد الله سميت النبي صلى الله عليه وسلم كلمة وقال حذيفة حدثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم حديثين في هذه ثلاث تعالينا أوردها نبيها على أن الصحابي تارة كان يقول حدثنا وتارة كان يقول سمعت فدل ذلك على أنه لا فرق بينهما في التطبيق الأول الذي رواه عبد الله بن مسعود طرف من الحديث المشهور وأوصله البخاري في كتاب القدر وسيجي الكلام عليهما إن شاء الله تعالى الثاني رواه أبو وائل شقيق عن عبد الله بن مسعود وأوصله البخاري في كتاب الجائز الثالث رواه حذيفة بن اليمان رضى الله عنه وأوصله البخاري في كتاب الرقاق وسأني أن شاء الله تعالى وأسم اليمان حصل بكسر الخاء وسكون السين المهملة ويقال حسيل بالتصغير بن جابر بن عمرو بن ربيعة بن جروته بالحيم المكسورة بن الحارث بن مازن ابن قطعة بن عيس بن يعرض بنح الموعدة وغين وضاد معجنت بن ريث بنح الراموسكون اليه آخر الحروف وفي آخره ثمة مثلثة بن غطفان بن سعد بن قيس بن غيلان بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان البسبي حليف بن عبد الأشيل من الانصار قالوا واليمان لقب حصل وقال الكلبى وابن سعد هو لقب جروة وأما لقب اليمان لان جروة أصاب دما في قومه فهرب إلى المدينة خلفه عبد الأشيل من الانصار فسيما قومه اليمان لان حالف اليمانية أسلم هو وأبوه وشيئا أحدا وقتل أبوه يومئذ قتله المسلمون خطأ فوجب لهم دمه واستلم حذيفة وهاجرت واراها ان يشهدا بدماء فاستحلها الصركون ان لا يشهدا مع النبي صلى الله تعالى عليه وسلم خلفاهم ثم سألتني عليه السلام فقال النبي عليه السلام « نبي لهم دمهم ونسبتهم بالله عليهم » وكان صاحب سر النبي ﷺ في الثاقفين يعلمهم وحده وسأله عمر رضى الله عنه هل في معاملهم احدمهم قال نعم واحد قال من هو قال لا اذكره فمزله عمر رضى الله تعالى عنه كما تعادل عليه وكان عمر رضى الله تعالى عنه اذا ماتت حيت فان حضر الصلاة عليه حذيفة سلم عليه عمر رضى الله تعالى عنه فلا وحديثه لية الاحزاب مشهور في معجزات وكان فتح همدان والري والديلمور على يده ولاه عمر رضى الله عنه المدائن وكان كبير السؤال رسول الله ﷺ عن الفتن والشرك ليجنبها وما مناقبه كثيرة روى له عن رسول الله ﷺ عمرو بن حدينا قاله الكرماني في شرحه وقال الشيخ قطب الدين في شرحه آخر جاله التي عشر حديثا انفا عليها وانفرد البخاري بنائية ومسلم بسبعة عشر قلت فهذا يدل على سقط عدد من الكرماني امامته واما من السماع توفي حذيفة بالمدين سنة ست وستين ثلاثين بعد قتل عثمان رضى الله عنه باربعين ليلة زوى له الجماعة

وقال أبو العالية عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم فيما يروى عن ربه وقال آتس عن النبي صلى الله عليه وسلم يروى عن ربه عز وجل وقال أبو هريرة عن النبي صلى الله عليه وسلم يروى عن ربه عز وجل

هذه ثلاث تعالينا اخرى أوردها تنبيها على حكم النعنة وان حكمها الوصل عند ثبوت الفتى وفيه تنبيه آخر وهو ان رواية النبي عليه الصلاة والسلام اتمامه عن ربه سواء سرح بذلك الصحابي ام لا والدليل عليه ان ابن عباس رضى الله عنه ما روى عنه حديثه المذكور في موضع آخر ولم يذكر فيه عن ربه لا يقال ذكر النعنة لانها له بالترجمة وكذا ذكر الرواية لا تقول لفظ الرواية شامل لجميع الاقسام المذكورة وكذا لفظ النعنة لاحتماله كلاً من هذه الالفاظ الثلاثة وهذه التعالين وأوصله البخاري في كتاب التوحيد وهو الامام الصحابة قد ذكرها في بعض ما رواه ابوالعالية فقد قال الشيخ قطب الدين في شرحه هو البراء بالراء المشددة واسمها يزيد بن فيروز البصرى القرظى مولاهم وقيل اسمه اذينة وقيل كنوم وقيل زياد بن اذينة سمع ابن عباس وابن عمر وابن الزبير وغيرهم قال أبو زرعة ثقة توفي سنة تسعين روى له البخاري ومسلم وأما قبل البراء لانه كان يرى النبل ومثله ابو معمر البراء واسمه يوسف وكان يرى النبل وقيل يرى الموت ومن عداه البراء مخفف وكذا محمود وقال الكرماني ابوالعالية بالهمة والتحتانية الظاهر انه رفع

بضم

بى نوشت:

- (٢) عمده القاري، ج ٢، ص ١٢
- (٣) الاستيعاب، ابن عبدالبر، ج ١، ص ٣٣٥

اكون بيبينم آيا اين دو تن يعني جناب حذيفه و عمر بن خطاب بر جنازه ابوبكر نماز خواندند يا نه!

بناير وصيت ابوبكر (و شايد هم عثمان!) عمر به عنوان جانشين وي انتخاب شد. پس از مرگ ابوبكر عاقلانه است كه عمر بن خطاب كه جانشين وي بوده بر جنازه اش نماز بگزارد و مراسم تشييع را انجام دهد ولي نکته جالب اين است كه عمر بن خطاب بر جنازه ي ابوبكر نماز نخواند!!!

ابن سعد مي گويد:

عمرو بن عاص بر ابي بكر نماز خواند و ۴ تكبير بر وي گفت.

القاسم بن محمد قال: قال أبو بكر حين حضره الموت: كَفَّنُونِي فِي ثَوْبِي هَذَيْنِ اللَّذَيْنِ كُنْتُ أَصَلِّي فِيهِمَا وَاغْسِلُوهُمَا فَإِنَّهُمَا لِلْمُهَلَّةِ وَالتَّرَابِ.

قال: أخبرنا هشام أبو الوليد الطيالسي وعفان بن مسلم والحسن بن موسى الأشجبي قالوا: أخبرنا شعبة عن محمد بن عبد الرحمن عن عمرة عن عائشة قالت: قال أبو بكر: اغسلوا ثوبي هذا وكفوني فيه فإن الحي أفقر إلى الجديد من الميت.

قال: أخبرنا مسلم بن إبراهيم قال: أخبرنا القاسم بن الفضل قال: أخبرنا عبد الرحمن بن القاسم أن أبا بكر الصديق كفن في ثوبين غسيلين سحوليين من ثياب اليمن، وقال أبو بكر: الحي أولى بالجديد، إنما الكفن للمهله.

قال: أخبرنا محمد بن عبدالله الأنصاري قال: أخبرنا سعيد بن أبي عروبة عن قتادة عن سعيد بن المسيب أن أبا بكر كفن في ثوبين أحدهما غسل.

قال: أخبرنا محمد بن عمر قال: أخبرنا معمر ومحمد عن الزهري عن عروة عن عائشة قالت: أوصى أبو بكر أن يكفن بثوبين عليه كان يلبسهما، قال: كفنوني فيهما فإن الحي هو أفقر إلى الجديد من الميت.

قال: أخبرنا محمد بن عمر قال: حدثني ابن جريج عن عطاء عن عبيد بن عمير قال: كفن أبو بكر في ثوبين أحدهما غسل.

قال: أخبرنا عبد الملك بن عمرو أبو عامر العقدي قال: أخبرنا خالد بن إلياس عن صالح بن أبي حسان أن علي بن الحسين سأل سعيد بن المسيب: أين صلّي علي أبي بكر؟ فقال: بين القبر والمنبر، قال: من صلّي عليه؟ قال: عمر، قال: كم كبر عليه؟ قال: أربعاً.

قال: أخبرنا شعبة بن سوار الفزاري قال: أخبرنا عبد الأعلى بن أبي المساور عن حماد عن إبراهيم قال: صلّي عمرو على أبي بكر فكبر عليه أربعاً.

قال: أخبرنا وكيع عن كثير بن زيد عن المطلّب بن عبدالله بن حنظلب أن أبا بكر وعمر صلّي عليهما في المسجد تجاه المنبر.

قال: أخبرنا وكيع بن الجراح وعبدالله بن نمير عن هشام بن عروة عن أبيه، قال وكيع أو غيره شكّ هشام، وقال ابن نمير عن أبيه ولم يشكّ، أن أبا بكر صلّي عليه في المسجد.

## الطبقات الكبرى

لمحمد بن سعد بن منيع الهاشمي البصري  
المعروف بابن سعد

أجزء الثالث

في البدرين من المهاجرين والأنصار

دراسة وتحقيق  
محمد عبدالقادر عطاء

Sonnat.net

دار الكتب العلمية  
بيروت - لبنان

پی نوشت:

(١) الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ١٥٤ یا ٢٠٦ (ذکر وصیه ابي بكر - روايه شيباه بن سوار)

عدم حضور عمر در نماز ابي بکر نشان دهنده ي آن است که وي در اين مورد از حذيفه تبعيت کرده است. در اين باره روايتي نيز موجود است:

ابن عساکر و ابن منظور چنين مي نويسند:

حذيفه مي گويد عمر بن خطاب به نزد من آمد در حالي که من در مسجد بودم؛ پس به من گفت فلاني (!) مرده است بر جنازه وي حاضر شو؛ مي گويد مدتي گذشت تا اينکه عمر خواست از مسجد خارج شود که مرا ديد در حاليکه هنوز نشسته بودم پس فهميد به سوي من آمد و گفت اي حذيفه تو را به خدا قسم مي دهم که آيا من از آن قوم (منافقين) هستم؟ گفت به خدا نه و بعد از تو نيز هرگز کسي را مطلع نخواهم کرد.

النبي ﷺ ، قال : إن المنافق ليعلي فيكذبه الله ويتصدق فيكذبه الله ويقاقل فيقتل فيجعل في النار . ( ابن النجار ) .

۱۶۲۱ - عن صلة بن زفر قال : قلنا لحذيفة كيف عرفت أمر المنافقين ولم يعرفه أحد من أصحاب رسول الله ﷺ ولا أبو بكر ولا عمر؟ قال : إني كنت أسير خلف رسول الله ﷺ فنام علي راحته (۱) فسمعتُ ناساً يقولون لو طرحناه على راحته فاندقت عُنُقُهُ فاسترحنا منه فسرتُ بينهم وبينه فجملتُ أقرأ وأرفع صوتي حتى أتته النبي ﷺ قال : من هذا؟ قلتُ حذيفة قال : ص هؤلاء؟ قلتُ فلان وفلان حتى عددهم قال : وسمعتُ ما قالوا قلتُ : نعم ولذلك سرتُ بينك وبينهم قال : أما إنهم منافقون فلان وفلان لا تخبرن أحداً . ( طب ) .

۱۶۲۲ - عن حذيفة قال : مررتُ بي عمر بن الخطاب وأنا جالس في المسجد فقال لي : يا حذيفة إن فلاناً قد مات فاشهده ، ثم مضى حتى إذا كاد أن يخرج من المسجد التفت إلي فرآني وأنا جالس فمرف فرجع إلي فقال : يا حذيفة أنشدك الله أمن القوم أنا؟ قلت : اللهم لا ولن أبرئ أحداً بمذك . ( فرأيت عيني عمر جآنا - ( ۲ ) ( كر ) .

(۱) من المنتخب ووقع الاصل راحة .

(۲) كذا ولله جادا ، وهذه الجملة لا وجود لها في تهذيب تاريخ ابن عساکر .

۲۴/م

— ۳۶۹ —

# کنز العمال

فی سنن الاقوال والافعال

للعلامة علاء الدين علي المشقي بن حسام الدين الهندي

البرهان فوري المتوفى ۹۷۵

Sonnat.net

صحة ووضوح فهارسه ومفاته

ضبطه وفسر غريبه

شيخ سفهات

شيخ بكري حياي

مؤسسة الرسالة

پی نوشت:

(۱) تاريخ دمشق، ابن عساکر، ج ۱۲ ص ۲۷۶

(۲) مختصر تاريخ دمشق، ابن منظور، ج ۶، ص ۲۵۳ (۳) کنز العمال، ج ۲۴، ص ۳۶۹، ح ۱۶۲۲

چنان که ملاحظه می شود جهت حفظ آبروی ابوبکر نام وی حذف و با عنوان " فلانی " از او یاد شده است. حال خوانندگان محترم نماز نخواندن جناب حذیفه بن یمان (منافق شناس عصر نبوی) بر جنازه ابوبکر را تحلیل کنند.

البته همان طور که از انتهای روایت بالا معلوم است عمر از ایمان خویش مطمئن نبوده است.

چنان که در جریان مشابه دیگری برائت از نفاق را از قول ام المومنین ام سلمه علیها السلام طلب می کند!

وعبد الله بن أحمد بن عمر قالوا: أنا أبو الحسن بن أبي الحديد.

ح وأخبرنا أبو الحسين بن أبي الحديد<sup>(۱)</sup>، أنا جدي أبو عبد الله بن أبي الحديد، أنا أبي أبو الحسن، أنا أبو محمد عبد الرحمن بن عثمان بن أبي نصر، أنا عبد السلام بن أحمد بن محمد القرشي، نا أبو حُصَيْن مُحَمَّد بن إِسْمَاعِيل بن مُحَمَّد التميمي، نا مُحَمَّد بن عبد الله الزاهد، نا موسى بن إيزاهيم المرزوي، نا فضيل بن عياض، عن ليث، عن مجاهد قال:

أنفق عمر بن الخطاب في حجة حجها ثمانين درهماً من المدينة إلى مكة، ومن مكة إلى المدينة، قال: ثم جعل يتلطف ويضرب بيده على الأخرى ويقول: ما أخلقتنا أن نكون قد أسرفنا من مال الله تعالى.

أخبرنا أبو القاسم بن الحسين، أنا أبو علي بن الشَّذِيب، أنا أبو بكر بن مالك، نا عبد الله بن أحمد<sup>(۲)</sup>، حدَّثني أبي، نا أسود بن عامر، نا شريك، عن عاصم، عن أبي وائل، عن مسروق، عن أم سلمة قالت:

قال النبي ﷺ: «مَنْ أَصْحَابِي مَنْ لَا أَرَاهُ وَلَا يَرَانِي بَعْدَ أَنْ أَمُوتَ أَبَدًا»، قال: فبلغ ذلك عمر، قال: فأناها يشتد أو يسرع - شك شاذان - قال لها: أنشدك الله أنا منهم؟ قالت<sup>(۳)</sup>: لا، ولكن لا أبرئ أحداً بعدك.

قال<sup>(۴)</sup>: وحدَّثني أبي، نا خنيج، نا شريك، عن عاصم، عن أبي وائل، عن مسروق قال: دخل عبد الرحمن على أم سلمة فقالت: سمعت النبي ﷺ يقول:

«إِنَّ مِنْ أَصْحَابِي لِمَنْ لَا يَرَانِي بَعْدَ أَنْ أَمُوتَ أَبَدًا»، قال: فخرج عبد الرحمن من عندها مذعوراً حتى دخل على عمر، فقال له: اسمع ما تقول أنك، فقام عمر حتى دخل عليها، فسألها<sup>(۵)</sup> ثم قال: أنشدك الله<sup>(۶)</sup> أمنهم أنا؟ قالت: لا، ولن أبرئ بعدك أحداً.

(۱) مع وأخبرنا أبو الحسين بن أبي الحديد؛ استدرک علی هامش ص ۴۲.

(۲) مستند أحمد بن حنبل ۱۸۶/۱۰ رقم ۲۶۶۱۱ طبعة دار الفكر.

(۳) قالت: لا، ولن أبرئ أحداً بعدك أبداً.

(۴) القائل أبو عبد الرحمن عبد الله بن أحمد، والحديث في مستند أحمد ۲۰۹/۱۰ رقم ۲۶۷۲۱ طبعة دار الفكر.

(۵) في المستند: فقام عمر حتى أتاه، فدخل عليها فسألها.

# تاریخ ملک بن مروان مشهوراً

وذكر فضلها وتسمية من صاحبها من الأملاك وأمهات

بنواحيها من واردتها وأهلها

تصنيف

الإمام العالم الحافظ أبو القاسم علي بن الحسن  
ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي

المعروف بابن عساكر

م ۴۹۹ - م ۵۷۱

دلالة ومعرفة

محب الدين أبو عبد الله محمد بن عبد الله المرزوي

**Sonnat.net**

المركز الرابع والتريون

عمر بن الخطاب رضی الله عنه

دار الفكر

الطبعة الرابعة والثلاثون

پی نوشت:

(۴) تاریخ ابن عساکر، ج ۴۴، ص ۳۰۷



همچنین آورده اند که عمر از حذیفة بن الیمان عاجزانه می خواست که به او بگوید آیا جز منافقان هست یا نه؟

أبو نُعَيْمٍ ، عن مالك بن مَعُوذٍ<sup>(١)</sup> عن طلحة : قَدِمَ حُذَيْفَةُ المَدائِنَ على حمارٍ ، عليه إكافٌ سادلاً رجليه ، ومعه عَرَقٌ<sup>(٢)</sup> ورغيف وهو يأكل . وأخباره مستوفاة في « تاريخ ابن عساکر »<sup>(٣)</sup> .

عن حُذَيْفَةَ قال : ما مَنَعَنِي أن أشهد بَدْرًا إلا أَنِّي خرجت أنا وأبي الحُسَيْلِ ، فأخذنا كُفار قريش فقالوا : إنكم تريدون محمداً ، فقلنا : ما نريد إلا المدينة ، فأخذوا علينا عهد الله لَنُتَصَرَّفَنَّ إلى المدينة ولا نقاتل معه ، فأتينا النَّبِيَّ ﷺ فأخبرناه فقال : « فُوا لهم بمهدم ونستعين الله عليهم » . رواه مسلم<sup>(٤)</sup> .

وحُذَيْفَةُ أحدُ أصحاب النَّبِيِّ ﷺ الأربعة عشر النَّجباء ، كان النَّبِيُّ ﷺ أسرَّ إليه أسماء المنافقين ، وحَفِظَ عنه المُتَنَنَ التي تكون بين يدي السَّاعة ، وناشده عمر بالله : ( أنا من المنافقين ؟ ) اللَّهُمَّ لا ، ولا أُرَكِّي أحدًا بعدك<sup>(٥)</sup> .

وقد ( ذكرنا ما )<sup>(٦)</sup> أبلى حُذَيْفَةَ ليلةَ الأحزاب . وافتتحت الدَّيْنُورُ عَنوَةً على يديه<sup>(٧)</sup> . وحديثه في الكُتُبِ السَّنة .

- (تهدیب تاریخ دمشق) ٩٩/٤ ، وقال : ورواه الخطيب البغدادي .

(١) في نسخة دار الكتب « معول » وهو تصحيف .

(٢) العرق : يسكون الراء ، المعظم إذا أخذ عنه معظم اللحم .

(٣) أنظر التهذيب ٩٦/٤ - ١٠٦ .

(٤) في الجهاد والبيبر ( ١٧٨٧ ) باب الوفاء بالمعهد ، من طريق الوليد بن جُمیع ، عن أبي الطفيل ،

عن حذیفة بن الیمان . وأخرجه أحمد في المستند ٣٩٥/٥ ، وانظر المعجم الكبير للطبرانی رقم

( ٣٠٠٠ ) و ( ٣٠٠١ ) ، والمستدرک ٣٧٩/٣ .

(٥) نسبة صاحب كنز العمال ١٣/٣٤٤ إلى رسته ، وانظر ابن عساکر ٩٧/٤ و ١٠٠ .

(٦) ما بين القوسين ساقط من نسخة دار الكتب .

(٧) أسد الغابة ١/٤٦٨ ، تهذيب تاریخ دمشق ١٠٣/٤ .

# سنة الإسلام

## ووفيات المشاهير والأعلام

لِلْإِفْظِ الْمُؤَخَّ شَمْسِ اللَّيْلِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي

الْمُتَوَفَّى سَنَةَ ٥٧٤٨ هـ

عهد الخلفاء الراشدين

جمهورية العراق  
(١١-٤٠٠ هـ)

تحقيق

الدكتور محمد عبد السلام تدمري

أستاذ التاريخ الإسلامي والعلوم الإسلامية  
عضو الهيئة الاستشارية للمنشورات التاريخية  
وأخبار المؤسسات العلمية

Sonnat.net

الناسخ

دار الكتاب العربي

پی نوشت:

(٥) جامع البيان، ج ١١، ص ١٦

(٦) البداية والنهاية، ج ٥، ص ٢٥

(٧) تاريخ الاسلام(الخلفاء)، ذهبي، ص ٤٩٤

به راستي اين همه نگراني عمر براي چه بوده است؟؟؟

آيا می شود خليفه رسول خدا صلى الله عليه و آله از خود مطمئن نبوده که مومن است يا منافق!!!؟

## أَشْدَاءٌ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ!

خدای متعال می فرماید: یاوران پیامبر با یکدیگر مهربان اند و با کفار شدت و غیظ دارند.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا فتح ۲۹

دیگر این که ابوبکر به عمر دستور می دهد که امیرالمومنین را با شدیدترین صورت برای بیعت به نزد وی بیاورد(۱) و اگر ابا کرد با وی جنگ کند(۲)

## دخاترالعرب

۲۷

۵۸۷

۱۱۸۷ - حدثنا سلمة بن الصخر ، وروح بن عبد المون قالا ، ثنا صهيب التيمي ، أن أبا أيوب ، عن ابن سيرين قال :

قال أبو بكر لعلي رضي الله تعالى عنهما : أكرهت إمامة ؟ قال : لا ولكني حلفت أن لا أرتدي بعد وفاة النبي صلى الله عليه وسلم برداء حتى أجمع القرآن كما أنزل .

۱۱۸۸ - وسئل أبو بكر بن العزم ، ثنا عبد الرزاق ، عن معمر ، عن الكلب ، عن أبي صالح ، عن ابن عباس قال :

بعث أبو بكر عمر بن الخطاب إلى علي رضي الله عنهم حين قعد عن بيعته وقال: انتهي به بأعنف العنف . فلما أتاه ، جرى بينهما كلام . فقال(۱) : احلب حلبا لك شطره . والله ما حرصك على إمامته اليوم إلا ليؤثرك(۲) غدا / ۲۸۳ / [ فقال علي : ] وما نفس(۳) على أبي بكر هذا الأمر وإنما أنكرونا ترككم مشاورتنا ، وقلنا : إن لنا حقا لا يجهلونه . ثم أتاه فبايعه .

۱۱۸۹ - حدثت عن الحسن بن عرفة ، عن علي بن هشام(۴) بن البراء ، عن أبيه ، عن أبي الجهم اشعري ، لما بويح أبو بكر وبايعه الناس ، قام ينادي ثلاثا : أيها الناس قد أفلتكم بيعتكم . فقال علي : والله لا تقبلك ولا تستقبلك ، قد ملك رسول الله صلى الله عليه وسلم في الصلاة ، فماذا يؤثرك ؟

۱۱۹۰ - الحديث ، عن عبد الله بن جعفر ، عن أبي عبد الله قال :

لما ارتدت العرب ، مشى عثمان إلى علي . فقال : يا ابن عم ، إنه لا يخرج أحد إلى . فقال : هذا العدو ، وأنت لم تباع . فلم يزل به حتى مشى إلى أبي بكر . فقام أبو بكر إليه ، فاعتنقا ، ويكفي كل واحد إلى صاحبه . فبايعه فسر المسلمون ، وجدد الناس في القتال ، وقطعت البيعت .

( ۱ ) غ : فقال ب .

( ۲ ) غ : ليؤثرك .

( ۳ ) غ : فنفس .

( ۴ ) ألفا في الأصل ، وفي فهرست أخبار تاريخ الطبري : « هاشم » .

## أنساب الأشراف

تصنيف

أحمد بن يحيى المعروف بالبلاذري

الجزء الأول

تحقيق

الدكتور محمد حميد الله

يخرجه

معهد المخطوطات بجامعة الدول العربية

Sonnat.net

بالاشتراك مع

دار المعارف بمصر

اینک چگونه باور کنیم که از صفات همراهان پیامبر صلی الله علیه آله شدت و غیظ با یاورترین یار پیامبر است؟

پی نوشت:

(۱) تاریخ ابي الفداء، ج ۱، ص ۱۶۴ (أخبار أبي بكر الصديق وخلافته رضي الله عنه)

(۲) أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۷، ح ۱۱۸۸ / بعث أبو بكر عمر بن الخطاب إلى علي(رض) حين قعد عن بيعته، و قال: انتني به بأعنف العنف.

**نظر ابوبکر و عمر در مورد خود**

اهل سنت ادعا می کنند که پیشی گیرندگان مهاجر و انصار به طور قطع بهشتی هستند و خداوند برای همیشه از آن ها راضی است؛ اما با سیری کوتاه در گذشته و زندگی برخی از اصحاب و شنیدن سخنان آنان در می یابیم که خود آنان از آیه مورد نظر این مطلب را استفاده نکرده و به بهشتی بودن و رضایت خداوند از اعمال و کردارشان اطمینان نداشته اند.

به عنوان مثال همان طور که مستشکل گفته خلیفه اول و دوم به طور قطع جز «السابقون الأولون» بوده اند؛ ولی در طول دوران زندگی مخصوصا در واپسین لحظات زندگیشان آرزوهایی کرده اند که نشان می دهد از آینده خویش نگران بوده اند و اطمینانی به بهشتی بودن خودشان نداشته اند.

(عمر) گفت به خدا اگر برای من زمین پر از طلا شود پیش از دیدن عذاب خدای عزوجل آن را برای نجات خویش خرج می کردم.

بينما راع في غتبه عدا الذئب فأخذ منها شاةً ، فطَلَّها حتى استنفذها ، فألقَتْ إِيَّه الذئبُ فقال له : منَ ما يومَ السُّعْيِ لَيْسَ ما راعَ غَيْرِي ؟ فقال الناسُ : سبحانَ الله ؟ فقال النبي صلى الله عليه وسلم : فإني أُوبِرُ به وأبو بكرٍ وعُمَرُ . وما ثمَّ أبو بكرٍ وعُمَرُ ۝

٣٦٩١ - حدثنا يحيى بن بكير حدثنا الليث عن عقيل عن ابن شهاب قال أخبرني أبو أمانة بن سهل بن حنيف عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه قال « سئمت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول : بينا أنا نائمٌ رأيتُ الناسَ عُرضوا عليَّ وعليهم قُمصٌ ، فبينما مايتلُعُ اللبدي ، وبينما مايتلُعُ ذونُ ذلك ، وعرضن عليَّ عُمَرُ وعليه قميصُ اجترهُ . قالوا : فما أؤلفه يا رسول الله ؟ قال : اللبدين ۝

٣٦٩٢ - حدثنا الصلت بن محمَّد حدثنا إسماعيل بن إبراهيم حدثنا أبو ثور عن ابن أبي مليكة عن اليسر بن مخزومة قال « لما طعن عمرُ جملَ باليمِّ ، فقال له ابنُ عباسٍ - وكانهُ يُجرُّهُ<sup>(١)</sup> - : بأمرِ المؤمنين وأين كان ذلك ، لقد صحت رسول الله صلى الله عليه وسلم فأخستت صخبتهُ ، ثمَّ فارقته وهو عَنكَ راضٍ ، ثمَّ صحت أبا بكرٍ فأخستت صخبتهُ ، ثمَّ فارقته وهو عَنكَ راضٍ ، ثمَّ صحت صخبتهم فأخستت صخبتهم ، وأين فارقهم لفارقهم وهم عَنكَ راضون . قال : أما ما ذكرتُ من صخبتِ رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضاهُ فإلما ذلك من من الله تعالى من به عليٌّ ، وأما ما ذكرتُ من صخبتِ أبي بكرٍ ورضاهُ فإلما ذلك من من الله جلَّ ذِكْرُهُ من به عليٌّ ، وأما ما ترى من جرعى فهو من أجلك وأجل أصحابك . والله لو أن لي جلاع<sup>(٢)</sup> الأرضَ ذهاباً لأفقدتُ به من عذاب الله عزَّ وجلَّ قتلَ أن أراه ۝

قال حسادُ بن زويد حدثنا أبو ثور عن ابن أبي مليكة عن ابن عباسٍ « دخلتُ على عمرَ ۝ بهذا

٣٦٩٣ - حدثنا يوسف بن موسى حدثنا أبو أسامة قال حدثني عثمان بن غياث حدثنا أبو عثمان النهدي عن أبي موسى رضي الله عنه قال « كنتُ مع النبي صلى الله عليه وسلم في حائطين حيطان المدينة<sup>(٣)</sup> ، فجاء رجلٌ فاستفتح ، فقال النبي صلى الله عليه وسلم : افتح له وبشره بالجنة ، ففتحت له ، فإذا هو أبو بكرٍ ، فبشرته بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ، فحجبه الله . ثمَّ جاء رجلٌ فاستفتح ، فقال النبي صلى الله عليه وسلم : افتح له وبشره بالجنة ، ففتحت له فإذا هو عمرُ فأخبرته بما قال النبي صلى الله عليه وسلم فحجبه الله . ثمَّ استفتح رجلٌ ، فقال ل : افتح له وبشره بالجنة على بلوى نصيبه فإذا عثمانُ ، فأخبرته بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ، فحجبه الله ، ثمَّ قال : الله المستعانُ ۝

(١) جرعه : يخطف منه الجرح ويبرله عنه ، مثل برجه : أي يخطف منه المرض ويبرله عنه .  
(٢) الجلاع : ما ملئت عليه الشمس .  
(٣) هو بستان عثمان بن عفان رضي الله عنه فوه بئر أريس أمام مسجد قباء .

**الجامع الصحيح**

المستعمل حديث رسول الله ﷺ وسنة وأيامه

**لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري**

(١٩٤ - ٢٥٦ هـ)

Sonnat.net

والم بإسراجه ، وأقرب على طبعه

صحيح محمد بن إسماعيل البخاري

رقم كنه وأوليه وأسمائه  
واسمعه أمراءه

صحيح محمد بن إسماعيل البخاري

تم بترجه وتصحيح غاربه  
وتخفيف

صحيح محمد بن إسماعيل البخاري

**بخاري الثالث**

المكتبة السلفية  
القاهرة

**پی نوشت:**

(١) صحيح البخاري، البخاري الجعفي محمد بن إسماعيل أبو عبدالله (متوفاي ٢٥٦هـ) ج ٤، ص ٢٠١، ح ٣٦٩٢، كتاب فضائل الصحابة، ب ٦، باب مناقب عمر بن الخطاب، تحقيق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة ١٤٠٧ هـ - ١٩٨٧م / ج ٣، ص ١٧، ح ٣٦٩٢، ناشر: مكتبة سلفية - القاهرة

ابن حجر عسقلانی در توضیح این روایت می نویسد:

این سخن را به خاطر کوتاهی ها در بر آوردن حقوق مردم و هنگامی که ترس بر او غلبه کرده بود گفته است.

ذلك بعد في أواخر مناقب عثمان . قوله ( وكأنه يجرّعه ) بالجهم والذئب الثقيلة أي ينسبه إلى الجرح ويلومه عليه ، أو معنى يجرّعه يزيل عنه الجرح ، وهو كقولهم تعالى ( حتى إذا فرغ من أولهم ) أي أزيل عنهم الفزع ، ومثله سرّته إذا غاب إذا فرغ من أولهم . ووقع في رواية الجرجاني وكأنه جرح ، هذا يرجع التصريح فيه إلى عمر بخلاف رواية الجاهل لأن التصريح فيها لابن عباس . ووقع في رواية حماد بن زيد . وقال ابن عباس مسست جلد عمر فقلت جلد لآلحم النار أبدا ، قال فظنر إلى نظرة كنت أرفق له من تلك النظرة . . قوله ( وإن كان ذلك ) كذا في رواية الأكثر ، وفي رواية الكشميني « ولا كل ذلك ، أي لا تبلغ في الجرح فيما أنت فيه ، وليعنيهم ؛ ولا كان ذلك ، وكأنه دعا . أي لا يكون ما تخافه ، أو لا يكون الموت بتلك العلة . قوله ( ثم فارقت ) حكما يملف المفعول ، والكشميني « ثم فارقت » . قوله ( ثم صحبتهم فأحسن صحبتهم ، وإن فرقتهم ) يعني المسلمين ، وفي رواية يعصم « ثم صحبت صحبتهم ، وفتح الصاد والحاء . والموحدة ، أي أصحاب النبي ﷺ وأبي بكر ، وفيه نظر الإتيان بصيغة الجمع مرشح الثنية ، قال عياض : يحصل أن يكون وصيته ذائبة ولو أنها هو ثم صحبتهم أي المسلمين ، قال والرواية الأولى هي الوجه ، وروايتها في أمال أبي الحسن بن دزقوية من حديث ابن عمر قال « لما حضر عمر قال له ابن عباس ، فذكر حديثا قال فيه « وما أسدت كان إسلامك عرا » . قوله ( فإن ذلك من ) أي خطاء ؛ وفي رواية الكشميني « فإنما ذلك » . قوله ( فهو من أجلك ومن أجل أصحابك ) في رواية أبي ذر عن الحموي والمستدلي « وأصحابك ، بالتصغير ، أي من جهة فكرته لئيم يستخلف عليهم ، أو من أجل فكرته في سيرته التي سارها فيهم ، وكأنه غلب عليه الخوف في تلك الحالة مع هضم نفسه وتواضعه لربه . قوله ( طلاع الأرض ) يكثر الطلاء المهمة والتخفيف أي ملامها ، وأصل الطلاع ما طلعت عليه الشمس ، والمراد هنا ما يطلع عليها ويشرف فوقها من المال . قوله ( قبل أن أراه ) أي العذاب ، وإنما قال ذلك لظنة الخوف الذي وقع له في ذلك الوقت من خشية التصغير فيما يجب عليه من حقوق الرعية ، أو من الفتنه بحدسهم . قوله ( قال حماد بن زيد ) وصله الإسماعيلي كما تقدم واه أعلم ، وسيأتي مزيد في السلام على هذا الحديث في قصة قتل عمر آخر مناقب عثمان . وأخرج ابن سعد عن طريق أبي حنيفة مولى ابن عباس عن ابن عباس فذكر شيئا من قصة قتل عمر . الحديث الخامس عشر حديث أبي موسى ، تقدم مبسوطا مع شرحه في مناقب أبي بكر بما يعني عن الإعادة . الحديث السادس عشر ، قوله ( أخبرني حيوة ) يفتح المهملة والواو بينهما تخمانية ساكنة هو ابن شريح المصري . قوله ( حيد الله بن هشام ) أي ابن زهرة ابن عثمان التيمي ابن عم طلحة بن عبيد الله . قوله ( كتاب مع النبي ﷺ وهو أخذ بيد عمر بن الخطاب ) هو طرف من حديث يأتي تماما في الإيمان والتدوير ، وبقية . وقال له عمر يا رسول الله لآنت أحب إلي من كل شيء ، والحديث وقد ذكرت شيئا من مباحثه في كتاب الإيمان ، وسيأتي بيان الوقت الذي قتل فيه عمر في آخر ترجمة عثمان إن شاء الله تعالى

۷ - باب مناقب عثمان بن عفان أبي عمرو القُرَشيّ رضِيَ اللهُ عنه  
وقال النبي ﷺ « من يحبّ عمر يُرَومهُ اللهُ الجنة . فخرّها عثمان »  
وقال « من جهّ جيشَ المُسرّةِ لله الجنة . فخرّه عثمان »

# فتح الباري

## بشرح صحيح البخاري

للإمام الحافظ أحمد بن علي بن حجر العسقلاني

" ۷۷۳-۸۵۲ هـ "

طبعة سزيك بغورس أوجي بأستراكسب صحیح البخاري

ترجمة عثمان بن عفان  
ترجمة عمر بن الخطاب  
ترجمة علي بن أبي طالب  
ترجمة أبي بكر بن عبد الله بن كزار  
الإشهاد كتابه الشريف بالبرهان

قام باعراجه وشرح ودراسة على نسبه  
محب الدين الخطيب

ترجمه وایزاده واعداده  
محمد فواد عبد الباقي

الجزء السابع  
Sonnat.net  
دار المعرفة  
بيروت، لبنان

### پی نوشت:

(۱) فتح الباري شرح صحيح البخاري، لعسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل (متوفاي ۸۵۲هـ) ج ۷، ص ۴۳ یا ۵۲، تحقیق: محب الدين الخطيب، ناشر: دار المعرفة - بيروت

حال اگر واقعا آن چه که اهل سنت ادعا می کنند صحت داشت، چه نیازی بود که خلیفه دوم ترس تمام وجودش را فرا بگیرد و برای خلاصی از عذاب خداوند فدیهِ بدهد؟ مگر خداوند در قرآن نمی فرماید: ما هیچ کس را بیش از حد توانش تکلیف نمی کنیم؟

از عمر بن خطاب آمده که می گفت اگر فریادگری از آسمان فریاد زند ای مردم همه شما بهشتی هستید جز يك نفر می ترسم آن يك نفر من باشم و اگر فریاد کننده ای بگوید همه شما جهنمی هستید جز يك نفر امیدوارم آن يك نفر من باشم.

- ۵۳ -

ابن الخطاب وهو خليفة وعليه إزار فيه ثمنق عشر رقعة . حدثنا محمد بن معمر ثنا عبد الله بن الحسن الحراني ثنا يحيى بن عبد الله الباقلي ثنا الأوزاعي حدثني داود بن علي . قال قال عمر بن الخطاب لو ماتت شاة على شط الفرات ضامة لظننت أن الله تعالى سألني عنها يوم القيامة . حدثنا محمد بن معمر ثنا أبو شعيب الحراني ثنا يحيى بن عبد الله الباقلي ثنا الأوزاعي ثنا يحيى بن أبي كثير عن عمر بن الخطاب . قال : لو نادى مناد من السماء أيها الناس إنكم داخلون الجنة كلكم أجمعون إلا رجلاً واحداً ، لحفت أن أكون هو ، ولو نادى مناد أيها الناس إنكم داخلون النار إلا رجلاً واحداً لرجوت أن أكون هو . حدثنا أبو بكر بن مالك ثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل حدثنا أبو معمر حدثنا عبد العزيز الدراوردي عن عبيد الله بن عمر عن نافع . قال : كان البراء يعرف في عمر ولا في ابنه حتى يقولوا أو يعملوا . رواه ابن عيينة عن الزهري عن عبيد الله بن عبد الله مثله . حدثنا محمد بن علي بن حبيش ثنا أبو شعيب الحراني ثنا عبد الله بن محمد العيسى ثنا عبد الواحد بن زياد ثنا عبد الرحمن بن إسحاق حدثني رجل من قریش عن ابن عكيم . قال قال عمر قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم : «قل اللهم اجعل سررتي خيراً من علانيتي، واجعل علانيتي حسنة»، حدثنا أبو حامد بن جبلة ثنا محمد بن إسحاق ثنا محمد بن الصباح ثنا سليمان بن مسهر عن أبي صخرة جامع بن شداد عن الأسود بن بلال المحاربي . قال : لما ولي عمر بن الخطاب قام على المنبر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال : أيها الناس ألا إنني داع فيموتوا ، اللهم إنني غليظ فليبي ، وشحيح فسحني ، وضعيف فقوفي . حدثنا إبراهيم بن عبد الله ثنا أبو العباس الثقفی ثنا قتيبة بن سعيد ثنا الليث بن سعد عن هشام عن زيد بن أسلم عن أبيه أنه سمع عمر بن الخطاب يقول : اللهم لا تجعل قتل علي بن أبي طالب سبباً لك سبباً يحاجني بها يوم القيامة . حدثنا سليمان بن أحمد ثنا إبراهيم بن هاشم ثنا أمية بن بسطام ثنا يزيد بن زريع عن روح بن القاسم عن زيد بن أسلم عن أبيه عن حفصة قالت سمعت عمر يقول : اللهم قتلا في سبيلك ، ووفاة في بلد نبيك . قلت واني

## حلیة الاولیاء وطبقات الأصفیاء

للکافیة ابن نعیم أحمد بن عبد الله الأصفهانی  
المتوفى سنة ۲۲ هـ

الجزء الأول

Sonnat.net

دار الكتب العلمية  
بيروت - لبنان

پی نوشت:

- (۲) جامع الاحادیث السیوطی، جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر، ج ۱۳، ص ۳۱۸، ح ۱۲۴۰
- (۳) حلیة الأولیاء، الأصفهانی(متوفای ۴۳۰ هـ) ج ۱، ص ۵۳، ناشر: دار الكتاب العربي - بیروت، الطبعة: الرابعة ۱۴۰۵ هـ
- (۴) التخويف من النار، ابن رجب الحنبلي(متوفای ۷۹۵ هـ) ج ۱، ص ۱۵، ناشر: مكتبة دار البيان - دمشق، الطبعة: الأولى ۱۳۹۹ هـ
- (۵) كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، الهندي، علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين(متوفای ۹۷۵ هـ) ج ۱۲، ص ۲۷۷، ح ۳۵۹۱۶، تحقيق: محمود عمر الدمیاطی، ناشر: دار الكتب العلمية - بیروت، الطبعة: الأولى ۱۴۱۹ هـ - ۱۹۹۸ م

این حرف نشان می دهد که خلیفه دوم استنباطی که عالمان اهل سنت از آیه «السابقون الأولون» در مورد او دارند را قبول نداشته و به بهشتی بودن خود اطمینان نداشته و گرنه چرا باید چنین جمله ای بگوید؟؟

شندیم از فرزند عمر که می گفت سر پدرم در وقت بیماری که در همان بیماری از دنیا رفت روی زانویم بود؛ پس گفت سرم را روی زمین بگذار.... سپس گفت وای بر من و بر مادرم اگر پروردگار (عزوجل) بر من رحم نکند.

۸۹۶ - حدثنا (۱) علي أنا شعبة عن عاصم بن (عبيد الله (۲))، قال : سمعت عبد الله بن عامر بن ربيعة عن أبيه أنه سمع النبي ﷺ يقول : من صلى عليّ صلاة صلت عليه الملائكة ما صلى عليّ فليقل العبد من ذلك أو ليكثر .

۸۹۷ - حدثنا (۳) علي أنا شعبة عن عاصم بن عبيد الله ، قال : سمعت سالمًا يحدث عن ابن عمر قال : كان رأس عمر عليّ فخذي في مرضه الذي مات فيه ، فقال لي : ضع رأسي عليّ لأرض فقلت : وما عليك كان عليّ فخذي أم (۴) عليّ الأرض ، قال : ضعه عليّ الأرض ، لا أم لك ، قال : فوضعت عليّ الأرض ، قال : ويلي وويل أُمي (۵) إن لم يرحمني ربي (عز وجل) (۶) .

شعبة عن أبي جعفر الفراء (۷) :

۸۹۸ - حدثنا (۸) علي أنا شعبة عن أبي جعفر الفراء ، قال : عملت طعاماً

(۱) أخرجه ابن ماجه في الصلاة باب الصلاة على النبي ﷺ ۲۹۴/۱ ونقل محققه من الزوائد أن استاده ضعيف لان عاصم بن عبيد الله ، قال فيه البخاري وغيره منكر الحديث والطبراني ۲۵۹/۱ وفي استاده عاصم وأخرج عبد الرزاق نحوه ۲/۲۱۵ وليس فيه عاصم وذكره في الدر وعزاه لعبد الرزاق وابن أبي شيبة والطبراني والحاكم في الكني .

(۲) ب : عبد الله .

(۳) أخرجه ابن سعد في الطبقات ۳/۳۶۰ وأبو نعيم في الحلية ۱/۵۲ عن ابن الجعد وابن المبارك في الزهد ص ۱۴۶ .

(۴) أ : أو .

(۵) أ : لأمي .

(۶) ليس في ب .

(۷) مشهور بكنيته مختلف في اسمه قبل اسمه كيسان وقيل سلمان وقيل زياد وهو ثقة (تهذيب ۵۷/۱۲) .

(۸) حديث مرسل أخرجه الترمذي متصلاً في الصيام باب ما جاء في اجابة الصائم الدعوة ۳/۴۹۳ عن أبي هريرة . وكذا أبو داود في الصوم باب في الصائم يدعى الى وليمة ۱۳۱/۷ .

- ۱۷۶ -

مسند ابن الجعد

تحقيق

عبدالمهدي بن عبدالقادر بن عبدالحادي

الجزء الأول

Sonnat.net



مكتبة الفلاح

پی نوشت:

- (۶) ربیع الأبرار، الزمخشري، أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد جار الله (متوفى ۵۳۸هـ) ج ۱، ص ۱۱۶
- (۷) حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، الأصبهاني، أبو نعيم أحمد بن عبد الله (متوفى ۴۳۰هـ) ج ۱، ص ۵۲، ناشر: دار الكتاب العربي - بيروت، الطبعة: الرابعة ۱۴۰۵هـ
- (۸) شرح السنة، البيهقي، الحسين بن مسعود (متوفى ۵۱۶هـ) ج ۱۴، ص ۳۷۳، تحقيق: شعيب الأرنؤوط - محمد زهير الشاويش، ناشر: المكتب الإسلامي - دمشق \_ بيروت، الطبعة: الثانية ۱۴۰۳هـ - ۱۹۸۳م
- (۹) مسند ابن الجعد، الجوهري البغدادي، علي بن الجعد بن عبيد أبو الحسن (متوفى ۲۳۰هـ) ج ۱، ص ۱۳۶، تحقيق: عامر أحمد حيدر، ناشر: مؤسسة نادر - بيروت، الطبعة: الأولى ۱۴۱۰هـ - ۱۹۹۰م / تحقيق عبد الهدي، ص ۴۷۶
- (۱۰) وصايا العلماء عند حضور الموت، الربيعي، أبو سليمان محمد بن عبد الله بن أحمد بن زبر (متوفى ۳۷۹هـ) ج ۱، ص ۳۷ و ۳۸، تحقيق: صلاح محمد الخيمي والشيخ عبد القادر الأرنؤوط، ناشر: دار ابن كثير - دمشق - بيروت، الطبعة: الأولى ۱۴۰۶هـ - ۱۹۸۶م

هناد بن سري (٢٤٣ هـ) كه از راويان بخاري، مسلم و بقيه صحاح سته است در كتاب الزهد به نقل از ضحاك مي نويسد:

ابوبكر از جايي مي گذشت كه پرنده اي راديد كه بر شاخه درختي نشسته بود. گفت خوشا به حالت بر شاخه درخت مي نشيني از ميوه درخت مي خوري پرواز مي كني و هيچ حساب و كتابي نداري؛ اي كاش من هم مثل تو بودم، به خدا سوگند دوست داشتم خدا مرا بسان درختي بر كنار راهي مي آفريد تا شترى از كنار من مي گذشت و مرا در دهانش مي گرفت و مي جويد و مي بلعيد سپس به صورت پشگل از شكمش خارج مي كرد ولي انسان نبودم.  
ابو الدرداء مي گويد اي كاش همانند درختي بودم كه قطع مي شود و بشر آفريده نمي شدم.

## پي نوشت:

- (١) جامع الاحاديث(الجامع الصغير وزوانده والجامع الكبير)، السيوطي، جلال الدين عبد الرحمن بن ابي بكر، ج ١٣، ص ٣١٧
- (٢) حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، الأصبهاني، أبو نعيم أحمد بن عبد الله(متوفاي ٤٣٠هـ) ج ١، ص ٥٢، ناشر: دار الكتاب العربي - بيروت، الطبعة: الرابعة ١٤٠٥هـ
- (٣) شعب الإيمان، البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي بن موسى أبو بكر(متوفاي ٤٥٨هـ) ج ١، ص ٤٨٥، ح ٧٨٧، تحقيق: محمد السعيد بسبوني زغلول، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى ١٤١٠هـ
- (٤) الزهد، الكوفي، هناد بن السري(متوفاي ٢٤٣هـ) ج ١، ص ٢٥٨، ح ٤٤٩، باب من قال ليتني لم أخلق، تحقيق: عبد الرحمن عبد الجبار الفريواني، ناشر: دار الخفاء للكتاب الإسلامي - الكويت، الطبعة: الأولى ١٤٠٦هـ

عمر نيز گفته است: ... اي كاش قوچ خاندانم بودم تا در حد توانشان چاقم مي كردند و بعضي از بدنم را كباب و بعضي را خشك کرده و مي خوردند و سپس به صورت عذره دفع مي كردند و انسان آفريده نمي شدم...

٧٨٩ - وفي حديث شعبة، عن عاصم بن عبيد الله، عن عبد الله بن عامر بن ربيعة، قال: رأيتُ عمر بن الخطاب أخذَ بِنَتْنِ من الأرض، فقال: يا ليتني هذه التينة ليتني لم أكن شيئاً، ليت أمي لم تلدني! ليتني كنتُ منسياً! وهو مخرج في كتاب «فضائل عمر».

٧٩٠ - أخبرنا أبو عبد الله الحافظ، أنا أبو عبد الله الصنعائي، ثنا إسحاق بن إبراهيم، ثنا عبد الرزاق، عن معمر، عن قتادة قال: قال أبو عبيدة بن الجراح:

لَو دِدْتُ أَنِّي كُنْتُ كَيْشاً فَيَذِبُنِي أَهْلِي، فَيَأْكُلُونَ لَحْمِي، وَيَشْرَبُونَ مَرْقِي. قال: وقال عمران بن حصين، وددتُ أني رمادٌ على أكمةٍ تسفني الرِّيحَ في يومٍ عاصفٍ.

٧٩١ - قال: وأخبرنا معمر عن الزهري عن عروة قال: قالت عائشة رضي الله عنها: يا ليتني كنتُ نسياً منسياً، أي حويصةً.

٧٩٢ - أخبرنا أبو زكريا بن أبي إسحاق، ثنا أبو عبد الله بن يعقوب، أنا محمد بن عبد الوهاب، أنا جعفر بن عون، ثنا مسعر، عن زياد بن علاقة قال: قال عبد الله:

لوددتُ أني هذه الشجرة.

٧٩٣ - أخبرنا أبو بكر بن فورك، أنا عبد الله بن جعفر الأصبهاني، ثنا

٧٨٩ - أخرجه البيهقي في شرح السنة (٣٣٣/١٤) من طريق عبد الله بن عامر - به.

٨٩١ - أخرجه أبو نعيم في الحلية (٤٥٠/٢) من طريق إسحاق بن إبراهيم - به.

٧٩٢ - أخرجه ابن أبي شيبة (٢٨٨/١٣) من طريق أبي إسحاق عن عبد الله بن مسعود بلفظٍ ولفظي شجرة تعصده.

٧٩٣ - عزاه الهيثمي في المجمع (٢٣٠/١٠) إلى الطبراني والبراز من طريق ابنة أبي الدرداء عن أبيها وقال الهيثمي: لا يعرفها وبقية رجال الطبراني رجال الصحيح.

أخرجه البراز (٧٠/٤) عن الحسن بن يحيى وعبد الملك بن محمد الرقاشي قال: ثنا مسلم عن شعبة عن يزيد بن خمير عن سليمان بن مرثد عن ابنة أبي الدرداء عن أبي الدرداء - وقال البراز: لا تعلمه بروي عن أبي الدرداء إلا من هذا الوجه وغيره أصح إسناده منه وفيه من الزيادة تريدون أن تجروا ولا تعلم أسنده عن شعبة إلا مسلم وواقفه جماعة على إبهج الدرداء.

تبيه: سقط من إسناده البيهقي (ابنة أبي الدرداء) فليتبين.

وذكر الحديث.  
قال: أبو عبد الله لم أزل أطلب لهذا الحديث علةً أو شاهداً أو متناً بالتمام إلى أن وجدته.

٧٨٦ - أخبرنا أبو عبد الله الحافظ، أنا إبراهيم بن عصفه بن إبراهيم العدل، ثنا أبي، ثنا يحيى بن يحيى، أنا سفيان بن عيينة، عن رجل عن الحسن قال: أبصر أبو بكر طائراً على شجرة، فقال: طوبى لك يا طير! تأكل الثمر، وتقع على الشجر، لوددتُ أني ثمرة ينقرها الطير.

٧٨٧ - قال: وحدثننا يحيى بن يحيى، أنا أبو معاوية، عن جويسر، عن الضحاك، قال: مر أبو بكر رضي الله عنه على طيرٍ قد وقع على شجرة فقال: طوبى لك يا طير! تطير فتقع على الشجر ثم تأكل من الثمر ثم تطير ليس عليك حساب ولا عذاب. يا ليتني كنتُ مثلك! والله لوددتُ أني كنتُ شجرةً إلى جانب الطريق فمر عليّ بعيرٌ فأخذني، فأدخني فاه فلاكني ثم إزفدني، ثم أخرجني بعرًا، ولم أكن بشراً.

قال: فقال عمر رضي الله عنه: يا ليتني كنتُ كيشٍ أهلي سئوتني ما بدا لهم حتى إذا كنتُ كاسمن ما يكون، زارهم بعضٌ من يُحبون، فذبحوني لهم، فجعلوا بعضي شواءً، وبعضه قليداً ثم أكلوني ولم أكن بشراً.

قال: وقال أبو الدرداء: يا ليتني كنتُ شجرةً تُعصده وتؤكل ثمرتي، ولم أكن بشراً.

٧٨٨ - أخبرنا أبو نصر بن قتادة، أنا أبو العباس محمد بن إسحاق بن أيوب الضبيعي، ثنا سهل بن عامر، ثنا عبد الله بن موسى، ثنا موسى بن عبيدة، عن يعقوب بن زياد، وعمر بن عبد الله مولى غفرة قالاً: نظر أبو بكر الصديق رضي الله عنه إلى طير حين وقع على الشجر، فقال: ما أتعملك يا طير! تأكل وتشرّب، وليس عليك حساب وتطير يا ليتني كنتُ مثلك!

٧٨٦ - أخرجه ابن المبارك (٢٤٠) عن سفيان بن عيينة - به.

٧٨٧ - أخرجه ابن أبي شيبة (٢٥٩/١٣) عن أبي معاوية - به وكلام عمر رضي الله عنه أخرجه أبو نعيم في الحلية (٥٢/١) من طريق أبي معاوية - به.



٤٨٥ - ٣٨٤

تحقيق  
أبي هاشم محمد بن عبد الله بن يحيى بن زبيل

Sonnat.net  
الجزء الأول

مستقر است  
موسى بن يحيى  
لشركته وشبكة اجتماعية  
دار الكتب العلمية  
دمشق - لبنان

همچنین محمد بن سعد به نقل از عبد الله بن عامر بن ربیعہ می نویسد:  
عبد الله بن عامر بن ربیعہ می گوید عمر بن خطاب پر کاهی را دید و از زمین برداشت و گفت ای کاش من این پر کاه بودم،  
ای کاش به دنیا نمی آمدم، ای کاش هیچ نبودم، ای کاش مادرم مرا نمی زایید و ای کاش فراموش شده بودم.

قال: أخبرنا عارم بن الفضل قال: أخبرنا حماد بن سلمة عن علي بن زيد عن  
أبي رافع أن عمر بن الخطاب قال لسعيد بن زيد وعبدالله بن عمر وعبدالله بن عباس:  
اعلموا أنني لم أستخلف وأنت من أدرك وفاتي من سبي العرب من مال الله فهو حرم.  
قال: أخبرنا محمد بن عمر قال: حدثني عبدالله بن عمر عن حفص عن نافع  
عن ابن عمر أن عمر أوصى عند الموت أن يُعْتَقَ من كان يُصَلِّي السجدة من رقيق  
الإمارة وإن أسب الوالي بعدي أن يُخْدَموه سنتين فذلك له.  
قال: أخبرنا محمد بن عمر قال: أخبرنا ربیعة بن عثمان أن عمر بن الخطاب  
أوصى أن تُقَرَّ عَمَلُهُ سنة، فأقرهم عثمان سنة.

قال: أخبرنا محمد بن عمر قال: حدثني عبدالله بن جعفر عن إسماعيل بن  
محمد بن سعد قال: وحدثني أبو بكر بن محمد بن سعد عن أبيه عن عامر بن سعد  
قال: قال عمر بن الخطاب إن وُكِّمْتُ سَعْدًا فسبيل ذلك وإلا فُلَيْسْتُ بِرَبِّهِ الْوَالِي فَإِنِّي لَن  
أَعْرِضُهُ عَنْ سَخَطِهِ.

قال: أخبرنا وهب بن جرير قال: أخبرنا شعبة عن عاصم بن عبيد الله عن  
عبدالله بن عامر بن ربیعة أن عمر قال لعبدالله بن عمر ورأسه في حجره: ضَعُ خَدِّي  
فِي الْأَرْضِ، فقال: وما عليك في الأرض كان أو في حَجْرِي؟ قال: ضَعُّهُ فِي  
الْأَرْضِ، ثُمَّ قَالَ: وَيَلُّ لِي وَالْمَيُّ لِي لَمْ يَغْفِرْ لِي، ثَلَاثًا.

قال: أخبرنا يزيد بن هارون ووهب بن جرير وكثير بن هشام قال: أخبرنا شعبة  
عن عاصم بن عبيد الله بن عامر بن ربیعة قال: رأيتُ عمر بن  
الخطاب أخذ يَتِينَةً من الأرض فقال: لِيَتِي كُنْتُ هَذِهِ التينة، لِيَتِي لَمْ أُخْلَقْ، لِيَتِ أُمِّي  
لَمْ تَلِدْنِي، لِيَتِي لَمْ أَكُ شَيْئًا، لِيَتِي كُنْتُ نَسِيًّا مَسِيًّا.

قال: أخبرنا عبدالله بن مسلمة بن قعنب الحارثي قال: أخبرنا مالك بن أنس  
قال: وأخبرنا سليمان بن حرب وعارم بن الفضل قالوا: أخبرنا حماد بن زيد جميعاً عن  
يحيى بن سعيد عن عبد الرحمن بن أبان بن عثمان عن أبيه عن عثمان بن عفان قال:  
أنا أجزئكم عهداً بعمر، دخلت عليه ورأسه في حجر ابنه عبدالله بن عمر فقال له: ضَعُ  
خَدِّي بِالْأَرْضِ، قال: فهل فِجْئِي وَالْأَرْضُ إِلَّا سِوَاءُ؟ قال: ضَعُ خَدِّي بِالْأَرْضِ لَا أَمَّ  
لَكَ، فِي الثَّانِيَةِ أَوْ فِي الثَّلَاثَةِ، ثُمَّ شَبَّكَ بَيْنَ رِجْلَيْهِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: وَيَلِي وَيَلِي أُمِّي إِنْ

## الطبقات الكبرى

لمحمد بن سعد بن منيع الهاشمي البصري  
المعروف بابن سعد

الجزء الثالث

في البدرين من المهاجرين والأنصار

دراسة و تحقیق  
مجتهد القارئ

Sonnat.net

دار الكتب العلمية  
بيروت - لبنان

پی نوشت:

- (١) أنساب الأشراف، البلاذري، أحمد بن يحيى بن جابر (متوفاي ٢٧٩هـ) ج ٣، ص ٤٤٠
- (٢) الطبقات الكبرى، الزهري، محمد بن سعد أبو عبدالله البصري (متوفاي ٢٣٠هـ) ج ٣، ص ٢٧٤ یا ٣٦٠، ناشر: دار صادر - بيروت
- (٣) شعب الإيمان، البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي بن موسى أبوبكر (متوفاي ٤٥٨هـ) ج ١، ص ٤٨٦، تحقيق: محمد السعيد بسبوني زغلول، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى ١٤١٠هـ
- (٤) الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، ابن أبي شيبه الكوفي، أبوبكر عبد الله بن محمد (متوفاي ٢٣٥هـ) ج ٧، ص ٩٨، تحقيق: كمال يوسف الحوت، ناشر: مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى ١٤٠٩هـ
- (٥) شرح السنة، البغوي، الحسين بن مسعود (متوفاي ٥١٦هـ) ج ١٤، ص ٣٧٣، تحقيق: شعيب الأرنؤوط - محمد زهير الشاويش، ناشر: المكتب الإسلامي - بيروت، الطبعة: الثانية ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م



(۱۶) تاریخ الخلفاء، السیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر (متوفای ۹۱۱ هـ) ج ۱، ص ۱۲۹، تحقیق: محمد محی الدین عبد الحمید، ناشر: مطبعة السعادة - مصر، الطبعة: الأولى ۱۳۷۱ هـ - ۱۹۵۲ م

(۱۷) تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر والأعلام، الذهبي، شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان (متوفای ۷۴۸ هـ) ج ۳، ص ۲۷۰، تحقیق د. عمر عبد السلام تدمری، ناشر: دار الكتاب العربي - بیروت، الطبعة: الأولى ۱۴۰۷ هـ - ۱۹۸۷ م

و نیز می توان به اعتراف خلیفه اول اشاره کرد که در واپسین لحظات عمرش از بسیاری از اعمالش اظهار پشیمانی می کرد که یکی از آن ها حمله به خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها است که در فصل اول به صورت مفصل به آن پرداختیم.

بنابراین اگر واقعاً ابوبکر و عمر از بهشتی بودن و رضایت دائمی خداوند مطمئن بودند چرا چنین سخنانی را بر زبان جاری و چنین آرزوهایی کرده اند؟ پس از مطالعه برخی از اعترافات و آرزوهای دو خلیفه بی مناسبت نخواهد بود اگر نگاهی مقایسه آمیز به آخرین سخنان امیرالمومنین نیز داشته باشیم.

ابن اثیر می نویسد:

عمر و ذی مر می گوید هنگامی که علی ضربت خورد نزد وی رفتم و دیدم سرش را بسته است؛ گفتم یا امیرالمومنین جای ضربه را به من نشان بده، دستمال سرش را باز کرد؛ گفتم زخم کوچکی است گفت من از جمع شما می روم. ام کلثوم که پشت پرده بود گریه کرد گفت ساکت و آرام باش اگر آنچه من می بینم تو می دیدی گریه نمی کردی؛ گفتم یا امیرالمومنین چه می بینی؟ فرمود گروهی از فرشتگان و پیامبران جمع شده اند و این هم محمد صلی الله علیه و سلم است که می فرماید: یا علی بشارت باد، آنچه در انتظار تو است بهتر از چیزی است که هم اکنون داری.

بکیت . قال قلت : يا أمير المؤمنين ، ماذا ترى ؟ قال : هذه الملائكة وفود ، والنبيون ، وهذا محمد ﷺ يقول : يا علي ، أظنر ، فما تصير إليه خير مما أنت فيه .

هذه أم كلثوم هي ابنة علي زوج صهر بن الخطاب .  
البرق : بضم الباء الموحدة ، وفتح الراء . وبخبرة : بفتح الباء والهمزة قاله ابن ماكولا .  
والذي ضبطه أبو عمر بضم الباء وسكون الهمزة .

أخبارنا عبد الله بن أحمد بن عبد القاهر الخطيب ، أخبارنا أبو سعد الطرزي وأبو علي الحداد  
إجازة قال : أخبارنا أبو نعيم أحمد بن عبد الله ، حدثنا عبد الله بن محمد بن جعفر ، حدثنا محمد  
ابن عبد الله بن أحمد ، حدثنا محمد بن بشر - أثنى خطاب - حدثنا عمرو بن زورارة الحنفي ،  
حدثنا القياص بن محمد الرقي ، حدثنا عمرو بن عيسى الأنصاري ، عن أبي بصير ، عن عبد  
الرحمن بن حبيب بن عبد الله ، عن أبيه قال : لا فرغ علي من وصيته قال : اقرأ عليكم السلام  
ورحمة الله وبركاته . ثم لم يتكلم إلا به . لا إله إلا الله - حتى قبضه الله ، ورحمة الله ورضوانه  
عليه .

وهله ابنة ، وعبد الله بن جعفر . وصل عليه الحسن ابنة ، وكبر عليه أربعا . وكفن في  
ثلاثة أرباب ليس فيها قسمي . ودفن في السمر .

قال : إن عليا كان عنده يشك ففقد من سخطه رسول الله ﷺ ، أوصى أن يُحفظ ، به .  
واختلفوا في صوره ، فقال محمد بن الحنفية سنة الحجاب<sup>(۱)</sup> ، حين دخلت سنة إحدى  
وثلاثين : حله في خمس وستون سنة ، وقد جاوزت سن أبي . قال : وكان سنة يوم قتل ثلاثا  
وستين سنة . قال الواقدي : وهذا أثبت عندنا .

وقال أبو بكر البرقي : توفي على وهو ابن سبع وخمسين سنة . وقيل : توفي ابن ثمان وخمسين  
سنة .

وكانت خلافته خمس سنين إلا ثلاثة أشهر . وقيل : أربع سنين ، وتسعة أشهر ، وستة  
أيام . وقيل : ثلاثة أيام .

قال محمد بن علي الباقري : كان على آدم ، قبل العترة عظيمهما ذا بطن ، أصح ، وبعده  
لا يخضب .

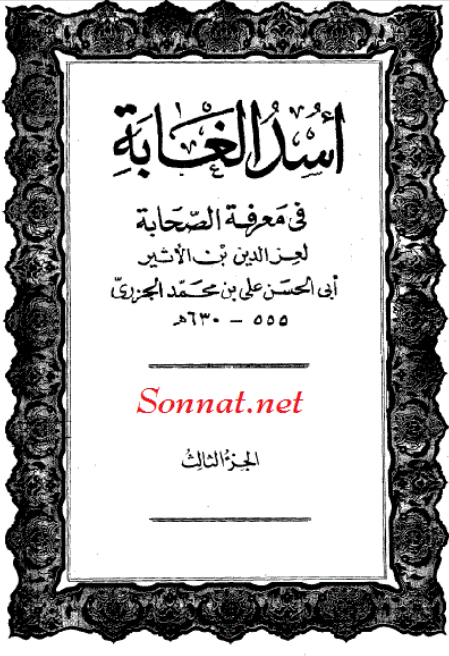
(۱) كتاب الأعلام ۱

قالوا : وكان عبد الرحمن بن ملجم في السجن ، فلما مات علي ودفن بعث الحسن بن علي  
إلى ابن ملجم ، فأنسج به من السجن ليفقه ، فاجتمع الناس وجاءوا بالقطع . وأبواري (۱) والنازه  
وقالوا : نحره . قال : عبد الله بن جعفر ، وحسن بن علي ، ومحمد بن الحنفية ، دعونا  
حتى نثني أنفسنا منه فقطع عبد الله بن جعفر يديه ووجده ، فلم يجز ولم يتكلم ، فكحل  
عينه بماء تمحين ، فلم يجز ، وجعل يقول : إنك اتكلم حتى يحك بمكوك (۲) ثمس وجعل  
يقرا (قرأ باسم ربك الذي خلق) : حتى أتى علي آخر السورة ، ولان عينيه لتصلان . ثم أمر  
به فموجع من لسانه ليفقه ، فجزع ، فقبل له : قطعنا يديك ورجليك وصلنا عينيك يا علي  
الله ، فلم يجز ، فلما عرفنا إلى لسانك جزعت . قال ماداك من جزع إلا أن أكرم أن أكون  
في الدنيا فورا (۳) لا أذكر الله ففعلوا لسانه . ثم جعلوه في قوسرة (۴) فأمروه بالنار ، والعباسين  
ابن علي يوصله صبير ، فلم يبدأن به بلوغه .

وكان ابن ملجم أسمر أبلج ، في وجهه أثر السجود .  
أخبارنا عمرو بن محمد بن مازود ، أخبارنا أبو القاسم بن السمرقندي ، أخبارنا أبو بكر  
ابن الطبري ، أخبارنا أبو الحسين بن بشران ، أخبارنا أبو علي بن صفوان ، حدثنا ابن أبي الدنيا ،  
حدثني هارون بن أبي يحيى ، عن شيخ من فريش أن عليا لا ضربه ابن ملجم قال : ه ذرت روبي  
الكعبة .

أخبارنا عبد الوهاب بن أبي منصور بن سكينه ، أخبارنا أبو الفتح محمد بن عبد الباق  
ابن سلمان ، أخبارنا أحمد بن الحسن بن شبرون وأحمد بن الحسن الباقلي ، كلاهما إجازة  
قالا : أخبارنا أبو علي بن شاذان قال : قرئ علي أبي محمد الحسن بن محمد بن يحيى الطوسي ،  
حدثني جدي ، حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى ، حدثني إسماعيل بن إيهان الأزدي ، حدثني  
فضيل بن الزبير ، عن عمرو ذي مر قال : لا أصيب علي بالفريسة ، دخلت عليه وقد غضب رأسه ،  
قال قلت : يا أمير المؤمنين ، أرقى ضربتك . قال : فعلها ، فقات : حكتني وليس بشيء . قال :  
إلى مفارقكم . فبكت أم كلثوم من وراء الحجاب ، فقال لها : اسكتي ، فلو تزين ما أرى لا

(۱) القراء : جمع حيرة وبغديّة ، وهو حبر يملأ من صب  
(۲) المكوك : الحصى بالغة ، وهي قراد الحار .  
(۳) القوس : القوس ما بين الجنتين .  
(۴) القوسرة : وعاء من ذهب يرفع فيه القوم من البوارق .



پی نوشت:

(۱) أسد الغابة في معرفة الصحابة، الجزري عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد (متوفای ۶۳۰ هـ) ج ۴، ص ۱۳۱، تحقیق عادل أحمد الرفاعي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶ م / ج ۳، ص ۲۱۸

زمخشری می نویسد:

اسماء دختر عمیس می گوید پس از آنکه علی بن ابی طالب به وسیله ابن ملجم ضربت خورد نزد او بودم که ناگهان فریادی زد و بیهوش شد؛ سپس به هوش آمد و گفت خوش آمدید، خوش آمدید، سپاس خدا را که وعده اش راست بود و ما را وارث بهشت قرار داد. سوال شد چه می بینی؟ گفت این رسول خدا است و این هم برادرم جعفر و عمویم حمزه، درهای آسمان باز و فرشتگان نازل می شوند و به من سلام می کنند و بشارت می دهند و این هم فاطمه است که حورالعین او را در بر گرفته اند و این هم منزل های من در بهشت است. برای چنین پاداشی کوشندگان باید بکوشند.

۱۹۲ - عن كثير بن زيد : كبر حكيم بن حزام حتى ذهب بصره ، ثم اشتكى فاشتد وجعه ، فقلت : لأحضرنه ولأنظرن ما يتكلم به ، فإذا هو بهمهم ويقول : لا إله إلا أنت ، أحبك وأحشاك ، حتى مات .

۱۹۴ - أسماء بنت عميس<sup>(۱)</sup> : أنا لعند علي بن أبي طالب بعد ما ضربه ابن ملجم ، إذ شفق شهقة ثم أعمي عليه ، ثم أفاق فقال : مرحباً ، مرحباً ، الحمد لله الذي صدقنا وعده ، وأورثنا الجنة ، فليل له : ما ترى ؟ قال : هذا رسول الله ، وأخي جعفر ، وعمي حمزة ، وأبواب السماء مفتحة ، والملائكة ينزلون يسلمون عليّ ويبشرون ، وهذه فاطمة قد طاف بها وصائفها من الحور ، وهذه منازلي في الجنة . لمثل هذا فليعمل العاملون .

۱۹۵ - ووقف علي قبره رجل من ولد حاجب بن زرارة<sup>(۲)</sup> فقال : لقد كانت حياتك مفتاح خير ومغلاق شر ، ووفاتك مفتاح شر ومغلاق خير . ولو أن الناس قبلوك بقولك لأكلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم ، ولكنهم آثروا الدنيا فانقض الأمر كما ينتقض الحبل عن مزايه .

۱۹۶ - جعل معاوية لجعدة بنت الأشعث امرأة الحسن مائة ألف حتى

(۱) أسماء بنت عميس : صحابية ، كان لها شأن . أسلمت قبل دخول النبي ﷺ دار الأرقم بمكة وهاجرت إلى أرض الحبشة مع زوجها جعفر بن أبي طالب فولدت له عبد الله ومحمداً وعوفاً ، ثم قتل عنها جعفر شهيداً في وقعة مؤتة سنة ۸ هـ فتزوجها أبو بكر الصديق فولدت له محمداً بن أبي بكر ، وتوفي عنها أبو بكر فتزوجها علي بن أبي طالب فولدت له يحيى وعوناً . وماتت بعد علي . وصفها أبو نعيم بمهاجرة الهجرتين ومصلبة القلبين . توفيت نحو ۴۰ هـ .

راجع ترجمتها في طبقات ابن سعد ۸ : ۲۰۵ والدر المنثور ۳۵ وصفة الصفوة ۲ : ۳۳ .

(۲) حاجب بن زرارة : من سادات العرب في الجاهلية . كان رئيس تميم في عدة مواطن وهو الذي رهن قومه عند كسرى على مالٍ عظيم ووفى به . أدرك الإسلام وأسلم . توفي نحو سنة ۳ هـ . راجع الأعلام ۲ : ۱۵۳ .

# رَبِّهِمْ أَلِيبْرَارِ

## نُصُوصُ الْأَخْبَارِ

تأليف

أبي القاسم محمود بن عمرو الزمخشري

۴۶۷ هـ - ۵۳۸ هـ

تحقيق

عبد الأمير مهنا

Sonnat.net

الجزء الخامس

منشورات

مؤسسة الأعلی للطبوعات

بکروت - لبنان

ص ۱۲۰ : ۲

پی نوشت:

(۲) ربیع الأبرار، الزمخشري أبو القاسم محمود بن عمرو بن أحمد جار الله (متوفای ۵۳۸ هـ) ج ۱، ص ۴۳۸ (طبق برنامه الجامع الكبير) / ج ۵، ص ۱۵۶، ناشر: موسسه الاعلمی للمطبوعات

## ابوبکر اولین آدم سوز اسلام

یکی از جنایاتی که ابوبکر مرتکب شد و در آخرین لحظات زندگی اش از انجام آن سخت اظهار پشیمانی می کرد کشتن «ایاس بن عبد الله» معروف به فجائه بود که به طرز بسیار فجیعی او را زنده زنده در آتش سوزاندند در حالی که ذکر شهادتین بر لب داشت.

نوشته اند فجائه به جایی جنگ با مرتدین (شیعیانی که حاضر به پذیرفتن خلافت ابوبکر نبودند و حاضر نشدند زکات مالشان را به نماینده ی ابوبکر بدهند) به راهزنی مشغول شده بود که این خود جایی بحث و بررسی دارد؛ اما کافر و مرتد نشده بود و این که ابوبکر در آخرین لحظات عمرش از زنده سوزی و کشتن فجیع او احساس پشیمان می کند نشان دهنده این است که وی در این حادثه عمل خلافی را انجام داده است. خلیفه وظیفه داشت به جرم های او رسیدگی و بر طبق دستور شرع حد را بر او جاری کند اگر جرم او سرقت بود، دستش را قطع و اگر مرتکب قتل شده بود قصاصش می کرد نه این که بدون محاکمه او را زنده زنده در آتش بسوزاند!

سوال ما از علمای اهل سنت این است که آیا امکان دارد که خداوند به آمدن چنین فردی که وحشیانه فرد مسلمانی را به آتش می کشد در قرآن بشارت داده باشد؟ آیا چنین کسی می تواند مصداق «أَذَلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» باشد؟

### وقعة الحری

آنه قديم عليه فزعم انه مسلم، وسأل منه أن يجهر مع جيشا يقاتل به أهل الردة، فجهر مع جيشا، فلما سار جعل لا يبرئ مسلم ولا يبرئ كافر ولا يأخذ ماله، فلما سجع السديق بعت ورائه جيشا فزده، فلما لئكة بعت به إلى النجيب، نجيبت يناد إلى قفاه وألقى في النار، فحرقه وهو غمور.<sup>(1)</sup>

### قصه سخاچ وبنی تمیم

كانت بنو تمیم قد اختلفت رأؤهم لهم الردة، فمنهم من ارتد ومنع الزكاة، ومنهم من بعت بأموال السديق إلى السديق، ومنهم من توكل ليظن في أمره، فبينما هم كذلك إذ أقبلت سخاچ بنت الخارث بن شذوذ بن عطفان الثقفي من الجزيرة، وهي من نصارى العرب، وقد أذبت الثوبة، ومعها خنود من فوجها ومن الثقب بهم، وقد عزموا على خروا أبي بكر السديق، فلما مروت بلاد بني تمیم دخلهم إلى أميها، فاستجاب لها عائلهم، وكان من استجاب لها مالك بن ثور السديق، وعطار بن حاجب، وجماعة من سادات أمراء بني تمیم، وتخلف آخرون منهم عنها، ثم اضطلحو على أن لا حرب بينهم، إلا أن مالك ابن ثور ثورة لما رآعها كأنها عن غزوها<sup>(2)</sup>، وحرضها على بني زيوع، ثم اتفق الجميع على قتال الناس، وقالوا: من نبتأ؟ فقالت لهم فيما نعتهم: أعلوا أركاب، واشتعلوا للهب، ثم أجهروا على الزباب، فليس دونهم حجاب. ثم

كان قد اجتمع طائفة كثيرة من الفلج يوم بواحة من أصحاب طليحة بن بنى عطفان، فاجتمعوا إلى امرأة يقال لها: أم زلي سلمى بنت مالك بن حذيفة. وكانت من سادات العرب، كأنها أم فزقة، وكان يضرب بأبها الخل في الشرف؛ لكثرة أولادها وعزة قبيلتها وبينها، فلما اجتمعوا إليها ذمهم<sup>(3)</sup> لقتال خالد، فهاجوا لذلك، وتأثب<sup>(4)</sup> إليهم آخرون من بني سليم وطئ وطوازي وأسيب، فصاروا جيشا كفيما، وتخلل أم هذه المرأة، فلما سجع بهم خالد بن الوليد سار إليهم، وأقتلوا قتالاً شديداً، وهي راكية على جمل أمها الذي كان يقال: من نخس<sup>(5)</sup> جملها فله مائة من الإبل. وذلك لغزها<sup>(6)</sup>، فهزمهم خالداً وعقر جملها وقتلها وبعث بالفنج إلى السديق، ورضى الله عنه.

### قصه الفجاءة

واسمه إياس بن عبد الله بن عبد اللب بن عتبة بن خفاف، من بني سليم. قاله ابن إسحاق. وقد كان السديق حرق الفجاءة بالنجيب في المدينة، وكان سببه

(1) انظر تاريخ الطبري 3/ 263، والكنال 2/ 350.  
(2) في الأصل: أمرهم. وقرئهم: حرضهم وشجعهم. انظر اللسان (ذ م ر).  
(3) في م: «نائب». وأثب: تثنى وتضام.  
(4) في م: «سب». وقلل خالد: من يهر جملها وله مائة بئر قدم عليها أحد فحل خالد وجماعة معه فحرقوا جملها وقتلوا بعد أن قتل حولها مائة فارس.  
(5) انظر تاريخ الطبري 3/ 264، والكنال 2/ 350، 351.

(1) مقصور: فقط أسيب: جمع بن بني ورويه بسلي: الراسط (ق م ط).  
(2) انظر تاريخ الطبري 3/ 267 - 270، والكنال 2/ 352 - 357.  
(3) في الأصل: «علاء».  
(4) في م: «س» و«علاء».

## البداية والنهاية

للحافظ عماد الدين أبي الفداء إسماعيل  
ابن عمر بن كثير القرشي الدمشقي  
٧٧٤ - ٧٧٤ هـ

sonnat.net

تصديق

الدكتور علي بن عبد الرحمن التركي

بالتعاون مع

مركز بحوث والدراسات العربية والإسلامية

بدر محمد

الجزء التاسع

هجور

للطبعة والنشر والتوزيع والمطابع

### پی نوشت:

(1) البداية والنهاية، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي البصري ثم الدمشقي (المتوفى: ٧٧٤ هـ) ج ٦، ص ٣٥٢، المحقق: علي شيري، الناشر: دار إحياء التراث العربي، الطبعة: الأولى ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م، [ترقيم الكتاب موافق للمطبوع]، قام بفهرسته الفقير إلى الله: عبد الرحمن، الشامي، ويسألكم الدعاء، ط إحياء التراث / ج ٩، ص ٤٥٦، ناشر: دار هجر

## تاریخ الطبری

تاریخ الرسل والملوک

لأبي جعفر محمد بن جریر الطبری

۲۲۴ - ۲۶۱ هـ

الجزء الثالث

تحقیق

محمد أبو الفضل إبراهيم

الطبعة الثانية

Sonnat.net



دارالمعارف بمصر

قال أبو جعفر : وأما ابن حميد ، فإنه حدثنا في شأن الفجاءة عن سلمة ، عن محمد بن إسحاق ، عن عبد الله بن أبي بكر ، قال : قدم على أبي بكر رجل من بني سليم ، يقال له الفجاءة ؛ وهو إياس بن عبد الله بن عبد الليل بن مغيرة بن خفاف ، فقال لأبي بكر : إني مسلم ؛ وقد أردت جهاد من ارتد من الكفار ، فاحملني وأعني ؛ فحمله أبو بكر على ظهره ، وأعطاه سلاحاً ، فخرج يستعرض الناس : المسلم والمرتد ، يأخذ أموالهم ، ويصيب من امتنع منهم ؛ ومعه رجل من بني الشريد ، يقال له : نجبة بن أبي الميثاء ، فلما بلغ أبا بكر خبره ، كتب إلى طريفة بن حاجز : إن عدو الله الفجاءة أتاني يزعم أنه مسلم ، ويسألني أن أقويه عنك من ارتد عن الإسلام ، فحكته وسلحته ، ثم انتهى إلى من يقين الخبر أن عدو الله قد استعرض الناس : المسلم والمرتد يأخذ أموالهم ، ويقتل من خالفه منهم ، فسر إليه بمن معك من المسلمين حتى تقتله ، أو تأخذه فتأيتني به . فسار طريفة بن حاجز ، فلما التقى الناس كانت بينهم الرمية بالنبل ، فقتل نجبة بن أبي الميثاء بسهم رمي به ، فلما رأى الفجاءة من المسلمين الجهد قال لطريفة : والله ما أنت بأولى بالأمر مني ، أنت أمير لأبي بكر وأنا أميره . فقال له طريفة : إن كنت صادقاً فضع السلاح ، وانطلق معي إلى أبي بكر . فخرج معه ، فلما قدما عليه أمر أبو بكر طريفة بن حاجز ، فقال : اخرج به إلى هذا البقيع فحرقه فيه بالنار ؛ فخرج به طريفة إلى المصلى فأوقد له ناراً ، فقلده فيها ، فقال خفاف بن نديبة - وهو خفاف بن عمير - يذكر الفجاءة ، فيما صنع :

لَمْ يَأْخُذُوا سِلَاحَهُ لِقَاتِلِهِ وَلِذَا كُمْ عِنْدَ الْإِلَهِ أَثَامٌ<sup>(۱)</sup>  
لَا دِيْنَهُمْ دِيْنِي وَلَا أَنَا مِنْهُمْ<sup>(۲)</sup> حَتَّى يَسِيرُوا إِلَى الصَّرَاةِ شَامًا

حدثنا ابن حميد ، قال : حدثنا سلمة ، عن ابن إسحاق ، عن عبد الله بن أبي بكر ، قال : كانت سليم بن منصور قد انتقص بعضهم ، فرجعوا كفاراً ، وثبت بعضهم على الإسلام مع أمير كان لأبي بكر عليهم ،

(۱) الأسميات ۲۱ . (۲) كنا في س ، وفي ط : « ولا أنا فائن » وفي الأسميات « كافر » .

پی نوشت:

(۲) تاریخ طبری، ج ۳، ۲۶۵، سنه ۱۱

بعضی نیز مانند مقدس اردبیلی رحمه الله آورده اند که علت سوزاندن فجائه توسط ابوبکر عدم بیعت وی با ابوبکر بوده است! این نوع مجازات در قانون اسلام نیست و مخالف قرآن و سنت نبوی است.

خداي متعال مي فرمايد: إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ، ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ماتده ۳۳

كيفر آنان كه با خدا و پيامبرش به جنگ بر مي خيزند و بر روي زمين فساد مي كنند اين است كه اعدام شوند؛ يا به دار آويخته گردند يا (چهار انگشت) دست (راست) و پاي (چپ) آنها به عكس يكديگر بريده شود و يا از سرزمين خود تبعيد گردند اين رسوايي آنها در دنياست و در آخرت مجازات عظيمي دارند.

پيامبر اكرم صلي الله عليه و آله نيز به صراحت از اين نوع مجازات منع اكيد فرموده است: هيچ كس جز پروردگار با آتش عذاب نمي كند.

### حديث حسن بن عمرو الاسلمي

١٦٠٣٤- حدثنا سعيد بن منصور، حدثنا المغيرة بن عبد الرحمن، عن أبي الزناد، قال: حدثني محمد بن حنزة الأسلمي عن أبيه أن رسول الله ﷺ أقره على سريره، فخرجت فيها فقال: «إِن أَخَذْتُمْ قَلَانًا فَأَخْرِقُوهُ بِالنَّارِ» فلما وليت ناداني، فقال: «إِن أَخَذْتُمُوهُ فاقْتُلُوهُ، فَإِنَّهُ لَا يُعَذَّبُ بِالنَّارِ إِلَّا رَبُّ النَّارِ»<sup>(١)</sup>.

(١) حديث صحيح، وهذا إسناده حسن، محمد بن حنزة الأسلمي، روى عنه جمع، وذكره ابن حبان في «الثقات»، وقال الحافظ في «تهذيب التهذيب»: ضعفه ابن حزم، وعاب ذلك عليه القطب الحلبي، وقال: لم يضعفه قبله أحد. قلنا: وقد توبع - والمغيرة بن عبد الرحمن: هو الجزامي، مختلف فيه، قال أحمد: ما يحدیته بأس، وقال أبو داود: لا بأس به، وقال ابن حجر في «التقريب»: ثقة، له غرائب، وقال ابن معين: ليس بشيء، وقال النسائي: ليس بالقوي. قلنا: وقد توبع كذلك، وبقيّة رجاله ثقات رجال الصحيح. أبو الزناد: هو عبدالله بن ذكوان.

وهو عند سعيد بن منصور في «سننه» (٢٦٤٣) ومن طريقه أخرجه أبو داود (٢٦٧٣)، والطبراني في «الكبير» (٢٩٩٠)، والبيهقي في «السنن» ٧٢/٩. وأخرجه ابن أبي عاصم في «الأحاديث والمثاني» (٢٣٧٦)، وأبو يعلى (١٥٣٦)، والطبراني (٢٩٩٠) من طرق عن المغيرة بن عبد الرحمن، به. وسيأتي برقم (١٦٠٣٥) و(١٦٠٣٦). وقد سلف من حديث أبي هريرة برقم (٨٠٦٨). وذكرنا هناك أحاديث الباب.

## مُسْنَدُكَ

الإمام أحمد بن حنبل رحمه الله  
(١٦٤-٢٤١ هـ)

حَوْثُهَا الْحَدِيثُ وَخَرَجَ أَحَادِيثُهُ وَعَلَّقَ عَلَيْهِ

شعيب الأرنؤوط محمّد غيّم العرقسوي

إبراهيم الزبيق

**Sonnat.net**

للجزء الخامس والعشرون

مؤسسة الرسالة

پی نوشت:

- (١) الاصابه، ج ٢، ص ٣٢٢
- (٢) كامل ابن اثير، ج ٢، ص ٢١١
- (٣) مسند احمد، ج ٢٥، ص ٤٢١، ح ١٦٠٣٤

این روایت از نظر اهل سنت از روایات صحیح به شمار می رود؛ در نتیجه با توجه به قرآن و سنت این مجازات بدعتی بود که ابوبکر گذاشت.

در این جا مناسب است به پیشگاه قرآن کریم رفته و از آن یاری جوییم:  
قرآن کسانی را که به احکام الهی گردن نمی نهند و بر اساس آن داور می کنند را جزو ظالمان بر شمرده است.

و در تورات بر بنی اسرائیل حکم کردیم که نفس را در مقابل نفس قصاص کنید و چشم را مقابل چشم و بینی را به بینی و گوش را به گوش و دندان را به دندان و هر زخمی را قصاص خواهد بود. پس هر گاه کسی حق قصاص را ببخشد (نیکی کرده و) کفاره (گناه) او خواهد شد و هر کس به خلاف آنچه خدا فرستاده حکم کند چنین کس از ستمکاران خواهد بود.

---

پی نوشت:

(۱) سوره مائده، آیه ۴۵

و اهل انجیل باید به آنچه خدا در آن کتاب فرستاد حکم کنند و هر کس به خلاف آنچه خدا فرستاده حکم کند چنین کس از فاسقان خواهد بود.

---

پی نوشت:

(۲) سوره مائده، آیه ۴۷

حال سوال ما این است جایگاه ستمکاران و فاسقان کجاست؟

## مسئول و بانی اختلاف امت

سر منشأ نافرمانی از دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله از کجا و توسط چه کسانی آغاز شد؟  
توسط کسانی که در قضیه جیش اسامه از دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله نافرمانی کردند.

جهزوا جیش أسامة، لعن الله من تخلف عنه  
تجهیز کنید سپاه اسامه را، لعنت خدا بر کسانی که از او تخلف کنند.

حال چه کسانی به سپاه اسامه ملحق نشدند؟ پاسخ با شما.

الصحابه رضي الله عنهم، فهي اختلافات اجتهادية كما قيل، كان غرضهم منها إقامة مراسم الشرع، وإدامة مناهج الدين.

\* فأول تنازع وقع في مرضه عليه الصلاة والسلام فيما رواه الإمام أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري<sup>(١)</sup> بإسناده عن عبد الله<sup>(٢)</sup> بن عباس رضي الله عنه، قال: «لَمَّا اشْتَدَّ بِالنَّبِيِّ ﷺ مَرَضُهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ قَالَ: أَتَسْوِي بَدَوِيًّا وَرِطَاسًا أَكْتَبَ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَقِيلُوا بَعْدِي»، فقال عمر رضي الله عنه: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: وَقَدْ غَلَبَهُ الرَّجَمُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ وَكَلِمَةُ النَّبِيِّ ﷺ: وَقَوْمُوا عَنِّي لَا تَبْغِي عِنْدِي التَّأْرُغَ»، قال ابن عباس: «الرُّؤْيَةُ كُلُّ الرُّؤْيَةِ مَا حَالَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ كِتَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ».

\* \* \*

\* **الخلافة الثاني:** في مرضه أنه قال: «جَهِّزُوا جَيْشَ أُسَامَةَ<sup>(٣)</sup>»، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ، فقال قوم: يجب علينا امتثال أمره، وأسامة قد برز من المدينة. وقال قوم: قد اشتد مرض النبي عليه الصلاة والسلام فلا تسع قلوبنا مفارقتة، والحالة هذه، فنصبر حتى نبصر أي شيء يكون من أمره.

وإنما أوردت هذين التنازعين، لأن المخالفين ربما عدوا ذلك من الخلافات المؤثرة في أمر الدين، وليس كذلك، وإنما كان الغرض كله: إقامة مراسم

(١) توفي سنة ٢٥٦هـ/٨٧٠م.

(٢) هو عبد الله بن عباس بن عبد المطلب القرشي الهاشمي. جبر الأئمة الصحابي الجليل. لازم رسول الله ﷺ وروى عنه الأحاديث الصحيحة. له في الصحيحين وغيرهما ١٦٦٠ حديثاً، توفي سنة ٦٨٧/٨٦٨م. (راجع الإصابات ٤٧٧٢ وصفوة الصغرة ١: ٣١٤ والأعلام ج ٤ ص ٩٥).

(٣) هو أسامة بن زيد بن حارثة. صحابي جليل. كان رسول الله ﷺ يحبه كثيراً وينظر إليه نظره إلى سبطية الحسن والحسين. أمه رسول الله قبل أن يبلغ العشرين من عمره فكان مظهرًا موقفاً. وفي تاريخ ابن عساکر أن رسول الله استعمل أسامة على جيش في أبي بكر وعمر. توفي سنة ٦٧٤/٨٥٤م. (راجع طبقات ابن سعد ٤: ٤٢٠ وتهذيب ابن عساکر ٢: ٣٩١ والأعلام ١: ٢٩١).

مَلِكُ وَالْمَلِكِ

تأنيف  
أبوالفتح محمد بن عبد الكريم بن بكر الكاشغري  
"٤٧٩-٥٤٨هـ"

Sonnat.net

منازل هذه الشريعة بالهارس العامة

تحقيق  
أبي علي مرنا  
علي حسن فاعور

الجزء الأول

دار المعرفة  
صبرات. لبنان

پی نوشت:

(١) ملل و نحل، شهرستاني، ج ١، ص ٣٠

(٢) شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ٦، ص ٥٢









سعد بن عبادہ نزدیک بود که زیر دست و پا از بین برود! به عمر گفتند:  
سعد مرد، گفت خدا سعد را بکشد، او منافق است.

۱۱۲۰

۲۰۶

أوسط [العرب] (۱) داراً ونسباً ، ولكن قد رضيتُ لكم أحدَ هذين الرجلين ، فبايعوا أيهما شئتم . فأخذ بيدي وبيد أبي عبيدة بن الجراح . وإني والله ما كرهتُ من كلامه شيئاً غيرَ هذه الكلمة ؛ إن كنت لأقدم فتضرب عني فيما لا يقربني إلى إثم أحبُّ إلى من أن أؤمر على قوم فيهم أبو بكر . فلما قضى أبو بكر كلامه ، قام منهم (۲) رجلٌ ، فقال : أنا جَدُّ يَلْمُهَا (۳) المُحْتَكِك ، وَعَدُّ يَنْفُهَا (۴) المَرْجَب ؛ مِنَّا أميرٌ ومِنكم أميرٌ ؛ يا معشر قريش .

قال : فارتفعت الأصوات ، وكثر اللَّغَطُ (۵) ، فلما أشفقت الاختلاف ، قلت لأبي بكر : ايسطُ يدك أبايُك . فبسط يده فبايعته وبايعه المهاجرون ، وبايعه الأنصار . ثم نزلنا (۶) على سعد ، حتى قال قائلهم : قتلتم سعد بن عبادَةَ ! فقلت : قتل الله سعداً ! وإنا والله ما وجدنا أمراً هو أقوى من مبايعة أبي بكر ؛ خشيتنا إن فارقنا القوم ولم تكن بيعةٌ أن يجدوا بعدنا بيعةً ، فلما أن تابهم على ما نرضى ، أو نخالفهم فيكون فساداً (۷) .

حدثنا ابن حُميد ، قال : حدثنا سلمة ، عن محمد بن إسحاق ، عن الزُّهري ، عن عروة بن الزبير ، قال : إن أحدَ الرجلين اللذين لقوا من الأنصار حين ذهبوا إلى السقيفة ، عويم بن ساعدة والآخر معن بن عدى ؛ أخو بني العجلان ، فأما عويم بن ساعدة فهو الذي بلَّغنا أنه قيل لرسول الله صلى الله

( ۱ ) من ابن هشام ، وأوسط العرب : أشرفهم . وداراً ؛ أي بلداً ؛ يريد مكة .  
( ۲ ) ابن هشام : « من الأنصار » .  
( ۳ ) الجليل : تصغير جذل ، وهو عود يكون في وسط مبرك الإبل تحنك به وتستريح إليه ، فيضرب به المثل في الرجل يشتغل برأيه .  
( ۴ ) العليق : تصغير حلق ؛ وهو النخلة نفسها . والمرجب : الذي تبنى إلى جانبه دعامة تزوده لكثرة حملة وكثرة عمل أمله ؛ فضرب به المثل في الرجل الشريف الذي يظلمه قومه .  
( ۵ ) اللغَط : اختلاط الأصوات .  
( ۶ ) نزونا على سعد ؛ وثبتنا عليه ووطئناه .  
( ۷ ) الخبر في سيرة ابن هشام ۲ : ۳۷۲ ، ۳۷۳ برواية ابن إسحاق ، عن عبد الله بن أبي بكر ، عن ابن شهاب الزهري ، عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة بن مسعود ، عن عبد الله بن عباس ، عن عبد الرحمن بن عوف .

دخائر العرب

۳۰

# تاريخ الطبرک

تاريخ الرسل والملوك

لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري

۲۲۴ - ۳۲۰

الجزء الثالث

تتحقيق

محمد أبو الفضل إبراهيم

الطبعة الثانية

Sonnat.net



دارالمعارف بمصر

پی نوشت:

(۱) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۶

(۲) صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۷

اینها شیعیان بودند که رفتند سقیفه و اختلاف کردند؟ حال اینکه تاریخ و روایات معتبر سر منشأ اختلاف در اسلام را نشان می دهد.

## نفرمانی عمر از دستور قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله در اواخر عمر شریف خویش بارها از دو ثقل گران بها سخن گفتند که میراثی برای بازماندگان خواهد بود و مادامی که مردم به آن دو چنگ زنند به هدایت دست یافته و گمراه نخواهند شد و آن دو قرآن و عترت، اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند.

---

### پی نوشت:

- (۱) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۳
- (۲) المعجم الأوسط، ج ۴، ص ۳۳ و ۳۴
- (۳) سنن الدارمی، ج ۲، ص ۴۳۱ و ۴۳۲
- (۴) المستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۴۸
- (۵) سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸ و ۳۲۹، ح ۳۸۷۶
- (۶) المعجم الکبیر، ج ۵، ص ۱۵۴، ح ۴۹۲۳، ص ۱۶۶
- (۷) تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۱، ص ۱۹، ج ۶۹، ص ۲۴۰ و ۲۴۱
- (۸) مسند احمد، ج ۳، ص ۱۴، ۱۷، ۲۶ و ۵۹ / ج ۵، ص ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۹ و ۱۹۰

ابن عباس گفت روز پنجشنبه، چه روز پنجشنبه ای سپس گریست تا آب دیدگانش ریگها را تر کرد. پس گفتم روز پنجشنبه چیست؟ گفت بیماری رسول خدا صلی الله علیه و سلم شدید گشت پس فرمودند: بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید. پس نزاع کردند و نزاع در نزد پیامبر سزاوار نیست و گفتند او را چه شده است هذیان می گوید(!) از او جویا شویم؟ فرمودند: مرا رها کنید... .

---

### پی نوشت:

- (۱) صحیح مسلم، ج ۳، ص ۴۵۵، ح ۲۲، کتاب الوصیة باب ۵ الوقف / ج ۵، ص ۷۵

در روایات متواتر و صحیح‌السند از جمله در صحیح بخاری و مسلم که صد درصد نزد اهل سنت معتبر بوده و حجیت دارند این روایات نقل شده است.

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: کاغذی بیاورید چیزی برایتان بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید. پس عمر گفت درد بر پیامبر صلی الله علیه و سلم او غلبه کرده است، قرآن نزد ماست و کتاب خدا ما را بس است... پس این عباس گفت مصیبت، تمام مصیبت آنگاه رخ داد که بین رسول الله صلی الله علیه و سلم و چیزی که در کتاب می خواست بنویسد حائل شدند و اختلاف کردند.

۱۷ - باب قول المرضی: قوموا عني

۵۶۶۹ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى حَدَّثَنَا هِشَامٌ عَنْ تَمِيمٍ . ح . حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ عَنْ الزُّهْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ: «لَمَّا حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ - وَفِي الْبَيْتِ رِجَالٌ فِيهِمْ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ - قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: هَلُمَّ أَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضِلُّوا بَعْدَهُ. فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ، وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ. فَاخْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ، فَاخْتَصَمُوا فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قُرْبُوا يَكْتُبْ لَكُمْ النَّبِيُّ ﷺ كِتَابًا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ. وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عُمَرُ. فَلَمَّا أَكْثَرُوا اللَّغْوَ وَالْإِخْتِلَافَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قَوْمُوا. قَالَ عُثَيْبُ اللَّهِ فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرُّؤْيَا كُلَّ الرُّؤْيَا مَا حَالَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ، مِنْ إِخْتِلَافِهِمْ وَلَغْوِهِمْ». [انظر الحديث: ۱۱۴، ۳۰۵۳، ۳۱۶۸، ۴۴۳۱، ۴۴۳۲، ۴۴۳۳].

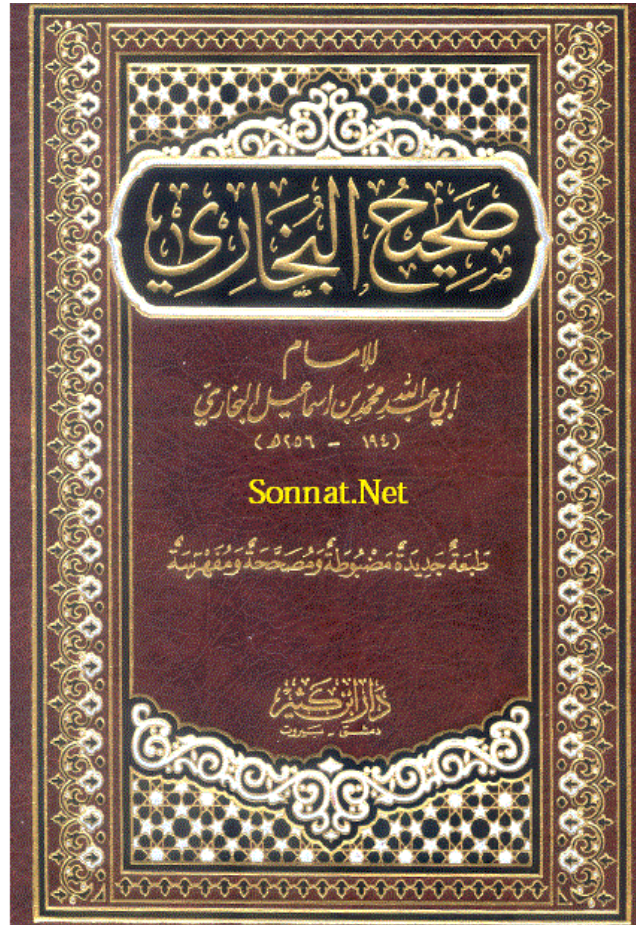
۱۸ - باب من ذهب بالصبي المرضي ليدعي له

۵۶۷۰ - حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حَمْرَةَ حَدَّثَنَا حَاتِمٌ - هُوَ ابْنُ إِسْمَاعِيلَ - عَنِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ السَّائِبَ يَقُولُ: «ذَهَبْتُ بِي خَالَتِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَ أُخْتِي وَجِعٌ. فَمَسَحَ رَأْسِي، وَدَعَا لِي بِالْبُرْكَ. ثُمَّ تَوَضَّأَ فَشَرِبْتُ مِنْ وَضُوئِهِ، وَقَمْتُ خَلْفَ ظَهْرِهِ فَظَلَمْتُ إِلَى خَاتَمِ النَّبُوَّةِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ مِثْلَ زُرِّ الْحِجَلَةِ». [انظر الحديث: ۱۹۰، ۳۵۴۰، ۳۵۴۱].

۱۹ - باب تمنى المرضي الموت

۵۶۷۱ - حَدَّثَنَا آدَمُ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ حَدَّثَنَا ثَابِتُ الْبُنَانِيُّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لَا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ مِنْ شُرِّ أَصَابِهِ؛ فَإِنْ كَانَ لَا بُدَّ فَاعْلَمْ فَلْيَقُلْ: اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مَا كَانَتْ الْحَيَاةُ خَيْرًا لِي، وَتَوَفَّنِي إِذَا كَانَتْ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي». [الحديث: ۵۱۷۱ - طرفاه: ۶۳۵، ۷۲۳۳].

۵۶۷۲ - حَدَّثَنَا آدَمُ قَالَ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ «دَخَلْنَا عَلَى خَبَابٍ نَعْرُوهُ - وَقَدْ اكْتَوَى سَبْعَ كِتَابَاتٍ - فَقَالَ: إِنَّ أَصْحَابَنَا الَّذِينَ سَلَفُوا مَضَوْا وَلَمْ تَنْقُضْهُمْ الدُّنْيَا، وَإِنَّا أَصْبْنَا مَا لَا نَجِدُ لَهُ مَوْضِعًا إِلَّا التَّرَابَ، وَلَوْلَا أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ نَهَانَا أَنْ نَدْعُو



پی نوشت:

(۲) صحیح بخاری، ج ۱۴، ص ۱۴۳۸، کتاب المرضی، باب ۱۷ / ج ۷، ص ۹، کتاب المرضی باب قول المرضی قوموا عني





در عبارت دیگر در صحیح بخاری است که:

گفتند کاغذی بیاورید تا چیزی بنویسم که هرگز گمراه نشوید؛ (حاضرین) به نزاع پرداختند درحالی که نزد پیامبر نزاع کردن سزاوار نیست پس گفتند رسول خدا صلی الله علیه و سلم هذیان گفت؛ پس فرمودند: از پیش من بروید... .

۱۷۵ - باب جوائز الوُفد

۱۷۶ - باب هل یستشفعُ إلى أهل الذمّة؟ ومعالمتهم

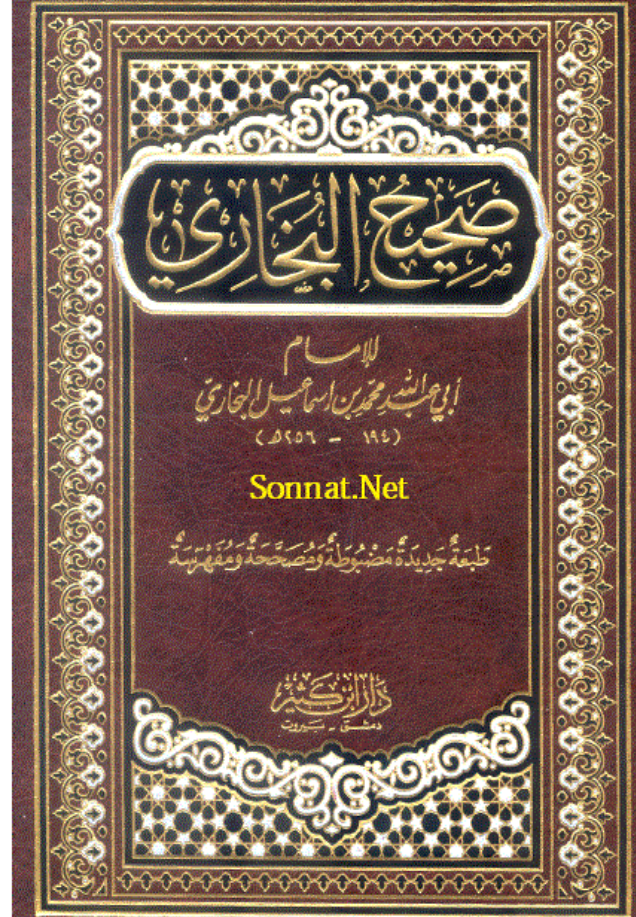
۳۰۵۳ - حدَّثنا قَبِيصَةُ حَدَّثنا ابْنُ عُيَيْنَةَ عن سَلِيمَانَ الأَخْوَلِ عن سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عن ابْنِ عَبَّاسٍ رضي اللهُ عنهما أنه قال: «يَوْمُ الخَمِيسِ وما يَوْمُ الخَمِيسِ. ثم بكى حتَّى خَضِبَ ذِمَّةُ الحَضِياءِ، فقال: اشْتَدَّ برسولِ اللهِ ﷺ وجَعَهُ يَوْمُ الخَمِيسِ فقال: التَّوْبَةُ بِكِتابِ أَكْتُبْتُ لَكُمْ كِتاباً لَنْ تُضَلُّوا بَعْدَهُ أبداً. فَتَنَزَّعُوا، ولا تَبْغِي عندي تَنَازُعاً. فقالوا: هَجَرَ رسولُ اللهِ ﷺ. قال: دَعَوَنِي، فالذي أنا فيه خَيْرٌ مما تُدْعَوَنِي إليه. وأوصى عِنْدَ موْتِهِ بثلاث: أخرجوا المشركين من جزيرة العرب، وأجيزوا الوُفدَ بنحو ما كُنْتُ أجيزُهُم، ونسيئُ الثالثة». وقال يعقوبُ بنُ محمدٍ: سألتُ المغيرةَ بنَ عبدِ الرحمنِ عن جزيرة العرب فقال: مكَّةُ والمدِينَةُ واليمامةُ واليمن. وقال يعقوبُ: والعَرَجُ أولُ نَهْامَةٍ. [انظر الحديث: ۱۷۶].

۱۷۷ - باب النَّجْمُ لِلوُفود

۳۰۵۴ - حدَّثنا يحيى بنُ بكيرٍ حدَّثنا الليثُ عن عَقِيلِ بنِ شهابٍ عن سالمِ بنِ عبدِ اللهِ أنَّ ابنَ عمرَ رضي اللهُ عنهما قال: «وَجَدَ عمرُ حُلَّةً إسْتَبْرَقِي تَباعُ في السُوقِ، فأتى بها رسولُ اللهِ ﷺ فقال: يا رسولَ اللهِ ابتعْ هذهَ الحُلَّةَ فَتَجَمَّلْ بها للعبيدِ والوُفدِ. فقال رسولُ اللهِ ﷺ: إنما هذه لِبِاسٍ من لا خِلاقَ له - أو إنما يَلْبَسُ هذهَ من لا خِلاقَ له - فلبِثَ ما شاء اللهُ. ثم أرسلَ إليهِ النبيُّ ﷺ بِحُجْرَةٍ دِيْباجٍ، فأقبلَ بها عمرُ حتَّى أتى بها رسولُ اللهِ ﷺ فقال: يا رسولَ اللهِ، قلتُ إنما هذه لِبِاسٍ من لا خِلاقَ له، أو إنما يَلْبَسُ هذهَ من لا خِلاقَ له، ثم أرسلتُ إليَّ بهذه. فقال: تَبِعْها، أو تُصِيبُ بها بعضُ حاجتكِ». [انظر الحديث: ۸۸۶، ۹۵۸، ۲۱۰۴، ۲۱۱۲، ۲۱۱۹].

۱۷۸ - باب كيف يُعرَضُ الإسلامُ على الضَّبِيِّ؟

۳۰۵۵ - حدَّثنا عبدُ اللهِ بنُ محمدٍ حدَّثنا هشامُ أخيراً مَمْنُوعٌ عن الزُّهريِّ أخبرني سالمُ بنُ عبدِ اللهِ عن ابنِ عمرَ رضي اللهُ عنهما أنه أخبرَهُ أن عمرَ انطَلَقَ في رَهْطٍ من أصحابِ النبيِّ ﷺ معَ النبيِّ ﷺ قَبْلَ ابنِ صَيَّادٍ حتَّى وجَدَهُ يَلْعَبُ معَ الجِلْمانِ عندَ أطمِ بني مَعَالَةَ وقد قاربَ يومئذٍ ابنُ صَيَّادٍ يَحْتَلِمُ، فلم يشعُرْ بشيءٍ حتَّى ضَرَبَ النبيُّ ﷺ ظَهْرَهُ بيده، ثم قال النبيُّ ﷺ: أشهدُ أني رسولُ اللهِ ﷺ؟ فنظَرَ إليه ابنُ صَيَّادٍ فقال: أشهدُ أنك رسولُ الأمينِ. فقال ابنُ صَيَّادٍ

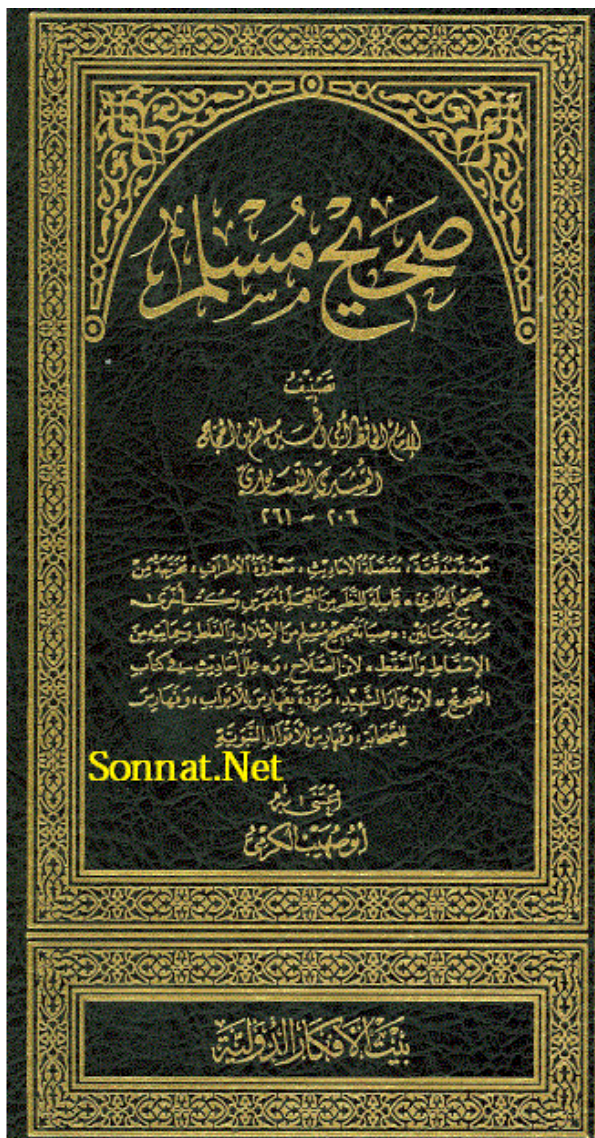


پی نوشت:

(۵) صحیح بخاری ج ۸، ص ۷۵۲، باب ۱۷۶، کتاب جهاد و سیر



در محضر رسول خدا صلی الله علیه و سلم... پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: قلم بیاورید تا چیزی برایتان بنویسم که پس از آن گمراه نشوید پس عمر گفت درد بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم غلبه کرده است و قرآن در نزد ماست و کتاب خدا ما را بس است... .



صفحة	۲۵- کتاب الوصیة (۱) - باب فداء الوصیة بنزل الله	حدیث (۱۶۳۷)
۱۸- (۱۶۳۵)	حدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ ثَمِيرٍ وَأَبُو معاوية، عَنِ الْأَعْمَشِ (ج).	بِئَات: أَخْرَجُوا الْمُشْرِكِينَ مِنْ حَبْرَةَ الْعَرَبِ، وَأَجْبَرُوا الْوَلَدَ بِحَبْرَةَ مَا كُنْتَ أَجْبِرُهُمْ، قَالَ: وَسَكَتَ، عَنِ الثَّانِيَةِ، أَوْ قَالَهَا قَالِيهَا.
۱۸- (۱۶۳۵)	و حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ ثَمِيرٍ، حَدَّثَنَا أَبِي وَأَبُو معاوية، قَالَا: حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنِ أَبِي وَائِلٍ، عَنِ سُورِقِ.	قَالَ أَبُو إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ بِشْرِ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْيَانُ، بِهَذَا الْحَدِيثِ. [إخراجه البحاري: ۳۷۱، ۳۰۴، ۳۱۳]
۱۸- (۱۶۳۵)	عَنْ عاتقَةَ، قَالَتْ: مَا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَبَنَاتًا، وَلَا دَرَهْمًا، وَلَا شَاةً، وَلَا بَعِيرًا، وَلَا أَوْصِيَّ بَشِيًّا.	۲۱- (۱۶۳۷) حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، أَخْبَرَنَا وَكِيعٌ، عَنْ مَالِكِ بْنِ مَعْمَرٍ، عَنْ طَلْحَةَ بْنِ حُسَيْنٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ.
۱۸- (۱۶۳۵)	و حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ خَشْرَمٍ، أَخْبَرَنَا عِيسَى وَهُوَ ابْنُ يُوسُفَ، جَمِيًّا، عَنِ الْأَعْمَشِ، بِهَذَا الْإِسْنَادِ، مَعْلُومٌ.	عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، أَنَّهُ قَالَ: يَوْمَ الْخَمِيسِ! وَمَا يَوْمُ الْخَمِيسِ! لَمْ يَجْعَلْ تَسْبِيلَ دُمُوعِهِ، حَتَّى رَأَيْتَ عَلَى خَدَيْهِ كَاتِبًا يَنْقُطُ الْوَلَدَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «التَّوْبَى بِالْكَتِفِ وَالذَّرَاهُ (أَوِ الْوَلُوحِ وَالذَّرَاهُ) أَكْتَبَ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَنْسَلُوا بَعْدَهُ أَبَدًا». فَذُكِرُوا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَخْرُجُ
۱۹- (۱۶۳۶)	و حَدَّثَنَا بَحْسُ بْنُ بَحْسٍ وَأَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ (وَاللَّفْظُ لِبَحْسِ)، قَالَ: أَخْبَرَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيَّةَ، عَنْ ابْنِ عُرْوَةَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ، عَنِ الْأَسْوَدِ بْنِ يَزِيدَ، قَالَ: دَخَلُوا عَلَيْهِ عَاتِقَةَ، أَوْ عَلِيًّا كَانَ وَصِيًّا، لَقَّاتَتْ، فَتَنَى أَبُو صَيْبٍ إِيَّاهُ؟ فَقَدْ كُنْتُ مُسْتَعْتَبَةً لِمَا سَمِعْتُ مِنْ حَبْرِيِّ (فَدَعَا بِالْمَلِئِكِ، فَكُنْتُ لَمَّا سَمِعْتُ شِعْرَتَ اللَّهِ مَاتَ، فَتَنَى أَبُو صَيْبٍ إِيَّاهُ؟ [إخراجه البحاري: ۳۷۱، ۳۰۴، ۳۱۳].	۲۲- (۱۶۳۷) وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ (قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: أَخْبَرَنَا، وَقَالَ ابْنُ رَافِعٍ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ)، أَخْبَرَنَا مَعْمَرٌ، عَنِ الزُّهْرِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَتِيَّةَ.
۲۰- (۱۶۳۷)	حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مَنْصُورٍ وَقَتِيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ وَأَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ وَعَمْرُو بْنُ الشَّامِلِ (وَاللَّفْظُ لِسَعِيدِ)، قَالُوا: حَدَّثَنَا سَعْيَانُ، عَنْ سَعِيدَانَ الْأَحْوَلِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ، قَالَ:	عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: لَمَّا حَضَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَفِي الْبَيْتِ رَجُلَانِ فِيهِمْ عَمْرُو بْنُ الْخَطَّابِ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ أَكْتَبَ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَعْمَلُونَ بَعْدَهُ»، فَقَالَ عَمْرُو: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَدْ قَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجْعَ، وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ، فَاحْتَلَفَ أَهْلُ الْبَيْتِ، فَحَاطَصُوا، فَسَمِعُوا مِنْ بَعُولٍ، فَجَرُّوا يَخْتَبِ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ كِتَابًا لَنْ تَعْمَلُوا بَعْدَهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَا قَالَ عَمْرُو، فَلَمَّا أَكْفَرُوا بِالْفُجْورِ وَالْإِخْلَافِ، عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «(وَقَوْمِهِ)، قَالَ عَتِيْبَةُ اللَّهِ: لَكُنَّ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ: إِنَّ الرُّبِيَّةَ كُلَّ الرُّبِيَّةِ مَا كَانَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَبَيْنَ مَنْ يَخْتَبِ لَهُمْ ذَلِكَ الْكِتَابَ، مِنْ إِخْلَافِهِمْ وَكَفْطِهِمْ». [إخراجه البخاري: ۳۷۱، ۳۰۴، ۳۱۳]

پی نوشت:

(۶) مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۲۴ و ۳۲۵، ح ۲۹۹۲

(۷) صحیح مسلم، ص ۶۷۱، ح ۱۶۳۷، کتاب الوصیة، باب ترك الوصیة لمن لیس له

سوال ما این است چرا هنگامی که ابوبکر خواست وصیت بنویسد و عمر را به عنوان جانشین خود انتخاب کند عمر نگفت درد بر او غلبه کرده و کتاب خدا ما را بس است؟ شاید عمر می دانسته پیامبر صلی الله علیه و آله می خواسته چه کسی را به عنوان جانشین بعد خود قرار بدهد.

در روایت دیگری از ابن سعد آمده است که در آن حال یک نفر از حاضران گفت:  
... ان نبي الله ليهجر؛ همانا پیامبر خدا هذیان می گوید! ... .

ذكر الكتاب الذي أراد رسول الله، ﷺ،  
أن يكتبه لأمته في مرضه الذي مات فيه

أخبرنا يحيى بن حماد، أخبرنا أبو عوانة عن سليمان، يعني الأعمش، عن  
عبدالله بن عبدالله عن سعيد بن جبيرة عن ابن عباس قال: اشتكى النبي، ﷺ، يوم  
الخميس فجعل، يعني ابن عباس، يبكي ويقول يوم الخميس وما يوم الخميس! اشتد  
بالنبي، ﷺ، وجعه فقال: «اثنوني بدواة وصحيفة أكتب لكم كتاباً لا تضلوا بعده  
أبدًا»، قال: فقال بعض من كان عنده إن نبي الله ليُهجر! قال فقبل له: ألا نأتيك بما  
طلبت؟ قال: «أوبعد ماذا؟» قال: فلم يدع به.

أخبرنا سفيان بن عُيينة عن سليمان بن أبي مسلم خال ابن أبي نجيح سمع  
سعيد بن جبيرة قال: قال ابن عباس: يوم الخميس وما يوم الخميس! قال: اشتد  
يرسول الله، ﷺ، وجعه في ذلك اليوم فقال: «اثنوني بدواة وصحيفة أكتب لكم كتاباً  
لا تضلوا بعده أبدًا»، فتنزعوا ولا ينبغي عند نبي تنازع، فقالوا: ما شأنه، أهجر؟  
استفهموا فذهبوا يُعيدون عليه فقال: «دعوني فالذي أنا فيه خير مما تدعونني إليه  
وأوصي بثلاث»، قال: «أخرجوا المشركين من جزيرة العرب، وأجيزوا الوغد بنحو مما  
كنت أجيزهم»، وسكت عن الثالثة فلا أدري قالها فنتسبها أو سكت عنها عمدًا.

أخبرنا محمد بن عبدالله الأنصاري، حدثني قرة بن خالد، أخبرنا أبو الزبير،  
أخبرنا جابر بن عبدالله الأنصاري قال: لما كان في مرض رسول الله، ﷺ، الذي  
توفي فيه دعا بصحيفة ليكتب فيها لأمته كتاباً لا يضلون ولا يضلون، قال: فكان في  
البيت لفظ وكلام وتكلم عمر بن الخطاب قال فرفضه النبي، ﷺ.

أخبرنا حفص بن عمر الحوصي، أخبرنا عمر بن الفضل العبدي عن نعيم بن  
يزيد، أخبرنا علي بن أبي طالب: أن رسول الله، ﷺ، لما نُقِلَ قال: «يا عليّ انني  
بطلت أكتب فيه ما لا نُضِلُّ أمتي بعدي»، قال: فخشيت أن تسبني نفسه فقلت إنني  
أحفظ ذراعاً من الصحيفة، قال: فكان رأسه بين ذراعي وعَضدي فجعل يُوصي  
بالصلاة والزكاة وما ملكت أيمانكم، قال: كذلك حتى فاظت نفسه وأمر بشهادة أن  
لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله حتى فاظت نفسه، من شهد بهما حُرِّم على النار.

أخبرنا حجاج بن نصير، أخبرنا مالك بن يعقوب قال: سمعت طلحة بن مصرف

# الطبقات الكبرى

للمؤلف: محمد بن سعد بن منيع الهاشمي البصري  
للمعروف بابن سعد

## الجزء الثاني

في ذكر مغازي رسول الله، ﷺ، وسراياه، وفي مرض النبي، ﷺ،  
وفاته ودفنه والمراثي، وذكر من كان يفتي بالمدينة، وجمع القرآن  
من أصحاب رسول الله ﷺ على عهده وبعده، وذكر من كان يفتي  
بالمدينة بعد أصحاب الرسول ﷺ من المهاجرين والأنصار

دراسة و تحویق  
محمد عبد القادر عطا

Sonnat.net

دار الكتب العلمية  
بيروت - لبنان

## پی نوشت:

- (۸) صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶، باب من ترک الوصیه  
(۹) تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۳، بدین صورت آمده است: ان رسول الله صلي الله عليه و سلم يهجر  
(۱۰) طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۸۷ یا ۲۴۲، ذکر الكتاب الذي اراد رسول الله ان يكتبه لامته في مرضه الذي مات فيه (چاپ بيروت)  
(۱۱) صحیح بخاری، ج ۲، ص ۱۲۰، باب جوائز الوغد، کتاب الجهاد / ج ۲، ص ۱۳۶ یا ج ۳، ص ۱۱۵۵، کتاب جزیره العرب، باب  
اخراج اليهود که بدین لفظ آمده است: فقالوا هجر رسول الله صلي الله عليه و سلم



این سخنان و حرکات عمر آن قدر زشت و زنده بود که حتی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به او اعتراض کردند.

... زنان از پشت پرده صدا زدند مگر نمی شنوید رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه می گوید؟ گفت شما همانند دلباختگان یوسف هستید که به هنگام مریضی رسول خدا صلی الله علیه و سلم اشک شما جاری و به وقت سلامتی برگردن او سوار می شوید. رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: متعرض آنان نشوید که آنها از شما بهتر هستند. روایت طبرانی در اوسط است ...

۳۴

الجزء التاسع

ابن لیهة توفیه خلاف . وعن عمر بن الخطاب قال لما مرض النبي ﷺ قال ادعوا لي (۱) بصحيفة ودواة اكتب لكم كتاباً لا تضلوا بعده أبداً فقرأها ذلك أشد الكرامة ثم قال ادعوا لي بصحيفة اكتب لكم كتاباً لا تضلوا بعده أبداً فقال النسوة من وراء الستر ألا يسمعون ما يقول رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت إنكن صواجات (۲) يوسف إذا مرض رسول الله صلى الله عليه وسلم عصرتن أعينكن وإذا صح ركنن رقبته فقال رسول الله ﷺ دعوهن فانهن خير منكن . رواه الطبراني في الأوسط وفيه محمد بن جعفر بن إبراهيم الجعفي قال القليل في حديثه نظر ، وبقية رجاله وثقوا وفي بعضهم خلاف . وعن عبد الله بن مسعود قال لأن أحلف تسماً أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قتل فلا أحب إلى من أن أحلف واحدة أنه لم يقتل وذلك بأن الله عز وجل جعله نبياً واتخذ شهيداً قال الأعمش فذكرت ذلك لابراهيم فقال كانوا يرون أن اليهود سموه . رواه أحمد ورجاله رجال الصحيح . وعن عائشة قالت مامات رسول الله صلى الله عليه وسلم إلا من ذات الجنب . رواه الطبراني في الأوسط وأبو يعلى بنحوه وفيه ابن ليهة توفيه ضعف ، وبقية رجاله ثقات . وعن أم الفضل بنت الحارث وهي أم ولد العباس أخت ميمونة قالت أتيت النبي صلى الله عليه وسلم في مرضه فجلعت أبكي فرفع رأسه فقال ما يبكيك قالت خفتنا عليك ولاندرى ما تلقى من الناس بعدك يا رسول الله قال أتم المستضعفون بعدى . رواه أحمد وفيه يزيد بن أبي زياد وضعفه جماعة . وعن علي بن الحسين قال سمعت أباي يقول لما كان قبل وفاة رسول الله صلى الله عليه وسلم أتاه جبريل عليه السلام فقال يا محمد إن الله عز وجل أرسلني إليك إكراماً لك وتفضيلاً لك وخاصة (۳) لك أسألك عما هو أعلم به منك يقول كيف تجددك فقال النبي صلى الله عليه وسلم أجدني يا جبريل مغموماً وأجدني يا جبريل مكرهاً قال كان اليوم الثالث هبط جبريل عليه السلام وهبط ملك الموت عليه السلام وهبط معهما ملك في الهواء . يقال له اسماعيل على سبعين ألف ملك ليس فيهم ملك إلا على سبعين ألف ملك يشبههم جبريل عليه السلام فقال يا محمد إن الله عز وجل أرسلني إليك إكراماً لك وتفضيلاً لك وخاصة لك أسألك عما هو أعلم به منك يقول كيف تجددك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

(۱) في نسخة « إئتوني » . (۲) في نسخة « صواحب » .

(۳) في نسخة « وإخلاقاً لك » .

## مجمع الزوائد ومنبع الفوائد

للمعتمد في التاريخ على ما ثبت في كتب الحديث في سنة  
بمطبعة المطابع الأميرية في القاهرة

Sonnat.net

دار الكتاب العربي  
مطبعة - القاهرة

پی نوشت:

(۱۴) مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۹، ص ۳۴

(۱۵) المعجم الأوسط، طبرانی، ج ۵، ص ۲۸۸

(۱۶) الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ۲، ص ۲۴۴

(۱۷) کنز العمال، متقی هندی، ج ۵، ص ۶۴۴، ح ۱۴۱۳۳

## حال بررسی رفتار و کردار عمر:

قرآن می فرماید: ... أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاولی الامر منکم نساء، آیه ۵۹

اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را و اولیای امر خود را

اگر فرض کنیم عمر اولی الامر باشد این برای زمانی است که به مسند خلافت نشسته باشد نه هنگامی که پیامبر زنده است.

و باز می فرماید: وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ حشر، آیه ۷

آنچه را رسول برای شما آورده بگیریید (و اجرا کنید) و از آنچه نهی کرده خودداری نمایید و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است.

و باز فرموده است: ... فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ نساء، آیه ۵۹

هرگاه در چیزی نزاع داشتید آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آنها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید

و در جایی دیگر فرموده: وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ نجم، آیه ۳ و ۴

و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست.

بنابراین با توجه به نص این آیات و سنت نقل شده از بخاری و مسلم عمرین خطاب صریحا از امر خدا و رسولش عصیان نموده و به مخالفت برخاسته است.

همچنین عمر گفت "حسبنا کتاب الله"؛ در حالیکه بارها در خود قرآن به این مطلب اشاره شده است که همراه اطاعت از کلام الله (قرآن) باید از دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله نیز اطاعت کرد و حتی خداوند کسانی را که می خواهند بین الله و رسول فرق اندازند و یکی را قبول کنند و دیگری را ترک کنند را کافران حقیقی شماره کرده است نساء، آیه ۵۱

و در انتها باید گفت خداوند درباره کسانی که از دستور رسولش صلی الله علیه و آله سرپیچی کنند فرموده:

وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا جن، آیه ۲۳

و هر کس نافرمانی خدا و رسولش را کند آتش دوزخ از آن اوست و همیشه در آن می ماند.

نتیجه گیری با شما.

## بررسی شورای شش نفره

یکی از بدعتهایی که در اسلام سابقه نداشت شورای شش نفره است که خلیفه دوم آن را بنا نهاد در حالیکه خود اصلاً به آن اعتقاد نداشت، اما تنها راهی بود که با نحوه چینش افراد شورا می توانست امیرالمومنین را از خلافت دور سازد.

عمر گفت اگر سالم (مولی ابي حذيفة) زنده بود من به هيچ وجه (خلافت) شورا نمی کردم.

۳۳۸  
فَأُصِيبَتْ وَعَيْنَاهُ تَذْرِبَانِ حَتَّى أَخَذَ سَيْفٌ مِنْ شَيْوَفِ اللَّهِ حَتَّى قَتَعَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ. [انظر الحديث ۱۲۴۶ وأمر الله].

مطابقتہ للترجمة في قوله: «حتى أخذ سيف من سيوف الله».

وأحمد بن واقد هو أحمد بن عبد الملك بن واقد، بكسر القاف: أبو يحيى الحراني، وينسب إلى جده، وأيوب السخيتاني.

والحديث قد مر في الجنائز عن أبي معمر وفي الجهاد عن يوسف بن يعقوب الصغار وفي علامات النبوة عن سليمان بن حرب وفي المغازي عن أحمد بن واقد أيضاً ومر الكلام فيه هناك، أعني: في الجنائز، وزيد هو ابن حارثة، وجعفر هو ابن أبي طالب، وابن ربيعة هو عبد الله.

قوله: «تذرفان»، أي: تسيلان دمعاً. قوله: «حتى أخذ»، ويروي أخذها، وأراد بسيف: خالد بن الوليد، ومن يومئذ سمي سيف الله، وقد أخرج ابن حبان والحاكم من حديث عبد الله بن أبي أوفى، قال: قال رسول الله، ﷺ: «لا تؤذوا خالداً فإنه سيف من سيوف الله تعالى صبه الله تعالى على الكفار».

۲۷ — باب مناقب سالم مؤلى ابي حذيفة رضي الله تعالى عنه

أي: هذا باب في بيان مناقب سالم مؤلى ابي حذيفة. أما سالم، فقال أبو عمر: سالم ابن معقل يكنى أبا عبد الله، كان من أهل فارس من إصطخر، وقيل: إنه من عجم الفرس، وكان من فضلاء الصحابة وكبارهم وهو معدود في المهاجرين لأنه لما اعتنقه مولاه زوج أبي حذيفة والى أبا حذيفة وتبناه، فلذلك عد في المهاجرين، وهو معدود أيضاً في الأنصار في بني عبيد لعنق مولاه الأنصارية زوج أبي حذيفة له، فهو يعد في قريش من المهاجرين لما ذكرناه، وفي الأنصار لما وصفناه، وفي العجم لما تقدم ذكره أيضاً وبعد في القران أيضاً مع ذلك، وكان يوم المهاجرين بقاء فيهم عمر، رضي الله تعالى عنه، قبل أن يقدم رسول الله، ﷺ، المدينة. وقد روي أنه هاجر مع عمر بن الخطاب، رضي الله تعالى عنه، وكان يفرط في النناء عليه، وكان رسول الله، ﷺ، قد آخى بينه وبين معاذ بن معاص، وقيل: إنه آخى بينه وبين أبي بكر، ولا يصح. وروي عن عمر أنه قال: لو كان سالم حياً ما جعلتها شورى. قال أبو عمر: هذا عندي على أنه كان يصدر فيها عن رايه، والله أعلم. قال: وكان أبو حذيفة قد ثبني سالمًا، فكان ينسب إليه، ويقال: سالم بن أبي حذيفة حتى نزلت: ﴿وادعواهم لأبائهم﴾ [الأحزاب: ۵]. وكان سالم عبداً لبيبة بنت يعار بن زيد بن عبيد بن زيد ابن مالك بن عوف بن عمرو بن عوف الأنصارية، كانت من المهاجرات الأولى، ومن فضلاء نساء الصحابة. قلت: ثبينة، بضم التاء المتلثة وفتح الباء الموحدة وسكون الباء آخر الحروف وفتح التاء المثناة من فوق، وقيل: اسمها عمرة بنت يعار، وعن ابن إسحاق: اسمها سلمى بنت يعار، ويعار، بضم الباء آخر الحروف وفتحها وبالعين المهملة، وقال أبو عمر: شهد سالم

# عمدة القاري

## شرح

### صحيح البخاري

تأليف  
الأمير العلامة بدر الدين أبي محمد محمود بن أحمد العيني

المتوفى سنة ۸۵۵ هـ

تدقيق وتصحيح  
عبد الله محمد محمد عمر

طبعة جديدة مرقمة الكتب والأبواب والأبواب  
حسب رقم الفهرست القديم للفاخر الدين النووي الشريف

الجزء السادس عشر

مستوفى عن الكتب السابقة:

تمت أبحاث الأبياء - المناقب - فضائل الصحابة - مناقب الأنصار -  
من المستوفى (۳۴۸) - المستوفى (۳۸۶)

Sonnat.Net

مستوفى

مركز البحوث  
للشؤون الإسلامية  
دار الكتب العلمية  
بغداد - العراق

پی نوشت:

- (۱) السيرة الحلبية، حلي، ج ۲، ص ۱۸۶
- (۲) الوافي بالوفيات، صفدي، ج ۱۵، ص ۵۸
- (۳) الأعلام، خير الدين زركلي، ج ۳، ص ۷۳
- (۴) البداية و النهاية، ابن كثير دمشقي، ج ۶، ص ۳۷۰
- (۵) الإستيعاب في معرفة الأصحاب، ابن عبد البر، ج ۲، ص ۵۶۸
- (۶) أسد الغابة في معرفة الصحابة، ابن اثير، الجزري، ج ۲، ص ۲۴۶
- (۷) عمدة القاري شرح صحيح البخاري، عيني، ج ۱۶، ص ۲۴۵ یا ۳۳۸، باب ۲۷

عمر رضی اللہ گفت اگر ابا عبیدہ را درک می کردم (زنده بود) او را خلیفہ می کردم.

گفت اگر سالم مولی ابی حذیفہ را درک می کردم او را خلیفہ می کردم.

گفت اگر معاذ بن جبل را درک می کردم او را خلیفہ می کردم.

في قوم كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يحبهم .

• حدثنا محمد بن عبد الله الأنصاري قال ، حدثنا سعيد ابن أبي عروبة قال ، حدثنا شهر بن حوشب قال ، قال عمر رضي الله عنه : لو أدركت أبا عبيدة لاستخلفته ، فإن سألتني ربي قلت : يا رب إني سمعت نبيك يقول : إنه أمين هذه الأمة - ولو أدركت سالماً مولى أبي حذيفة لاستخلفته ، فإن سألتني ربي قلت : يا رب إني سمعت نبيك يقول : إنه يحب الله ورسوله حباً من قلبه ، ولو أدركت معاذ بن جبل لاستخلفته ؛ فإن سألتني ربي قلت : يا رب إني سمعت نبيك يقول إذا اجتمعت العلماء بين يدي يوم القيامة كان بين أيديهم قلقة بحجر (١) .

• حدثنا هارون بن معروف قال ، حدثنا مروان بن معاوية (٢)

قال حدثنا سعيد بن أبي عروبة قال ، حدثنا شهر بن حوشب بمثله .

• حدثنا هارون بن معروف قال ، حدثنا ضمرة بن ربيعة ،

عن الشيباني ، عن أبي العجفاء (الشمي) (٣) قال ، قيل لعمر رضي الله

عنه يا أمير المؤمنين لو عهدت ؟ قال : لو أدركت أبا عبيدة بن الجراح

لو كنته ؛ فإن قدمت على ربي فقال لي : مَنْ وَكَّنت على أمة محمد ؟ قلتُ

سمعت عبدك وخليفك صلى الله عليه وسلم يقول : لكل أمة أمين ،

(١) وانظر منتخب كثر العمال ٤ : ٤٢٧ ، وشرح نهج البلاغة ١ : ١٩٠ .  
(٢) في الأصل « ابن مارية » والمثبت عن الخلاصة للخروجي ٣٧٣ ط بولاق . وهو مروان بن معاوية بن الحارث بن أسماء بن خارجة القرظي - أبو عبد الله الكوفي الخالط . مات سنة ١٩٣ هـ .  
(٣) في الأصل « عن أبي العجفاء » والإتيان والإضافة عن منتخب كثر العمال ٢ : ١٨٨ وقال صاحب المنتخب : أبو العجفاء مجهول لا يدري من هو .

# کتاب تاریخ المدینة المنورة

لابن شبّه

أبو زيد عمر بن شبّه الميمري البصري

١٧٣هـ - ٢٦٢هـ

الجزء الثالث

Sonnat.Net

محققه

فہیم محمد شاتوت

پی نوشت:

(٨) سیر اعلام النبلاء، ذہبی، ج ١، ص ٣٧٢

(٩) کنز العمال، متقی ہندی، ج ١٣، ص ٢١٦

(١٠) تاریخ المدینة المنورة، ابن شبّه ميمري، ج ٣، ص ٨٨٦

(١١) المستدرک علي صحيحين، حاکم نیشابوري، ج ٣، ص ٢٦٨

(١٢) الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ٣، ص ٤١٣ / ج ٣، ص ٥٩٠

(١٣) الإمامة و السياسة، ابن قتیبة دینوري، ج ١، ص ٢٨ (تحقیق الزیني)

(١٤) تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج ١٦، ص ٢٤١ / ج ٥٨، ص ٤٠٣

گفت اگر ابا عبيده را درک می کردم او را جانشین خود قرار می دادم.  
اگر خالد بن ولید را درک می کردم او را جانشین خود قرار می دادم.

الوليد بن مسلم: حدثنا وحشي بن حرب، عن أبيه، عن جده وحشي: أن  
أبا بكر عقد لخالد على قتل أهل الردة وقال: إني سمعتُ رسول الله، ﷺ،  
يقول: «خالدُ بن الوليد سيفٌ من سيوفِ الله سلَّه الله على الكفار والمنافقين».  
رواه أحمد في «مسنده»<sup>(١)</sup>.

هشام بن عروة: عن أبيه قال: كان في بني سليم ردة، فبعث أبو بكر إليهم  
خالد بن الوليد فجمع رجالاً منهم في الحظائر، ثم أحرقتهم، فقال عمر لابي  
بكر: أتدع رجلاً يعذب بعداب الله؟ قال: والله لا أتشم<sup>(٢)</sup> سيفاً سلَّه الله على  
عدوه، ثم أمره، فمضى إلى مسيلمة<sup>(٣)</sup>.

ضمرة بن ربيعة: أخبرني الشيباني<sup>(٤)</sup>، عن أبي العجماء، وإنما هو أبو  
العجماء السلمي، قال: قيل لعمر: لو عهدت يا أمير المؤمنين، قال: لو  
أدرت أبا عبيدة ثم وليته ثم قدمت على ربي، فقال لي: لم استخلفت؟  
لقلت: سمعت عبدك وخليلك يقول: «لكل أمة أمين، وإن أمين هذه الأمة أبو  
عبيدة»، ولو أدرت خالد بن الوليد ثم وليته فقدمت على ربي لقلت: سمعت  
عبدك وخليلك يقول: «خالد سيف من سيوف الله سلَّه الله على

## سيرة اعلام النبلاء

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المتوفى

١٢٧٤ - ١٣٧٤ هـ

Sonnat.Net

(١) ٨٦١، والحاكم ٢٩٨٣ وذكره الهيثمي في «المجمع» ٣٤٨٩، وقال: رواه أحمد والطبراني  
بتحويه ورجالهما ثقات. كذا قال. مع أن حرب بن وحشي لم يوثقه إلا ابن حبان. وقال البزار:  
مجهول. ووالده لم يوثقه أيضاً إلا المعجلي وابن حبان، وقال صالح بن محمد: لا يشتغل به ولا  
بأبيه. لكن متن الحديث صحيح. له طرق يصح بها، وسيدكرها الذهبي رحمه الله.  
(٢) أنشم: أغمد. وقد تصحفت في المطبوع إلى «أشتم».  
(٣) أخرجه ابن سعد ١٢٠/٧٧ من طريق: أبي معاوية الضرير، عن هشام بن عروة، عن أبيه،  
قال: ... ورجاله ثقات، لكنه مرسل.  
(٤) الشيباني: بفتح السين المهملة، وتشديد الباء، وسكون الياء بعدها باء. وهو يحيى بن أبي  
عمرو الشيباني، الحمصي، أحد الثقات. وقد تصحفت في المطبوع إلى «الشيباني».

پی نوشت:

- (١٥) الأحاد و المثاني، ضحاک، ج ٢، ص ٢٦  
(١٦) سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ٣، ص ٢٧٧  
(١٧) کنز العمال للمتی الهندی، ج ٥، ص ٧٣٩  
(١٨) تاریخ المدینة المنورة، ابن شبة نمیری، ج ٣، ص ٨٨٧



حال خالد بن ولید همان است که عمر قسم خورد به خاطر تجاوز به همسر مالک بن نویره سنگسارش می کند. عمر به ابوبکر رضی الله عنه گفت خالد زنا کرده است باید او را شلاقش بزنی، گفت چرا او را شلاق بزنی او در اجتهادش خطا کرده است، گفت او مسلمانی را کشته، پس او را بکش گفت چرا او را بکشتم او در اجتهادش خطا کرده است...

تکتب إلى أبي بكر رضي الله عنه وتذكر له أمرها فأبى وتزوجها ، فقال في ذلك أبو زهير السعدي :

ألا قل لحي أوطنوا بالسنايك تطاول هذا الليل من بعد مالك  
قضى خالد بغياً عليه لعرسه وكان له فيها هووى قبل ذلك  
فأمضى هواه خالد غير عاطف عنان الهوى عنها ولا متمالك  
وأصبح ذا أهل ، وأصبح مالك إلى غير شيء هالكاً في الهوايك  
فمن لليتامى والأرامل بعده ومن للرجال المعتمين الصعالك  
أصيت تميم غنمها وسميتها بفارسها المرجو تحت الحوايك

ولما بلغ الخبير أبا بكر وعمر رضي الله عنهما، قال عمر لأبي بكر رضي الله عنه : إن خالداً قد زنى فارجمه ، قال : ما كنت لأرجمه فإنه تأول فأخطأ ، قال : فإنه قتل مسلماً فاقتله به ، قال : ما كنت لأقتله به ، إنه تأول فأخطأ ، قال : فاعزله ، قال : ما كنت لأشيم سيفاً سله الله عليهم أبداً ، هكذا سرد هذه الواقعة وثيمة المذكور والواقدي في كتابيهما ، والمعهد عليهما .

(295) وكان أخوه متمم بن نويرة ، وكنيته أبو نهشل الشاعر المشهور ، كثير الانقطاع في بيته قليل التصرف في أمر نفسه اكتفاء بأخيه مالك ، وكان أعور دميماً ، فلما بلغه مقتل أخيه حضر إلى مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم ، وصلى الصبح خلف أبي بكر الصديق رضي الله عنه ، فلما فرغ من صلاته واستند في محرابه قام متمم فوقف بخذائه وانكأ على سبيته قومه ثم أنشد :

نعم القتل إذا الرياح تناوحت خلف البيوت قتلت يا ابن الأزور  
أدعوت به بالله ثم غدرت به لو هو دعالك بدمعة لم يغدر  
وأوماً إلى أبي بكر رضي الله عنه ، فقال : والله ما دعوته ولا غدرته :

١ ق : وكنيته نهشل ؛ المختار : متمم بن نويرة نهشل الشاعر ... الخ .

٢ ن : المذکور .

٣ ج : وانفتل في ؛ ن : وأستد في ؛ وانظر الحمادي : ٦ .

# وفايات الاعيان

## وانبياء ابناء النعمان

لأبي العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن أبي بكر بن خديجة بن  
(٦٠٨ - ٨٦٨)

حققه

الدكتور احسان عباس

المجلد السادس

Sonnat.net

دارصادر  
بيروت

پی نوشت:

(١) وفايات الاعيان، خلکان، ج ٦، ص ١٥

(٢) تاريخ ابي الفداء المسمى المختصر في اخبار البشر، تعليق محمود ديوب، ج ١، ص ٢٢٢

همچنین سوال ما این است در موضوع مالک بن نویره رای ابوبکر درست بود یا عمر؟؟ مگر آنها جانشینان به حق پیامبر صلی الله علیه و آله نبودند پس علت این تناقض در رای برای چه بود؟

## شناخت خالد بن ولید

اهل سنت می گویند پیامبر صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را به لقب سیف الله مفتخر ساخته و در برخی روایت آمده است "او" سیف من سیوف الله " یعنی شمشیری از شمشیر های خدا است.

---

پی نوشت:

(۱) صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۳۷۲، ح ۳۵۴۷ / ج ۴، ص ۱۵۵۴، ح ۴۰۱۴

از طرفی نقل می کنند در جنگ بدر خالد آنقدر بدریون را اذیت کرد که عبدالرحمن بن عوف شکایت خالد بن ولید را به رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد؛ پس فرمودند: ای خالد چرا شخصی از اهل بدر را اذیت می کنی؟

---

پی نوشت:

(۱) صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۶۵، ح ۷۰۹۱

پس از ماجرای طولانی که خالد گردن مسلمانان را می زند و... می گوید اگر چنانچه مسلمان هستی چرا زکات نمی دهی؟ مالک گفت پیامبر صلی الله علیه و سلم دستور داده است که زکات را به نائب و خلیفه واقعی برسانیم و از این گونه سخنان بین مالک و خالد رد و بدل شد تا اینکه خالد گفت هیچ راهی ندارم جز اینکه تو را بکشم. مالک به همسرش نگاه کرد و گفت به خاطر این زنم می خواهی مرا بکشی تا بعد از من او را تصاحب کنی؟ خالد گفت نه، تو را من به خاطر رجوعت از اسلام می کشم (چون زکات را به نماینده ابوبکر نداد از دین خارج شد؟؟!)

ذهبی در مورد ماجرای مالک بن نویره می گوید:

... خالد به ضرار بن ازور گفت گردن او را بزن، مالک به همسرش نگاه می کرد ... و همسرش در نهایت زیبایی بود.

او را کشت و همان شب به همسر مالک بن نویره تجاوز کرد و سر بریده مالک بن نویره را که از اشراف قومش بود برای پختن طعام در زیر دیگ قرار داد.

---

پی نوشت:

(۱) تاریخ اسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۳۳

جالب این است که وقتی این خبر به مدینه رسید ابوبکر سریعاً دستور داد که خالد به مدینه بیاید و وقتی که عمر چشمش به خالد افتاد گفت:

قَتَلْتَ امْرَأً مُسْلِمًا ثُمَّ نَزَوْتَ عَلَيَّ امْرَأْتَهُ، وَاللَّهِ لَأَرْجِمَنَّكَ بِأَحْجَارِكِ  
مُسْلِمِي رَأْيِي كُشِي وَ بَرِّهِمْ هَمْسِرٌ أَوْ تَجَاوَزَ مِثْلِي، بَعْدَ مَا قَسَمَ لِي فِي حَقِّكَ تَوْحِيدًا جَارِيًّا مِثْلِي وَ تَوَرَّأْتُكَ سِوَاكَ خَوَافًا مِثْلِي.

خالد که دید اوضاع خیلی خوب نیست نزد ابوبکر رفت و گفت من اجتهادی کردم و در این اجتهاد خود خطا نمودم(مجتهد اگر خطا کند يك اجر و اگر خطا نکند دو اجر خواهد داشت) ابوبکر به عمر گفت:

إِنَّ خَالِدًا تَأْوَلُ فَأَخْطَأُ

خالد تاویل کرده و خطا نموده است.

لذا از حد زدن به خالد بن ولید صرف نظر کردند!! جالب این است که وقتی خالد با ابوبکر ملاقات کرد و از طرف او خاطر جمع شد به مسجد بازگشت و به عمر يك طعنه خیلی تند زد و گفت:

هَلُمَّ إِلَيَّ يَا بَنَ أُمَّ شَمْلَةَ، فَعَرَفَ عُمَرُ أَنَّ أَبَابَكْرَ قَدْ رَضِيَ عَنْهُ فَلَمْ يَكَلِّمْهُ وَ دَخَلَ بَيْتَهُ  
بِهِ خَاطِرٌ عِبَارَاتٍ بَسِيْرًا زَشْتًا بَعْدَ مَا كَانَتْ رَفْتَهُ مِنْ تَرْجُمِهِ مَعْذُورِيْمًا.

در حال حاضر مقبره خالد بن ولید ملعون در سوریه قرار دارد و مخالفان بشار اسد که تمام مقبره‌ها را نابود می کردند در برخورد با قبر او گفتند اینجا مسجد خالد بن ولید است!! اما چرا؟

زیرا خالد به ایرانی کشی معروف بود و کسی بود که پس از فتح ایران به عمر نامه نوشت و خواستار روش برخورد با کتابخانه‌ها را طلب کرد و جناب عمر در پاسخ همان را گفتند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند.

کتاب خدا ما را بس است.

از زمانی که از کتب ما به عنوان سوخت حمام استفاده می شد فقط خدا اطلاع دارد، ما نژادی برخورد نمی کنیم چون کار ابلیس است؛ من از او بهترم، مرا از آتش و او را از گل آفریدی؛ اما این ماجرا از قضایای خیلی درد آور در تاریخ است که واقعا انسان نمی تواند هیچ توجیه عقلانی برای آن پیدا کند.

هم چنین احمد بن حنبل نقل می کند:

عمر گفت اگر این دو نفر را درک می کردم آنها را برای این امر (خلافت) قرار می دادم زیرا مورد وثوق من بودند: سالم مولی ابو حذیفه و ابو عبیده بن جراح.

الموسوعة الحديثية

مُسْنَدُ  
الإمام أحمد بن حنبل  
(١٦٤-٢٤١هـ)

الجزء الأول

حَقَّقَهُ وَخَرَّجَ أَحَادِيثَهُ وَعَلَّمَهُ عَلَيْهِ

مُسْتَعِينًا لِأَرْثَوَيْتِهِ عَادِلٌ مُرْتَبِعٌ

Sonnat.Net

مؤسسة الرسالة

عن عمر بن الخطاب، قال: رأيت رسول الله ﷺ بعد الحَدَثِ تَوَضَّأَ، وَسَمَّحَ عَلَى الْخُفَّيْنِ (١).

١٢٩ - حدثنا عُفَّان، حدثنا حماد بن سلمة، عن علي بن زيد، عن أبي رافع: أن عُفْرَ بن الخطاب كان مستنداً إلى ابن عباس، وعنده ابن عمر وسعيد بن زيد، فقال: اعلِّموا أباي لم أقل في الكَلالة (٢) شيئاً، ولم أستخلف من بعدي أحداً، وأنه من أدرك وفاتي من سنتي العرب، فهو شر من مال الله عز وجل، فقال سعيد بن زيد: أما إنك لو أشرت برجل من المسلمين، لأتيتك الناس، وقد فعل ذلك أبو بكر وأتته الناس. فقال عمر: قد رأيت من أصحابي جرحاً شيئاً، وإني جاعل هذا الأمر إلى هؤلاء النفر الستة الذين مات رسول الله ﷺ وهو عنهم راضٍ (٣)، ثم قال عمر: لو أفرقتي أحد رجلين، ثم جعلت هذا الأمر إليه لَوَقَّفت به: سالم

(١) صحيح لغيره، وهذا إسناد ضعيف لضعف يزيد بن أبي زياد - وهو الهامشي الكوفي -، ولضعف عاصم بن عبد الله - وهو ابن عاصم بن عمر بن الخطاب - . خالد: هو ابن عبد الله الطحان الواسطي.

٩٠ وأخرجه البزار (٣٣٣) عن محمد بن عبد الملك، عن خالد بن عبد الله، بهذا الإسناد. وقال فيه: «عن أبيه أو عمه». وقد تقدم بنحو (٨٧) وسنده حسن، وسأني برقم (٣٣٧) بإسناد صحيح على شرط الشيخين. وانظر (٢١٦) و(٣٤٣) و(٣٨٧). وفي الباب عن المغيرة بن شعبة عند البخاري (٢٠٣) ومسلم (٢٧٤). وعن بريدة عند مسلم (٢٧٧). وعن جرير بن عبد الله عند البخاري (٣٨٧) ومسلم (٢٧٢).

(٢) في (ق): بالكلا.

(٣) في (ص): وهو راض عنهم.

مولى أبي حذيفة، وأبو عبيدة بن الجراح (٤).

١٣٠ - حدثنا عُفَّان، حدثنا همام، حدثنا قتادة، حدثني أبو العافية

عن ابن عباس، قال: شهد عتدي رجالاً مَرْمُيونَ فيهم عُمرُ - وأرضاهم عتدي عمر -: أن رسول الله ﷺ، قال: «لا صلاة بعد الصُّبحِ حتى تَطْلُعَ الشَّمْسُ، ولا صلاة بعد العصرِ حتى تغرب الشمس» (١).

١٣١ - حدثنا عُفَّان، حدثنا عُبيد، حدثنا عبد الله بن عثمان بن خثيم (٢)، عن سعيد بن جبيرة، عن ابن عباس

أن عمر بن الخطاب أكتب على الرُّكن، فقال: إني لأعلم أنك حَجْرٌ، ولو لم أرَ حِجِي (٣) قَبْلَكَ أو اسْتَمَلْتُكَ، ما استمَلْتُكَ ولا قَبَلْتُكَ،

(١) إسناده ضعيف لضعف علي بن زيد - وهو ابن جدهان - . أبو رافع: هو نعيم بن رافع الصائغ.

وأخرجه ابن سعد في الطبقات ٣/٣٤٢ عن عفان بن مسلم، بهذا الإسناد.

(٢) إسناده صحيح على شرط الشيخين. همام: هو ابن يحيى العَرَفِيُّ، وأبو العافية: هو رُوَيْع بن مهران اليربوعي.

وأخرجه ابن أبي شيبة (٢٤٩/٢)، والدارمي (١٤٣٣) عن عفان، بهذا الإسناد.

وأخرجه الطبراني (٢٩) عن همام، به. وقد تقدم برقم (١١٠).

(٣) تحريف في (ق) إلى: حدثنا عبد الله عن عثمان بن خثيم، وفي (م) إلى: حدثنا عبد الله حدثنا عثمان بن خثيم.

(٤) في (م) ونسخة الشيخ شاذن: حبيبي.

پی نوشت:

- (١٩) المحصول، رازي، ج ٤، ص ٣٢٢
- (٢٠) تاريخ الإسلام، ذهبي، ج ٣، ص ٥٦
- (٢١) كنز العمال، متقي هندي، ج ٥، ص ٧٣٢
- (٢٢) سير أعلام النبلاء، ذهبي، ج ١، ص ١٧٠
- (٢٣) تأويل مختلف الحديث، ابن قتيبة، ص ١١٥
- (٢٤) الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج ٣، ص ٣٤٣
- (٢٥) مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ١، ص ٢٨٠
- (٢٦) تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر، ج ٤٤، ص ٤٢٧
- (٢٧) مجمع الزوائد و منبع الفوائد، هيثمی، ج ٤، ص ٢٢٠

## گفت و گو های رد و بدل شده در شورا

شهاب الدین زهری نقل می کند:

عمر بن خطاب به اهل شوری نگاه کرد و گفت همه شما طمع در خلافت دارید، گفتند بلی چرا خلیفه نشویم؟ چه چیزی ما را از خلافت دور می کند؟ ما از تو چه چیزی کمتر داریم؟ آیا سوابق اسلامی ما کمتر از توست؟ آیا قرابت ما به پیامبر صلی الله علیه و سلم کمتر از توست؟ عمر گفت آیا شما را از خودتان و اعمالتان آگاه کنم؟ گفتند بگو اگر ما هم نخواهیم تو چهره ما را معرفی خواهی کرد؛ عمر گفت اما تو ای زبیر تو یک آدم جاهل و خبیث هستی و روزی که حالت خوب است مومنی و روزی که در غضب هستی کافر، روزی انسان و روزی شیطان و اگر خلافت به تو رسد به خاطر مقداری گندم تمام حجاز را زیر و رو می کنی؛ اگر خلافت به تو رسد روزی که شیطان باشی و غضبناک چه کسی می خواهد خلیفه مردم باشد؟ این طور نیست که روزی مومن و خوب باشی و روزی کافر و شیطان و خداوند امر امت را به تو واگذار کند.

سپس رو کرد به طلحه و گفت بگویم یا ساکت شوم؟ طلحه گفت بگو من می دانم که هیچ خبری نسبت به من از دهان تو خارج نمی شود؛ گفت روزی که انگشت تو در جنگ احد از بین رفت دچار تکبر شدی و رسول خدا صلی الله علیه و سلم زمانی که از دنیا رفت به خاطر حرفی که تو درباره (آیه) حجاب(در این آیه خداوند ازدواج با زنان پیامبر صلی الله علیه و آله را حرام اعلام کرد) گفتی از تو غضبناک بود، گفتی رسول خدا صلی الله علیه و سلم با دختران ما ازدواج می کند و اگر از دنیا برود من با عایشه ازدواج می کنم و این کار باعث ناراحتی رسول خدا صلی الله علیه و سلم شد؛ سپس عمر گفت باز هم بگویم یا ساکت شوم؟ گفت تو رو به خدا قسم ساکت شو و دیگر چیزی نگو.

سپس رو کرد به سعد ابن ابی وقاص و گفت کار تو قتل و کشتار است و اهل صیادی و تیر اندازی هستی و قبیله بنی زهره کجا و خلافت و امور مردم کجا؟

سپس رو کرد به عبد رحمان بن اوف گفت اگر ایمان همه مسلمین در یک کفه ترازو و ایمان تو در کفه دیگر ایمان تو سنگین تر است؛ ولی تو ضعیف هستی و امر خلافت برای کسی که مانند تو ضعیف باشد شایسته نیست و قبیله بنی زهره کجا و خلافت و امور مردم کجا؟

سپس رو کرد به علی و گفت اگر تو آدم شوخ طبعی نمی بودی هیچ عیبی در تو نبود؛ به خدا قسم اگر تو خلیفه شوی مردم را به راه حق و آشکار هدایت می کنی.

سپس رو کرد به عثمان و گفت اگر تو خلیفه شوی می دانم که بنی امیه و بنی معیت را بر گردن مردم سوار و تحمیل و بیت المال را حیف می کنی. اگر این کار را کردی بدان که گرگ های عرب جمع می شوند و تو را در رخت خواب ضیح می کنند؛ به خدا قسم آگه تو این کار را بکنی عرب هم همچین کاری را با تو خواهند کرد و وقتی جمع شدند و تو را در رخت خوابت ضیح کردند به یاد این حرف من باش.

... اگر علی را خلیفه کنید او را هدایت شده و هدایت گر خواهید یافت که شما را به راه راست هدایت می کند... .

### پی نوشت:

- (۱) مسند احمد ابن حنبل، ج ۱، ص ۱۹۰
- (۲) تمهید العقائد فی تلخیص دلائل، باقلانی، ص ۵۱۰
- (۳) نثر الدر، لابی سعد بن منصور حسین، ج ۲، ص ۳۳
- (۴) مستدرک علی صحیحین حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۲، او پس از نقل حدیث می گوید سندش صحیح است ولی نقل نکرده اند.

## نقد رفتار عمر

۱- عمر بن خطاب اصلاً معتقد به شورا نبود؛ معنی سخنان او که اگر خالد بن ولید، معاذ بن جبل، سالم و ابو عبیده بن جراح زنده بودند خلافت را شورایی نمی‌کردم یعنی چون اینها زنده نیستند مجبور هستم خلافت را شورایی کنم.

۲- مگر پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند که جانشینان من از همگی از قریش هستند؟ حال کدام یک از افراد معرفی شده توسط عمر از قریش هستند؟ چرا عمر به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل نکرده است؟

۳- چرا عمر دستور می‌دهد هر کس از رای شورا تخلف یا در آن شرکت نکند را گردن بزنند؟ تا جایی که عبدالرحمن بن اوف به عنوان نصیحت به امیرالمومنین می‌گوید مواظب باش گردنت نرود؟ مگر این افراد از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله نیستند؟ آیا این سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است؟

۴- اگر عمر شخص با ایمانی بود چرا در شورایی که قرار است جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله را انتخاب کنند چنین افرادی را دعوت می‌کند؟

۵- آیا یک انسان منصف نه مسلمان! نام کسی همچون خالد بن ولید را به عنوان جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آورد که عمر می‌گفت اگر زنده بود او را جانشین خویش قرار می‌دادم در حالی که می‌دانست مرتکب چه جنایاتی شده است؟ از طرفی این جمله عمر که مسلمانی را می‌کشی و... تو را سنگسار می‌کنم؛ ربطی به عادل بودن او ندارد بدین جهت که اگر عمر به آن باور داشت در زمانی که خلیفه شد چرا حد را جاری نکرد؟ زمانی که عمر توسط ابولولو کشته شد عیدالله فرزند عمر، چند مسلمان را بجای وی به قتل رساند که عبارت اند از هرمرزان، جفینه و دختر ابولولو و حتی تهدید کرد که تمام برده های مدینه را خواهد کشت. مسلمین به وی اعتراض کردند و مانع از قتل سایر غلامان مدینه شدند اما عیدالله برخی از سران مهاجرین و انصار را نیز تهدید نمود. هنگامی که امیرالمومنین خلیفه شد اولین کاری که انجام دادند دستور دستگیری عیدالله بود زیرا خون کسانی را ریخته بود که در قتل عمر هیچ دخالتی نداشتند؛ عیدالله نیز به حکومت معاویه در شام گریخت.

۶- چرا عمر با سعد ابن ابی وقاص و عبد رحمان بن اوف عشیره ای برخورد می‌کند؟ قبیله بنی زهره کجا و خلافت و امور مردم کجا؟ یعنی کسانی که از قبایل و شهرهای کوچک هستند آدم نیستند؟ مگر خداوند در قرآن فرموده کسانی که عشیره ای برخورد می‌کنند فاسق هستند؟

۷- عمر که می‌دانست عثمان چنین آدمی است و بنی امیه و بنی معیت را بر گردن مردم سوار می‌کند و چنین و چنان را چرا به عنوان جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله انتخاب کرد؟

۸- این جمله عمر به امیرالمومنین یعنی چه: اگر تو آدم شوخ طبعی نمی‌بودی هیچ عیبی در تو نبود؟ آیا خوش اخلاق و شوخ طبع بودن اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؟ بله امیرالمومنین چون شوخ طبع بودند شایسته خلافت نبوده اند! خلیفه باید آنقدر بد اخلاق باشد که مردم به خلیفه وقت بگویند با انتخاب او برای فردای قیامت چه جوابی آماده کرده ای، تازیانه اش را با شمشیر مقایسه و افراد از ترس آن جرات پرسیدن سوال و نقل مطالب را نداشته باشند، زنان از ترس او به خود ادرار و سقط جنین کنند و... که ما به بخشی از آنها در نگاهی اجمالی به زندگی عمر پرداختیم.

۹- قضاوت با وجدان های بیدار.

## فرار عمر از جنگ حنین

ابوقتاده می گوید سالی که جنگ حنین اتفاق افتاد همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم بودم؛ هنگامی که دو لشکر روبروی هم قرار گرفتند مسلمانان فرار می کردند سپس بر می گشتند. مردی از مشرکان را دیدم که با يك مسلمان می جنگید آن دو را دور زد تا از پشت شمشیری بین گردن و شانه اش وارد کردم؛ آن مرد مشرک برگشت و مرا به خودش چسپاند و فشار داد؛ بوی مرگ را احساس کردم مرا رها کرد و بر زمین افتاد و مرد. عمر بن خطاب را در میان مردم (دیدم) و پرسیدم چرا مردم فرار می کنند؟ گفت دستور خداوند این است... .

وسلم مثله ، فقمْتُ ، فقال : مالك يا أبا قتادة ؟ فأخبرته ، فقال رجل : صدقَ رسولُ عدي ، فأرضو مني . فقال أبو بكر : لاها الله<sup>(۱)</sup> ، إذا لاجئاً إلى أسيد من أسيد الله يُقاتل عن الله ورسوله صل الله عليه وسلم فيمطيتك سنه . فقال النبي صل الله عليه وسلم : صدقَ فأعطه ، فأعطانيه ، فأبعت به مخرفاً<sup>(۲)</sup> في بني سَلَمَةَ ، فإنه لأول مال تأتله في الإسلام .

۴۳۲۲ — وقال الليث حدثني يحيى بن سعيد عن عمر بن كثير بن أفلح عن أبي محمد مولى أبي قتادة أن أبا قتادة قال : لما كان يوم حنين نظرت إلى رجل من المسلمين يقاتل رجلاً من المشركين ، وآخر من المشركين يخطفه من ورائه ليقتله ، فأسرت إلى الذي يخطفه ، فرفع يده ليضربني ، وأضرب يده فقطعتها ، ثم أخذني فضضيت ضماً شديداً حتى تحوُّتُ ، ثم برك فاحملني ، ودفعته ثم قتلته ، وانبرم المسلمون وانبرمت معهم ، فإذا بعمر بن الخطاب في الناس ، فقلت له : ما شأن الناس ؟ فقال : أمر الله . ثم تراجع الناس إلى رسول الله صل الله عليه وسلم ، فقال رسول الله صل الله عليه وسلم : من أقام بيعة على قبل قتلته فله سلبه . فقمْتُ لأنيس بيعة على قبلي ، فلم أر أحداً يشهد لي ، فجلست . ثم بدا لي فذكرتُ أمرة لرسول الله صل الله عليه وسلم ، فقال رجل من جلسائه : سلاج هذا القتل الذي يترك عدي ، فأرضه منه ، فقال أبو بكر : كلا لا يعطه أصبخ<sup>(۳)</sup> من قريش ، ويتدغ أسداً من أسيد الله يُقاتل عن الله ورسوله . قال فقام رسول الله صل الله عليه وسلم فأذاه إلى ، فاشترت منه جيراً فكان أول مال تأتله في الإسلام .

### ۵۵ — باب غزاة أوطاس

۴۳۲۳ — حدثنا محمد بن الغلام حدثنا أبو أسامة عن يزيد بن عبد الله عن أبي بردة عن أبي موسى رضي الله عنه قال : لما فرغ النبي صل الله عليه وسلم من حنين بعث أبا عامر على جيش إلى أوطاس ، فلقى يزيد بن الصنعة ، فقتل يزيد ، وهزم الله أصحابه . قال أبو موسى : يوحى مع أبي عامر ، فرمى أبو عامر في ركبته ، زماه حشمتي بسهم فأثبته في ركبته فأتيت إليه فقلت : يا عم من مراك ؟ فأشار إلى أبي موسى فقال : ذلك قاتل الذي رماني ، فقتلته له ، فلجفته ، فلما رأيته ، فالتعته وجعلت أقول له : ألا تستحي ، ألا تبت فكف . فاختلنا ضربين بالسيف فقتلته ، ثم قلت لأبي عامر : قتل الله صاحبك . قال : لا تزع هذا السهم ، فزعته فنزل منه الماء . قال : يا ابن أخي ، أقرئ النبي صل الله عليه وسلم السلام وقل له : استغفر لي . واستخلفني أبو عامر على الناس . فمكث بسيراً ثم مات . فرجعت فدخلت على النبي صل الله عليه وسلم في بيته على سرير مرمل<sup>(۴)</sup> ، وعليه فرائش قد أتر رمال السرير بظهوره وحنثيه ، فأخبرته بخبرنا وخبر أبي عامر وقال : قل له استغفر لي ، فدعا بماء فوضأ ، ثم رفع يديه فقال : اللهم اغفر لعمري أبي عامر ، ورأيت ياضاً إبطية . ثم قال : اللهم اجعله يوم القيامة فوق كثير من خلقك من الناس . فقلت : ولي فاستغفر . فقال : اللهم اغفر لعبد

(۱) أي مأل الله .  
(۲) الخرف : حذفة الخل .  
(۳) أصبخ أي ضعف .  
(۴) أي معقول بالرمال وهي سبال الحصر التي تعبر بها الأثر .

## الجامع الصحيح

المستدرك حديث رسول الله ﷺ وسننه وأيامه

### في عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري

(۹۹۱ - ۸۲۵)

Sonnat.net

وقم بإسراجه ، وأعرف على حبه

صحيح البخاري

رقم كنه وألوه وأحاده

واسمعي أطرافه

صحيح البخاري

قم بشرحه واصبح غاره

وتحليله

الجزء الثالث

المكتبة السلفية  
القاهرة

### پی نوشت:

(۱) صحيح البخاري، البخاري الجعفي محمد بن إسماعيل أبو عبدالله(متوفاي۲۵۶هـ) ج ۴، ص ۵۸، ح ۳۱۴۲، كتاب فرض الخمس، ب ۱۸، باب من لم يُخمسِ الأسلاب / ج ۵، ص ۱۰۰، كتاب المغازي، باب ۵۴، ح ۴۳۲۱، باب قول الله تَعَالَى(وَيَوْمَ حُنَيْنٍ...، تحقيق: د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة ۱۴۰۷هـ - ۱۹۸۷م / ج ۳، ص ۱۵۶، ح ۴۳۲۲، ناشر: المكتبة السلفية

صالحی شامی می نویسد:

در جنگ حنین مسلمانان گریختند تا جایی که برخی از آن ها تا مکه رسیده بودند سپس بازگشتند؛ رسول خدا صلی الله علیه و سلم برای هر کدام سهمی تعیین کرد. ام حارث انصاری افسار شتر همسرش حارث را که مجسار نام داشت گرفته بود و می گفت ای حارث آیا رسول خدا صلی الله علیه و سلم را تنها می گذاری؟ مردم همه در حال فرار بودند اما او را رها نمی کرد. گفت عمر بن خطاب (در حال فرار بود) گفتم ای عمر این چه کاری است؟ گفت فرمان خدا تعالی است.

جمهورية مصر العربية  
وزارة الأوقاف

المجلس الأعلى للشؤون الإسلامية  
لجنة إحياء التراث الإسلامي

## سَبِيلُ الْهُدَى وَالرَّشَادِ فِي سِيرَةِ خَيْرِ الْعِبَادِ

لِلإمام محمد بن يوسف الصالح الشامي المتوفى ٩٤٤هـ

الجزء الخامس

Sonnat.Net

تحقيق

فهم محمد شلتوت  
الدكتور جوده عبد الرحمن هلال

القاهرة

١٤١٣ هـ - ١٩٩٤ م

پی نوشت:

(٢) سبیل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد، الصالحی الشامی محمد بن یوسف (متوفای ٩٤٢ هـ) ج ٥، ص ٣٣١، تحقیق: عادل أحمد عبد الموجود وعلی محمد معوض، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى ١٤١٤ هـ / ص ٤٨٧، تحقیق فهم محمد شلتوت

مالکم والفرار ١؟ قالت : وأنظر إلى رجلٍ من هَوازِنٍ على جملٍ أُوْزِقَ [ معه لواء ]<sup>(١)</sup>  
يوضع جملة في [ أثر ]<sup>(٢)</sup> المسلمين ، فَأُخْرِضَ له فَأُضْرِبُ عِرْقَ الجمل . فوقع على  
عجزه وأشد عليه ، ولم أزل أُضربه حتى أَثْبَتُهُ ، وأخلت سيفاً له . ورسولُ الله - صلى  
الله عليه وسلم - قائمٌ ، مُضِلَّتِ السيفُ بيده ، قد طرح غمده يُنادي : « يَا أَصْحَابَ  
سُورَةِ الْبَقَرَةِ ، فَكِرَ الْأَنْصَارِ ، ووقفتُ هَوازِنُ فَمَرَّ حَلْبُ ناقةٍ فَفُرح ، ثم كانت إِيَّاهَا ،  
فَوَالله ما رأيتُ هزعةً فقط كانت مثلها / ، قد ذهبوا في كلِّ وَجْهٍ ، فرجع إلى أبنائي  
جميعاً : شَيْبَبُ وَعَبْدُ اللهِ أَبْناءُ زيدٍ بِأَسَارِي مُكْتَبِينَ ، فَأَقومُ إليه من النيفظ فَأُضرب  
عنق واحد منهم ، وجعل الناسُ يأتون بالأسارى فرأيت في بني مازن وبني الحجار ثلاثين  
أسيراً ، وكان المسلمون بلغ أقصى هزعتهم مكة ، ثم كَرُّوا بعدُ وترجعوا ، فَأَسْتَهْمَ لم  
رسولُ الله - صلى الله عليه وسلم - جميعاً ، وكانت أم الحارث الأنصارية أتت  
بخطام جمل الحارث زوجها ، وكان يسمى الجِسَارَ فقالت : يا حارِ أنترك رسول  
الله - صلى الله عليه وسلم - والنَّاسُ يولُّون مُنْهَزمين ١؟ وهي لا تُفَارقه ، قالت : فمر  
على عمر بن الخطاب فقلتُ : يا عمر ما هذا ؟ قال : أمر الله تعالى .

تذكر انهزام المرتكبين

قال محمد بن عمر - رحمه الله تعالى - لا نادى رسولُ الله - صلى الله عليه وسلم -  
الأنصار كَرُّوا راجعين فجعلاوا يقولون : يا بني عبد الرحمن ، يا بني عبد الله ، يا بني  
عبيد الله ، يا خيل الله . وكان رسولُ الله - صلى الله عليه وسلم - قد سَمَى خَيْلَهُ خَيْلَ  
الله ، وجعل شعارَ المهاجرين : بني عبد الرحمن ، وجعل شعار الأوس : بني عبيد الله ،  
وشعار الخزرج : بني عبد الله .

روى محمد بن عمر عن محمد بن عبد الله بن أبي صعصعة / : أن سَعَدَ بْنَ عبادَةَ  
جعل يصيح يومئذ : يَا لَلْخَزْرَجِ ثَلَاثًا ، وَأَسِيدَ بْنَ الْخَضِيرِ يصيح : يَا لَلْأَوْسِ - ثَلَاثًا  
فَنَابُوا من كلِّ ناحيةٍ كأنهم النحل تلوى إلى يمسوها ، قال أهل المغازي فحنق المسلمون

(١) وق المغازي لرواهي ٣ : ٩٠٤ . من جازز بهيري فافعله .

(٢) الإِسْطِفة من المغازي لرواهي ٣ : ٩٠٣ .



ابن حجر، عینی و عظیم آبادی در توجیه این سخن عمر که فرارش را به خداوند نسبت داده است می نویسند:

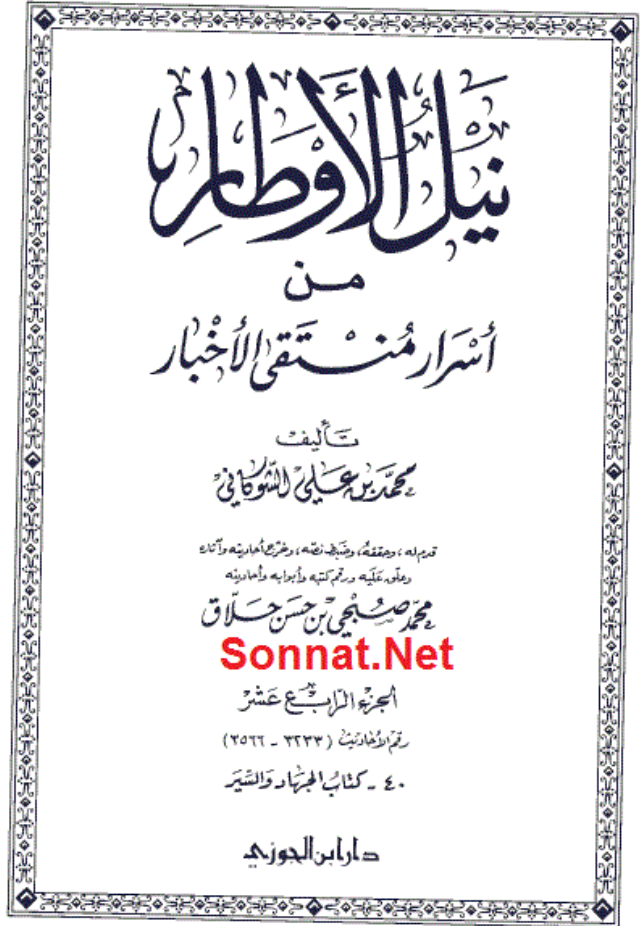
قوله (أمر الله) أي حكم الله وما قضى به.

یعنی مقصود عمر از این که گفته «امر الله» این است که قضا و قدر الهی این است که ما فرار کنیم.

اگر این توجیه عمر را بتوان قبول کرد باید گفت که هیچ گناهکاری در عالم باقی نخواهد ماند؛ زیرا همه گناهکاران می توانند اعمال بدشان را به این صورت توجیه کنند.

قوله: (على حبل عاتقه) حبل العاتق عصبه، والعاتق<sup>(١)</sup>: موضع الرداء من المنكب.  
قوله: (وجدت منها ریح الموت) أي: من شدتها، وأشعر ذلك بأن هذا المشرك كان شديد القوة جداً.  
قوله: (فأرسلني) أي: أطلقني.  
قوله: (فلحقني عمر... إلخ) في السياق حذف تبيينه الرواية الأخرى من حديثه في البخاري<sup>(٢)</sup> وغيره<sup>(٣)</sup> يلفظ: «ثم قتلته وانهزم المسلمون، وانهزمت معهم، فإذا بعمر بن الخطاب».  
قوله: (أمر الله) أي حكم الله، وما قضى به.  
قوله: (فله سلبه) السلب - بفتح الهملة واللام؛ بعدها مؤنثه - : هو ما يوجد مع المحارب من ملبوس وغيره عند الجمهور<sup>(٤)</sup>.  
وعن أحمد<sup>(٥)</sup>: لا تدخل الدابة.  
وعن الشافعي<sup>(٦)</sup>: يختص بأداة الحرب.

(١) لسان العرب (١٠/٢٣٧ - ٢٣٨). (٢) في صحيحه رقم (٤٣٢٢).  
(٣) كافي داود في السنن رقم (٢٧١٧). (٤) «الفتح» (٦/٢٤٧).  
(٥) قال ابن قدامة في «المغني» (١٣/٧٣ - ٧٤) «واختلفت الرواية عن أحمد، في الدابة. فثقل عنه أنها ليست من السلب، وهو اختيار أبي بكر، لأن السلب ما كان على يديه، والدابة ليست كذلك، فلا يدخل في الخبر».  
قال: وذكر أبو عبد الله حديث عمرو بن معيقيب، فأخذ سواريه ومنطقته، يعني ولم يذكر فرسه.  
ولنا، ما روى عوف بن مالك، قال: «خرجت مع زيد بن حارثة، في غزوة مؤتة، ووافقتي مديني من أهل اليمن، فلقيتنا جُموع الروم، وفيهم رجل على فرس أشقر، عليه سرج، مُذهب، وسلاح مُذهب، فجعل يقرئ بالمسلمين، وقعد له المذوي خلف صخرة فمر به الرومي، فعرقت فرسه، فعملاه فقتله، وحاز فرسه وسلاحه، فلما فتح الله للمسلمين، بعث إليه خالد بن الوليد، فأخذ من السلب، قال عوف: فأنتبه، فقلت له: يا خالد، أما علمت أن رسول الله ﷺ قضى بالسلب للقاتل؟ قال: بلى. روى الأثرم، وفي حديث شير بن علقمة، أنه أخذ فرسه. كذلك قال أحمد: هو فيه. ولأن الفرس يستعان بها في الحرب، فأشبهت السلاح، وما ذكره يطل بالرمح والقوس والنبط، فإنها من السلب، وليست ملبوسة... ١٠٠هـ.  
(٦) الأم (٥/٣٠٩)، وانظر: البيان للعمري (١٢/١٦٣ - ١٦٤).



### پی نوشت:

- (١) نيل الوطار من اسرار منتهى الاخبار، شوکانی، ج ١٤، ص ١٥٥، باب ٤٠، كتاب الجهاد و السير، ناشر: دار ابن جوزی
- (٢) عمدة القاري شرح صحيح البخاري، العيني بدر الدين محمود بن أحمد(متوفاي٨٥٥هـ) ج ١٧، ص ٢٩٩، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت
- (٣) عون المعبود شرح سنن أبي داود، العظيم آبادي محمد شمس الحق(متوفاي١٣٢٩هـ) ج ٧ ص ٢٧٥، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الثانية، ١٩٩٥م
- (٤) فتح الباري شرح صحيح البخاري، العسقلاني الشافعي أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل(متوفاي٨٥٢هـ) ج ٨، ص ٢٩، تحقيق: محب الدين الخطيب، ناشر: دار المعرفة - بيروت

البته احتمال دارد منظور عمر این باشد که دستور خداوند این است که در این لحظه میدان جنگ را رها کرده و فرار نمایم چنانچه عینی در جایی دیگر از عمده القاری می نویسد:

قال: أمر الله، أي: قال عمر: جاء أمر الله تعالى.

سقط على الأرض، وكذا في البخاري في: باب قتل أبي جهل، وادعى الفرطبي أنه وهم، التيس على بعض الرواة معاذ بن الجموح بمعاذ بن عفراء، وقال ابن الجوزي: ابن الجموح ليس من ولد عفراء، ومعاذ بن عفراء ممن باشر قتل أبي جهل، فلعل بعض إخوته حضره أو أعضائه، أو يكون الحديث: ابن عفراء، فلفظ الراوي فقال: ابنا عفراء، وقال أبو عمر: أصح من هذا حديث أنس بن مالك: أن ابن عفراء قتله، وقال ابن التين: يحتمل أن يكونا أخوين لأم، أو يكون بينهما رضاع، وقال الداودي: ابنا عفراء: سهل وسهيل، ويقال: معوذ ومعاذ، وروى الحاكم في (لاكليله) من حديث الشعبي عن عبد الرحمن بن عوف: حمل رجل كان مع أبي جهل على ابن عفراء فقتله، فحمل ابن عفراء الآخر على الذي قتل أخاه فقتله، ومروا ابن مسعود على أبي جهل، فقال: الحمد لله الذي أعز الإسلام، فقال أبو جهل: تشتمني يا رويي هذيل؟ فقال: نعم والله، وأقتلك فحلته أبو جهل بسيفه، وقال: دونك هذا إني، فأخذ عبد الله فضربه حتى قتله، وقال: يا رسول الله! قتلت أبا جهل! فقال: الله الذي لا إله إلا هو، فحلف له، فأخذ النبي ﷺ بيده ثم انطلق معه حتى أراه إياه، فقام عنده، وقال: الحمد لله الذي أعز الإسلام وأهله، ثلاث مرات، والتوفيق بين هذه الروايات: إثبات الاشتراك في قتل أبي جهل، ولكن السلب ما ثبت إلا للذي أنخه، على ما مر، فانهم.

قال مُحَمَّدٌ سَمِعَ يُوْسُفَ صَالِحاً وَإِبْرَاهِيمَ أَبَاهُ

محمد هو البخاري: أي سمع يوسف بن الماجشون صالح بن إبراهيم بن عبد الرحمن ابن عوف المذكور في الإسناد، وسمع إبراهيم أباه، وهذه الزيادة هنا لأبي ذر، وأبي الوقت، وأراد بهذه دفع قول من يقول: إن بين يوسف وبين صالح بن إبراهيم بن عبد الرحمن رجل هو عبد الواحد بن أبي عون، وهو رجل مشهور ثقة، فيكون الحديث منقطعاً، وقد ذكره الزوار في روايته عن محمد بن عبد الملك القرشي، وعلي بن مسلم قالا: حدثنا يوسف بن أبي سلمة حدثنا عبد الواحد بن أبي عون حدثني صالح بن إبراهيم به، ثم قال: هذا الحديث لا نعلمه يروي عن عبد الرحمن بن عوف عن رسول الله ﷺ إلا من هذا الوجه بهذا الإسناد، ووثق عبد الواحد فأشار البخاري بهذه الزيادة أن سماع يوسف عن صالح وسماع إبراهيم عن أبيه ثابت، فالحديث متصل.

٣١٤٢/٤٩ — حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ تَمِيمَةَ عَنْ مَالِكِ بْنِ نَجِيحٍ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي أَسْبَغٍ عَنْ أَبِي مَخْلَدٍ تَزَوَّى أَبِي فَتَاةَ عَنْ أَبِي فَتَاةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَامَ حَنْزَلٍ فَلَمَّا تَقَرَّبْنَا كَانَتْ لِلْمَشْجَلِيِّينَ جَوْلَةٌ فَرَأَيْتُ رَجُلًا مِنَ الْعَشِيرَةِ عَلَا رَجُلًا مِنَ الْمَشْجَلِيِّينَ فَاسْتَدْرَكَهُ حَتَّى أَتَيْتُهُ مِنْ وَرَائِهِ حَتَّى ضَرَبْتُهُ بِالسَّيْفِ عَلَى عَيْبِلٍ عَلَيْهِ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ فَضَعْفِي ضَعْفًا وَجَدْتُ مِنْهَا رِيحَ الْمَوْتِ، ثُمَّ أَتْرَكْتُهُ الْمَوْتِ فَارْتَسَلَنِي فَلَجَّحْتُ عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقُلْتُ مَا بَالُ النَّاسِ قَالِ أَمْرُ اللَّهِ ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ رَجَعُوا وَجَلَسَ النَّبِيُّ ﷺ فَقَالَ مَنْ قَتَلَ قَبِيلاً لَهُ عَلَيْهِ بَيْتَةٌ فَلَهُ سَلْبُهُ فَقُمْتُ فَقُلْتُ مَنْ يَشْهَدُ لِي ثُمَّ جَلَسْتُ ثُمَّ قَالَ مَنْ قَتَلَ قَبِيلاً

# عَمَدَةُ الْقَارِي شَرَهُ صَحِيحُ الْبُخَارِيِّ

تأليف  
الأمام العلامة بدر الدين أبي محمد محمود بن أحمد العيني  
المتوفى سنة ٨٥٥ هـ

ضبطه وصححه  
عبد الله محمد محمد عمر

طبعة عمدة مرقاة الكتب والأخبار والأخبار  
عبد الرحمن المعمر من ألقاها الحديث النبوي الشريف

الجزء الحادي عشر

بمطبعة دار الكتب العلمية  
تمت الطباعة في بيروت - لبنان - في شهر ربيع الثاني سنة ١٤١٧ هـ  
من المطبعة سنة (٢٠٦٧) - في المطبعة سنة (٢٠١٧).

Sonnat.Net

مكتبة  
دار الكتب العلمية  
بيروت - لبنان

پی نوشت:

(۵) عمدة القاري شرح صحيح البخاري، لعيني بدر الدين محمود بن أحمد (متوفى ۸۵۵هـ) ج ۱۵، ص ۶۸ یا ۹۳، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت

که در این صورت عوارض بدتری خواهد داشت؛ زیرا جناب خلیفه نه تنها فرار می کند بلکه فرار خود را به خداوند نسبت می دهد و آن را امر الهی می داند!!!

۱- این سخن خلاف دستور خداوند در جنگ است که از فرار نهی کرده است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْاُدْبَارَ.

ای افرادی که ایمان آورده اید! هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد رو به رو شوید به آن‌ها پشت نکنید (و فرار ننمایید).

۲- در آیه دیگر هر گونه فرار از جنگ را روبرو شدن با خشم و غضب الهی و گرفتار شدن در آتش می داند:

وَ مَنْ يُولِهِمْ يُومَدِ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُنْحَرِزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَغَدَّ بَاءَ بَعْضِ مَنْ ءَاتَىٰ وَ مَاؤُنُهُ جَهَنَّمُ وَ بِنَسِ الْمَصِيرِ.

و هر کس در آن هنگام به آن‌ها پشت کند مگر آنکه هدفش کناره گیری از میدان برای حمله مجدد و یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد (چنین کسی) به غضب خدا گرفتار خواهد شد و جایگاه او جهنم و چه بد جایگاهی است.

۳- این چنین تفکری یاد آور سخن مشرکان است که عدم ایمان خود را به مشیت خداوند نسبت می دادند:

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ دَافُوا بِأَسْنَائِهِمْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ.

به زودی مشرکان (برای تبرئه خویش) می گویند: اگر خدا می خواست نه ما مشرک می شدیم و نه پدران ما و نه چیزی را تحریم می کردیم! افرادی که پیش از آن‌ها بودند نیز همین گونه دروغ می گفتند و سرانجام (طعم) کیفر ما را چشیدند. بگو: آیا دلیل روشنی (بر این موضوع) دارید؟ پس آن را به ما نشان دهید؟ شما فقط از پندارهای بی اساس پیروی می کنید و تخمین‌های نابجا می زنید.

---

#### پی نوشت:

(۱) دلائل الصدق، ج ۲، ص ۳۵۷

(۲) نور الابصار، شبلیجی، ص ۸۷

(۳) شرح التجريد، قوشجی، ص ۴۸۶

(۴) سيرة المصطفى، لهائتم معروف، ص ۶۱۸ (لم يثبت في أحد غير علي عليه السلام)

(۵) صحيح البخاري، كتاب التفسير باب قوله تعالى: ويوم حنين إذ أعجبتكم كثرتكم / دلائل الصدق، ج ۳، ق ۱، ص ۳۶۲

(۶) سورة انفال، آیه ۱۵ و ۱۶ / سورة انعام، آیه ۱۴۸

ابوبکر در جنگ حنین می گفت ما با کمی تعداد خویش غلبه نخواهیم کرد که خداوند در این باره فرمودند:

آیا در روز حنین زیادی نفرات دشمن شما را شگفت زده کرده بود؟ توبه - ۲۵

که علمای اهل سنت نقل کرده اند ابوبکر و عمر در جنگ حنین پا به فرار گذاشتند.

به روایت ارشاد شیخ مفید تنها ده نفر در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله ماندند که نه تن آنان هاشمی و دهمی ایمن فرزند ام ایمن بود که شهید هم شد. اما دیگران از جمله ابوبکر، عمر، عثمان و دیگر دست اندرکاران سقیفه و خلافت همه پا به فرار نهادند و هر چه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فریاد زد: اینک من رسول خدا هستم، محمد بن عبدالله را تنها نگذارید که کسی اعتنا نکرد و یعقوبی در تاریخش به روایت مفید تاکید دارد.

---

#### پی نوشت:

(۳) تاریخ الخمیس، ص ۱۰۲

(۴) البدایه و النهایه، ج ۴، ص ۳۷۴

(۵) تاریخ ابی الفداء، ج ۱، ص ۲۰۸

(۶) الارشاد، شیخ مفید، ج ۱، ص ۱۴۰

(۷) السیره الحلبیه شافعی، ج ۳، ص ۱۰۹

(۸) مغازی واقدی، ج ۲، ص ۸۹۰ و ۹۰۴

(۹) تفسیر الکشاف، زمخشری، ج ۲، ص ۲۵۹

حاکم نیشابوری درباره جنگ حنین روایتی را با سند صحیح از ابن عباس نقل می کند. ابن عباس گوید تنها کسی که در جنگ حنین با رسول خدا صلی الله علیه و سلم ماند و استقامت کرد علی بن ابی طالب علیهما السلام بود و همه پا به فرار گذاشتند.

---

#### پی نوشت:

(۱) المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۱۱

**آب نیست؟ نماز نخوان!**

بهتر نبود جناب خلیفه به یادگیری احکام می پرداخت که زمانی که از وی در خصوص تیمم سوال می کنند نگویید آب نیست نماز نخوان!!

**سنن النسائي**  
شرح الحافظ جلال الدين سيوطي  
وحاشية الامام الشاذلي

**Sonnat.net**  
اعتني به ورفقه وصح فهارسه  
عبدالفتاح ابو عذرة

تمتيز هذه الطبعة المفهرسة بترقيم الاحاديث، وضع فهرس شامل لادواب كتب كل جزء بآخيره، وضع فهرس عام للكتاب كله في جزء مستقل، موافقة لحظفة كتاب «المعجم المفهرس لالفاظ الحديث النبوي» و«مفتاح كنوز السنة»، ومع هذه الفهارس: الفهرس المصنوع لاحاديث سنن النسائي في كتاب «حفة الاشراف» بمعرفة الأطراف للحافظ البيهقي، فيستفيد منها المراجع لهذه الكتب الثلاثة، ويصيب الباحث: الحديث المطلوب فيها بسهولة ويسر إن شاء الله تعالى.

الدارالشمس  
مكتب المطبوعات الإسلامية بحلب

١٦٨ الاختلاف في كيفية التيمم - نوع آخر من التيمم ١٩٧:١  
١٩٩ نوع آخر من التيمم ١٩٩:١

أَنَّ اللَّهَ بِأَعْمَارٍ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي سَمِعْتُ لَمْ أَذْكُرْهُ قَالَ لَا وَلَكِنْ تَوَلَّيْتُكَ مِنْ ذَلِكَ مَا تَوَلَّيْتُ

٣١٧ أخرنا عمرو بن يزيد قال حدثنا بهز قال حدثنا شعبة قال حدثنا الحكم عن ذر عن ابن عبد الرحمن بن أري عن أبي أن رجلاً سأل عمر بن الخطاب عن التيمم فلم يدر ما يقول فقال عمر أذكر حيث كنا في سرية فأجبت فتصمكت في التراب فأبيت النبي صلى الله عليه وسلم فقال إنما يكفيك هكذا وخرّب شعبة يديه على ركبتيه وتفتح في يديه ومسح بيما وجهه وكفيه مرة واحدة (١)

٣١٨ (١) وجدق نسخة زائدة — نوع آخر من التيمم — أخرنا اسمعيل بن مسعود أن أبا عبد الله عليه السلام أتاه شعبة عن الحكم بنت ذر يحدث عن ابن أري عن أبيه قال وقد سمعته الحكم من ابن عبد الرحمن قال أحب رجل فأبى عن الله عنه فقال إن أحببت فلم أجده ما قال لاصل قال له عمر أما تذكر أنا كنا في سرية فأجبت فأما أنت لم تصل وأنا أنا فأتى فتصمكت فقلت ثم أبيت النبي صلى الله عليه وسلم فتصمكت في التراب فأتيت النبي صلى الله عليه وسلم فقال إنما يكفيك هكذا وخرّب شعبة يديه على ركبتيه وتفتح في يديه ومسح بيما وجهه وكفيه مرة واحدة (١) فقلت لا والله لا أتيتك من ذلك ما أتيتك

١٩٧ الاختلاف في كيفية التيمم  
أخبرنا العباس بن عبد العظيم العمري قال حدثنا عبد الله بن محمد بن أسد قال حدثنا جويرية عن مالك عن الأعمري عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة أنه أخبره عن أبيه عن عمر بن الخطاب قال تيممنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بالتراب فتسحنا بوجوهنا وأيدينا إلى التراب

٣١٦ ١٩٨ نوع آخر من التيمم والتفتح في اليمن  
أخبرنا محمد بن يشار قال حدثنا عبد الرحمن قال حدثنا سفيان عن سلمة عن أبي مالك وعن عبد الله بن عبد الرحمن بن أري عن عبد الرحمن بن أري قال كنا عند عمر فأبى رجل فقال يا أمير المؤمنين ربما تمسكت التراب واليدين ولا تجد الماء فقال عمر أما أنا فأنا لم أجده لئلا لم أصل حتى أجده لئلا فقال عمر بن الخطاب أذكر يا أمير المؤمنين حيث كنت بمكان كذا وكذا ونحن نرى الأبل فتعلم أننا أجبتنا قال نعم أما أنا فتدبرت في التراب فأبينا النبي صلى الله عليه وسلم فتصمكت فقال أنت كان الصبيد لكافيك وضرب بكفيه إلى الأرض ثم تفتح بيما ثم مسح وجهه وبعض ذراعيه فقال

قوله (وعن عبد الله بن عبد الرحمن بن أري) هو مقطوف على قوله عن أبي مالك كفيه في الأطراف. قوله (ربما تمسكت التراب واليدين) أي إذا لم تجد الماء في يديك فامسك التراب باليدين واليدين لا ماء. ثم تفتح بيما (فأنا أجبتنا) أي وكنت حينها في اليمن أو غيرها. قوله (فأبى) أي لم يجز. قوله (فأبى) أي لم يجز. قوله (فأبى) أي لم يجز. قوله (فأبى) أي لم يجز.

**پی نوشت:**

(١) سنن النسائي، ج ١، ص ١٦٨، ح ٣١٦، ناشر: مكتب المطبوعات الاسلاميه

جاز لم يرضى اقتضالى عن ترك الصلاة (قلت) معناه انه لم يصل بالتييم لانه كان يتوقع الوصول الى الساء قبل خروج الوقت او انه جعل آية التيمم عتمة بالحدث الاسفر وادى اجتهاده الى ان الجنب لا يتييم قوله وقتمكت وفي الرواية الآتية بمد وفتخرت بالقبول المجتأى نقلت •

• ذكر استباط الاحكام • الاول في ان عمر رضى الله تعالى عنه لم يكن يرى للجنب التيمم لقول عماره • فاما انت لم تصله وقد ذكرنا ان البخارى لم يسق هذا الحديث بيانه والاشمة السنة اخر جوه مطولا ومختصرا وروى ابو داود من حديث عبد الرحمن بن ابري • قال كنت عند عمر رضى الله تعالى عنه لعاه رجل فقال اننا نكون بالمكان الضرب او الضربين فقال عمر اما اتفلم اكن اسلى حتى اجده الله قال فقال عمار بالمير المؤمن امانه كذا كنت انا وانت في الايل فاسابتنا جناية فاما انتم سمكت فانتا الذي صلى الله عليه وسلم فذ كرت ذلك له فقال انما كان يكفك ان تقول هكذا وضرب يديه الى الارض ثم نفضهما ثم مسحهما وجهه ويديه الى نصف الترع فقال عمر يا عمار اتق الله فقال بالمير المؤمن ان شئت الله لم اذكر ما ادا فقال عمر كلا والله وانك ما نزلت • الثاني في دليل على صحة القياس لقول عمار • اما انتم سمكت فانه اجتهد في صفة التيمم فثابته ان حالة الجنبه تخالف حالة الحدث الاسفر ففاسه على القس وهذا يدل على انه كان عند علم من اصل التيمم ثم انه لما اخبره النبي صلى الله تعالى عليه وسلم علمه صفة التيمم فانه للجنبه والحديث سواء به الثالث في صفة التيمم وهي ضربة واحدة لوجهه واليدين وبه قال مطاويشي في روايته والاوزاعي في اشهر قول وهو منعب احمد واسحق والطبري وقال ابو عمر وهو اثبت ما روى في ذلك عن عمار وسائر احاديث عمار مختلف فيها واجابوا عن هذا بان المراد بها هو صورة الضرب للتيمم وليس المراد جميع ما يحصل به التيمم وقد اوجب الله غسل اليدين الى المرفقين في الوضوء ثم قال في التيمم (فامسحوا بوجوهكم وايديكم) والظاهر ان اليد المعلقة ههنا هي المقيدة في الوضوء من اول الآيه فلا يترك هذا الصريح الا بدلا لا صريح (فان قلت) ما تقول في حديثه وتيمنا مع النبي صلى الله عليه وسلم الى المالك والاباطه (قلت) ليس هو مخالفا لحديث الوجه والكفين في هذا دلالة انه انتهى الى ما علمه النبي صلى الله تعالى عليه وآله وسلم وقال ابن ابي حازم (١) لا يخلون ان يكون حديث عمار بامر اولافان يكن عن غير امر فقد صح عن النبي صلى الله عليه وسلم خلافا وان كان عن امر فهو منسوخ وناسخ حديث عمار ايضا • ثم ان العلماء اختلفوا في كيفية التيمم فذهب ابو حنيفة ومالك والشافعي واحمامهم والبيهقيين سعد الى انه ضربة للوجه وضربة لليدين الى المرفقين غير ان عند مالك الكوعين فرض والى المرفقين اختيار وقال الحسن بن حبي وابن ابي ليلى التيمم ضربتان يمسح بكل ضربة منهما وجهه وذاعبه ومرفقيه • وقال الطحاوي لم يقل ذلك احد من اهل العلم غيرهما في علمي • وقال الزهري يبلغ بالتيمم الاباط وفي شرح الاحكام لابن بزرة قالت طائفة من العلماء يضرب اربع ضربات ضربتان للوجه وضربتان لليدين وقال ابن بزرة وليس له اصل من السنة وقال بعض العلماء يتيمم الجنب الى التمكن وغيره الى الكوعين قال وهو قول ضعيف وفي الفوائد لابن رشد روى عن مالك الاستجاب الى ثلاث والقرض اثنان وقال ابن سيرين ثلاث ضربات الثالثة لها جميعا وفي رواية عنه ضربة للوجه وضربة للكتف وضربة للقرع من انتهى وما كانت لعمار في هذا الباب احاديث مختلفة مضطربة ونهت كل واحد من المذكورين الى حديث منها كان الرجوع في ذلك الى ظاهر الكتاب وهو يدل على ضربتين ضربة للوجه وضربة لليدين الى المرفقين قياسا على الوضوء وانبا عمار روى في ذلك من احاديث تدل على الضربتين احدهما للوجه والاخرى لليدين الى المرفقين • منها حديث الاسلع بن شريك التيمم خادم النبي ﷺ وقد ذكرناه فيما مضى عن قريب وفيه ضربتان رواه الطحاوي والطبراني والدارقطني والبيهقي • ومنها حديث ابن عمر رواه الدارقطني مرفوعا من حديث نافع عن ابن عمر عن النبي ﷺ قال «التيمم ضربتان ضربة للوجه وضربة لليدين الى المرفقين» قال الدارقطني كذا رواه علي بن طهمان مرفوعا ووقفه يحيى القطان وهشيم وغيرهما وهو الصواب ورواه الطحاوي ايضا من طرق موقوفا • ومنها حديث جابر رضى الله عنه رواه الدارقطني من حديث ابن الزبير عن (١) وفي نسخة ابن ابي حازم •

# عمدة القاري

شرح

صحيح البخاري

للشيخ الامام العلامة يدو الدين ابي محمد محمود بن أحمد العيني

التوفي سنة ٨٥٥ هـ

الجزء الرابع

Sonnat.net

قوبل على عدة نسخ خطية

دار الفكر

بي نوشت:

(٢) عمده قارى شرح صحيح بخارى، عيني، ج ٤، ص ١٩، ناشر: دار الفكر

## مُسْنَدُ أَبِي يَعْلَى الْمَوْصِلِيِّ

الابن الإمام الحافظ أحمد بن علي بن الحسين السبيعي

(٢١٠-٤٣٧هـ)

### الجزء الثالث

حَقَّقَهُ وَحَدَّثَ أَحَادِيثَهُ

حُسَيْنُ سَالِمُ أَسَدُ

Sonnat.net

دار الثقافة العربية  
شماره تماس: ۰۲۱۱۱۱۱۱۱۱ - شماره تلفن: ۰۲۱۱۱۱۱۱۱۱

ذَلِكَ لَهُ، فَقَالَ: «إِنَّمَا كَانَ يَحْتَفِكُ مِنْ ذَلِكَ التِّيمَمِ» (١).

٥- (١٦٠٦) - حدثنا القواريري، حدثنا عبد الرحمن بن مهدي، عن سفيان، عن سلمة بن كهيل، عن أبي مالك، وعبد الله بن عبد الرحمن بن أبيزى، عن أبيه عبد الرحمن بن أبيزى قال:

كنا عند عمر فأنه رَجُلٌ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ . إِنَّمَا نَمَكْتُ الشَّهْرَ وَالشَّهْرَيْنِ لَا تَجِدُ الْمَاءَ . فَقَالَ عُمَرُ : أَمَا أَنَا فَلَمْ أَكُنْ أَصْلِي حَتَّى أَجِدَ الْمَاءَ . فَقَالَ عُمَرُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، تَذَكَّرُ إِذْ كُنَّا بِمَكَانٍ كَذَا وَكَذَا ، وَنَحْنُ نَزَعْنَا الْإِبِلَ فَقَدَاكُنَا أَنَا أُجَنَّبْنَا . قَالَ : قَالَ : نَعَمْ . فَأَنِّي تَمَرَعْتُ بِالتُّرَابِ فَأَتَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ حَدَّثْتُهُ فَضَجِكَ وَقَالَ : «إِذْ كَانَ الصُّعَيْدُ لَكَافِيكَ وَضَرَبَ بِحُفَيْهِ الْأَرْضَ ثُمَّ

(١) إسناده ضعيف، سفيان وهو ابن عيينة متأخر السماع من أبي إسحاق، وقال علي بن المنيني: «قول ابن عيينة: «ناجية بن كعب»، غلط وإنما هو: ناجية بن خفاف العنزي».

وقال الخطيب أبو بكر: «قال ابن عيينة، وإسرائيل، ومعل بن هلال: عن أبي إسحاق، عن ناجية بن كعب، وهو وهم، قال: وأحسب أبا إسحاق رواه لهم عن ناجية غير منسوب، فظنوه ناجية بن كعب».

وقال الحافظ ابن حجر: «يلخص من أقوال هؤلاء الأئمة أن الراوي عن عمار حديث التيمم هو ناجية بن خفاف أبو خفاف العنزي».

وأخرجه النسائي في الطهارة ١٦٦/١ باب: التيمم في الحضر، والبيهقي في السنن ٢١٦/١ من طريقين عن أبي الأحوص، عن أبي إسحاق، عن ناجية العنزي، وسنن أبي الرواية برقم (١٦٤٠). وسنن الحديث أيضاً من طريق أبي بكر بن عياش، عن أبي إسحاق، عن ناجية العنزي، برقم (١٦١٩).

تَفَعَّ فِيهِمَا، ثُمَّ مَسَحَ وَجْهَهُ وَبَغَضَ ذِرَاعَيْهِ». فَقَالَ: أَتَى اللَّهَ يَا عُمَارُ. فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِذْ شِئْتَ لَمْ أَذْكَرْهُ مَا حَيَّيْتُ، فَقَالَ: لَا، وَلَكِنْ تَوَلَّيْتُكَ مِنْ ذَلِكَ مَا تَوَلَّيْتُ (٢).

(١) إسناده صحيح، وأبو مالك هو: غزوان الغفاري. وأخرجه أحمد ٣١٩/٤ من طريق عبد الرحمن بن مهدي، بهذا الإسناد. وأخرجه أبو داود في الطهارة (٣٢٢) باب: التيمم، والنسائي في الطهارة ١٦٨/١ باب: نوع آخر من التيمم والتفخ في الدين، والطحطاوي في «شرح معاني الآثار» ١١٣/١ من طرق عن سفيان، به. وأخرجه أحمد ٢٦٤/٤ - ٢٦٥، والبخاري في التيمم (٣٤٦، ٣٤٧) باب: التيمم ضربة، وسلم في الحوض (٣٦٨) باب: التيمم، وأبو داود في الطهارة (٣٢١) باب: التيمم، والنسائي في الطهارة ١٧٠/١ باب: تيمم الجنب، والدارقطني ١٧٩/١ - ١٨٠ من طرق عن الأعمش، عن شقيق أبي وائل قال: كنت جالساً بين عبد الله وأبي موسى... وصححه ابن خزيمة برقم (٢٧٠)، وابن حبان برقم (١٢٩٤) بتحقيقنا، وانظر طرقاً أخرى عند أحمد ٢٦٥/٤، والطحطاوي ١١٠/١ - ١١٣، وانظر الحديث التالي.

قال النووي في «شرح مسلم» ٦٦٩/١ «اتق الله يا عمار» معناه: «اتق الله تعالى فيما ترويه، وتثبت فعملك نسيت أو أشبه عليك الأمر» وذلك لأن عمراً ذكر عمر فلم يتذكر.

وأما قول عمار: «إن شئت لم أذكرك ما حبيت» معناه: إن رأيت المصلحة في الامسك عن الحديث به راجحة على التحديث به وافتكك وامسكت لأن طاعتك علي واجبة، ولأنني قد بلغته فلم يبق علي فيه حرج.

وأما قول عمر: «توليك ما توليت» فمعناه: لا يلزم من كوني لا أذكركه إن لا يكون حقاً في نفس الأمر، فليس من منعك من التحديث به.

في هذا الحديث: جواز التيمم للجنب، وجواز الانتقال من دليل إلى دليل أوضح منه، وبما فيه الاختلاف إلى ما فيه الاتفاق، وفيه الاكتفاء بضرية واحدة في التيمم - نقله ابن المنذر عن جمهور العلماء واختاره - وفيه أن الترتيب غير مشروط في التيمم.

پس نوشت:

(٣) مسند أبي يعلى، أبو يعلى الموصلي، ج ٣، ص ١٨١، ناشر: دار الثقافة العربية

## المصنف

لِلْمُؤَلَّفَاتِ بِكَ وَعَبْدِ الرَّزَاقِ زَكَّامُ الصَّنَعَانِي

ولد سنة ١٢٦ وتوفي سنة ٢١١  
رحمه الله تعالى

المجلد الأول

من ١ إلى ٢٢٤

Sonnat.net

عني بتحقيق عثمان محمد عثمان وغيره من علماء دار الحديث والعلوم  
الشيخ نور الدين

دار الحديث والعلوم

٩١٣ - عبد الرزاق عن الثوري عن خالد الحذاء عن أبي قلابة عن عمرو بن بجدان عن أبي ذر أنه أتى النبي ﷺ وقد أجنب، فدعا النبي ﷺ بما و فاستتر واغتسل، ثم قال له النبي ﷺ : إن الصعيد الطيب وضوء المسلم وإن لم يجد الماء عشر سنين، فإذا وجد الماء فليبيته بشرته فإن ذلك هو خير<sup>(١)</sup>.

٩١٤ - عبد الرزاق عن معمر وابن عيينة عن أبي إسحاق الهمداني عن ناجية بن كعب عن عمار بن ياسر قال: أجنبت وأنا في إبل فتمسكت كما تسمعك الدابة [فأبيت]<sup>(٢)</sup> رسول الله ﷺ فذكرت ذلك كله، فقال: كان يجزيك من ذلك التيمم<sup>(٣)</sup> قال معمر في حديثه والله ما كتبت عليه في الحديث.

٩١٥ - عبد الرزاق عن الثوري قال: أخبرني سلمة بن كهيل عن أبي مالك عن عبد الرحمن بن أبيزى<sup>(٤)</sup> قال: جاء رجل من أهل البادية إلى عمر بن الخطاب، فقال: يا أمير المؤمنين! إننا نمكث الشهر والشهرين لا نجد الماء قال عمر: أما أنا<sup>(٥)</sup> فلم أكن لأصلي حتى أجد

(١) في الأصل وهو خطأ.

(٢) أخرجه «د» من طريق خالد بن عبد الله الواسطي عن الحذاء أم ما هنا ٤٨:١ و «هـ» من طريق ابن زريج عن الحذاء ومن طريق الثوري عن أيوب والحذاء ٢١٢:١ (٣) في الأصل مكانه «قال» ولكنه غير واضح وفي الكثر «فأبيت».

(٤) الكثر برمز «عب» و «ش» «هـ» رقم: ٢٩٣٩ ورواه «هـ» ٢١٦:١ من طريق عبد الرزاق عن معمر عن أبي إسحاق، والحديث من طريق ابن عيينة عنه ٧٩:١ والنسائي من طريق أبي الأحوص عن أبي إسحاق ٢٨:١.

(٥) رسمه في الأصل «أبرا».

(٦) في الأصل «أما أنكم» وهو خطأ، وهو في الأثر الآخر عن عمر في هذا الباب =

الماء، فقال عمار بن ياسر: أما تذكر إذ أنا وأنت بأمس كذا نرى الإبل فتعلم أي أجنبت قال: نعم، فتمسكت في التراب فذكرت ذلك للنبي ﷺ فضحك، وقال: إن<sup>(١)</sup> كان ليكتيك من ذلك الصعيد، أن تقول هكذا - وضرب بيده الأرض ثم نفخها ثم مسح بهما على وجهه وفراجه إلى قريب من نصف الذراع -، فقال عمر: اتق الله يا عمار! قال: فقال عمار: فيما علي لك من حق يا أمير المؤمنين إن شئت أن لا أذكره ما حبيت فقال عمر: كلا والله! ولكن أولئك<sup>(٢)</sup> من أمرك ما توكَّيت<sup>(٣)</sup>.

٩١٦ - عبد الرزاق عن ابن جريج عن عطاء قال: أخبرني رجل أن أبا ذر أصاب أهله فلم يكن معه ماء فمسح وجهه وبديه، ثم وقع في نفسه شيء فذهب إلى النبي ﷺ وهو منه على مسيرة ثلاث، فوجد الناس قد صلوا الصبح، فسأل عن النبي ﷺ فإذا هو تبرز<sup>(٤)</sup> للخلاء، فأتبعه، فالتفت النبي ﷺ فرآه فأمرى النبي ﷺ ببيديه إلى الأرض فوضعهما، قال: - حسبت أنه قال - : ثم نفضهما ثم مسح بهما وجهه وبديه<sup>(٥)</sup> ثم أخبره كيف مسح.

= على الصواب، وكذا في الكثر وغيره.

(١) كذا في الكثر، وفي الأصل «أين أين».

(٢) وفي الكثر «أولئك».

(٣) الكثر برمز «عب» و «هـ» رقم: ٢٩٢٦ و رقم: ٢٩٤١ وأخرجه أحمد من طريق ابن مهدي عن سفيان ٣١٨:٤.

(٤) في الكثر «يتبرز».

(٥) الكثر برمز «عب» و «هـ» رقم: ٢٩٥٣.

پی نوشت:

(٤) المصنف، عبد الرزاق الصنعاني، ج ١، ص ٢٣٨ و ٢٣٩



# كنز العمال

## فِي سُنَنِ الْأَقْوَامِ وَالْأَفْعِيَالِ

للعامة عزاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي

البرهان فوري المتوفى ٩٧٥

Sonnat.net

الجزء التاسع

صححه ووضع فهارسه ومفتاحه

صنطه وفسر فريده

شيخ سنغرات

شيخ بركي جياتي

مؤسسة الرسالة

## فصل في النسيم

٢٧٥٤٦ - عن عبد الرحمن بن أبيزي قال: جاء رجل من أهل البادية إلى هجر بن الخطاب فقال: يا أمير المؤمنين إنما تمكثت الشهر والشهرين لا نجد الماء؟ قال عمر: أما أنا فلم أكن لأصلي حتى أجد الماء فقال عمار بن ياسر: أما تذكر إذا أنا وأنت بأرض كذا نزعى الإبل فتعلم أني أجنبت؟ قال: نعم فتعمكت في التراب فذكرت ذلك للنبي ﷺ فضحك وقال: إن كان يكفيك من ذلك الصميد أن تقول: هكذا وضرب يده الأرض، ثم نفضها، ثم مسح بها على وجهه وذراعيه إلى قريب من نصف التراب فقال عمر: اتق الله يا عمار فقال عمار: فيما علي لك من حق أمير المؤمنين إن شئت لا أذكره ما حيت؟ فقال عمر: كلا والله ولكن أوتيتك من أمرك ما تولى (عب).

٢٧٥٤٧ - عن ابن عباس قال: رأيت عمر بن الخطاب بال ثم أتى الحائط فسح به ثم مسح إحدى يديه بالأخرى، ثم قال: هكذا للتكبير والتسبيح حتى تلتقي الماء (ض وابن جرير).

٢٧٥٤٨ - عن الحسن أن عمر كان في بعض طرق المدينة يقال: فدنا

پي نوشت:

(٥) كنز العمال، المتقي الهندي، ج ٩، ص ٥٨٨



## امروز در نبوت شک کردم

عمر مکرر در نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله شک می کرد. از جمله شک های وی در روز حدیبیه بود که حمیدی در جمع بین الصحیحین اعتراف به آن کرده که عمر گفت:

ما شککت فی نبوة محمد قط کشکی یوم الحدیبیة  
هرگز به اندازه شک روز حدیبیه در نبوت محمد شک نکرده بودم.

این کلام نشان دهنده آن است که وی همیشه در نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله شک می کرده است؛ ولی شک او در روز حدیبیه با بقیه شک ها فرق می کرده است.

علت شک عمر آن بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بودند که به مکه می رویم و اعمال حج انجام خواهیم داد و به همین منظور به همراه جمع کثیری از اصحاب به سوی مکه به راه افتادند. ولی مشرکان که از طرفی نمی خواستند مسلمانان به حج بیایند و از طرفی هم خود را قادر به مقابله و جنگ با آنان نمی دانستند تصمیم گرفتند که با پیامبر صلی الله علیه و آله صلح کنند. برای همین مشرکان چندی از بزرگان خود را پیش پیامبر صلی الله علیه و آله فرستادند و ایشان صلاح دیدند که به مدینه برگردند و به حج نروند و با ایشان صلح کنند. که البته مفاد و شروط این صلح منافع بسیاری بعد ها برای مسلمانان به وجود آورد. ولی عمر که از شروط صلح نامه خمشگین شده بود به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید و مثل همیشه با تندی و توهین با ایشان سخن گفت.

بخاری ماجرای توهین عمر را در آخر کتاب شروط صحیح خود نقل می کند.

عمر می گوید به پیامبر گفتم آیا تو پیامبر بر حق خدا نیستی؟

فرمودند: چرا هستم.

گفتم آیا ما بر حق و دشمن ما بر باطل نیستند؟

فرمودند: چرا.

گفتم پس چرا در دین خود پستی و خفت نشان دهیم؟

در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: من پیامبر خدا هستم و نافرمانی او را نخواهم کرد و خدا هم یاور من است.

گفتم مگر تو نمی گفتی که ما بزودی به خانه خدا می رسیم و آن را طواف می کنیم؟

فرمودند: چرا، ولی آیا گفتم امسال چنین خواهد شد؟

گفتم: نه.

فرمودند: پس این را بدان که به خانه خدا می آیی و آن را طواف می کنی.



## ضرب و شتم به خاطر یک سوال!

مردی نزد عمر آمد و گفت ضبیع تمیمی ما را ملاقات کرد و از ما تفسیر آیاتی از قرآن را پرسید یا امیرالمومنین و گفت خداوندا کاری کن که من بتوانم قرآن را تفسیر کنم.

روزی در انتایی که عمر نشسته بود و با مردم نهار می خورد ضبیع که لباس و عمامه ای پوشیده بود سر رسید. او هم جلو آمد و با حضار غذا خورد تا فراغت یافت. سپس گفت یا امیرالمومنین معنای آیه: وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا فَلِحَامِلَاتٍ وُقُرًا چیست؟

عمر گفت وای بر تو! تو هستی که می خواهی تفسیر قرآن بدانی؟!!

آنگاه او را برهنه کرد و چنان تازیانه زد که عمامه از سرش افتاد. سپس دید که او موی سرش را بافته و به دو سوی آویخته است به همین جهت گفت به خدایی که جان عمر در دست اوست اگر دیدم سرت را تراشیده ای سرت را از بدنت جدا می کنم. سپس دستور داد او را در خانه ای حبس کنند؛ هر روز او را از خانه بیرون می آورد و صد تازیانه می زد و چون حالش خوب می شد صد تازیانه دیگر می زد؛ آنگاه او را سوار شتری کرد و روانه بصره نمود و به فرماندار خود ابوموسی اشعری نوشت که نشست و برخاست مردم را با وی ممنوع کند و به منبر برود و به مردم اعلام کند که ضبیع طلب علم نموده ولی به آن نرسید. ضبیع بدین گونه میان مردم و قوم خود پست و خوار شد تا حیات را بدرود گفت در صورتی که قبلاً بزرگ قوم خود بود(هر چند در منابع مختلف ماجرا با قدری اختلاف نقل شده ولی در همه آنها عمر ضبیع را به خاطر سوال پرسیدن کتک می زند! و ما متن شرح نهج البلاغه را انتخاب کردیم).

وأخرج البزار، والدارقطني في «الأفراد»، وابن مژذويه، وابن عساکر، عن سعيد بن المسيب قال: جاء ضبيع التميمي إلى عمر بن الخطاب فقال: أخيرني عن: ﴿وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا﴾. قال: هي الرياح، ولولا أني سمعت رسول الله ﷺ يقول ما قلته. قال: فأخبرني عن: ﴿فَالْحَمِيَّاتِ وَفُرَاكًا﴾. قال: هي السحاب، ولولا أني سمعت رسول الله ﷺ يقول ما قلته. قال: فأخبرني عن: ﴿فَالْبُرِّيَّاتِ يُسْرًا﴾. قال: هي الشفص، ولولا أني سمعت رسول الله ﷺ يقول ما قلته. قال: فأخبرني عن: ﴿فَالْمُعَسِّنَاتِ أَمْرًا﴾. قال: هن الملائكة، ولولا أني سمعت رسول الله ﷺ يقول ما قلته، ثم أمر به فضرب مائة، وجعل في بيت، فلما برأ دعاه، فضربه<sup>(۱)</sup> مائة أخرى، وحمله على قتب، وكتب إلى أبي موسى الأشعري: امنع الناس من مجالسته. فلم يزالوا كذلك حتى أتى أبا موسى، فحلف له بالأيمان المغلظة ما يجد في نفسه مما كان يجد شيقا، فكتب في ذلك إلى عمر، فكتب عمر: ما إخاله إلا قد صدق، فمحل بينه وبين «مجالسة الناس»<sup>(۲)</sup>.

وأخرج القرطبي عن الحسن قال: سأل ضبيع التميمي عمر بن الخطاب عن: ﴿وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا﴾، وعن: ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا﴾، وعن: ﴿وَالنَّارِعَاتِ غُرْفًا﴾.

(۳۸۵ - بنیه الباحث)، ابن جریر ۴۷۹/۲۱ - ۴۸۳، ابن ابی حاتم - کما فی تعلق التعلیق ۴ / ۳۱۸ - والحاکم ۴۶۶/۲، ۴۶۷، والبيهقي (۳۹۹۱).

(۱) فی م: «فضرب».

(۲- ۲) فی الأصل: «مجالسته للناس».

والأثر عند البزار (۲۲۵۹ - كشف)، والدارقطني - کما فی الإصابة ۴۵۹/۳ - وابن عساکر ۴۱۰/۲۳. وقال الهيثبي: وفيه أبو بكر بن أبي سبرة وهو متروك. مجمع الزوائد ۱۱۳/۷.

# الدُّرُ الْمُنْتَوِيَّةُ فِي التَّسْبِيحِ بِالْمِثَاقِ

Sonnat.net

لجلال الدين السيوطي

(۵۸۴۹هـ - ۹۱۱هـ)

تحت إشراف  
الدكتور عبد الله بن عبد المحسن التركي

بالتعاون مع

مركز بحوث الدراسات العربية والإسلامية

الدكتور عبد الله بن حسن يمامة

الجزء الثالث عشر

عن ابن سيرين قال كانوا يرون انه على الطريق ما كان على الاثر  
(اخبرنا) يوسف بن موسى ثنا زهر عن ابن عون  
عن ابن سيرين قال مادام على الاثر فهو على الطريق  
(اخبرنا) ابو المغيرة ثنا الاوزاعي عن يحيى بن ابي كثير  
عن ابي قلابة قال قال عبد الله بن مسعود تعلموا العلم قبل ان يقبض  
وقبضه ان يذهب اهله الا واياكم والتنتعق والتعمق والبِدع وعليكم  
بالتعق

(حدثنا) سليمان بن حرب وابو النعمان عن حماد بن زيد عن ايوب  
عن ابي قلابة قال قال ابن مسعود عليكم بالعلم قبل ان يقبض وقبضه  
ان يذهب باصحابه عليكم بالعلم فان احدكم لا يدري متى يفترق اليه او  
يفترق الى ما عنده انكم ستجدون اقواماً يزعمون انهم يدعونكم الى كتاب  
الله وقد نبذوه وراء ظهورهم فعليكم بالعلم واياكم والتبذع واياكم  
والتنتعق واياكم والتعمق وعليكم بالتعق

(اخبرنا) ابو النعمان ثنا حماد بن زيد ثنا يزيد بن حازم  
عن سليمان بن يسار ان رجلاً يقال له صبيح قدم المدينة فجعل  
يسأل عن متشابه القرآن فأرسل اليه عمر وقد اعد له عراجين النخل  
فقال من انت قال انا عبد الله صبيح فأخذ عمر عراجونا من تلك  
العراجين فضربه وقال انا عبد الله عمر فجعل له ضرباً حتى دمي رأسه  
فقال يا امير المؤمنين حسبك قد ذهب الذي كنت اجد في رأسي  
(اخبرنا) ابو الوليد الطيالسي ثنا حماد بن اسلمة ويزيد بن ابراهيم عن عبد الله  
بن ابي مليكة عن القاسم

# سنن الدارمي

وهو

الامام الكبير ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام  
الدارمي المتوفى سنة ٢٥٥

روى عنه البخاري ومسلم والترمذي والنسائي  
وابو داود ورجع الله بن الامام احمد بن حنبل  
وحفظناه منا مؤسس كتب السنة للفتوة

## الجزء الاول

طبع بمناية



Sonnat.net

نشرت في

دار احياء السنة النبوية

مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ ، لَأَنْتُمْ أَقْبَلُوا عَلَى كُتُبِ عُلَمَائِهِمْ وَأَسَاقِفِهِمْ ، وَتَرَكَوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ حَتَّى دَرَسَا ، وَذَهَبَ مَا فِيهِمَا مِنَ الْعِلْمِ .

# شرح نهج البلاغة

لابن أبي الحديد

بتحقيق

محمد أبو الفضل إبراهيم

Sonnat.net

الجزء الثاني عشر

دار الحديث

بيروت

وجاء رجل إلى عمر ، قال : إن ضُبَيْعَا التَّمِيمِيِّ لَعَيْنَا بِالْأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، فَعَمِلَ بِمَا لَنَا مِنْ تَفْسِيرِ حُرُوفِ مِنَ الْقُرْآنِ ، فَقَالَ : اللَّهُمَّ أَمْكِنِّي مِنْهُ ، فَبَيْنَا عَمْرٌ يَوْمًا جَالِسٌ يَتَدَبَّرُ النَّاسَ إِذَا جَاءَهُ الضُّبَيْعِيُّ ، وَعَلَيْهِ ثِيَابٌ وَعِمَامَةٌ ، فَتَقَدَّمَ فَأَكَلُ ، حَتَّى إِذَا فَرَغَ ، قَالَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، مَا مَعْنَى قَوْلِهِ تَعَالَى : ﴿ وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا \* فَأَلْمَامَاتٍ وَقِرْآنًا ﴾ <sup>(١)</sup> ؟ فَقَالَ : وَيحك أنت هُوَا فَمَامَ إِلَيْهِ فَخَسَرَ عَنْ ذِرَاعِيهِ ، فَلَمْ يَزَلْ يَجْلِسُهُ حَتَّى سَقَطَتْ عِمَامَتُهُ ، فإِذَا لَهُ صُفِيرَتَانِ ، فَقَالَ : وَاللَّهِ نَفْسُ عَمْرٍ بِيَدِهِ لَوْ وَجَدْتِكَ مَحْلُوقًا لَضَرَبْتُ رَأْسَكَ ، ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فُجِّلَ فِي بَيْتٍ ، ثُمَّ كَانَ يُخْرِجُهُ كُلَّ يَوْمٍ فَيَضْرِبُهُ مِائَةً ، فإِذَا بَرَأَ أَخْرَجَهُ فَيَضْرِبُهُ مِائَةً أُخْرَى ، ثُمَّ حَمَلَهُ عَلَى قَتَبٍ وَسَيَّرَهُ إِلَى الْبَصْرَةِ . وَكُتِبَ إِلَى أَبِي مُوسَى بِأَمْرِهِ أَنْ يَحْرِمَ عَلَى النَّاسِ مَجَالِسَتَهُ ، وَأَنْ يَقُومَ فِي النَّاسِ حَطْبِييَا ، ثُمَّ يَقُولُ : إِنَّ ضُبَيْعَا قَدْ ابْتَنَى الْعِلْمَ فَأَخْطَأَهُ ، فَلَمْ يَزَلْ وَضِعًا فِي قَوْمِهِ وَعِنْدَ النَّاسِ حَتَّى هَلَكَ ، وَقَدْ كَانَ مِنْ قَبْلِ سَيِّدِ قَوْمِهِ .

وقال عمر على المنبر: **أَلَا إِنَّ أَصْحَابَ الرَّأْيِ أَعْدَاءُ السَّنَنِ ، أَعْيَتِهِمُ الْأَحَادِيثُ أَنْ يَحْفَظُوهَا ، فَأَقْتَنُوا بِأَرَائِهِمْ ، فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا . أَلَا إِنَّا نَقْتَدِي وَلَا نَبْتَدِي ، وَنَتَّبِعُ وَلَا نَبْتَدِعُ ، إِنْهُ مَا ضَلَّ مَتَسَكًّا بِالْأَخْرِ .**

وروى زيد بن أسلم ، عن أبيه قال : سمعتُ عمر يقول في الحجج : **فِيمَ الرِّمْلَانِ <sup>(٢)</sup> الْآنَ وَالْكَشْفُ عَنِ النَّاكَبِ ، وَقَدْ أَظْهَرَ اللَّهُ الْإِسْلَامَ ، وَنَفَى الْكُفْرَ وَأَهْلَهُ ! وَمَعَ ذَلِكَ لَا نَدْعُ شَيْئًا كُنَّا نَعْمَلُهُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .**

(١) سورة الذاريات : ١ ، ٢ . (٢) الرملان : الفروة حول البيت .

## بى نوشت:

- (١) فتح الباري، ج ٨، ص ١٧
- (٢) اتقان، سيوطي، ج ٢، ص ٥
- (٣) تفسير ابن كثير، ج ٤، ص ٢٣٢
- (٤) سيره عمر، ابن جوزي، ص ١٠٩
- (٥) سنن دارمي، ج ١، ص ٥٥ و ٥٤
- (٦) تاريخ ابن عساکر، ج ٦، ص ٣٨٤
- (٧) كنز العمال، متقى هندی، ج ١، ص ٢٢٨ و ٢٢٩
- (٨) الدر المنثور، ج ٦، ص ١١١ يا ج ١٣، ص ٦٦٤
- (٩) شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحديد، في أحوال عمر، ج ٣، ص ١٢٢، چاپ مصر / ج ١٢، ص ١٠٢، ط مصر، بتحقيق أبو الفضل

## ازدواج عمر با ام کلثوم دختر امیرالمومنین؟!

جریان ازدواج عمر بن الخطاب با ام کلثوم دختر منسوب به امیرالمومنین از اکاذیب و اساطیر است زیرا:

- ۱- در هیچ يك از صحاح ستة تفصیل جریان نیامده است.
- ۲- به گفته بعضی از محققان اسلامی امیرالمومنین دختری به نام ام کلثوم نداشته (۱) بلکه کنیه حضرت زینب سلام الله علیها بوده است و ایشان هم با عبدالله بن جعفر ازدواج کرده است.
- ۳- تشابه اسمی شده و عمر درخواست ازدواج با ام کلثوم دختر ابوبکر را کرده بود که آن هم در ابتدا مورد موافقت ولی پس از آن با مخالفت عایشه روبرو گردید و انجام نشد (۲)
- ۴- ازدواج عمر با زنی به نام ام کلثوم محقق شده ولی او دختر جرویل مادر عبیدالله بن عمر است (۳) و ربطی به دختر امیرالمومنین ندارد.
- ۵- حقایق تاریخی دروغ بودن این جریان را به اثبات می رساند آنجا که می گویند پس از مردن عمر، محمد بن جعفر و پس از مرگ او برادرش عون بن جعفر با او ازدواج کرد. در حالیکه خود تاریخ (۴) تصریح دارد که این دو برادر در جنگ تستر که در زمان عمر بود کشته شدند.
- ۶- مدعی هستند پس از این دو برادر عبدالله بن جعفر، برادر سوم با او ازدواج کرد در حالیکه او با زینب ازدواج کرده بود و او را داشت آیا او جمع بین الاختین کرده است؟ (۵)

---

### پی نوشت:

- (۲) الأغاني، ج ۱۶، ص ۱۰۳
- (۴) تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۱۳
- (۵) الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۴۶۲
- (۳) سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ص ۸۷
- (۴) استیعاب، ج ۳، ص ۳۱۵ و ۴۲۳
- (۴) الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۵۴۶
- (۱) حياة فاطمة الزهراء، باقر شریف قرشی رافضی، ص ۲۱۹ و در بعضی از کتابهای رافضه مانند علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۸۶ و ج ۲، ص ۱۴۹ حدیثی از امام جعفر صادق علیه السلام آمده که ظاهرش این است که ام کلثوم همان زینب است.



با در نظر گرفتن تمام استنادات و استدلال های بالا بد نبوده و جا دارد به نکته ای اشاره کنیم:

عمر بن خطاب پیش از ازدواج با ام کلثوم ساق پایش را لمس کرد و او را در بغل گرفت و بوسید و ام کلثوم از این کار عصبانی شد و به وی گفت اگر تو خلیفه نبودی دماغت را می شکستم و چشمانت را کور می کردم (ترجمه سایر منابع).

## 1- عمر از ام کلثوم خواستگاری کرد

## 2- علی علیه السلام ام کلثوم را نزد عمر فرستاد تا او را بنگرد

## 3- عمر ساق پای او را برهنه و با دستش آن را لمس نمود

## 4- ام کلثوم گفت: این چه کاری است؟ اگر امیرالمومنین نبودی

بینی ات را می شکستم

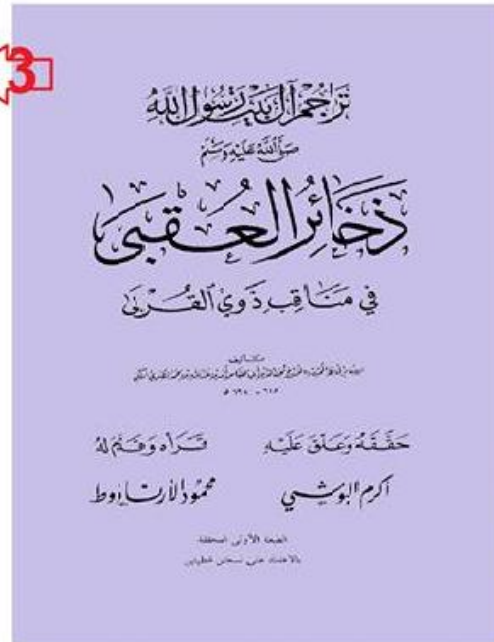
فأرسلها وقال: حَصَانُ كَرِيمٌ، انطلقني فقول لي: ما أحسنها وأجملها وليست واليه كما قلت. فزوجها إياه.

وذكر أبو عمر: أن عمر قال له لما قال إنها صغيرة: زوجنيها يا أبا الحسن، فإني أرضد من كرامتها ما لا أرضده أحد، فقال له علي رضي الله عنه: أنا لعنتها إليك، فإن رخصتها فقد زوجتكها، فبعثها إليه بيده وقال لها: قول لي: هذا البرد الذي قلت لك، فقالت لك لعمر، فقل: قول لي: قد رخصت ربي عنك، ووضع يده على ساقها فكشفها، فقالت: أنفعل هذا؟ لولا أنك أمير المؤمنين لكسرت أنفك. ثم خرجت حتى أتت أباها، فأخبرته الخبر وقالت: أتبعني إلى شيم سوء؟ قال: يا بنية! فإنه زوجك. فجاء عمر إلى مجلس المهاجرين في الرضا، وكان يجلس فيها المهاجرون الأولون - فجلس إليه وقال لهم: زفوني، نالوا عمر يا أمير المؤمنين؟ قال: تزوجت أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب، سمعت رسول الله ﷺ يقول: «كل سبب ونسب وصهر منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي وصهري» فزوره. وفي رواية أنها قالت: لولا أنك أمير المؤمنين لطمست عينيك.

(شرح): حَصَانٌ: أي عفيفة، تقول منه: حَصَنَتِ المرأة بالنم حَصْنًا: أي عَفَّتْ، فهي حاصِنٌ وحَصَانٌ - بالفتح - وحَصْنًا، أيضًا بِنَاءِ الحَصَانَةِ. زَفَوْنِي: أي قولوا لي: بأرفاءه والبنين، قول: زَفَيْتَهُ تَزْوَةً إذا قلت له ذلك.

وعن جعفر بن محمد، عن أبيه: أن عمر بن الخطاب - رضي الله عنه - خطب إلى علي أم كلثوم فقال: أتكنيتها، فقال علي رضي الله عنه: إني أرضدها لابن أخي جعفر، فقال عمر: أتكنيتها فوالله من الناس أحد يرصد من أمرها ما أرضد. فأنكحها علي. فأتى عمر المهاجرين والأنصار فقال: ألا تهشونني؟ فقالوا: بئس يا أمير المؤمنين؟ قال: بأمر كلثوم بنت علي، ثم ذكر معنى ما تقدم إلى قوله: «إلا سببي ونسبي» وزاد: فأحبب أن يكون بيني وبين رسول الله ﷺ سبب ونسب.

وفي رواية: أن علياً - رضي الله عنه - اعتل عليه بصعترها، فقال عمر



پی نوشت:

- (1) الاصابه، ابن حجر، ج 8، ص 464
- (2) سير اعلام النبلاء، ذهبي، ج 3، ص 501
- (3) تاريخ بغداد، الخطيب البغدادي، ج 6، ص 180

جالب است که سبط ابن جوزی در مقابل این نقل می گوید:  
به خدا قسم زشت است؛ به اجماع تمام مسلمانان اجازه لمس بدن خارجی(نامحرم) وجود ندارد؛ پس چگونه این کار را به  
عمر نسبت می دهند؟

---

پی نوشت:

(۱) تذکرة خواص الأمة، سبط ابن جوزی، ص ۳۲۱

### چند سوال

- ۱- نکته ای که از سخن سبط ابن جوزی به دست می آید این است که این ماجرا بسیار مشهور بوده وگرنه چه علتی داشت  
به شبهات پیش پا افتاده و فاقد سند معتبر توجه کند؟؟
- ۲- سوال ما این است کسی که به زور با زنی ازدواج می کند و کسانی مانند خالد بن ولید را به دوستی بر می گزیند تا جایی  
که می گوید اگر خالد بن ولید زنده بود او را جانشین خویش قرار می دادم چه طور بر دست کشیدن به ساق پا و بوسیدن  
دختر بچه ای توانا نیست؟
- ۳- از طرفی در برخی کتب آمده که عمر، امیرالمومنین را تهدید کرد که ام کلثوم را به زنی او در آورد و ایشان پذیرفتند!  
پاسخ به این شبهه را بر عهده کسانی می گذاریم که این کتاب را مطالعه کرده اند.

## ازدواج اجباری عاتکه با عمر

عاتکه بنت زید همسر عبدالله بن ابی بکر بود. عبدالله به او مال فراوانی بخشید که پس از وی ازدواج نکند او نیز پذیرفت. پس از مرگ عبدالله مردانی به خواستگاری آن زن آمدند ولی وی بر سر پیمانانش بود و به آنها جواب منفی داد. عمر بن خطاب به ولی آن زن گفت او را برای من خواستگاری کن.

عاتکه به عمر نیز جواب رد داد؛ پس عمر گفت او را به ازدواج من درآور و او را به ازدواجش در آورد و عمر بر آن زن وارد شد و چون میلی به او نداشت با او درگیر شد تا بر او غلبه کرد و با او همبستر شد.

عمر پس از پایان کار گفت اَفّ، اَفّ، اَفّ، اَفّ، اَفّ بر تو. سپس از آنجا خارج شد و به نزد او نیامد تا آنکه خدمتکار آن زن برای عمر پیام فرستاد که بیا من او را برای تو آماده می کنم.

مجاهد قال: أوّل شهيد استشهد في الإسلام سمية أمّ عمار أنها أبو جهل فطعنها بحرية في قلبها.

[۴۲۱۰] - عاتکه بنت زید بن عمرو بن نفیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن قُوط بن رزاح بن عدی بن کعب، وأمها أمّ كُرز بنت الحضرمي بن عمار بن مالك بن ربيعة بن لکيز بن مالك بن عوف. أسلمت قبايعت وهاجرت.

أخبرنا يزيد بن هارون، أخبرنا محمد بن عمرو عن يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب قال: كانت عاتكة بنت زید بن عمرو بن نفيل تحت عبد الله بن أبي بكر الصديق فجعل لها طائفة من ماله على أن لا تتزوج بعده، ومات فأرسل عمر إلى عاتكة: إنك قد حرمت عليك ما أحل الله لك فردّي إلى أهله المال الذي أخذته وتزوجي. ففعلت، فخطبها عمر فنكحها.

أخبرنا عمار بن مسلم، حدّثنا حماد بن سلمة، أخبرنا علي بن زید أن عاتكة بنت زید كانت تحت عبد الله بن أبي بكر فمات عنها واشترط عليها أن لا تزوج بعده، ففتبّلت وجعلت لا تزوج، وجعل الرجال يخطبونها وجعلت تأتي، فقال عمر لوليها: اذكرني لها. فلذكره لها فأبت عمر أيضاً. فقال عمر: زوّجنيها. فزوّجه إناها فأتاها عمر فدخل عليها فعاركها حتى غلبها على نفسها فنكحها، فلما فرغ قال: اَفّ اَفّ اَفّ اَفّ بها. ثم خرج من عندها وتركها لا يأتيها فأرسلت إليه مولاة لها أن تعال فأني سائهاً لك.

أخبرنا عمار بن الفضل، حدّثنا حماد بن سلمة عن خالد بن سلمة أن عاتكة بنت زید كانت تحت عبد الله بن أبي بكر وكان يحبها فجعل لها بعض أرضيه على أن لا تزوج بعده، فتزوجها عمر بن الخطاب فأرسلت إليها عائشة أن ردّي علينا أرضنا. وكانت عاتكة قد قالت حين مات عبد الله بن أبي بكر:

آليت لا تنفك نفسي حزيناً عليك ولا ينفك جلدي أغبراً  
قال فتزوجها عمر بن الخطاب، فقالت عائشة:

آليت لا تنفك عيني قريرةً عليك ولا ينفك جلدي أصفراً

[۴۲۱۰] الإصابة ترجمة (۶۹۵)، وحسن الصحابة (۱۰۴)، (۲۹۴)، (۲۹۵)، وتاريخ العيني (۲۷۸/۲)، والأعلام (۲۴۲/۳).

الطبقات الكبرى  
لمحمد بن سعد بن منيع الهاشمي البصري  
المعروف بابن سعد

الجزء الثامن  
في النساء

دراسة وتحقيق  
محمد عبد القادر عطاء

Sonnat.net

دار الكتب العلمية  
بيروت - لبنان

پی نوشت:

(۱) الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۲۰۸

# كنز العمال

## في سبب الإقوال والأفعال

للعامة علاء الدين علي المشقي بن حسام الدين الهندي  
البرهان فوري المتوفى ٩٧٥هـ

Sonnat.net

الجزء الثالث عشر

ضبطه وفسره غريبه صحه ووضع فهارسه ومقتاحه

شيخ مسعود

شيخ بكري تياتي

مؤسسة الرسالة

فتناولت صفةُ السيدِ فضربت به المشرك حتى قتلتهُ ، فأخبرَ بذلك رسول الله ﷺ فضرب لصفية بسهمٍ كما يضربُ للرجالِ (كر).

عائكة بنت زيد بن عمرو بن نعيم رضي الله عنها

٣٧٦٠٣ - عن يحيى بن عبد الرحمن بن حاطب قال : كانت عائكة بنت زيد بن عمرو بن نعيم تحت عبد الله بن أبي بكر فجعل لها طائفة من ماله على أن لا تزوج بعده ومات ، فأرسل عمرُ إلى عائكة أنك قد حرمت ما أحل الله لك فردتي إلى أهله المال الذي أخذته وتزوجي ، ففعلت فخطبها عمرُ فنكحها (ابن سعد).

٣٧٦٠٤ - عن علي بن زيد أن عائكة بنت زيد كانت تحت عبد الله بن أبي بكر فات عنها واشترط عليها ألا تزوج بعده ، فُبئست وجعلت لا تزوج ، وجعل الرجالُ يخطبونها وجعلت تأتي : فقال عمرُ لوليها : اذكرني لها ، فذكره لها فأبت على عمر أيضاً ، فقال عمرُ : زوجنيها : فزوجهُ إياها ، فأتاها عمرُ فدخل عليها فعاركتها حتى غلبها على نفسها فنكحها ، فلما فرغ قال : أف أف أف بها ثم خرج من عندها وتركها لا يأتها ، فأرسلت إليه مولاة لها أن نعلاني سأتياً لك (ابن سعد، وهو منقطع).

بي نوشت:

(٢) كنز العمال، متقى الهندي، ج ١٣، ص ٦٣٣، ح ٣٧٦٠٤

## جاهلیت عمر پس از اسلام

عمر بن خطاب می گوید از امور جاهلیت چیزی در من باقی نمانده الا اینکه هنوز برای من فرق نمی کند که کسی مرا بکند یا من کسی را بکنم (با عرض پوزش از ترجمه صریح متن عربی).

تَصْنَعُ، قال: وما كان يصنع؟ قلت: إذا لاكل وأطعمنا. قال: فرائه نُشج حتى اختلفت اضلاعه وقال: لَوَدِدْتُ أَنِّي خَرَجْتُ مِنْهُ كَفَافًا لَا عَنِّي وَلَا لِي.

قال: أخبرنا يزيد بن هارون قال: أخبرنا يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب قال: أصيب بعيرٌ من المال زعم يحيى من الفيء فتحره عمر وأرسل إلى أزواج النبي منه وضع ما بقي فدعا عليه من المسلمين وفيهم يومئذ العباس بن عبد المطلب، فقال العباس: يا أمير المؤمنين لو صنعت لنا كل يوم مثل هذا فأكلنا عندك وتحدثنا، فقال عمر: لا أعود لمثلها، إنه مضى أصحابان لي، يعني النبي، وأبا بكر عملاً مسلماً وطريقاً وإني إن عيبتُ بغير عملهما سلك بي طريق غير طريقهما.

قال: أخبرنا عبدالله بن مسلم بن قنّب الحارثي قال: أخبرنا مالك بن أنس عن زيد بن أسلم عن أبيه أن عمر بن الخطاب خرج فقعده على المنبر فتاب الناس إليه حتى سمع به أهل العالية فنزلوا فعلمهم حتى ما بقي وجه إلا علمهم، ثم أتى أهله وقال: قد سمعتم ما نهيت عنه وإني لا أعرف أن أحداً منكم يأتي شيئاً مما نهيت عنه إلا ضاعفت له العذاب ضِعْفَيْن، أو كما قال.

قال: أخبرنا محمد بن عمر قال: حدثني معمر عن الزهري عن سالم بن عبدالله عن أبيه قال: كان عمر إذا أراد أن ينهى الناس عن شيء تقدم إلى أهله فقال: لا أعلم أحداً وقع في شيء مما نهيت عنه إلا أضعفت له العقوبة.

قال: أخبرنا محمد بن عمر قال: أخبرنا أبو بكر بن عبدالله بن أبي سبرة عن إسماعيل بن أبي حكيم عن عروة قال: كان عمر إذا أتاه الخصمان برك على ركبتيه وقال: اللهم اجني عليهما فإن كل واحد منهما يريدني عن ديني.

قال: أخبرنا إسحاق بن يوسف الأزرق ومحمد بن عبدالله الأنصاري وهوذة بن خليفة قالوا: أخبرنا ابن عون عن محمد بن سيرين قال: قال عمر بن الخطاب: ما بقي في شيء من أمر الجاهلية إلا أنني لست أبالي إلى أي الناس نكحت وأهيم أنكحت.

قال: أخبرنا عازم بن الفضل قال: أخبرنا القاسم بن الفضل قال: حدثني معاوية بن قرة عن الحكم بن أبي العاصي الثقفي قال: كنت قاعداً مع عمر بن الخطاب فأتاه رجلٌ فسلم عليه فقال له عمر: بينك وبين أهل نجران قرابة؟ قال

## الطبقات الكبرى

لِإِمَامِنا مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدِ بْنِ مَنْبِجِ الْهَاشِمِيِّ الْبَصْرِيِّ  
الْمَعْرُوفِ بِأَبْنِ سَعْدٍ

الجزء الثالث

في البدرين من المهاجرين والأنصار

دراسة و تحقیق  
محمد عبدالقادر عطاء

Sonnat.Net

دارالكتب العلمیة  
بیروت - لبنان

### پی نوشت:

(۱) الطبقات الكبرى، أبو عبد الله محمد بن سعد بن منبج الهاشمي بالولاء البصري البغدادي، المعروف بابن سعد (المتوفى: ۲۳۰هـ) ج ۳ ص ۲۱۹، تحقيق: محمد عبد القادر عطاء، الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت/الطبعة: الأولى، ۱۴۱۰ هـ - ۱۹۹۰ م

همچنین در التنزیل و التحریف آمده شخصی بر امام صادق علیه السلام وارد شد و گفت السلام علیک یا امیرالمومنین؛ امام گفتند: همانا این لقب تنها خاص جدم امیرالمومنین علی علیه السلام است و هیچکس ناراضی نمی گردد او را به این لقب خطاب کنند مگر اینکه مایون (ابنه) باشد و اگر نباشد به آن مبتلا گردد.

## رابطه نماز عمر با آلت تناسلي اش

روزي عمر بن الخطاب نماز جماعت مي خواند و دستش را به آلت تناسليش زد؛ نماز را قطع كرد و به مردم گفت صبر كنيد تا من بيايم و رفت وضو گرفت و براي بقيه نماز بازگشت.

٢٠٨ \_\_\_\_\_ كتاب الطهارة / باب الوضوء من مس الذكر

٦٢٩ - وبإسناده قال: ثنا مالك، عن نافع، عن عبد الله بن عمر أنه كان يقول: إذا مس الرجل ذكره فقد وجب عليه الوضوء.

٦٣٠ - وبإسناده قال: ثنا مالك، عن ابن شهاب، عن سالم بن عبد الله أنه قال: رأيت عبد الله بن عمر يغتسل ثم يتوضأ، فقلت له: يا أبت ما يجزيك الغسل من الوضوء، قال: يلي ولكني أحياناً أمس ذكرتي فتوضأ.

٦٣١ - وبإسناده قال: ثنا مالك، عن نافع، عن سالم بن عبد الله أنه قال: كنت مع عبد الله بن عمر في سفره فرأيت بعد أن طلعت الشمس توضأ ثم صلى فقلت له: إن هذه صلاة ما كنت تصلحها فقال لي: بعد أن توضأت لصلاة الصبح مسست ذكرتي، ثم نسيت أن أتوضأ فتوضأت ثم عدت لصلاتي.

٦٣٢ - وبإسناده قال: ثنا مالك، عن هشام بن عروة، عن أبيه أنه كان يقول: من مس ذكره فقد وجب عليه الوضوء.

وروي في ذلك عن عائشة وأبي هريرة، وروي الشافعي في كتاب القديم عن مسلم وسعيد، عن ابن جريج، عن ابن أبي مليكة أن عمر بن الخطاب بينما هو يؤم الناس إذ زلت يده على ذكره فأشار إلى أناس أن امكثوا، ثم خرج فتوضأ ثم رجع قائم بهم ما بقي من الصلاة.

٦٣٣ - وأخبرنا أبو بكر أحمد بن علي الحافظ، نا أبو بكر محمد بن إبراهيم المقرئ، نا أبو جعفر بن سلامة هو الطحاوي، ثنا سليمان بن شعيب، ثنا عبد الرحمن بن زياد، ثنا شعبة، عن قتادة قال: كان ابن عمر وابن عباس يقولان في الرجل يمس ذكره: يتوضأ. قال شعبة: فقلت لقتادة: عنم هذا؟ فقال: عن عطاء<sup>(١)</sup>.

(١) في هذا السند الأخير عبد الرحمن بن زياد ضعفه البيهقي في «باب عتق أمهات الأولاد» ونقل تضعيفه في «باب فرض الشهادة» عن القطان وابن مهدي وابن حنبل وابن معين وغيرهم. والصحابة الذين ذكرهم البيهقي معارضون بما ذكر أبو عمر، فإنه قال: وأما الذين لم يروا في مس الذكر الوضوء، فعلي وعمار وابن مسعود وابن عباس وحذيفة وعمران بن حصين وأبو الدرداء رضي الله عنهم، والأسانيد بذلك صحاح عن نقل الثقات. زاد في الاستذكار: لم يختلف هؤلاء في ذلك. وقد رواه البيهقي فيما بعد في باب ترك الوضوء من خروج الدم من غير مخرج الحدث» عن معاذ بن جبل أيضاً. وفي الاستذكار عن عبد الرحمن بن حرملة أن ابن المسيب أوجب الوضوء منه، وروي عنه قتادة، والحارث بن عبد الرحمن أنه لا وضوء منه.

السنة الكبرى

للامام  
أبي بكر أحمد بن الحسين بن علي البيهقي  
المتوفى سنة ٤٥٨ هـ

تحقيق

محمد عبد القادر عطا

Sonnat.net

الجزء الأول

المحتوى

كتاب الطهارة - كتاب الحيض - كتاب الصلاة

\*\*\*

مستورات

محمد علي بيهقي

دار الكتب العلمية

بيروت - لبنان

پی نوشت:

(١) سنن الكبرى، أحمد بن الحسين بن علي بن موسى الخُسْرُو جردي الخراساني، أبو بكر البيهقي (المتوفى: ٤٥٨ هـ) ج ١، ص ٢٠٨، ح ٦٣٢، المحقق: محمد عبد القادر عطا، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان

## عمر و مقعد شتر

سالم بن عبد الله نقل مي كند كه گفت عمر دستش را در مقعد شتر داخل مي كرد(و گوياء بجهت اين عمل ناشايست ديگران وي را سرزنش و از او انتقاد مي كردند و لذا براي توجيه كارش مي گفت) مي ترسم مواخذة شوم كه چرا به مشكلات حيوانات رسيدگي نمي كردي.

يُعَقِّلُهُنَّ جَعْدَةً مِنْ سُلَيْمٍ مُعِيداً يَبْتَغِي سَقَطَ الْعَدَا  
فقال: اذعوا لي جَعْدَةً مِنْ سُلَيْمٍ. قال فدعوا به فجلد مائة معقولا ونهاه أن  
يدخل على امرأة مُغَيِّبَةٍ.

قال: أخبرنا عمرو بن عاصم قال: أخبرنا عاصم بن العباس الأسدي قال:  
سمعت سعيد بن المسيب يقول: كان عمر بن الخطاب يُجِبُّ الصلاة في كَيْدِ الليل،  
يعني وسط الليل.

قال: أخبرنا عمرو بن عاصم قال: أخبرنا أبو هلال عن محمد بن سيرين قال:  
كان عمر بن الخطاب قد اعتراه نسيانٌ في الصلاة فجعل رجلٌ خلقه يُلقِّنه، فإذا أوما  
إليه أن يسجد أو يقوم فعل.

قال: أخبرنا المَعْلَى بن أسد قال: أخبرنا وهيب بن خالد عن يحيى بن سعيد  
عن سالم بن عبدالله أن عمر بن الخطاب كان يُدْجِلُ يده في دَبْرَةِ البعير ويقول: إني  
لخائفٌ أن أسألَ عَمَّا بك.

قال: أخبرنا خالد بن مُخَلَّدِ البَجَلِي قال: أخبرنا عبدالله بن عمر عن الزهري  
قال: قال عمر بن الخطاب في العام الذي طُعِنَ فيه: أيها الناس إني أَكَلَمُكم بالكلام  
فمن حفظه فليحدِّث به حيث انتهت به راحلته، ومن لم يحفظه فأخرِّجْ بالله على  
امريء أن يقول علي ما لم أقل.

قال: أخبرنا قبيصة بن عقبة قال: أخبرنا سفيان عن مَعْمَرِ عن الزهري قال: أراد  
عمر بن الخطاب أن يكتب السُّنَنَ فاستخارَ الله شهراً ثم أصبح وقد عَزِمَ له فقال:  
ذَكَرْتُ قوماً كتبوا كتاباً فأقبلوا عليه وتركوا كتابَ الله.

قال: أخبرنا محمد بن مصعب الفرقي قال: أخبرنا أبو بكر بن عبدالله بن  
أبي مریم عن راشد بن سعد أن عمر بن الخطاب أتى بمالٍ فجعل يقسِّمُه بين الناس  
فازدحموا عليه، فأقبل سعد بن أبي وقاص يُراحمُ الناس حتى خلس إليه فعلاه عمر  
بالدرة وقال: إنك أقبلت لا تهابُ سلطانَ الله في الأرض فأحببتُ أن أعلمَكَ أن  
سلطانَ الله لن يهابَكَ.

قال: أخبرنا عبدالله بن جعفر الرقي قال: أخبرنا عبيد الله بن عمرو عن  
عبد الكريم عن عكرمة أن حُجَماً كان يقصُّ عمر بن الخطاب وكان رجلاً مهيباً،

## الطبقات الكبرى

لمحمد بن سعد بن منيع الهاشمي البصري  
المعروف بابن سعد

### الجزء الثالث

في البدرين من المهاجرين والأنصار

دراسة و تحقيق  
محمد عبد القادر عطا

Sonnat.net

دار الكتب العلمية  
بيروت - لبنان

پی نوشت:

(١) سنن الكبرى، أحمد بن الحسين بن علي بن موسى الخسروجردي الخراساني، أبو بكر البيهقي (المتوفى: ٤٥٨هـ) ج ٣، ص ٢١٧،  
المحقق: محمد عبد القادر عطا، الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م





# الكتاب المصنف

## في الأحاديث ثلاث

الإمام المصنف  
أبي بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي المصنف  
الوفى سنة ٢٢٥ هـ

تقديم وضبط

كامل يوسف الحوت

Sonnat.net

أجزاء الخامس

كتاب التبايح

### (٥١) في قليل الخمر، حد أم لا؟

- ٢٨٣٩٣ - حدثنا أبو بكر قال حدثنا حفص بن غياث عن الحجاج عن حصين عن الشعبي عن الحارث عن علي قال: يجلد في قليل الخمر وكثيره ثمانين.
- ٢٨٣٩٤ - حدثنا أبو بكر قال حدثنا سهل بن يوسف عن عمرو عن الحسن قال: في الخمر قلبه وكثيره وإن حسوة فيها الحد.
- ٢٨٣٩٥ - حدثنا أبو بكر قال حدثنا عبد الرحيم بن سليمان عن محمد بن سالم عن الشعبي قال: من شرب الخمر قليلاً أو كثيراً ضرب حداً.
- ٢٨٣٩٦ - حدثنا أبو بكر قال حدثنا محمد بن بكر عن ابن جريج قال: قال عطاء: إن شرب رجل من السكر ما بلغ أن يسكر فقد وجب عليه الحد.
- ٢٨٣٩٧ - حدثنا أبو بكر قال حدثنا معاوية بن هشام عن سفيان عن حصين بن عبد الرحمن يرفعه إلى عمر قال: من شرب من الخمر قليلاً أو كثيراً ضرب الحد.
- ٢٨٣٩٨ - حدثنا أبو بكر قال حدثنا وكيع عن سفيان عن ابن جريج عن عطاء قال: ليس في شيء من الشراب حد حتى يسكر إلا في الخمر.
- ٢٨٣٩٩ - حدثنا أبو بكر قال حدثنا وكيع عن سفيان عن رجل عن إبراهيم قال: يضرب في الخمر في قليلها أو كثيرها.

### (٥٢) النبيذ من رأى فيه حداً

- ٢٨٤٠٠ - حدثنا أبو بكر قال حدثنا عباد بن العوام عن حجاج عن حصين عن الشعبي عن الحارث عن علي قال: حد النبيذ ثمانون.
- ٢٨٤٠١ - حدثنا أبو بكر قال حدثنا ابن مسهر عن الشيباني عن حسان بن مخلوق قال: بلغني أن عمر بن الخطاب سائر رجلاً في سفر وكان صائماً، فلما أظفر أهوى إلى قرية لعمر معلقة فيها نبيذ قد خضبضها البعير، فشرب منها فسكر، فضربه عمر الحد، فقال له: إنما شربت من قربتك، فقال له عمر: إنما جلدناك لسكرك.
- ٢٨٤٠٢ - حدثنا أبو بكر قال حدثنا يزيد بن هارون عن هشام عن الحسن في السكران من النبيذ، قال: يضرب ثمانين.
- ٢٨٤٠٣ - حدثنا أبو بكر قال حدثنا ابن فضيل عن عبيدة عن أبي وائل: ليس فيه حد.
- ٢٨٤٠٤ - حدثنا أبو بكر قال حدثنا ابن نمير عن حجاج عن أبي عون عن عبد الله بن شداد عن ابن عباس قال: في السكر من النبيذ ثمانون.

٥٠٢

بي نوشت:

(٢) المصنف، ابن أبي شيبة الكوفي، ج ٥، ص ٥٠٢

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)  
(سورة الحجر، الآية ١٠٦)

# الموطأ

لإمام الأئمة وعالم المدينة  
مالك بن أنس رضي الله عنه

« ما ظهر على الأرض كتاب يسد  
كتاب الله، أصح من كتب مالك »  
« الإمام الصائغ »

الجزء الثاني

Sonnat.net

صفحة، ورقته، وخرجه أحاديثه،  
وعلى عليه

محمد بن عبد الله بن

دار  
أهلباء التراث العربيه  
بيروت - لبنان

٤٥ - كتاب الجامع (٦-٧) باب (٢١-٢٢) حديث

٢١ - وعنه عن مالك، عن يحيى بن سعيد، عن عبد الرحمن بن القاسم؛ أن أسلم مولى عمر بن الخطاب أخبره؛ أنه رأى عبد الله بن عباس المخزومي قرأ عنده تبيداً وهو يطريق مكة. فقال له أسلم: إن هذا الشراب يجيء عمر بن الخطاب. تخلف عبد الله بن عباس فدحا عظيماً. فجاء به إلى عمر بن الخطاب فوضعه في يديه. فقربه عمر إلى فيه ثم رقع رأسه. فقال عمر: إن هذا الشراب طيب، فشرب منه. ثم ناوله رجلاً عن يمينه. فلما أذبر عبد الله، ناداه عمر بن الخطاب فقال: أنت القائل لسكك خير من الدين؟ فقال عبد الله: قلت هي حرم الله وأمنه وفيها ينه. فقال عمر: لا أقول في بيت الله ولا في حرمه شيئاً. ثم قال عمر: أنت القائل لسكك خير من الدين؟ قال: قلت هي حرم الله وأمنه وفيها ينه. فقال عمر: لا أقول في حرم الله ولا في بيتي شيئاً. ثم انصرف.

(٧) باب ما جاء في الطاعون

٢٢ - وعنه عن مالك، عن ابن شهاب، عن عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب، عن عبد الله بن عبد الله بن الحارث بن نوفل، عن عبد الله بن عباس؛ أن عمر بن الخطاب خرج إلى الشام. حتى إذا كان يترغ أقيته امرأة الأجناد. أبو عبيدة بن الجراح وأصحابه فأخبروه

٢١ - (نبيذ) تمر أو زبيب طرح في ماء.

(٧ - باب ما جاء في الطاعون)

الطاعون يوزن فأقول. من الطعن. عدلوا به عن أصله ووضعه دالاً على الموت العام كالوباء. ٢٢ - (بسرغ) قرية بوادي تبوك. يجوز فيها الصرف وعدمه. وقيل هي مدينة افتتحها أبو عبيدة. وهي اليرموك والحجابة متصلات. وبينها وبين المدينة ثلاثة عشر مرحلة. (الأجناد) جمع جند.

بي نوشت:

(٢) كتاب الموطأ، الإمام مالك، ج ٢، ص ٨٩٤



## مرگ عمر و ماجرای ابولولو

ابولولو (قاتل عمر) مدتی پیش از مضروب نمودن عمر ضمن نامه ای به شکل سرپوشیده حکم مساله ای را از وی سوال و اقدام آینده خود را مستند به حکم او می کند.

ابولولو به عمر نامه نوشت که جزای کسی که عصیان مولایش را نماید، ملک مولایش را غصب و همسر او را مورد اذیت و ضرب و شتم قرار دهد چیست؟

عمر نیز در پاسخ گفت بدرستی که قتل چنین کسی واجب است.

فلذا هنگامی که ابولولو خود را به عمر رسانید تا او را به قتل برساند به مکتوبه او اشاره کرد و گفت چرا عصیان مولایت امیرالمومنین علیه السلام را نمودی؟ چرا همسر او را مورد ظلم خویش قرار دادی و فرزندش را سقط نمودی؟ آنگاه در حالیکه او را لعن می نمود ضربه های پی در پی بر او وارد کرد (۱).

ابولولو هنر و حرفه آهنگری خود را به خدمت گرفت و خنجری دو سر که قبضه آن در وسط قرار داشت تهیه نمود تا اینکه بنابر قول صحیح و مشهور در نزد شیعه در سحرگاه روز دوشنبه ۹ ربیع الاول سال ۲۳ هجری در حالیکه عمر بن خطاب تازیانه به دست در حال امر کردن نمازگزاران به اینکه صفوف خود را منظم نمایند (۲) (استووا استووا صفوفکم) خود را به وی رسانده (۳) و با سه ضربه کاری شکم خلیفه را تا خالصه (سه بنده) شکافت و در حالیکه عده ای از نزدیکان و اطرافیان عمر قصد دستگیری و حمله به او را داشتند با زخمی کردن ۱۳ نفر از محل حادثه گریخت (۴) و عمر بعد از آنکه سه روز در بستر افتاده بود در سن ۵۵ سالگی از دنیا رفت.

نصرُ الله ﷻ، ﴿وَإِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ واحْتُلَ عمرُ فدخل الناس عليه فقال: يا عبدَ الله بن عباس! اخرج فناد في الناس! أيها الناس! إن أميرَ المؤمنين يقول: «أعن ملأ منكم هذا؟ فقالوا: ماذا الله! ما علينا ولا املنا، فقال ادعوا لي طيباً، فدُعِيَ له الطيبُ فقال: أيُّ شراب أحبُّ إليك؟ قال: نبيذٌ، فسُقي نبيذاً فخرج من بعضِ طمناحه فقال الناس: هذا صديدٌ، اسقوه لبناً، فسُقي لبناً فخرج فقال الطيبُ: ما أراك تُسبي، فاكنتَ فاعلاً فافعل، فقال: يا عبدَ الله بن عمر! ايتي بالكف التي كتبتُ فيها شأنُ الجذِّ بالأمس! فلو أراد الله أن يمضي ما فيه أمضاء، فقال له ابنُ عمر: أنا أكفيك عونها، فقال: لا والله لا يمحوها أحدٌ غيري، فحماها عمرُ بيده وكانَ فيها فريضةُ الجذِّ، ثم قال: ادعوا لي علياً وعثمانَ وطلحةَ والزبيرَ وعبدَ الرحمن بن عوفٍ وسعداً، فلما خرجوا من عنده قال عمرُ: إن ولوها الأجلح سلكَ بهم الطريقَ، فقال له ابنُ عمر: فا ينمك يا أميرَ المؤمنين: قال؟ أكرهُ أن أحملاً حياً وميتاً (ابن سعد والحارث، حل واللإكافي في السنة؛ وضح).

۳۶۰۴۵ - عت سماك أن عمر بن الخطاب لما حفر قال: إن استخلف فسنة، وإن لا استخلف فسنة، توفي رسول الله ﷺ ولم يستخلف، وتوفي أبو بكر فاستخلف، فقال علي: فرفقتُ والله أنه

قدراً مقثوراً ﷻ (ابن سعد، ش).

۳۶۰۴۲ - عن محمد بن سيرين قال عمرُ: رأيتُ كأن ديكاً قرني قرنين فقلت: يسوقُ الله إليَّ الشهادةَ وقتلي أعجمٌ أو أعجمي؟ (ابن سعد).

۳۶۰۴۳ - عن سعيد بن أبي هلال أنه بلغه أن عمر بن الخطاب خطب الناس يوم الجمعة فحمد الله وأثنى عليه بما هو أهله ثم قال: أما بعدُ أيها الناس! إني رأيتُ رؤيا لا أراها إلا لحضورِ أبي، رأيتُ أن ديكاً أقرني قرنين فحدثها أسماء بنت عميس فحدثني أنه يقتلي رجلٌ من الأعاجم (ابن سعد).

۳۶۰۴۴ - عن عمرو بن ميمون قال: شهدتُ عمر يوم طمِنَ فا مني أن أكون في الصفِّ المقدم إلا هيبته وكان رجلاً ميبياً فكنتُ في الصفِّ الذي يليه، وكان عمرٌ لا يكبر حتى يستقبل الصفِّ المقدم بوجهه، فإن رأى رجلاً متقدماً من الصفِّ أو متأخراً ضربه بالدرية، فذلك الذي مني منه، وأقبل عمرٌ فمرض له أو لؤلؤة فطمته ثلاث طمعات، فسمعتُ عمر وهو يقولُ هكذا بيده قد بسطها: دوتكم الكلبُ قد قتلي! وماج الناسُ بعضهم في بعض، فسلى بنا عبدُ الرحمن بن عوفٍ بأقصر سورتين في القرآن ﷻ إذا جاء

## کنز العمال فی فضائل ائمه و اهل بیت

للعامة اطلاع الدين على الميثي بن حسام الدين الهندي  
البرهان فوري المتوفى ۱۷۵

Sonnat.net

الجزء الثاني عشر

منبه و فسر غريبه  
اصح و فسر غريبه  
اصح و فسر غريبه  
مؤسسة الرسالة

پی نوشت:

(۴) کنز العمال، ج ۱۲، ص ۶۷۹

أَخْبَرَنَا أَبُو الْمُظَفَّرِ عَبْدُ الْمَنَعِمِ بْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ، أَنَا أَبُو سَعْدٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَنَا أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ أَشْمَدَ بْنِ حَمْدَانَ.

ح واخبرتنا أم المجتبي العلوية قالت<sup>(١)</sup>: فرى<sup>(٢)</sup> على إبراهيم بن منصور، أنا أبو بكر بن المقرئ.

قالا: أنا أبو يعلَى، نا أبو عباد قطن بن شبيب العبدي<sup>(٣)</sup>، نا جعفر بن سليمان، نا ثابت - زاد ابن حمدان: البنانى، عن أبي رافع قال:

كان أبو لؤلؤة عبداً للمغيرة بن شعبة - وفي حديث ابن المقرئ: عبد المغيرة بن شعبة - وكان يصنع الأرحاء، وكان المغيرة يستغله كل يوم أربعة دراهم، فلقي أبو لؤلؤة عمر، فقال: يا أمير المؤمنين إن المغيرة قد أثقل علي غلتي فكلمه يخفف عني، فقال له عمر: اتق الله، وأحسن إلى مولاك، ومن نية عمر أن يلقى المغيرة فيكلمه يخفف عنه، فغضب العبد وقال: وسع الناس كلهم عدله غيري، فأضمر على قتله، فاصطنع خنجراً له رأسان وشحذه وسّمه، ثم أتى به الهرمزان فقال: كيف ترى هذا؟ قال: أرى أنك لا تضرب به أحداً إلا قتله، قال: فحين أبو لؤلؤة، فجاءه في - وقال ابن المقرئ: قال: تحين أبو لؤلؤة عمر، فجاءه في - صلاة الغداة حتى قام وراء عمر، وكان عمر إذا أقيمت الصلاة يتكلم يقول: أقيموا صفوفكم، كما كان يقول، فلما كثر وجاءه<sup>(٤)</sup> أبو لؤلؤة - زاد ابن المقرئ: وجاءه، وقال: - في كتفه، وجاءه في خاصرته<sup>(٥)</sup>، فسقط عمر، وطعن بخنجره ثلاثة عشر رجلاً منهم، فهلك منهم سبعة وأفرق<sup>(٦)</sup> منهم ستة.

وشمل عمر فذهب به - وقال ابن حمدان: وجعل عمر يذهب به - إلى منزله، وهاج الناس حتى كادت تطلع الشمس، فنادى عبد الرحمن بن عوف: أيها الناس الصلاة الصلاة، قال ففرغوا إلى الصلاة، فتقدم عبد الرحمن بن عوف، فصلّى بهم بأقصر سورتين في القرآن،

(١) كتبت اللفظة فوق الكلام بين السطرين في ٢٥٠.

(٢) من هذه الطريق رواه ابن الأثير في أسد الغابة ٣/ ٦٧٤ - ٦٧٥ وتاريخ الإسلام (الخلفاء الراشدون ص ٢٧٧).

(٣) بالأصل: «العبري» وفي م: «المعري» كلاهما تحريف، والصواب عن ٢٥٠، راجع تهذيب التهذيب ٨/ ٣٨٢.

(٤) وجاء: ضربه.

(٥) زيد في أسد الغابة هنا: وقيل: ضربه ست ضربات.

(٦) أي نجا ويرى.

# تاريخ مدينة دمشق

وذكر فضلها وتسمية من مهاجر الأماثل أو امتاز  
بنواحيها من واردتها وأهلها

تصنيف

الإمام العالم الحافظ أبو القاسم علي بن الحسن  
ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي

المؤلف بابن عساكر

٤٩٩ هـ - ٥٧١ هـ

دلالة وتصحيح

مختار الأثر في تاريخ دمشق

المجلد الرابع والأربعون

عمر بن الخطاب رضی الله عنه

Sonnat.net

دار الفكر

الطبعة والنشر والتوزيع

پی نوشت:

(١) طريق الارشاد، ص ٤٥٦

(٢) فتح الباري، ج ٧، ص ٤٩

(٣) طبقات الكبرى، ج ٣، ص ٣٤١

(٤) تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، ج ٤٤، ص ٤١٠

در این جا لازم است این نکته را متذکر شویم گر چه برادران اهل سنت سعی نموده اند این مطلب را در کتابهای خود ثابت کنند که عمر به هنگام مضروب گردیدن در مسجد بوده و اقدام ابولولو را به خاطر قتل عمر در مسجد مورد سرزنش قرار دهند با فرض اینکه صحیح باشد در رد قول آنهايي که مي گویند ابولولو کافر، مجوس و یا نصراني بوده است به نقل علامه مجلسي رحمه الله استناد کرده که گفتند چگونه ابولولو کافر بوده در حالیکه از زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله ورود کفار به شهر مدینه ممنوع گردیده بود؟ ابولولو چگونه در شهر مدینه زندگی می کرد؟ و اساسا اگر ابولولو کافر بوده در مسجد و آن هم در صف اول نماز جماعت چه کار می کرده است؟؟

منابعی که در آنها ابولولو در صف اول نماز جماعت آن هم پشت سر خلیفه قرار داشته است.

---

#### پی نوشت:

- (۱) اسدالغابه، ج ۴، ص ۷۶
- (۲) موارد الضمان، ص ۵۳۷
- (۳) نیل الاطار، ج ۶، ص ۱۶۰
- (۴) تاریخ المدینه، ج ۳، ص ۸۹۶
- (۵) بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۵۳۰
- (۶) تاریخ دمشق، ج ۴۴، ص ۴۱۰
- (۷) مسند ابی یعلی، ج ۵، ص ۱۱۶
- (۸) طبقات الکبری، ج ۳، ص ۳۴۱
- (۹) صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۳۳۲

ضمنا جا دارد اشاره کنیم قبر ابولولو در مدینه قرار داشته و قبر منتسب به او در کاشان فاقد هرگونه سندیت است.

## فراریان جنگ احد

برای افراد مسلمان در نكوهش فرار از جنگ كافی است كه بگوئیم خداوند متعال در آیات ۱۵ و ۱۶ سوره انفال می فرماید: ای کسانی كه ایمان آورده اید هنگامی كه با انبوه كافران در میدان نبرد رو به رو شوید مبدا به آنها پشت کرده و فرار نمایید و هر كس در آن هنگام به آن ها پشت كند مگر آنكه هدفش كناره گیری از میدان برای حمله مجدد و یا به قصد پیوستن به گروهی بوده باشد (چنین كسی) به غضب خدا گرفتار خواهد شد و جایگاه او جهنم و چه بد جایگاهی است.

ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل می كند كه فرمودند: از هفت چیز كه سبب ورود و بقا در آتش می شود بپرهیزید. پرسیدم ای رسول خدا آنان كدامند؟ فرمودند: شرك به خداوند، سحر و جادو كردن، كشتن انسانی كه خداوند ریختن خونس را حرام كرده است مگر به حق، خوردن ربا، خوردن مال یتیم، فرار از جبهه جنگ و تهمت به زنان مومن كه دامن آنان از آلودگی پاك است.

### باب وَمَا لِلرَّجُلِ أَنْ يَمْتَلِ فِي مَالِ الْيَتِيمِ وَمَا يَأْكُلُ مِنْهُ بِقَدْرِ عُمَالِيهِ

۲۷۱۴ - حَدَّثَنَا عَارُونَ بْنُ الْأَسْمَثِ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ مَوْلَى بَنِي قَالِبٍ حَدَّثَنَا صَخْرُ بْنُ جُوَيْرِيَةَ عَنْ نَافِعٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ عُمَرَ تَصَدَّقَ بِمَالٍ لَهُ (۱) عَلَى عَدُوِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَانَ يُدْعَى لَهُ نَمْعٌ، وَكَانَ يُدْعَى نَمْعًا - فَقَالَ عُمَرُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي اسْتَفْذْتُ مَالًا وَهُوَ عَشِيرَتِي نَعِيْسٌ فَأَرَدْتُ أَنْ أَتَصَدَّقَ بِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: تَصَدَّقْ بِأَهْلِيهِ، لَا يَبِئَاغُ وَلَا يُوهَبُ وَلَا يُؤْتَى، وَلَكِنْ يُنْفَقُ لِمُرَّةٍ. فَتَصَدَّقْ بِهِ عُمَرُ، فَصَفَقَتْهُ يَدُكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَفِي الرِّقَابِ وَالْمَسْكِينِ وَالضَّعِيفِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَزَيْلِي الْفَرَقِيِّ، وَلَا تُجَاعَ عَلَى مَنْ زَوَّيْتَهُ أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، أَوْ يُؤَكَّلَ صَدِيقَهُ غَيْرَ مُتَمَوِّلٍ بِهِ. ۴

۲۷۱۵ - حَدَّثَنَا مُبِيدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا أَبُو أَسَمَةَ عَنْ وَهَبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ( وَمَنْ كَانَ عَيْبًا فَلْيَسْتَحْتَفِمْ، وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ ) قَالَتْ: أُنزِلَتْ فِي وَدِّي الْيَتِيمِ أَنْ يُجِيبَ مِنْ مَالِهِ إِذَا كَانَ مُخْجَاً بِقَدْرِ مَالِهِ بِالْمَعْرُوفِ. ۴

### ۳۳ - بِأَسْبَابِ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى (النساء: ۱۰)

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ غُلًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا، وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ﴾

۲۷۶۶ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ بِلَالٍ عَنْ قُتَيْبِ بْنِ زَيْدٍ لَمْ يَسْمَعْ مِنْ أَبِي الْعَيْشِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: اسْتَبْتِيهِوا السَّبِيحَ لَسُوِيْقَاتِهِ. ذَلُّوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: الشَّرُّهُ بِاللَّهِ، وَالسَّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ لَا بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالنَّوْءُ يَوْمَ الرَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لِنِاقَاتِهِ. ۴

۲۴ - بِأَسْبَابِ [ البقرة: ۲۲۰ ] ﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ، قُلْ إِسْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ، وَإِنْ تُدَالِفُوهُمْ فَاسْوَأَنَّهُمْ، وَاللَّهُ يَلْمُ الْمُسْبِيحَ بَيْنَ السُّطْحِ، وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَخَذْتُمْ، إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. لَأَخَذْتُمْ: لِأَخْرَجْتُمْ وَصَبَقْتُمْ عَلَيْكُمْ. وَعَمَّتْ: خَصَّتْ.

(۱) ناز الحافظ: المراد بئال هنا الأرض في غا غلة. رجع: أرس بقا المدينة جنوب خير، كانت ليهود في الحارة

# الجامع الصحيح

المستند من حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم ورواه

## لأبي عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري

( ۱۹۴ - ۲۵۶ هـ )

## Sonnat.Net

نشر و درجه  
وقام بإخراج، وتعرف على طبعه

فصل في الصلاة

رقم كتاب و بوابه وأسائله  
واسمى المجلد

فصل في الصلاة

قام بترجمه وتصحيح ترجمه  
وتعليقه

مجلد الصلاة

## بخاري الثاني

المطبعة العلمية

١١ شارع الفج الروحة والقاهرة - تلفون ٤٨٠٤٦٤

### پی نوشت:

(۱) صحیح مسلم، النیسابوری مسلم بن الحجاج أبو الحسین القشیري(متوفای ۲۶۱هـ) ج ۱، ص ۹۲، ح ۸۹، کتاب الإيمان، باب بیان الکبائر وأکبرها، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بیروت

(۲) صحیح البخاری، البخاری الجعفی محمد بن اسماعیل محمد بن عبدالله(متوفای ۲۵۶هـ)، ج ۳، ص ۱۰۱۷، ح ۲۶۱۵، کتاب الوصایا، ب ۲۳، باب قول الله تعالى (إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ... / ج ۶، ص ۲۵۱۵، ح ۶۴۶۵، کتاب الحدود، ب ۴۴، باب رمي المحصنات، تحقیق د. مصطفى ديب البغا، ناشر: دار ابن كثير، اليمامة - بيروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷ / ج ۲، ص ۲۹۵، ح ۲۷۶۶(چاپ مصر)

ام المومنين عايشه رضی الله عنها می گفت هرگاه ابوبکر رضی الله عنه یازده روز بعد از روز احد می افتاد گریه می کرد و می گفت آن روز روز طلحه بود. سپس گفت نخستین کسی که در آن روز (پس از فرار) بازگشت من بودم رسول خدا صلی الله علیه و سلم را دیدم که با یکی از کفار می جنگید به طلحه گفتم همان جایی که هستی باش که من چیزهایی را از دست داده ام؛ مردی از خویشان من است که عزیزتر است از تمام آن چه بین مشرق و مغرب است و من به رسول خدا صلی الله علیه و سلم نزدیکتر بودم و کسی را که نمی شناختم به طرف رسول خدا آمد هنگامی که نزدیک شد دیدم ابو عبیده جراح است خودمان را به پیامبر صلی الله علیه و سلم رساندیم دیدم دندان های جلوی آن حضرت شکسته شده و صورتش شکافته و دو حلقه از حلقه های زره در صورتش فرو رفته بود.

عائشة، رضي الله عنها، قالت: كان أبو بكر، رضي الله عنه، إذا ذكر يوم أُحُدٍ بكى، ثم قال: ذاك كُفُّ يومِ طلحة. ثم أنشأ يحدث، قال: حدث أول من فاء يوم أُحُدٍ، قرأبث رجلاً يقابل مع رسول الله ﷺ ذوتة - وأراه قال: بخيبه - قال: فقلت: نحن طلحة. حيث قاتى ما قاتى، وقرأه قال: بكون رجلاً من قومي أحب إليّ. وبني ويسن المشرق رجلاً لا أعرفه، وأنا أقرب إلى رسول الله ﷺ منه، وهو يخطف المني خطفا لا أخطفه، فإذا هو أبو عبيدة بن الجراح، فانتبهنا إلى رسول الله ﷺ وقد كبريت زنايته<sup>(١)</sup>، وشغ في وجهه، وقد دخل في وجهه<sup>(٢)</sup> حلقتان من جلي المغفر<sup>(٣)</sup> فقال رسول الله ﷺ: «عليكما صاحبكما». ثم بدأ طلحة، وقد زف، فلم<sup>(٤)</sup> يلفث إلى قوله، ودعبت لأربع ذاك من وجهه، فقال أبو عبيدة: أنسنت عليك بحقّي لئما تركتني. فتركته، فذكره أن يفتنوا لهما بيده فيؤذي النبي ﷺ، فأزم<sup>(٥)</sup> عليهما بفيه، فاستخرج إحدى الحلقتين، ووقعت ثيبته مع الحلقية، وذهبت لأصنع ما صنع، فقال: أنسنت عليك بحقّي لئما تركتني. قال: ففعل مثل ما فعل في المرة الأولى، فوقعت ثيبته الأخرى مع الحلقية، فكان أبو عبيدة من أحسن الناس خلقاً<sup>(٦)</sup>، فأضلنا من شأن النبي ﷺ، ثم أتينا طلحة عن بعض تلك

قال: سمعتُ سليم بن عامر، يحدث عن أوسط الجليلي، رضي الله عنه، قال: سمعتُ أبا بكر، رضي الله عنه، يخطب، فذكر النبي ﷺ فيكي، ثم قال - يعني النبي ﷺ -: «عليكم بالصدق، فإنه يهدي إلى البر، وهما في الجنة، ولتأتمم والكذب، فإنه يهدي إلى السجور، وهما في النار، وأشأنا الله التيسر والمعافة»<sup>(١)</sup> فإن الناس لم يغطوا شيئاً بعدة اليقين أفضل من المعافة<sup>(٢)</sup> - أو قال: الغاية - ولا تحاسنوا، ولا تتباغضوا، ولا تقاطعوا، ولا تتأزوا، وكونوا عباداً لله إخواناً<sup>(٣)</sup>.

٦- حدثنا أبو داود، قال: حدثنا ابن المبارك، عن إسحاق بن يحيى ابن طلحة بن عبيد الله، قال: أخبرني عيسى بن طلحة<sup>(١)</sup>، عن أم المؤمنين

(١ - ١) سقط من: ص.

(٢) حديث صحيح. أخرجه الحميدي (٣)، وأحمد (٥)، (١٧)، (٣٤)، والبخاري في الأدب المفرد (٧٢٤)، والسنائي في الكبرى (١٠٧١٨)، وابن ماجه (٣٨٤٩)، وأبو يعلى (١٢١) - (١٢٤)، والروزي في مسند أبي بكر (٩٢، ٩٣، ٩٥)، والوار (٧٥)، والبخاري في المصنفات (١٧٧٧) من طرق عن شعبة، به.

وأخرجه الحميدي (٢)، وأحمد (٤٤)، والسنائي في الكبرى (١٠٧١٦)، (١٠٧١٧)، (١٠٧١٩)، (١٠٧١٩)، والروزي (٩٤)، وابن حبان (٩٥٢، ٥٧٢٤)، والحاكم (٥٢٩/١) من طرق عن سليم بن عامر، به. وقال الحاكم: صحيح الإسناد.

وأخرجه السنائي في الكبرى (١٠٧١٥) من طريق أوسط، به. وقد روي هذا الحديث من غير وجه عن أبي بكر. أخرجه أحمد (٦)، (١٠، ٣٨، ٤٦، ٤٩، ٦٦)، والترمذي (٣٥٥٨)، والسنائي في الكبرى (١٠٧٢٠-١٠٧٢٢)، وأبو يعلى (٤٩، ٥٤، ٧٤، ٨٦، ٨٧، ١٣٤، ١٣٥)، وابن حبان (٩٥٠).

وقوله: «لا تحاسنوا...» له شاهد من حديث أنس، وأبي هريرة، انظر ما سألني رقم (٢٢٠٥، ٢٦٥٦).

(٣) في ع، ص: ٥ عيسى بن أبي طلحة، والثابت من المصادر والفرجة.

(١) الزبانية: السنن التي بين النبوة والنبأ، والجمع: ربايات.  
(٢) في م: ٥ ووجهه. - والوجه: أعلى الحد.  
(٣) المغفر: هو ما يلبسه الدراج على رأسه.  
(٤) في م: ٤: ولا.  
(٥) أزم على الشبه: غش عليه.  
(٦) الهم: انكسار الشبان من أسرارها.

## مسند أبي داود الطيالسي

سليمان بن داود بن الجارود  
المتوفى سنة ٢٠٤ هـ

Sonnat.Net

تحقيق

الدكتور محمد بن عبد الجيس التركي

بالتعاون مع

مركز لبحوث والدراسات العربية والإسلامية

بازرجه

الجزء الأول

هجر

للطباعة والنشر والتوزيع والإعلان

### پی نوشت:

- (١) تاريخ الخميس، ج ١، ص ٤٣١
- (٢) طبقات ابن سعد، ج ٣، ص ١٥٥ يا ص ٢١٨
- (٣) مسند أبي داود الطيالسي، الطيالسي البصري سليمان بن داود أبو داود الفارسي (متوفى ٢٠٤ هـ) ج ١، ص ٣، ناشر: دار المعرفة - بيروت / ج ١، ص ٩، ناشر: دار هجر

حاکم نیشابوری پس از نقل این روایت می گوید هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه

### پی نوشت:

- (٤) المستدرک علی الصحیحین، النیسابوری محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاکم (متوفای ٤٠٥ هـ) ج ٣، ص ٢٩٨، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ١٤١١ هـ - ١٩٩٠ م / ج ٣، ص ٢٧، تلخیص الذهبی للمستدرک نفس



سایر احادیثی که دلالت بر فرار ابوبکر از جنگ احد دارد.

### پی نوشت:

- (۵) باب الاداب، ص ۱۷۹
- (۶) اسدالاجابة، ج ۵، ص ۵۵۵
- (۷) الارشاد، شیخ مفید، ص ۴۸
- (۸) تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۱۴
- (۹) حیاة محمد، لهیکل، ص ۲۶۵
- (۱۰) تفسیر الرازی، ج ۹، ص ۶۷
- (۱۱) البداية والنهاية، ج ۴، ص ۲۹
- (۱۲) المغازی، واقدی، ج ۲، ص ۶۰۹
- (۱۳) الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۱۰۸
- (۱۴) كنز العمال، ج ۱۰، ص ۲۶۸ و ۲۶۹
- (۱۵) مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۶، ص ۱۱۲
- (۱۶) دلائل الصدق، ج ۲، ص ۳۵۸ و ۳۵۹
- (۱۷) البحار، مجلسی، ج ۲۰، ص ۲۴ و ۵۳
- (۱۸) السيرة النبوية، ابن کثیر، ج ۳، ص ۵۸
- (۱۹) كنز العمال، متقی هندی، ج ۲، ص ۲۴۲
- (۲۰) الدر المنثور، سیوطی، ج ۲، ص ۸۰ و ۸۸
- (۲۱) حیاة الصحابة، ج ۱، ص ۲۷۲ / ج ۳، ص ۴۹۷
- (۲۲) سيرة المصطفى، هاشم معروف، ص ۴۱۱ و ۴۱۴
- (۲۳) مسند الطيالسي، عن منحة المعبود في تهذيب، ج ۲، ص ۹۹
- (۲۴) الصحيح من سيرة النبي الأعظم، ج ۴، ص ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۶
- (۲۵) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد معتزلي، ج ۱۴، ص ۲۶۵ و ۲۷۶ / ج ۱۵، ص ۲۰ تا ۲۵
- (۲۶) الوافي بالوفيات، ج ۲۰، ص ۶۱، تحقيق: أحمد الأرناؤوط وتركي مصطفى، ناشر: دار إحياء التراث

همچنین طبری و ابن اثیر در تاریخ خود آورده اند که انس بن نضر عموی انس بن مالک به عمر، طلحه و گروهی از مردان مهاجر برخورد و دید دست از جنگ کشیده اند؛ پرسید چرا نمی جنگید؟ گفتند پیامبر کشته شد.

پرسید بعد از پیامبر چه می کنید؟ به همانگونه که پیامبر مُرد شما هم بمیرید.

سپس به دشمن حمله کرد و چندان پیکار نمود تا کشته شد و پس از مرگش در بدن وی هفتاد جای زخم یافتند و جز خواهرش کسی او را شناخت و او نیز برادرش را به وسیله انگشتان زیبایش شناخت.

سایر مورخین نوشته اند انس شنید عده ای از مسلمانان که عمر و طلحه در میان آنها بودند هنگامی که شنیدند پیامبر صلی الله علیه و سلم کشته شده است گفتند ای کاش کسی از سوی ما نزد عبدالله ابن ابی سلو (رئیس منافقین که از این جنگ روی برتافته بود) می رفت و امان نامه ای از ابوسفیان (پیش از آنکه کشته شویم) برای ما می گرفت.

انس بن نضر گفت ای مردم اگر راست باشد که پیامبر صلی الله علیه و سلم کشته شده است خدای محمد که کشته نشده به همان نیت که محمد جهاد می کرد جنگ کنید. خدایا! من از گفته اینان از تو پوزش می طلبم و از آنچه اینها کرده اند بیزار می جویم سپس جنگید تا به شهادت رسید (رضوان الله علیه و برکاته)

---

**پی نوشت:**

(۱) ماجرای انس بن نضر در کتبی که به جنگ احد پرداخته اند موجود است.

در کل احسن به این خلفا که به ندای شیطان لبیک گفته و پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها گذاشتند حال سوال اینجاست که چه افتخاری بالاتر از شهادت برای اسلام در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله است که آنان از این افتخار فرار کردند؟!

عمر در زمان خلافتش خطبه ای خوانده و در آن اعتراف کرده است که یکی از فرار کنندگان از جنگ احد بوده است. محمد بن جریر طبری در تفسیرش می نویسد:

عمر در روز جمعه هنگام خطبه سوره آل عمران را می خواند تا رسید به این آیه: «آنان که روز برخورد دو لشکر به شما پشت کرده و گریختند» سپس گفت روز احد پس از آن که شکست خوردیم من فرار کردم و از کوه بالا می رفتم به طوری که احساس کردم همانند بزکوهی پرش و خیزش دارم و به شدت تشنه شده بودم؛ شنیدم مردی می گفت محمد کشته شد، گفتم هر کس بگوید محمد کشته شد او را می کشم؛ به کوه پناه آورده و همه بالای کوه جمع شدیم در این هنگام بود که این آیه نازل شد.

## تراث الإسلام

# تفسیر الطبرک

جامع البيان عن تأويل آي القرآن

لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري

٢٢٤ - ٣١٠ هـ

v

رابعة وخروج الأحاديث

حفظه وعلق تحوته

أحمد محمدشكر

محمد محمدشكر

Sonnat.net

الطبعة الثانية

الناشر  
مكتبة ابن تيمية  
القاهرة - ٨٦٤٢٤

تفسير سورة آل عمران : ١٥٥

وقوله: «يوم التقي الجمعان» يعني: يوم التجمع المشركين والمسلمين بأحد - وإنما استرمم الشيطان» أي: إنما دعاهم إلى الزعة الشيطان.

وقوله: «استزل» و«استغل» من «الزلة» و«الزلة» هي الخبطية. (١)  
«يعض ما كسبوا» يعني: يعض ما علموا من الذنوب (٢) - «ولقد عفا الله عنهم» يقول: ولقد تجاوز الله عن عقوبة ذنوبهم فصحح لهم عنه (٣) = «إن الله عفوف» يعني به: مغفل على ذنوب من آمن به وتابع رسوله، يعفو عن عقوبته لإيham عليها «حليم» يعني أنه ذو أناة لا يعجل على من عصاه ويخالف أمره بالنقمة (٤).

ثم اختلف أهل التأويل في أعيان القوم الذين عسبوا بهذه الآية.

فقال بعضهم: عني بها كل من ولى الذئير عن المشركين بأحد.

ذكر من قال ذلك:

٨٠٩٨ - حدثنا أبو هشام الرضاعي قال، حدثنا أبو بكر بن عياش قال، حدثنا عاصم بن كليب، عن أبيه قال: خطب عمر يوم الجمعة فقرأ آل عمران، وكان يمجبه إذا خطب أن يقرأها، فلما انتهى إلى قوله: «إن الذين تولوا منكم يوم التقي الجمعان» قال: لما كان يوم أحد هزناهم، ففررت حتى صعقت الجبل، فلقد رأيتني أتزو كائن أروى (١) والناس يقولون: «قتل محمد» فقلت: لا أجد أحداً يقول: «قتل محمد»، إلا قتلته! حتى اجتماعنا على الجبل، فزلت:

(١) انظر تفسير: «وله» فيما سلف: ١/٥٢٥، ٢/٢٠٥، ٣/٢٠٥، ٤/٢٠٥، ٥/٢٠٥، ٦/٢٠٥، ٧/٢٠٥، ٨/٢٠٥، ٩/٢٠٥، ١٠/٢٠٥، ١١/٢٠٥، ١٢/٢٠٥، ١٣/٢٠٥، ١٤/٢٠٥، ١٥/٢٠٥، ١٦/٢٠٥، ١٧/٢٠٥، ١٨/٢٠٥، ١٩/٢٠٥، ٢٠/٢٠٥، ٢١/٢٠٥، ٢٢/٢٠٥، ٢٣/٢٠٥، ٢٤/٢٠٥، ٢٥/٢٠٥، ٢٦/٢٠٥، ٢٧/٢٠٥، ٢٨/٢٠٥، ٢٩/٢٠٥، ٣٠/٢٠٥، ٣١/٢٠٥، ٣٢/٢٠٥، ٣٣/٢٠٥، ٣٤/٢٠٥، ٣٥/٢٠٥، ٣٦/٢٠٥، ٣٧/٢٠٥، ٣٨/٢٠٥، ٣٩/٢٠٥، ٤٠/٢٠٥، ٤١/٢٠٥، ٤٢/٢٠٥، ٤٣/٢٠٥، ٤٤/٢٠٥، ٤٥/٢٠٥، ٤٦/٢٠٥، ٤٧/٢٠٥، ٤٨/٢٠٥، ٤٩/٢٠٥، ٥٠/٢٠٥، ٥١/٢٠٥، ٥٢/٢٠٥، ٥٣/٢٠٥، ٥٤/٢٠٥، ٥٥/٢٠٥، ٥٦/٢٠٥، ٥٧/٢٠٥، ٥٨/٢٠٥، ٥٩/٢٠٥، ٦٠/٢٠٥، ٦١/٢٠٥، ٦٢/٢٠٥، ٦٣/٢٠٥، ٦٤/٢٠٥، ٦٥/٢٠٥، ٦٦/٢٠٥، ٦٧/٢٠٥، ٦٨/٢٠٥، ٦٩/٢٠٥، ٧٠/٢٠٥، ٧١/٢٠٥، ٧٢/٢٠٥، ٧٣/٢٠٥، ٧٤/٢٠٥، ٧٥/٢٠٥، ٧٦/٢٠٥، ٧٧/٢٠٥، ٧٨/٢٠٥، ٧٩/٢٠٥، ٨٠/٢٠٥، ٨١/٢٠٥، ٨٢/٢٠٥، ٨٣/٢٠٥، ٨٤/٢٠٥، ٨٥/٢٠٥، ٨٦/٢٠٥، ٨٧/٢٠٥، ٨٨/٢٠٥، ٨٩/٢٠٥، ٩٠/٢٠٥، ٩١/٢٠٥، ٩٢/٢٠٥، ٩٣/٢٠٥، ٩٤/٢٠٥، ٩٥/٢٠٥، ٩٦/٢٠٥، ٩٧/٢٠٥، ٩٨/٢٠٥، ٩٩/٢٠٥، ١٠٠/٢٠٥.

تفسير سورة آل عمران : ١٥٥

«إن الذين تولوا منكم يوم التقي الجمعان» الآية كلها. (١)

٨٠٩٩ - حدثنا بشر قال، حدثنا يزيد قال، حدثنا سعيد، عن قتادة قوله: «إن الذين تولوا منكم يوم التقي الجمعان» الآية، «ولقد يوم أحد، ناس من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم تولوا عن القتال ومن آفة يوتد، وكان ذلك من أمر الشيطان وتخريفه، فأزل الله عز وجل ما تسعون: أنه قد تجاوز لهم عن ذلك وصفا عنهم.

٨١٠٠ - حدثني المثنى قال، حدثنا إسحق قال، حدثني عبد الله بن أبي جعفر، عن أبيه، عن الربيع بن أنس قال: «إن الذين تولوا منكم يوم التقي الجمعان»، الآية، فذكر نحو قول قتادة.

وقال آخرون: قيل عن ذلك خاص بمن ولى الذئير يوتد. قالوا: وإنما عني به الذين لحقوا بالدينة منهم دون غيرهم.

ذكر من قال ذلك:

٨١٠١ - حدثنا محمد بن الحسين قال، حدثنا أحمد قال، حدثنا أسباط، عن السدي قال: لما أهبزوا يوتد، تفرق عن رسول الله صلى الله عليه وسلم (١) الأثر: ٨٠٩٨ - أبو هشام الرضاعي، هو: محمد بن يزيد بن محمد بن كليب، عن أبيه قال: حدثنا عاصم بن كليب، عن أبيه قال: خطب عمر يوم الجمعة فقرأ آل عمران، وكان يمجبه إذا خطب أن يقرأها، فلما انتهى إلى قوله: «إن الذين تولوا منكم يوم التقي الجمعان» قال: لما كان يوم أحد هزناهم، ففررت حتى صعقت الجبل، فلقد رأيتني أتزو كائن أروى (١) والناس يقولون: «قتل محمد» فقلت: لا أجد أحداً يقول: «قتل محمد»، إلا قتلته! حتى اجتماعنا على الجبل، فزلت:

(١) انظر تفسير: «وله» فيما سلف: ١/٥٢٥، ٢/٢٠٥، ٣/٢٠٥، ٤/٢٠٥، ٥/٢٠٥، ٦/٢٠٥، ٧/٢٠٥، ٨/٢٠٥، ٩/٢٠٥، ١٠/٢٠٥، ١١/٢٠٥، ١٢/٢٠٥، ١٣/٢٠٥، ١٤/٢٠٥، ١٥/٢٠٥، ١٦/٢٠٥، ١٧/٢٠٥، ١٨/٢٠٥، ١٩/٢٠٥، ٢٠/٢٠٥، ٢١/٢٠٥، ٢٢/٢٠٥، ٢٣/٢٠٥، ٢٤/٢٠٥، ٢٥/٢٠٥، ٢٦/٢٠٥، ٢٧/٢٠٥، ٢٨/٢٠٥، ٢٩/٢٠٥، ٣٠/٢٠٥، ٣١/٢٠٥، ٣٢/٢٠٥، ٣٣/٢٠٥، ٣٤/٢٠٥، ٣٥/٢٠٥، ٣٦/٢٠٥، ٣٧/٢٠٥، ٣٨/٢٠٥، ٣٩/٢٠٥، ٤٠/٢٠٥، ٤١/٢٠٥، ٤٢/٢٠٥، ٤٣/٢٠٥، ٤٤/٢٠٥، ٤٥/٢٠٥، ٤٦/٢٠٥، ٤٧/٢٠٥، ٤٨/٢٠٥، ٤٩/٢٠٥، ٥٠/٢٠٥، ٥١/٢٠٥، ٥٢/٢٠٥، ٥٣/٢٠٥، ٥٤/٢٠٥، ٥٥/٢٠٥، ٥٦/٢٠٥، ٥٧/٢٠٥، ٥٨/٢٠٥، ٥٩/٢٠٥، ٦٠/٢٠٥، ٦١/٢٠٥، ٦٢/٢٠٥، ٦٣/٢٠٥، ٦٤/٢٠٥، ٦٥/٢٠٥، ٦٦/٢٠٥، ٦٧/٢٠٥، ٦٨/٢٠٥، ٦٩/٢٠٥، ٧٠/٢٠٥، ٧١/٢٠٥، ٧٢/٢٠٥، ٧٣/٢٠٥، ٧٤/٢٠٥، ٧٥/٢٠٥، ٧٦/٢٠٥، ٧٧/٢٠٥، ٧٨/٢٠٥، ٧٩/٢٠٥، ٨٠/٢٠٥، ٨١/٢٠٥، ٨٢/٢٠٥، ٨٣/٢٠٥، ٨٤/٢٠٥، ٨٥/٢٠٥، ٨٦/٢٠٥، ٨٧/٢٠٥، ٨٨/٢٠٥، ٨٩/٢٠٥، ٩٠/٢٠٥، ٩١/٢٠٥، ٩٢/٢٠٥، ٩٣/٢٠٥، ٩٤/٢٠٥، ٩٥/٢٠٥، ٩٦/٢٠٥، ٩٧/٢٠٥، ٩٨/٢٠٥، ٩٩/٢٠٥، ١٠٠/٢٠٥.

## پی نوشت:

- (١) جامع الاحاديث(الجامع الصغير و زوائده و الجامع الكبير)، الحافظ جلال الدين السيوطي، ج ١٤، ص ٥٢٩
- (٢) تفسير طبري، جامع البيان عن تأويل آي القرآن، الطبري محمد بن جرير أبو جعفر الطبري(المتوفى: ٣١٠هـ) ج ٧، ص ٣٢٧، المحقق: أحمد محمد شاکر، الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة: الأولى، ١٤٢٠ هـ - ٢٠٠٠ م

جا حظ نیز به فرار عمر بن خطاب در روز احد اعتراف کرده است.

## پی نوشت:

- (٣) العثمانيه، ص ١٦٩

کلیب می گوید عمر در روز جمعه برای ما خطبه می خواند و سوره آل عمران تلاوت می نمود و می گفت این سوره احدی است (یعنی راجع به جنگ احد بحث می کند). آن گاه گفت ما در روز احد از فرار کردیم و من به بالای کوه رفتم و از مردی شنیدم که می گفت محمد کشته شده...

وأخرج ابن جرير عن الحسن ، أنه سئل عن قوله : ﴿ قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَمَرَّ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَيْنَا مَضَاجِعِهِمْ ﴾ . قال : كتب الله على المؤمنين أن يُقاتلوا في سبيله ، وليس كل من يُقاتل يُقتل ، ولكن يُقتل من كتب الله عليه القتل<sup>(۱)</sup> .

قوله تعالى : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ ﴾ الآية .

أخرج ابن جرير عن كليب قال : خطب عمر يوم الجمعة فقرأ « آل عمران » ، وكان مُعجبه إذا خطب أن يقرأها ، فلما انتهى إلى قوله : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ آتَتْ الْجَمْعَانَ ﴾ . قال : لما كان يوم أُحُد هزمتناهم ، ففرزت حتى صعدت الجبل ، فلقد رأيتني أنزو كأنني أروى<sup>(۲)</sup> ، والناس يقولون : قتل محمد . فقلت : لا أجد أحدا يقول : قُتل محمد . إلا قتلته ، حتى اجتمعنا على الجبل ، فنزلت : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ آتَتْ الْجَمْعَانَ ﴾ الآية كلها<sup>(۳)</sup> .

وأخرج ابن المنذر ، وابن أبي حاتم ، عن عبد الرحمن بن عوف : ﴿ إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ آتَتْ الْجَمْعَانَ ﴾ . قال : هم ثلاثة ؛ واحد من المهاجرين ، واثنان من الأنصار<sup>(۴)</sup> .

وأخرج ابن منذر<sup>(۵)</sup> في « معرفة الصحابة » ، وابن عساکر<sup>(۶)</sup> ، عن ابن عباس في

(۱) ابن جرير ۱۷۱/۶ .

(۲) الأروى : أشى الوعل . اللسان ( روى ) .

(۳) ابن جرير ۱۷۲/۶ .

(۴) ابن المنذر ( ۱۰۹۳ ) ، وابن أبي حاتم ۷۹۶/۳ ( ۴۳۷۹ ) .

(۵ - ۵) في الأصل ، ب ، ۱ ، ۲ : « وابن عساکر في معرفة الصحابة » ، وفي ص ، م : « في معرفة الصحابة » .

# الدُّرُ الْمِنْشُورَةُ فِي التَّسْبِيْرِ بِالْمِائَةِ

لجلال الدين السيوطي

( ۸۴۹ هـ - ۹۱۱ هـ )

تحقيق  
الدكتور عبد بن عبد المحسن التركي

بالتعاون مع

مركز بحوث والبحوث العربية والإسلامية

الدكتور عبد المحسن حسن يمامة

Sonnat.net

الجزء الرابع

پی نوشت:

(۴) فتح القدير، ج ۱، ص ۳۸۸

(۵) در المنثور، سيوطي، ج ۴، ص ۸۱

از فراریان عمر بود البته جز نخستین فراریان نبود. بالای کوه ماند تا پیامبر صلی الله علیه و سلم هم به آن‌ها پیوست.

قوله تعالى « ان الذين تولوا منكم يوم النقي الجمعان » الآية - سورة آل عمران ٥٢

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْبُخَارِ إِنَّهُمْ لَمَنْ أَلْفَبَقْنَا لَمِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَإِنَّا  
عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ لِيَنْصُرُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَسْوَاقًا ۚ فَمَنْ ثَمَّرَ مِنْكُمْ الْإِثْمَ فَلَهُ أُسْفُلَاتُ النَّارِ أَسْفُلَاتُهَا ۚ وَمَنْ  
عَفَا اللَّهُ عَنْهُ لِمَنْ يُعَافِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ رَحِيمٌ ﴿١٥٥﴾

التمحيص القلوب ، وفيه بحث ثم قال ( والله عليم بذات الصدور ) .

وأعلم أن ذات الصدور هي الأشياء الموجودة في الصدور ، وهي الأسرار والضايف ، وهي ذات الصدور ، لأنها حالة فيها مصاحبة لها ، وصاحب الشيء ذوه وصاحبه ذاته ، وإنما ذكر ذلك ليبدل به على أن ابتلاءه لم يكن لأنه يخفى عليه ما في الصدور ، أو غير ذلك ، لأنه عالم بجميع المعلومات وإنما ابتلاهم اما لمحض الألفية ، أو للاستصلاح .

وقوله تعالى ﴿ ان الذين تولوا منكم يوم النقي الجمعان إنما استزهم الشيطان بعض ما كسبوا ولقد عفا الله عنهم إن الله غفور حلِيم ﴾ .  
وأعلم أن المراد : أن القوم الذين تولوا يوم أحد عند لقاء الجمعين ، وفارقوا المكان وانهمزوا قد عفا الله عنهم ، وفي الآية مسائل :

﴿ المسألة الأولى ﴾ اختلفت الأخبار فيمن ثبت ذلك اليوم وفيمن تولى ، فذكر محمد بن إسحاق أن ثلث الناس كانوا محروجين ، وثلثهم انهزموا ، وثلثهم ثبتوا ، وأختلفوا في النهزمين ، فقيل : أن بعضهم ورد المدينة وأخبر أن النبي ﷺ وسلم قتل ، وهو سعد بن عثمان ، ثم ورد بعده رجال دخلوا على نسائهم ، وجعل النساء يلقن : عن رسول الله ﷺ تفرون ! وكفن بجثث التراب في وجوههم ويلقن : هلك المغزل أغزل به ، ومنهم قال : أن المسلمين لم يعدوا الجبل ، قال الفقيه والذي تدل عليه الأخبار في الجملة أن نفرأ منهم تولوا وأبعدوا ، فمنهم من دخل المدينة ، ومنهم من ذهب إلى سائر الجوانب ، وأما الأكثرون فأنهم تولوا عند الجبل واجتمعوا هناك ، ومن النهزمين عمر ، إلا أنه لم يكن في أوائل النهزمين ولم يبعد ، بل ثبت على الجبل إلى أن صعد النبي ﷺ ، ومنهم أيضا عثمان انهزم مع رجلين من الأنصار يقال لها سعد وعقبه ، انهزموا حتى بلغوا موضعاً بعيداً ثم رجعوا بعد ثلاثة أيام ، فقال لهم النبي ﷺ : « لقد ذهبت فيها عريضة » وقالت فاطمة لعل : ما فعل عثمان؟ فنقصه ، فقال النبي ﷺ : « يا علي أعياني أزواج الأخوات أن يتحابوا » وأما الذين ثبتوا مع الرسول ﷺ فكانوا أربعة عشر رجلاً ، سبعة من المهاجرين ، وسبعة من الأنصار ، فمن المهاجرين أبو بكر ، وعلي وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن أبي وقاص وطلحة بن عبيد الله وأبو عبيدة بن



پی نوشت:

- (٦) السيرة النبوية، القرشي دمشقي إسماعيل بن عمر بن كثير أبو الفداء (متوفاي ٧٧٤هـ) ج ٣، ص ٥٥
- (٧) تاريخ الطبري، الطبري، محمد بن جرير (متوفاي ٣١٠هـ) ج ٢، ص ٦٩، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / ج ٤، ص ١٤٥، ناشر: دار الفكر
- (٨) حلية الأولياء وطبقات الأصفياء، الأصبهاني أبو نعيم أحمد بن عبد الله (متوفاي ٤٣٠هـ) ج ١، ص ٨٧، ناشر: دار الكتاب العربي - بيروت، الطبعة: الرابعة، ١٤٠٥هـ
- (٩) الوافي بالوفيات، الصفدي صلاح الدين خليل بن أيبك (متوفاي ٧٦٤هـ) ج ١٦، ص ٢٧٣، تحقيق: أحمد الأرناؤوط وتركي مصطفى، ناشر: دار إحياء التراث - بيروت - ١٤٢٠هـ - ٢٠٠٠م
- (١٠) التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، أبو عبد الله محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين التيمي الرازي الملقب بفخر الدين الرازي خطيب الري (المتوفى: ٦٠٦هـ) ج ٩، ص ٥٢ يا ٣٩٨، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة: الثالثة - ١٤٢٠هـ
- (١١) فضائل الصحابة، الشيباني أحمد بن حنبل أبو عبد الله (متوفاي ٢٤١هـ) ج ١، ص ٢٢٢، تحقيق: د. وصي الله محمد عباس، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٣هـ - ١٩٨٣م

(١٢) تهذيب الكمال، المزي يوسف بن الزكي عبدالرحمن أبو الحجاج(متوفاي٧٤٢هـ) ج ١٣، ص ٤١٧، تحقيق: د. بشار عواد معروف، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٠هـ - ١٩٨٠م

(١٣) أسد الغابة في معرفة الصحابة، الجزري عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد(متوفاي٦٣٠هـ) ج ٤، ص ٦٣، تحقيق: عادل أحمد الرفاعي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان، الطبعة: الأولى، ١٤١٧هـ - ١٩٩٦م

(١٤) تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، الذهبي شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان(متوفاي٧٤٨هـ) ج ٢، ص ١٩١، تحقيق: د. عمر عبد السلام تدمري، ناشر: دار الكتاب العربي - لبنان/ بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤٠٧هـ - ١٩٨٧م

(١٥) المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية، العسقلاني الشافعي، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل(متوفاي٨٥٢هـ) ج ١٧، ص ٣٤٧، تحقيق: د. سعد بن ناصر بن عبد العزيز الشثري، ناشر: دار العاصمة/ دار الغيث، الطبعة: الأولى، السعودية - ١٤١٩هـ

(١٦) البداية والنهاية، القرشي دمشقي، إسماعيل بن عمر بن كثير أبو الفداء(متوفاي٧٧٤هـ) ج ٤، ص ٢٩، ناشر: مكتبة المعارف - بيروت / ج ٢٠، ص ٦١، تحقيق: أحمد الأرناؤوط وتركي مصطفى، ناشر: دار إحياء التراث - بيروت - ١٤٢٠هـ - ٢٠٠٠م

ابن ابي الحديد از واقدي نقل مي كند:

هنگامي كه شيطان بانگ زد كه محمد كشته شد مردم پراكنده شدند ... و از جمله فرار كنندگان عمر و عثمان بودند.

أشد، ﴿إِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ﴾ وَلَا تُؤْمِنُونَ عَلَىٰ أَسَدٍ ﴿١٣﴾ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ فِي الْأَحْزَابِ الْاِحْزَابِ ﴿١٤﴾ إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَالُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ ﴿١٥﴾ أُنسِيْتُمْ يَوْمَ كَذَا وَجَمَلٌ يَذُرُّكُمْ آمُورًا، أُنسِيْتُمْ يَوْمَ كَذَا فَقَالَ السُّلُوكُ: صدق الله وصدق رسوله، أنت يا رسول الله أعلم بالله منا، فلما دخل عالم القضية وحقق رأسه قال: هذا الذي كنت وعدتكم به، فلما كان يوم الفتح وأخذ مفتاح الكعبة قال: ادعوا إلىَّ حرَّ بن الخطاب، فجاه قتال: هذا الذي كنت قلت لكم. قالوا: فلو لم يكن فرُّ يوم أُشدَّ لما قال له: أُنسِيْتُمْ يَوْمَ أُحُدٍ إِذْ أُنسِدُونَ وَلَا تُؤْمِنُونَ.

\*\*\*

القول فيما جرى للمسلمين بعد إصعادهم في الجبل

قال الواقدي: حدثني موسى بن عماد بن إبراهيم، عن أبيه قال: لما صاح الشيطان لئله الله: إن عمدا قد قتل بحزبهم بذلك، فترقوا في كل وجه، وجعل الناس يرمون على النبي صلى الله عليه وآله لا يؤمنون به أحد منهم، ورسول الله يدعوهم في أضرابهم، حتى انتهت هزيمة قوم منهم إلى الهراص، فترجع رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد أصحابه في الشعب فالتفت إلى الشعب وأصحابه في الجبل أوزاع، يذكرون من قتل منهم، ويذكرون ما جاءهم عن رسول الله صلى الله عليه وآله، قال كتب بن مالك: فكنت أول من عرفه عليه الفجر، فجمعت أصيخ وأنا في الشعب: هذا رسول الله صلى الله عليه وسلم حرَّ، فعمل يؤمن إلى بيده على فيه أي أسكت، ثم دعا بلأمتي ﴿فَلْيَسْمَا نُزِعَ لَأَمَّتَهُ﴾. قال الواقدي: طلع رسول الله صلى الله عليه وآله على أصحابه في الشعب بين السدتين:

(٢) سورة الأحزاب - ١٠

(١) سورة آل عمران ١٠٣ -  
(٣) الأمانة: الفرع

يعتشم ويستحيا من ذكره بالفرار وما شابهه من العيب، فيضطر القائل إلى الكتابة إلا ما قلت له: وهذا وهم ﴿١٣﴾، فقال: دعنا من جدك ومنك، ثم حلف أنه ما عني الواقدي غيرهما، وأنه لو كان غيرها لذكره صريحا، وإن في وجهه التكرار من مخالفي له.

\*\*\*

روى الواقدي قال: لما صاح إبليس: إن عمدا قد قتل، فترق الناس، ففهم من ورد للذبية، فكان أول من ورد بها غير أن عمدا قد قتل، سعد بن عثمان أبو عبادة، ثم ورد بعده رجال حتى دخلوا على نساءهم حتى جعل النساء يلقن: أعت رسول الله فترقوا ويقول لم ابن أم مكتوم: أعت رسول الله فترقوا؟ يؤنب بهم، وقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله حلقه بالذبية يصل بالناس، ثم قال: دؤن على الطريق - يعني طريق أُحُد - فدؤنوه، فجعل يستخبر كل من لقي في الطريق حتى يلقن القوم، فقبل بسلامة النبي صلى الله عليه وسلم، ثم رجع - وكان من وثى عمر وعثمان والحارث بن حاطب وعلبة ابن حاطب وسواد بن غزبة وسعد بن عثمان وعقبة بن عثمان وخارجة بن عمر بلغ تلك، وأوس بن قحطيل في نفر من بني حارثة بلقوا الشقرة ﴿١٣﴾ وفتبتهم أم أيمن تحمي ﴿١٤﴾ في وجوههم التراب وتقول لهمفهم: هاك المنزل فافعل به، وهلم - واحتج من قال بفرار عمر بما رواه الواقدي في كتاب المغازي في قصة الخديبية، قال: قال عمر يومئذ: يا رسول الله، ألم تكن حدثتنا أنك ستدخل المسجد الحرام وتأخذ مفتاح الكعبة وتعرف مع المرزوقين، وهديتنا لم يصل إلى البيت ولا نحره! فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: أفت لست في سفركم هذا؟ قال عمر: لا، قال: أما إنك ستدخلونه وتأخذ مفتاح الكعبة وأحلق رأسي وروستك بطن مكة وأعرف مع المرزوقين؛ ثم أقبل على عمر وقال: أُنسِيْتُمْ يَوْمَ

(١) كلما في ب: والى ل 1 و متوج .  
(٢) مثل: كعبيل: موضع برينه .  
(٣) الفقرة: موضع معروف لبي سليم .  
(٤) قال: حذا القراب لي ووجهه بمنزله وعيشه، إذا رماه به .

## شرح نهج البلاغة

لابن أبي الحديد

بمبشرين  
بمبشرين  
بمبشرين

ابن أبي عمير

Sonnat.net

دار الحديث  
بيروت

پی نوشت:

(١٧) شرح نهج البلاغة، ابن ابي الحديد، ج ١٥، ص ٢٤

(١٨) غرائب القرآن در حاشیه جامع البیان، ج ٤، ص ١١٣

روز جنگ احد بود که ابن قمنه به مصعب بن عمیر حمله کرد و او را کشت و پنداشت که پیامبر صلی الله علیه و آله را کشته است؛ ابن قمنه نزد قریش بازگشت و مژده داد که پیامبر صلی الله علیه و آله را کشته است و مشرکان نیز به یکدیگر مژده می دادند و می گفتند محمد کشته شد، محمد کشته شد، ابن قمنه او را کشت. با این خبر دلهای مسلمانان از جا کنده شد و به کلی پراکنده شدند و با بی نظمی روی به فرار نهادند.

چنانکه خداوند حکایت می کند:

(به یاد آرید) هنگامی که به مکانهای دور دست می گریختید و توجه به احدی نداشتید در حالی که پیامبر شما را به یاری دیگران در صف کارزار می خواند پس خداوند(به کیفر این بی ثباتی) غمی بر شما افزود تا از این پس بر آنچه از دست رفت یا برای رنج و المی که به شما می رسد اندوهناک نشوید و خدا به هر چه کنید آگاه است.

---

### پی نوشت:

(۱) سورة آل عمران، آیه ۱۵۳

(۲) الکامل ابن الاثیر ج ۲، ص ۱۰۸

در آن روز پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را ندا می داد و می فرمودند: بندگان خدا! بندگان خدا! بیایید من پیامبر هستم، هر کس ثابت ماند بهشت از آن اوست با این صدا و نظیر آن آنان را می خواند با اینکه در آخر آنها قرار داشت ولی آنها طوری فرار می کردند که به کسی توجه نداشتند.

فرار به وسیله گروهی از مسلمانان به پایان رسید که عثمان بن عفان(خلیفه سوم) و دیگران در میان آنان بودند؛ آنها به اعوص رفتند و سه روز(!) در آنجا ماندند سپس نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم باز گشتند. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و سلم آنها را دید فرمودند: شما از جنگ روی برتافتید.

---

### پی نوشت:

(۱) السیرة الحلیة، ج ۲، ص ۲۲۷

(۲) الکامل، ابن الاثیر، ج ۲، ص ۱۱۰

(۳) مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۸ و ۵۲۴

(۴) الدر المنثور، سیوطی، ج ۲، ص ۸۹

(۵) السیرة النبویة، ابن کثیر، ج ۳، ص ۵۵

(۶) تاریخ الطبری، طبری، ج ۲، ص ۲۰۳

(۷) البداية و النهایة، ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۸

(۸) سیرة المصطفی، هاشم معروف، ص ۴۱۱

(۹) دلائل الصدق، ج ۳، ق ۱، ص ۳۶۲ و ...

(۱۰) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۱۵، ص ۲۰ و ۲۱

ابن عباس و دیگران می گویند آیه ان الذين تولوا منكم يوم التقى الجمعان انما استلهم الشيطان ببعض ما كسبوا ... کسانی از شما که در روز روبرو شدن دو جمعیت با یکدیگر (جنگ احد) فرار کردند شیطان آنها را بر اثر بعضی از گناهانی که مرتکب شده بودند به لغزش انداخت... درباره فرار عثمان از احد نازل شد.

پی نوشت:

(۱) آل عمران، آیه ۱۵۵

(۱۱) کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۷۴

شاید این زیباترین کنایه ای باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله عثمان را بوسیله آن مذمت کردند حال با خواندن چنین داستانی آن هم به نقل خود عمریون آیا سزاوار است که مقام خلافت نبوی را به همچون شجاعی واگذاریم!!

۶۱

۷۷۹۰ - «المهاجرى الأنصارى» عقبه بن وهب بن كلدة القطفاني<sup>(۱)</sup>، شهد العقبتين، وبدراً، قال ابن إسحاق: وكان أول من أسلم من الأنصار، لأنه كان حليف بن سليم بن غنم بن عوف بن الخزرج، ولحق رسول الله ﷺ بمكة، وخرج مهاجراً مع النبي ﷺ وكان يقال له: مهاجرى أنصاري، وقيل: إنه الذي نزع الحلقتين من وجنتي رسول الله ﷺ وقيل: إن الذي نزعها أو عُيِّدة بن الخزرج.

عقبه بن عثمان<sup>(۲)</sup> بن خلدة بن مخلد بن عامر بن زريق الأنصاري، شهد بدرأ هو وأخوه سعد بن عثمان.

قال ابن إسحاق: وقد كان الناس انهزموا عن رسول الله ﷺ يوم أُخِذَ حتى انتهى بعضهم إلى المنقى دون الأعرس، وفر عثمان بن عفان، وعقبه بن عثمان، وسعد بن عثمان، أخوان من الأنصار، حتى بلغ الجبل مما يلي الأعرس، فأقاموا به ثلاثاً، ثم رجعوا إلى رسول الله ﷺ فزعموا أن رسول الله ﷺ قال: «لَقَدْ دَهَبْتُمْ بِهَا عَرِيضَةً»<sup>(۳)</sup>.

۹۵ - «أبو مسعود البدرى» عقبه بن عمرو بن ثعلبة أبو مسعود الأنصاري<sup>(۴)</sup>، مشهور بكنتيته، وكان يسكن بدرأ، فقبيل له: البدرى، ولم يشهد بدرأ وهو قول ابن إسحاق، وموسى بن عقبه، وقالت طائفة: شهد بدرأ، وذكره البخارى في البدرين، ولا يصح شهوده بدرأ، واستخلفه علي يوم خروجه إلى صيِّين.

وتوفي سنة إحدى أو اثنتين وأربعين للهجرة.

۹۶ - «الأزدى البصرى» عقبه بن ضهبان الأزدي البصرى<sup>(۵)</sup> روى عن عائشة، وعثمان، وتوفي في حدود الثمانين للهجرة، وروى له البخارى، ومسلم، وأبو داؤد، وابن ماجه.

- (۱) بنظر: «الإصابة» (۴۳۶/۴) (۵۶۳۴)، «أسد الغابة» ت (۳۷۲۷)، «الاستيعاب» (۱۸۵۲).
- (۲) بنظر: «الإصابة» (۴۳۷/۴) (۵۶۲۱)، «أسد الغابة» (۳۷۱۷)، «الفتاوى» (۲۷۸/۳).
- (۳) ذكره الحافظ ابن حجر في «المطالب العلية» (۲۱۸/۴) رقم (۴۳۱۴).
- (۴) بنظر: «تهذيب الكمال» (۲۱۵/۲۰)، «طبقات ابن سعد» (۱۶/۶)، «تاريخ الدورى» (۴۱۰/۲)، «الاستيعاب» (۱۰۷۴/۳)، «أسد الغابة» (۳۱۹/۳)، «سير أعلام النبلاء» (۴۹۳/۲)، «تاريخ بغداد» (۱۵۷/۱).
- (۵) بنظر: «تهذيب الكمال» (۲۰۰/۲۰)، «طبقات ابن سعد» (۱۴۶/۷)، «تاريخ الدورى» (۴۰۹/۲)، «تاريخ الإسلام» (۱۹۳/۳)، «التقريب» (۲۷/۲).



پی نوشت:

(۱۲) الوافی بالوفیات، صفدی، ج ۲۰، ۶۱، ناشر: دار الاحیاء العربی، بیروت



عثمان بن عفان و دو نفر از انصار به نام های عقبه بن عثمان و سعد بن عثمان و افرادی از بنی زریق گریختند تا به کوه جلعب در اطراف مدینه رسیدند و سه شبانه روز در آن جا ماندند، سپس نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم بازگشتند...

- ۱۰۷۴ -

وأما رؤاؤه من التابعين فكثير . قال [ ابن<sup>(۱)</sup> ] عباس : سمعت يحيى بن معين يقول : عقبه بن عامر الجهني كُتِبَ أبو حماد . وكذلك قال ابن لهيعة .

(۱۸۲۵) عقبه عامر بن ثاب بن زيد بن حرام [ بن كعب بن غنم بن سلعة بن كعب<sup>(۲)</sup> ] الأنصاري الخزرجي السلمي . شهيد بَدْرًا بعد شهوده العقبة الأولى . ثم شهيد أهدأ فأعلم بصاعة خضراء في مقبرة . شهيد الخندق وسائر المشاهد . وقُتل يوم الحامة شهيداً .

(۱۸۲۶) عقبه بن عثمان بن مخلد بن عامر بن زريق الأنصاري الزُرقي . شهيد بَدْرًا هو وأخوه أبو حُبادة ، وسعد بن عثمان . قال ابن إسحاق : وقد كان الناسُ اهتزوا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم - يعني يوم أُهد - حتى انتهى بعضهم إلى المُنْتَقَى<sup>(۳)</sup> دون الأعرص<sup>(۴)</sup> . وفرَّ عثمان بن عفان ، وعقبه بن عثمان ، وسعد بن عثمان - أخوان من الأنصار - حتى بلغوا الجبل مما يلي الأعرص ، فأقاموا به ثلاثاً . ثم رجعوا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فرجعوا أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال [ لم<sup>(۵)</sup> ] [ لقد ذهبتم بها عريضة

(۱۸۲۷) عُقبَةُ بن عمرو بن ثعلبة ، أبو مسعود الأنصاري . من بني الحارث بن الخزرج . هو مشهور بكنيته ، ويُعرف بأبي مسعود البَدْرِي . لأنه رضى الله عنه كان يسكن

(۱) من س .

(۲) في 5 : النعم ، وهو تحريف ، سواء من س ، ومعجم البلدان . وفي القوت : القتي : بن أحد والديته . قال ابن إسحاق : وقد كان الناس اهتزوا عن رسول الله يوم أُهد ، حتى انتهى بعضهم إلى المُنْتَقَى دون الأعرص .

(۳) الأعرص : على أميال من المدينة بسيرة ( باقوت ) .

(۴) من س .

# الاستيعاب

## في معرفة الأصحاب

لأبي عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر

المجلد الثالث

Sonnat.Net

تحقيق

علي محمد البجاوي

دار الحديث  
بيروت

پی نوشت:

(۱۳) الاستيعاب في معرفة الأصحاب، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفى: ۴۶۳ هـ) ج ۳، ص ۱۰۷۴، المحقق: علي محمد البجاوي، الناشر: دار الجيل، بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲ هـ - ۱۹۹۲ م

فخر رازی از بزرگترین عالمان اهل سنت می نویسد:

عثمان بن عفان، عقبه بن عثمان و سعد بن عثمان (دو نفر از انصار) آن قدر گریختند که به کوه جلعب (کوهی در اطراف مدینه از طرف اعوض) رسیدند و سه روز در آن جا ماندند و سپس بازگشتند. پیامبر صلی الله علیه وسلم به آن ها فرمودند: به چه سر زمین دوری رفته بودید.

قوله تعالى « ان الذين تولوا منكم يوم النقي الجمعان » الآية سورة آل عمران ٥٣

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْبَقْعَةِ إِنَّمَا اسْتَمَرَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٥٣﴾

التحقيق القلوب ، وفيه بحث ثم قال ( والله عليم بذات الصدور ) .

وأعلم أن ذات الصدور هي الأشياء الموجودة في الصدور ، وهي الأسرار والضاير ، وهي ذات الصدور ، لأنها حالة فيها مصاحبة لها ، وصاحب الشيء ذوه وصاحبه ذاته ، وإنما ذكر ذلك ليدل به على أن ابتلاءه لم يكن لأنه يخفى عليه ما في الصدور ، أو غير ذلك ، لأنه عالم بجميع المعلومات وإنما ابتلاهم اما لمحض الألية ، أو للاستصلاح .

وقوله تعالى ﴿ إن الذين تولوا منكم يوم النقي الجمعان إنما استمره الشيطان ببعض ما كسبوا ولقد عفا الله عنهم .إن الله غفور حلیم ﴾ .  
وأعلم أن المراد : أن القوم الذين تولوا يوم أحد عند النقاء الجمعين ، وفارقوا المكان وانهموا قد عفا الله عنهم ، وفي الآية مسائل :

﴿ المسألة الأولى ﴾ اختلفت الأخبار فيمن ثبت ذلك اليوم وفيمن تولى ، فذكر محمد بن إسحاق أن ثلث الناس كانوا مجروحين ، وثلثهم انهزموا ، وثلثهم ثبتوا ، واختلفوا في المنهزمين ، فقيل : أن بعضهم ورد المدينة وأخبر أن النبي ﷺ وسلم قتل ، وهو سعد بن عثمان ، ثم ورد بعده رجال دخلوا على نساءهم ، وجعل النساء يقلن : عن رسول الله ﷺ تفرون ! وكفن بئس التراب في وجوههم ويقلن : هاك المغزل أغزل به ، ومنهم قال : أن المسلمين لم يعدوا الجبل ، قال الثقفان الذي تدل عليه الأخبار في الجملة أن نقرأ منهم تولوا وأبعدوا ، فمنهم من دخل المدينة ، ومنهم من ذهب إلى سائر الجوانب ، وأما الأكثرون فأنهم تولوا عند الجبل واجتمعوا هناك ، ومن المنهزمين عمر ، إلا أنه لم يكن في أوائل المنهزمين ولم يبعد ، بل ثبت على الجبل إلى أن سعد النبي ﷺ ، ومنهم أيضا عثمان انهزم مع رجلين من الانصار يقال لها سعد وعقبه ، انهزموا حتى بلغوا موضعا بعيدا ثم رجعوا بعد ثلاثة أيام ، فقال لهم النبي ﷺ : « لقد ذهبت فيها عريضة » وقالت فاطمة لعلي : ما فعل عثمان؟ فنفضه ، فقال النبي ﷺ : « يا علي أعياني أزواج الأخوات أن يتحابوا » وأما الذين ثبتوا مع الرسول ﷺ فكانوا أربعة عشر رجلا ، سبعة من المهاجرين ، وسبعة من الأنصار ، فمن المهاجرين أبو بكر ، وعلي وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن أبي وقاص ومطلحة بن عبيد الله وأبو عبيدة بن



پی نوشت:

(١٤) التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب، أبو عبد الله محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين التيمي الرازي الملقب بفخر الدين الرازي خطيب الري (المتوفى: ٦٠٦هـ) ج ٩، ص ٥٢ يا ٣٩٨، الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة: الثالثة - ١٤٢٠ هـ

در جنگ احد هنگامیکه کار بر مسلمانان سخت گردید دو نفر از صحابه رسول خدا (از سرشناسان) تصمیم به فرار و پناهندگی به یهود و نصاری داشتند و خداوند این آیه را نازل گردانید چنانچه مفسرانی همانند بغوی آن را نقل می کنند.

یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى أولیاء المائدة ۵۱

ای کسانی که ایمان آورده اید یهود و نصاری را دوستان خود نگیرید و ... .

﴿ وَمُهْمِنًا عَلَيْهِ ﴾ ۴۸

قال السدی: شهیدا علیه<sup>(۱)</sup>.

﴿ یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى أولیاء بعضهم أولیاء بعض ومن

یتولهم منکم فإنه منهم ﴾ ۵۱

قال السدی: لما كان وقعة أحد اشتد على طائفة من الناس، وتخوفوا أن یدال<sup>(۲)</sup> عليهم الكفار، فقال رجل لصاحبه: أما أنا فألحق بفلان اليهودی فأخذ منه أمانا وأنهود معه، فإني أخاف أن یدال علينا، وقال آخر: أما أنا فألحق بفلان النصرانی ببعض أرض الشام فأخذ منه أمانا وأتصر معه، فأنزل الله تعالى ذكره بينهما<sup>(۳)</sup>.

﴿ فصرى الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم یقولون نخشى أن تصبنا دائرة

فمسى الله أن یأتی بالفتح أو أمر من عنده ﴾ ۵۲

قال السدی: أما ﴿ مرض ﴾ فثلث، و﴿ تصبنا دائرة ﴾ الدائرة: ظهور المشركین عليهم<sup>(۴)</sup>، و﴿ الفتح ﴾: هو فتح مكة<sup>(۵)</sup>، ﴿ أو أمر من عنده ﴾: هو الأمر بالجزية<sup>(۶)</sup>.

﴿ یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله بقوم یحبهم

ویحبونہ ﴾ ۵۴

قال السدی: هم الأنصار .

﴿ إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة ویؤتون الزکاة وهم

راکعون ﴾ ۵۵

قال السدی: ثم أخبرهم بمن یتولاهم، فقال: ﴿ إنما ولیکم... ﴾ الآية، هؤلاء جمیع المؤمنین، ولكن على بن أبی طالب مر به سائل وهو راکع فی المسجد فأعطاه خاتمه<sup>(۷)</sup>.

(۱) جامع بیان ۳۷۷/۱۰، تفسیر القرآن العظیم ۶۵/۲.

(۲) یدال عليهم: أدب علیهم - بالبناء للمجهول - أي كانت لهم الدولة والغلبة. حاشی جامع بیان ۳۹۷/۱۰.

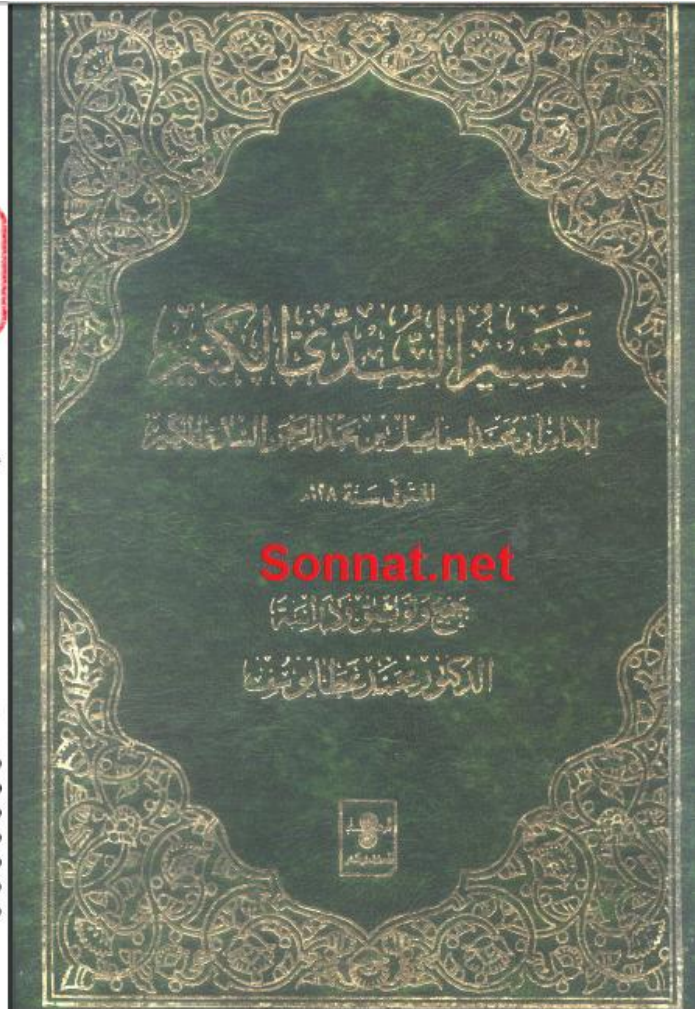
(۳) جامع بیان ۳۹۷/۱۰، تفسیر القرآن العظیم ۶۸/۲، الدر المنثور ۲۹۱/۲، روح المعانی ۳۲۱/۲.

(۴) جامع بیان ۴۰۳/۱۰، الدر المنثور ۲۹۲/۲، روح المعانی ۳۲۲/۲.

(۵) جامع بیان ۴۰۳/۱۰، تفسیر القرآن العظیم ۶۸/۲، الدر المنثور ۲۹۲/۲، روح المعانی ۳۲۲/۲.

(۶) جامع بیان ۴۰۳/۱۰، الجامع لأحكام القرآن ۲۲۱۵/۳، تفسیر القرآن العظیم ۶۸/۲، الدر المنثور ۲۹۲/۲.

(۷) جامع بیان ۴۲۰/۱۰، الجامع لأحكام القرآن ۲۲۱۷/۳، تفسیر القرآن العظیم ۷۱/۲، روح المعانی ۳۲۶/۲.



پی نوشت:

(۱۵) تفسیر البغوی المسمى بمعالم التنزیل، تفسیر أبی الفداء، ج ۲، ص ۶۸ یا ۲۳۱

راستی به نظر شما این دو نفر که بودند؟

## بانو نسبه شجاع تر از شیخین

واقدي مي نويسد روز احد هشت نفر با پيامبر صلی الله عليه و سلم تا سر حد بذل جان بيعت کردند. سه نفر از مهاجرین (علي، طلحه، زبیر) و پنج نفر از انصار بودند و جز این هشت نفر همگي در لحظه خطرناک پا به فرار گذارند.

ابن ابی الحديد مي نويسد:

در مجلسي در سال ۶۰۸ در بغداد کتاب مغازي واقدي را نزد محمد بن علوي مي خواندم. هنگامیکه مطلب به این نقطه رسید که محمد بن مسلمه صريحا نقل مي کند من در روز احد با چشمهاي خود دیدم که مسلمانان از کوه بالا مي رفتند و رسول خدا صلی الله عليه و آله آنها را به نامهاي مخصوص صدا مي زد و مي فرمودند: الي يا فلان الي يا فلان و هيچ کدام جواب مثبت نمي دادند. استاد به من گفت منظور از فلان و فلان همان کسانی هستند که مقام و منصب به دست آوردند (ابوبکر و عمر) و راوي از ترسي که از تصريح به نام آنها داشت نخواست صريحا نام آنها را بياورد.

- ۲۴ -

بعثتم ويُستجاب من ذكره بالفرار وما شابه من العيب، فيضطر القائل إلى السكابة (۱) قلت له: هذا وهم (۲)، فقال: دعنا من جدك وميك، ثم حلف أنه ما عني الواقدي غيرها، وأنه لو كان غيرها لذكره صريحا، وإن في وجه التكرار مخالفتي له.

\*\*\*

روى الواقدي قال: لما صالح إبليس: إن محمدا قد قُتل، تفرق الناس، فنهض من ورد المدينة، فسكان أول من وردوها يخبر أن محمدا قد قُتل، سعد بن عثمان أبو عبادة، ثم ورد بعده رجال حتى دخلوا على نساءهم حتى جعل النساء يفلن: أمّ رسول الله نَفَرُونَ! ويقول لم ابن أمّ مكتوم: أمّ رسول الله نفرون؟ يؤنب بهم، وقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله حَقَّه بالمدينة يعلّي بالناس، ثم قال: ذُوفِي عَمَلِي الطريق - يعني طريق أُحُد - فذُوفِه، فجعل يستخبر كل من لقي في الطريق حتى يَلْحَقَ القوم، فعمل بسلامة النبي صلى الله عليه وسلم، ثم رجع. وكان حين ولى عمر وعثمان والحارث بن حاطب وعلية ابن حاطب وسواد بن غزيرة وسعد بن عثمان وعقبة بن عثمان وخارجة بن عمر بلغ تملّك (۳)، وأوس بن كَيْطَلِي في نفر من بني حارثة بلنوا الشجرة (۴) ولقيتهم أمّ أيمن تحمي (۵) في وجوههم الثراب وتقول ليعفهم: هالك الميزل فاعزل به، وهم. واحتج من قال بفرار عمر بما رواه الواقدي في كتاب المغازي في قصة الخديبية، قال: قال عمر يومئذ: يا رسول الله، ألم تكن حدثتنا أنك ستدخل المسجد الحرام وتأخذ مفتاح الكعبة وتعرف مع المرتين، وهذا بنا لم يصل إلى البيت ولا تحمّر! فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: أقلت لسك في سفرك هذا؟ قال عمر: لا، قال: أما إنكم ستدخلونه وتأخذ مفتاح الكعبة وأحلق رأسي وروسيكم بينن سكة وأعرّف مع المرتين؛ ثم أقبل على عمر وقال: أنسيت يوم

(۱) كذا في ب: والقي في ا «منوع» .

(۲) مثل: كجول، موضع بهينه.

(۳) القصة: موضع معروف لبي سليم.

(۴) يقال: حننا الثراب في وجهه بموته وبخيه، إذا رماه به.

- ۲۳ -

الذي هداني للإسلام، لقد رأيتُ ورأيتُ عمر بن الخطاب حين جال السلون وانتهزوا يوم أُحُد وما معه أحد، وإلى لقي كنيبة خَشَاء (۱)، فما عرفه منهم أحد غيري، وخشيتُ إن أغريت به من مئ أُنْتِ يَسْتَدُوا له، ففطرتُ إليه وهو متوجّه إلى الشَّب.

\*\*\*

قلت: يجوز أن يكون هذا حقًا، ولا خلاف أنه توجّه إلى الشَّب تاركًا للحرب، لكن يجوز أن يكون ذلك في آخر الأمر لما بس السلون من الفصرة، فسكاهم توجّه نحو الشَّب حينئذ، وأيضًا فإن خالدًا منهم في حق عمر بن الخطاب لما كان بينه وبينه من الشَّخَاء والشَّكَّان، فليس يمسك من خالد أن يمي عليه حركته، ويؤكّد صحة هذا الخبر، وكان خالد عَفَّ عن قتل عمر يومئذ، ما هو معلوم من حال النسب بينهما من قتل الأمّ، فإن أم عمر حَنَمَةُ بنتُ هانم بن الغيرة، وخالد هو ابن الوليد بن الغيرة، فأمر عمر ابنة عمر خالدًا، والرَّحِمُ نعلف.

حضرت عند محمد بن سعد العلوّی الموسوی القفیه علی رأی الشیعة الإمامیة رحمه الله فی داره بدر برب الدوابی بغداد فی سنة ثمان ورسالة بوفاریه یقرأ عنده تغازی الواقدی، فقرأ: حدثنا الواقدي قال: حدثني ابن أبي شبرة، عن خالد بن رباح، عن أبي شبيان مولى ابن أبي أحمد قال: سمعت محمد بن مسلمة يقول: سمعت أذناني وأبصرت عيناي رسول الله صلى الله عليه وآله يقول يوم أُحُد وقد انكشف الناس إلى الجبل وهو يدعوهم وهم لا يتأون عليه، سمعته يقول: إلی فلان، إلی فلان، أنا رسول الله، فما رج عليه واحدٌ منهما ومضياً، فأشار ابن سعد إلیّ، أن استمع، فقلت: وما في هذا؟ قال: هذه كناية عنهما، فقلت: ويجوز ألا يكون عنهما، لعله عن غيرها. قال: ليس في الصحابة من

(۱) كنيبة خَشَاء: كنيبة السلاج.

## شرح نهج البلاغة

لابن أبي الحديد

مجموعه  
پژوهشگاه تخصصی پژوهش

پژوهشگاه تخصصی پژوهش

Sonnat.net

دارالحدیث  
بیروت

پی نوشت:

(۱) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج ۱۵، ص ۲۳

جالب اینجاست که مورخان در میان مدافعان رسول الله صلی الله علیه و آله در جنگ احد از بانویی بسیار فداکار به نام نسیبه نام برده اند. واقدی می گفت از... شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که در آن هنگام فرمودند:

مقام نسیبه دختر کعب امروز از فلان و فلان بالاتر است.

— ۲۶۶ —

وأنا أريد عذرة الله مسيلة ، فعرض لي رجل ، فضرب يدي قطعها ، فوالله ما كانت ناهية ، ولا عرجت عليها ، حتى وفيت على الخبيث مقتولاً ، وابني عبد الله بن زيد المازني يسح سيفه بشيابه ، فقلت : أقتلته ؟ قال : نعم ، فسجدتُ شكراً لله عز وجل وانصرفت .

قال الواقدي : وكان ضمرة بن سعيد يحدث عن جدته ، وكانت قد شهدت أحدًا تسقى الماء ، قال : سمعتُ رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يومئذ : لمقام نسيبة بنت كعب اليوم خيرٌ من مقام فلان وفلان . وكان يراها يومئذ تتأمل أشد القتال ، وإنما لحاجة توبها على وسعها ، حتى جرحت ثلاثة عشر جرحاً .

\*\*\*

قلت : لبت الزاوي لم يكن هذه الكناية ، وكان يذكرها باسمها حتى لا تترامى الظنون إلى أمور مشبهة ! ومن أمانة الحديث أن يذكر الحديث على وجهه ولا يكتم منه شيئاً ، فإله كتم اسم هذين الرجلين !

قال : فلما حضرت نسيبة<sup>(۱)</sup> الوفاة ، كنت فيمن غسلها فعددت جراحها جرحاً جرحاً فوجدتها ثلاثة عشر ؛ وكانت تقول : إني لأنظر إلى ابن قبيصة وهو يضربها على عاتقها .. وكان أعظم جراحها ، لقد داوته سنة - ثم نادى منادى النبي صلى الله عليه وسلم بعد انقضاء أحد : إلى حمراء الأسد ! فشددت عليها ثيابها ، فما استطاعت من ترف الدم ، ولقد مكنتنا ليلتنا نكند الجراح ، حتى أصبحنا ، فلما رجس رسول الله من حمراء الأسد ، لم يصل إلى بيته حتى أرسل إليها عبد الله بن كعب المازني يسأل عنها ، فرجع إليه فأخبره بسلامتها ، فسر بذلك .

قال الواقدي : وحدثني عبد الجبار بن عمارة بن غزوة ، قال : قالت أم عمارة

(۱) الواقدي : فلما حضرته .

## شرح نهج البلاغة

لابن أبي الحديد

تخمين  
محمد بن الفضل البراهيمي

الجزء الرابع عشر

Sonnat.net

دار الحديث

بيروت

پی نوشت:

(۲) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد، ج ۱۰، ص ۲۶۶

به نظر شما فلان و فلان چه کسانی هستند؟

## کفر عثمان از زبان خودش

مغیره بن شعبه پیش عثمان که در محاصره بود آمده و گفت ای امیرالمؤمنین این جماعت علیه تو اجتماع کرده اند بنابراین اگر مایلی به مکه برو یا اگر می خواهی از دیوار خانه ات دری برایت باز می کنیم تا از آنجا به شام بروی و در آنجا معاویه و طرفدارانی که از مردم شام داری هستند و هر گاه هیچ یک از اینها را نمی پسندی تو و ما بیرون می آییم و اختلافمان را با این جماعت به قرآن عرضه می داریم.

عثمان گفت در مورد پیشنهاد رفتن به مکه من از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیدم که فرمودند: در مکه یکی از قریش کافر و مدفون می شود که نیمی از عذاب این امت اعم از انس و جن نصیبش خواهد شد؛ بنابراین نمی خواهم من آن شخص باشم و ...

### الجزء السابع

۲۲۹ ۲۳۰

فانهم أهل الشام فيهم معاوية فقال عثمان اماناً أخرج فأقاتهم فلما أكرن أول من خلف رسول الله ﷺ في أمته بسفك الدماء وما أن أخرج إلى مكة فأتهم لن يستحلوني بها فأتى سمعت رسول الله ﷺ يقول بلحد رجل من قريش بمكة يكون عليه نصف عذاب العالم فلما أكرن أنا إياه وامن أن أمتي بالشام فأتهم أهل الشام وفيهم معاوية فلما أفرق دار هجرتي ومجاورة رسول الله صلى الله عليه وسلم . روه أحد وجهه ثقات إلا أن محمد بن عبد الملك بن مروان لم أجد له مما من المبررة . قلت ولهذا الحديث طرق في فضل مصكة الحج (١) . وعن النعمان بن بشير قال مات رجل منا يقال له خارجة بن زيد فسجناه (٢) ثوب وقمت أصلي إذ سمعت ضوضاء فانصرفت فإذا أنا به يتحرك فقال أجد التوم أو سطوم عبد الله عمر أمير المؤمنين القوي في أمره القوي في أمر الله عز وجل عثمان بن عفان أمير المؤمنين العنيف المنصف الذي يفرعون ذنوب كثيرة قلت ليلتان وبقت أربع واختلاف الناس ولا نظام لهم يا أيها الناس اقبلوا على إبليسكم واحموا وأطيعوا هذا رسول الله ﷺ وابن رواحة ثم قال وما فعل زيد بن خارجة يعني أباة ثم قال أخذت بترابيس ظلماً ثم هدأ الصوت . روه الطبراني ووجهه رجال الصحيح . وقد تقدمت له طرق في كتاب الخلافة (٣) . وعن عبد الله بن رافع عن أمه قال خرجت الصعبة بنت الحضرى فسمتها تقول لا يبيها طلحة بن عبيد الله إن عثمان قد أشد حصره فلو كلمت فيه حتى يرفه عنه قال وطلحة ينسل أحد شقي رأسه فلم يبيها فأدخلت يديها في كبرعها فأخرجت يديها وقالت أنتك بما حملك وأرضتك إلا قلت قام ولوى شق شعر رأسه حتى عقده وهو مفصول ثم خرج حتى أتى علياً وهو جالس في جنب داره فقال طلحة ومعه أمه وأم عبد الله بن رافع لو رقت الناس عن هذا فقد أشد حصره قال ففر بقدح في يده ثلاث مرات ثم رفع رأسه فقال والله ما أحب من هذا شيئاً بركه . روه الطبراني وفيه من لم أفرقهم ، والظاهر أن هذا ضيف لأن علياً لم يسكن بالمدينة حين حصر عثمان ولا شهد قتله . وعن محمد بن سيرين أن محمد بن

(١) في الجزء الثالث . (٢) أي عظيمه . (٣) في الجزء الخامس .

له ضرع فليحبه ألا إنه لا مال لكم عندنا إنما هذا المال لن قائل عليه وليله الشيوخ من أصحاب محمد ﷺ قال فغضب الناس وقالوا هنا مكر بنى أمية ورجع الزود واضون فلما كانوا بيض الطريق إذا راكب يمرض هم ثم يقارنهم ويورد إليهم ويسهم فأخذوه فقالوا ما شأنك إن لك لشأنا قال أنا رسول أمير المؤمنين إلى عامله بمصر فقتلوه فإذا ما كتب على لسان عثمان عليه خاتمه أن يصلبهم أو يضرب أعناقهم أو يقطع أيديهم وأرجلهم قال فرجموا وقالوا قد قضى العهد وأحل الله دمه قدسوا المدينة فأثروا علياً فقالوا ألم تر إلى عدو الله كتب فينا بكذا وكذا فتممنا إليه قال والله لا أقوم ممك قال فلم كتب إلينا قال والله ما كتب إليك كتاباً قد فنظ بمضمون إلى بعض ثم قال بمضمون ألهذا فتاتلون أم لهذا فنفسون وخرج على فزل قربة خارج المدينة فأثروا عثمان فقالوا كذبت فينا بكذا وكذا فقال إناهما انتنان أن نقيموا شاهدين أو يمين بالله ما كذبت ولا أملت ولا علمت وقد علمون الكتاب بكتب على لسان الرجل وقد ينقش الخاتم على الخاتم قال فحصره وأشرف عليهم ذات يوم فقال السلام عليكم فا اسم أحد آرد عليه إلا أن يرد رجل في نفسه فقال أشدكم بالله أعفتم أتي اشتريت رومة من مالي استنصب بها فجلت رشاقي فيها كرشاء رجل من المسلمين قيل نعم قال فلام بتمو في أشرف من مالها على أفضر على ماء البحر قال أشدكم بالله فقبل علمتم أتي اشتريت كذا وكذا من مالي فزدت في المسجد قالوا نعم قال فهل علمتم أن أحدنا منع في الصلاة قبل تم ذكر شيئاً قال له رسول الله ﷺ قالوا آراه ذكر كتابه الفصل بيده قال فشا الخبر وقيل مهرا عن أمير المؤمنين - فاستزوى للزمنى بوضه - روه البرازر ووجهه رجال الصحيح غير أبي سعيد مولى أبي أسيد وهو ثقة . وعن المغيرة ابن شعبة أنه دخل على عثمان وهو محصور فقال إنك إمام المامة وقد نزل بك ما ترى وأنا أعرض عليك خصالا ثلاثا فاختر إحداهن إما أن تخرج فقاتلهم فإن منك عدداً وقوة وأنت على الحق وهم على الباطل وإما أن تخزق لك بأأسوى الباب الذي هم عليه فتصد على رواحلك فتدعي بمكة فأنهم لن يستحلوك وأنت بها وإما أن تلحق بالشام

### مجمع الزوائد ومنبع الفوائد

لما نقلت من الزوائد على ترتيب في شكل العنبر المشتمل على عشرة  
فصول في التاريخ والسير والفتن والفتن والفتن

Sonnat.net

المشتمل  
حجرات الكتاب العربي  
مكتبة - فتن

### پی نوشت:

(١) مجمع الزوائد، ج ٧، ص ٢٣٠، گفته رجال آن همه ثقه هستند و این کلام با سندهای متفاوتی نقل شده است.

## بررسی گفتار عثمان

- ۱- از آنجایی که هر کس باطن خویش را بهتر از بقیه می شناسد عثمان نیز از قلب خویش اطلاع داشت و مطمئن بود که اگر به مکه برود همان کافر وعده داده شده در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد بود.
- ۲- علمای اهل سنت طی حدیثی جعلی ادعا کرده اند که ۱۰ نفر توسط پیامبر صلی الله علیه و آله به بهشت وعده داده شده اند که عثمان یکی از آنها است؛ با دقت در متن این حدیث که از عثمان صادر شده خواهیم فهمید که اگر واقعا این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله صادر شده بود چرا عثمان از رفتن به مکه هراس داشت، اگر واقعا جزو عشره مبشره بوده است؟
- ۳- در کتب اهل سنت احادیث بسیاری در فضل و مقام عثمان نقل شده تا جایی که گفته اند کسی که به عثمان توهین کند کافر است و مستوجب عذاب حال سوال ما این است اگر واقعا این احادیث صحیح بوده و جعلی نیست چگونه است که خود عثمان تمام این احادیث که دلالت بر فضیلت اوست را رها و یقین به حدیث دفن کافری در مکه پیدا کرده است؟ آیا این کلام نشانگر این مطلب نیست که خود عثمان هم از این احادیث جعلی خبر نداشته و تمام اینها ساخته و پرداخته جماعت عمریه است؟؟
- ۴- در پایان ذکر این نکته لازم است که این کلام عثمان در بیش از ده منبع مهم و معتبر اهل سنت وارد شده است و مرحوم علامه امینی در کتاب شریف الغدير ج ۹، ص ۱۵۲ تا ۱۵۴ به بررسی سندی این کلام از رجال اهل سنت پرداخته و منابع آن را نیز ذکر کرده است.

---

### پی نوشت:

- (۱) ازالة الخفاء، ج ۲، ص ۲۴۳
- (۲) الصواعق المحرقة، ص ۶۶
- (۳) السيرة الحلیة، ج ۱، ص ۱۸۸
- (۴) تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۲۶۳
- (۵) تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۰۹
- (۶) تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۲۱۰
- (۷) الرياض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۲
- (۸) تاریخ الخطیب، ج ۱۴، ص ۲۷۲
- (۹) الامامة والسیاسة، لابن قتیبة، ص ۳۵
- (۱۰) مسند الحرم، ج ۱، ص ۶۷، پس از ذکر کلام می گوید همه رجال آن ثقة هستند.
- (۱۱) مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۲۳۰، گفته رجال آن همه ثقة هستند و این کلام با سندهای متفاوتی نقل شده است.

## ناسزا گوئی عثمان به عایشہ

نماز بر پا شد و عثمان جلو رفتہ و تکبیر گفت؛ در این هنگام زنی از حجرہ خویش ایستادہ و گفت ای مردم بشنوید و سپس در مورد رسول خدا صلی اللہ علیہ و سلم سخن گفتہ و گفت امر خدا را ترک و با رسولش مخالفت کردید و... سپس سکوت کرد. سپس دیگری ایستادہ و ہمین سخنان را گفت و آن دو زن عائشہ و حفصہ بودند؛ وقتی کہ عثمان سلام نماز را داد رو بہ مردم کرد و گفت این دو زن فتنہ گر مردم را در نماز بہ فتنہ انداختند و اگر از این کار دست بردارند ہر دشنامی کہ بہ ذہنم برسد بہ آنان خواہم داد.

۳۵۴  
 اسی کعب الحارثی وهو ذو الإداوة<sup>(۱)</sup> ، قال : سمعته يقول : خرجت في طلب إبل لي فحوالاً فتزودت لبناً في إداوة ، قال : ثم قلت في نفسي : ما أنصفت ، فأبين الرضوء ؟ فأمرعت اللبن وولأجها ماء ، فقلت : هذا وضوء وهذا شراب ، قال : فليست أبيي إبل ، فإذا أردت أن أتربح أتربحاً أصطلبت من الإداوة ماء فترضأت ، وإذا أردت أن أشرب أصطلبت لبناً فتربته ، فمكثت بذلك ثلاثاً ، قال : فقلت له أسماء الشترانية<sup>(۲)</sup> : يا أبا كعب أضحيتاً<sup>(۳)</sup> كان أم حليياً ، قال : قلت : إنك لبهالة ، كان بعضهم من الجوع ويروى من الظلمه ، أما إلى حدثت بهذا فترأ من قومي فيهم علي بن الحارث سيد بني فنان<sup>(۴)</sup> ، فقال : ما أظن الذي تقول كما تقول ، قال : قلت : الله أعلم بذلك . قال : فرجعت إلى منزلي فيئ ليني تلك ، قال : فإذا أنا به حلاله الصبح إلى بابي ، فخرجت إليه ، فقلت : يرحمك الله لم تَعَيْتَ إلى . ألا أرسلت إلى قاتيك ، قال : لا ، أنا أحق بذلك أن أتيك ، ما نمت الليلة إلا أتاني آت فقال : أنت الذي تكذب من يحدث بأنعم الله . قال : ثم خرجت حتى أتيت المدينة ، فأتيت عثمان فسأته عن

۳۵۵  
 شيء من أمر ديني ، قال : فقلت : يا أمير المؤمنين ! إني رجل من أهل اليمن من بني الحارث ، وإني أسألك عن أشياء ، فأمر حاجبك أن لا يحجبني ، قال : يا وثاب ! إذا جاءك هذا الحارثي فأذن له ، قال : فمكثت<sup>(۵)</sup> إذا جئت ففرعت الباب ، قال : من ذا ؟ قال : الحارثي ، فيأذن لي ، قال : ادخل ، قال : فدخلت فإذا عثمان جالس وحوله نفر سكوت ، لا يتكلمون كأنهم على رؤوسهم الطير ، قال : فسلمت . ثم جلست ، ولم أسأله عن شيء ، لا رأيت من حالهم ، قال : فبينما أنا كذلك إذ جاء نفر فقالوا : أسي أن يحيي ، قال : فغضب وقال : أسي أن يحيي ؟ فذهبوا فجيئوا به ! فإني أسي فجزوه جزاً ، فمكثت قليلاً فجاؤوا ، فجاء معهم رجل آدم ، طوا ، أسمع ، في مقدم رأسه شمرات ، وفي ففاته شمرات ، فقلت : من هذا ؟ قالوا : عمار بن ياسر ، فقال : أنت الذي يأتيك رسنا فتأسي أن تأتيني ؟ قال : فكلمه بشيء لا أدري ما هو ، قال : ثم خرج ، فما زالوا يتغصون من عنده حتى ما بقي غيري ، قال : فقام ، قال : فقلت : والله لا أسأل عن هذا أحداً ، أقول : حدثني فلان حتى أرى ما يصنع ، قال : فبينه حتى دخل المسجد ، فإذا عمار بن ياسر جالس إلى سارية وحوله نفر من أصحاب النبي ﷺ بيكون ، قال : فقال عثمان : يا وثاب ! علي بالشرط ، قال : فجاء الشرط ، فقال : فترقوا بين هؤلاء ، قال : ففرقوا بينهم ، قال : ثم أقيمت الصلاة فتقدم عثمان فصلى ، فلما كبر قامت امرأة من حجرة عثمان فقالت : أيها الناس ! هذا هو الصواب عندي وفي مص و قلت .

۳۵۶  
 المصنف  
 لفظاً بغيره في كتابه  
 وليد سنة ۱۱۶ هـ - توفي سنة ۲۱۱ هـ - رحمه الله تعالى  
 و تمة  
 - كتابه لطابع الإسلام تمتعت رأفته الأدي  
 رئاسة الإمام عبد الرزاق الصنعاني  
 المصنف  
 من الطبعة ۱۹۷۶ إلى الطبعة ۲۱۰۳  
 Sonnat.net  
 عن تحقيق مشوركو وتوزيع أماديو كالميليكه  
 الشيخ يوسف  
 توزيع  
 الكتب الإسلامي

## پی نوشت:

(۱) المصنف، عبدالرزاق صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۵۴، المحقق: حبيب الرحمن الأعظمي، الناشر: المجلس العلمي بباكستان وتوزيع المكتب الإسلامي ببيروت، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۳ هـ، عدد الأجزاء: ۲ (الأجزاء ۱۰، ۱۱ من المصنف)

(۱) كذا في مص و القياس هاتين العائيتين .  
 (۲) القياس إذ لا لهما .  
 (۳) اخرج مسمر في جامعه كافي الإصابة وفي الحديث البهائم مكرها .  
 (۴) هذا هو الصواب عندي وفي مص و قلت .



## نقش عايشه در قتل عثمان

ابو الفدا از مورخان بنام و مورد اعتماد اهل سنت مي گويد:  
عايشه جز انقلابيون و با افرايدي كه در برابر عثمان قيام کرده همگام بود. پيراهن و تکه اي از موي رسول خدا صلى الله عليه و سلم را به دستش گرفته بود و مي گفت پيراهن و مويش هنوز پوسيده نشده ولي دينش را پوساندند و از بين بردند.

۱۷۳

لخس بقين من ذى الحجة من سنة خمس وثلاثين (تم) فارقه طلحة والزبير ولحقا بمكة  
وانتفا مع عائشة رضی الله عنهم وكانت قد مضت الى الحج وعيان محصور وكانت عائشة  
تسکر على عثمان مع من ينسکر عليه وكانت تخرج قميص رسول الله صلى الله عليه وسلم  
وشعره وتقول هذا قميصه وشعره لم يبل وقد بل دبه لكنها لم يظن ان الامر ينتهي الى  
مالتهم اليه (وكان) ابن عباس بمكة لما قتل عثمان ثم قدم المدينة بعد اليمه لعل فوجده  
عليها مستخيا بالمغيرة بن شعبة قال فسألته عما قاله فقال على اشار على باقرار معاوية  
وغیره من عمال عثمان الى أن يبايعوا ويستقر الامر فابت ثم اتاني الآن وقال الراي  
مارأيتہ فقال ابن عباس نصحتك في المرة الاولى وغشك في الثانية واني أختي أن يتنقض  
عليك الشام مع اني لا آمن طلحة والزبير أن يخرجا عليك وأنا أشير عليك ان تفر  
معاوية فان بايعك فعلى ان اقتلته لك من منزله متى شئت فقال على والله لا أعطيه الا السيف ثم نزل  
وما مية ان منها غير عاجز بمار اذا ماغالت النفس غولها  
فقلت يا أمير المؤمنين أنت رجل شجاع ولست صاحب رأي فقال على اذا عصيتك فأطعن  
فقال ابن عباس أعمل ان أسير مالاك عندي الطلحة وخرج المغيرة ولحق بمكة (تم) دخلت  
سنة ست وثلاثين (فيها أرسل على الى البلاد عماله فبعث الى الكوفة عمارة بن شهاب وكان  
من المهاجرين (وولي) عثمان بن حنيف الانصاري البصرة (وعبيد الله) بن عباس  
اليمن وكان من المشهورين بالجوود (وولي) قيس بن سعد بن عباد الانصاري مصر (وسهل)  
ابن حنيف الانصاري الشام فلما وصل تبوك لقيته خيل فقالوا من أنت قال أمير على  
الشام فقالوا ان كان بعتك غير عثمان فارجع قال أوماسمتم بالذي كان قالوا بل فرجع  
الى على ومضى قيس بن سعد الى مصر فولياها واعتزلت عنه فرقة كانوا عنماية وأبوا أن  
يدخلوا في طاعة على الا ان يقتل قاتل عثمان ومضى عثمان بن حنيف الى البصرة فدخلها  
وأبعثه فرقة وخالفته فرقة ومضى عمارة الى الكوفة فلقية طلحة بن خويلد الاسدي الذي  
كان ادعى النبوة في خلافة أبي بكر فقال له ان أهل الكوفة لا يستبدلون بأمرهم فرجع  
الى على وكان على الكوفة من قبل عثمان أبو موسى الاشعري ومضى عبد الله الى اليمن  
وكان العامل بها من جهة عثمان يمل بن منبه فولياها عبد الله وخرج يمل وأخذما كان حاصل  
من المال ولحق بمكة وصار مع عائشة وطلحة والزبير وسلم اليهم المال  
( ذكر مسير عائشة وطلحة والزبير الى البصرة )

ولما بلغ عائشة قتل عثمان أعظمت ذلك ودعت الى الطلب بدمه وساعدها  
على ذلك طلحة والزبير وعبد الله بن عامر وجماعة من بني أمية وجموا جمعا عظيما وانتفق  
وأبها على المضي الى البصرة للاستيلاء عليها وقالوا معاوية بالشام قد كفنا أمرها وكان عبد

الله

الجزء الأول

من كتاب المختصر في أخبار البشر

وهو ذلك التاريخ الذي سرت بذكره الركبان  
وأثنى عليه أرباب هذا الفن في كل زمان حتى كان  
عمدتهم الذي يرجعون في إحقاق الحق اليه ويعمولون  
في مهمات متوولاتهم عليه تأليف الملك المؤيد

عماد الدين اسماعيل أبي الفدا صاحب حماة

المتوفى سنة اثنتين وثلاثين وسبعمائة

هجريه رحمه الله

تعالى آمين

Sonnat.net

---

الطبعة الاولى

بالمطبعة الحسينية المصرية

على نفقة السيد محمد عبد اللطيف الخطيب وشركاه

پي نوشت:

(۱) المختصر في أخبار البشر، ابى الفدا، ج ۱، ص ۱۷۲

عایشه نعلین رسول خدا صلی الله علیه و سلم را به دستش گرفته بود و خطاب به عثمان می گفت:  
هنوز پیراهن، کفش و مویش از بین نرفته است ولی شما دینش را کنار گذاشتید و عثمان خیلی عصبانی شد بطوری که  
نمی دانست چه می گوید.

- ۴۹ -

کالا نیکار طلوع الشمس ظهورا وانقشارا ، وکل من قرأ الأخبار ، ونصع السير ، یلمن  
هذا الأمر مالا تنبیهه عنه مکابرة ولا مدافعة ؛ وهذا الفعل - أعنی ضرب عمار - مختلف الرواة  
فیه ؛ وإنما اختلفوا فی سبیه ، فروی عباس بن هشام الکلبی عن ابي مخنف ، فی إسناداته  
کان فی بیت المال بالمدينة سقط فی حلی وجوه ، فأخذ منه عثمان ما حلی به بعض أهله ،  
فأظهر الناس العلعن علیه فی ذلك ، وکلوه فی بکل کلام شدید ؛ حتی اغضبوه ، فخطب  
فقال : فأخذن حاجتنا من هذا النیء ؛ وإن رَغِمَتْ به أنوف أقوام ! فقال له علی علیه  
السلام : إذن تمنع من ذلك ، وبحال ینک ویننه ، فقال عمار : أشهد الله أن ابني أولی راحم  
من ذلك ؛ فقال عثمان : أعلى یأسر تجری ! خذوه ، فأخذ ، ودخل عثمان ، فدعا به  
فضر به حتی غشی علیه ، ثم أخرج فغسل حتی أتى به منزلاً أم سلمة رضی الله تعالی عنها ،  
فلم یصل الظهر والمصر وللنرب ، فلما أفاق توضأ وصلى ، وقال : الحمد لله ، لیس هذا أولیوم  
أوذینا فی الله تعالی ! فقال هشام بن الولید بن المنیرة الخزومی - وكان حماراً حلیاً لبني مخزوم -  
یا عثمان ، أما علی فانتقیته ، وأما نحن فاجترأت علينا ، وضربت أخانا حتی أشقیته به (۱)  
على التلف ؛ أما والله لئن مات لأقتلن به رجلاً من بنی أمیة عظیم الشأن ! فقال عثمان :  
وإنک لها هنا یابن القسریة ، قال : فإنیما قسریتان - وكانت أم هشام وجدته قسریة (۲)  
من بجمیلة - فشتمه عثمان ، وأمر به فأخرج ، فأتى به أم سلمة رضی الله تعالی عنها ، فإذا هی  
قد غصبت لعمار ، وبلغ عائشة رضی الله تعالی عنها ما صنع بعمار ، فغصبت أيضاً ، وأخرجت  
شعراً من شعر رسول الله صلی الله علیه وآله ، ونملا من نعاله ، وثوبا من ثیابه ، وقالت :  
ما أسرع ما ترکتم سنة نبيکم ، وهذا شعره وثوبه ونعله لم یبیل بعد !

(۱) أشقیته به ، أى جعله مشفرة على الهلاك . (۲) نسر : یلن لـ بجمیة .

( ۱ - نهج - ۳ )

# شرح نهج البلاغة

لابن ابی الحدید

بتمهین  
محمد بن الفضل البراهیم

Sonnat.net

الجزء الثالث

دار الجیلة  
ببیروت

پی نوشت:

- (۲) الفتوح ابن اعثم، ج ۱، ص ۴  
(۳) شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۴۹  
(۴) انساب الأشراف، بلاذری، ج ۲، ص ۲۷۶ (نرم افزار المكتبة الشاملة)

حتى آورده اند كه عايشه با صراحت به مسلمانان مي گفت:  
... پير احمق را بكشيد، خدا پير احمق را بكشد.

#### الحكاية الثانية:

أن عثمان - رضي الله عنه - أخرج عن عائشة - رضي الله عنها - بعض  
أرواقها، فغضبت، ثم قالت: «يا عثمان أكلت أمانتك، وضيعت الرعية،  
وسلّمت عليهم الأشرار من أهل بيتك. والله لولا الصلوات الخمس - لمشى  
إليك أقوام ذوو بصائر، يذبحونك كما يذبح الجمل».

فقال عثمان - رضي الله عنه -: «حَسْرَبَ اللهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا أَمْرَاتُ نُوْحٍ  
وَأَمْرَاتُ لُوطٍ» (١) الآية فكانت عائشة - رضي الله عنها - تحرّض عليه جهدها  
وطاقتها، وتقول: «أيها الناس، هذا قميص رسول الله - ﷺ - لم يبل، وقد بليت  
سنته، اقتلوا نعتلاً، قتل الله نعتلاً».

ثم إن عائشة ذهبت إلى مكة، فلما قضت حجها، وقربت من المدينة  
- أخبرت بقتل عثمان، فقالت: ثم ماذا؟ فقالوا: بايع الناس علي بن أبي  
طالب، فقالت عائشة: «قتل عثمان - والله - مظلوماً، وأنا طالبة» (٢) بدمه، والله  
ليوم من عثمان خير من علي الدهر كله».

فقال لها عبيد بن أم كلاب (٣): ولم تقولين ذلك؟ فوالله ما أظن أن بين

= يرى في معاوية شيئاً مما ورد في تلك السخافات - لما استحق ثناء رسول الله - ﷺ - عليه  
على الصلح، وكان فيه مفرطاً مقصراً يستحق اللوم، إذ كيف يصلح رجلاً تلك صفاته وبإيابه  
ويمكنه من رقاب المسلمين؟ إن هذا الكلام المتهاقت الساقط قد اشتمل على ما لا يليق  
صدوره عن أحد من عامة ذلك العصر فضلاً عن القادة السادة، وكلماته ليست في لغتهم،  
ولا في المتداول من كلامهم مما يؤكد أن هذه الحكاية وأمثالها قد حيكمت ونسجت بعد ذلك  
العصر بكثير - ولكن من تجراً على نسبة أصحاب رسول الله - ﷺ - إلى الكفر ألا يتجرأ على  
نسبة هذه التواضع إليهم؟

وانظر شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد: (١٠١/٢) وما بعدها، والغدير: (١٢٣/٢).

(١) الآية (١٠) من سورة التحريم. (٢) لفظح: «أطالب».

(٣) عبيد بن أم كلاب ترجم له في الإصابة: (١١١/٣) الترجمة رقم (٦٣٩٧)، وقال:

وله إدراك ورواية عن عمر. وانظر خير اعتراضه على عائشة وما دار بينهما في الكامل  
(١٠٦-١٠٥/٣).

- ٣٤٣ -

# المحصول في علم أصول الفقه

للإمام الأصولي النظار المقسّر  
فخر الدين محمد بن محمد بن الحسين الرازي

٥٤٤-٦٠٦ هـ / ١١٤٩-١١٤٩ م

دراسة وتحقيق

الدكتور طه جبار فياض العلواني

Sonnat.net

الجزء الرابع

مؤسسة الرسالة

پی نوشت:

(٥) المحصول، رازي، ج ٤، ص ٣٤٣

(٦) روح المعاني، آلوسي، ج ٢٢، ص ١١

(٧) كتاب الفتوح، ابن اعثم، ج ٢، ص ٤٢١

(٨) الإمامة و السياسة، ابن قتيبة الدينوري، ج ١، ص ٥١ (تحقيق الزيني)





... سال ها بعد زمانی که معاویه به خلافت رسید دیواری را که حایل میان قبرستان مسلمانان و یهودیان بود را برداشت و قبر عثمان در کنار قبور مسلمانان قرار گرفت.

- ۱۵۸ -

فقتله ، فوثب غلام آخر على قتيبة فقتله ، ونسبت دار عثمان ، وأخذ ماعلى نسائه وما كان في بيت لئال ، وكان فيه غرار تان درهم . فوثب عمرو بن الحقيق على صدر عثمان وبزرق فطعنه تسع طعنات ، وقال : أما ثلاث منها فإني طعنهن<sup>١</sup> الله تعالى ، وأما سبت منها فلئالاً كان في صدرى عليه . وأرادوا قطع رأسه ، فوقعت عليه زوجته : نائلة بنت الفرافصة وأمّ اليثين ، ابنة عيينة بن حصن الفزاري ، فصيحن وضربن الوجوه ، فقال ابن عديس : أتركوه ، وأقبل عمر بن ضبابي<sup>٢</sup> التبرجي فوثب عليه ، فسكسرت ضلعين من أضلاعه ، وقال له : سجت أبي حتى مات في السجن ! وكان قتله يوم الثامن عشر من ذي الحجة من سنة خمس وثلاثين . وقيل : بل في أيام التشريق ، وكان عمره ستاً وثلاثين سنة .

قال أبو جعفر : وبقي عثمان ثلاثة أيام لا يدفن . ثم إن حكيم بن حزام وجبير بن مطعم كلما عليا عليه السلام في أن يأذن في دفنه ففعل ، فلما سمع الناس بذلك قعدله قوم في الطريق بالحجارة ، وخرج به ناس يسير من أهله ، ومعهم الحسن بن علي وابن الزبير ، وأبو جهم بن حذيفة بين القرب والعشاء ، فأتوا به حائطاً من حيطان المدينة ، يعرف بحش كوكب<sup>(١)</sup> وهو خارج البقيع ، فصلوا عليه . وجاء ناس من الأنصار ليبتعوا من الصلاة عليه ، فأرسل علي عليه السلام ، فنبع من رجم سريره ، وكف الذين راموا منع الصلاة عليه ، ودفن في حش كوكب ، فلما ظهر معاوية على الأمر ، أمر بذلك الحائط فهدم ، وأدخل في البقيع ، وأمر الناس أن يدفنوا موتاهم حول قبره ؛ حتى اتصل بمقابر المسلمين بالبقيع .

وقيل : إن عثمان لم يدفن ، وإنه كفن في ثيابه التي قتل فيها .

(١) حش كوكب : موضع بجانب البقيع ، اشتراه عثمان وزاد فيه ( مراد الاطلاع ) .

# شرح نهج البلاغة

لابن أبي الحديد

بتحقيق

محمد أبو الفضل إبراهيم

Sonnat.net

المجلد الثاني

دار الجليل  
بيروت

پی نوشت:

- (٤) تاریخ طبری، طبری، ج ٣ ص ٤٣٩ و ٤٦٨
- (٥) کامل ابن اثیر، ج ٣، ص ١٨٠، ناشر: دارصادر، بیروت، لبنان
- (٦) البداية و النهاية، ج ٧، ص ٢١٤، ناشر: داراحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان
- (٧) شرح ابن ابی الحديد، ج ٢، ص ١٥٨، ناشر: داراحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان







در صحیح مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم از منزل عایشه خارج شدند و فرمودند: راس کفر اینجاست؛ از اینجا قوم شیطان بیرون می آید (۱۰)

۴۶ - (...) و حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَرْزُوقٍ الْقَوَارِيرِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى . ع وَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ . كُنْهَمُ عَنْ يَحْيَى الْقَطَّانِ . قَالَ الْقَوَارِيرِيُّ : حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْزُوقٍ . حَدَّثَنِي فَأَخْبَرَنِي أَنَّ مَرْزُوقًا قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : قَامَ عِنْدَ بَابِ حَفْصَةَ ، فَقَالَ يَدِيوُ نَحْوَ التَّشْرِيقِ « الْفِتْنَةُ هَهُنَا مِنْ حَيْثُ يُطْلَعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ » فَأَلْفَا مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا .  
وَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَعِيدٍ فِي رِوَايَتِهِ : قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عِنْدَ بَابِ حَائِشَةَ .

۴۷ - (...) وَ حَدَّثَنَا خَرَمَلَةُ بْنُ يَحْيَى : أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ . أَخْبَرَنِي بُرَيْدُ بْنُ أَبِي شَهَابٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، عَنْ أَبِيهِ ؛ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ، وَهُوَ مُشْتَبِهٌ بِالتَّشْرِيقِ « مَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَهُنَا . مَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَهُنَا . مَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَهُنَا . مِنْ حَيْثُ يُطْلَعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ » .

۴۸ - (...) حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ . حَدَّثَنَا وَكِيعٌ عَنْ عِكْرِمَةَ بْنِ خَمَّارٍ ، عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ بَيْتِ حَائِشَةَ فَقَالَ « رَأْسُ الْكُفْرِ مِنْ هَهُنَا ، مِنْ حَيْثُ يُطْلَعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ » يَعْنِي التَّشْرِيقَ .

۴۹ - (...) وَ حَدَّثَنَا ابْنُ نَجَّارٍ . حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ يَحْيَى ( يَعْنِي ابْنَ سَلِيمَانَ ) . أَخْبَرَنَا حَنْظَلَةُ قَالَ : سَمِعْتُ سَالِمًا يَقُولُ : سَمِعْتُ ابْنَ مَرْزُوقٍ يَقُولُ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ ، يُشِيرُ يَدِيوُ نَحْوَ التَّشْرِيقِ وَيَقُولُ « مَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَهُنَا . مَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَهُنَا » ثَلَاثًا « حَيْثُ يُطْلَعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ » .

۵۰ - (...) حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَرْزُوقٍ ابْنُ أَبِي هُرَيْرَةَ وَ وَاصِلُ بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى وَ أَحْمَدُ بْنُ مَرْزُوقٍ الْوَكِيلِيُّ ( وَاللَّفْظُ لِابْنِ أَبِي هُرَيْرَةَ ) . قَالَ : حَدَّثَنَا ابْنُ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ . قَالَ : سَمِعْتُ سَالِمَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْزُوقٍ يَقُولُ : يَأْتِيهِ الرِّقَابُ أَمَا أَشَأَلْكُمْ عَنِ الْعَشِيرَةِ ، وَأَرَأَيْتُمْ لَكُمْ لِكَبِيرَةٍ سَمِعْتُ أَبِي ، عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَرْزُوقٍ يَقُولُ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ « إِنَّ الْفِتْنَةَ تَحِي مِنْ هَهُنَا » وَأَوْتًا يَدِيوُ نَحْوَ التَّشْرِيقِ « مِنْ حَيْثُ يُطْلَعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ » وَأَنْتُمْ يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ . وَإِنَّمَا قَتَلَ مُوسَى الَّذِي قَتَلَ ، مِنْ

صَحِيحُ مُسْلِمٍ  
رَأْسُ الْكُفْرِ مِنْ هَهُنَا  
لِلْإِمَامِ أَبِي الْحَسَنِ مُسْلِمِ بْنِ الْحَجَّاجِ  
الْقَشِيرِيِّ النَّيْسَابُورِيِّ  
۳۰۶ - ۲۶۱ هـ  
(وهو ثاني كتابين، هما أصح الكتب المصنفة)

زان اصل الحديث يكبرون، محوسه، الحديث، قد ارم على هذا السند  
• سنن هذا السند الصحيح من  
• لائحة الف حديث مسوقة •  
• سلم بن الحجاج •

Sonnat.net

الجزء الرابع  
رشد على باطنه، واتباع عروسه، وفتحها وتزويجه،  
وعند كنهه وأبوابه وأبوابه، وعلى هذه الخلف  
شرح الإمام النووي، مع زوائد من آفة الله  
(عامة الكتاب ۱۰ - ۱۱)

محمد فواد عبد الباقي  
دار الحديث  
القاهرة

پی نوشت:

(۱۰) صحیح مسلم، ج ۲، ص ۵۰۳ یا ج ۴، ص ۲۲۲۹، کتاب الفتن و اشراف الساعة، باب ۱۶ / ج ۴، ص ۲۲۲۹، ناشر: دار الحديث

همچنین احمد بن حنبل آورده است که روزي رسول خدا صلي الله عليه و سلم به عايشه فرمودند: آیا شيطانت تو را تسخير کرده است؟ گفتم ای رسول خدا آیا شیطان با من است؟ گفتند: بله؛ گفتم و با هر انسانی؟ گفتند: بله؛ گفتم حتی با شما رسول خدا؟ گفتند بله اما پروردگار عزوجل به من کمک کرد(۱۱)

۲۴۸۴۵- حدثنا هارون، حدثنا عبد الله بن وهب، قال: أخبرني أبو صخر، عن أبي قتيب حدثه، أن عروة بن الزبير حدثه أن عائشة زوج النبي ﷺ حدثته: أن رسول الله ﷺ خرج من عندها ليلاً، قالت: فغرت عليه، قالت: فجاء فرأى ما أصنع، فقال: «ما لك يا عائشة، أغرتي؟» قالت: فقلت: وما لي أن لا يخار مثلي على مثلك؟! فقال رسول الله ﷺ: «أفأخذك شيطانك؟» قالت: يا رسول الله، أو معي شيطان؟ قال: «نعم». قلت: ومع كل إنسان؟ قال: «نعم» قلت: ومعك يا رسول الله؟ قال: «نعم، ولكن ربي عز وجل أعانني عليه حتى أسلم»<sup>(۱)</sup>.

مُسْنَدُ  
الإمام أحمد بن حنبل  
(۱۶۴-۲۴۱هـ)

حَقُّوا هَذَا الْبُكَرَةَ وَخَرَجُوا أَوَّيْثَهُ وَعَسَلُوا عَلَيْهِ

شعيب الأرنؤوط  
مختار العرقسوبي  
مختار الأثرين

Sonnat.net

للإمام أحمد بن حنبل

مؤسسة الرسالة

- قال أبو نعيم: غريب من حديث عطاء، تفرد به المغيرة بن زياد وهو الموصلي.  
وقال البيهقي: تفرد به المغيرة بن زياد، وليس بالقوي.  
وفي الباب عن المغيرة بن شعبة، سلف برقم (۱۸۱۹۸) وذكرنا هناك بقية  
أحاديث الباب.  
وانظر (۲۴۱۹۱).  
قال السندي: قولها: حتى تنفطروا، أي: تشفقوا.  
(۱) حديث صحيح، وهذا إسناد حسن كسابقه.  
وأخرجه البيهقي في «الدلائل» ۱۰۲/۷ من طرق هارون بن معروف، بهذا  
الإستاد.  
وأخرجه مسلم (۲۸۱۵) (۷۰)، والبيهقي في «الدلائل» ۱۰۲/۷ من طريق  
هارون بن سعيد الأيلي، عن عبد الله بن وهب، به.  
وأخرجه مختصراً النسائي في «المجتبى» ۷۲/۷، وفي «الكبرى» (۸۹۰۸)  
من طريق يحيى الأنصاري، عن عبادة بن الوليد بن عبادة بن الصامت، عن =  
۳۴۲

پی نوشت:

(۱۱) مسند احمد حنبل، ج ۶، ص ۲۲۱ یا ۴۱، ص ۳۴۲، ناشر: موسسه الرساله



## فریاد ناهنجار عایشه بر پیامبر صلی الله علیه و آله

خداوند متعال در قرآن می فرماید: ای اهل ایمان فوق صوت پیغمبر صدا بلند مکنید و بر او فریاد بر مکشید چنان که با یکدیگر سخن می گویند که اعمال نیکتان (در اثر بی ادبی) محو و باطل شود و شما فهم نکنید حجرات ۲

گویا بعضی از صحابه و حتی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله کمتر خود را مقید به این آیات می دانستند و بی اعتنا به آن بودند. محمد بن اسماعیل بخاری داستان مشاجره ابوبکر و عمر را در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله ذکر می کند که نزدیک بود آن دو هلاک شوند!

مشخص است که درگیری آنها بعد از نزول آیه شریفه بوده که حبط اعمال را منوط به ارتکاب این عمل ناشایست دانسته است و الا دلیلی بر آن مدعا وجود نداشت... در عین حال اگر دفاعیات و پرده پوشی ها و تدلیس های بخاری را بپذیریم برای رفع صوت و فریادهای عایشه بر پیامبر صلی الله علیه و آله چه توجیهی دارید؟

فقال : يا ابن الخطاب : إني رسولُ الله ، وإن يُضِيعني اللهُ أبداً . فرجع مُتَغَيِّظاً فلم يصبِرْ حتى جاءَ أبا بكرٍ ، فقال : يا أبا بكرِ أَلَسْنَا على الحقِّ وعم على الباطلِ ؟ قال : يا ابن الخطاب إنه رسولُ الله صلى اللهُ عليه وسلم ، وإن يُضِيعهُ اللهُ أبداً ، فنزلتْ سُورَةُ الفتحِ .

### ۴۹ - سُورَةُ الحجرات

وقال مُجاهدٌ : لا تَقْدُمُوا لا تُفْتَنُوا على رسولِ الله صلى اللهُ عليه وسلم حتى يَقضِيَ اللهُ على لسانه امتحن : أخلص ، ولا تنازروا : يُدعى بالكفر بعدَ الإسلام . يُتَكلم : يُفصِّمكم ، أَلَسْنَا : تَقصنا

۱ - باب ﴿ لا ترفعوا أصواتكم فوق صوت النبي ﴾ الآية : تُشْعرون : تعلمون ، ومنه « الشاعر »

۴۸۴۵ - حَدَّثَنَا يَسْرَةُ بن صفوان بن جميل اللخمي حدثنا نافع بن عمر عن ابن أبي مليكة قال « كاد الخنزي أن يهلكا أبو بكر وعمر رضي الله عنهما ، رُفعا أصواتهما عند النبي صلى اللهُ عليه وسلم حين قدم عليه

ركب بنى نعيم ، فأشار أحدهما بالأقرع بن حابس أمي بنى مُجاشع ، وأشار الآخرُ برجلٍ آخر - قال نافع لا أحفظ اسمه - فقال أبو بكر لعمر : ما أردت إلا جلافي ، قال : ما أردت جلافيك ، فارتفعت أصواتهما في ذلك ، فأمر الله ﴿ يا أيها الذين آمنوا لا ترفعوا أصواتكم ﴾ الآية . قال ابن الزبير : فما كان عمر يسمعُ رسولَ الله صلى اللهُ عليه وسلم بعدَ هذه الآية حتى يستفهمه ، ولم يَدْرُ ذلكَ عن أبيه . يعني أبا بكر ﴿ ۱ ﴾

۴۸۴۶ - حَدَّثَنَا عليُّ بن عبد الله حدثنا أزهر بن سعيدٍ أخبرنا ابنُ عَنَيْنَ قال أتاني موسى بن أسد عن أسد ابن مالكٍ رضي اللهُ عنه « أن النبي صلى اللهُ عليه وسلم أفقَدَ ثابتَ بن قيس ، فقال رجلٌ يارَسُولَ اللهُ أنا أعلمُ لك علمهُ ، فأثابهُ فَوَجَدَهُ جالساً في بيوتِ مُنْكَسَأِ رأسه ، فقال له : ما شَأْنُكَ ؟ فقال شرٌّ . كان يُرْفَعُ صَوْتُهُ فوق صوتِ النبي صلى اللهُ عليه وسلم فقد خَبِطَ عَمَلُهُ وهو من أهل النار ، فألقى الرجلُ النبي صلى اللهُ عليه وسلم فأخبرَهُ أنه قال كذا وكذا ، فقال موسى ، فرجع إليه المِرَّةَ الأخرى بِبِشَارَةٍ عظيمة ، فقال اذهبْ إليه فقلْ له : إنك نَسِيتَ من أهل النار ، ولتكنك من أهل الجنة !

۲ - باب ﴿ إن الذين ينادونك من وراء الحجرات أكثرهم لا يعقلون ﴾

۴۸۴۷ - حَدَّثَنَا الحسنُ بن محمد حدثنا حجاجُ عن ابن جُرَيْجٍ قال أخبرني ابنُ أبي مليكة أن عبد الله بن الرُّبَيْرِ أخبرهم أنه « قَدِمَ رَكْبٌ من بني نعيم على النبي صلى اللهُ عليه وسلم ، فقال أبو بكرٍ : أَمْرُ النعمانِ من مُعَمِّدٍ ، وقال عُمرُ بل أَمْرُ الأقرع بن حابس . فقال أبو بكرٍ ما أردتُ إلى - أو إلا - جلافي ؛ فقال عُمرُ : ما أردتُ جلافيك ، فضاربا حتى ارتفعت أصواتهما ، فنزلَ في ذلك : ﴿ يا أيها الذين آمنوا لا ترفعوا أصواتكم ﴾ الآية . حتى انقضت الآية .

باب ﴿ ولو أنهم صبروا حتى تخرج إليهم لكان خيرا لهم ﴾

(۱) لَقَدْ كَفَرَ أَسْمَاءُ بنتُ أبي بكرٍ .

# الجامع الصحيح

المستند من حديث رسول الله ﷺ وسنته وأيامه

## لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري

( ۲۹۴ - ۲۵۶ هـ )

وفاة بإسراجه ، وأُخبر على طبعه

والمعنى لرواه

صحيح البخاري

وفاة بكنبه وأخبره وأخبره

والمعنى لرواه

صحيح البخاري

وفاة بكنبه وأخبره وأخبره

والمعنى لرواه

صحيح البخاري

## الحجرات

sonnat.net

المكتبة السلفية  
القاهرة

پی نوشت:

(۱) صحيح البخاري، ج ۳، ص ۲۹۵، ح ۴۸۴۵، ناشر: المكتبة السلفية

عایشه فریاد می زد و می گفت والله قسم می دانم که علی نزد تو از من و پدرم محبوب تر است و فریاد او سه بار تکرار شد تا آنکه به گوش ابوبکر رسید و به او گفت آیا بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم فریاد می کنی؟

التي فسح عائشة وهي رافعة صوتها على رسول الله ﷺ فأذن له فدخل فقال يا بنة أم رومان<sup>(١)</sup> وتناولها أترفعين صوتك على رسول الله قال فقال النبي ﷺ بينه وبينها قال فلما خرج أبو بكر جعل النبي ﷺ يقول لها يترضاها ألا ترين أني حلت بين الرجل وبينك؟ قال أبو عبد الرحمن أحسبه قال ثم جاء أبو بكر فاستأذن عليه فوجده يضحكها قال فأذن له فدخل فقال أبو بكر يا رسول الله أتركاني في سلمك كما أتركاني في حربك.

(٣٩) حدثنا عبدالله قال حدثني أبي قنص بن نعيم قنص قنص العيراز ابن حُرث قال: قال العيراز بن بشر استأذن أبو بكر على رسول الله ﷺ فسمع صوت عائشة عالياً وهي تقول: والله لقد عرفت أن علياً أحب إليك من أبي مرتين أو ثلاثاً فاستأذن أبو بكر فدخل فأهوى إليها فقال يا بنة فلانة ألا اسمعك ترفعين صوتك على رسول الله ﷺ.

والعيراز ينفذ الراي على الراي ابن حُرث العمري الكوفي ثقة ثقة وابن معين والنسائي والمعجل وابن حبان. مات بعد سنة ١١٠.

ابن سعد (٣٠٧: ٩)، التاريخ الكبير (٧٨: ١/٤)، المرح (٢/٣: ٢٦)، التهذيب (٢٠٣: ٨)، والحدیث في المستدرک (٢٧٢: ٤) مثله سنماً ومناً. وابو اسحاق وان كان غلطاً ويسمى اسرائيل حال اغلظه لكن تابعه يونس بن ابي اسحاق عن ابيه. اخرجه ابو داود (٣٠٠: ٤). واخرجه النسائي في الكبرى في عشرة النساء من طريق يونس بن العيراز ليس فيه ابو اسحاق كما في نسخة الاثراف (٢٨: ٩) فيكون الحديث صحيحاً لغيره.

(٣٩) استاده حسن، ابو نعيم هو القليل بن ذكين اللامي الكوفي ولد سنة ١٣٠ وثقة غير واحد من الأئمة وقال احمد بن صالح كان يندلس احاديث متاخير ذكره ابن حجر في المزيه الاولى من المدلسين روى له الجماعة.

توفي سنة ٢١٨. ابن سعد (٤٠: ٦)، التاريخ الكبير (١١٨: ١/٤)، المرح (٢/٣: ٦٦)، تاريخ بغداد (١٢: ٢٦٦)، الميزان (٣: ٣٥٠)، الفذكرة (١: ٣٧٢)، التهذيب (٢٧٠: ٨) طبقات المدلسين (ص٦).

ويونس بن عمرو بن عبدالله ابي اسحاق السبيعي المقيمي ابو اسرائيل الكوفي صدوق وثقة ابن سعد وابن معين، وقال ابن مهدي والنسائي لم يكن به بأس وقال المعلى جازي الحديث، قبل اسمها زينب وقبل دعد وهي ام رومان بنت عامر بن موير بن عبد شمس المرأة ابي بكر ووالدة عبد الرحمن وعائشة، الاصابة (١٤١: ١/٤).

ابن ابراهيم عن أبي سلمة بن عبد الرحمن عن أبي أروى الدوسي قال كنت مع النبي ﷺ جالسا فطلع أبو بكر وعمر فقال رسول الله ﷺ: الحمد لله الذي أيدني بكيا.

(٣٨) حدثنا عبدالله قال حدثني أبي قنص وكعب قنص اسرائيل عن أبي اسحاق عن العيراز بن حُرث عن العيراز بن بشر قال جاء أبو بكر يستأذن على

والخرجه الدلاوي في الكشي (١٦: ١)، واليزار والطبراني في الاوسط كما في جمع الزوائد (٥٢: ٩)، والهاك في المستدرک (٧٣: ٣) كلهم من طريق عامر وقال الهاك هذا حديث صحيح الاسناد ولم يخرجاه وتعقبه الذهبي في تلخيصه بقره عامر واه. وان السنن أيضاً من طريق عامر ذكره ابن حجر في الاصابة (٥: ١/٤) وقال سنده صحيح.

وله شاهد عن البراء بن عازب قال الغنبي في جمع الزوائد (٥٢: ٩)، رواه الطبراني في الاوسط وفيه حبيب بن ابي حبيب كاتب مالك وهو متروك. (٣٨) استاده صحيح لغيره رجاله ثقات.

اسرائيل بن يونس بن ابي اسحاق السبيعي - يفتح المهمة وكثير المرحمة - المقيمي ابو يوسف الكوفي ثقة ثقة ابن سعد واحد وابن معين وفهمهم. وضعه ابن الغنبي وابن حزم وروى عن ابن مهدي انه لمن يسرق الحديث وقال الذهبي بعد ما ذكر تضعيف المذكورين اياه. قلت اسرائيل اعنده البخاري ومسلم في الاصول وهو في التبت كالاسطورة فلا يلتفت الى تضعيف من وضعه، وقال ابن حجر ثقة تكلم فيه بلا حجة مات سنة ١٦٠.

ابن سعد (٣٧٤: ٩)، التاريخ الكبير (٥٦: ٢/١)، المرح (٣٣٠: ١/١)، تاريخ بغداد (٢٠: ٧)، تذكرة الحفاظ (٢١٤: ١)، الميزان (٢٠٨: ١)، التهذيب (٦٦١: ١)، القريب (٦٤: ١).

وابو اسحاق هو عمرو بن عبدالله بن عبد السبيعي المقيمي الكوفي تابعي ثقة لكنه احتفظ بأخوه وزي بن خالد الكوفي الكثير. وانكر الذهبي اغلظه فقال شاع ونسي ولم يحتفظ مات سنة ١٢٩ على خلاف.

وذكر ان كمال ان اسرائيل بن يونس من حلة من سبع سنه بعد الاغلاط كما ان سليمان بن عيينة وزكريا بن ابي زائدة وزهير بن معاوية وزائدة بن زريق سمعوا منه بعد الاغلاط.

وسبع سنه ثمانية وسبعين الثوري وبقاؤه بن دعامة وشريك قبل الاغلاط. ابن سعد (٦: ٢١٣)، التاريخ الكبير (٢٣٧: ٢/٣)، المرح (١٢٣: ١/٣)، الميزان (٣: ٢٧٠)، التهذيب (٦٣: ٨)، طبقات المدلسين (ص١٦٦)، الكواكب الثورات (ص٢٢٥ - ٢٢٥).

تأليف: ام القيسرى  
 راجع: المجلسي وابو اسحاق السبيعي  
 مطبعة الرضية والارثاء الإسلامية  
 تخصص: مكتبة

من تراثنا الإسلامي  
 الكتاب الثامن والعشرون

کتاب  
 فضائل الصحابة

للإمام  
 أبي عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل

(١٦٤ - ٢٤١ هـ)

تحقيقه وخرجه احاديثه  
 وصححه الله بن محمد عباس

sonat.net

الجزء الاول

پی نوشت:

(١) فضائل الصحابة، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن أسد الشيباني(المتوفى: ٢٤١هـ) ج ١، ص ٧٥، ح ٣٩، المحقق: د. وصي الله محمد عباس، الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى ١٤٠٣ - ١٩٨٣

حتی در احادیثی دیده شده که ابوبکر بر دهان عایشه کوبید و صورت و دهان او خونین شد.

با ذکر این حدیث تکلیف تمام احادیثی که در محبوبیت عایشه به عنوان محبوب ترین همسر و ابوبکر به عنوان محبوب ترین فرد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته شده است روشن می شود.

## اتهام عایشه به خداوند

هنگامی که آیه: از همسران خویش هر کدام را که می خواهی از خود دور کن و هر کدام را که خواهی ببذیر و نگه دار و بر تو گناهی نیست تا از آنها که بر کنارشان داشته ای دیگر بارش بخود بخوانی... احزاب ۵۱

نازل شد عایشه روی به رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد و گفت می بینم که خدا هم در بر آوردن خواسته های دلت روی موافق نشان می دهد!!

اللَّهِ قَدْ جَعَلْتُ يَوْمِي مِنْكَ لِعَائِشَةَ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْسِمُ لِعَائِشَةَ يَوْمَئِذٍ يَوْمَها. يَوْمَ سُوْدَةَ حَزْرَةَ أَبِي بَكْرٍ بْنِ أَبِي شَيْبَةَ حَدَّثَنَا عَقِبَةُ بْنُ خَالِدٍ ح وَحَدَّثَنَا عَمْرُو النَّاقِدُ حَدَّثَنَا الْأَسْوَدُ بْنُ عَامِرٍ حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ ح وَحَدَّثَنَا مُجَاهِدٌ بْنُ مُوسَى حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنَا شَرِيكٌ كُلُّهُمْ عَنْ هِشَامِ بْنِ هَذَا الْأَسْنَدِ أَنَّ سُوْدَةَ لَمَّا كَثُرَتْ بِمَعْنَى حَدِيثِ

جرير وزاد في حديث شريك قالت وكانت أول امرأة تزوجها بعدى حزن أبو كريب محمد بن العلاء حدثنا أبو أسامة عن هشام عن أبيه عن عائشة قالت كنت أغار على اللاتي وهبن أنفسهن لرسول الله صلى الله عليه وسلم وأقول وتب المرأة نفسها فلما أنزل الله عز وجل ترجي من تشاء ومنهن وتووي إليك من تشاء ومن ابتغيت ممن عدت قالت قلت والله ما أرى ربك إلا يسارع لك في هواك وحزنه أبو بكر بن أبي شيبة حدثنا عبدة بن سليمان عن هشام عن أبيه عن عائشة أنها كانت تقول أما تستحي امرأة

صحيح مسلم

بشرح النووي

للخزرجي

الطبعة الأولى

١٣٤٧ هجرية - ١٩٢٩ ميلادية

Sonnat.net

المطبعة العلمية بالزلفر  
إدارة محمد عبد الطيف

وقولها جعلت يومها أي نوبها وهي يوم ولية وقولها كان يقسم لعائشة يومين يومها وسودة معناه أنه كان يكون عند عائشة في يومها ويكون عندها أيضا في يوم سودة لأنه يوالى لها اليومين والأصح عند أصحابنا أنه لا يجوز الموالاة للموهوب بلها إلا برضى الباقيات وجوزة به من أصحابنا بغير رضاهن وهو ضعيف. قولها وكانت أول امرأة تزوجها بعدى كذا ذكره مسلم من رواية يونس عن شريك أنه صلى الله عليه وسلم تزوج عائشة قبل سودة وكذا ذكره يونس أيضاً عن الزهري وعن عبدالله بن محمد بن عقيل وروى عقيل بن خالد عن الزهري أنه تزوج سودة قبل عائشة قال ابن عبد البر وهذا قول قتادة وأبي عبدة قلت وقاله أيضا محمد بن اسحاق ومحمد بن سعد كاتب الواقدي وابن قتيبة وآخرون. قولها (ما أرى ربك إلا يسارع في هواك) هو بفتح

پی نوشت:

(۱) صحیح مسلم، ج ۱۰، ص ۴۹

شاة<sup>(١)</sup>.

٢٥٢٥١- حدثنا محمد بن بشر، حدثنا هشام بن عروة، عن أبيه  
عن عائشة: أنها كانت تُعَيِّرُ النِّسَاءَ اللَّاتِي وَهَبْنَ أَنْفُسَهُنَّ  
لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ قالت: أَلَا تَسْتَحْيِي<sup>(٢)</sup> الْمَرْأَةَ أَنْ تَعْرِضَ نَفْسَهَا  
بِغَيْرِ صَدَاقٍ؟ فنزل أو قال: فانزل الله عَزَّ وَجَلَّ: ﴿تُرْجِي مَنْ  
تَشَاءُ مِنْهُمْ وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ وَمَنْ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا  
جُنَاحَ عَلَيْكَ﴾ [سورة الأحزاب: ٥١] قالت: إني أرى رَبَّكَ عَزَّ  
وَجَلَّ يُسَارِعُ لَكَ فِي هَوَالِكِ<sup>(٣)</sup>.

(١) حديث العقيدة صحيح لغيره، وهذا إسناده ضعيف، سلف الكلام عليه  
في الرواية (٢٥٤٢٩).  
وقوله: «أمرنا أن نثق عن الجارية» أخرجه ابن أبي شيبة ٢٣٩/٨ - ومن  
طريقه ابن ماجه (٣١٦٣) - عن عفان، بهذا الإسناد.  
وأخرجه الطحاوي في «شرح مشكل الآثار» (١٠٤٤) من طريق الحجاج بن  
منهال، عن حماد بن سلمة، به.  
وقد سلف برقم (٢٤٠٤٨).  
(٢) في غير (ظ) (٨) و(ظ) (٧) و(ظ) (٢): ألا تستحي.  
(٣) إسناده صحيح، رجاله ثقات رجال الشيخين.  
وأخرجه الطبري في «تفسيره» ٢٦/٢٢، بهذا الإسناد.  
وقد أشار البخاري في «صحيحه» عقب الرواية (٥١١٣) إلى رواية محمد  
ابن بشر، فقال: وتابعه محمد بن بشر.  
وأخرجه البخاري (٤٧٨٨) و(٥١١٣)، ومسلم (١٤٦٤) (٤٩)  
و(٥٠)، وابن ماجه (٢٠٠٠)، والطبري في «تفسيره» ٢٦/٢٢، والبيهقي في  
«السنن» ٥٥/٧، والحافظ في «التعليق» ٤١١/٤ من طرق عن هشام، به. =  
١٤٥

# مُسْنَدُ الإمام أحمد بن حنبل

(١٦٤-٢٤١هـ)

حَقَّقَ هَذَا الْمُسْنَدَ وَحَرَّرَ أَحَادِيثَهُ وَعَسَلَقَ عَلَيْهِ

شَيْخُ الْأُرْدُنِّ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَرِشِيُّ

مُحَدِّثَات

Sonnat.net

الإمام أحمد بن حنبل

مؤسسة الرسالة

بي نوشت:

(٢) الاستيعاب، ج ٢، ص ٧٨٢

(٣) سنن بخارى، ج ٤، ص ١٦٤

(٤) مسند احمد، ج ٦، ١٣٤ و ٢٦١

(٥) الإصابة، ج ٤، ص ٣٦٢ و ٧٨٤

(٦) سنن الكبرى، نسائي، ج ٣، ص ٣٥٩

(٧) طبقات ابن سعد، ج ٧، ص ١٥٤ و ١٥٦

این توهین و تهمتی است بسیار بزرگ توسط عایشه به خداوند متعال که نشان دهنده آن است که عایشه حتی خداوند را قبول نداشتند است؛ زیرا خداوند عادل و حکیم است و هرگز کار بیهوده و بدون حکمت انجام نمی دهد.

## كفر عايشه از زبان خودش

عطا می گوید از عایشه در مورد علی سوال شد و گفت: او بهترین بشر بود، کسی به آن شک نمی کند مگر کافر!

علی علیه السلام: ای علی! تو بهترین بشر هستی، کسی به تو شک نمی کند مگر کافر!

علی علیه السلام: بغض (کینه) علی کفر است و بغض بنی هاشم نفاق

علی علیه السلام: هیچ کس علی را دوست نمی دارد مگر مومن، و هیچ کس بغض از او ندارد مگر کافر!

علی علیه السلام: هر کس علی را سب (لعن) کند مرا سب کرده، و کسی که مرا سب کند خدا را سب کرده است!

عايشه با سند مرفوع روایت می کند که خداوند با من عهد کرد که هر کس بر علی خروج کند کافر شده و در آتش جهنم خواهد بود. به او گفته شد پس برای چه بر ضد او قیام کردی؟ گفت من این حدیث را در روز جمل فراموش کرده بودم تا اینکه در بصره به یادم آمد و من از این عملم استغفار می کنم.

أدعى فأجيب، وإني تارك فيكم الثقلين : كتاب ربنا، وعترتي أهل بيتي، فانظروا كيف تحفظوني فيهما !.

### المودة الثالثة في فضائل أمير المؤمنين علي (ع) إجمالاً

عطاء قال : سئلت عائشة عن علي قالت : ذلك خير البشر، ما شك فيه إلا كافر !.

علي عليه السلام رفعه : يا علي! أنت خير البشر، ما شك فيك إلا كافر !

حذيفة قال : علي خير البشر ومن أبي فقد كفر!

علي عليه السلام رفعه : بغض علي كفر، وبغض بني هاشم نفاق .

علي عليه السلام رفعه : لا يجب علياً إلا مؤمن، ولا يبغضه إلا كافر !

علي عليه السلام رفعه : من سب علياً فقد سبني، ومن سبني فقد سب الله !

علي عليه السلام رفعه : يا علي إن الله تعالى أشرف على الدنيا، فاختارني على رجال العالمين، ثم أطلع الثانية، فاختارك على رجال العالمين، ثم أطلع الثالثة، فاختار الأئمة من ولدك على رجال العالمين، ثم أطلع الرابعة، فاختار فاطمة على نساء العالمين .

جابر رفعه : علي خير البشر، من شك فيه فقد كفر !

ابن عباس رفعه : علي باب حطة، من دخل فيه كان مؤمناً، ومن خرج منه كان كافراً !

وعن الإمام الباقر محمد بن علي عن أبيه عليه السلام، أنه سئل رسول الله صلى الله عليه وآله عن خير الناس فقال : خيرها وأقربها وأفضلها وأقربها إلى الجنة، أقربها مني . ولا أقرب ولا أتقن إلي من علي بن أبي طالب !

وعن جميع بن عمير رضي الله عنه قال : قلنا لعائشة : كيف كان منزل علي من رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قالت : كان أكرم رجالنا على رسول الله صلى الله عليه وآله !

ابن عمر رفعه : خير رجالكم علي بن أبي طالب، وخير شبابكم الحسن والحسين، وخير نسائكم فاطمة بنت محمد، عليه الصلاة والسلام .

عائشة رفعته : إن الله قد عهد إلي أن من خرج علي من علي، فهو كافر في النار، قيل : لم خرجت عليه؟ قالت : أنا نسيت هذا الحديث يوم الجمل، حتى ذكرته بالبصرة، وأنا أستغفر الله

عن سالم بن أبي الجعد قال : قلت لجابر : حدثني عن علي قال : كان من رجال الجنة.

# ينابيع المودة

سجل عظيم للأحاديث النبوية في مناقب الإمام علي وأهل البيت عليهم السلام

Sonnat.net

للعامة الفاضل الشيخ الأجد والسيد السندي شيخ سليمان ابن شيخ إبراهيم المعروف بخواجه كلان ابن شيخ محمد معروف المشتهر به بابا خواجه الحسيني البلخي القندوزي الحنفي رحمه الله آمين

صححه وعلق عليه

علاء الدين الأعلبي

الجزء الأول

منشورات

مؤسسة الأعلبي للطبوعات

بجروت - بنغان

ص.ب ٧١٢٠

پی نوشت:

(١) ينابيع المودة، باب مودة الثالثة، ج ١، ص ٢٩٠ یا ٢٩٤، ناشر: موسسه الاعلمی للمطبوعات



علت معروف شدن این جنگ به "جمل" از این باب بود که عایشه سوار بر شتری فرماندهی جنگ با امیرالمومنین را بر عهده گرفته بود.

اهل سنت با جعل حدیثی دروغین گفته اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: اگر دو مسلمان با شمشیرهایشان در مقابل یکدیگر بایستند هر دوی آنها (در برخی روایات آمده هم قاتل و هم مقتول) در جهنم خواهند بود.

---

### پی نوشت:

(۱) فتح الباری شرح صحیح البخاری، ابن حجر عسقلانی، ج ۱۲ ص ۱۹۷، ناشر: دار المعرفة - بیروت، تحقیق: محب الدین الخطیب

(۲) جامع الصحیح، بخاری، ج ۱ ص ۲۰ و ج ۶ ص ۲۵۹۴، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت (۱۴۰۷ - ۱۹۸۷)، الطبعة: الثالثة، تحقیق: د. مصطفى ديب البغا

### نتیجه:

۱- بر اساس روایت جعلی منسوب به پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگان اهل سنت شامل: علی بن ابی طالب خلیفه چهارم اهل سنت و وهابیت و یکی از عشره مبشره، عایشه مادر اهل سنت و وهابیت، طلحه یکی از عشره مبشره و از جمله صحابی عدول، زبیر یکی از عشره مبشره و از جمله صحابی عدول، عبدالرحمن بن عبیدالله، عمرو بن عبدالله بن ابی قبیس بن عامر، المحزر بن حارثه بن ربیع، مشاجع بن مسعود السلیمان، مجالد بن مسعو السلیمان، عبدالله بن حکیم بن حزام الاسدی القرشی، هلال بن وکیع بن بشر التیمی و ابوالجعد الضمیری و بسیاری دیگر از کشته شدگان جنگ جمل که از اصحاب بوده اند هم اکنون در آتش جهنم می باشند؛ پس چگونه است که اهل سنت و وهابیت ایشان را ۱۰۰٪ قبول داشته و آن ها را عدول می دانند؟

۲- ای منصفان! تا به اینجای کار چند روایت در باب کافر و منافق بودن کسانی که با امیرالمومنین جنگ کنند را بررسی کردیم؟ ما جزای کسانی که با امیرالمومنین جنگیدند را بر عهده شما قرار می دهیم.

۳- مسعودی در مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۱ همچنین خود عایشه اقرار دارند که در جنگ جمل ۲۰,۰۰۰ مسلمان کشته شدند (طبری ۷۵,۰۰۰ نفر را نقل می کند)، آیا عایشه پس از به یاد آوری نبایستی دیه و یا رضایت مقتولین رو به دست بیاورد؟ آیا چنین کاری را کرد؟ اصلاً چنین کاری امکان پذیر است؟

۴- حالا بر فرض که فراموش کرده باشد اصلاً این گناه با استغفار بخشیده می شود؟!!!

## دوزخی بودن عایشه از زبان خودش

پس از جنگ جمل روزی ام اوفی عبیدیه (که از قبیله عبدالقیس بود و از قبیله وی صدها مرد با شهرت مانند حکیم بن جبلة را لشکر عایشه کشته بودند) به نزد عایشه رفت و گفت ای مادر مومنان درباره مادری که فرزند خردسال خویش را به قتل برساند چه می گویی؟ گفت آتش بر او لازم است!

گفت پس درباره مادری که از فرزندان بزرگسال خود بیست هزار نفر را به خاک و خون بکشاند چه می گویی؟ (کنایه از تعداد مسلمانانی که در جنگ جمل کشته شدند) فریاد برآورد این دشمن خدا را بیرون کنید!

وكيع عن مسعد عن عبد الله بن رباح عن عمار قال: لا تقولوا: كفر أهل الشام؛  
ولكن قولوا: فسقوا وظلموا .

وسئل عمار بن ياسر عن عائشة يوم الجمل، فقال: أما والله إنا لنعلم أنها زوجته  
في الدنيا والآخرة، ولكن الله ابتلاكم بها ليعلم أتبعونه أم تتبعونها! .  
وقال علي بن أبي طالب يوم الجمل: إن قوما زعموا أن البغي كان منا عليهم،  
وزعمنا أنه منهم علينا؛ وإنما اقتتلنا على البغي ولم نقتل على التكفير .

أبو بكر بن أبي شيبة قال: أول ما تكلمت به الخوارج يوم الجمل قالوا: ما أحل  
لنا دماءهم وحرم علينا أموالهم! فقال علي: هي السنة في أهل القبلة. قالوا: ما ندري  
ما هذا؟ قال: فهذه عائشة رأس القوم، أتساهمون عليها؟ قالوا: سبحان الله! أمنا .  
قال: فهي حرام؟ قالوا: نعم. قال: فإنه يجرم من أبناها ما يجرم منها .

قال: ودخلت أم أوفى العبادية على عائشة بعد وقعة الجمل فقالت لها: يا أم  
المؤمنين، ما تقولين في امرأة قتلت ابناً لها صغيراً؟ قالت: وجبت لها النار! قالت:  
فما تقولين في امرأة قتلت من أولادها الاكابر عشرين ألفاً في صعيد واحد؟ قالت:  
خذوا بيد عدوة الله!

وماتت عائشة في أيام معاوية وقد قارت السبعين؛ وقيل لها: تُدْفَنين مع رسول  
الله ﷺ؟ قالت: لا، إني أحدثت بعده حدثاً، فادفنونني مع إخوتي بالبقيع .

وقد كان النبي ﷺ قال لها: يا حُميراء، كأني بك ينبحك كلاب الحوَّاب،  
تقاتلين علياً وأنت له ظالمة .

والحوَّاب: قرية في طريق المدينة إلى البصرة، وبعض الناس يسمونها الحوَّاب، بضم  
الحاء وتشديد الواو؛ وقد زعموا أن الحوَّاب: ماء في طريق البصرة، قال في ذلك  
بعض الشيعة:

إنني بحسب آل محمد وبني الوصي شهودهم والغيب  
وأنا البريء من الزبير وطلحة ومن التي تبحت كلاب الحوَّاب

# العقد الفريد

تأليف

الفقيه أحمد بن محمد بن عبد ربه الأندلسي  
المتوفى سنة ٣٢٨ هـ

بتحقيق

دكتور  
عبد الحميد الرحباني

Sonnat.net

الجزء الخامس

دار الكتب العلمية  
بيروت لبنان

پی نوشت:

(١) العقد الفريد، ابن عبدربه اندلسی، ج ٢، ص ١٠٩، کتاب العسجدۃ الثانیہ فی الخلفاء، باب من حدیث جمل / ج ٥، ٧٩، ناشر: دار الکتاب العلمیہ

## حق با کیست؟

چطور دو شخصیت متضاد با دو لشکر علیه یک دیگر شمشیر بکشند، هزاران نفر از همدیگر را بکشند اما هر دو را محترم، مقدس، صحابی بزرگوار و اهل بهشت بدانیم؟ آیا پیامبر صلی الله علیه و آله بارها نفرمودند: الحق مع علی و علی مع الحق یُدور الحق حیث مدار؟

۲۳۵

الجزء العالیع

التقی، قال ومر علی بن ابی طالب فقال الحق مع ذا الحق مع ذا . رواه أبو یعلی ورجاله  
تقات . وعن أبی حریر المازنی قال شهدت علیاً والیرحین توافقاً فقال له علی یازیر  
أشدک الله أصمت رسول الله ﷺ يقول انک تقاتل وأنت ظالم قال نعم ولم أذكر  
إلا فی موقفی هذائم انصرف . رواه أبو یعلی وفيه عبد الملك بن مسلم قال البخاری  
لم یصح حدیثه . وعن علی أنه صعد المنبر یوم الجمعة فخطب ثم قام الیه الأشعث فقال  
غابتنا علیک الجبراء فقال من یعدنی من هؤلاء الطیارطة یخلف أحدهم ینقلب علی  
حشایه وهؤلاء یمجرون الی ذکر الله ان طردتهم إلی اذألمن الظالمین والله لقد سمعته  
یقول لیضرب ینکم علی الدین عوداً کأقصر تموم علیه بدءاً . رواه أبو یعلی وفيه عباد بن  
عبد الله الأسدی وثقه ابن حبان وقال البخاری فیہ نظر . وعن عباد بن عبد الله  
الأسدی عن علی بن أبی طالب أنه کان معه یوم الجمعة زید بن صوحان وهو یخطب  
علی منبر من أجر والموالی حوله فقام فتکلم بکلام لأدری ما هو ففضب علی حتی احمر  
وجهه فبیننا نحن كذلك اذ جاء الأشعث بن قیس ینخطی الناس فقال غابتنا علی وجهک  
هذه الجبراء فضرب زید بن صوحان علی فخذنی وقال ان الله والله لتبذین العرب  
ماکانت تکتم ثم قال من یعدنی من هذه الطیارطة ینقلب أحدهم علی فراشه ویندو قوم  
الی ذکر الله فما تأمرنی فأطردهم فأكون من الظالمین والذي فاق النجبة وبرأ النسمة  
لسمعت رسول الله ﷺ يقول لیضربنکم علی الدین عوداً کما ضربتموه علیه بدءاً .  
ورواه البرزازی وفيه عباد بن عبد الله الأسدی وثقه ابن حبان وقال البخاری فیہ نظر ،  
وبقیة رجاله رجال الصحیح . وعن محمد بن ابرهیم التیمی أن فلاناً دخل المدینة حاجاً  
فأناه الناس یسلمون علیه فدخل سمد فسلم فقال وهذا لم یسنا (۱) علی حقنا علی یاطل غیرنا  
قال فسکت عنه فقال مالک لا تتکلم فقال حاجت فتنه وظلمة فقال لیعبیری ایخ ایخ  
فأتخت حتی انجبت فقال رجل ای قرأت کتاب الله من أوله الی آخره فلم أر فیہ ایخ ایخ  
فقال أما إذ قلت ذاک فانی سمعت رسول الله ﷺ يقول علی مع الحق أو الحق  
مع علی حیث کان قال من سمع ذلك قال قاله فی بیت أم سلمة قال فارسل الی أم سلمة  
(۱) فی الأصل غیر منقوطة .

## مجمع الزوائد ومنبع الفوائد

للمحافظة نورالتی على منشی انکر الهیثمی الشافعی یثبته  
بخدمه الجلیلین العالیین والرحم

Sonnat.net

الشاهد  
مدار الکتاب العربی  
سیروب - شمشیر

پی نوشت:

(۱) مجمع الزوائد، ج ۹، باب الحق مع علی رضی الله عنه، ص ۱۳۴

(۲) مجمع الزوائد، ج ۷، باب فیما کان فی الجمل و صفین و غیرهما، ص ۲۳۳ یا ۲۳۵

حق با او است، حق با اوست - یعنی علی.

# کنز العمال

فِي سُنَنِ الْأَقْوَامِ وَالْأَفْعَالِ

للعلمة علاء الدين علي الهندي بن حسام الدين الهندي  
البرهان فوري المتوفى ٩٧٥

الجزء الحادي عشر

Sonnat.net

ضبطه وفسر غريبه صححه ووضع فهارسه ومقتاحه

شيخ مسعود

شيخ بكر بن عتيق

مؤسسة الرسالة

٣٣٠١٦ - تكونُ بين الناس فرقةٌ واختلافٌ فيكونُ هذا وأصحابه على الحقِّ - يعني علياً . (طب - عن كعب بن عجرة) .

٣٣٠١٧ - لا تسبوا علياً فإنه ممسوسٌ في ذاتِ الله تعالى . (طب ، حل . عن كعب بن عجرة) .

٣٣٠١٨ - الحقُّ مع ذا ، الحقُّ مع ذا - يعني علياً . (ع ، ص - عن أبي سعيد) .

٣٣٠١٩ - اللهُ ورسوله وجبريلُ عنك راضون . (طب - عن محمد بن عبيد الله بن أبي رافع عن أبيه عن جده) أن رسول الله ﷺ بعث علياً مبعثاً فلما قدم قال له : فذكره .

٣٣٠٢٠ - يا علي ! إن جبريلُ زعم أنه يحبك قال : وقد بانفتُ أن يحبني جبريلُ؟ قال : نعم ، ومن هو خيرٌ من جبريلُ؛ الله عز وجل يحبك . (الحسن ابن سفيان - عن أبي الضحاك الأنصاري) .

٣٣٠٢١ - حُبُّ علي يَأْكُلُ الذنوبَ كما تَأْكُلُ النارُ الحطبَ . (تمام وابن عساكر - عن أبي ؛ وأورده ابن الجوزي في الموضوعات) .

٣٣٠٢٢ - ما بُنِيَ اللهُ حُبُّ علي في قلبِ مؤمنٍ فزلتْ به قدمُ إلا بُنِيَ اللهُ قداماً يوم القيامة على الصراط . (الخطيب في التفتق والمفتق - عن محمد بن علي معضلاً) .

پی نوشت:

(٣) مناقب علی بن ابی طالب (ع)، ص ٢٤٤

(٤) تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج ١٤، ص ٣٢١

(٥) کنز العمال، متقی الهندی، ج ١١، ص ٦٢١، ح ٣٣٠١٨

(٦) مستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، کتاب معرفة الصحابه، ج ٣، ص ١١٩

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما وسیله تشخیص حق از باطل را معرفی کرده اند.

اما مسئله اینجاست که اهل سنت دو گروه متضاد با هم را قبول دارند و معتقد هستند هر چه بگویند درست است!

مگر نمی گویند اهانت به صحابه گناه است و اهانت کنندگان مشرک و کافر؟؟ پس چگونه قاتلین صحابه رضی الله هستند؟؟

چطور با این همه تضاد کنار می آید؟؟

## عائشه و نفرين معاويه

عائشه پس از آنکه برادرش (محمد بن ابی بکر) به دستور معاويه كشته شد بعد از هر نماز معاويه را نفرين می كرد.

حال مگر معاويه صحابي نيست؟ مگر توهين كنندگان به صحابه مرتد نيستند!؟

الناس، وانتدب إلى القوم كنانة بن بشر، وقام علي رضي الله عنه فحث / الناس على ١/٦١  
مصر، فتقاعدوا، فعاد يحثهم، فخرج نحر من النين، فقال: أقب لكم، وقام محمد  
خطيباً، فقال: إن القوم الذين كانوا ينتهكون الحرمة قد ساروا إليكم بالجنود فمن أراد  
فليخرج إليهم، انتديوا رحمكم الله مع كنانة بن بشر. فانتدب معه نحر من النبي رجل،  
وخرج محمد في النبي رجل، وأقبل عمرو فطرد أصحابه كنانة، فبعث إلى معاوية بن  
حديج فأحاط أصحابه بكنانة فقاتل حتى قتل، وتفرق عن محمد أصحابه، فخرج يمشي حتى  
انتهى إلى خربة، فأوى إليها، وخرج معاوية بن حديج في طلب محمد حتى انتهى إلى علوج  
على قارعة الطريق، فسألهم: هل مر بكم أحد تستكروته؟ فقال أحدهم: لا والله إلا أني  
دخلت تلك الخربة فإذا فيها رجل جالس، فقال ابن حديج: هو هو ورب الكعبة،  
فدخلوا عليه واستخرجوه وقد كاد يموت عطشاً وأقبلوا به نحو الفسطاط، فوثب أخوه  
عبد الرحمن بن أبي بكر - وكان في جند عمرو بن العاص - وقال: أقتل أخي صبراً،  
أبعث إلى معاوية بن حديج فأنه، فبعث إليه: إن عمرو بن العاص بأسرك أن تأتيه  
بمحمد بن أبي بكر، فقال: أكذاك قتلت كنانة بن بشر وأخلي أنا عن محمد، هيهات -  
فقال محمد: اسقوني من الماء، فقال معاوية: لا سقاني الله إن سقيتك قطرة أبدأ، إنكم  
منعم عثمان أن يشرب الماء حتى تقتلوه صائماً، أتدري ما أصنع بك؟ أدخلتك في  
جوف حمار ثم أحرقه بالنار. فلما بلغ الخبر عاتقة جزعت عليه جزعاً شديداً، وقتت في  
دير كل صلاة تدعو على معاوية وعمرو، وقبضت عيال محمد إليها وولده، وكان  
القاسم بن محمد في عيالها، وكتب عمرو بن العاص إلى معاوية بقتل محمد وكنانة.

أخبرنا محمد بن ناصر الحافظ، عن أبي القاسم بن أبي عبد الله بن مند، قال:

أخبرتني أبي قراءة عليه، قال: أخبرنا أبو سعيد بن يونس الحافظ، قال: حدثنا أسامة بن

أحمد التجيبي، قال: حدثني زيد بن أبي زيد بن أبي العمرة عن أحمد بن يحيى

ابن زيد، عن / إسحاق بن القزات، عن يحيى بن أيوب، عن يزيد بن أبي حبيب، قال: ١/٦١ ب

بعث معاوية بن حديج يمولي له يقال له سليم إلى المدينة بشيراً بقتل محمد بن

أبي بكر ومعه قميص محمد بن أبي بكر ودخل به دار عثمان، فاجتمع إليه آل عثمان من

رجال ونساء، وأظهروا السرور بمقتله، وأمرت أم حبيبة بنت أبي سفيان بكبش يمشي،

كَلِمَاتٌ ظَمِيرٌ  
فِي تَارِيخِ الْمُلُوكِ وَالْأُمَمِ

لأبي الفتح عبد الرحمن بن علي بن محمد بن الجوزي  
المؤلف سنة ٥٩٧ هـ

دراسة و تحقيق

محمد عبدالقادر عطا مصطفي عبدالقادر عطا

رويت عن الامام

نعم زردود

Sonnat.net

الجزء الخامس

دار الكتب العلمية

پی نوشت:

(١) الكامل في التاريخ، حوادث سنة ٣٨

(٢) المنتظم، ابن جوزي، ج ٥، ص ٦٥١

(٣) ذكر ملك عمرو بن العاص، ج ٣، ص ٣٥٧

## خوشحالی و سجده شکر عایشه از شهادت امیرالمومنین

کینه عایشه نسبت به امیرالمومنین به حدی بود که ابوالفرج اصفهانی دانشمند پر آوازه اهل سنت با سند معتبر نقل کرده است: ابوالبختری گفته وقتی خبر قتل علی علیه السلام به عائشه رسید سجده کرد.

لما أتت عائشة نعي علي أمير المؤمنين - عليه السلام - تمثلت :  
فألقت عصاها وأستقرت بها النوى كما قرّ عيناً بالأبياب المسافر<sup>(١)</sup>  
ثم قالت : من قتله؟ فقيل : رجل من مراد ، فقالت :  
فإن يك نائباً فلقد بغاه غلام ليس في فيه التراب  
فقالت لها زينب بنت أم سلمة : ألعلي تقولين هذا؟ فقالت : إذا نسيت  
فذكروني ، قال : ثم تمثلت :  
ما زال إهداء القصائد يبتنا باسم الصديق وكثرة الألقاب  
حتى تركت كأن قولك فيهم في كل مجتمع طنين ذباب<sup>(٢)</sup>  
قال : وكان الذي جاءها بتعيه سفيان بن أبي أمية بن عبد شمس بن أبي  
وقاص هذا أو نحوه . حدّثني محمد بن الحسين الأشناني ، قال : حدّثنا أحمد بن  
حازم ، قال : حدّثنا عاصم بن عامر ، وعثمان بن أبي شيبة ، قالوا : حدّثنا  
جرير ، عن الأعمش ، عن عمرو<sup>(٣)</sup> بن مرة ، عن أبي البختري ، قال : لما أن  
جاء عائشة قتل علي عليه السلام سجدت . قال أبو مخنف :  
وقالت أم الهيثم بنت الأسود النخعية ترثي أمير المؤمنين علي بن أبي طالب -  
عليه السلام -<sup>(٤)</sup> :

ألا يا عين ويحك فأسعدينا ألا نيكسي أمير المؤمنين  
رؤسنا خير من ركب المطايا وخيستها ومن ركب السفينا<sup>(٥)</sup>  
ومن لبس النعال ومن حذاها ومن قرأ المشاني والمثينا<sup>(٦)</sup>  
وكنا قبل مقتله بخير نرى مولى رسول الله قينا

(١) ابن سعد ٢٧/٣ ، وابن الأثير ١٧١/٣ والطبري ٨٧/٦ .

(٢) في الخطبة ومجمعة .

(٣) في ط وفي هامشه وما ذكر عن الخطبة وخلاصة تلخيص الكمال ٢٤٩ وميزان الاعتدال ٣٠١/٣ .

(٤) اختلف الرواة في ترتيب هذه الأبيات كما اختلفوا في نسبتها . وقد نسبها المؤلف في كتاب الأغاني ١٢٢/١١

لأبي الأسود الدؤبي ، وهي منسوبة له أيضاً في الطبري ٨٧/٦ وابن الأثير ١٧١/٣ .

(٥) كذا في الخطبة والأغاني . ونسبها أي ذلها . وفي ط وفي ح وجبها وفي الطبري وابن الأثير وورعها .

(٦) كذا في الأصول والأغاني وفي ابن الأثير واللبنة .

# مَقَاتِلُ الطَّالِبِيِّينَ

## لأبي الفرج الأصفهاني

٣٥٦ - ٢٨٤

Sonnat.net

شرح وتحقيق

الشيخ أحمد صقر

مَنُورَاتُ السَّرِيفِ الرَّضِيِّ

پی نوشت:

(١) مقاتل الطالبيين، الاصفهاني أبو الفرج علي بن الحسين(متوفى٣٥٦هـ)، ج ١، ص ١١(طبق برنامہ الجامع الكبير) یا ص ٥٥

عائشه پس از اینکه اشعار را به پایان رسانید پرسید قاتل علی کیست؟ گفتند مردی از قبیله مراد، پس گفت:  
 او اگر چه در موقع مرگ از ما دور بود ولی زنده باد جوانی که مژده مرگ او را به ما داد و مسرورمان ساخت.  
 زینب دختر ام سلمه به او گفت: آیا درباره علی این چنین می گویی؟ گفت من فراموش کار شده ام به من تذکر دهید.  
 بنا به نقل ابوالفرج پس از این گفتگو عائشه در پاسخ زینب شعری بدین مضمون خواند:

در میان ما نیز معمول بود که دوستان را با القاب و اوصاف فراوان تعریف و تمجید می نمودیم و در مدح آنان قصائد و اشعار می سرودیم. ولی آن دوران گذشت و آن زمان سپری شد و دیگر مدح و تعریف تو درباره آنان به صدای مگس می ماند که کوچکترین اثر و سودی ندارد.

لما أن عائشة نعى علي أمير المؤمنين - عليه السلام - تمثّلت :

فألقت عصاه وأستقرت بها النوى كما قرّ عيناً بالأبيات المسافر<sup>(١)</sup>

ثم قالت : من قتله؟ فقيل : رجل من مراد ، فقالت :

فإن بك نائباً فلقد بغاه غلام ليس في فيه التراب

فقالت لها زینب بنت أم سلمة : ألعلي تقولين هذا؟ فقالت : إذا نسبت

فذكروني ، قال : ثم تمثّلت :

ما زال إهداء القصائد بيننا باسم الصديق وكثرة الألقاب

حتى تركت كأن قولك فيهم في كل مجتمع طنين ذباب<sup>(٢)</sup>

قال : وكان الذي جاءها بنعيه سفيان بن أبي أمية بن عبد شمس بن أبي

وقاص هذا أو نحوه . حدّثني محمد بن الحسين الأشعري ، قال : حدّثنا أحمد بن

حازم ، قال : حدّثنا عاصم بن عامر ، وعثمان بن أبي شيبة ، قالا : حدّثنا

جرير ، عن الأعمش ، عن عمرو<sup>(٣)</sup> بن مرة ، عن أبي البخترى ، قال : لما أن

جاء عائشة قتل علي عليه السلام سجدت . قال أبو مخنف :

وقالت أم الهيثم بنت الأسود النخعية ترثي أمير المؤمنين علي بن أبي طالب -

عليه السلام -<sup>(٤)</sup> :

ألا يا عين ويحك فأسعدينا ألا نيككي أمير المؤمنيننا

ورثنا خير من ركب المطايا وخيستها ومن ركب السفينا<sup>(٥)</sup>

ومن لبس التعال ومن حدّاهما ومن قرأ المشاني والمثينا<sup>(٦)</sup>

وكنا قبل مقتله بخيبر نرى مولى رسول الله فينا

(١) ابن سعد ٣/٢٧ ، وابن الأثير ٣/١٧١ والطبري ٦/٨٧ .

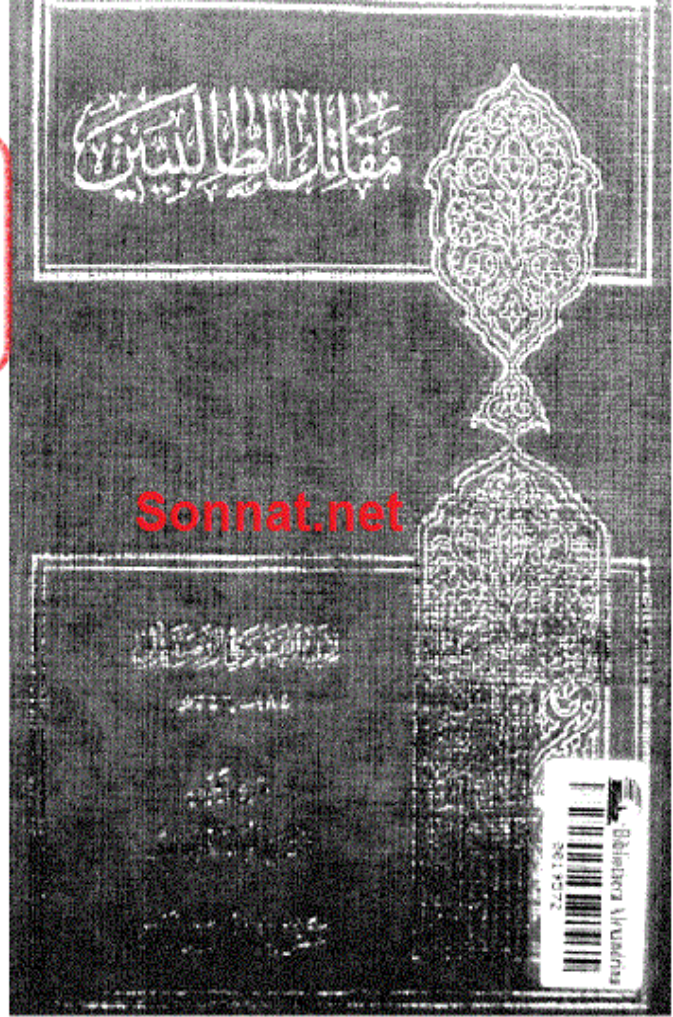
(٢) في الحطية ومجمعة .

(٣) في طوق دعيره وما ذكر عن الحطية وخلصه نذعيب الكمال ٢٤٩ وميزان الاعتدال ٣/٣٠١ .

(٤) اختلف الرواة في ترتيب هذه الأبيات كما اختلفوا في نسبتها . وقد نسبها المؤلف في كتاب الأغاني ١١/١٢٢ لأبي الأسود الدؤلي ، وهي منسوبة له أيضاً في الطبري ٦/٨٧ وابن الأثير ٣/١٧١ .

(٥) كذا في الحطية والأغاني . ونسبها أي ذلّها . وفي طوق دعيره وفي الطبري وابن الأثير ورحلهاء .

(٦) كذا في الأصون والأغاني وفي ابن الأثير ووليّتها .



منظور عائشه این بود که با کشته شدن امیرالمومنین دوران مدح و تعریف وی نیز سپری گردید است.

ويضربني بالسيف آخر مثله فكانت علينا تلك ضربة لازب  
وأنت تُناغي كل يوم ويلة بمضرك بيضاً كالظباء السوارب  
ولما انتهى إلى عائشة قتل علي - رضى الله عنه - قالت :

فألت عصاه واستقرت بها النوى كما قر عيناً بالإياب المسافر<sup>(١)</sup>  
فن قله ؟ فقيل : رجل من مُراد ، فقالت :

فإن يك نائياً فلقد نعاه غلامٌ ليس في فيه الترابُ  
فقالَت زينب ابنة أبي سَكَمَةَ: ألعلى تقولين هذا؟ فقالت: إني أنسى ،  
فإذا نسيتُ فذكرتُني . وكان الذي ذهب بنعيه سفيان بن عبيد شمس بن  
أبي وقاص الزهري . وقال ابن أبي ميثاس المرادي في قتل علي :

ونحن ضربنا يالك الخير حيناً أبا حسنٍ مأمومةً فتفطراً<sup>(٢)</sup>  
ونحن خلطنا ملكةً من نظاميو بضربة سيفٍ إذ غلاً وتَجبراً  
ونحن كراماً في الصباح أعيرةً إذا الموتُ بالموتِ ارتدى وتآزراً

وقال أيضاً : ٢٤٦٧/١

ولم أرَ مَهراً ساقه ذو سَمَاحَةٍ كمهرٍ قطامٍ من فصيحٍ وأعجمٍ  
ثلاثة آلافٍ وعبدٌ وقينَةٌ وضربٌ على بالحسامِ المصمِ  
فلا مَهراً أغلى من عليٍّ وإن غلاً ولا قتلَ إلا دون قتلِ ابنِ مُلجَمِ  
وقال أبو الأسود الدؤلي :

ألا أبلغ معاويةَ بنَ حَربٍ فلا قرَّتْ عينُ الشايبين<sup>(٣)</sup>  
أفي شهرِ الصَّيامِ فجمتمونا بخيرِ الناسِ طراً أجميناً!

(١) القان (عصا) ، ونسب لعبد ربه السلمي ؛ ويقال لسلم بن ثمامة الحنفي ، أو مقر بن  
حمار البارقي . (٢) المأمومة : الفجة التي تبلغ أم الرأس . (٣) ديوانه ٢٢١ .

## تاريخ الطبرك

تاريخ الرسل والملوك

لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري

٢٢٤ - ٨٣١

الجزء الخامس

Sonnat.net

تحقيق

محمد أبو الفضل إبراهيم

الطبعة الثانية (معدلة ومصححة)



دار المغارف بمصر

البيته تعدادي اشكال مي كنند كه ابو الفرج اصفهاني شيعه بوده است ولي ابن مطلب قابل اثبات نيست؛ حتى اگر شيعه هم باشد باز هم در قبول روايت او ضرري وارد نمى شود چرا كه شمس الدين ذهبى و ابن حجر او را راستگو دانسته اند:

پى نوشت:

(١) لسان الميزان، العسقلاني الشافعي أحمد بن علي بن حجر ابو الفضل (متوفى ٨٥٢ هـ) ج ٤، ص ٢٢١، تحقيق: دائرة المعارف النظامية - الهند، ناشر: مؤسسة الأعلمي للطبوعات - بيروت، الطبعة: الثالثة، ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م

(٢) ميزان الاعتدال في نقد الرجال، الذهبي الشافعي شمس الدين ابو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان (متوفى ٧٤٨ هـ) ج ٥، ص ١٥١، تحقيق: الشيخ علي محمد معوض والشيخ عادل أحمد عبدالموجود، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى ١٩٩٥ م



علاوه بر این تعدادی از علمای اهل سنت نقل کرده اند:

هنگامی که سفیان بن امیه خبر به قتل رسیدن علی علیه السلام را به حجاز برد و این خبر به عایشه رسید گفت: عصایش را انداخت و سر جای خویش آرام گرفت همچنان که چشم ها در هنگام بازگشت مسافر روشن می شود.

#### پی نوشت:

- (۱) مقاتل الطالبيين، الاصفهاني أبو الفرج علي بن الحسين(متوفای ۳۵۶هـ) ج ۱، ص ۱۱(طبق برنامه الجامع الكبير)
- (۲) الطبقات الكبرى، الزهري محمد بن سعد بن منيع ابو عبدالله البصري(متوفای ۲۳۰هـ) ج ۳، ص ۴۰، ناشر: دار صادر - بيروت
- (۳) أمالي ابن سمعون، ابن سمعون البغدادي أبو الحسين محمد بن أحمد بن إسماعيل بن عنبس(متوفای ۳۸۷هـ) ج ۱، ص ۴۳(طبق برنامه الجامع الكبير)
- (۴) تاريخ الطبري، الطبري أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد بن كثير بن غالب(متوفای ۳۱۰هـ) ج ۳، ص ۱۵۹، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / ج ۵، ص ۱۵۰، تحقيق: محمد ابو الفضل ابراهيم، ناشر: دارالمعارف، مصر
- (۵) أنساب الأشراف، أحمد بن يحيى بن جابر بن داود التلّادري(المتوفى ۲۷۹هـ) ج ۲، ص ۵۰۵، تحقيق: سهيل زكار ورياض الزركلي، ناشر: دار الفكر - بيروت، الطبعة: الأولى ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۶ م، عدد الأجزاء: ۱۳
- (۶) حياة الحيوان الكبرى، الدميري المصري الشافعي كمال الدين محمد بن موسى بن عيسى(متوفای ۸۰۸ هـ) ج ۱، ص ۷۵، تحقيق: أحمد حسن بسج، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان، الطبعة: الثانية ۱۴۲۴ هـ - ۲۰۰۳ م
- (۷) جواهر المطالب في مناقب الإمام علي بن أبي طالب(ع)، الدمشقي الباعوني الشافعي أبو البركات شمس الدين محمد بن أحمد(متوفای ۸۷۱هـ) ج ۲، ص ۱۰۴، تحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودي، ناشر: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية - قم، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲ هـ
- (۸) الكامل في التاريخ، ابن أثير الجزري عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد(متوفای ۶۳۰هـ) ج ۳، ص ۲۵۹، تحقيق: عبد الله القاضي، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة الثانية ۱۴۱۵ هـ / ج ۲، ص ۷۴۳، تحقيق: عمر عبد السلام تدمري، الناشر: دار الكتاب العربي، بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى ۱۴۱۷ هـ - ۱۹۹۷ م، عدد الأجزاء: ۱۰

# کتاب الطبقات الکبریٰ

طحاوی بن سعید بن منیع الریهی  
ت ۲۳۰ هـ

الجزء الثالث

الطبقة الأولى

فی البدین من المهاجرین الأنصار

Sonnat.net

تحقیق

الدكتور علی محمد عمیر

زَوْجًا نَسَاءَهُ وَلَا سَاهَمْنَا مِيرَاثَهُ . قَالُوا وَكَانَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مَلْجَمٍ فِي السِّجْنِ ، فَلَمَّا مَاتَ عَلِيٌّ ، رَضِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَرَحِمْتَهُ وَبَرَكَاتِهِ ، وَذُقِيَ بَعَثَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَلْجَمٍ فَأَخْرَجَهُ مِنَ السِّجْنِ لِيَقْتُلَهُ ، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ وَجَاءَهُ بِالْفِطْرِ وَالْبُورِيِّ وَالتَّارِ فَقَالُوا نَحْرَقُهُ ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ : دَعُونَا حَتَّى نُنْشِئَ أَنْفُسَنَا مِنْهُ ، فَقَطَعَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ يَدَيْهِ وَرَجُلِيهِ فَلَمْ يَجْزَعْ وَلَمْ يَنْكَلَمْ ، فَكَخَلَ عَيْنِيهِ بِمَسْمَارٍ مُخْمِيٍّ فَلَمْ يَجْزَعْ وَجَعَلَ يَقُولُ : إِنَّكَ لَتَكْخُلُ عَيْنِي عَمَلِكَ بِمَلْمُولٍ مَضٍّ ، وَجَعَلَ يَقُولُ : ﴿ أَقْرَأُ بِأَسِيرِ رَبِّكَ الَّذِي عَلَّقَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ عَلَقٍ ﴾ [سورة العلق ١ ، ٢] ، حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِ السُّورَةِ كُلِّهَا وَإِنَّ عَيْنِيهِ لَتَسِيلَانِ ، ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَعُلِجَ عَنْ لِسَانِهِ لِيَقْطَعَهُ فَيَجْزَعْ ، فَقِيلَ لَهُ : قَطَعْنَا يَدَيْكَ وَرَجُلِيكَ وَسَمَلْنَا عَيْنَيْكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ فَلَمْ تَجْزَعْ فَلَمَّا صِرْنَا إِلَى لِسَانِكَ جَرَعْتَ ؟ فَقَالَ : مَا ذَاكَ مِنِّي مِنْ جِزَعٍ إِلَّا أَنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَكُونَ فِي الدُّنْيَا فُوقًا لَا أَذْكَرُ اللَّهَ ، فَقَطَعُوا لِسَانَهُ ثُمَّ جَعَلُوهُ فِي قَوْصِرَةٍ وَأَحْرَقُوهُ بِالتَّارِ ، وَالعِمَّاسُ ابْنُ عَلِيٍّ يَوْمَئِذٍ صَغِيرٌ فَلَمْ يُشْتَأَنَّ بِهِ بِلُوغِهِ ، وَكَانَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ مَلْجَمٍ رَجُلًا أَسْمَرَ حَسَنَ الْوَجْهِ أَفْلَحَ شَعْرَهُ مَعَ شَحْمَةِ أُذُنَيْهِ ، فِي جِهَتِهِ أَثَرُ السُّجُودِ . قَالُوا وَذَهَبَ بِقَتْلِ عَلِيٍّ ، عَلَيْهِ السَّلَامِ ، إِلَى الْحِجَازِ سَفِيَانُ بْنُ أُمَيَّةَ بْنِ أَبِي سَفِيَانَ بْنِ أُمَيَّةَ بْنِ عَبْدِ شَمْسٍ فَبَلَغَ ذَلِكَ عَائِشَةَ فَقَالَتْ :

فَأَلَقَتْ عَصَاهَا وَاسْتَقَرَّتْ بِهَا التَّوَى كَمَا قَرَأَ عَيْنًا بِالْإِيَابِ الْمَسَافِرِ

•••

## ۲۶ - ذکر زید الحب

زید الحب بن حارثة بن سُراجل بن عبد العزی بن امرئ القیس بن عامر بن النعمان بن عامر بن عبد وُد - وسماءُ أبوه بُضَمَة : بن عوف بن کنانة بن عوف بن عُثْرَة بن زید اللات بن زُفیدة بن ثور بن کلب بن وبرة بن تغلب بن حلوان بن عمران بن الحاف بن قضاعة<sup>(۱)</sup> ، واسمه عمرو وأما شُعی قضاعة لأنه انقطع عن

۲۶ - من مصادر ترجمته : تهذیب الکمال ج ۱۰ ص ۳۵ ، وسیر أعلام النبلاء ج ۱ ص ۲۲۰ ، والإصابة ج ۲ ص ۵۹۸ .

(۱) وكذا نسبة ابن الأثير في أسد الغابة ج ۲ ص ۲۸۱ نقلا عن ابن الكلبي .

الناشر مكتبة النجاشي بالقاهرة

این بیت از زمان جاهلیت بر جای مانده بود و زمانی استفاده می شد که پس از سختی، اندوه و مشکلات زیاد گشایش و راحتی نصیب انسان می شود. خود «انداختن عصا» کنایه از اطمینان قلب و آسودگی خاطر است که وقتی شخص در مکانی معین قلبش آرام و فکرش آسوده شد می گوید "القی عصاه".

مقصود عایشه از گفتن این شعر آن بود که از بابت علی خیالم آسوده شد، دلم آرام گرفت و سینه ام باز و فکرم راحت شد؛ چون همیشه مانند کسی که انتظار مسافری را داشته باشد و به آمدن مسافر چشم هایش روشن و قلبش آرام گردد منتظر چنین خبری بودم.

لطفا برای لحظاتی در این روایات تفکر کنید؟ چقدر یک انسان می تواند کینه و حسد داشته باشد که این همه فضائل را نادیده بگیرد و در شهادت مولی الموحدین، اسد الله الغالب، یعسوب الدین، قائد الغر المحجلین، امیر المومنین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه شادمانی کند؟ این است ام المومنین اهل سنت؟

## حسد عایشہ پہ حضرت خدیجہ کبری سلام اللہ علیہا

عایشہ رضی اللہ عنہا می گوید بر هیچ یک از زنان پیامبر صلی اللہ علیہ و سلم به قدر خدیجہ حسد نبردم؛ پیش از ازدواج من هلاک شده بود ولی او را بیشتر یاد می کرد و خداوند او را به خانه ای از طلا و مروارید بشارت داده بود و هر گاه گوسفندی را ذبح می نمود برای دوستانش هدیه می فرستاد.

سمعتُ علياً رضي الله عنه يقول سمعتُ رسولَ الله صلى الله عليه وسلم يقول  
وحدثني صدقة أخيراً عبيدة عن هشام بن عروة عن أبيه قال سمعتُ عبدَ الله بن جعفر عن علي بن أبي  
طالب رضي الله عنهم عن النبي صلى الله عليه وسلم قال « خير نساءها مريم ، وخير نساءها خديجة »

۳۸۱۶ - حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عُمَيْرٍ حَدَّثَنَا اللَّيْثُ قَالَ : كَتَبَ إِلَيَّ هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ  
اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ « مَا غُرِّتُ عَلَى امْرَأَةٍ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا غُرِّتُ عَلَى خَدِيجَةَ ، هَلَكْتُ قَبْلَ أَنْ يَتَزَوَّجَنِي ،  
لَمَا كُنْتُ أَمْعَمُ بِذِكْرِهَا ، وَأَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يَبَشِّرَهَا بَيْتٍ مِنْ قَصَبٍ . وَإِنْ كَانَ لَيُدْبِحُ الشَّاةَ فَيُهْدِي فِي خِلَاتِهَا مِنْهَا  
مَا يَسْتَعْمَلُهُنَّ »

[ الحدیث ۳۸۱۶ - مطروحة في : ۳۸۱۷ ، ۳۸۱۸ ، ۵۲۲۹ ، ۶۰۰۰ ، ۷۱۸۱ ]

۳۸۱۷ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ  
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ « مَا غُرِّتُ عَلَى امْرَأَةٍ مَا غُرِّتُ عَلَى خَدِيجَةَ مِنْ كَثْرَةِ ذِكْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
لِهَا . قَالَتْ : وَتَزَوَّجَنِي بَعْدَهَا بِثَلَاثِ سِنِينَ ، وَأَمَرَهُ رَبُّهُ عَزَّ وَجَلَّ - أَوْ جِبِلِّيَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنْ يُبَشِّرَهَا بَيْتٍ  
فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ »

۳۸۱۸ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عَبْدِ بْنِ الْحَسَنِ حَدَّثَنَا أَبِي حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ هِشَامٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ  
اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ « مَا غُرِّتُ عَلَى أَحَدٍ مِنْ نِسَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا غُرِّتُ عَلَى خَدِيجَةَ وَمَلَائِكَتِهَا ، وَلَكِنْ كَانَ  
النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُكَيِّرُ ذِكْرَهَا ، وَرُبَّمَا ذَبَحَ الشَّاةَ ثُمَّ يَقْلَعُهَا أَغْصَانًا ثُمَّ يَبْعَثُهَا فِي صَدَاقِي خَدِيجَةَ ، فَرُبَّمَا  
قُلْتُ لَهُ : كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا امْرَأَةٌ إِلَّا خَدِيجَةُ ؟ فَيَقُولُ : إِنَّهَا كَانَتْ وَكَانَتْ ، وَكَانَ لِي مِنْهَا وَكَلْدٌ »

۳۸۱۹ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ حَدَّثَنَا يَحْيَى عَنْ إِسْمَاعِيلَ قَالَ : قُلْتُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي أُوْفَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا « بَشَّرَ  
النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَدِيجَةَ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، بَيْتٍ مِنْ قَصَبٍ ، لَأَصْحَبٍ فِيهِ وَلَا نَعَصَبٍ »

۳۸۲۰ - حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فَضَّلٍ عَنْ عُمَارَةَ عَنْ أَبِي رُوَيْحَةَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللَّهُ  
عَنْهَا قَالَ « أَتَى جِبِلِّيَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، هَذِهِ خَدِيجَةُ قَدْ أَتَتْ تَمَعًا إِنَاءً فِيهِ إِدَامٌ  
أَوْ طَعَامٌ أَوْ شَرَابٌ ، فَإِذَا هِيَ أَكَلَتْ فَأَقْرَأُ عَلَيْهَا السَّلَامَ مِنْ رَبِّهَا وَمَنَى ، وَبَشَّرَهَا بَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ مِنْ قَصَبٍ ،  
لَأَصْحَبٍ فِيهِ وَلَا نَعَصَبٍ »

[ الحدیث ۳۸۲۰ - مطروحة في : ۷۱۸۷ ]

۳۸۲۱ - وَقَالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ خَلِيلٍ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ مُسْهِرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ  
« لَسْتُ أَذْذُكَ هَالَةً بَنَتْ تُحْمَلِدُ - أَحَدٌ خَدِيجَةَ - عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، فَتَرَفَ اسْتِئْذَانٌ »

# الجامع الصحيح

المسند من حديث رسول الله ﷺ وسننه وأيامه

لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري

( ۲۹۱ - ۲۵۶ هـ )

Sonnat.net

قام بشرحه وتصحيحه تجاربه  
وتحقيقه  
محمد الدين الخطيب

وقام بإمراجه ، وأقرب على طبعه  
والتفصيل أمر الله  
فصيح محمد الدين الخطيب

الجزء الثالث

للمكتبة السلفية  
القاهرة

پی نوشت:

(۱) صحیح البخاری، البخاری الجعفی محمد بن اسماعیل ابو عبد الله (متوفای ۲۵۶ هـ) ج ۳، ص ۴۷، ح ۳۸۱۶، ناشر: مکتبه السلفیه، مصر

## آموزش وضو و غسل به نامحرم توسط عایشه

سالم سبلان که به خاطر امانتداریش عایشه او را اجیر کرده بود می گوید عایشه به من نشان داد که رسول خدا صلی الله علیه و سلم چگونه وضو می گرفت (!)... سه بار صورتش را شست سپس سه بار دست راستش و سه بار دست چپش را شست و سپس دستش را جلو سرش قرار داد و آن را به تمام سرش کشید و گوشه‌هایش را مسح کرد و بر دو گونه اش کشید.

سالم می گوید من آنگاه که عبد مکاتب<sup>۱</sup> بودم نزد او می رفتم. او خود را از من نمی پوشاند بلکه مقابل من می نشست و با من گفتگو می کرد... .

۷۳ مسح الأذنین	۸۴:۱	۷۲ مسح المرأة رأسها	۸۲:۱
<p>بَعَا الْخَبْرَ ثَلَاثًا وَالْيَسْرَى ثَلَاثًا وَرَضَمَتْ بَعْضًا فِي مَقْدَمِ رَأْسِهَا ثُمَّ مَسَحَتْ رَأْسَهَا مَسْحَةً وَاحِدَةً إِلَى مَوْجِرِهِ ثُمَّ مَرَّتْ بِبَيْتِهَا بِأَيْدِيهَا ثُمَّ مَرَّتْ عَلَى الْخَدَّيْنِ قَالَتْ سَأَلْتُ كَثَبًا بِنْتُ مَكَابِنَا مَا تَخْفَى مِنِّي فَجَلَسَ بَيْنَ بَدْيِ وَتَحَدَّثَ مِنِّي حَتَّى جِئْتُهَا ذَاتَ يَوْمٍ فَقُلْتُ أَدْعِي لِي بِالْبُرْكَ يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ قَالَتْ وَمَا قُلْتُ أَحْتَقِقِي اللَّهُ قَالَتْ بَارَكُ اللَّهُ لَكَ وَأَرَحَتِ الْحِجَابَ دُونَ فَمَازَعَا بَدَنُكَ ذَلِكَ الْيَوْمَ</p>		<p>رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَوَضَّأُ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ نَمَّ قَدَّمَ بَوْضُوهُ، فَأَلَوَّخَ عَلَى يَدَيْهِ الَّتِي قَسَلَتْ بِدَيْهِ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ مَضَمَضَ وَأَسْتَنْشَقَ ثَلَاثًا ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا ثُمَّ غَسَلَ بَدْيَهُ مَرَّتَيْنِ إِلَى الرِّقْقَيْنِ ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ بِدَيْهِ قَائِلًا هُمَا وَأَدْبِرْ بَدَأَ بِمَقْدَمِ رَأْسِهِ ثُمَّ ذَهَبَ بِهِمَا إِلَى قَدَمَيْهِ ثُمَّ رَدَّهَا حَتَّى رَجَعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي بَدَأَ مِنْهُ ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ</p>	
۸۴ مسح الأذنين		۸۲ عدد مسح الرأس	
<p>أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُنْصُورٍ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ عَنْ عَمْرٍو بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ الَّذِي أَرَى النَّدَاءَ قَالَ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَوَضَّأُ فَغَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا وَبَدْيَهُ مَرَّتَيْنِ وَغَسَلَ رِجْلَيْهِ مَرَّتَيْنِ وَمَسَحَ رَأْسَهُ مَرَّتَيْنِ</p>		<p>أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ حُرَيْثٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ مُوسَى عَنْ جُعَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ أَخْبَرَنِي عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ بْنِ الْحَرِثِ بْنِ أَبِي ذِيَابٍ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ سَائِرُ سَبْلَانَ قَالَ وَكَانَتْ عَائِشَةُ تَسْتَجِيبُ بِأَمَانَتِهِ وَتَسْتَجِرُهُ فَإِنِّي كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَوَضَّأُ فَتَمَضَضَتْ وَأَسْتَنْشَقَتْ ثَلَاثًا وَغَسَلَتْ وَجْهَهَا ثَلَاثًا ثُمَّ غَسَلَتْ</p>	
		۸۳ باب مسح المرأة رأسها	
		<p>أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ حُرَيْثٍ قَالَ حَدَّثَنَا الْفَضْلُ بْنُ مُوسَى عَنْ جُعَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ أَخْبَرَنِي عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ بْنِ الْحَرِثِ بْنِ أَبِي ذِيَابٍ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ سَائِرُ سَبْلَانَ قَالَ وَكَانَتْ عَائِشَةُ تَسْتَجِيبُ بِأَمَانَتِهِ وَتَسْتَجِرُهُ فَإِنِّي كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَوَضَّأُ فَتَمَضَضَتْ وَأَسْتَنْشَقَتْ ثَلَاثًا وَغَسَلَتْ وَجْهَهَا ثَلَاثًا ثُمَّ غَسَلَتْ</p>	
			۸۲ عدد مسح الرأس

سنن النسائي  
شرح الحافظ جلال الدين السيوطي  
وحاشية الإمام السدي

الموسم الأول

Sonnat.net

اعتن به ورتقه وصح فهارسه

عبد الفتاح أبو غرة

تميز هذه الطبعة الموهَّبة بتقييم الأحاديث، وضع فهرس شامل لأبواب كتب كل جزء بآخره، وضع فهرس عام للكتاب كله في جزء مستقل، موافقة لحظية كتاب والمعجم الموهَّس لالفاظ الحديث النبوي، ومفتاح كنوز السنة، ومع هذه الفهارس: الفهرس المصنوع لأحاديث سنن النسائي في كتاب وثيقة الأشراف بمعرفة الأطراف، للحافظ البزري، فيستفيد منها التراجع لهذه الكتب الثلاثة، ويصيب الباحث: الحديث المطلوب فيها بسهولة ويسر إن شاء الله تعالى.

الناشر

مكتبة المطبوعات الإسلامية بحلب

ناگفته پیداست که لازمه تعلیم وضو به شخص دیگر توسط عایشه کنار رفتن روسری و معلوم شدن دستها تا آرنج می باشد!

### پی نوشت:

(۱) سنن نسائی، ج ۱، ص ۷۳، کتاب الطهارة، باب ۸۳، ح ۱۰۰

۱- مکاتب به بنده ای می گویند که با اربابش قرار کرده خودش را به تدریج از او بخزد یا خودش کار کند یا دیگری قیمت آن را به صاحبش بپردازد تا آزاد شود. در این جریان عایشه بعد از آزاد شدن سالم از او حجاب می کرد و این نشان می دهد که عایشه آنقدر پیر نبود که مجاز به بی حجابی باشد آن هم در حدی که بتواند در مقابل نامحرمی وضو بگیرد که لازمه آن کنار رفتن روسری و معلوم شدن دستها تا آرنج می باشد و ممکن است گفته شود که عایشه بعد از حجاب کردن اجازه داده؛ اگر چنین است چرا مملوک بودن را دلیل بر جواز دخول دانسته است؟ اگر او حجاب کرده بود چرا گت «داخل شو که تو مملوکی»؟

سليمان بن يسار می گوید برای اینکه نزد عایشه بروم از او اجازه گرفتم. صدای مرا شناخت و گفت سلیمانی؟ داخل شو که تو مملوکی و بر تو چیزی نیست.

۲۵۲ الجامع الصحیح  
 قالوا: بئى يا رسول الله. قال: الإسرائء بالله، وحقوق الواليتين - وجلس وكان مثبكا فقال - :  
 ألا وقول الزور. قال فما زال يكررها حتى قلنا: لبيته سكنت. وقال إسماعيل بن إبراهيم: حدثنا  
 الجريزي حدثنا عبد الرحمن...  
 [ الحديث ٢٦٥٤ - أخرجه في: ٤٨٧٦ ، ٦٢٧٢ ، ٦٢٧٤ ، ٦٤١٨ ]

باب ١١ - شهادة الأعمى وأمره ويكافؤ وإنكأج وميأيتو وقبوله في الشافيين وغيره.  
 وما يُعرف بالأضواء. وأجاز شهادته قاسم والحسن وابن سيرين والزهرى وعطاء. وقال الشعبي:  
 تجوز شهادته إذا كان عاقلا. وقال المحكم: رب شيء تجوز فيه. وقال الزهرى: رأيت ابن عباس  
 لو شهد على شهادة أكننت تردده؟ وكان ابن عباس يبعث رجلا، إذا غابت الشمس أظفر. ويسأل  
 عن الفجر قيادا قبل له طلع صل ركعتين. وقال سليمان بن يسار: استأذنت على عائشة فمرقت  
 صوني، قالت: سليمان؟ أدخل فبكت مملوك ما يعنى عليك شيء. وأجاز سيرة بن جندب شهادة  
 امرأة متفعية.

المستند من حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم وسنة وأيامه

# الجامع الصحیح

لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري  
 (١٩٤ - ٢٥٦ هـ)

**Sonnat.net**

قام بشره وتصحيح كتابه  
 وتحقيقه  
 محمد الدين الخطيب

رقم كتيه وأبوابه وأحاديثه  
 واستقصى أحواله  
 محمد إسماعيل الخليلي

نشره وراجعه  
 وقام بإخراجه، وأخرف على طبعه  
 قاضي الدرر الخطيب

الجزء الثاني

المطبعة التراثية - القاهرة  
 ٢١ شارع النصر بالروسة • القاهرة • تليفون ٨٤٠٣٦٤

٢٦٥٥ - حدثنا محمد بن عبيد بن عبيد بن مينا بن أخبرتنا عيسى بن يونس عن هشام عن أبيه عن  
 عائشة رضي الله عنها قالت «سمع النبي صلى الله عليه وسلم رجلا يقرأ في المسجد فقال: رجمه الله،  
 لقد أذكري كذا وكذا آية أسقطت من سورة كذا وكذا» وزاد عباد بن عبد الله عن عائشة «تهدج  
 النبي صلى الله عليه وسلم في بيته، فسمعت صوت عباد يعلو في المسجد فقال: يا عائشة، أصوت  
 عباد هذا؟ قلت: نعم. قال: اللهم ارحم عبادا»  
 [ الحديث ٢٦٥٥ - أخرجه في: ٤٠٣٧ ، ٥٠٣٨ ، ٥٠٤٢ ، ٦٢٢٥ ]

٢٦٥٦ - حدثنا مالك بن إسماعيل حدثنا عبد العزيز بن أبي سلمة أخبرنا ابن شهاب عن  
 سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر رضي الله عنهما قال: قال النبي صلى الله عليه وسلم «إن  
 بلايا يؤذون يلبسوا، فكلوا واشربوا حتى يؤذون» أو قال: حتى تشبهوا أذان - ابن أم مكتوم،  
 وكان ابن أم مكتوم رجلا أعمى لا يؤذون حتى يقول له الناس: أصبحت.

٢٦٥٧ - حدثنا زياد بن يحيى حدثنا حاتم بن وردان حدثنا أيوب عن عبد الله بن أبي مليحة  
 عن البوسري بن مخرمة رضي الله عنهما قال «قيلت على النبي صلى الله عليه وسلم أقيبة، فقال لي  
 أبي مخرمة: انطلق بنا إليي عسى أن يطيننا بينها شيئا. فقام أبي على الباب فتكلم، فمررت النبي  
 صلى الله عليه وسلم صوتة، خرج النبي صلى الله عليه وسلم ومعه قباء وهو يربو محاسنة وهو يقول:  
 حيايت هذا لك، حيايت هذا لك»

پی نوشت:

(٢) صحيح بخاری، ج ٣ ص ٢٢٥، کتاب الشهادات، باب شهادة الأعمى و.../ ج ٢، ص ٢٥٢، باب شهادة الأعمى و...

اصلا مگر مکاتب بودن موجب محرمیت است؟ اندکی تفکر در این روایت به ما نمی رساند که عایشه به حجابش بی اعتنا بوده است؟



## محرمیت به روش ام المومنین عایشه

عایشه به خواهرانش دستور می داد به مردانی که او دوست دارد آن ها را ببیند و بر او وارد شوند پنج بار شیر دهند؛ اگر چه مردان بزرگ باشند سپس بر او وارد شوند؛ اما ام سلمه و سایر زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم با این کار مخالف بودند که با این نوع شیر خوردن احدی بر آن ها وارد شود مگر این که در گهواره شیرخورده باشند.

ابن شهاب، حدیثی عروہ بن الزبیر، عن عائشة زوج النبي ﷺ وأم سلمة، أن أبا حذيفة بن غنم بن ربيعة بن ربيعة بن عبد شمس كان تبنى سالمًا، وأنكحه ابنة أعميه هند بنت الوليد بن عتبة بن ربيعة، وهو مولى لامرأة من الأنصار، كما تبنى رسول الله ﷺ زيدًا، وكان من تبنى رجلاً في الجاهلية دعاه الناس إليه ووُزِّت ميراثه، حتى أنزل الله عز وجل في ذلك ﴿تَسْوِمُهُمْ لِيَأْكُلُوا مِنْهُ﴾ إلى قوله ﴿لِيَكُونَ لَهُمْ فِي الْآيَاتِ وَمَوْجِبَاتٍ﴾ فزُلوا إلى آياتهم، فمن لم يعلم له لب كان مولىً وأما في الدين.

فجاءت سُهَيْلَةُ بنت سهيل بن عمرو القرظي ثم العامري، وهي امرأة أبي حذيفة، فقالت: يا رسول الله، إنا كنا نرى سالمًا ولدًا، فكان يأوي معي ومع أبي حذيفة في بيت واحد، ويراني فضلًا، وقد أنزل الله فيهم ما قد علمت، فكيف ترى فيه؟ فقال لها النبي ﷺ: «أرضعيه؛ فأرضعته خمسَ رضعات، فكان بمنزلة ولدها من الرضاعة.

فذلك كانت عائشة تأمر بناتِ أعمامها وبناتِ إخوانها أن يرضعن من أحببت عائشة أن يراها ويدخلن عليها، وإن كان كبيرًا، وخمسَ رضعات، ثم يدخلن عليها، وأبنت أم سلمة وسائر أزواج النبي ﷺ أن يدخلن عليهن بتلك الرضاعة أحدًا من الناس حتى يرضع في المهد، وتُكَلِّمَ لعائشة: والله ما تدري لعلمها كانت رُحَصَةً من النبي ﷺ تسالم دون الناس ١٢.

١١ - باب هل يُحْرَمُ ما دون خمسِ رضعات؟

٢٠٥٥ - حدثنا عبد الله بن مسleme القمني، عن مالك، عن عبد الله ابن أبي بكر بن محمد بن عمرو بن حزم، عن عُمَرَ بنت عبد الرحمن، عن عائشة أنها قالت: كان فيما أنزل من القرآن (عشرَ رضعاتٍ يُحْرَمُنَ) ٢٠٥٥ - وكان فيما أنزل من القرآن: ﴿في ج، وعلى حاشية ج: ... أنزل الله. والحدث رواه مسلم والترمذي والنسائي وابن ماجه. [١٩٧٨].

٩ - باب في رضاعة الكبير

٢٠٥١ - حدثنا حفص بن عمر، حدثنا شعبه، ج، وحدثنا محمد بن كثير، أخبرنا سفيان، عن أشعث بن شليم، عن أبيه، عن مسروق، عن عائشة، المعنى واحد، أن رسول الله ﷺ دخل عليها وهدنها رجل، قال حفص: فشئ ذلك عليه وتغير وجهه، ثم اتفقا: قالت: يا رسول الله إنه أمني من الرضاعة، فقال: «أَنْظُرْ مَنْ إِنْجَأَكَ»، فإنا الرضاعة من الجماعة.

٢٠٥٢ - حدثنا عبد السلام بن مطهر، أن سليمان بن المغيرة حدثهم، عن أبي موسى، عن أبيه، عن ابن لعبد الله بن مسعود، عن ابن مسعود قال: لارضع إلا ما شدَّ العظم، وأبنت اللحم، فقال أبو موسى: لا نساؤنا وهذا الخبر فيكم.

٢٠٥٣ - حدثنا محمد بن سليمان الأتباري، حدثنا وكيع، عن سليمان بن المغيرة، عن أبي موسى الهلالي، عن أبيه، وعن ابن مسعود، عن النبي ﷺ، بمعناه، وقال: أشدَّ العظم.

١٠ - باب من حرم به

٢٠٥٤ - حدثنا أحمد بن صالح، حدثنا عنبسة، حدیثی یونس، عن

٢٠٥١ - أخرجه البخاري ومسلم والنسائي. [١٩٧٤].

٢٠٥٣ - عن أبيه، وعن ابن مسعود: فوق «أبيه» في ح ذب، والوار بدلها من ص فقط.

وهل حاشية ط: «أبو موسى وأبو جهولان».

٢٠٥٤ - فبراني فضلًا: على حاشية ج: «فضلًا: أي متلقة في ثياب مهني. يقال: تغضلت المرأة إذا لبست ثياب مهنتها، أو كانت في ثوب واحد. فهي مُغْضِلٌ والرجل مُغْضِلٌ أيضاً. نهاية: ٣: ٤٥٦.

والحدث رواه البخاري ومسلم والنسائي. [١٩٧٧].

# کتاب السنن

سنن أبي داود

الإمام أبي داود سليمان بن الأشعث الأزدي السجستاني  
توفي سنة ٢٤٥ هـ والقرن سنة ٨٥٧ هـ

Sonnat.net

مفتي رقابلاً بأصلها في بيروت

محمد عوامت

الجزء الثالث

دار الفکر للطباعة والنشر والتوزيع  
بيروت  
مؤسسة الزمان  
بيروت  
المكتبة الكونية  
بيروت

## پی نوشت:

- (١) مسند أبي عوانة، الاسفرائني، أبو عوانة يعقوب بن إسحاق (متوفاي ٣١٦هـ) ج ٣، ص ١٢٢، ناشر: دار المعرفة - بيروت
- (٢) مسند أحمد بن حنبل، الشيباني، ابو عبد الله أحمد بن حنبل (متوفاي ٢٤١هـ) ج ٦، ص ٢٧٠، ح ٢٦٣٧٣، ناشر: مؤسسة قرطبة - مصر
- (٣) المغني في فقه الإمام أحمد بن حنبل الشيباني، المقدسي الحنبلي، ابو محمد عبد الله بن أحمد بن قدامة (متوفاي ٦٢٠هـ) ج ٨، ص ١٤٢، ناشر: دار الفكر - بيروت، الطبعة: الأولى ١٤٠٥هـ
- (٤) مسند الشاميين، الطبراني، ابو القاسم سليمان بن أحمد بن أيوب (متوفاي ٣٦٠هـ) ج ٤، ص ١٩٢، تحقيق: حمدي بن عبد المجيد السلفي، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الأولى ١٤٠٥هـ - ١٩٨٤م
- (٥) الجمع بين الصحيحين البخاري و مسلم، الحميدي، محمد بن قنبل (متوفاي ٤٨٨هـ) ج ٤، ص ١٩٢، تحقيق د. علي حسين البواب، ناشر: دار ابن حزم - لبنان/ بيروت، الطبعة: الثانية ١٤٢٣هـ - ٢٠٠٢م
- (٦) سنن أبي داود، السجستاني الأزدي، ابوداود سليمان بن الأشعث (متوفاي ٢٧٥هـ) ج ٢، ص ٢٢٣، ح ٢٠٦١، كِتَاب النِّكَاح، بَاب فِيمَنْ حَرَّمَ بِهِ، تحقيق: محمد محيي الدين عبد الحميد، ناشر: دار الفكر / ج ٣، ص ١١، ح ٢٠٥٤، باب ٩، ناشر: الريان - بيروت

... عایشه به خواهرش ام کلثوم دختر ابی بکر و دختران برادرش دستور می داد مردانی را که او دوست دارد بر او وارد شوند شیر دهند؛ اما سایر زنان رسول خدا صلی الله علیه و سلم اجازه نمی دادند با این نوع شیر خوردن کسی بر آن ها وارد شود...

۱۵- کتاب الرضاع

۲۸

وكان من اصحاب رسول الله ﷺ وكان قد شهده بدمراً، وكان قد تبنى سالمًا الذي يقال له: سالم مولى ابي خليفه، كما تبنى رسول الله ﷺ زيد بن حارثة وانكح ابو حذيفة سالمًا - ومو يري انه ابنه - ابنة اخيه (1) فاطمة بنت الوليد بن عتبة بن ربيعة، وهي يومئذ من المهاجرات الاول، وهي يومئذ افضل ابامى قريش، فلما اتزل الله في زيد بن حارثة ما اتزل فقال: ﴿ ادعوهم لابيهم هو اقسط عند الله فان لم تعلموا اباهم فاحسبوا انكم في الدين وتواليكم ﴾ رد كل واحد ممن تبنى اولئك الى ابيه، فان لم تعلم ابيه رد الى مولا، فجمعت سهلة بنت سهيل - وهي امراة ابي حذيفة وهي من بني عامر بن لؤي - الى رسول الله ﷺ، فقالت: يا رسول الله كذا نرى سالمًا ولدًا، وكان يتخلى علي (2)، وليس لنا الا بيت واحد، فماذا ترى في شأنه؟ فقال رسول الله ﷺ: «ارضعه خمس رضعات، فحرم بلبك، فقلعت، وكانت تراه ابنا من الرضاعة، فاحذت بذلك عائشة فيمن كانت تحب ان يتخلى عليها من الرجال، فكانت تأمر اختها ام كلثوم بنت ابي بكر، وبنات اخيها ان يرضعن من حيث ان يتخلى عليها من الرجال، واولى سائر أزواج رسول الله ﷺ ان يتخلى عليهن تلك الرضاعة احدث من الناس، وقلن: ما نرى الذي امر به رسول الله ﷺ سهلة بنت سهيل الا

ذكر الامم للمرأة مفارقة اهلها إذا شهت منه امرأة عدوة انها ارضعتها

211 - اخبرنا ابو يعلى، قال: حدثنا خلف بن هشام الزبدي، قال: حدثنا حماد بن زيد، عن ايوب، عن ابن ابي مليكة عن عتبة بن الحارث، قال: تزوجت ام يحيى بنت ابي اهاب، فدخلت عليها امرأة سودة، فذكرت انها ارضعتها

(1) في «السنن» لا والله لا يدخل ...  
(2) حديث صحيح رجاله ثقات رجال الشيخين، وهو في «السنن» 2/ 60-61-62 في الرضاع: باب ما جاء في الرضاعة بعد الكبر، قال ابن عبد البر في «المصنف» 20/ 8: هذا حديث يدخل في السنن، لفقاه عروة وسائر أزواج النبي ﷺ، وللفقه سهلة بنت سهيل، وأخرجه الشافعي 23-24 عن مالك، به. وأخرجه من طريق مالك عبد الرزاق (1388)، ومن طريقه الطبراني (3377)، بذكر عائشة فيه. وأخرجه أحمد 250/ 6 و 269 و 270-271، والسنن 1/ 188، وعبد الرزاق (1388)، والبخاري (4000) في المعتز: باب ما في (12)، (5088) في النكاح: باب الاكل في الدين، وابوداود (2061) في النكاح: باب من حرم به، والسنن 1/ 24-25 في النكاح: باب تزويج المولى العربية، والبيهقي 459/ 7-8 و 460 من طرق عن الزهري، عن عروة، عن عائشة - بعضهم يزيد على بعض.

۲۷

ذكر خبر فان يصرح بصحة ما ذكرناه.

411 - اخبرنا عمدة الله بن محمد الازدي، قال: حدثنا إسحاق بن ابراهيم، قال: حدثنا عبد الرزاق، قال: اخبرنا مسلم، عن الزهري، عن عروة

عن عائشة - قالت: جاءت سهلة بنت سهيل الى رسول الله ﷺ فقالت: يا رسول الله ان سالمًا يتخلى لابي حذيفة، وياوي ممة، ويتخلى علي، فبراني فضلًا، وتخرني في منزل حبيبي، وقال الله: ﴿ ادعوهم لابيهم هو اقسط عند الله ﴾ [ الاحزاب: 5 ] فقال ﷺ: «ارضعيه تحريمي عليه» (3).

ذكر العلة التي من اجلها ارضعت سهلة سالمًا

415 - اخبرنا عمر بن سعيد بن مسعود بن سنان الطائي، قال: اخبرنا احمد بن ابي بكر، عن مالك، عن ابن شهاب انه سئل عن رضاعة الكبر فقال: اخبرني عروة بن الزبير ان ابا حذيفة بن عتبة بن ربيعة -

(1) نسخة صحيح على شرطهما، وهو في «مصنف عبد الرزاق» (1388) بغير هذا النقل.

أما قال في «التهذيب» 459/ 3: اي منيلة في ثياب مهنتي، يقال: تعطلت المرأة: إذا لبست ثياب مهنتها، أو تكاثرت في ثوب واحد، فهي قسلة، والرجل قسلة ايضاً، قال ابن عبد البر في «المصنف» 200/ 8: بمعنى هذا عدو انه كان يدخل عليها وهي متكئة بعضها، مثل الشعر واليد والوجه، يدخل عليها وهي كيف اشكتها.

صحيح ابن حبان  
بترتيب  
ابن بلبان

تأليف  
الامير عبد الله بن مسعود بن سنان الطائي  
الطائفي 277

المجلد العاشر  
Sonnat.net  
تحققه وتزج احاديثه وتعلق عليه  
شعيب الأرنؤوط  
مؤسسة الرسالة

پی نوشت:

- (۷) الأم، الشافعي، ابوعبد الله محمد بن إدريس (متوفاي ۲۰۴هـ) ج ۵، ص ۲۸، ناشر: دار المعرفة - بيروت، الطبعة: الثانية، ۱۳۹۳هـ.
- (۸) موطأ الإمام مالك، مالك بن أنس ابوعبدالله الأصبحي (متوفاي ۱۷۹هـ) ج ۲، ص ۶۰۵، تحقيق محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - مصر.
- (۹) صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، التميمي البستي، محمد بن أحمد ابوحاتم (متوفاي ۳۵۴هـ) ج ۱۰، ص ۲۸، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، ناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الثانية، ۱۴۱۴هـ - ۱۹۹۳م.

آیا علاقه عایشه برای ورود مردان نامحرم به حدی بود که به خواهرش دستور می داد به این مردان بزرگ سال شیر دهد تا آن ها به عایشه محرم شوند با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله از ورود برادر رضاعی عایشه بر او خشمگین شده بود و او را از این کار باز داشته بود؟ چرا عایشه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خلاف گفته آن حضرت عمل کرده است؟ حال اگر این مطلب واقعبیت ندارد چرا ائمه و بزرگان اهل سنت آن را با آب و تاب فراوان نقل کرده اند؟ چرا به نظر دیگر همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نمی شود؟



## عائشه و شكار جوانان قريش

عائشه روزی کنیزی را آرایش کرده و او را چرخاند و گفت شاید بتوانیم با این کنیز جوانان قريش را شكار كنيم.

### (٢٦٠) ما قالوا في الجارية تشوف ويطاف بها

١٧٦٦٤ - حدثنا أبو بكر قال نا وكيع عن العلاء بن عبد الكريم اليامي عن عمران بن رجل من زيد الله عن امرأة منهم عن عائشة أنها شوقت جارية وطاقت بها وقالت: لعلنا نصطاد بها شيب قريش.

١٧٦٦٥ - حدثنا وكيع قال نا أسامة بن زيد عن أبي حازم عن سهل بن سعد الساعدي أنهم مروا عليه بجارية قد زينت قال: فدعا بها ونظر إليها وأجلسها في حجره ومسح على رأسها ودعا لها بالبركة.

١٧٦٦٦ - حدثنا أبو بكر قال نا أسامة بن زيد عن بعض أشياخه قال قال عمر: إذا أراد أحد منكم أن يحسن الجارية فليزينها وليطوف بها يتعرض بها رزق الله.

### (٢٦١) من كان يكره المرأة على ما لا تهوى من الرجال

١٧٦٦٧ - حدثنا أبو بكر قال نا وكيع عن هشام عن أبيه قال قال عمر: لا تكرهوا فتياتكم على الدميم من الرجال فإنهن يحبين من ذلك ما تحبون.

### (٢٦٢) ما قالوا في الرجل يتزوج في أرض الحرب

١٧٦٦٨ - حدثنا أبو بكر قال نا الضحاك بن مخلد عن أشعث عن الحسن أنه كان يكره أن يتزوج الرجل في أرض الحرب ويدع ولده فيهم.

١٧٦٦٩ - حدثنا حميد بن عبد الرحمن عن حسن عن ابن أبي ليلى عن عبد الكريم عن مجاهد أنه كره نكاح نصارى أهل الروم من غير أهل العهد قال: فوصف محمد: الرجل يكون أميراً فيريد أن يتزوج فيكره ذلك له.

### (٢٦٣) من قال: لا يحصن الرجل نكاح الحرام

١٧٦٧٠ - حدثنا أبو بكر قال نا إسماعيل بن عياش عن ابن جريج عن عطاء قال: لا يحصن الرجل نكاح الحرام.

### (٢٦٤) ما قالوا في النقش بالخضاب

١٧٦٧١ - حدثنا أبو بكر قال نا وكيع عن شعبة عن يزيد بن ميسرة عن أبي عطية عن امرأة منهم قال: سمعت عمر ينهى عن النقش والتطريف في الخضاب.

الكتاب المصنف في

الأحاديث والآثار

الإمام المصنف  
أبي بكر عبد الله بن محمد بن أبي بكر الكوفي القمي  
المتوفى سنة ٢٢٥ هـ

تقديم وصبب

كمال يوسف الحوت

Sonnat.net

الجزء الرابع

كازالبتاج

## بي نوشت:

(١) لسان العرب، ج ٩، ص ١٨٥، ناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الأولى

(٢) تاج العروس من جواهر القاموس، ج ٢٣، ص ٥٣٤، تحقيق: مجموعة من المحققين، ناشر: دار الهداية

(٣) النهاية في غريب الحديث والأثر، ج ٢، ص ٥٠٩، تحقيق طاهر أحمد الزاوي، محمود محمد الطناحي، ناشر: المكتبة العلمية - بيروت - ١٣٩٩ هـ - ١٩٧٩ م / (٤) الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، ج ٤، ص ٤٩، ح ١٧٦٦٤، تحقيق: كمال يوسف الحوت، ناشر: مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، ١٤٠٩ هـ

حال سوال ما از علمای اهل سنت این است هنگامی که این روایت را در کتب خویش نقل می نمودید برایتان سوال نشد که چرا عائشه به نص شریف قران بی اعتنایی کرده است؟ برایتان سوال نشد این عمل عائشه گناه کبیره و مصداق فساد فی الارض است؟ البته شاید عائشه می خواسته دختران مجرد را شوهر بدهد!!

## عایشہ و کتک زدن یتیمان

در میان روایاتی که سیره و روش عملی عایشه را بیان می کند به مواردی بر می خوریم که عایشه نسبت به یتیمان رفتاری خشن داشته به گونه ای که منجر به کتک زدن و بی حال افتادن آنها می شده و او این روش را برای دیگر زنان یتیم پرور توصیه و سفارش می کرده است!!

شمیسه می گوید در نزد عایشه رضی الله عنه بحث ادب یتیم پیش آمد؛ گفت من یتیم را آن قدر کتک می زنم که بر روی زمین پهن شود.

- ۴۷ -

۷۸ - باب فضل المرأة إذا تصبرت على ولدها ولم تزوج

۱۴۱ - حدیث ابو عاصم عن نَهْش بن قَهْم ، عن شداد أبي عمار ، عن عوف بن مالك ، عن النبي ﷺ قال « أنا وامرأة سفهاء الخدين ، امرأة آمت من زوجها ، فصبرت على ولدها ، كهاين في الجنة »

أبو داود في : ۴۰ - كتاب الادب ، ۱۳۱ - باب في فضل من عال بنها

۷۹ - باب أدب اليتيم

۱۴۲ - حدیث مسلم قال : حدثنا شعبة عن نُهَيْسَةَ العتكية قالت : ذكر أدب اليتيم عند عائشة رضی الله عنها فقالت : إني لأضرب اليتيم حتى يبسط

۸۰ - باب فضل من مات له الولد

۱۴۳ - حدیث إسماعيل قال : حدثني مالك ، عن ابن شهاب ، عن ابن المسيب ، عن أبي هريرة . أن رسول الله ﷺ قال « لا يموت لاحد من المسلمين ثلاثة من الولد ، فتسه النار ، إلا تحمله القسم »

البخاري في : ۲۳ - كتاب الجنائز ، ۶ - باب فضل من مات له ولد مسلم في : ۴۵ - كتاب البر والصلة والآداب ، ح ۱۵۰

۱۴۴ - حدیث عمر بن حفص بن غياث قال : حدثنا أبي ، عن طلق بن معاوية ، عن أبي زرعة ، عن أبي هريرة . أن امرأة أنت النبي ﷺ بصي . قالت : ادع له . فقد دفنت ثلاثة . فقال « احتظرت حظار شديد من النار »

مسلم في : ۴۵ - كتاب البر والصلة والآداب ، ح ۱۵۰

۱۴۵ - حدیث عياش قال : حدثنا عبد الأعلى قال : حدثنا سعيد الجريزي ، عن خالد القيسي قال : مات ابن لي ، فوجدت عليه وجدا شديدا . فقلت : يا أبا هريرة ! ما سمعت من النبي ﷺ شيئا تسخى به أنفسنا عن موتانا . قال : سمعت من النبي ﷺ يقول « صغاركم دعائيس الجنة »

مسلم في : ۴۵ - كتاب البر والصلة والآداب ، ح ۱۵۴

الأدب المفرد  
لأبي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري

۱۹۴ - ۲۵۶

Sonnat.Net

لمبع على نفقة

الحاج يوسف زينك على رضا

من أعيان الحجاز

حقق نصوصه ، ودرم أبوابه وأحاديثه

وعلق عليه

عبد الوهاب بن عبد العزيز

المطبعة السنائية  
تأليف الشيخ العلامة للفتوى ۲۲۲۱

پی نوشت:

(۱) الأدب المفرد، البخاري الجعفي ابو عبدالله محمد بن إسماعيل (متوفى ۲۵۶هـ) ج ۱، ص ۴۷ یا ۶۲، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، ناشر: دار البشائر الإسلامية - بيروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۹هـ - ۱۹۸۹م

## بررسی سند روایت

### مسلم بن ابراهیم

از روایت صحیح بخاری، مسلم و سایر صحاح سته است و ابن حجر درباره او می نویسد:  
مسلم بن ابراهیم الأزدي الفراهيدي بالفاء أبو عمرو البصري ثقة مأمون مكثّر عمي بأخرة من صغار التاسعة مات سنة اثنتين وعشرين وهو أكبر شيخ لأبي داود ع

### پی نوشت:

(۱) تقریب التهذیب، ابن حجر، ج ۱، ص ۵۲۹، رقم ۶۶۱۶

### شعبة بن الحجاج

از برترین روایت تاریخ اهل سنت است. ابن حجر او را این گونه می ستاید:  
شعبة بن الحجاج بن الورد العتكي مولا هم أبو بسطام الواسطي ثم البصري ثقة حافظ متقن كان الثوري يقول هو أمير المؤمنين في الحديث وهو أول من فتنش بالعراق عن الرجال وذبح عن السنة وكان عابدا من السابعة مات سنة ستين ع

### پی نوشت:

(۱) تقریب التهذیب، ابن حجر، ج ۱، ص ۲۶۶، رقم ۲۷۹۰

### شمیسه بالتصغیر

بنت عزیز العنكية البصرية مقبولة من الثالثة بخ

### پی نوشت:

(۱) تقریب التهذیب، ابن حجر، ج ۱، ص ۷۴۹، رقم ۸۶۱۸

### معنای روایت

برای این که معنای روایت فوق روشن شود به کتب لغوی مراجعه می کنیم تا ببینیم لغویان مفردات این روایت را چگونه معنی کرده اند.

جمله ای را که عایشه بیان کرده معنایش روشن است؛ اما تنها کلمه (ینبسط) در آن قابل بررسی لغوی است.

این کلمه از ریشه «سبط» است و «ینبسط» را به فردی معنا کرده اند که از شدت کتک خوردن روی زمین دراز افتاده باشد.

از هري مي نويسد:  
 روايت شده است كه عايشه يتيمي را كه در كنارش بود مي زد به گونه اي كه بر زمين مي افتاد؛ يعني بر روي زمين دراز  
 شود. ابو عبید از اموي نقل کرده كه مي گوید شخصي افتاد؛ زمني كه بر اثر كتك زدن روي زمين دراز شود.

The screenshot shows a web browser window displaying a page from Sonnat.Net. The page contains Persian text, including a quote from Abu Ubayd ibn al-A'my: "أبو عبيد عن الأموي أنه قال: أسبط الرجل إسباطاً: إذا امتد وانسبط على الأرض من الضرب، وأنشد غيره: قد لبثت من لذة الجلاط قد أسبظت وأبما إسباط - تغر. إمأة أنت، فلما ذاق الغسل مدت نفسها على الأرض..". The text is highlighted in red. Below the text is a table of contents with columns for page number, chapter, and title. The table shows page 241 for chapter 12, titled "تهديب اللغة".

مستهل	الفصل	الكتاب	الجزء	الصفحة
1	1	تهديب اللغة	12	241

### پی نوشت:

(۲) تهذيب اللغة، الأزهری ابومنصور محمد بن أحمد (متوفای ۳۷۰هـ) ج ۱۲، ص ۲۴۱، تحقیق: محمد عوض مرعب، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة: الأولى ۲۰۰۱ م

از هري در همان كتاب روايت را با واژه اي ديگر «يتلبط» آورده و آن را معنا کرده است:  
 در روايت آمده است كه عايشه يتيم را مي زد تا حدي كه روي زمين دراز مي شد.

### پی نوشت:

(۳) تهذيب اللغة، الأزهری ابومنصور محمد بن أحمد (متوفای ۳۷۰هـ) ج ۱۳، ص ۲۳۹، تحقیق: محمد عوض مرعب، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، الطبعة: الأولى ۲۰۰۱ م

زمخشري نیز روایت عایشه را آورده آنگاه این واژه این گونه معنا کرده است:  
عایشه رضی الله عنها یتیمی را که در کنارش بود می زد تا این که به زمین می افتاد؛ سبط یعنی دراز به زمین می افتاد.  
گفته می شود وارد بر مریض شدم و او را در حالی ترك کردم که نه سخن می گفت و نه حرکتی می کرد.

- ۱۵۲ -

كسَطَ جَدَّهُ ، وَسَيِّدَهُ ؛ إِذَا أَعْفَاهُ عَنِ الْفِطْرِ وَاللَّعْنِ ؛ أَيْ تَرَكَ سَيِّدًا سَادًّا بِأَدْفَعٍ  
وَلَا مَاءٍ . فَالْوَا : وَهُوَ الرَّادُّ فِي الْحَدِيثِ ، وَيَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مِنْ سَيِّدِ رَأْسِهِ ، إِذَا يَجَّهَ بِأَلَاءِ ؛  
مِنَ السَّيِّدِ ، وَهُوَ طَائِفٌ كَثِيرٌ السَّيِّدِ ، أَيْ الرِّيشِ ؛ لَيْشُهُ جِدًّا (۱) إِذَا صَابَهُ أَدْفَى نَدَى  
فَقَطَّرَ رَيْشَهُ مَاءً . وَالْعَرَبُ تُشَبِّهُهُ بِهَ الْفَرَسِ إِذَا عَرِقَ ، قَالَ (۲) :

\* كَأَنَّهُ سَيِّدٌ بِأَلَاءٍ مَسْئُولٌ \*

ومنه يقولون لسكك لئق (۳) نيز (۴) سيّد ، وقد سيّدت ثيابك .

واللحرم أن يندخل ويدخل الحمام ولا يندسل رأسه ولا لحينه بمطّبي (۵) ونحوه .

\*\*\*

علی بن الحسین علیهما السلام - كان له سبتجونة من جلود الثعالب ؛ كان إذا  
صلّى لم يلبسها .

من فرّوة من ثعالب ؛ وكان أبو حاتم يذهب إلى لون الحفرة آتبان جون .

\*\*\*

عائشة رضی الله عنها - كانت تشرّب البتیم بكون في (۳۰۲) جبرها حتى یسبّط .  
أى یتدلّ علی وجه الأرض ، يقال : دخلت علی المریض فتركته سببًا (۶) ؛ أی  
لقی لا یتكلّم ولا یجرك .

\*\*\*

شَرَّحَ رَحِمَهُ اللهُ - إِنْ أَمْرَانِ اِخْتَصَمَا إِلَيْهِ فِي وَادٍ حَرَّةٍ ، فَتَلَّ : أَلْتَوَاهُ مَعَ هَذِهِ  
فَإِنْ هِيَ حَرَّةٌ وَحَرَّتْ وَاسْبَلَتْ فَمَا لَهَا ، وَإِنْ هِيَ حَرَّةٌ وَحَرَّتْ وَاسْبَلَتْ فَمَا لَهَا -  
وروى : حرّت وازبأرت .

اسْبَطَ فِي مَعْنَى اسْبَطَ ، وَلَوْ فَاقَهُ لَهْ فِي ثَلَاثَةِ الْأَحْرَفِ لَا يَسْكُونُ مِنْهُ اسْتِقْلَاقًا ؛  
وَأَبَتْ وَأَقْبَهُ مَعْنَى ، لِأَنَّ الرِّاءَ لَا تَكُونُ مَزِيدَةً . وَالْمَعْنَى اسْتِئْذَانًا لِلرِّضَاعِ ،  
وَسَكْنًا لَهُ .

(۱) كَذَا ؛ ش ، وعبارة اللسان : هو طائر إبل الریش إذا همل النساء على ظهره جرى من  
نوله لينة (۲) اللسان - سيد ، وهو تليل القوي ؛ ومصدره :

\* تقريبه الرعى والجوز مستقول \*

(۳) القوي ؛ لليل بالاء . (۴) ساطع من ش . (۵) المعلى ؛ ثبات . (۶) كذا  
في ش ، وفي ؛ \* سببًا ؛ .

# الفائق

## في غريب الحديث

### للعامة جارا لله محمود بن عسر الزمخشري

تحقيق

محمد أبو الفضل إبراهيم

علي محمد البجاوي

الجزء الثاني

Sonnat.Net

دار الفكر

للطباعة والنشر والتوزيع

پی نوشت:

(۴) الفائق في غريب الحديث، الزمخشري محمود بن عمر (متوفاي ۵۳۸هـ) ج ۲، ص ۱۵۲ (طبق برنامه الجامع الكبير)، تحقيق: علي محمد البجاوي - محمد أبو الفضل إبراهيم، ناشر: دار المعرفة - لبنان، الطبعة: الثانية

زمخشري در جاي ديگر همين كتاب به جاي واژه «ينبسط»، واژه «تلبطه» را ذکر کرده و آن را اين گونه معنا کرده است:  
لبط يعني بر زمين افتادن و به خاك ماليدن. از عايشه رضی الله عنه روايت شده كه او یتيم را مي زد و او را بر زمين  
مي انداخت.

پی نوشت:

(۵) الفائق في غريب الحديث، الزمخشري، محمود بن عمر (متوفاي ۵۳۸هـ) ج ۳، ص ۲۹۷ (طبق برنامه الجامع الكبير)، تحقيق: علي محمد البجاوي - محمد أبو الفضل إبراهيم، ناشر: دار المعرفة - لبنان، الطبعة: الثانية

رضي الدين قرشي نیز واژه «تلبطه» را در روایت ذکر کرده و معنا می کند:  
لبط به معنای بر زمین افتاده و مالیده شدن به خاک است. نقل شده عایشه رضی الله عنها یتیم را می زد و او را بر زمین می انداخت.

---

#### پی نوشت:

(۶) العباب الزاخر، القرشي الصغاني، رضي الدين الحسن بن محمد بن الحسن (متوفای ۶۵۰هـ) ج ۱، ص ۳۰۹ (طبق برنامه الجامع الكبير)

ابن جزري نیز روایت عایشه را این گونه معنا کرده است:  
عایشه یتیمی را که در کنارش بود می زد تا آنکه بر زمین می افتاد. گفته می شود خود را بر زمین کشیده کرد يك نوع کشیدنی، این زمانی است که از فرط زدن بر زمین کشیده شود.

---

#### پی نوشت:

(۷) النهاية في غريب الحديث والأثر، ابن أثير الجزري، ابوالسعادات المبارك بن محمد (متوفای ۶۰۶هـ)، ج ۱، ص ۴۵۶، تحقیق: طاهر أحمد الزاوي - محمود محمد الطناحي، ناشر: المكتبة العلمية - بيروت - ۱۳۹۹هـ - ۱۹۷۹م

ابن منظور نیز آورده است:  
شتر، بچه اش را پیش از رسیدن ماه زایمان بر زمین انداخت و در روایت عایشه است که او یتیمی را که در کنارش بود آن قدر می زد تا این که دراز بر زمین می افتاد. گفته می شود که بر زمین افتاده است در صورتی است که از فرط زدن و یا مریضی بر زمین دراز افتاده باشد... .

---

#### پی نوشت:

(۸) لسان العرب، الأفريقي المصري جمال الدين محمد بن مكرم بن منظور (متوفای ۷۱۱هـ) ج ۷، ص ۳۱۱، ناشر: دار صادر - بيروت، الطبعة: الأولى

با توجه به سخن لغت شناسان واژه «ببسط» معنایش این می شود که عایشه یتیم را آن قدر می زد که بی حال و کشیده شده بر زمین می افتاد و این روایت در صحیح بخاری بخش سیره و روش «ام المومنین» آمده است.

اما سوال این است اگر رفتار «ام المومنین» با این قشر مظلوم و زجر دیده جامعه که جز خداوند پناهگاهی ندارند این گونه باشد تکلیف دیگران چیست؟ آیا تکلیف همان است که عایشه به زنان مراجعه کننده یاد داده یا باید به آیات قرآن توجه نمود و رفتار خود را مطابق دستور قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله تنظیم کرد؟

یا شاید یتیمان از زمره مومنان خارج شده اند که مهر و عطوفت «مادر مومنان» شامل حال آنها نمی شده است!!

## سر یتیم را بشکن!

در روایات دیگر عایشه نوع دیگری از شکنجه هایش را نسبت به یتیمان به نمایش گذاشته و رسماً به زنان تعلیم داده است. «ام المومنین» به زنان دستور داده است سر یتیم را همانند مار افعی شکسته و خرد نمایند.

ابو جعفر اسدی روایتش را این گونه نقل کرده است:

حبیب رقاشی از مادر بزرگش ام عوانه نقل می کند که نزد عایشه رضی الله عنها بود و زنی را دید که نزد وی آمده و گفت در نزد من یتیمی است که مرا اذیت می کند ولی من دوست ندارم او را بزنم. گفت سرش را بشکن همان طور که سر مار افعی شکسته می شود؛ زیرا یتیم سزاوار تر به سر شکستن از افعی است.

---

### پی نوشت:

(۹) جزء فیه حدیث المصیبي لوین، المصیبي الأسدي، أبو جعفر محمد بن سلیمان بن حبیب بن جبیر (متوفای ۲۴۶هـ) ج ۱، ص ۶۳، تحقیق: أبو عبد الرحمن مسعد بن عبد الحمید السعدنی، دار النشر: أضواء السلف - الرياض، الطبعة: الأولى ۱۴۱۸هـ - ۱۹۹۷م

ابن ابی الدنیا بغدادی نیز این روایت را در کتاب خود آورده است.

---

### پی نوشت:

(۱۰) العیال، ابن ابی الدنیا القرشی البغدادی، ابوبکر عبد الله بن محمد بن عبید (متوفای ۲۸۱هـ) ج ۲، ص ۸۳۵، تحقیق: د نجم عبد الرحمن خلف، ناشر: دار ابن القیم - السعودیة - الدمام، الطبعة: الأولى ۱۴۱۰هـ - ۱۹۹۰م

## دختران یتیم را در میان سنگ له کنید!

تمیمی حنبلی می نویسد:

موؤدة دخترى است که زنده زنده دفن می شد. در زمان جاهلیت رسم این بود که زمین را برای دختران می کردند و آنان را در میان حفره می انداختند؛ سپس خاک ها را روی آنها می ریختند.

---

### پی نوشت:

(۱) الفواکه العذاب فی الرد علی من لم یحکم السنة والکتاب، التمیمی الحنبلی حمد بن ناصر بن عثمان آل معمر (متوفای ۱۲۲۵هـ) ج ۹، ص ۸۰ (طبق برنامه الجامع الکبیر)

پس از آن که دین اسلام آمد رسوم جاهلیت از جمله این رسم غیر انسانی و ضد عاطفی را برچید و به جای آن برای زنان و دختران اهمیت قائل شده و حق و حقوق آنان را در مشخص کرد.

جالب این است در همان زمانی که دین اسلام برای ضعیفان جامعه همانند یتیمان و فقیران احترام قائل شده و در مورد آنان به امت اسلامی به رفتار نیک سفارش می نمود پس از شهادت رسول خدا صلی الله علیه و آله عایشه که همسر آن حضرت بود بر خلاف دستور قرآن و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله هم خودش یتیم را می زد و هم این سیره خود را به دیگر زنان آموزش می داد!

ابن ابی الدینا می نویسد:

زنی از فرادیس (نام جایی در شام است) می گوید برای عایشه گفتم همراه من دختر و پسر یتیمی است. عایشه گفت پسر یتیم را نزن ولی دختر یتیم را در میان دو سنگ بگذار و هر دو سنگ را به فهم فشار بده تا له شود.

---

### پی نوشت:

(۱۱) العیال، ابن ابی الدنیا القرشی البغدادي ابوبکر عبد الله بن محمد بن عبید(متوفای ۲۸۱هـ) ج ۲، ص ۸۳۲ و ۸۳۴، تحقیق: د نجم عبد الرحمن خلف، ناشر: دار ابن القيم - السعودية - الدمام، الطبعة: الأولى ۱۴۱۰هـ - ۱۹۹۰م

نتیجه این است که عایشه بر خلاف دستور قرآن کریم و سفارش های رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر احسان بر یتیمان و کمک به آنها روش خشونت آمیزی نسبت به این قشر جامعه اتخاذ کرده بود و سیره خویش را به زنان یتیم نواز جامعه صدر اسلام نیز تعلیم می داد.

---

### منابع بیشتر:

(۱۲) معجم ابن الأعرابي، البصري الصوفي، أبو سعيد أحمد بن محمد بن زياد بن بشر بن درهم(متوفای ۳۴۰هـ) ج ۱، ص ۴۴۵، دار النشر: طبق برنامه الجامع الكبير

(۱۳) سنن البيهقي الكبرى، البيهقي أحمد بن الحسين بن علي بن موسي ابوبكر(متوفای ۴۵۸هـ) ج ۶، ص ۲۸۵، ح ۱۲۴۵۴، ناشر: مكتبة دار الباز - مكة المكرمة، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، ۱۴۱۴ - ۱۹۹۴

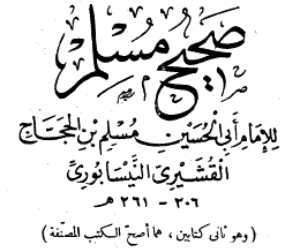
(۱۴) تهذيب الآثار وتفصيل الثابت عن رسول الله من الأخبار، الطبري، أبي جعفر محمد بن جرير بن يزيد(متوفای ۳۱۰هـ) ج ۱، ص ۴۲۱، ح ۶۹۴ و ۶۹۵، تحقيق: محمود محمد شاكر، دار النشر: مطبعة المدني - القاهرة، طبق برنامه الجامع الكبير





همین روایت را مسلم با کمی اختلاف در مضمون ذکر کرده است.

زنان پیامبر صلی الله علیه و سلم زینب دختر جحش همسر پیامبر صلی الله علیه و سلم را به نزد ایشان فرستادند... او گفت ای رسول خدا همسران تو مرا فرستاده اند و از تو می خواهند که در مورد ابی قحافة (عایشه) عدالت را اجرا کنی و سپس به من دشنام داد و مدتی طولانی چنین کرد.



والله اعلم بالصواب، والحمد لله رب العالمين، والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين، أجمعين.

Sonnat.net

الجزء الرابع

رقب على طيبه، وتغيب عرومه، واضججه وتزقيه، ومعد كنهه وأبواه وأبائجه، وعلى طيبه طيب، فخرج الإسلام التورق، عن زلفه من أمه الله (عاشم الكتاب ٥: ١٠)

محمد فؤاد عبد الباقي

دار الحديث القاهرة

٤٤ - كتاب فضائل الصحابة (١٣) باب (٨١-٨٣) حديث	٤٤ - كتاب فضائل الصحابة (١٣) باب (٨١-٨٣) حديث
<p>فَكَانَ يَقْتَدِي<sup>(١)</sup> بِن رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. قَالَتْ: فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُسْرِبُ<sup>(٢)</sup> إِلَيَّ (...). عُرِثَ<sup>(٣)</sup> أَبُو كُرَيْبٍ عَدُوًّا أَوْ أَسَانَةً جَ وَشَدَقْنَا وَعَدُوٌّ بِنِ عَرَبٍ. عَدُوًّا جَبْرِيًّا جَ وَشَدَقْنَا ابْنَ كَثِيرٍ. شَدَقْنَا عَدُوًّا بِنِ بَشَرٍ. كَلَّمَهُمْ عَنِ هَتَامٍ، بِعَدَاةِ الْإِسْنَادِ. وَقَالَ فِي عَدُوِّ جَبْرِيٍّ: كُنْتُ أَنْسِبُ بِالْبَلَدِ فِي بَيْتِهِ. وَهُوَ الْأَنْسَبُ.</p> <p>٨٢ - (٢٤٤١) عُرِثَ أَبُو كُرَيْبٍ. شَدَقْنَا عَدُوًّا عَنِ هَتَامٍ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ عَائِشَةَ؛ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا يَقْتَدُونَ بِهَا بِأَنْفُسِهِمْ يَوْمَ عَائِشَةَ. يَنْتَقُونَ بِذَلِكَ رِثَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.</p> <p>٨٣ - (٢٤٤٢) عَدُوٌّ الْمَسْنُونُ بِنِ عَدُوِّ الْفُلَوَيْيِّ وَأَبُو كَثِيرٍ بِنِ الْفَضْرِ وَعَدُوٌّ بِنِ مَعْبُدٍ (عَالِ مَعْبُدٍ: مَعْبُدِي. وَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: عَدُوًّا) بِمَقْوَبِ بِنِ إِزْرَاهِيمَ يُسْمَوْنَ عَدُوًّا أَيْ عَنِ سَالِحٍ، عَنِ ابْنِ عِيَابٍ. أَعْبَزَ فِي مَعْبُدِ بِنِ تَبِيْرِ الرَّحْمَنِ بِنِ الْعَارِثِ بِنِ هَتَامٍ؛ أَنَّ عَائِشَةَ زَوَّجَتْهُ ﷺ قَالَتْ: أَرْسَلْتُ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ فَكَلِمَةً، بَدَتْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. كَلَّمْتُهَا عَائِشَةَ وَعَدُوٌّ مُطَّلَعٌ مَعِي فِي مِرْبَعِي. كَانُوا نَهَا. فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنْ أَرَادَيْتَ أُرْسِلْتَنِي إِلَيْكَ بِمَأْتَلِكَ الْعَدَلِ فِي الْبَيْتِ أَيْ مَعَاكَلَةٍ<sup>(٤)</sup>. وَأَنَا سَاكِنَةٌ. قَالَتْ قَالَتْ نَهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَنْ يَبِيَّةَ؛ أَنْتِ تَحْبِبِينَ مَا أَحْبَبْتُ؟ فَقَالَتْ: نَعَى. قَالَ «عَلَيْهِمْ عَلَيْهِ» قَالَتْ، فَكَلَّمْتُهَا كَلِمَةً حِينَ تَحْبِسُ ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَرَجَعْتُ إِلَى أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ فَأَعْبَزْتُهُنَّ بِأَبِي قَالَتْ. وَإِلَيْهِ قَالَ نَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. فَكَلَّمْتُهَا؛ مَا تَرَكْتُ أَعْبَيْتُ عَنَّا مِنْ عَمَلِهِ. فَارْجِعِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَتَقُولِي لَهُ: إِنَّ أَرَادَيْتَ أَنْ تُشَدِّدَنَّ<sup>(٥)</sup> الْمَلِكَ فِي الْبَيْتِ أَيْ مَعَاكَلَةٍ. فَقَالَتْ كَلِمَةً، وَاللَّهِ لَا أَكَلِمَةَ فِيهَا أَبَدًا. قَالَتْ عَائِشَةُ: فَأَرْسَلْتُ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ وَزَيْبَ أَيْ مَعَاكَلَةٍ.</p>	<p>فَكَانَ يَقْتَدِي<sup>(١)</sup> بِن رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. قَالَتْ: فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُسْرِبُ<sup>(٢)</sup> إِلَيَّ (...). عُرِثَ<sup>(٣)</sup> أَبُو كُرَيْبٍ عَدُوًّا أَوْ أَسَانَةً جَ وَشَدَقْنَا وَعَدُوٌّ بِنِ عَرَبٍ. عَدُوًّا جَبْرِيًّا جَ وَشَدَقْنَا ابْنَ كَثِيرٍ. شَدَقْنَا عَدُوًّا بِنِ بَشَرٍ. كَلَّمَهُمْ عَنِ هَتَامٍ، بِعَدَاةِ الْإِسْنَادِ. وَقَالَ فِي عَدُوِّ جَبْرِيٍّ: كُنْتُ أَنْسِبُ بِالْبَلَدِ فِي بَيْتِهِ. وَهُوَ الْأَنْسَبُ.</p> <p>٨٢ - (٢٤٤١) عُرِثَ أَبُو كُرَيْبٍ. شَدَقْنَا عَدُوًّا عَنِ هَتَامٍ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ عَائِشَةَ؛ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا يَقْتَدُونَ بِهَا بِأَنْفُسِهِمْ يَوْمَ عَائِشَةَ. يَنْتَقُونَ بِذَلِكَ رِثَاةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.</p> <p>٨٣ - (٢٤٤٢) عَدُوٌّ الْمَسْنُونُ بِنِ عَدُوِّ الْفُلَوَيْيِّ وَأَبُو كَثِيرٍ بِنِ الْفَضْرِ وَعَدُوٌّ بِنِ مَعْبُدٍ (عَالِ مَعْبُدٍ: مَعْبُدِي. وَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: عَدُوًّا) بِمَقْوَبِ بِنِ إِزْرَاهِيمَ يُسْمَوْنَ عَدُوًّا أَيْ عَنِ سَالِحٍ، عَنِ ابْنِ عِيَابٍ. أَعْبَزَ فِي مَعْبُدِ بِنِ تَبِيْرِ الرَّحْمَنِ بِنِ الْعَارِثِ بِنِ هَتَامٍ؛ أَنَّ عَائِشَةَ زَوَّجَتْهُ ﷺ قَالَتْ: أَرْسَلْتُ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ فَكَلِمَةً، بَدَتْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. كَلَّمْتُهَا عَائِشَةَ وَعَدُوٌّ مُطَّلَعٌ مَعِي فِي مِرْبَعِي. كَانُوا نَهَا. فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنْ أَرَادَيْتَ أُرْسِلْتَنِي إِلَيْكَ بِمَأْتَلِكَ الْعَدَلِ فِي الْبَيْتِ أَيْ مَعَاكَلَةٍ<sup>(٤)</sup>. وَأَنَا سَاكِنَةٌ. قَالَتْ قَالَتْ نَهَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَنْ يَبِيَّةَ؛ أَنْتِ تَحْبِبِينَ مَا أَحْبَبْتُ؟ فَقَالَتْ: نَعَى. قَالَ «عَلَيْهِمْ عَلَيْهِ» قَالَتْ، فَكَلَّمْتُهَا كَلِمَةً حِينَ تَحْبِسُ ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَرَجَعْتُ إِلَى أَزْوَاجِ النَّبِيِّ ﷺ فَأَعْبَزْتُهُنَّ بِأَبِي قَالَتْ. وَإِلَيْهِ قَالَ نَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ. فَكَلَّمْتُهَا؛ مَا تَرَكْتُ أَعْبَيْتُ عَنَّا مِنْ عَمَلِهِ. فَارْجِعِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَتَقُولِي لَهُ: إِنَّ أَرَادَيْتَ أَنْ تُشَدِّدَنَّ<sup>(٥)</sup> الْمَلِكَ فِي الْبَيْتِ أَيْ مَعَاكَلَةٍ. فَقَالَتْ كَلِمَةً، وَاللَّهِ لَا أَكَلِمَةَ فِيهَا أَبَدًا. قَالَتْ عَائِشَةُ: فَأَرْسَلْتُ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ﷺ وَزَيْبَ أَيْ مَعَاكَلَةٍ.</p>
<p>(١) (تلمسني) أي تهادني وتسامعني في المحلظة والفترة الزمنية. مأخوذة من السور. وهو الانفتاح.</p> <p>(٢) (سورة) السورة العوران ووجه التشب.</p> <p>(٣) (من حد) مكنها هو في معجم السخ. سورة من حد. وفي بعضها من حد. وهو شدة الحلق وتوراة.</p> <p>(٤) (البيعة) الرجوع. ومعنى الكلام أنها كلمة الأوصاف إلا أن فيها شدة حلق وسرعة تحبب تسرع منها الرجوع. أي إذا وقع ذلك منها رجعت معه سرعاً، ولا تضر عليه.</p> <p>(٥) (تم ردتني) أي أتتني من ثوبية في.</p> <p>(٦) (لم ألتها) أي لم ألتها.</p> <p>(٧) (حين) فبعض السخ حين، بدل حين. وكلاماً صحيح. ووجه التامني حين.</p> <p>(٨) (أجبت عليها) أي أمتتها وأمتتها بالمرسة.</p> <p>(٩) (ألتها) أي ألتها وألتها.</p>	<p>(١) (تلمسني) أي تبادلي وتسامعني في المحلظة والفترة الزمنية. مأخوذة من السور. وهو الانفتاح.</p> <p>(٢) (سورة) السورة العوران ووجه التشب.</p> <p>(٣) (من حد) مكنها هو في معجم السخ. سورة من حد. وفي بعضها من حد. وهو شدة الحلق وتوراة.</p> <p>(٤) (البيعة) الرجوع. ومعنى الكلام أنها كلمة الأوصاف إلا أن فيها شدة حلق وسرعة تحبب تسرع منها الرجوع. أي إذا وقع ذلك منها رجعت معه سرعاً، ولا تضر عليه.</p> <p>(٥) (تم ردتني) أي أتتني من ثوبية في.</p> <p>(٦) (لم ألتها) أي لم ألتها.</p> <p>(٧) (حين) فبعض السخ حين، بدل حين. وكلاماً صحيح. ووجه التامني حين.</p> <p>(٨) (أجبت عليها) أي أمتتها وأمتتها بالمرسة.</p> <p>(٩) (ألتها) أي ألتها وألتها.</p>

پی نوشت:

(٢) صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج أبو الحسن القشيري النيسابوري (المتوفى: ٢٦١هـ) ج ٤، ص ١٨٩١، المحقق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت، عدد الأجزاء: ٥

## ناسزاي صفيه همسر رسول خدا صلى الله عليه و آله به عايشه

عايشه گفته است كه من و صفيه به يكديگر دشنام مي داديم. من به پدر او دشنام دادم او نيز به پدر من دشنام داد. رسول خدا - صلى الله عليه و سلم- سخن او را شنيد و فرمودند: اي صفيه به ابا بكر دشنام مي دهی! اي صفيه به ابا بكر دشنام مي دهی!

اليوم؟ قال: «يا حُمَيْراء كنت عند أم سلمة». فقلت: ما تشجع من أم سلمة؟ قالت: فتبسم فقلت: يا رسول الله ألا تخيرني عنك لو أنك نزلت بعدوتين إحداهما لم تُرْعَ والأخرى قد رُعيت أيهما كنت ترعى؟ قال: «التي لم ترع». قلت: فإنا ليس كأحد من نساءك، كل امرأة من نساءك قد كانت عند رجل غيري. قالت: فتبسم رسول الله، ﷺ.

أخبرنا محمد بن عمر، حدثني ابن أبي سيرة عن موسى بن ميسرة عن أبي عبد الله القُرَاط قال: كانت يد أبي هريرة في يدي، يعني ليلة ماتت عائشة، عليها السلام.

أخبرنا محمد بن عمر عن عبيد الله بن عروة عن عثمان بن عروة عن أبيه قال: توفيت عائشة ليلة الثلاثاء لتسع عشرة خلت من شهر رمضان سنة ثمانٍ وخمسين وصلى عليها أبو هريرة.

أخبرنا محمد بن عمر عن عبيد الله بن عروة عن عيسى بن معمر عن عباد بن عبد الله بن الزبير قال: مددنا على قبر عائشة ثوباً وحملنا جريداً فيه خجرق ودفناها ليلاً بعد الوتر في شهر رمضان.

أخبرنا محمد بن عمر عن عمر بن عبد الله بن محمد بن عبد الرحمن بن أبي بكر عن أبيه قال: حضرت قبر عائشة دفناها ليلاً.

أخبرنا محمد بن عمر، أخبرنا محمد بن عبد الله بن جعفر عن ابن أبي عون قال: قالت عائشة كنت استبّ أنا وصبغة فسببت أباهاً فسبّت أبي، وسمعه رسول الله، ﷺ، فقال: «يا صبغة تسبّين أبا بكر! يا صبغة تسبّين أبا بكر!».

أخبرنا محمد بن عمر، أخبرنا محمد بن عبد الله عن الزهري عن ابن المسيّب قال: قال رسول الله، ﷺ، لأبي بكر: «يا أبا بكر ألا تعذرني من عائشة؟» قال: فرفع أبو بكر يده فضرب صدرها ضرباً شديداً. فجعل رسول الله يقول: «غفر الله لك يا أبا بكر ما أردت هذاه».

أخبرنا محمد بن عمر، حدثنا سفيان الثوري عن الأعمش عن عمارة بن عمير قال: حدثني من سمع عائشة، عليها السلام، إذا قرأت هذه الآية: ﴿وَقُرْآنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ [الأحزاب: ٣٣]، بكت حتى تبلّ خمارها.

# الطبقات الكبرى

لِمُحَمَّدِ بْنِ سَعْدِ بْنِ مَنْبِجِ الْهَاشِمِيِّ الْبَصْرِيِّ  
الْمَعْرُوفِ بِأَبْنِ سَعْدٍ

أجزاء الثامن

في النساء

Sonnat.net

دراسة وتحقيق  
محمد عبد القادر عطا

مشتورات  
مركز أبي بصير  
دار الكتب العلمية  
بيروت - لبنان

پی نوشت:

(١) الطبقات الكبرى، أبو عبد الله محمد بن سعد بن منبج الهاشمي بالولاء، البصري، البغدادي المعروف بابن سعد (المتوفى: ٢٣٠هـ) ج ٨، ص ٦٤، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م، عدد الأجزاء: ٨

به نظر شما خواسته اجرای عدالت و ناسزا گفتن زنان پیامبر صلى الله عليه و آله به عايشه چه دلیلی دارد؟

## همسر عایشه پیش از ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله

عایشه قبل از ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله شوهر کرده بود و نام همسرش جبیر بود. ابوبکر او را باز پس و بعد از گرفتن طلاق او را به عقد پیامبر صلی الله علیه و آله در آورده است. شاید علت تاکید فراوان عایشه بر اینکه من بکر بودم دفع این احتمال باشد.

الله تزوجني حتى أخذتني أمي فحسبني في البيت عن الخروج فوقع في نفسي أنني تزوجت، فما سألتها حتى كانت أمي هي التي أخبرتني .  
 أخبرنا محمد بن عمر، أخبرنا عبد الرحمن بن أبي الزناد عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة قالت: تزوجني رسول الله، وأنا بنت ست سنين ودخل علي وأنا بنت تسع سنين، ولقد دخلت عليه وأنا لآعب بالبنات مع الجوازي فيدخل فينمعه منه صواحيبي فيخرجن فيخرج رسول الله، فيسر بهن علي .  
 أخبرنا وكيع بن الجراح عن سفيان عن إسماعيل بن أمية عن عبد الله بن عروة عن عروة عن عائشة قالت: تزوجني رسول الله، في سؤال وبني بي في سؤال، فأني نساء رسول الله، كان أحظني عنده مني؟ وكانت عائشة تستحب أن تدخل نساؤها في سؤال .

أخبرنا عبد الله بن نمير عن الأجلح عن عبد الله بن أبي مليكة قال: خطب رسول الله، عائشة إلى أبي بكر الصديق فقال: يا رسول الله إنني كنت أعطيتها مطعماً لا يته جبير فدعني حتى أسألها منهم . فاستسأها منهم فطلقها فتزوجها رسول الله .

أخبرنا يزيد بن هارون، حدثنا فضيل بن مرزوق عن عطية قال: خطب رسول الله، عائشة بنت أبي بكر وهي صبية، فقال أبو بكر: أي رسول الله، أتزوج الرجل ابنة أخيه؟ فقال: «إنك أخي في ديني». قال: فزوجها إياه على متاع بيت قيمته خمسون أو نحو من خمسين فأنتها حاضنتها وهي تلعب مع الصبيان فأخذت بيدها فانطلقت بها إلى البيت فاصلحتها وأخذت معها حجاباً فأدخلتها على رسول الله .  
 أخبرنا يزيد بن هارون، أخبرنا حماد بن سلمة عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة قالت: تزوجني رسول الله، وأنا بنت ست سنين وأدخلت عليه وأنا بنت تسع سنين، وكنت أعب على المرجوحة ولي جمة، فأتيت وأنا أعب عليها فأخذت فهُبَّتْ ثم أدخلت عليه وأري صورتي في حريرة .  
 أخبرنا يزيد بن هارون، أخبرنا حماد بن سلمة عن حميد الطويل عن عبد الله بن عبد الله بن عبيد بن عمير قال: وجد رسول الله، علي خديجة حتى حُشي عليه حتى تزوج عائشة .  
 أخبرنا وكيع بن الجراح والفضل بن دكين ومحمد بن ربيعة الكلابي عن

## الطبقات الكبرى

للمحدث بن سعد بن منيع الهاشمي البصري  
 المعروف بابن سعد

الجزء الثاني

في النساء

دراسة وتحقيق  
 محمد عبد القادر عطا

Sonnat.Net

دار الكتب العلمية  
 بيروت - لبنان

### پی نوشت:

- (۱) سیر أعلام النبلاء، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبي(المتوفى: ۷۴۸هـ) ج ۳، ص ۴۲۹، ناشر: دار الحديث- القاهرة، الطبعة: ۱۴۲۷هـ - ۲۰۰۶م
- (۲) الطبقات الكبرى، أبو عبد الله محمد بن سعد بن منيع الهاشمي بالولاء، البصري، البغدادي المعروف بابن سعد(المتوفى ۲۳۰هـ) ج ۸، ص ۴۷، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۰هـ - ۱۹۹۰م

## نسب معاويه

محمد بن سائب كلبی می گوید معاويه به چهار مرد نسبت داده می شود:

عمارة بن ولید، مسافرین ابی عمرو، ابوسفیان و به شخصی که صباح نام او را برده اند و مادر او هند از بدکاران صاحب پرچم بوده و از مردان سپاه بسیار خوشش می آمد.

امام زمخشری نیز این مطلب را آورده و می گوید: معاويه فرزند چهار پدر بزرگوار بود و نام آنها را ذکر می کند.

تکاح الجاهلیة

تستطیرة<sup>(۱)</sup> نفسه، فیرف نسبه وولده. ۳-دونكاح آخرکان الرجل یتب علی أمة قوم فتاده، فإشأن ان ین علیه وثلاثان غداي. ۴-دونكاح آخر یجتمعون عند المرأة من ذوات الزارات فتتمثل فإشأن حذر ولادها حکونها فی الولد، فمن الحفنة الولد طهه ووجهه<sup>(۲)</sup>. ح ۵۴: وعن هشام أخیری معروف بن خربوذ عن مرس بن مخزوم قال كان مسافر بن أمية بن عبد شمس بن عبد مناف یكفهم جند، وكان معاوية یقال: إنه من العباس بن عبد المطلب إذ كان یكفهم جند، وكان تدبر أبي سفيان بن حرب، فقال: إنه نادم لثقاتها. ویقال: إنه لهامة بن الولید بن المغيرة القرظي، وكان عبارة من رجال قريش جملاً وسخاء، وهو الذي وعین به عمرو بن العاص إلى التمامي، فذاعا السكرة فقتلن في أحلیة، فقام مع الوحش<sup>(۳)</sup>. ویقال إنه من مسافر بن عمرو، وكان من أشد الناس حداً لها، صلت منه خفاف أن يظهر أمره فرشل إلى عمرو بن هند ملك الحيرة، فأقام عنده حتى مات ثم تورج ابوسفيان حتماً فوالتت سامة حل نواقسه.

تکاح الجاهلیة

تقدم ابوسفيان بن حرب علی عمرو بن هند بالحيرة في حاجته له ومسافر عنده، فعمل مسافر بسأله عن أهل مكة فبخره حتى جرى الحديث إلى أن قال ابوسفيان: وهل علمت أني تزوجت هنداً. فقال له مسافر: وقد فعلت؟ فقال: نعم<sup>(۴)</sup>. فأخذ مسافر الخلاس حتى سبق بطنه<sup>(۵)</sup>. فجعل يذوب، فقبل للسلك ليس له دولة إلا الكفر، فقال له الملك ما ترى؟ قال: ذاك اليك، فعمل الذي يتكويه يصمي الكاوي، فقال مسافر: قد يضرب العير والكواة في النار<sup>(۶)</sup> فأرسلها مثلاً، ونزل به الموت، فاستأذن الملك في الخروج إلى أهله فأن له، فخرج ومات في موضع يقال له هباله فقال أبو طالب يريته: ورب ميت علی هباله قد حيا أنت صحرار من دونه ومنور.

تکاح الجاهلیة

ح ۵۳: قال هشام: وكانت هند من المظلمات<sup>(۷)</sup>، وكان أحب الرجال إليها (۱) رابع ربيع الارار، فرجعتي ۵۵۱۳. شرح مع اللانة: العارل ۱۱۱/۱. (۲) الفتي: ساء، أسفر طح في الليل، يقال: سبق بطنه. (۳) رابع ربيع ان مسافر ۱۸۵/۲. (۴) كان زوجها ففاه طرعا ان اعياها لوزنه وبعلا انسيا فخرج من بينا الذي كلف فيه مستقيمة و تاريخ ابن مسافر ۳۲-۱۸۰. وقال ابو عمرو رأيت هنداً تكاف زوجها بطنه لفر، وبطنها من حيزها مثل الرجل الجالس وسها مني يلبس. تاريخ ابن مسافر ۱۸۵/۲۲۷. وفي مرة أمد أخذت منه كبر حرة فلاكتها. تاريخ ابن مسافر ۱۸۵/۲۲۷. وحدث جيش كافر بعد ان لبس قوام ورسول الله ﷺ وقاتل، فان أسعد صعد ﷺ منكم أمداً فبتر كل انسان يارب من أرايا أبي بكر، من أوجها. حيرة الغبية، الفتي القاصي ۲۱۸/۲. وكانت بنتن اللانين في أمده واقعدت من أمان الرجال وأستوفهم بعداً وقاتل. تاريخ القوي ۲۰/۵۲.

السودان، فكانت اذا وارت أسود فالتته. ح ۵۴: قال هشام: ويومع بين يزيد بن معاوية وبين اسحاق بن طلحة بن عبد الله كلام عند معاوية وهو خليفة، فقال يزيد: 'إني خير' لك، ان تدخل بيتي حارب كلهم الجنة<sup>(۸)</sup>. فقال اسحاق: واثق والله إن خيراً لك ان تدخل بيتي العباس كلهم الجنة. فالكسر يزيد ولم يدر ما عني، ولم يكن سمع ذلك. فإنا قام اسحاق قال معاوية: ما يزيد العدي ما أراد اسحاق؟ قال: لا والله. قال: فكيف تشتم الرجال قبل ان تعلم ما يقال فيك، قال يزيد: وما أراد اسحاق يا أسير المؤمنين؟ قال: يزعم الناس أن أبي العباس بن عبد المطلب<sup>(۹)</sup>.

(۱۰) سوزا، ياد، ياد، ان أبي حيان ولسان من عبد الله، فأمر حيان حارثي وبن، أبو طلحة. (۱۱) قال القسيري في كتابه ربيع الارار كان سارة بعتن في أرملة اللى مسافر بن ابى عمرو، والى حارة بن الوليد بن المغيرة، والى العباس بن عبد المطلب، والى الصالح بن عثمان بن عمرو بن الوليد، قال: وقد كان ابوسفيان حياً أصعباً، وكان الصالح صعباً أصعباً لأنى حسان شاماً رعباً، فدعه عندنا نسبا فتنسبا. وقالوا: إن هند بن من سفيان من أفاع احباً، وقالوا: إنها كرهت أن يجمع في سائر ما كتبت ان ابيها فوضعه هناك، وفي هذا التقى، قول حسان أباها عاتبة بن السليمان، والشريرة في حارة رسول الله ﷺ قبل الصبح.

بأن العتيق يجرأب الفطحا. في أقرب نلى خذني فتيه بين خيري خيلاً فتمتاً. شرح مع اللانة: ان أبي الفهمه المشرقي ۲۲۷/۱. وقال لعله أسود فالتت عند كافر، ويكف بخبره وهو. شرح مع اللانة: ۳۲۷/۱. محاب به، وادبه، وزمارة الفهد، فوالتت في اللان.

## مثالب العرب والعجم

تأليف

أبي الفتح هشام بن محمد بن سائب الكلبى

الولود سنة ۹۶ هـ الموافق سنة ۲۰۶ هـ

Sonnat.net

## پی نوشت:

- (۱) الاغانی، ج ۹، ص ۴۹
- (۲) ربيع الارار، ج ۳، ص ۵۴۹
- (۳) العقد الفريد، ج ۶، ص ۸۶ تا ۸۸
- (۴) مثالب العرب و عجم، ص ۸۱، ح ۵۲

## دستور سنگسار و قتل معاویه توسط پیامبر صلی الله علیه و آله

نصر بن مزاحم با ذکر سند از عبدالله بن مسعود آورده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: هر گاه دیدید معاویه بن ابی سفیان بر منبر من خطبه می خواند گردنش را بزیند.

همچنین این حدیث را با ذکر سند دیگر از حسن نقل کرده و اضافه می کند که گفت پس مردم (با دیدن معاویه بر فراز منبر پیامبر صلی الله علیه و آله به دستور ایشان عمل نکردند و) روی رستگاری ندیدند.

در روایت دیگر ابوسعید خدری نیز این سخن را گفته است.

نصر : عبد العزیز ، قال حبیب بن ابي ثابت قال : حدثني منذر الثوري<sup>(۱)</sup> قال : قال محمد بن الحنفية : لما أتاهم [ رسول ] الله من أعلى الوادي ومن أسفله ، وملاً الأودية كتائب<sup>(۲)</sup> استسلموا حتى وجدوا أعواناً .

نصر ، عن فطر بن خليفة<sup>(۳)</sup> ، عن منذر الثوري قال عمار بن ياسر : والله ما أسلم القوم ولكن استسلموا وأسروا الكفر حتى وجدوا عليه أعواناً .

نصر ، عن الحكم بن ظهير ، عن إسماعيل ، عن الحسن ، و[ قال : وحدثنا ] الحكم [ أيضاً ] ، عن عاصم بن أبي النجود<sup>(۴)</sup> ، عن زر بن حبيش<sup>(۵)</sup> ، عن عبد الله بن مسعود قالاً : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم . « إذا رأيتم معاوية بن أبي سفيان يخطب على منبري فاضربوا عنقه . قال الحسن : فما فعلوا ولا أفعلوا . »

نصر : عمرو بن ثابت ، عن إسماعيل ، عن الحسن قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : « إذا رأيتم معاوية يخطب على منبري

(۱) هو المنذر بن بعل الثوري ، أبو بعل الكوفي . ترجم له في تهذيب التهذيب . وفي الأصل : « منذر الطائي » لعلها « الكوفي » ، وأثبت ما في ح .  
(۲) في الأصل : « وملأوا » . ح : « وملأ الأودية كتائب - يعني يوم فتح مكة » .  
(۳) فطر بكسر الفاء ، بن خليفة القزويني مولاهم ، أبو بكر الخنطاط . انظر تهذيب التهذيب والمعارف ومشارك الأنوار ( ۲ : ۱۶۸ ) . وفي الأصل : « قطرب » و« حريف » .  
(۴) هو عاصم بن هذيلة الأسدي مولاهم الكوفي المقرئ ، كان حجة في القراءة ، قرأ على عبد الرحمن السلمي ، وزر بن حبيش . ويعرف بابن أبي النجود ، يفتح النون . وهذيلة أمه كافي القاموس . توفي سنة ۱۲۸ . انظر تهذيب التهذيب والمعارف ۳۲۱ .  
(۵) زر ، بكسر أوله وتشديد الراء ، بن حبيش ، بالتصغير ، بن حبانة ، بالغم ، الأسدي الكوفي ، كان أصرب الناس ، وكان عبد الله بن مسعود يسأله عن العربية . مات سنة إحدى أو ثنتين أو ثلاث ومائة وهو ابن مائة وعشرين سنة . انظر تهذيب التهذيب والمعارف ۱۸۸ والإصابة ۲۹۶۵ .

وَقَعَةُ صَفِينِ

لنصر بن مزاحم المقرئ  
المؤلف سنة ۲۱۶ هـ

تحقيق وبتتبع  
عبد السلام محمد هارون

Sonnat.net

دار الجليل  
بيروت

به روایت ابن عدی از ابن عیینہ: هر گاه معاویہ را بر بالای منبر من مشاهده کردید سنگسارش کنید.  
این روایت به این صورت نیز آمده است: هر گاه معاویہ را بر فراز منبر یا بر فراز چوبها دیدید او را بکشید.

ج (۲) تهذیب التهذیب ❀ ❀ ۴۲۸ ❀ ❀ الحاء - الحكم ❀

القراری و اسحاق بن شامین الواسطی و محمد بن حاتم الزی و الحسن بن عرفة  
و جماعة . قال حرب بن اسمعيل سألت احمد بن حنبله فکانه ضعفه و قال الدوري  
عن ابن معين قد سمعت منه و ليس بثقة و قال ابن ابي خزيمة عنه ليس حديثه  
بشيء و قال علي بن الجيسد رأيت ابن ابي شيبة لا يرضاه و قال ابو زر جاني  
ساقط لميله و اما جيب حديثه و هو صاحب حديث نجوم يوسف و قال  
ابو زرعة و ابي الحديث متروك الحديث و قال ابو حاتم متروك الحديث  
لا يكتب حديثه و قال البخاري متروك الحديث تركوه و قال الترمذي  
قد تركه بعض اهل الحديث و قال النسائي متروك و قال في موضع آخر ليس  
بثقة و لا يكتب حديثه و قال ابن عدی حادثة احاديثه غير محفوظة . مات قريباً  
من سنة ( ۱۸۰ ) و روى له الترمذي حديثاً واحداً في القول عند الارق ( ۱ )  
قلت . و قال الأجرى عن ابي داود لا يكتب حديثه و قال صالح جزرة  
كان يضع الحديث و قال الحاكم ليس بالقوي عندهم و في الكامل لابن عدي  
قال مجي كذاب و قال ابن حبان كان يشتم الصحابة و يروى عن الثقات  
الاشياء . الموضوعات و هو الذي روى عن عاصم عن ذر عن عبد الله اذا را يتم  
معاوية على منبري فاقبلوه . و قال ابن غير قد سمعت منه و ليس بثقة و انكر عليه  
المقبلي حديثه في تسمية النجوم التي راها يوسف عليه الصلاة و السلام  
و حديث اذا را يتم معاوية و حديث اذا يبيع الخلفين ❀  
❀ ❀ م دت ❀ ❀ بن عبد الله بن اسحاق الاعرج البصري . روى  
عن ابن عباس و ابن عمرو و عمران بن حصيف و معقل بن يسار و ابي بكره  
( ۲۴۸ )

(۱) في مجمع البحار الارق هو مفارقة النوم بوسوسة او خوف ۱۲ ابوالحسن و ابي

الحمد لله الذي وفقنا ويسر لنا طبع

❀ ❀ الجزء الثاني ❀ ❀  
❀ ❀ من كتاب ❀ ❀

# تهذيب التهذيب

للامام الحافظ الحجّة شيخ الاسلام شهاب الدين  
ابن الفضل احمد بن علي بن حجر السقلافي  
المتوفى سنة ( ۸۵۲ ) رحمه الله تعالى

بمنه و كرمه آمين  
**Sonnat.net**

❀ ❀ الطبعة الاولى ❀ ❀

بمطبعة مجلس دائرة المعارف النظامية الكائن في الهند  
بمحرسة حيدرآباد الدكن عمرها الثماني اقصى الز من  
سنة ( ۱۳۲۵ ) هجرية

پی نوشت:

- (۲) كنوز الدقائق، مناوی، ص ۹
- (۳) میزان الاعتدال، ذهبي، ج ۲، ص ۱۷ و ۱۲۹
- (۴) تاريخ بغداد، خطيب البغدادي، ج ۱۲، ص ۱۸۱
- (۵) سير اعلام النبلاء، ذهبي، ج ۳، ص ۱۴۹ و ۱۰۵۶
- (۶) تهذيب التهذيب، ج ۲، ص ۴۲۸ / ج ۵، ص ۹۷، ترجمه عباد بن يعقوب الواجني يا ۱۱۰ (چاپ حيدر آباد) / ج ۷، ص ۲۷۶ ترجمه على بن زيد بن عبدالله يا ص ۳۲۴ / ج ۸، ص ۶۱، ترجمه عمرو بن عبيد بن باب

رسول خدا صلى الله عليه و سلم فرمودند: هر گاه او را دیدید که بر منبر من خطبه می خواند به قتل برسانید.

أن مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ قَدِمَ الْمَدِينَةَ أَوَّلَ حِجَّةٍ حَجَّهَا بَعْدَ اجْتِمَاعِ النَّاسِ عَلَيْهِ، فَلَقِيَهُ الْخَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَرَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ، فَتَوَجَّهَ إِلَى دَارِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ، فَلَمَّا دَنَا إِلَى بَابِ الدَّارِ صَاحَتْ عَائِشَةُ ابْنَةُ عُثْمَانَ وَنَدَبَتْ أَبَاهَا، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ لِمَنْ مَعَهُ: انصرفوا إلى منازلكم، فَإِنَّ لِي حَاجَةً فِي هَذِهِ الدَّارِ، فَانصرفوا، ودخل، فسكن عائشة وأمرها بالكف، وقال لها: يا بنت أخي، إِنَّ النَّاسَ أَعطَوْنَا سُلْطَانًا، فَأَظْهَرْنَا لَهُمْ حِلْمًا تَحْتَهُ غَضَبٌ، وَأَظْهَرُوا لَنَا طَاعَةَ تَحْتَهَا حَقْدٌ، فَبِعَنَاهُمْ هَذَا وَبَاعُونَا هَذَا، فَإِنَّ أُعْطِينَاهُمْ غَيْرَ مَا اشْتَرَوْا شَخَّوْا عَلَى حَقِّهِمْ وَمَعَ كُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ شَيْعَةٌ<sup>(١)</sup>، وَهُوَ يَرَى مَكَانَ شَيْعَتِهِمْ فَإِنَّ تَكْتُلُنَا بِهِ<sup>(٢)</sup> نَكْتُلُوا بِنَا، ثُمَّ لَا نَدْرِي أَنْتُمْ لَنَا الدَّائِرَةُ أَمْ عَلَيْنَا؟ وَأَنْ تَكُونِي ابْنَةَ عُثْمَانَ<sup>(٣)</sup> أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ خَيْرٌ مِنْ أَنْ تَكُونِي أُمَّةً مِنْ إِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ، وَنَعَمَ الْخَلْفَ أَنَا لَكَ بَعْدَ أَبِيكَ.

خالفه غيره في نسب عدوان فقال: ابن داود.

اخبرتنا أم المجتبي بنت ناصر، وأم البهاء بنت مُحَمَّد، قالتا: أَنَا أَبُو عُثْمَانَ سَعِيدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، أَنَا أَبُو مُحَمَّدِ الْمَخْلُودِيِّ، أَنَا أَبُو مُحَمَّدِ زَنْجَوِيَّةِ بْنِ مُحَمَّدِ اللَّبَّادِ، أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ، أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَرٍ<sup>(٤)</sup>، أَنَا مَجَالِدٌ، عَنْ أَبِي الْوَدَّاعِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا رَأَيْتُمْ فَلَانًا يَخْطُبُ عَلَيَّ مِنْبَرِي فَاقْتُلُوهُ»<sup>(٥)</sup>.

رواه جندل بن والقي<sup>(٦)</sup> عن مُحَمَّدِ بْنِ بَشَرٍ، فَسَمِيَ مُعَاوِيَةَ<sup>(٧)</sup>.  
اخبرنا أَبُو الْقَاسِمِ بْنِ السَّمَرَقَنْدِيِّ، أَنَا أَبُو الْقَاسِمِ بْنِ سَعْدَةَ، أَنَا حَمْزَةُ بْنُ يَوْسُفَ، أَنَا أَبُو أَحْمَدَ بْنِ عَدِي<sup>(٨)</sup>، أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْعَبَّاسِ - هُوَ الْمُقَاتَعِيُّ<sup>(٩)</sup> - نَا عَلِيُّ بْنُ الْمُثَنَّى، نَا الْوَلِيدُ بْنُ الْقَاسِمِ، عَنْ مَجَالِدٍ، عَنْ أَبِي الْوَدَّاعِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَيَّ مِنْبَرِي فَاقْتُلُوهُ»<sup>(١٠)</sup>.

(١) في الضعفاء الكبير: شيعة.  
(٢) في الضعفاء الكبير: فإن نكثناهم نكثوا فبنا.  
(٣) تحرفت بالأصل، وم، ود، وفزه إلى: عمر، وليست اللفظة في الضعفاء الكبير، والمثبت عن البداية والنهاية.  
(٤) رواه الذهبي في سير الأعلام ١٤٩/٣.  
(٥) كنا بالأصل ود، «وائق» تحريف، والمثبت عن سير الأعلام وتاريخ الإسلام، له ترجمة في الجرح والتعديل ٢/ ٥٣٥.  
(٦) قوله: رواه... إلى هنا سقط من (٧).  
(٧) رواه ابن عدي في الكامل في ضعفاء الرجال ٨٣/٧.  
(٨) قوله: «أنا علي بن العباس - هو المقاتعي» ليس في ابن عدي.

# تاريخ مدينة دمشق

وذكر فضلها وتسمية من ملأها من الأملاك وأهلها  
بنواحيها من واردتها وأهلها

تصنيف

الإمام العالم الحافظ أبو القاسم علي بن الحسن  
ابن هبة الله بن سعيد الله الشافعي

المعروف بابن عساكر

٤٩٩ هـ - ٥٧١ هـ

دراسة وتعميق

مكتبة الأمانة العامة لجامعة دمشق

Sonnat.net

المجلد التاسع والخمسون

معالي - مغيب

دار الفكر

طبعة والنشر والتوزيع

پی نوشت:

(٧) تاريخ طبرى، ج ١١، ص ٣٥٧

(٨) الكامل، ابن عدي، ص ٦٢٧ و ١٧٥١

(٩) لنالى المصنوعة، سيوطى، ج ١، ص ٤٢٤ و ٤٢٥

(١٠) شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج ١٥، ص ١٧٦

(١١) كتاب المجروحين، ابن ابى حاتم بسنى، ج ٢، ص ١٦٢ و ١٦٣

(١٢) تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، ج ٥٩، ص ١٥٥، ناشر: دار الفكر

(١٣) انساب الاشراف، بلاذرى، بخش ٤ جز اول، ص ١٢٨، ج ٣٦٩ و ٣٧٠



قالت الجارية: دفا على النبي الله ﷺ أن لا يكبر سري. قالان لا يكبر سري أبدا. أو قالت قرني: فخرجت أم سليم مستنجدة تلوث عارها<sup>(۱)</sup>. حتى لقيت رسول الله ﷺ. فقال لها رسول الله ﷺ: «مالك يا أم سليم!»، فقالت: يا نبي الله! أدعوت على بيتي! قال: «وما ذلك يا أم سليم!»، قالت: زعمت أنك دعوت أن لا يكبر سري ولا يكبر قرنيها. قال فصاحك رسول الله ﷺ. ثم قال: «يا أم سليم! أنا تنكبين أن شرط على ربي، أني اشتطت على ربي فقلت: إنما أنا بشر. أرحمني كما يرحم البشر. وأغضب كما يغضب البشر. فأبى أحد دعوت عليه، من أمي، بدعوة ليس لها بأهل، أن يحتملها له طهورا وركاة وقرابة يقربه بها منه يوم القيامة». وقال أبو مني: يئيمة. بالصغير، في المواضع الثلاثة من الحديث.

۹۶ - (۳۶۰۴) حدثنا محمد بن أبي النضر. مع حدثنا ابن بشار (واللفظ لابن أبي شيبة). قال: حدثنا أمية بن خالد. حدثنا شعبة عن أبي حمزة القصاب، عن ابن عباس، قال: كنت ألعب مع الصبيان، فجاء رسول الله ﷺ فتوازيت خلف بابي. قال فجاء فخطأني خطأ<sup>(۲)</sup>. وقال: «أذهب وأذع لي معاوية» قال فخطأني فقلت: هو يا سائل. قال ثم قال لي: «أذهب فأذع لي معاوية» قال فخطأني فقلت: هو يا سائل. فقال: «لا أشبع الله بطنه». قال ابن أبي شيبة: قلت لأمية: ما خطأني؟ قال: فقدني قفدة.

۹۷ - (...) حدثني إسحاق بن منصور. أخبرنا النضر بن شبيب. حدثنا شعيب. أخبرنا أبو حمزة. حدثنا ابن عباس يقول: كنت ألعب مع الصبيان. فجاء رسول الله ﷺ فاختبأت منه. فذكر يمشي.

(۱) (قرني) قال القاضي: السن والقرن واحد. يقال سنة وقرنه، عاتله في العمر. فكأنه قال لها: لا طال عمرك لأنه إذا طال عمرها طال عمر أصل قرنها.  
(۲) (تلوث عارها) أي تديره على رأسها.  
(۳) (خطأني خطأ) فسر الراوي خطأني أي قدني. هو القرب بالبد مبسوطه، بين الكسطين.

صحيح مسلم  
للإمام أبي الحسين مسلم بن الحجاج  
القشيري النيسابوري  
۲۰۶ - ۲۶۱ هـ  
(وهو ثاني كتابين، مما أصبح الكتب المصنفة)

Sonnat.net

لأن أهل الحديث يكتبون، ما في سنة الحديث، فدارم على سنننا للسنة  
• سنلت هذا السند الصحيح من ثلاثمائة ألف حديث مسومة  
• سلم بن الحجاج

الجزء الرابع  
رفق على قلبه، وتفتق نصوصه، واضمحله وترجمه، وعدت كتبه وأبوابه وأبوابه. وعلى قلبه ملخص شرح الإمام النووي، مع زيادات عن أئمة الأمة (تأليفه الكتاب ۷۰: ۲)

محمد فواد عبد الباقي

دار الحديث  
القاهرة

پی نوشت:

- (۱) اسد الغابیه، ترجمه معاویه بن صخر، ج ۴، ص ۳۸۶
- (۲) صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۰۱۰، باب ۳۵، کتاب البر و الصله و الآداب

نتيجة نفرين رسول الله صلى الله عليه و آله اين شد كه معاويه روزى هفت بار غذا از گوشت و حلوا و ميوه فراوان مى خورد و مى گفت خسته شدم اما سير نشدم.

على ذلك بأختها أم حبيبة ، فقال : « إن ذلك لا يحل لي »<sup>(١)</sup> . وقد تكلمنا على ذلك في جزء مفرد ، وذكرنا أقوال الأئمة واعتذارهم عنه والله الحمد . والمقصود منه أن معاوية كان من جملة الكتاب بين يدي رسول الله ﷺ الذين يكتبون الوحي .

وروى الإمام أحمد ومسلم والحاكم في « مستدرکه »<sup>(٢)</sup> من طريق أبي عوانة الوضاح بن عبد الله الشكري عن أبي حمزة عمران بن أبي عطاء عن ابن عباس قال : كنت ألعب مع العلمان فإذا رسول الله ﷺ قد جاء ، فقلت : ما جاء إلا إلي ، فاختبأت على باب ، فجاءني فخطأني<sup>(٣)</sup> خطأة أو خطأتين ثم قال : « اذهب فادع لي معاوية » - وكان يكتب الوحي - قال : فذهبت فدعوته له ، فقيل : إنه يأكل ، فأثبت رسول الله ﷺ فقلت : إنه يأكل ، فقال : « اذهب فادعه » ، فأثبته الثانية ، فقيل : إنه يأكل ، فأخبرته ، فقال في الثالثة : « لا أشبع الله بطنه » . قال : فما شبع بعدها .

وقد انتفع معاوية بهذه الدعوة في دنياه وأخره : أنا في دنياه فإنه لما صار في الشام أميراً كان يأكل في اليوم سبع مرات ، يُجاء بقصعة فيها لحم كثير ويصل فيأكل منها ، ويأكل في اليوم سبع أكلات ، ومن الحلوى والفاكهة شيئاً كثيراً ويقول : والله ما أشبع وإنما أعبأ . وهذه نعمة ومعدة يرغب فيها كل الملوك . وأما في آخره فقد أتبع مسلم هذا الحديث بالحديث الذي رواه [ هو و ] البخاري وغيرهما من غير وجه عن جماعة من الصحابة : أن رسول الله ﷺ قال : « اللهم إنما أنا بشرٌ فألجأ عبيد سببتي ، أو جلدتني ، أو دعوت علي وليس لذلك أعلاً ، فاجعل ذلك كفارةً وقربةً تُقرئني بها عندك يوم القيامة »<sup>(٤)</sup> . فرغب مسلم من الحديث الأول وهذا الحديث فضيلة لمعاوية ، ولم يورد له غير ذلك .

وقال المسيب بن واضح : عن أبي إسحاق القرظي ، عن عبد الملك بن أبي سليمان ، عن عطاء بن

- (١) تقدم هذا الحديث في بداية هذا الجزء في فضل معاوية . وقد أخرجه مسلم (٢٥٠١) في فضائل الصحابة : باب من فضائل أبي سفيان . وفي زاد المعاد (١٠٩/١) وما بعدها كلام مفيد حول هذا الحديث .
- (٢) هكذا جمعها المصنف في رواية واحدة ، وفيه وهم من وجهين ؛ الأول : أن مسلماً لم يخرج من رواية أبي عوانة الوضاح ، وإنما أخرجه (٢٦٠٤) في البر والصلة من طريق شعبة عن أبي حمزة عمران ، به . وتنتظر تحفة الأشراف (٦٥٣/٤) حديث (٦٣٢٤) والمسنند الجامع (٥٦٧/٩) حديث (٧٠٣٧) . الثاني : أن رواية أبي عوانة الوضاح التي أخرجه أحمد في مسنده (٢٩١/١) و(٣٣٥) ليس فيها عبارة « لا أشبع الله بطنه » فكان أحمد أو بعض شيوخه اختصرها أو حذفها مع ثبوتها من رواية أبي عوانة إذ أخرجه أبو داود الطيالسي في مسنده (٢٧٤٦) . ولم ألق على هذا الحديث في مستدرک الحاكم ، فإله أعلم (بشار) .
- (٣) خطائي : أي قفدي ، والتغدد : هو الضرب باليد مبسوطة بين الكتفين . وقد تصحفت في آ ، ط إلى : فخطائي خطأ أو خطأتين .
- (٤) سقط من المطبوع .
- (٥) أخرجه مسلم في البر والصلة برقم (٢٦٠٠) من حديث عائشة ، و(٢٦٠١) من حديث أبي هريرة ، و(٢٦٠٢) من حديث جابر بن عبد الله ورواه البخاري رقم (٦٣٦١) من حديث أبي هريرة .

# الْبَدَايَةُ وَالنَّهَائِيَةُ

من خدفة معاوية ٤١ هـ - إلى ترجمة مروان بن الحكم ٦٥ هـ

تأليف

الإمام الوكيل الموقر أبي الفداء إسماعيل بن كثير

٧٠١ - ٧٧٤ هـ

مَقَّهٌ وَقَرَّحَ أَمَارِيَهُ وَعَلَى عَلَيْهِ  
رُكْمُ عَبْدِ الْلطِيفِ الْبُوشِي

رَبَّعَةٌ

الشيخ عبد القادر اللخناؤري

Sonnat.net

الجزء الثامن

دَارُ الْبَيْتِ كَثِيرٌ

بِقِسْمِ - بَيْرُوتِ

پی نوشت:

(٣) البدايه و النهايه، ابن كثير، ج ٨، ص ١٢٨ يا ١٧٤، حوادث سنه ٦٠

از پیامبر صلی الله علیه و سلم درباره معاویه و عمر و بن العاص شنیدم که فرمودند:  
هر وقت این دو را دیدید که با هم جمع هستند آنها را جدا کنید زیرا جمع نمی شوند مگر برای نیرنگ.

۲۴۸

الجزء السابع

أبيك قال ألا تسمع يا أمير المؤمنين ما يقول قال أنت بدأت . رواه الطبراني وفيه  
جماعة لم أعرفهم . وعن شداد بن أوس أنه دخل على معاوية وهو جالس وعذرو بن  
الماضي جالس على فراشه فجلس شداد بينهما وقال هل تدريان ما يجلسني بينكما إلى .  
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول إذا رأيتوهما جميعا فترقا بينهما فوالله  
ما اجتماعا إلا على غدرة فأجبت أن أفرق بينكما . رواه الطبراني وفيه عبد الرحمن  
ابن يعلى بن شداد ولم أعرفه ، وبقية رجاله ثقات .

(باب)

قوله صلى الله عليه وسلم رأيت ما تلقى أمي بهدي وسفك بعضهم دم بعض فسأته أن يولياني  
شفاعة فيهم فعمل . وقوله عذاب هذه الأمة في دنياهم بالسيف . وقوله لا تقوم الساعة حتى  
تقتل فتنان دعوها . تقدم في باب فيما كان بين الصحابة والسكوت فيما شجر بينهم (١) .

(باب فيما كان من أمر ابن الزبير)

وزيد بن معاوية واستخلاف أبيه له وأيام الحرمة وغير ذلك

عن محمد بن سيرين قال لما أراد معاوية أن يستخلف يزيد بعث إلى عامل المدينة  
أن أوفد إلى من تشاء قال فوفد إليه عمرو بن حزم الانصاري فاستأذن فجاء  
حاجب معاوية يستأذن فقال هذا عمرو بن حزم قد جاء يستأذن فقال ما حاجتكم إلى  
قال يا أمير المؤمنين جاء يطلب معروفك فقال معاوية إن كنت صادقا فليكتب  
ما شاء فأعطيه ما شاء ولا أراه قال فخرج إليه الحاجب فقال ما حاجتك أكتب ما شئت  
فقال شبحان الله أجيء إلى باب أمير المؤمنين فأحجب عنه أحب أن ألقاه فأكلمه  
فقال معاوية للحاجب عده يوم كذا وكذا إذا صلى الغداة فليجيء قال فدا صلى معاوية  
الغداة أمر بسرير في أيوان له ثم أخرج الناس عنه فلم يكن عنده أحد سوى كرسى  
وضم لعمرو فجاء عمرو فاستأذن فأذن له فسلم عليه ثم جلس على الكرسى فقال لمعاوية  
حاجتك قال فحمد الله وأثنى عليه ثم قال لعمري لقد أصبح ابن معاوية واسط الحسب  
في قريش غنيا عن الملك غنيا إلا عن كل خير وإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول  
(١) هنا في هامش الاصل : بلغ تصحيحا .

مجمع الزوائد ومنبع الفوائد

المعتمد نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي المشهور بحديثه  
تجدد ما يطالعون في الدين ، المجلد الثاني عشر

Sonnat.net

المشاهد  
حصار الكتاب العربي  
مكتبة - قسطنطينة

پی نوشت:

(٤) كنز العمال، كتاب الفتن، وقعه الصفين، ج ١، ص ٣٥٣، ح ٣١٧٢٣

(٥) مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ٧، ص ٢٤٨ كتاب الفتن، باب ماجاء في الصلح

عائشه مي گفت شنيدم از رسول خدا صلى الله عليه و سلم كه فرمودند: گروهى از اهل عذرا بزودى كشته مى شوند كه خداوند و اهل آسمان به خاطر شهادت آنان غضب مى نمايند(حجر بن عدى و يارانش در آن جا به دست گروه معاويه به شهادت رسيدند).

واشتكت عمر ، فبلغ ذلك عمر فدعا معاذاً فقال : أنا بعثت معك ضاغطاً ؟ فقال : لم أجد شيئاً أعتذرُ به إليها إلا ذلك ، فضحك عمرُ وأعطاهُ شيئاً فقال : أرضيها به . قال ابن جرير : قول معاذ : الضاغِطُ ، يريدُ به ربُّهُ عز وجل (عب والمحملي في أماليه) .

معاوية رضي الله عنه

٣٧٥٠٧ - مسند عمر ع عن محمد بن سلام قال : ذكر عمر ابن الخطاب معاوية بن أبي سفيان يوماً فقال: احذروا آدم قريش وإن كرمتموها ، من لا يأت إلا على الرضا ويضحك عند الغضب وهو مع ذلك يتناول ما فوق رأسه من تحت قدمه . لا أدري رفعه أم لا (الديلمي في مسند الفردوس) .

٣٧٥٠٨ - عن ابن عباس قال : جاء أعرابيٌّ إلى النبي صلى الله عليه وسلم فقال قم يا معاوية فصارعه ! فصارعه فصرعه معاوية ، فقال النبي صلى الله عليه وسلم : إن معاوية لا يصارع أحداً إلا صرعه معاوية (الديلمي) .

٣٧٥٠٩ - عن أبي الأسود قال : دخل معاويةٌ على عائشة فقالت: ما حملك على قتل أهل عذراء حجرٍ وأصحابه ؟ فقال : يا أم المؤمنين! إني رأيت قتلهم صلاحاً للأمة وبقاءً فساداً للأمة ، فقالت : سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول : سيقتل بعذراء ناسٌ يفضب الله لهم وأهل

# كنز العمال

في سنن الأئمة والإمامين

للعلامة علاء الدين علي الشافعي بن حسام الدين الهندي  
البرهان فوري المتوفى ٩٧٥هـ

**Sonnat.net**

الجزء الثالث عشر

صححه ووضع فهارسه ومفتاحه

ضبطه وفسر غريبه

شيخ مسعود

شيخ بكر بن عياض

مؤسسة الرسالة

پي نوشت:

(٦) كنز العمال، ج ١٣، ص ٥٨٧، ح ٣٧٥٠٩، باب في الفضائل الصحابه



چرا علمای اهل سنت به مردم نمی گویند جنایاتی که یزید در مدینه مرتکب شد به سفارش معاویه بود است؟  
جویریة می گوید بزرگان مدینه می گفتند معاویه در وقت مرگش به پسر خود یزید گفت مردم مدینه روزی با تو وارد جنگ می شوند؛ مسلم عقبه را به جان آنها بینداز که من خیر خواهی او را شناخته ام.  
مسلم عقبه و لشکرش در واقعه حره هزاران صحابی و تابعی را کشتند و به هزاران زن و دختر مسلمان در مدینه تجاوز کردند و صدها فرزند نامشروع از آنان به وجود آمد و تا سالها هنگامی که به خواستگاری زنی از اهل مدینه می رفتند از سرگذشت او در واقعه حره می پرسیدند.

---

**پی نوشت:**

(۸) وفاء الوفاء، فصل ۱۵، ص ۱۳۰ الی ۱۳۲، فی سبب نقمه یزید بن معاویه علی اهل المدینه

جالب است اهل سنت با وجود تمام این اتفاقات باز هم به او خال المومنین می گویند!

## اثبات كفر معاويه

در کتاب مسائل احمد بن حنبل بروايه اسحاق بن ابراهيم مطلبي بيان شده است كه خالي از لطف نيست اينجا بيانش كنيم. علي بن جعد مي گفت معاويه مرد در حالي كه دينش غير از اسلام بود.

# مسائل

## الإمام أحمد بن حنبل

### رواية

اسحاق بن إبراهيم بن هاني النيسابوري

المتوفى ٢٧٥

غَادِمَتْ بَدَاذِمْ وَأَمَّا فِيهَا  
أَتَعَى وَلَا أَفْعَه وَلَا أَعْلَمُ  
مَنْ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ

تحقيق

ابراهيم الشاويش

زهير الشاويش

Sonnat.net

الجزء الثاني

المكتب الإسلامي

قال احمد لدلوليه : آه آه ، هذا أشد شي ، بلغني عنه .

١٨٦٢ - وسمعت أبا عبد الله يقول : أربعة مواضع في القرآن : ( من بعدما جاءك من العلم )<sup>(١)</sup> فمن زعم أن القرآن مخلوق ، فهو كافر .

١٧٦٣ - وسمعت يقول : القرآن علم من علم الله ، فمن زعم أن علم الله مخلوق ، فهو كافر .

١٨٦٤ - وسألته عن : الذي يقول : لفظي بالقرآن مخلوق ؟ قال : هذا كلام جهيم ، من كان يخاصم منهم ، فلا يُجالس ، ولا يكلم ، والجهمي كافر .

١٨٦٥ - وسمعت يقول : أخزى الله الكرابيسي لا يجالس ، ولا يكلم ، ولا تكتب كتبه ، ولا تُجالس من جالسه ، وذكره بكلام كثير .  
وقبل له مالا أحصي<sup>(٢)</sup> : من قال : القرآن مخلوق ، فهو عندك كافر ؟ قال : نعم ، هو عندي كافر .

١٨٦٦ - وسمعت أبا عبد الله ، وقال له دلوليه : سمعت علي بن الجعد يقول : مات والله معاوية على غير الإسلام<sup>(٣)</sup> .

١٨٦٧ - وكنت يوماً عند أبي عبد الله ، فجاه رجل فقال له : إن فلاناً

(١) سورة البقرة ، الآية ( ١٢٠ ) و ( ١٤٥ ) وسورة آل عمران ، الآية ( ٦١ ) وسورة اترعد ، الآية ( ٣٧ ) .

(٢) هذا يروي عن الإمام احمد مباشرة أنه سئل مرات لا يحصيها ويوجب عليها . بأن من قال القرآن مخلوق هو كافر . والمطرات مله ، نقلوا ذلك عن الامام احمد والشافعي وغيرهما من أئمة الهدى . ومع ذلك يزعم بعضهم بأن المسألة إنما هي خلاف لفظي !!

(٣) إن قائل ذلك عن سيدنا معاوية أو أبي واهد من الصحابة قد جعل إسلامه في خطر عظيم . وقد سقط جواب احمد في الأصل ولعله ، قال : ينس ما قال .

پی نوشت:

(١) المسائل بروايه اسحاق بن ابراهيم، ج ٢، ص ١٥٤، ح ١٨٦٦

علي بن الجعد كسي است كه در اكثر كتب اهل سنت چندین روایات از او بیان شده است، پس دیگر نمی توان او را شخص غیر ثقه معرفی نمود. نمونه هایی از این كتب:

صحيح بخاري، سنن ابن ماجه، سنن ابي داود، مستدرک حاكم نيشابوري، سنن كيري بيهقي، مجمع الزوائد هيتمي، فتح الباري ابن حجر عسقلاني، عمده القاري عيني، عون المعبود عظيم آبادي، مصنف عبدالرزاق صنعاني، معيار و موازنه اسكافي، مصنف ابن ابي شيبيه، الادب المفرد بخاري، مسند ابي يعلي، صحيح ابن حبان، لمعجم الصغير، المعجم الأوسط، المعجم الكبير، مسند الشاميين، سنن الدار قطني، معرفه السنن و الآثار الاستذكار، التمهيد نصب الرايه.

## دیدگاه نوه معاویه در مورد او

یزید بن معاویه در سال ۶۴ هـ به هلاکت رسید؛ پسر جوان او که مردی صالح و شایسته و همواره بیمار بود که برای ادامه خلافت قدمی پیش نهد و از آن استقبال نکرد و در هیچ امری مداخله نمود. او حدود چهل روز و به قولی دو یا سه ماه خلیفه بود. او در سن بیست سالگی به منبر رفت و گفت: خلافت ریسمان الهی است که جدم معاویه به ناحق از آن خود کرد و حال آن که این حق از آن علی بن ابی طالب بود. هنگامی که جدم با گناهانش در قبر آرامید پدرم خلافت را غاصبانه عهده دار گردید در حالی که خلافت حق پسر دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم بود و پدرم نیز هم اکنون در قبر خود با گناهان بسیاری دست به گریبان است. او پس از این اعترافات گریست و گفت:

عظیم ترین و وحشتناک ترین عمل پدرم قتل عترت رسول خدا صلی الله علیه و سلم، روی آوردن به میگساری و تخریب خانه خدا است؛ من راه آنان را ادامه نخواهم داد و مقلد آنان نیستم و اختیار شما مردم با خود شماست؛ اگر جهان مداری و دنیا داری خوب است ما به قدر لازم به آن رسیدیم و اگر بد است به این مقدار که رسیدیم ذریه ابی سفیان را کافی است.

سپس از انظار مردم پنهان شد و بعد از چهل روز در گذشت.

- ۳۱۳ -

اعتقاده من جلالة الصحابة وبراءتم من كل نقص، بخلاف ما يفعله الوعاظ الجهلة فاقم يأتون بالأخبار الكاذبة الموضوعة ونحوها ولا يبينون الخامل والحق الذي يجب اعتقاده فيقومون العامة في بغض الصحابة وتقصيصهم بخلاف ما ذكرناه، فانه لغاية إحلالهم وتربيتهم هذا.

وقد بتر عمر يزيد لسوء ما فعله واستجابة للدعوة أبيه فانه ليم على عهده اليه فخطب وقال اللهم إن كنت إنما عاهدت ليزيد لما رأيت من فعله، فبلغه ما أمّله وأعنه، وإن كنت إنما حلي حب الوالد لولده وإنه ليس لما صنعت به أهلا فأقبضه قبل أن يبلغ ذلك فكان كذلك لأن ولايته كانت سنة ستين ومات سنة أربع وستين ولكن عن ولد صالح عهد اليه فاستمر مريضا إلى أن مات ولم يخرج إلى الناس ولا صلى بهم ولا أدخل نفسه في شيء من الأمور وكانت مدة خلافته أربعين يوما وقيل شهرين وقيل ثلاثة أشهر. ومات عن إحدى وعشرين سنة وقيل عشرين ومن صلاحه الظاهر أنه لما ولي سعد المنبر فقال إن هذه الخلافة حبل الله وإن جدي معاوية نازع الأمر أهله ومن هو أحق به منه علي بن أبي طالب وركب بكم ما تعلمون حتى أتته منيته فصار في قبره رهينا بذنوبه، ثم قلد أبي الأمر وكان غير أهل له ونازع ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقصف عمره وانتبر عقبه وصار في قبره رهينا بذنوبه، ثم بكى وقال: إن من أعظم الأمور علينا علما بسوء مصرعه وبس منقلبه وقد قتل عتره رسول الله صلى الله عليه وسلم وأباح الخمر وخرّب الكعبة.

ولم أذق حلاوة الخلافة فلا أتقلد مراتما فشأنكم أمركم، والله لئن كانت الدنيا خيرا فقد نلنا منها حظا، ولكن كانت شرا فكفى ذرية أبي سفیان ما أصابوا منها، ثم تغيب في منزله حتى مات بعد أربعين يوما على ما مر، فرحه الله أنصف من أبيه وعرف الأمر لأهله كما عرفه عمر بن عبد العزيز بن مروان الخليفة الصالح رضي الله عنه، فقد مر عنه أنه ضرب من سمى يزيد أمير المؤمنين عشرين سوطا، ولعظيم صلاحه وعده، وجبل أحواله ومآثره، قال سفان الثوري كما أخرجه عنه أبو داود في

## الصَّوَاعِقُ الْمَحْرَقَةُ

في

الرِّدِّ عَلَى أَهْلِ الْبِدْعِ وَالرِّدِّ لِدَعْوَةِ

وَبَيْهِ

كِتَابُ تَطْهِيرِ الْجَنَانِ وَاللِّسَانِ

عَنِ أَحْطَوْرٍ وَالتَّفْوُّهُ بِتَلْبِ سَيِّدِنَا مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ

كِلَاهِمَا تَأْلِيفٌ

المحدث أحمد بن حجر الميمني المكي

١٨٩٩ هـ .. [١٤٩٤ م.] - ٩٧٤ هـ .. [١٥٦٦ م.]

قد اعنتى بظمه طبعة جديدة بالأوفست

مكتبة احقية

Sonnat.Net



يطلب من مكتبة احقية بشارع دار الشفقة بفاتح ٥٧ استانبول-تركيا

هجري قمرى هجري شمسي ميلادي

١٤٢٤ ١٣٨٢ ٢٠٠٣

من اراد ان يطبع هذه الرسالة وحدها او يترجمها الى لغة اخرى فله من الله الاجر الجزيل ومن الشكر الجميل وكذلك جميع كتبنا كل مسلم مادون بظمها بشرط جودة الورق والتصحيح

پی نوشت:

(۱) صواعق المحرقة، ابن حجر، ج ۲، ص ۳۱۳ یا ۶۴۱، باب الخاتمه في بيان اعتقاي اهل السنة و الجماع



## اصحاب جهنمی!

حذیفه خبر داد از پیامبر صلی الله علیه و سلم که فرمودند: در میان اصحاب من ۱۲ نفر منافق وجود دارد که ۸ نفر آنها هرگز وارد بهشت نمی شوند مگر آنکه شتر از سوراخ سوزن خیاطی عبور کند.

۲۳۳۱۸- حدثنا عَفَّانُ، حدثنا حُمَادُ بن سَلَمَةَ، عن عاصم، عن زُرِّ  
عن حُدَيْفَةَ قال: ما بين طَرْقِي حوضِ النَّبِيِّ ﷺ كَأَيْلَةَ  
ومِضْرٍ<sup>(۱)</sup> . . . فذكره. وكذا قال يونس، كما قال عَفَّانُ<sup>(۲)</sup>.

۲۳۳۱۹- حدثنا أسودُ بن عامر، حدثنا شُعْبَةُ، عن قتادة، عن أبي  
نَضْرَةَ، عن قيس قال:  
قلتُ لعمَّار: أرايتم صَنيعكم هذا الذي صنَعتم فيما كان من  
أمرِ عليٍّ، رأياً رأيتموه، أم شيئاً عهدَ إليكم رسولُ الله ﷺ؟  
فقال: لم يَعهَدْ إلينا رسولُ الله ﷺ شيئاً لم يَعهَدْهُ إلى النَّاسِ  
كَأَقْفِهِ، وَلَكِنْ حُدَيْفَةُ أخبرني عن النَّبِيِّ ﷺ قال: «في أصحابي اثنا  
عَشَرَ مُنافِقاً، منهم ثمانية لا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلْبَسَ الْجَمَلُ في  
سَمِّ الْخِيَاطِ»<sup>(۳)</sup>.

(۱) في (م) و(ظ) و(ق): مضر بالضاد المعجمة، وهكذا كانت في (ظه)،  
ثم كسبت نغطة الضاد منها، وستأتي رواية عفان برقم (۲۳۳۴۶) وضبطت هناك  
في (ظه) ضبطاً مجزواً «مِضْر» بكسر الميم وتسكين الضاد.  
(۲) حديث صحيح، وهذا إسناد حسن من أجل عاصم - وهو ابن بهذلة -،  
وباقى رجال الإسناد ثقات رجال الصحيح. والحديث وإن كان هنا موقوفاً سلف  
مرفوعاً في الرواية السابقة.

وسياتي تاماً عن عفان بن مسلم برقم (۲۳۳۴۶).  
وانظر ما قبله.

(۳) إسناده صحيح على شرط مسلم، رجاله ثقات رجال الشيخين غير أبي  
نضرة - وهو المنذر بن مالك العبدي - فمن رجال مسلم. قيس: هو ابن عُبَاد.  
وأخرجه مسلم (۲۷۷۹) (۹)، وابن أبي عاصم في «الأحاديث والمثنوي» =

۳۴۵

# مُسْنَدُكَ

# الإمام أحمد بن حنبل

(۱۶۴-۲۴۱ هـ)

Sonnat.net

حَقُّهُ هَذَا الْجُزْءُ وَخَرَجَ أَحَادِيثُهُ وَعَلَّقَ عَلَيْهِ

شُعَيْبُ الأَرْنَؤُوطُ عَادِلٌ مُرْشِدٌ  
جَمالُ عَبْدِ اللطيفِ سَوِيْدُ الأحكامِ

## الأزواج من ولد رسول الله

## مؤسسة الرسالة

جالب است که اهل سنت می گویند که همه صحابه وارد بهشت می شوند!

پی نوشت:

- (۱) دلائل النبوه، ج ۵، ص ۲۶۱
- (۲) مشکاه المصابیح، ص ۵۹۱۷ (۳) مسند احمد، ج ۲۸، ص ۳۴۵
- (۴) البداية و النهاية، ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۰ (۵) تاریخ الإسلام، المغازي، ص ۶۴۹
- (۶) صحيح مسلم، ج ۸، ص ۱۲۲ / ج ۹، ص ۲۷۷۹ (۷) تفسير ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۳، ناشر: دار الفکر



در روایت دیگر از صحیح بخاری آمده است:

پیامبر صلی الله علیه و سلم می فرماید: من پیشاپیش شما در حوض هستم و بخشی از شما را جدا می کنند و ... می گویم: خدایا اینها صحابه من هستند جواب می آید: تو نمی دانی که اینها پس از تو چه بدعت هایی گذاشتند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کتاب الفتن

الجامع الصحیح

المستند من حدیث رسول الله ﷺ وسننه وأيامه

۱ - باب ما جاء في قول الله تعالى ﴿ وَ اتُّوا بِنْتَهُ لَا تَصِيَّبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا بِكُمْ حَتَّىٰ ﴾  
وَمَا كَانَ الشَّيْءُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُخْتَرُ مِنَ الْفِتَنِ

۷۰۴۸ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنَا بِشْرُ بْنُ السَّرِيِّ حَدَّثَنَا تَائِبُ بْنُ عُمَرَ عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ « قَالَتْ أَسْتَأْذِنُ عَنِ الشَّيْءِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : أَمَا عَلَىٰ حَوْضِي النَّظَرُ مِنْ تَرَدُّ عَلَيَّ ، فَيُؤَخِّدُ بِنَاسٍ مِنْ ذَوِي أَعْوَابٍ : أُنْثَى ، فَيَقَالُ : لَا تَدْرِي ، فَتَسْتَأْذِنُ عَلَى الْفَقِيرِ » . قَالَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ : اللَّهُمَّ إِنْ تَعُوذُ بِكَ أَنْ لَارْتَجِعَ عَلَيَّ أَهْقَابِيْنَا أَوْ لَنْفَسٍ .

۷۰۴۹ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ عَنْ مُبِيرَةَ عَنْ ابْنِ وَائِلٍ قَالَ : قَالَ عَبْدُ اللَّهِ : قَالَ الشَّيْءُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : أَمَا فَرَطَكُمْ عَلَى الْحَوْضِ ، كَيُرْفَعَنَّ إِلَيَّ رِجَالُكُمْ حَتَّىٰ إِذَا أَهْوَيْتُمْ لِأَنَابَتِهِمُ انْتَلَبُوا ذَوِي أَعْوَابٍ : أُنْثَى زَبَّ ، أَصْحَابِي ، فَتَقُولُ : لَا تَدْرِي مَا أَخَذَلُوا بَعْدَكَ .

۷۰۵۰ ، ۷۰۵۱ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بَكْرٍ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ ابْنِ حَارِثٍ قَالَ : سَمِعْتُ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ يَقُولُ : سَمِعْتُ الشَّيْءَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ : أَمَا فَرَطَكُمْ عَلَى الْحَوْضِ مِنْ وَرْدَةِ شَرِبَ مِنْهُ وَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ لَمْ يَطْمَأ بَعْدَهُ أَبَدًا ، لِيُؤَدَّ عَلَى أَلْوَامِهِمْ وَيَعْرِفُونِي ، ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ » . قَالَ أَبُو حَارِثٍ فَسَمِعَنِي الثُّمَّانُ بْنُ أَبِي عِيَّاشٍ وَأَنَا أَحَدُهُمْ هَذَا فَقَالَ : هَكَذَا سَمِعْتُ سَهْلًا ؟ فَقُلْتُ : نَعَمْ . قَالَ : وَأَنَا أَشْهَدُ عَلَى ابْنِ سَعْدٍ الْخُبْرِيُّ لَسَمِعْتُهُ يَقُولُ فِيهِ قَالَ « إِنَّهُمْ مِنِّي » فَقَالَ : إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا بَدَّلُوا بَعْدَكَ ، فَأَقُولُ : سَحَقًا سَحَقًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي .

۲ - باب قول النبي صلى الله عليه وسلم « سترون بعدي أموراً تنكرونها »  
وقال عبد الله بن زيد « قال النبي صلى الله عليه وسلم : اصبروا حتى تلقوني على الحوض »

۷۰۵۲ - حَدَّثَنَا مسدَّدٌ حَدَّثَنَا يحيى بن سعيد حدثنا الأعمش حدثنا زيد بن وهب قال « سمعت عبد الله

أبي عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري

( ۲۵۴ - ۲۵۶ هـ )

شرح و ترجمه  
و قام بإخراجها ، و أشرف على طبعها  
موسى بن اسماعيل

رقم كتابه و تاريخه و أحاديثه  
و استقصى أحواله  
محمد بن اسماعيل البخاري

قام بشرحه و تصحيح لغته  
و تعليفه  
محمد بن عبد الله الطيب

جزء الرابع

Sonnat.Net

المكتبة السلفية  
القاهرة

پی نوشت:

(۹) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۳۱۲، ح ۷۰۵۱، کتاب الفتن، ناشر: المكتبة السلفية - قاهره / ج ۹، ص ۴۶، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، الناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فواد عبد الباقي)، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲ هـ، عدد الأجزاء: ۹

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: تعدادی از صحابه من کنارم در حوض می آیند و من آنها را می شناسم و ... می گویم: اصحاب، گفته می شود: تو نمی دانی که اینها پس از تو چه بدعت هایی گذاشتند.

# الجامع الصحیح

المستند من حدیث رسول الله ﷺ وسننه وأيامه

## لابی عبد الله محمد بن اسماعیل البخاری

(۲۵۶ - ۲۵۴ هـ)

Sonnat.net

شهره وراحمه  
وفام بإبراهیم ، وأشرف حل طبعه

فصل فی الأجزاء

رقم کتبه وایراه واصلیه  
واسمعی لقرانه

مجلد فی الأجزاء

قام بشرحه وتصحیح البخاری  
وتحققه

عبد الله الخطیب

## الجزء الرابع

المكتبة السلفية  
القاهرة

۶۵۸۱ - حَدَّثَنَا أَبُو الزَّيْدِ حَدَّثَنَا هَمَامٌ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ح .  
وَحَدَّثَنَا هُدْبَةُ بْنُ خَالِدٍ حَدَّثَنَا هَمَامٌ حَدَّثَنَا قَتَادَةُ وَحَدَّثَنَا أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ :  
بَيْنَا أَنَا أُسِيرُ فِي الْجَنَّةِ ، إِذْ أَنَا بِنَهْرٍ حَافَتَاهُ قَبَابُ الدُّرِّ الْجَوْفِ ، قُلْتُ : مَا هَذَا يَا جِبْرِيْلُ ؟ قَالَ : هَذَا الْكَوْكُورُ الَّذِي  
أَعْطَاكَ رَبُّكَ ، فَإِذَا طَبِخَ - أَوْ طَبِنَ - مَسَلَتْ أَذْفَرَ . شَكَتُ هُدْبَةَ ۝

۶۵۸۲ - حَدَّثَنَا مُسْلِمٌ بْنُ أَبِرَاهِيمَ حَدَّثَنَا وَحَيْبٌ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ ۝ عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ :  
لَا تَدْرِي مَا أَحَدَثُوا بِعَدِّكَ ۝  
وَسَلَّمَ قَالَ : تَرِدُنَّ عَلَيَّ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِي الْخَوْصِ حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ اخْتَلَجُوا دُونِي<sup>(۱)</sup> ، فَأَقُولُ : أَصْحَابِي ، فَيَقُولُ :  
لَا تَدْرِي مَا أَحَدَثُوا بِعَدِّكَ ۝

۶۵۸۳ - حَدَّثَنَا سَعِيدٌ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُعَرَّفَةَ حَدَّثَنَا أَبُو حَازِمٍ ۝ عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ قَالَ :  
قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : إِنْ فَرَطَكُمْ عَلَى الْخَوْصِ : مِنْ مَرَّةٍ عَلَيَّ شَرِبْتُ وَمِنْ شَرِبْتُ لَمْ يَطْعَمَا أَبَدًا . كَرِهْتُ  
عَلَيَّ أَقْوَامَ أَعْرَفْتُهُمْ وَيَعْرِفُونِي ، ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ ۝  
[الحدیث ۶۵۸۳ - طرہ فی : ۷۰۰۰]

۶۵۸۴ - ۝ قَالَ أَبُو حَازِمٍ فَسَمِعْتِي الْعُمَانُ مِنْ أَبِي عَبَّاسٍ فَقَالَ : هَكَذَا سَمِعْتُ مِنْ سَهْلِ ؟ قُلْتُ :  
نَعَمْ . فَقَالَ : أَشْهَدُ عَلَى أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ لِسَمْعَتِهِ وَهُوَ يَزِيدُ فِيهَا : فَأَقُولُ : إِنِّمْ مَنِي ، فَيُقَالُ : إِنَّكَ لَا تَدْرِي  
مَا أَحَدَثُوا بِعَدِّكَ . فَأَقُولُ : سُحْقًا سَحْقًا لِمَنْ غَيَّرَ بَعْدِي ۝  
وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : سُحْقًا بَعْدًا ، يُقَالُ سَحِقْتُ بَعِيدًا ، سَحَقَهُ وَسَحَقَهُ أَبَعَدَهُ  
[الحدیث ۶۵۸۴ - طرہ فی : ۷۰۰۱]

۶۵۸۵ - وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ شَيْبَةَ بْنِ سَعِيدِ الْخَطِيبِيِّ حَدَّثَنَا أَبُو عَنَابَةَ عَنْ يُونُسَ عَنْ ابْنِ شَهَابٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ  
۝ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّهُ كَانَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : تَرَدُّ عَلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ رَهْطٌ مِنْ أَصْحَابِي  
فَيُجَلِّونَ عَنِ الْخَوْصِ ، فَأَقُولُ : يَارَبِّ أَصْحَابِي ، فَيَقُولُ : إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحَدَثُوا بِعَدِّكَ ، إِنِّمْ ارْتَدُّوا عَلَيَّ  
أَدْبَارَهُمُ الْقَهْرِيُّ ۝  
[الحدیث ۶۵۸۵ - طرہ فی : ۶۵۸۶]

۶۵۸۶ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ صَالِحٍ حَدَّثَنَا ابْنُ وَهَبٍ قَالَ أَخْبَرَنِي يُونُسُ عَنْ ابْنِ شَهَابٍ عَنْ ابْنِ الْمُسَيَّبِ أَنَّهُ  
كَانَ يُحَدِّثُ ۝ عَنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : تَرَدُّ عَلَيَّ الْخَوْصِ  
رِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِي فَيُجَلِّونَ عَنْهُ ، فَأَقُولُ يَارَبِّ أَصْحَابِي ، فَيَقُولُ : إِنَّكَ لَا عِلْمَ لَكَ بِمَا أَحَدَثُوا بِعَدِّكَ ، إِنِّمْ ارْتَدُّوا  
عَلَيَّ أَدْبَارَهُمُ الْقَهْرِيُّ ۝  
وَقَالَ شُعَيْبٌ عَنِ الزُّهْرِيِّ : كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . فَيُجَلِّونَ . وَقَالَ عَمِيلٌ :  
فَيُجَلِّونَ وَقَالَ الرَّبِيعِيُّ : عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ عَنِ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ  
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ .

۶۵۸۷ - حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُبَارِزِيِّ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ قَلْبِجٍ حَدَّثَنَا أَبُو قَالَ حَدَّثَنِي جَلَّالٌ عَنْ عَطَاءِ

(۱) أي نصلوا على واتزوا مني وحل بيني وبينهم .

### پی نوشت:

(۱۰) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۰۶، ح ۶۵۸۲، ناشر: المكتبة السلفية - قاهره / ج ۸، ص ۱۲۰، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، ناشر: دار طوق النجاة(مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي)، الطبعة: الأولى ۱۴۲۲ هـ، عدد الأجزاء:

در بسیاری از روایات حوض آمده که:

حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ النَّعْمَانِ، ..... فَيَقَالُ: إِنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ مُنْذُ قَاتَنَاهُمْ

.... از آن لحظه ای که تو از آنها جدا شدی آنان به ارتداد خود برگشتند.

والخس والحزب والحرس والحمس واحد وهو الصوت الحفى . ﴿أَذْنَاكَ﴾ : أعلناك ، أذنتكم إذا أعلمته ، فأنت وهو على سواء لم تغير . وقال مجاهد : لعلكم تسألون : تهمون . ﴿ارتضى﴾ : رضى . ﴿الاقائل﴾ : الأصنام . ﴿السَّجَلُ﴾ : الصحيفة

۲ - باب ﴿ كَا بَدَانَا أَوَّلَ خَلْقِ نَعِيدُهُ وَعَدَا عَلِيًّا ﴾

٤٧٤٠ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنِ الْمُغِيرَةِ بْنِ النَّعْمَانِ - شَيْخٍ مِنَ النَّخَعِ - عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : « خَطَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ : إِنَّكُمْ مَشْهُورُونَ إِلَى اللَّهِ خُفَاءَ عَرَاةٍ غُرْلَاءَ ﴿ كَا بَدَانَا أَوَّلَ خَلْقِي نَعِيدُهُ ، وَعَدَا عَلِيًّا ، إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ﴾ . ثُمَّ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يُكْسَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْرَاهِيمَ ، ثُمَّ بِنَاءُ بَرَجٍ مِنْ أَهْلِ الشَّمَالِ ، فَأَقُولُ : يَا رَبِّ أَصْحَابِي ، فَيَقَالُ : لَا تَدْرِي مَا أَحَدَثُوا بِعَدِكَ . فَأَقُولُ كَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ ﴿ وَكَتَبَ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ - إِلَى قَوْلِهِ - شَهِيدٌ ﴾ فَيَقَالُ : إِنَّ هَؤُلَاءِ لَمْ يَزَالُوا مُرْتَدِّينَ عَلَيَّ أَعْقَابِهِمْ مِنْذُ قَاتَنَاهُمْ »

۲۲ - سورة الحج

وقال ابن عيينة الضيقين : المظمتين وقال ابن عباس في ﴿ إِذَا نَجَّيْتُمُ النَّفْسَ الشَّيْطَانُ فِي أُمَّتَيْهِ ﴾ : إِذَا حَدَّثَ أَلْفَى الشَّيْطَانُ فِي حَدِيثِهِ ، فَيُطِيلُ اللَّهُ مَا يَلْقَى الشَّيْطَانُ وَيُحْكِمُ آيَاتِهِ ، وَيَقَالُ ﴿ أُمَّتَيْهِ ﴾ : فِرَاتِهِ . ﴿ إِلَّا أَمَانِي ﴾ بقرعون ولا يكتبون . وقال مجاهد ﴿ مَشِيدٌ ﴾ : بالقصة ، حصص . وقال غيره ﴿ تَسْطُونَ : يَفْرُطُونَ ، مَنْ السُّطْرَةُ : وَيَقَالُ : تَسْطُونَ تَبْطَشُونَ ﴾ ﴿ وَهَلِدُوا إِلَى الْعَقَبِ مِنَ الْقَوْلِ ﴾ : أَهْمُوا إِلَى الْقُرْآنِ ، وَهَلِدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ : الْإِسْلَامِ . وَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ﴿ بِسَبِّ ﴾ : تَجِبِلُ إِلَى سَقْفِ الْبَيْتِ . ﴿ نَانِي عَطْفُو ﴾ : مُسْتَكْبِرٍ . ﴿ تَدْلَعُ ﴾ : تُشْغَلُ

۱ - باب ﴿ وَرَى النَّاسَ سُكَارَى ﴾

٤٧٤١ - حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ حَفْصٍ حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ « يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ : يَا آدَمُ ، فَيَقُولُ لِيَبْكُ رَبَّنَا وَسَمْعِيكَ . فَيَأْذِي بِصَوْتِ : إِنَّ اللَّهَ يَأْتُرُّكَ أَنْ تُخْرِجَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ نَعْمًا إِلَى النَّارِ . قَالَ : يَا رَبِّ وَمَا بَعَثَ النَّارَ ؟ قَالَ : مَنْ كَلَّ أَلْفَ - أَرَاهُ قَالَ - تَسْمَاعَةَ وَتِسْعَةَ وَتِسْعِينَ . فَحِينَئِذٍ تَضَعُ الْحَامِلُ حَمْلَهَا ، وَتَشْتَبُ الْوَالِدُ ، وَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنْ عَذَابُ اللَّهِ شَدِيدٌ . فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى النَّاسِ حَتَّى تَغْرُسَتْ رُجُومُهُمْ ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَنْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ تَسْمَاعَةَ وَتِسْعَةَ وَتِسْعِينَ ، وَمِنْكُمْ وَاحِدٌ . ثُمَّ أَتَمَّ فِي النَّاسِ كَالشُّعْرَةِ السُّودَاءِ فِي جَنْبِ الثَّوْرِ الْأَبْيَضِ أَوْ كَالشُّعْرَةِ الْبَيْضَاءِ فِي جَنْبِ الثَّوْرِ الْأَسْوَدِ ، وَإِنِّي لَأُرْجُو أَنْ تَكُونُوا نِعْمَ أَهْلَ الْجَنَّةِ ، فَكُتِرْنَا . ثُمَّ قَالَ : ثَلَاثَ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، فَكُتِرْنَا . ثُمَّ قَالَ : شَهْرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، فَكُتِرْنَا . قَالَ أَبُو سَامَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ ﴿ وَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى ﴾ . قَالَ : مَنْ كَلَّ أَلْفَ تَسْمَاعَةَ وَتِسْعَةَ وَتِسْعِينَ . وَقَالَ جَبْرِ وَعَيْسَى بْنُ يُونُسَ وَأَبُو مَعَاوِيَةَ : سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى »

# الجامع الصحيح

المستدرك حديث رسول الله ﷺ وسننه وأيامه

## في عهد الله محمد بن إسماعيل البخاري

(٢٩٤ - ٢٥٦ هـ)

تم بطبعه وتصحيح تجاربه  
والتفتحه  
عبد الله بن الخطيب  
رقم كنه وأرواه وأحدثه  
واسمعي للرواية  
عبد الله بن الخطيب  
رقم إعرابه ، وأعرف على طبعه  
عبد الله بن الخطيب

Sonnat.net

الجزء الثالث

المكتبة السلفية  
القاهرة

پی نوشت:

(۱۱) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۶۱، ح ۴۷۴۰، ناشر: المكتبة السلفية - قاهره / ج ۶، ص ۹۷، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، ناشر: دار طوق النجاة(مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي)، الطبعة: الأولى ۱۴۲۲ هـ، عدد الأجزاء:

البته مراد از ارتداد در اینجا ارتداد از ایمان نیست.

پیامبر صلی الله علیه و آله این حدیث را خطاب به صحابه می گویند؛ ابن ابی ملیکه می گوید:

وقتی پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: فردای قیامت تعدادی از شما وارد آتش می شوید و از حوض کوثر بهره نمی برید گفتیم پناه می بریم به خدای عالم.

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب الفتن

۱ - باب ما جاء في قول الله تعالى ﴿ وَ اتَّقُوا يَوْمَ لَا يُغْنِيُ الْيَدِينَ ظَلَمُوا بِكُمْ عِصْيَا ﴾  
وَمَا كَانَ الشَّيْءُ صِلَىٰ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُخَلِّصُ مِنَ الْفِتَنِ

۷۰۴۸ - حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ السَّرِيِّ حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ عُمَرَ عَنْ ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ « قَالَتْ أَسْمَاءُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : أَنَا عَلَىٰ حَوْضٍ أُتْبَطِرُ مِنْ يَرْدٍ عَلَيَّ ، فَيُؤْخَذُ بِنَاسٍ مِنْ ذَوِي أَقْوَالٍ : أُمَّيِّ ، فَيَقَالُ : لَا تَدْرِي ، مَشَتْوا عَلَىٰ الْفَهْقَرِيِّ . قَالَ ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ : اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ أَنْ تَرْجِعَ عَلَيَّ أَغْقَابَنَا أَوْ نُفُوسَ .

۷۰۴۹ - حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ عَنْ مُبِيرَةَ عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ « قَالَ عَبْدُ اللَّهِ : قَالَ الشَّيْءُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ ، لِيُرْفَعَنَّ إِلَيَّ رِجَالُ بَنِيكُمْ حَتَّىٰ إِذَا أَغْرَبْتُ لِأَنَاوَلَهُمْ اخْتَلَجُوا ذَوِي أَقْوَالٍ : أَيْ رَبِّ ، أَصْحَابِي ، فَيَقُولُ : لَا تَدْرِي مَا أَخَذْتُوا بِعَدْلِكَ .

۷۰۵۰ ، ۷۰۵۱ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي حَارِثٍ قَالَ « سَمِعْتُ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ يَقُولُ : سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ : أَنَا فَرَطُكُمْ عَلَى الْحَوْضِ مِنْ وَرْدَةٍ شَرِبْتُ مِنْهَا وَمَنْ شَرِبَ مِنْهَا لَمْ يَطْمَأَنَّ بَعْدَهُ أَبَدًا ، لِيُؤْتَىٰ عَلَىٰ أَقْوَامٍ أَعْرَفَهُمْ وَتَعْرِفُونِي ، ثُمَّ يُحَالُ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ . قَالَ أَبُو حَارِثٍ فَسَمِعْتُمُ الثُّمَّانَ بْنَ أَبِي عِيَّاشٍ وَأَنَا أَحَدُهُمْ هَذَا فَقَالَ : هَكَذَا سَمِعْتُ سَهْلًا ؟ فَقُلْتُ : نَعَمْ . قَالَ : وَأَنَا أَشْهَدُ عَلَىٰ أَبِي سَعِيدٍ الْخُبَيْرِيِّ لَسَمِعْتُهُ يَقُولُ فِيهِ قَالَ « اللَّهُمَّ مَتَى ؟ فَيَقَالُ : إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا بَدَّلُوا بِعَدْلِكَ ، فَأَقُولُ : سَهْفًا سَهْفًا لِمَنْ بَدَّلَ بَعْدِي .

۲ - باب قول النبي صلى الله عليه وسلم « سترون بعدي أموراً تكبرونها »  
وقال عبد الله بن زيد « قال النبي صلى الله عليه وسلم : اصبروا حتى تلقوني على الحوض »  
۷۰۵۲ - حَدَّثَنَا سُدَّةٌ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ وَهَبٍ قَالَ « سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ

الجامع الصحيح

المستند من حديث رسول الله ﷺ وسننه وأيامه

لابي عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري

( ۲۵۴ - ۲۵۶ )

Sonnat.net

شهر ورامنه  
وقام بإبرامه ، وأخبره عن علمه  
صحيح الدين المصنف

رقم تكملة واوله واحاديثه  
واسمى الحرفه  
عبد الرحمن بن ابي بكر

قام بشرحه وتصحيح تجاربه  
وتحققه  
عبد الرحمن بن المصنف

الجزء الرابع

المكتبة السلفية  
القاهرة

پی نوشت:

(۱۲) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۳۱۲، ح ۷۰۴۸، کتاب الفتن، ناشر: المكتبة السلفية - قاهره / ج ۹، ص ۴۶، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، ناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقیم ترقیم محمد فواد عبد الباقي)، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲هـ، عدد الأجزاء: ۹

حال اگر مراد پیامبر صلی الله علیه و آله صحابه نبوده است پس دعای ابن ابی ملیکه چه معنایی دارد؟!

منظور از صحابه در حدیث حوض اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است نه کسی دیگر و تمام صحابه را شامل می شود و این اعترافی است که بعضی از صحابه کرده اند.

براء بن عازب از صحابه جلیل القدر نزد اهل سنت است؛ ایشان جز «السابقون الأولون» است، جز «اصحاب بیعت رضوان و اصحاب بدر» است و هر فضیلتی که برای صحابه بیاورید شامل ایشان نیز می شود.

براء بن عازب رضی الله عنهما را ملاقات کردم و گفتیم خوشا به حالت تو که صحابه پیامبر صلی الله علیه و سلم بودی و در زیر شجره (ی رضوان) بیعت کردی؛ براء بن عازب گفت ای برادر زاده ام تو نمی دانی ما بعدش چه بدعت هایی گذاشتیم.

۴۱۶۷ — حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ عَنْ أَخِيهِ عَنِ سَلِيمَانَ بْنِ عَمْرٍو بْنِ بَحِيٍّ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ نُمَيْرٍ قَالَ «لَمَّا كَانَ يَوْمَ الْحَرَّةِ — وَالنَّاسُ يُهَابِعُونَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَنْظَلَةَ — فَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ: عَلَى مَا يَتَّبِعُ ابْنُ حَنْظَلَةَ النَّاسُ؟ قِيلَ لَهُ: عَلَى الْمَوْتِ. قَالَ: لَا يَأْتِيهِ عَلَى ذَلِكَ أَحَدٌ، بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. وَكَانَ شَهِدًا مَعَهُ الْخُدَيْيَّةُ.»

۴۱۶۸ — حَدَّثَنَا بَحِيٌّ بْنُ يَعْلَى الْهَارِثِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ سُلَيْمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ قَالَ «كُنَّا نَعْبُدُ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْجَمْعَةَ ثُمَّ نَصْرَفُ وَلَيْسَ لِلْحِطَّانِ ظِلٌّ نَسْتَقِلُّ فِيهِ اللَّهُ.»

۴۱۶۹ — حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا حَاتِمٌ عَنْ بَرِيذَةَ بْنِ أَبِي عُثَيْبٍ قَالَ «قُلْتُ لَسَلْمَةَ ابْنِ الْأَكْوَعِ: عَلَى أَيِّ شَيْءٍ يَابِعْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْخُدَيْيَّةِ؟ قَالَ: عَلَى الْمَوْتِ.»

۴۱۷۰ — حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ فُضَيْلٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «لَقِيتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا فَقُلْتُ: طَلَّقَ لَكَ، صَحِبْتَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَبَابِعْتَهُ تَحْتَ الشَّجَرَةِ. فَقَالَ: يَا بَنَ أَخِي، أَنْتَ لَا تَدْرِي مَا أَحَدْنَا بَعْدَهُ.»

۴۱۷۱ — حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ حَدَّثَنَا بَحِيٌّ بْنُ صَالِحٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ — هُوَ ابْنُ سَلَامٍ — عَنْ بَحِيٍّ عَنِ أَبِي قَلَابَةَ «أَنَّ ثَابِتَ بْنَ الضُّحَّاكِ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ يَابِعُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ.»

۴۱۷۲ — حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ إِسْحَاقَ حَدَّثَنَا عُمَانُ بْنُ عَمْرٍو أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ عَنْ قَتَادَةَ «عَنِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ «إِنَّا فَخَخْنَا لَكَ فَخْصًا مِثْلًا» قَالَ: الْخُدَيْيَّةُ. قَالَ أَصْحَابُهُ: هُنِيئًا مَرِيئًا، لَمَّا لَنَا؟ فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾. قَالَ شُعْبَةُ فَقَدِمْتُ الْكَوْفَةَ فَحَدَّثْتُ بِهَا كَلِمَةً عَنْ قَتَادَةَ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَتَكْرَّرَتْ لِي، فَقَالَ: «أَمَا ﴿إِنَّا فَخَخْنَا لَكَ﴾ فَمَنْ أَنَسُ، وَأَمَا «هُنِيئًا مَرِيئًا» فَمَنْ عِكْرَمَةَ [الحدث ۴۱۷۲ — طرفه ۱: ۴۸۳۴]

۴۱۷۳ — حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنَا أَبُو عَامِرٍ حَدَّثَنَا إِسْرَائِيلُ عَنْ مُعْجَزَةَ بْنِ زَاهِرِ الْأَسْلَمِيِّ عَنْ أَبِيهِ — وَكَانَ مِنْ شُهَدَاءِ الشَّجَرَةِ — قَالَ «إِنِّي لَأَوَدُّ تَحْتَ الْقَبْرِ بِلَحْمِ الْحُمْرِ، إِذْ نَادَى مُتَادِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَنْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَبَاهِكُمْ عَنْ لَحْمِ الْحُمْرِ.»

۴۱۷۴ — وَعَنْ مُعْجَزَةَ عَنْ رَجُلٍ مِنْهُمْ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ اسْمُهُ أَهْيَابُ بْنُ لُؤْمِ، وَكَانَ اسْتَكْبَرَ رِكْبَتَهُ وَكَانَ إِذَا سَجَدَ جَعَلَ تَحْتَ رِكْبَتِهِ وَسَادَةً.»

۴۱۷۵ — حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عَدِيٍّ عَنْ شُعْبَةَ عَنْ بَحِيٍّ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ بُشَيْرِ بْنِ نَسَارٍ عَنْ سُوَيْدِ بْنِ الثَّمَعَانَ وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ الشَّجَرَةِ قَالَ «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَصْحَابُهُ أَكْرًا بَسُوِيٍّ فَلَكَوهُ.» تَابِعَهُ مُعَاذُ عَنْ شُعْبَةَ.

# المجمع الصحيح

للمسند من حديث رسول الله ﷺ وسننه وأيامه

## لابي عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري

(١٩٤ - ٢٥٦ هـ)

وقام بإصداره: وأخرف على طبعه  
مجمع صحيح البخاري

رقم كنه وأولاه وأحافيه  
واسمى المرقف  
مجمع صحيح البخاري

قام بشرحه وتصحیح تخارجه  
وتنقيحه  
مجمع صحيح البخاري

المجلد الثالث

Sonnat.net

المكتبة السلفية  
القاهرة

### پی نوشت:

(۱۳) صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۰، ح ۴۱۷۰، ناشر: المكتبة السلفية - قاهره / ج ۹، ص ۴۶، المحقق: محمد زهير بن ناصر الناصر، الناشر: دار طوق النجاة (مصورة عن السلطانية بإضافة ترقيم محمد فؤاد عبد الباقي)، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۲ هـ، عدد الأجزاء: ۹

این اعتراف هم از طرف خودش است و هم از طرف صحابه دیگر و این شکسته نفسی نیست؛ اعتراف به بدعت به مراتب بدتر از گناهان دیگر است.

اعتراف دوم از ابو سعید خُدري است که در میان صحابه جایگاه ویژه ای دارد.

روزی با ابو سعید خدري ملاقات داشتیم و گفتیم گوارا باد بر تو که رسول خدا صلی الله علیه و سلم را دیدی و صحابه او بودی؛ گفت ای برادر تو نمی دانی که ما بعدش چه بدعت هایی گذاشتیم.

في «الصحیحین»<sup>(١)</sup> من طریق عطایا بن یزید، عن أبی سعید بقصة أخرى غیر هذه، ولفظه: «مَنْ يَسْتَنْ بِعِيَةِ اللَّهِ، وَمَنْ يَسْتَغْفِرُ<sup>(٢)</sup> يُعْفَهُ اللَّهُ، وَمَنْ يَتَضَيَّرُ يَضَيَّرَهُ اللَّهُ» الحديث.

قال شعبه<sup>(٣)</sup>، عن أبی مَسْلَمَةَ<sup>(٤)</sup>: سَمِعْتُ أَبَا نُضْرَةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ رَفَعَهُ: «لَا يَمْتَنِعُ أَحَدُكُمْ مَخَافَةَ النَّاسِ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِالْحَقِّ إِذَا رَأَاهُ أَوْ عَلَيْهِ». قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: فَحَمَلَنِي ذَلِكَ عَلَى أَنْ رَكِبْتُ إِلَى مَعَاوِيَةَ فَمَلَأْتُ أُنْثِيَهُ، ثُمَّ رَجَعْتُ.

وقال ابنُ أبي شيبة<sup>(٥)</sup>: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ مُحَمَّدٍ ابْنُ عَمْرٍو بْنِ مَعَاذِ الْأَنْصَارِيِّ: سَمِعْتُ هِنْدَ ابْنَةَ سَعِيدِ بْنِ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ، عَنْ عَثْمَةَ<sup>(٦)</sup>: جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَائِدًا لِأَبِي سَعِيدٍ، فَقَدَّمْنَا إِلَيْهِ ذِرَاعَ شَاوٍ.

وقال سعيد بن منصور<sup>(٧)</sup>: حَدَّثَنَا خَلْفُ بْنُ خَلِيفَةَ، عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ الْمَسِيبِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي سَعِيدٍ: قُلْنَا لَهُ: هِنِيئًا لَكَ بَرُوءَةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَصِحْبَتِهِ. قَالَ: «يَا أُخْتِي<sup>(٨)</sup>، إِنَّكَ لَا تَدْرِينَ مَا أَحَدَّنَا بَعْدَهُ.

(١) البخاري (١٤٦٩)، (٦٤٧٠)، ومسلم (١٠٥٣).

(٢) في ص: «يستغف».

(٣) أخرجه أحمد (٣١٨، ٣١٧/١٨)، (١١٧٩٣)، وعبد بن حميد (٨٦٧ - منتخب) من طريق شعبة.

(٤) في أ، ب، م: سلمة. وأبو سلمة هو سعيد بن يزيد بن مسلمة الأزدي. ينظر تهذيب الكمال ١١٤/١١.

(٥) سقط من: م.

(٦) ابن أبي شيبة - كما في تاريخ بغداد ١٢/١٩٢، وتاريخ دمشق ٢٠/٣٩٠.

(٧) في ص، م: عمها.

(٨) سعيد بن منصور - كما في تاريخ دمشق ٢٠/٣٩١.

(٩ - ٩) سقط من: م.

# الإصابة

## في تمييز الصحابة

للمحافظ أبي الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني

بمطبعة  
الدكتور عبد الله بن عبد المحسن التركي

بالتعاون مع

مركز هجر للبحوث والدراسات العربية والإسلامية

الدكتور عبد المحسن بن يمامة

Sonnat.Net

إلى كل من يرغب

بى نوشت:

(١٤) الإصابة، لابن حجر (المتوفى: ٨٥٢هـ) ج ٣، ص ٦٧، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود وعلي محمد معوض، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى - ١٤١٥ هـ، عدد الأجزاء: ٨ / ج ٤، ص ٢٩٦

(١٥) الكامل، ابن عدي (المتوفى: ٣٦٥هـ) ج ٣، ص ٥١٣، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود-علي محمد معوض، شارك في تحقيقه: عبد الفتاح أبو سنة، الناشر: الكتب العلمية - بيروت-لبنان، الطبعة: الأولى ١٤١٨هـ-١٩٩٧م



يحيى بن مُحمَّد بن صاعد، نا الحُسَيْن بن الحَسَن، نا عبد الله بن المبارك، أنا إسماعيل بن عياش، حَدَّثَنِي عَقِيل بن مُذْرِك يرفعه إلى أبي سعيد الخُدْرِي: أن رجلاً أتاه فقال له أوصني يا أبا سعيد، فقال له أبو سعيد: سألت عما سألت عنه من قبلك، عليك بتقوى الله فإنه رأس كل شيء، وعليك بالجهاد فإنها رهبانية الإسلام، وعليك بذكر الله وتلاوة القرآن فإنه روحك في أهل السماء، وذكرك في أهل الأرض، وعليك بالصدقة إلا في حق فإنك تغلب الشيطان<sup>(١)</sup>.

أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ بن السمرقندي، أنا إسماعيل بن سَعْدَةَ، أنا حمزة بن يوسف، أنا أبو أُحْمَد بن عَدِي<sup>(٢)</sup>، نا بهلول بن إسحاق، نا سعيد بن منصور، نا خلف بن خليفة، عن العلاء بن المُسَيَّب، عن أبيه، عن أبي سعيد الخُدْرِي قال: قلنا له: هنيئاً لك يا أبا سعيد بروية رسول الله ﷺ وصحبه، قال: أخي إنك لا تدري ما أَدَّخَرْنَا بعده.

أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الحُسَيْن بن الحَسَن بن مُحمَّد الأسدي، أنا أبو القاسم بن أبي العلاء، قال: قرىء على أبي نصر أُحْمَد بن المظفر بن الطوسي المَوْصَلِي، حدثكم القاضي أبو بكر عبد الله بن حيان بن عبد العزيز الأزدي المَوْصَلِي، نا عبد الله بن مُحمَّد بن ناجية، نا علي بن جعفر المَتمَمَرِي، نا خَلْف بن خليفة، عن العلاء بن المُسَيَّب، عن أبيه قال: أتيت أبا سعيد الخُدْرِي فقلت له: هنيئاً لكم بروية رسول الله ﷺ وصحبه، فقال: يا ابن أخي لا تدري ما أَدَّخَرْنَا بعده.

أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ بن السمرقندي، أنا أبو الحُسَيْن بن الثَّوْر، أنا أبو طاهر المُخَلَص، نا مُحمَّد بن هارون الحَضْرَمِي، نا علي بن الحَسَن القَصْرِي، نا يحيى بن المتوكل، عن الصلت بن دينار، نا أبو نُصْرَةَ العَبْدِي، قال: كان أبو سعيد الخُدْرِي يعلمنا القرآن خمس آيات بالغداة وخمساً بالعشي، ويخبر أن جبريل ﷺ نزل بالقرآن خمس آيات خمس آيات.

أَخْبَرَنَا أَبُو بكر مُحمَّد بن الحُسَيْن، أنا أبو بكر الخطيب، أنا ابن رزقوية، أنا ابن السماك [أنا]<sup>(٣)</sup> حنبل بن إسحاق، نا مسلم بن إبراهيم، نا المُسْتَمِر بن الرِّيَّان، عن أبي

(١) الخبر نقله الذهبي في سير الأعلام ١٧٠/٣ من إسماعيل بن عياش.

(٢) الكامل في شعفاء الرجال لابن عدي ٦٣/٣.

(٣) زيادة لازمة للإيضاح.

# تاريخ مليك بن دمشق

وذكر فضلها وتسمية من صاحبها من الأملاك وأهتار

بنواحيها من واديها وأهلها

تصنيف

الإمام العالم الحافظ أبو القاسم علي بن الحسن  
ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي

المعروف بابن عساكر

٤٩٩ هـ - ٥٧١ هـ

دلالة وتتميم

محب الدين أبو سعيد عمرو بن عمرو العمري

أجزاء العشر

سابق بن عبدالله - شعر بن سواد

Sonnat.net

دار الفكر

للطباعة والنشر والتوزيع

بي نوشت:

(١٦) تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر (المتوفى: ٥٧١ هـ) ج ٢٠، ص ٣٩١، المحقق: عمرو بن غرامة العمري، ناشر: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع، عام النشر: ١٤١٥ هـ - ١٩٩٥ م، عدد الأجزاء: ٨٠ (٧٤ و ٦ مجلدات فهارس)

به عايشه رضى الله عنها(در روزهاي پاياني زندگي خود كه در حال احتضار بود) گفتند آيا دوست داري كه شما را در کنار رسول خدا صلي الله عليه وسلم و ابى بكر دفن كنيم؟ گفت من بعد از رسول خدا صلي الله عليه وسلم چه بدعت هايي گذاشتم؛ مرا کنار همسرانش دفن كنيد پس او را در بقيع دفن كردند.

٣١ - كتاب معرفة الصحابة / - ٦٧١٧ - ٦٧١٩ ..... ٧

قال ابن عمر: فحدثني ابن أبي سيرة، عن موسى بن مسيرة، عن سالم سبلان قال: مئنت عائشة ليلة السابع عشرة من رمضان بعد الوتر فأمرت أن تدفن من ليلتها واجتمع الأنصار وحضروا فلم تر ليلة أكثر ناساً منها نزل أهل العوالي فدفنت بالبقيع .

قال ابن عمر: فحدثني ابن جريح، عن نافع قال: شهدت أبا هريرة صلى على عائشة رضي الله عنها بالبقيع وابن عمر في الناس لا ينكره، وكان مروان اعتمر تلك السنة فاستخلف أبا هريرة .

٢٣١٥ / ٦٧١٧ - حدثنا أبو العباس محمد بن يعقوب، ثنا أبو البحتري عبد الله بن محمد بن بشر العبدي، ثنا إسماعيل بن أبي خالد، عن قيس بن أبي حازم قال: قالت عائشة رضي الله عنها: وكانت تحدث نفسها أن تدفن في بيتها مع رسول الله ﷺ وأبي بكر فقالت: إني أحدثت بعد رسول الله ﷺ حدثاً أدفوني مع أزواجه فدفنت بالبقيع .  
هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه .

٢٣١٦ / ٦٧١٨ - حدثنا الشيخ أبو بكر بن إسحاق، أنبا عبد الله بن أحمد بن حنبل، حدثني أبي، ثنا عبد الرحمن بن مهدي، ثنا أبو بكر بن عياش، عن أبي حصين، عن عبد الله بن زياد الأسدي قال: سمعت عمار بن ياسر يحلف بالله أنها زوجته ﷺ في الدنيا والآخرة .

هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه .

٢٣١٧ / ٦٧١٩ - أخبرنا أحمد بن سهل الفقيه ببخارى، ثنا صالح بن حبيب بن محمد الحافظ، ثنا عبد الله بن عمر القواريري، ثنا حرمي بن عمار، حدثني الحريش بن الحارث، ثنا ابن أبي مليكة، عن عائشة رضي الله عنها أنها قالت: توفي رسول الله ﷺ في بيتي وفي يومي وليلتي وبين سحري ونحري، ودخل عبد الرحمن بن أبي بكر ومعه سواك من أراك رطب فنظر إليه رسول الله ﷺ فقالت: يا عبد الرحمن اقضمه من ذلك المكان فدفعه إلي / فتناولته إياه فرده إلي فقضمته وسويته فدفعته إلي ٤/٧ النبي ﷺ فتسوك به .

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه .

٦٧١٧ - قال في التلخيص: على شرط البخاري ومسلم .

٦٧١٨ - قال في التلخيص: على شرط البخاري ومسلم .

٦٧١٩ - قال في التلخيص: صحيح .

٦٧٢٠ - قال في التلخيص: على شرط البخاري ومسلم .

# المُسْتَدْرَكُ عَلَى الصَّحِيحَيْنِ

لِلإِمَامِ وَالْحَافِظِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْحَاكِمِ النَّيْسَابُورِيِّ

سَمِعْتُ مِمَّنَاتِ الْإِمَامِ الذَّهَبِيِّ فِي النَّبَاحِ وَالْمِيزَانِ وَالْعِرَاقِ فِي  
فِي مَالِيهِ وَالْمَنَاوِي فِي نَيْضِ الْقَدِيرِ وَغَيْرِهِمْ مِنَ الْعُلَمَاءِ الْأَجْمَلِ

أول طبعة رقم الأحرار سنة ١٢٤٠ هـ

دراسة و تحقیق

مصطفى عبد القادر عطا

تتمت كتاب معرفة الصحابة، كتاب الأحكام، كتاب الأطعمة، كتاب الأشربة، كتاب البر والصلة، كتاب اللباس، كتاب الطب، كتاب الأضاحي، كتاب الذبائح، كتاب التوبة والإنباء، كتاب الأدب، كتاب الأيمان والنذور، كتاب النذور، كتاب الرقاق، كتاب الفرائض، كتاب الحدود، كتاب تعبير الرؤيا، كتاب الطب، كتاب الرقي والتمائم، كتاب الفن والملاحم، كتاب الأموال.

الجزء الرابع  
Sonnat.net

منشورات  
مركز البحوث  
للشريعة والثقافة  
دار الكتب العلمية  
بيروت - لبنان

پی نوشت:

(١٧) المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری (متوفی: ٤٠٥ هـ) ج ٤، ص ٧، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، الناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى ١٤١١ - ١٩٩٠، عدد الأجزاء: ٤

# سیر اعلام النبلاء

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الدهبي

المتوفى

١٣٧٤هـ - ٥٧٤٨م

Sonnat.net

الجزء الثاني

مَقَرَّ نَصْرُهُ ، وَرَجَّحَ أَمَارِيَهُ ، وَعَلَّنَ عَلَيْهِ

شُعَيْبُ الْأَرْنَؤُوطِ

مؤسسة الرسالة

ناساً منها . نزل أهل العوالي ، فدُفِنَتْ بالبقيع (١) .

إسماعيل بن أبي خالد ، عن قيس ، قال : قالت عائشة - وكانت تُحَدِّثُ نفسها أن تُدْفِنُ في بيتها ، فقالت : إني أحدثت بعد رسول الله ﷺ حدثاً ، ادفنوني مع أزواجه . فدُفِنْتُ بالبقيع رضي الله عنها (٢) .

قلت : تعني بالحدث (٣) : مسيرها يوم الجمل ، فإنها نذمت ندامة كُليَّة ، وثابت من ذلك : على أنها ما فعلت ذلك إلا مُتَأَوِّة قاصدة للخير ، كما اجتهد طلحة بن عبيد الله ، والزبير بن العوام ، وجماعة من الكبار ، رضي الله عن الجميع .

روى إسماعيل بن عُلَيَّة ، عن أبي سفيان بن العلاء المازني ، عن ابن أبي عتيق ، قال : قالت عائشة : إذا مرُّ ابنُ عمر ، فأرؤنيه . فلما مرُّ بها ، قيل لها : هذا ابنُ عمر . فقالت : يا أبا عبد الرحمن ، ما منعك أن تنهاني عن مسيري ؟ قال : رأيت رجلاً قد غلبَ عليك - يعني ابنَ الزبير (٤) .

وقد قيل : إنها مدفونة بغربي جامع دمشق . وهذا غلط فاحش ، لم تقدّم - رضي الله عنها - إلى دمشق أصلاً ، وإنما هي مدفونة بالبقيع .

ومدة عمرها : ثلاث وستون سنة وأشهر .

ذكر شيء من عالي حديثها :

أخبرنا أبو المعالي أحمد بن إسحاق الأبرقوهي غير مرة : أخبرنا محمد

(١) طبقات ابن سعد ٨ / ٧٦ ، ٧٧ ، و « المستدرک » ٤ / ٦ .

(٢) طبقات ابن سعد ٨ / ٧٤ ، وصححه الحاكم ٤ / ٦ ، ووافقه الذهبي .

(٣) تحرفت في المطبوع إلى « الحديث » .

(٤) ذكره الزيلعي في « نصب الراية » ٤ / ٧٠ . ونسب لابن عبد البر في « الاستيعاب » .

پی نوشت:

(١٨) سير اعلام النبلاء، ذهبي(المتوفى : ٧٤٨هـ) ج ٢، ص ١٩٣، المحقق: مجموعة من المحققين بإشراف الشيخ شعيب الأرنؤوط، الناشر: مؤسسة الرسالة، الطبعة: الثالثة، ١٤٠٥ هـ - ١٩٨٥ م، عدد الأجزاء: ٢٥ و ٢٣ مجلدان فهارس

حاکم نیشابوري پس از نقل حدیث می گوید این حدیث صحیح است و شرایط شیخین(بخاری و مسلم) را دارد ولی نقل نکردند و ذهبي هم این حدیث را تصحیح کرده است.

اهل سنت می گویند اگر روایتی را حاکم نیشابوري و ذهبي تصحیح کرده باشند به منزله ورود به صحیح بخاری است.

پس اینکه می گویند:

عقیده شیعه مبنی بر وصایت امیرالمومنین مساوی است با اعتقاد بر خیانت صحابه فقط مختص شیعه نیست عقیده شما هم همین است و کتب شما هم این عبارت را تصریح کرده اند.

درباره مدح صحابه و توبیخ صحابه در قرآن آیاتی داریم:

وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلَيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ  
در دل اهل کتاب و مومنان به اسلام هیچ شک و ریبی نماند و تا آنکه دلپایشان مریض است

---

**پی نوشت:**

(۱) سوره مدثر، آیه ۳۱

حال کسانی که در دلپایشان مرض وجود دارد چه کسانی هستند؟ قطعاً منافقین نیستند چون آیه مکی است و در مکه نفاق در کار نبوده زیرا نفاق در اثر ترس از قدرت و شوکت پیامبر صلی الله علیه و آله به وجود آمده بود در حالیکه پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه قدرتی نداشتند.

اهل سنت این آیه را به این صورت تفسیر کرده اند:  
کسانی که ایمان آورده و جز صحابه بودند ولی شك داشتند.

يك سوم قرآن درباره منافقین است؛ منافقین کسانی هستند که جز صحابه هستند و قرآن صراحت دارد:  
بعضی از اعراب اطراف مدینه منافقند و بعضی از اهل مدینه هم منافقند و بر نفاق ماهر و ثابتند و شما از نفاقشان آگاه نیستید و ما بر سیرت ناپاک آنان آگاهیم و آنان را دو بار عذاب می کنیم و عاقبت به عذاب سخت ابدی دورخ باز می گردند.

---

**پی نوشت:**

(۲) سوره توبه، آیه ۱۰۱

تنها کسانی از تو اجازه می خواهند(به جهاد نروند) که به خدا و روز جزا ایمان ندارند و دلپایشان به شک افتاده و در شک خود سرگرداند.

---

**پی نوشت:**

(۳) سوره توبه، آیه ۴۵

و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند او زود باور است و ....

---

**پی نوشت:**

(۴) سوره توبه، آیه ۶۱

... و درباره خدا گمان های ناروا همچون گمان های جاهلیت می بردند و می گفتند .....

---

**پی نوشت:**

(۵) سوره آل عمران، آیه ۱۵۴

ای کسانی که ایمان آورده اید اگر شخص فاسقی خبری برایتان آورد درباره آن تحقیق کنید که مبدا نادانسته به قومی زیان برسانید و (بعد) از آنچه کرده اید پشیمان شوید.

---

**پی نوشت:**

(۶) سوره حجرات، آیه ۶

شما به ما بگویید که اینها چه کسانی هستند؟

حال برادران اهل سنت چرا فقط آیاتی که در مدح صحابه است را می خوانند «و السابقون الاولون»، «رضي الله عنهم»، «رحماء بينهم» و ... ؟

**نتیجه:**

تفکر در این آیات قرآن کریم و روایات بد نیست.



تعبير صحيح بخاري هم اين است: نَنْطَلِقُ إِلَى مَنَى وَ ذَكَرُ أَحَدِنَا يَقْطُرُ!

٨١ - بِأَسْبَابِ تَقْضِي الْحَائِضِ الْمَنَاسِكَ كُلَّهَا إِلَّا الطَّوَّافَ بِالْبَيْتِ  
وَإِذَا سَمِيَ عَلَى غَيْرِ وَضُوءٍ بَيْنَ الصُّفَا وَالرُّوَّةِ

١٦٥٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُونُسَ أَخْبَرَنَا مَالِكُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِيهِ  
عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ « قَدِمْتُ مَكَّةَ وَأَنَا حَائِضٌ ، وَلَمْ أُطْفَأِ بِالْبَيْتِ وَلَا بَيْنَ الصُّفَا  
وَالرُّوَّةِ ، قَالَتْ : فَشَكَرْتُ ذَلِكَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، فَقَالَ : أَفْعَلِي كَمَا يَفْعَلُ الْحَاجُّ ،  
غَيْرَ أَنْ لَا تَطُوقَ بِالْبَيْتِ حَتَّى تَطْهُرِي » .

١٦٥١ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّى حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَهَّابِ . قَالَ : وَقَالَ لِي خَلِيفَةُ حَدَّثَنَا عَبْدُ  
الْوَهَّابِ حَدَّثَنَا حَبِيبُ الْمَعْمَرِ عَنْ عَطَاءِ بْنِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ « أَهَلَّ النَّبِيُّ صَلَّى  
اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ بِالْحَجِّ ، وَلَيْسَ مَعَ أَحَدٍ مِنْهُمْ قَدِيٌّ غَيْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَطَلْحَةَ .  
وَقَدِمَ عَلَى مَنْ مِنَ الْيَمَنِ - وَمَعَهُ هَدْيٌ - فَقَالَ : أَهَلَّلْتُ بِمَا أَهَلَّ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : فَأَمَرَ النَّبِيُّ  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَصْحَابَهُ أَنْ يَجْعَلُوهَا عُمْرَةً وَيَطُوفُوا لَهَا بِقَصْرٍ وَيَجْلُوهَا ، إِلَّا مَنْ كَانَ مَعَهُ الْهَدْيُ .  
فَقَالُوا نَنْطَلِقُ إِلَى مَنَى وَذَكَرُ أَحَدِنَا يَقْطُرُ ! فَبَلَغَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ : لِمَ اسْتَقْبَلْتُمْ مِنْ  
أَمْرِي مَا اسْتَقْبَلْتُمْ مَا أَهَدَيْتُمْ ، وَلَوْلَا أَنْ مَعِيَ الْمَلَأَى لَأَحَلَّلْتُ . وَسَأَمِضْتُ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا  
فَنَسَكْتُ الْمَنَاسِكَ كُلَّهَا ، غَيْرَ أَنِّي لَمْ تَطْفَأُ بِالْبَيْتِ . فَلَمَّا طَهَّرْتُ طَافْتُ بِالْبَيْتِ ، قَالَتْ : يَا رَسُولَ  
اللَّهِ ، تَنْطَلِقُونَ بِحِجَّةٍ وَعُمْرَةٍ وَأَنْطَلِقُ بِحَجٍّ ! فَأَمَرَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ أَنْ يَخْرُجَ مَعَهَا إِلَى  
النُّعْمِ ، فَأَعْتَمَرَتْ بَعْدَ الْحَجِّ » .

١٦٥٢ - حَدَّثَنَا مُؤَمَّلُ بْنُ هِشَامٍ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي أُوْبَانَ عَنْ حَفْصَةَ قَالَتْ « كُنَّا نَمْنَعُ  
عَوَاتِقَنَا أَنْ يَخْرُجْنَ ، فَكَيْدَمَتِ امْرَأَةٌ فَهَزَلَتْ قَصْرُ بَنِي خَلْفٍ ، فَحَدَّثَتْ أَنَّ أُخْتَهَا كَانَتْ نَحَتُ رَجُلٍ  
مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَعَرَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِنْتِي عَشْرَةَ غُرُورًا ،  
وَكَانَتْ أُخْتِي مَعَهُ فِي سِتِّ غُرُورَاتٍ . قَالَتْ : كُنَّا نَدَاوِي الْكُفْمَى ، وَنَقُومُ عَلَى الرُّضِيِّ . فَسَأَلْتُ  
أَخْتِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ : هَلْ عَلَى إِحْدَانَا بَأْسٌ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا جِلْبَابٌ أَنْ لَا تَخْرُجَ ؟  
قَالَ : تَلْبِيسُهَا صَاحِبَتُهَا مِنْ جِلْبَابِهَا وَتَشْهَدُ الْخَيْرَ وَدَعْوَةَ الْمُؤْمِنِينَ . فَلَمَّا قَدِمَتْ أُمُّ عَطِيَّةَ رَضِيَ اللَّهُ  
عَنْهَا سَأَلْتُهَا - أَوْ قَالَتْ : سَأَلْتُهَا - فَقَالَتْ وَكَانَتْ لَا تَذَكُرُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا قَالَتْ :

# الجامع الصحيح

المستند من حديث رسول الله صلى الله عليه وسلم وسننه وأيامه

لأبي عبد الله محمد بن اسماعيل البخاري

(١٩٤ - ٢٥٦ هـ)

Sonnat.net

اقرأ وراجع  
قام بإخراجها ، وأشرف على طبعها  
فرضي الله بفضائلها

وقدم كتبه وأبحاثه  
واستقصى أثره  
عبد الرحمن بن عبد الله بن قتيبة

قام بشرحه وتصحيح تجاربه  
وتحقيقه  
عبد الرحمن بن الخطيب

المجلد الأول

المطبعة العلمية - مكة المكرمة

٢١ شارع لفتح بالروسة • القاهرة • طبعون ٨٤٠٣٦٤

پی نوشت:

- (٢) صحيح بخاري، ج ٢، ص ٢٠٠، ح ١٨١٣، كتاب العمرة، باب عُمْرَةَ النَّعِيمِ
- (٣) صحيح بخاري، ج ١، ص ٥٠٦، ح ١٦٥١، باب ٨١، تَقْضِي الْحَائِضُ الْمَنَاسِكَ كُلَّهَا إِلَّا الطَّوَّافَ بِالْبَيْتِ
- (٤) صحيح بخاري، ج ٢، ص ١٧١، ح ١٦٧٧، كتاب الحج، باب ٨١، تَقْضِي الْحَائِضُ الْمَنَاسِكَ كُلَّهَا إِلَّا الطَّوَّافَ بِالْبَيْتِ





## ارتداد ام المومنين قتيله

از داود بن ابی هند آمده که پس از فوت پیامبر صلی الله علیه و آله قتيله بنت اشعث پس از اینکه از وفاتشان خبر دار می شود به همراه قبیله اش مرتد و چندی بعد با عکرمه بن ابی جهل ازدواج می کند و ... عمر نیز او را مرتد و از مقام همسری پیامبر ازل می کند؛ زیرا با این ارتداد صلاحیت ام المومنین بودن را نداشته است.

۳۷۸۱۱ - عن داود بن أبي هند أن النبي ﷺ تُوفيَ وقدمك امرأة من كِنْدَةَ يقال لها قُتَيْلَةُ فارتدت مع قومها فتزوجها بعد ذلك عكرمة بن أبي جهل بكراً فوجد أبو بكر من ذلك وجداً شديداً فقال له عمر: يا خليفة رسول الله! إنها والله ما هي من أزواجه ما خيبرها ولا حجَّها ولقد برأها الله منه بالارتداد الذي ارتدت مع قومها (ابن سعد).

أم المؤمنين مبعوث بنت الحارث رضي الله عنها

۳۷۸۱۲ - عن عكرمة مولى ابن عباس قال: وهبت مبعوثة نفسها للنبي ﷺ (ع) (۱).

۳۷۸۱۳ - عن معمر عن الزهري وتادة أن مبعوثة بنت الحارث وهبت نفسها للنبي ﷺ (ع).

قبل أزواج رضي الله عنهن

۳۷۸۱۴ - عن إبراهيم بن سعد عن أبيه عن جده أن عمر أذن لأزواج النبي ﷺ في الحج سنة ثلاث وعشرين فبعث معهن عثمان

(۱) مبعوثة بنت الحارث بن حزن الهلالية زوج النبي ﷺ وكان اسمها برة فساها رسول الله ﷺ مبعوثة. اسد الغابة (۲/۲۲۲) ص

# کنز العمال

في أسنن الإقوال والأفعال

للعلمة علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي

البرهان فوري المتوفى ۹۷۵هـ

الجزء الثالث عشر

Sonnat.net

ضبطه وفسر غريبه صححه ووضع فهارسه ومفتاحه

شيخ بكري جاني شيخ مستوفيات

مؤسسة الرسالة

پی نوشت:

(۱) کنز العمال، المتقي الهندي، ج ۱۳، ص ۷۰۸، ناشر: مؤسسة الرسالة

(۲) تفسير القرطبي، القرطبي، ج ۱۴، ص ۱۶۷ و ۱۶۸، ناشر: دار إحياء التراث العربي

اخْتَبَرْنَا أَبُو العز بن كادش العُكْبَرِي، أَنبَانَا أَبُو محمد الجوهري، أَنبَانَا عَلِي بن محمد بن أحمد بن لؤلؤ، أَنبَانَا إِسْحَاق بن عبد الله بن إبراهيم الكوفي، أَنبَانَا إِسْحَاق بن إبراهيم بن حبيب بن الشهيد، نَاعَبِدُ الأَعْلَى، عن دَاوُد<sup>(١)</sup> بن أبي هند.

وَأَخْتَبَرْنَا أَبُو نَصْر أحمد بن محمد بن عبد الملك بن عَبْدِ الوَقَّاب<sup>(٢)</sup> بن عَبْدِ القاهر بن أسد بن مسلم الأَسَدِي، أَنبَانَا أَبُو الفرج أحمد بن عُثْمَان بن الفضل بن جَعْفَر المَخْبِزِي<sup>(٣)</sup>، أَنبَانَا أَبُو القاسم بن حَبَابَة، أَنبَانَا أَبُو بكر محمد بن إبراهيم بن نِيْرُوز الأنمطي، أَنبَانَا محمد بن المُثَنَّى، أَنبَانَا عَبْدُ الأَعْلَى، أَنبَانَا داود، عن عِكْرَمَة، عن ابن عباس: أَن النبي ﷺ تزوج قَبِيْلَة أخت<sup>(٤)</sup> الأشعث بن قيس فمات قبل أن يخيروها فَبَرَأَهَا اللهُ تعالى منه.

اخْتَبَرْنَا أَبُو البركات الأنمطي، أَنبَانَا ثابت بن سُندَار، أَنبَانَا أَبُو العلاء الواسطي، أَنبَانَا أَبُو بكر<sup>(٥)</sup> البَابَسِيرِي، أَنبَانَا الأَحْوَص بن المفضل<sup>(٦)</sup>، أَنبَانَا حَمَّاد بن سَلْمَة، عن داود بن أبي هند<sup>(٧)</sup>، عن الشعبي، أَن<sup>(٨)</sup> عِكْرَمَة بن أبي جهل تزوج قَبِيْلَة بنت قيس، فَأَرَادَ أَبُو بكر الصديق أن يضرب عنقه. فقال له عمر بن الخطاب إن رَسُولَ اللهِ ﷺ لم يَغْرُضَ لها، ولم يدخل بها وارتدت مع أخيها، فبرئت من الله وَرَسُولِهِ فلم يزل به حتى كَفَّ عنه.

قَرَأْتُ عَلَي أَبِي غالب بن البنا، عن أبي محمد الجوهري، أَنبَانَا أَبُو عمر بن

(١) بالأصل وخج: «عن ابن داود» تحريف والصواب ما أثبت، انظر ما تقدم.

(٢) قوله: «عبد الوهاب» كذا بالأصل وخج، وسقطت من المطبوعة.

(٣) المَخْبِزِي: هذه النسبة إلى محلة بغداد يقال لها «المخبز» يخبز فيها الرغفان.

(٤) بالأصل وخج: «قبيلة بنت الأشعث» والصواب مما تقدم، وانظر الاستيعاب وابن سعد، وأسد الغابة ٢٤٠/٦.

(٥) بالأصل وخج: «أبو بشر الباستري» والصواب ما أثبت، وقد تقدم هذا السند قريباً، وانظر الأنساب (الباستري).

(٦) بالأصل وخج: «الفضل» والصواب ما أثبت، انظر الأنساب (الغلابي) وقد تقدم. ويعدا في المطبوعة: حدثنا إبراهيم بن المفضل.

(٧) بالأصل وخج: «هارون» تحريف، انظر ما تقدم.

(٨) بالأصل وخج: «عن» تحريف والصواب عن مختصر ابن منظور ٢٨٧/٢.

# تاريخ مدينة دمشق

وذكر فضلها وتسمية من جاهها من الأمائل أو اهتار  
بنواحيها من واردتها وأهلها

تصنيف

الإمام العالم الحافظ أبو القاسم علي بن أحمد  
ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي

المعروف بابن عساکر

٤٩٩ هـ - ٥٧١ هـ

دراسته وتعميره

مطبوع في دار النشر والكتاب

الجزء الثالث

Sonnat.net

السيرة النبوية - القسم الأول

دار الفكر

طبع في دار النشر والكتاب

پی نوشت:

(٣) تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر، ج ٣، ص ٢٢٧، ناشر: دار الفكر

(٤) الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، ج ٨، ص ١٤٧، ناشر: دار صادر

(٥) البداية والنهاية، ابن كثير، ج ٥، ص ٣١٩ و ٣٢٠، ناشر: دار الفكر

(٦) إمتاع الأسماع، المقرئ، ج ٦، ص ١٠٠، ناشر: دار الكتب العلمية

طبق این روایات خانم قتیلہ کہ ہم صحابہ بود ہم ام المومنین مرتد شدہ؛ حالا شما چرا می گویند همه صحابہ صد در صد وارد بهشت می شوند؟ آیا این ادعای شما مطابق عقل است؟

## نسب امام شافعي و مالكي

برخي از رهبران، ائمة، فقها و محدثين سلف و كساني كه مورد اعتماد در مذهب هستند بنا بر گفته امام زهري حرام زاده و اولاد زنا هستند؛ اين مطالب در كتاب المحلي امام ابن حزم نقل شده است.

هنگامي كه سخن از امام جماعت ولد الزنا به ميان آورده امامت او را جايز مي شمارد و به نقل از امام زهري مي گويد: عن الزهري قال: كان ائمة من ذلك العمل، قال وكيع: يعني من الزنا.

۱۱۳

جواز امامة من ولد الزنا

وغيره سواء \*

وعن وكيع عن الربيع بن سبيح عن الحسن قال: ولد الزنا بمنزلة رجل من المسلمين، يؤم ويجوز شهادته اذا كان عدلاً \*

وعن وكيع عن هشام بن عروة عن أبيه عن عائشة أم المؤمنين أنها كانت اذا سألت عن ولد الزنا: قالت ليس عليه من خطبة أبو به شيء (لا تزوروا زوروا آخرى) \*

وعن وكيع عن سفيان الثوري عن برد أبي العلاء عن الزهري قال: كان ائمة من ذلك العمل، قال وكيع: يعني من الزنا \*

وعن سفيان الثوري عن حماد بن أبي سليمان قال: سألت ابراهيم عن ولد الزنا والأعرابي، والعبد، والأعشى: هل يؤمون؟ قال: نعم، اذا أقاموا الصلاة \*

وعن الشعبي: ولد الزنا يجوز شهادته ويؤم \*

وعن معمر قال سألت الزهري عن ولد الزنا: هل يؤم؟ قال نعم، وماشانه؟! (١) \*  
وقد كان أبو زيد (٢) صاحب رسول الله ﷺ يؤم وهو مقعد ذاهب الرجل \*  
وقد كان طلحة أشل اليد، وما اختلف في جواز امامته، وقد كان في الشوري \*

ومن طريق الزهري عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف عن عبيد الله بن عدي بن الخياط أنه دخل على عثمان رضي الله عنه وهو محسور، فقال له: إنك امام عامة، ونزل بك ما نرى ويصلي لئس امام فتنة وتخرج، فقال له عثمان: إن الصلاة أحسن ما يعمل الناس فاذا أحسن الناس فأحسن معهم، واذا أساءوا فاجتنب إساءتهم \*

وكان ابن عمر يصلي خلف الحجاج ونجدة، أحدهما خارجي، والثاني أفسق البرية، وكان ابن عمر يقول: الصلاة حسنة ما أبالي من شركتي فيها \*

وعن ابن جريج قلت لعطاء: رأيت إماماً يؤخر الصلاة حتى يصلها مفرطاً فيها؟ قال: أصلي مع الجماعة أحب الي، قلت: وإن اصفرت الشمس ولحقت برؤس الجبال؟

(١) من الشين بمعنى العيب فهو بدون حمزة وبتفتح النون (٢) هكذا في النسخة رقم (٤٥) وفي النسخة رقم (١٦) «ابن زيد» وأنا أرجح ما هنا وانه «أبو زيد عمرو بن أخطب بن رفاعة الأنصاري الأعرج» فانه اشتهر بكينيته، وأبو زيد هذا عاش أكثر من مائة سنة وما شاب من رأسه الا قليل بدعوة رسول الله ﷺ \*

# المحلي

تصنيف الامام الجليل، المحدث، الفقيه، الأصولي، قوى المعارضة شديد المعارضة، بايع العبارة، بالغ الحجية، صاحب التصانيف المتمعة في المنقول والمقول، والسنة، والفقه، والأصول والخراف، ومجدد القرن الخامس، فخر الأندلس أبي محمد علي بن احمد بن سعيد بن حزم التوفي سنة ٤٥٦ هـ

الجزء الرابع

Sonnat.net

عنيت بنشره وتصحيحه للمرة الأولى سنة ١٣٤٨ هـ

إدارة الطباعة والنشرية

لصاحبها ومديرها محمد نعيم الدمشقي

بتحقيق الاستاذ الشيخ احمد محمد شاكر الفاضل الشرعي

حقوق الطبع محفوظة الى

ادارة الطباعة والنشرية بمصر بشارع الكحكيين رقم (١)

پی نوشت:

(١) المحلي، ج ٤، ص ١١٣ یا ٢١٣

و شعبة پس از دو سال، هرم بن حسان پس از چهار سال، (امام) مالک بیش از سه سال و امام شافعی پس از چهار سال از مرگ پدر متولد شدند.

عاش اثنتین وتسعين سنة . قال أبو محمد الضَّرَابُ : هذا خطأ . الصواب ست وثمانون<sup>(١)</sup> .

واختلف في حَمَلِ أُمِّهِ به : فقال مَعْنُ ، والصَّائِغُ ، ومحمد بن الضَّحَّاك : حملت به ثلاث سنين . وقال نحوه والذُّ الرُّبَيْرُ بن بَكَّارٍ ، وعن الواقدي : حملت به ستين<sup>(٢)</sup> .

قلت : ودُفِنَ بالبقيع اتفاقاً ، وقبرُهُ مشهورٌ يُزارُ ، رحمه الله .

ويقال : إنه في الليلة التي مات فيها ، رأى رجلٌ من الأنصار قائلاً يُنشدُ :

لَقَدْ أَصْبَحَ الإسلامُ زُفْرَعُ رُكْنُهُ غَدَاةَ نَوَى الهَادِي لَدَى مَلْحِدِ القَبْرِ  
إِمَامُ الهُدَى مَا زَالَ لِلْعُلَمِ صَائِنَا عَلَيهِ سَلَامُ اللهِ فِي آخِرِ الدَّهْرِ  
قال : فانتهتُ ، فإذا الصارخةُ على مالك .

ثم أورد القاضي عياض عدة مناماتٍ حسنة للإمام<sup>(٣)</sup>، وسائر كتابه بلا أسانيد ، وفي بعض ذلك ما يُنكرُ .

قال ابنُ القاسم : مات مالك عن مئة عمامة ، فضلاً عن سواها .

وقال ابنُ أبي أويس : بيع ما في منزل خالي مالك من بُسَطٍ ، ومِنْصَابٍ ، ومخادٍ ، وغير ذلك ، بما يُنيف على خمس مئة دينار .

وقال محمد بنُ عيسى بنِ خَلْفٍ : خَلَفَ مالك خمس مئة زوج من

(١) «ترتيب المدارك» ١/١١١ .

(٢) «ترتيب المدارك» ١/١١١ ، ١١٢ .

(٣) «ترتيب المدارك» ١/٢٣٨ ، ٢٤٥ .

# سِيرَةُ اَعْلَامِ النِّبْلَاءِ

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المتوفى

٥٧٤هـ - ١٣٧٤م

Sonnat.net

الجزء الثامن

حَقَّقَ هَذِهِ الجُزْءَ  
مُحَمَّدُ نَعِيمُ العَرَسَوِيُّ

أَشْرَفَ عَلَى تَحْقِيقِ الكِتَابِ وَخَرَّجَ أَحَادِيثَهُ  
شُعَيْبُ الأَرْنَؤُوطُ

مؤسسة الرسالة

پی نوشت:

(١) خزائن، ص ٢١٧

(٢) المعارف، ص ٥٩٤

(٣) سير اعلام النبلاء، ذهبی، ج ٨، ص ١٣٢

## کشتن نسایی به خاطر نقل فضائل امیرالمومنین

نسائی از برجسته ترین علما و محدثین اهل تسنن است که کتاب «سنن» وی یکی از صحاح سنه اهل سنت به شمار می رود. مزی در ترجمه وی می گوید: او یکی از پیشوایان برجسته و حافظان استوار و بزرگان مشهور بود.



وغيره من المصنفات المشهورة.

أحد الأئمة المبرزين والحفاظ المتقنين والأعلام المشهورين. طاف البلاد؛ وسمع بخراسان، والعراق، والحجاز، ومصر، والشام، والجزيرة من جماعة يطول ذكرهم، قد ذكرنا روايته عنهم في تراجمهم من كتابنا هذا<sup>(١)</sup>.

وروى القراءة عن أحمد بن نصر التيسابوري المقرئ، وأبي شعيب صالح بن زياد السوسي<sup>(٢)</sup>.

روى عنه: إبراهيم بن إسحاق بن إبراهيم بن يعقوب بن يوسف الإسكندراني، وأبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن صالح بن سنان القرشي الدمشقي، وأبو العباس أبيض بن محمد بن الحارث بن أبيض القرشي الفهري المصري، وأحمد بن إبراهيم بن محمد بن أشهب بن عبد العزيز القيسي العامري، وأحمد بن الحسن بن إسحاق بن عتبة الرازي، وأبو الحسن أحمد بن سليمان بن أيوب بن خذلم الأسدي

المجلد الأول

Sonnat.net

حَقَّقْتَهُ، وَصَبَّطْتَهُ، وَطَلَّقْتَهُ  
الدكتور عواد معروف

نعم، فقام بالباب، وجته، فوضعت ذمته على عاتقه فأمنت وجهي إلى غده، قلت: ومن قولهم يومئذ: کیا القاسم طيبا، فقال رسول الله ﷺ: «حسبك» قلت: يا رسول الله لا تجعل قدام لي، ثم قال: وحسبك، قلت: لا تجعل يا رسول الله، قالت: وما بي حب النظر إليهم، ولكني أحببت أن يبلغ النساء تغافل لي، ومكاني منه، أخرجه النسائي في عشرة النساء ورقة ٧٥ وجه أول نسخة الظاهرية، من طريق يونس بن عبد الأعلى، حدثنا ابن وهب، أخبرني يكر بن مضر، عن ابن القاد، عن محمد بن إبراهيم، عن أبي سلمة بن عبد الرحمن عن عائشة. قال الحافظ في التتبع ٣٥٥/٢: إسناده صحيح، ولم أر في حديث صحيح ذكر الحميراء إلا في هذا. وقال الزركشي في المعجزة ورقة ١٩ وجه ثان، وورقة ٢٠ وجه أول: وذكر لي شيخنا ابن كثير عن شيخه أبي الحميراء المزي أنه كان يقول: كل حديث فيه ذكر الحميراء باطل إلا حديثاً في الصوم في سنن النسائي. قلت: وحديث آخر في النسائي: دخل الحنيفة المسجد يلعبون، فقال لي: يا حميراء أتحنن أن تنظري إليهم. وإسناده صحيح (ش).

(١) قال الإمام الذهبي في تاريخ الإسلام ومنه نقل الصفدي في «الوفاء والسبكي في الطبقات» وغيرهما: «وسمع قتيبة، وإسحاق بن راهويه، وعاشم بن عمارة، وعيسى بن حماد، والحسين بن منصور السلمي التيسابوري، وعمرو بن زرار، ومحمد بن النضر المروزي، وسويد بن نصر، وأبا كرب، وثعلبة سواهم بعد الأربعين ومئتين» (الورقة: ١٢-١٤ أحمد الثالث: ٢٩١٧/٩). قلت: لراد الإمام الذهبي هؤلاء كبار شيوخه. (٢) راجع غاية النهاية لابن الجزري: ٦١/١.

پی نوشت:

(١) تهذيب الكمال، مزی، ج ١، ص ٣٢٩

همچنین ابن کثیر درباره او می گوید: پیشوای زمان خویش و کسی که بر هم شغلان، هم نظران و بزرگان زمان خویش پیشی گرفت و به شهر های مختلف مسافرت کرد.

پی نوشت:

(٢) البداية والنهاية، ابن کثیر، ج ١١، ص ١٢٣

او كتابي دارد به نام خصائص اميرالمومنين علي بن ابي طالب كه در آن فضائل اميرالمومنين را نقل کرده است. انگيزه او از تاليف اين كتاب اين بوده است كه وقتي وارد دمشق شد ديد كه مردم از اميرالمومنين متنفر هستند و از ايشان بدگويي مي كنند بنابر اين شروع به نوشتن اين كتاب كرد؛ چنانچه ابن كثير سلفي مي نويسد:

او كتاب خصائص را در برتري علي و اهل بيت او نوشت؛ زيرا او مردمان دمشق را در سال ۳۰۲ ديد كه از علي نفرت دارند و از او درباره (فضائل) معاويه سوال پرسيدند گفت چه كسي اين را گفت؟ (كنايه از بي اساس بودن سوال) پس به بيضه او زدند و (در اثر آن) مرد. همچنين ابن يونس و ابو جعفر... .

حِصْنِيهِ<sup>(۱)</sup> حَتَّى أُخْرِجَ مِنَ الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ، فَسَارَ مِنْ عِنْدِهِمْ، فَقَصَدَ مَكَّةَ، فَمَاتَ بِهَا فِي هَذِهِ السَّنَةِ، وَقَبِرُهُ بِهَا. هَكَذَا حَكَاهُ الْحَاكِمُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ الْأُسَيْهَانِيِّ عَنْ مَشَايِخِهِ<sup>(۲)</sup>. وَقَالَ الدَّارِقُطْنِيُّ<sup>(۳)</sup>: كَانَ أَفْقَهُ مَشَايِخِ مِصْرَ فِي عَصْرِهِ، وَأَعْرَفَهُمْ بِالصَّحِيحِ وَالشَّقِيمِ مِنَ الْأَثَارِ، وَأَعْرَفَهُمْ بِالرِّجَالِ. فَلَمَّا بَلَغَ هَذَا الْمَبْلَغَ حَسَنُوهُ، فَخَرَجَ إِلَى الرُّمَّةِ، فَشَبِلَ عَنْ فَضَائِلِ مُعَاوِيَةَ فَأَمْسَكَ عَنْهُ، فَضَرَبُوهُ فِي الْجَامِعِ، فَقَالَ: أَخْرِجُونِي إِلَى مَكَّةَ، فَأَخْرَجُوهُ وَهُوَ عَلِيلٌ، فَتَوَفَّى بِمَكَّةَ مَقْتُولًا شَهِيدًا. قَالَ الْحَاكِمُ<sup>(۴)</sup>: مَعَ مَا رُزِقَ النَّسَائِيُّ مِنَ الْفَضَائِلِ رُزِقَ الشَّهَادَةَ فِي آخِرِ عُثْمَرِ، مَاتَ بِمَكَّةَ سَنَةَ ثَلَاثٍ وَثَلَاثِمِائَةٍ. قَالَ الْحَافِظُ أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ ابْنَ نُقَطَةَ فِي «تَقْيِيدِهِ»<sup>(۵)</sup>: نَقَلْتُ مِنْ خَطِّ أَبِي عَامِرٍ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدُونَ الْعَبْدِيِّ الْحَافِظِ: مَاتَ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ النَّسَائِيُّ بِالرُّمَّةِ مَدِينَةَ فِلَسْطِينَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ لثَلَاثِ عَشْرَةَ لَيْلَةً خَلَّتْ مِنْ صَفْرِ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَثَلَاثِمِائَةٍ، وَدُفِنَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ.

وحكى ابن خلكان في «الوفيات» أنه توفى في شعبان من هذه السنة، وأنه إنما صنف «الخصائص» في فضل علي وأهل البيت؛ لأنه رأى أهل دمشق حين قدمها في سنة ثنتين وثلثمائة عندهم نفرة من علي، وسألوه عن معاوية فقال ما قال، فدفعوا<sup>(۶)</sup> في حِصْنِيهِ فمات. وهكذا ذكر ابن يونس، وأبو جعفر الطحاوي<sup>(۷)</sup>

- (۱) في ب، م: «حصنيته». و«الحصن»: الجنب. وانظر تهذيب الكمال ۳۳۹/۱ حاشية (۱).
- (۲) تهذيب الكمال ۳۳۹/۱.
- (۳) المصدر السابق ۳۳۸/۱.
- (۴) تهذيب الكمال ۳۳۹/۱.
- (۵) التقييد ص: ۱۴۳.
- (۶) وفات الأعيان ۷۷/۱، ۷۸.
- (۷) في م: «فدلقوا».
- (۸) وفات الأعيان ۷۸/۱، وتهذيب الكمال ۳۴۰/۱، وسير أعلام النبلاء ۱۴/۱۳۳.

# الْبَدَايَةُ وَالنِّهَايَةُ

للحافظ عماد الدين أبي الفداء إسماعيل  
ابن عمر بن كثير القرشي الدمشقي  
٧٠١ - ٧٧٤ هـ

تحقيق

الدكتور عاصم بن عبد المحسن التركي

بالتعاون مع

مركز البحوث والدراسات العربية والإسلامية

بدرهجوم

Sonnat.net

الجزء الرابع عشر

هجو

للطباعة والنشر والتوزيع والإعلان

پی نوشت:

(۱) البداية و النهاية، ابن كثير، ج ۱۱، ص ۱۴۱ یا ج ۱۴، ص ۷۹۵

علامه ابن جوزي و بسيار ديگر از بزرگان اهل تسنن در سبب كشته شدن نسائي مي گويد:

نسائي در آخر عمر خویش از مصر به دمشق رفت؛ پس در آنجا از او در مورد معاويه و فضيلت های او سوال کردند گفت آيا به اين كه او را هم شان و برتر (از علی) دانستيد راضي نشديد؟ پس به بيضه او زدند و او را از مسجد بيرون کردند؛ او را به مکه بردند و در آنجا از دنيا رفت، برخی گفتند به رمله.

من شَهَامَتِهِ وَإِقَامَتِهِ السُّنَنَ المَأْتُورَةَ فِي فِدَاءِ المَسْلَمِينَ ، واحترازه عن مجالس السُّلْطَانِ الَّذِي خَرَجَ مَعَهُ ، وَالانْبِسَاطِ فِي المَأْكَلِ ، وَأَنَّهُ لَمْ يَزَلْ ذَلِكَ دَاهِبَهُ إِلَى أَنِ اسْتَشْهَدَ بِدمشق من جَهَةِ الخَوَارِجِ .

قال الدَّارِقُطْنِي : كَانَ أَبُو بَكْرٍ بِنَ الحَدَّادِ الشَّافِعِي كَثِيرَ الحَدِيثِ ، وَلَمْ يَحْدُثْ عَن غَيْرِ النَّسَائِي ، وَقَالَ : رَضِيْتُ بِهِ حُجَّةً بَيْنِي وَبَيْنَ اللّهِ تَعَالَى .

قال الطَّبْرَانِيُّ فِي « مُعْجَمِهِ » (١) : حَدَّثَنَا أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ النَّسَائِيُّ القَاضِي بِمِصْرَ . فَذَكَرَ حَدِيثًا .

وقال أبو عَوَانَةَ فِي « صَحِيحِهِ » : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ شُعَيْبِ النَّسَائِيُّ قَاضِي حِمصَ : حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ قُدَامَةَ . فَذَكَرَ حَدِيثًا .

روى أبو عبد الله بن منقذ، عن حمزة العقبي المصري وغيره، أن النسائي خرج من مصر في آخر عمره إلى دمشق، فسئل بها عن معاوية، وما جاء في فضائله، فقال: (٢) لا يرضى رأساً برأسٍ حتى يُفضَّلَ؟ قال: فما زالوا يذفَعُونَ فِي حَضَنَتِهِ (٣) حتى أُخْرِجَ مِنَ المَسْجِدِ، ثم حُمِلَ إِلَى مَكَّةَ فتوفي بها . كذا قال، وصوابه: إلى الرَّمْلَةِ .

قال الدَّارِقُطْنِي : خَرَجَ حَاجِبًا فَامْتَحَنَ بِدمشق ، وَأَذْرَكَ الشَّهَادَةَ فَقَالَ :

(١) ٢٣/١ برقم (٤٣) : حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ شُعَيْبِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ النَّسَائِيِّ القَاضِي بِمِصْرَ ، حَدَّثَنَا أَبُو المَعَالِي مُحَمَّدُ بْنُ وَهَبِ بْنِ أَبِي كَرِيمَةَ الحِرَاقِي ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَلْمَةَ الحِرَاقِي ، عَنِ أَبِي عَبْدِ الرَّحِيمِ خَالِدِ بْنِ أَبِي يَزِيدَ ، عَنِ زَيْدِ بْنِ أَبِي أَنَسَةَ ، عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ جِحَادَةَ ، عَنِ أَبِي صَالِحٍ ، عَنِ عُبَيْدِ بْنِ عَمِيرٍ ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ كَرِيمِ اللّهِ وَجْهَهُ - قَالَ : « نَهَى رَسُولُ اللّهِ ﷺ عَنِ المَعْصِفِ ، وَالقَسِيِّ ، وَخَاتَمِ الذَّهَبِ ، وَعَنِ المَكْفَفِ بِالدِّيَابِجِ . ثُمَّ قَالَ : وَاعْلَمَ أَنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ » قَالَ الطَّبْرَانِيُّ : لَمْ يَرَوْهُ عَنِ ابْنِ جِحَادَةَ إِلَّا زَيْدَ ، فَتَرَدَّدَ بِهِ خَالِدُ بْنُ أَبِي يَزِيدَ ، وَلَا يُرَوَى عَنِ عَلِيِّ إِلَّا بِهَذَا الإِسْنَادِ .

(٢) كذا الأصل ، وفي « تَذْكَرَةُ الحِفَافِ » : أَلَا .

(٣) وهما جنباء ، وفي « تَذْكَرَاتِ الذَّهَبِ » : حَضَنَتِهِ .

## سِيرَةُ اَعْلَامِ النِّبَاةِ

تصنيف

الإمام شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي

المتوفى

٥٧٤٨ - ١٣٧٤هـ

Sonnat.net

الجزء الرابع عشر

حَقَّقَ هَذَا الجُزْءَ  
أكرم البوشي

اشرى على تحقيق الكتاب وخرجه أحاديثه  
شعيب الأرنؤوط

مؤسسة الرسالة

پی نوشت:

(٢) المنتظم، ذهبی، ج ٦، ص ١٣١

(٣) تهذيب الكمال، مزي، ج ١، ص ١٣٢

(٤) تذكرة الحفاظ، ذهبی، ج ٢، ص ٧٠٠

(٥) سير اعلام النبلاء، ذهبی، ج ١٤، ص ١٣٢

... داخل دمشق شد پس اهل آنجا از او خواستند که چیزی در مورد فضیلت های معاویه برای ایشان نقل کند؛ گفت آیا برای معاویه بس نبود که هم شان (علی) شد حال می خواهد برای او فضائل نیز نقل کنند؟ پس به او هجوم آورده آن قدر به بیضه او زدند تا از مسجد جامع بیرونش کردند...

# الْبِدَايَةُ وَالنِّهَايَةُ

للحافظ عماد الدين أبي الغداء إسماعيل  
ابن عمر بن كثير الغزفي المُنْتَقَى  
٧٠١ - ٧٧٤ هـ

تَحْقِيقُ

الدكتور عاصم بن عبد الرحمن التركي

بالتعاون مع

مركز البحوث والدراسات العربية والإسلامية

بإشراف

Sonnat.net

الجزء الرابع عشر

هجر

للطباعة والنشر والتوزيع واللذان

أزيع رُؤُجَابٌ وشُرُجَانٌ، وكان كثير الجماع، حَسَنَ الوَجْهِ مُشْرِقَ اللونِ . قالوا: وكان يُقَسِّمُ للإمامِ كما يُقَسِّمُ للحرَّاءِ . وقال الدُّارِقُطِيُّ<sup>(١)</sup>: كان أبو بكر بنُ الحَدَّادِ كثيرَ الحديثِ، ولم يُحدِّثْ عن أحدِ يوبى النَّسَائِيِّ، وقال: رَضِيْتُ به حُجَّةً بيني وبينَ اللَّهِ، عَزَّ وَجَلَّ . وقال ابنُ يونسَ<sup>(٢)</sup>: كان النَّسَائِيُّ إمامًا في الحديثِ ثقةً نَبِيحًا حافظًا، وكان خُروجُه من مِصرَ في سَنَةِ يَثْنَيْينَ وَتَلَايِمَاتِهِ . وقال ابنُ عَدِيِّ<sup>(٣)</sup>: سَمِعْتُ مَثُورًا ثَقِيبةً وَأحمدَ بنَ محمدَ بنِ سَلَمَةَ الطَّحَاوِيَّ يَقُولانِ: أبو عبدِ الرَّحْمَنِ النَّسَائِيُّ إمامٌ من أئِمَّةِ المُسلمينَ . وكذلك اتَّفقَ عليه غيرُ واحدٍ من الأئمَّةِ، وشهدوا له بِالْفَضْلِ والتَّقَدُّمِ في هذا الشأنِ والحِفظِ والمعرفةِ .

وقد وُلِّيَ الحُكْمَ بمَدِينَةِ جَمْعُصَ، سَمِعْتُهُ مِن شَيْخِنَا الحافظِ أَبِي الحِجَابِ الجوزِيِّ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - عنِ رِوَايَةِ الطُّبْرَانِيِّ في «مُعْجَمِهِ الأوسَطِ» حيثُ قال: حدَّثَنَا أحمدُ بنُ شُعَيْبٍ الحَاكِمُ بِحِفْظِ .

وَذَكَرُوا أَنَّهُ كانَ لَهُ مِنَ النِّسَاءِ أَرْبَعُ نِسْوَةٍ، وكانَ في غَايَةِ الحُسْنِ، وَجْهُهُ كَأَنَّهُ يَتَدَبَّلُ، وكانَ يَأْكُلُ في كُلِّ يَوْمٍ دَبْجًا، وَيَشْرَبُ عَلَيْهِ تَقْبِيعَ الزُّبَيْبِ الحَلَّالِ، وَقَدْ قِيلَ عَنْهُ: إِنَّهُ كانَ يُنْسَبُ إلى شَيْءٍ مِنَ التَّشْبِيعِ . قالوا: ودَخَلَ إلى دِمَشقَ، فَسَأَلَهُ أَهْلُها أَن يُحدِّثَهُمْ بِشَيْءٍ مِنَ فَضائلِ مِعاوِيَةَ، فقال: أَمَّا يَكْفِي مِعاوِيَةَ أَن يَلْهَبَ رَأْسًا بِرَأْسِ حَتَّى يُرَوِّى لَهُ فَضائلُ؟ فقاموا إِلَيْهِ، فَجَعَلُوا يَطْلَعُونَ في

حِضَّتِيهِ<sup>(٤)</sup> حَتَّى أُخْرِجَ مِنَ المَسْجِدِ الجامِعِ، فَسارَ مِنَ عَينِهِم، فَتَضَدَّ مَكَّةَ، فَماتَ بِها في هَذِهِ السَّنَةِ، وَقَبِرَهُ بِها . هَكَذا حَكَاهُ الحَاكِمُ عَن مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحاقَ الأَشْبَهائِيِّ عَن مِشابِجِهِ<sup>(٥)</sup> . وقال الدُّارِقُطِيُّ<sup>(٦)</sup>: كانَ أَقْبَهُ مِشابِجِ مِصرَ في عَصرِهِ، وَأغْرَقَهُم بِالصَّحِيحِ والشَّقِيقِ مِنَ الأَثارِ، وَأغْرَقَهُم بِالرِّجالِ . فَلَمَّا بَلَغَ هَذا المِبلَغَ حَسَدُوهُ، فَخَرَجَ إلى الرَّمْلَةِ، فَشِيقَ عَن فَضائلِ مِعاوِيَةَ فَأَنسَكَ عَنْهُ، فَضَرَبُوهُ في الجامِعِ، فقال: لَأُخْرِجَنَّوَنِي إلى مَكَّةَ، فَأُخْرِجُوهُ وَهُوَ عَليٌّ، فَتَوَفَّى بِمَكَّةَ مَقْتُولًا شَهِيدًا . قال الحَاكِمُ<sup>(٧)</sup>: مَعَ ما رُزِقَ النَّسَائِيُّ مِنَ الفَضائلِ رُزِقَ الشَّهادَةَ في آخِرِ عُمرِهِ، ماتَ بِمَكَّةَ سَنَةَ ثَلَاثِ وَتَلَايِمَاتِهِ . قال الحافظُ أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الغَنِىِّ ابنُ نُفُطَةَ في «تَقْيِيدِهِ»<sup>(٨)</sup>: قُتِلَ مِن حِطِّ أَيِّ عَامِرٍ مُحَمَّدُ بْنُ سَعْدُونَ العَبْتِيُّ الحافظُ: ماتَ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ النَّسَائِيُّ بِالرَّمْلَةِ مَدِينَةَ فَلسطِينِ يَوْمَ الأَثْنينِ لثَلَاثِ عَشْرَةَ ليلَةَ خَلَّتْ مِنَ صَفرِ سَنَةِ ثَلَاثِ وَتَلَايِمَاتِهِ، وَدُفِنَ بِبَيْتِ البَيتِ المُقَدَّسِ .

وَحَكَى ابنُ عَدِيِّكَانَ في «الوفيات» أَنَّهُ تَوَفَّى في شَعبانَ مِنَ هَذِهِ السَّنَةِ، وَأَنَّهُ إِثْمًا صَنَّفَ «الخصائص» في فَضْلِ عَلِيٍّ وَأَهْلِ البَيْتِ؛ لِأَنَّهُ رَأى أَهْلَ دِمَشقَ حينَ قَدِمَتِها في سَنَةِ يَثْنَيْينَ وَتَلَايِمَاتِهِ عَندَهُم نُفْرَةٌ مِنَ عَلِيٍّ، وَسأَلَهُ عَن مِعاوِيَةَ فقال ما قال، فَدَعَمُوا<sup>(٩)</sup> في حِضَّتِيهِ فَماتَ . وَهَكَذا ذَكَرَ ابنُ يونسَ، وَأَبُو جَعْفَرٍ الطَّحَاوِيُّ<sup>(١٠)</sup>

(١) في ب، م: «صحيحه». و «الحضن»: الحنب. وانظر تهذيب الكمال ٣٣٨/١ حاشية (١).  
(٢) تهذيب الكمال ١/٣٣٩.  
(٣) المصدر السابق ١/٣٣٨.  
(٤) تهذيب الكمال ١/٣٣٩.  
(٥) التقييد ص: ١٤٣.  
(٦) وفیات الأعيان ١/٧٧، ٧٨.  
(٧) في م: «فقتلوا».  
(٨) وفیات الأعيان ١/٧٨، وتهذيب الكمال ١/٣٤٠، وسير أعلام النبلاء ١٤/١٣٣.

پس نوشت:

(٦) البداية والنهاية، ابن كثير، ج ١١، ص ١٤٠ / ج ١٤، ص ٧٩٤





هر چند نسایی از مدح معاویه خودداری کرده و طعن هایی نیز نسبت به وی دارد اما روشن است که این موضوع ربطی به انصاف و حقیقت گویی او ندارد؛ برای پی بردن به شخصیت نسایی همین کافی است که وی با نقل روایت از عمر بن سعد او را توثیق کرده است و یحیی بن معین که در عصر خود رئیس المحدثین به شمار می رفته است در اعتراض به توثیق ابن سعد می گوید چگونه ممکن است قاتل حسین بن علی رضی الله عنه ثقه باشد؟

کتاب الجرح والتعديل ۱۱۲ ج - ۳  
**كيف يكون من قتل الحسين بن علي رضي الله عنه ثقة .**  
 ۹۳ هـ - عمر بن سعد بن خالد القرظي المؤذن روى عن ابيه سعد بن خالد القرظي روى عنه ابيه وعمر بن عاصم بن عمر سمعت ابي يقول بعض ذلك وبعضه من قبل .  
 ۹۴ هـ - عمر بن سعد النضري روى عن عمر بن عبد الله الخفي وليت ابن ابي سليم روى عنه ابوسلمة موسى بن اسمعيل المنقري واسمعيل بن موسى قريب السدي سمعت ابي يقول ذلك .  
 ۹۵ هـ - عمر بن سعد الاسدي روى عن الاحمسي والشيباني وليت وخصيف روى عنه ابوسعيد الاشج وغيره ثنا عبد الرحمن قال سألت ابي عنه فقال شيخ تقدم من عنق الشجرة متروك الحديث .  
 ۹۶ هـ - عمر بن سعد ابوداود الحفري الكوفي والمخر مومع بالكوفة روى عن مسعر وسفيان الثوري وبدر بن عثمان روى عنه ابوبكر بن ابي شيبة وابن نمير سمعت ابي يقول ذلك ، قال عبد الرحمن ان يعقوب بن اسحاق نيا كتب الى قال ان عثمان بن سعد قال قلت ليحيى بن معين ابوداود الحفري قال ثقة ، قال عبد الرحمن قال سألت ابي عنه فقال كان رجلا صالحا صدوقا .  
 ۹۷ هـ - عمر بن سعد الازلي روى عن يونس بن يزيد روى عنه مروان الغزالي سمعت ابي يقول ذلك ، وسأته عنه قال لا بأس به .  
 ۹۸ هـ - عمر بن سليمان بن داعم بن الخطاب روى عن عبد الرحمن ابن ابان بن عثمان سمع منه عدة سمعت ابي يقول ذلك ، ثنا عبد الرحمن قال ذكره ابي عن اصحاق بن منصور عن يحيى بن معين قال عمر بن سليمان صاحب حديث زيد بن ثابت ثقة ، ثنا عبد الرحمن قال سألت ابي عن عمر بن سليمان قال صالح .  
 ۹۹ هـ - عمر بن سليمان بن ثابت روى عن ابي روح الكلبى روى عنه موسى بن عتبة سمعت ابي يقول ذلك .  
 ۱۰۰ هـ - عمر بن سليم البصرى الباهلي روى عن ابي غالب

کتاب الجرح والتعديل ۱۱۱ ج - ۳  
 عبد الرحمن بن اصحاق ، ثنا عبد الرحمن (نا عبدالله -) بن احمد بن محمد بن حنبل نيا كتب الى قال سألت ابي عن عمر بن سعيد صاحب الزهري فقال روى عنه عبد الرحمن بن اصحاق قلت له هو ثقة؟ قال حديثه حديث مقارب .  
 ۸۸ هـ - عمر بن سعيد الازج روى عن سعيد بن ابي عروة روى عنه موسى بن عبد الله الاسلم سمعت ابي يقول ذلك وسأته عنه قال ليس بقوى .  
 ۸۹ هـ - عمر بن سعيد ابوخض الدمشقي روى عن سعيد (نا) بن عبد العزيز سمعت ابي يقول ذلك ، قال عبد الرحمن ان عبد الله بن احمد بن محمد بن حنبل نيا كتب الى قال سألت ابي عن عمر بن سعيد ابي خض الدمشقي فقال كتبته عنه وترك حديثه وذا الذي ذهبت اليه انا وابوخزيمة فأخرج اليها كتابا عن سعيد بن بشير واذا هي احاديث سعيد بن ابي عروة فتركتها ، ثنا عبد الرحمن سمعت ابي يقول انبت عمر بن سعيد الدمشقي وكتبته عنه (م) وطرح حديثه .  
 ۹۰ هـ - عمر بن سعيد بن شرح الملقني روى عن الزهري روى عنه الفضل بن سليمان النيمري وابوعاصم المقدي ، قال عبد الرحمن قال سألت ابي عنه فقال مضطرب الحديث ليس بقوى روى عن الزهري وينكر .  
 ۹۱ هـ - عمر بن سعيد المروزي السكري ابوخض المعروف بالسني روى عن النضر بن شميل سمع منه ابي باري ثنا عبد الرحمن قال سئل ابي عنه قال مروزي صدوق .  
**۹۲ هـ - عمر بن سعد بن ابي وقاص الزهري كوفي روى عن ابيه سمعت ابي يقول ذلك ، قال ابوجعد روى عنه ابوزر بن حرث وابوصحاق الهمداني وابوبكر بن حفص وزيد بن ابي حبيب والمطلب بن عبد الله بن حنبل وعبد بن عبد الرحمن (م) بن ابي ليبة ، قال عبد الرحمن ان ابوبكر بن ابي خزيمة نيا كتب الى قال سألت يحيى بن معين عن عمر بن سعد ائمة هو؟ قال**  
 (۱) سقط من قط (م) س « حديثه (م) قط » عبدالله « كذا .

## کتاب الجرح والتعديل

الجزء الثالث

تأليف

الامام الحافظ الناقد شيخ الاسلام ابي عبد الرحمن بن الامام

الكبير ابي سالم محمد بن ادریس بن النضر والهمی

الحفظ الرازی المتوفى سنة سبع

وعشرين وثلاثمائة

رحمهم الله تعالى

Sonnat.net  
 الطبعة الاولى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سنة ۱۳۷۲ هـ ۱۹۵۲ م

دار الكتب العلمية  
 بيروت - لبنان

پی نوشت:

(۱) الجرح و الاتعديل، الرازی، ج ۳، ص ۱۱۲

## شکستن منبر حاکم نیشابوری

... از ابا عبد الرحمن سلمی شنیدم که می گفت به نزد ابو عبدالله حاکم نیشابوری رفتم در حالیکه در خانه خویش بود و از ترس یاران ابی عبد الله بن کرام نمی توانست به مسجد برود، زیرا آنها منبرش را شکسته و او را ممنوع الخروج کرده بودند؛ پس به او گفتم ای کاش بیرون می آمدی و فضیلت های این شخص را می گفتی تا از این مشکل آسوده گردی؛ گفت قلبم اجازه این کار را نمی دهد، قلبم اجازه این کار را نمی دهد یعنی معاویه... .

## سنة الإسلام وفيات المشاهير والأعلام

لإيضاح الموضع شمس الدين محمد بن محمد بن عثمان اللحي

السنوية سنة ١٢٤٨ هـ

Sonnat.net

هولاء شوق و فیرات

٤١٠ - ٤١١ هـ

٤١١ - ٤٢٠ هـ

تحقیق

الدكتور محمد عبد السلام مندري

أستاذ الفقه الإسلامي وأصوله  
بجامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية  
بجامعة الرياض - المملكة العربية السعودية

الناشر

دار الأناضول للطباعة

(١) ج ٤٧٣/٥، ٤٧٤.

قلت له: أيها الحاكم، في ماذا؟  
قال: في كتبه الحديث.

قال الخطيب في تاريخه<sup>(١)</sup>: حدثني الأزهرى قال: ورد ابن البيع ببغداد قديماً فقال: ذكر لي أن حافظكم، يعني الدارقطني، خرج لشيخ واحد مائة جزء، فأرؤي بعضها.

فحول إليه منها، وذلك مما خرجه لأبي إسحاق الطبري، فنظر في أول الجزء حديثاً لعطية العوفي فقال: استغنى بشيخ ضعيف. ثم إنه رمى الجزء من يده، ولم ينظر في الباقي.

أخبرنا أبو الحسين علي بن محمد بن أحمد بن يحيى: أنبا أبو محمد عبد العظيم المنذري: سمعت علي بن الفضل: سمعت أحمد بن محمد الحافظ: سمعت محمد بن طاهر الحافظ يقول: سألت أبا القاسم سعد بن علي الزنجاني الحافظ بمكة قلت له: أربعة من الحفاظ تعاصروا أيهم أحفظ؟

فقال: من؟

قلت: الدارقطني ببغداد، وعبد الغني بمصر، وأبو عبدالله بن شاذان بإصهان، وأبو عبدالله الحاكم بنيسابور.

فسكت، فالحديث عليه، فقال: أما الدارقطني فأعلمهم بالجلل، وأما عبد الغني فأعلمهم بالأنساب، وأما ابن شاذان فأكثروهم حديثاً مع معرفة تامة، وأما الحاكم فأحسنهم تصنيفاً. رواها أبو موسى المديني في ترجمة الحاكم، بالإجازة عن ابن طاهر.

أخبرنا أبو بكر بن أحمد الفقيه: أنبا محمد بن سليمان بن معالي، أنا يوسف بن خليل، أنا محمد بن إسماعيل الطرسوسي، ح، وأبائي أحمد بن سلامة، عن الطرسوسي، أن محمد بن طاهر الحافظ كتب إليهم أنه سأل أبا إسماعيل عبدالله بن محمد الأنصاري عن الحاكم أبي عبدالله النيسابوري فقال: ثقة في الحديث، وافضلي خبيث.

أبانا ابن سلامة، عن الطرسوسي، عن ابن طاهر قال: كان الحاكم شديد التعصب للشيعة في الباطن، وكان يظهر السنن في التقديم والخلافة. وكان منحرفاً غالباً عن معاوية وأهل بيته، يتظاهر به ولا يعتذر منه. فسمعت أبا عبد الفتح سنكونه بتهرة يقول: سمعت عبد الواحد المديني يقول: سمعت أبا عبد الرحمن السلمى يقول: دخلت على أبي عبدالله الحاكم وهو في داره لا يسكنه الخروج إلى المسجد من أصحاب أبي عبدالله بن كرام، وذلك أنهم كسروا بيته ومنعوه من الخروج، فقلت له: لو خرجت وأملت في فضائل هذا الرجل شيئاً لاسترحت بين هذه المحنة.

فقال: لا يجيء من قلبي، لا يجيء من قلبي، يعني معاوية.

وسمعت المظفر بن حمزة بجرجان: سمعت أبا سعد الماليني يقول: طالع كتاب «المستدرک علی الشیخین» الذي صنعه الحاكم من أوله إلى آخره، فلم أز فيه حديثاً على شرطهما.

قلت: هذا إسراف وعقل من الماليني، والآفة في هذا «المستدرک» جملة وافرة على شرطهما، وجملة كبيرة على شرط أحدهما. لعل مجموع ذلك نحو النصف؛ وفيه نحو الربع مما صح سننه؛ وفيه بعض الشيء أدلة عليه، وما بقي، وهو نحو الربع، فهو متاخر وواهيات لا تصح. وفي بعض ذلك موضوعات، قد أعلمت بها لئلا اختصرت هذا «المستدرک» ونهت على ذلك.

سمعت أبا محمد بن السمرقندي يقول: بلغني أن مستدرک الحاكم ذكر بين يدي الدارقطني، فقال: نعم، يستدرک عليهما حديث الطبر.

فبلغ ذلك الحاكم، فأخرج الحديث من الكتاب.

قلت: لا بل هو في «المستدرک»، وفي أشياء موضوعة نعوذ بالله من الخذلان.

قال ابن طاهر: ورأيت أنا حديث الطبر، جمع الحاكم، في جزء ضخم بخطه فكتبه للمعجب.

قلت: وللحاكم جزء في فضائل فاطمة رضي الله عنها.

## پی نوشت:

(١) تاریخ الاسلام ذهبي، ج ٢٨، ص ١٣٢

(٢) سیر اعلام النبلاء، ذهبي، ج ١٧، ص ١٧٥

**تحريف صحيح بخاري**

ابی هريره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل می کند که چون خداوند از آفرینش فارغ شد رَجَم برخواست و کمر خدا را گرفت؛ خداوند گفت: دست بردار، گفت این مکان جایی است که باید از بریده شدن (قطع رحم) به تو پناه آورند. خداوند گفت: آیا راضی نمی شوی هر که با تو وصل کرد من با او وصل کنم و هر که تو را قطع کرد من با او قطع کنم؟ گفت بلی ای پروردگار من.

اما متاسفانه دست و هابیت اینجا هم وارد شد و روایت را تحریف کرده است.

وَدَاوُدَ الشُّورَى الْعَدَابَ يُعْرَوُونَ، بِشُرُورِهِ،  
 ﴿تَكْتُمُ﴾: سَطَطَ الشُّكْلَ، ثَبُثَ الْحَيْثُ عَشْرًا، أَوْ  
 ثَمَانًا وَسِتِّينَا قَبْرِي بِنُصْبِ يَنْعَبِ، قَدَاكُ قَوْلُهُ  
 تَعَالَى: ﴿تَكْتُمُ﴾: قَوْلُهُ، وَقَوْلُهُ كَانَتْ وَاجِدَةً لَمْ  
 نَقْمُ عَلَى سَائِي، وَهُوَ مَقْلٌ خَرَبَةٌ أَلْفٌ لِلشُّبِّ،  
 إِذْ خَرَجَ وَخَفَهُ، ثُمَّ قَوْلُهُ بِأَصْحَابِهِ عَمَّا قَوْلِي  
 الْحَيْثُ بِنَا بَيْتِكَ بِنَهَا.  
 (١) **باب قول:** ﴿إِنَّا نَتَنَا لَكَ تَنَا لَيْبًا﴾ [١]  
 ٤٨٣٣ - حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمَةَ عَنْ  
 مَالِكٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّ رَسُولَ  
 اللَّهِ ﷺ كَانَ يُبَيِّنُ فِي نَفْسِ أَصْحَابِهِ وَعَمْرُو بْنُ  
 الْخَطَّابِ بِيَسْرٍ مَعَهُ لَيْلًا، فَسَأَلَهُ عَمْرُو بْنُ الْخَطَّابِ  
 عَنْ شَيْءٍ فَلَمْ يُجِبْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ سَأَلَهُ فَلَمْ  
 يُجِبْهُ، ثُمَّ سَأَلَهُ فَلَمْ يُجِبْهُ، فَقَالَ عَمْرُو بْنُ  
 الْخَطَّابِ: لَيْبُكَ أَمْ عَمْرُو، فَزَوَّتْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ  
 ثَلَاثَ مَرَّاتٍ كُلُّ ذَلِكَ لَا يُجِيبُهُ، قَالَ عَمْرُو:  
 خَرَبْتُكَ بَعِيرِي ثُمَّ تَلَمَّسْتُ أَمَامَ النَّاسِ، وَخَشِيتُ  
 أَنْ يَنْزِلَ عَلَيَّ مِنَ الْقُرْآنِ، فَمَا لَيْبُكَ أَنْ تَجِيبَكَ  
 خَادِمًا بِشُرْحِ بِي، قَالَتْ: لَقَدْ خَشِيتُ أَنْ  
 يَخْرُجَ زَيْدٌ مِنْ قُرْبَانِ، فَجِئْتُكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ،  
 فَتَلَمَّسْتُكَ عَلَيْهِ فَقَالَ: «اللَّهُ أَزْوَجُ عَلَيَّ الْيَتِيمَةَ  
 سُورَةً لَيْبِ أَخِي إِنْ بِنَا مَلَمْتُكَ عَلَيْهِ الشُّسْرُ»،  
 ثُمَّ قَرَأَ: ﴿إِنَّا نَتَنَا لَكَ تَنَا لَيْبًا﴾. [راجع: ٤٨٣٧]  
 ٤٨٣٤ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَسَارٍ: حَدَّثَنَا  
 قُتَيْبَةُ: حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ: سَمِعْتُ قَدَادَةَ عَنْ أَبِي  
 زُهَيْرٍ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ ﴿إِنَّا نَتَنَا لَكَ تَنَا لَيْبًا﴾ قَالَ:  
 الْحَدِيثُ. [راجع: ٤٨٣٦]  
 ٤٨٣٥ - حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبرَاهِيمَ: حَدَّثَنَا  
 شُعْبَةُ: حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ خُرَيْبٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ  
 مَثَلِي قَالَ: قَرَأَ النَّبِيُّ ﷺ يَوْمَ فُجِعَ مَعَهُ سُورَةُ  
 النَّجْمِ فَرُجِعَ فِيهَا، قَالَ مُعَاوِيَةُ: لَوْ شِئْتُ أَنْ  
 أَخْبِرَ لَكُمُ بَرَاءَةَ النَّبِيِّ ﷺ لَقَدَّمْتُكَ. [راجع:

حَدَّثَنَا: ﴿يَسِرُ﴾ [١٥] - تَكْتُمُ  
 (١) **باب:** ﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّجْمَ﴾ [٢٢]  
 ٤٨٣٠ - حَدَّثَنَا حَالِدُ بْنُ عَمْرٍو: حَدَّثَنَا  
 شَيْبَانُ: حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي خُرَيْبٍ عَنْ سَعِيدِ  
 ابْنِ يَسَارٍ، عَنْ أَبِي خُرَيْبَةَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ  
 الشَّيْءُ ﷺ قَالَ: «عَلِمْتُمُ النَّجْمَ فَلَمَّا فُرِغَ مِنْهُ  
 قَامَتِ الرَّجْمُ فَخَلَّصْتُ، قَالَ لَه: مَا، قَالَ:  
 لَهَذَا مَقَامُ الْعَالِيَةِ بَيْنَ الْفَلَيْطَةِ، قَالَ: أَلَا  
 تَرَاهُمْ أَنْ أَصِلَ مِنْ وَجْهِكَ، وَأَطْعَمَ مِنْ  
 قَلْبِكَ؟ قَالَ: بَلَى يَا رُبَّ، قَالَ قَدَاكُ  
 قَالَ أَبُو خُرَيْبَةَ: الْوَلَا إِنْ شِئْتُمْ: ﴿قَدَلُ  
 عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ  
 النَّجْمَ﴾. [راجع: ٤٨٣١، ٤٨٣٢، ٤٨٣٣، ٤٨٣٤، ٤٨٣٥، ٤٨٣٦، ٤٨٣٧، ٤٨٣٨، ٤٨٣٩، ٤٨٤٠، ٤٨٤١، ٤٨٤٢، ٤٨٤٣، ٤٨٤٤، ٤٨٤٥، ٤٨٤٦، ٤٨٤٧، ٤٨٤٨، ٤٨٤٩، ٤٨٥٠، ٤٨٥١، ٤٨٥٢، ٤٨٥٣، ٤٨٥٤، ٤٨٥٥، ٤٨٥٦، ٤٨٥٧، ٤٨٥٨، ٤٨٥٩، ٤٨٦٠، ٤٨٦١، ٤٨٦٢، ٤٨٦٣، ٤٨٦٤، ٤٨٦٥، ٤٨٦٦، ٤٨٦٧، ٤٨٦٨، ٤٨٦٩، ٤٨٧٠، ٤٨٧١، ٤٨٧٢، ٤٨٧٣، ٤٨٧٤، ٤٨٧٥، ٤٨٧٦، ٤٨٧٧، ٤٨٧٨، ٤٨٧٩، ٤٨٨٠، ٤٨٨١، ٤٨٨٢، ٤٨٨٣، ٤٨٨٤، ٤٨٨٥، ٤٨٨٦، ٤٨٨٧، ٤٨٨٨، ٤٨٨٩، ٤٨٩٠، ٤٨٩١، ٤٨٩٢، ٤٨٩٣، ٤٨٩٤، ٤٨٩٥، ٤٨٩٦، ٤٨٩٧، ٤٨٩٨، ٤٨٩٩، ٤٩٠٠، ٤٩٠١، ٤٩٠٢، ٤٩٠٣، ٤٩٠٤، ٤٩٠٥، ٤٩٠٦، ٤٩٠٧، ٤٩٠٨، ٤٩٠٩، ٤٩١٠، ٤٩١١، ٤٩١٢، ٤٩١٣، ٤٩١٤، ٤٩١٥، ٤٩١٦، ٤٩١٧، ٤٩١٨، ٤٩١٩، ٤٩٢٠، ٤٩٢١، ٤٩٢٢، ٤٩٢٣، ٤٩٢٤، ٤٩٢٥، ٤٩٢٦، ٤٩٢٧، ٤٩٢٨، ٤٩٢٩، ٤٩٣٠، ٤٩٣١، ٤٩٣٢، ٤٩٣٣، ٤٩٣٤، ٤٩٣٥، ٤٩٣٦، ٤٩٣٧، ٤٩٣٨، ٤٩٣٩، ٤٩٤٠، ٤٩٤١، ٤٩٤٢، ٤٩٤٣، ٤٩٤٤، ٤٩٤٥، ٤٩٤٦، ٤٩٤٧، ٤٩٤٨، ٤٩٤٩، ٤٩٥٠، ٤٩٥١، ٤٩٥٢، ٤٩٥٣، ٤٩٥٤، ٤٩٥٥، ٤٩٥٦، ٤٩٥٧، ٤٩٥٨، ٤٩٥٩، ٤٩٦٠، ٤٩٦١، ٤٩٦٢، ٤٩٦٣، ٤٩٦٤، ٤٩٦٥، ٤٩٦٦، ٤٩٦٧، ٤٩٦٨، ٤٩٦٩، ٤٩٧٠، ٤٩٧١، ٤٩٧٢، ٤٩٧٣، ٤٩٧٤، ٤٩٧٥، ٤٩٧٦، ٤٩٧٧، ٤٩٧٨، ٤٩٧٩، ٤٩٨٠، ٤٩٨١، ٤٩٨٢، ٤٩٨٣، ٤٩٨٤، ٤٩٨٥، ٤٩٨٦، ٤٩٨٧، ٤٩٨٨، ٤٩٨٩، ٤٩٩٠، ٤٩٩١، ٤٩٩٢، ٤٩٩٣، ٤٩٩٤، ٤٩٩٥، ٤٩٩٦، ٤٩٩٧، ٤٩٩٨، ٤٩٩٩، ٥٠٠٠، ٥٠٠١، ٥٠٠٢، ٥٠٠٣، ٥٠٠٤، ٥٠٠٥، ٥٠٠٦، ٥٠٠٧، ٥٠٠٨، ٥٠٠٩، ٥٠١٠، ٥٠١١، ٥٠١٢، ٥٠١٣، ٥٠١٤، ٥٠١٥، ٥٠١٦، ٥٠١٧، ٥٠١٨، ٥٠١٩، ٥٠٢٠، ٥٠٢١، ٥٠٢٢، ٥٠٢٣، ٥٠٢٤، ٥٠٢٥، ٥٠٢٦، ٥٠٢٧، ٥٠٢٨، ٥٠٢٩، ٥٠٣٠، ٥٠٣١، ٥٠٣٢، ٥٠٣٣، ٥٠٣٤، ٥٠٣٥، ٥٠٣٦، ٥٠٣٧، ٥٠٣٨، ٥٠٣٩، ٥٠٤٠، ٥٠٤١، ٥٠٤٢، ٥٠٤٣، ٥٠٤٤، ٥٠٤٥، ٥٠٤٦، ٥٠٤٧، ٥٠٤٨، ٥٠٤٩، ٥٠٥٠، ٥٠٥١، ٥٠٥٢، ٥٠٥٣، ٥٠٥٤، ٥٠٥٥، ٥٠٥٦، ٥٠٥٧، ٥٠٥٨، ٥٠٥٩، ٥٠٦٠، ٥٠٦١، ٥٠٦٢، ٥٠٦٣، ٥٠٦٤، ٥٠٦٥، ٥٠٦٦، ٥٠٦٧، ٥٠٦٨، ٥٠٦٩، ٥٠٧٠، ٥٠٧١، ٥٠٧٢، ٥٠٧٣، ٥٠٧٤، ٥٠٧٥، ٥٠٧٦، ٥٠٧٧، ٥٠٧٨، ٥٠٧٩، ٥٠٨٠، ٥٠٨١، ٥٠٨٢، ٥٠٨٣، ٥٠٨٤، ٥٠٨٥، ٥٠٨٦، ٥٠٨٧، ٥٠٨٨، ٥٠٨٩، ٥٠٩٠، ٥٠٩١، ٥٠٩٢، ٥٠٩٣، ٥٠٩٤، ٥٠٩٥، ٥٠٩٦، ٥٠٩٧، ٥٠٩٨، ٥٠٩٩، ٥١٠٠، ٥١٠١، ٥١٠٢، ٥١٠٣، ٥١٠٤، ٥١٠٥، ٥١٠٦، ٥١٠٧، ٥١٠٨، ٥١٠٩، ٥١١٠، ٥١١١، ٥١١٢، ٥١١٣، ٥١١٤، ٥١١٥، ٥١١٦، ٥١١٧، ٥١١٨، ٥١١٩، ٥١٢٠، ٥١٢١، ٥١٢٢، ٥١٢٣، ٥١٢٤، ٥١٢٥، ٥١٢٦، ٥١٢٧، ٥١٢٨، ٥١٢٩، ٥١٣٠، ٥١٣١، ٥١٣٢، ٥١٣٣، ٥١٣٤، ٥١٣٥، ٥١٣٦، ٥١٣٧، ٥١٣٨، ٥١٣٩، ٥١٤٠، ٥١٤١، ٥١٤٢، ٥١٤٣، ٥١٤٤، ٥١٤٥، ٥١٤٦، ٥١٤٧، ٥١٤٨، ٥١٤٩، ٥١٥٠، ٥١٥١، ٥١٥٢، ٥١٥٣، ٥١٥٤، ٥١٥٥، ٥١٥٦، ٥١٥٧، ٥١٥٨، ٥١٥٩، ٥١٦٠، ٥١٦١، ٥١٦٢، ٥١٦٣، ٥١٦٤، ٥١٦٥، ٥١٦٦، ٥١٦٧، ٥١٦٨، ٥١٦٩، ٥١٧٠، ٥١٧١، ٥١٧٢، ٥١٧٣، ٥١٧٤، ٥١٧٥، ٥١٧٦، ٥١٧٧، ٥١٧٨، ٥١٧٩، ٥١٨٠، ٥١٨١، ٥١٨٢، ٥١٨٣، ٥١٨٤، ٥١٨٥، ٥١٨٦، ٥١٨٧، ٥١٨٨، ٥١٨٩، ٥١٩٠، ٥١٩١، ٥١٩٢، ٥١٩٣، ٥١٩٤، ٥١٩٥، ٥١٩٦، ٥١٩٧، ٥١٩٨، ٥١٩٩، ٥٢٠٠، ٥٢٠١، ٥٢٠٢، ٥٢٠٣، ٥٢٠٤، ٥٢٠٥، ٥٢٠٦، ٥٢٠٧، ٥٢٠٨، ٥٢٠٩، ٥٢١٠، ٥٢١١، ٥٢١٢، ٥٢١٣، ٥٢١٤، ٥٢١٥، ٥٢١٦، ٥٢١٧، ٥٢١٨، ٥٢١٩، ٥٢٢٠، ٥٢٢١، ٥٢٢٢، ٥٢٢٣، ٥٢٢٤، ٥٢٢٥، ٥٢٢٦، ٥٢٢٧، ٥٢٢٨، ٥٢٢٩، ٥٢٣٠، ٥٢٣١، ٥٢٣٢، ٥٢٣٣، ٥٢٣٤، ٥٢٣٥، ٥٢٣٦، ٥٢٣٧، ٥٢٣٨، ٥٢٣٩، ٥٢٤٠، ٥٢٤١، ٥٢٤٢، ٥٢٤٣، ٥٢٤٤، ٥٢٤٥، ٥٢٤٦، ٥٢٤٧، ٥٢٤٨، ٥٢٤٩، ٥٢٥٠، ٥٢٥١، ٥٢٥٢، ٥٢٥٣، ٥٢٥٤، ٥٢٥٥، ٥٢٥٦، ٥٢٥٧، ٥٢٥٨، ٥٢٥٩، ٥٢٦٠، ٥٢٦١، ٥٢٦٢، ٥٢٦٣، ٥٢٦٤، ٥٢٦٥، ٥٢٦٦، ٥٢٦٧، ٥٢٦٨، ٥٢٦٩، ٥٢٧٠، ٥٢٧١، ٥٢٧٢، ٥٢٧٣، ٥٢٧٤، ٥٢٧٥، ٥٢٧٦، ٥٢٧٧، ٥٢٧٨، ٥٢٧٩، ٥٢٨٠، ٥٢٨١، ٥٢٨٢، ٥٢٨٣، ٥٢٨٤، ٥٢٨٥، ٥٢٨٦، ٥٢٨٧، ٥٢٨٨، ٥٢٨٩، ٥٢٩٠، ٥٢٩١، ٥٢٩٢، ٥٢٩٣، ٥٢٩٤، ٥٢٩٥، ٥٢٩٦، ٥٢٩٧، ٥٢٩٨، ٥٢٩٩، ٥٣٠٠، ٥٣٠١، ٥٣٠٢، ٥٣٠٣، ٥٣٠٤، ٥٣٠٥، ٥٣٠٦، ٥٣٠٧، ٥٣٠٨، ٥٣٠٩، ٥٣١٠، ٥٣١١، ٥٣١٢، ٥٣١٣، ٥٣١٤، ٥٣١٥، ٥٣١٦، ٥٣١٧، ٥٣١٨، ٥٣١٩، ٥٣٢٠، ٥٣٢١، ٥٣٢٢، ٥٣٢٣، ٥٣٢٤، ٥٣٢٥، ٥٣٢٦، ٥٣٢٧، ٥٣٢٨، ٥٣٢٩، ٥٣٣٠، ٥٣٣١، ٥٣٣٢، ٥٣٣٣، ٥٣٣٤، ٥٣٣٥، ٥٣٣٦، ٥٣٣٧، ٥٣٣٨، ٥٣٣٩، ٥٣٤٠، ٥٣٤١، ٥٣٤٢، ٥٣٤٣، ٥٣٤٤، ٥٣٤٥، ٥٣٤٦، ٥٣٤٧، ٥٣٤٨، ٥٣٤٩، ٥٣٥٠، ٥٣٥١، ٥٣٥٢، ٥٣٥٣، ٥٣٥٤، ٥٣٥٥، ٥٣٥٦، ٥٣٥٧، ٥٣٥٨، ٥٣٥٩، ٥٣٦٠، ٥٣٦١، ٥٣٦٢، ٥٣٦٣، ٥٣٦٤، ٥٣٦٥، ٥٣٦٦، ٥٣٦٧، ٥٣٦٨، ٥٣٦٩، ٥٣٧٠، ٥٣٧١، ٥٣٧٢، ٥٣٧٣، ٥٣٧٤، ٥٣٧٥، ٥٣٧٦، ٥٣٧٧، ٥٣٧٨، ٥٣٧٩، ٥٣٨٠، ٥٣٨١، ٥٣٨٢، ٥٣٨٣، ٥٣٨٤، ٥٣٨٥، ٥٣٨٦، ٥٣٨٧، ٥٣٨٨، ٥٣٨٩، ٥٣٩٠، ٥٣٩١، ٥٣٩٢، ٥٣٩٣، ٥٣٩٤، ٥٣٩٥، ٥٣٩٦، ٥٣٩٧، ٥٣٩٨، ٥٣٩٩، ٥٤٠٠، ٥٤٠١، ٥٤٠٢، ٥٤٠٣، ٥٤٠٤، ٥٤٠٥، ٥٤٠٦، ٥٤٠٧، ٥٤٠٨، ٥٤٠٩، ٥٤١٠، ٥٤١١، ٥٤١٢، ٥٤١٣، ٥٤١٤، ٥٤١٥، ٥٤١٦، ٥٤١٧، ٥٤١٨، ٥٤١٩، ٥٤٢٠، ٥٤٢١، ٥٤٢٢، ٥٤٢٣، ٥٤٢٤، ٥٤٢٥، ٥٤٢٦، ٥٤٢٧، ٥٤٢٨، ٥٤٢٩، ٥٤٣٠، ٥٤٣١، ٥٤٣٢، ٥٤٣٣، ٥٤٣٤، ٥٤٣٥، ٥٤٣٦، ٥٤٣٧، ٥٤٣٨، ٥٤٣٩، ٥٤٤٠، ٥٤٤١، ٥٤٤٢، ٥٤٤٣، ٥٤٤٤، ٥٤٤٥، ٥٤٤٦، ٥٤٤٧، ٥٤٤٨، ٥٤٤٩، ٥٤٥٠، ٥٤٥١، ٥٤٥٢، ٥٤٥٣، ٥٤٥٤، ٥٤٥٥، ٥٤٥٦، ٥٤٥٧، ٥٤٥٨، ٥٤٥٩، ٥٤٦٠، ٥٤٦١، ٥٤٦٢، ٥٤٦٣، ٥٤٦٤، ٥٤٦٥، ٥٤٦٦، ٥٤٦٧، ٥٤٦٨، ٥٤٦٩، ٥٤٧٠، ٥٤٧١، ٥٤٧٢، ٥٤٧٣، ٥٤٧٤، ٥٤٧٥، ٥٤٧٦، ٥٤٧٧، ٥٤٧٨، ٥٤٧٩، ٥٤٨٠، ٥٤٨١، ٥٤٨٢، ٥٤٨٣، ٥٤٨٤، ٥٤٨٥، ٥٤٨٦، ٥٤٨٧، ٥٤٨٨، ٥٤٨٩، ٥٤٩٠، ٥٤٩١، ٥٤٩٢، ٥٤٩٣، ٥٤٩٤، ٥٤٩٥، ٥٤٩٦، ٥٤٩٧، ٥٤٩٨، ٥٤٩٩، ٥٥٠٠، ٥٥٠١، ٥٥٠٢، ٥٥٠٣، ٥٥٠٤، ٥٥٠٥، ٥٥٠٦، ٥٥٠٧، ٥٥٠٨، ٥٥٠٩، ٥٥١٠، ٥٥١١، ٥٥١٢، ٥٥١٣، ٥٥١٤، ٥٥١٥، ٥٥١٦، ٥٥١٧، ٥٥١٨، ٥٥١٩، ٥٥٢٠، ٥٥٢١، ٥٥٢٢، ٥٥٢٣، ٥٥٢٤، ٥٥٢٥، ٥٥٢٦، ٥٥٢٧، ٥٥٢٨، ٥٥٢٩، ٥٥٣٠، ٥٥٣١، ٥٥٣٢، ٥٥٣٣، ٥٥٣٤، ٥٥٣٥، ٥٥٣٦، ٥٥٣٧، ٥٥٣٨، ٥٥٣٩، ٥٥٤٠، ٥٥٤١، ٥٥٤٢، ٥٥٤٣، ٥٥٤٤، ٥٥٤٥، ٥٥٤٦، ٥٥٤٧، ٥٥٤٨، ٥٥٤٩، ٥٥٥٠، ٥٥٥١، ٥٥٥٢، ٥٥٥٣، ٥٥٥٤، ٥٥٥٥، ٥٥٥٦، ٥٥٥٧، ٥٥٥٨، ٥٥٥٩، ٥٥٦٠، ٥٥٦١، ٥٥٦٢، ٥٥٦٣، ٥٥٦٤، ٥٥٦٥، ٥٥٦٦، ٥٥٦٧، ٥٥٦٨، ٥٥٦٩، ٥٥٧٠، ٥٥٧١، ٥٥٧٢، ٥٥٧٣، ٥٥٧٤، ٥٥٧٥، ٥٥٧٦، ٥٥٧٧، ٥٥٧٨، ٥٥٧٩، ٥٥٨٠، ٥٥٨١، ٥٥٨٢، ٥٥٨٣، ٥٥٨٤، ٥٥٨٥، ٥٥٨٦، ٥٥٨٧، ٥٥٨٨، ٥٥٨٩، ٥٥٩٠، ٥٥٩١، ٥٥٩٢، ٥٥٩٣، ٥٥٩٤، ٥٥٩٥، ٥٥٩٦، ٥٥٩٧، ٥٥٩٨، ٥٥٩٩، ٥٦٠٠، ٥٦٠١، ٥٦٠٢، ٥٦٠٣، ٥٦٠٤، ٥٦٠٥، ٥٦٠٦، ٥٦٠٧، ٥٦٠٨، ٥٦٠٩، ٥٦١٠، ٥٦١١، ٥٦١٢، ٥٦١٣، ٥٦١٤، ٥٦١٥، ٥٦١٦، ٥٦١٧، ٥٦١٨، ٥٦١٩، ٥٦٢٠، ٥٦٢١، ٥٦٢٢، ٥٦٢٣، ٥٦٢٤، ٥٦٢٥، ٥٦٢٦، ٥٦٢٧، ٥٦٢٨، ٥٦٢٩، ٥٦٣٠، ٥٦٣١، ٥٦٣٢، ٥٦٣٣، ٥٦٣٤، ٥٦٣٥، ٥٦٣٦، ٥٦٣٧، ٥٦٣٨، ٥٦٣٩، ٥٦٤٠، ٥٦٤١، ٥٦٤٢، ٥٦٤٣، ٥٦٤٤، ٥٦٤٥، ٥٦٤٦، ٥٦٤٧، ٥٦٤٨، ٥٦٤٩، ٥٦٥٠، ٥٦٥١، ٥٦٥٢، ٥٦٥٣، ٥٦٥٤، ٥٦٥٥، ٥٦٥٦، ٥٦٥٧، ٥٦٥٨، ٥٦٥٩، ٥٦٦٠، ٥٦٦١، ٥٦٦٢، ٥٦٦٣، ٥٦٦٤، ٥٦٦٥، ٥٦٦٦، ٥٦٦٧، ٥٦٦٨، ٥٦٦٩، ٥٦٧٠، ٥٦٧١، ٥٦٧٢، ٥٦٧٣، ٥٦٧٤، ٥٦٧٥، ٥٦٧٦، ٥٦٧٧، ٥٦٧٨، ٥٦٧٩، ٥٦٨٠، ٥٦٨١، ٥٦٨٢، ٥٦٨٣، ٥٦٨٤، ٥٦٨٥، ٥٦٨٦، ٥٦٨٧، ٥٦٨٨، ٥٦٨٩، ٥٦٩٠، ٥٦٩١، ٥٦٩٢، ٥٦٩٣، ٥٦٩٤، ٥٦٩٥، ٥٦٩٦، ٥٦٩٧، ٥٦٩٨، ٥٦٩٩، ٥٧٠٠، ٥٧٠١، ٥٧٠٢، ٥٧٠٣، ٥٧٠٤، ٥٧٠٥، ٥٧٠٦، ٥٧٠٧، ٥٧٠٨، ٥٧٠٩، ٥٧١٠، ٥٧١١، ٥٧١٢، ٥٧١٣، ٥٧١٤، ٥٧١٥، ٥٧١٦، ٥٧١٧، ٥٧١٨، ٥٧١٩، ٥٧٢٠، ٥٧٢١، ٥٧٢٢، ٥٧٢٣، ٥٧٢٤، ٥٧٢٥، ٥٧٢٦، ٥٧٢٧، ٥٧٢٨، ٥٧٢٩، ٥٧٣٠، ٥٧٣١، ٥٧٣٢، ٥٧٣٣، ٥٧٣٤، ٥٧٣٥، ٥٧٣٦، ٥٧٣٧، ٥٧٣٨، ٥٧٣٩، ٥٧٤٠، ٥٧٤١، ٥٧٤٢، ٥٧٤٣، ٥٧٤٤، ٥٧٤٥، ٥٧٤٦، ٥٧٤٧، ٥٧٤٨، ٥٧٤٩، ٥٧٥٠، ٥٧٥١، ٥٧٥٢، ٥٧٥٣، ٥٧٥٤، ٥٧٥٥، ٥٧٥٦، ٥٧٥٧، ٥٧٥٨، ٥٧٥٩، ٥٧٦٠، ٥٧٦١، ٥٧٦٢، ٥٧٦٣، ٥٧٦٤، ٥٧٦٥، ٥٧٦٦، ٥٧٦٧، ٥٧٦٨، ٥٧٦٩، ٥٧٧٠، ٥٧٧١، ٥٧٧٢، ٥٧٧٣، ٥٧٧٤، ٥٧٧٥، ٥٧٧٦، ٥٧٧٧، ٥٧٧٨، ٥٧٧٩، ٥٧٨٠، ٥٧٨١، ٥٧٨٢، ٥٧٨٣، ٥٧٨٤، ٥٧٨٥، ٥٧٨٦، ٥٧٨٧، ٥٧٨٨، ٥٧٨٩، ٥٧٩٠، ٥٧٩١، ٥٧٩٢، ٥٧٩٣، ٥٧٩٤، ٥٧٩٥، ٥٧٩٦، ٥٧٩٧، ٥٧٩٨، ٥٧٩٩، ٥٨٠٠، ٥٨٠١، ٥٨٠٢، ٥٨٠٣، ٥٨٠٤، ٥٨٠٥، ٥٨٠٦، ٥٨٠٧، ٥٨٠٨، ٥٨٠٩، ٥٨١٠، ٥٨١١، ٥٨١٢، ٥٨١٣، ٥٨١٤، ٥٨١٥، ٥٨١٦، ٥٨١٧، ٥٨١٨، ٥٨١٩، ٥٨٢٠، ٥٨٢١، ٥٨٢٢، ٥٨٢٣، ٥٨٢٤، ٥٨٢٥، ٥٨٢٦، ٥٨٢٧، ٥٨٢٨، ٥٨٢٩، ٥٨٣٠، ٥٨٣١، ٥٨٣٢، ٥٨٣٣، ٥٨٣٤، ٥٨٣٥، ٥٨٣٦، ٥٨٣٧، ٥٨٣٨، ٥٨٣٩، ٥٨٤٠، ٥٨٤١، ٥٨٤٢، ٥٨٤٣، ٥٨٤٤، ٥٨٤٥، ٥٨٤٦، ٥٨٤٧، ٥٨٤٨، ٥٨٤٩، ٥٨٥٠، ٥٨٥١، ٥٨٥٢، ٥٨٥٣، ٥٨٥٤، ٥٨٥٥، ٥٨٥٦، ٥٨٥٧، ٥٨٥٨، ٥٨٥٩، ٥٨٦٠، ٥٨٦١، ٥٨٦٢، ٥٨٦٣، ٥٨٦٤، ٥٨٦٥، ٥٨٦٦، ٥٨٦٧، ٥٨٦٨، ٥٨٦٩، ٥٨٧٠، ٥٨٧١، ٥٨٧٢، ٥٨٧٣، ٥٨٧٤، ٥٨٧٥، ٥٨٧٦، ٥٨٧٧، ٥٨٧٨، ٥٨٧٩، ٥٨٨٠، ٥٨٨١، ٥٨٨٢، ٥٨٨٣، ٥٨٨٤، ٥٨٨٥، ٥٨٨٦، ٥٨٨٧، ٥٨٨٨، ٥٨٨٩، ٥٨٩٠، ٥٨٩١، ٥٨٩٢، ٥٨٩٣، ٥٨٩٤، ٥٨٩٥، ٥٨٩٦، ٥٨٩

فيه عذاب ؟ عُدَّتْ قَوْمٌ بِالرَّجْحِ ، وقد رأى قَوْمَ الْعَذَابِ ، فقالوا ﴿ هَذَا عَارِضٌ مُسْتَرْزِقٌ ﴾  
 ٤٧ - سورة محمد صلى الله عليه وسلم  
 ﴿ لوزرهما ﴾ : آثامها ، حتى لا يبقى إلا مسلم . ﴿ عرْمَها ﴾ : بيها . وقال مجاهد ﴿ مولى الذين آمنوا ﴾ : ولئيم .  
 ﴿ عزم الأمر ﴾ : جدُّ الأمر . ﴿ فلا لهاوا ﴾ : لا تضعفوا . وقال ابن عباس : ﴿ أضغانهم ﴾ : حسدهم . ﴿ آسِن ﴾ : متغمر  
 ١ - باب ﴿ يتقطعون أرحامكم ﴾

٤٨٣٠ - حدثنا خالد بن مخلد حدثنا سليمان قال حدثني معاوية بن أبي مزرود عن سعيد بن يسار عن  
 أبي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال : « خلق الله الخلق ، فلما فرغ منه قامت الرحم  
 فأخذت يحقن<sup>(١)</sup> الرحمين ، فقال له : مة ، قالت : هذا مقام العائذ بك من القطعية . قال : ألا ترين أن أصل  
 من وصلت وأقطع من قطعك ؟ قالت : بلى يا رب ، قال : فذلك ، قال أبو هريرة : اتقوا إن شئتم ﴿ فهل  
 عسيتم إن توليتم أن تفسدوا في الأرض وتقطعوا أرحامكم ﴾ »  
 [ الحديث : ٤٨٣٠ - أخرته في : ٤٨٣١ ، ٤٨٣٢ ، ٥٩٨٧ ، ٧٥٠٢ ]

٤٨٣١ - حدثنا إبراهيم بن حمزة حدثنا حاتم عن معاوية قال حدثني عمي أبو العباب سعيد بن يسار عن  
 أبي هريرة بهذا .. ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم « اتقوا إن شئتم ﴿ فهل عسيتم ﴾ »  
 ٤٨٣٢ - حدثنا بشر بن محمد أخبرنا عبد الله أخبرنا معاوية بن أبي المزدرد بهذا ... قال رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم « واتقوا إن شئتم ﴿ فهل عسيتم ﴾ »

٤٨ - سورة الفتح  
 وقال مجاهد : ﴿ بوراً ﴾ : هالكن . وقال مجاهد : ﴿ سيمام لى وجوههم ﴾ : السحنة . وقال منصور عن مجاهد :  
 النواضع . شطأه : فرائحه . فاستغلق : غلظ . سوه : الساق حاملة الشجرة . ويقال دائرة السوه كقولك رجل  
 السوه دائرة السوه العذاب . يعزروه ينصروه . شطأه : شطأه السئيل ، ثمبث الحبة عشر أو ثمانياً وستماً فيقوى  
 بعضه بعض ، فذلك قوله تعالى ﴿ فأززه ﴾ قزاه ، ولو كانت واحدة لم تقم على ساق ، وهو نقل ضربته الله للنبي  
 صلى الله عليه وسلم إذ خرَّجَ وحده ، ثم قزاه بأصحابه كما قوى الحبة بما بيثت منها .  
 ويقال دائرة السوه كقولك رجل السوه ، دائرة السوه العذاب . يعزروه ينصروه .

١ - باب ﴿ إنا قطعنا لك فتحاً مبيناً ﴾  
 ٤٨٣٣ - حدثنا عبد الله بن نسلمة عن مالك عن زيد بن أسلم عن أبيه أن رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم كان يسير في بعض أسفاره وعمر بن الخطاب يسير معه ليلاً فسأله عمر بن الخطاب عن شيء فلم يجبه  
 (١) قال عباس : الخطر معقد الإزار ، وهو الوضع الذي يسجل به .

# الجامع الصحيح

المستعملين حديث رسول الله ﷺ وسننه وأيامه

في عهد الله محمد بن إسماعيل البخاري

(١٩٤ - ٢٥٦ هـ)

رقم كتابه وتوليه وأحاديثه  
 وانضم الى التراث  
 رقم فهرسه وتصحيح تجاربه  
 وتلقيه  
 رقم فهرسه وتصحيح تجاربه  
 وتلقيه

Sonnat.net

المجلد الثالث

المكتبة السلفية  
 القاهرة

## پى نوشت:

- (١) تفسير البغوي، البغوي، ج ٣، ص ١٥، ناشر: دار المعرفة
- (٢) فتح الباري، ابن حجر، ج ٨، ص ٤٤٦، ناشر: دار المعرفة
- (٣) ميزان الاعتدال، الذهبي، ج ٢، ص ٥٧٣، ناشر: دار المعرفة
- (٤) تفسير ابن كثير، ابن كثير، ج ٤، ص ١٩٢، ناشر: دار المعرفة
- (٥) عمدة القاري، العيني، ج ١٩، ص ١٧٢، ناشر: دار إحياء التراث العربي
- (٦) صحيح البخاري، البخاري، ج ٦، ص ٤٢ و ٤٣، دار الفكر / ج ٣، ص ٢٩٢، ناشر: مكتبة السلفية - مصر
- (٧) دفع شبه التشبيه بأكف التنزيه، أبو الفرج عبد الرحمن بن الجوزي الحنبلي، باورقى صفحه ٢٣١، دار الإمام النووي

## تحريف صحيح مسلم

چرا در صحيح مسلم حديث مهدى، پسر فاطمه است ديگر وجود ندارد؟!  
متقى هندی می گوید: المهدى من عترتى من ولد فاطمة (د، م از أم سلمة)

۳۸۶۶۰ - يكون في آخر الزمان خليفة يُقسمُ المال ولا يمدُّه  
(حم، م - عن أبي سعيد وجابر).

۳۸۶۶۱ - يلى رجلٌ من أهل بيتي يواطىء اسمه اسمي، لو لم  
يبقَ من الدنيا إلا يومٌ لطوّل الله ذلك اليوم حتى يلى (ت - عن  
أن مسعود).

۳۸۶۶۲ - المهدي من عترتي من ولد فاطمة (د، م - عن  
أم سلمة).

۳۸۶۶۳ - المهدي من العباس عمي (قط في الأفراد -  
عن عثمان).

۳۸۶۶۴ - المهدي من أهل البيت، يُصلحه الله في ليلة (حم،  
ه - عن علي).

۳۸۶۶۵ - المهدي أجلى الجبهة، أقى الأنف، يعلأ الأرض  
قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، يملك سبع سنين (د، ك -  
عن أبي سعيد) (۱).

۳۸۶۶۶ - المهدي رجلٌ من ولدي، وجهه كالكوكبِ الدرّي

# کنز العمال

## في سنن الأئمة والأفغان

للعلامة علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي

البرهان فوري المتوفى ٩٧٥هـ

Sonnat.net

الجزء الرابع عشر

صحة ووضع فهارسه ومفتاحه

ضبطه وفسره غريبه

شيخ مسعود

شيخ بكري حيايي

مؤسسة الرسالة

(۱) أخرجه أبو داود كتاب المهدي رقم (٤٢٨٤) ورقم (٤٣٨٥). ض

وی در ابتدای کتابش بیان کرده که منظور از رمز «م» یعنی «صحيح مسلم» لیکن این روایت در حال حاضر در کتاب صحيح مسلم موجود نیست و بر اساس این شواهد روایت فوق از کتاب صحيح مسلم حذف شده است.

به نظر شما چرا!!!

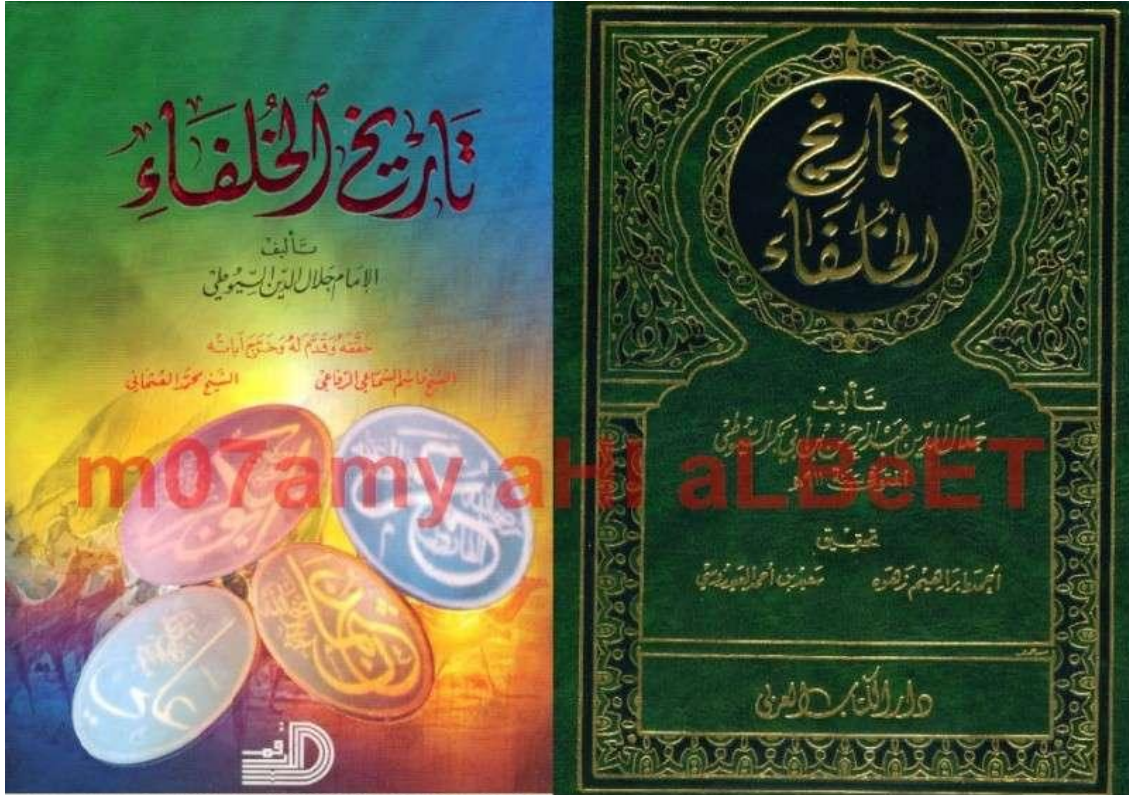
پی نوشت:

(۱) کنز العمال، المتقى الهندي، ج ۱۴، ص ۲۶۴، ۳۸۶۶۲

## تحريف تاريخ الخلفاء

متن كتاب تاريخ الخلفاء سيوطي پيش از تحريف چنين بوده است:

عمر اولين كسي بود كه متعه را حرام كرد؛ ولي در چاپ هاي بعدي اين متن حذف شده است. اهل سنت مي گویند پیامبر صلی الله علیه و آله متعه را حرام و عمر این تحریم را به کسانی که نمی دانستند گوشزد کرد.



وفي سنة أحمد عن عمر أنه قال: إن أدركني أجلي وأبو عبيدة بن الجراح حين استخلفته، فإن سألتني ربي قلت: سمعت رسول الله ﷺ يقول: إن لكل نبي أمياً وأبيئاً أبو عبيدة بن الجراح؟ فإن أدركني أجلي وقد توفي أبو عبيدة - استخلفت معاذ بن جبل، فإن سألتني ربي - لم استخلف؟ قلت: سمعت رسول الله ﷺ يقول: من بعث يوم القيامة بين يدي العلماء ليلة وفاء سائلي خلفته.<sup>(1)</sup>

وفي السنة أيضاً عن أبي رافع أنه قيل لعمر عند مواعده من الاستخلاف: قلنا: قد رأيت من أصحابنا حرصاً سيئاً، ولو أدركني أحد رجلين ثم جعلت هذا الأمر إليه لو كنت به - سالم مولى أبي حنيفة، وأبو عبيدة بن الجراح.<sup>(2)</sup>

أسبب عمر يوم الأربعاء أربع بقين من ذي الحجة، ودفن يوم الأحد تشهلاً بالمحرم الحرام، وله ثلاث وستون سنة، وقيل: ست وستون سنة، وقيل: إحدى وستون، ورحمه الواقدي، وقيل: تسع وخمسون، وقيل: خمس أو أربع وخمسون، وصلى عليه شهت في المسجد.

وفي تهذيب العزني كان نقش خاتم عمر أكنى بالموت وإعطاء يا عمرو.

أخرج الطبراني عن طارق بن شهاب: قال: قالت أم أيمن يوم فتن عمر: اليوم زهى الإسلام.

وأخرج عبد الرحمن بن يسار قال: شهدت موت عمر بن الخطاب فانكسفت الشمس يوماً، وجاءه فقال:

**العبارة قد حذفت!!!**

**فصل في أوليات عمر رضي الله عنه**

قال العسكري: هو أول من سمي أمير المؤمنين، وأول من كتب التاريخ من الهجرة، وأول من اتخذ بيت المال، وأول من سب قيام شهر رمضان، وأول من سب الليل، وأول من عاقب على الهجاء، وأول من ضرب في الخمر ثمانين، وأول من حرم المتعة، وأول من نهى عن بيع أمهات الأولاد، وأول من جمع الناس في صلاة الجنازة على أربع تكبيرات، وأول من اتخذ البيوت، وأول من فتح القنوج وضخ السواد، وأول من جعل الطعام من مصر في بحر أبنة إلى المدينة، وأول من اجتمع صدقة في الإسلام، وأول من أمال الفرائض، وأول من أخذ زكاة الخيل، وأول من قال: أمثال الله بسانك! قاله لعلي، وأول من قال: أمثالك الله قاله لعلي، هذا آخر ما ذكره العسكري.

وقال النووي في تهذيبه: هو أول من اتخذ الفرة، وكذا ذكره ابن سعد في الطبقات،

(1) سنة أحمد عن عمر  
(2) سنة أحمد عن أبي رافع  
(3) عبد الرحمن بن يسار

المتعلم، وإن أئمتك عليك التسليم والتظيم؟ قال: نعم، ثم خلا بالآخر فقال له كذلك، فلما أخذ ميتاً فباع عثمان وبايعه علي.<sup>(1)</sup>

وفي سنة أحمد عن عمر أنه قال: إن أدركني أجلي وأبو عبيدة بن الجراح حين استخلفته، فإن سألتني ربي قلت: سمعت رسول الله ﷺ يقول: إن لكل نبي أمياً، وأبيئاً أبو عبيدة بن الجراح؟ فإن أدركني أجلي وقد توفي أبو عبيدة - استخلفت معاذ بن جبل، فإن سألتني ربي - لم استخلف؟ قلت: سمعت النبي عليه الصلاة والسلام يقول: إنه يحشر يوم القيامة بين يدي العلماء ليلة وفاء سائلي خلفته. وفي السنة أيضاً عن أبي رافع أنه قيل لعمر عند موته في الاستخلاف: قلنا: قد رأيت من أصحابنا حرصاً سيئاً، ولو أدركني أحد رجلين ثم جعلت هذا الأمر إليه لو كنت به - سالم مولى أبي حنيفة، وأبو عبيدة بن الجراح.

أسبب عمر يوم الأربعاء أربع بقين من ذي الحجة، ودفن يوم الأحد مستهل المحرم الحرام، وله ثلاث وستون، وقيل ست وستون سنة، وقيل: إحدى وستون، وقيل: ستون، ورحمه الواقدي، وقيل: تسع وخمسون، وقيل: خمس أو أربع وخمسون، وعقب عليه صهيبة في المسجد.<sup>(2)</sup> وفي تهذيب العزني كان نقش خاتم عمر أكنى بالموت وإعطاء يا عمرو.<sup>(3)</sup> وأخرج الطبراني عن طارق بن شهاب قال: قالت أم أيمن يوم فتن عمر: اليوم زهى الإسلام. وأخرج عبد الرحمن بن يسار قال: شهدت موت عمر بن الخطاب، فانكسفت الشمس يوماً، وجاءه ثقات.<sup>(4)</sup>

**العبارة قبل التحريف**

فصل: في أوليات عمر رضي الله عنه

قال العسكري: هو أول من سب في المؤمنين، وأول من كتب التاريخ من الهجرة، وأول من اتخذ بيت المال، وأول من سب قيام شهر رمضان، وأول من سب الليل، وأول من عاقب على الهجاء، وأول من ضرب في الخمر ثمانين، وأول من حرم المتعة، وأول من نهى عن بيع أمهات الأولاد، وأول من جمع الناس في صلاة الجنازة على أربع تكبيرات، وأول من اتخذ البيوت، وأول من فتح القنوج وضخ السواد، وأول من جعل الطعام من مصر في بحر أبنة إلى المدينة، وأول من اجتمع صدقة في الإسلام، وأول من أمال الفرائض، وأول من أخذ زكاة الخيل، وأول من قال: أمثال الله بسانك! قاله لعلي، وأول من قال: أمثالك الله، قاله لعلي، هذا آخر ما ذكره العسكري.

(1) طبقات ابن سعد (3/377-378)  
(2) عمدة وصية عمر رضي الله عنه بأن يصلي عليه صهيبة، ابن سعد (3/377)  
(3) تهذيب ابن عساکر (1/313)  
(4) رواه الطبراني في المعجم الكبير (3/121)، قال الهيثمي: رجاله ثقات، صحيح الزوائد (78/78)

سبيل الله عز وجل ، وقد علمت ما رغب الله فيه ؟ قال :  
 يا ابن أخي ، في الإسلام على خمس : إيمان بالله  
 ورسوله ، والصلاة الخمس ، وصيام رمضان ، وإداء  
 الزكاة ، وحج البيت . قال : يا أبا عبد الرحمن ، ألا  
 تسمع ما ذكر الله في كتابه : ﴿ وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ  
 تَقْتَرَا فَمَالِحُوا بِبَيْنِهِمَا فَاِذِيقْتُمَا لَهُمَا خُذُوعًا لَّعَلَّكُمْ  
 تَعْقِلُونَ ﴾ . قال : قلنا على عهد رسول الله ﷺ  
 وكان الإسلام ليلًا ، فكان الرجل يُخْفِن في بيت (إما  
 ثلثه ، وإما يبيتونه ، حتى عُثِرَ الإسلام لم تكن فتنة ) رابع  
 . . . . . ٢١٣٠ . . . . . اخرج مسلم : ١١١٤ . اخرج  
 مسلم : ١١٢٠ .

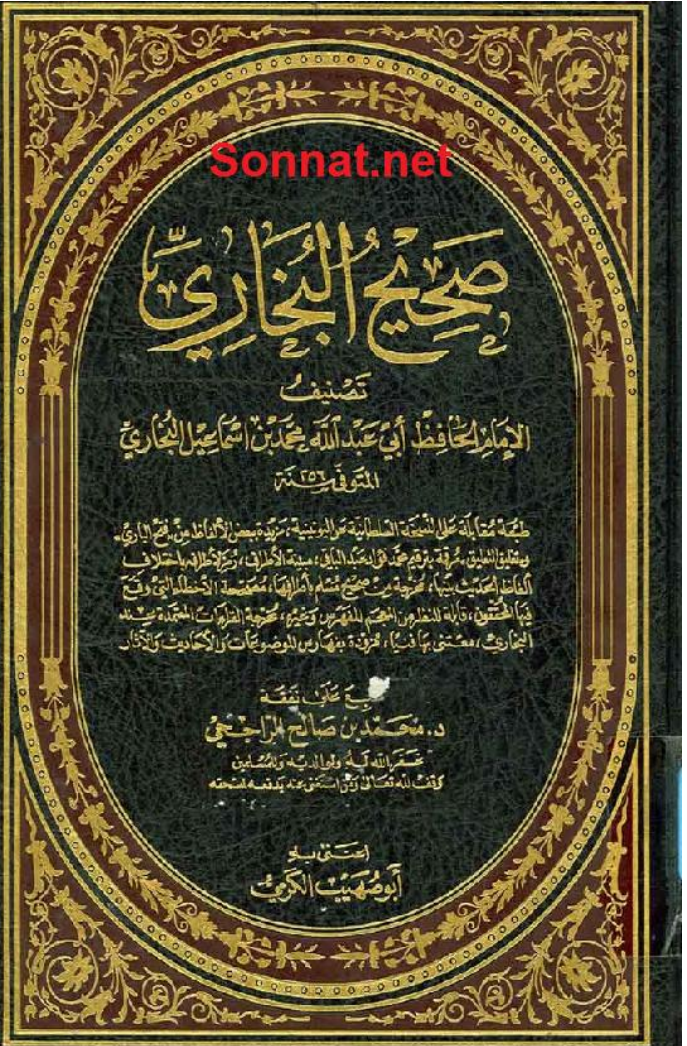
**باب ٣٣ : ﴿ فَمَنْ تَنَفَّعْ بِالْعَمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ ﴾ (١١٢٠) .**  
 ٤٥١٨ - حَدَّثَنَا سُئِدٌ : حَدَّثَنَا يَحْيَى ، عَنْ صَمْرَانَ أَبِي  
 بَكْرٍ ، حَدَّثَنَا أَبُو رَجَاهُ ، عَنْ عَمْرَةَ ابْنِ حُصَيْنٍ رضي الله عنه : قَالَ :  
 قُرِئَتْ آيَةُ الْفَتْحِ فِي كِتَابِ اللَّهِ ، فَهَذَا مَا مَعَ رَسُولِ  
 اللَّهِ ﷺ ، لَمْ يَزَلْ قُرْآنٌ يُحْرَمُ ، وَلَمْ يَنْتَهِ عَنْهَا حَتَّى نَأْتِيَ  
 لَيْلَ رَجُلٍ يُرَايِهِ مَا شَاءَ ، وَرَجَعَ : ١٥٧١ . اخرج  
 مسلم : ١١٢٦ .  
 [ قال محمد : يقال : أتت عترة ] .

**باب ٣٤ : ﴿ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِمَّنْ رَزَقَكُمْ ﴾ (١١٢١) .**  
 ٤٥١٩ - حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَبُو هُرَيْرَةَ ، عَنْ  
 عَمْرَةَ ، عَنْ أَبِي عَسَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : كُنَّا نَتَمَتُّ  
 عَطَاؤَنَا وَمَجْتَنُّ رُؤْيَا النَّجَارِ لَسْرَاقًا فِي الْجَاهِلِيَّةِ ، فَتَأَمَّرُوا  
 أَنْ يُجْرُوا فِي الْمَوَاسِمِ ، فَزَيَّرْتُ : ﴿ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ  
 أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِمَّنْ رَزَقَكُمْ ﴾ . فِي مَوْسِمِ الْحَجِّ : رابع : ١١٧٠ .

٤٥١٥ - قال : قلنا قلنا في علي وثقتان ؟ قال : أما  
 عثمان فكان الله عفا عنه ، وأما أتم فكروتم أن تنفوا  
 عنه ، وأما علي فكان عم رسول الله ﷺ ، وكنته ، ولشأن  
 بيده . فقال : هذا بيته حيث تزون ( رابع : ٢١٣٠ )

**باب ٣٦ : ﴿ وَتَقْفُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴾ (١١٥٠) .**  
 التَّهْلُكَةُ وَالتَّهْلُكُ وَاحِدٌ  
 ٤٥١٦ - حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ : أَخْبَرَنَا النَّضْرُ ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ  
 عَنْ سَلِيمَانَ قَالَ : سَمِعْتُ أَبَا رَافِعٍ ، عَنْ حَبِيبَةَ رضي الله عنه ، وَتَقْفُوا  
 فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ . قال :  
 قُرِئَتْ فِي الشُّعْبَةِ .

**باب ٣٦ : قوله : ﴿ فَمَنْ كَانَ مَلِكًا مَرِيضًا أَوْ بِهِ إِذَى مِنْ رَأْسِهِ ﴾ (١١٦٥) .**  
 ٤٥١٧ - حَدَّثَنَا تَمِيمٌ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ



آیا این کار نسبت دروغ به پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؟ خداوند در قرآن جزای کسانی که به خدا و رسولش نسبت دروغ می دهند را چه معرفی کرده است؟



## تحريف تفسير طبرى

چرا برای مردم نمی گویند که پیامبر صلی الله علیه و آله در یوم الدار یا یوم الانذار تمام خویشان خود را جمع کرد و به آیین مقدس اسلام دعوت نمود و سپس فرمودند: و قد امرنی الله تعالی ان ادعواکم الیه فایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و وصیی و خلیفتی فیکم؛ و از میان همه تنها امیرالمومنین دعوت را پذیرفته و عرضه داشتند: انا یا نبی الله اکون وزیرک علیه؟

۳۲۱

بأفضل مما قد جئتم به؛ إني قد جئتم بخير الدنيا والآخرة ، وقد أمرني الله تعالى أن أدعوكم إليه ، فأبكم يؤازرنی علی هذا الأمر علی أن یکون أخی ووصیی و خلیفتی فیکم ؟ قال : فأحجم القوم عنها جميعاً ، وقلت : وإني لأحدثهم سناً ، وأرمصهم<sup>(۱)</sup> عیناً ، وأعظمهم بطناً ، وأحشهم ساقاً<sup>(۲)</sup> ، أنا یا نبی الله ، أكون وزیرک علیه . فأخذ برقبتي ، ثم قال : إن هذا أخی ووصی و خلیفتی فیکم ، فاسمعوا له وأطيعوا . قال : فقام القوم بضحکون ، ويقولون لأبي طالب : قد أمرک أن تسمع لابنک وتطیع<sup>(۳)</sup> .

۱۱۷۲/۱

حدثني زكرياء بن يحيى الضرير ، قال : حدثنا عفان بن مسلم ، قال : حدثنا أبو عوانة ، عن عثمان بن المغيرة ، عن أبي صادق ، عن ربيعة بن ناجد ، أن رجلاً قال لعلّ عليه السلام : يا أمير المؤمنين ، بم ورت ابن عمك دون عمك ؟ فقال عليّ : هاؤم ! ثلاث مرات ؛ حتى اشرب الناس ، ونشروا آذانهم . ثم قال : جمّع رسول الله صلى الله عليه وسلم - أو دعا رسول الله - بنى عبد المطلب منهم رططه ، كلّمهم يأكل الجذاعة ويشرب الفسق<sup>(۴)</sup> ، قال : فصنع لهم مدّاً من طعام ، فأكلوا حتى شبعوا وبقى الطعم كما هو ؛ كأنه لم يمس . قال : ثم دعا بغمّ<sup>(۵)</sup> فشرّبوا حتى رَوُوا وبقى الشراب كأنه لم يمس ولم يشربوا . قال : ثم قال : يا بنى عبد المطلب ، إني بعثت إليكم بخاصّة وإلى الناس بعامة ، وقد رأيتم من هذا الأمر ما قد رأيتم ، فأبكم يبايعني عليّ أن يكون أخی وصاحبي ووارثي ؟ فلم يقم إليه أحدٌ ، فقامت إليه - وكنت أصغرت القوم - قال : فقال : اجلس ، قال : ثم قال ثلاث مرات ، كلّ ذلك أقوم إليه ، فيقول لي : اجلس ، حتى كان

(۱) الرمص في العين كالمنص ، وهو قلى تلفظ به ، وهو كناية عن صغر سنه .

(۲) حش الساقين : دقيقها .

(۳) المبرق التفسير ۱۹ : ۷۴ ، ۷۵ (برلاق)

(۴) الفرق ، بكسر الفاء ، وبضمهم يقول بالفتح : مكبال كبير لأهل المدينة يقال به اللبن .

(۵) الغمر : القمح الصغير ، وقى ر : « يمس » .

## دخائر العرب

۳۰

# تاريخ الطبرک

## تاريخ الرسل والملوك

لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري

۲۲۱ - ۲۳۱

الجزء الثاني

تحقيق

محمد أبو الفضل إبراهيم

Sonnat.net

الطبعة الثانية



دارالمغارف بمط

پی نوشت:

(۱) تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۶۳ یا ۳۲۱، ذکر الخبر عما كان من امر نبی الله صلی الله علیه و آله و سلم

چرا نمی گویند که بسیاری از علما و بزرگان این خبر را تحریف و یا کاملا از مجامع روایی خود حذف نموده اند؟! کما این که طبری در تفسیرش در ذیل آیه ۲۱۴ شعراء دست به تحریف زده و می گوید: فایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و کذا و کذا.

ما لهم بشيء حاجة، ثم قال: «اشقهم». فجتهم بذلك المش، فشرّبوا حتى زوّوا منه جميعا، ثم تكلم رسول الله ﷺ، فقال: «يا بني عبد المطلب، إني والله ما أعلم شابا في العرب جاء قومَه بأفضل مما جئتكم به، إني قد جئتكم بخير الدنيا والآخرة، وقد أمرني الله أن أدعوكم إليه، فأيكم يؤازرنى على هذا الأمر، على أن يكون أخی وكذا وكذا؟». قال: فأحجم القوم عنها جميعا، وقلت، وإني لأخذتهم سنا، وأزمتهم عينا، وأعظمهم بطنا، وأخمتهم ساقا: أنا يا نبي الله أكون وزيرك<sup>(۱)</sup>. فأخذ برقبتي، ثم قال: «إن هذا أخی وكذا وكذا، فاشتمعوا له وأطيعوا». قال: فقام القوم يضحكون، ويقولون لأبي طالب: قد أمرت أن تشتمع لابنك وتطيع<sup>(۲)</sup>.

حدّثنا ابن حميد، قال: ثنا سلمة، قال: ثنا ابن إسحاق، عن عمرو بن عبيد، عن الحسن بن أبي الحسين، قال: لما نزلت هذه الآية على رسول الله ﷺ: ﴿وَأَنْذِرْ

(۱) في ص: «أرمتهم»، وفي ت ۱: «أرمتهم»، وفي ت ۲، ف: «أرمتهم». وأرمتهم من الرمس، وهو البياض الذي تقطعه العين ويجمع في زوايا الأجفان. النهاية ۲/۲۶۳.

(۲) في ص، م، ف: «أخمتهم». وفي ت ۱، ت ۲: «أخمتهم». ورجل حمش الساقين. أي: دقن الساقين. النهاية ۱/۴۴۰.

(۳) بعده في ص، ت ۲: «عليه».

(۴) سيرة ابن إسحاق ص ۱۲۶، وذكره الزبلي في تخریج الكشاف ۲/۴۷۸، عن المصنف، وأخرجه الطحطاي في شرح المعاني ۳/۲۸۴، ۲۸۵، ۳۸۷/۴ مختصرا، وأخرجه أبو نعيم في الدلائل (۳۳۱) من طريق سلمة به، وأخرجه البيهقي في الدلائل ۲/۱۷۸ - ۱۸۰ من طريق أحمد بن عبد الجبار، عن يونس بن بكير، عن محمد بن إسحاق، عن سمع عبد الله بن الحارث به. وقال أحمد بن عبد الجبار: بلغني أن ابن إسحاق إنما سمعه من عبد الغفار بن القاسم ابن مريم، عن المنهال بن عمرو عن عبد الله بن الحارث، وأخرجه ابن أبي حاتم في تفسيره ۹/۲۸۲ من طريق عبد الله بن الحارث عن علي. وعزاه للسيوطي في الدر المنثور ۵/۹۷ إلى ابن مردويه، وقال ابن كثير في تفسيره ۶/۱۸۰: تفرد بهذا السياق عبد الغفار بن القاسم بن أبي مريم، وهو متروك كذاب شيعي، اتهمه علي بن المديني وغيره بوضع الحديث، وضعفه الأئمة رحمهم الله.

# تفسير الطبري

## جامع البيان عن تأويل آي القرآن

لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري  
(۵۲۴هـ - ۳۱۰هـ)

تحقيق  
الدكتور عبد الله بن عبد المحسن التركي

بالتعاون مع

مركز البحوث والدراسات العربية والإسلامية

بدار هجر

Sonnat.net

الدكتور عبد المحسن يمامة

السبعة والسبعون

هجر

للطباعة والنشر والتوزيع والإعلان

پی نوشت:

(۲) جامع البيان، طبري، ج ۱۷، ص ۶۶۳

به نظر شما چرا عالمان اهل سنت نمی خواهند مردم بفهمند از میان تمام کسانی که بعدا صحابه نام گرفتند تنها امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود که دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله در زمانی که نهال اسلام تازه جوانه زد بود و قدرتی نداشت را اجابت کرد؟

## تحريف مسند طيالسي

اشعث بن قيس بيان می کند که یکبار به عنوان مهمان به نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه رفتم؛ شب هنگام عمر از خواب بلند شد و نزد همسرش رفت تا او را بزند. من خود را میان او همسرش قرار دادم وقتی عمر به بسترش برگشت و دراز کشید به من گفت ای اشعث، گفتم بله؛ گفت این سه چیزی که از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیده ام را به یاد بسپار.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند: از مرد نباید پرسید به چه علتی زن خودت را می زنی و....

۱۹۴ ..... ۳۵ - کتاب البر والصلة / ح - ۷۳۴۰ - ۷۳۴۳

إلى فلاة فإنها كانت تحب خديجة.

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه.

۱۰۱/۷۳۴۰ - حدثنا محمد بن صالح بن هاني، ثنا الفضل بن محمد الشعرائي، ثنا إبراهيم بن حمزة، ثنا عبد العزيز بن محمد، عن هشام بن عروة، عن أبيه، عن عائشة رضي الله عنها أن النبي ﷺ كان يذبح الشاة فيتبع بها صدائق خديجة بنت خويلد رضي الله عنها.

هذا حديث صحيح على شرط مسلم ولم يخرجاه.

۱۰۲/۷۳۴۱ - حدثنا أحمد بن كامل القاضي، ثنا أحمد بن عبد الله النرسي، ثنا روح بن عبادة ثنا عون، عن محمد، عن أبي هريرة رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ: «لولا بنو إسرائيل لم يخنز اللحم، ولولا حواء لم تخن أنتي زوجها».

هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه.

۱۰۳/۷۳۴۲ - حدثنا محمد بن صالح بن هاني، ثنا الحسين بن الفضل الجلي، ثنا سليمان بن حرب، ثنا أبو عوانة، ثنا داود بن عبد الله الأودي، عن عبد الرحمن بن عبد الله المكي، عن الأشعث بن قيس قال: تضيفت عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقام في بعض الليل فتناول امرأته فضربها ثم ناداني: يا أشعث. قلت: لييك. قال: احتفظ عني ثلاثا حفظتهن، عن رسول الله ﷺ: لا تسأل الرجل قيم يضرب امرأته ولا تسأله عن يعتمد من إخوانه ولا يعتمدهم ولا تنم إلا على وتر.

هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه. /

۱۰۴/۷۳۴۳ - أخبرنا عبد الله بن إسحاق الخراساني العدل، ثنا أحمد بن عبيد النحوي، ثنا أبو عامر العقدي، ثنا عبد الرحمن بن أبي بكر التيمي قال: عن محمد بن طلحة، عن أبيه أن رجلاً من العرب كان يغشي أبا بكر يقال له عفير فقال له أبو بكر: يا عفير ما سمعت من رسول الله ﷺ يقول في الود؟ قال: سمعته يقول: «الود يتوارث والبغض يتوارث».

۷۳۴۰ - قال في التلخيص: على شرط مسلم.

۷۳۴۱ - قال في التلخيص: على شرط البخاري ومسلم.

۷۳۴۲ - قال في التلخيص: صحيح.

۷۳۴۳ - قال في التلخيص: المليكى وأبو، وفي الخبر انقطاع.

# المُسْتَدْرَكُ عَلَى الصَّحِيحَيْنِ

للإمام الحافظ أبي عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري

مع تضمينات الأعلام الذهبية في التلخيص والمبذور والعراق في  
في أماليه والنواوي في فيض القدير وغيرهم من علماء الأئمة

أول طبعة: طبعها المطبعة الأحاديث بمقابلة مكة سنة ١٢٤٠

دراسة وتحقق

مصطفى عبدالقادر عجلت

تمة كتاب معرفة الصحابة، كتاب الأحكام، كتاب الأطعمة، كتاب الأسرة، كتاب البر والصلة، كتاب اللباس، كتاب الطب، كتاب الأضاحي، كتاب الذبائح، كتاب النوبة والإنابة، كتاب الأدب، كتاب الأيمان والتذور، كتاب التذور، كتاب الرقائق، كتاب الفرائض، كتاب الحدود، كتاب تعبير الرؤيا، كتاب الطب، كتاب الرقى والتمائم، كتاب الفتن والملاحم، كتاب الأحوال.

الجزء الرابع  
Sonnat.net

مستورات

مركز أبي بكر

لتحقيق وتصحيح النسخة

دار الكتب العلمية

بيروت - لبنان

حاكم نيشابوري بعد از نقل این روایت چنین می گوید: هذا حديث صحيح الاسناد و لم يخرجاه.

محمد بن احمد سفارینی حنبلی نیز چنین می گوید: و هو حديث صحيح.

ذهبی نیز در ذیل این روایت چنین می گوید: صحيح.

... گفت این سه چیزی که از رسول خدا صلی الله علیه و سلم شنیده ام را به یاد بسپار.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند: از مرد نباید پرسید به چه علتی زن خودت را می زنی، نماز وتر را ترک نکن و سومی را فراموش کردم(!)

۹ - کتاب النکاح (۵۳-۵۱) باب (۱۹۸۵-۱۹۸۷) حدیث

إِنَّمَا اللَّهُ ، بَعَاثَ عُمَرَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ : يَا رَسُولَ اللَّهِ قَدْ ذُكِرَ النَّسَاءُ عَلَى أَزْوَاجِهِمْ . فَأَمُرُ بِضَرْبِهِمْ . فَضَرَبْتَنِي . فَطَافَ بِأَلِ مُحَمَّدٍ ﷺ طَائِفٌ نِسَاءً كَثِيرًا . فَلَمَّا أَصْبَحَ قَالَ « لَقَدْ طَافَ الْأَيْلَةُ بِأَلِ مُحَمَّدٍ سَبْتُونَ امْرَأَةً . كُلُّ امْرَأَةٍ تَشْتَكِي زَوْجَهَا . فَلَا تَعْدُونَ أُولَئِكَ خِيَارَكُمْ » .

۱۹۸۶ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى ، وَالْحَسَنُ بْنُ مُدْرِكِ الطَّعَنَانِ . قَالَ : سَأَلْتُ يَحْيَى بْنَ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي عَوَانَةَ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَوْدِيِّ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ النَّسَلِيِّ ، عَنْ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ ؛ قَالَ : ضَفَّتْ عُمَرَ لَيْلَةً . فَلَمَّا كَانَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ قَامَ إِلَى امْرَأَتِهِ يَضْرِبُهَا . فَخَجَزَتْ بَيْنَهُمَا . فَلَمَّا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ قَالَ لِي : يَا أَشْعَثُ احْفَظْ عَنِّي شَيْئًا سَمِعْتُهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ « لَا يُسْأَلُ الرَّجُلُ فِيْمَ يَضْرِبُ امْرَأَتَهُ . وَلَا تَمَّ إِلَّا عَلَى وَتَرٍ » وَنَسِيتُ الثَّانِيَةَ .  
حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدِ بْنِ خِدَّاشٍ . سَأَلْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ مَهْدِيٍّ . عَنْ أَبِي عَوَانَةَ بِإِسْنَادِهِ ، نَحْوَهُ .

(۵۲) باب الواصلة والواصلة

۱۹۸۷ - حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ . سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مُحَمَّدٍ وَأَبُو أَسْمَةَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ ، عَنْ أَبِي عُمَرَ ، عَنْ أَبِي عُمَرَ ، عَنْ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ لَمَّا لَمِنَ الْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ ، وَالْوَاثِمَةَ وَالْمُسْتَوْصِمَةَ .

۱۹۸۵ - ( ذُكِرَ النِّسَاءُ ) أَي نَشْرَبُ وَاجْتِرَانُ . ( أُولَئِكَ ) أَي الذِّينَ يَلْتَوِنُونَ فِي الضَّرْبِ وَيَكْتَرُونَ مِنْهُ .  
۱۹۸۶ - ( ضَفَّتْ ) أَي نَزَلَتْ ضَيْقًا عِنْدَهُ .  
۱۹۸۷ - ( الْوَاصِلَةُ ) هِيَ الَّتِي تَنْسَلُ الشَّعْرَ بِشَعْرٍ آخَرَ . سِوَاهِ انْتِصَالِ بَشَرِهَا أَوْ بِشَعْرٍ غَيْرِهَا .  
( الْمُسْتَوْصِلَةُ ) هِيَ الَّتِي تَأْمُرُ مَنْ يَفْعَلُ بِهَا ذَلِكَ . ( الْوَاثِمَةُ وَالْمُسْتَوْصِمَةُ ) الْوَثْمُ غَرَزُ الْإِرَةِ فِي الرَّجُلِ ثُمَّ يَحْسَى كَلَا أَوْ غَيْرَهُ .

رَبَّنَا وَإِنَّمَت فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ، يَا أَيُّكَ وَيُؤْمِنُهُمُ الْكِتَابُ  
وَالْحِكْمَةُ وَبُرُوكِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعَزُّ الْحَكِيمُ ،  
( ۲ / سورة البقرة / الآية ۱۲۹ )

سِنَنُ

الْحَافِظِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ يَزِيدَ الْقَزْوِينِيِّ

ابْنِ فَاجِرَةَ

۲۰۷ - ۲۲۵ هـ

الجزء الأول

حقق نصوصه ، ورقم كتابه ،  
وأبوابه ، وأحاديثه ، وعلق عليه  
بِحرفه محمد بن عبد الباقي

Sonnat.net



پی نوشت:

- (۱) سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد أبو عبدالله القزويني(الوفاة ۲۷۵) ج ۱ ص ۶۳۹، ح ۱۹۸۶، ناشر: دار الفكر - بيروت، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي
- (۲) غذاء الألباب شرح منظومة الآداب، ج ۲ ص ۳۱۵، محمد بن أحمد بن سالم السفاريني الحنبلي(الوفاة ۱۱۸۸هـ)، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - ۱۴۲۳ هـ - ۲۰۰۲ م، الطبعة: الثانية، تحقيق: محمد عبد العزيز الخالدي
- (۳) المستدرک علی الصحیحین و بذیلہ التلخیص للحافظ الذهبي، محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاكم النيسابوري(الوفاة ۴۰۵ هـ) ج ۴، ص ۱۹۴، رقم ۷۳۴۲، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۱ هـ - ۱۹۹۰ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا





### چرا به جای علی علیه السلام از لقب امیرالمومنین استفاده کرده ایم؟

قندوری حدیثی را نقل کرده است که خدمت رسول خدا صلی الله علیه و سلم عرض شد چه زمانی نبوت بر شما واجب گردید؟ فرمودند: قبل از این که خداوند آدم را خلق کند و در آن روح بدمد؛ باز فرمودند: زمانی که خداوند ذریه ی بنی آدم را از سلب بنی آدم گرفت و همگی آنان شهادت دادند بر خویشتن در جواب جمله ای که خداوند فرموده: آیا من پروردگار شما نیستم؟ ارواح همگی گفتند بلی پروردگار ما، سپس خداوند فرمودند: من پروردگار شما محمد نبی شما و علی امیر شما است.

همچنین در همین کتاب دارد که... علی زمانی امیرالمومنین نامیده شد که آدم بین روح و جسد بود.

---

#### پی نوشت:

(۱) ینابیع المودة، قندوزی، حافظ سلیمان بن ابراهیم، ج ۱ و ۲، ص ۲۹۵، ۲۹۶، ۶۹۲، ناشر: انتشارات شریف رضی - قم

عبدالله اسعد بن زراره از پدرش روایت کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: درباره علی سه عنوان به من وحی شده است اول اینکه او سید مسلمانان است؛ دوم اینکه امام متقیان است و سوم اینکه او قائد الغر المحجلین (پیشوای سپید رویان) عالم است.

---

#### پی نوشت:

(۲) المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۳۷، ناشر: دارالمعرفة - بیروت

رسول خدا صلی الله علیه و سلم سر در دامن دحیه کلبی گذارده بودند در همین حال علی وارد شد چون دحیه ی کلبی او را دید بر وی سلام فرستاد. علی احوال پیامبر را از او پرسید و دحیه گفت حال پیامبر خوب است ای برادر پیامبر؛ آنگاه علی گفت خداوند از جانب ما اهل بیت به تو پاداش نیک عطا فرماید. دحیه گفت من تو را دوست دارم و درباره ی تو مدیحه ای دارم و آن اینکه تو امیرالمومنین هستی؛ روز قیامت پرچم احمد در دست توست و تو با پیروانت به سوی بهشت حرکت می کنی هر که به تو دوستی ورزید رستگار گردید و آن که کمر به دشمنی تو بست خسارت دید. ای برگزیده خداوند نزدیک بیا و سر پسر عمویت را روی زانویت بگیر که تو از من بدو سزاوارتری. علی سر مبارک پیامبر را گرفت و در دامن خویش گذاشت. پیامبر صلی الله علیه و سلم بیدار شدند و پرسیدند این همه برای چه بود؟ علی ماجرا را برای پیامبر باز گفت. پیامبر فرمودند: این دحیه کلبی نبود بلکه جبریل بود که تو را به نامی خواند که خداوند تو را بدان خوانده بود.

---

#### پی نوشت:

(۳) المناقب خوارزمی، احمد بن محمد الحنفی خوارزمی، ص ۲۳، ناشر: منشورات المكتبة الحیدریة و مطبعتها فی النجف

حاکم نیشابوری از ابی الطفیل از زید بن ارقم روایت کرده که پس از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و سلم از حجة الوداع بازگشت به غدیر خم رسیدند آنگاه فرمودند: من در میان شما دو یادگار بزرگ بر جای گذاشته ام که یکی بزرگتر از دیگری است، کتاب خدا و عترت خودم. پس مواظب باشید چگونه با آن ها رفتار می نمایید؛ آن ها از یکدیگر جدا شدنی نیستند تا در کنار حوض کوثر به من برسند.

آنگاه فرمودند: خداوند مولای من است و من مولای مومنینم سپس دست علی را گرفت و فرمودند:  
هر که من مولای اویم علی مولای اوست.

حاکم می گوید این حدیث همه شرایط صحت را که مسلم و بخاری در حدیث قائلند را دارد.

---

#### پی نوشت:

(۴) المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۰۹، ناشر: دار المعرفة - بیروت

زید بن ارقم می گفت من شنیدم در روزی که با رسول خدا صلی الله علیه و سلم در بیابانی فرود آمدیم که نام آن بیابان «خم» بود دستور دادند تا همه برای نماز جمع شوند؛ روز گرمی بود نماز را خواندند و خطبه ای ایراد فرمودند در حالیکه بالای سر ایشان جامه ای روی درخت انداخته بودند تا سایه شود. حضرت فرمودند: آیا نمی دانستید که من از هر مومنی اختیار دارتر به خود اویم؟ همه گفتند بله، فرمودند: پس هر که من مولای اویم علی مولای اوست... .

---

#### پی نوشت:

(۵) مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۷۲، ناشر: دارالفکر - بیروت

ابن ابی حاتم از مفسرین بزرگ اهل سنت در ذیل این آیه (یا ایها الرسول بلغ...) می گوید این آیه در روز غدیر خم بر پیامبر صلی الله علیه و سلم در مورد علی رضی الله نازل شده است.

---

#### پی نوشت:

(۶) تفسیر القرآن العظیم، رازی ابن ابی حاتم، ج ۴، ص ۱۱۷۲، ذیل آیه فوق، تحقیق اسعد محمد الطیب، ناشر: مکتبة العصریه بیروت، چاپ دوم، ۱۴۱۹ هـ ق



## استفتائات مراجع شیعه در رابطه با عیدالزهره (عمر کشان)

- ۱- حکم برپایی این گونه مجالس چیست؟
- ۲- شرکت در این مجالس چه حکمی دارد؟
- ۳- نظر حضرت عالی درباره «رفع القلم» که مجوز انجام گناهان و مناهی در این ایام می شود چیست؟

آیت‌الله خامنه ای در پاسخ به این استفتا می نویسد:

هر گونه گفتار یا رفتاری که در زمان حاضر بهانه به دست دشمن بدهد و یا موجب اختلاف و تفرقه بین مسلمین شود شرعاً حرام اکید است.

آیت‌الله نوری همدانی در پاسخ به این استفتا می نویسد:

چیزی به عنوان رفع قلم در روز به خصوصی نداریم و مسلمانان باید از تفرقه و هر چیزی که موجب سستی مذهب می شود جداً اجتناب نمایند.

آیت‌الله مکارم شیرازی در پاسخ به این استفتا می نویسد:

اولاً: روایتی با عنوان رفع قلم در آن ایام مخصوص در منابع معتبر نداریم.

ثانیاً: بر فرض چنین چیزی باشد که نیست، مخالف کتاب و سنت است و چنین روایاتی (برای کسب مجوز) قابل پذیرفتن نیست و حرام و گناه بوده و در هیچ زمانی جایز نمی باشد و این حکم شامل سخنان رکیک و کارهای زشت نیز می شود.

ثالثاً: تولی و تبری راه های صحیحی دارد نه این راه های خلاف.

## کنیه های حضرت فاطمه سلام الله علیها

- ۱- سیّدة: بانو
- ۲- انسیّة حوراء: انسان بهشتی
- ۳- نوریّة: موجودی از حقیقت نوری
- ۴- حانیّة: دلسوز فرزندان
- ۵- عُذراء: دوشیزه
- ۶- کریمه: بزرگوار
- ۷- رحیمه: با محبت و مهربان
- ۸- شهیده: شهید شده
- ۹- عفیفه: پاکدامن
- ۱۰- قانعة: کم توقع
- ۱۱- رشیده: کامل
- ۱۲- شریفه: شرافتمند
- ۱۳- حبیبه: دوست و با محبت
- ۱۴- محرّمة: گرامی و مورد احترام
- ۱۵- صابرة: پایدار
- ۱۶- سلیمه: سالم؛ اهل سازش؛ بی عیب و نقص
- ۱۷- مکرّمة: بزرگوار و گرامی
- ۱۸- صفیّة: برگزیده
- ۱۹- عالمة: دانشمند
- ۲۰- علیمه: دانا
- ۲۱- معصومة: نگهداشته شده؛ بی گناه
- ۲۲- مغضوبه: ربوده شده؛ کسی که حقش غصب شده
- ۲۳- مظلومة: ستمدیده
- ۲۴- میمونه: خوش یمن و با برکت
- ۲۵- منصوره: یاری شده؛ خداوند او را یاری کرده است
- ۲۶- محتشمة: با حشمت و احترام
- ۲۷- جمیلة: زیبا
- ۲۸- جلیلة: بزرگ
- ۲۹- معظّمة: احترام گذاشته شده؛ گرامی
- ۳۰- حامله البلوی بغیر شکوی: بلا کش نستوه بی شکوه و شکایت

- ۳۱ - حلیفة العبادة و التقوی: قسم خورده ی پرستش و پرهیزکاری
- ۳۲ - حبیبة الله: محبوب خدا
- ۳۳ - بنت الصّوفا: دختر برگزیده
- ۳۴ - ركن الهدی: پایه ی هدایت
- ۳۵ - آية النّبوة: نشان نبوت
- ۳۶ - شفاعة العصاة: شفاعت کننده ی گناهکاران
- ۳۷ - أمّ الخیرة: مادر نیکوکاران
- ۳۸ - تقاحة الجنّة: سیب بهشتی
- ۳۹ - مطهرة: پاکیزه شدن
- ۴۰ - سيدة النساء: بزرگ بانوی زنان
- ۴۱ - بنت المصطفی: دختر حضرت مصطفی(ص)
- ۴۲ - صفاة الرّیها: برگزیده ی پروردگار
- ۴۳ - موطن الهدی: جایگاه هدایت
- ۴۴ - قرّة العین المصطفی: نور چشم مصطفی(ص)
- ۴۵ - بضعة المصطفی: پاره ی تن مصطفی(ص)
- ۴۶ - مهجة المصطفی: خون قلب مصطفی(ص)؛ آخرین قطرات خون در قلب که موجب ادامہ ی حیات است
- ۴۷ - بقیة المصطفی: بازمانده ی مصطفی(ص)
- ۴۸ - حکیمة: با حکمت و دارای فهم و ادراک حکیمانه
- ۴۹ - فهیمة: با فهم
- ۵۰ - عقیلة: خردمند
- ۵۱ - محزونة: غمگین
- ۵۲ - مکروبة: دل شکسته
- ۵۳ - علیلة: بیمار و مریض
- ۵۴ - عابدة: پرستنده
- ۵۵ - زاهدة: پارسا
- ۵۶ - قوامة: شب زنده دار
- ۵۷ - باکیة: گریه کننده
- ۵۸ - بقیة النّبوة: باز مانده ی پیامبری
- ۵۹ - صوامة: بسیار روزه گیر
- ۶۰ - عطوفة: با عاطفه و محبت
- ۶۱ - رئوفة: دلسوز و مهربان

- ۶۲ - حَنَانَة: غمخوار و با محبت
- ۶۳ - بَرَّة: نیکوکار
- ۶۴ - شَفِيقَة: دلسوز و مهربان
- ۶۵ - إِنْانَة: دردمند
- ۶۶ - والدة الصَّبَّتين: مادر دو نواده ی پیامبر(ص)
- ۶۷ - دوحَة النَّبِی: شاخسار پیامبر
- ۶۸ - نور سماوی: نور آسمانی
- ۶۹ - زوجة الوصی: همسر جانشین پیامبر
- ۷۰ - بدر تمام: ماه شب چهارده
- ۷۱ - غرَّة غراء: سپید روی نورانی
- ۷۲ - درَّة بیضاء: گوهر تابناک
- ۷۳ - روح أبيها: روان پدر بزرگوارش پیامبر(ص)
- ۷۴ - واسطة قَلادة الوجود: حلقه ی اتصال زنجیر هستی
- ۷۵ - درَّة البحر الشَّرَف و الجود: در دریای شرافت و سخاوت
- ۷۶ - ولّیة الله: دوست خدا و کسی که خدا او را ولی قرار داده
- ۷۷ - سرّ الله: راز نهانی خدا
- ۷۸ - امینة الوحی: امین وحی الهی
- ۷۹ - عین الله: دیده ی خدایی
- ۸۰ - مکینة فی عالم السَّماء: دارنده ی جایگاه در عالم آسمان
- ۸۱ - جمال الآباء: موجب زیبایی پدران
- ۸۲ - شرف الأبناء: افتخار برای فرزندان
- ۸۳ - درَّة البحر العلم و الکمال: گوهر دریای دانش و کمال
- ۸۴ - جوهرة العزّ و الجلال: گوهر تابناک عزّت و بزرگواری
- ۸۶ - مجموعة الماصر العلیّة: گرد آورنده ی یادگارهای برین
- ۸۷ - مشکوة نور الله: چراغدان نور الهی
- ۸۸ - زجاجة: شیشه و چراغ دان نور الهی
- ۸۹ - كعبة الأمل لأهل الحاجة: کعبه آرزوهای نیازمندان
- ۹۰ - لیلة القدر: مقصود از لیلة القدر در قرآن فاطمه سلام الله علیها است
- ۹۱ - لیلة مباركة: شب با برکت
- ۹۲ - ابنة من صلّت به الملائكة: دختر آن کس که فرشتگان به او اقتدا کرده و نماز خواندند
- ۹۳ - قرار قلب امّها المعظّمة: آسایش بخش دل مادر بزرگوارش

- ۹۴ - عالیة المحلّ: بلند جایگاه
- ۹۵ - سرّ العظمة: راز بزرگی و بزرگواری
- ۹۶ - مسكورة الظلع: پهلو شکسته
- ۹۷ - رضیض الصّدر: سینه شکسته
- ۹۸ - مغضوبة الحق: کسی که حقش غصب شده است
- ۹۹ - خفی القبر: کسی که قبرش پنهان است
- ۱۰۰ - مجهولة القدر: قدر ناشناخته
- ۱۰۱ - ممتحنة: آزمایش شده
- ۱۰۲ - المظلوم زوجها: کسی که هسرش ستم دیده است
- ۱۰۳ - المقتول ولدها: فرزند کشته شده
- ۱۰۴ - کوثر: صاحب خیر فراوان، صاحب فرزندان بسیار

## نگاهی اجمالی به منابع (شیعی - سنی)

منابع آتش زدن در خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها

پی نوشت:

- (۱) مصباح الانوار
- (۲) الانوار النعمانية
- (۳) الغدير، ج ۶، ص ۳۹۱
- (۴) الطرف، ص ۲۹ و ۳۴
- (۵) نوائب الدهور، ص ۱۹۲
- (۶) اثبات الوصیه، ص ۱۴۳
- (۷) المحتضر، ص ۴۴ و ۵۵
- (۸) تجريد الاعتقاد، ص ۴۰۲
- (۹) المنتخب طریحی، ص ۱۶۱
- (۱۰) نهج الحق، ص ۲۷۱ و ۲۷۲
- (۱۱) حلیة الابرار، ج ۲، ص ۶۵۲
- (۱۲) تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۷۶
- (۱۳) الانوار القدسیه، ص ۴۲ و ۴۴
- (۱۴) کشف المراد، ص ۴۰۲ و ۴۰۳
- (۱۵) خصائص الائمه، ص ۴۷ و ۷۲
- (۱۶) الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۱۳
- (۱۷) مفتاح الباب، ابن مخدوم، ص ۱۹۹
- (۱۸) الشافی فی الامامه، ج ۳، ص ۲۴۱
- (۱۹) ارشاد القلوب (به نقل از بحار الانوار)
- (۲۰) مؤتمر علماء بغداد، ص ۱۳۵ و ۱۳۷
- (۲۱) سلیم بن قیس، ص ۵۸۵ و ۸۶۳ و ۸۶۸
- (۲۲) الامامه، ابن سعد جزایری (خطی)، ص ۸۱
- (۲۳) اللوامع الالهية فی المباحث الكلامية، ص ۳۰۲
- (۲۴) فاطمة الزهرا بهجة قلب المصطفى، ج ۲، ص ۵۳۲
- (۲۵) عوالم العلوم، ج ۱۱، ص ۴۰۰ و ۴۰۴ و ۴۴۱ و ۴۴۳
- (۲۶) الهدایة الكبرى، ص ۱۶۳ و ۱۷۹ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۱۷
- (۲۷) الرسائل الاعتقادية، ص ۴۴۴ تشييد المطاعن (۲۸) الصوارم الماضيه، ص ۵۶
- (۲۹) كشف الغطاء، ص ۱۸ (۳۰) مقتل الحسين مقرر، ص ۳۸۹ (به نقل از كاشف الغطاء)
- (۳۱) بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۸۴ و ۴۸۵ / ج ۲۸، ص ۲۶۹ و ۲۷۹ و ۲۹۹ و ۳۰۶ و ۳۰۹ و ۳۹۰ و ۴۱۱ / ج ۳۰، ص ۳۴۸ و ۳۵۰ / ج ۳۱، ص ۱۲۶ / ج ۴۳، ص ۱۹۷ / ج ۹۵، ص ۳۵۱ و ۳۵۴ / ج ۵۳، ص ۱۴ و ۲۳

بى نوشت:

- (١) الانوار النعمانية
- (٢) غاية المرام، ص ٤٨
- (٣) بيت الاحزان، ص ١٢٤
- (٤) ارشاد القلوب، ص ٢٩٥
- (٥) نوادر الاخبار، ص ١٨٣
- (٦) نوائب الدهور، ص ١٩٤
- (٧) الفرق بين الفرق، ص ١٤٨
- (٨) مصباح الانوار (قرن ششم)
- (٩) الملل و النحل، ج ١، ص ٥٧
- (١٠) بهج الصباغه، ج ٥، ص ١٥
- (١١) حلية الابرار، ج ٢، ص ٦٥٢
- (١٢) علم اليقين، ص ٦٨٦ و ٦٨٨
- (١٣) الاختصاص، ص ١٨٤ و ١٨٥
- (١٤) المغنى، ج ٢٠، ق ١، ص ٣٣٥
- (١٥) الفضائل ابن شاذان، ص ٨ و ١١
- (١٦) المحتضر، ص ٤٤ و ٥٥ و ١٠٩
- (١٧) كامل الزيارات، ص ٣٣٢ و ٣٣٥
- (١٨) بشارة المصطفى، ص ١٩٧ و ٢٠٠
- (١٩) اثبات الهداة، ج ١، ص ٢٨٠ و ٢٨١
- (٢٠) مناقب آل ابى طالب، ج ٢، ص ٢٠٩
- (٢١) وفاة الصديقة الزهراء، ص ٦٠ و ٧٨
- (٢٢) مؤتمر علماء بغداد، ص ١٣٥ و ١٣٧
- (٢٣) امالى صدوق، ص ٩٩ و ١٠١ و ١١٨
- (٢٤) تفسير عياشى، ج ٢، ص ٣٠٧ و ٣٠٨
- (٢٥) سيرة ائمة الاثنى عشر، ج ١، ص ١٣٢
- (٢٦) البرهان فى تفسير القرآن، ج ٢، ص ٤٣٤
- (٢٧) الشافى فى الامامه، ج ٤، ص ١١٠ و ١٢٠
- (٢٨) المنتخب طريحي، ص ١٣٦ و ١٣٧ و ٢٩٣
- (٢٩) الهداية الكبرى، ص ١٧٩ و ٤٠٧ و ٤٠٨ و ٤١٧
- (٣٠) فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى، ج ٢، ص ٥٣٢

- (٣١) اعلام النساء، ج ٤، ص ١١٤
- (٣٢) الانوار القدسيه، ص ٤٢ و ٤٤
- (٣٣) الوافي بالوفيات، ج ٦، ص ١٧
- (٣٤) الصراط المستقيم، ج ٣، ص ١٣
- (٣٥) الخطط و الآثار، ج ٢، ص ٣٤٦
- (٣٦) الارجوزة المختاره، ص ٨٨ و ٩٢
- (٣٧) فرائد السمطين، ج ٢، ص ٣٤ و ٣٥
- (٣٨) مرآة العقول، ج ٥، ص ٣١٨ و ٣٢١
- (٣٩) ديوان مهيار، ج ٢، ص ٣٦٧ و ٣٦٨
- (٤٠) الاحتجاج، ج ١، ص ١٢٠ و ١٢٦ و ٤١٤
- (٤١) ضياء العالمين، ج ٢، ق ٣، ص ٦٠ و ٦٤
- (٤٢) تراجم اعلام النساء، ج ٢، ص ٣١٦ و ٣١٧
- (٤٣) كامل بهايي، ج ١، ص ٣٠٦ و ٣١٢ و ٣١٣
- (٤٤) الرجوزة في التاريخ النبي و الائمه، ص ١٣ و ١٤
- (٤٥) جلاء العيون، ج ١، ص ١٨٤ و ١٨٩ و ١٩٣ و ١٩٤
- (٤٦) شرح نهج البلاغه، ج ٢، ص ٦٠ / ج ١٦، ص ٢٣٥ و ٢٧١ و ٢٣٦
- (٤٧) سليم بن قيس، ج ٢، ص ٥٨٥ و ٥٨٦ و ٥٨٧ و ٦٧٤ و ٦٧٥ و ٩٠٧
- (٤٨) عوالم العلوم، ج ١١، ص ٣٩١ و ٣٩٢ و ٣٩٧ و ٤٠٠ و ٤٠٤ و ٤١٣ و ٤١٤ و ٤١٦ و ٤٤١ و ٤٤٣
- (٤٩) بحار الانوار، ج ٢٨، ص ٣٧ و ٣٩ و ٥١ و ٦٢ و ٦٤ و ٢٦١ و ٢٦٨ و ٢٧٠ و پورقي ص ٢٧١ يا ٢٨١ و ٢٩٧ و ٢٩٩ / ج ٤٣، ص ١٧٢ و ١٧٣ و ١٩٧ و ٢٠٠ / ج ٩٥، ص ٣٥١ / ج ٣٥٤ / ج ٣٠، ص ٢٩٣ و ٢٩٥ و ٣٠٢ و ٣٠٣ و ٣٤٨ و ٣٥٠ / ج ٤٤، ص ١٤٩ / ج ١٤٩ / ج ٥٣، ص ١٤ و ٢٣ و ٢٩ و ١٩٢

شكستن پهلوی حضرت فاطمه سلام الله عليها

پی نوشت:

- (١) علم اليقين، ص ٧٠١
- (٢) ارشاد القلوب، ص ٢٩٥
- (٣) اقبال الاعمال، ص ٦٢٥
- (٤) طريق الارشاد، ص ٤٦٥
- (٥) مصباح كفعمي، ص ٥٥٣
- (٦) الصوارم الماضيه، ص ٥٦
- (٧) بلد الامين، ص ٥٥١ و ٥٥٢
- (٨) الرسائل الاعتقاديه، ص ٣٠١
- (٩) رشح البلاء، ص ٥٥٣ و ٥٥٥



- (١٠) امالي صدوق، ص ٩٩ و ١٠١  
 (١١) الانوار القدسيه، ص ٤٢ و ٤٤  
 (١٢) فضائل ابن شاذان، ص ٨ و ١١  
 (١٣) الاحتجاج، ج ١، ص ٢١٠ و ٢١٦  
 (١٤) بشارة المصطفى، ص ١٩٧ و ٢٠٠  
 (١٥) فرائد السمطين، ج ٢، ص ٣٤ و ٣٥  
 (١٦) اثبات الهداة، ج ١، ص ٢٨٠ و ٢٨١  
 (١٧) مرآة العقول، ج ٥، ص ٣١٨ و ٣٢٠  
 (١٨) جلاء العيون، ج ١، ص ١٨٦ و ١٨٨  
 (١٩) سليم بن قيس، ص ٥٨٦ و ٥٩٤ و ٩٠٧  
 (٢٠) ضياء العالمين، ج ٢، ق ٣، ص ٦٣ و ٦٤  
 (٢١) عوالم العلوم، ج ١١، ص ٣٩١ و ٣٩٢ و ٤٠٠ و ٤٠٤  
 (٢٢) شيخ محمد على جبعى(به نقل از خط شهيد، به نقل از مصباح شيخ ابومنصور)  
 (٢٣) ادب الطف، ج ٤، ص ٣٢(شعر على بن مقرب) / ج ٥، ص ٣٢٩(شعر صالح فتونى)  
 (٢٤) بحار الانوار، ج ٢٨، ص ٣٧ و ٣٩ و ٢٦١ و ٢٦٨ و ٢٧٠ / ج ٤٣، ص ١٧٢ و ١٧٣ / ج ٨٢، ص ٢٦١ / ج ٩٧، ص ١٩٩  
 و ٢٠٠ / ج ٩٨، ص ٤٤

مجروح شدن چشم حضرت فاطمه سلام الله عليها

**پى نوشت:**

- (١) سيرة الائمة، الاثنى عشر، ج ١، ص ١٣٢  
 (٢) الانوار القدسيه، ص ٤٢ و ٤٤

شهادت محسن عليه السلام

**پى نوشت:**

- (١) تلخيص المستدرك  
 (٢) الادب المفرد، ص ١٢١  
 (٣) كفاية الطالب، ص ٢٠٨  
 (٤) الاصابه، ج ٣، ص ٤٧١  
 (٥) الروضة الفيحاء، ص ٢٥٢  
 (٦) الاستيعاب، ج ١، ص ٣٦٩  
 (٧) كنز العمال، ج ٦، ص ٢٢١

- (٨) نزل الابرار، ص ٣٤
- (٩) اتحاف السائل، ص ٣٣
- (١٠) يبايع المودة، ص ٢٠١
- (١١) نور الابصار، ص ١٤٧
- (١٢) موارد الظمان، ص ٥٥١
- (١٣) دلائل النبوه، ج ٣، ص ١٦١
- (١٤) عيون الاثر، ج ٢، ص ٢٩٠
- (١٥) التحفة اللطيفه، ج ١، ص ١٩
- (١٦) حبيب السير، ج ١، ص ٤٦٣
- (١٧) ترجمة الامام الحسن، ص ٣٤
- (١٨) الرياض المستطابه، ص ٢٩٣
- (١٩) تاج العروس، ج ٣، ص ٣٨٩
- (٢٠) البدء و التاريخ، ج ٥، ص ٧٥
- (٢١) شرح المواهب، ج ٤، ص ٣٣٩
- (٢٢) البدايه و النهايه، ج ٧، ص ٣٣٢
- (٢٣) انساب الاشراف، ج ٣، ص ١٤٤
- (٢٤) مسند احمد، ج ١، ص ٩٨ و ١١٨
- (٢٥) تذكرة الخواص، ص ١٩٣ و ٣٢٢
- (٢٦) الكامل فى التاريخ، ج ٣، ص ٣٩٧
- (٢٧) مناقب آل ابى طالب، ج ١، ص ١٦
- (٢٨) منتخب كنز العمال، ج ٥، ص ١٠٨
- (٢٩) تذهيب تاريخ دمشق، ج ٤، ص ٢٠٤
- (٣٠) تاريخ الامم و الملوك، ج ٥، ص ١٥٣
- (٣١) الذرية الطاهره، ص ٩٠ و ٩٧ و ١٥٥
- (٣٢) ذخائر العقبي، ص ٥٥ و ١١٦ و ١١٩
- (٣٣) تاريخ الخميس، ج ١، ص ٢٧٩ و ٤١٨
- (٣٤) مختصر تاريخ دمشق، ج ٧، ص ٧، ١٧٧
- (٣٥) اسد الغابه، ج ٢، ص ١٨ / ج ٤، ص ٣٠٨
- (٣٦) تاريخ دمشق (ترجمة الامام الحسين) ص ١٨
- (٣٧) السنن الكبرى، ج ٦، ص ٦٦ / ج ١١، ص ٦٣
- (٣٨) المستدرک على الصحيحين، ج ٣، ص ١٦٥ و ١٦٦
- (٣٩) مجمع الزوائد، ج ٨، ص ٢٥ و ٥٢ / ج ٤، ص ٥٩
- (٤٠) التبيين فى انساب القرشيين، ص ٩١ و ٩٢ و ١٣٣ و ١٩٢

- (٤١) جمهرة نساب العرب، ص ١٦
- (٤٢) تاريخ الهجرة النبوية، ص ٥٨
- (٤٣) باب الانساب، ج ١، ص ٣٣٧
- (٤٤) صفة الصفة، ج ٢، ص ٥ يا ٩
- (٤٥) تاريخ يعقوبى، ج ٢، ص ٢١٣
- (٤٦) كشف الاستار، ج ٢، ص ٤١٦
- (٤٧) السيرة الحلبية، ج ٣، ص ٢٩٢
- (٤٨) عوالم العلوم، ج ١١، ص ٥٣٩
- (٤٩) الحدائق الوردية، ج ١، ص ٥٢
- (٥٠) ارشاد السارى، ج ٦، ص ٤٤١
- (٥١) المواهب اللدنية، ج ١، ص ١٩٨
- (٥٢) الرياض النضرة، ج ٢، ص ٢٣٩
- (٥٣) المعارف، ص ١٤٣ و ٢١٠ و ٢١١
- (٥٤) الرياض المستطابه، ص ٢٩٢ و ٢٩٣
- (٥٥) الجوهره فى نسب الامام على، ص ١٩
- (٥٦) البحر الزخار، ج ١، ص ٢٠٨ و ٢٢١
- (٥٧) المعجم الكبير، ج ٣، ص ٢٩ و ٩٦ و ٩٧
- (٥٨) المختصر فى اخبار البشر، ج ١، ص ١٨١
- (٥٩) البدايه و النهايه، ج ٣، ص ٣٤٦ / ج ٧، ص ٣٣٢
- (٦٠) الاحسان فى تقريب صحيح، ابن حيان، ج ١٥، ص ٤١٠
- (٦١) نهايه الارب، ج ١٨، ص ٢١٣ / ج ٢٠، ص ٢٢١ و ٢٢٣

منايع زير نام محسن عليه السلام را بدون ذكر سقط يا عدم سقط آورده اند

- (١) ذخائر العقبي، ص ٥٥
- (٢) الثقافات، ج ٢، ص ٢٠٤
- (٣) نور الابصار، ص ١٠٣
- (٤) الهداية الكبرى، ص ١٧٦
- (٥) الاصابه، ج ٣، ص ٤٧١
- (٦) الائمة الاثنى عشر، ص ٥٨
- (٧) دلائل النبوه، ج ٣، ص ١٦٢
- (٨) مآثر الانافه، ج ١، ص ١٠٠
- (٩) مقتل للحسين، ج ١، ص ٨٣
- (١٠) تاج العروس، ج ٣، ص ٣٨٩
- (١١) قاموس المحيط، ج ٢، ص ٥٥

- (١٢) فاطمة بنت رسول الله، ص ٩٣
- (١٣) ارشاد السارى، ج ٦، ص ١٤١
- (١٤) لسان العرب، ص ٤، ص ٣٩٣
- (١٥) البداية والنهاية، ج ٥، ص ٢٩٣
- (١٦) تذهيب الاسماء، ج ١، ص ٣٤٩
- (١٧) روضة المناظر، ج ٧، ص ١٩٥
- (١٨) سير اعلام النبلاء، ج ٢، ص ١١٩
- (١٩) مناقب آل ابى طالب، ج ٣، ص ١٣٢
- (٢٠) جامع الاصول، ج ١٢، ص ٩ و ١٠
- (٢١) شرح بهجة المحافل، ج ٢، ص ١٣٨
- (٢٢) ازهار بستان الناظرين، ج ١، ص ٢٦٣
- (٢٣) تاريخ الخميس، ج ١، ص ٢٧٨ و ٢٧٩
- (٢٤) ضياء العالمين، ج ٢، ق ٣، ص ٢ و ١١
- (٢٥) بحار الانوار، ج ٤٣، ص ١٦ و ١٧ و ٢١٣ و ٢٣٨
- (٢٦) عوالم العلوم، ج ١١، ص ٦٩ و ٢٧٢ و ٤٨٠ و ٥٣٩

#### سقط محسن عليه السلام بدون ذكر سبب

- (١) العمده، ص ٣٠
- (٢) الشجره، ص ٦
- (٣) المستجاد، ص ١٤٠
- (٤) كافي، ج ٦، ص ١٨
- (٥) تاريخ الاثمه، ص ١٦
- (٦) مطالب السؤل، ص ٤٥
- (٧) اربعين هروى، ص ٦٨
- (٨) اعلام الورى، ص ٢٠٣
- (٩) مشارق الانوار، ص ١٣٢
- (١٠) اولاد الامام على، ص ٤٦
- (١١) تاريخ اهل البيت، ص ٩٣
- (١٢) اسعاف الراغبين، ص ٨٦
- (١٣) كشف الغمه، ج ٢، ص ٦٧
- (١٤) تنقيح المقال، ج ٣، ص ٨٢
- (١٥) تفسير قمى، ج ١، ص ١٢٨
- (١٦) عوالم العلوم، ج ١١، ص ٤١١
- (١٧) خصال، ج ٢، ص ٤٣٤ يا ٦٣٤

- (١٨) نور الثقلين، ج ١، ص ٣٤٨  
 (١٩) ارشاد المفيد، ج ١، ص ٣٥٥  
 (٢٠) علل الشرايع، ج ٢، ص ٤٦٤  
 (٢١) جلاء العيون، ج ١، ص ٢٢٢  
 (٢٢) البرهان، ج ١، ص ٣٢٨ و ٣٢٩  
 (٢٣) لفصول المهمة، ص ١٢٦ يا ١٣٥  
 (٢٤) تاج الموالييد، ص ١٨ و ٢٣ و ٢٤  
 (٢٥) نزهة المجالس، ج ٢، ص ١٨٤ يا ١٩٤

سقط محسن عليه السلام با ذكر سبب

- (١) النقض، ص ٢٩٨  
 (٢) غاية المرام، ص ٤٨  
 (٣) المحتضر، ص ١٠٩  
 (٤) كامل بهايي، ص ٣٠٩  
 (٥) بيت الاحزان، ص ١٢٤  
 (٦) اثبات الوصيه، ص ١٤٣  
 (٧) ارشاد القلوب، ص ٢٩٥  
 (٨) اقبال الاعمال، ص ٦٢٥  
 (٩) اللوامع الالهيه، ص ٣٠٢  
 (١٠) نفحات اللاهوت، ص ١٣٠  
 (١١) الصوارم الماضيه، ص ٥٦  
 (١٢) احقاق الحق، ج ٢، ص ٣٧٤  
 (١٣) الممل والنحل، ج ١، ص ٥٧  
 (١٤) الرسائل الاعتقادييه، ص ٣٠١  
 (١٥) بهج الصباغه، ج ٥، ص ١٥  
 (١٦) الانوار القدسيه، ص ٤٢ و ٤٤  
 (١٧) الوافي بالوفيات، ج ٦، ص ١٧  
 (١٨) فضائل ابن شاذان، ص ٨ و ١٢  
 (١٩) ارجوزة العاملي، ص ١٣ و ١٤  
 (٢٠) الارجوزة المختاره، ص ٨٨ و ٩٢  
 (٢١) المنتخب طريحي، ص ١٣٦ و ٢٩٣  
 (٢٢) شرح نهج البلاغه، ج ٢، ص ٦٠ / ج ١٤، ص ١٩٣  
 (٢٣) بحار الانوار، ج ٧، ص ٣٢٨ و ٣٢٩ / ج ١٠، ص ١١٢ / ج ١٢، ص ٦ و ٧ / ج ٢٣، ص ١٣٠ و ١٣١ / ج ٤٢، ص ٩٠ / ج ٤٣، ص ١٤٥ و ١٩٥ / ج ١٠١، ص ١١٢ و ١١٨

- (٢٤) كفاية الطالب، ص ١٣٤
- (٢٥) بلد الامين، ص ٥٥١ و ٥٥٢
- (٢٦) مقتل الحسين مكرم، ص ٣٨٩
- (٢٧) حلية الابرار، ج ٢، ص ٦٥٢
- (٢٨) البدء والتاريخ، ج ٥، ص ٢٠
- (٢٩) فاطمة بنت رسول الله، ص ٩٤
- (٣٠) تراجم اعلام النساء، ص ٣٢١
- (٣١) لسان الميزان، ج ١، ص ٢٦٨
- (٣٢) وفاة الصديقة الزهراء، ص ٧٨
- (٣٣) روضة المتقين، ج ٥، ص ٣٤٢
- (٣٤) حديقة الشيعة، ص ٢٦٥ و ٢٦٦
- (٣٥) ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٢٦٨
- (٣٦) التتمة فى تواريخ الائمة، ص ٣٥
- (٣٧) الصراط المستقيم، ج ٣، ص ١٢
- (٣٨) التتمة فى تواريخ الائمة، ص ٢٨
- (٣٩) مهج الدعوات، ص ٢٥٧ و ٢٥٨
- (٤٠) امالى صدوق، صص ٩٩ و ١٠٠
- (٤١) الحدائق الناضرة، ج ٥، ص ١٨٠
- (٤٢) روضات الجنات، ج ١، ص ٣٥٨
- (٤٣) مسند الامام الرضا، ج ٢، ص ٦٥
- (٤٤) دلائل الامامه، ص ٢٦ و ٢٧ و ٤٥
- (٤٥) بشارة المصطفى، ص ١٩٧ و ٢٠٠
- (٤٦) تشييد المطاعن، ج ١ (صفحات زياد)
- (٤٧) فرائد السمطين، ج ٢، ص ٣٤ و ٣٥
- (٤٨) تلخيص الشافى، ج ٣، ص ١٥٦ و ١٥٧
- (٤٩) سيرة الائمة الاثنى عشر، ج ٣، ص ١٣٢
- (٥٠) الامامة ابن سعد جزايرى (خطى)، ص ٨١
- (٥١) مناظره الغروى و الهروى، ص ٤٧ و ٤٨
- (٥٢) طريق الارشاد، ص ٤٤٤ و ٤٤٦ و ٤٦٥
- (٥٣) مصباح كفعمى، ص ٥٢٢ و ٥٥٣ و ٥٥٤
- (٥٤) ضياء العالمين، ج ٢، ق ٢، ص ٦٢ و ٦٤
- (٥٥) تراجم اعلام النساء، ج ٢، ص ٣١٦ و ٣١٧
- (٥٦) جلاء العيون، ج ١، ص ١٨٤ و ١٨٨ و ١٩٣

- (٥٦) نوائب الدهور، ص ١٩٢ و ١٩٤
- (٥٧) معانى الاخبار، ص ٢٠٥ و ٢٠٧
- (٥٨) المجدى فى انساب الطالبين، ص ١٢
- (٥٩) سير اعلام النبلاء، ج ١٥، ص ٥٧٨
- (٦٠) الاحتجاج، ص ٢١٠ و ٢١٦ و ٤١٤
- (٦١) مناقب آل ابى طالب، ج ٣، ص ٤٠٧
- (٦٢) منتهى الآمال، ج ١، ص ٢٠١، ٢٦٣
- (٦٣) علم اليقين، ص ٦٨٦ و ٦٨٨ و ٧٠١
- (٦٤) مؤتمر علماء بغداد، ص ١٣٥ و ١٣٧
- (٦٥) مرآة العقول، ج ٥، ص ٣١٨ و ٣٢١
- (٦٦) كتاب سليم بن قيس، ص ٥٨٥ و ٥٩٠
- (٦٧) التنبيه و الرد على اهل الاهواء، ص ٢٥ و ٢٦
- (٦٨) اختصاص، ص ١٨٤ و ١٨٥ و ٣٤٣ و ٣٤٤
- (٦٩) الهداية الكبرى، ص ١٧٩ و ١٨٠ و ٤٠٨ و ٤١٧
- (٧٠) كامل الزيارات، ص ٣٢٦ و ٣٢٧ و ٣٣٢ و ٣٣٥
- (٧١) فاطمة الزهراء بهجة قلب المصطفى، ج ٢، ص ٥٣٢
- (٧٢) نوادر الاخبار، ص ١٨٣ اثبات الهداة، ج ٢، ص ٣٣٧ و ٣٣٨ و ٣٦٠ و ٣٧٠ و ٣٨٠ و ٣٨١
- بحار الانوار، ج ٣، ص ٣٩٣ / ج ٢٥، ص ٣٧٣ / ج ٢٧، ص ٣٧ و ٣٩ و ٢٠٩ و ٢١٠ و ٢٦٤ و ٢٦٨ و ٢٧٠ و ٢٧١ يا ٢٨١
- ٣٠٨ و ٣٢٣ / ج ٢٩، ص ١٩٢، ج ٣٠، ص ٢٩٤ و ٢٩٥ و ٣٤٨ و ٣٥٠ / ج ٣٩، ص ٤١ و ٤٢ / ج ٤٢، ص ٩١، ج ٤٣، ص ١٧٠ و ١٧٣ و ١٩٧ و ٢٠٠ و ٢٣٣ و ٢٣٧ و ٢٢ و ٦٤ / ج ٨٢، ص ٢٦١ / ج ٨٣، ص ٢٢٣ / ج ٩٧، ص ١٩٩ و ٢٠٠
- عوالم العلوم، ج ١١، ص ٣٩١ و ٣٩٢ و ٣٩٨ و ٤٠٠ و ٤١١ و ٤١٤ و ٤١٦ و ٤١ و ٤٤٣ و ٥٠٤ و ٥٣٩

### شهادت حضرت فاطمه سلام الله عليها

#### پى نوشت:

- (١) مزار مفيد، ص ١٥٦
- (٢) مقنعه مفيد، ص ٤٥٩
- (٣) كافي، ج ١، ص ٤٥٨
- (٤) مصباح كفعمى، ص ٥٢٢
- (٥) مصباح المتهدج، ص ٦٥٤
- (٦) ملاذ الاخبار، ج ٩، ص ٢٥
- (٧) فضائل ابن شاذان، ص ١٤١
- (٨) كامل بهايى، ج ١، ص ٣١٤
- (٩) تهذيب الاحكام، ج ٦، ص ١٠

- (١١) مصباح الزائر، ص ٢٥ و ٢٦
- (١٢) البلد الامين، ص ١٩٨ يا ٢٨٧
- (١٣) وفاة الصديقة الزهراء، ص ٧٨
- (١٤) حديقة الشيعة، ص ٢٦٥ و ٢٦٦
- (١٤) اقبال الاعمال، ص ٦٢٤ و ٦٢٥
- (١٥) روضات الجنات، ج ٦، ص ١٨٢
- (١٦) الارجوزة المختاره، ص ٨٨ و ٩٢
- (١٧) دلائل الامامه، ص ٢٦ و ٢٧ و ٤٥
- (١٨) كنز الفوائد، ج ١، ص ١٤٩ و ١٥٠
- (١٩) الوافي، ج ١٤، ص ١٣٧٠ و ١٣٧١
- (٢٠) من لا يحضره الفقيه، ج ٢، ص ٥٧٤
- (٢١) الرسائل الاعتقادييه، ص ٣٠١ و ٣٠٢
- (٢٢) مرآة العقول، ج ٥، ص ٣١٥ و ٣٢٠
- (٢٣) مؤتمر علماء بغداد، ص ١٣٥ و ١٣٧
- (٢٤) القاب الرسول و عترته، ص ٣٩ و ٤٣
- (٢٥) التتمة فى تواريخ الانمه، ص ٢٨ و ٣٥
- (٢٦) الاختصاص، ص ١٨٤ و ١٨٥ و ٣٤٣
- (٢٧) روضة المتقين، ج ٥، ص ٣٤٢ و ٣٤٥
- (٢٨) ضياء العالمين، ج ٢، ق ٣، ص ٦٣ و ٦٤
- (٢٩) جامع الاحاديث الشيعيه، ج ١٢، ص ٢٦١ و ٢٦٤
- (٣٠) كامل الزيارات، ص ٣٢٦ و ٣٢٧ و ٣٣٢ و ٣٣٥
- (٣١) جلاء العيون، ج ١، ص ١٨٤ و ١٨٦ و ١٩٣ و ١٩٤
- (٣٢) كتاب سليم بن قيس، ج ٢، ص ٥٨٦ و ٥٩٠ و ٨٧٣ و ٩٠٧ و ٩١٥
- (٣٣) عوالم العلوم، ج ١١، ص ٢٦٠ و ٣٩٨ و ٤٠٤ و ٤٠٠ و ٤١١ و ٥٠٤
- (٣٤) بحار الانوار، ج ٢٥، ص ٣٧٣ / ج ٢٨، ص ٦٢ و ٦٤ و ٧٣ و ٢٦٢ و ٢٦٨ و ٢٧٠ / ج ٢٩، ص ١٢٩ / ج ٤٣، ص ١٧٠ و ١٩٧ و ٢٠٠ / ج ٥٣، ص ٢٣ / ج ٩٧، ص ١٦٥ و ٢٠٠ / ج ٩٩، ص ٢٢٠



## مناظره دکتر سید محمد حسینی قزوینی با شبکه و هابی «المستقلة» پیرامون شهادت حضرت فاطمه سلام الله علیها (قسمت اول)

چهارمین شب مناظره و اولین شب حضور دکتر سید محمد حسینی قزوینی

### سخن الهاشمی مدیر شبکه

عزیزان بیننده در این قسمت از برنامه نوبت به بحث و مناقشه در استدلال ها و براهین و آرا و روایات مختلف شیعه در موضوع تعرض و هجوم به (حضرت) فاطمه زهرا (سلام الله علیها) می رسد. در این قسمت قصد داریم تا مقدار اعتبار روایاتی که شیعه در این باره استناد می کند را بررسی کنیم و ببینیم این مدارک و مستندات تا چه اندازه از صحت و اعتبار برخوردار است. موضوعی که بر اثر دشمنی های ابوبکر و حمایت های عمر بن خطاب منجر به شکستن پهلو و سقط جنین و به آتش کشیدن خانه (حضرت) فاطمه زهرا (سلام الله علیها) شده است.

این مناظره تاریخ اسلام را در قرون ابتدایی آن باز خوانی می کند. مناظره ای که بر اساس بحث و گفت و گوی آزاد و نقد جسورانه پا گرفته و از تجربیات کشورهای اروپایی در نقد و بررسی الهام گرفته است. در فرهنگ این سرزمین سعی بر آن است تا میراث دینی خود را بر اساس جسارت و عقلانیت، اما در کانال گفت و گوی آزاد و صریح، ترویج داده و فرهنگ تسامح، تساهل، صلح و آشتی را در جوامع عربی و اسلامی گسترش دهند و با این روش سعی کند تا منطقی را که از راه تعصب، جمود به زور، خشونت و تنفر از یک دیگر منتهی می شود را نفی و با آن برخورد نمایند.

### خوش آمد به مهمانان

مهمانان ما در این برنامه هم اکنون سرگرم انبوه برگه ها و کاغذهای خود هستند و به همین علت ممکن است پاره ای از مشکلات در گیرندگی میکروفون ها پیش آید.

جناب آقایان حسن الحسینی از «جمعیت الآل والأصحاب» از کشور بحرین، شیخ محمد الخزاعي «سیاست مدار عراقی»، دکتر محمد مصطفی ابوشوارب «رئیس بخش زبان عربی دانشکده پرورش دانشگاه اسکندریه» و آیه الله شیخ محمد علی جناحی از «علماء شیعه عراق».

در برنامه امروز سعی داریم تا به صورت ریشه ای تر به نقد و بررسی حادثه هجوم به خانه خانم فاطمه زهرا (سلام الله علیها) پردازیم تا از این طریق به نظر نهایی مهمانان برنامه مناظره برسیم.

اجازه دهید برویم سراغ موضوع اصلی برنامه یعنی مناقشه در موضوعی که مورد ادعای شیعه است و همواره از آن سخن می گوید و آن مطالبه نمودن فدک از سوی (حضرت) زهرا (سلام الله علیها) به عنوان میراث خود و موضع آن خانم در قبال بیعت با ابوبکر خلیفه مسلمانان است.

برای اطلاع آن دسته از بینندگان که تا این قسمت از برنامه ها موفق به همراهی برنامه مناظره ما نشده اند باید عرض کنم که برادران شرکت کننده شیعه ما در این مناظره یعنی آقایان شیخ خزاعي و شیخ جناحی هم چنان به دنبال یک دلیل از خطبه های امام علی (علیه السلام) و احادیث او در این زمینه هستند تا بتوانند ثابت کنند که امام علی (علیه السلام) حادثه هجوم به همسرشان را یاد آور شده اند و نیز در جست و جوی یک مصدر از کتاب های اهل سنت هستند تا بتوانند واقعه هجوم و مباحث اساسی در این موضوع را یعنی آتش زدن خانه، شکستن پهلو و سقط جنین را ثابت کنند.

## اشکال در استناد شیعه به نامه ای که دلالت بر هجوم دارد

۱- مدرک از نهج البلاغه نبوده در حالی که از این منبع مدرک خواسته شده بود. دیروز آیه الله جناحی و شیخ محمد الخزاعی نامه منسوب به امام علی (علیه السلام) را به عنوان سند مورد بحث ارائه نمودند و اظهار داشتند این نامه از نهج البلاغه است که خطاب به خلیفه اول در موضوع و پرونده فدک صادر گردیده است در حالی که مشخص شد این نامه از نهج البلاغه نمی باشد.

این نامه که مورد قبول قرار نگرفت حاوی هجوم شدید به ابوبکر و عمر بن خطاب بود و آن ها را اهل ضلالت و گمراهی دانسته و متهم به در سینه داشتن کینه های بدر و خون خواهی از جنگ احد نموده بود.

خلیفه اول یعنی ابوبکر که هم نشین و هم راه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در غار بود و خلیفه دومی که فاتح سرزمین های عراق و فارس و شام و مصر و بیت المقدس و لیبی و بخش وسیعی از آسیای میانه بود دو شخصیتی که هر دو به نوبه خود در تلاش برای خون خواهی کشته شدگان جنگ بدر و احد بودند و اصلاً آن دو نفر در آن مقطع زمانی در صف مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ قرار نداشتند.

این نامه به طور ناگهانی به قسمت سوم برنامه رسید و دکتر ابوشوارب آن را به علت جعلی بودن و مورد تحریف قرار گرفتن باطل و مردود دانست.

۲- در این نامه تصریح و یا اشاره ای به جزئیات هجوم نشده است. همان طور که همیشه هم این گونه بوده است در این نامه نیز حتی يك مورد تصریح و یا اشاره ای به این حادثه و هجوم به خانه خانم فاطمه (سلام الله علیها) و موضوعات اساسی مطرح در آن یعنی آتش گرفتن خانه، شکستن پهلو و سقط جنین نشده است.

۳- اعلام مرکز «الأبحاث العقائدية» پیرامون وجود نداشتن نص واضحی برای موضوع هجوم. همان طور که به شیخ محمد الخزاعی و بینندگان عزیز وعده نمودم تا در این برنامه کتاب منتشر شده از سوی مرکز «الأبحاث العقائدية» وابسته به مرجع اعلای اکثر شیعیان در زمان حاضر یعنی آیه الله العظمی سید علی سیستانی پیرامون علت وجود نداشتن هر گونه نص واضح و آشکاری در موضوع مورد بحث را قرائت نمایم.

(شیخ الخزاعی) نکته قابل توجه این است که در کتاب منتشر شده از سوی این مرکز نکاتی بیان شده است که لازم است خوب به آن ها توجه نمایید و شما بینندگان عزیز در تونس و تهران هم خوب به این نکته دقت کنید که این مرکز درباره علت احتجاج نمودن امام علی (علیه السلام) و عدم ذکر موضوع هجوم به همسرش زهرا (سلام الله علیها) و شکسته شدن پهلویش و سقط جنینش (در این کتاب) چه گفته است.

اسم این کتاب «مأساة الزهراء علیها السلام» تألیف سید جعفر مرتضی عاملی است. نویسنده این کتاب در جلد اول در ابتدای صفحه ۲۰۴ می گوید:  
این امر بر کسی مخفی نبوده تا نیاز به تبیین علی بن ابی طالب داشته باشد.

با توجه به سوال بعضی درباره علت عدم استناد علی علیه السلام به این واقعه در احتجاجات خود با دیگران، در حالی که این موضوع می توانست به عنوان حجتی قوی و مهم بر علیه آن ها (عمر و ابوبکر) به کار رود و عواطف عمومی را از جهات مختلف بر ضد آن ها بشوراند، در توضیح این ابهام می گوئیم:

۱ - این امر بر کسی مخفی نبوده تا علی علیه السلام بخواهد آن را برای دیگران بیان نموده و به آن ها خبر دهد و لازم نبود در احتجاجات آن حضرت همه اتفاقات و وقایع شرح داده شود؛ به خصوص مسائلی که برای همه واضح و آشکار بوده است.

۲- وضعیت و شرایط آن زمان قدرت تحمل برانگیختن عواطف و احساسات را نداشت بلکه در آن شرایط آن چه که بیش از هر چیز لازم بود مدارا و آرام سازی جو فضایی متشنج بود تا آب از سر نگذشته و به سیل نینجامد که در آن صورت با امر رسول الله صلی الله علیه و آله مبنی بر لزوم سکوت و عدم قیام مسلحانه مخالفت صورت می گرفت و این خود موجب تضعیف دین و فراهم شدن شرایط برای هجوم به اسلام می گردید؛ نکته ای که خود امیرالمومنین علیه السلام نیز در نهج البلاغه و جاهای دیگر به آن تصریح نموده است.

امام علی علیه السلام واقعه را به شکل آرام بیان نموده است

۳- جناب شیخ محمد الخزاعی دقت کنید! ایشان(در کتابشان) می گوید چرا می گوئید این موضوع ذکر نشده است؟ در حالی که امام علیه السلام هر گاه که مانعی برای بیان این موضوع نمی دیدند آن را بیان می داشتند، منتها با بیانی نرم و آرام؛ چون خلافت امر شخصی نبود که با یک عذر خواهی و پوزش قابل اغماض و بخشش باشد.

دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی بن ابی طالب مبنی بر صبر و مدارا

۴- وی(در کتاب «مأساة الزهراء») می گوید برای آن حضرت بیان و تذکر مخالفت های(ابوبکر و عمر) با اوامر خداوند و رسولش صلی الله علیه و آله بیش از بیان وقایع و حوادث اتفاق افتاده برای همسرش اهمیت و اولویت داشت؛ زیرا معیار و مقیاس حق و باطل همین است. آزردهی های شخصی(منظور هجوم به خانه خانم حضرت فاطمه سلام الله علیها) و رنجش های روحی با بعضی کلمات شیرین و محبت آمیز و خضوع ظاهری و اظهار عذر و ندامت قابل رفع و جبران بود تا برای مردم آشکار شود که در این خصوص عذر و بهانه ای برای سکوت وجود نداشته است.

مطالبی که در خصوص تلاش عمر و ابوبکر برای جلب رضایت خانم فاطمه زهرا سلام الله علیها قبل از وفات آن حضرت ذکر می گردد بهترین دلیل بر این مدعاست.

«پایان کلام سید جعفر مرتضی عاملی»

عزیزان دقت کنید! ببینید این آقا(سید جعفر مرتضی عاملی) در مقام اعلام نظر مرکز «الابحاث العقائديه» وابسته به آیه الله سیستانی می گوید مستدل خواستار کلامی است که در آن علت پرده برداشتن از وقایع اتفاق افتاده برای خانم فاطمه زهرا(اعم از ضرب و شتم و سقط جنین) از سوی علی(علیه السلام) بیان شده باشد. در حالی که همین حضور عمر و ابوبکر قبل از وفات فاطمه(سلام الله علیها) و طلب حلالیت و رضایت از او دلیل بر گناه کار بودن آن دو در این ماجراست.

تکمیل اشکال روایت از سوی الهاشمی که چرا (حضرت) فاطمه(سلام الله علیها) ماجرای فدک را بیان کرده ولی ماجرای هجوم و نیز غصب خلافت را اشاره نکرده است؟

الهاشمی: چرا هنگامی که ابوبکر و عمر خدمت زهرا رسیدند تا رضایت او را جلب کنند این مسائل را با آن ها در میان نگذاشت؟ برادران به ما می گویند ما خواستار جواب هستیم؛ ما در جواب می گوئیم:

۱- اگر حضرت در آن جلسه قضیه هجوم به خانه را طرح نکردند قضیه غصب فدک و نیز غصب خلافت را که مستدل به آن ها استدلال کرده است را نیز طرح نفرمودند. مسئله ای که(غصب خلافت) نزد آن حضرت به عنوان بزرگ ترین گناهان به شمار می رود. در نتیجه همان گونه که آن حضرت در رابطه با این موضوع(هجوم به خانه حضرت و ...) سخنی نفرمودند در خصوص غصب خلافت نیز سخنی نفرمودند پس ممکن است کسی با همین دیدگاه بگوید (حضرت) زهرا(سلام الله علیها) غصب خلافت را غصب نمی دانسته اند که در آن جلسه با آن ها مطرح نکرده اند.

## تکمیل مطالب نقل شده از کلام سید جعفر مرتضی عاملی

۲- ذکر این امر برای آن دو باید بر اساس غرض و انگیزه مشخصی باشد و آن حضرت در آن زمان انگیزه ای برای ذکر این موضوع در آن جلسه نمی دیدند بلکه از آن جا که این جلسه برای محاکمه و یا عتاب و عقاب اعمال سر زده از آن ها نبود فایده ای هم در این کار دیده نمی شد. یعنی در حقیقت تنها قصد و انگیزه آن حضرت اقامه و اتمام حجت در خصوص روایاتی بود که از زبان پدر بزرگوارش درباره او شنیده بودند و لازم بود آن دو به آن اقرار کنند و تا آن دو بر این مطلب اقرار نمی کردند حضرت هیچ حرف دیگری با آن ها نمی زد و با این کار خود موضع قاطع و جدی خود را در برابر آنان برای قرن ها و عصر های متمادی در معرض مشاهده قرار داد و به آن ها مجال طرح هیچ موضوع دیگری را نداد تا بتوانند درباره اتفاقاتی که توسط آن ها پدید آمده عذر بیاورند و این گونه توجیه کنند که این اتفاقات لغزشی هایی بوده که بر اثر شرایط و ظروف زمانی ملتهب از هیجانات و عصبانیت های غیر قابل کنترل به وجود آمده و ...، پس در حقیقت نظر ایشان (سید جعفر مرتضی عاملی) این است که آن حضرت از روی حکمتی خاص که بهترین راه همین بود اصلاً اجازه نداد این موضوعات در آن جلسه طرح شود تا آن ها نتوانند با عذرخواهی خود این مسئله را خاتمه یافته جلوه دهند و از همین رو است که شاهدیم آن حضرت این جلسه را به اختصار برگزار کرده و از طولانی شدن آن جلوگیری نمودند. آن حضرت در آن جلسه فقط می فرماید: «خدایا تو شاهد باش که این دو نفر مرا مورد آزار و اذیت قرار دادند.»

**تکرار ادعا مبني بر این که امیرالمومنین و حضرت فاطمه سلام الله علیها چیزی از ماجرای هجوم را ذکر نکرده اند**  
بینندگان عزیز! من این گفته ها را در معرض دید و قضاوت شما قرار دادم، خانم فاطمه زهرا (سلام الله علیها) با کسانی که این جنایت را در حق او مرتکب شده اند احتجاج (دلیل و برهان) نمی کند!

همسر او هم به هیچ وجه این احتجاجات را طرح نکرده است و برادران (طرف شیعه در مناظره) می گویند آن حضرت از این مطالب سخن به میان نیاورده چون مشغول رتق و فتق امور امت اسلامی بوده است و بر این عقیده بوده است که اکنون زمان پرداختن به این موضوعات نیست و در حقیقت اولویت هایی در برابر او قرار دارد که اهمیتش از پرداختن به این امور شخصی بیشتر است.

شما با عقل خودتان روی این گفته ها فکر کنید و به من پاسخ دهید آیا این گفته ها معقول به نظر می رسد؟ آن خانم با این کارش جایگاه خود را در اعلی علین رفعت بخشیده و در خصوص این موضوع مشکوک که شیخ الخزاعی و آیه الله جناحی دیشب بر وقوع آن تاکید ورزیدند، هیچ سخنی نگفته و همسرش نیز سخنی نگفته است و علما هم از این موضوع سخنی به میان نیاورده اند! بسیار خوب حال با این وجود ما روی چه چیزی بحث و مناقشه کنیم!؟

همین مطالب را من با هدف عمق بخشیدن به این گفت و گو در اختیار میهمانان شرکت کننده در مناظره قرار داده و نکته ای را اضافه کنم که (با وجود تمام سخنانی که گفته شد) اهتمام ما در این برنامه بر این است که تمام سعی و تلاش خود را برای شناخت حقیقت به کار گیریم و به نظرات مختلف پیرامون این مسئله اجازه طرح دهیم و امیدواریم که این بحث های علمی به ایفا نقش در آزاد سازی عقل عربی از خرافه و جمود و محاصره ی خون خواهی و تنفر و تعصب منجر شود. خوب دقت کنید! این ها هدف های مشترک همه ماست بیایید تا همه در ترویج فرهنگ حریت و تسامح و چند صدایی در جوامع عربی نقش داشته باشیم.

## تذکر

به نوع ادبیات به کار رفته در رابطه با اعتقادات شیعیان دقت شد؟ آزاد سازی عقل عربی از خرافه و جمود و ... .

## معرفی و خوش آمدگویی به دکتر سید محمد حسینی قزوینی

ببینندگان عزیز! اضافه بر میهمانان بزرگوار که در این برنامه داریم میهمان دیگری این قسمت از برنامه ما را شرافت بخشید و او کسی نیست جز جناب دکتر سید محمد حسینی قزوینی.

دکتر سید محمد حسینی قزوینی استاد در حوزه علمیه قم و رئیس گروه حدیث و عضو هیئت علمی دانشگاه جهانی آل البیت و دارای درجه اجتهاد از مراجع تقلید و مشخصاتی که از ایشان ارائه شد شایستگی کامل ایشان را برای اظهار نظر در این موضوعات را می‌رساند.

دو ساعت قبل از آغاز برنامه تماسی از برادر بزرگوار جناب دکتر سید محمد حسینی قزوینی با برنامه دریافت کردیم که ایشان تمایلشان را در همراهی این برنامه و بعضی قسمت‌های دیگر به ما اعلام نمودند تا در گفت و گویی صریح و بی‌پرده با ما به بحث بنشینند و ایشان به ما اطلاع دادند که یکی از مراجع تقلید از ایشان خواسته‌اند که در این برنامه مشارکت داشته و درباره بعضی از نقطه نظرات این برنامه توضیحاتی داشته باشند.

به جناب دکتر سید محمد حسینی قزوینی خوش آمد می‌گوییم؛ هم چنین لازم به ذکر است ایشان منتسب به (حضرت) فاطمه زهرا و (امام) علی بن ابی‌طالب (سلام الله علیهما) هستند. من به ایشان عرض کردم من امروز از شما و همه برادرانی که در ایران به عزت رسیده‌اند و در خلال گفت و گوهایی آزادشان در صددند تا ارتباط بین عرب و ایران را بر اساس مبانی صحیح و متین و نه بر اساس پایه‌های نفاق و کذب و تقیه تعمیق بخشند تشکر می‌کنم.

## تذکر

به این عبارات سرپا اهانت و توهین که در الفاظ الهاشمی بر ضد شیعه به کار رفت خوب دقت کنید؛ پس آن همه ادعای حریت و آزادی کجا رفت؟

و امروز شما در ایران هم برای من و هم برای شبکه «المستقله» عزیز هستید به همین خاطر و شرافتی که بر ما دارید در ابتدا ۲۰ دقیقه از وقت برنامه را به شما اختصاص می‌دهیم تا در مورد موضوع برنامه صحبت نمایید و این طولانی‌ترین مدتی است که تاکنون میهمانی از میهمانان برنامه در قسمت‌های قبلی به خود اختصاص داده است؛ سپس بعد از این مدت ۱۰ دقیقه دیگر بعد از تعلیقاتی که شیخ الخزاعی و برادر ابو شوارب و برادر حسینی بر سخنان شما دارند به شما اختصاص می‌دهیم. سپس مجدداً به سراغ میهمانان برنامه رفته و در آخر به سراغ میهمانان در استودیو می‌آییم و با برادر نجفی مطالبی را عنوان می‌کنیم و امروز من سعی می‌کنم تا به هر ترتیبی شده و لو نصف ساعت هم در وقت اصلی برنامه اضافه کنیم تا بعضی از بینندگان برنامه که می‌گویند ما فراموش شده‌ایم را بشنویم و حداقل اسامی افرادی که برای ما نامه‌ها، ایمیل‌ها و فکس‌های فراوان ارسال داشته‌اند را بخوانیم تا از واصل شدن آن‌ها اطمینان یابند.

به قم و به جمهوری اسلامی ایران می‌رویم و به جناب دکتر سید محمد حسینی قزوینی سلام عرض می‌کنیم. السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

## و عده دادن الهاشمی بر قطع نکردن کلام دکتر حسینی در بین سخنان وی

الهاشمی: جناب آقای حسینی قزوینی خداوند شما را حفظ کند مقابل بنده ساعتی هست که وقت را نشان می‌دهد و نیز در مقابل شیخ محمد الخزاعی هم این ساعت هست پس از همین الآن شروع می‌کنیم و همان‌طور که وعده دادیم به شما ۲۰ دقیقه کامل وقت می‌دهیم. پس با توکل به خدا از همین لحظه شما شروع بفرمایید. ما سرا پاگوش و شنونده سخنان شما هستیم. بفرمایید.

## کلام دکتر قزوینی

دکتر قزوینی: أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله.

اولاً در ابتدا لازم است عذر خواهي خود را به علت وجود برخي از خطاهايي که ناشي از عدم تسلط کامل بر زبان عربي است را تقديم نمايم؛ چون طبيعي است که علي رغم علاقه شديدي که به اين زبان دارم و زبان آبا و اجدادي ما هم همين زبان بوده است اما ممکن است در پاره اي از موارد نتوانم به راحتی سخن گفته و با مشکلاتي در بيان شيواي مطالب مواجه گردم لذا از همين اول برنامه از عزيزان بيننده نسبت بعضي از خطاهاي گفتاري عذر خواهي مي کنم.

ثانياً اجازه بدهيد انتقادي به شبکه «المستقله» داشته باشم و از برادر عزيز آقاي الهاشمي مي خواهم که با کمي صبر و تحمل و سعه صدر تحمل شنيدن انتقاد را داشته و آن را از من قبول نمايد که در حديث فرمود: خداوند رحمت کند کسي را که عيوب مرا به من هديه نمايد(فرحم الله امرأاً أهدي إلي عيوبي)

### اولين قطع کلام دکتر حسيني قزويني از سوي الهاشمي به خاطر تذکر جناب دکتر به بعضي از عيوب شبکه المستقله!!!

الهاشمي: من پيشنهادي دارم. من اين جا سخن شما را قطع مي کنم اگر چه وعده داده بودم شما ۲۰ دقيقه کامل در برنامه صحبت کنيد. اگر چه من آمادگي کامل براي شنيدن انتقاداتتان را دارم و البته قبلا هم نيم ساعت به صورت تلفني با هم صحبت کرده ايم و اگر لازم باشد مي توانيد ملاحظاتتان را به صورت تلفني با ما در ميان بگذاريد.

ثانياً مي توانم بعد از اين که سخن تان پيرامون موضوع اصلي برنامه به پايان رسيد روي خط بمانم و مطالب شما را گوش دهم. چرا پاداش احسان به غير احسان باشد؟ چرا با زيباترين اخلاق برخورد نکنيم؟ من شما را اکرام و احترام مي نمايم و به شما نيم ساعت کامل وقت مي دهم اما شما مرا مجازات کرده و با انتقاد از شبکه المستقله که به شما اين فرصت را داده تا با ۵۰ ميليون عرب در سراسر دنيا صحبت کنيد آغاز سخن کرديد. دوست عزيز و برادر من! از طريق تلفن همراه با من تماس بگيريد و با من صحبت کنيد. من الان شماره تلفن همراه خود را به شما مي دهم تا همه بينندگان هم آن را بشنوند. اما يادم آمد که شماره همراه را شما داريد و نيم ساعت ديگر دوباره آن را به شما مي دهم. خدا خيرتان دهد و عزت و رفعت به شما عنايت کرده و قلب شما و همه ايراني ها را شاد کند. الان شروع بفرماييد.

### کلام دکتر قزويني در رابطه با قدمت و سابقه عزاداري براي حضرت فاطمه سلام الله عليها

دکتر حسيني قزويني: در رابطه با قضيه حضرت زهرا سلام الله عليها که چند شبی است در شبکه المستقله مطرح مي شود بايد عرض کنم که اعتقاد به شهادت آن بانوي بزرگوار مطلب جديدي که مولود امروز مذهب شيعه و از دست ساخته هاي آنان و يا اختراعات متاخرين باشد نيست بلکه اين قضيه اي است ريشه دار در تاريخ.

شيعه از دير زمان معتقد بوده است که فاطمه زهرا سلام الله عليها مظلومه و شهيده از دنيا رفته است و به همين سبب از صدها سال قبل هم زمان با سال روز شهادت آن بانو در مساجد و حسينيه هاي خود اقامه عزرا مي نموده است و به هيچ وجه شيعه در اثناء اقامه ماتم براي حضرت فاطمه سلام الله عليها به شتم و سب صحابه نمي پرداخته اند.

از برادران عزيز و بينندگان محترم مي خواهم تا به برنامه هاي شبکه هاي تلويزيون ايران که در حقيقت همه مجالس عزاي حضرت فاطمه سلام الله عليها در ايران را در بر مي گيرد توجه داشته باشند و آن را مشاهده کنند؛ مخصوصاً مجالسي که در بيت مقام معظم رهبري آيت الله خامنه اي حفظه الله پخش مي شود؛ که مي بينيد در آن ها هيچ اثری از سب و شتم صحابه نيست و حتي اين که قاتل حضرت فاطمه سلام الله عليها چه کسي بوده و چه کسي به آن حضرت اهانت کرده است ذکر مي نمي شود و در منابع ما فقط با تکیه بر رواياتي که بر گرفته از ميراث شيعه از امام علي بن ابي طالب سلام الله عليه است به بيان مظلوميت حضرت فاطمه سلام الله عليها مي پردازند که ان شاء الله کلام علي بن ابي طالب در نهج البلاغه را ذکر خواهم کرد و يا به ذکر کلمات امام حسين سلام الله عليه در کافي و يا امام کاظم سلام الله عليه درباره شهادت حضرت فاطمه سلام الله عليها مي پردازم بدون آن که بنا باشد روي قاتل آن حضرت و يا سبب شهادت تکیه شود.

من از همه برادران شیعه در سراسر جهان که الآن صدای مرا می شنوند تقاضا دارم به این نکته از کلام امام امیر المومنین و امام کاظم سلام الله علیهما با سند صحیح در کتاب کافی و نهج البلاغه توجه لازم را داشته باشند.

بیان روایت وارد شده در نهج البلاغه دال بر هجوم اما نسبت به آن چه که جناب دکتر الهاشمی در رابطه با قضیه شهادت حضرت فاطمه سلام الله علیها یا مظلومیت آن حضرت گفتند که آیا از زبان حضرت علی بن ابی طالب در نهج البلاغه کلامی صادر شده یا نه؟ باید به عرض برسانم:

بعضی از برادران عزیز حاضر در استودیو گفتند این قضیه در کتاب نهج البلاغه نیست. در حالی که این کلام حضرت در نهج البلاغه های گذارده شده در اینترنت و در تمام نهج البلاغه های دنیا در هر کتاب خانه ای خطبه ۲۰۲ وجود دارد که امیر المومنین سلام الله علیه درباره وفات فاطمه زهرا سلام الله علیها این گونه فرموده است:

(این سخن را امیرالمومنین در کنار قبر حضرت فاطمه سلام الله علیها، به هنگام دفن ایشان و خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله بیان نموده اند).

**فلقد استرجعت الودیعة وأخذت الرهینة، أما حزني فسرمد و اما لیلی فمسهد فأحفها السؤال واستخبرها الحال**

(ای پیامبر!) امانتی که به من سپرده بودید هم اکنون باز گردانده و گروگان باز پس گرفته شد، اما اندوهم همیشگی است و شبهایم همراه بیداری؛ سر گذشت وی را از او بی پرده بپرس و چگونگی آن را از وی خبر گیر....

این حزن به چه معناست؟ یعنی حزن من به خاطر وفات یا شهادت حضرت فاطمه سلام الله علیها و این که شبهایم تا زمانی که خداوند مرا به تو ملحق کند همراه بیداری است. این کلمات خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر شده است. بعد از آن عرض می کند به زودی دختری تو را آگاه خواهد ساخت که امتت در ستم کردن به وی اجتماع کرده بودند، سر گذشت وی را از او بی پرده بپرس و چگونگی آن را از وی خبر گیر؛ وضع این چنین است در حالی که هنوز فاصله ای با زمان حیات تو نیفتاده و یادت فراموش نگردیده.

این یعنی اجتماع امت بر ظلم حضرت فاطمه و به شهادت رساندن او فأحفها السؤال واستخبرها الحال(سر گذشت وی را از او بی پرده بپرس و چگونگی آن را از وی خبر گیر) این در حالی که هنوز فاصله ای با زمان حیات تو نیفتاده و یادت فراموش نگردیده است.

این ها کلمات امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه خطبه ۲۰۲ است.

امام حسین سلام الله علیه نیز این قضیه را از پدر بزرگوارش امیرالمومنین سلام الله علیه در کتاب کافی، جلد اول، ص ۴۵۸ نقل می کند.

هم چنین این قضیه را محمد بن جریر طبری از امام حسین علیه السلام در دلائل الامامه، ص ۱۳۸، و شیخ مفید در کتاب امالی، ص ۲۸۲ نقل می کنند.

## قضیه شهادت فاطمه زهراء علیها السلام در کتاب‌های اهل سنت

### ۱- روایت جوینی دلالت بر شکسته شدن پهلو و سقط جنین دارد

نکته مهمی که لازم است به عنوان تذکر به برادران عزیز حاضر در استودیو عرض کرده و توجه آن‌ها را به آن جلب کنم این است که قضیه شهادت حضرت فاطمه سلام الله علیها مختص به مصادر شیعه نمی‌شود بلکه بعضی از علما اهل سنت مانند جوینی متوفای سال ۷۳۰ هـ که استاد ذهبی که از ارکان علم رجال است نیز آن را نقل کرده است.

### معرفی شخصیت جوینی

ذهبی درباره استاد خود می‌گوید «الإمام المحدث الأکمل فخر الإسلام؛ او امام و از ممتازترین و کامل‌ترین محدثین و مایه افتخار اسلام بود. این عبارت ذهبی در حق استادش جوینی است در کتاب تذکرة الحفاظ، ج ۴، ص ۱۵۰۵»

جوینی در کتابش از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون دیدند فاطمه وارد خانه اش شد فرمودند هنگامی که او را می‌بینم به یاد اتفاقاتی که بعد از من برای او می‌افتد می‌افتم، گویی او را با چشم خود می‌بینم که ذلت به خانه اش وارد شده و حرمتش مورد هتک قرار گرفته، حش غصب، از ارش منع، پهلویش شکسته و جنینش سقط شده است و در حالی است که او ندا می‌دهد یا محمداه! اما جواب نمی‌شنود و فریاد می‌زند اما کسی به فریادش نمی‌رسد. او اولین نفر از خاندان من است که به من ملحق می‌شود، او به سویی من می‌آید در حالی که محزون، خسته و مهموم است و حش غصب گردیده و به شهادت رسیده است. این عبارت جوینی استاد ذهبی در کتاب فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۴ است.

### بیان همین روایت در کتاب‌های شیعه

همین عبارت را در کتاب امالی و کتاب کافی و کتاب سلیم بن قیس نیز نقل کرده است.

و اما قضیه هجوم به خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها نیز مختص به کتاب‌های شیعه نیست و ما از همه برادران عزیز حاضر در استودیو می‌خواهیم که برای مطالبی که در کتاب‌های برادران اهل سنت ما پیرامون این قضیه نقل می‌شود فکری بکنند.

### ۲- کلام ابن تیمیه پیرامون قضیه هجوم

قضیه هجوم را حتی ابن تیمیه حرانی، امام و هابیت نیز نقل نموده است.

او در کتابش منهاج السنه ج ۴، ص ۲۲۰ می‌گوید او یعنی عمر بن خطاب «کبس البیت» یعنی به خانه فاطمه هجوم برد تا ببیند آیا در آن جا چیزی از بیت المال هست تا آن را بردارند و قسمت کرده و به مستحقین برسانند؟

پس قضیه هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها مسئله ثابت شده‌ای است که حتی ابن تیمیه نیز نتوانسته آن را انکار کند.

### ۳- روایت طبری

طبری در تاریخش ج ۲، ص ۴۴۳ با اسنادش از زیاد بن کلیب روایت می‌کند:

عمر بن خطاب به سویی منزل علی آمد در حالی که طلحه و زبیر و جمعی از مهاجرین نیز در خانه بودند عمر گفت به خدا قسم یا شما را به آتش می‌کشم یا این که باید برای بیعت از خانه خارج شوید در این حال زبیر با شمشیری برهنه و از نیام کشیده از منزل خارج شد و پایش لغزید و شمشیرش از دست افتاد. دیگران آمدند و به سرعت شمشیر او را گرفتند.



و اما درباره مطلبی که شب گذشته برادر عزیز جناب ابو شوارب و یا برادر الحسینی که به این روایت اشکال کردند که این روایت به علت وجود ضعف در سند آن از نظر سند مشکل دارد و اگر برادر الهاشمی مایل باشند می توان وقت دیگری درباره روایان و سند این روایت یکی پس از دیگری بحث کرده تا ثابت کنیم روایات مورد بحث ما در کتاب تاریخ طبری صحیح هستند.

#### پاسخ به اشکال اهل سنت در بعضی از روایان این روایت مثل ابن حمید

اما درباره ابن حمید که برادر الحسینی گفتند او شخصی کذاب و دروغ گو بوده است باید عرض کنم این نظر بعضی از علمای علم رجال اهل سنت است. اما باید دید نظر دیگران درباره او چیست؟

یحیی بن معین درباره او گفته است او ثقة است هیچ اشکالی به او وارد نیست؛ راوی بسیار خوبی است. این توثیقات در کتاب تهذیب الکمال مزی، ج ۲۵، ص ۱۰۱ و تاریخ اسلام ذهبی، ج ۱۲، ص ۴۲۵ (که از معتبرترین کتاب‌های رجالی اهل سنت به شمار می رود) ذکر شده است.

تضعیفات وارد شده درباره ابن حمید تاب مقاومت در برابر توثیقات او را ندارند. اما درباره ضعف این راوی باید بگویم درباره بسیاری از روایان اهل سنت حتی بخاری هم تضعیف ذکر شده است و کسی که آگاه به علم رجال اهل سنت باشد تأیید می کند که راوی یافت نمی شود مگر این که درباره او تضعیفی وارد شده باشد و حتی اگر توثیقاتی هم برای او باشد حتماً در برابر تضعیفاتی هم دارد پس اگر بنا باشد هر راوی را به خاطر این که درباره او تضعیفاتی ذکر شده رها کرده و قول او را نپذیریم لازم خواهد آمد تا همه روایان حتی محمد بن اسماعیل بخاری صاحب صحیح را به خاطر این که ذهبی درباره او می گوید او شخصی فریب کار و مدلس بوده و او را در زمره ضعفا آورده است ترك کرده و از او هیچ روایتی نپذیریم. در این باره می توانید به کتاب میزان الاعتدال ذهبی ج ۳، ص ۴۸۵ و المغنی فی الضعفاء ج ۲، ص ۵۵۷ مراجعه کنید.

#### روایات دیگری که دلالت بر هجوم و سقط جنین دارد

هم چنین قضیه هجوم به خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها در کتاب المصنف ابن ابی شیبیه ج ۸، ص ۵۷۴ نقل شده است و روایت صحیح می باشد. ابن عبد البر قرطبی در کتاب الاستیعاب ج ۳، ص ۱۷۵ همین قضیه هجوم را ذکر کرده است.

صفدی از بزرگان اهل سنت است و این قضیه را در کتاب الوافی بالوفیات ج ۵، ص ۳۴۷ نقل کرده و می گوید:

عمر در روز بیعت به شکم فاطمه ضربه وارد نمود تا این که محسن از شکم فاطمه سقط گردید.

ابن حجر عسقلانی همین قضیه را در کتاب لسان المیزان ج ۱، ص ۲۶۸ نقل می کند.

شهرستانی از علمای بزرگ اهل سنت و از اعلام قرن ششم هجری این قضیه را از جاحظ نقل می کند و این گونه می گوید: عمر در روز بیعت به شکم فاطمه ضربه وارد نمود تا این که جنین او از شکمش افتاد و در حالی که او فریاد می کشید خانه اش را به همراه ساکنان آن، علی، فاطمه، و حسن به آتش کشید؛ الملل والنحل ص ۵۷، ج ۱، چاپ بیروت دار المعرفه.

#### شواهدی بر وجود اختلافات فراوان بین صحابه

هم چنین بسیاری از عزیزان اهل سنت و علمای آن ها این قضیه را نقل کرده اند و ما توجه برادران شیعه و اهل سنت را به اختلافاتی که بین صحابه وجود داشته است جلب می کنیم.

با صرف نظر از قضیه حضرت فاطمه سلام الله علیها با خلیفه اول و دوم چگونه می توان از اتفاقات به وجود آمده بین صحابه در قضیه جنگ جمل، صفین و قضیه قتل عثمان بن عفان خلیفه سوم چشم پوشی کرد؟

اهل سنت که رخداد میان فاطمه سلام الله علیها و عمر را تکذیب می کنند در مورد رویداد اجتماع صحابه برای عثمان و جلوگیری از دفن او در قبرستان مسلمانان و در نهایت دفن او در قبرستان یهود چه می خواهند بگویند؟

و یا در مورد جنگ جمل که در آن بنا به قولی ۴۰۰۰ نفر بی گناه کشته شد؟

و این که در جنگ صفین که بیش از ۱۰۰،۰۰۰ نفر از مسلمانان از دو طرف سپاه امیرالمومنین علی علیه السلام و معاویه کشته شدند؟

### دعوت به وحدت و عدم ذکر مسائل اختلاف برانگیز

اگر چه این قضایا در تاریخ ثابت شده و غیر قابل انکار است لکن لازم است توجه برادران عزیز را به این نکته جلب نمایم که ما با ذکر این قضایا به صحابه پیامبر اکرم سب و دشنام نمی دهیم بلکه فقط این قضایا را بدون بیان مسائلی که نستجیر بالله موجب بغض و تفرقه بین امت اسلامی شود ذکر می کنیم.

در قضیه اقامه عزای حضرت فاطمه سلام الله علیها داخل و یا خارج از ایران نیز ما به برادران عزیز توصیه می کنیم که هر زمان خواستند مسائل مربوط به قضیه صحابه را ذکر کنند به شکلی بیان کنند که موجب ناراحتی و اذیت برادران اهل سنت نشود. ما در برخی از شبکه ها مانند شبکه سلام یا غیر آن همواره این نکته را تذکر داده و گفته ایم که هر گونه سب و دشنام صحابه یا اهانت به اعتقادات برادران اهل سنت در این زمان گناهی است نا بخشودنی.

چند شب قبل سه نفر از بزرگان اهل سنت شهر زاهدان ایران به منزل ما آمدند و حدود چهار ساعت با این خواسته مشترك با يك ديگر صحبت كرديم. ما در حوزه هاي علميه، دانشگاه ها، کنفرانس ها، نشست هاي علمي و در شبکه هاي تلویزیونی نیز برادران عزیز شیعه را به همین امور توصیه می کنیم و اما به جناب دکتر ابو شوارب که شب گذشته عبارتی از کتاب جلاء العیون علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه قرائت کردند باید عرض کنم:

علامه مجلسی بیش از ۴۰۰ سال است که از دنیا رفته و هیچ شیعه ای در این زمان از او تقلید نمی کند. از برادران عزیز می خواهم که به آرا و فتاوی مراجع عظام تقلید خود در نجف، قم، مشهد و تهران و مخصوصاً به سخنرانی های مقام معظم رهبری حفظه الله توجه کرده و ببینند ایشان چگونه قضایای تاریخی را نقل کرده و حقانیت امیرالمومنین سلام الله علیه و امامت قطعی و مورد تصریح قرار گرفته آن حضرت را بدون این که به حریم هیچ يك از صحابه برخوردی پیدا کند را نقل می کنند. جناب دکتر الهاشمی! برادران عزیز! ما از محضرتان تقاضا داریم که این مسائل را به این شکل در شبکه المستقله مطرح نکنید چرا که طرح مثل این قضایا موجب تفرقه و اختلاف و برانگیختن برادران اهل سنت ما بر علیه شیعیان در کشورهای مختلف می شود. این تنها چیزی است که من از برادران عزیزمان خواستارم. الآن من در خدمت جناب دکتر الهاشمی هستم که اگر ایشان سوال و یا مطلبی در باقی مانده وقت من دارند بفرمایند تا من هم به آن پاسخ دهم.

الهاشمی: خداوند به شما طول عمر داده و شما را حفظ فرماید؛ از شرح و توضیحاتی که فرمودید کمال سپاس را دارم. ولی اگر حقیقت را بخواهید نمی توانم به صراحت بگویم از بابت توضیحاتتان متشکر و سپاس گذارم؛ چون از بسیاری از مطالبی که شما بیان داشتید متعجب و حیرت زده شده ام ولی با این وجود می گویم الحمد لله که این فرصت دست داد تا طبق وعده ای که داده بودم و خواسته ای که شما داشتید بدون قطع سخنانتان به ذکر مطالبتان بپردازید. من سخنان شما را مستقیماً به برادر السید حسن الحسینی (از شرکت کنندگان اهل سنت) و برادران دیگر ارجاع می دهم تا هر گونه تعلیق مختصری درباره آن دارند بیان کنند و بعد از آن مجدداً به استودیو باز خواهیم گشت.

### سخنان الحسینی

بسم الله الرحمن الرحيم والصلاة والسلام على أشرف الخلق أجمعين سيدنا وحبیبنا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.  
مسلمانان شیعه و سنی در سراسر کشورهای اسلامی.  
السلام علیکم و رحمة الله وبرکاته.

اشكال الحسيني به دكتور قزويني چون عربي ايشان خوب نيست پس بر روايات تسلط ندارند!!!  
اولاً جناب دكتور قزويني در ابتدای سخنانشان به خاطر عدم تسلط کامل به زبان عربي عذر خواهی کردند و شکی نیست که این مطلب در فهم ایشان نسبت به بعضی متون و نصوص عربي تأثیر گذار باشد؛ قدیمی بودن قضیه شهادت (حضرت) زهرا دلالت بر صحت آن نمی کند. ثانیاً قدیمی بودن قضیه دلالت بر صحت آن ندارد بلکه مطالب بسیاری هست که وجود دارد و در کتاب ها آمده ولی از مطالب به جا مانده ای است که خطا و غلط می باشد.

### تذکر

پس تا همین جا می توان از کلام خود ایشان در تعریفی که به جناب دكتور حسيني قزويني داشتند این اقرار ضمنی را از وی گرفت که قضیه حضرت فاطمه سلام الله علیها از قضایای تازه و جدید نیست و ریشه در تاریخ دارد.

شما ادعا نمودید که صحابه را سب نمی کنید در حالی که ذکر این مطالب سب صحابه محسوب می شود. دكتور حسيني قزويني می گوید در مجالس حسيني صحابه را سب نمی کنیم، نمی دانم اگر مطالبی که الان بیان کردند سب و دشنام به صحابه نیست پس بالاتر از این ها چه چیز دیگری هست که سب صحابه به حساب آید؟

شما الان دلیل عملی بر سب و دشنام صحابه یعنی ابوبکر یا عمر ارائه کردید. فعل (این کار را کرد)، رفس (با پا لگد زد)، قتل (او را کشت) و اسقط الجنین (جنین او را سقط نمود) این ها همه سب و دشنام است سپس شما آمدید و بخاری را در ملا عام مورد سب و دشنام قرار دادید. یعنی این دلیلی است عملی بر اثبات ادعاهای ما. برادر سید من! این ها یعنی جلوگیری از وحدت و این روش و اسلوب شما به وحدت اسلامی ضربه می زند.

### تذکر

تمام آن چه که دكتور حسيني قزويني بیان داشتند از کتاب های اهل سنت بود و حتی يك روايت هم از کتاب های شيعه بیان نفرمودند پس اگر این مطالب و روايات دشنام صحابه به حساب می آید پس چگونه علمای آن ها این روايات را در کتاب هایشان آن هم با سندهای صحیح ذکر کرده اند؟ لازم است اهل سنت این سوال را پاسخ گویند.

ادعا بر این که تمام رواياتی که نقل کردید ضعیفند و هم چنان آنان دنبال يك روايت صحیحند  
برادرم نکته دیگر این که با تأسف شدید باید بگویم که روز اول با آية الله جناحي بعد از ایشان با آية الله خزاعي و سپس با شمري و الان هم با قزويني بحث کردیم در حالی که ما احتیاجی به فراوانی تعداد نفرات و اسامی نداریم بلکه آن چه که ما به آن احتیاج داریم فقط يك روايت صحیح است. ما حتی چند روايت هم نمی خواهیم بلکه فقط يك روايت صحیح می خواهیم. نمی دانم آیا این خواسته من صعب و مشکل است که شما نمی توانید حتی يك روايت با سند صحیح بیاورید؟ آقای قزويني من یقین دارم که شما به کتاب هایی که از آن نقل روايت نمودید مراجعه نکرده اید.

### تذکر

جناب دكتور حسيني قزويني يك روايت صحیح از تاریخ طبري و روايتی از جويني استاد ذهبي با تعبیراتی که ذهبي برای استادش آورده هم چون امام، المحدث الأوحى الأکمل، فخر الإسلام، و هم چنین شهادت علمای اهل سنت مثل ابن تیمیه بر وقوع هجوم بر خانه فاطمه سلام الله علیها

سخن الحسيني راجع به این که شهرستانی مولف ملل و نحل به نظام که راوی قضیه هجوم است ایراد وارد نموده است مشکل تمام روایاتی که شما از کتاب های اهل سنت نقل کردید و من همه را از اینترنت گرفتم و همین روایات را دیروز آیه الله جناحی هم ذکر کرد و ما هم تمام آن ها را رد کردیم و معلوم می شود شما آن ها را نخوانده و به آن ها و دلایل در رد آن ها مراجعه نکرده اید به اختصار این است که در حقیقت این روایات در کتاب ملل و نحل ذکر نشده است بلکه کتاب ملل و نحل شهرستانی این روایت را بیان کرده و رد نموده است و نیز بر «نظامیه» که این مطالب گمراه کننده را مطرح کرده اند ایراد وارد کرده است اما شما می آیی و می گویی که شهرستانی این مطلب را نقل کرده است.

الهاسمی: ببخشید! يك لحظه، يك لحظه، يعني شهرستانی این روایات را رد کرده است؟!!

اتهام الهاسمی به شیعه در عدم رعایت تقوا برای متهم نمودن دیگران

شهرستانی بر فرقه نظامیه ایراد گرفته و آن ها را رد می نماید و مطالب باطل و گمراه کننده آنان را ذکر می کند و می گوید که نظامیه این چنین و این چنین می گویند، عمر این چنین و این چنین کرد و نیرنگ بازان در حدیث آمدند و این روایت را از باب جعل احادیث این گونه کردند. طبری می گوید این شبیه گفته است فلانی و فلانی و غیره این گونه گفته اند تا به این وسیله ادله را زیاد جلوه دهند در حالی که تمام آن ها ضعیف و جعلی هستند.

الحسینی: مثلاً امروز وقتی می خواهند کسی را بالا ببرند به خوبی می دانید که چه کار می کنند؟ به نفع او به هر روایتی متمسک می شوند و زمانی که بخواهند مثلاً مقتدی صدر را پایین بیاورند او را شیطان شیطاين مینامند و همین طور نسبت به هر کس دیگر به همین شکل عمل می کنند؛ یعنی بر حسب جو و شرایط اقدام می کنند.

**تذکر**

جناب دکتر حسینی قزوینی ادعا نکردند که شهرستانی این گونه می گوید بلکه تصریح کردند که شهرستانی از نظام نقل می کند؛ از طرفی ما در بخش رجالی(اثبات صحت روایات) به بررسی صحت آن پرداخته ایم.

اشکال الحسینی به جوینی مبني بر این که ذهبي درباره او گفته است او حاطب لیل است

الحسینی نکته خیلی عجیب این است که آقای قزوینی همواره می گوید جوینی، جوینی. در حالی که اسم حقیقی او محمد بن مؤید ابن حمویه جوینی است ایشان می گوید او استاد ذهبي است! او استاد ذهبي است؛ ذهبي درباره استاد خود چه گفته است؟ گفته است او «حاطب لیل» بوده است.

ای سید او حاطب لیل بوده است احادیث دوگانه و سه گانه و چهارگانه را از بین روایات باطل و دروغ جمع می کرده، او روایات کذب را جمع می کرده است و ... .

ای شیخ از خدا بترس ما در برابر میلیون ها بیننده هستیم روایات کذب و دروغ نقل می کنید؟ روایات غیر صحیح نقل می کنید و در بین مردم نشر می دهید؟ سپس می آید و می گوید ما به صحابه دشنام نمی دهیم! خود شما بزرگ ترین دلیل برای سب و دشنام به صحابه هستید.

الهاسمی: مطالب واضح است.

جناب دکتر قزوینی شما دو دقیقه وقت دارید و بعد دو دقیقه وقت برای رد گفتار ابو شوارب و بعد دو دقیقه برای رد سخنان شیخ الخزاعي خواهید داشت. از دو دقیقه خود استفاده کنید و سخنان آقای الحسینی را رد کنید.

## رد دکتر حسینی قزوینی بر سخنان الحسینی

استاد دکتر قزوینی بار دیگر کلام ذہبی را راجع به رد ادعای الحسینی تکرار می کند  
دکتر قزوینی: برادر الحسینی می گوید این روایت جعلی و دروغ است.

ادعا چیزی است و ثابت کردن چیز دیگر. نکته دیگر این که ذہبی درباره استاد خود (جوینی) می گوید «الإمام» چه طور  
می تواند ذہبی از یک سو تعبیر امام درباره استاد خود داشته باشد و از سوی دیگر او را «حاطب لیل» بخواند؟ از یک سو  
او را «المحدث الأوحد الأکمل» در کتاب تذکرة الحفاظ، ج ۴، ص ۱۵۰۵ بخواند و از سوی دیگر او را حاطب لیل؟

## تصحیح سند روایات شهادت حضرت زهراء سلام الله علیها

برادر عزیز (الحسینی) از من روایت صحیح مطالبه نمودند روایات صحیح زیادی داریم به عنوان نمونه به روایت طبری و  
روایت ابن ابی شیبہ اشاره کردیم.

## بیان بعضی از توثیقات رجال سند روایت طبری

راوی اول در روایت تاریخ طبری جریر بن عبد الحمید است؛ عجلی درباره او می گوید او کوفی و ثقہ است و ابن سعد در  
الطبقات الکبری درباره او می گوید او ثقہ و با علم فراوان بود.

راوی دوم مغیره است؛ او فرزند میثم و ثقہ است و ابن حجر عسقلانی در تہذیب التہذیب و مزی در تہذیب الکمال،  
ج ۲ و ج ۲۰، ص ۴۰۰ گفته اند.

راوی سوم ابن حمید و او محمد بن حمید ابو عبدالله حافظ است که قبلاً بیان کردم و او را یحیی بن معین توثیق نموده است.  
راوی چهارم زیاد بن کلیب است او نیز موثق است. توثیق او را ابن حجر عسقلانی در تقریب التذہیب، ج ۱، ص ۲۲۰ ذکر  
نموده است.

## بعضی از توثیقات رجال سند روایت ابن ابی شیبہ

و روایت ابن ابی شیبہ نیز صحیح می باشد و هیچ شکی در سند آن نیست ولی از آن جا که در دو دقیقه وقت برای من امکان  
نقل تمام مطالبی که در توثیقات راویان سند ذکر شده وجود ندارد فقط به این مطالب به صورت اجمالی اشاراتی داشته باشم.

محمد بن بشر راوی او به شهادت ابن حبان ثقہ است و هم چنین رازی در الجرح و التعدیل همین را گفته است.

عبید الله بن عمر او نیز ثقہ است و نسایی او را توثیق نموده است.

زید بن اسلم نیز ثقہ است که ذہبی او را در سیر أعلام النبلاء توثیق نموده است.

اسلم القریشی العدوی را نیز عجلی و ابو زرعه توثیق نموده اند.

پس این روایت بر اساس مبانی علمای علم رجال اهل سنت صحیح السند است.

جناب الحسینی چاره‌ای ندارند جز این که روایات را به شکلی که علمای رجال اهل سنت ذکر کرده اند علاج کنند.

الهاشمی: جناب دکتر قزوینی ببخشید یک لحظه!

دکتر قزوینی: بله

الهاشمی: در همین جا تعلیق و توضیح سریعی از دکتر ابو شوارب داریم.

## سخن دکتر ابو شوارب

ابو شوارب: بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على اشرف المرسلين سيدنا محمد عليه وعلى آله وصحبه ومن اتبعه بإحسان إلى يوم الدين خير صلاة وأزكى سلام.

### ضرورت وحدت کلمه مسلمانان

در ابتدا لازم است بر این مطلب تاکید ورزم و آن همان نکته ای است که آیه الله حسینی قزوینی به آن اشاره کردند و آن این است که با وجود همه اختلاف مسلک و رویه ای که بین ما هست اما لازم است بر ضرورت وحدت کلمه میان مسلمانان در هر زمان و مکان اتفاق نظر داشته باشیم. برای وحدت مسلمانان لازم است کینه های گذشته را که بر اثر اهداف سیاسی و اقتصادی به وجود آمده است را فراموش کنیم(!!!).

به خاطر وحدت کلمه مسلمانان لازم است از این مسائل خلاصی بجوییم و این همان هدف و برنامه ای است که جناب دکتر الهاشمی در هر قسمت از برنامه ها بر آن تاکید می ورزیده اند، یعنی از کینه های گذشته که یاد آور خاطرات گذشته است خلاصی بجوییم. افکاري که امکان دارد اگر روي آن به دقت و عمق تامل کنیم مجموعه ای از اباطیلی باشد که تاریخ در مراحل و مقاطع معینی برای به دست آوردن برخی مطامع سیاسی و اقتصادی جعل کرده باشد. البته طبیعی است که نتوان یک باره همه آن افکار را فراموش کرد افکاري که پشت سر آن پیشینه ای است پیچیده در سخنان مرده صد ها سال قبل.

### تذکر

نمی دانیم آیا منظور ایشان علمای اهل سنت است که این مطالب را علیه ابوبکر و عمر بن خطاب و... ساخته اند و آن ها را از روی مقاصد سیاسی و اقتصادی در کتاب هایشان قرار داده اند و یا منظور شاگردان آن هاست که این مطالب را در کتاب های اساتید خود اضافه کرده اند؟! چون هر يك از این روایات پیش از این که در کتاب های شیعه نقل شود در کتاب های علمای اهل سنت نقل شده است.

امروز دیگر طرح مساله ولایت در ایران بدون فایده است چون مراجع نباید در حکومت دخالت کنند(!!!). ساده ترین چیزی که امروز در مساله ولایت و حکومت از آن سخن می گوئیم و قضیه اساسی که مذهب برای آن مشاجرات و اختلافات و طعن به صحابه شنیده قضیه ای است که به طور کلی خاتمه یافته و ولایت به خاندان پیامبر و یا حتی مراجع نرسیده است بلکه الآن این سیاسیون هستند که شئون و امور دولت ها را اداره می کنند. همان چیزی که امروز در مذهب شیعه امامیه هم بدین سان شده است.

### تذکر

ما به ایشان خورده نمی گیریم چون وی به این موضوع آگاه نیست که فقها شیعه در قدیم و جدید به این مساله فتوا داده اند که اگر یکی از فقها به تاسیس حکومت اسلامی قیام نمود بر سایر فقها لازم است که در قوانین حکومت از او پیروی کنند و او نمی داند و یا فراموش کرده که اشکال و هابیت علیه شیعه این است که چرا در ایران حکومت را يك فقیه اداره می کند؟

### ادعا بر این که روایات هجوم ساختگی است!!!

پس ما در قضیه (هجوم) بر این اعتقادیم که نیاز به تجدید نظر اساسی داریم و به اجمال می توان گفت بله آن چه که شیخ محمد قزوینی در قضیه هجوم بیان نمودند مبني بر این است که این روایات هجوم از دست ساخته های شیعه و اختراع متاخرین نیست درست و صحیح است ولی ما می گوئیم این ها از اختراعات قدما است. ادعا بر این که منبع اصلی همه این روایات کتاب سلیم بن قیس است و این کتاب حتی تا قرن چهارم بدون سند است. از این قضیه تا زمان ظهور کتاب سلیم بن قیس عامری هلالی هیچ اثری نیست. کتابی که منسوب به مولف قرن اول هجری و متوفای سال ۹۰ هـ است ولی اساتید آن قرن چهارم آشکار شده اند.

ادعا بر این که در مجالس بسیاری از مراجع و علما در برابر انسان های ساده و عوام به خلفا تعرض و اهانت صورت می گیرد هم چنین شما گفتید در مجالس سب و دشنام به صحابه صورت نمی گیرد و قاتل در قضیه هجوم معین نمی گردد. بله این در مجالس رسمی است که شما به مجلس السید القائد الخامنه ای حفظه الله مثال زدید و در مجلس ارزشمند او بنا به مسولیت و جایگاه و مقام رفیعی که دارد این سب و دشنام ها بیان نمی شود ولی مراجع و علما در مجالس عمومی خود افراد ساده و عوام و فرزندان کوچک را تشویق به این کار می کنند(!!!).

### خطبه امیرالمومنین در نهج البلاغه دلالت بر هجوم به حضرت فاطمه سلام الله علیها نمی کند!!!

هم چنان ما با وجود همه زیبایی هایی که در این متن زیبا از خطبه ۲۰۲ نهج البلاغه امام علی علیه السلام که تاکنون شنیده بودیم و شما جناب استاد حسینی قزوینی آن را قرائت نمودید بر این نکته تاکید داریم که این خطبه شامل موضوع مورد بحث نمی شود. می فرماید «لقد استرجعت الودیعة وأما حزني عليك فسرمد» امانتی که به من سپرده بودید هم اکنون باز گردانده شد و اندوهم همیشگی است.

کجای این متن دلالت می کند که او کشته شده است؟ کجای این متن دلالت می کند که او شهید شده است؟ این کلام را هر شخصی که همسرش را از دست داده و برای او محزون باشد می گوید. اما این چه ارتباطی به از دست دادن (حضرت) فاطمه (سلام الله علیها) دختر (حضرت) محمد علیه الصلاة والسلام دارد؟

### تذکر (اولین عوام فریبی مناظره کنندگان اهل سنت)

نمی دانیم آیا ایشان بقیه کلام امیرالمومنین را فراموش نموده یا خود را به فراموشی زده است؟! و آیا این کلام حضرت «فستنبئك ابنتك بتضافر أمك علی هضمها» بر حفظ کرامت حضرت فاطمه سلام الله علیها توسط صحابه بعد از وفات پدر بزرگوارش در زمان خلافت ابوبکر دلالت دارد یا خیر؟! یا این که می خواهند بگویند این کفار از بلاد روم و تاتار بودند که به خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها هجوم برده و در مرکز سرزمین های اسلامی به او ظلم و ستم روا داشتند و ابوبکر، عمر و سایر صحابه هم از این واقعه بی اطلاع مانده اند؟!!

### شبهه علیه کتاب کافی و روایات آن

هم چنین روایت دیگری که شما از کتاب کافی، ج ۱، ص ۴۵۸ و از (امام) حسین نقل کردید. در حقیقت اعتقاد شخصی من درباره کتاب کافی چیز دیگری است و آن این که این کتاب، کتابی است مملو از امور متعارض و متناقض؛ مثلاً اگر دکتر محمد (جناب دکتر حسینی قزوینی) اجازه دهند من یک مثال کوچک می زنم.

در اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۰ از ابا عبدالله علیه السلام (امام) جعفر صادق به دروغ به او نسبت داده و می گوید من نمی دانم. ببینید او خود علم غیب را از خود درباره آن چه در آسمان ها، زمین، بهشت، جهنم و در عالم مکان می گذرد نفی می کند. این روایت در باب علم ائمه به عالم کون و مکان و این که هیچ چیز بر آنان مخفی نیست ذکر شده است.

هم چنین در این کتاب ج ۲۵، ص ۲۴۸ می خوانیم از سدیر روایت شده که گفت من و ابوبصیر و یحییای بزار و داود بن کثیر در مجلس اباعبد الله امام صادق بودیم که آن حضرت در حالی که غضیناک بود به سوی ما آمد و چون در جای خود نشست فرمود شگفت است از مردمی که می پندارند ما غیب می دانیم کسی جز خدای عزوجل غیب نمی داند. من می خواستم فلان کنیزم را بزنم او از من گریخت و من ندانستم که در کدام اطاق منزل پنهان شده است.

پس کتاب کافی علی رغم جایگاه و منزلت و شانی که نزد شیعه دارد اما شامل بسیاری از امور متناقض و متعارض می شود.

دکتر الهاشمی: وقتتان تمام شد.

## تذکر

به زودي در آخر مناظره شب چهارم به حذف و تقطيع و تحريف هايي که در کلام ابو شوارب راجع به روايات متعارض کافي وجود دارد اشاره خواهيم نمود.

## ايراد به ادله دکتر قزويني

ابو شوارب: فقط ۳۰ ثانيه به من وقت بدهيد.

تقريباً تمام اخباري که شيخ قزويني از مصادر اهل سنت نقل کردند در حقيقت در آن کتاب ها به عنوان رد ذکر شده است. (يعني به ادعا و زعم ابوالشوارب در هيچ يك از اين کتاب ها اين روايات به عنوان روايات مورد قبول صاحب کتاب نيامده اند!) همان گونه که اين سخن را برادرمان شيخ حسن (الحسيني) در رد مطلب نقل شده از کتاب شهرستاني يعني الملل و النحل نقل کردند. هم چنين ابن تيميه هم در مقام رد بر علامه حلي در کتابش «منهاج الكرامة في منهاج السنة» آن مطلب را آورده است يعني او هم بر اساس زعم و گمان علامه حلي در منهاج الكرامة مطلبي را ذکر مي کند و بعد رد مي کند پس آمدن روايتي در کتاب هاي اهل سنت دليل بر اين نيست که اين گروه از علما به اين روايات استشهد و يا اعتراف نموده اند.

## تذکر (دومين عوام فريبي مناظره کنندگان اهل سنت)

هر کس به کتاب ابن تيميه مراجعه کند در مي يابد که حقيقت و مقصود ابن تيميه چيست و متوجه مي شود که روايت صحيحي است که امکان رد آن وجود ندارد و از اين جهت حاضران در مناظره به اين جواب عجيب و غريب پناه برده اند و ما در فصل اول اسکن صفحه مورد نظر را قرار داده ايم تا شبيهه اي براي خوانندگان عزيز پيش نيايد و از اين موضوع که بگذريم يعني بر اساس استدلال ايشان علامه حلي بر عصمت اهل بيت و شان نزول آيات فراوان براي آنان مانند تطهير و غيره آگاه نبوده و به امامان خویش نسبت دزدی می زنند که ابن تيميه در جواب به او آن را در کتابش نقل کرده!!!

به خانه هجوم برد تا ببيند آیا در آن جا چيزي از بيت المال هست تا آن را بردارد و در ميان مستحقين قسمت کند.

## ايراد بر کتاب مصنف ابن ابی شيبه

اولاً کتاب مصنف ابن ابی شيبه فقط روايات صحيح را ذکر نمي کند در اين کتاب نه تنها احاديث بلکه آثار صحيحه و حسنه و ضعيفه نيز آمده است. روايت اين کتاب فقط تهديد به احراق را ثابت مي کند. هم چنين اين خبر اگر در کتاب مصنف ابن ابی شيبه هم صحيح باشد به اين مطلب اشاره اي ندارد که اين واقعه دير يا زود به وقوع مي پيوندد بلکه در آن کتاب فقط اشاره به تهديد سوزاندن دارد.

ثانياً نکته بسيار مهم ديگر اين است که راوي اصلي اين خبر يعني اسلم غلام عمر بن خطاب خود شاهد واقعه نبوده است چون عمر بن خطاب او را به مکه فرستاده بوده است. يعني او وقت بيعت ابوبکر و وقت نزاع بر سر ماجرای فدک در مکه بوده است.

## تذکر

در ابتدا بايد بگويم صحت رجالی روايت ابن ابی شيبه توسط دکتر قزويني اثبات شده و اين گفته که اسلم در آن زمان در مکه بوده نادرست است اما بر فرض که شخص مورد نظر در آن زمان در مکه بوده دليل قانع کننده اي براي مردود کردن روايت نيست؛ اين استدلال به مانند اين است که ما ديگر اخبار در زمينه های گوناگون را از تلوزيون، اينترنت و غيره دنبال نکنيم چون خودمان در محل واقعه نبوديم و چون خبر با چند دست واسطه به ما رسیده پس دروغ است! ما به کسانی که خبر را نقل کرده اند (رجالی) مراجعه و هنگامی که از راستگویی آنان مطمئن شدیم ديگر فرقی نمی کند در محل بوده ايم يا نه خبر درست است و می توانيم به ديگران انتقال دهيم. از طرفی ما بر اساس گفته پيامبر صلی الله عليه و آله اثبات کردیم کسانی که اراده ترساندن اهالی مدينه را داشته باشند جهنمی هستند.

دکتر الهاشمي: آقاي قزويني بفرماييد!



## پاسخ دکتر حسینی قزوینی

دکتر قزوینی: از جناب دکتر ابو شوارب تشکر می‌کنم؛ لکن این تعبیر او که مطالب ذکر شده در کتاب های اهل سنت را اباطیلی بیش نمی‌داند ادعایی بدون دلیل است و از ایشان می‌خواهیم که برای ما بیان کند که این اباطیل چیست؟

## نظر علمای معاصر اهل سنت راجع به قضیه هجوم

### سخن محمد حسنین هیکل

یکی از علمای اهل سنت در زمان حاضر که اسمشان محمد حسنین هیکل است و از بزرگان علمای مصر است در کتابش «الصدیق ابوبکر» ص ۶۵ می‌گوید: «فبلغ أبا بكر وعمر اجتماعهم بدار فاطمة فأتيا في جماعة حتى هجموا على الدار...». به عمر و ابوبکر خبر رسید که مردم در کنار خانه فاطمه اجتماع کرده‌اند از این رو آن دو نفر هم آمدند تا آن جا که به خانه هجوم بردند...

### سخن عبد الفتاح عبد المقصود

هم چنین عبد الفتاح عبد المقصود که از بزرگان علمای اهل سنت در مصر و از معاصرین هستند در کتاب خود می‌گوید: «إن عمر قال: والذي نفسي بيده ليخرجن أو لأحرقنها على من فيها... قالت طائفة خافت الله ورعت الرسول في عقبه: يا أبا حفص إن فيها فاطمة فقال لا أبالي، وهل على ألسنة الناس عقاب تمنعها من أن تروي قصة حطب أمر به ابن الخطاب فأحاط بدار فاطمة وفيها علي وصحبه ليكونوا عدة الإقناع أو عدة الإيقاع»

عمر گفت قسم به آن خدایی که جانم در دست اوست باید آن ها از خانه خارج شوند و الا خانه را با همه ساکنانش به آتش می‌کشم. گروهی که از خدا می‌ترسیدند و حرمت پیامبر را در نسل او نگه داشته بودند گفتند ای ابا حفص! فاطمه در این خانه است و او فریاد زد باکی ندارم. مگر دهان مردم بسته و بر زبان‌ها قفل زده شده است که داستان هیزم را بازگو نکنند؟ قصه هیزمی که عمر بن خطاب دستور داده بود که در ب خانه فاطمه جمع کنند. آری زاده خطاب اطراف خانه را که علی و اصحابش در آن بودند محاصره کرد تا به این وسیله یا آنان را قانع سازد و یا بر آنان بتازد.

آری! این عبارات را حتی برادران اهل سنت معاصر نیز نقل نموده اند.

## پاسخ جناب دکتر قزوینی پیرامون این ادعا که همه علمای شیعه کتاب سلیم بن قیس را رد می‌کنند

در رابطه با عباراتی که شب گذشته و نیز امشب توسط دکتر الهاشمی راجع به کتاب سلیم بن قیس بیان شد و گفته شد این کتاب جعلی و دروغ است و حتی نزد علمای شیعه اعتباری ندارد باید عرض کنم کلام شیخ نعمانی در کتاب الغیبه درباره کتاب سلیم گه می‌گوید:

همه علمای شیعه بر این عقیده اند که کتاب سلیم بن قیس کتاب معتبری است. شیخ نعمانی در کتابش «الغیبه» ص ۱۰۲ می‌گوید کتاب سلیم از اصولی است که شیعه به آن مراجعه کرده و به آن اعتماد می‌نمایند.

### کلام سید بن طاووس

سید بن طاووس در کتابش تحریر طاووسی ص ۱۳۶ می‌گوید خود این کتاب شهادت به صحت و ارزش آن می‌دهد.

### کلام علامه حلی

علامه حلی در کتابش خلاصة الأقوال ص ۸۳ حدیث شماره يك می‌گوید نظر من درباره سلیم و کتاب او این است که خود سلیم بن قیس را معتبر بدانیم؛ ولی درباره مطالب وارد شده در کتابش توقف نمایم.

### کلمات سایر علماء

علامه مجلسی، شیخ حرّ عاملی، محقق مامقانی، آیه الله خوئی می‌گویند راوی کتاب سلیم ثقه و جلیل و .... است.

دکتر الهاشمي: ببخشيد! يك لحظه! يك لحظه! پس به نظر شما کتاب سليم بن قيس عامري کتاب مورد اعتمادي نزد شيعه به حساب مي آيد. در حالي که در اين کتاب بعضي از مطالب عجيب که به زودي نمونه هايي از آن را براي تان نقل خواهم کرد وجود دارد.

### نظر دکتر قزويني راجع به کتاب سليم بن قيس که اکنون نزد شيعه است

دکتر قزويني: اما به اعتقاد من به عنوان شخصي که مدت ۲۰ سال است که در حوزه و دانشگاه در موضوع علم رجال تدريس نموده و به عنوان يکي از متخصصين علم رجال و درايه شناخته مي شوم و حتی کتاب «المدخل إلى علم الرجال والدرایه» اين جانب به عنوان کتاب درسي حوزه و دانشگاه به حساب مي آيد بايد بگويم: عقیده شخصي من اين است که کتاب سليم بن قيس همان گونه که آية الله خويي هم فرموده اند ما نمي دانيم که آیا اين کتابي که امروز به عنوان کتاب سليم بن قيس در دسترس ماست همان کتابي است که سليم بن قيس آن را به ابان بن ابي ايش داده است يا نه؟ و آیا با مرور زمان چيزي به آن اضافه و يا کم شده است يا نه؟

ولي ما اين قدر مي دانيم که اصل آن کتابي که از سليم بن قيس به ابان بن ابي ايش رسیده است کتاب معتبري است.

### سخن دکتر الهاشمي پيرامون عدم قبول روايات جعلي(حتی اگر سند صحيح باشند!!!)

دکتر الهاشمي: جناب شيخ قزويني يك لحظه به من گوش بدهيد! الآن نوبت شيخ الخزاعي است. باور کنيد اين جا يعني در انگليس، مملکت عدالت و آزادي و دموکراسي وقتي مردم در برابر قاضي محکمه مي ايستند و ثابت مي شود که مصدر و منبعي که از آن خبري را گرفته اند مورد شک و شبهه بوده است مطلقاً به او اعتماد نکرده و او را طرد مي کنند و اگر شاهد يك بار دروغ بگويد و بفهمند که او فقط يك بار دو روايت مختلف ولي در موضوع واحد نقل کرده است او را حذف و طرد مي کنند. يعني امکان ندارد که در انگليس قضيه اي اين گونه پيدا کنيد.

خدا بهتر مي داند که در بعضي از کشورهاي عربي چه بسيارند محکمه هايي که بر اساس مزاج فلان رئيس و يا فلان مسئول حکم صادر مي کنند. اما در کشورهاي دموکراتيك وقتي شما مي گويي اين عقیده من در اين کتاب است و اين جمله را در برابر يك قاضي کشور انگليس بيان مي کنی ديگر نمي تواني با اين کتاب عليه کس ديگري هم چون شيخ الخزاعي يا دکتر الهاشمي استناد کنی. (چون اين نظر شخصي شماست و براي خودتان محترم است) تا چه رسد که بخواهي با اين جملات عليه کسي استناد کنی که باعث تابش نور اسلام به سرزمينت شده است(منظور عمر بن خطاب است) و در اين راه با توفيق الهي روبرو بوده است.

### تذکر

کسي که به جملات جناب دکتر حسيني قزويني دقت کند در مي يابد آن چه که ايشان درباره کتاب سليم بن قيس بيان نمودند در حقيقت در رد ادعاهاي اهل سنت بود و ما نمي دانيم چرا دکتر الهاشمي اين کلمات را گفته و به ساير روايات جناب دکتر حسيني قزويني در موضوع مورد بحث اصلاً اشاره اي هم نمي کند مانند کلام بزرگان معاصر اهل سنت درباره هجوم.

### سخن الهاشمي پيرامون فتوحات عمر

جناب سيد مهمان که خداوند شما را حفظ کرده و از شما خشنود گردد عمر بن خطاب کسي است که فقط به انتقال اسلام به سرزمين فارس اکتفا نکرد بلکه آن را به سرزمين الخزاعي(عراق) و بعد از آن به شام و بعد از آن بيت المقدس و از آن جا به ليبيا صادر کرد.

آيا شنیده ايد که حضرت مسيح عليه السلام فرموده است از محصول و ميوه هر چيز مي توانيد آن را بشناسيد؟ آيا مي دانيد که انگور از خار برداشت نمي شود و خار در انگور به عمل نمي آيد؟ به همين علت اگر اين شخص(عمر) قاتل (حضرت) فاطمه(سلام الله عليها) مي بود آيا مردم او را دوست مي داشتند؟ همه اين محبت از سوي مردمی که به دست او اسلام آوردند او را به خدا مقرب مي سازد و يك ميليارد بشر به او محبت مي ورزند و خداوند به دست او کشورها را فتح نمود.

## تذکر

چرا الهاشمی به جنایات سپاهیان عمر در کشور گشایی که شهره خاص و عام است اشاره نمی کند؟ اگر کشور گشایی بدون نشر فرهنگ اسلامی سبب تقرب به خداوند می شود پس باید امثال تیمور و چنگیز خان و غیره که فتوحات بیشتری داشتند به خداوند نزدیک تر باشند و اگر ارزش فتوحات به نشر اسلام در این سرزمین ها است از برادران اهل سنت سوال می کنیم آیا خلیفه در این سرزمین ها اسلام را نشر داد؟ اگر بلی چرا سیره و روش عملی خود او بر خلاف روح اسلام بود؟! شما خودتان در کتاب هایمان گفته اید عمر اولین کسی بود که بین عرب و عجم فرق گذاشت؛ او اولین کسی بود که عرب را از ازدواج با غیر عرب منع کرد و نیز غیر عرب را از تصدی پست و منصب بلند پایه منع نمود؛ او اولین کسی بود که بین مردم در سهامشان از بیت المال فرق گذارد و آیا این امور مخالف با سخن خداوند متعال در قرآن نیست که فرمودند: «ان أكرمکم عند الله أتقاکم؛ با ارزش ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست؟ و سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمودند: «لا فخر للعرب علی العجم ولا للعجم علی العرب إلا بالزهد والتقوي؛ هیچ فخری از عرب بر عجم و از عجم بر عرب نیست مگر به زهد و تقوا؟ همین طور سخن عمر بن خطاب در حرام نمودن دو متعه ای که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال بود، تغییر در اذان و نماز و... آیا مقصود و منظور او از این کارها نشر اسلام بود یا تغییر اسلام؟ هر چند ما سعی کردیم در این کتاب به گوشه ای از آنان بپردازیم.

از طرفی چه اتفاقی در زمان خلفا افتاده بود که زهری می گوید انس بن مالک را در دمشق ملاقات نمودم در حالی که به تنهایی نشسته بود و می گریست به او گفتم چه چیز تو را به گریه انداخته است؟ گفت از تمام آن چه که یاد گرفته بودیم همین نماز باقی مانده بود که این هم ضایع شد (تغییر در قرائت اجزای نماز و بستن دست و...).

---

### پی نوشت:

- (۱) الزهد و الرقائق، ص ۵۳۱
- (۲) سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۰۲
- (۳) جامع بیان العلم، ج ۲، ص ۲۴۴

همچنین بخاری از عمران بن حصین روایت می کند با علی رضی الله در بصره نماز گذارد بعد از نماز گفت این نماز مرا به یاد نمازهایی که با رسول خدا صلی الله علیه و سلم می خواندیم انداخت که هر بار که بر می خاست و می نشست الله اکبر می گفت.

---

### پی نوشت:

- (۴) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۹۰، ح ۷۸۴

ولی باید بگوییم بله ما هم قبول داریم که از محصول و میوه هر چیز می توانید آن را شناخت؛ ما از گروه های به اصطلاح جهادی مانند داعش و نوع کشور گشایی آنان خیلی چیزها می فهمیم.

آقای سید قزوینی قبل از این که شیخ الخزاعی صحبت کنند به این عبارت دقت کنید و شما را به خدا قسم روی آن فکر کنید! آیا از شخصی که شما او را به قتل (حضرت) زهرا (سلام الله علیها) متهم می کنید چنین سخنی صادر می شود؟ او در حالی که سعد ابن ابی وقاص را به عنوان فرمانده سپاه برای آزاد سازی منطقه شرقی سرزمین عربی و اسلامی از حکومت دیکتاتوری ظالمانه امر می کند می گوید جناب دکتر ابو شوارب خوب به این جمله دقت کنید! این از نصوص عجیب و منحصر به فرد در تاریخ امت اسلام است.

**ادعا بر این که شیعه تا الآن هیچ دلیلی برای ادعای خود در ماجرای هجوم نیاورده است!!!**  
عمر بن خطاب که از طرف برادران شیعه ما متهم به تهمت بزرگی گردیده است و آنان تا این لحظه حتی يك دليل مشخص برای اثبات ادعای خود نه از (حضرت) فاطمه زهراء (سلام الله علیها) و نه از علي بن ابی طالب نیاورده اند.

این شخص (عمر) که سعد (ابن ابی وقاص) را به عنوان فرمانده انتخاب کرده و به سرزمین شما (ایران) می فرستد تا آن جا را آزاد سازد و عراقی ها را برای آزادی از دیکتاتوری یاری برساند به سعد می گوید ای سعد فرزندان و هیب به سعادت رسیدند. اگر به تو لقب دایی و هم نشین رسول خدا صلی الله علیه و آله) و سلم دادند مبادا چیزی در درونت خلجان کرده و مغرور گردی. ای سعد! تیر بیانداز پدر و مادرم فدایت. در جنگ احد وقتی نبرد شدت یافت و مشرکان به رسول خدا صلی الله علیه و آله) و سلم نزدیک شدند سعد هم از کسانی بود که مقاومت ورزیده و به محافظت از پیامبر مشغول بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله) و سلم به او می فرماید: ای سعد پدر و مادرم فدای تو باد (!). آری خداوند عزوجل هیچ عمل نیک و بدی را بی پاداش نگذارده و جزا می دهد.

**تذکر (سومین عوام فریبی مناظره کنندگان اهل سنت)**  
در ابتدا باید بگوییم که خوانندگان عزیز دقت کردند چگونه الهاشمی فضای منطقی مناظره را با طرح این موضوعات از مسیر اصلی خارج کرد؟ از طرفی رفتار اشخاص برای ما ملاک است نه گفتار منسوب به آنان؛ در جنگ احد چه اتفاقاتی افتاد؟ در اسناد تلاش خلفای سه گانه برای کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله نام چه کسانی آمده بود؟ عزیزان به بخش مربوطه مراجعه و خود پاسخ الهاشمی را بدهند.

آقای حسینی و همه منتسبین به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و سلم خوب گوش کنید و این کلام بسیار مهم را بشنوید. آن حضرت در حالی که این حدیث به او وحی شده است به قریش و سعد و بنی هاشم می فرماید: بین هیچ کس نسب و حسبی باعث ارج و قرب نمی شود مگر به طاعت و بندگی خداوند.

یکی از حاضران در برنامه: الله اکبر

پس مردم از فقیر و غنی شان در مقابل خداوند یکسان و برابرند. خداوند پروردگار همه و همه بندگان پروردگارند و فقط در عاقبت به خیری از يك دیگر فضیلت می یابند.

آیا با حضور در مراسم عزاداری فضیلت پیدا می کنند؟ نه؛ با زیارت قبر سیده نفیسه (در مصر) فضیلت پیدا می کنند؟ هرگز؛ با پول و ثروت فراوان؟ هرگز؛ با کاخ و قصرهای بزرگ؟ با ندبه و لطمه و سینه خیز رفتن؟ نه، بلکه فقط با طاعت و بندگی.

## تذکر

الهاسمی سعی دارد با این مطالب و روایتی که با آن همه شور و هیاهو که انگار کشف جدیدی کرده است و هیچ ارتباطی با موضوع بحث نداشت تاییدی برای مذهب خود آورده و مردم را ضد شیعه تحریک نماید. اما غافل از این که با این مطالب بر ضرر اعتقادات خودشان در عدالت صحابه و قداست آن ها سخن به میان آورده چون کلام عمر دلالت می کند که هیچ فرقی بین صحابه و غیر صحابه نیست و همه مردم در برابر خداوند یکسانند مگر به عمل صالح و تقوا پس این که می گویند صحابی بهشتی هستند کلامی دروغین است زیرا صد رد صد در میان آنان منافق هم بوده و ما در بخش اثبات نفاق ابوبکر دیدیم که حذیفه بر منافقین نماز نمی خواند پس عمل هر کس ملاک بهشتی بودن و نبودنش است. همچنین جا دارد به عزیزی که مطلع نبوده بگویم زمانی که امیرالمومنین به خلافت رسیدند سعد بن ابی وقاص با ایشان بیعت نکردند هر چند آگاه بر حق ایشان بود(در بخش ویژه چرا به ابوتراب دشنام نمی دهی؟ به آن پرداختیم) و او کسی بود که در جواب سوال امیرالمومنین که فرمودند از من هر چه می خواهید بپرسید قبل از اینکه دیگر مرا نیابید؛ به خدا قسم هر مطلبی که برایتان سوال باشد از گذشته و آینده پاسخ خواهم داد بلند شد و گفت آیا می دانی که در سر و ریش من چند مو هست؟ فرمود از من سوالی کردی که به خدا قسم پیامبر مرا از این سوال تو خبر داده بود و بدان که به پای هر مویی از سر و ریش تو شیطانی نشسته و در خانه تو بزغاله ای است که فرزند حسین را خواهد کشت(عمر بن سعد آن روز کودکی نوپا بود) و همین نقل امیرالمومنین از پیامبر صلی الله علیه و آله دلیلی بر جعلی بودن روایتی است که در آن پیامبر از او به نیکی یاد می کند.

الهاسمی: دیشب گفتند این شخص(عمر) خواسته است تا از پیامبر اکرم در جنگ های احد و بدر انتقام بگیرد. آن حضرت به سعد می فرماید: اگر خواستی در آزادی خود و دیگر ملت هایی که برای آزادی آن ها رهسپار می شوی سهمی داشته باشی خود را به آن چه پیامبر اکرم تو را امر می نماید ملزم ساز! یعنی به نجات، به هدایت و به صراط مستقیم. اگر می خواهید عملتان از بین نرفته و از زیان کاران نباشید این موعظه مرا گوش کنید.

## تذکر

این روایتی که الهاسمی به آن استناد می نماید و فرصت زیادی از برنامه را به آن اختصاص داده از روی کمی بضاعت و توشه علمی او نشأت گرفته است. چون این روایت را طبری با سند بسیار ضعیف نقل نموده است زیرا طبری می گوید سري از شعیب از سیف از محمد و طلحه نقل می کند که... تاریخ طبری ج ۳، ص ۴ و واضح است که روایت از سیف بن عمر که تمام علما بر تضعیف او اجماع دارند روایت را از درجه اعتبار ساقط می کند هر چند در سند این روایت اشخاص ضعیف دیگری نیز هستند که روایت را از درجه اعتبار به کل ساقط می سازد و از طرفی برای محققان تاریخ برترین سند است تا ببینند سپاهیان عمر با مردان، زنان و کودکان چگونه رفتار کردند.

### سخن الهاسمی خطاب به عمر بن خطاب و معذرت خواهی او از عمر به خاطر طرح این سخنان در شبکه المستقله

خداوند از عمر بن خطاب راضی شود؛ از تو معذرت می خواهم ای آقا و سید من ای عمر از این که ما تو را در شبکه ای که متعلق به خودتان است در معرض اتهام قرار داده ایم پوزش می طلبیم ولی می دانم طرح این قضایا بهتر از این است که این مطالب طرح نشود و فتنه هم چنان باقی بماند. فتنه ای که دیشب محمد الخزاعی نیز آن را لعن و نفرین نمود و به مطلبی اشاره نمود که من به ایشان توضیح دادم چرا شبکه المستقله این مطالب خزنده را در این شبکه طرح می کند و حتما خود ایشان در مجالس عزاداری شرکت کرده اند و یا دو هفته قبل در یکی از شبکه های ماهواره ای دیده اند که چگونه عمر و ابوبکر هم نشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را مورد دشنام قرار می دهند و دیده اند که چگونه به فرزندان کوچک خود آموزش می دهند که آن دو را دشنام دهند. من در این جا در کامپیوتری که دارم فرزند ایرانی خردسالی را دارم که سنش بیش از نه سال نیست ولی سینه ای مملو از حقد کینه به صحابه پیامبر دارد و در حالی که مردم پیرامون او را گرفته اند مشغول بیان ماجراهایی است که برای(حضرت) زهراء به وقوع پیوسته است.

ای آقا و سید من ای عمر بن خطاب، ای آقا و سید من ای ابوبکر ای هم نشین رسول خدا در غار.

الخراعي: آیا عمر و ابوبکر کلام تو را می شنوند و به تو گوش می دهند؟

الهاشمي: من ادیب بوده و به نحو مجازي که ادبا سخن گفته اند سخن می گویم. ای آقا و سید من ای هم نشین رسول خدا در غار آن چه که ما انجام می دهیم برای از بین بردن فتنه است تا اهل فتنه از ترویج فتنه خودداری کرده و اعمالشان برای مردم آشکار شود اگر چه بین آن ها هنوز کسانی هستند که مقدار حیایی برایشان باقی مانده تا از گفتن این مطالب درباره تو و دوستت (عمر) خودداری کنند.

### تذکر

به سخنان الهاشمي دقت کنید ببینید چگونه به شیعه اهانت می کند و آن ها را اهل فتنه معرفی می کند؛ آیا بیش از این اهانت و دشنام نسبت به شیعه امکان دارد؟!

و اگر آن ها این کار را نمی کنند لافل ما به سهم خود حق را بیان کرده تا مردم آن را بفهمند و مبغضان و متعصبان را بشناسند و بدانند که دین اسلام دین محبت است نه دین خون و خون خواهی، دین تسامح و تساهل است نه دین حقد و کینه، دین عفو است که پیامبر آن در روز فتح مکه و آزادسازی آن به ساکنان مکه فرمود: بروید که شما آزادی؛ ببینید چه قدر این دین با آن دین تفاوت می کند؟ کجاست آن نصوص عجیب و غریبی که می گوید اگر عمر را لعن نکنی خود ملعون هستی؟ و اگر در لعن او تردید کنی خود ملعون هستی؟!

### تذکر

الهاشمي عمر را هم چون زندگان صدا می کند و بعد از اشکال به او در برنامه فقط با توجیه ادیب بودن و مجازي بودن سعی در فرار از اشکال دارد و حال آن که شیعه را به طور مطلق و به خاطر اعتقاد به این که رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامیشان را بنا بر آیات قرآن زنده می دانند (هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده میندازد بلکه زنده اند و نزد پروردگارش روزی داده می شوند - آل عمران ۱۶۹) را تکفیر می کند ولی خود در برابر میلیون ها بیننده در سراسر دنیا با ابوبکر و عمر سخن گفته و مناجات می کنند و در پاسخ به این کلامش که دین اسلام را دین محبت یاد می کند باید بگوییم بله و شکی در آن نیست اما چرا برای مردم نمی گوید جنایاتی که یزید در مدینه مرتکب شد به سفارشات معاویه خال المومنین بوده؟! یا قتل عام در فتح ارمنستان توسط سپاه تحت امر عمر یا قطع دست و پای مردم در جنگ فلسطین توسط سپاه تحت امر عمر یا پختن گوشت انسان در فتح آندلوس توسط سپاه تحت امر عمر یا اعدام چهار فرسخی در طالقان ایران توسط سپاه تحت امر عمر یا مصالحه در جنگ با پرداخت کنیز در جنوب مصر توسط سپاه تحت امر عمر یا کشور گشایی و غنائم جنگی در فتح آفریقا توسط سپاه تحت امر عمر و... ؛ کدام یک از این اعمال به سیره پیامبر صلی الله علیه و آله شباهت دارد؟

### علي بن ابي طالب عليه السلام با آن شجاعتش کجا بود؟

کجای این ماجرا (هجوم به خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها) با شجاعت آقای قهرمان و شجاع ما علی بن ابي طالب مناسبت دارد که در زندگی خود همواره بر دیگران مسلط بود و در جنگ ها صحابه همراه او به جنگ با دشمن می رفتند و او برای دشمن تهدید محسوب می شد و با آن ها سخن می گفت و به امور آن ها و امور همسرش رسیدگی می کرد؟

گویا این شخص آن کسی نیست که شب هجرت و در جنگ أحد و خیبر و در همه مواقع خطر با گرفتن جان در کف دست خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را یاری رساند.

## تذکر

در ابتدا باید بگوییم ما در بخش پاسخ به شبهات پرداخته به این شبهات توضیح مفصل داده ایم اما یک سوال و اینکه چرا دکتر الهاشمی جنگ های امیرالمومنین با عایشه، طلحه، زبیر و معاویه را مثال نمی زند و به این وسیله جدال بین او و ابوبکر و عمر را کذب و دروغ می شمارد؟ آیا قتال و نبرد با آن ها نیز دروغ و کذب است؟ اگر شجاعت و قهرمانی امیرالمومنین را ملاک قرار می دهید چرا آن حضرت با آن همه شجاعت و قهرمانی هرگز در فتوحات ابوبکر و عمر شرکت نکردند؟ یا شاید می خواهند ادعا کنند نستجیر بالله آن حضرت شجاعتش را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله از دست داده بود؟! یا شاید امیرالمومنین می خواستند بر حسب وظیفه الهی خود منبری بر مشخص کردن حق از باطل نارضایتی خدا، رسول و خود را با خون ریزی ها و جنایات سپاهیان ابوبکر و عمر در کشور گشایی را به این وسیله مشخص کنند؟

چرا اسلام دین حقد و فتنه و خون خواهی شده است؟ (منظورشان اسلام شیعه است)  
آقایان ای صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تنها تلاش ما از بین بردن فتنه و گسترش فرهنگ تسامح و تساهل اسلامی بین مسلمانان و محدود ساختن فرهنگ خون و خون خواهی و حقد و کینه است.  
من در هیچ امتی از دنیا ندیده ام که این قدر خون و خون خواهی در دینشان باشد (!) از یهود سوال کردم آیا در دین شما خون خواهی شعارتان قرار گرفته است؟ گفتند: نه (!) چنین چیزی نیست.  
از مسیحیان انگلستان سوال کردم آیا شما با چنین کاری به خدایتان تقرب می جوئید؟ گفتند هرگز (!) مسیح به سوی ما آمد تا ما را از این کارها رهایی بخشد....  
بسیار خوب پس چرا فقط نزد ما مسلمانان و در اسلام خدا را در حقد و کینه و بر سر و کله هم زدن می بینیم و... و همواره صدای خون خواهیمان بلند است؟ چرا؟

## تذکر

نمی دانیم طبق آماری که دولت ها می دهند که بیش از هشتاد درصد از گذشته شدگان بی گناه در جنگ عراق که توسط غرب و اروپا آغاز شده است از شیعیان هستند آیا اینان به دست خود شیعیان کشته می شوند؟! و همین طور در بحرین، سوریه، لبنان، افغانستان و... آیا طرح و انتشار این گونه مطالب در مثل این شبکه بهترین نمونه حقد و کینه و تنفر و خون خواهی نیست؟ آیا سخنان الهاشمی آتش حقد و کینه را و خون خواهی را بر نمی انگیزد؟ در حال حاضر در سوریه و عراق چه خبر است؟ از طرفی آیا برگزاری مراسم عزاداری برای اهل بیت علیهما السلام خون خواهی است یا احترام و بزرگداشت آنان؟

تا کی؟ ای علما از خدا بترسید، ای مدعیان علم در سراسر دنیا از خدا بترسید و تقوا داشته باشید، به کتاب هایی که نزدتان هست بنگرید که هر دروغ گویی کتابی نوشته و در جلدي قرار داده و ما به آن اعتقاد پیدا کرده و احتجاج می نماییم؟

و اما اشکالات شیخ محمد الخزاعي بر سخنان آقای قزوینی بفرمایید.

## سخنان شیخ محمد الخزاعي

الجزاعي: بسم الله الرحمن الرحيم

به تمام ملت عزیز عراق و همه برادران عزیز ببینده عرب و مسلمانم در شبکه المستقله سلام عرض می کنم و به جناب سید قزوینی سلام عرض کرده و از ایشان که به عنوان متخصص این موضوع که قضیه بسیار مهمی هم هست دعوت این شبکه را اجابت نمودند تشکر و قدردانی می کنم.

من از ابتدا هم گفتم این علوم در حوزه تخصص من نیست؛ ولی با این وجود آمدم حال نتیجه هر چه می خواهد باشد و بر حسب معلومات و اطلاعاتی که جناب دکتر حسینی قزوینی بیان نمودند فقط دو مطلب فراموش شد که من آن ها را اضافه می کنم.

روایاتی که دلالت بر تهدید به هجوم می کند در حالی که هجوم اتفاق نیافتاد:

در کتاب العقد الفرید ج ۴، ص ۲۴۷ می گوید:

کسانی که از بیعت با ابوبکر سر پیچی نمودند علی و عباس و زبیر و سعد بن عباده بودند. علی و عباس و زبیر در خانه (حضرت) فاطمه (سلام الله علیها) نشستند تا این که ابوبکر عمر بن خطاب را به سوی آن ها فرستاد تا آن ها را از خانه خارج سازد و به او گفت اگر آن ها از این کار امتناع ورزیدند با آن ها به جنگ از این رو عمر در حالی که همراه خود مقداری آتش داشت تا در صورت امتناع آن ها خانه را به آتش بکشد به سوی خانه (حضرت) فاطمه (سلام الله علیها) آمد. تا این که با (حضرت) فاطمه (سلام الله علیها) برخورد کرد به او فرمودند: ای فرزند خطاب آیا آمده ای تا خانه ما را به آتش بکشی؟ عمر گفت آری مگر این که مانند دیگر مردم برای بیعت حاضر شوید این جا بود که علی از خانه خارج شد و با ابوبکر بیعت نمود.

ابو شوارب: یعنی در حقیقت اتفاقی نیافتاد.

الجزاعي: نه هیچ اتفاقی نیافتاد.

در کتاب الإمامه والسیاسه از امام فقیه ابن محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه دینوری روایت می کند.

می گوید ابوبکر از گروهی که برای بیعت با او حاضر نشده اند و نزد علی اجتماع کرده بودند جویا شد. از این رو عمر را به سوی آن ها فرستاد. او هم به سوی آن ها آمد و در حالی که آن ها در خانه علی جمع شده بودند را صدا زد. اما آن ها از خارج شدن از خانه امتناع ورزیدند از این رو دستور داد تا هیزم بیاورند. عمر گفت سوگند به خدایی که جان عمر به دست اوست یا از خانه خارج شوید یا خانه را با همه ساکنانش به آتش می کشم. به او گفتند ای ابا حفص حتی اگر (حضرت) فاطمه (سلام الله علیها) در خانه باشد؟ عمر باشد. از این رو همه برای بیعت خارج شدند مگر علی که در خانه ماند. علی گفت به خداوند قسم یاد کرده ام که از خانه خارج نشوم و لباس بر تن نکنم تا این که قرآن را جمع آوری نمایم. برادران ببینید روایات فراوانی هست که می گوید آن ها خانه را آتش زدند و روایاتی هم هست که می گوید...

## قطع سخنان الخزاعي از سوی الهاشمی و ممانعت از تکمیل آن

الهاشمی: چه کسی خانه را آتش زد؟ شما به ما گفتید مشخص کرده اند...

الجزاعي: ببخشید يك لحظه، يك لحظه.

الهاشمی: ... روایاتی که شما دارید مشخص کرده اند اول روایاتی که می گویند خانه آتش زده شد را می آورم البته با رعایت احتیاط تا موارد باطل و دروغ را ترویج نکرده باشیم.

الهاشمی: اجازه بدهید نکته ای را از آقای قزوینی بشنویم.

الجزاعي: اجازه بدهید کلام من به پایان برسد.



الهاشمي: مثل سايرين به شما ۳ دقيقه دادم.

الخراعي: به همه ۳ دقيقه داديد ولي به من كمتر داديد.

الهاشمي: اجازه بدهيد تا برادر قرويي صحبت كنند... اجازه بدهيد...

الخراعي: برادران عزيزم! برادران مشكل اين شبكه اين است كه در اين موضوع رعايت حقوق نمي شود و چون شبكه متعلق به خودشان است آقاي الهاشمي به هر شكلي بخواهد صحبت مي كند. اين شبكه حق ما را رعايت نمي كند.

الهاشمي: يوسف، يوسف (الهاشمي قصد دارد سخنان الخراعي و دكتر قرويي را قطع كند و با شلوغ كردن و صدا زدن تهيه كننده او را به قطع برنامه فرا خواند) الان يك فرصت تبليغاتي سريع بدهيد تا هيچ كس فرصت پيدا نكند در شبكه المستقله كه فرصت كامل مي دهد و همه صحبت مي كنند و همه بحث و مناقشه مي كنند و يكي از بزرگ ترين رهبران جامعه بشريت را بدون دليل متهم مي كنند (منظور عمر است) آن وقت با اين وجود مرا سرزنش مي كنند؛ آقا يك فرصت بدهيد.

### تذکر

بينيد چگونه الهاشمي با عالم (مثلا) شيعي (!!) منفعلانه برخورد مي كند و كلام او را قطع مي كند و اجازه نمي دهد تا سخنش را تمام كند و چگونه مي گويد عمر بدون دليل متهم شده است؟! آيا تا همين جا ادله اي كه جناب دكتر حسيني قرويي از كتاب هاي اهل سنت آوردند كفايت نمي كند؟

### تذکر (چهارمين عوام فريبي مناظره كندگان اهل سنت)

اصل روايت با بيان آن قسمتي كه دكتر ابوشوارب حذف نموده به اين شرح است:  
سدیر گوید من و ابوبصیر و یحییای بزاز و داود بن کثیر در مجلس نشسته بودیم که امام صادق علیه السلام با حالت خشم وارد شد چون در مکان خویش قرار گرفت فرمود: شگفت است از مردمی که گمان می کنند ما غیب می دانیم کسی جز خدای عزوجل غیب نمی داند. من می خواستم فلان کنیزم را بزنم او از من گریخت و من ندانستم که در کدام اطاق منزل پنهان شده است. سدیر گوید چون حضرت از مجلس برخاست و به منزلش رفت من و ابوبصیر و میسر خدمتش رفتیم و عرض کردیم قربانت گردیم آن چه درباره کنیزت فرمودی شنیدیم و ما می دانیم که شما علم زیادی دارید و علم غیب را به شما نسبت ندهیم؟! فرمود: ای سدیر مگر تو قرآن نمی خوانی؟ عرض کردم چرا، فرمود: در آن چه از کتاب خدای عزوجل خوانده ای؟ این آیه را دیده ای «مردی که به کتاب دانشی داشت گفت من آن را پیش از آن که چشم بر هم زنی نزد تو آورم»؟ (۴۰ سوره نمل) عرض کردم قربانت کردم این آیه را خوانده ام. فرمود: آن مرد را شناختی و فهمیدی چه اندازه از علم کتاب نزد او بود؟ عرض کردم شما به من خبر دهید. فرمود به اندازه یک قطره آب نسبت به دریا. عرض کردم قربانت کردم چه کم. فرمود: ای سدیر چه بسیار است آن مقداری که خدای عزوجل نسبت داده است به علمی که اکنون به تو خبر می دهم. ای سدیر باز در آن چه از کتاب خدای عزوجل خوانده ای این آیه را دیده ای؟ بگو (ای محمد) گواه بودن خدا و کسی که علم کتاب نزد اوست میان من و شما بس است (۴۳ سوره رعد)؛ عرض کردم قربانت کردم این آیه را هم خوانده ام. فرمود: آیا کسی که تمام علم کتاب را می داند با فهم تر است یا کسی که بعضی از آن را می داند؟ عرض کردم کسی که تمام علم کتاب را می داند؛ آن گاه حضرت با دست اشاره ای به سینه اش نمود و فرمود به خدا تمام علم کتاب نزد ماست، به خدا تمام علم کتاب نزد ماست.

پی نوشت:

(۱) الكافي، ج ۱، ص ۲۵۷

پایان چهارمین شب مناظره و اولین شب حضور دكتر سيد محمد حسيني قرويي

## مناظره دکتر سید محمد حسینی قزوینی با شبکه وهابی «المستقلة» پیرامون شهادت حضرت فاطمه سلام الله علیها (قسمت دوم)

ششمین شب مناظره و دومین شب حضور دکتر سید محمد حسینی قزوینی

### سخنان الهاشمی مدیر شبکه

الهاشمی: بینندگان گرامی السلام علیکم و رحمة الله و برکاته  
با گرم ترین سلام ها به شما خوش آمد می گویم و با قسمت ششم از مناظره پیرامون زندگانی خانم (حضرت) فاطمه زهرا (سلام الله علیها) که خداوند از او راضی گشته و درود و صلوات و برکات خود را بر پدر و خاندان طیب و طاهر و اصحاب با کرامت او و همه آنهايي که از آن ها به نیکی تبعیت می کنند تا روز قیامت فرو فرستد در خدمت بینندگان عزیز هستیم.  
این مناظره درصدد اثبات میزان اعتبار روایاتی است که علمای شیعه در خصوص مورد تعرض قرار گرفتن (حضرت) فاطمه (سلام الله علیها) توسط دشمنانش به امر ابوبکر و مباشرت عمر بن خطاب که منجر به شکستن پهلو و سقط جنین آن حضرت و آتش گرفتن خانه او گردید می باشیم.

این مناظره تاریخ اسلام را در قرون اولیه آن بازخوانی می کند؛ مناظره ای که بر بحث آزاد و نقدي جسورانه استوار گشته است. مناظره ای که با الهام از تجارب ملت های اروپا در نقد علمی جسورانه همراه با عقلانیت میراث دینی را به چالش کشیده و علما و صاحب نظران و محققان عرب را برای نقد یافته های فکری و دینی خود با روح عقلانیت فرا می خواند.  
مناظره ای که سعی می کند از خلال گفت گوی آزاد و بی پرده فرهنگ تسامح و تساهل، آزادی و حریت را در کشورهای عربی و اسلامی ترویج داده و با افکار قومی تند و خشن که با فکر و ترقی دشمنی داشته و هر گونه زور و خشونت را تجویز می کند مقابله نماید.

### تذکر

الهاشمی قصد دارد با این بخش از سخنان خود این نکته را القا نماید که شیعیان همان گروهی هستند که در دنیا دست به انجام اعمال خشونت بار و متعصبانه می زنند؛ وی تاکنون در قسمت های مختلف مناظره سعی نموده با این گونه سخنان نظر بینندگان و شنوندگان را نسبت به شیعیان عوض کند و آنان را کسانی نشان دهد که اهل تفکر و منطق نیستند.

به همه یاد آور می شوم که مناسبت طرح این مباحث برگزاری مجالس عزاداری است که در آغاز این ماه به مناسبت یاد بود شهادت (حضرت) فاطمه زهرا (سلام الله علیها) که خداوند از او راضی گردد می باشد. در این مجالس روایاتی مطرح می گردد که در آن ادعا شده گروهی که منظور از آن گروه بعضی از بزرگان صحابه می باشند (حضرت) زهرا (سلام الله علیها) را مورد تعدی قرار داده، خانه او را به آتش کشیده، پهلوئی او را شکسته و جنین او را سقط نموده اند.

به همین مناسبت شبکه های ماهواره ای شیعه، مجالسی از شیعیان را پخش می نمایند که مناسب است در این موضوع نظری داشته و با بررسی و مناقشه علمی پیرامون آن آثاری که از این مجالس بر تلاش هایی که در جهت تصحیح و اصلاح تفکر اسلامی و توجهات نسل های جوان و ارتباطات بین مذاهب اسلامی گذارده می شود را مورد توجه قرار دهیم.

### معرفی میهمانان

میهمانان ما در این قسمت از مناظره آقایان حسن الحسینی از «جمعیة الآل والأصحاب» از کشور بحرین، و دکتر محمد مصطفی ابوشوارب «رئیس گروه زبان عربی دانشکده تربیت دانشگاه اسکندریه» و صباح الخزاعی «مدرس ریاضیات دانشکده بیستول انگلستان» می باشند. هم چنین در این برنامه به صورت تلفنی با دکتر سید محمد قزوینی استاد حوزه علمیه قم و دارای درجه اجتهاد از مراجع تقلید حوزه علمیه قم در ایران ارتباط برقرار کرده ایم. از ابتدای این مناظرات آیه الله شیخ محمد علی الجناحی از علمای شیعه عراق با ما همراهی داشتند که مشارکت و همراهی ایشان را ارج نهاده و تلاش

خواهیم نمود در صورت وجود وقت با ایشان نیز ارتباط برقرار کنیم و در غیر این صورت امیدواریم عذر ما را به علت پاره ای از مشکلات که در تقسیم وقت برنامه پیش آمده پذیرا باشند.

### خلاصه نتایج برنامه های گذشته

بینندگان عزیز در طول برنامه های گذشته شرکت کنندگان شیعه سعی نمودند به شکل عمومی از روایات مورد نظرشان دفاع کنند روایاتی درباره شکستن درب خانه (حضرت) فاطمه (سلام الله علیها) و شکستن پهلو و سقط جنین ایشان که این روایات را شرکت کنندگان اهل سنت ما هم چون میهمان دانشگاهی عراقی، صباح الخزاعي تکذیب و رد نموده و آن را از نظر تاریخی و منطقی غیر صحیح دانستند. در این برنامه گفت و گو را با این آرزو پی می گیریم که حقایق بیشتری پیرامون این موضوع حساس برای ما آشکار گردد.

### تذکر

سخن الهاشمی مبنی بر این که اهل سنت این روایات را رد کردند نه تنها دروغی بیش نیست بلکه شرکت کنندگان در مناظره حتی موفق به مناقشه صحیح در یکی از روایات طرح شده از سوی جناب دکتر حسینی قزوینی هم نشدند. در انتها هم که الهاشمی عملاً شروع به حماسه سرایی کرده و زمان برنامه را به پایان رساندند.

### خوش آمد به جناب دکتر حسینی قزوینی

آیا ارتباط قزوینی با ما برقرار است؟ به محض این که ارتباط ایشان از قم با ما برقرار شد مستقیماً با ایشان گفت و گو خواهیم کرد و به ایشان فرصت خواهیم داد تا نسبت به مطالبی که در قسمت قبلی برنامه از سوی میهمانان برنامه (در غیاب جناب دکتر حسینی قزوینی) مطرح شده است را بررسی کنند.

قزوینی با عرض خوش آمد به شما؛ مطالبتان را بفرمایید.

### سخنان جناب دکتر حسینی قزوینی

دکتر قزوینی: آقای دکتر هاشمی السلام علیکم ورحمة الله و برکاته.

الهاشمی: وعلیک السلام و رحمة الله و برکاته.

دکتر قزوینی: أعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

خدمت برادران حاضر در برنامه و بینندگان برنامه شبکه المستقله در سرتاسر جهان سلام عرض می کنم.

### عذرخواهی از عدم مشارکت در برنامه گذشته

دکتر قزوینی: در برنامه قبل با وجود این که جناب دکتر الهاشمی با من تماس گرفته و خواستار شدند تا در برنامه مشارکت داشته باشم اما بنده به سبب هم زمانی این برنامه با سخنرانی که حدود دو سال است هر شب جمعه در شبکه سلام برگزار می کنیم توفیق مشارکت در این برنامه را نداشتم؛ لذا امروز از طریق تکرار این برنامه در ساعت ۵ به وقت ایران از سخنان برادران عزیز حاضر در برنامه مطلع گردیدم.

### گلایه جناب دکتر حسینی قزوینی از اتهام الحسینی مبنی بر کذب و تدلیس

دکتر قزوینی: متأسفانه بسیاری از مطالبی که توسط بعضی از شرکت کنندگان در برنامه گذشته مطرح شد مخصوصاً مطالبی که از سوی برادر عزیز الحسینی مطرح شد و مرا متهم به کذب و تدلیس و تقطیع (نقل بخشی از روایت به صورت گزینشی) کردند مرا به شدت ناراحت کرد؛ به نظر من این (نحوه برخورد) خلاف ادب مناظره و خلق نیکویی است که هر شخص مسلمان باید به آن آراسته باشد.

### الحسینی در سخن خود تدلیس کرده

دکتر قزوینی: این برادر عزیز خودش در عبارتی از شهرستانی مقداری از کلام او را تقطیع نمود و بعد قسمتی از آن را نقل و قسمتی از آن را حذف نمود؛ پس اگر تقطیع در کلام صاحب کتاب تدلیس به حساب می آید او خود نیز تدلیس نموده. جای بسی تأسف است که الحسینی با عبارات تند و خشنی سخن گفت که فکر نمی کنم لایق برادر عزیز مسلمانی باشد و من قصد ندارم به او پاسخ بدهم بلکه فقط به پاسخی که قرآن کریم داده بسنده می کنم و آن این که فقط بگویم: سلاماً، سلاماً. بحث و سخن در این موضوع را طولانی نکنم و وارد اصل موضوع شوم.

### پاسخ به اتهامی که درباره «حاطب لیل» بودن جوینی طرح شد

دکتر قزوینی: قبل از بیان بعضی مطالب در مورد بحث لازم است بگویم برادر عزیز الحسینی که گفتند جوینی «حاطب لیل» بوده است برای سخن خود هیچ منبعی ذکر نکردند تا ببینیم این عبارت از کجا و در چه کتابی آمده است؟ اضافه بر این که «حاطب لیل» بودن دال بر ضعف کسی نیست؛ چون با وجود حاطب لیل بودن این جریح همه بر وثاقت او اجماع دارند، کتاب الثقات، ج ۲، ص ۶۹۵ و ذهبی درباره او می گوید این جریح حاطب لیل بوده است سیر أعلام النبلاء، ج ۶، ص ۳۲۱ و این نسبت به مطالب مطرح شده در قسمت قبل.

### در خواست جناب دکتر حسینی قزوینی از الهاشمی مبنی بر تغییر زیر نویس برنامه

دکتر قزوینی: ان شا الله بعد از آن که بعضی از روایات صحیح را در این برنامه قرائت کردم از جناب دکتر الهاشمی می خواهم که دیگر در زیر نویس برنامه ننویسند که شیعه حتی يك روایت صحیح در قضیه هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) نیاورده اند بلکه از جناب دکتر الهاشمی می خواهم که بنویسند شیعه چهار روایت در مورد این قضیه ذکر نموده اند که باید برادران عزیز اهل سنت در اعتبار این روایات چهارگانه مناقشه کنند. اما راجع به آن چه از شهرستانی به نقل از «نظام» نقل شد ان شا الله به زودی درباره آن مطالبی عرض خواهم کرد.

### تحقیق پیرامون سند روایت ابن ابی شیبیه

دکتر قزوینی: روایت اول در قسمت گذشته به روایت ابن ابی شیبیه اشاره و گفته شد تمام راویان این حدیث ثقه هستند. غیر از آن چه برادر عزیز ابوشوارب گفتند که امکان نداشته «اسلم» غلام عمر این قضیه را روایت کرده باشد چون عمر بن خطاب شش ماه بعد از ماجرای خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها او را از مکه خریده بوده است.

اولاً برادر عزیز «مزی» که از ارکان رجالی علمای اهل سنت است می گوید اسلم غلام عمر زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را درک نموده است؛ تهذیب الکمال، مزی، ج ۲، ص ۵۳۰

ثانیاً خریده شدن او بعد از گذشت شش ماه از ماجرای خانه حضرت زهراء سلام الله علیها بر این مطلب دلالت نمی کند که اسلم غلام عمر شاهد این قضیه نبوده است. چون امکان دارد در زمان واقعه او همراه با صاحب خود در مدینه بوده باشد و بعداً به ملکیت عمر بن خطاب در آمده باشد. در برنامه گذشته این روایت یعنی روایت ابن ابی شیبیه در المصنف، ج ۸، ص ۵۷۲ را با وثاقت تمام روایانش ذکر نمودم که در صورت لزوم می توانم وثاقتش را تکرار کنم.

### بحث پیرامون سند روایت بلاذری

دکتر قزوینی: روایت دوم روایت بلاذری متوفای سال ۲۷۰ هـ است که می‌گوید: ابوبکر جهت بیعت دنبال علی فرستاد. عمر در حالی که تازیانه‌ای به همراه داشت (حضرت) فاطمه (سلام الله علیها) را درب خانه ملاقات نمود؛ (حضرت) فاطمه (سلام الله علیها): ای فرزند خطاب آیا تو می‌خواهی درب خانه مرا به آتش بکشی؟ گفت آری؛ این از آن چه پدرت آورد قوی‌تر است انساب الاشراف، ج ۲، ص ۵۸۶ و این متون از برنامه «المکتبۃ الشاملة» برگرفته شده است؛ اما بحث در سند روایت:

اولین راوی مدائنی است که ذهبی درباره او می‌گوید او شخصی علامه، حافظ، ثابت و راست گو در روایاتش بوده است و یحیی بن معین درباره او گفته است ثقة، ثقة، ثقة؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج ۱۰، ص ۴۰۱

راوی دوم مسلمة بن محارب است که ابن حبان در کتابش او را توثیق می‌کند؛ الثقات، ج ۷، ص ۴۸۰

راوی سوم سلیمان تیمی است؛ مزی از شعبه روایت کرده است کسی را به راست گویی سلیمان تیمی ندیدم و هرگاه از پیامبر اکرم روایت می‌کرد رنگش متغیر می‌شد؛ تهذیب الکمال، ج ۱۲، ص ۸ شرح حال سلیمان بن طرخان تیمی و عبدالله بن احمد از پدرش نقل می‌کند او ثقة است. عجلی گفته است او تابعی و ثقة است؛ معرفة الثقات، ج ۱، ص ۴۳۰ و ابن معین و نسائی هم گفته اند او ثقة است؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج ۴، ص ۱۷۶

### شرح حال عبدالله بن عون و جواب از اشکال درباره او

دکتر قزوینی: نکته مهم درباره عبدالله بن عون است که می‌گویند او پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درک نکرده است. در این باره باید بگویم ابن سعد در الطبقات الکبری ج ۷، ص ۱۹۸ گفته است بکار بن محمد برای ما روایت نمود که ابن عون گفته است او همواره آرزو داشت رسول خدا صلی الله علیه و آله را ببیند؛ اما آن حضرت را ندید مگر اندکی قبل از وفاتش که به این خاطر بسیار خشنود شد.

از این رو وقتی ثابت شد عبدالله بن عون از صحابه بوده است احتیاج به توثیق ندارد ولی با این وجود علی بن المدینی درباره او گفته است در بین قوم ما هم چون ابن عون و ایوب یافت نمی‌شود و ابن حبان می‌گوید او از حیث عبادت، فضل و ورع از سادات زمان خود بوده است؛ کتاب الثقات، ج ۷، ص ۳ و تاریخ البخاری الکبیر، ج ۵، ص ۱۶۳

### روایت طبری در تهدید به آتش زدن

دکتر قزوینی: روایت سوم روایت محمد بن جریر طبری است؛ این روایت را به عنوان تهدید به آتش زدن ذکر کرده اند. عمر بن خطاب گفت به خدا سوگند یا خانه را با همه ساکنانش به آتش می‌کشم یا این که باید از خانه برای بیعت خارج شوید؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۳

### شرح حال راویان حدیث

دکتر قزوینی: در قسمت گذشته بیان کردم اولین راوی این روایت حمید بن محمد است؛ مزی می‌گوید از یحیی بن معین راجع به محمد بن حمید رازی سوال شد او گفت او ثقة است؛ تهذیب الکمال، ج ۲۵، ص ۱۰۰

جریر بن عبد الحمید القرط الضبی او اضافه بر این که از راویان صحیح بخاری و صحیح مسلم است محمد بن سعد در الطبقات درباره او گفته است او ثقة و با دانشی فراوان است؛ تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۵۴۴

مغیره بن مقسم الضبی او نیز از راویان بخاری و مسلم است. برادران اهل سنت در بسیاری از موارد برای اثبات وثاقت راوی به این مطلب استناد می‌کنند که او از رجال بخاری و مسلم است. اضافه بر این یحیی بن معین گفته است مغیره بن مقسم ثقة و مامون است و نسایی گفته است مغیره ثقة است؛ تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۴۰۰

زیاد بن کلیب یکی دیگر از راویان این روایت است؛ عجلای از بزرگان علمای رجال اهل سنت درباره او گفته است او در حدیث ثقة است و نسایی گفته است او ثقة است؛ تهذیب الکمال، ج ۹، ص ۵۰۶ و ذهبی درباره او گفته است او حافظ و متقن است؛ الکاشف فی معرفة من له راویة فی الكتب الستة، ج ۱، ص ۴۱۲ و ابن حجر گفته است او ثقة است؛ تریب التهذیب، ج ۱، ص ۲۲۰

#### روایت ندامت ابوبکر از هجوم به خانه فاطمه سلام الله علیها

دکتر قزوینی: روایت چهارم پشیمانی ابوبکر از هجوم را طبری و ذهبی و غیر این دو این گونه روایت کرده اند: از ابوبکر روایت شده که هنگام فرا رسیدن مرگش گفت من بر چیزی افسوس نمی خورم مگر برای سه کاری که مرتکب آن شدم. تا آن جا که گفت ای کاش خانه فاطمه را نگشوده بودم و با آن ها نجنبیده بودم. این روایت در تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۱۹، تاریخ الإسلام، ذهبی، ج ۳، ص ۱۱۸، المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۱، ص ۶۲ و مجمع الزوائد، هیثمی، ج ۵، ص ۲۰۲ نقل شده است.

در صحت این روایت کفایت می کند که ضیا الدین مقدسی حنبلی از بزرگان علمای اهل سنت می گوید این حدیث از ابوبکر حسن است؛ الأحادیث المختارة، ج ۱، ص ۹۰. این ضیا الدین مقدسی است که از ارکان اساسی علم رجال و جرح و تعدیل اهل سنت است که علامه ذهبی درباره او می گوید او امام، عالم، حافظ، حجت، محدث شام، و شیخ السنة... است؛ تذکرة الحفاظ، ج ۴، ص ۱۴۰۵

#### بحثی پیرامون علوان بن داود، راوی که مورد اشکال در این روایت است

دکتر قزوینی: علوان بن داود بجلی در این روایت قرار گرفته که او را ابن حبان در کتابش توثیق کرده است؛ الثقات، ج ۸، ص ۵۲۹

#### رد اتهام سهل انگاری بر ابن حبان

دکتر قزوینی: ممکن است بعضی از برادران اهل سنت درباره ابن حبان بگویند او متساهل در توثیق بوده، یعنی به راحتی هر کسی را توثیق می کرده است و این در حالی است که این ادعا پذیرفته نیست؛ چرا که ذهبی در کتابش الموقظة فی علم مصطلح الحدیث، ص ۷۹ می گوید چشمه معرفت ثقات، تاریخ بخاری و ابن ابی حاتم و ابن حبان هستند. سیوطی نیز می گوید هر کس درباره ابن حبان بگوید ابن حبان متساهل در حدیث بوده است سخنش صحیح نیست؛ کتاب تدریب الراوی، ج ۱، ص ۱۰۸

#### حل مشکل منکر الحدیث بودن علوان بن داود بجلی در روایات منقول از او:

دکتر قزوینی: بعضی می گویند او (علوان بن داود بجلی) منکر الحدیث بوده (لذا نمی توان روایات او را قبول نمود)؛ در پاسخ باید عرض کنم منکر الحدیث بودن دلالت بر عدم اعتبار روایات او نمی کند؛ ابن حجر عسقلانی در شرح حال حسین بن فضل بجلی می گوید اگر بنا باشد هر کسی را به صرف این که روایت منکر نقل می کند در زمره ضعفا بدانیم دیگر هیچ کس سالم نخواهد ماند؛ کتاب لسان المیزان، ج ۲، ص ۳۰۸. ذهبی نیز می گوید این گونه نیست که هر کس حدیث منکر روایت کند مورد تضعیف قرار گیرد؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۱۸

پس این ها جمعا چهار روایت در قضیه هجوم به خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها است که در کتاب های برادران اهل سنت ذکر شده است.

### تاکید بر لزوم رعایت احترام اهل سنت و خودداری از اهانت

دکتر قزوینی: بینندگان عزیز و حاضران محترم در برنامه همان گونه که در برنامه قبل هم تذکر دادم بنا و رویه ما بر این است که نستجیر بالله مطالبی را بیان نکنیم که موجب اهانت به صحابه شود و در طول این مدت دو سالی که هر هفته در شبکه سلام برنامه داشته ایم قبل از هر برنامه بر این نکته تأکید ورزیده ایم که هر گونه اهانت به اهل سنت و عقائد آن ها را گناه نابخشودنی می دانیم و من همواره این عبارت را تکرار می کنم که «حتی اگر کلمه ای سهوا یا از روی خطا بر زبان من جاری گشت و از آن بوی اهانت استشمام می شود من از برادران اهل سنت عذر می خواهم».

### فرق میان نقل قضایای تاریخی و اهانت به خلفا

دکتر قزوینی: اما اهانت چیزی است و نقل اخبار و وقایع تاریخی چیز دیگر؛ ما همیشه وقایع تاریخی را بدون این که مثلاً بگوییم این وقایع چنین و چنان است و یا این که ما به آن اعتقاد داریم یا نداریم نقل می کنیم. با توجه به این قضایا دیگر برادر عزیزم ابوشوارب که در برنامه قبل بر خلاف برادر عزیز الحسینی با بیانی زیبا سخن گفتند و به این سبب خوشحالی مرا برانگیختند دیگر نگویید برادران شیعه ما حتی يك روايت صحيح در قضیه هجوم نیاورده اند. حال اگر ایشان مناقشه ای در این چهار روایتی که ذکر نمودم دارند من در خدمت ایشان هستم.

اما راجع به برادر عزیز الحسینی که اتهام کذب و دروغ و تدلیس به من وارد نمودند. اگر تقطیع عبارت تدلیس به حساب می آید الحسینی هم تدلیس نموده است. الحسینی بین خود و خدای خود نسبت به آن مطلبی که بیان کرده مسئول است. به این برادر عرض می کنم اگر تقطیع کلام علامت تدلیس است پس او خود نیز تدلیس نموده است؛ چون وی از الملل و النحل شهرستانی عبارت نظام را بدون این که تمام عبارت او را بیان کند و از عباراتی که حذف نمود هیچ اهانتی به خلیفه را شاهد نیاورد بلکه فقط بعضی از عبارات را به صورت تقطیع شده ذکر نمود ولی من این را تدلیس نمی گویم چون تدلیس معنای دیگری دارد.

اما برادر عزیزم گفتند من از «شهرستانی» مطلب نقل کرده ام، برادران عزیز و بینندگان گرامی! نوار ضبط شده برنامه موجود است که من گفتم شهرستانی از نظام «نقل» نموده است؛ فقط يك اشتباه لفظی پیش آمد که من سهوا به جای نظام گفتم جاحظ، یعنی در حقیقت واسط بین من و بین نظام، شهرستانی است و من عبارت تضعیف شهرستانی بر نظام را بیان نمودم.

### مدح نظام نزد علمای اهل سنت اهل سنت

دکتر قزوینی: اگر برادر الحسینی خواسته اند که تضعیف شهرستانی به نظام را بگویند، ادب مناظره اقتضا می نمود که درباره این شخص هم مطالب مدح و هم مطالب ذم را طرح کنند سپس به مرحله نتیجه گیری برسند؛ نظامی که شهرستانی و بعضی دیگر او را با اتهام کذب و غیره رد می کنند صفدی از بزرگان علمای اهل سنت در کتابش الوافی بالوفیات، ج ۶، ص ۱۳ درباره او می گوید ابراهیم (منظور نظام است) شخصی با زکاوت بوده است.

خطیب بغدادی می گوید ابراهیم بن سیار ابواسحاق النظام وارد بغداد شد و یکی از قهرمانان اهل نظر و کلام بود...؛ تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۹۴؛ ابن ماکولا در کتابش إكمال الکمال، ج ۷، ص ۳۵۷ می گوید اما نظام... یکی از قهرمانان عرصه کلام و صاحب اشعار ملیح و رفیق است.

دکتر قزوینی: برادران عزیز و بینندگان گرامی اگر بخواهیم يك راوي پیدا کنیم که درباره او جرحی وارد نشده باشد و فقط وثاقت برای او ذکر شده باشد فکر نمی کنم حتی يك راوي به این شکل بیابیم. ذهبی حتی درباره صحابه می گوید نشد که درباره شخص معتبری سخن به میان آید و حال آن که سخن از بی اعتباری او به میان نیاید و اگر بنا باشد باب تضعیف راوي را به روی خود بکشاییم عده زیادی از صحابه و تابعین و ائمه (منظور کسانی هستند که در مذهب اهل سنت لقب امام می گیرند) در آن داخل خواهند شد؛ مقدمه کتاب الرواة النقات المتکلم فیهم بما لا یوجب ردّهم، ص ۲۳.

همو (ذهبی) و نیز ابن حجر عسقلانی کلامی از شعبه که از بزرگان علمای اهل سنت است نقل می کنند و می گویند شخصی از اصحاب حدیث را ندیدیم مگر این که اهل تدلیس باشد مگر عمرو بن مرّة. سیر اعلام النبلا، ج ۵، ص ۱۹۷ و تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۸، ص ۹۰.

درباره مطالبی که راجع به اتهام به تدلیس از ذهبی و ابن حجر ذکر شد باید برادر الحسینی یا جواب دهند و یا در مطالبی که از ذهبی و ابن حجر در این موضوع ذکر شد مناقشه کنند.

#### وجود تضعیف و توثیق درباره يك نفر او را حسن می کند

دکتر قزوینی: نکته دیگری که لازم است درباره آن برادر الحسینی را به آن متوجه سازیم این است که اگر شخصی را هم تضعیف و هم توثیق نموده باشند این شخص بنا بر مبنای علم رجال علمای اهل سنت در جرح و تعدیل به درجه «حسن» می رسد؛ ابن حجر عسقلانی در کتابش «القول المسدد» از بضعة بن سوید بن خجیر باهلی بصری، عبارتی از رجال اهل سنت در ضعف او و عبارتی در وثاقت او ذکر می کند و در آخر نتیجه می گیرد و حکم می کند که او در حدیث به درجه حسن می رسد؛ القول المسدد فی مسند احمد، ص ۵۰.

هم چنین در تهذیب التهذیب در شرح حال عبدالله بن صالح کاتب اللیث عباراتی مختلف در تضعیف و توثیق او نقل می کند و در آخر می گوید چون درباره او اختلاف وجود دارد حدیث او حسن می شود و هم چنین درباره هشام بن سعد، هانی بن خراش، صلیح بن سلیمان و رویان متعدد دیگری که درباره آن ها هم تضعیف و هم توثیق وارد شده است می گویند این راوی مختلف فیه است یعنی درباره او اختلاف در وثاقت و ضعف وجود دارد از این رو به درجه حسن رسیده و روایت راوی حسن نزد برادران اهل سنت مورد قبول است. تمام آن چه که از شهرستانی در تکذیب نظام ذکر شده درباره غیر نظام از کسانی که روایاتشان نزد اهل سنت مورد قبول است وارد شده است. اما آن چه که برادر الحسینی در قضیه تکذیب شهرستانی نسبت به نظام ذکر کرد در این جا نکات متعددی قابل ذکر است و آن چه شهرستانی در تضعیف نظام بیان داشته است که او چه و چه نوشته است و چه و چه انجام داده است، تمام این عباراتی که شهرستانی از نظام نقل کرده همین عبارات درباره کتاب های دیگر نیز وجود دارد و این مطالب منحصر به نظام نمی شود؛ که اگر وقت اقتضا کند ان شا الله این گونه قضایا را ذکر می کنم.

#### پاسخ به آن چه گفته شد امیرالمومنین از سینه زنی به هنگام مصیبت نهی نموده است

دکتر قزوینی: اما در رابطه با آن چه که برادر ابوشوارب درباره این کلام امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه، ص ۱۴۰ ذکر کردند که آن حضرت فرموده است هر کس به هنگام مصیبت به روی پای خود بزند اجرش ضایع شده و بعد از این جمله به شیعه حمله می کند که چرا شیعه به سر و سینه خود می زند و چه و چه...؛ در پاسخ باید عرض کنم برادر عزیز عبارتی که خواندید در نهج البلاغه آمده و ما منکر وجود آن نیستیم. امیرالمومنین علیه السلام فرموده اند جزع نمودن برای مردگان قبیح است مگر بر رسول خدا و لی در همان نهج البلاغه ج ۴، ص ۷۱ از امیرالمومنین علیه السلام خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است ای رسول خدا جزع در مصیبت قبیح است مگر برای مصیبت شما؛ پس جزع نمودن در مورد افراد عادی قبیح است ولی نسبت به اشخاصی مثل رسول خدا و یا (حضرت) فاطمه زهرا سلام الله علیها یا علی بن ابی طالب علیه السلام عادی نیست.



## تذکر

منظور امیرالمومنین از این گفته این نیست که در مرگ دیگران عزاداری نکنیم زیرا می بینیم ایشان در مرگ همسرشان یا پیروانشان اشک می ریختند؛ منظور ایشان این است که ارزش و جایگاه شما آنقدر رفیع است که شایسته است همواره در هر غمی برای شما نیز اشک بریزم همان گونه که این واقعه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز رخ داده است. در آن موقع مردم بر شهدای خود گریه می کردند و کسی نبود که بر حمزه سید الشهداء بگرید و رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: حمزه گریه کننده ندارد؛ هنگامی که زنان انصار سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنیدند گریه بر شهدای خود را رها و بر حمزه سید الشهداء گریه کردند و این موضوع به صورتی شده بود که ابن عبدالبر و احمد بن حنبل نقل کرده اند که تا مدت ها از این ماجرا اگر کسی در مدینه عزیزی را از دست می داد اول بر حمزه سید الشهداء و پس از آن بر عزیز خود گریه می کرد.

## پی نوشت:

(۱) مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۰

(۲) الإستیعاب فی معرفة الاصحاب، ابن عبدالبر، ج ۱، ص ۲۷۵

بنابراین اشک ریختن و شیون کردن در عزای از دست دادن عزیزان ایراد شرعی ندارد بلکه رفتار هایی که ممکن است پس از آن مانند کفر گویی، ناراضی بودن به رضای خدا و ... از اشخاص سر بزند مشکل دارد همان طوری که عزیزی تعریف می کرد مردم فلان کشور (در حال حاضر) سر کوچکترین موضوعات شروع کفر گویی به خدا و ناسزا گویی به اهل بیت می کنند. پس جواب ما به آنان و امثالشان همان گفته امیرالمومنین است که جزع نمودن در مورد افراد عادی قبیح است.

هم چنین برادر عزیز الحسيني لازم است به این نکته توجه داشته باشند که احمد بن حنبل درباره عمل عایشه ام المومنین در وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده است که او می گوید من به پا خواستم و همراه با دیگر زنان بر سینه و صورت های خود می زدیم. اگر ضربه بر پا موجب حبط عمل می شود پاسخ این برادر عزیز در قضیه سینه زنی و بر صورت زدن عایشه چه می تواند باشد؟ این موضوع در مسند احمد، ج ۶، ص ۲۷۴، مسند ابی یعلی، ج ۸، ص ۶۳، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۱، السیره النبویه، ابن کثیر دمشقی سلفی، ج ۴، ص ۴۷۷ آمده است.

## پاسخ راجع به کلام امیرالمومنین در نهي اصحاب درباره دشنام گویی (پنجمین عوام فریبی مناظره کنندگان اهل سنت)

دکتر قزوینی: این پاسخ راجع به این موضوع و اما درباره آن چه که برادر عزیز درباره نهي امیرالمومنین علیه السلام به یاران خود از این که سب کنند و لعن کننده باشند؛ گمان می کنم برادر عزیزم برایشان سهوی رخ داده این عبارت به این شکل در نهج البلاغه نیامده «نهي عن أن یكونوا سبابین أو شتامین أو لعانین»؛ بلکه عبارت در نهج البلاغه ج ۲، ص ۱۸۵ این گونه آمده است: «قد سمع قوما من أصحابه یسبون أهل الشام قال إنی أکره لکم أن تكونوا سبابین».

امیرالمومنین علیه السلام شنیدند که گروهی از یارانش اهل شام را دشنام می دهند ایشان فرمود: من اکراه دارم از این که اهل دشنام باشید؛ پس عبارت سبابین در این متن هست ولی کلمه شتامین و لعانین وجود ندارد.

از این رو ظاهراً برای این برادر عزیز سهوی رخ داده است. ولی در همین خطبه علی بن ابی طالب می فرماید: ولی اگر شما اعمال و رفتار آن ها را بیان کنید بهتر است. پس امیرالمومنین علیه السلام اصحاب خود را از سب و دشنام دیگران نهي فرمود و آن ها را امر فرمود که جنایات و اعمال خلاف سنت، خلاف شرع، خلاف شریعت و خلاف کتاب خدای را که از آن ها سر می زند را بیان کنند؛ چیزی که در نهج البلاغه آمده به این صورت است و بر فرض که دشنام حرام باشد درباره روایت صحیح مسلم که می گوید «ان معاویة امر بسب علی» چه می گوید؟ من از این برادر عزیز می خواهم اگر عبارتی از امیرالمومنین علیه السلام در نهي آن حضرت به اصحاب خود از دشنام اهل شام را ذکر می کنند چرا آن چه را

که مسلم در صحیح خود نقل کرده است را نقل نمی کند؟ معاویه بن ابی سفیان سعد وقاص را امر کرد و گفت چه چیز تو را از دشنام ابوتراب نهی نموده است؟ این عبارت در صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۱ و سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۰۱ ذکر شده است. زمخشری می گوید بنی امیه به خاطر سنتی که معاویه گذارد علی را در بیش از هفتاد هزار منبر لعن نمودند.

الهاشمی: دکتر قزوینی خدا به شما طول عمر بده من تا این لحظه از برنامه حدودا نیم ساعت تمام به شما وقت دادم. خداوند به شما جزای خیر بدهد. شما يك دقیقه دیگر وقت دارید تا بحثتان را جمع کنید که در این صورت ثلث برنامه برای شما بوده است؛ گمان می کنم این رویه معقولي است تا دیگر برادران هم بتوانند سخنان شما را حاشیه بزنند. لطفا سخنتان را در يك دقیقه تمام کنید خداوند از شما راضي باشد و ما و شما را به راه حق هدایت کند(!)

دکتر قزوینی: خداوند به شما جزای خیر بدهد. من هم از شما بابت این برنامه و قسمت قبلی برنامه تشکر می کنم که بدون این که کلام مرا قطع کنید به من اجازه دادید تا مطالبم را مطرح کنم. من سخن دیگری ندارم؛ ان شا الله من شنونده مناقشه برادران عزیز حاضر در استودیو هستم.

الهاشمی: بسیار خوب خدا به شما طول عمر بدهد، الآن شما به تعلیقات و مطالب برادران عزیز حاضر در برنامه گوش بدهید. من از نزدیک ترین حاضران در برنامه دکتر محمد مصطفی ابوشوارب آغاز می کنم. گوش فرا می دهیم به سخنان دانشگاهی مصري، رئیس گروه زبان عربی در دانشکده تربیت دانشگاه اسکندریه در رابطه با سخنان قزوینی از حوزه علمیه قم؛ بفرمایید.

### سخن ابوشوارب

بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على أشرف المرسلين سيدنا محمد عليه وعلى آله وصحبه ومن اتبعه بإحسان إلى يوم الدين خير صلاة وأزكى سلام من الله.

برادران عزیز در ابتدا تشکر می کنم از آیه الله محمد قزوینی برای نکاتی که در این برنامه بیان داشتند. ولی هم چنان ایشان را می بینم که اصرار بر اثبات شنیع ترین تهمت ها به صحابه پیامبر اکرم دارند و آن تهمت تعدی و هجوم به خانم (حضرت) فاطمه زهرا (سلام الله علیها) که خداوند از او راضي گردد و درود و سلام خود را بر او و پدر و همه صحابه پیامبر فرو فرستد می باشد. روایات طرح شده ای که عمر را متهم می کند توسط دشمنان او جعل شده اند(!!!) این تهمت که به طور مستقیم متوجه عمر بن خطاب گردیده خیلی از اشخاص به خوبی درک می کنند سر این اتهام به حقد و کینه ای بر می گردد که از سوی منافقین آتش پرست متظاهر به اسلامی که آتش آن ها را عمر بن خطاب خاموش کرده و سرزمین آن ها را فتح نموده است طرح می گردد تا آن جا که در نهایت توسط یکی از متعصبین آن ها به نام ابولولو فارسی به قتل رسید.

### تذکر

عزیزان توجه کردند چگونه ابوشوارب بحث نژادی را مطرح کرد تا افکار عمومی را از موضوعات مطرح شده از روایات گرفته تا لعن امیرالمومنین منحرف کند؟

### روایات مطرح شده دلالتی بر وقوع جنایت نمی کند

ابوشوارب: آیه الله قزوینی اصرار عجیبی بر این دارند که بگویند چهار روایت وجود دارد که بر وقوع این حادثه تاکید دارد و از دکتر الهاشمی می خواهد تا زیرنویس برنامه را تغییر داده و بگوید چهار روایت صحیح در اثبات این اتهام وجود دارد؛ من به تفصیل وارد رجال این روایات نمی شوم ولی در يك جمله باید گفت در تمام این روایات وقوع جنایت ثابت نشده است.

## تذکر

سوال ما این است چرا جناب ابوشوارب می گوید من به تفصیل وارد رجال این روایات نمی شوم؟ آیا علت این نیست در این صورت خودشان هم مجبور می شوند به صحت آنان اعتراف کنند؟

ادعا بر این که تمام این روایات ضعیف اند(به ادله دقت کنید)

ابوشوارب: اگر همراه ما باشید می بینید که تمام این روایات ضعیفند و ما به اذن خدا ضعف همه را ثابت می کنیم. ولی تعبیر صحیح تر این است که بگوییم این روایات قوی نیستند. یعنی به صورت صد در صد صحیح نیستند.

ابن ابی شیبه شرط صحت را در روایات خود مد نظر نمی گیرد!!!

ابوشوارب: بهتر این است که درباره این روایات که تنها مصدر مورد اعتماد در آن روایات مصنف ابن ابی شیبه است و کراً در مورد این مصدر گفته ایم که نمی توانیم اعتماد صحت در مورد این روایت داشته باشیم(چون نقل نکرده اند). یعنی در مورد روایت این کتاب نمی توان گفت همه صحیح هستند.

## تذکر

آیا نزد برادران اهل سنت شرط نشدن صحت در روایتی دلالت بر عدم صحت دارد؟! اگر این چنین باشد لازم است بگویند همه روایات مسند احمد، موطا مالک، سنن ابی داود، ترمذی، ابن ماجه و نسایی ضعیف هستند چون مانند صحیح بخاری و مسلم صحت در آن ها شرط نشده است.

تکرار این سخن که این روایات فقط دلالت بر تهدید دارند!!!

ابوشوارب: متن روایت مجرد تهدید است. عین مطلبی که در دو کتاب بلاذری و ابن جریر طبری آمده؛ همه این روایات که حضرت آیه الله قزوینی بیان کردند بر اصل وقوع واقعه دلالتی ندارد بلکه فقط اشاره به این مطلب دارد که عمر بن خطاب تهدید به آتش زدن درب خانه نموده است. پس همه قصه این است که طبق روایت بلاذری خانم (حضرت) فاطمه (سلام الله علیها) که می گوید آیا درب خانه مرا آتش می زنی؟ این نهایت آن تهمتی است که متوجه عمر بن خطاب می شود نه کمتر و نه بیشتر.

مؤلف کتاب هایی که روایات مورد بحث را ذکر کرده اند صحت را در روایاتشان شرط نکرده اند!!!

ابوشوارب: علی رغم ضعف و غیر قابل اثبات بودن این روایات و با توجه به این که جناب قزوینی از علما رجال و متخصصان این فن هستند می دانند که فرق زیادی بین محدثین منهج روایت و منهج درایت وجود دارد. علمایی که از آن ها روایت نقل کرده اند همه از آن دسته از علمایی هستند که روایات را بر اساس تألیفات خود گرفته اند یعنی آن ها شرط کرده اند که بر اساس صحت نقل روایت کنند نه صحت منقول. مثلاً من کتابی تألیف می کنم قزوینی عبارتی را نقل می کند و من او را تصدیق می کنم یعنی من آن را از آیه الله قزوینی نقل کرده ام لکن تا زمانی که من درباره آن شك و گمانی داشته باشم به آن اعتقاد ندارم تمام این روایات آن گونه که گفتیم روایاتی است که از بقعه کراعت از صحابه پیامبر اکرم علیه الصلاة والسلام و مخصوصاً امام عمر بن خطاب که خدا از او راضی شود و او را راضی گرداند صادر شده است. هم چنین آیه الله قزوینی و غیر او از علما فاضل شیعه و مراجعی که این موضوع را تأیید می کنند و علمایی که در این مناظرات با ما مشارکت داشتند مطلقاً عاجز بودند از این که حتی يك روایت صحیح و یا حتی غیر صحیح که منسوب به امام علی بن ابی طالب باشد بیاورند که در آن از این جنایت یعنی جنایت تعدی و تجاوز به خانم (حضرت) فاطمه (سلام الله علیها) و شکستن پهلو و سقط جنین ایشان سخن گفته باشد. بلکه این مساله مساله ای است که از سر کینه و درد ایجاد شده یعنی برای آن حتی يك روایت از اصحاب صاحب شان و شناخته شده نقل نکرده اند. یعنی آیا شما ها در این زمان و رجال شیعه در قرن سوم

و چهارم هجری و بعد از آن حریص تر از صاحب اصلی قضیه هستید؟! به اعتقاد من حلقه ای مفقوده در این قضیه وجود دارد.

### تذکر

اول ابوشوارب به ما بگوید کجای روایت جوینی تنها به تهدید اشاره می کند؟؟  
... زمانی که فاطمه را دیدم به یاد صحنه ای افتادم که پس از من برای او رخ خواهد داد. گویا می بینم ذلت وارد خانه او شده، حرمتش پایمال، حقتش غصب و از ارث خود ممنوع گشته است. پهلوی او شکسته و فرزندی که در رحم دارد سقط گردیده؛ در حالی که پیوسته فریاد می زند و محمداه، ولی کسی به او پاسخ نمی دهد؛ کمک می خواهد اما کسی به فریادش نمی رسد... او اولین کسی از اهل بیت من است که به من ملحق می شود و در حالی که پریشان، نگران، غمگین، حقتش غصب شده و کشته شده است و رسول خدا [صلی الله علیه و آله و سلم] در اینجا می گویند: خدایا لعنت کن هر که به او ظلم کرده، کیفر ده هر که حقتش را غصب کرده، خوار کن هر که خوارش کرده و در دوزخ مخلد کن هر که به پهلویش زده تا فرزندش را سقط کند و ملائکه در این هنگام آمین می گویند؛ از طرفی آیا جوینی صاحب شان نیست!!

دوما این سخن که این روایات صحیح نیستند دروغی بیش نیست؛ صحت روایت با رجالی آن مشخص می شود و صحت روایات ذکر شده هم توسط دکتر قزوینی به صورت اجمالی هم توسط ما به صورت کامل بررسی شده است. پس ما یک معادله ساده داریم، از یک طرف روایت جوینی که خلاصه آن می شود وارد شدن ذلت به خانه و پایمال شدن حرمت، غصب شدن حق، ممنوع شدن از ارث، شکسته شدن پهلوی و سقط جنین حضرت فاطمه سلام الله علیها و از طرفی با آتش آمدن عمر و تهدید خانه، لگد عمر، بیعت اجباری، طلب کردن فدک، نفرین حضرت فاطمه سلام الله علیها، ندامت ابوبکر و عمر و عایشه در لحظه مرگ و موضوعات بسیاری که ما پیشتر در کتاب به آنان پرداخته ایم در طرف دیگر ماجرا واقعا نتیجه گیری و حل معادله آنقدر سخت است!!!

سوم ما خطبه ای از امیرالمومنین در نهج البلاغه آوردیم که ایشان فرمودند: ای پیامبر اندوهم همیشه است و شبهایم همراه بیداری سرگذشت وی را از او بی پرده بپرس و چگونگی آن را از وی خبر گیر؛ این جمله یعنی چه؟ سرگذشت چه چیزی را پیامبر از دخترشان بپرسند؟ مگر چند اتفاق پس از مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله برای ایشان افتاده است؟؟

چهارم ای منصفان! ما در ابتدای کتاب چند صفحه را به ذکر فضائل حضرت فاطمه سلام الله علیها اختصاص دادیم؟ مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمودند فاطمه پاره تن من است، هر چه او را بیازارد مرا آزرده، هر چه مرا بیازارد خدا را آزرده؟ مگر نفرمودند خدا با رضایت تو راضی و با غضبت غضبناک می شود و صد ها روایت دیگر؟؟ حال سوال ما این است عمر به چه جراتی تنها یادگار پیامبر را تهدید می کند؟ مگر خداوند به پیامبر نمی فرماید بگو من هیچ پاداشی در ازای رسالت نمی خواهم، جز دوست داشتن نزدیکانم (شوری ۲۳)؟ این است عمل به دستور خدا و رسول؟؟؟ مگر پیامبر نفرمودند هیچ کس بغض علی ندارد را مگر منافق؟ تهدید همسر، شکستن در، بیعت اجباری و.. جز نفاق نیست؟؟؟؟

پنجم آیا بیش از ۶۰۰ صفحه سند صحیح بر علیه خلفای سه گانه و برخی صحابه کافی نیست؟؟ از رسول الله حیا کنید.

### روایاتی از اهل بیت که در آن از خلفا مدح شده است!!!

ابوشوارب: هم چنین چرا این دسته از روایات صحیح که در کتاب های اهل سنت و شیعه از علی بن ابی طالب، (امام) حسن و (امام) حسین، (امام) زین العابدین، (امام) محمد باقر، (امام) جعفر صادق، (امام) رضا سلام الله علیهم اجمعین را ذکر نمی کنند؟! چرا این روایات صریحی که از آن امامان بزرگوار که فرزندان (حضرت) محمد هستند صادر شده است مورد تجاهل قرار می گیرد که در آن ها از صحابه و نیز از ابوبکر و عمر تمجید شده است؟ که اگر جناب دکتر الهاشمی به من اجازه دهند بعضی از آن ها را بیان می کنم.

روایت: طوبی لمن رأی... .

ابوشوارب: در بحار الأنوار مجلسی، ج ۲۲، ص ۱۰۳ و ۳۰۰ حدیثی را از علی بن ابی طالب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و (آله) و سلم روایت کرده است که امام علی از رسول خدا شنیده است: «طوبی لمن رأی (؟) أو رأی من رأی أو رأی من رأی من رأی (؟)» مژده باد بر کسانی که مرا دیده اند؛ و یا کسانی را که مرا دیده اند می بینند؛ و یا کسانی را که آن ها کسانی را که مرا دیده اند می بینند.

**تذکر (ششمین عوام فریبی مناظره کنندگان اهل سنت)**

شکی نیست که ابوشوارب کتاب بحار علامه مجلسی را نخوانده است. چون عنوانی را که ابوشوارب بیان کردند صحیح نبود ضمناً این روایت در ص ۳۰۵ و ۳۱۳ می باشد نه در ص ۱۰۳ و ۳۰۰.

ابوشوارب در نقل روایت تدلیس کرده است چون کلام آن حضرت درباره کسی است که آن حضرت را دیده و به آن حضرت ایمان آورد. ابوجهل، ابولهب و عبدالله بن ابی و بسیاری از منافقین و کفار نیز از جمله کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده اند آیا می توان گفت آن ها هم شامل این روایت می شوند؟

حال ما روایت بحار را آن گونه که در بحار الانوار آمده نقل می کنیم تا ارزش سخن ابوشوارب مشخص شود:

الخصال: ابن بندار، عن أبي العباس الحمادي، عن أبي جعفر الحضرمي عن هذبة بن خالد، عن همام بن يحيى، عن قتادة، عن أيمن، عن أبي أمامة قال: قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): طوبى لمن رأى وأمن بي، وطوبى ثم طوبى يقولها سبع مرات لمن لم يرني وأمن بي؛ بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۰۵

**روایت مدح همه اصحاب پیامبر در نهج البلاغه**

ابوشوارب: در نهج البلاغه ص ۱۴۳ امام علی بن ابی طالب می فرماید من اصحاب محمد را دیده ام اما هیچ کدام از شما را مانند آنان نمی بینم آنها (در تنگنای مشکلات صدر اسلام) موهای پراکنده و چهره هایی غبار آلوده داشتند شب تا به صبح در حال سجده و قیام به عبادت بودند گاه پیشانی و گاه گونه ها را در پیشگاه خدا به خاک می گذاردند، از وحشت رستخیز هم چون شعله های آتش لرزان بودند. پیشانی آنها از سجده های طولانی پینه بسته بود و هنگامی که نام خدا برده می شد آن چنان چشمشان اشکبار می شد که گریبان آنها تر می گردید و هم چون بید که از شدت تند باد به خود می لرزد، می لرزیدند از ترس مسئولیت و امید به پاداش الهی.

در نهج البلاغه ص ۱۴۳ این چنین علی بن ابی طالب توصیف می کند ای مسلمانان اعم از شیعه و سنی در همه سرزمین های اسلامی از شرق و غرب عالم این توصیفی است که علی بن ابی طالب برای صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و (آله) و سلم دارد. پس چگونه جرات دارند کسانی که ادعای تبعیت از علی را دارند اختلافی این چنین با ما تا روز قیامت پیدا کرده اند و این به سبب این است که نسلی از صحابه اگر این امر صحیح باشد حق علی را غصب کردند اگر این حرف صحیح باشد.

**تذکر (هفتمین عوام فریبی مناظره کنندگان اهل سنت)**

تعجب است که ابوشوارب چگونه ادعا می کند امیرالمومنین همه صحابه را مدح می کند در حالی که فراموش کرده است ایشان در صدر همین خطبه با تصریح بر باطل بودن معاویه اصحابش را بر جنگ با او تشویق می نماید؟! به ابتدای این خطبه دقت کنید:

أما والذي نفسي بيده لبيظهرن هؤلاء القوم عليكم، ليس لأنهم أولى بالحق منكم، ولكن لإسراعهم إلى باطل صاحبهم وإبطائكم عن حقي... وأحثكم على جهاد أهل البغي

آگاه باشید سوگند به خدایی که جانم در دست قدرت او است که این ها (معاویه و اطرافیانش) سرانجام بر شما پیروز می شوند. اما نه این که آن ها در حق از شما پیشی دارند بلکه به این جهت که در راه باطلی که زمامدارشان می رود سریع و کوشایند... و بر مبارزه با سرکشان ترغیبتان می کنم. همچنین در فقط در جنگ جمل دو تن از صحابی عدول، طلحه و زبیر و بسیاری دیگر از صحابه کشته شدند جواب ابوشوارب به این موضوع چیست؟

#### ادعا بر این که امیرالمومنین به سرعت بیعت نمود

ابوشوارب: من در برنامه قبل پنج روایت صحیح ذکر کردم که به هیچ يك از آن ها قزوینی ایرادی وارد نساخت و آن ها روایاتی بودند پیرامون بیعت علی با ابوبکر که با سرعت و میل و رغبت صورت گرفت.

یکی از آن روایات که مهم ترین آن بوده این روایت است:

...كان لعلی من الناس وجهة حياة فاطمة فلما توفيت استنكر علی وجوه الناس فالتمس مصالحة أبي بكر ومبايعته ولم يكن بايع تلك الأشهر فأرسل إلى أبي بكر أن انتنا ولا يأتنا معك أحد كراهية محضر عمر بن الخطاب

تا فاطمه زنده بود علی در میان مردم احترام داشت؛ اما وقتی او از دنیا رفت مردم از او روی گرداندند و این جا بود که خواستند علی با ابوبکر مصالحه و بیعت کند. علی در این شش ماه که فاطمه زنده بود با ابوبکر بیعت نکرده بود. از این رو علی کسی را به دنبال ابوبکر فرستاد و به او پیغام داد به بیاید و گفت: کس دیگری را به همراه خود نیاور، به خاطر کراهتی که از حضور عمر بن خطاب داشتند.

#### تذکر (هشتمین عوام فریبی مناظره کنندگان اهل سنت)

اولاً ما به تمامی این روایات پرداخته ایم و کسانی که کتاب را مطالعه کرده باشند متوجه می شوند که ابوشوارب آن قسمت از روایت را که با عقیده او سازگار نبوده را حذف و مورد دل خواه خود را آورده است برای نمونه:

۱ - فوجدت فاطمة علی ابی بکر فی ذلك فهجرته فلم تکلمه حتی توفیت: فاطمه بر ابوبکر غضب نمود و با وی قهر کرد و تا پایان عمر سخنی با او نگفت.

۲ - فلما توفیت دفنها زوجها علی لیللا ولم یؤذن بها أباً بکر و صلی علیها: وقتی از دنیا رفت شوهرش علی او را شبانه دفن کرد و ابابکر را خبر نساخت و خود بر او نماز خواند.

۳ - ولکنک استبددت علینا بالأمر وکنا نحن نری لقرابتنا من رسول الله صلی الله علیه و سلم نصیباً حتی فاضت عینا ابی بکر: تو (ابوبکر) در حق من با استبداد برخورد نمودی و به خاطر جایگاهی که ما با رسول خدا صلی الله علیه و سلم داشتیم خلافت حق ما بود (و آنقدر ادامه دادند تا) قطرات اشک ابوبکر سرازیر گشت.

ثانیا اگر امیرالمومنین با عمر رابطه خوبی داشت چرا در صحیح مسلم و بخاری آمده: کراهیه محضر عمر بن الخطاب؛ از حضور عمر بن خطاب بدش می آمد؟؟؟

#### روایاتی از ائمه علیهم السلام در مدح ابو بکر و عمر!

الهاشمی: این نصوص و روایات به طور کلی اشاره به صحابه داشت اما آیا در خصوص دو متهم (ابوبکر و عمر) روایاتی وارد شده است؟

ابوشوارب: بله، بله، اجازه بدهید.

الهاشمی: بهتر است توجه بیشتر در روایات روی ابوبکر و عمر باشد که گفت و گو و مناظره راجع به این دو نفر است.

کلام علي بن ابي طالب به عمر ميني بر این که تو پشت و پناه اسلام و مسلمانان هستی...

ابوشوارب: بعد از آن که عمر بن خطاب که خداوند از او راضی شود و او را راضی گرداند اسلام را در سرزمین فارس گسترش داد بنا شد اسلام را در سرزمین روم نیز منتشر سازد و به خاطر اهمیت موضوع تصمیم داشت تا خود فرماندهی سپاه را به عهده گیرد. از این رو یاران و مستشاران و علي بن ابي طالب را که از بزرگ ترین اصحاب و بهترین مستشارانش به شمار می رفت فرا خواند. می دانید پاسخ مشورت علي به عمر چه بود؟ فرض را بر این بگیریم که علي به خاطر این که عمر خانه اش را به آتش کشیده و با مساعدت ابوبکر خلافت را غصب نموده است و از این رو بین او و عمر کدورت و تنفر وجود دارد پس علي باید پیش خود بگوید چه بهتر که عمر فرماندهی سپاه را خود به عهده بگیرد شاید که تیری سهمگین و مهلک و یا شمشیری کشنده او را مورد هدف قرار دهد و سر از تنش جدا کند. اما ببینید امام علي به او چه می گوید...

الهاشمی: قبل از این که روایت را قرائت کنید دوست دارم مطلبی را که یکی از محققان معاصر در توصیف خروج مسلمانان در آن برهه از زمان با فرمان خلیفه به سوی شام برای نشر دین اسلام در آن سرزمین و آزاد سازی مردم و سرزمین آن ها از حکومت دیکتاتوری بیزانس که آزادی دینی و شخصی آن ها را سلب نموده است را قرائت کنم. بسیاری از محققان می گویند در حقیقت این لشگرکشی برای آزاد سازی بود نه برای جنگ و نبرد. قصد داشتم همین را بگویم، بفرمایید صحبت هایتان را ادامه دهید.

ابوشوارب: ... این توضیح مهمی از جانب شما می تواند باشد ولی همه مسلمانان به خوبی اهمیت این موضوع را به شکل واضح درک می کنند و حتی غیر مسلمانان نیز این مطلب را از ما می پذیرند و محقق هم این مطلب را برای ما توضیح دهد اشکالی ندارد. این کلام در نهج البلاغه خطبه شماره ۱۳۴ آمده است؛ علي بن ابي طالب به عمر می فرماید تو اگر شخصا به سوی دشمن حرکت کنی و مغلوب گردی برای شهرهای دور دست مسلمانان پناهی نمی ماند، این کلام از علي به عمر بن خطاب صادر شده است؛ برای مسلمانان مرکز پناهی نمی ماند. ای عمر! تو مرکز اسلامی، تو حصن و دژ مستحکم اسلامی. علي این گونه به عمر بن خطاب می گوید ای عمر تو قلعه و حصن اسلام هستی، اگر تو مغلوب و یا کشته شوی دیگر برای مسلمانان قلعه ای که در آن محفوظ بمانند باقی نمی ماند، برای مسلمانان در مناطق دور دست پناهی باقی نمی ماند، دیگر بعد از تو ملجا و پناهی که به او پناه ببرند باقی نمی ماند، عمر ملجا مسلمانان است. مرد جنگ آزموده ای را به سوی آنها بفرست؛ یعنی شخصی که سابقه فراوانی در جنگ ها و نبرد ها داشته و مشکلات و سختی های جنگ ها را دیده باشد و خیر خواه و نصیحت پذیر باشد. اگر خداوند پیروزی داد همان است که تو می خواهی و اگر پیروزی میسر نگشت، یعنی شکست خوردی تو مدافع مردم یعنی پناه آن ها خواهی بود، یعنی ملجا مردم و مسلمانان خواهی بود. علي بن ابي طالب اعتقاد دارد عمر عمود خیمه اسلام است.

### تذکر (نهمین عوام فریبی مناظره کنندگان اهل سنت)

۱- ابوشوارب در کلام امیرالمومنین دخل و تصرف کرده و بخشی از آن را حذف و مطالب دیگری بر اساس تمایلات خود به آن اضافه نموده است. لذا ما متن اصلی کلام آن حضرت را از نهج البلاغه نقل می کنیم تا خواننده نسبت به اصل کلام بدون هیچ کم و کاستی آگاهی یابد:

«وَمِنْ كَلَامِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ شَاوَرَهُ عُمَرُ فِي الْخُرُوجِ إِلَى الرُّومِ، وَ قَدْ تَوَكَّلَ اللَّهُ لِأَهْلِ هَذَا الدِّينِ بِإِعْزَازِ الْحَوْزَةِ وَ سِتْرِ الْعُورَةِ وَ الَّذِي نَصَرَ هُمْ وَ هُمْ قَلِيلٌ لَا يَنْتَصِرُونَ وَ مَنَعَهُمْ وَ هُمْ قَلِيلٌ لَا يَمْنَعُونَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ، إِنَّكَ مَتَى تَسِرْ إِلَى هَذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِكَ قَتَلْتَهُمْ فَتُنَكَّبُ لَا تَكُنْ لِلْمُسْلِمِينَ كَانِفَةً دُونَ أَقْصَى بِلَادِهِمْ لَيْسَ بَعْدَكَ مَرْجِعٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ فَايْبَعْتُ إِلَيْهِمْ رَجُلًا مَحْرَبًا وَ أَحْفَزُ مَعَهُ أَهْلَ الْبَلَاءِ وَ النَّصِيحَةَ فَإِنْ أَظْهَرَ اللَّهُ فَذَلِكَ مَا تُحِبُّ وَ إِنْ تَكُنِ الْآخِرَى كُنْتَ رِءَاءَ لِلنَّاسِ وَ مَثَابَةً لِلْمُسْلِمِينَ»

از سخنان علیه السلام زمانی که عمر با او درباره حرکت به سوی سرزمین روم مشورت نمود، خداوند به پیروان این دین وعده داده و بر عهده گرفته است تا اسلام را سر بلند و نقاط ضعف آن ها را بر طرف سازد. آن کس که آنان را به هنگام کمی جمعیت یاری کرد و در اثر کمی نفرات نمی توانستند از خود دفاع کنند از آنها دفاع نمود. حی و زنده است و هرگز نمی میرد ولی تو اگر شخصا به سوی دشمن حرکت کنی و مغلوب گردی برای شهرهای دور دست مسلمانان پناهی نمی ماند و (اگر تو در میدان جنگ کشته شوی، پیش از آن که مردم با دیگری بیعت کنند) کسی نیست که به او مراجعه کنند. پس مرد جنگ آزموده ای را به سوی آن ها بفرست و گروهی که مشکلات و سختی های جنگ ها را دیده اند و خیر خواه و نصیحت پذیر است را با او همراه ساز؛ اگر خداوند پیروزی داد همان است که تو می خواهی و اگر پیروزی میسر نگشت، تو مدافع مردم و پناه آنها خواهی بود.

۲- مشاوره امری دینی و اخلاقی بوده که بر هر مسلمانی واجب است و پاسخی که امیرالمومنین در مشاوره عمر داده به اصل اسلام و مصالح مسلمانان باز می گردد. در آن هنگام عمر بن خطاب ولو غاصبانه حاکم مسلمانان به حساب می آمد لذا اگر ضرری متوجه او می شد در حقیقت متوجه مسلمانان گشته بود و به عبارت دیگر اگر عمر به عنوان حاکم مسلمانان کشته می شد که این احتمال در فرض شرکت او در جنگ و عدم شجاعت و مهارتش بعید هم به نظر نمی رسید جامعه اسلامی بدون حاکم می گردید و طبعاً دشمنان نیز از این امر با خبر شده و این موضوع باعث تقویت روحیه، قدرت و شوکت بیشتر سپاه دشمن می شد و در این صورت آنان به اسلام و مسلمانان حمله می بردند و سرزمین اسلامی را مورد تاخت و تاز خود قرار داده و چه بسا باعث نابودی اصل اسلام می گردیدند از این رو امیرالمومنین عمر را از خروج از مدینه نهی می کند و این اتفاق برای بار اول نبوده که رخ می دهد در قضیه مشاوره یوسف علیه السلام به فرعون نیز شاهد این ماجرا هستیم در حالی که فرعون کافر بود از طرفی ما در بخش پاسخ به شبهات به بررسی تمامی مشاوره های امیرالمومنین به خلفا و در بخش ویژه به فرار خلفای سه گانه از میادین جنگ پرداختیم.

۳- امیرالمومنین با این سخن خود «فَابَعَثَ إِلَيْهِمْ رَجُلًا مَحْرَبًا» نکته دیگری را ثابت می فرماید و آن عدم صلاحیت عمر بن خطاب برای فرماندهی جنگ است.

۴- در صحیح بخاری روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

وان الله ليؤيد هذا الدين بالرجل الفاجر.

خداوند این دین را توسط شخصی فاجر تایید می کند.

---

پی نوشت:

(۱) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۳۴

و نیز احمد بن حنبل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند:

إن الله تبارك وتعالى سيؤيد هذا الدين بأقوام لا خلاق لهم

خداوند تبارك و تعالی به زودی این دین را توسط اقوامی که فاقد هر گونه شایستگی هستند یاری می رساند.

---

پی نوشت:

(۲) مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۵

(۳) دقائق التفسير، ابن تیمیه، ج ۲، ص ۱۴۳



در روایتی دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

إن الله عز وجل ليؤيد هذا الدين برجال ما هم من أهله.  
خداوند عزوجل این دین را توسط مردانی که اهلیت برای این کار را ندارند تایید خواهد نمود.

---

پی نوشت:

(۴) مجمع الزوائد، الهیثمی، ج ۵، ص ۳۰۲

۵- همچنین چه طور امکان دارد امیرالمومنین عمر را از طرفی دروغ گو، گناه کار، نیرنگ باز و خیانت کار و از سوی دیگر قلعه محکم اسلام بدانند؟

---

پی نوشت:

(۱) صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۵۲

ابوشوارب: آری این همان عمر بن خطاب است که بعضی از برادران شیعه ما در روز قتلش جشن می گیرند و حال آن که از قدر و منزلتش نزد علی بن ابی طالب بی خبرند.

سخن امیرالمومنین در رابطه با عمر، مبنی بر این که او ولی مسلمانان است...

ابوشوارب: هم چنین علی در شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۸ درباره عمر بن خطاب می گوید:

و ولیهم وال فأقام واستقام حتی ضرب الدین بجرانه.

سرپرستی بر آنها حکومت کرد که حق را بر پا داشت و خود بر جاده حق گام بر می داشت تا آن جا که دین گلوگاه خود را بر زمین نهاد.

**تذکر (دهمین عوام فریبی مناظره کنندگان اهل سنت)**

۱- آقای ابوشوارب که لحظاتی قبل بدون دلیل ادعا می نمود روایاتی که شیعه ذکر می کند همه ضعیف هستند را بنگرید که خود چگونه به روایتی استناد می کند که امیرالمومنین در نهج البلاغه مشخص نفرموده که منظور از این والی کیست و در برخی شروح تصریح شده که منظور از این والی رسول خدا صلی الله علیه و آله است نه عمر بن خطاب!

و الوالی یرید به النبی صلی الله علیه وسلم، ولیهم أي تولى أمورهم وسياسة الشريعة فيهم. وقال قائل یرید به عمر بن الخطاب

---

پی نوشت:

(۱) نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۷۳۰

(۲) شرح نهج البلاغه، المجلسی، ج ۳، ص ۵۷۶

تنها ابن ابی الحدید گفته منظور از والی، عمر بوده است که ادعای او که شخصی سنی بوده برای ما حجیت ندارد.

۲- حتی اگر بپذیریم که منظور عمر بوده است عقيلي در کتاب خود «الضعفاء» همین روایت را از ثعلبة بن یزید حماني نقل می کند و بعد می گوید قال البخاري: لا يتابع، في حديثه نظر؛ بخاري گفته است این روایت قابل تبعیت نیست و در حدیث او نظر است و بعد از آن کلام نهج البلاغه را به این شرح آورده است:

حدثنا محمد بن إسماعيل قال حدثنا الحسن بن علي الحلواني قال حدثنا أبو عاصم قال حدثنا سفيان الثوري عن الأسود بن قيس العبدي عن سعيد بن عمرو بن سفيان عن أبيه قال خطب علي رضي الله تعالى عنه فقال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم لم يعهد إلينا في الامارة عهدا فأخذ به ولكنه رأى رأينا واستخلف أبو بكر فأقام واستقام ثم استخلف عمر فأقام واستقام حتى ضرب الدين بجرانه ثم أن أقواما طلبوا الدنيا يعفوا الله عن من يشاء ويعذب من يشاء.

علي رضی الله تعالی روزی برای ما خطبه ای خواند و در آن فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم درباره امیر و فرمانده بعد از خود هیچ مطلب قابل تبعیتی برای ما بیان نکرد ولی رای و نظری داشت که ما آن را پیروی و متابعت کردیم و آن این که ابوبکر را به جای خود گمارد و او حق را به پا داشت و خود بر جاده حق گام برداشت تا این که بعد از او نیز عمر حق را به پا داشت و خود بر جاده حق گام برداشت تا آن جا که دین گلوی خود را بر زمین نهاد. تا این که بعد ها اقوامی آمدند که در طلب دنیا بودند و خداوند هر کس را که بخواهد عفو می کند و هر کس را بخواهد عذاب می نماید.

---

پی نوشت:

(۱) الضعفاء، العقيلي، ج ۱، ص ۱۷۸

اما از حیث سند اضافه بر آن چه که قبلاً گذشت باید گفت در سند آن سعید بن عمرو بن سفيان وجود دارد که او شخصی مجهول است که رازی درباره او گفته است روایات او مورد تبعیت قرار نمی گیرد.

---

پی نوشت:

(۲) الجرح و التعديل، ج ۴، ص ۵۳

و نیز ابن حجر درباره پدرش یعنی عمرو بن سفيان که در سلسله سند واقع شده است می گوید روایت به خاطر راوی آن یعنی عمرو بن سفيان ضعیف است.

---

پی نوشت:

(۳) تهذيب التهذيب، ج ۸، ص ۳۷

پس از هفت نفری که در سلسله سند این روایت وجود دارند سه نفر ضعیف و غیر قابل تبعیت هستند! حال سوال ما این است چگونه ابوشوارب روایاتی که دکتر قزوینی مطرح و راویان آنها کاملاً مورد اعتماد هستند را ضعیف می شمارد ولی خود به این گونه روایات استناد می کند؟

اما از حیث مناقشات دلالي

آن چه که در صدر کلام امیرالمومنین آمده با ده ها سخن دیگر از کلمات و خطبه های ایشان در نهج البلاغه و غیر آن منافات دارد.

۱- ولایة و وصایت مختص آل محمد است

احدی از این امت را با آل محمد صلی الله علیه و آله مقایسه نتوان کرد. ویژگی های ولایت و حکومت برارنده آن ها است، و وصیت پیغمبر و وراثت او در میان آن ها جمع گردیده است. هم اکنون حق به اهلش برگشته و دوباره به جایی که از آن جا منتقل شده بود باز گردیده است.

---

پی نوشت:

(۱) نهج البلاغة عبده، ج ۱، ص ۳۰

(۲) ینابیع المودة، قندوزي حنفي، ج ۳، ص ۴۴۹

(۳) نهج البلاغة، صبحي صالح، خطبه ۲، ص ۴۷

(۴) شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ۱، ص ۱۳۹

همچنین در خطبه ۱۴۴ می فرماید:

ائمه و پیشوایان از قریش هستند، درخت وجودشان در خاندان هاشم غرس شده است (این مقام) سزاوار دیگران نیست و نباید غیر از آنها کسی رهبر و والی باشد.

۲- خلافت غصب گردیده است

بار خدایا من در برابر قریش و هم دستانشان از تو استمداد می جویم (و به تو شکایت می آورم) آنها پیوند خوشاوندیم را قطع کردند، پیمانہ حقم را واژگونه ساختند و همگی برای مبارزه با من در مورد حقی که از همه به آن سزاوارتر بودم متفق گشتند.

---

پی نوشت:

(۱) شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد، ج ۴، ص ۱۰۴

خلافت را از ما اهل بیت غصب نمودید.

---

پی نوشت:

(۲) الإمامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۸ (تحقیق الزینی)

علی رضی الله عنه به فرزندش حسن گفت: قسم به خدا ای فرزندم از زمانی که جد بزرگوارت از دنیا رفت همواره من مورد ظلم و ستم بوده ام.

---

**پی نوشت:**

(۳) الإمامة والسیاسة، ج ۱، ص ۶۸ (تحقیق شیری) یا ص ۴۹ (تحقیق زینی)

**امیرالمومنین خلفا را اشرار می دانست**

امیرالمومنین علیه السلام در نامه خود به مالک می نویسد این دین اسیر دست اشرار و وسیله هوسرانی و دنیا طلبی گروهی بوده است.

---

**پی نوشت:**

(۱) نهج البلاغه شیخ محمد عبده، ج ۳، ص ۹۵

(۲) شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج ۱۷، ص ۵۹

**امیرالمومنین خلفا را ائمه ضلالت و دعوت کنندگان بر آتش می دانست**

امیرالمومنین در کلامش راجع به منافقان این گونه می فرماید: پس از پیامبر صلی الله علیه و آله به پیشوایان گمراه و داعیان دوزخ با دروغ و بهتان تقرب جستند، پیشوایان گمراه نیز به این ها ولایت و ریاست بخشیدند و آنان را حاکم ساختند و بر کرده مردم سوار نمودند و به وسیله این ها به خوردن دنیا مشغول شدند.

---

**پی نوشت:**

(۱) المعیار و الموازنه، ابوجعفر اسکافی، ص ۳۰۲

(۲) شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج ۱۱، ص ۳۸

(۳) نهج البلاغه، محمد عبده، ج ۲، ص ۱۸۹، خطبه ۲۱۰

**سیره مردم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله سیره آل فرعون است**

امیرالمومنین در جای دیگر می فرماید: تا آن که خداوند پیامبرش را به سوی خویش فرا خواند. گروهی به فقرا بازگشتند و اختلاف و پراکندگی آن ها را هلاک ساخت و تکیه بر غیر خدا کردند و با غیر خویشاوندان (اهل بیت) پیوند بر قرار نمودند و از وسیله ای که فرمان داشتند به آن مودت و رزق کناره گرفتند و بنا و اساس (ولایت) و رهبری جامعه اسلامی را از محل خویش برداشته در غیر آن نصب کردند. (اینان) مرکز تمام خطاهایند و درهای همه گمراهان و عقیده مندان باطلند، آن ها در حیرت و سرگردانی غوطه ور شدند و در مستی و نادانی، دیوانه وار بر روش «آل فرعون» فرو رفتند، گروهی تنها به دنیا پرداختند و به آن تکیه کردند و یا آشکارا از دین جدا گشتند.

پی نوشت:

(۱) شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۱۳۲

(۲) نهج البلاغه شیخ محمد عبده، ج ۲، ص ۳۵، خطبه ۱۵۰

پایان قسمت تذکر و بازگشت به ادامه مناظره

مدح عمر بن خطاب توسط امام باقر علیه السلام!!!

ابوشوارب: از محمد باقر درباره این که آیا می توان شمشیرها را به قطعه ای از سنگ معادن زینت نمود سوال شد پاسخ داد ابوبکر صدیق شمشیر خود را تزیین می نمود. شخصی از شیعیان که گاهی به ابی بکر و عمر دشنام می داد پرسید شما هم تعبیر صدیق را درباره او به کار می برید؟! باقر از جای خود با عصبانیت و غضب برخاست و گفت بله صدیق، بله صدیق و هرکس نگوید صدیق خداوند هیچ گفتاری از او را در دنیا و آخرت تصدیق نمی کند؛ این روایت در کشف الغمه ج ۲، ص ۱۴۷ که از جمله کتاب های مراجع شیعه است آمده.

تذکر (یازدهمین عوام فریبی مناظره کنندگان اهل سنت)

۱- سخن ابوشوارب که این کتاب را از کتب مراجع شیعه نامید دروغ محض است؛ بلکه این کتاب از علمای شیعه است نه از مراجع شیعه که بین این دو تفاوت فراوان است.

۲- اربلی در کتاب خود این روایت را از ابوالفرج جوزی (کتاب صفوة الصفوة) که از علمای اهل سنت است نقل کرده است که سخن یک سنی در مدح خلفا برای ما حجیت نیست و هر چند همین دو دلیل برای رد روایت کافی است اما سایر دلایل:

۳- او این روایت را به صورت مرسل از عروه بن عبد الله از امام سجاد علیه السلام نقل کرده و واسطه در این میان را ذکر ننموده است یعنی سند روایت ناقص است.

۴- این روایت در سیر اعلام النبلا ذهبی نیز ذکر شده که در سندش محمد بن علی بن حبیب قرار دارد که مجهول بوده و از او در کتب رجالی شیعه نامی برده نشده است.

۵- بر فرض که صدور این روایت از ناحیه امام علیه السلام صحت داشته باشد در آن صورت یقین داریم که این روایت از روی تقیه صادر شده است؛ چون ایشان در زمان بنی امیه می زیسته و برای حفظ جان خود و سایر شیعیان شان ایجاب می نمود که این گونه بفرمایند.

قرطبی شرح وقایعی که بر اهل بیت نبوت اعم از قتل، ظلم و اسارت گذشته است را در تعلیقی بر حدیث «هلاک أمتی علی ید غلّة من قریش» این گونه می نویسد:

آن چه از بنی امیه در سال های حکومتشان گذشت شامل ریختن خون ها، تلف نمودن اموال و هلاک نمودن مردم حجاز و عراق و غیر این دو سرزمین بر کسی مخفی و پوشیده نیست و در يك جمله بنی امیه با وصیت رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مورد اهل بیت او و امتش با مخالفت و آزار و اذیت برخورد نموده و خون آن ها را به زمین ریختند و زن ها و فرزندان شان را به اسارت گرفتند و دیار شان را خراب و با شرف آن ها به نزاع برخاسته و اسارت و دشنام آن ها را مباح شمردند و با رسول الله صلی الله علیه و سلم در وصیتش به مخالفت و با قصد و آرزوی آن حضرت به مقابله برخاستند، پس بسیار خجالت بکشند زمانی که نزد آن حضرت قرار می گیرند و چه افتضاحی برای آن ها خواهد بود زمانی که اعمال شان به آن حضرت عرضه می گردد.

مناوي بعد از آن که گفتار قرطبي را نقل مي کند مي گويد:  
وهذا الخبر من المعجزات؛ اين گونه خبر دادن (از آینده) از معجزات مي باشد.

از طرفی ظلم بني اميه نسبت به شيعيان به قدری شديد بود که در آن زمان حتي از گذاردن اسم علي به روي فرزندان خود ترس داشته و از اين کار خود داري مي نمودند و حکومت سعي مي نمود کساني که اين نام را روي خود مي گذارند را به قتل برساند و ما در بخش ویژه ها به آن پرداخته ايم.

### روایت زيد بن علی بن الحسين در مدح عمر و ابوبکر!!

ابوشوارب: و نیز امام زيد بن علي بن الحسين عليه السلام درباره ابوبکر و عمر اين گونه مي گويد:

ما سمعت أحدا من أهل بيتي يذكرهما إلا بخير؛ هيچ يك از اهل بيت خود را ندیدم که از آن دو سخني بگويد مگر به نيکي.

اين خبر در تاريخ طبري ج ۷، ص ۱۸۰ آمده است.

### تذکر(دوازدهمین عوام فریبی مناظره کنندگان اهل سنت)

همان اشکال اولي که در ضمن روايات سابق ذکر شد اين جا نیز تکرار مي شود و آن بي سند بودن روايات است.  
سند اين روايت اين چنين است:

ذکر هشام عن أبي مخنف

### پی نوشت:

(۱) تاريخ طبري، ج ۵، ص ۴۹۷

ابو مخنف از کساني است که همه علمای اهل سنت بر ضعف او اجماع دارند!!!  
لوط بن يحيی ابو مخنف شخصي است اخباري که اخبار را از بين برده است \* و مورد وثوق و اطمینان نمي باشد \* ابو حاتم و غير ابو حاتم او را ترك نموده اند \* و دارقطني درباره او گفته است او شخصي ضعيف است \* و يحيی بن معين گفته او مورد وثوق نيست \* و مرة درباره او گفته است اخبار او قابل ارزش نمی باشد.

### پی نوشت:

(۱) لسان الميزان، ذهبي، ج ۴، ص ۴۹۲، ش ۱۵۶۸

همچنين هم جالب است و هم جاي تعجب دارد که ابوشوارب از يك سو مي گويد طبري در روايات خود شرط صحت را ذکر نمي کرده تا به اين وسيله روايت صحيحی که جناب دکتر قزوینی از تاريخ طبري نقل نمودند اند را رد نمايد و از طرفی براي ادعا هاي باطل خود به روايتي از شخصي وضاع(شخصي که روايات فراواني را جعل مي نموده است) از تاريخ طبری استناد کرده و از او روايت نقل مي کند!!!

و در آخر باید گفت این روایت نیز برای شیعه ارزشی ندارد چون این روایت در کتب اهل سنت نقل شده است و از این رو در مناظرات مورد قبول قرار نمی‌گیرد.

**امام باقر علیه السلام: من منکر فضیلت عمر نیستم!!!**

ابوشوارب: هم چنین باقر در روایتی که در کتاب احتجاج طبرسی آمده است می‌گوید:

ولست بمنکر فضل ابي ولست بمنکر فضل عمر ولكن ابا بكر أفضل من عمر.

من منکر فضیلت پدرم و فضیلت عمر نیستم ولی ابابکر از عمر با فضیلت تر بوده است.

**تذکر (سیزدهمین عوام فریبی مناظره کنندگان اهل سنت)**

تعبیری بهتر از تالیس برای این کار ابو شوارب سراغ نداریم تا از آن استفاده کنیم! به اصل روایت دقت کنید تا معنای تالیس ابوشوارب را دریابید:

نقل است معمون پس از آن که دخترش ام الفضل را به ازدواج ابا جعفر (امام جواد علیه السلام) درآورد روزی در مجلسی با حضور ابو جعفر علیه السلام و یحیی بن اکثم و گروه زیادی جمع بود.

یحیی بن اکثم گفت ای فرزند رسول خدا نظر شما درباره این خبر چیست:

روزی جبرئیل علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت ای محمد خداوند عزوجل سلامت رسانده و می‌فرماید: از ابوبکر بپرس آیا از من خشنود است چون من از او خشنودم.

ابوجعفر علیه السلام گفت من منکر فضل ابي بكر نیستم ولی بر راوی این خبر واجب است که حدیثش را با حدیث دیگری که از آن حضرت صلی الله علیه و آله نقل شده مقابله کند که در حج الوداع فرمودند: دروغ بر من بسیار شده و پس از من نیز زیاد خواهد شد پس هر که از روی عمد بر من دروغی ببندد جایگاه خود را در آتش قرار داده پس چون حدیثی از من به شما رسید آن را بر کتاب خدا و سنت من عرضه کنید پس هر چه موافق کتاب خدا و سنت من بود آن را بپذیرید و مخالف آن دو را نگیرید؛ و این خبری که تو نقل کردی با کتاب خدا نمی‌خواند خداوند متعال فرموده: و همانا ما آدمی را آفریده ایم و آن چه را نفس او وسوسه می‌کند می‌دانیم و ما به او از رگ گردن نزدیک تریم ق - ۱۶؛ پس بنا بر مفاد حدیث بر خداوند عزوجل رضا و سخط ابوبکر مخفی بوده تا از مکنون سر خود بپرسد؟ این مطلب محال عقل است.

یحیی گفت و در خبر است که مثل ابي بكر و عمر در زمین مثل جبرئیل و میکائیل است در آسمان.

گفتند و این مطلب نیز قابل تأمل است زیرا جبرئیل و میکائیل دو فرشته مقرب پروردگار هستند که هرگز معصیت پروردگار را نکرده و حتی برای لحظه‌ای از طاعت خداوند فارق نشده اند، آنها مدتی به خداوند عزوجل مشرک بودند هر چند پس از آن اسلام آوردند ولی بیشتر عمرشان مشرک بوده اند، پس تشبیه آن دو به آن دو محال است.

یحیی گفت و دوباره حدیث است که «فقط آن دو سید و سرور پیران اهل بهشتند» نظر شما درباره این حدیث چیست؟ گفت علیه السلام این حدیث نیز محال است زیرا اهل بهشت همگی برنا و جوانند و پیر و سال خورده ای میانشان نیست و این خبر از جعلیات بنی امیه در ضدیت با حدیثی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حسن و حسین علیهما السلام فرمودند: آن دو سرور و آقای اهل بهشت می‌باشند.

یحیی گفت و نقل است که تنها عمر بن خطاب چراغ اهل بهشت است.

گفت علیه السلام و آن نیز محال است زیرا بهشت مکان فرشتگان مقرب الهی و آدم و محمد و تمام انبیا و مرسلین است آیا بهشت به نور ایشان روشنایی نمی‌یابد تا به نور عمر روشن گردد؟

یحیی گفت و نقل است «سکینه و آرامش بر لسان عمر سخن می گوید».  
گفت علیه السلام من منکر فضیلت عمر نیستم، ولی ابابکر با فضیلت تر از او بود با این حال بر منبر گفت مرا شیطانی است که بر من عارض می شود هرگاه منحرف شدم مرا به راه آورید.

یحیی گفت نقل است پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: اگر من مبعوث نمی شدم عمر مبعوث می شد.  
فرمود علیه السلام کتاب خدا صادق تر از این حدیث است، خدا در کتابش فرموده: و یاد کن آن گاه که از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح اُحزاب / ۷؛ با این اخذ میثاقی که خداوند از انبیا گرفته چطور امکان دارد آن را عوض کرده یا تبدیل نماید؟ و هیچ کدام از پیامبران علیهما السلام حتی برای چشم به هم زدن به خداوند شرک نوزیدند پس چگونه کسی که بیشتر عمرش مشرک بوده مبعوث به نبوت شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: من به پیامبری برگزیده شدم و آدم میان روح و جسد بود؟

یحیی گفت نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: هر وقت وحی از من قطع می شد گمان می بردم که بر آل خطاب نازل شده.

گفت علیه السلام این نیز محال است زیرا جایز نیست که پیامبر در نبوت خود شك کند؛ خداوند متعال فرموده: خداوند از میان فرشتگان و مردم رسولانی بر می گزیند الحج / ۷۵؛ پس چگونه ممکن است که نبوت از برگزیده خدا به مشرک منتقل شود؟

یحیی گفت نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: اگر عذاب نازل شود فقط عمر نجات خواهد یافت.  
فرمود علیه السلام و این نیز محال است زیرا خداوند متعال می فرماید: و خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند در حالی که تو در میان ایشان و خدا عذاب کننده آنان نیست در حالی که آمرزش می خواهند انفال / ۳۳؛ با این آیه خداوند خبر داده که تا پیامبر در میان ایشان باشد کسی را عذاب نمی کند و تا زمانی که آمرزش می خواهند.

---

پی نوشت:

(۱) الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۴۵

درباره جمله امام علیه السلام که فرمودند من منکر فضیلت عمر نیستم و... باید بگوییم ایشان می خواهند در نهایت ادب و احترام شخصی که سوال پرسیده را دعوت به فکر کردن نماید و حال سوال ما این است که ابوشوارب این روایت را ناقص دیده اند؟! در ضمن امامی که این ماجرا بین او و یحیی بن اکثم واقع گردیده امام محمد بن علی الجواد است که کنیه او ابوجعفر است و نه محمد بن علی الباقر که در کلام ابوشوارب این گونه آمده!

امام صادق علیه السلام: ابوبکر و عمر دو امام عادل و قاسط و بر طریق حق بودند!!

ابوشوارب: از صادق درباره شیخین ابوبکر و عمر سوال شد گفت:

آن دو نفر دو امام عادل قاسطی بودند که بر طریق حق بودند و بر همین طریق تا آخر مانده و از دنیا رفتند و رحمت خداوند تا روز قیامت بر آن دو باد.

این روایت در احقاق الحق شوشتری آمده است.



## تذکر (چهاردهمین عوام فریبی مناظره کنندگان اهل سنت)

به اصل روایت دقت کنید تا اهل حق و باطل همچین تدلیس ابوشوارب مشخص شود

روایت شده شخصی از مخالفان (اهل سنت) از امام صادق علیه السلام سوال کرد و گفت ای فرزند رسول خدا نظر شما درباره ابوبکر و عمر چیست؟ گفت علیه السلام آن دو نفر دو امام عادل قاسطی بوده که بر طریق حق بودند که بر همین طریق تا آخر مانده و از دنیا رفتند و رحمت خداوند تا روز قیامت بر آن دو باد. هنگامی که آن شخص از مجلس خارج شد شخصی از خواص ایشان سوال نمود ای فرزند رسول خدا از آن چه که درباره ابوبکر و عمر فرمودید خیلی تعجب کردم! گفت آری، آن دو امام اهل دوزخند همان گونه که خداوند سبحان می فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» و آنان را امامانی قرار دادیم که به آتش دوزخ فرا می خوانند (القصص - ۴۱) و اما این که آن دو قاسط بودند خداوند متعال می فرماید: «وَأَمَّا الْفَاسِقُونَ فَكَانُوا لِحَبَّتِهِمْ حَطَبًا» و اما ظالمان هیزم دوزخند (الجن - ۱۵) و اما این که آن دو نفر عادل هستند یعنی از حق عدول کرده اند همان گونه که خداوند در قرآن می فرماید: «ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ» اما کافران برای پروردگار خود شریک و شبیه قرار می دهند (الانعام - ۱) و مراد از حق که بر آن ماندند امیرالمومنین علیه السلام است که او را اذیت نموده و حق او را غصب کردند و مراد از این که آن دو تا آخر بر این راه باقی ماندند و از دنیا رفتند این است که آن دو تا آخر بر عداوت و دشمنی خود باقی ماندند بدون این که نادم و پشیمان از کار خود باشند و مراد از رحمت خداوند رسول الله صلی الله علیه و آله است که «رحمة للعالمین» بود و آن حضرت در آن دنیا دشمن آن دو و انتقام گیرنده از آن ها خواهد بود.

### پی نوشت:

(۱) شرح حقائق الحق، ج ۱، ص ۶۹

پاسخ ابوشوارب با شما.

### روایات دیگر!!!

ابوشوارب: هم چنین روایات دیگری هست که در تمجید ائمه (ابوبکر و عمر) آمده که پایان ندارد. مانند صحیفه سجادیه که در این صحیفه که فکر می کنم شیخ قزوینی آن را از حفظ باشد ثنا و تمجید از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم قطع نگر دیده است (!!!).

ابوشوارب: اما آن چه که آیه الله قزوینی که خداوند او را حفظ نماید فرمودند که ایشان صحابه پیامبر صلی الله علیه و سلم را در هیچ مجالسی سب و دشنام نمی کنند، من سوال می کنم آیا اثبات این تهمت ناروا به ابوبکر و عمر نوعی سب و دشنام به صحابه به حساب نمی آید؟ مطلب دیگر این که چه چیز باعث امتناع شخص شما از سب و دشنام صحابه می شود؟ چه چیز باعث این رشد و تعالی شده است؟ آیا اعتقاد شما به صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم یا این که می خواهید بگویید من یک نفر به تنهایی سب و دشنام نمی دهم ولی غیر من این کار را انجام می دهند؟ در این رابطه لازم است از سوی همه علمای شیعه موضع گیری شود و این همان چیزی است که ما خواستار آن هستیم و اگر بنا باشد اصلاحی و یا اتحادی بین مسلمانان صورت بگیرد راهش همین است.

من دیروز مطالبی از برخی بزرگان و علمای شیعه اعم از متاخر و معاصر را می خواندم؛ متونی از مجلسی و کلینی و میلانی که از معاصرین هستند و بعضی از متونی که از آیه الله العظمی خمینی بود و تمام این متون اصرار بر سب و دشنام صحابه داشت و نه فقط سب صحابه، بلکه سب تمام اهل سنت؛ آیا شما این کلام را رد می کنید؟ شما از رهبر آیه الله العظمی سید علی خامنه ای سخن به میان آوردید و گفتید او بر این نکته پافشاری می نماید که صحابه را در مجالس عزاداری سب و

دشنام نکنید. علی خامنه ای از شاگردان خمینی است و خمینی صحابه و تمامی اهل سنت را در کتاب هایش سب می کند؛ آیا شما آیه الله قزوینی این کلام را رد می کنید؟

### تذکر

جناب دکتر قزوینی در قسمت پایانی این مناظرات به این ادعا ها پاسخ می دهند.

ابوشوارب: اجازه بدهید مطلب دیگری را عرض کنم و آن این که سب صحابه و خدشه در عدالت آن ها مساله ای است کاملاً خطرناک. اگر آن دسته از صحابه ای را که خداوند آن ها را برگزیده است متهم نمودیم و بر آن ها خدشه وارد نمودیم خطر بزرگی در کمین ماست؛ دوست عزیزم بر هر مسلمانی واجب است که بداند همان طور که خداوند سبحان و متعال محمد صلی الله علیه وسلم را برگزید تا صاحب آخرین رسالت و نبوت باشد همین طور اصحابی را برگزید تا او را نصرت و یاری بخشند.

### اسلام با وجود صحابه به این جا رسیده است

ابوشوارب: آیا شما فکر می کنید اگر خداوند محمد صلی الله علیه و سلم را توسط مهاجران و انصار یاری نمی رساند اسلام قوام و دوام پیدا می نمود؟ و اگر ابوبکر این موضع سرسختانه را در برابر مرتدان نمی داشت آیا اسلام استمرار می یافت؟ و اگر عمر بن خطاب را به نشر رسالت اسلام و آزاد سازی ملت های شرق و غرب عالم از یوق دیکتاتوری بیزانس و او هام شرک و آتش پرستی موفق نمی ساخت آیا اسلام در جهان منتشر می گردید؟

ابوشوارب: اگر دکتر محمد اجازه دهند من آخرین نکته خود را به عرض برسانم. خطیب بغدادی در کتابش «الكفایة فی علم الزاویة» در روایتی از امام ابو زرعه رازی نقل می کند:

زمانی که مشاهده نمودی شخصی یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم را منقصت و عیب جویی می کند بدان که او زندیق است و کلمه زندیق در آن زمان یعنی قرن دوم و سوم هجری به معنای کافر بوده است و این نزد ما که رسول خدا صلی الله علیه وسلم و قرآن را حق می دانیم یعنی این که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قرآن و اصحاب او سنت را برای ما آوردند. قرآن و سنت پیامبر اکرم از کجا به دست ما رسیده است؟ آیا شریعت ما قائم به نص قرآن و احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم نیست؟ این ها از کجا آمده است؟ چه کسی قرآن و سنت را برای ما آورده است؟ آیا این ها اصحاب پیامبر اکرم علیه الصلاة والسلام نبودند؟ خدا حق است؛ محمد حق است؛ قرآن حق است؛ قرآن و سنت را اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به دست ما رساندند. این ها می خواهند به شهود ما خدشه وارد سازند؛ این ها دشمنان اسلام هستند که به صحابه و به رهبران و زعمای صحابه یعنی ابوبکر و عمر عیب و نقص و خورده می گیرند. این ها مسلمان نیستند؛ این ها دشمنان اسلام هستند؛ چرا؟ چون این ها به شهود ما خدشه وارد می کنند تا کتاب و سنت را باطل کنند و کسی که جرح به صحابه وارد می کند سزاوارتر است که او را زندیق و کافر بنامیم.

### تذکر

۱- به اقرار کتاب های اهل سنت اولین کسی که طعن در کتاب خدا وارد نمود عمر بن خطاب بود؛ او اولین کسی بود که ادعای تحریف قرآن را مطرح نمود و ما این موضوع را به طور مبسوط در سایت اینترنتی خود بررسی نموده ایم.

۲- اولین کسی که سنت را تغییر داد و در آن بدعت های فراوان ایجاد نمود عمر بن خطاب بود؛ او همان کسی بود که به تصریح بخاری گفت «حسبنا کتاب الله» و او کسی بود که باز به تصریح بخاری در مورد نماز تراویح گفت این بدعتی است که من گذاردم ولی این خوب بدعتی است «ونعمت البدعة هذه و...» که ما تمامی آنان را در کتاب بررسی کردیم.

۳- سنت های صحیح از طریق اهل بیت علیهم السلام به دست ما رسیده است و ما به صحابه کاری نداریم.

۴- ما با همه صحابه بغض و دشمنی نداریم؛ کلام ابوزرعه در صورتی می تواند صحیح باشد که شخصی با تمام صحابه دشمنی ورزد. اما اگر کسی صحابه با ایمان را مورد دوستی و منافقان آن ها را مورد بغض و دشمنی قرار دهد در بالاترین مدارج حب و بغض قرار گرفته است؛ چون طبق تعریفی که اهل سنت از صحابه دارند منافقان نیز جز صحابه به شمار می روند. بخاری در صحیح خود می گوید:

هر کس از مسلمانان پیامبر صلی الله علیه و سلم را ببیند و یا با او مصاحبت داشته باشد از صحابه به شمار می رود.

### پی نوشت:

(۱) صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۸۸، ابتدای کتاب فضائل الصحابه

عبدالله بن ابی رئیس منافقان مدینه هم از مسلمانانی بوده که رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهد و با ایشان مصاحبت نموده است حال آیا می توان گفت واجب است او را نیز دوست بداریم؟ از طرفی واقعا یعنی هر کس پیامبر صلی الله علیه و آله ببیند بهشتی است؟!!!!

۵- اگر بغض صحابه و سب آن ها کفر به حساب می آید درباره جنگیدن با آنها چه نظری دارید؟؟ ما در این کتاب نه تنها به دشنام دادن صحابه سرشناس به یکدیگر بلکه به جنگیدن آنان نیز پرداخته ایم.

۶- به ادبیات ابوشوارب دقت شد؟ این ها دشمنان اسلام هستند... این ها مسلمان نیستند... کسی که جرح به صحابه وارد می کند سزاوارتر است که او را زندیق و کافر بنامیم؛ این جملات و این گونه استدلال ها امروزه چقدر در سوریه و عراق و... شنیده و استفاده می شود؟ چه نتیجه ای در پی داشته؟ نتیجه گیری با شما.

### منشا سب و دشنام ها کینه آتش پرستان بود

ابوشوارب: این همان حقد و کینه قدیمی است که بعضی آتش پرستان از ابوبکر و عمر داشته و خواسته اند با این کارشان وجه دینی را که به دست ابوبکر و عمر یاری شده است را خراب نمایند و چون راهی دیگر برای این کار ندیدند از این رو صحابه پیامبر اکرم علیه الصلاة و السلام را هدف قرار دادند چون آن ها وسیله ای بودند تا اسلام به دست ما برسد.

### تذکر

آیا برادر ابوشوارب می تواند به ما علت امر معاویه به سب امیرالمومنین را بگوید؟ حتما آن و تمام جنگ هایی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بر سر جانشینی ایشان و سایر جنگ ها مانند صفین و جمل و... به وجود آمد نیز نیز به دست آتش پرستان بوده است! همچنین با بررسی تاریخ مشخص می شود چه ملتی (عربستان فعلی) نسبت به سایر ملل حقد و کینه داشتند تا جایی که دستور دادند تمدن آن ملل را ویران و کتب آنان را آتش و زنا نشان را به بردگی ببرند و هم اکنون نیز پیروان و عوامل آنان به اسم دین در سوریه و عراق و یمن دست به جنایت می زنند و در آخر به قومیتی کشیدن بحث نیز دقت شود.

الهاشمی: دکتر کفایت می کند... وقت برای دیگران است؛ وقت برای برادر صباح الخزاعی است. استاد صباح بفرمایید.

## کلام صباح الخزاعي

صباح الخزاعي: بسم الله الرحمن الرحيم السلام عليكم ورحمة الله وبركاته  
من به صراحت تکرار می‌کنم که من شخصی دانشگاهی هستم و نه فقیهی اسلامی، ولی قادر به فهم و تحلیل مطالب هستم.  
نتیجه سخن دکتر قزوینی این است که آن چه دو خلیفه آوردند باطل است.  
مطالبی که دکتر سید محمد قزوینی بیان نمودند مرا به این نتیجه گیری از کلام ایشان رهنمون ساخت که حقیقتاً ابوبکر و عمر از گمراهان بوده‌اند. در نتیجه اسلامی که توسط آنان به دست ما رسیده است باطل و غیر صحیح است. یعنی من به عنوان مسلمانی که در این عصر زندگی می‌کنم فقط يك نتیجه می‌گیرم که ربطی به سب و طعن ندارد، بلکه این نتیجه به دست می‌آید که خلیفه اول و دوم با ارتکاب این عمل و جنایت شنیع انسان‌های بر باطل و ظالمی بوده‌اند.

## داستان سرایی به عنوان شاهد بر ادعا

الخرزاعي: دوست دارم حادثه ساده‌ای را به عنوان مثال بیان کنم.  
راننده‌ای سوار تاکسی مشغول رانندگی است؛ این ماشین منبع درآمد اوست. یعنی این شخص روز و شب مشغول کار و تلاش و زحمت است تا بتواند نانی به دست آورده و خانه‌ای بخرد و بعد ازدواج کند و تشکیل خانواده داده و فرزندانی داشته باشد. این شخص نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد و به خدا ایمان دارد و به اندازه‌شان و شئونات خود زندگی آبرومندانه‌ای تشکیل داده است تا این که ناگهان حادثه‌ای ناگوار برای او رخ می‌دهد. در مکانی دیگر زنی دارای دختری زیباست که مورد تعدی و تجاوز قرار گرفته است و بعد از سه ماه شکمش بالا آمده و مادرش متوجه این موضوع شده است؛ مادر به دخترش می‌گوید دخترم چه کسی این بلا را به سر تو آورده است؟ او می‌گوید نمی‌دانم! این اقتضای بزرگی است. مادر به روزی به همراه دخترش از خانه خارج شده و به خیابان می‌روند و در یکی از ایستگاه‌های تاکسی می‌ایستند سوار تاکسی شده و مسیری را طی می‌کنند و بعد از رسیدن به مقصد از تاکسی پیاده می‌شوند. دو هفته بعد این مادر و دختر به مرکز پلیس رفته و راننده تاکسی را متهم به تجاوز به این دختر می‌کنند، نیروی پلیس هم می‌رود و این راننده تاکسی را دستگیر کرده و بعد از بازپرسی و تحقیق محکوم به زندانش می‌کنند. در دعوایی که در محاکمه این شخص برپا می‌شود دلیلی وجود ندارد مگر آن چه که این زن ادعا می‌کند و این زن برای خلاصی و رهایی خود از این مشکل به شکلی ادعا می‌کند که همه می‌پذیرند. البته طبیعی است که هیچ شخص آزادی نمی‌رود خود را متهم سازد. از سوی دیگر آن شخص فریاد می‌زند و قسم می‌خورد که او بی‌گناه است. قاضی دستور می‌دهد تا تحقیق پزشکی به عمل آید تا ببینیم چیزی داخل شده است یا نه؟ معاینات پزشکی هم به عمل می‌آید و بعد از چند ماه نتیجه معاینات پزشکی هم آماده می‌شود و وکیلی از جانب آن زن و وکیلی از جانب آن مرد در دادگاه حاضر می‌شوند؛ گزارش پزشکی از راه می‌رسد و قاضی آن را می‌خواند و حیرت زده می‌شود، ۱۰ دقیقه او ساکت مانده و نمی‌تواند سخنی بگوید تا این که آن شخص می‌گوید آقای قاضی برای ما بگویید چه شده است؟ قاضی می‌گوید این شخص بی‌گناه است، این شخص بی‌گناه است و ختم جلسه اعلام می‌شود. مردم فریاد می‌زنند چگونه شد این مرد تبرئه شد؟ یعنی از کجا به این نتیجه رسیدید؟ وکیل هر دو نفر در اطاقی دیگر نشستند و مردم هم در نزدیکی آن‌ها هستند. می‌گویند اصلاً این شخص عقیم بوده و قادر به بچه دار شدن نیست! این راننده تاکسی متوجه می‌شود که او عقیم است و نمی‌تواند بچه دار شود؛ از این خبر خودکشی می‌کند در حالی که او زن و بچه و خانواده دارد.

این داستان هم شبیه آن چیزی است که دکتر محمد قزوینی می‌گوید؛ یعنی شما می‌خواهید من را قانع کنید که ابوبکر و عمر هر کاری خواستند کردند و در نتیجه بعد از ۱۴۰۰ سال کشف شده است که این اسلام بزرگی که به دست ما رسیده و به تمام نقاط عالم رسیده است اسلام باطلی است! اسلامی است که با تکیه بر دو نفر از بزرگ‌ترین مجرمان و ظالمان به این جا رسیده است؟ این به آن معناست که بگوییم حتی قرآن صحیح نیست، احادیث صحیح نیست، غزوات و جنگ‌ها صحیح نبوده‌اند، تاریخ صحیح نبوده است. آیا این معقول به نظر می‌رسد؟ یعنی اگر این گونه باشد ما همه باید به طور دست جمعی خودکشی کنیم چون این امر غیر معقولی است.

## تذکر

ما می‌گوییم راننده تاکسی در این قصه چه کاری باید انجام می‌داد؟ آیا باید نتیجه آزمایش‌های پزشکی که هیچ‌جا شکی در آن نبود را می‌پذیرفت و می‌گفت این فرزندانی که از قبل هم داشته‌ام مال من نیستند؟ یا این که می‌گفت آن فرزندان از من هستند ولی من نتیجه آزمایش‌ها را نمی‌توانم بپذیرم؟ ما به خزا می‌گوییم آن چه شما برای اثبات ادعای خود آوردید ضد آن چیزی است که در صدد اثبات آن هستید. چون اگر این شخص ادعا می‌کرد که این فرزند در شکم این دختر از من است به خود خیانت کرده است و آن چیزی را که به آن علم دارد (عدم هر گونه ارتباط نامشروع) را انکار کرده است؛ ما هم وقتی با دلیل صحیح برایمان ثابت شد که ابوبکر و عمر بر حق نبوده‌اند چه کار باید بکنیم؟ آیا بگوییم تمام ادله با علمی که به صحت آن داریم باطل هستند؟ یا این که حکم به باطل بودن آن دو نفر کنیم؟ جواب واضح و روشن است.

هم چنین می‌گوییم سخن شما مبنی بر این که اگر این دو نفر باطل باشند به این معناست که قرآن باطل است نشانه بی‌اعتقادی شما به قرآن است؛ چون قرآن است که سبب اعتبار آن دو نفر است نه این که این دو نفر باعث اعتبار قرآن باشند؛ قرآن معجزه جاویدی است که نیاز به احادی ندارد که دلیل بر صحت آن قرار گیرد.

از طرفی این کلام که پس از ۱۴۰۰ سال کشف شده اسلامی که به دست ما رسیده باطل است ناشی از ضعف تاریخی شماس و گر نه همه مخصوصاً عزیزانی که این کتاب را مطالعه کرده باشند می‌توانند به وجود شیعه از ابتدا و درگیری‌ها و اختلافات و... گواهی دهند و نیز در رابطه با این قسمت از سخن شما که باطل بودن آن دو نفر به معنای باطل بودن تمام تاریخ و سنت است می‌گوییم آری آن تاریخ و سنتی که اهل سنت برای اثبات حقانیت آن دو نفر به آن استناد می‌کنند باطل است و صدور این سخنان از سوی شما (الخرای) دلیل بر این است که شما شیعه نیستید. همان‌طور که در قسمت هفتم به این موضوع تصریح می‌کنید.

### ادعا بر این که سخن شیعه بدون سند است!!! مانند داستان‌های شکسپیر

الخرای: من قضاوتی نمی‌کنم. من فقط به عنوان یک شاهد می‌شنوم و تجزیه و تحلیل می‌کنم؛ یعنی قصه‌هایی را که شما نقل نمودید را من تجزیه و تحلیل می‌کنم؛ یعنی من به عنوان یک شخص دانشگاهی با عقل خود می‌سنجم و برداشت می‌کنم. تمام قصه‌هایی که شما (جناب دکتر حسینی قزوینی) نقل نمودید از لابلائی کتاب هاست ولی هیچ سند صحیحی برای آن‌ها وجود ندارد و این موضوع مرا به یاد نمایش‌نامه‌های شکسپیر می‌اندازد. داستان‌هایی که در نوع خود بسیار هنرمندانه طرح شده و از زمان شکل‌گیری نمایش‌نامه نویسی تاکنون بی‌نظیر بوده است؛ یعنی داستان‌های شکسپیر را هنرمندان دیگر به شکل‌های زیبا در بغداد و پاریس و غیره با رنگ و لعاب‌های مختلف استخراج می‌کنند در حالی که داستان همان داستان است ولی در شکل و قالب‌ها و طرح و مدل‌های مختلف. قصه‌ای که از یک‌جا الهام می‌گیرد ولی در کتاب‌های دیگر به قصد اقتناع و ارضا دیگران توسط اشخاص مختلف به شکل‌های گوناگون طراحی می‌گردد و طبیعی است که قانع ساختن دیگران هم رویه‌ای است که بر طبق میل اکثریت موجود در یک جامعه صورت می‌گیرد.

### شما و دیگر مراجع مردم را به سب و دشنام تحریک می‌نمایید

الخرای: طبعاً شما و خامنه‌ای در مجالستان سب و دشنامی نمی‌دهید اما دیگران چرا سب می‌کنند؟ توده مردم که اکثریت را تشکیل می‌دهند سب و دشنام می‌دهند. شما‌ها تحریک می‌کنید و توده مردم هم که اشخاصی امثال من هستند گول خورده و به دشنام رو می‌آوریم، بسیار خوب آیا دین اسلام دین سب و دشنام است؟ شما الان گفتید امام علی در خطبه خود در صفین فرمودند که دشنام ندهید، همین و بس، یعنی ما دشنام نمی‌دهیم ولی لعن می‌کنیم و... دیگران را هم لعن می‌کنیم این غیر معقول است.

## تذکر

از برادران می خواهیم تا فقط به آن چه که قبلا از صحیح مسلم و... در مورد امر معاویه به سب و دشنام امیرالمومنین مطرح کردیم پاسخ و پس از آن نظر خود را در مورد تحریک مردم توسط عایشه برای قتل عثمان نیز بیان کنند و هر جا که لازم بود به بخش ویژه مراجعه کنند. از طرفی چرا مکررا می گویند شیعه هیچ سند صحیحی نیاورده است؟؟ پس این روایاتی که بررسی کردیم چه هستند؟؟

## جواز لعن به معنای اعتراض به قضا و قدر الهی است

الخرزاعی: اضافه بر این شما بیان داشتید که روایاتی در جواز لطمه وارد ساختن بر خود داریم؛ اسلام به من تعلیم می دهد که به خود لطمه وارد سازم؟ برای چه به خود لطمه وارد سازم؟ من برای مصیبتی که از قضا و قدر الهی بوده است به خود لطمه وارد کنم؟! در این صورت من به خواست خداوند سبحان اعتراض نموده ام؛ خداوند می فرماید: زمانی که به مصیبتی مبتلا شدید بگوئید انا لله و انا لیه راجعون.

## تذکر

ظاهرا برادر خزاعی خواب بوده و سخنان جناب دکتر حسینی قزوینی در پاسخ به این سوال نشنیده است. همچنین عزیزان دقت دارند چگونه زمان برنامه به واسطه شخصی که مثلا شیعه است در حال تلف شدن است؟ واقعا شیعه غریب نیست؟؟

## داستانی دیگر از دکتر خزاعی

الخرزاعی: در جنگ عراق و ایران که مدت ۸ سال به طول انجامید در یکی از مراحل آن که جنگ شهرها نام گرفت و عراقی ها آن را به یاد دارند آن ها ما را و ما هم آن ها را با موشک می زدیم ولی موشک های آن ها به بغداد نمی رسید ولی موشک های ما به تهران می رسید، هواپیما های عراقی مهارت فراوانی در بمباران داشتند اما آن ها نمی توانستند بغداد را با موشک بزنند از این رو شهرهای مرزی را می زدند. روزی از روزها ناگهان ساکنان شهر بغداد متوجه صدای انفجار بسیار مهیبی شدند؛ انفجار در بلندترین ساختمان بغداد بود بانک مرکزی رافدین در خیابان «الرشید» که عراقی ها آن جا را به خوبی می شناسند و این ساختمان به طور کامل ویران شد؛ سکوتی مرگ بار حکومت را فرا گرفت، نمی دانستیم چه اتفاقی افتاده است؟ مردم عراق با تلفن با یک دیگر تماس می گرفتند و سوال می کردند چه اتفاقی افتاده است؟! ده ها گزارش صادر شد که گروهی سری که با باروت کار می کردند آمده و رفته بالای ساختمان و در آن جا بمب بزرگی ساخته و بعد آن را منفجر ساخته اند و نیز گفتند گارد ویژه عراق نقشه این عملیات را کشیده اند؛ یعنی در رابطه با این حادثه که الان هم عراقی ها آن را به یاد می آورند شایعات و قصه های غیر متعارفی پیرامون آن گفته شد تا این که در این اواخر متوجه شدیم این حادثه یک عملیات موشکی بوده است. موشکی از ایران آمده و بانک مرکزی رافدین بغداد را به شکل تصادفی مورد هدف قرار داده و موضوع به پایان رسیده است ولی شایعات و قصه هایی که پیرامون این حادثه بافته و به هم پرداخته شد فراوان و غیر عادی بود؛ من فقط می خواهم سوال کنم من به دکتر الهاشمی مراجعه می کنم به...

## اشکال در قضیه فدک

الخرزاعی: ... دیشب من راجع به قضیه فدک فکر می کردم، یعنی می دانید شما وقتی به تنهایی در یک قضیه ای قرار می گیرید مثل یک قمار...؟ من گفتم در این موضوع مثلثی وجود دارد و آن فدک و امامت و سوزاندن درب خانه و سقط جنین و اذیت و آزار و ضرب و شتم...

اگر رسول خدا فدک را به فاطمه می بخشید به سایر فرزندان و همسرانش چه می داد؟

الخزاعي: بسیار خوب من سوال می کنم اگر رسول خدا فدک را به (حضرت) فاطمه زهرا سلام الله علیها بخشیده بود چه چیزی به بقیه خواهران و همسرانش می رسید تا عدالت را در تقسیم اموال رعایت کرده باشد؟ منطق همین را حکم می کند و الا این خود قضیه خطرناک دیگری می شد؛ می خواهید بگویید رسول خدا در تقسیم اموالش ظالم بوده است؟ می گوئید ابوبکر گفته است انبیا چیزی به ارث نمی گذارند؛ می خواهید این را باطل کنید که پیامبر اکرم اسم (حضرت) فاطمه (سلام الله علیها) را ثبت کرده بوده است؟ چرا (حضرت) فاطمه (سلام الله علیها)؟ من نمی فهمم، آیا جایز است؟

### تذکر

۱- رسول خدا صلی الله علیه و آله غیر از حضرت فاطمه سلام الله علیها دختر دیگری نداشته است؛ همان گونه که بسیاری از محققان شیعه و سنی بر این عقیده هستند و ما نیز در سایت اینترنتی خود پیرامون آن بحث کرده ایم و اما آن دو دختری که شهرت یافته که از دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده اند در حقیقت هر دو ربیبه (دختر خوانده) رسول خدا صلی الله علیه و آله و دختران هاله بنت خویلد خواهر حضرت خدیجه سلام الله علیها بوده اند.

۲- بر فرض که آن دو دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده باشند، آن دو قبل از وفات آن حضرت از دنیا رفته اند؛ و رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را در اواخر زندگانی خود به حضرت فاطمه سلام الله علیها هبه نمودند؛ حال چگونه امکان دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از وفات آن دو دختر چیزی را به آن ها بدهند.

۳- به اقرار اهل سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله به همسران خود اراضی و خانه هایی هبه نموده بودند؛ پس با این وجود چگونه جناب خزاعی می گوید رسول خدا به این علت چیزی به فاطمه نداد تا در حق دیگر همسرانش ظلم نکرده باشد؟ در حالی که باید این سوال بالعکس مطرح می شود که چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله با این که به دیگر همسرانش زمین و خانه بخشیده است اگر به حضرت فاطمه سلام الله علیها چیزی نمی داد نستجیر بالله در حق او ظلم نموده است؟ و ما در بخش بررسی فدک به آن پرداختیم.

### باز هم داستانی دیگر از الخزاعی

الخزاعي: قصه ای دیگر بگویم. ما برای خود ۳ خانه داریم؛ مادرم که از دنیا رفت پدرم با زن دیگری ازدواج نمود. برادران من همه خردسال بودند این زن برای این که آینده خود و فرزندان را تضمین کند پدرم را راضی نمود تا خانه بزرگ را به اسم فرزندان (که از پدر من آورده بود) ثبت کند. وقتی برادران و خواهران من این خبر را شنیدند قیامتی برپا شد و يك دشمنی ناخواسته ای بین همه ایجاد شد تا این که روزی نزد من آمد و به اعتبار این که من فرزند بزرگ خانواده هستم مشکلس را با من در میان گذاشت. به من گفت فرزندم دوست دارم علیه برادران و خواهرانت به من کمک کنی؛ من به او گفتم بابا این چه کاری است که شما کرده اید؟ خانه در «العقاری» را به اسم آن ها ثبت کرده ای در حالی که به اسم سایر فرزندان چیزی ثبت نکرده اید! این چه کاری است که شما کرده اید؟ او گفت همین است که می بینی (و) کاری است که شده؛ من به او گفتم شما با این کار خود خلاف شرع مرتکب شده اید. گفت نه به خدا قسم من چنین کاری نکرده ام از این رو پدرم به یکی از مفتیان مراجعه کرد که خدا جزای خیر به او عطا کند او در جواب پدرم گفت این کار شما جایز نبوده است کسی در زمان حیاتش چیزی را تقسیم نمی کند. اگر هم می خواهی چیزی را بین فرزندان تقسیم کنی به تساوی تقسیم کن. کاری که تو انجام داده ای جایز نیست. پدرم برگشت و به من گفت بابا این چنین و آن چنان شده حالا چه کار کنیم؟ من به او گفتم باید خانه های دیگر را به نام دیگر فرزندان کنی. او هم به خدا سوگند یاد کرد که حتماً این کار را انجام دهد و این کار را نیز انجام داد و با این کارش عدالت را بین فرزندان رعایت کرد. بسیار خوب! اگر رسول خدا هم فدک را به اسم (حضرت) فاطمه (سلام الله علیها) ثبت کرده بود آیا به عدالت رفتار کرده است؟ این کار غیر معقولی است.

## آیا ابوبکر فدک را برای خودش گرفت یا برای مسلمانان؟

الخزاعي: مطلب ديگري كه مي خواهيم بفهم اين است كه زماني كه (حضرت) فاطمه زهرا سلام الله عليها از فدك محروم شد آیا ابوبكر آن را براي خود مي خواست يا آن را به بيت المال مسلمانان برگرداند؟ اين كار خيلي مهمي است. آیا اين كار را براي شخص خود انجام داد يا در جهت مصلحت اسلام و مسلمانان؟ پیامبر اکرم هم به مصلحت مسلمانان عمل مي کرد. اگر او فدك را در زمان حياتش به فاطمه عطا مي كند آیا براي اين است كه فاطمه آن را صرف حسن و حسين كند؟ خير، بلکه براي اين كه با آن احسان کرده و به مردم محتاج صدقه بدهد و زماني كه پیامبر اکرم صلی الله عليه و آله از دنيا رفتند طبعاً اين مال به بيت المال بر مي گردد و اين امري منطقي است. يعني در حقيقت ابوبكر و عمر آن را نگرفتند بلکه در اختيار بيت المال قرار دادند كه به صلاح همه است. حتی در اين جا يعني در بریطانيا مال عمومي وجود دارد تا همه از آن منتفع گردند و اختصاص به يك نفر ندارد. پس فدك هم به بيت المال مسلمانان بازگشت تا همه مسلمانان از آن استفاده ببرند و يك ريال آن هم به جيب ابوبكر نرفت چون دو سال و اندي بعد از دنيا رفت و با خدای خود ملاقات نمود.

## تذکر

در ابتدا بايد بگوئيم اين جملات يعني تاييد و اعتراف به آنچه كه ما به اسناد آن پرداختيم يعني غصب فدك؛ حال ما از برادر الخزاعي سوال مي كنيم يعني به اعتقاد شما اگر فدك در دست حضرت فاطمه سلام الله عليها مي بود آن را براي خود استفاده مي كردند و ابوبكر براي جلوگیری از اين امر فدك را غصب نمود؟ آیا به نظر ایشان ابوبكر از رسول خدا صلی الله عليه و آله داناتر بوده است كه آن حضرت فدك را به دخترش حضرت فاطمه سلام الله عليها هديه نمود و ابوبكر آن را غصب كرد؟ يا اين كه ابوبكر بر خلاف پیامبر صلی الله عليه و آله از جانب حضرت فاطمه سلام الله عليها در جهت حفظ و حراست بيت المال مسلمانان احساس امنيت نمي كرد؟! ما در ابتدای كتاب به گوشه ای از جایگاه حضرت فاطمه سلام الله عليها پرداختيم، همچنين در ساير بخش ها به ناراحتی ایشان از ابوبكر به خاطر پس ندادن فدك؛ اما سوال ما اين است كه آیا حضرت فاطمه سلام الله عليها برترين و محبوبترين صحابه نبودند؟ فاطمه پاره تن من است هر چه او را بيازارد مرا آزرده و دها روایت اين چنينی در مورد کدام صحابه از زبان پیامبر صلی الله عليه و آله صادر شده است؟؟ حال ابوبكر به چه حق و جراتی اين رفتار را با ایشان كردند؟ آیا سزای اين شخص جهنم نيست؟؟

ای برادران و خواهران محترم می بینید هنگامی كه امری الهی نبوده از هر طريق كه سعی در پوشاندن و توجيه آن می كنند موفق نمی شوند؟؟ اين است وعده خداوند كه همیشه حق بر باطل پیروز می شود و باطل را مانند كف روی آب مثال می زنند كه پس از مدتی از بين می رود.

الخزاعي: حال كه در سخنان من ربط و ارتباطي وجود ندارد و از اين بابت مي خواهم كه عذر مرا بپذيرند دوست دارم تا از فرصت استفاده کرده و درباره موضوعي ديگر نيز سخن بگويم.

خانمي است به نام اسما دختر عميس كه قبلا همسر جعفر بن ابي طالب برادر امام علي سلام الله عليه بود و زماني كه جعفر از دنيا رفت ابوبكر با او ازدواج كرد و براي ابوبكر فرزندي آورد كه اسمش محمد بن ابوبكر است كه از دوست داران علي بن ابي طالب بود و به فرمانروايي مصر گمارده شد؛ او يكي از ارادتمندان علي بن ابي طالب بود و چون ابوبكر از دنيا رفت علی با اسما ازدواج نمود و فرزندي به نام يحيی براي او آورد. يعني همان طور كه مي بينيد گوشت و خون با هم قاطي و ممزوج شده است. حال آیا مي شود اين اختلاط از بين برود؟

ابوشوارب: برادر صباح الخزاعي! از اين كه سخنانتان را قطع مي كنم معذرت مي خواهم به من اجازه بدهيد تا نکته اي را در اين جا اضافه كنم. خانم اسما بنت عميس همان كسي است كه از (حضرت) فاطمه زهرا (سلام الله عليها) در ايام بيماريش پرستاري مي نمايد و بعدا او را غسل و كفن مي كند. فكرش را مي تواني بكني همسر ابوبكر همان كسي است كه پرستاري فاطمه را در ايام آخر عمر به عهده دارد و غسل و دفن و كفن او را به عهده دارد؟ به اين ارتباط تتگاتنگ دقت كنيد.



## تذکر

لازم است به نکته ای اشاره کنیم و آن این که محمد بن ابوبکر همان کسی است که به اقرار اهل سنت در قتل عثمان شرکت جست و او کسی است که به عثمان خطاب کرد ای نعل! و اسما بنت عمیس همان کسی است که امیرالمومنین را از نقشه قتل ابوبکر و عمر برای او با خبر ساخت. ماجرای محمد بن ابوبکر تحت عنوان «صحابه ای که در قتل عثمان مشارکت داشتند» و ماجرای اسما بنت عمیس در باب «علت های عدم قیام امیر المومنین علی علیه السلام» در سایت تحقیقاتی خود پاسخ داده ایم.

## نگاهی اجمالی به زندگی خانم اسما بنت عمیس

اسما بنت عمیس، در مکه و قبل از استقرار رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ارقم ایمان آورد و با ایشان بیعت نمود؛ او خواهر میمونه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و همسر جعفر بن ابی طالب علیه السلام بود و پس از شهادت او رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت فاطمه سلام الله علیها دستور دادند برای اسما غذا تهیه کنند و به مدت سه روز از او پذیرایی نمایند و به او تسلیت دهند و این عمل (اطعام افراد مصیبت زده تا سه روز) از آن موقع سنت گشت. پس از شهادت جعفر بن ابی طالب با ابوبکر ازدواج کرد و از او محمد بن ابی بکر دنیا آمد. احادیثی از او به یادگار مانده است از جمله حدیث معروف «رد شمس» که راویان زیادی آن را نقل کرده اند. در زمانی که زوج ابوبکر بود بعضی از خبرهای سری را به امیرالمومنین می‌رساند (نقشه به قتل رساندنشان توسط ابوبکر و عمر) و نیز در جریان زندگی حضرت فاطمه سلام الله علیها نقش مهمی داشت و گویی همیشه با آن بزرگواران زندگی می‌کرد. هنگامی که حضرت خدیجه سلام الله علیها در بستر وفات بود گریه می‌کردند. اسما می‌گوید به آن مخدره گفتم چرا گریه می‌کنید؟ فرمود فاطمه ام هنوز کوچک است. من ناراحت شب عروسی او هستم که مادر ندارد و هر دختری در شب عروسی به کمک احتیاج دارد. گفت عرض کردم من عهد می‌کنم اگر زنده باشم به جای شما به او کمک کنم. در شب عروسی حضرت فاطمه سلام الله علیها رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور دادند که همه بروند و هنگامی که ایشان علت نرفتنش را جویا می‌شوند پس از نقل ماجرا رسول خدا صلی الله علیه و آله به گریه می‌افتند او را دعا می‌کنند. همچنین در مساله زایمان حضرت فاطمه سلام الله علیها مسئولیت قابلگی امام حسن و امام حسین علیهما السلام را به عهده داشته و در روایتی از امیرالمومنین آمده رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسما و ام سلمه فرمودند بروید و در موقع زایمان فاطمه سلام الله علیها حاضر باشید. وقتی که بچه اش متولد شد در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه بگویند که هر بچه ای را چنین کنند از شیطان محفوظ می‌ماند. از این روایت جلالت و قدر این دو بانوی محترمه به خوبی آشکار است. وقتی که شهادت حضرت فاطمه سلام الله علیها نزدیک شد از ایشان مراقبت می‌نمودند و خبر شهادت مادر را به فرزندان و امیرالمومنین رساند. همچنین حضرت فاطمه سلام الله علیها وصیت فرمودند که هیچ کس در غسلش شرکت نکند مگر همسرش و اسما. انتساب او به ابوبکر چهره ای ویژه در بین طرفداران دستگاه حکومتی از وی ساخته بود و افراد زیادی مایل بودند از اعتبار سیاسی او استفاده کنند و وضعیت زنان در آن زمان (که در دوران جاهلیت پس از مرگ همسر ارث رفته و اجبار آنان با مانند ازدواج اجباری عمر با عاتکه) او را در شرایط خطیری قرار داده بود که تقاضای ازدواج از سوی امیرالمومنین اسما بنت عمیس را از دام قدرت طلبان نجات داد.

در نتیجه این که چون زن ابوبکر بود به نگهداری از حضرت فاطمه سلام الله علیها مشغول بود دروغی بیش نیست و گذشته او نمایان کنند همه چیز است همچنین آسیه جزو ۴ زن برتر عالم هست و همسر فرعون بود ولی ارتباطی با او نداشت.

## آیاتی که دلالت بر مدح خلفا دارند

الخزاعی: می‌خواهم به مطلبی که در بعضی از آیات قرآن به آن اشاره شده و من با اطمینان کامل می‌توانم بگویم از آن ها مدح و ستایش به عمل آمده است. من به عنوان شخصی که از خدا ترس داشته و خداوند را به عنوان ناظری که مرا می‌بیند و سخنان مرا می‌شنود و از این رو باید حرف حق را بر زبان جاری کنم و از اول که از خانه خارج می‌شدم تا در این نشست شرکت کنم از خدای خود خواسته ام که مرا موفق ساخته و مرتکب معصیت خداوند نشوم و گفتم خدایا اگر نخواهم

توانست تا این گونه باشم خدایا برای من پیش آمدی حادث کن تا در این برنامه شرکت نکنم. من از خداوند و حساب و کتاب و مؤاخذه او در روز قیامت ترس دارم.

آیاتی که در آن مدح صحابه ذکر گردیده است:

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم «وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» التوبه - ۱۰۰

و آنان که سبقت به ایمان گرفتند از مهاجر و انصار و آنان که به نیکی پیروی آنان کردند خدا از آنها خشنود است و آنها از خدا خشنودند و خدا برای همه آنها بهشت هایی که از زیر درختان آنها نهرها جاری است مهیا ساخته که در آن بهشت تا ابد منتعم باشند این به حقیقت سعادت بزرگ است.

در این آیه شریفه خداوند می فرماید از آن ها راضی شده و آن ها نیز از خداوند راضی شده اند؛ معنای این سخن که آن ها از خداوند راضی شده اند چیست؟ یعنی به این راضی شده اند که خداوند واحد و احد و صمد است. معنای صمد است چیست؟ یعنی تمام حاجات به سویی او عرضه می شود و نه به هیچ کس و هیچ امام دیگری.

«لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» الفتح - ۱۸  
خدا از مومنانی که زیر درخت (معهود حدیبیه) با تو بیعت کردند به حقیقت خشنود گشت.

«وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» التوبه - ۷۲  
و رضای خدا (از همه اینها) برتر است.

«وَوَسْلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ» الصافات - ۱۸۱  
و سلام بر رسولان.

«وَوَسْلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ ...» مریم - ۱۵  
سلام بر او، آن روز که تولد یافت و آن روز که می میرد و آن روز که ...» یعنی سلام بر همه انبیا حقیقتاً.

### تذکر

ما به تمام این آیات در سایت موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر پاسخ داده ایم و عدم دلالت آن را بر مدعای اهل سنت ثابت نموده ایم؛ اما لازم به ذکر است که برادر الخزاعی که آیات را بدون این که از واقعیت آن ها با خبر باشد نقل می کند خودش هم نمی داند چرا آیه «رضی الله عن المومنین» و بعد از آن «وسلام علی المرسلین» در ورقه ای که در مقابلش قرار دارد ذکر شده است؟!!

### مراجع عراق سبب مهاجرت مردم به خارج از کشور و جنگ های طائفه ای هستند!!!

الخزاعی: من بیش از این نمی توانم در برنامه شما شرکت داشته باشم چون ممکن است در برنامه ای دیگر بخواهم شرکت کنم ولی يك كلمه به عنوان سخن پایانی عرض کنم و آن این که شما را به خدا! ای مردم! ای علما! آیا قوم گرایی و مذهب گرایی بس نیست؟ آیا نمی بینید در عراق چه اتفاقی افتاده است؟! عراق ۴ میلیون آواره دارد؛ صدها نفر از آنان خارج از عراق و دو میلیون نفر از آنها داخل عراق هستند. در خیابان ها در روز روشن به اسم قوم گرایی کشته می شوند. احزاب طائفه گرا راهی دیگر برای رسیدن به مناسب حکومتی ندارند مگر با طائفه گرایی؛ این کار حرام است. حرام است که از طائفه گرایی و مذهب در راه قتل و کشت و کشتار يك دیگر استفاده کنیم.

## تذکر

چه کسانی حکم به وجوب قتل فرقه های دیگر می دهند علمای شیعه یا علمای وهابیون؟ کسانی که فتوا به وجوب قتل شیعه، حرمت ازدواج با آن ها، حرمت خوردن گوشت حیوانات ذبح شده آن ها و حتی حرمت دعا برای پیروزی آن ها ضد اسرائیل می دهند چه کسانی هستند؟ اتفاقات موجود در سوریه و عراق خود گواه بر باطل بودن این ادعاست.

## تمام این روایات قصه های جعلی هستند

الخرزاعی: ای مردم عراق! ای شیعیان! ای اهل و خانواده من! ای شیعیان عزیز! ای اهل سنت! من نمی دانم شیعه یعنی چه؟ سنی یعنی چه؟ به خدا قسم نمی دانم یعنی چه؟ به خدا قسم همه شما به خیر هستید. به این حرف ها گوش فرا ندهید! این قصه ها دروغ است؛ علمایی که اهل تحقیق هستند می دانند که چه اتفاقی افتاده است و من به عنوان یک شخص ساده در برابر شما با تحصیلات دانشگاهی ساده ای که داشتم این مطلب را کشف کردم که به خدا قسم این ها دروغ شاخ دار است که می خواهند با این حرف ها رموز و سنبل های اسلام را از بین ببرند. من آن ها را به مبارزه می طلبم تا بگویم خالد بن ولید و صلاح الدین ایوبی بر خیر بوده اند.

## مجرم بودن صلاح الدین ایوبی مهم نیست، به خاطر فتوحاتش باید او را مدح کرد!!!

الخرزاعی: من با شخصی شیعه عراقی درباره قضیه فلسطین بحث می کردم، به او گفتم ما احتیاج به شخصی هم چون صلاح الدین ایوبی داریم او با تعجب و حیرت از این حرف من ساکت شد. به او گفتم نظرت در این باره چیست؟ گفت او فقط یک مجرم بوده است. من حقیقتاً از حرف او خشکم زد همه ما از کوچک تا بزرگمان تربیت شده صلاح الدین ایوبی هستیم و او اتفاقاً عرب هم نیست بلکه کردی مسلمان از تکریت عراق بود. یعنی شما وقتی فیلم های انگلیسی را مشاهده می کنی همین طور که شیخ گفتند به او حق بدهید چون او شخصی شجاع و قهرمان و فقیه و طبیب بوده که به دین مسیحیت و یهودیت و اسلام احترام می گذاشت. به طور جدی و عالی به آن احترام می گذاشت.

فیلم های انگلیسی... را می بینید؟ مردم با همه معامله خوبی دارند؛ من حقیقتاً شگفت زده شدم. به او گفتم چرا؟ گفت او در زمان خودش فقط کشتار به راه انداخت و وقتی من تاریخ را بررسی می کنم می فهمم که چون او بر دولت فاطمی اسماعیلی در مصر تسلط یافت از او اکراه و تنفر دارند.

## تذکر

در مورد خالد که پیش تر او را بررسی کردیم اما صلاح الدین؛ بله او به همه احترام می گذاشت! اگر باور نمی کنید بررسی کنید و لیست بلند از کشتار شیعیان را ملاحظه کنید تا شما هم به این نتیجه برسید. از طرفی ما نمی دانیم در مورد موضوعات تاریخی بحث می کنیم یا در مورد رمان و سینما! که ایشان یا داستان می گویند یا نقل فیلم سینمایی می کنند!

## خاتمه سخن و مقداری دفاع از شیعه!!!

الخرزاعی: به همین سبب معلوم می شود که ظاهر را در قرن سوم و چهارم که برهه بسیار خطیری در تاریخ به شمار می رود روابط بین مسلمانان رو به سردی گرایید؛ دولت فاطمی که نمی گوئیم همه آن ها بد بوده اند ولی کسانی بودند که باعث سست شدن و تزلزل در پیکره مسلمانان شدند این یک نکته و نکته دیگر این که وقتی حکومت صفویه در ایران شکل گرفت بخشی از این دولت شروع کرد به ساختن این قصه ها و مصیبت امروز عراق هم همین است. الان اگر دولتی شیعی در عراق حکومت کند چیز خیلی خوبی است و مقاومت عراق و مردم عراق ما را آزاد ساخت؛ آیا مقاومت را هم مانند صلاح الدین گناه کار می دانید؟ آیا معقول است که آمریکا در صدد تثبیت اسلام در عراق باشد؟ ولی تا زمانی که این نظر و هدف شما باشد این هدف ره به جایی نمی برد.

و السلام علیکم.

## سخن الهاشمي در دعوت از الحسيني براي شروع سخن

الهاشمي: و عليك السلام

جناب استاد سيد حسن الحسيني از جمعيت الال والأصحاب بحرين كه از فرزندان (حضرت) فاطمه زهراء هم هستند. بفرمايد سخنانتان را آغاز كنيد.

الحسيني: يكي از برادران با حرفش مرا تكان داد؛ او به من گفت چه طور شما ها جرات مي كنيد چنين محاكمه اي براي ابوبكر و عمر به راه بيندازيد؟ به من گفت آيا اساسا دنيا چنين مكانت و اهليتي دارد كه بتواند اين دو نفر را محاكمه كند؟

الهاشمي: برادر بزرگوaram چه كار كنيم اين مجالس عزاداري هر سال بر پا مي شود و محتواي اين عزاداري ها سب و دشنام و اتهام به اين دو نفر بزرگ تاريخ انسانيت است؛ ما چه كار مي توانيم انجام دهيم؟ غرض اصلي از اين جو سازي هاي جديد شيعه حمله و خدشه به شخصيت اين دو نفر است ما چه كار كنيم؟ بعضي دارند با سب و دشنام هم نشين رسول خدا صلي الله عليه و سلم در غار نان مي خورند.

من بارها از سيد قزويني و ديگر برادران شنیده ام و سكوت کرده ام ولي حقيقتا مي گويم همواره اين سوال را در ذهنم داشته ام چه طور يك مسلمان اين قدر مي تواند مطمئن باشد؟ چه طور مي تواند راحت بخوابد؟ چه طور مي تواند اين گونه با عرض و آبروي هم نشين رسول خدا صلي الله عليه وسلم در غار بازي كند؟! در حالي كه او يكي از كساني است كه قرآن در شان او نازل شده است؟

### تذکر

لازم است بگويم آن گونه كه صحيح بخاري روايت کرده عايشه گفته است:

ما انزل الله فينا (أي أبو بكر وعائلته) شيئاً من القرآن إلا أن الله انزل عذري خداوند درباره ما (ابوبكر و خانواده اش) هيچ آيه اي از قرآن نازل نكرده است مگر آن مقداري كه براي اثبات بي گناهي من نازل شد.

### پی نوشت:

(۱) صحيح بخاري، ج ۶، ص ۴۲

از طرفي بله ما منكر اين موضوع نيستيم كه آيه در مورد اين عزيزان نازل شده است! مانند آيه ۵۱ مائده يا ۱۵۵ آل عمران كه در مورد فرار خلفای سه گانه از جنگ احد نازل شد و ما پيش تر به آن پرداختيم.

چه طور او مي تواند آرام و راحت بخوابد در حالي كه در برابر ميليون ها نفر از مردم مي گويد اين شخص مجرم بوده است؟ چه طور يك نفر مي تواند اطمينان داشته باشد و راحت بخوابد و با اهانت به عمر بن خطاب نان بخورد يا چگونه از يك عراقي مي تواند اين حرف ها صادر شود؟ به عقل من قد نمي دهد كه عمر بن خطاب نور اسلام را به سرزمين عراقي كه ديكتاتوري در آن حكومت مي کرده است تابانده باشد و آن وقت كسي از آن سرزمين بتواند اين حرف ها را درباره او بزند؟ عمري كه براي ايراني ها درهاي جديدي باز كرد تا بتوانند به دنياي تازه اي راه پيدا كنند. دنياي توحيد، دنياي عبادت خداوند واحد و يكتا، دنياي كرامت كامل اصيل انساني تا ديگر براي مخلوقات عبادت نكند و فقط سر در برابر خداوند عزوجل فرو آورد و بعد از آن سر را بلند کرده و در برابر هيچ كس سر فرو نياورد. يك ايراني چگونه مي تواند شب بخوابد در حالي كه به اين رهبر بزرگي كه توانست در زمان خود قلوب ايراني ها را به دست آورد اما اکنون مورد هجوم و طعنه قرار می گیرد و بعد از ايران يك مصري چگونه مي تواند راحت بخوابد در حالي كه به شخصيتي كه توانست مصري ها را كه

از ریشه دارترین ملت ها در تاریخ تمدن هستند در طول ۱۰ سال آن ها را به اسلام قانع ساخت و زبان عربی قرآن کریم را برای آن ها محبوب ساخت مورد طعنه و هجوم قرار دهد؛ چگونه می توانند این کار را بکنند؟ من در تعجب هستم بیندگانی در الجزائر و در بعضی دولت های عربی دیگر از من غضبناک هستند کدام یک بهتر است؟ این که ما فرصت بدهیم تا شما هم این سخنان را بشنوید و ثابا رد بر این سخنان را بشنوید و ثالثا آن گونه که یکی از برادران گفت ما روایات مختلف را می خوانیم تا شما به طور کلی از این ها دوری و اجتناب کنید.

### تذکر

از ابتدای برنامه شاهدیم شباهت یکسان با بیان گوناگون از یک سو و موضوع قومیتی از سوی دیگر همواره مطرح می شود. اما در مورد این که عمر کسی بود که دنیای توحید، عبادت، خدای واحد و ... را به کشور های مختلف از جمله ایران برد باید بگوییم یکی از مهمترین دلایل پادشاهان ایرانی برای مقابله با رومی ها دین مسیحیت بود که قائل به سه خدا بودند یا هنگامی که اسلام وارد ایران شد نزدیکی تعالم آن دو باعث پذیرش سریع آن گردید مانند بحث حجاب زنان تا جایی که ویل دوران تاریخ نویس مشهور نوشته پوشش از ایران به اسلام راه پیدا کرد و هر چند این موضوع نادرست است اما در بر دارنده نکاتاتی ارزشمند است. ولی تحریفات گسترده مانند خدای خوبی ها و بدی ها و احکام نادرست مانند زمانی که زن به عادت ماهانه وارد می شد او را از جامعه طرد می کردند و ... نشان گر به پایان رسیدن اعتبار این دین بود. پس این گفته که به واسطه عمر ایرانیان یگانه پرست شدند نادرست است. از طرفی ایرانیان در رشد و تعالی اسلام فعالیت های بسیاری انجام دادند مانند نگارش دستور زبان عربی که از سه نفر نگارنده آن دو نفر ایرانی بودند و ... ولی جنایات انجام شده نیز غیر قابل انکار است و ما پیشتر به آن در بخش مربوطه پرداختیم.

### سخن الهاشمی علیه حزب الله لبنان

الهاشمی: عده ای می گویند بهتر است که ما این ها را بشناسیم. بعضی از بینندگان به من می گویند طرفداران همین ها به عمر و ابوبکر طعنه وارد می کنند. ما به کشورهای مغرب عربی (هم چون مراکش و الجزائر) آمدیم به ما گفتند ما انصار صحابه هستیم، ما انصار وحدت اسلامی هستیم و به ما گفتند ما می خواهیم همه با هم علیه اسرائیل و آمریکا به مبارزه بر خیزیم و ما به این نتیجه رسیده بودیم که حسن نصر الله در جهاد با شیطان بزرگ به پا خاسته است اما از یک چیز در تعجبیم و آن این که نمی دانستیم اساس اعتقاد آن ها بر پایه اجتناب و دوری از ابوبکر و عمر بن خطاب شکل گرفته است و اگر از اول می دانستیم این ها بر این عقیده هستند...

شب قبل شما از مدیر مرکز «الأبحاث العقائدية» (فارس حسون) روایتی خواندید که مشخص می کند اعتقاد او بر ظلم و ستم عمر و ابوبکر در حق خانم فاطمه است. اصل مذهب و عقائد مذهبی آن ها بر این است. این شخص الجزائری و مراکشی می گوید اگر من این مطلب را از اول می دانستم و فهمیده بودم که این اعتقاد طبق گفته «الخزاعی» بر اثر فشارها و تأثیرات قومی و طائفه گرایی پدید آمده است...

از این رو ای برادران! هر جا باشید و به هر شکلی باشید رای و اعتقاد شما بهترین و با فضیلت ترین آرا و عقاید است. ما حقیقت را می فهمیم و آن را تحمل می کنیم و گوش به بهترین رای و عقیده می دهیم و ان شا الله خداوند برای ما قول و سخن محکم را ثبت کند به شکلی که به آن چیزی برسیم که نفع و خیر جویندگان حقیقت و معرفت صحیح در آن باشد و ان شا الله در نشر و ترویج فرهنگ آزادی چند صدایی و قبول نظرات یک دیگر اختلاف را فراموش کرده و در سخنان خود بغض و تنفر را کنار گذارند. شما از خود سوال کنید چه تعداد شیعه در سال آینده وقتی مجالس عزاداری (حضرت) فاطمه زهراء (سلام الله علیها) برگزار می شود در این مجالس شرکت می کنند؟ چه بسیارند شیعیانی که مردد شده و از خود سوال می کند آیا معقول و منطقی به نظر می رسد که در مجالسی حاضر شوم و بر جنایتی گریه کنم که هرگز علی بن ابی طالب از آن سخن نگفته است.

### سخن امیرالمومنین بر وقوع جنایت از سوی ابوبکر و عمر دلالت نمی‌کند!!!

الهاشمی: برادر من سراغ شما هم می‌آیم وقت برای شما به اندازه کافی هست.

برادر قزوینی سوالی از من پرسیدند. به من گفتند عبارتی از امام علی در موضوع مورد بحث وارد شده است من از ایشان می‌خواهم تا این جمله را به رئیس پارلمان در تهران و یا به هر یک از مراجع نشان دهند؛ عبارتی که می‌گوید: سیدنا علی بن ابی طالب بعد از دفن (حضرت) فاطمه زهراء (سلام الله علیها) در مناجاتش با رسول خدا صلی الله علیه وسلم این گونه گفته است: سنتنک ابنتک بتظافر أمتک علی هضمها فأحفظها السؤال واستخبرها الحال هذا ولم يطل العهد.

به زودی دخترت تو را آگاه خواهد ساخت که امتت در ستم کردن به وی اجتماع کرده بودند، سر گذشت وی را از او بی‌پرده بپرس و چگونگی را از وی خبر گیر وضع این چنین است در حالی که هنوز فاصله ای با زمان حیات تو نیفتاده و یادت فراموش نگردیده است.

برادران می‌گویند شما باید از این جمله نتیجه بگیرید که ابوبکر و عمر آمده اند و پهلوی خانم فاطمه را شکسته و جنینش را سقط کرده و خانه اش را به آتش کشیده اند. شما را به خدا از تهران و شیراز و تبریز و کشورهای عربی هم بگذریم به هر قاضی که می‌خواهید در شهر قم مراجعه کنید و این عبارت را به او بدهید و از او بپرسید آیا این عبارت دلیل بر این می‌شود که فلانی یا فلانی قاتل بوده اند؟

ای برادران این عبارت نهج البلاغه است و می‌گویند این دلیلی است بر این که فلانی قاتل خانم (حضرت) فاطمه زهرا (سلام الله علیها) بوده و جنین او را سقط نموده است؟ با این عبارت حتی سر یک مجنون و دیوانه را نمی‌توان شیره مالید تا چه رسد به یک عاقل. اصلاً امکان ندارد یک قاضی در وین در تهران و در تونس در لندن و نه هیچ جای دیگر چنین ادعایی کند. یک نفر بیاید در محکمه ای و به حاکم بگوید این دلیل است بر این که فلانی پهلوی آن زن را شکسته است و خانه او را آتش زده است غیر ممکن است که قاضی از او بپذیرد.

پس برادر بزرگواریم! آقای قزوینی که خداوند شما را حفظ نماید برای همین است که من می‌گویم تاکنون هیچ کس دلیلی از امام علی و خانم (حضرت) فاطمه زهرا (سلام الله علیها) بر این که پهلوی او شکسته و جنینش سقط شده باشد نیاورده است.

### تذکر (پانزدهمین عوام فریبی مناظره کنندگان اهل سنت)

آیا این قسمت از روایت «فستنبک ابنتک بتظافر أمتک علی هضمها» هجوم به آن حضرت را ثابت نمی‌کند؟ آیا اذیت و آزار بر او و بی‌توجهی به جایگاه والای ایشان در زمان خلافت ابوبکر در پایتخت خلافت را نمی‌رساند؟ از طرفی چرا به تمامی اسنادی که از کتب خود اهل سنت در باب این جسارت در همین برنامه آمد و صحت آنان بررسی شد اشاره نمی‌کند؟ مگر ما از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله هجوم را اثبات نکردیم (روایت جوینی)؟ مگر در این کتاب قهر حضرت فاطمه سلام الله علیها با ابوبکر و عمر را بررسی نکردیم؟ مگر ما لگد عمر بر ایشان را بررسی نکردیم؟ گفته ایشان که فرمودند پس از هر نماز شما را نفرین می‌کنم را بررسی نکردیم؟ مگر از زبان نوه معاویه، عمر بن عبدالعزیز و... ماجرا را بررسی نکردیم؟ مگر گفته عمر در هنگامی وفات پیامبر صلی الله علیه و آله که گفت (حسبنا کتاب الله) را بررسی نکردیم؟ مگر بدعت‌ها و فرار آنان از جنگ را بررسی نکردیم؟ مگر سخنان آنان را دم مرگ بررسی نکردیم؟ مگر رفتار صحابه را بررسی نکردیم؟ از یک طرف امیرالمومنین می‌گوید به زودی دخترت تو را آگاه خواهد ساخت که امتت در ستم کردن به وی اجتماع کرده بودند... و از طرفی حضرت فاطمه سلام الله علیها تا آخرین روز عمرشان با ابوبکر و عمر سخن نمی‌گوید و آن دو را نفرین می‌کند این چه معنی می‌دهد؟؟؟ مگر جز مجرم بودن آن دو گزینه دیگری هم باقی می‌ماند؟ خواب غفلت تا کی؟؟؟ اصلاً همین تالیس‌های ابوشوراب در موضوع نقل فضائل ابوبکر و عمر از زبان امامان شیعه دلیل بر عوام فریبی مجریان برنامه ندارد؟ مگر اسناد یکی و دوتا هست که بشود از آن چشم پوشاند؟؟؟

تکرار این سخن که ما در سال آینده می بینیم مقدار شرکت کنندگان شیعه در مجالس عزاداری کم شده اند!

الهائمی: و آخرین نکته ای که می خواهم بیان کنم این که چه بسا همین مباحث ما باعث می شود تا بسیاری از برادران ما که به مشارکت در مجالس عزاداری در سال قبل دعوت شده اند وقتی برنامه ما را می بینند سوال کنند آیا اقامه عزا برای (حضرت) زهرا (سلام الله علیها) جایز است؟ و این که او پهلویش شکسته باشد و جنینش سقط شده باشد؟ هیچ کس قائل به آن نشده است (!) از خودتان سوال کنید با عقل خود روی این موضوع فکر کنید.

حال به سراغ برادر الحسيني رفته و به سخنان ایشان گوش فرا می دهیم؛ خوش آمدید بفرمایید.

### تذکر

به آقای هاشمی می گوئیم ما بسیاری از برادران اهل سنت را به خوبی می شناسیم که در این مجالس شرکت می کنند؛ چون تاکنون بسیاری از آن ها از نقاط مختلف دنیا با جناب دکتر حسینی قزوینی تماس گرفته و می گویند ما از این جریانات که برای حضرت فاطمه سلام الله علیها و شهادت مظلومانه آن حضرت رخ داده اطلاع نداشتیم؛ از این رو ما نیز در مجالس ماتم آن حضرت شرکت خواهیم کرد؛ این نسبت به برادران اهل سنت تا چه رسد به برادران شیعه.

### سخنان الحسيني

الحسيني: من قبل از این که سخنان خود را آغاز کنم پیشنهادی دارم و آن این که حال که شیعیان و آیه الله قزوینی و الجناحي نتوانستند حتی يك روايت صحيح براي ادعای خود بیاورند (!) لازم است که هر ساله در ایام عزاداری (حضرت) زهرا (سلام الله علیها) این مناظرات پخش شود تا تاثیر شبکه های آن ها باطل شده و از گسترش این دروغ ها جلوگیری به عمل آید.

بسیار خوب!

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على اشرف الخلق أجمعين سيدنا وحبينا محمد صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم.

برادران من در سراسر دنیا در تونس و مغرب و لیبی و الجزائر و مصر و سودان و سعودی و دمشق و اهواز و (!!!) ایران و عراق و در هر مکانی که هستید با سلام اسلامی به شما می گویم السلام علیکم ورحمة الله تعالی وبرکاته.

ما اهل سنت و جماعت صحابه و اهل بیت را دوست داریم و در قلوبمان هیچ کینه ای از هیچ يك از آنان نداریم. ما به این سخن خداوند در قرآن کریم که در سوره حشر درباره مهاجرین و انصار نازل شده است تمسک می کنیم. خداوند در این باره می فرماید: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ» الحشر - ۱۰ «کسانی که بعد از آن ها (بعد از مهاجران و انصار) آمدند و می گویند پروردگارا ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز و در دلهایمان حسد و کینه ای نسبت به مومنان قرار مده».

جناب آیه الله قزوینی موضع شما در رابطه با این آیه چیست؟ آیا شما هم برای کسانی که در ایمان بر شما سبقت گرفتند استغفار می کنید؟ آیا شما هم برای خلفا راشدین چهار گانه استغفار می کنید؟ آیا اصلاً شما این آیه را می خوانی و معنای آن را می فهمی؟ و نیز درباره کسانی که بعد از آن ها آمدند؟ «يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا» آیا شما بعد از آن که طعن و خدشه بر ابوبکر و عمر وارد کرده و آن مطالب را ذکر کردید در قلبتان حسد و کینه ای نسبت به آن ها دارید؟ شما با کلام خداوند عزوجل مخالفت می کنید؛ آیا شما به تقلین ایمان ندارید؟ این همان ثقل اکبر است، شما نسبت به ثقل اول که هیچ التزامی به آن نداشتید چون آیه می فرمود: «وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ».

## تذکر

ما از ایشان می پرسیم آیا شما نسبت به کسانی که با امیرالمومنین به دشمنی و قتال پرداختند هم می توانید همین حرف را بزنید؟ مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ایشان فرمودند: یا علی لا یبغضک إلا منافق؟ مگر امیرالمومنین با خلفا مشکل نداشت؟ مگر با عایشه و معاویه و بسیاری از صحابه نجنگید؟ از آن جایی که که هیچ گاه در جبهه حق اختلاف پیش نمی آید پس باید برای یک گروه استغفار کنیم؛ خب شما بگویید برای کدام یک استغفار کنیم؟ عایشه یا امیرالمومنین؟؟

اصلاً آیا شما ایمان ابوبکر و عمر را ثابت کردید که بخواهیم شمول آنان نسبت به آیات اثبات کنیم؟ چون سخن در این جا روی ایمان است و نه اسلام؟ البته ما پیش تر به شک عمر به پیامبر صلی الله علیه و آله پرداخته ایم.

من نمی توانم با دکتر حسینی قزوینی به آرامی سخن بگویم چون همه فکر و مشاعر مرا به هم ریخته است. جناب آیه الله قزوینی من خیلی تلاش می کنم تا با ملاحظت و عبارات ملایم با شما سخن بگویم چون می دانم سخنان و نقد من ذهن شما را مخدوش می کند و من خیلی سعی می کنم تا الفاظ خود را به این شکل عادت دهم ولی موفق نمی شوم خیلی عجیب است. ایشان از ما ناخوشنود می شنوند، سخن زشت می شنوند، خود ایشان به ابوبکر و عمر طعنه زده و این جرایم را به این ها نسبت می دهند سپس از ما می خواهند که با الفاظ تند با ایشان صحبت نکنیم بسیار خوب! ان شا الله هیچ وقت الفاظ ما تند نخواهد بود ولی لازم است شما هم بدانید که مشاعر و افکار همه اهل سنت و جماعت را خراب کرده و به هم ریخته اید و تمام مطالبی که شما برای ما نقل کردید دلیل بر این مدعاست، بلکه حتی بعضی از شیعیان از سخنان شما که در قسمت های قبل بیان داشتید بیزار می جسته اند(!).

### بیزاری امام صادق علیه السلام از کسانی که از ابوبکر و عمر بیزاری می جویند!!

باید بگویم در بحار الأنوار که از کتاب های مصدر و مورد اعتماد شیعه و متعلق به مجلسی است روایت شده است: ابو حنیفه در کوفه بود که دید مردم کوفه در قرن دوم هجری صحابه را سب (لعن) می کنند، از کوفه به مدینه کوچ نمود چرا؟ تا نوه ابوبکر و نوه علی بن ابی طالب یعنی جعفر صادق آن امام بزرگ را ملاقات کند(!!!) و وقتی داخل شد عرض کرد ای امام از اصحابت در کوفه جلوگیری کن من از آن شهر خارج شدم در حالی که در آن شهر ۱۰ هزار نفر صحابه را سب می کردند. چرا ابو حنیفه این امام بزرگ اهل سنت نزد امام جعفر می رود؟ به خاطر این که می داند او صحابه را دوست دارد؛ شروع می کند شکایت کردن از احوالات کوفه در قرن دوم هجری اما جعفر صادق چگونه جواب می دهد؟ آیا می دانید چه جوابی می شنود؟ فقط يك کلمه فرمود آن ها از من نمی پذیرند؛ به بحار الأنوار جلد ۱۰ مراجعه کنید.

### تذکر (شانزدهمین عوام فریبی مناظره کنندگان اهل سنت)

روش شرکت کنندگان اهل سنت در این مناظره همین است که روایات صحیحی ای که با مدعای آن ها مخالف باشد را قبول نکنند و از طرف دیگر ادعاهایی مطرح کنند که برای آن هیچ سند صحیحی یافت نشود؛ مانند این ادعا که امام جعفر بن محمد صادق نوه ابوبکر است! و ما این ادعا را در سایت اینترنتی خود پاسخ داده ایم.

همچنین روش آن ها تدلیس و تقطیع در روایات است؛ به اصل روایت که در بحار الأنوار آمده توجه کنید: می گوید به خط بعضی از افاضل به نقل از خط شهید که خداوند درجاتش را بالا برد یافتم که گفت ابو حنیفه نعمان بن ثابت (امام حنفی) گفت در منی نزد کسی رفتم تا سرم را بتراشد؛ گفت سمت راست سرت را جلو بیاور و رو به قبله بنشین و نام خداوند را بیاور، از او سه خصلت فرا گرفتم که در من نبود. به او گفتم بنده ای یا آزاد؟ گفت بنده، گفتم برای چه کسی؟ گفت جعفر بن محمد العلوی علیه السلام (امام صادق علیه السلام)، گفتم آیا حاضر است یا غائب؟ گفت حاضر است. از این رو پشت در رفتم و از او اجازه ورود خواستم اما اجازه ندادند تا این که گروهی از اهل کوفه آمدند و اجازه خواستند، اجازه داده و من هم همراه آن ها وارد شدم. عرض کردم ای فرزند رسول الله (صلی الله علیه و آله) اگر مرا به سوی اهل کوفه بفرستی من آن ها را از شتم و سب اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله) نهی می کنم. من آن شهر را ترك گفتم در حالی که بیش از



ده هزار نفر از مردم به صحابه سب و شتم می کردند. گفت از من قبول نمی کنند. گفتم چه کسی از شما قبول نمی کند در حالی که شما فرزند رسول الله (صلی الله علیه و آله) هستید؟ گفت تو از جمله کسانی هستی که حرف های مرا قبول نمی کنی؛ وارد خانه من شدی در حالی که به تو اجازه ورود نداده بودم و نشستت در حالی که به تو اجازه نداده بودم و سخن گفتم در حالی که رای و نظر من بر این نبود و به من خبر رسیده است که تو قائل به قیاس گشته ای؟ گفتم آری؛ گفت وای بر تو ای نعمان اولین کسی که قیاس نمود ابلیس بود که وقتی خداوند او را امر به سجود به آدم علیه السلام نمود در جواب گفت «مرا از آتش آفریدی و او را از گل» ای نعمان کدام یک از این دو بزرگ ترند قتل یا زنا؟ گفتم قتل؛ فرمود پس چرا خداوند برای قتل دو شاهد خواسته اما برای زنا چهار شاهد؟ می توانی این جا هم قیاس کنی؟ گفتم نه؛ گفت کدام بزرگ تر است بول یا منی؟ گفتم بول؛ گفت پس چرا خداوند در بول امر به وضو ولی در منی امر به غسل کرده است؟ آیا این جا هم می توانی قیاس کنی؟ گفتم نه؛ گفت کدام بزرگ تر است نماز یا روزه؟ گفتم نماز؛ گفت چرا در حائض واجب نمود که روزه خود را قضا کند ولی نماز او قضا ندارد؟ آیا می توانی قیاس کنی؟ گفتم نه؛ گفت کدام یک ضعیف ترند زن یا مرد؟ گفتم زن؛ گفت چرا خداوند برای مرد در میراث دو سهم و در زن یک سهم قرار داد؟ آیا می توانی در این جا هم قیاس کنی؟ گفتم نه؛ گفت چرا خداوند حکم فرموده کسی که ده درهم سرقت کرده است دستش قطع گردد ولی اگر کسی دست مردی را قطع کرد دبه او را به پنج هزار درهم بدهد؟ آیا می توانی قیاس کنی؟ گفتم نه؛ فرمود به من خبر رسیده است که آیه «ثم لتسئلن يومئذ عن النعیم» را به طعام طیب و آب سرد و گوارا در روز گرم و آفتابی تفسیر کرده ای؟ گفتم بله؛ گفت شخصی تو را دعوت نموده و به تو طعام طیب داده و تو را از آب سرد و گوارا نوشانده است و سپس به کاری که کرده است بر تو منت گذارد؛ تو چه نسبتی به او می دهی؟ گفتم نسبت بخل به او می دهم. فرمود آیا خداوند بر کسی بخل می ورزد؟! گفتم پس آن چیز چیست؟ فرمود: محبت ما اهل بیت.

#### پی نوشت:

(۱) بحار الأنوار، مجلسی، ج ۱۰، ص ۲۲۰، رقم ۲۰

همچنین لازم به ذکر است که منظور امام صادق علیه السلام از اینکه از من قبول نمی کنند، ترک آشکار لعن است؛ زیرا از هدایت اهل سنت جلوگیری به عمل می آورد چون هر کسی به توهین کنندگان به باور ها و مقدساتش گوش فرا نمی دهد و بهانه به دست تفرقه اندازان می دهد همچنان که در حال حاضر نیز شاهد این گونه اقدامات و اشخاص هستیم.

#### خوش آیند الهاشمی از این روایت و سخنان ضد صفویه و عراقی او

الهاشمی: این دلیلی که شما آوردید من اولین باری است که می شنوم و همیشه دنبال چنین دلیلی می گشتم چون من مطمئن نیستم که تمام این روایات از بافته های فارس ها باشد. ایرانی ها از دولت صفویه به این جا رسیدند؛ ایرانی ها از ابتدا از دوست داران صحابه پیامبر اکرم علیه الصلاة و السلام بوده اند اما این دولت صفویه بود که مرتکب زور و جبر و قهر و غضب شدیدی برای تغییر دین و مذهب مردم شد، شبیه آن چه هیتلر در آلمان کرد این ها در این زمینه انجام دادند و اگر برادر خزاعی مرا ببخشند باید بگویم که زمینه اصلی این افکار عراق بوده است و شما اگر نامه ها و شکایت های عثمان بن عفان از عراق را بخوانید که شکایت های او شکایت های همه فرمانروایان از مردم عراق است... و یا اگر به کلمات امام علی بن ابی طالب علیه السلام در شکایت از مردم عراق در زبان عربی نظیر ندارد که برادر عزیز الخزاعی مرا ببخشند من خیلی عراقی ها را دوست داشته و نهایت عزت و احترام را برای آن ها قائلم ولی تاریخ این مطالب را از علی بن ابی طالب نقل کرده است. آقای استاد صباح امام علی سخنی گفته است که هیچ ادیبی در دنیا نگفته است نه منتبئی و نه هیچ ادیبی دیگر.

الخراعي: آیا شما مطمئن هستی؟

الهاشمي: بله؛ مگر این که بگویم نهج البلاغه شبیه آن چه که خیلی از اهل سنت می گویند باطل است. «ملائم قلبی قیحا» (سینه مرا مملو از خشم ساختید) من کلامی به این زیبایی نه از متنبی و نه از هیچ کس دیگر سراغ ندارم. ابو شوارب: اگر قلب یکی از شما مملو از خشم شود بهتر از آن است که مملو از شعر شود که رسول خدا آن را مذمت نموده است.

الهاشمي: ... از ما چیزی می خواهید که در آن هیچ صنعتی به کار نرفته باشد. پس بسیاری از فارس ها اسلام را قبول کرده بودند و صحابه را نیز دوست می داشتند. حتی ممکن است جد جد قزوینی از جمله همین اکثریت دوست دار ابوبکر و عمر بن خطاب بوده باشد ولی از ۳۵۰ سال قبل يك نوع زور و اجباري از سوي دولت آغاز شد و اهرم هاي حكومتي به كار گرفته شد تا با راه هاي مختلف و با قهر و غلبه بر مردم كساني را كه مذهب خود را تغيير نمي دهند به قتل رسانند كاري كه اسماعيل صفوي انجام داد. البته ما چون این جا مقابلمان عراقی ها را داریم که زمینه این مسائل را برای ما نقل می کند و برای ما مطالبی روشن می شود که به راحتی نمی توان آن ها را بعید شمرد. به هر حال این مسئله نیاز به کار زیاد دارد... الخزاعي: نه، نه، من با شما موافقم... ولی هم چنان بر این عقیده هستم که امام علي این حرف ها را نزده است.

### الحسيني و بازگشت به موضوع سب صحابه

الحسيني: به موضوع سب صحابه باز می گردیم. این دیدگاه امام جعفر صادق بود و ما آن را از کتاب های اهل سنت نقل نکردیم بلکه از کتاب بحار الأنوار مجلسي، جلد ۱۰، صفحه ۲۲۰ نقل کردیم. امام صادق این را ذکر نموده است تا بفهماند آنان که گمان می کنند او را دوست دارند به سخن او گوش فرا نمی دهند، آن ها گمان می کنند که او را دوست دارند اما با او به مخالفت می پردازند، گمان می کنند که او را دوست دارند اما جد او یعنی ابوبکر را سب می کنند.

### تذکر

اگر شخصی درباره جدش سخنی گفته شود و در این سخن کمترین مطلب ناروایی باشد هرگز به این امر راضی نمی گردد تا چه رسد به امام جعفر صادق علیه السلام؛ آیا او از نسل طیب و پاکیزه نیست؟ چگونه حکمت خداوند متعال اقتضا می کند که نسب او با نسب ابوبکر مختلط گردد؟ این قضیه احتیاج به کمی منطوق دارد همچنین درباره افسانه شیعه شدن ایرانی ها توسط دولت صفویه در نرم افزار خود به آن و صد ها روایت، شبهه، موضوعات مرتبط با اصحاب و... پرداخته ایم.

### روایت «إذا ذکر أصحابي فأمسكوا»

الحسيني: آقای قزوینی خوب گوش بده و آن را برای خود یادداشت کن (!) بر اساس آن چه مجلسي در بحارالانوار که از مصادر شیعه است نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «إذا ذکر أصحابي فأمسكوا أعلق فمك إذا جاء ذکر صحابة النبي صلی الله علیه و آله وسلم»

## تذکر

۱- ما می گوئیم این روایت را علامه مجلسی در ردیف روایاتی که آن را در کتاب های دو مذهب شیعه و سنی دیده است و برای آن سند شیعی نیافته است ذکر کرده است.

۲- بحار الأنوار از مصادر دست اول راوی نیست و تمام روایات خود را از کتاب های دیگر نقل می کند از این رو این روایت را از الدر المنثور سیوطی به این شکل آورده است.

از ابن مسعود نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمودند: چون نام اصحاب برده شود خاموش باشید، چون نام قدر برده شود خاموش باشید و چون نجوم یاد شود خاموش باشید.

## پی نوشت:

(۱) بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۲۷۶، رقم ۷۴

این شخص (الحسینی) به شکلی سخن می گوید که صحیح نیست جوابی در رد او داده شود مگر همان جوابی که جناب دکتر حسینی قزوینی از قول خداوند به ایشان دادند: «اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما.» هنگامی که جاهلان آن ها را مخاطب سازند به آنها سلام می گویند؛ سوره الفرقان - ۶۲

اتهام مجدد الحسینی به جناب دکتر حسینی به تدلیس و القا این مطلب به مخاطبان که از کلام ایشان بوی تدلیس می آید!!! الحسینی: طبعاً قبل از این که تضعیف روایاتی را که شما آورده اید را ذکر کنم تذکری را به طور عمومی ذکر می کنم و آن این که هم چنان من به این نکته اصرار می ورزم که شما در روایات تدلیس می کنید و روایات را ابتر و دم بریده می خوانید (!) برادران این عیب نیست که يك مرجع خطا و اشتباه داشته باشد؟ آیه الله خطا و اشتباه داشته باشد او هم بشر است و معصوم نیست. به اعتقاد شیعه فقط ائمه معصوم بوده اند و مراجع ممکن است خطا کنند، چون آن ها هم مثل سایرین بشر هستند. پس این قداستی که آیه الله قزوینی برای خود قائلند برای چیست؟ یعنی الآن سخن ما در معرض هر کس می خواهد باشد يك روایت با سند صحیح بیاورید و بگوئید این سخن ماست. آقای (دکتر حسینی قزوینی) این روایت را می گیرد و می شمارد و می شمارد و می شمارد تا این که می رسد به کتاب الملل والنحل و می گوید در این کتاب روایتی وجود دارد؛ شما برادران از این روایت چه می فهمید؟ آیا می فهمید که این شخص دارد از شخص دیگری روایت می کند که برای او هیچ اهمیتی ندارد و یا این که می فهمید این روایت صحیح و با سند است که در این کتاب وجود دارد و حال ما از ایشان خواسته ایم روایتی با سند صحیح بیاورند اما ایشان به شهرستانی افترا زده و می گوید در کتاب الملل و النحل این قصه تکذیب شده حال چه نظام باشد یا جاحظ. که طبعاً این جا يك خطا مرتکب شدی که نظام را جاحظ گفتم و نظام هم اصلاً اهل سنت محسوب نمی شود و متهم به زندقه (کفر) است پس چه گونه حتی اگر نظام هم باشد افترا می زنی؟!

ابو شوارب: نظام معتزلی است.

الحسینی: این حجر او را به زندقه متهم نموده است؛ چرا این نکات را مخفی می کنید؟ تقطیع من به خاطر ذکر شاهد مثال در جمله است ولی تقطیع شما تدلیس است!!!

نکته دیگر این که شما (جناب دکتر حسینی قزوینی) به من می گوئید من روایات را ابتر و دم بریده می آورم؛ این خیلی عجیب است.

من می گویم این شما هستید که به این شکل روایت می خوانید و شما به من می گوید من این گونه روایات را می خوانم! شما فقط مقداری از کلام را می خوانی ولی من کلامی را می آورم که نزد دانشگاهیان به آن شاهد مثال گفته می شود. من شاهد مثال را می خوانم ولی ایشان (جناب دکتر حسینی قزوینی) چیزی می گوید. شروع می کند به افترا زدن چه و چه و چه... پس خیلی فرق است بین تدلیس و بین شاهد مثال. آن چه که من آوردم شاهد مثال بود ولی آن چه شما آوردید تدلیس و کذب و دروغ بود که خدا از شما بگذرد. این درباره موضوع کتاب الملل والنحل.

### تذکر

نمی دانیم آیا تقطیع او نسبت به روایت قضیه ابوحنیفه با امام جعفر صادق علیه السلام هم به عنوان شاهد مثال بود یا فراموشی از بیان بقیه روایت است؟! و یا ترس از ذکر مشکلات ابوحنیفه با امام صادق علیه السلام همان گونه که از ذکر مطاعن و معایب عمر بن خطاب که شهرستانی آن را از نظام آورده و اینکه مبدا مردم از آن ها با خبر شوند ترس دارند؟! بررسی رجالی روایت شهرستانی و صحت آن در این کتاب در بخش رجالی قرار گرفته است.

### شبکه سلام تی وی برنامه ای را در فضائل ابولولو پخش کرد!!!

الحسینی: قضیه دیگری را که قبل از پرداختن به جواب های شما لازم است مطرح کنم این است که شما در خیلی از موارد از شبکه SALAAM TV سخن می گوید من از شما می خواهم شبکه SALAAM TV فارسی را به ما معرفی کنید.

الهاشمی: بهتر است در این موضوع که مورد بحث ما نیست صحبت نکنیم.

الحسینی: نه طبعاً این شبکه ای است که مربوط به صحابه می شود. شبکه ای که در آن برنامه هایی درباره فضائل ابولولو مجوسی پخش کرده است. ایشان می گوید این شبکه دعوت به دوستی و مسالمت می نماید و ما چون عرب هستیم و فارسی صحبت نمی کنیم و نمی فهمیم ولی از روی حرکات این شبکه می فهمیم که این شبکه از شبکه های فارسی تبعیت می کند. با توجه به این که ما عرب هستیم و فارسی نمی فهمیم می گویند این شبکه برنامه های مخصوصی را به سب صحابه اختصاص می دهد و بعد فضائل ابولولو مجوسی را ذکر می کند و میهمان دائمی این شبکه قزوینی است... بله این را گفتیم جهت اطلاع.

### سخن الهاشمی و درخواست توضیح از جناب دکتر حسینی قزوینی درباره شبکه سلام

الهاشمی: به هر حال با توجه به این که قزوینی نامی از SALAAM TV برده اند و از آن به نیکی یاد کرده اند ایشان نیز در این جا این موضوع را ذکر کردند. پس این به آن در و اگر مطلب جدیدی بود برادر سید قزوینی لطف کنند و آن را به ایمیل ما بفرستند، البته اگر شما قصد دفاع بیشتر از این شبکه را دارید. عکس اولی که برای ما فرستادی به دست ما نرسید عکس دوم را با توضیحات بیشتر برای ما بفرستید تا از آن استفاده کنیم و از شبکه SALAAM TV بیشتر بدانیم تا اگر لازم شد توضیحات لازم را اگر برنامه اقتضا کرد مطرح کنیم.

الحسینی: طبعاً قصه همین است.

الهاشمی: اگر شبکه SALAAM TV بخواد می تواند با ما تماس بگیرد و توضیحاتی را درباره آن چه که برادر حسن الحسینی درباره این شبکه مطرح کرده است بدهند. شماره ایمیل و فاکس به رنگ سبز زیر نویس شده و حق جواب برای آن ها محفوظ است، بفرمایید.

الحسینی: بسیار خوب! همین الآن، همین الآن، او صحابه را مورد دشنام قرار داد و به ابوبکر و عمر با انواع شتم برخورد نمود و بعد می گوید ما خواهان وحدت اسلامی هستیم یعنی این روایت چه می گوید؟ در این روایت کفر و زندقه است، در آن ضلالت و گمراهی وجود دارد، در آن ظلم وجود دارد. چون عمر بن خطاب خانه (حضرت) فاطمه (سلام الله علیها) را سوزانده است. درب خانه را سوزانده و با لگد به او زده است و بر او ضربه وارد کرده و جنین او را سقط نموده و پهلوی او را شکسته و غیره و غیره. سپس در تکمیل روایت می گوید علی بن ابی طالب را کشتاندند و در حالی که او را بسته بودند با غلاف شمشیر او را برای بیعت مجبور ساختند؛ این ها آن کاری است که ابوبکر و عمر کرده اند؟

الحسینی: سپس (جناب دکتر حسینی قزوینی) به من می گوید چرا کلام شما تند و تیز است؟ بسیار خوب! آیه الله قزوینی اگر شما این روایت را تصدیق کنید توابع و لوازمی دارد که از جمله آن ها نتایجی است که بر این قصه بار می شود. معنای این یعنی ابوبکر و عمر دشمنان اهل بیت بوده اند و شکی نیست که این کار از کسی سر نمی زند مگر از دشمن اهل بیت و معنای دشمنی با اهل بیت یعنی کفر پس در نتیجه شما می خواهید بگویید آن ها کافر بوده اند؟ شما همین مطلب را الآن توضیح بدهید آیا آن دو نفر کافر بوده اند یا مسلمان؟ شما الآن فقط همین سوال را پاسخ بدهید آیا ابوبکر و عمر کافر بودند یا مسلمان؟ چگونه علی با ابوبکر و عمر بیعت کرد در حالی که آن دو نفر به نظر شما کافر هستند؟ اگر آن دو نفر کافر بودند چگونه با آن دو نفر بیعت کرد؟ چگونه کسی که از کسی خوش آیندی ندارد با او بیعت می کند؟ برای وحدت مسلمانان؟ یعنی مسلمانان هم کافرند. دشمنان اهل بیت چگونه با آن ها بیعت کردند؟ این چه وحدتی است؟ این چه وحدتی است که امیرالمومنین علی بن ابی طالب برای آن تلاش می کند؟ لابد این جا هم می خواهید مثل همیشه این قصه را برای ما بخوانید که در صحیح بخاری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وسلم به علی علیه السلام فرمودند: یا علی کسی با تو بغض نمی ورزد مگر منافق و منافق هم مسلمان است و کافر نیست.

#### سخن الهاشمی پیرامون انتشار مطلبی در مرکز الأبحاث العقائدية

الهاشمی: ممکن است برادر صباح الخزاعی، مهندس صباح الخزاعی این موضوع را نداند ولی ما هم جهت اطلاع ایشان و نیز همه بینندگان برنامه می گوئیم کتابی از سوی مرکز «الأبحاث العقائدية» زیر نظر آیه الله العظمی سید علی سیستانی نشر یافته که نویسنده آن آیه الله عقیلی است و در آن از سختی ها و ظلم هایی که (حضرت) زهراء (سلام الله علیها) بعد از رحلت پدر بزرگوارش صلوات الله علیهما از سوی قوم ظالم کشیده سخن به میان آمده است. ستم هایی که شامل سلب حق ولایت همسرش و هجوم به او و سوزاندن خانه و شکستن پهلویش و... می شود. هم چنین در این کتاب آمده است این ها ادله ای است تا پرده از پیش روی کسی که می خواهد به واسطه نور الهی که متجلی در نور آل محمد علیهم السلام است برداشته شود و حکم به کفر همه آن ظالمان نماید. لعنت خداوند و ذلت و خواری او تا روز قیامت بر آن ها و تبعیت کنندگان آن ها و کسانی که راضی به فعل آن ها شدند.

حال چه گونه شما می خواهید از این افراد دفاع کنید؟ این مطالب از سوی مرکز «الأبحاث العقائدية» زیر نظر مرجع اعلائی شیعیان معاصر منتشر شده است.



درخواست پاسخ از سوي الحسيني نسبت به سوالات طرح شده الحسيني: قزويني بايد نظرشان را براي ما در اين رابطه مشخص كنند كه آيا با اين مطالبتي كه گفته شد موافقت يا مخالف؟ الخزاعي: ايشان جوابي كه شما را مجاب كند نخواهند داد.

### آيا ابوبكر و عمر كافرند يا مسلمان؟

الحسيني: اگر سخن ما براي ايشان واضح و صريح است به سوالات ما پاسخ دهند و اگر مخالف هستند و يا ردي دارند در حقيقت به اسوه هاي اسلام و مسلمين «ابوبكر و عمر» دارند و بعد از آن چون الآن راجع به بسياري از روايات اهل سنت سخن گفتيد ما سوالمان از شما پيرامون يك روايت با سند صحيح است از كلام معصومي كه الآن ادعائي تبعية از كلام او را كرديد. كو و كجاست آن كلام معصوم كه شما از آن دم مي زنيد؟! يا اين كه شما تابع كتاب هاي اهل سنت هستيد؟ اين كتاب ها كه نزد شما باطل هستند پس چرا احاديث را با اين كتاب ها تعويل و توجيه مي كنيد؟ يك عالم اهل سنت يافت نمي شود كه اين روايت را گفته باشد و يا آن را تصحيح کرده باشد شما الآن مورد مطالبه هستيد تا در اين موضوع روايتي از كلام معصوم بياوريد و مي دانم كه نمي توانيد بياوريد.

با يك روايت صحيح از شيعه كه دلالت بر هجوم داشته باشد به ما جواب دهيد، ما آن را از شما مطالبه مي كنيم

### تذکر (هفدهمین عوام فریبی مناظره کنندگان اهل سنت)

در مورد يك روايت از شيعه بايد بگويم انتخاب يك روايت بسيار سخت است!!! و ما به اين روايت بسنده مي كنيم.

قال موسى بن جعفر إن فاطمة صديقة شهيدة.

### پی نوشت:

(۱) اصول كافي، ج ۱، ص ۳۸۱، ح ۲

اين همه ادعا در حالي است كه آن ها تاكنون و حتى تا آخر مناظره به رواياتي كه از كتاب هاي اهل سنت ذكر كرديد پاسخ نداده و با طرح مطالب ديگر از پاسخ به آن طفره رفته اند مخصوصا روايت ندامت و پشيماني ابوبكر از هجوم به خانه حضرت فاطمه سلام الله عليها و سوال مهم تر ما اين است كه اگر حق با شماست چرا به تدليس روايات امامان شيعه در مدح ابوبكر و عمر پرداختيد؟ همچنين آوردن روايت از كتب اهل سنت بيانگر اين است كه اهل سنت هم نتوانستند ماجرا را كتمان كنند و اين بهترين دليل براي اثبات اين ماجراست حال چرا الحسيني اين موضوع را كتمان مي كند را نمي دانيم.

### چرا شما فضل الله را تكفير كرديد؟ چون اين روايات را انكار کرده است؟

الحسيني: مطلب دوم كه سوال بسيار مهمي هم هست؛ چرا شما آية الله سيد محمد حسين فضل الله را تكفير كرديد؟ چرا او را كافر دانستيد؟ شما مي دانيد چرا او را كافر دانستند چون او در اين روايات تشكيل کرده بود؛ الله اكبر.

الهاشمي: نه اين كه شيعه او را تكفير کرده باشد، بلكه شايد مشروعيت و جايگاه او را تنقيص كردند. ولي به هر حال بگذاريد تا از سيد قزويني بشنويم. شما روي خط تلفن باقي بمانيد يا اگر قطع هم مي كنيد ما دوباره با شما تماس مي گيريم تا مقداري قبل از پايان اين قسمت از برنامه وقت پاسخ به شما بدهيم.

الحسيني: يا شيخ! اين ها يك سايت اينترنتي به نام ZALAAL.NET ايجاد کرده اند و در آن فتاوا گذارده اند و حوزه علميه كتابي منتشر ساخته و انحراف او را ثابت کرده يعني او منحرف است.

الهاشمي: منحرف غير از كافر است، چون شما گفتيد او را كافر دانسته اند.

الحسینی: با صرف نظر از کافر و یا منحرف دانستن او آنها فتاوی‌ای در پایگاه اینترنتی ZALAAL.NET دارند که حتی اگر نگوییم کافر او را منحرف دانسته اند. ما می‌خواهیم بدانیم چرا او را منحرف دانسته‌اند؟ مسأله ضلالت و حکم به انحراف است، سوال این است چرا؟ او فقط در روایات تشکیک کرده است. با این وضع دیگر شما چه توقعی درباره ابوبکر و عمر دارید؟ او یک آدم معمولی که از توی خیابان آمده باشد نیست او یک مرجع شیعه است. او مقام مرجعیت شیعه را دارد، او یک عالم است و حق اجتهاد دارد. در این مسأله اجتهاد کرده و گفته است با نظر به بحث و تحلیل تاریخی من در این روایت شک نموده‌ام.

شما باید برای ما توضیح دهید نظرتان درباره فضل الله چیست؟ سوال دیگر این است چرا حوزه علمیه حکم به انحراف و یا گمراه بودن او نموده است؟

### تذکر (هجدهمین عوام فریبی مناظره کنندگان اهل سنت)

ادعای سید فضل الله برای کسانی که کتاب‌های او را خوانده‌اند واضح است؛ او اصل قضیه هجوم را ثابت می‌داند ولی می‌گوید برای بعضی از مطالب فرعی مانند آتش زدن، سقط جنین و... سند صحیح یافت نشد؛ حال برخی از نظرات او را بررسی کرده تا شخصیت ضال مضل، منحرف منحرف کننده او برای اهل سنت نیز ثابت شود.

حضرت فاطمه سلام الله علیها از شیخین راضی شد!

انکار خصوصیات غیر عادی در حضرت فاطمه سلام الله علیها!

برتری حضرت فاطمه سلام الله علیها بر مریم علیه السلام تخلف است!

پیامبر صلی الله علیه و آله پای ایشان را تکان می‌دادند تا برای نماز بیدارشان کنند!

مباهله بر فضل حضرت فاطمه سلام الله علیها دلالت ندارد، بلکه دلالت دارد که پدرش او را دوست داشته است!

در جواب باید بگوییم تنها بی‌هقی از اهل سنت آورده که حضرت فاطمه سلام الله علیها از شیخین راضی شد و ما در بخش پاسخ به شبهات (راضی شدن حضرت فاطمه سلام الله علیها از شیخین) به آن پرداخته و ادعای دروغ او را ثابت کردیم و در پاسخ اجمالی باید بگوییم طبق صحیح بخاری و مسلم ایشان تا لحظه مرگشان از آن دو ناراضی بودند و همین دو کتاب برای رد این ادعا کافی است. حال برای ما جالب است که ایشان کاسه داغ تر از آتش شده‌اند!

همچنین نمی‌دانیم آیا نازل شدن سوره کوثر از یک سو و آیات: تطهیر، عطا، ایثار، ذالقربی، خمس، مودت، مباهله، اسرا ۵۷، مومنون ۱۱۱، فاتحه ۶ از سوی دیگر، خشم و رضایت خداوند با خشم و رضایت ایشان، پاره تن رسول خدا صلی الله علیه و آله بودن و... خصوصیت غیر عادی نمی‌باشد؟! بله خب این ویژگی‌ها در هر کسی پیدا می‌شود!

همچنین در ابتدای کتاب ما چند روایت آوردیم که ایشان از تمامی زنان عالم برتر هستند؟؟ از طرفی کسی که آن قدر به نماز بی‌توجه بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله او را بیدار می‌کردند چگونه به چنین جایگاهی رفیعی رسیده‌اند!!!

اما مباهله! پس از آنکه مسیحیان در مناظره از پیامبر صلی الله علیه و آله شکست خورده ولی تن به پذیرش آن ندادند قرار شد هر طرف عزیزانشان را بیاورند و بر یکدیگر نفرین کنند تا خداوند میان آنان حکم کند. پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه سلام الله علیها، امیرالمؤمنین، امام حسن و حسین علیهما السلام را با خود بردند و هنگامی که مسیحیان آثار عذاب را دیدند پذیرفتن که جزیه دهند؛ حال سوال ما این است در چنین شرایطی کدام شخص عاقلی اهل بیتش را چون دوست دارد می‌برد؟؟ پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت خودشان را بردند تا مردم جایگاه آنان را درک کنند که چقدر هم درک کردند!! اوج این ارادت و شناخت هم در واقعه کربلا مشخص شد که در کتاب (حسین بر سر نی) به اسناد آن از اهل سنت پرداختیم. از طرفی سوال ما این است چرا از میان بیش از ۲۱۰ مرجع طول تاریخ تشیع تنها ایشان چنین حرفی زده‌اند؟ ایشان در تیر ۱۳۸۹ به رحمت خدا رفتند.



شما با تصحيح روايات هجوم موجب سب و دشنام صحابه مي شويد!!!

الحسيني: نکته ديگر اين كه شما آية الله قزويني گفتيد ما صحابه را سب و دشنام نمي دهيم؛ شما با بيان اين مطالب شيعه را به كافر و گمراه دانستن صحابه و سب و لعن آنها سوق مي دهيد. شما رواياتي را تصحيح مي كنيد و آن را به شيعه تحويل مي دهيد كه وقتي يك شيعه در مجلس عزاداري و يا در حسنيه مي شنود كه عمر چنين و چنان كرد و به (حضرت) زهرا (سلام الله عليها) ضربه وارد ساخت و چنين او را سقط نمود و سيلبي به صورت او زد و ... آيا مي گويند خدايا آن ها را مورد آمرزش و رحمت قرار بده؟ يا مي گويد خدايا آنها را مورد لعن و نفرين خود قرار بده؟ و اين در حالي است كه با اين كارشان به خداوند متعال تقرب مي جويند؛ ما از شما پاسخ مي خواهيم.

از سوي ديگر اگر شما اين جرم را ثابت كنيد گناه بزرگ تري مرتكب شده ايد چون الان شما مي گوييد اين قضيه صحيح بوده و... و در نهايت هم مي گوييد من به صحابه سب و دشنام نمي دهم.

### تنكر

اگر روايات صحيح وجود دارد همان گونه كه حق هم همين است در اين صورت طعن متوجه صحابه اي است كه در هجوم شركت داشتند و دوم اينكه روايات علما اهل سنت عليه چه كسي است؟

همان گونه كه حاكم عادل اهل سنت عمر بن عبد العزيز وقتي فدك را به ذريه حضرت فاطمه سلام الله عليها برگرداند بر اين نکته تصريح نمود؛ به او گفتند تو با اين كار به ابوبكر و عمر طعنه وارد كردي.

او در پاسخ گفت آن ها با اين كارشان خود طعنه بر خود وارد نموده اند.

---

### پی نوشت:

(۱) المسترشد، محمد بن جرير طبري، ص ۵۰۳

الهاشمي: بسيار خوب! شما تا الان مطالب زيادي را عنوان نموديد من مي خواهم...

الحسيني: يا شيخ! آخرين چيزي كه در اين روايات ذكر كردند...

الهاشمي: وقت شما تقريباً تمام شد.

الخزاعي: امروز جمعه است، WEEK END

الهاشمي: بله ولي ما برنامه هاي ديگري هم داريم.

بازگشت به سخنان جناب دكتور حسيني قزويني

الهاشمي: آيا سيد قزويني روي خط هستند؟ آيا شما روي خط هستيد؟

دكتور قزويني: بله من روي خط هستم.

الهاشمي: من يك سوال از شما دارم كه چندان ربطي به موضوع اصلي برنامه نداشته و از سوي برادر الحسيني مطرح شده و آن اين كه آيا صحت دارد كه شبكه «SALAAM TV» كه شما از آن نام برديد برنامه هاي هفتگي دارد كه در آن به صحابه سب و ناسزا گفته مي شود؟

دکتر قزوینی: الآن من به شما پاسخ می‌دهم، اما راجع به شبکه SALAAM TV که این برادر گفتند من میهمان دائم این شبکه هستم این کذب و افترا است. بیش از ۴۰ نفر از شخصیت‌های دانشگاهی که اساتید آن از قم، تهران و مشهد یا خارج از ایران و نیز شخصیت‌های دیگر (غیر دانشگاهی) همه از میهمانان این شبکه‌اند؛ من هر هفته در این شبکه فقط حدود ۳ - ۲ ساعت برنامه دارم.

الحسینی: پس من دروغ نگفتم. شما در این شبکه به عنوان میهمان برنامه دارید.

دکتر قزوینی: يك لحظه، يك لحظه، يا شيخ! سخن من را قطع نکن! دیگر این که گفتی آنها در این شبکه برنامه مدح ابولولو دارند و سب صحابه می‌کنند نوار‌های من موجود است و الآن شما می‌توانید در سایت اینترنتی ما [WWW.VALIASR-AJ.COM](http://WWW.VALIASR-AJ.COM) هم به صورت صوتی و هم به صورت متن پیاده شده آن مشاهده کنید. وقتی برادران درباره ابولولو قاتل عمر از من سوال کردند من گفتم علامه مجلسی در بحار الانوار ج ۳۳، ص ۳۳ می‌گوید ابولولو بعد از این که عمر بن خطاب را مجروح ساخت خودش هم کشته شد او را به بقیع بردند و دفن نمودند و این قبری هم که در کاشان به اسم ابولولو موجود است آن ابولولو نیست؛ بلکه این قضیه حقیقت ندارد.

آقای الحسینی! که افترا و تهمت می‌زنی! این تمام چیزی است که من در آن شبکه گفته‌ام و نوار آن هم موجود است.

### تاکید الهاشمی بر این که معلومات الحسینی معلومات باطلی است

الهاشمی: بسیار خوب! ولی يك لحظه، يك لحظه! لطفاً يك ثانيه فقط به من وقت بدهید؛ نسبت به خودتان من موضعتان را کاملاً متوجه شدم، برادر الحسینی که خداوند او را ببخشد مرا وارد اسامی و اشخاصی کرد که من نمی‌خواستم حتی يك دقیقه وارد این مباحث شوم ولی برای این که برای همه درس عبرت شود آیا شما توضیح دیگری در این رابطه دارید؟ در این رابطه که این شبکه برنامه‌ای در سب صحابه پخش می‌کند آیا این اطلاعاتی هم که داده شد غلط است؟

دکتر قزوینی: و اما راجع به سب صحابه باید بگویم این شبکه توسط آیه الله شیرازی تأسیس شده است و فرزند ایشان ۳ سال قبل روزی به منزل ما در شهر قم آمد و گفت اساس شبکه SALAAM TV از اولین روز تأسیس بر رعایت حرمت برادران اهل سنت است هم چنین ایشان گفت ما اعلام کرده ایم هر نوع اهانت به اهل سنت و عقائد آن‌ها گناه نابخشودنی است و نیز ۲ سال پیش هم که در حج ایشان را زیارت کردم ایشان گفت ما بر این مطلب اصرار می‌ورزیم که هیچ برنامه‌ای از این شبکه ضد برادران اهل سنت و عقائد آن‌ها پخش نشود.

الهاشمی: بسیار خوب! يك لحظه آقای قزوینی پس صحبتی که آقای الحسینی راجع به شبکه SALAAM TV کردند صحیح نیست.

دکتر قزوینی: بله صحیح نیست.

الهاشمی: بسیار خوب و شما این نکات را رد می‌کنید و از این شبکه دفاع می‌کنید و این موضوع هم بحمد الله گذشت و تمام شد؛ چون این برنامه قصد ندارد از غائبان سخن بگوید مخصوصاً مطالبی که به موضوعات فکری مربوط می‌شود. برادر ابوشوارب در ۳۰ ثانیه فقط وقت دارند صحبت کنند.

## سوال عجيب از ابو شوارب

ابو شوارب: کمتر از ۳۰ ثانيه آية، الله قزوینی خداوند شما را حفظ کند شما در حقیقت اشاراتی داشتید یعنی صداقت شما ما را قانع می کند در این که شما این تهمت هایی را که متوجه صحابه می شود را رد می کنید و از سب صحابه پیامبر اکرم منع می کنید و نکته ای هم که درباره شبکه SALAAM TV بیان داشتید این مطلب را تاکید می کند و شبکه ای هم که شما با آن تعامل دارید به طور کلی این موضوع را رد می کند من از شما می خواهم با مقامی که شما به عنوان یکی از علما معتبر حوزه علمیه دارید چرا شما حوزه علمیه شیعه و مراجع بزرگ شیعه را جمع نمی کنید تا برای تغییر قالب خطابه های دینی شیعه فکری بکنند این تمام هدف ما از این صحبت هاست.

## پاسخ الهاشمی به سوال ابوشوارب به جاي جناب دکتر قزوینی

الهاشمی: باید صراحتاً بگویم سوال شما غیر منطقی است. با تمام احترامی که هم برای شما و هم برای برادر قزوینی و دو میهمان بزرگوار دیگر برنامه که در این نشست شرکت دارند در رابطه با این موضوع باید عرض کنم آقای قزوینی در این نشست حدود نیم ساعت بر اتهام بر ابوبکر و عمر اصرار می ورزیدند آن وقت شما چه گونه این خواسته را از ایشان مطرح می کنید؟ یعنی سوال شما غیر منطقی است او می گوید این اتهام بر آن ها وارد است من قصد دارم این مطالب را بر او عرضه کنم... اما شما سخنانی مطرح می کنید که از سخنانتان این گونه برداشت می شود که گویی ایشان منکر این تهمت هستند و آن را نفي می کنند و شما به ایشان می گویی علما را جمع کنید تا بر این نکته تاکید کنند... لازم است که قبول کنید که ایشان در این نظر با شما مخالف هستند. پس سوالی مطرح نکنید که مردم بگویند ابوشوارب در برنامه با ما نبود.

الخراعی: از روی حسن نیت حرف می زند.

ابو شوارب: دکتر آية الله قزوینی اصرار دارند که در اظهارات حسن نیت داشته باشیم.

الهاشمی: باید با علم و یقین صحبت کنیم... در دانشگاه هر دانشجویی او را می شناسند... این برنامه ها ضبط می شود و در تصریحی که قزوینی داشتند مشخص می شود که یقیناً با نظر شما مخالف است... باید قبول کنیم که تعدد آرا داریم و باید ببینیم چگونه می توان آن را علاج کنیم. اما سوال شما همان اعتراض من در این موضوع بر ایشان بود که به بینندگان القا می کند که شما در پایان قسمت با او به توافق رسیده اید در حالی که شما دو نفر در طرف مقابل بودید.

ابو شوارب: طبعاً، این مطلب مورد تاییدی است.

الهاشمی: چرا؟ به چه علت شما می خواهید علمای شیعه جمع شوند و این کار را بکنند؟

ابو شوارب: من از او می خواهم تا به علما شیعه مراجعه کند تا موضع خود در این قضیه را بیان کنند، دکتر محمد(دکتر قزوینی) اجازه به من بدهند...

الهاشمی: مگر این که به ایشان بگویید فرصتی دارند تا نظرشان را تغییر دهند.

ابو شوارب: این همان چیزی است که ما از او می خواهیم.

الهاشمی: شما از سب و دشنام صحابه سخن می گوید نه از...

ابو شوارب: سب و دشنام صحابه جز بزرگی از سب و دشنام صحابه است که به این تهمت تعلق دارد...

الهاشمی: و او (دکتر قزوینی) در ۳۰ دقیقه برنامه بر این مطلب تاکید می نماید.

الحسینی: وحدت اسلامی که او و غیر او به آن دعوت می نمایند همان...

ابو شوارب: پس در این صورت هدف از این برنامه چیست؟

الهاشمی: جناب دکتر حسینی قزوینی آیا شما می خواهید از اتهامتان به ابوبکر و عمر بازگردید؟

هدف این است که از وی سوال شود، جناب استاد قزوینی یک سوال منطقی در سایه این رديه هايي که مطرح شد، فرصتي دکتر ابوشوارب و سيد حسن الحسيني و مهندس صباح الخزاعي داده اند تا ببينند آیا اميدي هست که شخص حضرت تعالی و علما حوزه علميه از اتهام ابوبکر و عمر به ارتکاب این جرم دست برداشته و از این نظراتان برگردید؟ این سوال ماست.

من نکته اي را خيلي مختصر مي گويم نظام حقوقي ما در انگليس اين گونه است که قاضي زماني مي تواند کسي را متهم سازد که ادله قاطعي که هيچ جاي شكي در آن نباشد وجود داشته باشد... و اگر هر گونه شكي براي هيئت رئيسه دادگاه وجود داشته باشد حکم به بي گناهي او صادر مي شود. سوال من از شما اين است با توجه به تشکيکاتي که از سوي برادران مطرح گرديد و نيز در دست نبودن هر گونه نصي از امام علي بن ابي طالب آیا شما الآن بعد از تمام اين مناقشاتي که شما در قسمت هاي قبل از آن دفاع کرديد آیا باز هم مطمئن هستيد که موضعتان صحيح است يا اين که اين شک و ترديد ها شما را از اتهام به عمر و ابوبکر از ارتکاب این جرم باز گردانده است؟

جواب شما به طور مختصر در ۳۰ ثانيه چيست؟ تفصيل آن بماند براي بعد.

دکتر قزويني: آقاي دکتر تمام کسانی که در طول این ۲۰ سال چه در حوزه و يا دانشگاه ها با من آشنايي داشته اند مي دانند و من در این جا با این سخن خود تحدي کرده و در برابر همه بر این ادعای خود تاکيد مي ورزم که در طول این ۲۰ سال تدریس چه در جلسات خصوصي و يا جلسات عمومي کسي اهانتی از من نسبت به صحابه نشنیده است.

### تکرار سوال از سوي الهاشمي

الهاشمي: ولي يا سيد قزويني من شخصا شما را تصديق مي کنم شما براي من مورد وثوق و تايد هستيد، من از شما سوال مي کنم با توجه به راي و نظري که در برنامه قبل و اين برنامه در ثابت کردن رواياتي که ابوبکر و عمر را در ارتکاب جرم دشمني عليه خانم (حضرت) فاطمه (سلام الله عليها) و شکستن پهلو ي او و سقط جنين او متهم مي کند آیا شما به عنوان عالم و محقق علمي هم چنان به دلايل خود اعتقاد داريد؟ و آیا هيچ جايي براي شک در ادله وجود ندارد تا از تاکيد و اصرار بر ادله دست برداريد؟

دکتر قزويني: آقاي دکتر! اگر جناب عالي با من در برگزاري اين مناظره و موضوع اين گفت و گو يعني موضوع حضرت فاطمه سلام الله عليها مشورت مي داشتيد نظر من در اين مورد موافق نبود؛ چون طرح اين موضوع موجب ايجاد عداوت و دشمني بين امت اسلامي مي شود ولي شما با اجتهاد خود اين قضيه را انتخاب کرده و اين گفت و گو را آغاز کرديد.

شما گفتيد روايت صحيحی وجود ندارد و ما چهار روايت صحيح از اهل سنت آورديم چه رسد به شيعه؛ شما هر شب اين جمله را تکرار مي کرديد که شيعه حتي يك حديث در اين موضوع ندارد و نياورده است؛ يك حديث صحيح در اين قضيه وجود ندارد. من خواستم فقط اين را ثابت کنم که نه تنها يك روايت، بلکه روايات صحيحی از علما اهل سنت وجود دارد که من آن ها را نقل کردم و از علمای شيعه يك روايت هم نياوردم.

اگر نقل اين روايات مشاعر شما را مخدوش مي کند اهل سنت بايد طبري و ابن ابي شيبه و بلاذري و... را مواخذہ کنند؛ اگر نقل اين قضایا جرم است آن گونه که جناب الحسيني ادعا مي کند و گفت سيد قزويني مشاعر اهل سنت را مجروح ساخته است لازم است ايشان طبري و بلاذري يا ابن ابي شيبه را مواخذہ کنند که چرا اين روايات را نقل کرده اند.

### سخن الهاشمي در توجیه علت برگزاري اين مناظرات

الهاشمي: سيد قزويني خدا از شما راضي شود من اين را قبلا هم گفتم که من به عنوان يك شخص تبليغاتي (در تلویزيون) وقتي شب از محل کار برگشته و به منزل رفتم ديدم دعوت نامه اي براي حضور در مجلس عزاداري خانم فاطمه (سلام الله عليها) در لندن به منزل ما داده اند، شبکه هاي ماهواره اي شيعه را روشن کردم ديدم آن ها همين احاديث را در شبکه ها پخش مي کنند. گفتم يا آن ها بر حقتد و يا ما جاهل به موضوع هستيم و يا اين که قضيه ابعاد ديگري دارد و ما از آن بي خبريم. از اين رو از علما دعوت کرديم تا بر اين موضوع که هر سال تکرار مي شود تاکيد داشته باشيم.

الهاشمي: سوال من از شما درباره متني است که آن را قرائت کردم بدون این که دوباره تکرار کنم و آن متن نوشته شده از سوي «العقيلي» است که توسط مرکز «الأبحاث العقائديه» متعلق به آية الله سيستاني در وجوب لعن بر این دو خلیفه و کسانی که در این واقعه شرکت داشتند. سوال من این است آیا شما خودتان به تنهایی و با صرف نظر از رای حوزه علمیه، شما سید قزوینی بعد از سخنانی که برادران ذکر کردند چند درصد احتمال برای شما وجود دارد که در این روایت شك کنید و بگویید این روایت باطل است.

دکتر قزوینی: نسبت به شك در روایت و غیر آن موضوع است که شما گفتید روایت صحیحی در مورد هجوم وجود ندارد که من روایاتی را ذکر کردم و آن ها را طبق مبانی برادران اهل سنت تصحیح نمودم.

الهاشمي: سخن امیرالمومنین دلالت بر شکستن پهلوی و سقط جنین نمی کند. ولی سید قزوینی به من گوش بدهید شما در برابر بینندگان درباره روایت صحیح به سوال من جواب ندادید که در آن هیچ اشاره ای به شکستن پهلوی و سقط جنین ندارد. من متنی را در برنامه قبل قرائت کردم و واضح است که امکان ندارد برای من و هر محقق منصف دیگری نمی تواند از آن نتیجه بگیرد که شکستن پهلوی و سقط جنینی در کار باشد. او هرگز نگفت فرزندم را کشتند یا این که بگوید همسر! پهلوی را شکستند، این متن مورد قبول نیست و خانم (حضرت) زهرا (سلام الله علیها) در سخنانانش با ابوبکر در متون اهل سنت و شیعه از این موارد هیچ سخنی نگفته است. سوال من از شما این است که در پرتو این مناقشات که نصی هم از امام علی و خانم (حضرت) زهرا (سلام الله علیها) درباره آن وجود نداشت و در سایه روایاتی که شما آن را تصحیح کردید و آن ها را صحیح دانستید آیا اعتقاد دارید از نتایج این قسمت های برنامه و مناقشاتی که در این برنامه ها شد آیا احتمال دارد که شما به عنوان يك عالم شیعه در روایاتی که عمر و ابوبکر را مجرم می دانست تجدید نظر کنید یا این که هم چنان فکر می کنید این امر ثابت شده ای است در این صورت لازم است که با هم در نحوه عرضه آن ها به مردم تعامل داشته باشیم.

دکتر قزوینی: آقای دکتر الهاشمي این قضیه نزد شیعه و اهل سنت ثابت شده است ولی خبر احتمال صدق و کذب دارد و ما علم غیب نداریم که بدانیم آیا این روایات واقعاً صادر شده است و یا در واقع و در لوح محفوظ صادق هستند یا غیر صادقند ما به این روایات بر اساس منهج و رویه برادران اهل سنت در علم رجال نگاه می کنیم.

الهاشمي: ما صحت این روایات را قبول نداریم و نهایت چیزی که در این روایات هست تهدید است. بسیار خوب! ولی ما اهل سنتی که در برابر شما در برنامه حضور دارند و به شما گفته اند که اولاً درباره روایت ابو شیبیه...

ابو شوارب: مصنف ابن ابی شیبیه

الهاشمي: ... در رابطه با روایت مصنف ابن ابی شیبیه گفته اند این روایت به هیچ وجه از شکسته شدن پهلوی و سقط جنین سخن نگفته است. طبری و بلاذری هم اشاره ای به این موضوع نکرده اند و نهایت چیزی که می توان گفت موضوع تهدید بوده است و در روایت ابن ابی شیبیه مدح (حضرت) فاطمه زهرا (سلام الله علیها) و پدرش رسول خدا آمده است.

## تذکر

همان طور که پیش تر گفتیم اصلاً ایشان به چه حقی آتش به دم خانه بردند؟ گفتیم ترسانندگان اهل مدینه را خداوند در آتش جهنم نوب می کند، گفتیم سخنان حضرت فاطمه سلام الله علیها در مسجد و نارضایتی ایشان از آن دو را، گفتیم بیعت نکردن امیرالمومنین را، گفتیم زدن لگد را و مهم تر از همه روایت جوینی و ندامت ابوبکر را که الهاشمی از آن بیان آنها خودداری می کند، گفتیم جنگ های صحابه را، گفتیم گفته های دم مرگشان را، گفتیم و اثبات کردیم و بیش از این دیگر صلاح نیست بر روی حق پا فشاری کنیم؛ دیگر به این شبهات پاسخ نمی دهیم زیرا حجت بر خوانندگان کتاب تمام شده است.

الهاشمي: نظر شخصي شما درباره قضيه هجوم چيست؟ پس با اين وجود الان من از شما سوال مي كنم همان گونه كه چند بار سوال کرده ام لكن اين سوالی اساسی است. یعنی من از گفت و گویم با شما نتیجه می گیرم و من شما و اسلوب تان در مناقشه را ارج می نهم. چه بسا بینندگان بزرگوار ما تکرار طرح این سوال را از شما خواستارند.

شما از سید قزوینی بهره بردید و قبل از ایشان از آیه الله الجناحي بهره مند شدید و از برادر حسن الحسيني بهره بردید و از دکتر محمد مصطفی ابو شوارب بهره بردید.

به سید قزوینی و دیگر علما قم درود و تحیت می گوئیم و از خداوند می خواهیم رشته های محبت و اخوت را بر پایه های صداقت و محبت بنا گذارند تا خداوند و رسول او از ما راضی گردند و ان شا الله خطابه برادران به دور از لعن و بغض و تنفر باشد همان گونه که درود و تحیت می فرستیم به دکتر محمد مصطفی ابو شوارب رئیس گروه زبان عربی دانشکده تربیت در دانشگاه اسکندریه مصر.

سلام به مصر و همه مصري ها و ابراز محبت خالص به این سرزمین عزیز که بسیار مشتاق دیدن آن هستیم و هم چنان تا این ساعت موفق به دیدن آن از نزدیک نشده ام و درود می فرستم به برادر عزیزم آقای حسن الحسيني از «جمعیة الآل و الأصحاب» در بحرین که از آن کشور برای شرکت در این نشست ها به لندن آمدند و ممکن است کمتر از دیگران وقت به ایشان رسیده باشد که ان شا الله با صبرشان و اخلاق اهل بیت پیامبر اکرم علیه الصلاة والسلام که در پاسخ گویی به بهترین وجه با کلمات نرم اسوه هر مسلمان در صبر بودند تحمل کرده باشند.

هم چنین درود می فرستم به ابن خزاعه عربي عراقي الاصل مهندس صباح الخزاعي و سلام بسیاری از بیندگانی که با پست الکترونیکی و فکس و تلفنی و... تماس گرفته بودند را به او می رسانیم... از نامه های مردم متوجه شدم که آن ها این مباحث را دنبال می کنند، فهمیدم که يك میلیارد سنی از برادران شیعه خود می خواهند که ابوبکر و عمر را از این تهمت شنیع مبرا بدانند و خوشحال خواهند شد از هر شیعه ای که عمر و ابوبکر را از این تهمت مبرا بدانند چون آن ها این را به معنای دوری از آن چیزی می دانند که می تواند محبت حقیقی را بین ایشان ایجاد کند.

برادر صباح الخراعي برای این که شما بیشتر بدانید می گویم بسیاری از مردم در مراکش اگر از آن ها سوال کنی چه کسی برای شما عزیزتر است ابوبکر یا پدرت؟ می گویند ابوبکر و از مصري ها وقتی سوال کنی چه کسی برای تو عزیزتر است عمر بن خطاب یا پدر و مادر و یا برادرت؟ می گویند عمر بن خطاب برای ما عزیزتر است. یعنی همه جا این گونه است که برای مردم بعضی شخصیت ها محترمند حتی شخصیت های معاصری که حتی در دین با ما اختلاف دارند... مثل گاندي، ماندلا تا چه رسد به آن هایی که در مراکش و مغرب عربي در مصر و سودان به عنوان سنبل هایی که تاریخ و هویت ذاتی آن توسط آن ها ساخته شده است.

یعنی يك نفر مصري چگونه می تواند بین تاریخ و هویت عربی که از صمیم جان آن را دوست دارد بدون عمر بن خطاب باشد؟ کسی که آزادی را برای آن ها به ارمغان آورد و با مصري ها هم قسم گردید که آن ها را آزاد سازد از...

ابو شوارب: از روم.

الهاشمي: از استعمار بیزانس و روم آزاد سازد حال چنین کسی چگونه می تواند به يك دشمن برای او مبدل گردد و نسبت به برادر عزیز و بزرگوار که از ایران برای من نامه ای نوشته اند فردا به آن اشاره می پردازم.

ایشان می گوید استاد دانشگاه است و به شبهات مذهبی و شبهات شبکه المستقله و هابی پاسخ می دهد و این شخص که اسمش را فراموش کرده ام، برادر دکتر حسین قديمی دکتر حسین قديمی با کنیه ابو حنانه استاد ادبیات عرب و اعتقادات در دانشگاه های ایران اسلامی، من و شما در دوست داشتن ادب هم کاریم. برادرم به خدا قسم من و هابی نیستم، باور کن من و هابی نیستم، من تونسسی هستم، من و هابی نیستم، ما شیعه امام علي هستیم و بعد از علم و مبحث علمی ورزش و فوتبال را هم دوست داریم و برادر صباح الخراعي هم و هابی نیست و برادر عزیز که او را نمی شناسم هم و هابی نیست.

## آخرین دفاع الهاشمی از وهابیت در پایان برنامه

الهاشمی: شما در نامه تان گفته اید دفاع از ابوبکر و عمر اختلاف حقیقی بین پیروان اهل بیت علیهم السلام و برادران اهل سنت ایدهم الله نیست بلکه ما تیر اعتراض خود را به سوی مشکل اصلی اسلام پرتاب می کنیم و آن تفکر وهابیت است؛ مشکل امروز فقط وهابیت است.

به خدا قسم عزیز من آقای دکتر حسین شما بیا این جا در تونس نزد ما (منظورش کشور زادگاهش است) یا در الجزایر و از عمر و ابوبکر سوال کن می بینی که هر تونسی آماده و داوطلب برای دفاع از این دو نفر هستند. هر کس را ببینی می گوید من دنبال فرصتی می گردم تا از یار رسول خدا صلی الله علیه وسلم در غار دفاع کنم، دنبال فرصتی می گردم تا از عمر یعنی شخصیتی که بعد از پیامبر اکرم بزرگ ترین سنبل عدالت در تاریخ انسانیت به حساب می آید دفاع کنم.

عزیز من باور کن! یعنی... شما... اما گروه القاعده اختصاص به سعودی ها دارد که آن ها هم عمر را دوست دارند.

الخرای: ... به خاطر سیاست.

الهاشمی: شما در اشتباهی (خطاب او هم چنان به استاد دکتر حسین قدمی است) به خدا قسم شما در اشتباهی؛ البته هر محققی ممکن است دچار اشتباه گردد... در کشور مراکش شما از علوی ها که بر این کشور حکومت می کنند راجع به عمر و ابوبکر سوال کن حتما... در همه دوستشان دارند.

شما در این جا (در نامه) هر چه از وهابیت حرف زده اید به بدی یاد کرده اید در حالی که باید با وهابیت با انصاف برخورد کنیم. شما اگر از اهل وهابیت سوال کنید ای وهابی ها شما چه کسانی هستید؟ می گویند ما گروهی هستیم که محمد بن عبد الوهاب عالمی از علمای ماست به سوی ما آمده و ما او را این گونه یافته ایم... که این درختی که ما نزدش نذر می کنیم و یا آن جا ذبح و قربانی می کنیم و یا دعا کرده و متوسل به او می شویم محمد بن عبد الوهاب به آن ها گفته بهتر آن است که به آن چیزی که محمد صلی الله علیه وسلم متوسل می شده متوسل شوید و از او بخواهید اگر دعا می کنید متوجه به سوی او باشید و دعا کنید اگر نفع و ضرر خواستید فقط از خدا بخواهید و از غیر او روی بگردانید.

برای همین در دانشگاه تونس در دروس فرهنگ اسلامی وهابیت تدریس می شود حرکت وهابیت را داخل پراکنش حرکت شیخ محمد بن عبد الوهاب می دانند که آغاز کننده حرکت های اصلاح و احیا اسلامی در عصر جدید بوده است.

و حرکت جمال الدین افغانی (منظور سید جمال الدین اسد آبادی است) را در امتداد حرکت شیخ محمد بن عبد الوهاب می دانند.

اگر هم خواستید می توانید از دکتر احمد الرسولی رابط علما مغرب دور سوال کنید که با شما از نظر و رای علما مغرب دور و دعوت شیخ محمد بن عبد الوهاب صحبت کند که آن ها ایدا او را بد نمی دانند و این شخص را کسی می دانند که خداوند به دست او خیر کثیر جاری ساخته است.

## تذکر

هر کس که ذره ای از تاریخ وهابیت اطلاع داشته باشد می داند که چه جنایاتی و چه خون ریزی هایی وهابی ها پس از به قدرت رسیدن در عربستان کردند و از آن با افتخار در کتاب تاریخ المدینه الحجاز یاد می کنند! از قتل ها در مکه، یمن، عراق و افغانستان گرفته تا سرقت تمام جواهرات اهدایی به حرم رسول الله صلی الله علیه و آله و طلاهای گنبد امام حسین علیه السلام. همچنین از کی تا به حال توسل در وهابیت آزاد بوده که ما خبر نداشتیم؟! خداوند در جای جای قرآن امر به توسل می کند مانند برادران حضرت یوسف علیه السلام که از پدر می خواهند برای آنان از خدا استغفار کند، حال چرا پدرشان نگفت خودتان استغفار کنید؟ و... همچنین این موضوع و کارنامه عملی وهابیون در سوریه و عراق آنقدر مشخص هستند که نیازی به بررسی بیشتر نیست.

... طه حسين ليبراليست چرا از دعوت محمد بن عبد الوهاب سخن مي گويد؟ چون مردم در عالم عربي او را درك کرده اند و او را بر اين عقیده یافته اند که مي گويد به جاي اين که بروم و به آقاي عبد القادر و آقاي صالح و آقاها و اولياء زياد ديگري که هستند از او بخوادم و قرباني کنم و به او نگاه کنم چرا نروم به سوي آن چيزي که در زمان پيامبر اکرم به سوي او مي رفته اند و از او مي خواسته اند «وإذا سالک عبادي عني فاني قريب أجيب دعوة الداعي إذا دعان» - «امن يجيب المظطر إذا دعاه ويكشف السوء» پس اين دعوت او بوده است.

و من از يك عالم وهابي سعودي شنيدم که مي گفت اگر محمد بن عبد الوهاب در كتاب هاشم سخن اشتباهي بگويد ما آن را رد مي كنيم و جز در يك مساله اساسي هيچ ارتباط ديگري بين ما با او نيست.

براي شما توضيح دادم که در حال حاضر حب صحابه در دل بيش از يك ميليارد مسلمان ساکن اين کره خاكي جا گرفته است و به همين دليل سزاوارتر اين است که با اخوت و صراحت سخن بگويم و به همين دليل گفت و گوي صريح در شبکه المستقله آرزوي من است. من آرزو دارم و از خداوند مي خواهم تا اين شبکه را محل ارتباط بين همه قرار دهد و اين قسمت هاي مناظره را به عنوان گفت و گوي بين شيعه و سني قرار دهد، سعه صدر به دو طرف بدهد تا غبار ظلمات برداشته شود و يك ديگر را بيشتر بشناسيم و حق آشکار گردد و در پرتو آن قلوب با يك ديگر الفت گيرد و از لعن و سب و تنفر از يك ديگر دست برداشته و ان شا الله يك خانواده گشته و با هم در ساخت تمدن انساني سهم داشته باشيم اما نه براي آن که ديگران را از بين ببريم، براي اين که هواپيمايي با سرعت بيشتر بسازيم چون من از هواپيمايي که از اين جا تا کوالالامبور را ۱۲ ساعته طي مي کنند مي ترسم؛ هواپيمايي بسازيم تا کوالالامبور را در ۲ ساعت طي کند و با راحتی کامل از شهر جده عربستان تا مصر را در يك ساعت ببيمد و در ساخت داروي مالاريا سهم داشته باشيم تا حتی يك نفر در سودان بر اثر مالاريا از بين نرود.

امت واحده اي باشيم که با کمک و هم کاري عمومي با آمريکا بجنگيم و با روس جنگ نکنيم بقيه صحبت ها با شما بماند فردا ان شا الله تعالی. خسته نباشيد.

الخراعي: ممکن است ۳۰ ثانيه وقت به من بدهيد.

الهاشمي: صباح الخراعي ۳۰ ثانيه وقت خواستند.

### آخرين اهانت الخراعي در اين قسمت به شيعيان

الخراعي: خواهرم تعريف مي کرد شوهر دخترش که سني مذهب است ۴ سال قبل با خانمش که شيعه تندروي است بحث مي کردند تا اين که وقت زکات فرا مي رسد و مي خواهد زکات بپردازد اما مي بيند که مقدار قيمت زکات در مذهب شيعه گران مي شود؛ از اين رو مي گويد من مذهب سني را اختيار مي کنم.

شوهرش به او مي گويد تو چه کار مي کنی؟ تو که شيعه هستی. خانمش مي گويد اسلام به من اجازه اين کار را داده است چه مشکلي دارد؟ اين يعني چه؟ يعني محبت.

الهاشمي: شما... خانواده تان عراقي هستند. اين چيزها را شما داريد اما لازم است به عنوان نمونه روي آن بحث کنيم و ببينيم اگر امکان دارد انتشار پيدا کند.

الخراعي: برادر من! محبت بين عراقي ها محبت است؛ ما سني و شيعه نداريم.

الهاشمي: استاد صباح الخراعي! اجازه بدهيد در اين موضوع با شما مخالفت کنم من فيلمي را که شبکه channel ۴ ديدم. مردمی که هر روز را با خوف و ترس سپري مي کنند و به بیمارستان مي روند و در روز روشن و در وسط خيابان مردم را مي کشند.



القاعده در بازارهاي شيعيان دست به اين كارها مي زند. ان شا الله از فضيلت هاي اين گفت و گو ها همين باشد تا اساسي را كه بر كراهت بنا گرديده است را خراب كنيم و به جاي آن ان شا الله خانه محبت را بر اساس حق و نه بر اساس ضلالت ها و گمراهي ها بنا كنيم.

الخرزاعي: ان شا الله.

الهاشمي: به اميد ديدار تا فردا؛ وعده ما با شما ان شا الله فردا در قسمت ديگري از اين برنامه با همه شما بينندگان گرامي و با نامه ها و تلفن هاي شما در هر قسمت و بعد از اين روز يك شنبه ان شا الله قسمت هشتم اين مناظرات را خواهيم داشت تا حكم نهايي در اين موضوع صادر شود.

دوستان گرامي صبح خوبي داشته باشيد.

پايان ششمين شب مناظره و دومين شب حضور دكتور سيد محمد حسيني قزويني

### خلاصه مناظره

بازي با كلمات براي تحريك عواطف بيننده و شنوندگان: در بسياري از لحظات شاهد آن بوديم كه با مطرح كردن موضوعات قوميتي يا داستان هاي حماسي مانند آنچه الهاشمي انجام داد عواطف مردم را تحريك كردند و مشخص است در جايي كه عواطف غالب شود منطق به كنار مي رود.

تاكيد بر نياوردن يك سند از نهج البلاغه: در ابتدا شاهد مطرح شدن اين موضوع بوديم و جالب است بار اول روايت را ناقص خواندند و در انتها به عدم ربط آن به موضوع مطرح شده اشاره كردند در حالي كه براي ناراحتي حضرت فاطمه سلام الله عليها يك دليل هم نياوردند.

نياوردن يك سند صحيح از كتب اهل سنت در رابطه با هجوم و سقط: در اين رابطه بايد بگوييم در اصل آنان هيچ گاه به اثبات اين موضوع نپرداختند و دلایلی که آوردن مانند حاطب لیل بودن جوینی ضرری به روایت وارد نمی کرد.

خارج شدن عمدي از بحث: شاهد بوديم كسي كه در ظاهر عالم شيعه بود به همراه ساير مناظره كنندگان در هر زمان ممكن از موضوع اصلي خارج و در صورت امكان به شيعيان توهين مي كردند.

عوام فريبی مناظره کنندگان اهل سنت: آنان با تدليس روايات شيعی سعی کردند به مخاطبين القا کنند كه امامان شيعه با خلفا رابطه خوبي داشتند.

### چرا متن مناظره را در كتاب قرار داديم

خواستيم كساني كه كتاب را مطالعه کرده اند در عمل از معلومات خود آزموني بگيرند و ببينند كه مناظره كنندگان اهل سنت چگونه با اين موضوع برخورد مي كنند و حجت بر خوانندگان كتاب تمام و كساني كه جويای حق و حقيقت هستند با اطمینان خاطر در راه مستقيم گام بردارند و براي منصفان بررسی همین دو شب کافی است.

عَنْ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَتْ سَمِعْتُ فَاطِمَةَ أَنَّهَا قَالَتْ  
از فاطمه زهرا علیه السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، (جابر) گوید شنیدم از فاطمه(س) که فرمود:

دَخَلَ عَلَيَّ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةُ فَقُلْتُ عَلَيْكَ السَّلَامُ  
وارد شد به منزل من پدرم رسول خدا در بعضی از روزها پس فرمود: سلام بر تو باد ای فاطمه، پس عرض کردم بر تو باد سلام

قَالَ إِنِّي أَجِدُ فِي بَدَنِي ضَعْفًا فَقُلْتُ لَهُ أُعِيدُكَ بِاللَّهِ يَا أَبَتَاهُ مِنَ الضُّعْفِ  
فرمود: من در بدنم ضعفی احساس می کنم، پس گفتم: پناه می دهم تو را به خدا ای پدر جان از ضعف و سستی

فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ ابْتِئِنِي بِالْكِسَاءِ الْيَمَانِيِّ فَعَطَّيْنِي بِهِ فَأَتَيْتُهُ بِالْكِسَاءِ الْيَمَانِيِّ فَعَطَّيْتُهُ  
پس فرمود: ای فاطمه بیاور برایم کساء یمانی را و بپوشان مرا بدان. پس آوردم کساء یمانی را و پوشانیدم او را به آن

و بِهِ وَصِرْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَإِذَا وَجْهُهُ يَتَلَاوُ كَأَنَّهُ الْبَدْرُ فِي لَيْلَةٍ تَمَامِهِ  
و نظر کردم به او و دیدم صورتش می درخشید مانند ماه تمام در شب چهارده

وَ كَمَالِهِ فَمَا كَانَتْ إِلَّا سَاعَةً وَ إِذَا بَوَّأْدِي الْحَسَنِ قَدْ أَقْبَلَ وَ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَاهُ فَقُلْتُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا فُرَّةَ عَيْنِي  
پس نگذشت ساعتی که فرزندم حسن وارد شد و بر من سلام کرد و گفت ای مادر سلام بر تو، گفتم: بر تو باد سلام ای نور دیده ام

وَ ثَمَرَةَ فُوْ أَدَى فَقَالَ يَا أُمَاهُ إِنِّي أَشَمُّ عِنْدَكَ رَائِحَةً طَيِّبَةً كَأَنَّهَا رَائِحَةُ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ  
و میوه دلم گفتم: مادر جان من در نزد تو بوی خوشی استشمام می کنم گویا بوی جدم رسول خدا است

فَقُلْتُ نَعَمْ إِنَّ جَدَّكَ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ نَحْوَ الْكِسَاءِ وَ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَدَّاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ  
گفتم: بلی بدرستی که جدت در زیر کساء است پس حسن بطرف کساء آمد و گفت: سلام بر تو ای جد بزرگوار ای رسول خدا

أَتَأْتُنِي لِي أَنْ أَدْخَلَ مَعَكَ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَقَالَ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَادِي وَ يَا صَاحِبَ حَوْضِي  
آیا به من اذن می دهی که داخل شوم با شما در زیر کساء؟ پس فرمود: بر تو باد سلام ای فرزندم و ای صاحب حوض من

قَدْ أَذْنْتُ لَكَ فَدَخَلَ مَعَهُ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَمَا كَانَتْ إِلَّا سَاعَةً وَ إِذَا بَوَّأْدِي الْحُسَيْنِ قَدْ أَقْبَلَ  
به تحقیق اذن دادم تو را پس داخل شد با آن حضرت زیر کساء نگذشت ساعتی که فرزندم حسین وارد شد

وَ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَاهُ فَقُلْتُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَادِي وَ يَا فُرَّةَ عَيْنِي وَ ثَمَرَةَ فُوْ أَدَى فَقَالَ  
و گفت سلام بر تو باد ای مادر گفتم: بر تو باد سلام ای فرزند من و ای نور دیده ام و میوه دلم گفتم:

لِي يَا أُمَّهُ إِنِّي أَسْمُ عِنْدَكَ رَائِحَةً طَيِّبَةً كَأَنَّهَا رَائِحَةُ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

مادر جان من در نزد تو بوی خوشی استشمام می کنم گویا بوی جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله است

فَقُلْتُ نَعَمْ إِنَّ جَدَّكَ وَأَخَاكَ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَدَنَى الْحُسَيْنُ نَحْوَ الْكِسَاءِ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَدَّاهُ

گفتم بلی به درستی جدت و برادرت در زیر کساء هستند پس حسین به طرف کساء آمد و گفت: سلام بر تو ای جد بزرگوار

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ اخْتَارَهُ اللَّهُ اتَّأَذُنْ لِي أَنْ أَكُونَ مَعَكُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ

سلام بر تو ای کسی که خدا او را اختیار کرده آیا به من اذن می دهی که داخل شوم با شما در زیر کساء

فَقَالَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَادِي وَ يَا شَافِعَ أُمَّتِي قَدْ أَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلَ مَعَهُمَا تَحْتَ الْكِسَاءِ

پس فرمود: و بر تو باد سلام ای فرزندم و ای شفاعت کننده امم به تحقیق اذن دادم تو را پس داخل شد با آن دو زیر کساء

فَأَقْبَلَ عِنْدَ ذَلِكَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ

در این هنگام ابوالحسن علی بن ابیطالب وارد شد و فرمود سلام بر تو باد ای دختر رسول خدا

فَقُلْتُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ إِنِّي أَسْمُ عِنْدَكَ رَائِحَةً طَيِّبَةً

گفتم: و بر تو باد سلام ای آبا الحسن و ای امیرالمؤمنین پس فرمود: ای فاطمه من در نزد تو بوی خوشی استشمام می کنم

كَأَنَّهَا رَائِحَةُ أَخِي وَابْنِ عَمِّي رَسُولِ اللَّهِ فَقُلْتُ نَعَمْ هَا هُوَ مَعَ وَلَدِيكَ تَحْتَ الْكِسَاءِ

گویا بوی برادرم و پسر عمویم رسول خدا است گفتم: آری این او است که با دو فرزندت در زیر کساء هستند

فَأَقْبَلَ عَلِيُّ نَحْوَ الْكِسَاءِ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اتَّأَذُنْ لِي أَنْ أَكُونَ مَعَكُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ

پس علی نیز به طرف کساء آمد و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا آیا به من اذن می دهی که داخل شوم با شما در زیر کساء

قَالَ لَهُ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَخِي يَا وَصِيَّي وَخَلِيفَتِي وَصَاحِبِ لُوَائِي قَدْ أَذِنْتُ لَكَ

رسول خدا به او فرمود: سلام بر تو باد ای برادرم و ای وصی و جانشین و صاحب لوائی(پرچمدار) من به تحقیق اذن دادم تو را

فَدَخَلَ عَلِيُّ تَحْتَ الْكِسَاءِ ثُمَّ اتَّيْتُ نَحْوَ الْكِسَاءِ وَقُلْتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبْتَاهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ

پس علی نیز داخل گردید در زیر کساء شد، در این هنگام من نیز بطرف کساء رفتم و گفتم سلام بر تو ای پدر جان ای رسول خدا

اتَّأَذُنْ لِي أَنْ أَكُونَ مَعَكُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ قَالَ وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا بِنْتِي وَيَا بَضْعَتِي قَدْ أَذِنْتُ لَكَ

آیا به من هم اذن می دهی که داخل شوم با شما در زیر کساء فرمود: و بر تو باد سلام ای دخترم و ای پاره تنم به تحقیق اذن دادم تو را

فَدَخَلْتُ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَلَمَّا اكْتَمَلْنَا جَمِيعاً تَحْتَ الْكِسَاءِ أَخَذَ أَبِي رَسُولُ اللَّهِ بِطَرْفِي الْكِسَاءِ

پس من نیز داخل گردیدم در زیر کساء پس زمانی که ما در زیر کساء جمع شدیم پدرم رسول خدا دو طرف کساء را گرفت

وَأَوْمَىٰ بِيَدِهِ الْيُمْنَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي وَحَامَّتِي، لَحْمُهُمْ لَحْمِي

و با دست راست بسوی آسمان اشاره کرد و گفت: خدایا اینان خاندان من و خواص و نزدیکیان من هستند، گوشتشان گوشت من

وَدَمُهُمْ دَمِي يُؤْلِمُنِي مَا يُؤْلِمُهُمْ وَيَحْزُنُنِي مَا يَحْزُنُهُمْ

و خونشان خون من است می آزارد مرا هر چه آنها را بیازارد و به اندوه می اندازد مرا هر چه آنها را به اندوه اندازد

أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَهُمْ وَسَلْمٌ لِمَنْ سَالَمَهُمْ وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاهُمْ

در جنگم با هر که با آنها در جنگ است و در صلح با هر که با آنها در صلح است و دشمنم با هر کس که با آنها دشمنی کند

وَمُحِبٌّ لِمَنْ أَحَبَّهُمْ أَنَّهُمْ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُمْ فَاجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَبَرَكَاتِكَ

و دوستم با هر کس که آنها را دوست بدارد، آنها از منند و من از آنهایم پس بفرست دروهای خود و برکتهایت

وَرَحْمَتِكَ وَغُفْرَانِكَ وَرِضْوَانِكَ عَلَيَّ وَعَلَيْهِمْ وَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً

و مهرت و آمرزشت و خوشنودیت را بر من و بر آنها و دور کن از آنها پلیدی را و آنان را کاملاً پاک گردان

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَا مَلَأْتُكَتِي وَيَا سَكَانَ سَمَاوَاتِي إِنِّي مَا خَلَقْتُ سَمَاءً مَبْنِيَّةً وَلَا أَرْضاً مَدْحِيَّةً

پس خدای عزوجل فرمود: ای فرشتگان من و ای ساکنان آسمانهایم براستی که من نیافریدم آسمان بنا شده و نه زمین گسترده

وَلَا قَمَراً مُنِيراً وَلَا شَمْساً مُضِيئَةً وَلَا فَلَكَاً يَدُورُ وَلَا بَحْراً يَجْرِي وَلَا فَلَكَاً يَسْرِي إِلَّا فِي مَحَبَّةٍ هَؤُلَاءِ

و نه ماه تابان و نه مهر درخشان و نه فلک چرخان و نه دریای روان و نه کشتی در جریان را مگر بخاطر دوستی

الْخَمْسَةِ الَّذِينَ هُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَقَالَ الْأَمِينُ جِبْرَائِيلُ يَا رَبِّ وَمَنْ تَحْتَ الْكِسَاءِ

این پنج تن که در زیر کسایند پس جبرئیل امین عرض کرد: پروردگارا کیستند در زیر کساء؟

فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ هُمْ أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَمَعْدِنُ الرَّسَالَةِ هُمْ فَاطِمَةُ وَأَبُوهَا وَبَعْلُهَا وَبَنُوها

خدای عزوجل فرمود: آنان خاندان نبوت و معدن رسالتند: آنان فاطمه و پدرش و شوهر و دو فرزندش هستند

فَقَالَ جِبْرَائِيلُ يَا رَبِّ أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَهْبِطَ إِلَى الْأَرْضِ لِأَكُونَ مَعَهُمْ سَادِساً

جبرئیل عرض کرد: پروردگارا آیا به من هم اذن می دهی که به زمین فرود آیم تا ششمین آنها باشم

فَقَالَ اللَّهُ نَعَمْ قَدْ أَذِنْتُ لَكَ فَهَبْطِ الْأَمِينُ جِبْرَائِيلُ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْعَلِيُّ

خدا فرمود: آری به تو اذن دادم پس جبرئیل امین به زمین آمد و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا، (پروردگار) علی

الْأَعْلَى يُفَرِّقُكَ السَّلَامَ وَيَخُصُّكَ بِالتَّحِيَّةِ وَالْأَكْرَامِ وَيَقُولُ لَكَ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي

اعلی سلامت می رساند و تو را به تحیت و اکرام مخصوص داشته و می فرماید: به عزت و جلالم سوگند

إِنِّي مَا خَلَقْتُ سَمَاءً مَبْنِيَّةً وَلَا أَرْضاً مَدْحِيَّةً وَلَا قَمَراً مُنِيراً وَلَا شَمْساً مُضِيَّةً وَلَا فَلَكَاً يَدُورُ

که من نیافریدم آسمان بنا شده و نه زمین گسترده و نه ماه تابان و نه مهر درخشان و نه فلک چرخان

وَلَا بَحْراً يَجْرِي وَلَا فَلَكَاً يَسْرِي إِلَّا لِاجْلِكُمْ وَمَحَبَّتِكُمْ

و نه دریای روان و نه کشتی در جریان را مگر برای خاطر شما و محبت شما

وَقَدْ أَذِنَ لِي أَنْ أَدْخُلَ مَعَكُمْ فَهَلْ تَأْذَنُ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ

و به من نیز اذن داده است که با شما در زیر کساء باشم پس آیا شما هم ای رسول خدا اذنم می دهی؟

وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَمِينَ وَحَى اللَّهُ إِنَّهُ نَعَمْ قَدْ أَذِنْتُ لَكَ

رسول خدا فرمود: و بر تو باد سلام ای امین وحی خدا آری به تو هم اذن دادم

فَدَخَلَ جِبْرَائِيلُ مَعَنَا تَحْتَ الْكِسَاءِ فَقَالَ لِأَبِي إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَوْحَى إِلَيْكُمْ يَقُولُ

پس جبرئیل با ما وارد در زیر کساء شد و به پدرم گفت: همانا خداوند بسوی شما وحی کرده و می فرماید:

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (أحزاب ۳۳)

خداوند اراده کرده از شما اهل بیت هر گونه ناپاکی را دور سازد و شما را کاملاً پاک گرداند

فَقَالَ عَلِيُّ لِأَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي مَا لِيْجُوسِنَا هَذَا تَحْتَ الْكِسَاءِ مِنَ الْفَضْلِ عِنْدَ اللَّهِ

علی به پدرم گفت: ای رسول خدا به من بگو این نشستن ما در زیر کساء چه فضیلتی نزد خدا دارد؟

فَقَالَ النَّبِيُّ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا وَاصْطَفَانِي بِالرِّسَالَةِ نَحِيًّا

پیامبر فرمود: سوگند بدان خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت و به رسالت و نجات دادن (خلق)

مَا ذَكَرَ خَبَرْنَا هَذَا فِي مَحْفَلٍ مِنْ مَحَافِلِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَفِيهِ جَمْعٌ مِنْ

برگزید که ذکر نشود این خبر (و سرگذشت) ما در انجمن و محفلی از محافل مردم زمین که در آن گروهی از

شَيْعَتِنَا وَمُحِبِّينَا إِلَّا وَنَزَلَتْ عَلَيْهِمُ الرَّحْمَةُ وَحَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ

شیعیان و دوستان ما باشند جز آنکه نازل شود بر ایشان رحمت و فرا گیرند ایشان را فرشتگان

وَاسْتَعْفَرْتُ لَهُمْ إِلَى أَنْ يَتَفَرَّقُوا فَقَالَ عَلِيُّ إِذَا وَاللَّهِ فُرْنَا وَفَارَ شَيْعَتُنَا

و برای آنها آمرزش خواهند تا آنگاه که از دور هم پراکنده شوند، علی فرمود: به این ترتیب به خدا سوگند

وَرَبِّ الْكُعْبَةِ فَقَالَ النَّبِيُّ ثَانِيًا يَا عَلِيُّ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ

رستگار شدیم و رستگار شدند شیعیان ما سوگند به پروردگار کعبه، دوباره پیامبر فرمود: ای علی سوگند بدانکه مرا بحق

نَبِيًّا وَاصْطَفَانِي بِالرِّسَالَةِ نَجِيًّا مَا ذَكَرَ خَبْرُنَا هَذَا فِي مَحْفَلٍ مِنْ مَحَافِلِ

به نبوت برانگیخت و به رسالت و نجات دادن (خلق) برگزید ذکر نشود این خبر (و سرگذشت) ما در محفلی از محافل

أَهْلِ الْأَرْضِ وَفِيهِ جَمْعٌ مِنْ شَيْعَتِنَا وَمُحِبِّينَا وَفِيهِمْ مَهْمُومٌ إِلَّا

مردم زمین که در آن گروهی از شیعیان و دوستان ما باشند و در میان آنها اندوهناکی باشد جز

وَفَرَجَ اللَّهُ هَمَّهُ وَلَا مَعْمُومٌ إِلَّا وَكَشَفَ اللَّهُ غَمَّهُ وَلَا طَالِبُ حَاجَةٍ إِلَّا

آنکه خدا اندوهش را برطرف کند و نه غمناکی جز آنکه خدا غمش را بگشاید و نه حاجت خواهی باشد جز آنکه

وَقَضَى اللَّهُ حَاجَتَهُ فَقَالَ عَلِيُّ إِذَا وَاللَّهِ فُرْنَا وَسُعدْنَا وَكَذَلِكَ

خدا حاجتش را برآورد، علی گفت: به این ترتیب به خدا سوگند رستگار و سعادتمند شدیم و هم چنین

شَيْعَتُنَا فَازُوا وَسُعدُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَبِّ الْكُعْبَةِ

رستگار و سعادتمند شدند شیعیان ما در دنیا و آخرت سوگند به پروردگار کعبه

پی نوشت:

- (۱) جامع البیان، ج ۲۲، ص ۱۱
- (۲) الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸
- (۳) کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۴۵
- (۴) مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۶
- (۵) تفسیر الآلوسی، ج ۲۲، ص ۱۴
- (۶) تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۳
- (۷) مسند أحمد، ج ۶، ص ۲۹۶ یا ۳۲۳
- (۸) شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۸۷ و ۱۱۵
- (۹) المصنف، ابن أبی شیبہ، ج ۷، ص ۵۰۱
- (۱۰) معانی القرآن، جصاص، ج ۵، ص ۳۴۸
- (۱۱) شواهد التنزیل، الحسکانی، ج ۲، ص ۳۸
- (۱۲) مسند أبی یعلیٰ، ج ۱۲، ص ۳۴۴ و ۴۵۶
- (۱۳) ابن البطریق فی العمدة، ص ۴۰ - ۴۴ - ۴۵
- (۱۴) سبل الهدی والرشاد، صالحی الشامی، ج ۱۱، ص ۱۲
- (۱۵) تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۲، ص ۲۰۳ / ج ۱۴، ص ۱۴۵
- (۱۶) مناقب علی بن أبی طالب، ابن مردویه، ص ۳۰۱، ح ۴۷۸
- (۱۷) المعجم الكبير، طبرانی، ج ۳، ص ۵۳ و ۵۵ / ج ۲۳، ص ۳۳۰





ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و سلم نقل کرده است که فرمودند: هر کس از جامعه اسلامی به مقدار یک وجب دور شده و جدا گردد مرگ او همانند مرگ جاهلیت است.

۷۱۴۰ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ حَدَّثَنَا غَاصِمُ بْنُ عَمَدٍ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ « قَالَ ابْنُ عُمَرَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : لَا يَرَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي فَرْشِ مَنْبَتِي مِنْهُمْ إِثْمَانٌ » (۱)

۳ - باب آخر من فضي بالحكمة

لقوله تعالى ﴿ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالِّينَ ﴾

۷۱۴۱ - حَدَّثَنَا شِهَابُ بْنُ عَبْدِ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ حُمَيْدٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ عَنْ قَيْسٍ « عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا حَسَدَ إِلَّا فِي اثْنَيْنِ (۲) : رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ نَافِلَةً فَسَلَطَهُ عَلَى مَلَكَتِهِ فِي الْحَيِّ ، وَآخَرَ آتَاهُ اللَّهُ حِكْمَةً فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُهَا »

۴ - باب السُّنْعِ وَالطَّاعَةِ لِلْإِمَامِ ، مَا لَمْ تَكُنْ مُتَّعِبَةً

۷۱۴۲ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ عَنْ شُعْبَةَ عَنْ أَبِي الثَّيَّابِ « عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ . اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَإِنْ اسْتَعْمِلْتُمْ (۳) عَلَيْكُمْ عَبْدٌ حَيْثُ كَانَ رَأْسُهُ زَيْبَةً (۴) »

۷۱۴۳ - حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ الْجَعْدِ عَنْ أَبِي رَجَاءٍ « عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ تَرْوِيهِ قَالَ : قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ : مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَصْرُ ، فَإِنَّهُ لَيْسَ أَخَذَ يُعَارِقُ الْجَمَاعَةَ شَيْئًا قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ وَبَيْنَهُ جَاهِلِيَةٌ »

( ۷۱۴۴ - حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنَا نَافِعٌ « عَنْ عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ : السُّنْعُ وَالطَّاعَةُ عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ فِيمَا أَحَبَّ وَكَرِهَ ، مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِمَعْصِيَةٍ ، فَإِذَا أَمَرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلَا سَمْعَ وَلَا طَاعَةَ »

۷۱۴۵ - حَدَّثَنَا عُمرُ بْنُ حفص بن غياث حَدَّثَنَا أَبِي حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ « عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : نَعَتْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَرِيَةً وَأَمَرَ عَلَيْهِمْ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يُطِيعُوهُ ، فَغَضِبَ عَلَيْهِمْ وَقَالَ : أَلَيْسَ قَدْ أَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ تُطِيعُوهُ ؟ قَالُوا : بلى قَالَ : قَدْ عَرَفْتُمْ عَلَيْهِمْ (۵) لَمَّا جَمَعْتُمْ حَطَبًا وَأَوَقَدْتُمْ نَارًا ثُمَّ دَخَلْتُمْ فِيهَا . فَجَمَعُوا حَطَبًا فَأَوَقَدُوا نَارًا ؛ فَلَمَّا حَمُوا

(۱) يعني الجماعة ، الأثر الذي يلبس قريبا .  
 (۲) قال ابن كثير : المراد بالهسد هنا الضغنة ، وليس المراد بالثي حقيقته ولا لوم الخلف ، لأن الناس حسدوا في غير هاتين الحقتين وطغوا من فيه سواءما ليس هو حبرا وإنما المراد به الحكم ومعناه حصر الزمة العليا من العبيطة في هاتين الحقتين .  
 (۳) المراد جعل عاملا بأن أمر بإحدى عامة على البلد مثلا أو ولي فيها ولاية خاصة كالإمامة في الصلاة أو جباة الخراج أو مباحة الحرب .  
 (۴) هو التليل في الحطاب وشاحه الصورة وحجم الأضداد بها .  
 (۵) قوله « قد عرفت عليكم لَمَّا جَمَعْتُمْ حَطَبًا وَأَوَقَدْتُمْ نَارًا ثُمَّ دَخَلْتُمْ فِيهَا » بالخيف وجاء بالتشديد فليل إنها بمعنى « إلا » وقوله « وحدت » بالعجمة وفتح الهم بمعنى سكن ليلها وإن لم يلقها جرحها فإن طغى قبل وحدت .

# الجامع الصحيح

المستند من حديث رسول الله ﷺ وسننه وأيامه

## في عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري

( ۲۵۴ - ۲۵۶ )



Sonnat.net

الجزء الرابع

المكتبة السلفية  
القاهرة

پی نوشت:

(۱) صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۰۵، کتاب الأحكام، باب السمع والطاعة للإمام / ج ۷، ص ۳۲۹، ناشر: المكتبة السلفية

هر کس بدون امام بمیرد به مرگ جاهلی مرده است.

پی نوشت:

(۷) مسند الطیالسی، ص ۲۹۵

(۸) حلیة الأولیاء، ج ۳، ص ۲۲





از طرفی همان طور که در ابتدای کتاب به آن اشاره کردیم:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: فاطمة سیده زنان اهل بهشت است.

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: فاطمه پاره تن من است، هر چه او را غضبناک کند مرا غضبناک کرده است.

الحديث ٣٧٦٥ - ٣٧٧٠ ٣٥

الله عليه وسلم

[الحديث ٣٧٦٤ - طرفه ق: ٣٧٦٥]

٣٧٦٥ - حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مَرْيَمَ حَدَّثَنَا نَافِعُ بْنُ عَمْرٍو حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ قَالَ قَالَ لَاحِظٌ قَالَ : هَلْ لَكَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَعَاوِيَةَ فَإِنَّهُ مَا أَوْزَرَ إِلَّا بِوَأَحَدَةٍ ، قَالَ : إِنَّهُ قَبِيحٌ

٣٧٦٦ - حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ عَبَّاسٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ أَبِي النَّيَّاحِ قَالَ : سَمِعْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَبِيَانَ عَنْ مَعَاوِيَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ « إِنَّكُمْ لَتُكَلِّمُونَ صَلَاةً لَقَدْ صَدَّقْنَا النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَمَا رَأَيْنَاهُ يُصَلِّيهَا ، وَلَقَدْ نَهَى عَنْهَا ، بِعَنَى الرَّكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْعَصْرِ »

٢٩ - باب . مناقب فاطمة عليها السلام

وقال النبي صلى الله عليه وسلم « فاطمة سيدة نساء أهل الجنة »

٣٧٦٧ - حَدَّثَنَا أَبُو الْوَلِيدِ حَدَّثَنَا ابْنُ عُثَيْبَةَ عَنْ عمرو بن دينار عن ابن أبي مُلَيْكَةَ عن المسور بن مخرمة رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ « فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي ، فَمَنْ أَحْضَاهَا أَحْضَيْتَنِي »

٣٠ - باب فضل عائشة رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا

٣٧٦٨ - حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ يَكْرَمٍ حَدَّثَنَا اللَّيْثُ عَنْ يُونُسَ عَنْ ابْنِ شَهَابٍ قَالَ أَبُو سَلَمَةَ : إِنَّ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قَالَتْ « قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمًا : يَا عَائِشُ هَذَا جِبْرِيْلُ يُفَرِّقُكَ السَّلَامُ . فَقُلْتُ : وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ، تَرَى مَا لَا أَرَى . تُرِيدُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ »

٣٧٦٩ - حَدَّثَنَا آدَمُ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ قَالَ . وَحَدَّثَنَا عَمْرُو أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ عَنْ عمرو بن مَرْثَةَ عَنْ مَرْثَةَ عَنْ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ « كَمَلْتُ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرًا ، وَلَمْ يَكْمُلْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَآمِيَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ . وَفَضَّلْتُ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضَّلْتُ الثَّرِيدَ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ »

٣٧٧٠ - حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّهُ سَمِعَ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ « فَضَّلْتُ عَائِشَةَ عَلَى النِّسَاءِ كَفَضَّلْتُ الثَّرِيدَ عَلَى سَائِرِ الطَّعَامِ »

[الحديث ٣٧٧٠ - طرفه ق: ٥٤١٩ ، ٥٤٢٨]

# الجامع الصحيح

المستعمل حديث رسول الله ﷺ وسننه وأيامه

أبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَخَّارِيُّ

(١٩٤ - ٢٥٦ هـ)

Sonnat.net

فهم بترجمه وتصحيح بخاری  
وتعلیق  
عبدالله بن الطیب

رقم کتب و ابواب واحادیثه  
و استفساری آنرا  
عبدالله بن الطیب

و نام باسراجه ، واقرفا علی طبعه  
فصل فی الایضاح

الجزء الثالث

المكتبة السلفية  
القاهرة

فاطمه از دست ابوبکر غضبناک شد و تا آخرین لحظه عمرش با او سخن نگفت ...

پی نوشت:

(٢٠) شرح صحیح مسلم، ج ١٢، ص ٧٧

(٢١) صحیح مسلم، ج ٣، ص ١٣٨٠ / ج ٥، ص ١٥٤

(٢٢) سیر اعلام النبلاء، الذهبی، ج ٢، پاورقی ص ١٢١

(٢٣) عمدة القاری شرح صحیح البخاری، ج ١٧، ص ٢٥٨

(٢٤) صحیح البخاری، ج ٤، ص ٤٢، ح ٣٠٩٣، باب ١، باب فَرَضِ الْخُمْسِ / ج ٨، ص ٣، ح ٦٧٢٦، کتاب الفرائض، باب ٣

و آیات و روایات بسیاری که در رابطه با موضوعات فوق پیش تر بررسی کردیم.



## سخن پایانی

پیش از هر چیزی خداوند را شاکرم که سعادت این کار را بر عهده من قرار داد، کاری که بدون دعای خیر و نظر اهل بیت علیه السلام به ویژه مادر بزرگوار آنان هیچ گاه اتفاق نمی افتاد. پیش تر نیز خداوند و اهل بیت سعادت مشابه این کتاب را در مورد سید الشهداء امام حسین علیه السلام بر عهده من قرار داده بودند؛ مشتاقان می توانند کتاب [حسین بر سر نی \(اسناد واقعه عاشورا از کتب اهل سنت\)](#) را نیز دانلود نمایند. همچنین جهت تحقیق و بررسی بیشتر مانند آنچه در این کتاب آمد می توانید نرم افزار [\(سنت نبوی، از ادعا تا اثبات\)](#) را دانلود و یا به سایت ما [سنت](#) و [موسسه تحقیقاتی حضرت ولیعصر](#) مراجعه فرمایید.

همچنین در باب زیارت حضرت فاطمه سلام الله علیها باید بگویم امام زمان (عج) به محمود مرعشی نجفی در جواب مکان دفن ایشان فرمودند: خداوند اراده کرده قبر مادرم تا زمان ظهور مخفی بماند، بر تو باد به زیارت فاطمه معصومه (در قم). از طرفی به کسانی که مایل به خرید کتاب روایی هستند **تنها کتاب "مفاتیح الحیاة"** آیت الله جوادی آملی را پیشنهاد می کنیم. درباره تمثال صفحه بعد باید بگویم نگارنده ادعا کرده آن را طی ۲۱ سال با یافتن کسانی که امیرالمومنین را در مکاشفه زیارت کرده اند کشیده است (والله اعلم).

چندی پس از قطعی شدن نگارش کتاب فوق در عالم رویا خواب عجیبی دیدم که اشاره به آن خالی از لطف نیست. جاده ای را دیدم که سراسر آن را آتش فرا گرفته و به واسطه پیچی به سمت چپ انتهایی آن ناپیدا بود، سپس جاده به کتابی تبدیل و از روبرو در برابر من گشوده شد که آتش در آن محدود و حبس گردیده بود. سپس کتاب از قسمت شیرازه به اندازه دو بند انگشت از بالا و پایین خالی و من انگشت خود را در آن داخل کردم. خواب را برای خود این چنین تعبیر کردم که خداوند به واسطه نظر اهل بیت علیه السلام سعادت نوشتن کتابی را بر عهده من می گذارد که به واسطه آن من نیز سهمی در مشخص شدن حق از باطل خواهم داشت.

شروع کتاب "پشت در، کوچه بنی هاشم" در حدود ۲ سال پیش آغاز گردید و در این مدت ۱۲۷ کتاب به صورت کامل و بخش های مورد نظر ۲۲۷ کتاب مورد بررسی قرار گرفت و این در حالی بود که برخی از آنها بیش از ۴۰ جلد داشتند. ما تمام سعی خود را کردیم تا از کتبی استفاده کنیم که چاپ آنها به دهه های پیش باز گردد و علت این کار دسترسی به روایاتی بود که تحریف نشده بودند و از شما عزیزان خواهش می کنیم ما را در گسترش و نشر دادن کتاب یاری فرمایید. در انتها از تمامی کسانی که منابع خود را در اختیار بنده قرار دادند کمال تشکر را دارم و از شما نیز متشکرم که در این مسیر مرا همراهی کردید؛ باشد با نظر رحمت خداوند و شفاعت اهل بیت ان شا الله شما را در آخرت در جوار رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامیشان دیدار کنم.



«تمثال منسوب به مولی الموحدين امیرالمومنین علی ابن ابی طالب»

نوشتن کتاب "پشت در، کوچه بني هاشم" در شب ۲۵ فروردین ۱۳۹۲ (شهادت حضرت فاطمه سلام الله علیها) آغاز و در ۲۵ اسفند ۱۳۹۳ به پایان رسید

